



راهنمای کتاب

سال سیزدهم شماره های ۳ و ۴

مجله ماهانه زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

۱۳۴۹

یادبود تقی زاده

یادبود فروزانفر

تقی زاده به قلم جمال زاده

آخرین دفاع تقی زاده

تقی زاده از نگاه سه دوست

تقی زاده که من شناختم

تقی زاده به قلم تقی زاده

گفتار بیلی در حق تقی زاده

و بسندگار

سان یار شاطر

برج افشار

مدعلی جمال زاده

ادشینخ الاسلامی

ق. رضا زاده شفق

محمود عرفان

هدی مجتهدی

سرها رولد بیلی

راهیم باستانی پاریزی

فریدون و هم

جف دریابندری

رضا داوری

احمد تفضلی

احمد آرام

فهرست «بندوجات»

۱۵۳	درگذشت تقی زاده	۴	احسان یارشاطر
۱۵۴	مرگ تقی زاده نه کاری است حرد		ایرج افشار
۱۶۷	مکرر درگذشت فروزانفر		ایرج افشار
۱۶۵	تقی زاده به قلم جمال زاده		سیده حمده علی جمال زاده
۱۸۹	تقی زاده که من می شناختم		حواد شیخ الاسلامی
۱۹۹	تقی زاده از نگاه سه دوست		صادق رضازاده شفق
۲۰۳	» » »		محمود عرفان
۲۰۷	» » »		مهدی معنهدی
۲۲۱	آخرین دواع تقی زاده	SV02	سیدحسن تقی زاده
۲۴۰	گفتار بلی در حق تقی زاده		سرها ولد بلی
۲۴۳	سرگذشت سید حسن تقی زاده		سیدحسن تقی زاده

ایرانشناسان

۲۶۲	بدیع الزمان فروزانفر	۱۶۶۵۵۶	بدیع الزمان فروزانفر
۲۶۶	رنای فروزانفر	۲۸۱۲۶	احمد علی رحائی
۲۶۸	مایرن بمنب اسمیت	۲۸۱۲۶	ابراهیم پورهادی

انتقاد کتاب

۲۷۴	شاعنشاهی عضدالدوله (علی اصغر فقیهی)	۱۰۰	باستانی باریزی
۲۹۰	چهل ساعت محاکمه (عبدالله مستوفی)		نحف دریابندری
۲۹۲	معارف اسلامی در جهان معاصر (سید حسین نصر)		رضا داوری

کتابهای خارجی

۲۹۶	دستور لهجه تاتی (احسان یارشاطر)		احمد تفضلی
۲۹۹	بربرها (امیر مهدی بدیع)		ترحمه احمد آرام

نسخه های خطی

۳۰۴	نسخ خطی مصور فارسی (ترحمه سیروس مصدقی)		مردیت اونس
۳۱۴	کتابشناسی آثار تارة ایرانشناسی		ایرج افشار





در گذشت تقی زاده

درگذشت شادروان تقی زاده برای جامعه علمی ایران و جامعه حاور-
شناسان زیبایی جبران ناپذیر بود. تقی زاده نه تنها دانشمند پرمایه و تنزین
و مسبحر بود، بلکه مشوق و راهنمایی گرانقدر برای اهل علم بشمار می رفت.
هر جا استعدادی می یافت و یا امکان تفری علمی می دید بی دریغ به ترعب و
حمایت بر می خاست و درین راه از بذل هیچگونه مجاهدت و قبول هیچگونه
زحمتی خودداری نداشت.

تقی زاده هر چند سالخورده بود در تعهد مقاصد خیر و یا تشویق افکار
و آثار سودمند علمی از شور جوانان بهره مند بود. سالیهای عمر به هیچ رو از
شوق او درین امور نکاسه بود. درجائی که ممکن بود جوانان شاه حالی
کنند یا مایوس شوند او استوار و کوشا بود. انتشار «مجموعه کتبه های
ایرانی» که به همت او و شادروان هشتنگ درین اواخر بنیاد نهاده شد و نیز
کوشش او در آغاز تأسیس «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» و «انجمن فلسفه علوم
انسانی» برای انتشار آثار سودمند گواه این نکته است.

گذشته از مقام علمیش، شادروان تقی زاده مردی امن و متقی و فروتن
و آزاده بود. به کم خرسند بود. زبانی پاکیزه داشت و آنرا بگفتار زشت و
غیبت نمی آلود. با این همه طبعی از طبیعت هم خالی نبود و بیانی گرم و
گیرا داشت.

در سبک و رویه علمی، تقی زاده بهترین نمونه ای از حسن ترکیب علوم
شرقی و غربی بشمار می رفت. آثار او همه آئینه جهد و امانت و استقصای
علمی اوست. دانش وسیع و حافظه نرومند او با دقتی کم نظیر و ذهنی جوینده
و پویا همراه بود. نه تنها به گفمار و عمل مشوق دانشمندان و دانش پژوهان بود،
بلکه به آثار خود نیز راهنمای آنان محسوب میشد. در تفحص علمی، بحقیقت
بیرونی این زمان بود.

شادروان تقی زاده به «راهنمای کتاب» عایت مخصوص داشت و از
همکاری و نشر آثار خود در آن دریغ نداشت. این شماره که مدیر دانشمند
مجله به برگرداشت آن شادروان اختصاص داده، نشان کوچکی از حق شاسی
و منت کارکنان «راهنمای کتاب» نسبت به حقوق دیرین و دیرپای آن دانشمند
گرانمایه است.

احسان یار شاطر

هر گز تقی زاده نه کاری است مغرد

ایرج افسار

سیدحس تقی زاده روز هشتم بهمن ۱۳۴۸ در گذشت. مرگی آرام از پس زندگی درخشان و بلند آن جوهر دانائی و مسرد جنبش و شور را خاموش ساخت. تقی زاده در دوران نود و سه سال حیات، بیش از هفتاد سال در مبارزه و کوشش و کار بود. آرامی حیات و روشنی عمر، برای او گرم شدن در کار و به کار گرفتن اندیشه خود بود.

تاریخ زندگی او پرست از حادثه و کارهای مهم، و طبعاً نوشتن سرگذشت او دشوار. موقعی که گرد و غبار اعراض فرو نشیند و اسناد و مدارک مربوط به فعالیت‌های او از گوشه و کنار به درآید چنین کاری خواهد شد و چهره راستین تقی زاده برسطور کتابها نقش خواهد بست. زندگی تقی زاده را در سه دفتر باید نوشت. یکی دفتر «سیاست» که زندگی او از آن نام گرفت و همه وقایع آن مهم و مرتبط با حادثه‌های تاریخی مملکت است. تقی زاده اگر طلبه مانده بود مردی بود به لباس و شهرت پدرش یا برادرش. پیشمازی شده بود در محله‌ای از تبریز و تأثیری بارز در اجتماع نکرده بود. امروز کسی اورانمی‌شاخست و در صفحات تاریخ ایران نامی از او نبود. گوشه دیگر زندگی تقی زاده را در دفتر «صفت و شخصیت» باید جست. این دفتر بسیار خواندنی و نکته آموزست. هر مرد سیاسی، به اخلاق و شخصیت پای بندی ندارد. اما تقی زاده داشت. او سازنده اخلاق و شخصیت دیگران هم بود. دفتر سوم به حیات فرهنگی و علمی او اختصاص دارد. این دفتر درخشان و جهانی و پایدارست و ارباب غرض هم نمی‌توانند آن را نادیده انگارند.

دفتر صفت و طبع

تقی زاده به اشخاص صاحب صفت و حیثیت (کارا کتر) معتقد بود و به کرات در مقالات اجتماعی و سیاسی به این نکته اشاره کرده است. خود از افرادی بود که مصداق کامل این سخنان قرار می‌گرفت. صمائی

ممتار که تقی زاده داشت و او را مردی صاحب صفت و حیثیت ساخته بود درین عبارات می توان خلاصه کرد:

تقی زاده واجد نیروی انصاف بود. این صفت ممتاز ناشی از آن بود که تقی زاده با صبر و حوصله و آرامی سخنان هر کسی را می شنید و اعمال نیک و بد را از هم متمایز می ساخت. همواره می گفت که برای شناخت اشخاص باید به سیئات و حسنات جدا جدا رسیدگی کرد. او دیر قضاوت می کرد. در داوری از حب و بغض و عجله پرهیز داشت. سخنانی که در قضاوت می گفت به الفاظ سنجیده و بر مبنای انصاف کامل بود. برای هر کاری به «ضابطه» و «میزان» معتقد بود.

تقی زاده هیچگاه با معاندان و مخالفان خود مجادله و مباحثه نمی کرد. هر چه در حق او بد می گفتند می شنید و چون صاحب اعصاب بسیار قوی بود اصلاً به روی خود نمی آورد. یکی دوبار که جوابی گفت از باب آن بود که حقایق تاریخی در پرده تاریکی نماند. ورنه هیچگاه قصد احتجاج در او نبود.

تقی زاده در مبارزه جسور و دنبال کن و جوانمرد بود. اما معتقد بود که باید اوضاع و احوال را ساخت و نیروی همورد را سنجید و از صرف بیهوده نیرو و وقت اجتناب کرد.

تقی زاده به مالیه عمومی بسیار احترام می گذاشت و نمی پسندید که آن را در کارهای غیر لازم و غیر فوری صرف کند. به همین ملاحظه موقعی که رئیس مجلس سنا بود اعتقاد داشت که ساختن بنای مستقل برای آن لازم نیست. نیت و نظری که در همین زمینه دوره وزارت مالیه خود داشت زبانزد همه کسانی است که با او کار کرده اند.

تقی زاده از اعتراف کردن به اشتباه و سهو مطلقاً خودداری نداشت. پنهان کردن اشتباه را گناه می دانست. طفره رفتن کار او نبود. اعتراف کردن در مورد نفث تا آنجا که خود را «آلت فعل» شمرد از شهامتهای

اخلاقی و صفت مخصوص به او بود. هیچ اهل سیاستی در ایران بدین پاکی و صداقت به اعتراف نپیرداخته. يك مورد هم «استغفار» کرد، و آن در مورد تبدیل خط فارسی به خط لاتینی است که خود وقتی برای ترقی ایران گفته بود خط فارسی را باید به خط لاتینی تبدیل کرد.

تقی زاده از تملق گفتن و تملق شنیدن ناراحت می شد. از تشریفات مصنوعی و خودنمایی مصرأ پرهیز داشت. نمی پسندید که با اورفتاری شود که غیر عادی است. وقتی والی خراسان شده بود اعضای اداره حکومتی به مرسوم و عرف والیان قبل می حواسته اند که به هنگام راه رفتن والی در خیابان به دنبال او راه بیفتند و مردم را از اطراف برانند. تقی زاده چون این سنت را نادرست می دانست دستور می دهد که کسی بسا او حرکت نکند.

تقی زاده حافظه بسیار وسیع و قوی داشت و تا آخرین ماههای زندگی این موهبت بزرگ را از دست نداد. همه وقایع قدیم را با جزئیات تمام به خاطر داشت و هر بار که واقعه ای را حکایت می کرد درست به مانند همان بود که چند سالی پیشتر گفته بود. حتی کلمات و اصطلاحات عوض نمی شد. ازین باب تا حد زیادی مرهون صفت راستگویی خود بود.

تقی زاده بادوستان قدیم خود بسیار وفادار و صمیمی بود و هریک که فوت می شدند بسیار متأثر و غمناک می شد: حکیم الملک، مستشارالدوله، اسمعیل امیرخیزی، محمد امین رسول زاده، محمد نخجوانی، محمد قزوینی، محمد علی فروغی، حسین علاء، ابراهیم پورداود، حسین نقوی، دکتر سید فخرالدین شادمان، ولادیمیر میورسکی، والتر هنینگ. بطور مثال می توان گفت که در مجلس تعزیت مرحوم صادق مستشارالدوله با گفتاری محزون این بیت خاقانی را خواند:

همی گفتم که خاقانی دریاگوی من گردد دریا من شد آخر دریاگوی خاقانی

تقی زاده از بدگفتن و دشنام گوئی کلاً اجتناب می ورزید. اصلاً

چنین خصلت در جانش نبود. به معاندین و مخالفان خود نیز بد نمی گفت. نمونه آن مقاله با دقتی است که درباره مرحوم دهخدا نوشت و با جوانهایی که تلویحاً یا جسته گریخته به مرحوم سید احمد کسروی ضمن خطابه مشهور خود درباره مشروطیت بیان کرد.

تقی زاده مردی بود حق شناس. از هر کس خوبی و حسن عملی دیده بود مکرر یاد می کرد. از هر گونه کوششی خودداری نداشت تا مشکل دوستان یا اشخاص مفید را از میان بردارد. این موارد بسیارست. هر آشنای او مواردی چند را می داند و نام بردن ازومی ندارد.

تقی زاده به خاطرات دوره انقلاب مشروطیت و دوره جهاد برلین بیش از دوره های دیگر زندگی پای بندی داشت. هر وقت ار گذشته یادی بر زبان می آورد از آن دوره ها بود که جوانی و نیروی شوق خود را بر سر آن گذاشته بود. کمتر از والیگری خراسان و وزارت مالیه و طرق و سفارت پاریس و لندن صحبت می کرد. گوئی که این دوره ها برای او عادی سپری شده بود. درین خدمات شور و جنبش و حیات واقعی نمی دید. تقی زاده چون زبانش گرم می شد و مستمع علاقه مند می یافت حکایت های شنیدنی از تبریز و تهران در وقت مشروطه می گفت. بالاخره قصه را به فعالیت دلیرانه برلین می رسانید. هیچگاه از یاد یاران خود قزوینی و جمال زاده و پورداود و تربیت و کاظم زاده و یواب و دیگران عاقل نمی ماند. اصرار داشت که یاد آنها از یادش نرود.

تقی زاده در نقل مطالب خود و سرگذشت خود رشته سخن را از يك مطلب به مطلب های دیگر نیز می کشانید. اما هیچگاه فراموشش نمی شد که از کجا شروع کرده است و چه می گفته است و برای چه مقصود آغار سخن کرده بوده است. شنونده حین شنیدن يك مبحث توفیق آن می یافت که چند مطلب دیگر را بطور ضمنی بشنود.

تقی زاده به رفاه و آسایش افراد محروم و زحمتکش مخصوصاً

طبقه دهقان علاقه مفراط داشت . درین مورد تا حد زیادی از افکار و نوشته‌های تولستوی الهام گرفته بود . در مقدمه‌ای که بر کتاب «خاک و آدم» حمال‌راده نوشته مکنونات قلبی و اصول تفایدهش مضبوط است . تقی‌زاده تیز هوش بود . به يك نظر اشخاص را سبك و سنگین می‌کرد . خوب می‌دانست که مقصود هر کس از هر سخن چیست . اودیر به اشخاص علاقه‌مند می‌شد و به سختی افراد را می‌پسندید .

تقی‌زاده با اینکه مقام‌های مهم و طول عمریافت معاشران و دوستان بسیار زیاد نداشت . عده‌ای پیش از او رفته بودند و جمعی معدود از او یاد می‌کردند . میان اوراقش ورقه‌ای دیدم که مربوط به سال ۱۳۳۳ شمسی است و آن مرحوم به خط نسبه درشت بر آن نوشته است :

پرورد مقام تحریرت دوستان مسافران صائب عربی و کسروی یار می‌شوی

معلوم است که از سخت‌گیری خود بیم تنها ماندن را داشته و بیدارباش صائب را برای یادآوری خود یادداشت کرده بوده است .

تقی‌زاده مدیر و سارنده و مبتکر بود . نشر مجله گنجینه فنون با همکاری تربیت و اعتصام‌الملك در تیریز هفتاد سال قبل ، ایجاد مجله سیاسی و تحقیقی کاوه و حوره ادبی آن ، پایه‌گذاری انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی ، مجاهده برای جمع‌آوری لهجه‌های ایرانی و ایجاد اطلس لهجه شناسی ایرانی ، هماواری در تأسیس انجمن آثار ملی و مشارکت در جلسات آن تا آخرین ماه زندگی ، تشکیل کتابخانه سفارت ایران در لندن و کتابخانه بسیار اساسی مجلس سنا که آنرا با هدف و مقصود عالی در زمینه ایران شناسی پایه‌گذاری کرد ، عضویت کمیسیون معارف به منظور نشر کتب مفید ، همکاری در تأسیس کتابخانه مجلس شورای ملی ، مشورت در امور نگاه ترجمه و نشر کتاب ، مساعدت در نشر کتبه‌های ایرانی ، نظارت بسیار دقیق بر شرکت چاپ افست نمونه‌هایی است از حسن ابتکار و نیروی سازندگی و ذوق علمی و فرهنگی او .

نقی زاده در زندگی شخصی کاملاً معتدل و بکلی مخالف افراط و تفریط بود. اگر عایدی بی حساب داشت باز احتیاط و مطابق احتیاج عمل می کرد. در امور مالی مملکتی هم همپرویه می پسندید. کارهایی که در دوره وزارت مالیه برای تعدیل بودجه و حفظ خزانه کرد همه ازین روحیه سرچشمه می گرفت.

نقی زاده بسیار امین و درست کردار بود. پدرم حکایت می کرد که موقع جنگ جهانی اول که اعمارات بی حساب اطراف آلمانها در اختیار شخص نقی زاده بود و بدون هیچگونه محاسبه و پرسشی می توانست به هر مصرفی که بخواهد برساند او بهیچ وجه راضی نمی شد که چیزی از آن رازند بر آنکه به مصرف دیگران می رسید خود بردارد. مثال بارزش این بود که در رستوران سخت برلین با کفشی که رویه اش شکسته و شکاف خورده بود و وصله شده راه می رفت.

نقی زاده به آثار ملی بسیار علاقه مند بود و حفظ آنها را واجب می شمرد. اما ساختن آثار جدید را درست نمی دانست. از خروج آثار قدیم هم متأثر نمی شد. معتقد بود که آثار ایرانی هر کجا باشد به نام ایرانی خواهد بود و باعث آبرو مندی و افتخار.

نقی زاده مابدن فضیلائی ایرانی را در خارج نمی پسندید. وقتی که عباس زریاب خوئی به لطف خود او به آلمان رفت چون چند سالی ماند دائم می گفت که باید آقای خوئی را به ایران آورد و ازو استفاده کرد. در مورد احسان یارشاطر هم همین عقیده را اظهار می کرد.

نقی زاده به هر نوع خرج صحیح برای مصارف علمی و ادبی معتقد بود. هر وقت که مشکلی در کار نشر کتابی یا رفاه حال دانشمندی پیش می آمد می گفت اگر اختیار بامن بود از صد هزار تومان خرج ابا نداشتم. افسوس که کار با اشخاصی است که «سرشان توی حساب نیست!»

... و بالاخره نقی زاده آزاده ای بود آزاد اندیش. طالب حقیقی

آزادگی و آزادی برای همه . درین رمینه سخنهای دلسوزانه بسیار گفت و مقاله‌های تند و محکم بسیار نوشت . از کسانی است که در تاریخ آزادی فکرایران نامش درخشان و آثارش پایدار خواهد ماند .

دینرفرهنگی و علمی

تقی زاده مایه علمی ممتاز داشت . اعتدال فکر ، قدرت استساط ، فهم صحیح ، سابقه طلبگی ، اتخاذ روش علمی مستشرقان ، تتبع و مطالعه وسیع او را دانشمندی برگزیده ساخت و موجب شد که نوشته‌های علمی او استوار و محققانه باشد .

تقی زاده دارای روح علمی قوی و ذهن منظم و منطقی بود ، و با این دموهبت گرانقدر «روش» (متد) صحیح را جمع داشت . نتیجه آثاری که در زمینه‌های تحقیقی و علمی و نیز در مباحث اجتماعی و فکری نشر کرد همه فایده بخش و ماندگار است .

تقی زاده آنچه در مباحث علمی می نوشت ، به مرور ایام آنها را با تعلیقات و تکمله و استدراکات و اضافات و الحاقات تصحیح و تکمیل می کرد . نمونه کامل چاپ اول گاه شماری در ایران اوست . «ارپرویر تا چمگیر» را منقح و مفصل ساخت و به دست احمد افشار شیرازی (که در طبع «مابی و دین او» با او کار کرده بود) سپرد و امیدست پس از چند سال که بر چاپ مباده است در دسترس قرار گیرد . برای «گاه شماری» یادداشت‌هایی بسیار مفصل و اساسی در طول سی سال فراهم ساخته بود که قسمتی را در حاشیه نسخه خود وارد کرده و قسمتهای بیشتر به صورت ورقه و یادداشت مجزا هم اکنون در دست است و باید تنظیم و طبع شود .

تقی زاده نشر را به طرز مخصوص و خاص خود می نوشت . مطلقاً تحت تأثیر نوشته‌های قدیم یا عصر خود نبود . از تعقید و تطویل نمی هراسید . نشر او ساخته شده از مایه آخوندی ، پیچیدگی سیاست ، استحکام علم و

قدرت تحقیق بود. جملانش مطول و معقد بود. چون مطلب و موضوع را فدای لفظ و عبارت نمی کرد اغلب تعبیرات و اصطلاحات و کلمات بامأنوس مورد استعمال او، خاص خود اوست. با این همه بیانش کاملاً رسا و مطلبش محکم بود.

تقی زاده در نوشتن، مطالب خود را با مثالها و شاهدهای زیادی می-آمیخت و در انتخاب کلمات ضابطه و میزان خاص خود داشت. برای هر مورد و منظور کلمات را می-سنجید و هر کلمه در معنائی که بطور صریح و قاطع مورد اراده اش بود استعمال می کرد.

تقی زاده از مروجان ایرانشناسی در ایران و از حامیان ایرانشناسان خارجی است؛ مانند مینورسکی، ولف، هنینگ، گرشویچ، کیدی، مور-گمشیر به و دیگران. با اغلب بزرگان این طبقه دوست بود، چون براون، مارکوات، نلدکه، میتوخ، میورسکی، زکی و لیدی طوغان، هنینگ، مورگمشیزنه و عده کثیر دیگر. همه به او احترام می گذاردند. نشانه آن مجموعه مقالاتی است که به مناسبت هشتاد سالگی او به نام «ران ملخ» چاپ و به او اهدا گردید.

علاقه تقی زاده به این رشته موجب شد که در چند کنگره شرقشناسی شرکت کرد و خود ریاست کنگره ایرانشناسی تهران را پذیرفت.

تقی زاده در چند جا تدریس کرد: دانشگاه لیدن، دانشگاه کیمریج، دانشگاه کلمبیا، دانشگاه تهران. در تدریس سختگیر بود. هر درس که می گفت از سر میل می گفت و آنچه می دانست می گفت. کار را سست نمی گرفت. نمی خواست که طالب علم باری به هر جهت باشد.

تقی زاده یادداشتهای موادی را که در دانشگاه درس می گفت و عبارت است از تاریخ علوم اسلامی و تاریخ ادیان ملل قدیم به تدریج تحریر کرده و قسمتی از تاریخ علوم اسلامی را هم به چاپ رسانیده بود، اما هیچ يك به مرحله انتشار نرسید. البته این هر دو اثر شایسته است که به چاپ برسد.

تقی زاده خطابه‌هایی در تاریخ عرب در اوائل ظهور اسلام خواند که بعداً بصورت سه حزوه انتشار یافت. این نوشته‌ها را تفصیل داده و مهیدتر ساخته و بهترین نوشته فارسی در موضوع مورد سخن است.

تقی زاده به فعالیت‌های ادبی و فرهنگی غیر تبلیغی بسیار علاقه‌مند بود. پس از ایجاد بنگاه ترجمه و نشر کتاب خدمات بسیار از حیث انتخاب کتاب و مشورت علمی به آن کرد. در تشکیل جلسه تقدیر از خدمات حبیب یغمائی به مناسبت بیستمین سال تأسیس مجله یغما از صمیم قلب مقدم و دعوت کرده شد. با حال راروتن ناتوان برگردونه نشست و به مجلسی آمد که عده‌ای از ادبا و فصلاهی تهران بودند. به این نوع کارها آسان‌تن می‌داد.

تقی زاده به تنظیم و تدوین فرهنگ لغات فارسی ضمن ریشه شناسی آنها و تطبیق کلمات دری با ربانهای قدیم ایرانی بسیار معتقد بود و آنرا لارم می‌دانست. پس اهتمام بلیعی مصروف داشت که هنینگ استاد مشهور ربانهای ایرانی را به تألیف چنین اثری برانگیخت تا مراجع ایرانی آن را به چاپ برسانند. این کار آغار شد اما سرانجام نیافت. مرحوم تقی زاده همیشه از این واقعه متأسف بود. مخصوصاً موقعی که هنینگ مرد گفت که دیگر سالهامی گذرد و کسی که شایستگی چنین کاری داشته باشد نخواهد آمد.

تقی زاده آثار هنینگ را بسیار ارزنده می‌دانست و به نوشته‌های او به دیده توجه و اعتنای کامل می‌نگریست. وقتی که پیشنهاد چاپ فرهنگ ربان خوارزمی او توسط احسان یارشاطر به دانشگاه تهران رسید و مطلب و مشکلات آن با تقی زاده در میان گذاشته شد آن مرحوم با نهایت علاقه و مجاهدت مخصوص توانست که شورای جشنهای شاهنشاهی را به تعهد پرداخت مخارج آن موافق سازد. اما هنینگ درگذشت و این اثر را ارزش نیز چاپ نشده ماند. اکنون نویدی رسیده است که قسمتی از این اثر آماده است و توسط دانشگاه تهران در لندن به طبع خواهد رسید.

تقی زاده درباره ترجمه دائرة المعارف اسلامی هم نقشه‌ای ریخت و بیست سال قبل با گروهی از دانشمندان (عباس اقبال ، سعید نفیسی ،

غلامحسین صدیقی، عباس زریاب خوئی، موسی عمید و دیگران) بدین کار پرداخت. قسمت‌هایی از مقالات چاپ اول به ترجمه درآمد. اما حوادث و مشکلات رشته را گسلانید و ترجمه‌ها به وزارت فرهنگ سپرده شد.

تقی زاده درباره دانشمندان اراعمال هر نوع مساعدت ممکن دریغ نداشت. مرحوم قزوینی خانه نداشت. تقی زاده بود که قد علم کرد و با مساعدت دوستان خانه‌ای برای او خرید. پس ارفوت قزوینی به‌شرباط وصایت عمل کرد و آنقدر کوشید تا چاپ «یادداشت‌های قزوینی» مورد قبول دانشگاه واقع شد. در برقراری مستمری جهت دختر و زن او اهتمام بلیغ کرد. شاید یکی دوسه نفر می‌دانند که همین سال گذشته هم از جناب امیر عباس هویدا صمن نامه‌ای خواست که از امکانات موجود استفاده شود و پس از بیست سال مبلغی بر مستمری ورثه قزوینی اضافه شود تا باز ماندگان دانشمند دوستش زندگی بسیار سختی نداشته باشند.

تقی زاده در بالیدن و پیشرفت علمی عده زیادی از نخبه فضلی ایران مؤثر بود. احسان یارشاطر، عباس زریاب خوئی، عبدالحسین زرین کوب، کاووس جهانداری مورد لطف بسیار او بودند. در طبقه پیش عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سید فخرالدین شادمان از حمایت او برخوردار یافتند. البته به دوستان فاضل خود نیز همواره اختصاص نظر و بذل توجه داشت: مانند سید عبدالرحیم خلیفائی، ابراهیم پورداود، محمدعلی تربیت... به نظر من تقی زاده دوستان ادبی خود را بیش از همکاران و یاران سیاسی مورد حمایت و عنایت قرار داده است.

تقی زاده وقتی به عالمی مستعد بر می‌خورد و به قول خودش او را کشف می‌کرد بسیار شادمان می‌شد. وجود این نوع افراد را برای مملکت «گنجی بی‌مانند» می‌دانست. مثال اخیر و بارز آن انتقال سید محمد فرزانه از خراسان به تهران است. تقی زاده می‌فرمود که من اسم فرزانه را نشنیده بودم. یکبار در جلسه شورای عالی فرهنگ مذاکره از عیب و نقص کتب مدرسه‌ای بود. من پیشنهاد کردم خوب است که نظر انتقادی معلمان با

تجربه و فاضل خواسته شود . وقتی انتقادها رسید درمیان همه آنها يك مطلب اساسی و مقح و مبتنی بر علم و تبهر دیدم و آن شرحی بود که به امضای سید محمد فرزاد بود. بعد از آن وزارت فرهنگ را معتقد به آن کردم که فرزاد را به تهران بیاورند . نیز توصیه و تأکید کردم که در دانشگاه به او درس بدهند .

تقی زاده کتابشناس بود. مهمترین آثار غربی راجع به ایران و کتب مهم قدیمی عربی و فارسی را می شناخت و اکثر آنها را بررسی و مورد تحقیق قرار داده بود. او به این رشته علاقه داشت . خود در زمان مجله کاوه با همکاری یکی از دانشمندان آلمانی جزوهای حاوی اسامی کتب مهم اروپائی درباره ایران به نام Persische Bibliographie در برلین انتشار داده بود. دنباله این کار را نیز رها نکرده بود و هر جا و هر وقت اسم کتابی درباره ایران می دید یادداشت می کرد و به کتابخانه ها سفارش می کرد که آن را تهیه کنند . او جمعه ای از فهرستهای که خود تهیه کرده بود درین سالهای اخیر به من سپرد . البته اثری کهنه شده است ، اما هر ورقش یادگاری است از شوق و ذوق او. یحیی ماهیارنوابی می گفت که تقی زاده در زمان تدریس در کلمبیا اوراد رکار کتابشناسی ترعیب و کمک می کرده. نمونه دیگر اربن علاقه اشتیاق بسیار شدیدی بود که پس از اطلاع از کارخانبا مشار به دیدن فهرست ایشان نشان داد. عصر گرم تابستانی به باع مشار در «پل رومی» آمد و تمجیدها و تشویقها کرد و به نام انجمن ایرانی فلسفه و علوم اسابی ، بگاہ ترجمه و نشر کتاب را بر آن داشت که فهرست مشار را چاپ کند، و شد.

تقی زاده گردآوری زبانها و لهجه های ایرانی را بسیار واجب می داشت و درین راه کوششهای بسیار کرد. مقدمه ای که بر کتاب «نزایی» مرحوم سعید کردستانی نوشته است (حدود چهل سال قبل) نشانی است از آشنائی دیرین او بالهجه های ایرانی و علاقه کامل او به آنها . در این

سالهای اخیر نسبت به تنظیم اطلس زبانشناسی ایران توسط یارشاطر و ژرژدار، رفتن گرشویچ استاد متخصص زبانهای ایرانی بشاگرد، تشکیل گروه لهجه شناسی مساعدتهای بی شائبه کرد. همچنین در مورد تدوین و نشر کتیبه های ایرانی توسط گروهی از ایرانشناسان کوششهای بارور کرد تا این مجموعه با عطیه شاهانه و مساعدتهای بین المللی آغاز شد. نفوذ کلام تقی زاده درین باب تا آنجا بود که مرحوم مخبر السلطنه مهدیقلی هدایت هم مبلغی به این انجمن هدیه کرد.

تقی زاده به زبان فارسی تعلق خاطر خاص داشت و به آن به مانند يك عامل سیاسی و يك جزء اصلی از خلك ایران و عنصر واقعی ملیت ایرانی می نگریست. حفظ آن را ارتطاول و گزند رورگار لازم می دانست. خود مجاهده زیاد درین باب کرد. چهار بار به تناوب به این مطلب پرداخت که زبان فارسی را باید از آلودگی و آشفتنگی بر کنار نگاه داشت. يك بار در جنگ بین الملل اول در مجله کاوه بود که زبان فارسی و زبان حان والده را روبرو قرارداد، يك بار به هنگام تشکیل فرهنگستان بود که رساله «جیش ملی ادبی» را نوشت و خطر لغت سازی را متذکر شد، يك بار پس از جنگ جهانی دوم و هجوم لغات خارجی بود. آخرین بار پس شش سال پیش به سبب مشاهده بی توجهی عموم به فرا گرفتن زبان فارسی در قبال آموختن زبان خارجی بود که خطرات فرهنگی ناشی ازین امر را به نحو بسیار روشنی یاد آور شد و بحثهای زیادی را به میان آورد.

تقی زاده در کارهای علمی و تحقیقی از پراکندگی پرهیز داشت. کار مهمی را که متوالیاً دنبال کرد موضوع گشاه شماری ایرانیان است. درین زمینه فرد اول و شاخص بود و نوشته هایش مورد استناد علمای دیگر. زمینه های دیگری که او بدانها پرداخت و اثرش تحقیقی و مورد رسیدگی دانشمندان قرار گرفت تحقیق در احوال و افکار مانی، فردوسی، ناصر - حسروست. هر يك از آثار او درین زمینه ها مبتنی بر اصالت و عمق تحقیق

است. تقی زاده دربارهٔ اسماعیلیه نیز کار کرده بود و یادداشتهای خود را به محمد معین واگذار کرد. اما به چاپ نرسیده است. هیچ عجب نیست که تقی زاده ارمیان همه برجستگان ایرانی مانی، فردوسی، ناصر خسرو و اسماعیلیهٔ ایران را برگزیده بود. حتماً آنها را در تاریخ تحول فکر و تکوین ملت ایران بی اثر نمی دانسته است.

دقت سیاست و اجتماع

تقی زاده در سیاست ایران یکی از مردان بسیار مؤثر بوده است. هم در فکر و عقیدهٔ سیاسی و هم در امور و اعمال سیاسی. تقی زاده در فکر و عقیدهٔ سیاسی از برجستگانی بود که بدون تردید نامش در مرمرهٔ متفکرین ایران قرن اخیر ضبط می شود. عقایدی که در زمینهٔ آزادی، قوای ملی و مملکتی، تعلیم عمومی تمدن خارجی، امور مدنی و اجتماعی به شکل رساله و خطابه و مقاله بیان کرده است همه خواندنی و مسائل مذکور در آنها قابل توجه و تعمق همیشگی است. مانند رساله های تحقیق در احوال کنونی ایران، توجه بیشتر به ولایات، مقدمهٔ تعلیم عمومی، آیندهٔ روشن، لزوم حفظ زبان فصیح فارسی، جنبش ملی ادبی، اخذ تمدن خارجی و چند ده نوشتهٔ دیگر.

انتقادهایی که نسبت به تقی زاده در امور سیاسی شده عبارت است از پناهنده شدن به سفارت انگلیس، عقد قرارداد نفت در سال ۱۹۳۳... اما کسانی می توانند اعمال سیاسی و روش کار او را در سیاست بسنجند که از هر نوع غرض عاری باشند، کسانی می توانند فعالیت های او را در زمینهٔ سیاست بارگو کنند که با آن مرحوم در معبرهای سیاسی همگامی داشته اند، و بالاخره کسانی می توانند اندیشه های سیاسی و فکری او را درست بنمایانند که آثار او را درین زمینه ها به دقت خوانده و در مسلک و تفکر با او همراه بوده اند.

به هر حال ، مرگ تقی زاده نه کاری است خرد ...

درگذشت فروزانفر

بدیع‌الزمان فروزانفر روز شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۹ درگذشت. پس مرگ پردیغا جامعه علمی ایران بسیار متأثر و یاران واقعی او کوار شدند. دانشمندی متبّع و محقق به مقیاس و معیار جهانی و استادی دکم نظیر در تدریس و تعلیم از دست رفت. تجلیلهای شایسته و متوالی رطرف مراجع دولتی و فرهنگی درین مرگ فسوس آورد ابراز شد همه مسرت اهل ادب و فصل بود.

فروزانفر بیش ارچهل و پنج سال از زندگانی خود را در تهران انید. از روزی که باتمدن و روشهای جدید و احتیاجات نوین رمانه با شد به جای سنن قدیم و رسوم کناره کویر و قال و قبل مدرسه مشهد، ریح متأثر جدید فکری و روشهای نورا پذیرفت و با هوش بسیار تند بر کی ذهن، دماغش را آماده حیاتی تاره کرد.

معلومات و مبادی علمی که به ایام جوانی در بشرویه (طبس) و بد فرا گرفته بود، همه علوم قدیمی بود. اما آنها را عمیق فرا گرفته بود. ا با مایه ای قوی در مجامع ادبی و فرهنگی تهران ظاهر شد.

بی تردید چهار صفت ممتاز فروزانفر را در مقام علمی تحقیقی عالی رداد. یکی دانش بی کران و مبتسی بر ابتکار و دوری جستی از ابتذال کرار مطالب کهمه شده بود. دیگر نیروی حافظه خسار ق العاده بود که توانست هماره دانش وسیع خویش را با آن عرضه کند. هماره اعجاب ری و تحسین گوئی را موجب می شد. سدیگر شم انتقادی علمی قوی با کوشش تمام آنرا از تعصب پاک نگاه می داشت. بالاخره قلمی و ی استوار و دلچسب با عباراتی خوش لفظ و آهنگ که جهش فکر زانفر و ثمره تحقیقات بارور اورا درست می نمایاند .

دانش وسیع فروزانفر، در زمینه معارف اسلامی و ادبیات فارسی : . ذوق رخشان ، قوه نقد و سنجش ممتاز ، شم استنباطی استوار و 'خره قدرت ابتکار توانائی آنرا به او داده بود که به اسلوب پسندیده

اهل ادب و تحقیق را از تتبعات خود بهره‌ور سازد. به هنگام تدریس و سخن گفتن نیز همین صفت موجب می‌شد که سخنان او در دل شاگردان و شنوندگان اثر کند.

فروزانفر محضری بسیار دلنشین داشت. شعرهای بلند و خیال‌انگیز می‌خواند. سینه‌اش مخزن نکته‌های ادبی و تاریخی بود. شوخ‌طبع و نکته‌سنج بود. حاضر جوابی کم مانند بود. بسیار موقع شناس بود. میزان کارش زیاد بود. سحرخیز و راه‌پیمای طبیعت دوست بود. درپانزده سال اخیر عمر دل به سفر بسته بود. دیدن دنیای بزرگ و شهرهای جهان مطلوبش بود. حوش سفر و خستگی ناپذیر بود. تیزهوش و تند ذهن و بساریک اندیش بود. شعرش کم بود اما خوب بود و به اسلوب محکم استادان قدیم بود. باشاگردانش الفتی و انسی گرم و دوستانه بود.

استاد بی‌مثال بر روی دشکچه‌ای می‌نشست و کار می‌کرد. خود را در عبائی می‌پوشانید. تابستان عبای نازک طریفی که کارصفحات خراسان بود بردوش می‌کشید و زمستان عبای سنگین و سیاه رنگ زمخت. پارچه‌های دست‌باف حدود ولایت خود را دوست می‌داشت، خواه پشمین چون برک بجستان و خواه کجین و پشمین و پنبه‌ای. پالتوی او از برک بسیار ظریف و خوش رنگ بود و پیراهن زیرین او غالباً از دست‌بافهای ولایت. از شیرینیهای ولایتی خودش نیز بسیار تعریف می‌کرد و گاهی از ایام که سوغات برای او می‌آوردند به اصرار به مهمانان تعارف می‌کرد. اما خودش نمی‌خورد، زیرا به صحت و سلامت خود بسیار علاقه‌مند بود. از خوردن این نوع «تمقلات» پرهیز داشت. چای را خوب می‌شناخت و چای عالی می‌نوشت.

بشرویه برای فروزانفر بهشت گمشده بود. می‌دانست که آب ندارد. وسیله زندگی مرفه ندارد. خشک و گرم‌آز و توان فرساست. اما یادگارهای کودکی و خاندان خویش را که در آن کوهسار کویری بر جای

گذاشته بود ارباب نمی برد. هر وقت به مناسبتی از آن روستا یادی به میان آمد زبان به تعریف می گشود. زبان ولغات محلی بشرویه و طمس را اصیل می دانست و از موقعی که به اهمیت تحقیقات ریاستناسی و تحسین در لغات محلی پی برده بود به لغات محلی بشرویه در تحقیقات خود اشاره می کرد و از آنجا شاهد می آورد.

۱۶۶۱

فرورانیفر شارح بزرگ مشوی، معروف ممتاز مولانا حلال الدین رومی، مطلع کم ماسد در تصوف اسلامی، آشنای واقعی به رموز ادبیات فارسی بود. آثاری که از او درین چهار زمینه انتشار یافته و همه استوار و مبرور و شاخص است و فهرست آنها در همین شماره دیده می شود سالیان دراز یعنی قرنهای پایدار می ماند و وسیله تحقیقات کسانی خواهد بود که در تصوف اسلامی و ادبیات فارسی تنوع خواهد کرد. اهل ادب ذکر حمیتش را همیشه بر زبان خواهند آورد و او را از بنیان گذاران نقد ادبی ایران خواهند شمرد.

فرورانیفر نگار سر شرح مشوی شریف را بعد از قریب چهل سال که به تفحص و تنوع در متن مشوی و تألیف سر گذشت مولانا و رسیدگی به متون کثیر فارسی و عربی و تنقیح و چاپ عده ای از متون تصوف گذرانیده بود آغاز کرد. جوهر دانش او همین شرح عالی است. اما متأسفانه فقط سه مجلد از آن چاپ شد و توفیق تألیف مجلد چهارم به بعد را نیافت. خود چند روزی پیش از مرگ نامه ای به من نوشت و آعشار شدن چاپ مجلد چهارم را به فرصت دیرتری موکول کرد. فرصتی که به دست نیامد.

در دو سال اخیر به تصحیح مقالات بهاء الدین نقشبند دست رده بود. معتقد بود که چون در باب این فرقه هنوز در زبان فارسی اثری نیست و این سلسله هم اکنون زنده است و قسمتی از افراد آن در ایران ساکنند واجب است که تفحص و تتبعی دقیق در باب آنها طرح و عرضه شود. کار

دیگرش تنقیح مجدد مثنوی مصباح الارواح شمس الدین کرمانی است .
او سابقاً آنرا به علت شهرت انتساب از او حدالدین کرمانی می دانست
و متن را هم به چاپ رسانیده بود . اما بعدها توجه یافت که از او حدی نیست
و از شمس الدین است .

موجی نیرومند از دریابار مرگ برآمد و سفینه کالاهای بیش بها
را از میان برداشت و به زندرون جاودانگی سپرد . موج مرگ بود و سفینه
فروزاهر .

اما فروزاهر خود موجی بود . موجی سراسر شور و تاباکی . موجی
که صدفهای ارزنده و خیره کشنده از ژرفای معارف اسلامی به کنار آورد
و جهانی را از گوهرهای ارزنده متمتع ساخت .
ایرج افشار

بالحقِّم اصترام از هشت ماه پیش چشم بندیده ام
ز دل آب رو چارنده و ز سگان سفارش کرده ام که
ملاحظه کنم و بر چشم خورف رینا ورم بدین حله
جهانم ترخ متزی تریف در آخر خردا دارم
نخدا پر رسد استه عا دارم مدت را یک ل تهر
البته این تا غیر مطابقی مفاد خردا دارم مسته لعل و گل
مکلف نیست و جای سعادت باقی است
باجه بد اصترام ۱۳/۲/۹۹ خردا

تقی زاده به قلم جمال زاده

(قسمت اول)

اولین بار که تقی زاده را دیدم در دوره طفولیت من یعنی اوایل دوره مشروطیت در تهران بود. بتازگی ارتیر بر سمت وکیل دره مجلس شورای ملی طهران وارد شده بود و بروی دارای شهرت گردیده بود. سید عمامه بسر و قبا و عبا و شال بود و صورتی بسیار دلنشین داشت و فارسی را با لهجه آذربایحانی خوش آیندی، با صوت و لحن دلچسبی حرف میزد بدون آنکه در قیافه اش (باستثنای شعله ای که در چشمانش برافروخته میشد و تا اواخر عمر همان شراره را گاهی در جسماس بار دیدم) حرکت و تشنجی که در نزد اغلب خطبا و ناطقین دیده میشود پدیدار گردد. حرفهائی که میزد با حرفهائی که ناطقین ملی و وطن پرستان و مشروطه طلبان دیگر میردند تفاوت داشت و در سنویده ایجاد اطمینان مینمود که از دل بر میخیزد و اردلسوری و ایمان و حیرخواهی ریشه میگیرد و لهذا سخت مؤثر واقع میگردد.

پدرم خود واعظ و ناطق بود و حرفش مؤثر بود ولی خوب بحاطر دارم که حتی پدرم با تأثر از حرفها و نطقهای تقی زاده صحبت میداشت و باو عقیده پیدا کرده بود و او را دوست میداشت.

روزی پدرم بمن گفت امشب مهمانم و تراهم با خود خواهم برد و تقی زاده هم خواهد آمد. میهمانی در منزل حاجی عبدالوهاب تاحراصفهانی بود که در نزدیکی همان محله سید ناصرالدین در طهران که منزل ما در آنجا بود منزل داشت. معروف بمشروطه طلبی بود و با پدرم سابقه دوستی داشت. طرفهای غروب آفتاب بود که بهمراهی پدرم بدانجا رفتیم. حائیه برگ و روشن و با صفائی بود و در همان صحن حیاط (بقول اصفهانیها «خرند» بفتح اول و دوم) در پهلوی حوض بررگی فرش اداخته بودند و میهمانها روی فرش نشسته بودند و جای و سربت و میوه میخوردند و قلیان میکشیدند. حالا دیگر درست در خاطر من نیست که تقی زاده قبل از ما وارد شده بود یا بعد از ما وارد شد، ولی همینقدر یادم است که وضو گرفت و در طرف دیگر حوض فرش انداختند و مشغول نماز شد. امروز برای من مسلم است که نماز مصلحتی بود که مبادا دشمنان مشروطیت و ملامهای

مستبد بهانه‌ای بدست آورده او را بی‌دین و بایی و لامذهب بخواند و اسباب در دسر برایش فراهم سازند. از آن شب دیگر جیری در خاطر م باقی نمانده است. دفعه دوم که تقی زاده را از نزدیک دیدم و در خاطر م باقی مانده است در

اوقاتی بود که محمد علی شاه با مشروطه و مشروطه طلبان بنای کج رفتاری را نهاده بود و سنیده میشد که در حضور درباریاش با ششول گلوله باستخر باغش میاداخته و با هر گلوله نام یکی از مشروطه خواهانی را که با آنها دشمنی بیشتری داشته است بر ربان می آورده است از قبیل پدرم و ملک المتکلمین و میرزا حهانگیر خان صوراسرافیل و همین تقی زاده .

حوب بخاطر دارم که مادر م مرا به عمارت مجلس شورای ملی فرستاده بود که از پدرم برایش خبر بمنزل ببرم. و کلا در طالار بر رگی دور تا دور بروی فرش نشسته بودند و آقایان بر رگ یعنی سید عبدالله بهبهانی و آقاسید محمد طباطبائی سنگلجی هم حضور داشتند و ملک المتکلمین و پدرم هم در میان و کلاهی مجلس نشسته بودند (در صورتی که هیچکدام وکیل نبودند) . من طفل بودم و دم در ایستاده بودم و یک دستم بدیوار داخل طالار بود و حرفها را گوشت میکردم . صحبت بود که ساه بیات بدی در باره خند تن از مشروطه طلبان مشهور دارد و ممکن است آنها را توقیف کند و بقتل برساند و یا بصورت دیگری اسباب آزار آنها را فراهم سازد . صحبت پدر از کشید و عاقبت بناسد که ملک المتکلمین سب را در منزل آقای سید عبدالله بهبهانی و پدرم در منزل آقای سید محمد طباطبائی بگدرانند و اهل مجلس معتقد بودند که شاه حرأت نخواهد کرد که در آنجا در صدد توقیف آنها بر آید . تقی زاده با آنکه وکیل بود ولی در میان حضار نبود و لهذا گویا پدرم مرا که همانطور دم در روی پاشنه در ایستاده بودم (قفا و لباده و عمامه کوچکی داشتم) صدا کرد و گفت برو تقی زاده را پیدا کن و بگو برای کار لارمی بیایند اینجا .

تقی زاده و تحویل برودی تقی زاده را پیدا کردم . در همان نزدیکی طالار گرفتن اسلحه و کلا به الای پلکانی (طالار در طبقه اول عمارت بود)

ایستاده و باهمان عمامه سیاه کوچک و قبا و لباده سرگرم تحویل گرفتن تفنگ و اسلحه‌ای بود که از پائین بدستش میدادند و او به یکی دو نفر که پهلویش ایستاده بودند تحویل میداد . خوب در خاطر دارم که میرزا حهانگیر خان و میرزا قاسم خان صورچند قدم آن طرف تر نشسته بودند و بخوانکی که کلاه پوستی و سرداری

داشت و در مقابل آنها نشسته بود بدون پروا از اطرافیان کلمه به کلمه یاد میدادند که بگوید او بوده است که برای محمد علی شاه بمب انداخته است (نه حیدر خان عمو اوغلی) (۱)

در هر صورت نزدیک رفتم و مطلب را به تقی زاده گفتم. ابدأ محلی نگذاشت و بکار خود ادامه داد و من هم برگشتم و پیدرم گفتم که تقی زاده مشغول است و نجواس به طالار بیاید.

از قضایای شنیدنی یکی هم این است که در همان موقع که دم در طالار ایستاده بودم و بحر فها گوش میدادم بدون آنکه خودم متوجه باشم دستم را بروی تکه حراغ برق (طالار با نور برق روشن بود) گذاشته بودم و ناگهان طالار تاریک شد و همه ترسیدند و بعد معلوم شد تکه حرکت کرده بوده است و دوباره روشن شد و اسباب شرمندگی من گردید که بی گناه طرف خطاب و عتاب مجلسیان واقع گردیدم.

علت اینکه بناسد پدرم در منزل مرحوم سنگلجی پنهان شود این بود که در آن روزی که علاءالدوله حاکم طهران آن سید محترم قند فروش را خوب رد و بارارها بسته شد و علماء عظام در مسجد شاه جمع شدند و پدرم در همان مهتابی مسجد بالای منبری که پشتش بحوض در فاصله دوسه متری بیشتر بود به منبر رفت و آن نطق مشهور را کرد و آیه قران را شروع کرده بود که ولسو پادشاه . . . امام جمعه که پای منبر نشسته بود بنای مخالفتش را (آنها سوا بقی دوستی با پدرم که واعظ مسجد او بود) گذاشت و جمعیت درهم ریخت که شرحش را در کتابها نوشته اند. دوپسر مرحوم طباطبائی یعنی میرزا محمد صادق و میرزا عبدالهادی (این اسم دوم را یقین ندارم چنین باشد) خود را پیدرم رسانده بودند و پدرم را از منبر بلند کرده بدون آنکه فرصت پیدا کند که کفشهایش را که در پائین منبر بود بپوشد او را از مسجد برون برده و بمنزل خود در محله سنگلج رسانیده بودند و لهذا در مرتبه دوم هم که پدرم در مخاطره واقع گردیده بود پناش باز همان منزل آنها برود و پنهانش کنند.

در اینجا دلم میخواهد يك داستانی را هم هر چند خارج از موضوع است حکایت کنم. پدرم بمن که فرزند ارشدش بودم خیلی علاقه داشت و اغلب در میهمانیها مرا همراه خود میبرد. در آن ایامی که در منزل طباطبائیها پنهان

(۱) بعدها که در موقع جنگ عمومی اول با حیدر خان عمو اوغلی در سداد و سدا در منزل دوستی دور و درازی پیدا کردم اقرار میکرد که او بمب انداخته بوده است.

بود من اغلب بدانجا میرفتم و حتی گاهی شب هم همانجا میخوابیدم . شب اول که شام اراندرونی به بیرونی فرستادند و من نیر با پدرم و دو پسر نامبرده مرحوم طباطبائی دورسینی جلو نشستیم معلوم شد بربح نیم پخته بی روغن آخوندی وار است . پدرم بسیار مرد شوخی بود و حرفهایش را بهمی زبان شوخی میرد . روبمن کرده گفت مملحان (ممل بافتح هر دو میم مخفف محمد علی بود) بمادرت بگو پلو را باید اینطور پخت، نه آنطور که او برنج و روغن را خراب میکند . پس این پلو نه روغن دارد و نه گوشت و حقدور خوشمزه و گواراست . حضار حندی دند و ار آن پس غذا صورت دیگری پیدا کرد .

ار آن تاریخ بیعد دیگر تقی زاده را ندیدم . پدرم در بهار سال فرنگی ۱۹۰۸ مرا بادو پسر مرحوم حاجی سید محمد صراف (علوی) که وکیل مجلس بود برای تحصیل به بیروت فرستاد و چند ماه پس از آن محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست و پدرم بقصد اینکه شاید بتواند خود را بکربلا و نجف رسانیده در حمایت عمومی بزرگ خود حاج سید اسمعیل صدر از علمای معروف غنات از خطر درامان بآسد. (۱)

من ار بیروت به لوران (سویس) رفتم و در آنجا ار تقی زاده و سید محمد رضا مساوات و سلیمان میر را (اسکندری) کاغذها بمن رسید که اکنون که ملیون و مشروطه طلبان فاتح و غالب گردیده اند اگر ار دست امیر افخم همدانی که قاتل پدرت اسب بعدلیه عارض شوی ماهم کمک خواهیم کرد که لااقل مخارج تحصیل تو و معاش کسانت را در طهران تأمین نماید . من در آن زمان خیلی مغرور و بی فکر و لایبالی بودم بطوریکه وقتی در مدرسه انظورا در بیرون خبر قتل پدرم را بمن دادند آن روز کراوات سرح انقلابی زدم و لهذا طبعا دلم نمیخواست که نمک حواری قاتل پدرم باشم و به پیشنهاد دوستانه و خیر خواهانه آقایان حواری مساعدی بدادم و پشیمان هم نیستم، چون هر طور بود گذشت . . .

با تقی زاده

دیگر چند سالی از تقی زاده خبری نداشتم تا آنکه در
او اواخر سال ۱۹۱۴ میلادی (یا اوایل سال ۱۹۱۵ میلادی) در برلن

(۱) در موقع توپ بستن مجلس در مجلس بود و حامی که در کوچه پشت مجلس میرل داشت او را می بیند که ناپای بانوان بدیوار تکیه داده است و چون مکرر وعظ او را شنیده بود هر چند نوهش صاحب منصب و دیوانه ار گروه مستندان بود او را میرل خود میرد و رسدا (بمی یکی دو روز بعد) او را ار طهران فرار میدهند و در همدان دستگیر میشود و او را ار آنجا به رورجرد میرند و در آنجا شهادت میرسد و مقبره اش در آنجاست و امیدوارم شرح حالش که مدتی است شروع کرده ام بنیایان برسد - قبل ار پایان عمرم - و بچاپ برسانم .

تحصیلاتم را تمام کرده بودم و در لوزان (سویس) دست و پامی‌کردم که وسیله‌ای
 اکنم و خود را بایران برسانم روری حوایی ایرانی بدیدم آمد که بعدها
 بیدم نامش میرزا رضا خان افشار است، ولی در آن موقع بنام مستعار دیگری
 و دش را بمن و بمرحوم میرزا نصرالله خان جهانگیر (هشیره زاده میرزا
 هانگیر خان صوراسرافیل) که او هم در لوزان تحصیل میکرد معرفی کرد.
 رفهای بسیاری میرد و خلاصه آنکه ما دونفر را دعوت میکرد که برای شرکت
 کارهای وطنی و ملی به برلن برویم و عاقبت بنا شد که خطی از تقی‌زاده بیاورد
 ما بتوانیم بحرف او اطمینان پیدا کنیم. خط تقی‌زاده را میشناختم و حطی که
 ند روز بعد برایمان آورد حط تقی‌زاده بود و ما اطمینان میداد که اظهارات
 ورنده حط بی‌اساس نیست و ما را دعوت میکرد که برای کارهای وطنی و
 باره بادسمنان ایران یعنی روس و انگلیس به برلن برویم.

در ژانویه ۱۹۱۵ هر دوه برلن رفتیم من در آنجا تقی‌زاده را سومین
 ار در عمرم زیارت کردم. در آن موقع کمیته ملیون ایرانی در برلن عبارت
 و در خود تقی‌زاده و رضای افشار و عرت‌الله خان هدایت پسر صانع‌الدوله و ما
 و غیره. ولی کم‌کم از اطراف عده دیگری از ایرانیان هم وارد شدند و کمیته
 مساوی و استحواسی پیدا کرد. هر کدام از اعضاء کمیته منزلی (یعنی اطاقسی
 حصاره‌ای) داشتند ولی محل اجتماع در همان منزل تقی‌زاده بود که مرحوم
 عرت‌الله هدایت هم در همانجا منزل داشت و در مرحله سارلنوبورگ و شماره ۶۱
 لایب شتراسنراسه (Charlottenburg, 61 Leibniz) واقع بود. دارای يك
 طالار نسه بررگی بود که بعدها دفتر و کتابخانه روزنامه و کاوه قرار گرفت
 و میربردگی در وسط آن بود که تقی‌زاده در روی آن کار میکرد. دوه میرتحریر
 دیگر هم در اطرافش بود که یکی از آنها سالها میزتحریر من گردید. يك طالار
 پذیرائی و دو اطاق برای سکونت (یکی برای تقی‌زاده و دیگری پهلوی آن
 برای عرت‌الله هدایت) و يك اطاق انبار برای کاغذ و روزنامه و يك اطاق دیگر
 دفتر خصوصی تقی‌زاده داشت.

تقریباً هر روز یکی دوبار در همانجا جمع میشدیم و صحبت‌های لازم را
 میکردیم و نقشه کارهایمان را میکشیدیم. من از همه حواشر و بی‌تحریر تر بودم
 ولی مثل دیگران دارای يك رای بودم و در کارها اساس بر رأی اکثریت بود.
تقی‌زاده و یکی از اعضاء کمیته با اصطلاح قدری جموت بود و حتی
مرحوب خیبر گاهی ایرادهای نیش‌غولی به تقی‌زاده وارد می‌ساخت
 که بشدت بوی خودپسندی و خودنمایی میداد. روری که غایب بود به تقی‌زاده

گفتیم این جوان گاهی بشرایط ادب رفتار نمیکند ، چرا تحمل میفرمائید . هرگر جواب تقی راده را فراموش نمیکنم . فرمود مگرداستان حضرت امیرالمؤمنین را در رزم بامرحوب خیبری نشنیده اید ، شنیده بودیم (همه جوان و فرنگی مآب بودیم) . فرمود خیبرهم مثل حضرت امیر پهلوان و زورمند بود و حضرت بسا شمشیر و تیر و نیزه ارعهده او بر نیامد و بناشد درمقابل دوسپاه باهم کشتی بگیرد پس از مدتی کوشش و زور آرمائی حضرت امیرعالم آمد و او را بزمین انداخته بر سینه اش شسته و خنجر را ارکمر در آورد تا او را بقتل برساند ، ولی در همان حین خیبر آب دهان بر صورت حضرت امیر انداخت . حضرت پس از اسدک تأملی خنجر را درغلاف نمود و ارسینه حریف بر حاست ووقتی باو گفتند چرا او را بقتل نرساندی فرمود تا آن لحظه در راه خدا و اسلامی جنگیدم ولی وقتی آب دهان بصورتم انداخت ترسیدم انتقام شخصی و خود خواهی در میان آمده باشد و لهدا ارروی سینه اش بر حاستم و او را رنده گداشتم .

این قبیل حرفها بگوش ما بوجه فرنگه رفته ها بسیار تارگی داشت و سخت مؤثر واقع میگردد و تقی زاده حتی در طقه های رسمی حدود ارین قیل داستانها و نکته ها بسیار داس که اگر خدا بخواهد و روری طقه ها و مقالاتش را در یکجا جمع آوری نموده و بصورت کتاب (یا کتابها) بچاپ برساند بر عموم هموطنان معلوم خواهد گردید .

یادداشت برداشتن تقی زاده بدهد در کتابچه حیسی خود یادداشت میکرد . بحاطر

دارم موقعی که مرا برای شرکت در کنگره سوسیالیستها به استنکهم میفرستادند که بروم در آنجا احقاق حقوق مملکتها را بنمایم و از طرف ملیون ایران مطالب و سیئات اعمال روس وانگلیس را بگوش کنگره و بوسیله روزنامه ها بگوش مردم سوئد و دنیا برسام تقی راده آدرس پاسیوی را که قبل ازمن وقتی به استنکهم برای همین مقصود رفته بود در آنجا منزل کرده بود داد و فرمود کتابچه حیسی من در کشوی میر نزدیک به تخت خواب فلان اطاق فراموش شده است سعی کنید پیدا کنید و برایم به برلن بیاورید .

کتابچه پیدا شد و بحکم کنجکادی فطری (بخصوص که قدغن هم از طرف صاحب آن نشده بود و البته بهتر بود که من حق کنجکادی بخود نمیدادم ولی دادم) بمطالعه یادداشتها پرداختم . عموماً یادداشتها ی کلی حالی از اهمیت بود و مثلاً نوشته بود «فردا باید گلانی بحورم» (خدا گواه است این عین حقیقت است) . ولی آنچه مرا متعجب ساخت این بود که درین یادداشتها نوشته بود

رور - باید باین یادداشتها مراجعه نمایم که فراموش شده باشد ۱ و این ترازان لحاظ حای تعجب است که حافظه تقی‌زاده صرب‌المثل بود و بخصوص ی اعداد و ارقام و تواریخ وقایع سحت نیرومند بود .

(قسمت دوم) (۱)

کمیته ملیون
ان و شعرایش
رفته رفته شماره اعضاء کمیته ملیون ایرانی در برلن
افرون میگردد . چندتن از وطن پرستان ایرانی
که پس از سهادت ثقة الاسلام در بالای دار از
یرگریخته باستانبول آمده بودند بنا بدعوت آقاسی تقی‌زاده به برلن وارد
ند .

قاعده براین جاری بود که يك نفر از اعضاء کمیته مأمور میگردد که با
واردی که هنوز رسماً وارد کمیته نشده بود در خارج تماس بگیرد با او
تبت‌بدارد تا معلوم شود که دارای چگونه احساساتی است و آیا واقعاً ازحان
بادشمنان ایران دشمنی دارد و حاضر است در راه نجات وطنش حانفغانی
د و اوامری که از طرف کمیته صادر میگردد (با کثرت آراء) بی‌چون و چرا
در دهد یا نه این تحقیق و تفتیش چندین روز و گاهی بیشتر طول میکشید
نکه اطمینان حاصل میگردد که آن تازه وارد بر استی‌هوادار آزادی و استقلال
لکتنش است و برای خدمتگراری برغبث حاضر است و می‌توان اعتماد کامل
داشت .

قسم و سوگندی درمیان نبود و بقول وعهد تازه وارد قناعت میرفت چنانکه
باید پرفسور براون ایراشناس و ایراندوست بسیار بزرگ در تاریخ ادبیات
ان فرموده که هر ایرانی شعر دوست است و مقداری شعر از بردارد و احیاناً
ردش هم يك‌پا شاعر است . مانیز درمیان اعضاء کمیته چهار نفر شاعر داشتیم
شعرهای ملی و وطنی میگفتند، هر چند در فن شاعری چندان بیکدیگر اعتقاد
اشتند محمود غنی‌زاده تبریزی که در استانبول دکانی میداشت و دکان را بسته

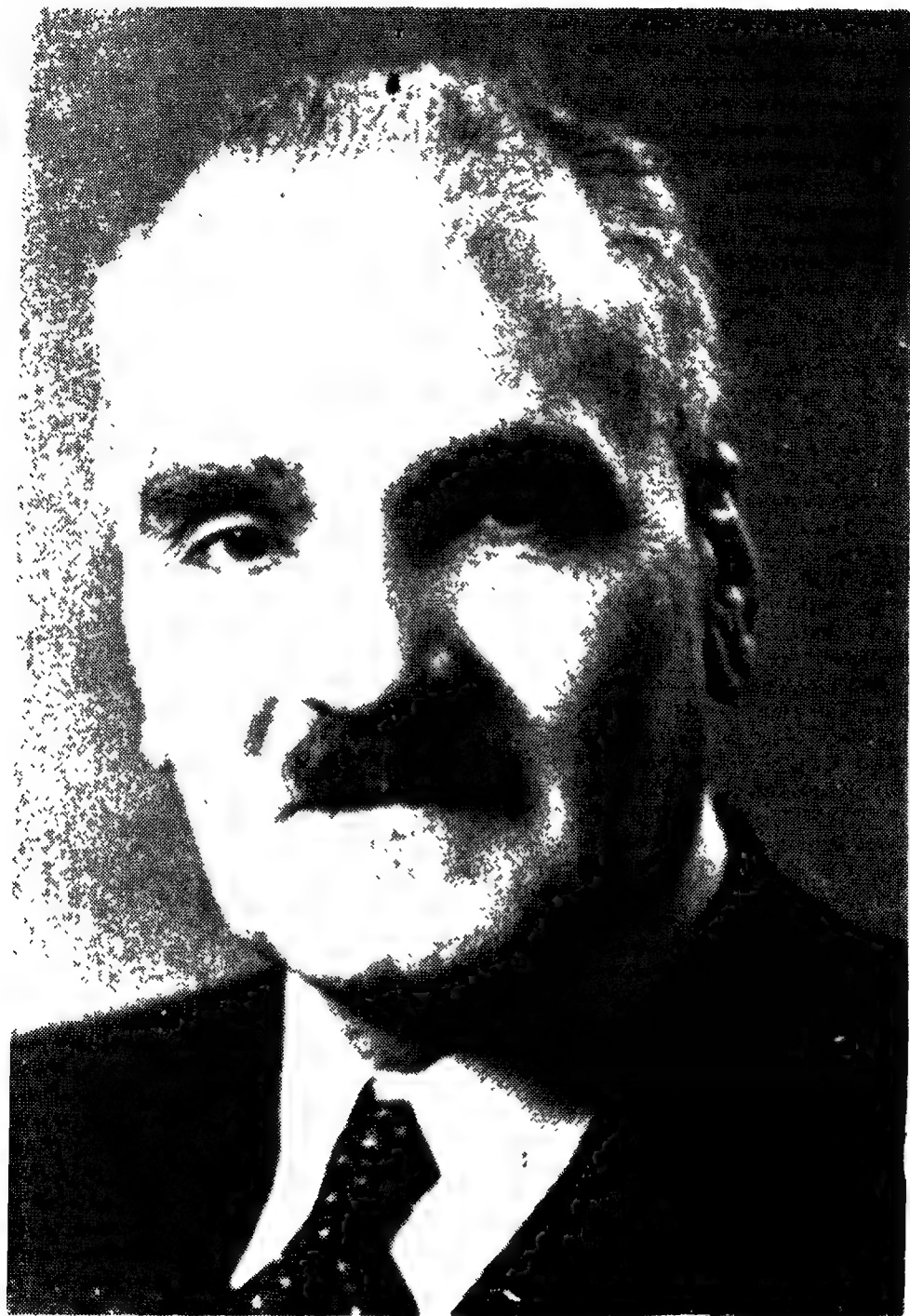
(۱) قسمتی از مطالب مندرجه در این گفتار مستقیماً شاید مربوط به شخصی تقی‌زاده نباشد
از تباط و مکارهائی دارد که تقی‌زاده در آنها اگر مدیر و رئیس و رأس نبوده است لامحاله شرکت
نرمیداشته است و اشخاص هم عموماً کسانی هستند که از نزدیک با تقی‌زاده دوست و همقدم بوده‌اند
بحکم آنکه « بهر آن باشد که ذکر دیگران + گفته آید در حدیث دیگران » امید است که
اندگان محترم ایرادی بر نگارنده وارد نسازند .

یکدل و یکجهت بانیت حاصل خدمتگرا را به برلی آمده بود. خیلی کم شعر می-گفت ولی شعرش مفر و لطافت داشت او اسرار پورداود را نمی پسندید و میگفت زیاد رزمی است. اسماعیل یکانی دوست و همسفر غنی زاده که اوهم از استانبول آمده (گویا اوهم دکان را دروخته کرده بود) مرد کاملاً احلاصمند و با دوقی بود و اوهم شعر میگفت و شعرش تا اندازه ای بوی نوپرداری میداد و نه دیگران قبولش داشتند و نه اوتر سحاب طبع یاران را می پذیرفت. چهارمین این شاعران میرا آقای ناله ملت بود که اویر سخل و کاسبی را رها ساخته و از استانبول آمده بود چون قبل از فرار از تبریز در آن شهر روزنامه ای بنام «ناله ملت» انتشار میداده بهمین نام خوانده میشد اوهم میگفتند شعر میسازد ولی بیچاره غلیل و نحیف بود و دماغ شاعری نداشت و منی شخصاً هرگز ارو شعری ندیدم و عمرش هم وفا نکرد که شعرهای تازه ای بسازد و رویهمرفته گرچه مرد خوش و افتاده ای بود و ادعائی نداشت ولی گویا او نیز چندان طرفدار شعر یاران نمی بود. بدیهی است که این عوالم باطنی بود و با سکوت معنی دار برگذار میشد و کمتر بمنصه ظهور میرسید ولی با آنکه همه وانمود میکردند که از کیفیات آن بی خبرند احدی بی خبر نبود و بر کسی پوشیده نمی ماند.

تقی زاده با آنکه اساساً اهل شعر نبود و در زمینه شعر بطریقه فلسفه و پرا-گماتیسیم، عمل مینمود یعنی شعر را برای فایده و تأثیرش (آنهم فایده و وطنی و ملی و تأثیر سیاسی) میخواست ارسر معنی و تأثیر میطلبید و بدون آنکه هرگز اعتراف فرماید بشعرهای عاشقانه و تعزل و تشبیب علاقه ای بداست شاعران کمیته را تشویق مینمود و میخواست که اسعار آنها در حائنی جمع گردد تا بلکه روزی بصورت کتابی بچاپ برسد وای کاش منظور او بعمل آمده بود. حسن کتابی بظن قوی مشتمل بر شاهکارهایی از شعر فارسی نمیتوانست باشد ولی میتوانست احساسات وطنی تند و امیدها و آرزوهای آتشین گویندگان آن اسعار را نشان بدهد و البته خالی از مقدار مطالب و اشارات تاریخی هم نمی ماند.

مقداری از اشعار و تصانیف سرود ماندنی که در همان اوقات پورداود ساخته بود و در مقاله ای که در موقع وفات آن رادمرد بقلم نگارنده در محله «وحید» بچاپ رسید بدانها اشاره ای رفته است در دیوان اشعار آن سادروان باقی مانده است و از غرلهای محمود غنی زاده هم که در نهایت شیوائی و علو فکر است بعدها در مطبوعات فارسی انتشار یافت و سبب شهرت آن رادمرد گردید و در بعضی از منتخبات اشعار فارسی معاصر بچاپ رسیده است. در میان جمع تنها آدم شعر شناس فرد و وحید همانا میرزا محمدحان قروینی بود که بسیار مشکل پسند، بود ولی چون پای ملت و وطن در میان بود هر چند گاهی چشمهایش بعلامت





سید حسن تقی زاده در هشتاد و سالگی.

عدم رضایت شعله‌ور میگردید ولی دندان بروی حکر می‌گذاشت و زبان نمی‌گشود و اگر علناً انکار و تکذیبی نشان نمیداد يك کلمه هم مدح و تمجید روا نمیداشت و باسکوت و تنها یکی دوباره بله، بله گفتن تکلیف را از گردن خود ساقط می‌ساخت و این در صورتی بود که او سرسوزنی اهل تقیه نبود و بر عکس گاهی بطر غیر موافق خود را باشدتی با اعتراض آمیخته اظهار میداشت و از هجاده هم روی گردان نبود.

در روز سال ۱۹۱۵ جشن مفصلی گرفتیم و بنام

فروز در برلن

تشریفات نوروری عمل کردیم و هر يك از شعرای

کمیته نوروزیه‌ای را ساجته بود با طنطه و شکوه قرائت

نمود. میرزا محمدخان قروینی هنوز وارد برلن نشده بود و من بحکم قرعه اولی کسی بودم که بناسد به بغداد بروم و در آنجا بموجب برنامه مخصوص فعالیت‌هایی را آغاز نمایم.

این مسافرت و مأموریت من سارده ماه بطول انجامید و وقتی در اواخر تابستان سال بعد به برلن برگشتم معلوم شد حضرت علامه محمد قروینی هم از خود را در پاریس وار راه سویس به برلن رسانیده است. ایشان هم در همان اداره کاوه در کوچه لایت نیتس اشتراسه که سید حسن تقی‌زاده و عرت‌الله هدایت هم در آنجا منزل داشتند در اطاق کوچکی برای خود دفتری دست و پا کرده بود.

من با مرحوم قروینی در همان ابتدای جنگ یعنی در حران سال ۱۹۱۴ میلادی در پاریس آشنا شده بودم. بدین معنی که انجمن دانشجویان ایرانی مقیم لوران که بنام «انجمن دانش‌پروهان ایرانی» خوانده میشد در یکی از جلسات خود مرحوم حبیب‌الله خان سیبانی را که در آن موقع در همان شهر تحصیل علم حقوق میکرد مأمور نمود که معاً با من پاریس برویم و بکوشیم که ایرانیان مقیم پاریس را با خود همراه سازیم که دسته جمعی ایران رفته در میان ایالات بر ضد روس و انگلیس به تبلیغات وطنی بپردازیم.

جلسه اول در منزل آقای قروینی منعقد گردید و اتفاقاً آقا سید صیاع‌الدین طباطبائی هم که در آن اوقات در پاریس بودند در آن جلسه حضور داشتند و من اولین بار با ایشان آشنا شدم. پورداود هم که در پاریس تحصیل علم حقوق میکرد حزو مدعویین بود.

گفت و شنود بدرازا کشید ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و همین قدر معلوم شد که پورداود از مغازه بزرگ پاریس «بون‌مارشه» طبیل و شیپور هم خریده است که وقتی عازم ایران میشویم اشعار وطنی خود را با بانگ طبیل و شیپور بگوش هم و طنانش برساند.

همسفر من حبیب‌الله خان شیبانی در ظرف همان چند روز اقامت در پاریس با جوانانی ایرانی که در مدرسه نظامی «سن سیر» تحصیل میکردند آشنائی حاصل نمود و اساساً همانجا ماندنی شد و تصمیم گرفت که حقوق را بکسانی واگذارد که باین نوع حرفها اعتقاد دارند و مشغول تحصیلات نظامی گردید.

این مقدمات را برای آن گفتم که چون سخن از نوروز بمیان آمده بود از نوروز سال ۱۹۱۶ صحبت بدارم . در آن موقع میرزا محمد خان قزوینی و پورداود هم وارد برلن شده بودند و تشریفات نوروز در اداره کاوه با شکوه بیشتری برگزار شد.

همه دورتادور میر برگ دفتر روزنامه « کاوه » که بتازگی تأسیس گردیده بود نشستیم و بامید اینکه فتوحات آلمان مزده استخلاص و طمنان است شوحیاها میکردیم و نقشه‌ها میچیدیم. مرزا محمد خان قزوینی از قصاید معروف قصیده سرایان نامدار ایران درباره نوروز قطعاتی تهیه فرموده بود و بناشد خود ایشان برایمان بخوانند . یکی دوتن از حضار گفتند که شراب را حمشید پادشاه ایران اختراع نموده است و جنن مجلسی آنهم در شب نوروز بی شراب رونقی نخواهد داشت. قزوینی در آن تاریخ مسلمان و مسلمان مآب بود و اهل این حرفه نبود . کاطم راده هم که ارلندن آمده بود تا آخر عمر مؤمن و پارسا باقی ماند و ب شراب میانه‌ای نداشت ولی دیگران و از همه بیشتر پورداود که هواخواه زردشت و منان بود بوشیدن شراب را در آن شب مبارک خواستار بودند. تقی زاده هم با شراب سروکاری نداشت و نمیدانم ارکحاً دوسه بطری شراب بصورت خلق الساعه بروی میز آمد و در گیلانها و فنجانهای جای سرازیر گردید.

قزوینی بادیب بر سرپا ایستاده بود و قصاید نوروزیه را بادل و حان می خواند و آن شراره‌ای که اختصاص به چشمهای بسیار گیرنده او داشت تا اعماق اذهان حضار نفوذ مینمود. شب بسیار خوشی بود که هر گر فراموشم نخواهد شد و وقتی که در آن قصاید غرا سخن از می و باده و حام و ساغر و صراحی بمیان آمد دستها بلا اختیار بطرف شراب رفت و غریو بوسافوت دفتر روزنامه «کاوه» ر بصورت میکند منان در آورده گویا من بودم که لب بگستاخی گشوده خطاب ب میرزا محمد خان بمرض رساندم یکبار که هزار بار نمیشود! نوروز ماست و وطنمار بطرف آزادی و استقلال نزدیک میشود و با رخصت بزرگانی از ما چون انوره و عسجدی نوشیدن چند قطعه شراب در چنین شب مبارکی گناه شمرده نخواه شد. حضار بالاتفاق همصدا شدند و حتی تقی زاده و کاطم زاده هم خط بطلان بر اباء و امتناع کشیدند و با واز نوشانوش حامها بلند گردید و معلوم گردید که رسو و عادات و آنچه را که فرنگیها «ترا دیسیون» می خوانند نیرو و قدرتی دارد که حتی

احکام مذهبی گاهی در مقابل آن قد خم میسازد. اینها همه بحای خود ولی راقم این سنود در آن شب و در آن محفل قدسی وقتی متوحه شدم که سرها گرم شده بود و شراب و امیدواری و شادکامی کار خود را ساخته یگانگی و یکجتهی مخصوصی بر حضار حکفرما گردیده بود و ضمناً بچشم خود دیدم که میرزا محمد خان قزوینی که تا یکساعت پیش از نوشیدن يك حرعه شراب با استغفار آن همه دوری می جست. اکنون که مست صهبای شعر عذب فارسی و مزدهای حیات بخش استخلاص قریب وطن و هموطنانش گردیده و غنان اختیار از دستش بیرون رفته شمع گویای محفل اس گردیده خط بطلان بر آنچه تعلق بقایید فرسوده داشت کشیده بود، بدون آنکه بین مال خود و مال دیگران بکمترین تشخیص و تمیزی قائل باشد از دنیا و مافیهای خبر و بدون آنکه سرسوزنی توحه داشته باشد دستش میرفت و در اطراف میر هر کجا حامی میدید که حرعه ای در آن باقی مانده است بی ریا و بی پروا برمیداشت و لا حرعه در گلو فرو مریخت، حنا که پنداشتی پس از سالیان درار غربت و تنهایی و بی کسی در لندن و پاریس اینك در میان جمعی از یاران موافق بکلی ناگهان تغییر ماهیت داده است. ای خدای بررگ و بخشنده، اگر در چنان موقع و با آن کیفیات خصوصی شراب نوشیدن را گناهی در دنبال باشد من حاصر م به صداقت طبع گناه میرزا محمد خان قزوینی را در آن شب بگردن بگیرم.

تقی زاده هم اهل شراب نبود و در آن همه سالیانی که
تقی زاده و شراب در آلمان با اوزندگی کردم هرگز ندیدم حتی يك
 حام آبخو بنوشد. ولی مانع دیگران هم هرگز نبود.
 وقتی در موقع نوشیدن با او میگفتم «سلامتی آقا اوهم باهمان لبخند بسیار دلنشین
 و مهربان خود در جواب میگفت «سلامتی شما».

در آخرین مسافرتش بژنو چون شاهد و ناظر بود که در سر میز غذا يك
 گیلان شراب مینوشم بحضور عزیزش معروض داشتم که بدستور طیب است و
 بسیار مفید واقع گردیده است. پذیرفت و همانجا بخانمش سپرد که از فردا در
 مهمانخانه ای که منزل داشتند بسپارد که همیشه يك بطری از شرابهائی که اسم
 داده بودم برایشان روی میز غذا خوری بگذارند ولی فردای آن روز وقتی
 شرفیاب شدند خانمشان فرمودند که آقا يك گیلان شراب با ناهار نوشیدند و
 حالشان بهم خورد و بهیچ وجه نتوانستند تحمل نمایند و باده گساری ایشان همانجا
 پایان یافت.

جدائی بامبرز محمدخان قزوینی

از وقایعی که بار بار با آقایان تقی زاده و قزوینی سر
کار دارد داستان ذیل است که واقعاً شنیدنی است
حنگ پایان یافته بود و حکومت آلمان سکه

خورده تعبیر یافته، امپراطور فرار کرده به هلند رفته بود و حکومت انقلاب
بدست سوسیالیستها افتاده بود و درمیان سوسیالیست دموکراتها و دست چپی ه
افراطی رد و خوردهای سخت درمیان بود و مردم که چهار سال حنک رم
برایشان باقی نگذاشته بود. با صد نوع مشکلات و محدودیتهای طاقت فرس
کمرشکن دست بگریبان بودند و ما يك مشت ایرانی اهرحار رانده و بلا تکل
ایامی میگذرانیدیم که زیاد تعریفی نداشت و بهیچ وجه من الوحوه مایه رش
نمیتوانست باشد افراد کمیته ملی ایرانیان کم کم متفرق شده هر يك از دایره جمع
حائی رفته بودند و تنها عده معدودی در برلن باقی مانده بود که از آن حمله
میرا محمدخان قزوینی، اوراق و کتابهایش را در اوراق بررگی بانخ قندب
و در کنار اطاقش گذاشته و سرگردان بود که سر نوشتش از چه قرار خواهد شد
تقی راده هم که دیگر امید بحائی نداشت حیران بود که با چه وسیله ای قزو
را بار در برلن نگاه دارد. کم کم درمیان سکر آب ماندنی احساس میگردید
تنها صبر و حوصله تقی راده در مقابل سدن احساسات قزوینی که با سابی برم
افروخت مانع انفجار بود. قزوینی که سالها در پاریس زندگی کرده و درم
همکاران خود دسمان و بدخواهانی پیدا کرده بود میترسید که اگر برگ
مقامات رسمی دولت فراسه باغواي همان بدخواهان سعایتگر برایش اسکا
سحب ایحاد نمایند. از طرف دیگر کتابخانه اش که برای او قیمت حاش را (با
بیشتر) داشت در پاریس نزد خادمه ایتالیائی او مانده بود و خوابهای پرنا
میدید و بکلی حال و حواسش را پریشان ساخته بود. این پریشانی رفته ر
اندک رنگ حنونی بخود گرفته بود (با آنکه داشت بخود میگرفت). پاره ای کاره
عجیب ازو سرزد. مثلاً روری شامگاهان بمن تلفون کرد و پرسید فلانی چه
کنی. گفتم دارم شام صرف میکنم وای کاش تشریف میآوردید باهم يك لقمه
میخوردیم. فرمود من همین الان شام خوردم و حون هوا خوب است خوا
اگر فراغت داری بیایم بنشینیم قدری کپ بریم. گفتم با کمال افتخار منظر
هستم. وقتی وارد شد من هنوز شام میخوردم. رفت در گوشه اطاق درحائی
مشرف بخانههای مقابل منرل من بود نشست ولی بکلی ساکت بود. متوجه
که بخانههای روبرو بشدت و با قیافه ای که خشم و اوقات تلخی را میرسانید
میکند و چشمها را بدانها دوخته و دارد بآنها دهن کجی میکند. با تعجب به

ولی در بهایت ادب پرسیدم چه کار میکنید. فرمود مگر نمی‌بینی که این خانه‌ها با آن بخاریهای منحوس که در روی بامهایشان دارند مسرا دست انداخته‌اند و مسجره میکنند من هم حواشیان را میدهم!

کارهای دیگری هم از ایشان دیدم که کم‌کم مرا و مارا ناراحت می‌ساخت و سرانجام بوسیله یک رشته اقدامات گوناگون تا اندازه‌ای رفع نگرانی‌های خاطر ایشان فراهم گردید و بنیاد به پاریس مراجعت فرمایند.

در آن اوقات این نوع مفارقتها که ممکن بود بصورت مفارقت ابدی درآید ملال‌انگیز بود و قروینی هم آدمی بود که باسانی مورد علاقه قرار میگرفت مخصوصاً که بی‌دست و پا و بی‌شیل و پیل بود و طفل خردسالی را بحاطر می‌آورد که احتیاج بحمايت و مراقبت و دلسوری و دستگیری داشته باشد. دوستاش سحت ملول ده‌دند و سببی آقایان تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب وزیرمختار ایران در آلمان که هر دو اردوستان دلسوز و یکجخت قروینی بودند و من پرسشیده که خود را ساگرد و میرید و سرسپرده آن مرد عزیز و محترم میدانستم بناسد برسم حدا حافلی مجلسی اسی بیارائیم و سام مختصری باهم صرف نمائیم و قروینی را که فردای همان شب عارم مسافرت بود بخدا بسپاریم. مجلس در اداره کاوه که منزل تقی‌زاده هم بود منعقد گردید. حرما چهار نفر و ربی که خدمت میکرد احدی در آن مجلس نبود.

شام مختصری صرف شد. دوسه ساعتی بحوسی گذشت

و بناسد که سه نفری میرزا محمدخان را بریم بمنزلش

برسانیم و همان‌جا باو خدا نگهدار بگوئیم.

مشایعت میرزا

محمدخان قزوینی

زیر بار برفت و گفت برای آن که بیشتر باهم باشیم اول آقای نواب را برسانیم بعد آقای تقی‌زاده را و مرا فلانی بمنزل خواهد رسانید و اشاره بمن فرمود.

آن قدر اصرار کرد تا همه قبول کردیم و براه افتادیم که نواب را بمنزلش برسانیم.

منزلهایمان یکدیگر نزدیک بود و طولی نکشید که در خیابان کور فورستندام

بمنزل نواب رسیدیم. وقتی نواب حواست خداحافلی کند و از ما جدا شود میرزا

محمدخان گفت آقای نواب من مطلبی است که در قلبم عقده شده است و دلم نمی‌خواهد

خواهد نگفته بماند احازه بدهید بمرض برسانم. نواب یکهای خورد و گفت

بفرمائید. قروینی گفت از شما گله‌مندم. آیا بخاطر دارید فلان روز بعد از ظهر

بود بمن تلفون کردید که فلانی چه میکنی. عرض کردم دارم حای حاضر میکنم.

فرمودید بیا همین‌جا باهم جای میخوریم. من هم جای نخورده شرفیاب شدم

بایک نفر اراعضای خودمان مشغول استخراج تلگراف رمزی بودید که از طهران

رسیده بود. تعارف مختصری کردید بگلای خودتان ادامه دادید و انگار نه انگار که مرا برای صرف جای دعوت کرده‌اید. در صورتی که علاقه مرا بجای بعداز ظهر خوب میدانستید. من این عمل شمارا هرگز فراموش نکرده‌ام و سخت گله‌مند هستم. نواب گفت ای آقا منزل ما منزل خود شماست، میفرمودید جای می‌آوردند. در هر صورت خیلی متأسفم و خیلی عذر می‌خواهم. روی یکدیگر را بوسیدند و حالا وقت آن رسیده است که تقی‌زاده را بمنزلش برسانیم. راه دور نبود و براه افتادیم. ناگهان قروینی که ساکت مانده بود خطاب با آقای تقی‌زاده گفت فلاپی ارسما هم گله‌مند هستم و به دل گرفته‌ام و دلم نمی‌خواهد تا ابد عقده دل من باشد و احاره بدهیم بگویم. آقای تقی‌زاده متوحش گردید و گفت فرمائید. گفت آیا حاضران هست که فلان روز بمن می‌گفتید حالا که ارم راحت بهاریس و اومه دارم چرا اساساً بایران برنمی‌گردم و در ضمن صحبت گفتید من نمی‌گویم تو ژنی و نابغه هستی ولی در هر صورت میتوانی در ایران مصدر خدمات علمی مهم بگردی. آقای تقی‌زاده من هم خودم خوب میدانم که ژنی و نابغه نیستم ولی هرگز در مملکت ما و نه هیچ جای دیگر دنیا بدین ترتیب تو چشم کسی نمی‌گویند که تو ژنی نیستی. من از شما سخت مکدر شدم و دلم نمی‌خواست مکدر جدا سوم و آنچه را در دل داشتم گفتم. حالا نوبت به تقی‌زاده رسید که معذرت بطلبید و طلبید و یکدیگر را بوسیدند و از هم جدا شدند و من ماندم و قروینی.

گفتم حالا دیگر نوبت من است که شمارا بمنزلتان برسانم. گفت نه، من می‌خواهم تنها بمنزلم برگردم و دلم می‌خواهد من ترا بمنزلت برسانم. وقتی زیاد اصرار کردم فرمود فلانی اصرار نکن بلکه سری در کار من باشد، بلکه بخواهم در آخرین شب اقامتم در برلن عیش و نوش کرده باشم و عاقبت بطرف منزل من براه افتادیم. وقتی حلو در منزل رسیدیم، جشمان پرنفوذ خود را بمن دوخت و گفت فلاپی ارتوهم گله و شکایتی دارم که عقده شده است و در این آخرین ساعتی که باهم هستیم باید بتو بگویم. بادت پاچگی هر چه تمامتر گفتم رویم سیاه بفرمائید. گفت در خاطرداری آن روز عصری که شام می‌خوردی و من بمنزلت وارد شدم. گفتم بله، خوب در خاطر دارم که تلفون فرمودید و تشریف آوردید. گفت وقتی وارد شدم سرمیر غذاخوری نشسته بودی و شام می‌خوردی، سلامی دادی و بکار خودت ادامه دادی و هیچ يك کلمه تعارف بمن نکردی که بفرمائید آخر يك لقمه میل بفرمائید. گفتم آخر در تلون خواهش کرده بودم که بیایید شام را در خدمت شما صرف کنیم ولی فرمودید شام صرف کرده‌ایم و بساین جهت

تعارف نکردم. گفت اینها همه درست ولی در مملکت ما مرسوم است که در چنی مواردی هم باز تعارف میکنند که ولو يك لقمه شده بفرمائید از آب و نمك ما بحشید، بلكه من دلم میخواس از خوراك تو يك لقمه بچشم و منتظر تعارف بودم و تو تعارف نکردی .

من هم معذرت طلبیدم. او روی مرا بوسید و من دست او را بوسیدم و او را بخدا سپردم . امروز نواب رفته و قروینی رفته و تقی زاده هم رفته و همه به منور رسیده اند و تنها من سرگردان در راهم و سرگردانم به يكايك یاران رفته میگویم .

تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا
ما سنگ و کلوخیم و ته حوی ماندیم

قمت سوم

تقی زاده خط فارسی (و هکذا فرنگی) خوشی نداشت . حطش روشن و خواندنی بود ولی بختگی نداشت و بی شباهت بخط فارسی بیگانگان نبود. شاید بهمنی علاوه بود که علاقه و آفری بخط خوب داشت و کافی بود که کسی حط فارسی را خوب ننویسد تا بتواند با اصطلاح قاپ تقی زاده را بدردد، در میان اعضای کمیته ملی در برلن سعد الله خان درویش (که یادش بخیر و نمیدانم آیا زنده است یا مرده) حط بسیار زیبایی داشت و هر چند خودش هم حوان محبوب بی شیل و پیلای بود ولی علاقه مخصوص تقی زاده با و همانا بیشتر خط خوشش بود .

تقی زاده ما را تشویق میکرد که مشق حط نکنیم و شاید علاقه ای نبر که نگارنده این سطور بخط فارسی (بخصوص نستعلیق) خوب دارد از همانجا سرچشمه میگردد .

ارصاف تار تقی زاده یکی هم استفاده از استعداد اشخاص بود. همینکه در برد کسی استعدادی را سراغ مینمود یعنی براو معلوم میکردید که آن شخص دارای فلان استعداد است یعنی مثلاً خط نستعلیق را خوب مینویسد و یا احوال و وقایع و حوادث دوره سلطنت ناصرالدین شاه اطلاعات خوبی دارد دست بردار نبود تا زور تشویق (و به گمشتن که عادت او بود) از استعداد و محفوظات آنها نتیجه عملی بگیرد و در این راه از آنچه از دستش ساخته بود دریغ نمیداشت.

در همان اوایل تشکیل کمیته ملیون ایران که یکی از مهمترین مواد برنامه عملیاتش تبلیغات برضد روس و انگلیس در میان ایالات و عشایر ایران بود بنامه صورت کاملی (یا حتی المقدور کاملی) از ایالات ایران تنظیم نمائیم. تقی زاده صبر و

حاصله نداشت و میخواست هر چه زودتر احكام ياد و لهذا هر يك از اعضاء كميه را در راه احكام اين مقصود بكاري داد است و خودش بىر با عشق و شور هر چه تماماً كمك رسانيد تا صورت حوبى تهيه گرديد و بحط سعد الله خان درويش برشته نجرى درآمد و با چاپ دستى آنرا چاپ كرديم و من هبور هم بايد يك نسخه از آن داشته باشم .

بعدها كه رورنامه كاوه چاپ ميرسيد تقى راده بشدت مراقب بود كه م غلط (يا حتى المقدور بى غلط) از چاپ در آيد تا بتواند براى مطبوعات ايران موبه و سرمشقى باشد. رورنامه كاوه در چاپخانه بررگ دولتى آلمان بام و راي دروكر اى چاپ ميرسيد و گرچه حروف فارسى داشت ولى حروف چين محصور بداشت و حروف چين بايد هر حرفى را از روى اعداد بچيند و كار مشكلى بود و هر صفحه چند بار نمونه برايمار، ميفرستادند و ما تصحيح ميكرديم و ميفرستاد تا بالاخره احاره طبع داده ميشد. تقى راده در كار تصحيح درست و حسابى وسواس داشت و من هم كم كم بتسى از ايشان وسواس سده بدم و مدت مديدى نيست كم كم توانستم ايقه خود را از چنگ اين وسوسه خلاصى بخشم يعنى فهميدم كه مطالبوعات ما علاوه حايى در حكم رطوبت در حمام است و مبارزه با آن بيهو خون دل خوردن است و خنانكه گاهى در ضمن مقالات خود بذكر داده ام غلطاً جزء لا ينفك مطالبوعات ما و بى ادبى ميشود حكم كهنة حيفى ادبى را در مملك پيدا كرده اس، كار كردن تقى راده سرمشق مانده بود. او حسنگى ناپذير بو عينكش را چشم ميرد و كتابها را در مقابل خود مى چيد و با آرامى مشغول ميشد و خداوند با وسير و حوصله اى داده بود كه هر بنده اى از بندگان خ نداده است .

مباحثه تقى راده با اشخاص همديدنى بود فرض كنيم با كسى روبرو ميشد منكر آرادى و مشروطيت بود، يعنى مبكر خيرى بود كه براى تقى راده مقدس تر چيره اى دبا بود. ابدأ ارجا در ميرفت و حتى در آهنگ صدايش تغييرى محسوس نميگرديد (تنها براى كسى كه او را خوب ميشناخت يك نوع برافروختگى چشمانش بو خود ميآمد) و بانهايت آرامى و ناهمان صداى هموار و لهجه محصور كه حالى ارطوب و ملاحت نبود مباحثه را شروع مينمود. مباحثه اى بود كه بطار و سبك مباحثه معروف سقراط بى شباغت نبود. سقراط معنى و مقصود را كم «ميراييد». تقى راده از طريق يك نوع «تجاهل» و بوسيله سؤالهاى پي در پي كوئى واقعا از مطلب بى خبر است و ميخواهد اطلاعاتى حاصل نمايد طرف رفته رفته در تنگنا مى انداخت و به بن بست ميكشيد . در تمام طول مباحثه اب

و عقیده خود را صریحاً بر زبان جاری نمیساخت ولی مانند مشت رن ماهری
ضرب مشت‌های محضرت ولی مؤثر از راست و چانه حریف را مغلوب سارد
ر پای در آورد وقتی طرف بخود می‌آمد و آگاه میشد که درست عقیده‌ای را
گاه‌ها مخالف با عقیده و نظر او در آغاز مباحثه بود داشت تصدیق میکرد .

روری در ژبو حساس و زبیده به تقی‌زاده گفتن شما اینهمه صبر و حوصله
آرایی را از کجا آورده‌اید . فرمود مقصودت را درس نمیفهمم . گفتم من
ری است که با شما نشست و برخاست میکنم هر گز شما را اوقات تلخ و عصانی
ندام . فرمود فلانی پدر من سید ملانی بود بسیار متقی و پرهیزگار که در
حکایت‌های افعال و رفتار و اقوال سعی داشت بر طبق احادیث و اخبار و سرمشق
مبین و مندی‌نشین باشد و لهدا وقار و سکینه را شرط ضروری در معاملات خود
. دم میدادند چنانکه بعایت خشمگن و سارامی بود شدیدترین دشنامی که
راش جاری میکردید «ای بی‌ادب !» بود .

خواستن تنی زاده هم شنیدنی است و شاید از سلامتی و طول عمرش همین
ب خوابیدن باشد . بمجرد آنکه سرش بنالاش می‌رسید خواب بود و یک‌سر
رو کمتربین حنش و حرکتی تا صبح می‌خوابید . من وقتی متوجه این نکته
دیدم که دیدم در اداره کاوه هنگامی که درس آلمانی می‌خواند ناگاه معلم را
اطاقی که بدفتر ما جسمیده بود تنهامیکداشت و سرعت و با قدمهای خواب‌آلود
بد دفتر میشد و سر را در کنار میز تحریر بروی باز و می‌گذاشت و بخواب
رفت . بعدها بمن مرور داد که د. سردرس خواهش می‌گیرد و یک کلمه از درس
مهم و از من خواست که پس از چند دقیقه او را بیدار سازم تا بتواند برود
الیه درس خود را بگیرد . این خواب و حرت ردن کم‌کم شدت یافت . کار
دو فکرها را پریشان گوناگون و غذای نا کافی و کم قوت هم ممد گردید و کار
زاده بجائی کشید که بصورت مرض درآمد . به طبیب متخصص مراجعه نمود
و فردای همان روز تنی زاده بمن فرمود که فلانی نمیدانی چه پیش آمده است .
بب دوائی بمن داده است که هر شب باید قبل از خواب در موقع رفتن به تخت خواب
ورم . امروز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم یک بازویم هنوز در آستین
سم است و دوا ناخورده روی میز در پهلوی رخت خواب است و خوابم برده و
صبح بهمان صورت خوابیده‌ام . معلوم شد که باید فکر دیگری کرد . طبیب
تاب مصنوعی تجویز کرد ، یعنی نور حرارت را بکمک ماشین برق باید بر بدن
ب انداخت تا پوست و خون را از آن حالت سستی بیرون آورد . اما
موس که در حمامی که اختصاص باین طرز معالجه داشت کار جرخاندن ماشین
ق را بخود مریض محول داشته بودند که لحت بخوابد و متدرجاً برق را نقطه

به نقطه بتمام بدن بیندازد و متوجه باشد که «بادایش اریکی دودقیقه یک حای بدن بتابد چیزی که هست تقی راده درهما بحال خویش برده بود و برق بدش را سوراخیده بود و معلوم شد که باید یک نفر مدام مواظب باشد که برق بدش را نسوراند .

قضیه ای که درطول عمر مکرر بدان فکر کرده ام و تأثیر زیادی درتعیین سرنوشت من داشته است داستان زیر است :

روزی باتقی راده از رشوه درایران صحبت بمیان آمد . گفتم من نمیفهمم چگونه میتوان یک آدم محترمی که دارای مقام رسمی معتبری است و مثلاً معاون و رراتجاه و از دودمان محترمی است رشوه داد . فرمود رشوه دادن و رشوه گرفتن خود علم مفصلی است و ابواب و فصول معینی دارد و همچنانکه تعلیمات مفصلی برای سلوک درطریق تصوف و خود دارد سلوک درطریق رشوه دادن و رشوه گرفتن هم اصول و قواعد و رسوم دارد که کلاس سه کلاس درمدرسه و سیمی که درسر تاسر مملکت ما سعبه ها دارد میآمورند . آنگاه حکایت کرد که تازه بطهران آمده بودم و درمجلس شورای ملی وکیل بودم و سهرتی بهم رده بودم . دوستانم اصرار داشتند که سنی بمیهما بی فلاں تاجر بروم و من با خود شرط کرده بودم که هیچ میهمانی قبول نکنم . اما دست بردار نبودید و میگفتند این هرد مشروطه طلب حالص و خلص است و چه کمکی که مشروطه طلبان نرسانده است و از معتقدان پروپاقرص تست و آرزویش این است که یک شب میهمان او باسم . از من انکار بود و از آنها اصرار تا سپر پرداختم و پذیرفتم . منزل هجلی داشت و هرچه گرمتر و نرم تر از ما پذیرائی نمود . پس از سام گفتند که میربان یک «کلکسیون» از بهترین قالی و قالیچه های ایرانی دارد و باید رفت و تماشا کرد . برای افتادیم و ما را باطاقهایی که با بهترین قالی و قالیچه ها مفروش بود هدایت نمود و الحق تکه های طرفه ای داشت . آنگاه هر یک از حضار را مخاطب ساخته پرسید بگوئید ببینم درمیان این قالی و قالیچه ها کدام یک را بیشتر پسندیدید . میهمانها هر یک بنوبت فرش را نشان دادند تا بوقت بمن رسید . گفتم من فرس شناس نیستم و بکلی ناسی هستم و میترسم حرفی بزنم که موجب حنده آقایان بگردد . بر اصرار افرو د تا عاقبت قالیچه ای را که رمیه آبی حوشریکی داشت نشان دادم و گفتم این قالیچه بنظرم بسیار ممتاز آمده است . یک صدا گفتند که خوب تشخیص داده ام .

فردا صبح همان روز در منزل بودم که خبر دادند نوکر میزبان دیشب شما آمده و این قالیچه را از جانب ارباب خود باسلام و دعای بسیار آورده است و استدعا

دارد که برسم یادگار قبول نمایم . با اوقات تلخی پس فرستادم و گفتم ارباب کار خوبی مکرده است . طولی نکشید که خود ارباب با قالیچه وارد شد و معدرت خواهان گفت چون خودتان دیشب فرمودید ارین قالیچه خونتان آمده است خواستم این افتحار را داشته باشم که متاع بسیار باقالبی ارمن در منزل آقا باشد . سبب تجاسی کردم و گفتم محال است قبول کنم و خواهش کردم هر چه رود تر بر دارد و تشریف برد ولی بر اصرار افروزد و سرانجام گفت پس لطف فرموده از من بخرید . گفتم لازم ندارم . دست بردار نبود و قیمت را هم معین کرد و همینکه گفتم عایدات من محدود است و احاره نمیدهد که جنس فرشی را بحرم کف با قساط ماهانه بپردازید و عاقبت پس ارحتم معامله فرست در منزل من باقی ماند و فروسند دست حالی مرا بخدا و فرس را بمن سپرد و رفت .

وقتی دوستان فرش را دیدند بسیار از آن تعریف کردند و برای آنکه امر بر آنها مشتمل شود گفتم بفلان قیمت خریدم . تعجب کماں یکصد گفتند مفت خریدی . این قالیچه لااقل پنج برابر این قیمت را دارد و تازه خبردار شدم که بدون آنکه خود خبردار شده باشم رشوه گرفته ام ، فوراً قالیچه را پس فرستادم و ارهان رور فهمیدم که رشوه دادن چه فریبی و حمی است و اهل فن سلمان فارسی را رشوه گیر میکنند . این را نیز نگفته نگذارم که این داستان تاثیر عمیقی در من که در آن تاریخ جوان ساده ای بیش نبودم بجا گذاشت و چون بجوی میداستم که دارای همت و گذشت و اراده ای چون تقی راده نیستم اررندگانی در آن قبیله محیط و معاشرت با چنان مردمانی بوسوسه و هراس افنادم .

تقی راده در هر سفر به نوصماً بدیدن طبیب معروف پرفسور بیکل میرفت و بیکل ایشان را معاینه میکرد و برای مدت درازی نسخه میداد آخرین بار که تقی راده از برد بیکل برگشت بما حکایت فرمود که بیکل بمن گفت خوب است که سال آینده باز بیائید شمارا معاینه کنم . تقی راده میگفت باو گفته شما به حکیم الملک هم همیشه میگفته اید که باز سال آینده بیا ترا بینم و حکیم الملک بحوار رحمت الهی رفت . بیکل در جواب گفته بودند ، اشتباه میکنید . آخرین مرتبه که حکیم الملک را دیدم دیگر نایشان نگفتم که سال آینده دیدم بیائید !

تقی راده هم سال بعد نیامد که نزد بیکل برود و چند سالی پس از آن در طهران خان بحان آفرین تسلیم نمود . عاتق سعیداً و مات سعیداً . نوشته اند وقتی حصرات حتمی مرتضی رسول خدا محمد بن عبدالله مرا در نزدك دید از خود پرسید آیا وظیفه خود را درست و تمام انجام دادی تقی راده هم از اولاد و ذریت چنین پیغمبری بود و گمان میکنم اگر در آخرین لحظات زندگی چنین سؤالی از خود

کرده بود میتوانست ارروی راستی و انصاف^۴ جواب بدهد که در نزد خدا و مخلوق شرمنده نیستم .

روایت افلاکی زوجه مولانا حلال الدین رومی باو گفته بوده است که ای کاش مولانا چهارصد سال عمر کردی و مولانا در جواب فرموده بوده است و ما عالم حاکم پی اقامت نیامده ایم ، ما در زندان دنیا محبوسیم و امید که عنقریب به بزم حبیب برویم ، همین مولوی فرموده :

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست

خرا بدانند انسانیت این گمان باشد

ترا چنان نمایند که من بچاک شدم

بریر پای من این هفت آسمان باشد

بیچه حکیم معروف آلمانی در نامه ای یک تن از دوستان خود نوشته است (۱)

« خوشبخت و صدبار خوشبخت گروه رها و عباد که بدون بیم و هراسی
ازین دنیا قدم بیرون می نهند پس از آنکه کسب افتخار نموده و از بوتۀ تحریت
سرافراز بیرون آمده اند »

از زبان مولوی میتوان این بیت را بکلام بیچه افروید :

« بریر کنگره کبریاش مردانند

فرشته سید و پیمبر شکار ویران گیر »

نگارنده از مرحوم تقی راده مقداری نامه دارم . شاید اگر عمر باقی باشد
روزی قسمتهائی از بعضی از آنها را بصورت مقاله یا رساله ای بچاپ برسانم ولی
حوس امید ریادی ندارم که اسباب این کار فراهم آید و عمرم هم بجائی رسیده است
که ممکن است وفای وعده را اختیارم بیرون باشد دریم آمد که چند جمله از
نامه های تقی راده را در پایان این گفتار که با احتمال قوی آخرین گفتارم در باره
اوست در اینجا بیاورم :

در نامه ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ (۱۲ مارس ۱۹۶۳) از طهران نوشته است .

و ... اگر بگویم فقط یاد دوستان خیلی خیلی معدود مرا رنده نگاه میدارد
و رنه هیچ میل زندگی و هوس معاشرت با مردم زمانه که هر روز عدد دوستان کمتر
میشود و عدد دشمنان خیلی زیادتر ندارم گراف نگفته ام . چندی است که بکلی
بی کس و بی مصاحب و می رفیق شده ام و بتدریج غالب دوستان رخت برسته اند
در این اواخر نمیدانم چرا غالب ابنای زمان و تازه بدوران رسیده ها ارمحلص

(۱) نامه به اروین رود (Erwin Rohde) در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۶۸ میلادی

جویند ، بلکه آثار خصوصت عجیبی که سببش بر من معلوم نیست ابراز
 این حال به تنها از طرف نودوه درصد طبقه عالی و متوسط مشهود است
 را سیاب عمده آن نطقی بود که من در جلسه اجتماع دهقانان منی بر
 دم از تحقق آرزوی دیرینه خودم برای منسوخ شدن ارباب و رعیتی
 ردم و موجب روگردانی ملت ، و آزادی خواهان ، طهران از من
 شدید آنها شد .

راده در همین نامه بارحین نوشته بود :

.. یکی از اموری که فوق العاده موجب تأسف و آزار ورنجیدگی روح
 دوست ما آقای ایرج افشار از ریاست کتابخانه ملی است که باجه همت
 ایع مشغول تر تیب و تعلم آنجا بود...

نامه ۹ مهرماه ۱۳۳۸ ارطهران مرقوم داشته است :

.. در سال ۱۹۱۸ مـیحی که سفری به هولاند کرده بودم با شخصی
 ناگرم ۲ که کارش طالع بینی و حکم باحوال مردم ارراء تاثیر ستاره ها
 بر رگی داشت که بمراحعات مردم از هر سوی اروپا جواب میداد .
 خواهش کردم طالع مرا هم ببیند و احوال حال و استقال مرا بگوید
 منع کرد و گفت ما این کار را برای دوستان نمی کنیم ولی عاقبت وقتیکه
 کت از هولاند مجدداً او خواهش کردم تاریخ ولادت و سال و ماه و روز
 را از من گرفت و بعد ورقه ای ماشین نویسی شده با انگلیسی برای من
 ر آن ورقه عمر مرا هشتاد و دو سال ثبت کرده است و اگر چه خود
 نادبی با حکام نجوم نداشته ام لکن این نکته در خاطر من مرکور مانده است
 باحدی حتی بعیالم نگفته ام و اگر احیاناً آن پیش بینی صحیح باشد
 که در مهرماه آن من ۸۲ ساله میشوم آخر گرفتاری قید حیات خواهد
 بی هم ندارم ..

ا حا ندارد که درباره طالع و احکام نجوم با خواهه حافظ همصدا شده

از چشم خود پیرس که ما را که میکشد

حانا ، گناه طالع و حرم ستاره نیست

(آشکار است این جمله با لحظ من و طر نوشته شده است و مقصود «آزادی خواهان»
 غنی است که خود را ملت میخواند.

(من در یکی از مقالات اخیر خودم اشتباهاً نوشته ام که تقی زاده در منزل این شخص
 ن بوده است . ممدت میطلب .

تقی زاده در نامه دیگری بتاریخ اول بهمن ۱۳۳۳ هجری شمسی شرح مفصلی درباره احوال روحی خود نوشته است که ما در اینجا فقط قسمتهای مختصری از آنرا نقل مینمائیم بخصوص که بعدها وقتی در یکی از معروضاتم اراشان اجازه خواستم که در موقع نود سالگی عمرشان آن نامه را در یکی از مجلههای طهران بچاپ برسانند مرقوم فرمودند که لرومی در آن نمی بینند و مایل نیستند در ضمن آن نامه چنین آمده است :

« ... در بعضی ارم قومات شرحی بر صلاح بودن دوری مخلص از غوغای سیاست مرقوم بود که حقیقتاً طوری مطابق عقیده واحساسات من بود که قادر به بیان آن بیستم و واقعاً فرمایشات عالی مثل نیشتری باین دمل قلب من بود که گوئی ... اردور حالت قلب و فکر دائمی مرا کشف فرموده اید ، بطوری که گمان ندارم احدی باین درد باین جو ملتفت شده باشد . مدت مدیدی است که من بطوری دچار این عذاب و حدابی هستم که ساعتی از آن فارغ نیستم و اخیراً زسه چهار ماه باین طرف فوق العاده شدت کرده و مرا بی انداره و بی نهایت ناراحت و مشوش ساخته اسب بطوریکه شهادت در حق جواب آرام ندارم و دائماً در حال تردید و اضطرابم و باحدی نمی توانم بگویم زیرا که فوراً خواهند گفت این چه حرفی است و معطل چیستی ، محسور که نیستی ... لیکن حقیقت حال را کسی نمیداند و گفتنش بیرالبته شرم آور است که این کارها اتلاف عمر است و تنها نتیجه اش کمکی بر زندگی و معاش اسب و خون هیچ راهی فعلاً مطلقاً برای گذران برای من وجود ندارد در هر قدم که پیش یا پس برمیدارم این خیالات مشوش و کابوس بر من مستولی است و علی الدوام مرا آزار میدهد . هر روز صبح عزم حارم ... میشوم و تا غروب فکر میکنم و با دل خود در کشمکش هستم و عاقبت را شب جو عقد نمازمی بندم « خیالات ، چه خورد بامداد ، عیالم با راحت می کند و خدا میداند که اگر من اهل سودم و مسئولیت نسبت بیک فرد دیگر و خدا نا نداشتهم یک ساعت هم در این کارها نمی ماندم و فوراً یک حجره در مسجد سپهسالار می گرفتم و با ماهی صد تومان (پنجاه فرانک) بقیه زندگی را بی پایان میرساندم و افسوس دارم که مثل دوست عزیز ما کاظم راده هم عوالم روحانی محذویت و باعث حشود ی ارزندگی این چنانی ندارم . میترسم نه حجاب عالی و نه هیچکس دیگر باین اظهارات من باور نکنند و خود شرم دارم که عاقبت بشما (فقط بشما) این اقرار سنگین را میکنم که پای بند این نوع گرفتاری عذاب آمیز و زحرا نگیر دائمی بی انقطاع هستم و از خدا می خواهم که عمر بی حاصل بسر آید و ارم مصیبت « پیری و نیستی ، خلاص شوم . هر کار دیگر که

ست و امور دولتی و دیوانی باشد با عایدی کمتر را ترجیح میدهم و خدا را
پریم که آنچه میگویم يك عشر حقیقت و عذاب وجدانی من نیست و چون
این عذره دل دست زدید بی اختیار برای یکبار و يك نفر تنها این حال را

نصراشتغالی هم در مدرسه دارم یعنی هفته ای يك بار در مدرسه معقول و
من میدهم که آن هم دل بجواه نیست و فعلا عایدی ندارد، چون بر حسب
رد و محل نمیتوان حقوق گرفت ...

۱ حاندارد که با سعدی هم زبان شده برسم عبرت و حیرت بگوئیم
هآن بگشتم و آفاق سر بسر دیدم

بمردمی که گر از مردمی اثر دیدم
نمپرس که آنچه دیدی اردوران

هر آنچه دیدم ازین نکته مختصر دیدم
ین صحیفه مینا بخامه حورشید

نوشته يك سخن خوش بآب زر دیدم
ای بدولت ده روره گشته مستطهر

مباق غره که از تو برگزیدم
حو روزگار همی بگذرد، رو ای سعدی
که زشت و خوب و بد و نیک در گذر دیدم

۱ راده در نامه دیگری مورخ به ۱۰ بهمن ۱۳۳۸ (اول فوریه ۱۹۶۰)
می نویسد :

... حسینقلی خان نواب با همه حالات شگفت از دوستان و رفقای قدیم
د وقتیکه در سال ۱۹۴۶ مسیحی (۹) بر حسب احضار دولت برای مشاوره
بر دیک بطر آمدن دوره حنک عمومی از لندن به طهران پروار کردم آن
نور حیات داشت، ولی احدی را نمیدید و نمی پذیرفت ولی مرا راه داد و
که بکلی از دنیا و کار دنیا کنار کشیده و کمتر حرف میرد. گفت میجو اعم
(بمیرم . گفتنم ابدأ این کار را نکنید ، آخر ما رفیق بودیم در زندگی و
نه رفیق راه باشیم . صبر کنید اگر رفتنی هستیم با هم برویم من پس از
توقف در طهران به لندن برگشتم و پس از يك سال و کمی باز به طهران
(اوصبر نکرده بود و قبل از عودت من و دیدار مجدد رفت و رحت بدیگر
بید

نگاه تقی زاده در همین نامه خطاب براقم این سطور چنین مرقوم
د :

« این قصه را که شباهتی به موضوع ما نحن فيه ندارد نه برای آن ذکر کردم که خدای بحواسته شما و من هم که دو دوست قدیمی هستیم بیای هم برویم بلکه باقتضای خود اختلاف سن زیاد واضح است که من باید بیست سی سال اقلاً قبل از شما به « آن مسافرت و اسپینی، که بآن اشاره فرموده و نوشته اید که «دیر یا رود هر دو در پیش داریم » بروم . » اختلاف سن تقی زاده با من ایقدرها که ایشان معین فرموده اند نیست و چون میدانستند که رغبتی به پیری و احنا و مردن ندارم ار راء لطف و تفقد چنین نوشته اند : گفته اند که من طال عمره فجع باحبابه و چنین ترجمه کرده اند که « هر کس که عمر دراز داشته باشد بمرگ دوستان بسیار رازد ». تقی زاده روت واریاران ما گویا دیگر کسی باقی نمانده باشد و چنانکه ملك الشعراء بهار در وفات شادروان محمد قزوینی سرود ايك من ميگويم .
 يك مرع گرفتار درين گلشن ويران
 تنها به قفس ماند و هرازان همه رفتند





نرا جانکه نولی هر نظر کجا سد
به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک
حافظ

تقی زاده ای که من می شناختم

حوادث شیخ الاسلامی
دکتر در علوم سیاسی
و تاریخ
روابط بین المللی

اولین باری که تقی زاده را دیدم در منزل مرحوم حکیم الملک نجست وزیر سابق ایران (دوست صمیمی تقی زاده) بود. در آن تاریخ تقی زاده برای شرکت در کلاسهای کبیرایران مقیم پایتخت های اول دول معظم که قرار بود تحت ریاست عالیّه اعلی حضرت همایون شاهنشاه در تهران تشکیل گردد به پایتخت وارد شده بود و می بایست پس از اقامت مختصری (حداداً ده روز) دوباره به لندن باز گردد.

عمومی من (آقای محمد صیائی نماینده اسبق مجلس) که سابقه دوستی بسیار قدیمی با تقی زاده داشت و مدت ها در زمان وزارت مالیه تقی زاده همکاری وی در کمیسیون قوانین مالی مجلس بود در همان روزها تقی زاده را در سلام قصر گلستان ملاقات کرده و پس از اطلاع بر این موضوع که سفیر عالی مقام پیش از آن خرفته محمداً به مقر مأموریت خود در لندن باز می گردد هدیه کوچکی دوستانه ای (یک جفت دستکش زمستانی بسیار ظریف بافت افشار) برای تقدیم به ایشان در نظر گرفته بود. آن روز صبح بنده مأمور شدم که این هدیه را همراه با نامه ای که عمومی برای تقی زاده نوشته بود به دست ایشان در منزل حکیم الملک برسانم. در آن تاریخ جوانی بودم بیست و یک ساله که در سال اول دانشکده حقوق تحصیل می کردم و طبعاً امکان ملاقات مردی که صفحات روزنامه های آن روز پر از سوانح علمی و سیاسی وی بود و وصفش را بارها از زبان عمو و دیگران شنیده بودم بی صبری آمیخته به هیجانی برایم تولید کرده بود. هنگامی که در حدود ساعت ۸ بامداد وارد اتاق پذیرایی حکیم الملک شدم خود صاحب منزل را در آنجا نشسته دیدم که با طوری بسیار گرم و صمیمانه مرا به حضور پذیرفت و اظهار داشت که آقای تقی زاده مشغول اصلاح هستند و عنقریب می آیند.

تقریباً ده دقیقه بعد، پیشخدمت پرده اتاق را بالا زد و مردی با قامتی متوسط (متماثل به کوتاه)، چشمانی گدازنده، صورتی صاف و تراسیده، سبیلی پهن و پر پشت، و موهای سفید که به سمت عقب شانه شده بود، قدم به درون اتاق گذاشت. اوکت و شلواری به رنگ طوسی بسیار خوش برش پوشیده بود و هیکل موقرش درست و واحد همان مشخصاتی بود که انسان معمولاً از یک سیاستمدار ورزیده و جاه طلبانه انتظار دارد. من فوراً ارجای خود بلند شدم و اظهار احترام

کردم و خود را معرفی نمودم. تقی‌زاده دست‌گرم و محکمی بامن داد و پس از مبادلهٔ تعارفات معمولی و خواندن نامهٔ عمو و تشکر از هدیه‌ای که برایش فرستاده شده بود ، شروع به ذکر سوابق دوستی قدیم خود با آقای مجد ضیائی و شرح خاطرهٔ روزهایی که در کمیسیون قوانین مالیه مجلس باهم همکاری داشته‌اند کرد و در ضمن صحبت آنچنان به ذکر حرئیات مطالبی که نقل می‌کرد (از حیث تاریخ و زمان و مکان) مقید بود که من ار همان لحظهٔ اول مسحور قدرت عجیب حافظه‌اش (که بعدها نمونه‌های عجیب‌تری از آن را در لندن دیدم) گردیدم. تقریباً بیست دقیقه از ملاقات مامی گذشت و صحبت تقی‌زاده به اوج گیرندگی و شیرینی خود رسیده بود که پیشخدمت دوباره وارد اطاق شد و اعلام داشت که آقای امیر خیزی تشریف آورده‌اند و احارهٔ ملاقات می‌خواهند. امیر خیزی وارد شد و من یکی دو دقیقه پس از ورود او هم شستم و سپس چون احساس کردم که شاید تاره وارد مطلبی خصوصی با تقی‌زاده دارد که نمی‌خواهد در حضور من مطرح کند ، برای کسب احارهٔ مرخصی از حایم بلند شدم. تقی‌زاده با همان لطف و صمیمیتی که در اول آشنائی نشان داده بود مرا تادم اطاق بدرقه و خواهش کرد که سلام و احساسات گرم و دوستانهٔ او را خدمت آقای مجد برسانم و یکبار دیگر از هدیه‌ای که برایش فرستاده شده بود تشکر کرد. این بود جریان اولی بر خورد من با تقی‌زاده.

* * *

دومین برخورد من با تقی‌زاده در لندن بود. این خود داستان مفصلی دارد که محال ذکرش در اینجا بیست در آن تاریخ (پائیز ۱۳۲۴) پس از مدت‌ها معطلی در قاهره ، با هواپیمای شرکت ماوراء بحار انگلستان وارد لندن شده بودم که از آنجا راه خود را با کشتی به سمت آمریکا (برای تکمیل تحصیلات عالی) ادامه دهم. متأسفانه بعد از ورود به انگلستان معلوم شد که امکان تهیهٔ کشتی به مقصد نیویورک به آن سادگی‌ها که ما در قاهره تصور می‌کردیم نیست. یعنی اشکالاتی در کار بود که حتی با مداخلهٔ سفارت خانه‌های ایران و خارجه هم حل نمی‌شد. این اشکالات اصولاً ناشی از مسئلهٔ تحلیفهٔ قریب یک میلیون سرباز آمریکائی از اروپا و بر گرداندن آنها به آمریکا بود و تمام کمپانی‌های حمل و نقل انگلستان (دریائی و هوائی) دستور اکید از مقامات رسمی داشتند که حق اولویت مطلق را برای آمریکائیان اعازم به وطن قایل گردند. به دستور تقی‌زاده سفارت ایران برای گرفتن حاکم در کشتی برای من اقدام کرد و حواب شنید که تأمین تقاضای سفارت متأسفانه زودتر از اواخر مارس ۱۹۴۶ عملی نیست. به عبارت دیگر می‌بایست شش ماه در لندن صبر کنیم تا کشتی به مقصد آمریکا برایم فراهم گردد و این

اندازه اتلاف وقت حقیقتاً برایم غیر قابل تحمل بود. بالاخره تصمیم گرفتم که نقشه سابق خود را منکلی عوض کنم و به جای آمریکا در انگلستان مشغول تحصیل گردم. موضوع را به تهران اطلاع دادم و از عموم حواریان شنیدم که هر اقدامی در این زمینه لازم باشد به هر حال بهتر است که با نظر و صوابدید تقی‌زاده انجام گیرد. اتفاقاً تقی‌زاده هم فکر مرا پسندید. چون روی تجربیاتی که شخصاً از تدریس در دانشگاه‌های انگلستان به دست آورده بود حدأ عقیده داشت که سطح معلومات عمومی در دانشگاه‌های بریتانیا به مراتب بالاتر از سطوح مقابل آنها در دانشگاه‌های آمریکائی است. به این ترتیب در دانشگاه لندن ثبت‌نام کردم و در انگلستان ماندنی شدم.

در لندن بارها (شاید دوهفته یک مرتبه) به حضور تقی‌زاده در سفارت ایران شرفیاب می‌شدم و خاطراتی که از این دوره‌ها در ذهنم ثبت شده است آنچنان متنوع و تأثرانی که بیانات سفیر عالی‌مقام در ذهنم باقی گذاشته‌اند آنچنان عمیق است که ذکر همه آنها مسلماً در این مقاله امکان پذیر نخواهد بود و بنا بر این تنها به ذکر اهم خاطرات خود که فکر می‌کنم برای خوانندگان این سطور مفید و حالب باشد اکتفا می‌کنم.

مهم‌ترین امتیاز تقی‌زاده که ار همان بدو آشنائی انسان را تحت تأثیر قرار می‌داد قدرت عجیب حافظه‌اش بود. حوادث تاریخی، قضایای بین‌المللی، حریایات سیاسی، برخوردهای شخصی، همگی مثل این بود که با تمام مشخصات دقیق شان (از حیث تاریخ و زمان و مکان) در لوحه مغز این مرد ضبط شده‌اند! تقی‌زاده به عطاری می‌ماند که هر حادثه تاریخی را در موقعش از جعبه مخصوص آن حادثه که در گوشه مغزش حاداده بود بیرون می‌کشید، در جعبه را باز و محتویات آن را گردگیری می‌کرد، سیمای مطلب را با تمام مشخصات واقعی آن در معرض دید و عبرت شنونده قرار می‌داد، و سپس مطلب نقل شده را دوباره به جای اصلی خود برمی‌گرداند تا موقعی دیگر، به مشتاقی دیگر، نشان بدهد.

به خاطر هم هست که یک روز (با کمی ترس و تردید) از ایشان سؤال کردم که چگونه شد که شخصی مثل ایشان، با آن سابقه مبارزات ممتد علیه امتیارات خارجی در ایران که در زمان مشروطیت انجام داده بود، بالاخره حاضر شد که قرارداد نفت ۱۹۳۳ را (باماده مشهور تمدیدش) امضاء کند؟

هنگام طرح این سؤال واقعاً دچار ترس و تردید بودم. چون فکر می‌کردم که ممکن است تقی‌زاده طرح چنین موضوعی را از طرف یک دانشجوی بیست

و سه ساله ، حسارتی خارج از حد تحمل تلقی کند و از سعادت ملاقات های آینده محروم سارد . اما به عکس تصور من ، تقی راده مثل اینکه پیشاپیش به صمیرش الهام شده بود که یکی از افراد نسل حواریان کشور (گروه سنی آن روز من) سرانجام این سؤال را مطرح خواهد کرد با ابرار خوشوقتی از طرح شدن موضوع کلیه سوابق قضیه را عیناً مثل اینکه برای شخصی همسن خود توصیف می کند برایم تعریف کرد و من با احارۀ ایشان یادداشتی از حریفانی که در این باره می شنیدم روی کاغذ ضبط کردم که بعداً هنگام لروم به آن مراجعه نمایم . در این ضمن تقی راده به نمایندگی مجلس از تبریز انتخاب شد و از لندن به تهران بازگشت . چندی بعد ، ضمن نطقی که فوق العاده معروف شد به علل و عوامل امضای قرارداد ۱۹۳۳ اشاره و همان اوصاف و همان مقدمات را که سابقاً شنیده بودم مجدداً برای مستمعان خود در کاخ بهارستان تکرار کرد . به خاطر من هست موقعی که نسخه روزنامه اطلاعات که حاوی این نطق بود در لندن به دستم رسید از قدرت حافظه عجیب این مرد دچار حیرتی آمیخته به تحسین گردیدم . چون دیدم عین آن مطالبی را که در لندن برایم نقل کرده بود تقریباً بی کم و کسر از پشت تریبون مجلس تکرار کرده است . حافظۀ تقی راده شبیه نوعی دستگاه فتوگرافی بود که از اوصاف و اتفاقات و اسناد و نوشته ها عکسبرداری ذهنی می کرد و محصول خود را در موقعی که ارائه می داد عیناً همان بود که انسان برای بار اول از دهان خود وی شنیده یا اینکه در آثار و نوشته هایش خوانده بود . به این گونه مواهب که خداوند به بعضی از بندگان مقرب خود عطا کرده است حقیقتاً باید احترام گذاشت چونکه در مملکت ما نه تنها حافظه انفرادی ، بلکه به طور کلی حافظه ملی ، ضعیف و مبتدل شده است و نمونه ات آن تحریفاتی است که همه روز به هنگام ذکر حقایق تاریخی صورت می گیرد و نسل های بیگانه معاصر را گمراه می سارد .

تقی زاده مخالفان زیادی داشت که اکثر آنها شاید در عمرشان حتی یکبار هم او را ندیده و گفتارش را به گوش نشنیده بودند . حب و بغض این گونه اشخاص نظیر اغلب دوستی ها و دشمنی های مردم این کشور ، بیشتر جنبۀ تقلید داشت . به عبارت دیگر هر آن چیزی را که به اقتضای زمان مد می شد تقلید می کردند . بعد از قزاقیای شوم سوم شهریور حمله کردن به تقی راده و او را مسئول عقد قرارداد ۱۹۳۳ شمردن ، رسم شده بود . عده ای از این موضوع برای کسب شهرت و تحکیم موقعیت خود استفاده کردند . من در اینجا به هیچ وجه خیال ندارم از سیاستی دفاع کنم.

که در مورد تمدید قرارداد «دارسی» احراز شد. در این باره فقط موقعی می توان قضاوت صحیح و عادلانه کرد که کلیه اسناد سیاسی نفت، مخصوصاً اسنادی که در تصرف دولت بریتانیاست و زودتر از پنجاه سال منتشر نمی شود، فاش و علنی شده باشد. ولی بطور استثنای شخص خود بنده (در پرتو اسنادی که تا کون حوایده ام) به طور اجمال این است که نه مرحوم رضاشاه و نه مرحوم تقی زاده، هیچکدام ط. و دار تمدید امتیاز نفت جنوب نمودند.

به هر تقدیر قرار داد ۱۹۳۳ هم، چنانکه تقی زاده در همان موقع پیش بینی کرده بود، سرانجام عمر طبیعی خود را که شصت سال بود بسر نبرد و با ملی شدن صنایع نفت ایران کان لم یکن اعلام گشت.

* * *

نزدیک شدن به تقی زاده، و از آن بالاتر مورد احترام قلبی وی قرار گرفتن، کار بسیار مشکلی بود. دلیل هم داشت. در عرف بیمار مملکت ماکسانی که می خواهند به رحال و مقامات دینفوذ مملکت نزدیک گردند و با استفاده از شأن و قدرت آنها پایگاهها و مناصبی را که آرزو دارند اشغال کنند معمولاً اردو سه راه مختلف (که همه آنها معلوم و مبتذل شده اند) وارد می گردید. اگر طرف نقطه ضعف خاصی داشته باشد (مثلاً تملق پسند باشد) آشنائی خود را با تحلیل اغراق آمیز از شخصیت، لیاقت، استعداد، و معلومات فوق العاده طرف، یعنی خلاصه با تمجید از چیزهایی که شخص ممدوح فاقد بیشتر آنهاست، آغاز می کنند. اما در مورد تقی زاده کافی بود که اسان یکی از این روشهای مبتذل را کنار برد تا دیگر فرصت ملاقات ثانوی تقی زاده هرگز برایش میسر نگردد. نفرب از تملق و چاپلوسی چنان باطبع و ارسته تقی زاده ممدوح بود که اصافاً مریدی بر آن متصور نیست.

یکی دیگر از راههای معمولی که حاه طلبان برای نزدیک شدن به مقامات و شخصیت های مهم اتخاذ می کنند اظهار معلومات و فضل فروسی بی بنیان است. بدبختانه چون بیشتر رجال مسا در گذشته از مسائل سیاسی و تاریخی و علمی رو به مر فته بی اطلاع بوده اند، همین قدر که تازه به دوران رسیده ای، یا تازه از فرنگ برگشته ای، وارد محضر این گونه رجال می شده و مقداری فضل مصنوعی توام با استعمال کلمات قرنکی، عرصه می کرده است، «رحل» مورد نظر چنان تحت تأثیر حادثه تقلبی وی قرار می گرفته است که گوینده را حداً مریدی

بافضیلت وصاحب علم و کمال تلقی می کرده است اما در محضر تقی زاده ع
تظاهر برای سیادان فاضل بما بسیار تنگ بود. یعنی امکان نداشت که کسی به
ما تظاهر به فضل و معلومات ماحکنی سر تقی زاده کلاه بگذارد. او زرگری
که همیشه ، به يك نگاه ، زر خالص را از طلای تقلبی تشخیص می داد و این
نشانی از معلومات و اطلاعات عمیق خود بود که در پرتو آن سیمای مضاف
بیمایگان را در يك چشم بهمزدن تشخیص می داد. خود این بنده اارها در
شاهد بودم که چگونه در عرض چند دقیقه با طرح یکی دو سؤال علمی و تار
نقاب از چهره این گونه فضل فروسان به کنار انداخت و شخصیت بی علم و
معرفت آنها را علنی کرد. این گونه اسخاص که نظایر آنها در جامعه معاص
بدبختانه کم نیستند از دشمنان پروپا قرص تقی زاده شمار می رفتند و یکم
افجارات حقیقی آن مرحوم (به عقیده این بنده) همس بود که چنین دشمن
داشت.

ارصاف بار رد دیگر تقی زاده، آرادیحواهی حبلی او بود. منتها تقی
آرادیحواهی بود رئالیست (واقع بین) و اوعوام غربی به شدت نفرت داشت
تقی زاده همیشه موقعیت رما و مکان را در نظر می گرفت و هر گر کسی را به
انجام عملی که متضمن «مرگ حتمی ولی موفقیت مشکوک» بود تشویق نمی کرد
او همیشه می گفت که وضع زمان مشروطیت طوری دیگر بوده است و کارهای آن را
را نمی شود در هر زمان کور کورانه تقلید کرد.

برای نشان دادن روح آرادیحواهی تقی زاده فقط به ذکر يك مثال حد
(که پای خودم در آن وارد بوده است) اکتفا می کنم. در سال ۱۹۵۰ م
که در لندن تحصیل می کردم به علت نوشتن مقاله ای در یکی از مجلات مش
انگلستان ، مورد بی مهری نخست وزیر وقت (مرحوم ررم آرا) قرار گ
و به دستور ایشان تسهیلات اسعاری مرا موقوف کردند. در این مقاله ضمن ا
بارصابتی از وضع آن روزی ایران ، به قسمتی از نطق مشهور تقی زاده که
در ضمن آن صریحاً اظهار داشته بود که جامعه معاصر ایرانی عملاً به دو
- طبقه حاکمه و طبقه محکومه - تقسیم شده است اشاره و استناد کرده بود
متن انگلیسی این مقاله را عیباً برای تقی زاده فرستادم و در نامه ای که ص
کرده بودم از ایشان سؤال کردم که آیا به نظر ایشان نوشتن چنین مقالا
سراوار اینهمه اجحاف و بی مهری که نخست وزیر وقت درباره يك فرد تحصیلک
نشان داده اند هست یا نیست ؟

تقی‌زاده بیدرزنگ باررم آرا بطور خصوصی درمجلسی صحبت کرد و قصبه راه طبری بسیارمطلوب و دوستانه برایم حل کرد. ولی درهمان موقع بیماری به‌وسیلهٔ پسرعمویم برایم فرستاد و نصیحتم کرد که کارتحصیل را با این گونه کارها قاطبی نکنم. «به فلاپی ارقول من بنویسید به حای این کارها فعلاً تحصیلانش را تمام کند و بعد بیاید و شمشیر بکشد.»

یکی ازمرایای فطری آن مرحوم همین بود که کمک کردن به کسانی را که به حرم از ارعقیده دچار اسکالابی شده بودند همیشه فرض‌دمهٔ خود می‌دانست، ولی عمرگر آنها را برای ادامهٔ راه‌های بی‌نتیجه تشویق نمی‌کرد. تقی‌زاده عقاید خود را در مورد آزادی و مسائل وابسته به آن‌خندین بار ضمن مقاله و خطابه بیان کرده است و از جمله در این باره خود وی موقفی درمجلسهٔ راغنمای کتاب چنین نوشت:

«... به عقیدهٔ قاصر من آزادی به معنی حقیقی آن، بی‌وجود شهامت درافراد، بدون مردانگی و مردی و استقلال فکر و سرافراری و شجاعت اخلاقی و استقامت و استواری و مقاومت درمقابل ارباب قدرت و حرّاب و صراحت - و خلاصه بدون داشتن تمام آن چیزهایی که می‌سود آن را در کلمهٔ خودمایی «صفت» و در لفظ فرنگی «کارا کتر» خلاصه کرد - به دست آمدنی نیست. بدینجهان درمملکت ما حتی سران قوم از این گونه حصایل که لازمهٔ آزادی و داشتن حیثیت انسانی است کم بهره‌اند و من حقیقتاً نمی‌دانم نامشئی سفله و زبون و قدرت پرست اصلاً چگونه می‌شود ایمان به مبادی سیاسی و اخلاقی و عشق به فضیلت و عفت و تقوی را به سل‌کنونی الهام کرد. . . . نیل به آزادی مردانگی، محاهدت و مبارزه لازم دارد. انسان باید حاضر باشد تن به صدمات حبس، بی‌کار شدن بدهد و گاهی حتی بطیر حرامی‌ها که همه بی‌صفتان از ملاقات و معاشرت آنها احتناش می‌کنند مطرود آشنایان و حتی «دوستان صمیمی» قرار گیرد. . . .»

در اسارهٔ احیر تقی‌زاده به مطرود سدن از حلقهٔ آشنایان و حتی «دوستان صمیمی» نکتهٔ خاصی که مربوط به سرنوشت خود او در سال‌های دوری از ایران است مندرج است. موقعی که تقی‌زاده روی جهات سیاسی از مراجع به ایران (پس از انقضای دوران سفارتش در فرانسه) خودداری کرد، غالب رجال مملکت و «دوستان» سابق تقی‌زاده که گداشان به فرنگستان می‌افتاد هنگام دیدن تقی‌زاده راه خود را عمداً کج می‌کردند یا سر خود را به سوئی دیگر برمی‌گرداندند تا مجبور به مواجهه و رد و بدل کردن سلام و احوالپرسی با تقی‌زاده نگردند!

اما بعد از حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ که اعلیٰ حضرت ساهنشاه فعلی ،
تقی زاده را از کجح عزلت سیاسی فراخواندند و مقام شامخ سفارت ایران در لندن
را به وی تفویض فرمودید ، وجود تقی زاده دفعتاً سمعی سده که همان دوری
گریبان دیر روز ، این بار سرودست می شکستند تا به سعادت ملاقات و مداکره
حضور ی باسفیعالیمقام اعلیحضرت در لندن که مورد احترام مجامع ملی و
المللی قرار گرفته بود نایل گردید و هنگام بارگشت به وطن پیش اقرار و
همگنان تفاخر نمایند که تقی زاده را دیده یا فرصاً باهاری با او در لندن صرف
کرده اند .

من خود شاهد مناظر ریادی از برخورد این گونه اشخاص با تقی زاده
در لندن بوده ام و ارسوا بق بی وفائی و بی عاطفگی آنها حکایه ها از ده تقی زاده
سنیده ام

تقی زاده بسیار عقید به حفظ قول خود بود . مخصوصاً هنگامی که وعده
ملاقات می داد همیشه کوشا بود که طرف را سر وقت به حضور پذیرد . از این
جهت ، جز در موارد اضطرار که فرصاً به طور غیر مترقب به وارت امور خارجه
انگلیس احضار می شد ، هیچ وقت کسی را که وقت گرفته بود معطل نمی کرد .
از آنجا که خودش چنین بود اردیگران نیز انتظار داشت که همیشه سر وقت باشند
و کسی را در حال انتظار نگاه ندارد . به خاطر همست که روزی در لندن به اتفاق
دوست ارجمند آقای کاظم بیامیر (سفی ساق اعلیحضرت ساهنشاه آریامهر در
اردن هاشمی) که در آن تاریخ دبیر اول سفارت ایران در لندن و مورد احترام
خاص تقی زاده بود از منزل ایشان که چندان فاصله ای با سفارت داشت به سمت
دفتر کنسولگری راه افتاده بودیم . در ردیکی های سفارت من احساس کردم که
قدم های بیامیر دفعتاً تیر شده است و خیلی عجله دارد که رود تر به سفارت برسد .
دلیلش را پرسیدم و جواب سنیدم که تقی زاده قرار است ساعت سه و نیم به ایشان
تلفن برند . موقمی که ما وارد اطاق دبیر اول سدیم قریب يك دقیقه به وقت
موعود مانده بود و بیامیر هنوز پشت میزش حانگرفته بود که صدای زنگ تلفن
بلند شد و تقی زاده (درست سر ساعت سه و نیم) شروع به صحبت کرد .

يك بار خود بنده را به علت اینکه ده دقیقه دیرتر از موعودی که برای
ملاقاتشان تعیین شده بود به سفارت رسیده بودم مؤدبانه و پدرا نه توبیخ کرد . ولی
بعد از اینکه عذر موحهم را سنید تصدیق فرمود که در ارتکاب آن تأخیر بی تقصیر
بوده ام .

با اینکه تقی زاده هرگز يك دلسوسياलिست (به معنای دوگمانيك این كلمه) بود ولی معنای به بسیاری از اصول مفيد سوسياलिستی (منحمله تقسيم اراضي ميان دهقانان) عقيده داشت و اقدام اخير را برای استقرار عدالت اجتماعی در ایران (دلم می‌شمر د .

استیضاط شخص این بنده ، بر اساس مطالبی که گاه بیگاه از خود تقی زاده شنیده بودم این است که وی این گونه عماید اجتماعی را از مکتب افکار و تعالیم کمت تولستوی که او را در برگ ترین منادی عدل و انصاف بلکه بزرگ ترین انسان دوران اخیر می‌نامید اخذ کرده بود . تقی زاده احترام عجیبی نسبت به ده بسنده شهیر روسی داشت و این احترام قطع بطراز مقام ادبی و فلسفی تولستوی ، بیکمان تاحدی معلول این حقیقت بود که نویسنده نامدار روسی بارها در مطبوعات کشور خود علیه فجایع و مظالم روسیه تراری در ایران اعتراض کرده و از حقوق ملت‌های ضعیف دفاع کرده بود . چنانکه بعضی از خوانندگان این سطور شاید شنیده باشند . تولستوی در اواخر عمرش بکلی درویش شد و دهقانانی را که در املاک وسیع و بیکرانس سکنی داشتند در استفاده از منابع طبیعی آن املاک با خود سړيك صاحب .

تقی زاده سال‌ها پیش از آنکه مسئله اصلاحات ارضی در خاور میانه مطرح گردد تقسيم اراضي راعتي ميان دهقانان را در سړلوحه مرام حرب دموکرات که جود از مؤسسان آن بود گنجانده بود . خود وی در این باره چنین می‌نویسد «حرب دموکرات ایران که من هم عضو آن بودم پنجاه و دو سال قبل تقسيم دهین رامیان دهقانان جزو مرامنامه خود قرار داده بود و مجاهدت‌هایی هم در این باره کرد . ولی فتودال‌های این مملکت آن تشکیلات را که یگانه حرب سیاسی و حقیقی وملی (به مفهوم غربی آن) و طرفدار حقوق افراد در این مملکت بود درهم شکستند و قدرت‌های خارجی هم در برانداختن آن نهضت ما عناصر داخلی همدست شدند . . . امید است با مقدمات مبارکی که در عرض این چند سال اخیر پیدا شده است نور حدیدی از افق ساطع گردد و منافع رعایا را که حرو لمقات بحروم و مظلوم این کشورند تأمین و حرمت نماید . . .» (راهنمای کتاب - دوره چهارم - ص ۳۴۷) :

چون در این مقاله چنین قصدی نیست که راجع به افکار و مبارزات سیاسی

تقی‌زاده صحبت شود همس قدر احتمالاً تذکر می‌دهیم که به‌عکس تبلیغات برخی از مخالفان تقی‌زاده که کوشیده‌اند و می‌کوشند استناد تلون سیاسی به آن مرحوم بدهند ، تقی‌زاده در مسلك سیاسی خود کاملاً ثابت و پابرجا بود . منتها وسیله رسیدن به هدف را به حسب اوضاع و مقتضیات زمان گاهگاهی عوض می‌کرد و این درسیاست نه هیچ وجه عیب نیست .

در مدارج سیاسی شدیدی که در اوایل قرن بیستم بین روسیه و انگلستان در ایران شروع بود تقی‌زاده ، مثل همه روسفکران آن ایام ، طرفدار سیستم مشروطیت و بنا بر این متعایل به انگلستان بود . چونکه دولت‌احبر ، لااقل به ظاهر از استقرار سیستم مشروطه در ایران حمایت می‌کرد . تقی‌زاده ار رژیم استبدادی روسیه نفرت داشت و بقای آن رژیم را به حق مهمترین عامل بقای استبداد قاجاریه درای . ان می‌سمرد . زیرا مطابق یکی از مواد عهدنامه ترکمان چای حکومت تزاری روسیه تعهد کرده بود که سلسله قاجار را در ایران حفظ کند . تا موقعی که انگلستان با مشروطه خواهان همدست بود و از آنها در مقابل قدرت محمد علی شاه دفاع می‌کرد ، روابط تقی‌زاده با انگلیسی‌ها (مثل روابط سایر مشروطه خواهان) بسیار خوب و دوستانه بود . اما پس از آنکه اوضاع و حریکات بین المللی ، مخصوصاً افزایش قدرت آلمان ، روسیه و بریتانیا را به هم نزدیک ساخت و عهدنامه معروف ۱۹۰۷ میان آنها منعقد گردید (که نتیجه حتمی اش در صورت فتح روس‌ها از بین استقلال ایران بود) تقی‌زاده از دوستی سابقش با انگلیسی‌ها برگشت و طرفداری همکاری نزدیک با آلمانی‌ها علیه متفقین (یعنی به واقع علیه روس‌ها) گردید و کمیته ایران آزاد را که نقش قابل ملاحظه‌ای در بیدار کردن احساسات ملی ایرانیان در خارج نازی کرد در برلین تاسیس نمود .

این گونه تعبیر مشی‌ها درسیاست محاز بلکه متحسن است و اصولاً سیاست چپری حز فن ممکنات و فن دگرگونی‌ها نیست . اصل موضوع این است که هدف نهائی سیاستمدار سالم و شرافتمندانه باشد . تقی‌زاده وطن پرست و آرای خواه بود و راه خود را غالباً درست تشخیص می‌داد گر چه راه‌هایی که وی برمی‌گردید غالباً از دیدگاه دیگران مبهم ، کدر ، و حتی گاهی مطنون به نظر می‌رسید .

او مردی بود که آزاد به دنیا آمد ، تا آنجا که توانست مثل آزادگان زندگی کرد ، و آزاده هم از دنیا رفت . روانش شاد .

تقی زاده از نگاه سه دوست

-۱-

گفتار دکتر صادق رضا زاده شفق در مجلس سنا

در ظهور انقلاب مشروطیت یعنی بسال ۱۳۲۴ قمری روزی در دبستان س تبریز که ما دانش آموز آنجا بودیم دایمی زاده و همدرس من - مرحوم اکیمیا خبر آورد که در يك مهمانی منزل حاج میرزا آقافرشی سیدی حوان سید حسن تقی زاده با دوست و خویشاوندس محمد علیخان تربیت که تاره فقر قفقار و مصر برگشته اند سخنانی در باب مشروطه و عدالت و آزادی مآید . بحسب تبیین بار بود که نام تقی زاده را می شنیدم .

بار دیگر نام او را از یکی از پیران معارف و نبیان گذران تجدد ایران سید حسین خان عدالت در صحبتی که در دبستان نما می کرد شنیدیم . سی تب نام تقی زاده را بار مردم گشت و عما سال از تمریر بنمایند گی مجلس برگزیده سد و بتهران رفت و در کوتاه رمان آواره نطقها و کارها و کوشهای - سراسر کشور گسترش یافت و نامش ورد زبانها شد .

فعالیت بی آرام

تقی زاده نود و دو سال شمسی عمر کرد و دست کم هفتاد سال آن پراز حوادث ر و آسوب و فعالیت بی آرام بر او گذشت و شرح آبهه را کنایه بر رک ست و من در این موقع و در این مجلس محترم مختصری از آنچه از آن زاده ارد ریخته چشم خودم مشاهده کردم یا از مردمان موثق که بعضی آنان بحمد الله اند شنیدم بروحه نمونه و نشانه معروض میدارم . در سال دوم مشروطه که ن فرمان محمد علی شاه بتوب بسته شد و آزادیخواهان بر حی شهادت رسیدند حی متواری شدند و تقی زاده بادوستانی نظیر مرحوم دهخدا بخارج ایران برد بالا فاصله در بحبوحه انقلاب تبریز که مجاهدان برای اعاده مشروطیت کرده بودند ناگهان به تبریز آمد و زمام امور ملی را بدست گرفت و در ایالتی نطقی منتهورانه و آتشین ایراد کرد و در حضور ستارخان سردار ملی - خان سالار مجاهدینی را که از حدود مجاهدی خارج میشدند سحت سرزنش و الحاق در آن آسوب کاری خطیر انجام داد .

در سالهای حنك جهانی اول که بین ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ میلادی اتفاق افتاد اده انجمنی مرکب از آزادیخواهان ایران در برلین تاسیس کرد که هدف فاع از حقوق ایران و مبارزه با سیاست استعماری انگلیس و روسیه تساری

در این موضوع امانت او حاجتی با مستشاهان نیست ولی قولی را که مرحوم عبدالحسین اورنگ که خوددار فضلی زبان آور این کشور بود روزی در رادیو اعلام کرد نقل میکنم :

در ملاقاتی که وی با محمد علیشاه در اودسا بحای آورد محمدعلیشاه باو گفته بود تقی زاده هر گز ریر بار قبول هدیه و کمک مالی که باو تکلیف شد نرفت. امانت، ادب و عفت از حصای او بود و در همه عمر کسی کلمه ای نااشایسته و بدگوئی از او نشنید در قول و فعل خود راسخ و معتدل بود. وقت شناسی و پیمان نگهداری را شدت رعایت میکرد در برابر پیش آمدها بدرجه حیرت آور خودداری و بردباری نشان میداد و هر گز خود را نمی باخت در دوسه سال اخیر رد گیش که چنان مرد فعال تبررو را اسیر سکون کرد باز کار و کوشش بار نمی ایستاد و تا آخرین هفته حیاتش تا می توانست در مجامع مانند انجمن آثار ملی و کتابخانه سنا روی صندلی گردان خود حاضر میشد و بارنج بیماری و صدف پیری قهرمانانه مبارزه میکرد.

در گفتار معمولی غیر از موارد سخنرانی کم حرف و کوتاه سخن بود و در روایات و اظهار عقیده اهتمام و افسرداست سخنی بگراف نگوید زندگیش نمونه نظم و ترتیب بود پس از جلسه اخیر که رئیس محترم سنا سخنان ارزنده در تذکر خدمات تقی زاده فرمودند همکار محترم آقای دشتی با تأثیری محسوس از این صفت او مخصوصاً در دوره ریاست سنا و از مقام علمی او مطالبی حالب به اینجانب فرمودند. تقی زاده با آبهمه فعالیت های برجسته خود که در همه عمر از خود نشان داده بود حتی یکبار از خود و کار های خود سخن بمیان نیاورد و ادعائی نکرد. راداری و کم حرفی او یحدی بود که شخص در کوچکترین مطالب هم مجبور میشد از او باصرار و تکرار بپرسد تا پاسخی ستاند.

بمیراث ادبی و علمی و تاریخی ایران علاقه ای فوق العاده داشت و از تعبیرات بی رویه در عذاب بود مخصوصاً در حفظ زبان فارسی از اینگونه تغییرات با بجا تمسبی و افرار میکرد.

تقی زاده از عطیه حاذبه شخصی سر خوددار بود و از روزگار جوانی دوستان و پیروان صدیق فداکار پیدا کرد و بعضی از آنان مانند مرحوم میرزا علیمحمدخان تربیت در راه همکاری با او جان سپردند.

تقی زاده با وجود کمال شدت که در مبارزه های سیاسی داشت آنچه از خودش و دوستان مردیکش شنیدم هر گز به آزار کسی فتوانداد.

ماچار حقایق در طی زمان روی صفحات تاریخ ثبت و ضبط می گردد و

حق از باطل شناخته می‌شود «بمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب». از صفات باربر تقی‌زاده که نیز می‌تواند سرمشق جوانان کشور گردد این بود کسی او را ندید و نشنید که وقتی از اوقات خود را با بطالت گذراند و تمام ساعات زندگی را حدی می‌گرفت. تمامی توانست از فرصت‌ها استفاده می‌کرد و از لغو و بیهوده اعراض داشت و برآستی از کسانی بود که میشود درباره آنان گفت «والذين هم عن اللغو معرضون».

تقی‌زاده در وزارت دارائی خود نظمی نوین بر درآمد و هزینه کشور داد برخی از رجال محترم که از همکاران او بودند درایت و کفایت و دقت او را با تقدیر و تحسین منذکرند.

در آن دوره اعلیحضرت مرحوم رساشاه کبیر توحه و عنایت خاص نسبت به تقی‌زاده و کار او داشتند.

عواطف و الطاف اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر نیز همیشه شامل حال او بود و در آخرین شرفیابی اعضای شورای فرهنگی سلطنتی که نزدیک بیکسال پیش وقوع یافت شاهنشاه اجازه فرمودند تقی‌زاده در همان حاشیستکی شرفیاب شود و شخصاً در برابر او توقف فرمودند و آن مرحوم را با نوازش و ستایش شاهانه مورد مهر خاص همایونی قرار دادند.

در ذکر احوال تقی‌زاده خدمات ارزنده و وفاداری و فداکاری همسرش را نباید فراموش کرد مخصوصاً در سنوات اخیر بیماری در آن شب‌های تاریک تنهایی و بی‌یاری او یاور دلدار او بود و وظیفه یک زن حشمت‌ناز مهربان را به بهترین وجهی انجام داد و رنجهای پیایی بیمار داری را تحمل کرد. اگر در پایان این عرایض که محض ادای حق خدمت یک ایرانی بزرگ معروض افتاد از من بپرسند «فات سید حسن تقی‌زاده را در سه کلمه خلاصه کنم بیدرنک می‌گویم: امانت و دقت و تقوا. دوردیروان آن مرد بزرگ‌باد».

-۲-

مصاحبه خبرنگاری با محمود عرفان

۴۶ سال قبل میان من و تقی‌زاده پیوند دوستی بسته شد. من تقی‌زاده را از نیم قرن پیش دوست می‌داشتم. او در آن موقع در برلن مجله‌ای به نام «کاو» منتشر می‌کرد که از لحاظ سادگی و درستی نشر فارسی و نفاست چاپ و بی‌غلط بودن نظیر نداشت.

تقی زاده محله خود را برای من که در همین موقع در سیر ازمحله و خاور را چاپ می کردم می فرستاد. من هم محله خود را برای او می فرستادم. در آن موقع تقی زاده را ندیده بودم، اما از خلال نوشته هایش پی به هوش و دکاوت و بصیرت او در ادب و سیاست و نکته سنجی می بردم. به همین سبب موقعی که شنیدم به تهران بازگشته به دیدارش شتافتم.

حانه اس در جنوب چهارراه کالج امروز بود. وقتی مرا شناخت به گرمی استقبال کرد. بحر من، بدیع الزمان فروزانفر هم که در آن موقع طلبه ای حوآن بود حضور داشت.

بعد شاهراده فرمانفرما و مرحوم ادیب پیشاوری و منصور رشتی هم آمدند. مرحوم تقی زاده احترام بی نظیری نسبت به ادیب رعایت می کرد. منصور رشتی خواننده اشعار ادیب بود و غالباً همراه او بود. فرمانفرما با همان لحن خاص خود که تقلیدی از ناصرالدین شاه بود به تقی زاده گفت آمده ام تا املاکم را به تو واگذار کنم!

تقی زاده گفت املاکت مال خودت، ما به مال دنیا بیاری نداریم. تقی زاده مایه جری خود تا پایان عمر وفادار بود و هیچگاه در صدد جمع کردن مال بر نیامد، بطوریکه چند سال قبل که می خواست برای معالجه به اروپا برود با با فروش قسمتی از کتاب های کتابخانه اس هزینه مسافرت را تأمین کرد.

تقی زاده علاقه عجیبی به «سنی» و آنا ناس داشت و دوستانش متوجه این علاقه او بودند.

سابقاً هر چند ساعت يك سیگار دود می کرد ولی اخیراً سیگار پشت سیگار دود می کرد.

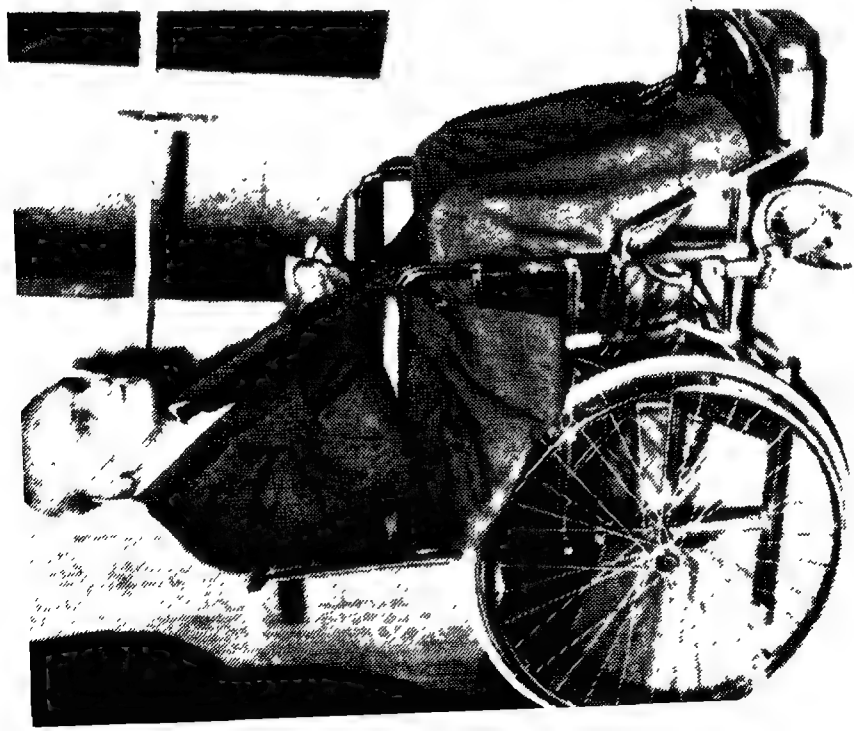
فصیلت اخلاقی و علمی تقی زاده سبب شد که دوستی با او افتخار کنم. او گرافه گویند و دروغ نمی گفت. او بیش از هر چیز به ایران، وطنش، علاقه داشت. گاهی اوقات وقتی کلمه «ایران» را بر زبان جاری می کرد اشک در چشماش حلقه می زد.

او برای همه مردم خواهان سعادت و رفاه بود و به همین جهت، حزب «عامیون» را تأسیس کرد. او روزی که این حزب را تأسیس کرد بمن گفت همه مردم باید بتوانند از منابع و نعمات مملکت خود برای نیکبختی خویش استفاده کنند.

441 615



441 615





علیه قز را ده

سید حسن تقی را ده

مجتبی مسموی

حسن یغمائی

دکتر محمود انصاری

راه رفتن

او در راه رفتن، را بسیار مفید می‌داشت و روری که دیگر نتوانست راه برود بمن گفت که نعمت بر رگی را اردست داده‌ام.

تقی زاده وقتی به کسی اعتماد می‌کرد نمی‌شد این اعتماد را در او سبب به آن شخص سلب کرد. مثلاً چند سال قبل که برای معالجه به اروپا روت وقتی در هامبورگ شنید که طبیب قدیمش فوت کرده است سحت نگران شد، بطوریده به طبیب دیگری مراجعه نکرد و این واقعه را برای من نوشت.

او به فضلا و کسانی که متکبر بودند علاقه داشت و همیشه نصیحت می‌کرد که نه اشخاص به نسبت عملشان احترام کنید.

اومردی فرتن و متواضع بود. ولی درحائثی که پای حیثیت ایران به میان بود سختگیری می‌کرد، مثلاً موقعی که سفیر ایران در لندن بود ناپن شرط در مهمانیهای رسمی شرکت می‌کرد که نه او باندازه سفراء ممالك اولدیا احترام کنند.

تقی زاده دربارهٔ «تواضع» می‌گفت:

پدرم مورد احترام مورد تیر بود، ولی برای اینکه مردم محبور نشود باو سلام و تعظیم کنند، وقتی از کوچه عبور می‌کرد سر را آنقدر پائین می‌گرفت تا کسی صورت وی را نبیند.

تقی زاده وقتی می‌شنید که کسی باوجود «معاذل و ارسی» در حمله‌ای کلمه فریگی بکار می‌برد آنقدر ناراحت می‌شد که اگر آن شخص حاضر بود از او اشتد می‌کرد، خودم شاهد بودم که به يك مهمان عربش که بجای «تحمیل» کلمه «آمپوره» را بکار برده بود سحت پر حاش کرد.

تقی زاده می‌گفت: محمد علی شاه قاجار نیز گترین دشمن من بود بطوریکه در حریسان به توپ بستن مجلس گفته بود اگر تقی زاده به دست من بیفتد او را خودم می‌کشم.

تقی زاده چند بار ماحرای به توپ بسته شدن مجلس را برایم تعریف کرد و بر خلاف نوشته بعضی از نویسندگان بمن گفت که در آن روز در مجلس بود و چون دفاع مجلس پایان یافت و مهمات مجاهدان تمام شد او با چند نفر دیگر از آنجا فرار کردند و چون قراقها در بدر به دنبالشان می‌گشتند سرانجام به سفارت انگلستان پناهنده شدند.

تقی زاده عاشق شعر بود و اشعار زیادی را حفظ داشت. به نجوم بیر علاقه داشت و مجموعه ستارگان را می‌شناخت.

حقوق کارمندان

۴

اوهوادار بهبود زسد کی طبعه کارگر و کارمند بود موقعی وریر مالیه شد متوجه گردید که حقوق کارمندان خیلی دیر پرداخت می شود ، لذا دستور داد حقوق يك ماه کارمندان دولت از راه قرض فراهم شود و حقوق ها از محل این قرض داده شود ، بعداً اعتبار حقوقها به حساب طلبکارواریز گردد ، پس پرداخت حقوق کارمندان در پایان هر برج ارا نکارات مرحوم تقی راده است .

تقی راده از خواندن تاریخ ایران لذت می برد او که شاید ۲۰ بار تاریخ بیهقی را خوانده بود می گفت هر بار که خسته می شوم قصه حسنک وزیر ، را می خوانم . اوستایشگر و عاشق کوروس بررک و خواحه نظام الملك بود و هر حاکم فرصت می یافت درباره تاریخ ایران سخنرانی می کرد .

همسر او که آلمانی الاصل است واقعا خانمی بی نظیر است می توان گفت که همین حایم باعث طول عمر تقی راده شد .

تقی راده و حایمش ۲ ماه قبل از درگذشت آن مرحوم منزل من مهمان بودند ولی تقی راده دیگر دستهایش فرما نمی برد ، بطوریکه امضایش بصورت خطوطی با حوا با درآمده بود .

وقتی که از درگذشت او آگاه شدم و به خانه اش رفتم زش همینکه مرا دید گفت :

«آقا دیگر نیست» و سپس مرا سرخواره او برد . تقی راده همیشه عاشق گرما بود و تاسنان را دوست می داشت لذا همسرش حناره او را در اطاق گرمی قرار داده بود .

تقی زاده در سالهای اخیر علاقه عجیبی به رفتن به فروشگاههای بزرگ و مراکز مراجمه مردم پیدا کرده بود .

از دیدن مردم لذت می برد و بعضی اوقات درستورانهای شلوغ غذا صرف می کرد ولی از ترافیک تهران کله داشت .

او به امر مطبوعات چاپخانه و تالیف و ترجمه علاقه داشت به همین جهت ریاست هیئت مدیره شرکت افست را ترك نکرد .

مرحوم تقی راده در ۲۱ سالگی اولین ترجمه خود کتاب «حایب آلمانی»

و در ۲۸ سالگی نخستین رساله خویش «تحقیق احوال کنونی ایران نامحاکمات تاریخی» را منتشر کرد. به «گاه شماری در ایران قدیم» که یکی از تالیفات اوست بیشتر از سایر تالیفاتش علاقه داشت و شصت سال به مطبوعات کشور خدمت کرد. اولین مجله (دوهفته یک بار) را که «گنجینه فنون» نام داشت در ۲۸ سالگی منتشر ساخت. بعداً مجله بی‌طیر کاوه را چاپ کرد مدت‌ها در روزنامه‌های وطن، صور اسرافیل و مساوات و بعداً در، شفق سرح و تقدم مقاله می‌نوشت، اسم مستعار او «مرد بان باوندی» بود.

او نمایندگی مجلس را «وکالت ملت» می‌نامید. کارهای سیاسی خود را از ۲۹ سالگی آغاز کرد در ۳۲ سالگی در اداره امور مملکت با عضویت «هیئت مدیره ایران» سهم شد. موقمی که در اروپا بود ضمن تدریس در مراکز مطالعات شرق شناسی لندن، به‌منوان یک صاحب‌نظر در امور عثمانی، ممالک عربی و ایران مورد مصاحبه و مشورت مطبوعات قرار گرفت.

-۳-

خاطرات مهدی مجتهدی در «روزنامه سحر»

هنگامی که شمال و جنوب ایران در تصرف قوای روس و انگلیس بود و جناب آقای سید حسن تقی‌زاده سفیر ما در لندن بود و مطبوعات حرب توده و گروه عوام‌فریدان تقریباً هر روز نسبت بایشان حسارت ورزیده، بدو بیراه می‌نوشتند و می‌گفتند حس‌انصاف و روح عدالت خواهی یا شاید تمصب همشهری. گری بر آنم داشت که «تاریخ زندگانی تقی‌زاده» را بنویسم و شمه‌ای از خدمات او را بمشروطیت ایران و ادبیات فارسی بار گویم. این کار در آن ایام اگر تهور شهامت نبود باری تا اندازه‌ای خطر را داشت.

در آذرماه ۱۳۲۲ شمسی در اول سرما بانشخه خطی کتاب در دست ما کاروان مهمات از تبریز بیرون آمدم، با آن حله تنیده زدل و مافته رحان قدم در حاده حله نهادم. آری قسمتی از راه ابریشم راه حمل مهمات شده بود و تقدیر چنین بود که کشور ما پل‌پیروری خوانده شود. یکماه بعد «تاریخ زندگانی تقی‌زاده» بنفقه محمد کامکارپاریسی باهتمام مرحوم حسین پرویز مدیر کتابخانه طهران از

ارادت کیشان مرحوم تقی راده در ۷۶ صفحه و هفادسجده منتشر گردید . مرحوم احمد فرامرزی که بعداً روزنامه خاور را دوست و بوکالت مجلس رسید و مردی فاضل و وطن پرست بود و به تقی راده جداً اعتقاد داشت و بر آن کتاب مقدمه‌ای نگاشت در مقدمه پس از اشاره باختلاف خانواده ما و تقی زاده چنین نوشت :

« بنابراین يك سابقه دوستی بین مؤلف و صاحب ترجمه در میان »
 « نبود ، که بگوئیم مؤلف خواسته است حق دوستی را ادا نماید علاوه بر آن »
 « آقای تقی راده فعلاً در ایران مصدرداری نیستند که تصور بمائیم محض تقرب »
 « بایشان یا استماده ارمقامی که دارند مبادرت باین امر کرده و این زحمت را »
 « بر خود هموار نموده است . و اگر هم بودند آقای تقی راده کسی نیستند که در »
 « ارای خدمتی که شخص ایشان سده است از حقوق حامه و مقامات ملی کسی »
 « پاداش بدهند و بحرح ملت و مملکت برای خود مرید و طرفدار پیدا کنند .. »
 درست يك ربع قرن یعنی ۲۵ سال تمام ار آن تاریخ میگذرد . آقای تقی راده بایران مراجعت کردند و بمقامات عالی رسیدند به من ار آقای تقی زاده جبری خواستم به آقای تقی راده برفع من در دستگاه دولت اعمال نفوذ کردند و مقامی برای من خواستند . متأسفانه مرحوم فرامرزی امروز در میان ما نیست که اداین پیش کوئی پیغمبرانه بر خود بنالد .

نسخه‌ای از کتاب را با نامه‌ای به لندن فرستادم . آدرس تبریز مرا در پشت پاکت نوشتم و به آذربایجان بار گشتم . اما ایران خون رلف یار پریشان بود و آذربایجان پریشانتر . ما سامانیها بطهور پیشه‌وری و تشکیل فرقه دمکرات و آخر کار بقیام فرقه و تأسیس حکومت خود مختار در آذربایجان انحامید .

دولت آقای ابراهیم حکیمی (دوست تقی راده) عمل انجام یافته را قبول نکرد با وصف کار شکمی های حزب توده و سایر مخالفان بر حسب توصیه آقای تقی راده ، سارمان ملل متحد شکایت برد . آنگاه مجبور باستعفاء شد شکایت ایران بسارمان ، بررگترین خدمت کابینه حکیمی بود . عده‌ای که خود را روشن فکر و وارد در سیاست میدانند میگویند که حکیمی در تحت نفوذ دولت انگلیس بود و بر حسب فشار آمد دولت سارمان شکایت کرد اما قصیه درست برعکس است . همچنانکه آن ایام روزنامه‌های خارجی نوشتند و آقای تقی زاده کراراً باین بند

فرموده اند دولت انگلیس با سکایت ایران پسران محبت مخالف بود. اوایلای
آندولت می ترسیدند که سارمان ملل در شروع بکار بتواند این مسئله مهم را حل
کند و دچار شکست شود و دنیا گرفتار ناامیدی و حرمان گردد. داری با وصف
مشکلات سکایت ایران در سارمان مطرح گشت و دفاع از آن بعد از آقای تقی زاده
محول شد.

خه شبحتی بررک این بود که هم آقای حکیمی عم آقای تقی زاده هر دو
آذربایحانی بودند و ارخان دول دربار گردانیدن آذربایحان باغوس، مادر وطن
کوشا بودند.

این تصادف فرحمده - حمایب دولت ایران را واضح تر نمودار می ساخت تا
آنجا که پیاد دارم رادیو آنکارا چندبار باین نکته اشاره کرد آقای تقی زاده چند
بار بنا بگفته سان در ملاقات های خصوصی با رجال سارمان باین معنی اشاره
نموده اند.

اولین جلسه سارمان ملل متحد در لندن تشکیل یافت آقای تقی زاده از
سکایت ایران صمیمانه دفاع کرد. ایشان مردی فصیح و شیرین زبان هستند حتی
زبان ترکی را که زبان مادری ایشان است خوب صحبت می کنند. آنچه بکلام
ایشان قوت می بخشد و حادیه میدهد وسعت اطلاعات و صمیمیت منطقی سان است
هنگامی که مرحوم حسن فروغ بطق ایشان را زبان انگلیسی شمرده و آرام با
لهجه ای خاص در ترمیر ارادیولندن شنید گفت بعد از این کلام اردل برآمده، با
این لهجه وبا این عجله در آن مجلس عالی بصدد فصاحت و وسدد بلاغت مبارد عقلای
دنیا تا این کلام سراپا منطوق را با آن لهجه حاص اردهان سیاستمدار ایران شنود
مسلماً برقت خواهند آمد و لااقل در دل خودشان خواهند گفت قومی بررک و غالب
بر سر قومی کو حك و مغلوب چه بلاها آورده است که سیاستمدارسان ما این لهجه
با تکیه بحقیقت چنین از ته دل سکایت می کند و ظلم هارا تشریح می نماید

اینجا لازم میدانم مطلبی اشاره کنم بعنوان يك ایرانی و يك آذربایحانی
از مردی که مدت ها است در گذشته است یادی بنمایم. آن مرد از ست بوبین و ریر
حارحه انگلیس است که آقای تقی زاده گفتند که با طرح سکایت ایران در سارمان
ملل سخت مخالف بود پس از طرح سکایت بایشان گفته بود که کار من سخت مشکل

۱ - مهاجران نیمه قفقاری در آذربایحان در آذربایحانی بودن تقی زاده
و حکیمی تردید میکردند آندو وطن پرست را بی وطن می نوشتند و حراید چپ
نویس طهران و بعضی از فحول آراد بخوانان بابتخت این باطل را تکرار می کردند
و باین نوشته ها صحه می گذاشتند

شده است به خاطر ایران بلکه به خاطر خود ساورمان ملل و بشریت باید با همدیگر همکاری کنیم که تا این شکایت حق را بکرسی بنشانیم و بگذاریم که سازمان ملل در بدو تأسیس دحارسکب گردد و عالم بشریت از این موسسه صلح و آسنى مأبوس شود .

بگاریده به خاطر دارم آن ایام رادیو آنکارا گفت و بشینسکی نماینده شوروی تا صحبت از کارگر و سوسیالیسم کرد بویں دستهای رحمت خود را نشان سایر اعضا شوروی داد و گفت من خود کارگر راده ام و مدت ها در معدن ذغال سنگ کار کرده ام گواه من دستهای من اسب .

مساعی تقی راده و سکایت ایران بی نتیجه نماند حکیمی در اثر فشار خارجی و کارسکنی و کلای حرب توده و عوامر بیان استعفاء داد اما شکایت ایران در دستور سازمان ملل ماند . بذری که تقی راده و حکیمی و بحم الملك (ابوالقاسم نجم و ذبیح) خارجه کابینه حکیمی و یارعار این دو آذربایحانی (افشاده بودند سرسپر شد و باور گردید .

ایران تجلیه شد و آذربایحان نجات یافت ممالك متحده آمریکا استالین را شناخت ، ترومن رؤیاهای سلح حویانه روزولت را طلاق گفت و عذروالاس و ذبیح استالین بر سب سکست حورده را خواست - حل مسئله آذربایحان را از برنر و ریر خارجه واقع پس خود طلب کرد ، ورق برکش قوام السلطه که سادچیکوف سفیر استالین در طهران برر گترین سیاستمدار حهاش میخواست عقب گردد اما اینهمه سود نداشت قشون طفر نمون ایران بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی حلدالله ملکه و سلطانانه اول زنحان را قضا کرد سپس از قافلا سکوه و رود قرل اورن گذشت و بساط وطن فروتنی را در آذربایحان برچید .

حکومت پیشه وری سقوط کرد دمکراتها بعضی از ارس گذشتند و بعضی گرفتار آمدند . مردم تبریز تقی راده را بهاداس خدمتی که باذربایحان و ایران کرده بود بنمایندگی دوره پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب کردند مرحوم حاج محمد آقا نجحوانی و برادرش حاج حسین آقا نجحوانی و مرحوم حاج محمدعلی حیدر راده و چندتن از آرادیدخواهان قدیمی تبریز که خود را باحرای پیشه وری آلوده نساخته بودند و حانواده من ، در این امر خیر از هیچگونه ربح و رحمت دریغ نکردند ، طمس عوامر بیان را شنیدید و حم بابرو بیاورند . این امر آن ایام يك نوع فداکاری بود . آذربایحان نجات یافته بود . اما حزب توده

که در رأفت شخص نجست وزیر یعنی احمد قوام (قوام السلطنه) بر حوردار بود
 انحلال نیافته بود افکارهنور مسموم بود و عوام فریبان بر افکار حکومت میباریدند
 تا تلکراف آقای تقی زاده مبنی بر قبول نمایندگی تبریز با حجم نظارت
 آن شهر از لیدن رسید. طرفداران تقی زاده حقیقتاً حش گریزند و بر خود باورند.
 بار این نکته را می نویسم که مردم تبریز حر کسروی و کسروی پرستان آقای تقی زاده
 را مردی قابل توجه میدانند و او را از خود میدانند اگر کسی از شهر دیگر با ایشان
 خرده بگیرد دلتنگ می شود اگر دفاع نکند با راحت می بشیند و خود را اگر فشار
 و حدان می بیند .

آقای تقی زاده در اواخر تابستان ۱۳۲۶ بطهران وارد شدند. اول در خانه
 بصیر الملک شبیابی در حیابان خانقاه (خیام) سپس در حیابان هدایت در خانه ای
 محقر منزل گزیدند. حضور ایشان شرفیاب شدم. مردی را که ندیده بوده و در
 باره اش کتاب نوشته بودم دیدم. معنی « سید کی بودمانند دیدن » را دانستم.
 ایشان مهر مایه ها و لطف ها کردند. درباره کتاب حمله کتاب فرمودند « من لایق
 سن تک گر لیس عشقی دکلام »، مکلام خود ادامه دادند و گفتند از رحمت شما
 بسیار بسیار و خیلی خیلی ممنوم. اما خداوند ساعد است لایق این همه اطفای و مرحمت
 حنا بعلی نبه دهام و نیستم رحمتی کشیده اید و فولی از تاریخ مشروطیت ای. ان را
 روشن ساخته اید هر چه در کلیات نوشته اید غالباً صحیح است در بعضی از ملاحظات
 کتاب من با حنا بعلی موافقت ندارم.

شاید من اشتباه دارم شاید شما اشتباه دارید . هر چه درباره من
 نوشته اید همه ناشی از حسن ظن شما بوده است کاری نکرده ام که قابل این همه
 تعریف و توصیف باشد در هر حال من از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسن
 محتهد حد شما و از دوستان میرزا ابراهیم آقاسرحدانی وکیل دوره اول
 مجلس که در بمباران مجلس شهادت رسید (و خواهرزاده آن مرحوم بود)
 بودم. اگر چه پس از اعلام مشروطیت میان من در امور سیاسی با ایشان اختلاف
 افتاد اما هیچوقت حق استادی حد شما را فراموش نکردم و منکر مراتب فصل
 و تقوای ایشان نشدم. در باریک ترین وضع در همین طهران گفتم که مهر محتهد
 پاک است افسوس که طرفدار محمد علی شاه قاجار و استبداد است . از مشروطیت
 و استبداد بگذریم. از خودمان صحبت کنیم. پس از آنکه کتاب را در لیدن دریافت
 کردم و خواندم خواستم نامه ای بنویسم و از حنا بعلی تشکر کنم ترسیدم
 نامه من در تبریز که ناامن و منشوش بود در کف نامحرم افتد و اسباب رحمت
 شما فراهم گردد. بعلاوه نخواستم جهت ادای تکلیف نامه ای مختصر بنویسم این

بود برای تصحیح اشتباهات سما که بسیار چهره‌ی بود چند صفحه در تاریخ‌بردگی خویش نوشتیم . اینک آبرای که همراه آورده‌ام تقدیم میکنم . اگر بخواهید در تجدید چاپ کتاب از آن استفاده فرمائید خواهش می‌نمایم گاهی بمن سر-نرئید . مرا که مدتی از مهلات دور بوده‌ام راهنمایی فرمائید .

باری متجاوز از پستویك سال است که آستان پیره‌غان را ملازمت می‌کنم . از هر فرصت استفاده کرده‌ام از حرمن علم و کمال ایشان خوشه‌ها حیده‌ام و نکته‌ها آموخته‌ام . متجاوز از صد و پنجاه نکته وفایده‌ارایشان یادداشت کرده‌ام . روزی بر آن سدم که آنچه را در دفترى بنام «سفره آماده نکات و ملاحظات جدید تقی‌زاده» گردآورم . توفیق رفیق شد این آرزو را بتوانستم حاضه عمل بیه شام در این مقاله از آن یادداشت‌ها استفاده حواهم کرد

قوام‌السنه بحسب وزیر وقت و اطرافیان او که حرب دمکرات ایران را تشبیل داده و اکثریت رادرسایر نقاط ایران برده بودند از حضور نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی که بآن حرب بستگی نداشتند مخصوصاً از حضور مرد با شخصیتی هاسد آقای تقی‌زاده سحت دلفنك بودند .

این بود که هنگام طرح اعتبارنامه ایشان مبر حوم عباس اسکندری را واداستند که در عیاب تقی‌زاده که در خارج ایران بود با آن مخالفت نماید . پس از حضور آقای تقی‌زاده در مجلس ، اسکندری پشت‌تربون مجلس رفت از دس‌های مرمور و سیاست‌های ایراسور . از مراجع معلوم و منافع موهوم ، از استعمار واستعمار و ارتجاع س‌العمل صحبت کرد . آن‌قدر در کلیات سخن‌زاد که از حریفای که تقصیر آقای تقی‌زاده باشد غافل ماند ایرادی که قابل‌توجه باشد بر صایران نتوانست بشان دهد آقای تقی‌زاده طی نطق مختصر تر سعمی از مطالب عنوان سده پاسخ‌داد و بقیه اظهارات اسکندری را افسانه حن و پری حواند .

این‌تیمیر از این‌گونه اظهارات بی‌پایه بر اساس تصورات و اوهام و شایعات بی‌اصل مابند گفته آقای مشار که هواداران مصدق یسا مجذوبند یا مرموب در فرمك پارلمانی ایران داخل گردید

باری شوخی سیاست بود که مردی که خود در مکان هولناکترین حنایت که حیات‌بوطن باشد قرار داشت و هنگام وفات ببا بگفته مردان مورد اعتماد متجاوز از دو سست میلیون تومان معادل دومیلیارد ریال ارث باقی‌گذاشت در تقوای آقای تقی‌زاده شك میکرد !

اعتبارنامه آقای تقی‌زاده تصویب گردید. من اینجا می‌خواهم و تاریخ رندگانی تقی‌زاده را ادامه دهم. اگر توفیق رفیق شود در چاپ دوم آن کتاب باین امر اقدام خواهم کرد. بلکه می‌خواهم چند مطلب و نکته را که خود شاهد آن‌ها بوده‌ام یا از خود آقای تقی‌زاده شنیده‌ام بنویسم.

چندتن از معتمدین تبریز از صنوف مختلف وقت گرفتند و با آقای تقی‌زاده ملاقات کردند ایشان از مردم تبریز تشکر نمودند و گفتند که من می‌خواهم وکیل تبریز باشم یعنی نامی که مردم در مجلس اول از کلمه وکیل در دهی خود داشتند. آن ایام مردم می‌خواستند وکیل مجلس وکیل آنان در تمام امور باشد. فقط در امور سیاسی از حاسب‌شان اظهار رأی نکند.

من می‌خواهم علاوه بر شرکت در مجلس و تهیه لوازم نفع مردم ایران و مخصوص نفع مردم تبریز تقاص‌های اهالی شهر را بگوش رمامداران برسام و آن قدر استغناء و وررم تا به نتیجه مطلوبه برسم. اگر موکلین بخواهند حتران‌شان را به پسران‌شان حواستگاری بکنم و اختلافات مالی و حابوادی‌شان را حاتم به دهم. حیاط تبریزشان را در طهران بفروشم یا در طهران‌شان حیاطی جدید بخرم.

اما متأسفانه تقی‌زاده نتوانست آن‌طور که می‌خواست به تبریز عریض خدمت کند. چه میان مرحوم امیر نصرت اسکندری و مرحوم میرزا حوادحان گنج‌های وکیل اول و دوم تبریز اختلاف افتاد و نمایندگان دو دسته شدند و منافع حوزه انتخابی‌شان را عاطل گذاشتند.

سعی آقای تقی‌زاده در اصلاح روابط آقایان بحائی برسد. با تمام این احوال آقای تقی‌زاده خدمتی مهم بآذربایجان کرد که می‌نویسم. آقای تقی‌زاده از وزیر کشور کابینه دوم حکیمی پرسید چرا عده‌ای از مهاجران آذربایجان را از رن و بچه و پیرمرد بدون هیچ‌گونه نارپرسی و محاکمه به بدرآباد اهواز کوچ داده‌اند و آن تیره بختان را که عادت بهوای سرد آذربایجان دارند در گرمای استخوان‌سور خورستان در وصی اسفناک نگاه داشته‌اند؟ وزیر کشور جواب داد اگر ما آنان را بخارج از آذربایجان نمی‌بردیم مردم وطن‌پرست آن ایالت بحساب‌شان می‌رسیدند و مقتول‌شان می‌ساختند.

آقای تقی‌زاده بعد بر آشفت و گفت این جواب درست مصداق عذر بدتر از گناه است . دولت وظیفه دارد که امنیت را برای تمام مردم کشور تأمین کند و حان و مال و ناموس همه را حفظ نماید . اگر همه مردم آذربایجان از دولت تقاضا کنند که سید حسن تقی‌زاده مصلوب شود دولت نباید در این امر اقدام نماید . تقی‌زاده ارباب بنسبت تالایچه عفو متحاسرین را تهیه و پیشنهاد کرد و بتصویب رسانید .

عفو متحاسرین آن ایام بهترین و مفیدترین کارها بود . عده‌ای از سران فرقه دمکرات بروسیه فرار کرده بودند ، عده‌ای مقتول یا مأخوذ شده بودند . در این میان هر کس که با دیگری غرض داس بهر مأموری که دلش منافی پول میخواست دیگری تهمت تحاسر می‌رود او را بر حمت می‌انداخت . از طرف دیگر غالب مردم از روی میل یا اکراه در طرف مدت یکسال حکومت دمکراتها با آنان کم و بیش همکاری کرده بودند و دولت تحاسر به آسانی بدامان آنان می‌جسمید ، قانون عفو عمومی اسباب راحت مردم و آرامش حقیقی آذربایجان گردید . یاد دارم پس از تصویب آن لایحه هنگامی که آقای تقی‌زاده میخواستند آذربایجان مسافرت کنند عده‌ای از مهاجران مقیم طهران که تحت تعقیب قرار گرفته بودند و سپس بمساحت قانون عفو تعقیب رسته بودند در ایستگاه راه آهن طهران جمع شده بودند تا نفع ایشان بتظاهر نمایند ، مهاجران پس از ورود آقای تقی‌زاده بایستگاه دست زدند و با کوبیدند . آنان کسانی بودند که تا در آذربایجان بر حرم‌راد سوار بودند در آذربایحایی بودن آقای تقی‌زاده شك داشتند .



آن ایام روری بحاجه آقای تقی‌زاده رفتیم . مردی جوان و خوش سیمما در حضور سان نشسته بود و از قوام السلطنه بدهی‌گفت . در انتقاد از او قدم از حاده اضااف فراتر می‌گذاشت . آقای تقی‌زاده بصحبت مرد جوان گوش میداد . اما معلوم بود که بی‌تاب است و از آن بحث ملول و مکدر است . تا مختصر وقفه‌ای در صحبت حاصل شد آقای تقی‌زاده رسته سحن را بدست گرفت و گفت آقای دهقان فراموش نکنید که وضع حمر افیائی مملکت را نمی‌توان عوض کرد . هر آینه ممکن است حادثه‌ای بطیر حادثه‌ای که پیش آمد دوباره پیش بیاید . بنا بر این نباید کاری کنیم که رجال مملکت از قبول مسئولیت سانه حالی کنند و خود را در گیر و دار

دشواربها کناری بکشند. در دل به انصاف و گذشت و روشن بینی آقای تقی‌زاده آفرین گفتم. اگر من بجای ایشان بودم پس از آنهمه شکراها با قوام السلطنه اگر با دهقان مدیر طهران مصور همداستان نمیشدم لا اقل سکوت میکردم و باو میدادم.

در مجلس پانزدهم حاجی مهدی با تمنا و قلیچ که مناسبت ترکی بودن نام خانوادگی و علل دیگر بوکالت مجلس اراد بیل انتخاب شده بود پشت‌تریبون رفت اورورارب دارائی و زیاد بودن حرج وصول مالیات انتقاد کرد و گفت وزارت دارائی را بمدت یکسال بمن واگذار کنید اگر بودجه را متعادل و حرج وصول را کم نکردم بدارم آویرید. تا قاضیه از طرف چندتن نماینده بی اطلاع حدی تلقی شد. آقای تقی‌زاده در جلسه عمومی یا خصوصی خطاب بحاجی کرد و نیمه حدی نیمه شوخی گفت اما با کشتن شما کارها بسامان نمیرسد؛ باقیافه بسیار حدی افرو دکار ملک و امر سیاست تفریح و تفنن بردار نیست.

هم در آن دوره میخواستند مردی از طهران را بنام وکیل بر مردم مهاباد تحمیل کنند. سران مهاباد با آقای تقی‌زاده مراجعه کردند. تقی‌زاده پشت‌تریبون رفت و گفت میخواهید مردی را که از مهاباد بیست بر مردم آنجا وکیل سارید من میگویم مصلحت مملکت حتی مصلحت دولت فعلی ایجاب میکند که وکیل مهاباد آرادانه انتخاب شود، از اهل محل باشد، کرد باشد و شافعی مذهب باشد، ممکن است از این ساعت به بعد طومارها بنام مردم بیچاره مهاباد به مجلس برسد و مرا خطای بلکه خائن و آن مرد را که کرد و شافعی مذهب و مهابادی نیست شایسته‌ترین فرد برای وکالت مهاباد معرفی نمایند. اما حقیقت همان است که گفتم و ارگه‌تهام باز نخواهم گشت. نطق آقای تقی‌زاده مؤثر افتاد و دولت کوتاه آمد و آن مرد به مجلس قدم نهاد.

در خاتمه مجلس پانزدهم آقای تقی‌زاده نطقی بس ناثرانگیر کرد پس از تحلیل از نمایندگان مجلس اول و احرار صدر مشروطیت گفت که سنم دیگر احاره نمیدهد بوکالت مجلس انتخاب شوم. اینک این آستان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم.

اولین سنا ، تقی زاده را بریاست انتخاب نمود . این قبائی بود که بر قامت خسته بود . در آن ایام که بمناسبت نهضت مربوط به نفت محیط ایران پر آشوب از تهمت و افتراء رواج بود تقی زاده کاری کرد که شنیدن دارد :
دکتر مصدق که دستخوش احساسات شده بود در باره تقی زاده حمله ای از رانده بود که مناسب نبود . باین جهت هر وقت آن مرحوم به مجلس میآمد تقی زاده کرسی ریاست را ترك میکرد و اداره جلسه را بمعاونان ل می نمود . روزیکه مصدق به سنا آمد تا اطلاع دهد که جهت احقاق حق ن قصد مساویت بحارح دارد تقی زاده برخلاف معمول کرسی ریاست را ترك نکرد ، کلام نامناسب مصدق را اریاد بسر دو از دولت او تحلیل نمود . دولت را از پشتیبانی سنا و ملت ایران مطمئن ساخت تا بدست مخالفان ، آویر بیفتد و بگویند دولت مصدق ارحمایت مجلس شیوخ یادست کم ارتماهم ئیس آن مجلس محروم است . این رفتار اسباب تحسین طرفداران مصدق ید . از بردیکان آمرحوم شنیدم که او از گفته اتی پشتیبان بود .

پس از آنکه سنادر دیگر افتتاح سد تقی زاده باز بریاست آن مجلس داب گردید . من که احیراً با ایشان بی پرواتر و خودمانی تر صحبت میکردم متم ریاست سنا حار شما و سما حار ریاست سنا ساخته نشده اید . ایشان از این تعارف احب میشدند و من از این سیطنت كوچك حظ میکردم . در این دوره شیوخ بر آن شدند که برای سنا کاحی فلك شکوه سازند و میلیونها تومان خرج نمایند . تقی زاده با این فکر سحت محالعت کرد . چند بار در محافل مختلف ت که در کمنم بنویسید این مرد با ساحتمان مجلس سنا محالفت نمود . تقی زاده بعلت ضعف پیری از ریاست سنا استعفا کرد اما اصرار دوستان در رداد استعفاء فایده نکرد .

اینگ مطالبی در حاشیه می نویسم و تصور میکنم که خالی ارفایده نباشد .
آقای تقی زاده تاره وارد طهران شده بودند که عده ای از جوانان طهران خانه ایشان حاضر شدند و پرسیدند و بقول مردم امروزه ایده آل شما چیست ؟ سیالیست هستی یا کمونیست و فاسیست هستی ؟ طرفدار سرمایه داری هستی یا اله آید ؟ ایشان مدتی گوش دادند و حواستند از حواب طفره روند نشد . گاه گمنند در مملکت ما آقدر فساد هست که مرد معتقد بآرادی تجارت با

سوسیالیست معتقد بتفوق دولت کمونیست با فاشیست فرسنگها با هم در شاهراه اصلاحات می‌توانند قدم بردارند و اصطکاک باهمدیگر پیدا نکنند در هیچ عقیده و مذهب و فلسفه و مکتب چپاول و غارت و فساد و ظلم و دورغ حایر و مباح نیست. مرحوم سید باقر کروی اراحرار آذربایجان ناله می‌زد و می‌گفت اگر دستی از غیب بیرون نیاید و کاری نکند با اینهمه فساد و ناسامانی که در اجتماع ما حکمفرما است منقرض خواهیم شد، گفت و گفت آنگاه ساکت شد و منتظر جواب نشست. آقای تقی‌زاده فرمود با دوتن از دوستان آذربایجانی از راه شامات بطرف استانبول می‌رفتیم. در حلب وارد قهوه‌خانه‌ای شدیم. دیدیم که دو نفر صاحب منصب ارتشون عثمانی نشسته‌اند و حام سراب می‌نوشند. تادانستند که ما از ایرانیم و ترکی می‌دایم یکی از آندو حام شراب را بسر کشید و خطاب دیگری کرد و گفت ترکی لسانی بین المللی از لمالیدور (۱). صاحب منصب کم درجه بر پا ایستاد و احترام بطامی بجای آورد. حام شراب را خورد گف می‌باشی حصر تلری ترکی لسانی بین المللی اولو بدور (۲). حال اگر منظور شما از استقلال و عدم انقراض این چیری است که داریم آن اردست بحواحد رفت. اگر چیری دیگر است من هم مانند صاحب منصب ترک می‌گویم آقای کروی ما منقرض شده‌ایم.

مرحوم حاج اسمعیل آقا امیر حیری گفت من و تقی‌زاده و میرزا اسمعیل خان یکانی شهر استانبول افتاده بودیم و پول در کیسه نداستیم. غرقه‌ای محقر کرایه کرده بودیم روزگاری برحمت می‌گذاستیم، کارهای حابه را تقسیم کرده بودیم خرید با تقی‌زاده بود که عباد است. هر چه می‌خريد در زیر عبا می‌گرفت و بمرل می‌آورد، رفت و روب بامی بود و پخت و پز با یکانی روزی در مجلسی که من و یکانی حاضر بودیم سخن از تقی‌زاده بمیان آمد و يك نفر گفت او مردی مرموز است و ناش از غیب می‌رسد و گریه او در این شهر حکونه و از چه درآمد رندگی میکند. یکانی برآشت و گفت اگر مقصود از رندگی آنست که چرا او از گرسنگی نمرده است جواب آسان است. من و امیر حیری که حاضر است و تقی‌زاده در ظرف چهل روز سی‌لیره عثمانی که سی‌وشش تومان است ارتاحری آذربایجانی قرض کرده‌ایم نانی و گوشتی خریده‌ایم و خورده‌ایم. اگر مقصود چیری دیگر است مادر حقیقت زندگی مکرده‌ایم بلکه نفسی کشیده‌ایم و طاهر مانده‌ایم.

تقی‌زاده می‌گفت اگر دره طلبی میرزا محمد خاقر و بنی تحقیق کند و بجائی

(۱) ترکی باید زبان بین المللی شود
(۲) زبان ترکی بین المللی شده است

نرسد باید در آن مطلب دیگر تحقیق نکرد و وقت را بیهوده ضایع نساخت. ارایشان پرسیدم بر برگزین حاور شناسان کیست فرمودند که آلمانی است. در ایرانشناسی ادوارد برون بطور فدا داشت. پرسیدم در میان خاورشناسان معاصر در درجه اول بکدامیک اعتقاد دارید؟ جواب داد من به مینورسکی روسی عقیده مندم. اوسخت فاضل است. سخن از به پای ملخ، به میان آمد. گفت خاورشناسان برای بزرگداشت ادوارد برون کتابی به سندی نام آنرا «عجب نامه» نهادند. نام خاورشناس ایران پرست ادوارد. حی برون بود از حروف اول نامهای او «عجب» را استخراج کردند و ادبی شیوه ایرانیان بجرح دادند.

در چاپ کتاب «مابی و دین او» تأخیری روی داده بود آقای تقی زاده از این بابت سخت دلشکسته بود. علت دلتنگی را پرسیدم جواب داد تحقیق درمانی تحقیق روز است و اساعب تاخیر در انتشار کتابم از اهمیت آن میکاهد. با توابع او رودار آخر بن تحقیقات در آن کتاب استفاده کرده ام مطالعی بوسته ام. که دیگران تا آنجا که میدانم تا حال بنویسته اند. پرسیدم اهمیت مابی در چیست؟ گفت هر کس در دین مسیح بدعتی آورده از مابی حیری بوام گرفته است که فریگیها بمابی و تعلیمات آن اهمیت فراوان میدهد.

شمی سر افتخار با آسمان سودم. در خانه آقای تقی زاده مرحوم میرزا علی آقا هیئت و حساب آقای محمد سروری تشریف داشتند. صحبت از این معنی بمیان آمد که چرا ایرانیان در طرف بیم قرون اخیر در همه چیز سیاست انگلیس را دست اندر کاره میدادند؟ آقای تقی زاده گفت این فکر پس از شکست امپراطوری روس در ایران پدید آمد، آن عده از رجال که وابسته بسیاست روس بودند از شکست بیدلای دوم بحیرت اندر شدند. تا استمرار و استقرار سیاست انگلیس را در ایران و دنیا دیدند در آن سیاست بدیده تحسین بلکه اعجاب نگریستند و با انگلیس تعوقی عجیب قائل شدند. اینک قصه ای دارم که میخواهم بشما نقل کنم: من با ادوارد برون انگلیسی دوست بودم گاهی می نشستیم و از آن در و این در صحبت می کردیم. روزی گفت یکی از کنگره های خاورشناسان که هر چهار سال یکبار در شهری منعقد می شود در کوپنهاگ پایتخت دانمارک منعقد شده بود. مرا ببر بان کنگره دعوت کرده بودند. نا اینکه سیار جوان بودم ملکه دانمارک صباقتی بافتخار اعصای کنگره ترتیب داده بودند دیر وارد شدم صندلی ها همه اشغال شده بود. بولدکه آلمانی که در سمت راس ملکه نشسته بود مرا از دور صدا کرد. صندلی خالی سمت چپ ملکه را بمن نشان داد. من با هزاران

ترس و لرز و حجب و حیا در آن صندلی بشستم. بولد که با ملکه صحبت میکرد مرا معرفی کرد و گفت علیا حضرت حتماً اطلاع دارند که در ایران حندی پیش‌مذهبی بنام مذهب «باب» پدید آمده‌است. این جوان انگلیسی که در حضورتان «شسته است بکم و کیف و رمور و اسرار آن مذهب از خود رؤسا و سلسله خنایان آن طریقت واقف‌تر و بصیرتر است. ملکه لحتی درمن بگریست. ارطهور مذهب حدید اظهار بی‌اطلاعی کرد و بصحبت خود با بولد که درباره سلسله سب حاواده‌های سلطنتی در اروپا ادامه داد. آقای تقی‌زاده پس از نقل قصه آقای هیئت که منزل عم نگارنده بود گفت در باب سیاست انگلیس در ایران تا حال کتابی مانند کتاب «ایران و انگلیس» آقای مجتهدی شما که مال ماهم هست نوشته شده ..

تقی‌زاده گفت در اول جوابی از تبریز بمرم سیاحت قفقاز و عثمانی و مصر برون آمدم. در حلقه سرحد ایران و روس در منزل روحانی عالیقدری که با پدرم دوست بود وارد شدم پشت بام نشسته بودیم صحبت از کرویته‌رمین بمیان آمد. من در مقام اثبات دودم دوست پدرم در مقام انکار. آخر کار دست خود را مشت کرد و گرد کرد و گفت شما میگوئید که ما این روی این چپر گرد رنگی می‌کنیم و عده‌ای از مردم که ساکنان دیبای حدید ناسند در زیر ما، یعنی این زیر (دست مشت کرده را نشان داد) زندگی می‌کنند و نمی‌افتند. من در جواب گفتم آری چنین می‌گویم. قوه حاذبه زمین‌سان روی زمین نگاه میدارد، همچنانکه مارانگاه دانسته است. دوست پدرم ناآساف و تاثر درمن بگریست و سری تکان داد و گفت خداوند باقا سید تقی در این مصیبت برک صبر دهد!

محافل آن آقای تقی‌زاده دو ایراد تا آنجا که من میدادم بایشان دارند. اول اینکه چرا روز بمباران مجلس با اقرا قان لیاخوف در بیفتادند و بسفارت انگلیس پناه بردند و از مرگ حستند. این ایراد درست نیست. تقی‌زاده سردار و اهل جنگ نبود. اگر تخصص نمی‌حست بی‌تردید بقتل میرسید و مشروطیت ایران از مرگ او طرفی نمی‌بست. رسم تخصص در ایران مرسوم بود مردم در سفارت انگلیس به بست نشستند، مشروطیت را گرفتند. محمد علی‌شاه بسفارت روس و ستارخان سردار ملی به شهرداری عثمانی در تبریز نوبت پناه برد. اگر شیخ فضل‌الله نوری بسفارت عثمانی نرفت آن مرحوم باور نمی‌کرد که کار بحای باریک خواهد کشید. قبل از واقعه شیخ، محمد علی‌شاه سیدین و امام جمعه حوئی را انکشته بود احترام روحانیت را نگاه داشته بود بعلاوه دختر شیخ عروس سید عبدالله

بهبهانی بود. عضدالمک نایب السلطنه مرید شیخ فضل الله بود. قتل آیت الله نوری بدون اطلاع سران مشروطیت روی داد. مجاهدان افراتی زعماء را غافلگیر کردند و او را بدار کشیدند. تا عضدالمک سوار کالسکه شد خواست حلو فاحه را بگیرد کارار کار گذشته بود. آن مرحوم میگفت چسان مردم طهران می توانند مرا آسیب رسانند در صورتیکه میداند که مادران شان را من به پدران شان عقد بسته ام ! ایراد دوم این است که آقای تقی زاده در هنگامیکه وزیر دارائی بود قرارداد داری را تمدید کرد. میدانیم که داری در ۱۹۰۱ میلادی در مقابل دوست هزار فرانک امتیاز استخراج نفت جنوب ایران را از مظفرالدین ساه قاجار بمدت سب سال بدست آورد. آنوقت به دولت ایران میدادست که چه داده است و به داری میدادست که چه گرفته است چه استعمال نفت در کشتی هامرسوم نبود و اتومبیل معمول نبود. پس از خنک چهارمگیر اول ایرانیان به اهمیت نفت پی بردند که ایران در معامله با داری مغبون شده است.

این بود که در ۱۹۳۲ بیست و هشت سال بخاتمۀ قرارداد مانده دولت ایران آن را الاء کرد. امپراطوری بریطانیا که حاشین داری بود زیر بار این الاء نرفت و بخاتمۀ ملل شکایت برد. حاتمۀ ملل توصیه کرد که طرفین اختلاف خود را با انعقاد قراردادی جدید حل کنند.

در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ قراردادی منعقد شد که بموجب آن مقرر گشت مبلغ بیشتری بایران پرداخت گردد و مدت امتیاز داری سال تمدید یابد و آقای تقی زاده بعنوان وریره الیه این قرارداد را امضا کرد. اما دولت ایران در ۱۹۵۰ ده سال با نقضای قرارداد قدیم و چهل سال به قرارداد جدید مانده صنعت نفت را ملی کرد.

من این مقاله مفصل را با گفته مرحوم میبوسکی ختم میکنم. آن مرحوم مدت ها در تبریز مانده بود. در کمگرة حاور سناسان که در شهر استانبول تشکیل یافته بود باین بنده گف سالها حواهد گدست و خاک تبریز فرزندی ما فند تقی زاده حواهد پرورد.



۱۳۴۰/۱/۵۱۱

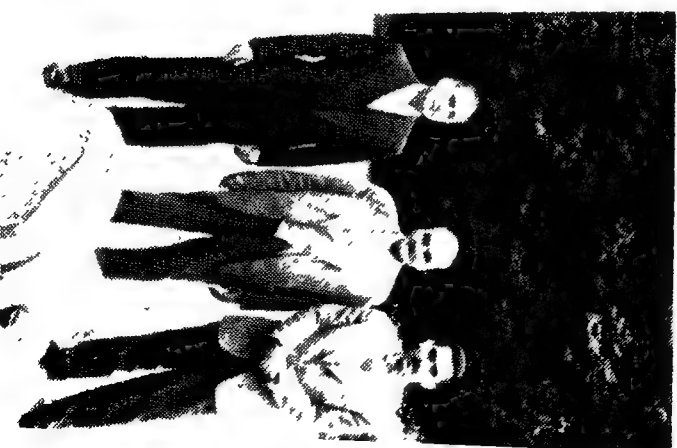


۱۳۴۰/۱/۵۱۱

۱۳۴۰/۱/۵۱۱



مسابقات کتاب خورداد - ۱۳۳۸
احمد افشار شیرازی در کنار تقی زاده است



ژنو - تابستان ۱۳۳۶
ج افشار تقی زاده احسان یارشاطر

آخرین دفاع تقی زاده

اوائل سال ۱۳۴۶ یکی از احراء سلسله درهبران مشروطه، که توسط آقای ابراهیم صفائی نشر می شود درباره تقی زاده انتشار یافت. در همان ایام، به مناسبت آنکه همه مطالب حروه را مطابق واقع ندیدم و در آن نکته های زیادی دیده می شد که ناشی از عدم اطلاع یا نظریات خاص نویسنده بود از مرحوم تقی زاده سؤال هایی می کردم و می کردند و آن مرحوم بدون هیچ نوع احساسات و هیجان جواب هایی می گفت تا اینکه برائت را در دوستان يك نارحروه را دقیقاً خواند و نکته هایی را که محتاج اصلاح بود صفحه به صفحه با اشاره به منظور جواب گفت و نسخه ای از نوشته هایی که فراهم کرده بود و ماشین شده بود به من داد. همان وقت با آن مرحوم در میان گذاشتم که می خواهم این مطالب را در مجله درج کنم، اما مطمئناً رصایت نداد و چون عادتش تحمل انتقاد و عیب جویی دیگران بود سدیداً مرا منع کرد. آن اوراق نزد من ماند. اینک که تقی زاده رفته است از باب آنکه یادداشتهای آن مرحوم بر آن حروه ارمیان نرود و اطلاعات اظهار شده در اختیار محققان قرار گیرد عین مطالب تقی زاده را به چاپ می رسانم. (۱، ۱)

صفحه سوم

سطر ۲ غلط است پیشنهاد مسجد بازار حله خیابان صحیح تر است.
 س ۲- ۱۲۹۵ بود. باید گفت ۲۹ رمضان حنا که مکرر نوشته شده است.
 س ۲- شهر یوره معلوم نیست. درست باشد زیرا آنوقتها احساب شمسی معمول بود.
 س ۳- طفل نبودم ۱۹ سال داشتم. ده ساله هم طفل نمی شود. پدرم در حدود دهم شوال ۱۳۱۴ قمری وفات کرد.

س ۴- رشد کرد غلط است. باید حائی گفت که بعضی غلطهاست بی اهمیت است. هر چه می خواهد بگوید. اما سید مرتضی نبود. پدرم که بود سید مرتضی در عتبات تحصیل می کرد. سالهای سال گذشت که تحصیلش را در نجف اشرف تمام بکند و بیاید به تبریز عازم تبریز شد و در کرمانشاه وفات کرد. پس سرپرستی او باطل است. سید مرتضی نبود سید باقر بود که برادر بزرگ ما باشد.
 س ۶- بعدها معروف به تربیت شد.

زیر نویس صفحه ۳

حاشیه ۱- آنوقت کسی برای خود اسمی نمی گذاشت! از روسیه نبودم که تقی اوف بگذارم!

حاشیه ۲ س ۶- باهم دایر کردیم . من بودم و میرزا محمدعلی خان (بعدها تربیت) و میرزا سید حسن خان (بعدها عدالت) و میرزا یوسف خان اعتصام دفتر (بعدها اعتصام الملك) .

حاشیه ۲ س ۱۰- تاریخ مطبوعات ندارد .
حاشیه ۲ س ۱۱- باطل باطل است. چه میشود گفت ! او داخل اینکارها نبود . نمیدانست انگلیس کجاست !

صفحه ۴

س ۳- فرانسه مختصر بود. همه تحصیلات من فرانسه بود کافی بود انگلیسی بلی میشود گفت مختصر بود مدتی بعد تحصیل انگلیسی کردم. بعضی چیزها بکلی غلط بلکه میشود گفت هدایا است .
س ۲۰- آنچنان تر !

س ۲۱- واهی است ! خطابه ای ایراد نکردم. در آنوقت ولیمهدا حاره بطق و خطابه میداد. ولی جلسه های محفی راجع به مطالب تردد و آرا دیخواهی و حرد داشت . مقاله بیرمینو شتم در شینامه (باژلاتس چاپ میشد) .

صفحه ۵

س ۵- ما ۵۱ رای درس است. از طرف صنفی انتخاب شدم، ولی وکیل تمام ایرانیان محسوب میشدم مطابق قانون اساسی
س ۱۹- باطل است. ما با این همسایه و آره همسایه کاری نداستیم. در آن زمان (مجلس اول که دو سال طول کشید) من هم در آن هیچ فرنگی آشنا و دوست نبودم. فقط یکنار مرحوم حسینقلی خان نواب باعث شد با دو نفر جوان انگلیسی (که زیاد از من شنیده بودند و میخواستند مرا ببینند) ملاقات کنم.

صفحه ۶

س ۱۰- این اشتباه و حرف بی اساس دائمی شده. من ارتباطی با انجمن آذربایجان نداشتم. اولاً انجمن آذربایجان مقصود انجمن غیر رسمی است که مثل سایر انجمنها در تهران در هر محلی در میان هر صنف و دسته ای ایجاد میشد. من با آن انجمن اول بودم ولی کنار رفتم. انجمن آذربایجان که من با آن کار بکنم و همکاری بکنم افسانه است. باطل است. انجمن آذربایجان اول مرا رئیس کردند استعفاء کردم. بتوصیه من معاضد السلطنه رئیس شد. بعد از اینکه او وکیل شد آسید حلیل اردبیلی را رئیس کردند .

س ۱۱ - همه باطل باطل است. از پس که بمجاهدین نصیحت میکردم افراط نکند از من هم ناراضی شده بودند .

س ۱۲ - همچو اسلحه‌ای وجود نداشته . دلیل ندارد .

س ۱۳ مثل امیر بهادر و غیره . من هم تنها نبودم دیگران هم اینکارها را میکردند .

س ۱۹ - جوابی ندارد. بکلی خلاف است .

زیر نویس صفحه ۶

حاشیه ۱ - س ۲۳ در بدگانی تقی زاده، حاکیست که تقی زاده با وجود اصل ۲۷ قانون که استقرار قوانین را موقوف بعدم مخالفت با موازین شرعیه کرده با اصل دوم متمم قانون اساسی مخالف بود و آنرا لازم نمیدید و بر تساوی حقوق اتباع ایران اعم از مسلمان و غیر مسلمان عقیده داشت .

صفحه ۷

س ۶ - بی معنی است. اصلاً صحیح ندارد.

س ۷ - درست است انگلیسها میلی با و نداشتند ولی اعتراضی نکردند .

س ۱۳ - در انجمن طلاب سخنرایی نکردم .

س ۱۴ - هما بطور که درمجلسه سخن نویسم در سفارت بلژیک نبود. ملاقاتی با سعدالدوله دستداد در خانه منشی سفارت بلژیک. آنها هم بعزت حواش شرف الدوله (کلانتر) بود و در همان موقع انا با یک کشته شده بود و من که آمدم منزل دهم جدا حس را بمن داد .

زیر نویس صفحه ۷

حاشیه ۱ - س ۴۳۸ قیام آذربایجان دلالت بر عدم دخالت و شرکت تقی زاده در جریان قتل انا با یک دارد. محل ملاقات با سعدالدوله هم خانه میرزا حسنی خان منشی سفارت اطریش بود.

صفحه ۹

س ۱ - کمیته مخفی انقلاب ملی؟ اساساً کمیته‌ای با این اسم وجود داشت که مخفی و انقلابی باشد .

س ۵ - متهمانی دستگیر نشده بودند که از طرف مقامی آزادی آنها خواسته شود.

تحت فشار گذاردن پلیس بیجا و بیجاست .

در همان موقع صحبت میکردند وزیر تهدلیه آمده بود آنجا ناها را خبر کردند . رفتیم باطاق دیگر . من میر قتم اردر خارج بشوم دیدم ناصر الملك با عجله تند آمد پشت سرم . خود را بمن رسانده گفت یکقدری مراقب خودتان باشید میخواستند بگویند در اینکار دحالتی دارید .

س ۹- اینجا باید بوست ماطل ترا در این در کناش چیری بیست که ما وقتی مملکت ما برا تقسیم کردند طرفداری نکنیم . ماهمه برصد قرارداد ۱۹۰۷ بودیم . نمیدانم بچه حراتی همچو خبری را نوشته . همه مردم خیلی بر آشفته بودند . اگر کسی از آر قرارداد مدافعه میکرد میکشند . بحد افراط بی معنی نوشته . دولت هم اعلام کرد که این ماهده را برسمیت نمی شناسد و بایران مربوط نیست .

زیر نویس صفحه ۹

حاشیه ۲- در ص ۴۳۷ قیام آدر بایحان عکس این مطلب در صفحه دیگرش بنظر رسید .

حاشیه ۴- در ص ۲۸۸ ح ۲ حیات یحیی چنین مطلبی بود . در صفحه ۲۸۹ مردم را بمتفرق شدن دعوت کرده میگویی هر کس معارضه کند دشمن مجلس و مدخواه مردم است .

صفحه ۱۰

س ۱۴- اظهار بی دلیل است

س ۱۵- حاشیه رفته است . من خودم هم در محله سخن نوشتم . باید نوشت اسناد اینکه در بعضی ترورها حیدر خان عمواغلی دسب داشته بنده منکر آن نیست . ممکن است که اینطور باشد . ولی با ما چه ارتباطی داشت . می شناختیم اما با ما ارتباطی نداشت .

زیر نویس صفحه ۱۰

حاشیه ۳- ص ۳۳۴ فکر آزادی از قول محمود محمود نوشته است .
حاشیه ۴ - ص ۲۲۴ ح روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ مربوط بقرارداد ۱۹۰۷ است تا بن معاذ ابدا ربطی ندارد .

صفحه ۱۱

س ۳- رمان اینکار را مارمان ذکر شده ربطی نیست (زمان تریپ بسته شدن مجلس پول واسلحه برای مجاهدان تهیه شد نه قبل از آن رمان) .
س ۷- اساس ندارد . خودش هم نتوانسته دلیلی بدهد .

س ۹- همچو چیزی رسماً وجود نداشت . اشخاصی را میگفت اینها نباشند در مجلس . اما صریح نکفت .

س ۱۱- من در آن زمان معتدل‌ترین نماینده‌ها در مورد اهانت نکردن پشاه بودم .

س ۱۲- این دیگر جنون دائمی است که همه حیر را باین قرار داد مربوط میکنند .

س ۱۴- همچو چیزی که انگلیس و روس برای برانداختن مجلس موافقت کرده باشند نبود . وقتیکه به محمد علی‌شاه بمباداخته شد بسیار رنجیده شد و مصمم گشت که مجلس را بهم برند .

توصیح - البته هم روسها و هم انگلیس‌ها از وحامد اوصاع اطلاع پیدا کرده بودند . ولی توافق در بمباران مجلس شده بود . یکروز سفیر روس و سارژدافر انگلیس با وزیر امور خارجه (مشیرالدوله) رئیس مجلس میخواست ملاقات کنند ولی رئیس مجلس گفت که ما مربوط است که من مانجا بروم . در ملاقات مشیرالدوله سفیر روس گفت که مجلسیان عرصه را بر شاه تنگ کرده اند و حان او هم در خطر است و ما این وضع را نمیتوانیم تحمل کنیم و مداخله میکنیم . سارژدافر انگلیس هم سخنان او را تصدیق کرد . این قضیه ۱۵ روز قبل از بمباران مجلس بود شاید در آنکار روسها غیر مستقیم اطلاع داشتند . ولی معلوم نیست که انگلیسها اطلاع داشتند و موافقت کرده بودند . بعداً هم که انگلیسها اطلاع پیدا کرده بودند حشمت گذاشتند و اقدام شدیدی برای جلوگیری نکردند .

زیر نویس صفحه ۱۱

حاشیه ۱- دیده نشد .

حاشیه ۲- س ۲۲۴۱ ح ۸ روابط ایران و انگلیس نوشته محمود مربوط به قرارداد است .

حاشیه ۳- باید در کتاب مخبر السلطنه باشد . شاه صریح نگفته بود . مخبر السلطنه میگفت گفتن من بی‌روم کاری میکنم که اینها از مجلس کناره بگیرد . خودش بمن گفت که من خیالم این بود بیایم پیش شما بگویم با اندازه يك هفته مسافرت بمشهد بکنید .

حاشیه ۵- س ۹۲ خاطرات و خطرات مربوط بتأهل و خواب مرحوم هدایت است . س ۱۹۱ و ۱۹۲ گزارش مستی لیاخوف بتوسط مأمور محفی روسیه

را می نویسد . حدس میرسد انگلیسها در تحريك لیاخوف دست داشته اند .

صفحه ۱۲

س ۱ - یعنی بوسیله دول خارجی بی اساس است . آدم چه بگوید ! فردا یکی هم خواهد آمد باین استناد خواهد کرد که فلانی چنین نوشته .

س ۲ - مکرر نوشته . بی اساس و بی اساس است . منزل احارهاش تمام شده بود . نه محوله بود نه حیر دیگر . رفتیم یکقدری آنطرفتر . تازه هم فاصله چندان زیادی با منزل قبلی نداشت

س ۹ - بی معنی است . اسلحه ارکحداشتیم . جواب ندارد . کسروی گفته باشد . س ۱۳ - آدم منزلش که خفا گاه نمیشود . من رفتیم بمجلس . قراقها محاصره کرده بودند راه ندادند مرا و جمع دیگری را که ما من بودند . من نه رئیس انجمن آذر بایجان بودم نه اسلحه جمع آوری میکردم .

س ۱۴ - همه مطمئن است نمیحواهم بگویم فحش بلکه طعن است . آخر معنی نمیدهد . باید توپ صدا نکند که همچو دستوری با آنها بدهند . استوکس بسفیر تلفون کرده خبر داد که بعضی اشرار و طوطه طلبان اسم مرا هم داد که در خطر حافی بودند . استمداد کردند بیا باید بسفارت انگلیس . او هم قبول کرده بود . دستوری که آنها داشتند این بود هیچکس را راه ندهید مگر در خطر حافی آنی باشد . اینطور هم شد که نایب سفارت انگلیس حو حیل رفت پس محمد علی شاه . گفت سفارت ما را محاصره کرده اند قراق گذاشته اند . آن هم گفت سفارت شما اسراری را که پراکنده کرده ایم راه میدهد سفارت . گفت راه نمیدهیم . گفت من شنیده ام . گفت که من میگویم که اگر اسلحه خاصی بخواهند بسفارت بیایند آن قراقها بخواهند مانع شوند اگر يك تیری بیندازند آن کسی که میخواست سفارت بیاید من وسفیر میرویم توی کوچه آن مردم را میگیریم میآوریم توی سفارت . اگر خطر حافی باشد راه نمیدهیم والا اگر خطر نباشد ما کسی را راه نمیدهیم .

س ۱۵ - دروغ است . من لباس خودم را داشتم . ابدأ لباس و عمامه عوض نکردم . مرحوم علیمحمد خان (بعدها تربیت) يك ناپوئی پیدا کرده بسرش گذاشته آن بالا در پهلوی درشکه چی نشسته بود . درشکه را هم با زحمت زیاد و دادن پول اضافی پیدا کرده بود و مال سفارت نبود .

زیر نویس صفحه ۱۲

حاشیه ۱ - در حلد ۳ تاریخ کسروی چاپ حدید دیده نشد .

حاشیه ۲ و ۳ - طاهر راده گفته حمال زاده را در مورد تقسیم اسلحه در حریان پیش آمد توپخانه نقل میکند مربوط به تعمیر منزل نیست . ص ۴۵۲ دوره اول

راهنمای کتاب مربوط به ویس و رامین بقلم مصطفی‌عقربی است !
حاشیه ۵ - ص ۱۰۵ ح ۳ کتاب آبی مربوط با دوقه تبریر و انصافات است

صفحه ۱۳

ص ۲ - پناهندگی بی‌اساس است.

ص ۴ - با آنها چه کار داشت . اگر کسی از در وارد میشد و پناهنده میشد سفارت در قبال حفظ جان آنها مسؤولیت پیدا میکرد . ولی سفارت که نمیتوانست برای حفظ جان دیگر افراد در ناغشاه اقدامی بکند در کتاب آبی هس آنها هم غیر از اینکه راه دادیم آمدند این جا - بیری موشه است .

اوایل شب در اصلانار بود . مارفتیم تو . استوکس در شهر بود . آنوقت بعضی اتفاقا بواسطه توپ‌اندازی ارقلهک آمده بود شهر . وطیعه اس ایجاب میکرد آتشه‌میلتر بود . ما که رفتیم توی باغ خودش آمد بیرون آن طرف شمالی یک حندنا اطای مال شارژدافر و خود اعصای سفارت بود . این هم آنجا بود . آمد نردیکبهای در و خوش‌وش کرد و گفت که الحمدلله بسلام این جا آمدید

ص ۶ - سفارت که نمیتوانست دست دراز بکند و از ناغشاه آنها را بگیرد . همچنین سفارت نیامد بمنزل ما که بیاید اینجا . (در کتاب آبی شرح آن هست برای احتیاط در این موارد مراجعه‌ای با آنجا شود) .

ص ۱۴ - بی‌حاست . امیر بهادر و حشمت‌الدوله با آنجا رفتند . از طرف شاه و دولت علاء‌السلطنه و شاید سلطان علی‌حاج آن روز آخر انگلیسها اولتیماتوم دادند و حواستد که شاه و دولت عذرخواهی میکنند آمدند (البته قیلا حشمت‌الدوله یکی به سفارت آمد و با مشروطه خواهان ملاقات کرد ولی بعنوان عذرخواهی به سفارت نرفت) .

ص ۱۵ - قبلا هم راه نمیدادند . فقط یک‌بار اول راه دادند و این صحیح نیست که بعد از عذرخواهی سفارت قول بدهد کسی را راه ندهند .

صفحه ۱۴

ص ۲ - اگر بجوایند درست ننویسند باید گفت شاه شش نفر را حواست از ایران تبعید بشوند و چهار نفر را هم از طهران تبعید کنند بولایت خودشان . آن شش نفر اول من بودم ، معاصدا السلطنه و دهجدا و حیل‌المتین و بهاء‌الواعظین و یکی دیگر . آنهائیکه بولایت خود بروند یکی برادر من بود و یکی مرحوم خلخالی و دو نفر دیگر .

ص ۶ - اصلا درست نیست . یک غلام سفارت و یک نفر مأمووره مخصوص وزارت امور خارجه تا انزلی همراه ما بودند . ولی پرچم انگلیس در اهترار نبود تا

اگر در راه اتفاق برخلاف تعهد رخ داد مگویند دروغ است .

س ۹ - همان سب که ما رفتیم معاضد السلطنه هم آمده بود به تنهایی نبود .
 س ۱۰ - ما رفتیم تا رشت . آن داخل که کنسول یعنی را بینومی نشست دوتا
 اطاق پاکیزه برای دوتا ار ماها من و معاضد السلطنه داده شد و دیگران در
 حیاط بیرون جا داده شد . ولی معاضد السلطنه در آنجا نماند .
 س ۱۸ - دیگر چه فجایع ! مردم را که بحات دادن فجایع نمی شود . علاوه
 بر اینکه انگلیس به مجلس حمله نکرده بود . آیا میشد در روزنامه تایمرلندن
 فحش به انگلیسها دار .

صفحه ۱۵

س ۴ - بسیار حرف پر است . وقتی انگلیس جمعی را آدم همراه کرده
 محافظت کرده وقتی آنجا رسیده اول شرطش این بود که با انگلیسها بدگویند ؟
 س ۶ - ار لندن یکبار به پاریس رفتیم که از آنجا به تبریز آمدم .
 س ۱۰ - ده جدا حو قلم داشت و بویسنده ماهری بود گفتند خوب دوباره
 صوراسرافیل را راه بینداریم . ولی در آنجا ها ممکن نبود رفتند لوران . در
 لوران هم حروف ایرانی پیدا شد رفتند ایوردون که شهری است در سویس . در
 آنجا روزنامه صوراسرافیل را راه ادا کنند .

س ۱۲ - بکلی باطل است . شاید ده سال یا ۲۰ سال بعد از آن بود . از اهل
 علم هر کسی میتواند عضو آن انجمن سود و سیاسی بیست و امتیازی هم ندارد
 و عضویت آن عبارتست از دریافت بولتن و مجله که اخیراً در ۷ - ۸ سال اخیر
 برای من میفرستند .

زیر نویس صفحه ۱۵

حاشیه ۱ - در روزگار نو پیدا نشد . این انجمن در ۱۸۳۳ تشکیل شده نه
 ۱۸۲۳ در زمان سرخان ملکم این انجمن تشکیل شده بود . ادوارد بروان
 هم همچو چیزی انتشار نداده .

صفحه ۱۶

س ۸ - رحمت مردم و حاشا بیهای آنها را در جلوگیری و جنگ با
 قشون دولت هیچ انگاشته و روسها و انگلیسها را تنها عامل ذکر کرده است .
 بعد از قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس برای حفظ نفوذشان در ایران مجبور
 بودند با هم هماهنگ کار کنند . علت مداخله آنها در تبریز این بود که فکر
 میکردند تمام ایران را اعتشاش و قیام فراگیرد . کما اینکه در اسفهان جنبش و

قیام شد و آنها که خود را قدرت جا کم میخواستند از این موضوع برسیدند که با قیام مردم در ایران بعد از آنهادستخوس ضعف سود . هیأتی با انجمن فرستادند که بگویند قوای روس برای ورود آذوقه به تبریز میآید. انجمن مخالفت خود را اعلام داشت و گفت که ما خودمان با محمد علیشاه کنار میآئیم . انگلیسها از این موضوع خوشحال شدند. چون باطلایا بایسکار مایل نمودند

س ۱۲ - این خیال‌پروری است همه چیز را بر مبنای قرارداد ۱۹۰۷

می‌نویسد .

زیر نویس صفحه ۱۶

حاشیه ۱ - به انجمن آذربایجان قیام آنها هیچ کمکی از حاکم روس و انگلیس شد و حاکمین اظهار بی‌ناری یا از بی‌اطلاعی صرف نویسنده و از غرض او حاکمیت .

حاشیه ۲ - به چنین نقشه‌ای وجود داشت و به چنین توافقی روسیه تا آخر از محمد علیشاه حمایت میکرد .

صفحه ۱۷

س ۱ - وطن‌خواهان واقعی را پهلوی محمد علیشاه نوشته است ۱

س ۲ - حیابانی عضو انجمن انالتی ده د. آذوقه‌ها اهمیت بی‌داشت

س ۳ - یعنی تقی‌زاده میبایست اعتراض نمی‌کرد ؟

س ۷ - این فقط افتخار ملت بود که تمام ایران بدست محمد علیشاه افتاد

ولی تبریز مقاومت کرد. این اقدام مستحیده است ؟ همه‌اش از محمد علیشاه دفاع میکند .

س ۸ - این دیگر خیلی عجیب است. کسی از مجاهدین و سران انجمن

حیرت‌مقدم به قوای روسی نگفت. همه دلشان خون بود و گریه میکردند . تمام مطالب دورغ است و اساسی ندارد .

صفحه ۱۸

س ۲ - حر غلط و غرض مفهوم دیگری ندارد و حمله آزادخواهان به

تهران درست بر خلاف میل دو دولت روس و انگلیس بود کما اینکه افرادی را

از سفارت انگلیس فرستادند تا مانع حرکت قوای آزادخواهان طهران شوند

در پایتخت سه چهار روز حمله بود لیاخوف به محمد علیشاه خبر داد که دیگر

مقاومت نمی‌توانیم بکنیم. محمد علیشاه شکست خورد و فرار کرد و بساعت روس

پناه برد و تحت حمایت هردو دولت قرار گرفت . پرچم روس و انگلیس هردو

بالای اقامتگاه او بود .

س ۴ - در اغفال روسها ماند یعنی چه ؟ آیا محمدعلیشاه میخواست روسها را اغفال کند ؟

س ۶ - بهمانی ؟

س ۱۱ - یکبار فقط با محمدعلی شاه ملاقات کردم . چند بار نبود .

س ۱۴ - میخواست برود . خون تحریکاتی توسط ایادی خود کرده بود میخواست اغتشاساتی ایجاد کند و همانطوریکه بعد از درس دادن از سرحد درزنجان و بعضی جاهای دیگر اغتشاساتی صورت گرفت ولی قلع و قمع گردید .

س ۱۵ - روسها با رفتن او موافق نبودند . ولی دیگر او خلع شده بود .

صفحه ۱۹

س ۲ - من ارهمه محاهدین تشکر کردم آن محاهدین قفقاری هم خیلی رحمت کشیده بودند .

س ۴ - باید اشاره کرد علامت استهزاء اس بی مورد است . واقعا هم سخاوتمندان بودند . ما را تبعید کردند بولادی قفقاز را آنجا بیاوریم . مرحوم تربیت و حسین آقا پرویز را هم بفرستیم معطل مانده بودیم که ما را بفرستیم که ما را ای ارمرخوم پروسور درازن رسید و نوشته بود بیاوید اینجا بیشتر برای کار مشروطه ایران کار بکنیم

س ۶ - باطل است .

س ۹ - درست نیست . از يك وقتی حرف میرود که هنوز در مکررات باین اسم جاری نبود .

س ۱۰ - میان آنها با انگلیس چه کار . خودش حالا میخواهد متهم بکند .

س ۱۲ - عضو بود ولی در رأس نبود .

س ۱۵ - اشتباه است ، میرزا مرتضی قلیچان نائینی لیدر پارلمانی اعتدالیون بود . بعدها که میرزا مرتضی قلیچان نائینی مقولی داسی مشهد شد سید محمد صادق طباطبائی این سمت را پیدا کرد

س ۱۹ - آدم چه بگوید . هر چه دلش خواسته نوشته او تقویت و اعجی نمیکرد .

زیر نویس صفحه ۱۹

۱ - صفحه ۳۰۶ ح ۲ شرح زندگانی من مربوط به اردید نویسنده از مجلس انگلیس و سان سر باران انگلیسی است .

صفحه ۲۰

س ۱۸ - سید عبدالله در مجلس نمود .
 س ۴ - حیرتی تکفیر مانند صادر کردند . ولی برای بهمهانی نفرستادند .
 بلکه برای همه مردم فرستادند و برای نایب السلطنه .
 س ۷ - گویا در مسجد مروی گفته بود .
 س ۱۱ - همه اسباط اسب من آرمان در خانه خودم پشت مسجد سپهسالار
 بودم .

س ۱۲ - درست نیست . توی کوچه راه می‌رفتم . حتی مرحوم حاجی سید
 ابوالحسن (علوی) که خیلی من نزدیک بود (پدر این آقا در رگه علوی) که در
 آلمان است (یکرور من گفت که از دارابها شنیدم وقتی دیدید من يك عبا
 پوشیده‌ام از توی داراب رد میشدم گفتند والله فلاکس اگر گاهی داس من
 آزادی می‌رفت . معلوم میشود گاهی ندارد .

س ۱۳ - همه باطل است .

س ۱۵ - مرحصی گرفتم و به تبریز رفتم نه به اروپا .

س ۱۸ - مدتها معلوم نبود که بوده است ولی حیدر عمو اوغلی نمود

صفحه ۲۱

س ۱ - اینها همه باطل است .

س ۶ - باطل است . تا رور آخر که در تهران بودم (قبل از سفر به تبریز)
 در خانه خودم اقامت داشتم . یکرور مرحوم سردار اسعد من گفت آقا شما که
 مرحصی گرفته‌اید هر چه زودتر بروید بمصلحت است منزل من در درعقی مجلس
 سپهسالار بود . دشمن آنها بجائی رسید که بیم آن بود دشمنان محانه من در برسد .
 مرحوم سردار اسعد البته مانع عمده حصوت آنها من بود . تا بجائی رسید در
 خانه ما و خیابان کوچه آنطرف و اینطرف عده‌ای بختیاری فرستادند . يك خانه
 خالی کردند آنها پهلوی خانه من در کوچه می‌خوانیدند برای اینکه صدقه من
 نزنند چونکه اینها افراط در دشمنی میکردند . بیم آن بود که شاید حمله‌ای بکنند
 س ۵ - خواهر راده‌ام نبود برادر شوهر خواهر من بود . من ارطهران که
 رفتم از بحر خزر رد شدم بیا که رسیدم روراول رور نامه‌های با کو قتل مرحوم
 میرزا علی محمد خان را البته با تلگراف ارطهران نوشتند من مطلع شدم البته

خیلی خیلی متأثر شدم. چون مثل اولاد من بود. نه اینکه او را اینجا کشتند بعد
من رفتم باطل است

س ۷- صدور سج راه رفته. در وسط من به تبریر که رفتم مدتی در تبریر بودم
سه چهار ماه بود در آنجا خیلی هم با من مهربان بودند. قشون روس در تبریر
بود. محرم السلطنه هم حاکم آنجا می‌باشد بود. او من خیلی محبت کرد همه حور
مراقبت و حمایت می‌کرد. بالاخره روسها هم تلگرافات می‌کردند از آژانس
پنا. رسیورک که در واقع آژانس رسمی خودسان بود چون احتمال خطر حابی
از جانب آنها می‌رفت از تبریر رفتم.

س ۹- ما خودیك سماء ال الرحمن الرحيم هم مردم (هیچ چیز بیدم). چون
به اروپا رفتم که همراه خودم مطالبی مردم.

س ۱۱- کمتر بود

س ۱۲- من در استانبول که بودم ناگهانی از مرحوم سردار اسعد
به یاری که او به ما اینها داده من هم حورده بود و رفته بود به پاریس رسید
که بیاید آنجا مذاکراتی بینم راجع به کارهای ایران من رفتم به پاریس و
قریب چند روز (دو سه هفته) در آنجا بودم و با او بودم می‌رفتم منزلشان صحبت
می‌کردیم در آن میان به ما هم بلدن رفتم مرحوم را و اینها را دیدم و برگشتم
به پاریس.

س ۱۳- من ابتدا به اسپانیا رفتم. باطل باطل است. در استانبول که بودم
حسب قاضی خان نواب د'اعتدالی و ناصر الملك و غیره ساختند. از طهران حرکت
کرده به درود انگلستان. در راه دوباره که رسیده بودیك کاغذی بمن در استانبول
بوس که من می‌روم به انگلیس. اگر ممکن است بیاید عمدیگر را ببینیم. من رفتم
آنجا بسته بود که من در خود لندن بیستم مراحم کسات دارد در هیستونکس کنار
دریا بریك رایقون هشتم. من رفتم آنجا. خیلی خوب حال بودم که او را دیدم
او را - بوس بود - مرستی شد پیدا کرد. گفت من می‌روم بسوی جنوب فرانسه و.
حائیه آفتاب باشد همینطور رفت با اسپانیا و من رفتم بلدن. همه اش مشغول
مطالعه بودم و از آنجا به آمریکا رفتم

س ۱۴- این مطلب هم بی اساس و نامربوط است دعوت عایقلی خان کاشانی
مدیر الدوله که شارژ دافر ایران در آمریکا بود با آمریکا رفتم و اصلاً این شخص را
نمی‌شناختم.

س ۱۶- این صحبت سه سال بعد است

زیر نویس صفحه ۲۱

حاشیه ۲- استثناء است. من بعد از تروریهایی که تمهید رفتم و آقای امین خبری هم نوشته‌اند که من اواسط رجب به تمهید رفتم. ولی آسید عبدلّه در تاریخ شنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ کشته شد. بنابراین آقای امین چیزی به قبیل تاریخ را مسخ کرده‌اند.

صفحه ۲۲

س ۱- یکروز باه‌ای از قسول آلمان دریافت کردم و حه‌اش کرده بود برد او را. در ملاقات گفت که مناسبت که ما آلمان را وارد و و... را فراهم خواهیم کرد. غلتش را ذکر کرد که طاعن ما استخراج اجتماعی است و در فضا حتمی هستیم که با اسرای مسلمان و هند و بتواند صحبت کند و در آنها را به صد منفقین کند و برای آلمان تبلیغ نماید. هجارج شهر را هم گفت ما می‌دیم. و... من سبب از نظر مالی خراب بود و گفتم عیدی هم در ماه لایم دام ق... ۲۰۰ دلار در ماه منی بدهند. بعدا در آلمان فهمیدم که قضیه کمیته ادلا بهن هندوستانی در پس بوده است.

س ۱۳- حاشی بود دکه بد کمیته ایرانی در حسب کمیته هندی اینجا تشکیل دادند. این محله را هم دو سال بعد از این تاریخ درست کردیم.

س ۱۶- برای فعالیت بر صدور واد انگلیس همه انقلابیون و آزاد مجاهدین ایرانی را هم به برلین دعوت کردم و قرارداد فعالیتانی را منع ایران منع کنیم.

س آخر- من که به برلین وارد شدم عثمانی وارد جنگ شده بود و میرزا محمدعلی‌خان (تربیت بعدا) ما را در استانبول شد.

صفحه ۲۳

س ۵- همچون ادعا و اظهار میکرده بودم. بلکه این آلمانها بودند که میخواستند و معتقد بودند که او می‌تواند اینکار را کند.

س ۱۶- تکلی باطل است (برادر یوان در سفارت انگلیس بود و خطمی است جدا گانه، ولی خود یوان اینکاره نبود) اگر در کت تابعیت انگلیس داشت به پدر و بر حارحه ایران شد؟

س ۱۷- بیک جهت درست است. چون جداوار هندوستان آمد (داسه لای به دا) که پدر در پدر تابعیت انگلیس را داشته‌اند. ولی جداواره این آمده بود و متوسل به ناپلئون شود تا انگلیسها را از هندوستان بیرون کند و در ایران در سیرار

ماندند و نواب نوه او بود .

صفحه ۲۴

س ۱۷- باطل و بی اساس است. آلمانیها آبرامجانا چاپ میکردند. یعنی پولی نمی گرفتند دره طبعه دولتی آلمانیها چاپ میشد. همین مساعدت را مداومت دادند .

صفحه ۲۵

س ۵- هیأتی در کار نبود. و قتیکه انقلاب روس شد و روسها ابرلی ورشت را گرفتند اطهار هم کردند قصدی نسبت سایرین ندارند و حاضرند با ایران همکاری کنند دولت به استاسول بلگراف کرد و خواست که مشاور الممالک انصاری به مسکو رود و مذاکراتی کند او به مسکو رفت و مذاکراتی کرد و منتهی به عهدنامه مودتی بین ایران و روسیه سد (۱۹۲۱). در همان عهد نامه مودت در باره اموال ضبط شده ایرانیان اشاره ای شده بود که در موقع عقد قرارداد باررگانی دودولت تصمیم مقتضی احد خواهد شد .

وقتی این عهد نامه رسید در روزنامه چاپ شد من در روزنامه کاوه انتقاد بآن نوشتم. گفتیم استباهات و غیبهائی دارد. خیلی مطلوب واقع شد. این انتقادات من که اینجا رسید حتی بعد از مدت ها که امریکائیها باروس در افتاده بود آمدند پیش علی پاشا صالح که در سفارت امریکا است گفتند يك نسخه از این بدهید. آنوقت در قفقاز به سه دولت ظهور کرده بود : یکی گرجستان یکی ارمنستان و سومی آذربایجان که اسمش مامد آذربایجان شوروی دولت ایران خواست با آنها روابط سیاسی پیدا کنند. ایرادات ما بر عهدنامه که در ایران مقبول واقع شد برای آن قفقازیه حتما خواهش کردند من بروم اینکار را تمام بکنم. قل از اینکه من بروم این تریب پیش آمد. گفتند که اصلا خواست شما مسکو بروید با روسیه عهدنامه تجارتی ننندید. موقع انعقاد عهدنامه مودت دولت ایران میگفت حالا بنویسید اموال ایرانیها را که برده اند اینها را باید بدهند. آنها گفتند حرف بیجود نیست ما با حدی یکشاهی نمیدهیم. دولت ایران اصرار کرد حتما باید بدهند. چون خیلی اصرار کردند دولت روس میخواست این عهدنامه امضاء بشود اولین عهد نامه بود : خیال میکردند اگر این بگذرد فتحی برای آنهاست. لذا در مقابل سرسجتهی ایران گفتند خیلی خوب بنویسید. قرار راجع به دارائی ایرانها که در روسیه ضبط شده در موقع عقد عهد نامه تجارتی گذارده می شود. اینرا اسداحند پیش مشاور الممالک واو گفت پس درست شد و امضاء کردند . بعد که بطهران فرستادند گفته شد که حاست از اموال ایرانیها اینجا

صحبتش نیست. مشاور الممالک گفت من درست کرده‌ام همه را وعده دادند که بدهند خلاصه این حق‌ه رده شد حالا گفتند ارطهران هیأتی نفرستیم عهد نامه تجارتی را ببندند. آنوقت مرا مأمور اینکار کردند. تلگراف کردند. آحرار برلن رفتیم. بدایحاکه وارد شدم در سفارت منزل کردم. همانجائی که مشاور الممالک بود. گفتم که بلی ترتیب اینکار را من داده‌ام. یعنی گفته‌اند قراری برای آنها داده می‌شود. اساسی نداشت. صحبتش را نمیشد کرد. اول که من حاضر نداستم سه چهار روز در سفارت ایران ماندم. گفتم بآنها که حائمی بدهند يك خانه خیلی بزرگی دادند ما رفتیم آنجا برقرار شدیم درمسأله اموال ایرانیها گفتند چه اموالی! حروفش را هم نریزد. هیچ ممکن نبود يك کلمه در آن باره حرفی زد. پیشرفت نداشت. حالا این ایرانیها شنیده‌اند از اطراف سراریر شده‌اند بطرف مسکو مثل اینکه اموال را پس بخواهند بدهند. من که آنجا بودم طهران تلگراف کردم. گفتم من اعضاء واحراء می‌خواهم گفتند خیلی خوب. فرستاده‌ام چهار نفر برای کمک من آمدند. گفتم آدم زربك و فرر و کارکن و حوس خط می‌خواهم. سهیلی را فرستادید اول برای کمک بامورات حقوقی عهدنامه پستی و عهدنامه تلگرافی یکنفر از ورات تلگرافی یکی هم برای امورات حقوقی که میرزا حسین خان منشور (حالا منشوری) بود. مرحوم احمد برای پست بود. ارطهران پول هم نمیشد فرستاد. سعی زیاد شد. عاقبت گفتند که سفارت درطهران پول برای خرج آنها بدهند، آنها هم درمسکو بپول بدهند. آخرش هم همینطور شد. نماند در آنجا پول از خزانه روسیه بگیریم.

۷- چرا پس ارمدتی؟

۱۲- مشار السلطنه درست است.

۱۲- رانشین درست نیست باید دید تلفظ صحیحش چیست.

۱۹- شومیاتسکی صحیح است که شارژدافر روس بود.

صفحه ۲۷

۱۸- جواب ندارد. چه میشود باین گفته‌های غرض‌آلوده گفت.

صفحه ۲۹

۱- کفالت نبود. وزارت طرق بود نه راه.

۷- درست است من راه نمیدادم، زیرا حرصایع کردن وقت مردم نتیجه

نداشت.

۷- از وثوق الدوله و اکبر میرزا و نصرت الدوله گرفتند. معروف

بود باینها موقع ستن قرارداد چهارصد هزار تومان (صدوسی یک هزار لیره)

داده بودند تا آن قرارداد بگذرد. انگلیسها دائماً آنرا مطالبه میکردند. حتی بقدری بی-حیا بودند که هر سال نردیکیهای آخر سالها کاغذی می نوشتند که ما در زمان شامل آن نشود. رصاها متغیر میشد میگفت غلط میکنند. احلا-امش را نپذیرد. آخر ترسیدند اسمش را نبردند. بمن دستور داد که باید آنها پس دهند. وثوق الدوله آیم در رنگی بود بدست و پا افتاد. میدانست خطر حایبی دارد. سکوه الملك مشی رصاها بود. یکدفعه هم گفت که این عمو را ده ما بعضی وثوق الدوله (دوستان هزار تومن گرفته بود آنها را دیگر هر کدام صد هزار تومن) رصاها گفت حتماً باید پس بدهند. وثوق الدوله بدش لرزید. سکوه الملك میگفت این پول را میگویند من دادم املاک تومانیاس را در ماساندران گرفته ام سه چهار هزار تومن اضافه داده ام اقلاً آنرا بمن بدهید. من گفتم حیا نمی کند. هیچ حرفش را نمی شنید. حجاب بدارم. حیدروری گذشت سکوه الملك بدو رو کرد و گفت من دادم چه بگویم. گفتم بگو ادا نمیدهم اراکیر مرا هم آخر در چهار قسط گویا وصول شد. مال نصیب الدوله را من تصور میکردم آنهم با قسط گرفته شد. ولی آقای مختار الملك میگویند همینطور داد. ولی من دیگر مطلع نشدم.

س ۱۴- اگر بیموراس میتواندست بدو رو کرد نمی گذاشت.

س ۱۵- غلط است، خود تیمور تاس با او قرارش را گذاشته بود.

س ۱۶- حزب آن باید درست باشد.

زیر نویس صفحه ۲۹

- اسیه ۲- عیب سان هم همین بود.

صفحه ۳۰

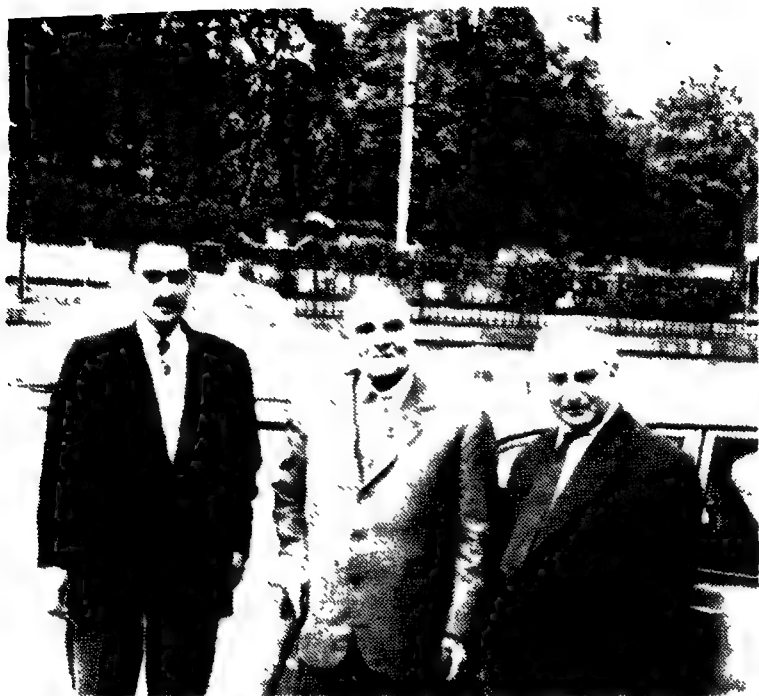
س ۵- صحیح نظر نمیرسد. غلب این بود که یکسال قبل از آن کمپرس رفت ایم آن در آمدن میرزا عیسی خان قبض در آمدن برار را از نفت در حدود یک میلیون و صد هزار تومن قرارش داد. سال بعد این در آمد بدو بست یا سیصد هزار تومن کاغذی باوث و باعث بعیر شد بدو رصاها شد.

س ۶- اگر کسی جواب داد باید بگوید یک کمپانی که نمی تواند واحد طلا را بالا برد دست خود دولت انگلیس است. او حساباری نکرد که سهمها نباید پائین یا برود بالا. آنها تصرفی ندارند. یک شرکت خصوصی نمی تواندست بگوید طلا را اینطور حساب کردیم پائین آمد. هر چه خواسته نوشته است.

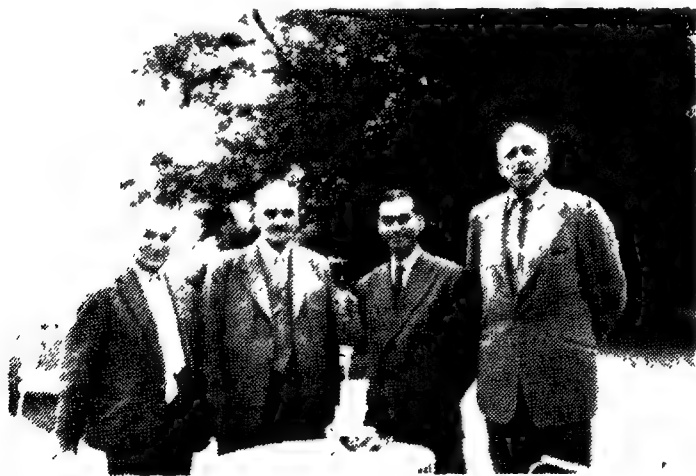
صفحه ۳۱

س ۳- میرزا حسین خان علاء.

س ۲۶- آنها حاکم ملل شکایت کردند تا بحال طرف ایران داوود و علاء رفتند



ربو - تاسمان ۱۳۴۰
 سید محمدعلی جمالزاده نفی زاده ابوح افشار



زنی - تابستان ۱۳۳۶
 یحیی ماهیارنوبی، محمدعلی ن. سید حسن نفی زاده، سید محمدعلی جمالزاده

لاهی نمود درسویس بود، گویا در ژنو. اول رضا شاه، کف علاء و من برویم تمام شد و مهیا شدیم. آخر همان جلسه رای عوس شد. کف خیر فلاهی را اینجا داریم داریم او نرود.

س ۶- حکیمت نمی‌شود کف. این حیرت‌آور در جامعه ملل به شرح میشد یک سی را، و آنها معین می‌کردند. راه ترمیم یک بند که را پرت بدعد. یعنی پیش هر دو طرف می‌رود صحبت‌ها و جواب‌ها را می‌شنود عاقبت راه ترمیم می‌دهد. او گفت شما در آن سندی که منی بر فسخ امتیاز سامه نوشته‌اید خودتان گفته‌اید که مصایقه داده‌اید بهر کس مطابق مصالح خود امتیاز جدیدی بدهید. این جور نوشته شده بود گفتیم که من در آخرش اظهار نوشته بودم کف خوب حالا جامعه ملل به صلح می‌داد شما هم صحبت نکنید کنار بیاوید. گفتند خیلی خوب. پس آنها قبول کردند که بیاید بظهر آب. عازم ظهر آن شدید. رئیس کمپانی و نایبش که فریور مساعد و هیأتی که ساهل و کیل محکمه بودند با خود آوردند. اینجا من به دم و عرحوم فریور و عرحوم داور و ملا در خیابان فردوسی مؤسسه دولتی ترتیب دادند. صبح میرفتیم و شروع می‌کردیم بصحت.

س ۱۷- می‌گوید برای ۴۰ اگر بریان تشخیص دادند و بظ برای مسئله مدت بود.

س آخر- صد هزار بار می‌گوید بی‌ایمان است.

صفحه ۳۶

۱- درست نیست. مرا آن کارمأهور نرود قبول نکردم و برفتم.
۲- همه غلط اندر غلط است. برای امتیازات جدید روسها و انگلیسها نظری داشتند. حاکم الملک رئیس الوزراء و حاکم الملک وزیر امور خارجه بود اینجا قبول نکردند. انگلیسها تقاضا کردند ولی قبول نکردند.

صفحه ۳۸

س ۴- ما حقد و رحمت کشیدیم و بحث کردیم تقریباً گویا ۸۳ سند دادیم با انگلیسی ترحمه شد. تمام سب را تا فردا روس شود آنها را حاضر کردیم. آنها باین رحمت ما هیچ اعتدائی نکردند.

اصل مطلب این بود. ما مهیا شدیم به بحث مجمع ملل و شورای امنیت حاضر شدیم نماینده روس وارد شدند (ویشینسکی). ما بی‌اعتنا بودیم. سهیلی را آنوقت با عده‌ای به ایمن از مهر آن فرستاده بودند. ما وارد بحث و کشاکش شدیم. سهیلی در مصر بود. از آنجا با لکراف کرده بودند و بیاید ما ملحق شود. آمد با روسها روانس خوب بود. ما وقتی بنا بود عصری برویم شورای امنیت صبح

تلگراف رسید حکیم الملك استعفاده بود. اینجا چند نفر از کلامتل عباس اسکندری با آنها ارتباط داشتند. قوام السلطنه از یکطرف کار میکرد حکیم الملك را ببیند از دودش بیاید. روسهام شدت طرفدار قوام بودند. میگفتند اگر او نباید سرکار ما همه حوره ساعدت را میکشیم. بنای مخالفت گذاشتند استیضاح کردند. حکیم الملك آحرش حاضر شد کنار رود. روز آنها زیاد شد، ولی تلگراف کرده بود این موضوع را بشورای امنیت یا مجمع ملل بدعیم. او میترسید اگر استعفاء بدهد از ریاست و رراء آنکار حراب شود. در لندن آنقدر تأمل کرد تا وقتی او هنوز بود من دادم. بعد هم رسید استعفاده. این ویشینیسکی در بطقش هم گفت حالا سعادولتی بدارید. خود آن دول جدید به این حرفها راضی نیست. آحرش دادیم. ویشینیسکی فرستاد و سهیلی گفت که فلانی بیاید مرا ببیند و اصرار کرد سهیلی که شما يك کاری بکنید و فلاس ایسرا پس بگرد. اگر من سودم در لندن و علاء در واشینگتن کار آنها پیش میرود و اینکار درست نمیشد.

آر ورو صبح فوراً يك تلگراف کرد قوام السلطنه که رئیس الوزراء شده بود آمراسنوب بگذازد. اقدام کنید مله مذاکرات مستقیم شود. من تلگراف او را گذاشتم کسو. اصلاً مطرح نکردم که حالا قرار میگیرم. چونکه ما همه چیز را مرتب کرده بودیم. دو ساعت و نیم بعد از ظهر به بحث میایست برویم. او وقتی این تلگراف را کرد سهیلی او گفته بود من با فلاس یکس مدتها بوده ام (در مسکو پیش من بود. مرا خیلی خوب میساخت). من در حیرت خوامی میگویم فلاس قبول نمیکند. ویشینیسکی گفته بود پس حالا که میدهد بعد پس بگردد. سهیلی گفته بود ایبهام پیشرفت ندا ده. ممکن است خود شما اگر پیشنهاد بکنید مذاکرات مستقیم نشود بلکه قبول نکند. آحرش کار ما مشکل عم شد. وقتی رفتیم آنجا چون پشتما محکم بود حواستیم یکی بگوید پیشنهاد بکنید که مذاکرات مستقیم نکنیم. حتی قرار شد نماینده مصر یا نماینده چین همچو چیزی عنوان بکنند. آنها هم وعده دادند ولی نکردند. ما رفتیم حمله و حمله. آحرش من گفتم حالا که این آقا چنین پیشنهاد میکند (ویشینیسکی پیشنهاد مذاکرات مستقیم کرد) ما هم با آن مخالف نیستیم. نتیجه این شد. شورای امنیت قطع کرد که اینها بین الاثین مذاکرات نکنند. نتیجه را میاورند اینجا. من خیلی ملول و سدم از اینکار. مثل اینکه شکست خورده ام ولی وزیر امور خارجه انگلیس و نماینده امریکا که هی شما کمک میکردند مثل اینکه آنها یواست بواسا کت شدند و وزیر امور خارجه انگلیس ملتفت شد من ناراضی شدم. بمن کاغذ نوشت گفت شما خیال بکنید که این رائی که داده سد از اینجا خارج گردید

بن موضوع مانده هر چه باشد بارعاقبت این جا می آید. درست میگفت آنها غلبه نکردند.

س ۱۱ - ما را انتخاب کرده بودند که من آمدم. در بعضی ها سان شاید. منصور المالك چه کاره بود. بعد از آمدن اینجا یکدفعه به تمریر رفتیم. از آنجا اورمیه رفته بودم يك حائى منزل داشتیم، من نمیخواستم کسی بدهد و باستقبال یابد. ولی هر چه ممکن بود قشونی ها و مردم باستقبال آمدند. يك حائى منزل داشتیم. من هر چه ممکن بود جلوگیری کردم که مردم بیایند و قتی حرکت میخواستیم بکنیم. صبح خیلی زود خارج میشدیم. ترتیبی دادیم که بیچکس مطلع نشود. آمدم بیرون شهر هنور از شهر بکلی خارج شده بودیم لك حائى دیدیم از توی دکان يك کسی آمد سووی اتوموبیل. گفت بکاعدارید. آمد دست انداخت بدر اتوموبیل فشار آورد ماهم تعجب کردیم. آخر بار کرد فتاد بپای من مرا بوسید. گفت من عهد کرده بودم آنوقت که در لندن حرف پردید هر وقت بشما دستم برسید پای شما را ببوسم گفتم خیلی ممنونم. مقصود اینست که مردم خیلی شوق داشتند و راضی بودند. آقای ساعد را از اورمیه میخواستند. قوام السلطنه برسد او بود. هر چه رورداشتند رد میشد. میگفتند ما ساعت را انتخاب میکنیم. مردم اینطور شورداشتند.

صفحه ۴۱

س ۱۲ تا ۱۵ - باطل و بی اساس است.

صفحه ۴۳

س ۹ - چه رفتار و گفتاری؟

س ۱۶ - این را ورد زبان کرده، نگفته بچه دلیل.

صفحه ۴۶

س ۴ - باطل است. در جای دیگر هم نوشته شده. از آنجا جبری من اده شد

س ۵ - کاش اینطور بود.

س ۷ - آدم باید داشته باشد که بدهد

س ۱۴ - اینکه مرسوم شده است در این سی چهل سال مرمر و مخصوصاً

نهمیدم مرمر چه چیز است. نویسنده هم که معنایش را نمی دهد!

گفتار بیلی در حق تقی زاده

در تابستان ۱۹۶۲ کتاب «ران‌ملخ» که مجموعه مقالات تحقیقی ایرانشناسی است وریر نظر پرفسور هنینگ و احسان یارشاطر تهیه و چاپ شده بود طی مراسم افتخار آمیزی در دانشگاه کمبریج به تقی زاده اهداء شد. آنجا ایرانشناس مشهور سرهارولد بیلی سحنانی ایراد کرد که ترجمه ملخص آن در دوره سال ۱۳۴۲ راهنمای کتاب درج شد. ایک متن سحنان مذکور در اینجا به چاپ می‌رسد.

August 23. 1962

domini adstantes honoratissimi praesentio nobis
uirum egregium in rebus suis persicis expertum
neque sapientia expertem et nobilitate

Sayyid Hasan Taqizadeh has been known to us all in England for many years. He has lived as a scholar teaching in London University and later as the Ambassador of Ērānšahr in Cambridge. He has spent some years and here he has many friends.

He knew E.G. Brown (a privilege we must envy him). He has known our friend Professor Vladimir Minorsky for over forty years. We rejoice to welcome him here once more.

To M Taqizadeh the study of Īrānšahr (Persia as the Greeks of antiquity called the land) owes much. He himself in earlier life published many articles scholarly importance in the periodical Kaveh in the years 1916 to 1922. He has written extensively on the thorny problems of Persian chronology. He has advanced the interpretation of the shāh-nāmah. To other scholars he has been of immense assistance in smoothing officialdom's oblique outas. Without him the project of publishing, in splendid fascimile volumes and studies, the inscriptional materials and documents of the whole range of Iranian studies from

Mesopotamia to Central Asia would have remained an unrealizable dream. Now a flourishing international Committee is actively promoting these studies important alike for history and linguistics.

The Linguistic Atlas of Ērānšahr has received his support. It is to be hoped that under the care of Professor Ehsan Yarshater and Professor G. Rodard (with their international committee) this project will reach fruition while the dialectal areas are still clearly definable. One of our scholars in Cambridge has profited by M. Taqizadeh's support in his arduous visit—on linguistics bent—in Bašagird in Southern Persia.

Persian studies—in the wider sense of the studies of Arya-šayana, Ērān 'the land of the Arya people',—this is the land where of the ancient poet wrote; the land where are

zaranyōpīśō srīrā barōšnava

yahmya garayō bōrōzantō pouru. vāstrānhō

āfāntō ōtairō gave frāfōyan

yahmya jāfra varayō urvāpānhō hištōnte

yahmya āpō navayā pōrōwiš xšaoðanha owax-

šānto

ā iškātəm pourutāmča

mourum hārōyum

gaomča su'ðəm xvāriz'm'amča

that is, a land where are' golden-tinctured peaks of splendour, where the mountains, lofty and abounding in pastures and streams, yield the cattle's comfort, where deep lakes are, with tossing waters, where the channelled rivers rush broadly in their tumult towards Iškata and Pouruta, to Margu and Haraiva, to the Gava Sugda and the Chorasmian waste

... Persian studies in this wider sense strike a vibrant note in us when, looking to antiquity, we realize the close connexions, firstly linguistically between the Arya languages of Êrānšahr and the oldest form of our own ancestral Germanic language, and secondly to the historically close association of Iranian - speaking Alani with the Gothic peoples from the Black Sea to Spain and North Africa. Nor do we forget how the Sarmatian troops were sent to Britain in the third century of our era by the Roman emperor Marcus Aurelius to be absorbed in the Veterans' station at Ribchester in Lancashire then called Bremetennacum .. to which the witnessing stone can be seen in the Library of St John's College here.

The study of Êrānšahr from pre - history before our era to the present day has seen many philosophical changes ... from Zoroaster the indigenous vaxšabara 'the bearer of the sacred word' to the later intrusive faiths, but this study should transcend such incidentals to embrace the Persian whole.

Thirty - one scholars have gladly given of their time to write a Volume of Studies to do honour to M. Taqizadeh:

šnōhr ut šnōm hač amāk ha'ākartān pat ēn dānāktom dastabar

i buland-ašrangik šáyēt dātan ut spās dātan

.. I who was born on the day of Mithra and have always found delight in following out the historical vestigia of the Arya people in the East from the earliest dated record in Mesopotamia to their migrations into Hindūstān and to their movements into Europe or as bodyguards to the Emperor Kublai Khan... I am honoured to present this Volume of Studies, this *pay i malax*, the 'Locust's Leg', to our thrice welcome guest to-day

Sayyid Hasan Taqizadeh.



مجله کافیه
برای نشر و توزیع
در ایران و خارج
از ایران
در تهران
در خیابان
کافیه
شماره ۷
سال ۱۳۴۰
تیرماه

کافیه
۱۳۴۰

بر ماه یک
نشر میشود
سلان
Redact
Berlin - Cl
Lud

۱۳۹۰ زردگردي - سوره ذی القعدة سنة ۱۳۳۹ - ۷ روزه فرنگی ۱۳۴۱ میلادی - ۲۰ Nr 7 - Neue Folge

سرگذشت

میدان تنی تقی زاده

یادداشت
شرح احوالی که از مرحوم تقی زاده در این صفحات نشر می شود آن مرحوم در سال ۱۳۴۰ به خواستش از بهجت نوشت و در همان موقع در مجله راهنمای کتاب نشر شد. چون تقاضای من از آن مرحوم نوشتن سرگذشتی منحصر آثار عالینهای علمی و ادبی بود درین ترجمه هیچ نوع اطلاعی از کارهای سیاسی و زندگی اجتماعی او مذکور نیست.

فهرستی که از آثار مرحوم تقی زاده بهیه کردم و با احاده والحقاقت آن مرحوم در انتهای سرگذشت مندرج گردید همانطور که خود نوشته اسب صورت کاملی نیست. مقالات متعدد دیگر ارو بعدها دیدم که همه را به صورت فهرست جدیدی در آینده نشر خواهم کرد
در باره تقی زاده حاشیه تدریس گذشت نقله دوست با وفای آن مرحوم

جناب آقای سید محمدعلی حمزه‌زاده در کتاب «راهنمای» به زبان فرانسه چاپ شده است و ترجمه فارسی آن در مجلهٔ «نیما».

چون سرگذشت حنا در سال ۱۳۴۰ نوشته شده است باید گفت که آخرین خدمت فرهنگی مرحوم تقی‌زاده قبول ریاست کنگرهٔ اول جهانی ایران‌شناسان بود که در سال ۱۳۴۵ در تهران منعقد شد. از خدمات برجستهٔ دیگر او تأسیس و تقویت کتابخانهٔ مجلس سناس که امروزه از بهترین کتابخانه‌هایی است که کتب مربوط به ایران در آن جمع‌آوری می‌شود. (۱. ۱.)

در حنا اب تمناهایی که راجع شرح مختصری در باب زندگی ادبی (بمعنی اعم) از حنا یعنی حرئیات فعالیت عامی دورهٔ حیات من فرموده بودید اینک می‌توانم از تاریخ زندگی خود در آن قسمت که مربوط به تحصیلات و مطالعات خودم است دیالوگ یادداشت و تقدیم می‌کنم.

قبلاً می‌دانید بدون هیچگونه فروتنی‌های مرسوم که گاهی بعضی ارباب توانع و است می‌دانند من از روی حقیقت محض و بی‌ملاحظه بگویم که حقیر هیچ نوع فعالیت علمی و ادبی سایان ذکر نداشته و ندارم و اگر شاید در سست و هفتاد سال قبل بواسطهٔ حرئی سواد و اطلاعاتی که کسب کرده بودم مانند آدم یک چشم در حوزهٔ کوران با اندک مایهٔ بیمه دانا سرورده توانستم شد در این عصر که حم حنا را فصل و ادباء و دانشمندان عالی مقام بالنسبه بسیار داریم و معلومات فوق‌العاده ناقص من باقیاس آنها یک ارسدو در مقابل برخی یک از هزار نیست آوردن اسم محقر من در جرگهٔ اشخاص نامدار نه تنها روا نیست بلکه حرمايهٔ شرمساری و سرافکنندگی برای من نخواهد بود.

اینجاست تحصیلاتی بمعنی امروژه نداشته‌ام. فقط بعنوان دستاں سرائی تاریخ زندگی خود که می‌دانم اطلاع از آن برای احدی اندک فایده‌ای ندارد چرا که همه می‌دانند.

در روز آخر ماه رمضان سنهٔ ۱۲۹۵ هجری قمری (دلتابق با ۵ مهرماه بحساب امروز و ۲۷ سپتامبرماه فرنگی سنهٔ ۱۸۷۸ مسیحی) در حوالی ساعت ۵ صبح در تبریز بدنیا چشم گشوده‌ام، در خانه‌ای محقر از پدر روحانی و اعل علم دینی و شرعی که پدر وحید در بر یکی رود ارس در ماوراء سرحد ایران در قریه‌ای نام‌وسند (تبریز اسم اوستائی ستارهٔ سر واقع) از توابع قصبهٔ اردوباد (که حرو باقی بود که شاید مقارن ولادت یا اندکی قبل از ولادت پدرم از تصرف ایران خارج شده و حرو مستملات قفقازی روسیه شده بود) بدنیا آمده بود.

پدرم در خوانی به تبریز آمده و در آنجا حروف طلاب علوم دینی در مدرسه حاج صفرعلی مشغول تحصیل شده و چندین سال در محضر علمای تبریز تلمذ نموده بعد بهمت برادر بزرگترش به نجف رفته و در برد شیخ مرتضی انصاری هفده سال تحصیل کرده بود و در حدود سنه ۱۲۸۹ یا سال قبل به تبریز آمده و در آنجا ۲۴ سال یا بیشتر حوزة تدریس و امامت جماعت و مقام مفتدائی روحانی داشت و باقراط راعد و پارسا بود. بهمین مناسبت مرا و برادرانم را (یعنی دو برادر بزرگتر و یکی کوچکتر از من) نیز به تحصیل علوم شرعی و اداسف. مادرم از قصه سسستر (مرکز ولایت ارواق و انراب) بود و خانواده او هم از طبقه مومنین بودند.

من در چهار سالگی به خواندن عم و جد شروع کرده و نماز و آداب شرعی را یاد گرفتم و در پنج سالگی قرآن را حتم کردم و درسم آن زمان در تبریز در مکتب به خواندن فارسی (گلستان سعدی و جامع عباسی شیخ بهائی و صاب الصبیان و ترسل و تاریخ مادر و تاریخ معجم و ابواب الحنان) اولاً و مقدمات عربی که در هشت سالگی بآن شروع کردم از صرف میرو کتاب تصریف در صرف و عوامل حررانی و شرح المودح و صمدیه و شرح سیوطی و شرح حامی (بر کافیه) و معنی ابن هشام در نحو و حاشیه ملا عبداللہ بر منطق تفنارابی و شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق و مطول (شرح سعدالدین تفنارابی بر مفتاح العلوم سکاکی) ثانیاً درس خواندم.

پس از آن به تحصیل علم اصول الفقه و فقه از کتاب معالم و شرایع و شرح لعمه و قوانین میرزا ابوالقاسم قمی و فرائد شیخ مرتضی انصاری و مکاسب او و ریاض یا شرح کبیر و کتاب فصول نزد علمای تبریز پرداختم.

در این اثنا تقریباً سن ۱۴ و ۱۸ سالگی بتدریج تحولاتی در رشته تحصیلات و افکار من پدید آمد که از حاد معمولی طلبگی و رشته آخوندی کم کم خارج شدم و آن با سیر در چندین جهت بود. نخست شوقی زیاد و مثراید به علوم ریاضی قدیم از حساب و هندسه و هیأت پیدا کردم و پی تحصیل آن فون از خلاصه الحساب و کتاب هیأت قوشچی و تشریح الافلاک شیخ بهائی و شرح جمعینی قاضی راده رومی و تحریر اقلیدس و تحریر مجسطی و کتاب الاکرنات و ذوسیوس و کتاب الاکرنات و لاوس و غیره از کتب فنون قدیم از هر نوع افتادم و از طرف دیگر به علم کلام و حکمت رغبت حاصل شد و همچنین به طب قدیم (یونانی) و از جمله به درس خواندن کتاب شرح نفیسی و شرح اسباب و

قانون ابن سینا و غیره فرد اساتید قدیم پرداختم .
 شرح این رشته‌ها از تحصیلات قدیمه بپراهل آن معلوم است و حاجت به
 تفصیل و سردن کتب نیست . جهت دوم افتادن براه علوم خفیه از احکام نجوم
 و علم رمل و حفر و اعداد و اندکی کیمیا و سیمیا و نظایر آنها و ریاضات
 جسمانی و ترک حیوانی و همه آن آداب و اعمال خارج از طریقه ظاهریان و
 قشریان و سلوک طریقه‌های روحانی و معنوی و همچنین تصوف و عرفان که قبل
 از شیوع تعلیم و تربیت حدید و فنون معربی غالب آنان که حنشی داشته و تعلیمات
 قشری معمول آبهار اقامع و راصی نمیکرد و در تفحص راه روشن‌تری برمیآمدند
 بآن راهها میافتادند و سالك آن طریقه‌ها میشدند . جهت سوم میل به تحصیل و
 مطالعه در بعضی مسلك‌های دینی خلاف مشهور متبع مساند طریقه شیخیه و
 طریقه‌ای که شیخ احمد احسائی مؤسس آن بود و شاگردان و پیروان او بتدریج
 آن را تکمیل نموده و رواج دادند و «حکمت آل محمد» نامیدند . چندی برد
 علمای آنها کتب معتبر آنها را درس خواندم و غور کامل در مندرجات کثر آنان
 کردم بجدی که این کار موجب ناراضی سدن و مخالفت پیروان طریقه و سنت
 معروف و متبع ازم گردید همه این جهات که شرح داده شد و در آن زمانها
 در نظر قشریان و طاهریان در حکم کج شدن پالان تلقی میشد در سالهای ۱۴
 تا ۲۰ از عوامل تحولات ذهنی روحی من میشد ، ولی در این اثنا به تحصیلات
 دینی و فقهی و غیره هم از یکطرف و استعمال به ادبیات عرب و عجم و حفظ مقامات
 حریری و معلقات سبع و دیوان امری عالقیس و قصاید عربی ابن الفارض و
 وطواط و اشعار فارسی و مطالعه کتب ادبی فارسی بیر مداومت داشتم . در ضمن
 تحصیلات فقه و اصول فقه آسائی با طریقه شیخ‌های طهرانی پیدا کرده و چند
 سال برد شاگردان آن مرحوم تحصیل کردم که آن طریقه هم از طریقه معمول
 و جاری دور و با آن مخالف بود .

در حدود سن ۱۷ سالگی از تحصیل طب قدیم به طب حدید پیوستم و این
 رشته مرا تحصیل زبان فرانسه و فنون حدیده از علم فبریک و شیمی و جغرافی
 و ریاضیات حدید دلالت و تشویق کرد . سه چهار سال همه این تحصیلات چه در
 رشته علوم حدید و چه در طریق حکمت و تصوف و حکمت شیخیه و علوم
 خفیه بطور پنهانی و مستور از پدر و سایر روحانیان متعصب بعمل می‌آمد .

در سنه ۱۳۱۴ پدرم در بهم شوال بر رحمت حق پیوست و من پس از آن
 آزادانه به تحصیل فنون حدید و مخصوصاً طب حدید و تشریح و فیزیولوژی و
 پاتولوژی و غیره مشغول شدم و در زبان فرانسه تا حدی ترقی یافتم بجدی

که در سنه ۱۳۱۶ یعنی در ۲۱ سالگی کتاب کامل فلاماریون را در علم نجوم موسوم به «عجائب آسمانی» فارسی ترجمه کردم و این ترجمه با کتاب کوحکی که در علم صرف عربی تألیف کرده بودم در مدرسه حدید لقمانیه که در آن زمان محقرترین مدارس حدیده بود تدریس میشد و من خود نیز در آنجا درس فیزیک میدادم. عمده تحصیلات من در علوم حدیده در برد مرحوم میرزا نصرالله خان سیف‌الاطباء (تحصیلات علمی و طبی خود را فارسی و انگلیسی کامل کرده بود) در تبریز و پس از آن در مدرسه دارالفنون مطهری تبریز که مدیر دارالفنون طهران سالیان چند دایر بود و همه فنون علمی را تعلیم میداده و به معلم‌خانه معروف بود بعمل آمد و بعد درجه کمال این تحصیلات من برده مرحوم دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری بعمل آمد.

این شخص اخیر که در زمان خود عالم‌ترین شخص ایران در طب و علوم حدیده بود و نشان علمی دولت فرانسه را داشت با مرحوم حسنعلی خان گروسی امیر نظام به تبریز آمده و تحت ما و قضا و قدر آن علامه را که از طرفیت تبریز برگزیده بود و حسن اتفاق به تبریز کشانیده بود.

دو سه سال یا بیشتر از محضر او استفاده نمودم و پاتولوژی و تشریح و تا اندازه‌ای فیزیک و شیمی نزد او تحصیل کردم. در این اثنا حدود بیست و نه مدرسه دارالفنون مطهری هم تحصیل بعضی فنون پرداخته و هم علم فیزیک تدریس نمودم. در حدود سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و بعد از آن در مدرسه آمریکائی تبریز، فراگرفتن قدری از زبان انگلیسی مشغول شدم و بردیگی از معلمین آمریکائی قدری از درجات عالی علوم طبیعی در کتب انگلیسی خواندم. در سنه ۱۳۱۶ بهمدستی بعضی از دوستان مدرسه‌ای بنام مدرسه تربیت تأسیس کردم که بواسطه عوغای متعصبین پایدار نشد و نیز کتابخانه‌ای بهمان اسم بنا نهادیم که پایدار شد و خدمات مهمی بمعارف تبریز کرد. خیلی سعی در رواج دادن کتب حدیده عربی مصر و بیروت و کتب ترکی استانبولی و کتب فرانسوی در تبریز نمودم. عاقبت در سنه ۱۳۲۰ بهمراهی سه نفر از یاران تمدن دوست و مجاهد در راه ترقی و وطن پرستی و اصلاحات سیاسی محله‌ای علمی و ادبی باسم «گنجینه فنون» که ماهی دوشماره نشر میشد تأسیس کردیم که یکسال کامل منتشر شد. هم‌دستان من در آن محله میرزا محمدعلی خان (بعدها تربیت) و میرزا سید حسین خان (بعدها عدالت) و میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام الملك) بودند. بعد از تعطیل محله سفری بقفقاریه و استاسول (که کش ماه در آنجا ماندم) و مصر (که چند ماهی توقف نمودم) و بیروت (که قریب ۵۰ روز بودم) و دمشق کردم و در ماه شعبان ۱۳۲۳ به تبریز برگشتم. در

« تحقیق احوال کنونی ایوان »

« ماحکات تاریخی »

ث
در علوم اجتماعی جدید و فلسفه غربی ثابت شده که تمام ماذیات کونی و مغنیات
متعلق به مادیات تابع قانون و ناموس فوقی است و در این باب ابراهیم حسینی
واضح شده که عوالم خلقت و کرات علویه و اجوام فضا همچنانکه خود کوه زمین و
همچنانکه موالید تلته آن از عوالم کالی و رستنی و جانی و همچنانکه هر یک از انواع
مختلفه این اجناس و هر فرد از افراد متعدد از انواع و هر کدام از حواس
و احواس و احوال آن افراد بقاعده مروره تولد و تشکیل یافته و موقوفه مدارل طبع و طبیعت
و شباهت و شبیهت و مرکب راطی و مراحل و مدارج تکون و نمود و قیود و انحطاط و اعتلا
را قطع می نمایند و بحسب تحقیقات و کشفیات فلسفیه اخیر معلوم شده که چنانکه
عالم حیوانی و هر یک از انواع آن از حیوانی و موجود و درنده و مخصوصاً نوح
انسانی موضوع تغییرات است و بطور جمیع احوال ابتدائیه و درانی و ثانویه
و اجتماعیه آن بزرگاکمال و صوح مستحی این سنت طبیعی است مثلاً زبان و معارف و حکومت
و رسوم و عادات و غیره که همه از احوال اجتماعیه و غریبه اند تمامه سالک این خطه میروند
اند و تحقیق قوا اینست و ارتقاء این احوال اجتماعیه علمی است مستمی به فلسفه تاریخ
که در این عهد اخیر بسیار توفیات اعماریه و بلیتیرت خارق العاده کرده و هر شعبه آن
دار علم مستقل مفصلی گشته مثل علم نشو و نسج و علم تکون و سایر عادات و همچنین علم صحت
و مصیر حکومت و دول که مقصود از این مقدمه همین آجری است که در اثبات فوقی آن عین
بسی که کشف استقلال میکند و از ظهور و روال دول تبثومی مایند سروسنت ام و
نقد و ادلی ایضا و در حاکم جهان نمایش میخواند اکنون ما میخواهیم بتوسط قواعد
اساسیه این علم عالی نظریه و حکومت مشرق عوالم یا حکومت ایوان خصوصاً بیانات

بلی عجب است که اینقدر در گریزه نادانی افتاده و در تنگنای جهالت مانده ایم در آنجا
 قارونهای اسرار و کم شدن سر رشته فیضیم بیک اجل بر در است و ما را غار در سر و انبان
 سوک ما را می گیرند و با نام می نشینند و ما ضایع بندیم و خضاب می کنیم و خود را فریب میدیم که در
 جوانی هستیم و دوره کاسرانی ایران چشم و چراغ زمین و زمانست و اصفهان نصف جهان!
 دشمنان مسلح و در کین اند و کرمان برشته خوار در زمین و مادر خواب مستی بجز از ملک مستی با
 نفقه صورم سراز بالشی ناز بر نیداریم و خضاع مشفقانرا یاده می بنداریم در این صورت که
 بسیار داریم و فرصت اندک اگر دست و پانی نگینم باب توبه بسته خوانده شد و عصای راه
 شکسته یکبار سر فاکت خواهم کشیده و در کتب تاریخ ذکر خواهم شد چاره برای زندگانی و
 عزت و رفاه و سعادت و قوت و ملک و جاه و شوکت و غنا و ثروت و رواج تجارت و وفور
 زراعت و ترقی صنعت و محافظت ایمان و صون دین و رونق عمران و مبات جاودانی و بیخ
 نادانی و کسب ظفر و فوز و تحصیل نام و شهرت و دست بالای دست دیگران شدن جوان نیست
 و نه پیری نید از این نه که با شناساب هر چه ما سر و دهم درست و غیرت واقعی ندن بدیدر قبول کنیم و
 چنین مان اصول جوانوده و بکار اندازیم و بجز به تحب برداریم از زحمت مختصر رساله که شناسا
 استفاده مانیم که گلهای سعادت در مرز ما نیز بشکفته و کارهای بندهای خدا با عدل و داد فیصله گردد
 و چه روزی خواص شخصی را بکنار که داریم تا به سعادت ابدی برسیم و گرنه قانون مطلق دفاعه
 عامه که امروز چون بدیهیات منطقی و علوم شعاعیه هندسی در علم فلسفه متور و در بیان ملل عالمه
 مسلم است در باره ما نیز جاری می شود و آن قانون ملل مختلف است الهی که هیچ فردی از احکام آن
 خود را نمی تواند محفو بکند اینست که مانع غیبی بعدای بلند و بادی زندگ (هر دولت و ملتی
 که تمدن و وقت و اقبال نکند محو و منقرض و مضاعف خواهد شد و در عالم ملل متدنه
 مستملک خواهد گشت) استثنائی ندارد و احتزای نمی گذرد و بدتر آنکه اندفعه استقلال

این سخن از زبان زین العابدین است

(۳۵)

رایل را امید بازگشت نیست و بعنوان من مات فات رده را بازگشت نماند باز آمدت
 نیست چو رفتی رفتی امروز در بحث تنازع عاملین در عرصه جهات و بقاء خلافت المصطفی و المومنین
 ای برایست که عامل رافع بر عامل نصیب وجود کسر قدم است و بالافوه فاش می گویم دار کفنه
 خود را نام که بخوت حق و ستر عدل سوگند که بی قبول اصول جدید و علوم حصیه کار نباه است و
 پابانش افواض و دمار و اسلام من آنچه شرط ببلوغ است بانوی گویم تو خواه ... خواه ...

ایضا در خط قلمی از آن روز است
 محمد علی

قاهره مقاله ای (اندکی سیاسی و قدری تاریخی) بعنوان «تحقیق احوال کنونی
 ایران» با حاکمات تاریخی، * در روزنامه فارسی حکمت نوستم که بعد حدا گانه
 بشکل رساله در تیریر چاپ شد و موجب شهرتی برای من گردید. در مصر
 معاشر با حرجی ریدان صاحب مؤلفات معروف و ناشر محله الهلال حاصل شد
 که از چندین سال قبل آشنائی دورا دور بسبب نشر محله او در تبریز و
 وکال آن در آن شهر و بواسطه مقاله مختصری که در محله الهلال نوشته بودم
 موجود بود. حوسه محققانه فیض زیارت محضر و حوره درس مرحوم شیخ محمد
 عبده مفتی دیار مصر نیز نصیب شد.

پس از عودت به تیریر بطور سری بفعالیت سیاسی نیز استعمال داشتم که
 شرح آن خارج از موضوع این مشروح است. در دهم ماه رمضان سال ۱۳۲۴
 به طهران آمدم و داخل فعالیت درس مشروطه طلبان شدم و بعضی مقالات در
 روزنامه «ندای وطن» نوشتم. در ماه شوال بوکالت از تیریر انتخاب و داخل
 مجلس شدم. در مدب عضویت خودم در مجلس گاهی مقالاتی (اولی نه زیاد)
 در حراید نوشتم و از آن جمله در روزنامه صور اسرافیل و مساوات. پس از
 بهم حورددن مجلس اول به حارحه رفتن و در حراید انگلیسی مصاحبه هائی از
 من البته راجع به مشروطیت ایران نشر شد.

* این رساله چند بار چاپ شده است. اخیراً انجمن آثار ملی حرج کتب اهدائی
 مرحوم عبدالحمید بیات مالک مجموعه ای خطی از آثار ملک حان و محمد الملک شد و حرج آن رساله
 نقی راده به خط آن مرحوم نیز وجود دارد که صفحاتی از آن در اینجا چاپ شده است. این رساله
 به خط دوره حوائی نقی راده است (۱.۱).

در اواخر سال ۱۳۲۶ از اروپا به تبریز برگشتم و پس از فتح طهران مت‌مجاهدین در ماه رجب ۱۳۲۷ به طهران آمده در اداره امور مملکت می‌داشته و عضو هیئت‌مدیره سدم. مجدداً بوکالت تبریز در مجلس شورای ملی م انتخاب شدم. پس از قریب يك سال بواسطه منارعات پیاپی که پیش آمد مجلس مرخصی گرفته به تبریز رفتم و پس از دوسه‌ماه توقف در آنجا از روز دوم باستانبول رفتم. روز اول سال مسیحی ۱۹۱۰ وارد اردروم شده و هفتر سال ۱۳۲۸ هجری وارد استانبول شدم.

قریب دو سال در استانبول بودم و بعد بازوفا رفتم و در آخر ماه مه ربگی سال ۱۹۱۳ مسیحی عارم آمریکا شدم و در روز ششم ژوئن به نیویورک سیدم. ۱۹ ماه در آمریکا بودم و در روز آخر سال ۱۹۱۴ مسیحی از آنجا حرکت نموده از راه هولاند به برلن آمدم و چند سال در آلمان فعالیت سیاسی و ادبی داشتم. تعداد همه آثار قلمی یا بیانات شفاهی من در مدت هشت‌نه‌سال از ورود باستانبول تا آخر جنگ اول دنیائی چون کم اهمیت بودند لازم نیست، فقط ساید چهار مقاله مسلسل فرانسوی من در محله «عالم اسلامی» پاریس در باب حریمات سیاسی در مملکت عثمانی و حریمات سیاسی در عالم عرب و حریمات سیاسی در ایران قابل ذکر باند.

در استانبول نیز گاهی مقاله‌ای بر بان ترکی در حراید آنجا نوشتم. چنانکه گفته شد در زمان جنگ اول دنیائی در آلمان بودم و از سنه ۱۳۳۴ نشر روزنامه کاه اقدام نمودم که سه‌هار سال بطور غیرمترتب با خدمت سیاسی انتشار یافت و پس از خاتمه جنگ دوسال تمام بطور منظم و بشکل ادبی دوام کرد و در حدود ۱۳۴۰ تهلیل شد، و آنوقت اینجانب به مسکو رفتم و یکسال و نیم برای کار عقد عهدنامه‌ها در آنجا ماندم. بعد از آن بایران برگشتم و شاید ثبت فهرست احتمالی بعضی نوشته‌های من تا امروز که در دیل درج میشود از شرح تاریخی فعالیت ادبی در سالهای زندگی مستغنی نماید. ولی راجع بدساله کار علمی و عرفانی خود در سالهای اخیر یعنی پس از عودت بایران در سنه ۱۳۰۳ شمسی باختصار عرض میکنم که بعضی مقالات علمی و گاهی سیاسی در بعضی حراید نوشتم و مخصوصاً در روزنامه شفق سرخ (که بعضی از آنها نامضاء صریح نبود مانند مقالاتی که تحت امضاء مرزبان باوندی نشر شد) و مقالاتی در محله تقدم و محله آینده و غیره که استقراء آنها فعلا برای من میسر نیست چندین سال باز باسم وکالت ملت در مجلس شورای ملی بودم. در این بین بار سفری بآمریکا نمودم بسمت ریاست غرقه ایران در نمایشگاه صدوپنجاه ساله استقلال ایالات متحده آمریکا در فیلادلفیا. در زمستان سال ۱۳۰۷ سمت والی

لت خراسان به مشهد رفتم و در تابستان سال ۱۳۰۸ به سفارت ایران در
 بن رفتم و تا بهار سال ۱۳۰۹ شمسی در آنجا بودم و آنوقت بایران برگشته
 مورد وزارت طرق و پس از قریب چهارماه متصدی وزارت مالیه گردیدم و تا
 اسط سال ۱۳۱۲ شمسی در آن سمت باقی ماندم . در پائیز همان سال مأمور
 ارت پاریس شدم . در سال بعد بر حسب دعوت ابیحمن پادشاهی صنایع مستظرفه
 ای ایراد خطابه ای در آن ابیحمن راجع باوصاع ایسران بلندن رفتم . در
 اخر تابستان خدمت من در فرانسه خاتمه یافت و به برلن رفتم و قریب ۱۵
 . در آنجا بمطالعه و تألیف مشغول بودم و کتابی در تاریخ عرب و عربستان
 منیف کردم . در پائیز سال ۱۳۱۴ شمسی سمت نماینده ایران در مجمع
 العلمای مستشرقین دررم اشتراك نمودم و چند ماهی پس از عودت به برلن
 یونی از مدرسه مطالعات شرقی لندن برای من رسید که زبان و ادبیات فارسی
 ا در آن مدرسه برای طلاب منتهی تدریس و تعلیم کنم . دعوت را پذیرفته و
 . دی ماه ۱۳۱۵ بلندن رفتم و شش سال در آن مدرسه مشغول کار بودم تا در
 دود ماه آبان و آذر سال ۱۳۲۰ دولت ایران از من تقاضای تصدی سفارت
 ران در لندن نمود که پس از تردید زیاد عاقبت پذیرفتم . در مدت اشتغال
 . مدرسه مقالات علمی چند درمواضیع مختلفه تاریخی وایران شناسی و همچنین
 ک رساله راجع بسال و ماه قدیم ایران بر زبان انگلیسی و يك مقاله علمی بر زبان
 لهائی بوستم و در مجلات علمی انگلیسی و آلمان چاپ شد . رساله مذکور
 جداگانه طبع شده است

در همین اوقات کتابی هم فارسی در گاه شماری در ایران قدیم بوستم که
 ر طهران طبع رسید . اسامی مقالات و تصنیفات در ضمن فهرست آخر این
 شروح ذکر خواهد شد . در اوقاب تصدی سفارت هم بارگاهی بنوستن بعضی
 نالات از آن قبیل با انگلیسی مداومت داشتم و آخرین مقاله من راجع به
 مبدأ تاریخ ردسب مقارن حرکت من از لندن و عودت بایران نشر شد .
 ر مدت شش سال تدریس دوسال و کسری در کمبریج بودم که مدرسه علوم شرقی
 دن بآنجا منتقل شده بود .

در تابستان سنه ۱۳۲۶ از تبریر برای وکالت ملت در مجلس شورای ملی
 نجات شدم و عازم ایران گردیدم که پس از توقف یکی دو ماه در سویس در
 ائل پائیز به طهران رسیده وارد مجلس ملی شدم . در مدت اقامت در لندن
 بمسفارت فعالیت سیاسی زیادی داشتم و شاید مهم ترین آنها کشمکش با روسیه
 . شورای امنیت ملل متحده بود در باب بحاور بحقوق ایران در آذربایجان .

قبلاً در موقع تأسیس اساس ملل متحد در سان فرانسسکو دولت ایران مسرا سمت ریاست هیأت ایرانی برای اشتراك در آن كار انتخاب نمود ، ولی بواسطه ضعف مزاج عذر خواستم .

بعد از ورود بطهران در مجلس شورای ملی كم و بیش فعالیت داشتم و ضمناً گاهی مقالاتی در حراید و محلات نوشته و خطابه در محامع ایراد کردم .

در سال ۱۳۲۹ كه مجلس سنا تأسیس شد اینجانب به عضویت آن مجلس انتخاب شدم و از ابتدای امر بر ریاست برگزیده شدم و هم چنین در دوره بعدی مجلس سنا باز این سمت را داشتم تا آنكه بعد از چند سال بواسطه علت مزاجی استعفا كردم و بعد بر حسب دعوت دارالعلوم كولومبیا در نیویورك بآمریکا مسافرت نموده و قریب ۷ ماه در آن مملكت بودم كه قسمت اخیر آن بر حسب دعوت رسمی دولت آمریکا بگردش در ایالات مجتله و دیدن مراكر علمی گذشت . در مدرسه كولومبیا خطابه های علمی راجع بتاریخ يك قرن وبیم احیر ایران به طلاب علوم ایراد میكردم و گاهی خطابه های عمومی در اینگونه مواضع در مجلس عام و یا در مجمع ماهانه اساتید و یكنار خطابه ای در باب مائی بر حسب خواهش جمعیتی علمی مربوط بهمان دارالعلوم ایراد كردم و در این مدت مرتباً در مجلس مناظره ای (سمینار) كه در مدرسه مطالعات شرق بزرگ هفته ای یكنار دائر میشد شركت داشتم در اثنای مسافرتها در ایالات آمریکا نیز در دارالعلوم های پرستون و هاروارد و بیل از طرف اولیای مدارس و ارباب علم آن مراكر پذیرائی شدم و گاهی در مجلس بحث شركه كردم بعد از برگشتن بایران در عضویت مجلس سنا و تا حال در عضویت شورای عالی فرهنگ و غیره بودهام و در این اثنا گاهی خطابه هایی ایراد كردم كه از آنجمله سه خطابه در زمستان سال ۱۳۳۷ و دو خطابه در سال ۱۳۳۹ در انجمن مهرگان بود .

البته در این مدت از گاهی بگاهی فعالیت های مختلف متفرقه علمی و ادبی و گاهی سیاسی داشته ام كه فعلاً در حاطرم نیست مگر آنچه در سال ۱۳۳۱ به كننگره ابن سینا در دو سال قبل در تبریز بر حسب دعوت دانشگاه آنجا و خطابه راجع به صابئین و رمان زردشت در دانشكده ادبیات و يك خطابه عمومی راجع به مقدمات مشروطیت آذربایجان ایراد كردم كه هر سه چاپ شده اند .

اینك فهرست مختصری غیر كامل و غیر جامع از نوشته ها و خطابه های اینجانب در ذیل مندرج است كه شاید بتوان در آتی آنها تكمیل كرد

الف - فهرست كتب و رسالات

۱۳۰۷ ش - مقدمه تعلیم عمومی یکی از سر فصل های تمدن ، طهران .

۱۳۰۹ - از پرویز قاجنگیز ، طهران ، ۷۸ ص .

- ۱۳۱۶ - گاه شماری در ایران قدیم ، طهران ، ۴ + ۱۲ + ۳۸۹ ص .
- ۱۳۱۷ - تحفة الملوک ، طهران ، ک + ۱۱۳ ص (تصحیح یکی ارمتون قدیمه مجهول المؤلف) .
- ۱۳۲۷ - (طبق راجع به نودجۀ مملکتی در مجلس شورای ملی در ۱۴ شهریور ۱۳۲۷) (شریۀ حرب عامیون ، شماره ۷) .
- ۱۳۳۰ - تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن ، از انتشارات دانشکده معقول و منقول ، طهران ، سه حروه ، ۲۱ + ۳۴ + ۲۵ + ۴۴ ص
- ۱۳۳۵ - ماننی و دین او ، از انتشارات انجمن ایرانشناسی ، طهران .
- ۱۳۳۸ - خطابه آقای سید حسن تقی زاده مشتمل بر شمه ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران ، انتشارات باشگاه مهرگان ، طهران ۱۲۲ + ۱۴ ص .
- ۱۳۴۰ - تاریخ انقلاب ایران (تقریرات) که در شماره های سال چهاردهم ۱۳۴۰ - اخذ تمدن خارجی . تهران .
- محلۀ یما حرء حرء صمیمه شده است .
- ۱۳۴۰ - بمست مقالة تقی زاده . ترجمۀ احمد آرام و کیکاوس جها مداری . تهران .
- بنگاه ترجمه و نشر کتاب (دوبار چاپ شده است)
- 1938 - Old Iranian Calendars, The Royal Asiatic Society, London. 57p.

ب - مقالات قدیم^۱

- ۱ - گنجینه فنون : محلۀ علمی و ادبی دو هفته یکبار در سنۀ ۱۳۲۰-۱۳۲۱ در تبریز یکسال تمام نشر شد . مشتمل بود بر چهار قسمت (هر قسمت چهار صفحه) قسمت دوم (یک ورق ۴ صفحه ای) حروه های کتاب هنرآموز تألیف میرزا محمد علیحان تربیت و قسمت سوم (ناز یک ورق چهار صفحه ای) ترجمۀ کتاب «تمدنات قدیمه» گوستاو لوبون بقلم سید حسن تقی زاده و قسمت چهارم (داریک ورق ۴ صفحه ای) ترجمۀ کتاب ۲۰۰۰۰ فرسخ زیر دریا ، تألیف ژول ورن ترجمۀ میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام دقتر (بعدها اعتصام الملك) ،

۱ - چند مقاله که سابقاً در مجلات مختلف طبع شده بود شکل کتابی تحت عنوان «مقالات تقی زاده» قسمت اول باهتمام «کتابروشی تهران» در سال ۱۳۲۲ شمسی در طهران در ۱۳۲ ص . طبع شده است .

قسمت اول را تقی‌زاده و میرزا سید حسین خان (بعدها معروف به عدالت ترتیب میدادند .

۲- تمذّنات قدیمه ترجمه کتاب گوستا اولیون (بتغاریق و حرو و حرو و صمن مجله گنجینه فنون نشر شده که ذکر آن در صمن شماره ۱ گذشت) .

۳- تحقیق احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی : در سال ۱۳۲۳ ق . در تبریز طبع شده (در مقالات تقی‌زاده، ص ۶۸-۱۱۹ تجدید طبع شده است) .

۴- مقالاتی در روزنامه «ندای وطن» در سنه ۱۳۲۴ قمری .
۵- مقالاتی در روزنامه های «صور اسرافیل» و «مساوات» (طهران) .

۶- مقالاتی در روزنامه «عدالت» منطبقه تبریز (طاهره) در سنه ۱۳۲۸ قمری .

۷- کشف الغطاء ، مقاله ای راجع بتوصیح مبارزات حرب دمکرات و اعتدالیون در مجلس شورای ملی دوره دوم که در شماره ۳۱-۳۲ سال هیجدهم روزنامه حمل المنین (۱۳۲۸) ، کلکته طبع شد و نقل از آن چاپ جداگانه بشکل رساله در تریز در ربیع الثانی سنه ۱۳۲۹ قمری به عمل آمده است .

۸- مقاله ای بسبار شدید و بلیغ بترکی در روزنامه «طمین» (استانبول) در دفاع از عثمانی بر ضد ایتالی در موقع حمله آید دولت در سنه ۱۹۱۱ مسیحی .

۹- مقاله ای بزبان فرانسه در باب حریانات سیاسی در عثمانی در دو قسمت در مجله Revue du Monde Musulman در سنوات ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ مسیحی .

(Les Courants politiques en Turquie)

۱۰- مقاله راجع به حریانات سیاسی در عالم عربی در مجله فوق در همان تاریخ .

(Les Courants politiques dans le Monde Arabe)

۱۱- مقاله راجع به حریانات سیاسی در ایران در همان مجله
Les Courants politiques en Perse (هرسه مقاله در همان سالهای مذکور در فوق از آمریکا بآن مجله فرستاده شد و طبع شد و امضاء x داشت .

۱۲ - رورنامه کاهه دوره قدیم و حدید طبع برلن (مقالات متعددی از من در آبهاست) ۱ .

۱۳ - مقالاتی در رورنامه «شفق سرح» در طهران بامضای مرزبان باوندی .

ج - مقالات ادبی و تاریخی و اجتماعی

۱۳۳۲ ق نوروز جمشیدی ، کاهه ، ح ۱ ش ۶ : ۵ - ۴ .

۱۳۳۸ مشاهیر شعرای ایران (ابوشکور بلخی ، ابوالمؤید بلخی ، دقبی) ، کاهه ، ح ۵ ش ۲ و ۹ - ۷ : ۵ : ۴ - ۲۴ و ش ۸ : ۱۴ - ۱۰ .

۱۳۳۹ فردوسی ، کاهه ، ج ۵ ش ۱ : ۳ - ۶ و ش ۱۰ : ۹ - ۱۴ و ش ۱۱ : ۱۲ - ۷ و ش ۱۲ : ۷ - ۱۲ و ج ۶ ش ۱ : ۱۱ - ۱۶ و ش ۳ : ۱۱ - ۱۶ و ش ۷ : ۱۵ - ۱۶ و ش ۱۰ : ۱۲ - ۱۶ و ش ۱۲ : ۱۷ - ۳۳ . (تحدید طبع شده در کتاب «مرآة فردوسی» ص ۱۷ - ۱۰۷)

۱۳۳۹ نوروز و تقویم ایرانی ، کاهه ، ج ۶ ش ۴ : ۹ - ۶ .

۱۳۳۹ تصوف و مثنی آن در اسلام ، کاهه ، ج ۶ ش ۹ : ۷ - ۱۹ .

۱۳۳۹ چاپخانه و روزنامه در ایران ، کاهه ، ج ۶ ش ۵ : ۱۱ - ۱۴ .

۱۳۳۹ رورنامه نگاری در ایران در قرن سیزدهم ، کاهه ، ج ۶ ش ۶ : ۱۴ - ۱۶ .

۱۳۳۹ سید جمال الدین ، کاهه ، ج ۶ ش ۷ : ۵ - ۱۱ و ش ۹ : ۱۰ - ۱۲ .

۱۳۳۹ ساهنامه فردوسی ، کاهه ، ج ۶ ش ۳ : ۱۱ - ۱۶ و ش ۷ : ۱۵ - ۱۶ .

۱۳۰۴ س مقدمات آینه روشن ، آینه ۱۷۰۱ - ۲۵ .

۱۳۰۴ جسد کلمه در بازه فردوسی ، آینه ۱۰ : ۱۴۱ - ۱۴۴ .

۱۳۰۴ تعلیم ابدائی یا عالی ، آینه ۱۰ : ۳۲۹ - ۳۴۵ و ۳۴۵ - ۴۰۷ .

۱۳۰۶ انتخابات ، آینه ۲ : ۴۰۳ - ۴۱۹ .

۱۳۰۴ خطابه در مجلس سوکواری ادواردبراون در انجمن ادبی ایران در ۲۶ دی ۱۳۰۴ (صمیمه محله تعلیم و تربیت) .

۱۳۰۵ مقدمه در سرح حال و عقاید و کتب حکیم ناصر خسرو ،

۱ - «طهرت مقالات ادبی و تاریخی از محله مذکور استخراج و در ایضا در قسمت

«ج» طبع شده است .

و دیوان اشعار ناصر خسرو ، طهران ، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ، ص ح - سه

(۶۳ صفحه) .

۱۳۰۶ عوامل مهم ترقی اجتماعی ، محله تقدم .

۱۳۰۶ فقدان نقشه مسنلزم فقدان بودجه یافقدان بودجه ناشی

از فقدان نقشه است . محله تقدم .

۱۳۰۸ بلوچستان (مقاله درباره تاریخ بلوچستان که به خواش امیر لشکر

امان‌الله هانپانی نوشته شد و در کتاب عملیات قشون در بلوچستان ،

(طهران ، چاپ دوم ۱۳۳۶) طبع شده است ، ص ۲۲-۳۴ .

۱۳۱۳ مقدمه در باره زبان کردی بر کتاب و نرانی ، تألیف دکتر سعید کردستانی

۱۳۱۳ صراط مسقیم ، تعلیم و تربیت ، سال چهارم شماره نهم .

۱۳۱۵ جنبش ملی ادبی ، تعلیم و تربیت (شماره‌های این محله پس از طبع

این مقاله جمع آوری شد) . همین مقاله مجدداً بصورت مستقل توسط

کتابفروشی طهران در سال ۱۳۲۰ تجدید طبع شد . در محله ارمان

سال ۲۲ صفحات ۳۷۷-۲۹۸ و در محله یغما دوره نودم میر تجدید

طبع شده است .

۱۳۲۶ لزوم حفظ فارسی فصیح ، یادگار ، ح ۴ ش ۶ - ۴۰۰۱ .

۱۳۲۷ تفصیل ملاقات با عبدالبهاء ، در صن و وویات معاصرین ، تألیف

مرحوم محمد قزوینی مندرج است ، یادگار ، ح ۵ ش ۷۶: ۱۲۹-۱۳۳ .

۱۳۲۷ نوروز ، یادگار ، ح ۴ ش ۷ : ۵۲ - ۶۶ .

۱۳۲۷ توجه ایرانیان در گذشته به طب و اطباء ، یادگار ، ح ۵ ش

۷۶: ۷ - ۲۲ (در محله شیرو حورشید سرخ ، ج ۱ ش ۹: ۲ - ۱۲ و

سالنامه دنیا ۵ : ۱۳۶ - ۱۴۴ تجدید طبع شده است) .

۱۳۲۸ نخستین مجلس شوری ، یغما ، ۲ : ۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۹۰-۵۸۷

۱۳۲۸ تاریخ زردشت ، یادگار ، ح ۵ ش ۹۸ : ۲۷-۴۴ .

۱۳۲۸ اعلان جنگ روسیه به ایران ، یغما ، ۲ : ۵۲۸ - ۵۳۲ .

۱۳۲۸ فرهنگ فارسی ، یغما ، ۲ : ۳۷۴ - ۳۸۰ .

۱۳۲۸ خطابه در ماتم مرحوم قزوینی ، علامه قزوینی نشریه وزارت

فرهنگه ، ص ۸-۱۷ و نامه فرهنگستان (شماره مخصوص قزوینی ،

ص ۷۲-۸۲) .

۱۳۲۸ شخصیت علمی و ادبی مرحوم علامه قزوینی - روزنامه

- اطلاعات شماره ۶۹۴۳ (تجدید طبع در رساله «علامه قزوینی»، نشریه وزارت فرهنگ).
- ۱۳۲۹ بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران (حیثیت و همت)، یادگار ، ح ۵، ن ۱۰، ۱۰-۱۳.
- ۱۳۳۰ سال و ماد ترکها ، یادنامه زکی ولیدی طوغان ، چاپ انقره ، ص ۳۸-۴۹.
- ۱۳۳۱ خرابه های قدیم تاریخی بن النهرین، یغما ، ۵: ۵۳-۵۴.
- ۱۳۳۱ خطابه افتتاحی در جشن هزاره ابن سینا [در بغداد] ، مهر ، ۸: ۱۳۱-۱۳۶.
- ۱۳۳۱ مستشارالدوله ، یغما ، ۵: ۴۴۹-۴۵۳.
- ۱۳۳۱ مشروطیت ایرانی ، اطلاعات ماهانه ، ح ۱، ن ۵: ۴-۵ و ۳۹-۴۰.
- ۱۳۳۲ تمدنهای قدیم مشرق ، سخن ، ۴: ۸۰۳-۸۰۵.
- ۱۳۳۳ مقدمه بر ترجمه احوال سید محمد علی جمال زاده ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ۶: ۲۵۶-۲۶۳.
- ۱۳۳۳ مبدأ تاریخ ایران چیست ؟ سخن ، ۵: ۹۰۵-۹۱۰.
- ۱۳۳۳ لفظ مشروطه (یادی از اوایل مشروطیت) ، اطلاعات ماهانه ، ج ۷، ص ۵: ۳-۶۴.
- ۱۳۳۳ مقدمه بر دیوان قطران تبریزی چاپ محمد نخجوانی. تبریز. ص الف-د.
- ۱۳۳۳ گزارش بست و سومن کنگرۀ مستشرقین در کمبریج، محله دانشکده ادبیات ، ح ۲، ن ۲: ۸۳-۹۵.
- ۱۳۳۴ پایان يك زندگي پر حادثه (محمد امین رسول زاده) ، سخن ، ۶: ۳۴۲-۳۴۴.
- ۱۳۳۵ تحقیقات علمای مغرب در باب ممالك شرقی ، محله دانشکده ادبیات ، ح ۳، ن ۴: ۱-۱۰.
- ۱۳۳۵ روابط ایران و ترکیه یغما ، ۹: ۴۹-۵۶.
- ۱۳۳۵ سمد جمال الدین معروف بافغانی ، مندرج در «مردان خود ساخته» ، ص ۴۲-۵۴.
- ۱۳۳۵ حکومت استبداد و دولت مشروطه . اطلاعات ماهانه. ج ۵، ص ۷-۳.
- ۱۳۳۶ مقدمه بر «یادداستهای قزوینی» ، جلد سوم بعنوان «یادی از قزوینی» ، صفحات بیست و پنج - بیست و نه .
- ۱۳۳۶ مقدمه بر تاریخ علوم ، تألیف سارتون ، ترجمه احمد آرام ،

۱۳۳۶ مقدمه بر «آزادی و حمیت انسانی» تألیف و ترجمه سیدمحمد علی جمال‌زاده

۱۳۳۶ مجمع بین‌المللی مستشرقین (بیست و چهارم) . محله داشتند؛ ادبیات ، ح ۵ ش ۲۰۱ : ۲۲۱ - ۲۳۵ .

۱۳۳۶ مجمع بین‌المللی مستشرقین ، یغما ، ۷ : ۲۴۷ - ۳۵۶ .

۱۳۳۷ انتقاد کتاب درندانی بر هرودوت ، راهنمای کتاب ، ۱ : ۱۱۲ - ۱۱۸ .

۱۳۳۷ یاد از عالم ایرانی (میرزا محمد کرمانشاهی کفوری) ، یغما ، ۱۱ ، ۳۲۷ - ۳۴۱

۱۳۳۸ دهخدا ، در مقدمه لغت‌نامه ، ص ۳۹۴ - ۳۹۶ .

۱۳۳۸ صفحه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران (نامه‌ای از سید حسن تقی‌زاده) ، یغما ، ۱۲ : ۵۶ - ۵۸

۱۳۳۸ زمان‌رودست ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ح ۱۱ ش ۱ : ۲۸ - ۳۸

۱۳۳۸ صابین ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، ح ۱۱ ش ۱ : ۱۹ - ۲۷ (در یغما ۱۲ : ۹۷ - ۱۰۵ تجدید طبع شده است) .

۱۳۳۸ تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان ، نشریه کتابخانه ملی تبریز ، ح ۱ ش ۱۸ - ۱۵ (در یغما ، ۱۳ : ۱۷۸ - ۱۸۶ ، تجدید طبع شده است)

۱۳۱۹ اخذ تمدن خارجی : یغما ، سال ۱۳ (دو خطابه که در باشگاه مهر تان ایراد شد)

۱۳۳۹ مقدمه بر «خاک و آدم» ، از سید محمد علی جمال‌زاده .

۱۳۴۰ شرح حالی مختصر از رابینو . مردم‌شناسی . ۳ : ۱ - ۳ .

۱۳۴۰ سرگذشت تقی‌زاده . راهنمای کتاب ، ۴ : ۳۸۱ - ۳۹۲ (۵۰۰۰۰ که اینک تجدید چاپ شده است) .

۱۳۴۱ ادوارد براون . یغما . ۱۵ : ۱ - ۹ (در مجله آیندوا پرایکا جلد ۱۶ شماره اول نیز چاپ شده است) .

۱۳۴۱ مشروطیت . راهنمای کتاب . ۵ : ۱۳۴۷ - ۳۴۹

۱۳۴۲ تاریخ زمان تقویم . کتاب ایران‌شهر ، ۱ : ۲۵۵ - ۲۶۷

۱۳۴۴ وفات حاجی محمد آقای نجوانی . نشریه کتابخانه ملی تبریز ش ۶ : ۶ - ۹ .

۱۳۴۴ قتل اتابک . سخن . ۱۶ : ۴۳ - ۴۸

۱۳۴۵ پروفور مینورسکی . یغما . ۱۹ : ۹۸ - ۹۹ .

۱۳۴۵ در رثای مینورسکی . راهنمای کتاب . ۹ : ۳ - ۸ (یادنامه ایرانی مینورسکی نیز چاپ شده است) .

د - مقالات بزبانهای اروپائی

- 1937 A New Contribution to the Materials Concerning the Life of Zoroaster. B S O. S., Vol VIII, part 4, pp 947-954.
- 1937 Some Chronological data relating to the Sassanian period B S. O. S., Vol IX part 1. pp. 125-136.
- 1937 Zur Chronologie der Sassaniden. Z. D. M G., Band 91, S. 679.
- 1937-39 The Word « Suro » in the Vandidad. . S. O. S., Vol IX part 2, pp 321-325.
- 1937-39 An Ancient Persian Practice Preserved by a Non-Iranian People B. S O S., Vol IX part 3, pp 603-619.
- 1937-42 Various Eras and Calendars used in the Countries of Islam B. S O. S., Vol IX, pp 903-922 and Vol x, pp 107-132.
- 1941 The Iranian Festivals adopted by the Christians and Condemned by the Jews B S. O. S., Vol X part 3, pp 632-665.
- 1943 The Early Sasanians some Chronological Points with Possibly for Revision. B. S O S., Vol XI part 1, pp
- 1945 The Manichaean Fasts (By W. B. Henning, the Notes by S. H. Taqizadeh), J R A. S., pp. 155-164.
- 1947 The «Era of Zoroaster» J R. A S., pp 33-40.
- 1952 The Old Iranian Calendar Again. B S. O S Vol IXV part 3, pp 603-611
- 1963 The Open and secret sciences. *Mélanges d'Orientalisme offerts à Henri Massé*. Tehran. 1963 pp 383-385.

ح - مقاله‌ها و خطابه‌های دیگر

- ۱ - خطابه «ایران معاصر» (The Modern Persian) با انگلیسی در انجمن پادشاهی صنایع مستظرفه (Art Society) در لندن در سال ۱۹۳۴ ایراد و در محله مخصوص همان انجمن نشر شده است
- ۲ - خطابه در باب «گاه‌شماری ایرانی» در بان فراهیه در انجمن بین‌المللی مستشرقین در ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵ در رم (ایتالی)، صفحات ۱۶۸ - ۲۷۵ مجموعه چاپی کنکره .
- ۳ - خطابه «لزوم توجه بیشتر بولایت» در کانون هدایت افکار ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ ایراد شد (شریه حزب عامیون شماره ۳) .
- ۴ - خطابه «فروز» در انجمن ایران و آمریکا ایراد شد .
- ۵ - مقاله انتقادی (Review) بر کتاب هانری ماسه - Les Croyences et les Coutumes Persanes که در محله Folklor انگلیسی نشر شده است . (۱۹۴۲ یا ۱۹۴۳) .

ط - کتابهایی که در جزء انتشارات

مجله کاوه نشر شده است

- ۱ - Persische Bibliographie, Berlin 1920, 70S.
(فهرست قسمتی از کتب فرنگیها راجع به ایران) .
- ۲ - کشف تلخیص (با مقدمه) ، برلین ، ۱۳۳۶ ق .
- ۳ - مختصر تاریخ مجلس ملی ایران ، برلین ، ۱۳۳۷ ق .
- ۴ - «ایران و جنگ فرنگستان» رساله‌ای تعلیماتی برضد متفقین جنگ اول در برلن نشر شده است (بدبختانه غلط فاحشی در آن راه یافته و بجای پردگردد آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد گناهکار ثبت شده) ، برلین ، ۱۹۱۵ م .

بدیع الزمان فروزانفر

سرگذشتی که از مرحوم فروزانفر در دلی چاپ می‌شود به قلم خود اوست که به حواش من در سال ۱۳۴۰ نگارش یافته و در شماره مهر سال چهارم مجله نشر شده است فهرست تألیفات و آثار و مقالات آن مرحوم را که در آن موقع تهیه کردم اینک با توجه به آثاری که پس از آن توسط آن مرحوم انتشار یافته است در اینجا برای اطلاع علاقه‌مندان تحدید چاپ می‌کنم. مکتبه‌ای که در باب احوال او باید گفت این است که نام آن مرحوم «حلیه» بود. (۱.۱)

متولد ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۲ قمری در شرویه از توابع طبرستان حابواده‌ای از اهل علم. پدرم مرحوم آقا شیخ علی پسر آخوند ملا محمد حسن قاضی (هر دو شاعر و فقیه و طبیب) است که نسب آنها به ملا احمد توبی از علمای معاصر ساه عباس صفوی می‌رسد. (در امل‌الآمل و مطلع الشمس شرح احوال ملا احمد مندرج است).

مقدمان علوم قدیمه و تحصیلات اولیه را در شرویه نزد ملا محمد حسین آموختم که مردی صاحب فضل بود و هنرهای جلد ساری و صحافی و آهار مهره کردن کاغذ و ساختن مرکب را بیک عید است و خط را بیکو می‌نوشت. در محرم ۱۳۳۸ به مشهد مقدس آمدم و پس از دو ماه اقامت محضر استاد بررگوار مرحوم ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) را در کرام و علوم ادبی و منطق را پیش استاد آموختم و کسب علم و معرفت از مرحوم ادیب تا سال ۱۳۴۲ امتداد داشت. مقارن همین ایام پیش مرحوم حاج میرزا حسین سرواری که مدت محدودی در مشهد اقامت کرد تلمذ کردم. اصول و بعضی مباحث فقه پیش حاج شیخ مرتضی آشتیانی و مقداری از مباحث فقه نزد مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی خوانده شد.

در سال ۱۳۴۲ به تهران آمدم و یک دوره شرح اشارات و سفا و کلیات قانون پیش مرحوم میرزا طاهر تنکابنی تلمذ شد و نجات و تمهید المواعید را هم برایشان قرائت کردم. در خدمت آقا حسین نجم‌آبادی فقه و اصول تحصیل

میکردم و قسمتی مهم از قواعد علامه را بسیره قدما یا ایشان خواندم . تحریر اقلیدس و قسمت الهیات از کتاب اسفار را نزد آقا میرزا مهدی آشتیانی و شرح حنفینی را فرد مرحوم ادیب پیشاوری فراگرفتم .

در آغاز ورود به طهران معاشرت و ارتباط علمی و ادبی با ادیب پیشاوری و شمس العلماء گرجانی (که تدریس فقه و عربی من در دارالفنون ارسال ۱۳۰۵ شمسی به توصیه و به حای ایشان بود) و آقا میرزا لطفعلی صدرا لافاضل و میرزا رضا خان نائینی و شاهزاده افسر و دکاء الملک و روحی و پس از اینکه مرحوم علامه محمد قزوینی از فرهنگستان به ایران تشریف آورد با او حشر و نشر دائمی داشتم

در سال ۱۳۰۶ معلم منطق در مدرسه حقوق ، در ۱۳۰۷ معلم زبان عربی و منطق در دارالمعلمین و از ۱۳۰۸ معلم زبان و ادبیات فارسی در همانجا ، در ۱۳۱۰ استاد تفسیر قرآن و ادبیات عربی در مدرسه عالی سه سالار ، پس از تشکیل دانشکده علوم معقول و منقول در ۱۳۱۳ به سمت معاونت آنجا انتخاب شدم و رئیس مؤسسه وعظ و خطابه بودم ، ابتدای تأسیس دانشگاه اسناد تاریخ ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و استاد تصوف اسلامی در دانشکده معقول و منقول ، ارسال ۱۳۲۳ رئیس دانشکده معقول و منقول ، عضو فرهنگستان ایران از ابتدای تأسیس ، عضویت شورای عالی معارف (فرهنگ) از ۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ، عضو مجلس مؤسسان دوم ، عضویت مجلس سنا از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱ .

سفرها . به لبنان (بیروت) بدعوت دانشگاه بیروت برای تأسیس کرسی زبان فارسی - به پاکستان (لاهور) برای مشارکت در کنگره اسلامی - به امریکا و انگلستان برای بازدید مؤسسات فرهنگی و شرقشناسی - به ترکیه دوبار بمنظور زیارت مزار متبرک مولانا حلال الدین رومی و دیدار ارکنا بجا به ها و مؤسسات علمی - به افغانستان سه بار بمأموریت از طرف دولت ایران - به عربستان سعودی و سوریه و اردن .

فهرست کتب

- ۱۳۱۲ سخن و سخنوران ، ۲ جلد ، طهران ، ح + ۳۹۰ و ۴۲۷ ص
- ۱۳۱۴ منتخبات ادبیات فارسی ، چاپ دوم ، طهران ، ۳۲۴ ص
- ۱۳۱۵ رساله در احوال مولانا حلال الدین ، طهران تجدید طبع در ۱۳۳۳
- س + ۲۱۷ ص
- ۱۳۱۷ تاریخ ادبیات ایران ، طهران ، جزء سلسله انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه .

- ۱۳۱۹ فرهنگ تازی پارسی ، جلد اول (الف -) ، طهران ، فرهنگستان ایران ، ۳۶۶ ص .
- ۱۳۲۱ خلاصه مثنوی ، جلد اول ، وزارت فرهنگ ، طهران ، ۳۰۱ ص .
- ۱۳۲۳ دستور زبان فارسی (با مشارکت چهارتن از دانشمندان) ، ۲ جلد طهران .
- ۱۳۲۷ قدیمترین اطلاع اردوگانی حیام ، صمیمه نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، تبریز ، ۳۰ ص .
- ۱۳۳۰ فیه مافیه ، ارگفتار مولوی ، طهران انتشارات دانشگاه طهران ، یح + ۳۸۶ ص . (تجدید چاپ ۱۳۴۸)
- ۱۳۳۳ مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، طهران ، انتشارات دانشگاه طهران ، د + ۲۶۶ ص (تجدید چاپ ۱۳۴۸)
- ۱۳۳۴ احادیث مثنوی ، طهران انتشارات دانشگاه طهران ، یح + ۳۲۶ + ۴۸ ص . (تجدید چاپ ۱۳۴۸)
- ۱۳۳۴ رنده بیدار (ترجمه حی بن یقطان تألیف ابن طفیل) ، طهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۸۳ ص .
- ۱۳۳۳-۳۸ معارف ، تألیف بهاء ولد ، چهار جزء در دو جلد ، طهران ، وزارت فرهنگ ، مب + ۵۰۱ + ، یح + ۴۱۶ ص
- ۱۳۳۶-۴۷ دیوان سمس تبریزی (دیوان کبیر) ، طهران انتشارات دانشگاه ، طهران ، ده جلد ، که + ۳۰۳ و یا + ۳۰۲ و یا + ۲۹۹ و ط + ۳۰۰ ص
- ۱۳۴۰ معارف ، تألیف برهان الدین محقق ترمذی ، طهران ، وزارت فرهنگ .
- ۱۳۴۰ احوال و تحلیل آثار فریدالدین عطار نیشابوری ، طهران ، انجمن آثار ملی .
- ۱۳۴۵ ترجمه رساله قشریه (متن قدیم) . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۸۴ + ۸۳۸ ص .
- ۱۳۴۶-۴۸ شرح مثنوی شریف . تهران . دانشگاه تهران . ۳ جلد .
- ۱۳۴۷ مناقب اوحدالدین حامد کرمانی از مؤلفات نیمه دوم قرن هفتم . تهران . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۶۴ + ۳۱۶ ص .
- ۱۳۴۹ مصباح الارواح شمس الدین محمد کرمانی . تهران . دانشگاه تهران (در شرف انتشار است) .



فروزانقر در سن شصت سالگی



بدیع‌الزمان فروزانگر در جوانی
ابتدای ورود به تهران

فهرست مقالات

- ۱۳۰۹ کسائی مروری، محله آرمان، ۱: ۲۷-۲۴
- ۱۳۰۹ انتقادات بر حواشی چهارمقاله، محله آرمان، ۱: ۱۳۷-۱۴۶ و ۲۰۱-۲۰۶ و ۲۳۲-۲۴۸ و ۲۸۹-۲۹۴
- ۱۳۱۳ مدارس اسلامی و چگونگی تعلیمات و تشکیلات آن، تعلیم و تربیت، ۴: ۲۶۵-۲۷۱ و ۳۴۵-۳۴۸
- ۱۳۱۳ سبب اصلی عدم پیشرفت فردوسی در دربار غزنه، تعلیم و تربیت، ۴: ۴۰۰-۴۰۴
- ۱۳۱۶ سعدی و سهروردی، تعلیم و تربیت، ۷: ۶۸۷-۷۰۶
- ۱۳۱۹ يك مبحث از دستور ربان فارسی (صفت)، نامه دانشرای عالی، ۱۱: ۲۵-۱۱
- ۱۳۲۱ دریافت بود پروفیسور نیکلسن، نامه فرهنگستان، ج ۴، ش ۱۹-۲۶
- ۱۳۳۰ فارابی و تصوف: یعنا، ۴: ۹۷-۱۰۴
- ۱۳۳۳ ابوعلی سینا و تصوف، حشن نامه ابن سینا، جلد ۲، ۱۸۳۰-۱۹۱۷ (تجدید طبع در محله یفما ۷: ۱۰۵-۱۱۰ و ۱۵۵-۱۶۰)
- ۱۳۳۶ شعر مولوی، یادنامه مولوی، ص ۴۶-۱۵۳
- ۱۳۳۷ مقدمه بر نامه نای (داستانهای مثنوی گسردآوری سید محمد علی جمال‌راده)، طهران:
- ۱۳۳۸ شعر و شاعری رودکی، محله دانشکده ادبیات، ج ۳، ش ۹۳-۱۱۶
- ۱۳۴۱ بدیع الزمان فروزانفر، راهنمای کتاب، ۴: ۶۸۲-۶۸۴ (که ایک همین‌جا تجدید شده است)
- ۱۳۴۱ بغداد از نظر شعرای ایران، یفما، ۱۵: ۵۲۹-۵۳۶ (در محله دانشکده ادبیات جلد دهم نیز چاپ شده است)
- ۱۳۴۲ درباره خواجه عبدالله انصاری، نهصدمین سال انصاری، چاپ کابل، ص ۲۴-۳۰

اشعار در مجله‌های آینده، مهر، یعنا و دیگر مجله‌های ادبی و تذکره‌های شاعران معاصر طبع شده است.

احمد علی رجائی

رثای فروزانفر

ای نادره مردان که سحر را امرائید
 از چیست که چون گل همگی دیر نپائید
 چون شبنم صبحید بگلبرگ جهان بر
 لختی بنیاسوده روان سوی سمائید
 برسان درخشاید درین گیتی و شکوف
 یک لحظه فرون گریخ روش ننمائید
 موحید ارل فطرت و بر ساحل امکان
 نا آمده زی بحر ابد باز گرائید
 یا طایر قدسید بکنج قفس خاک
 روری دو سه مایید و سپس بال گشائید
 خود آب حیاتید بطلمت کده اندر
 کس تان بدانند که بهر درد دوائید
 گر خلق جهان بر هنر و فضل ببالند
 حقا که شما مایهٔ دالیدن مائید
 و ر سر بها ماندن هر ملک زبان است
 ایران کهن را بقیس سر بقائید
 شمشیر بکهمان وطن بیست بشتها
 فرهنگ و زبان گر بسر آن نفرائید
 خوشت بهرسید چه شد سومر و اکد
 و مردم قبطی بنپرسید کجائید
 چون رفت رباشان ز کف آن عرت و فررفت
 در بند بلایند و شما نه بیلایید
 ای تاره حوایان وطن گوش بدارید
 رانرو که شما وارث فرهنگ نیائید
 گنجی است شما را رادب سحت گرانسنگ
 شاید شما گر که شما نیز بشائید
 گنجی است ریس رنج و بسی قرن یس افکند
 گر بهره اش امروز شما کامروائید
 گنجی است ز ذوق و هنر خلق جهان بیش
 زانروی بچشم همه در اوج علائید

گر خود ر بد حادثه‌اش پاس ندارید
 فرزندی ایران را هرگز به سراغید
 بینید یکی سوی فروزانفر کامرور
 در ماتم او حفت غم و غرق عرائید
 افزون ز چهل سال برین گنج نگهبان
 او بود و نیا سود و برین حال گوائید
 در پارسی و تازی و در حکمت و عرفان
 یکتا بد ار آن در غم او حمله دوتائید
 در شر دگر بی‌هقی بی بود و رشعرس
 هر که که بخوانید همی مشک بسائید
 چون رفت. هار او بد و فرمان و کنون کیست
 انصاف دهید ار نه گرفتار مراغید
 در کار ادب نیست دگر عقده گشائی
 و ر هست خدا را بمنش باز بمائید
 ای اهل ادب زار نگریید که بی او
 بی رهبر و بی سرور و بی راهنمائید
 ای پاکدلانی که ر ما روی نهفتید
 وز بند غم و رنج جهان پاک رهاغید
 رفتید و وطن را بشما سحت نیارس
 رفتید و باقلیم ادب نیک بیائید
 بنشسته فرو گرد غرضها و امید است
 کس تا ن ننکوهد ز حسد گر که بیائید
 دردا که دگر رفته نیاید بنما
 انگشت تحسر بدهان گرچه بجائید
 پس ارج نهید این دوسه تن را که بجایند
 گر بهر وطن طالب ارحید و بهائید
 استاد فروزانفر و فرزاد که بفردوس
 اندر کنف رحمت و الطاف خداغید
 تا هست ز ایران و ادب نام بگیتی
 هر گر بنمیرید و سراوار ثنائید
 ایران بزبان دری و پرتو ایمان
 همواره بجایست و شما نیز بجائید

مایرن بمنت اسمیت

Myron Bement Smith

تولد - ژانویه ۱۹ ، ۱۸۹۷ ، وفات - مارچ ۲۱ ، ۱۹۷۰

رهادی

درگذشت ایرانشناس معروف دکتر مایرن اسمیت در سن ۷۳ سالگی صایمه بررگی در علم و هنر ایران باستان و معماری دوره سلجوقیان و صفویان بوجود آورد

مایرن اسمیت در سال ۱۹۲۶ گواهی نامه Bachelor of Fine Arts خود را از دانشگاه ییل (Yale) و گواهی نامه Master of Arts خود را در سال ۱۹۴۴ اردانشگاه هاروارد (Harvard) و گواهی دکتری (Ph. D.) خود را در سال ۱۹۴۷ اردانشگاه جان هاپکینز (John Hopkins) دریافت نمود . مایرن اسمیت در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۳ در رأس يك هیئت اعرامی از طرف مؤسسه علمی امریکا برای اکتشافات آثار باستانی ایران در اصفهان و شهرهای دیگر تاریخی ایران گذراند . از سال ۱۹۳۸ تا آخرین روزهای حیاتش در کنسلیته کنگره امریکا بسمت مشاور افتخاری در امور تاریخ خاورمیانه و معماری اسلامی مشغول بود . در این مدت ۴۸ سال ، مایرن اسمیت بعلاوه کارهای مشاوره خود ، وقت خود را در جمع آوری آثار و اسناد ایران باستان و مخصوصاً صفویان صرف میکرد . هم چنین فعالیت زیادی در توسعه کرسی ربا نهایی شرقی-خصوصاً فارسی در دانشگاه های امریکا میکرد . متصدیان امور فرهنگی امریکا اغلب تحت نفوذ و خصلت خوب او گردیده واقدامات بزرگی در رواج تاریخ و فرهنگ اسلامی با همکاری وی میکردند . با نفودی که داشت توانست در کنسلیته کنگره امریکا قسمت خاورمیانه را ایجاد کند و در توسعه مجموعه شرقی آن اقدامات سایسته ای بعمل آورد . در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۸ بداندعوت وزارت امور خارجه امریکا مسافرت به ده کشور خاورمیانه نمود و در دانشگاه های آن کشورها سخن رانیهای حالب توجه ای در باره صنعت معماری اسلامی نمود . هم چنین از طرف وزارت فرهنگ ایران دوبار از وی دعوت شد که دایران مسافرت نمود و پناه های دوره صفویان را بررسی کرد و درباره حفاظت و تعمیر آنها نظریات داد . موضوع مهمی که در فعالیت وی مشاهده میکردید این بود که کاملاً ارسیاست زمان دور بود و عشق پرشوری در صنایع و آثار باستانی ایران داشت ، همین امر سبب شد که مدت چهار سال در اصفهان زندگی نمود

۵ نویسنده سرپرست امور فرهنگی ایران ، افغانستان ، آسیای مرکزی در کنسلیته کنگره امریکا است .



و اغلب خود را بدوستانش اصفهونی معرفی میکرد . شهر اصفهان و آثار باستانی آن مخصوصاً بناهاییکه در دوره صفویان ساخته شدند برای او مظهر دوق جاودایی ایران بود .

برای خدمت شایسته‌ای که مایرن اسمیت در امور معماری ایران باستان انجام داد ، شاهنشاه آذربایجان همایون درجه يك نوسط حناب آقای محمود فروغی سفیر کبیر ایران در واسنگتن بوی عطا فرمودید .

در فروردین ۱۳۴۹ از طرف دانشگاه مشهد دعوت شده بود که در کنگره هزاره شیخ طوسی شرکت نموده و آثاری را که در اختیار دارد بمعرض نمایش قرار دهد و درباره بناهاییکه در دوره شیخ طوسی ساخته شده بودند سخنرانی نماید . بلیط هواپیما از طرف کنگره هزاره شیخ طوسی برایشان رسید و مایرن اسمیت با شوق فراوانی خود را آماده مینمود که در کنگره شرکت کند ولی متأسفانه يك هفته پیش از مسافرت بمرض قلب گرفتار گردید و شب نوروز ۱۳۴۹ در بیمارستان واسنگتن درگذشت

مقالات علمی و هنری مایرن اسمیت که به بیش از ۵۰ میرسد در محلات مهم کشورهای امریکا ، انگلستان ، هلند ، آلمان ، ایران ، سوریه و لبنان دیده میشود . علاوه این مقالات مایرن اسمیت ، گزارش حامعی که حاکی از حفاظت آثار باستانی ایران و نحوه تعمیر آنها است تهیه نمود و به متصدیان کتابخانه پهلوی تقدیم کرد . گزارش بسیار حامعی نیز در این باره به سازمان فرهنگی سازمان ملل داد و از طرف آن سازمان به اصفهان مسافرت نمود و مسجد شیخ لطف‌الله را بررسی کرد . در سال گذشته (۱۹۶۹) که از اصفهان مراجعت کرد دوباره گزارش حامعی درباره اصول تعمیرات و حفاظت بناهای صفوی تهیه نموده به متصدیان فرهنگی سازمان ملل داد .

دکتر اسمیت آثار ایران باستان و بناهای دوره سلجوقیان و صفوی را گرامی شمرد و شناسائی آنها را بر دنیای غرب يك امر حیاتی میدانست و تا روزهای آخر عمرش درباره اهمیت آنها در موسسات علمی و دانشگاه‌های امریکا سخنرانی میکرد .

خدمات گرانها ئیکه در مدت ۴۸ سال انجام داده است عبارت است از : ۸۷۰۰ قلم از آثار باستانی ایران که فعلاً در اختیار حامشان میباشد . یگانه آرزویی که دکتر اسمیت داشت این بود که آثار باستانی ایران توسط دانشمندان خصوصاً دانشمندان ایرانی مورد مطالعه قرار گیرد تا هنر و صنعت باستانی ایران فراموش نشود ، بلکه ادامه پیدا کند .

چند وقت پیش از مرگش دکتر اسمیت شروع به نوشتن کتابی راجع به منابع معماری ایران باستان کرده بود. امید است این کتاب توسط اساتید پایان برسد و گنج گرانهاییکه قرنهای دراز حاک پوشیده بود نمایان شود و سبب افتخارات ایرانیان و مایه تحدید هنر معماری آنها گردد.

آثار اسمیت درباره ایران

Persian Arts And Crafts. The Antiquarian (New-York) Feb. 1931 : 30-32, 66, 68 (13 figs.)

Asterabad, (Foreword to «Excavations at Tureng-Tepe, near Asterabad» by F. R. Wulsin), American Institute for Persian Art and Archaeology. Bulletin (New York), II. I - bis, (March 1932)

Persian Islamic Brickwork. Architectural Forum (New York), LVII (1932) : 53 - 62 (4 Pl. and 14 figs.)

Persian Fresco Paintings. American Institute for Persian Art and Archaeology Publications (New-York) IV (Oct. 1932) : «Notes», 14-18 (48 figs.)

Imam Zade Karrar At Buzn, A Dated Seldjuk Ruin. Archaeologische Mitteilungen aus Iran (Berlin), VII No 2/3 (1935): 65-81 (6Pl. and 1 plan) Epigraphical notice by Ernst Herzfeld

Minbar, Masdjid I Djami - Muhammadiye. Athar-e Iran (Paris and Tehran) I. 1 (1936) : 173-180 (4 figs.)

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture, I. Masjd-i Djum - A. Demawend, Ars Islamica Ann Arbor), Epigraphical notice by Yedda Godard

The Manars of Isfahar. Athar - e Iran (Paris and Tehran) I. 2 (1936) : 311 - 358 (29 figs.)

Ahammiyyat - I Barahal - I Isfahan Az Nazar - I IIM-I Athar-I Kadimeh, (The Archaeological Importance of the Monuments Isfahan), (in Persian), Salnameh - i Ma'aref - i Isfahan 1313 - 14 (Isfahan Department of

Education Yearbook, (Isfahan, Aug 1936) : 75-87. (13 figs.) Reprinted , (in English) . Journal de Touring Club de l' Iran (Tehran). May - June 1937 : 1-5, July- August, 1937 : 1-3

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture, II. Manar And Masdjid, Barsian (Isfahan) Ars Islamica (Ann Arbor) . IV , 2 (1937) : 5 - 10 (2 Pl , 4 sketches , 51 figs) Epigraphical notice by Yedda Gcdard

Minbar, Masdjid-I Djami, Nain, Ars Islamica (Ann Arbor) V-1 (1938) : 21 - 35 , (20 figs.) Epigraphical notice by Paul Wittek

Material For A Corpus of Early Iranian Islamic Architecture . III, Two Dated Seldjuk Monuments At Sin (Isfahan). Ars Islamica (Ann Arbor), VI-I (1939) : 1-10 (22 figs) Epigraphical notice by George C Miles With Katharine Dennis Smith). Islamic Monuments Of Iran & Asia. XXIX. 4 (April, 1939 : 213 - 219 (6 figs.)

Three Monuments At Yazd -I Khwast, Ars Islamica (Ann Arbor), VII-I (1940) : 104 -07 (4 figs)

Iran : Roads And Railways, (Map. 1: 2 000,000) Prelim ed. 10 July , 1942 , reprinted by Army Map Service, Washington, September 1942

K A.C Creswell's Early Muslim Architecture: II. (review article), Ars Islamica (Ann Arbor), XIII-XIV (1948) : 180-193

A Program For Near Eastern Studies In The United States : Report of The Committee on Near Eastern Studies . American Council of Learned Societies, Washington, D C , 1949. 39 pp (Editor-in-Chief A Selected And Annotated Bibliography of Books

And Periodicals Dealing With The Near And Middle East. ACLS and Middle East Institute. Washington. D C. 1952 (Sections on Architecture and Travelers)

D Wilber's Islamic Architecture of Iran : The IL Khanid Period . Journal of American Oriental Society, 76 (1956): 243-47 Review

Rejoinder to Arthur upham Pope's Comment, Journal of the American oriental Society, 77 (1957): 217 - 19

Me'mari - ye Islami va Gunbadha-ye « Barok » , (Islamica Architecture and Baroque Cupolas). Amuzesh va Parvaresh Majaleh Rasmi -ye Vazarat - i Farhang (Teaching and Education Official Journal of the Ministry of Education), (Tehran), Khordad 1337 (May 1958). 1-4 (in Persian)

Safavid architecture of Isfahan, damascus [Syria] University.

Kulliyat al-Adab (Faculty of Letters), Bulletin, 1959-60: 73-76



د ابراهيم
ماني پاریز
ننډون تاريخ

شاهنشاهی محمدالدوله *

چگونگی فرمانروایی عبدالدوله دیلمی و
بررسی اوضاع ایران در زمان آل بویه - نوشته
علی احمد فتیحي - از انتشارات مطبوعاتی
اسماعیلان - چاپخانه حکمت قم - بیا ۲۵۰
ریال - ۳۹۸ صفحه - ۱۳۴۷ ش .

دیوادة البرز یکی
دومنفذداردکه راه ارتباط
میان مردم جنوب و شمال
ایران است ، ومعروفترین
این راهها ، راه قزوین
و رودبار است که وقتی
کسی ارآن سوی دیوار -

ارین راه - به این سوی آمد ، وضع و محیط برایش دگرگونه میشود ، زبان و
لهجه و آداب و رسوم و حتی آب و هوا دیگرگونه است و کوحکترین و نخستین
اثر آن خشکه ردن صورت آنهایی است که با آب و هوای مرطوب و ملایم گیلکی
اطراف رست و دره سفیدرود عادت کرده اند و پابه آب و هوایی عراقی نهاده اند !
آن رور که مرداویج زیاری سیاه دیلم را به قم و کرج و همدان و ابهر و
زندان کشاد و حواهر راده اوسیرسنگی همدان را از بالای درواره فرودا فکند
و شکست (ص ۱۷) مردم این طرف کوه فهمیدند که سیل تازه ای ارکوهستان
بجای سراریر سدن بالا آمده که جلوگیری ارآن به سادگی ممکن نیست .

درین ماری ، ترکان نیربادیلمیان همراه و همراز سده بودند ، و درست
هنگامی ترکان فهمیدند کلاه سرسان رفته که مرداویج دستور داد تا غلامان
دیلمی ، رینه ای اسب را بر پشت ترکان نهادند و بر آنها سوار شدند ! این توهین
قابل تحمل نبود ، لاجرم سمشیر ترکان ، در حمام ، شاه رگ مرداویج را برید
(۳۲۳ هـ ۹۳۴ م) و اذین لحظه حساب ترک و دیلم ارهم خدا شد . حسابی
که باحنگهای زمان عضالدوله و پسر عمش عرالدوله باخون تصفیه گردید .

حالب اینست که مرداویج وقتی بر نواحی ری و حبال تسلط یافت ، کس
پیش برادرش و سمشیر فرستاد تا او را از گیلان به ری بیاورند و وقتی مأموران
به آن حدود رسیدند ، متوجه شدند که مرداویج با سایر کشاورزان در مزارع
بربح مشغول بر نحر کاری است . به او موقعیت برادر را حالی کردند و خواستند
که به ری بیاید . و سمشیر قبول نمیکرد و میگفت : برادرم لباس سیاه پوشیده و

* این مقاله پیش ار آنکه کتاب برده حایرة سلطنتی شود نوشته شده است .
(راهمای کتاب)

۵۵ - نمرات صفحات داخل پراستر مربوط به متن کتاب است .

خدمت سیاه پوشان گزیده است! معلوم بود که این رازع ساده گیلک کار خود را بر ولایت عهدی و خدمت عباسیان ترجیح می داد، متأسفانه تواریخ آن روزگار عین عبارات و سمکیر را ثبت نکرده اند.^۲

ماه و ران که نمیخواستند برادر سلطان را در مراوغ با آن پاجه های ورمالیده رها کنند، ناصرار او را سوار کرده به طرف ری آوردند، اما همه های تاقروین موفق شدند به اولباس رسمی درباری (لباس سیاه) پیوسانند و تمهید دربارین بود که از ماحاری قبول کرد.

سه برادر دیلمی، که در واقع غلامان مرداو بیج بودند، به وسیله سمکیر ساختند و او را از قلمرو خیال به جنگلها برگردانیدند و به گرازها سپردند و خود، فارس و همدان و کرمان و ری تسلط یافتند و حنان شدند که مدت ها بعد پای تحت دوم آنان بحساب می آمد.

درباب حنی سلسله عدد در صد خالص ایرانی - که نسب خود را به بهرام گور، پایدگد ساسانی میرساند - هنوز کار زیاد باید کرد، سایداد جستی کسانی که در دوره های اخیر درین مورد مطالبی نوشته اند، یکی آقای علی نقی بهمنیار هم شهری خودمان باشد که در حوالی ۱۳۱۵ شمسی رساله ای در ۱۰۶ صفحه ضمیمه روزنامه بیداری کرمان تحت عنوان «تاریخ دودمان بویه» انتشار داد، و دیگری رساله معروف صاحب بن عباد است که مرحوم احمد بهمنیار استاد فقید بوست^۳ و طاهر آ این هر دو کتاب را آقای فقیهی در درست بداسته اند و با اینکه داستناد ولی آنطور که خود نوشته اند در تألیف کتابشان «تنها آثار قرن چهارم و پنجم مورد استناد واقع شده و در مواردی که استفاده از آثار قرون بعد (تا قرن دهم) لازم بوده است، به معروفترین و صحیحترین مأخذ مراجعه گردیده و در هر حال هیچ مطلبی با واسطه و از روی آثار قرون حیر - حردم وارد بسیار نادر و ضروری در کتاب نیامده است» (ص هفت و عقمده).

آقای فقیهی این نکته را از مرایای کتاب خود داسته اند و حال آنکه بمقیده من نمیتواند این امر مریتی برای کتاب محسوب شود، ایسا آ یا خطمش بوده اند که مؤلف کتابی در قرن ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ هجری نمیتوانسته منبعی

۱ - تاریخ دودمان بویه، علی نقی بهمنیار ص ۲۷

۲ - شاید «میری» که نقش گیلک ساده را در تلویزیون بازی میکند، بتواند به این راه خود عبارت را ابطور سارد به آرزای قبیله لباس نوی خود ده، و نمکیر به ترجیحی به پادشاهی بکنه!

۳ - این کتاب راسته در سال ۱۳۴۴ ش در جزء انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده ام

عبارت منابعی که امروز در دسترس آقای فقیهی است در اختیار داشته و از آن استفاده کرده باشد؟ فی المثل ما می دانیم احمدعلی خان وریری که در ۱۲۹۴ ق (۱۸۸۷ م) کتاب تاریخ کرمان را می نوشته ، رسالهٔ بزم نامه را در اختیار داشته و ما امروز آن رساله را نداریم . آیا میشود تنها فی المثل تاریخ آل بویه کرمان را از کتبی استخراج کرد که تا قرن دهم نوشته شده اند ، و احتمال نداد که مطالب تازه ای در بزم نامه بوده که در کتاب وریری آمده ، ولی ما به احتمال اینکه کتاب مربوط به قرن ۱۳ ق است از استفادهٔ از آن خودداری کرده باشیم . (اتفاقاً در همین تاریخ کرمان مطالب بسیار مفصلی در باب آل بویه هست و در کتاب عبدالعلی میرمطالب تازه ای در باب مناسبات زعمی قفص و عضدالدوله می بینم ، زیرا کرمان پای تحب يك سلسله ازین خانواده و هم جنس سیرخان سهرمورد علاقه عضدالدوله بوده ، و باز همین کتاب هم از نظر فاضل محترم آقای فقیهی نگذشته است) ، به عقیدهٔ من این امر باید مورد تجدید نظر دبیر محترم و فاضل دبیرستانهای قم قرار گیرد ، خود بنده از کسانی هستم که اگر روزی بخواهم در باب آل بویه کار کنم ، در جزء نخستین منابع همین کتاب آقای فقیهی خواهد بود که در قرن ۱۴ هجری نوشته شده است .

بعد از این مقدمات باید عرض کرد که کتاب شاهنشاهی عضدالدوله یکی از بهترین کتابهایی است که در باب این سلسله نوشته شده است . اهمیت کار آقای فقیهی که دبیر ساده ای بیش در قلم نیست ، ازینجا مشهود میشود که به کمک انتشارات مطبوعاتی اسماعیلیان خودش در قلم آن را به چاپ رسانده و بسا احتمال که میلی ارحقوق و حشم کورکن ، معلمی را هم روی آن گذاشته باشد ، و این در واقع درس عبرتی است برای ما که در مر کره هستیم و هرگز در فکر کشف استعداد شهرستانها بر نیامده ایم : اگر مؤسسهٔ مطبوعاتی مهمی داریم ، حقوقش را خودمان بگیریم و کتابش را هم خود دستگامان تألیف میکنیم و حق التألیفش را هم - ولو حق التألیف قرآن باشد! - خودمان دریافت میکنیم و از اتفاقات روزگار بسا اوقات حایرهٔ سالیانه ای هم اگر در کار باشد نصیب خودمان میشود ! حکایت ، حکایت حدیث کساست که فاطمه بود و پسر فاطمه بود و شوهر فاطمه و پس دیگر چگونه استعدادی خارج از محدوده کشف خواهد شد ؟

اگر هم مؤسسات خصوصی داریم که مؤسسات رسمی جنان فعل پیاپیان بسته اند که تنها به فروش کتب انتشاراتی آنان و کتابهای درسی ناچاریم اکتفا کنیم و تنها گاه و گداری کتابهایی از چند مؤلف سرشناس - سرشناس باین معنی که سرشان را شناخته ایم تا کلاه بر سرشان بگذاریم! - چاپ میکنیم چه مردم به اسم

آنها کتابشان را می‌خوانند به بحاطر خود کتاب . پس دیگر محل اعرابی برای مردمی که خارج ازین دایره هستند باقی نمی‌ماند و هیچ توقع نباید داشت که کسی بداند که فی‌المثل معلم حبیب آبادی برای تألیف مکارم‌الاثار در اصفهان چه خون دلی خورده و محمد حواد بهروری در حاب «سهرسبر» کارون ، در سیرار چه رنگه ردی‌ها برده ، و کوششهای قاصی فتاحی برای کردشناسی و ناصر نقائی در تبریز برای تدوین لهجه کرمان و دهها وصدها کار و تألیف دیگر که بنده از آنها خبر ندارم در شهرستابها چگونه چاپ و منتشر شده است .

باری ، این سخن بگذار تا وقت دیگر ، بار بر سر کتاب شاهنشاهی عضالدوله باید رفت

برادران بویه یعنی عمادالدوله و معرالدوله و رکن‌الدوله از کسانی هستند که تا تسخیر فارس و کرمان و همدان و بغداد ، زمینه را برای سلطنت درة‌العتا بویه ، یعنی عضالدوله پسر رکن‌الدوله آماده کردند . از نظر سیاسی ، فلاط ایران درین روزگار به دو قسمت معین تقسیم می‌شد : از حوالی ری و اصفهان و یرد و کرمان ، تاهرموز ، این خط تقسیم ، دونا حیه شرقی و غربی را اهرم جدا میکند ، شرق تابع مذهب سنت ، خصوصاً حنفی و قشربون آست که سلاطین سامانی و بعد غزنوی آنرا اداره میکردند و هرکس را مخالف مذاهب سنت می‌شناختند به عنوان رافضی و قمرطی بردار میکردند ، و نواحی غربی مذهب ملایمت اهل‌شیعہ و بعضاً شافعی را پذیرفته بودند و طرفدار آل‌علی بودند و آل بویه از این «تر حکومی» طرفداری میکردند ، منتهی در شهرهای مرزی مثل ری ، برادر این کشاکشها ، چندین هزار از رؤسای شیعی و روافض بردار محمود رفتند ، اودر واقع خیابانی ازارها برپا کرد و حای جراغ ، احساد روافض را بدان آویخت و یا به قول گردیری «کسانی را که بدان مذهب منم بودند حاصر کردند و سنگریز کردند» و خود محمود در گراش فتح‌نامه به حلیفه بوسه «جمعی از باطنیان را که ملازم او [محدالدوله] بودند بردار کردیم و معتزله که در ری اقامت داشتند همه را کوچانیده به خراسان فرستادیم ، اصفهان و کرمان هم همیشه در زدو خورد این دونیرو بودند و ابوعلی بن‌الیاس و اولادش از کسانی هستند که در کرمان و سیرجان قربانی این تضاد عقیده شدند .

کتاب شاهنشاهی عضالدوله از قبیل کتابهای تاریخی معمولی نیست . طبق روش خاص مؤلف ، حاوی فصلهای اختصاصی مربوط به اوصاع اجتماعی آن روزگار است و از زندگی مردم سخنها دارد تا جائیکه فی‌المثل می‌بینیم حوایان و درشکار در مسابقات شنا و ماهیگیری آنقدر پیش‌رفته بودند ، که شناگر در حال

شنا منقلی در دست میگرفت که روی آن دیگی بود و با این وضع آنقدر به شنا ادامه میداد تا گوشت داخل دیگ پخته می‌شد، (ص ۳۹ و ۲۵۰) ، یا محمد بن کاله طنبوری تصنیفها با آهنگ مخصوص می‌خواند (ص ۸۷) و متوجه میشویم که «حقوق هر وزیر در ماه هفت هزار دینار بوده است (ص ۲۲۷) ، و تمام عمال و مأموران در هفته‌ای دو روز برای استراحت تعطیل میکردند (ص ۲۲۹) ، و سپاهیان روغن داغ کرده به سروروی دسم می‌ریختند و آتش یونانی بکار می‌بردند (ص ۲۳۲) ، و حلیفه و اسبابش لباسشان را تغییر داده بیشتر اوقات لباس مردم دیلم را می‌پوشیدند (ص ۲۳۹) ، و مردم آن روزگار آنقدر مهماندارند که به نقل ارباب حوئل در سفدخانه‌ای دیده‌اند که خلودر آنرا می‌حکوب کرده بودند تا هیچگاه بسته نشود و آثار و علائم پیدا بود که بیشتر از صدسال بود تا در آن خانه بسته نشده بود ، و در سمرقند بیشتر از دو هزار نقطه بوده که در آنجا آب یخ به مردم میداده‌اند (ص ۳۰۱) .

در واقع فصول آخر کتاب با کتاب رسوم دار الحلافه هلال صابی تطابق دارد^۲ و بسیار قابل استفاده است .

تعلیم کتاب سا دقت تمام و بر طبق اصول منطقی صورت گرفته و فصلها هر کدام برای خود مستقل محسوب می‌شود . حاب آن بیز نسبتاً خوب است ، اما مثل بسیاری از کتابهای دیگر از غلطنامه - یا به تعبیر استاد جمال‌زاده از لنته حیض - حالی نیست ، با همه اینها باز هم چیزهایی هست که در غلطنامه فوت شده ، مثل «حیر بنی» بجای «خیر نبی» (ص ۱۵) و ابن تمیمه بجای ابن تیمیه (ص ۱۲۶) ، و امری خارق‌العاده‌ای (ص ۱۲۸) ، و انت‌اهدی‌المعجرات بجای احدى‌المعجرات (ص ۱۸۰) و اصار و بجای اصاروا (ص ۱۸۰) و کذاک بجای کذلک (ص ۱۸۱) ، «ولم ارقبل» بجای «ولم ارقبل» (ص ۱۷۲) که همه غلط‌حایی است لاغیر . آیا حدس نمیرید که در جزء کالاهای خاص هند که از لطائف المعارف ترجمه شده است ، بجای گردوی هندی ، بتوان همین حوز هندی امروز خودمان را بکار برد ؟ (ص ۸۷) .

تقیفه بنی ساعده (ص ۲۰۷) هم قطعاً سقیفه بنی ساعده صحیح است ، و در نقل شعر آبست و نبیذاست ، بدن بود به تاریخ سیستان نیز مراجعه می‌شد .

۱ - و امروز گمان می‌رست که اختراع «ای . اف» برای این نیست که مار کردن آسانتر شود ، بلکه برای آنست که بدون آنکه در خانه را مار کند اردا داخل اطاق به‌همان گویند کسی در خانه نیست !

۲ - این کتاب به قلم شیوای آقای شعبی کدکلی ترجمه شده و از کتب مهم تاریخ اجتماعی این عصر است و حای آن دارد که گفتگوئی جداگانه در باب آن شود .

بعضی تعبیرات هم هست که تازگی دارد ولی بهر حال باید پذیرفت، مثلاً سه برادر آل بویه که به تعبیر مؤلف «خود ساخته» بودند (ص ۲۷)، یا برپاساختن بارانهای گوناگون و شاید نمایشگاههای تجارتی (ص ۱۳۷)، و لباس تمام رسمی (ص ۲۱۹)، و بالا بودن سطح زندگی (ص ۲۳۴).

این کلمه سدی که مؤلف گوید عربی شده سه دله است و آن قبه‌ای بوده که در داخل سقبه تودرتو داشته (ص ۵۹)، امروز در دهها به صورت «سه دره» موسوم است و تلفظ می‌شود واطا قی است که معمولاً سه در دارد و البته مهمانخانه است، زیرا سایر اطاقهای خانه‌ها عموماً - برای حفظ گرما - یک دره میباشد. قاصدی هم که خورشکست علی بن عیسی را ازری به مرو رسانده، ده روزه به مرو رسیده است! نه سه روزه آنطور که درین کتاب آمده (ص ۳۴۱) حتماً اصول طبیعی قطعاً موافق نیست.

باز بر سر بحث در باب مطالب پرارزش کتاب برویم: این گیلک‌های دلبر روزی که از کوه سرازیر شدند هنوز کوهی بودند و عربی نمی‌دانستند چنانکه معرالدوله وقتی وارد بغداد شد خون عربی نمیدادست مترجم گرفت و... ابو جعفر صیمری مترجم او بود، و اتباع معرالدوله با او فارسی حرف میدادند، و یکی از قائدان عضدالدوله هم با او فارسی حرف میداد، و دو دیلمی که مستکنی خلیفه را از تخت نزیر آوردند با صدای بلند به فارسی سخنانی می‌گفتند (ص ۲۱۱)، منتهی عضدالدوله وقتی تختش کنار تخت حلیفه قرار گرفت، برای اینکه کمبود عربی ندانی خود را جبران کرده باشد، آنقدر به عربی و رفت که توانست عبارتی اینطور بنویسد: *غرك عرك فصار قصار دلك ذلك فاختش فاختش فملك فملك بهذا تهدي!* (ص ۱۸۵)، حای میر را مهدی حان استرآبادی حالی که بیاید و این جمله را معنی کند.

در باب لقب عضدالدوله که شاهنشاه بوده است، بحثی دقیق شده (ص ۵۲)، درینجایی مناسب نمیدانم بگویم که در همین زمینه یکنفر خارجی «ویلفرد ماد لونگ» نیز اخیراً مقاله‌ای مفصل نوشته و تیراژ آن مقاله که بدست من رسیده، این عنوان را دارد:

The Assumption of the title Shahanshah by the Buyids and the Reign of the Daylam, Wilferd Madelung, Journal of Near Eastern Studies, Vol. 28, Nos. 2-3, 1969, P-84-108, 168 - 183,

کتابهای عربی آن عهد این لقب را «شاه الملوك» ثبت کرده‌اند و خود از بازیهای روزگار است که فرزند خاندانی که هیزم روی سر خود حمل میکردند

و بجانهای مردم می بردند و پدرشان ماهیگیر (ص ۲۷ از قول الفجرى) -
 یابنه تعمیر امر و وزغ السوز و کله ماهی خور ، بود کارش به حائى برسد که لقب عضالدوله
 و تاج المله و ولی الدوله و کتیه ابو شجاع فنا حسرو ، بدست آورد و در شیراز برای
 اقامت خود کاخی بنا کند که ۳۶۰ قسمت داشته باشد و هر روز از ایام سال را در
 یکی از آنها بنشیند و با پارچه کتان او را باد برنند (ص ۵۶) .

و این طبعی است که کسانی که با گراز می جنگند (و شمشیر) و شاخهای گاو را
 بر رگی را میگیرند و از حرکت باز میدارند (عرالدوله) و وزرائی دارند که
 اگر در جنگی شکست بخورند ، خودشان رگهایشان را می برند تا بمیرند
 (ص ۱۰۲) ، بر بغداد و بر حانشینان هرون الرشید مسلط شوند (جانشینانی
 که در دو طرف تحب آنها خادمان پیراز نژاد اسلاو ایستاده بودند و در دست
 این غلامان وسائل دور کردن مگس (بادزن) قرار داشت (ص ۶۰) ، و
 عده ای با فلاخی های مخصوص ایستاده بودند که اگر کلاغ یا مرغ دیگری صدا کرد
 او را برنند (ص ۲۳۱) ، و و کارشان چنان شود که برایشان سه بوبت بزنند و خطبه
 بخوانند و خطیب در روز اول ورود عضالدوله به بغداد ، بعد از نام حلیفه ، بگوید :
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و طاعة امیر المؤمنین
 الطائع لله مرصاة لربکم و مثراة فی اموالکم و اولادکم ، و اطیعوا لعضد دولته ترشدوا ،
 و اتبعوا تاح ملتکم تهتدوا ! (ص ۶۶) و دختر بر رگ خود را به ریش خلیفه
 الطائع لله بیند و صد هزار دینار کاپس او قرار دهد بدین امید که پسری که ازین
 پیوند حاصل میشود و لیمهد آینده بنی عباس باشد (ص ۶۹) و درآمد سالانه او
 به سی و دو میلیون و دویست هزار دینار بالغ گردد (ص ۱۰۶) .

عضدالدوله نخستین پادشاهی است که قبل از شاه عباس صفوی متوجه اهمیت
 تجارت ابریشم شده و آنرا حراء از الحصارات دولتی در آورده .

ردو خوردهای مذهبی سنی و شیعه ازین روزگار شروع میشود . اینکه
 آل بویه مذهب شیعه را رواج دادند و تقویت کردند خود يك ضرورت تاریخی
 و اجتماعی بود ، زیرا تعداد شیعه و رواج افکار آنان بدان حد رسیده بود که دیگر
 ناچار گشت در کردن و قرمطی حستن ، نمیشد چاره آنها را کرد ، ناچار آل بویه

۱ - البته همه حرفها فقط برای بندهی قرمطی بودن بود ، مقاصد دیگر هم در میان
 می آمد ، مثلا « بونی مسمع سلطان محمود رسانیدند که شخصی در پیشاور مال فراوان دارد . آن
 شخص را به عربین طلبیده گشت : چنان مسموع ما شده که تو مذهب قرامطه داری ؟ مرد متمول
 جواب داد که من قرمطی نیستم ، اما خدای عزوجل مرا از امتناع دیوی عمی گردانیده است ، هر چه
 دارم از من ستان و این نام بر من نه . سلطان اموال او ستد ، و در باب حسن عقیده آن مرد فرمود
 تا نشان بوشند » (روضة الصفا ج ۴ ص ۱۲۴) .

ساراین معلوم میشود چطور آدم میتواند بعد از قرمطی بودن ، یکباره مسلمان حنفی
 صحیح السب از آب درآید .

این گروه عظیم را در جامعه حکومتی خود نگاه داشتند و ارهمی رورگان است که ز دو خوردها و حنگهائی - که من آنها را «حنگهائی حی علی حیر العمل» نام داده‌ام - پدید می‌آید چه از آن روز که قرار شد این عبارت را در اذان بکار برند ، اهل سنت به معامله به مثل گرائیدند ، و روز عاشورا را عید گرفتند و در برابر ، روز قتل عثمان یا مصعب بن زبیر را سیاه پوشیدند و عزاداری کردند (ص ۱۲۳) و محله کرج را چند بار به آتش کشیدند ، و زمی را سوار شتر کردند و عایشه خواندند و در واقع تعزیه عایشه ساختند و به اصطلاح کوهستان «شبه عایشه» را در آوردند ، و این حتماً عکس العمل تعزیه و شبهه زینب و امثال آن بود ، و سنیاں به هر کس می رسید می گفتند: خال تو کیست ؟ و اگر قبول نمی کرد که خال او معاویه برادر ام حبیبه زن حضرت رسول است ، او را صدمه می رساندند (ص ۱۲۲) ، و خلفای بیچاره - هر وقت آل بویه در بغداد نبودند - گاهی علیه این گروه و گاهی علیه گروه دیگر ناچار بودند رفتار کنند .

عضدالدوله با تعمیر بقاع متبرکه خصوصاً نجف و کندن بهرها و ساختن مساجد خاص شیعیه و تعمیر قبر سلمان پاک ، این مذهب را سخت تقویت کرد پای تحت اول عضدالدوله شیراز بود و پای تحت دومش بغداد ، و تنها يك کار او یعنی ساختن بند امیر بر رود کر هر ساله هفتصد هزار حر و ار در عایدات او افزود (ص ۱۴۰) .

در تاریخ آل بویه ، نسبت عضدی و تاحی اختصاص به چند پدیده خاص داشت (همچنانکه مثلاً در دوره حواجه نظام الملک ، غلامان نظامی ، و مدارس نظامیه و آخر نظامی ، منتسب باوست ، و در دوره قاجاریه قهوه قحری و تنگ قحری و بالاخره پالان قحری^۱ ، منسوب به سلاطین این عصر است و پالان علیشیری منسوب به امیر علیشیر نوایی است) .

در دوره عضدالدوله هم یکی دو نام داریم که آرا منسوب به عضدالدوله دانسته و نسبت عضدی به آن داده اند :

- نخست «کنات عضدی» که اسم دیگر کتاب کامل الصناعة اهواری در طب است .

- دوم بیمارستان عضدی که از بیمارستان های معروف بغداد در تاریخ بشمار میرود و طاهراً بر اساس بیمارستانی که پیش از آن وجود داشته ، تکمیل و بدین نام معروف شده .

بیمارستان عضدی ۲۴ طبیب داشت (ص ۱۴۶) ، و این بیمارستان را در حایي ساخته بودند که به تشخیص رازی ، گشت در آن محله دیرتر از سایر

محلات خراب میشد (ص ۱۴۸) . حالبترین نکته : طرز اداره این بیمارستان بوده که صد درصد بایک سیستم انتخابی صورت میگرفته است ، بدین معنی که از میان بیش از ۱۰۰ طبیب تعداد ، ابتدا ۵۰ نفر را انتخاب کردند که رازی هم جزو آنان بود ، سپس از آن ۵۰ نفرده نفر برگزیدند که باز رازی جزو آنان بود ، از بین آن ده نفر سه نفر انتخاب شد که باز هم رازی حروآن سه نفر بود ، عضالدوله رازی را از آن سه نفر فاصل دریافت و او را به ریاست بیمارستان برگزید (ص ۱۴۸) . در واقع سه نفر را به شاه پیشنهاد می کردند و او یکی را بر میگزید . از حالبترین کارهای عضالدوله ساختن دارالشفای دیوانگان در بغداد است (ص ۱۵۱) . کاش مؤلف داستانی را که مربوط به روز افتتاح تیمارستان است آورده بودند و چون نیاورده اند من در اینجا یادآوری میکنم : گویند ، عضالدوله هنگام افتتاح تیمارستان ، بی دیوانه ها قدم میرد و حال آنان را می پرسید ، وقتی از یکی پرسید حالت خطور است ؟ جواب داد ، از حال تو بهتر است ، زیرا تو ظاهراً ارما دیوانه تری ، عضالدوله بالبخند از دیوانه پرسید : چطور من از شما دیوانه ترم ؟

دیوانه جواب داد . برای اینکه پول مردم عاقل را میگیری و صرف مادیوانه ها میکنی ! !

— در مورد سوم باید از «گنبد عضدی» در حدود قربانگاه شیراز یاد کنیم که پیل های سپاه عضالدوله را که اختصاص به او داشت نگاه میداشت . از وسایل شکوه و دبده عضالدوله و همشهریان کوهی او ، فیل هایی بود که در سپاه خود داشت ۴ ولی از این پیلها ظاهراً دوسه جا بیشتر استفاده نشده است : یکی هنگامی که میخواست در بغداد باغی بزرگ احداث کند که پنج هزار هزار درهم مخارج آن شده است ، ارین فیلها برای خراب کردن دیوارها استفاده کرده (ص ۱۴۴) و معلوم است که می بایست دیوار زمین ها و خانه های مردم را خراب کند ، و با این حساب این فیلها که کار بولدوزر و تراکتور را میکردند ، منتهی گمان من اینست که برای ترساندن کسانی هم بوده است که احتمالاً ممکن بوده بر این کار اعتراض داشته باشند !

ناردروم موقعی بود که میخواست صابی وزیر خود را تنبیه کند ، صابی را

۱ — درباره مناصر بودن رازی ما عضالدوله باید تأمل کرد و خود فقیهی بیرای تأمل را داشته است ، ولی بهر حال نفس قصبه ، یعنی گفتگو از سیستم (نظام) انتخابی بودن سازمان اداری یک بیمارستان خود قابل اهمیت شعاع میرود ، کوئی سیاه مشق روال شورا کرائی که دارومریر ریاست دکتر سپاسی و معاونت دکتر شبانی در دانشگاه تهران بود .

۲ — عضالدوله ۱۲ فیل جنگی داشت و گسندی مخصوص آن فیلها ساخته بود که در آرمغان آن را «فیلحاه عضد» می گفتند . (نزرگان شیراز ، رحمت الله ، هزار ، ص ۳۷۷) .

زندانی کرد ، ولی حمعی شفاعت کردند و او آزاد کردن او را قبول کرد بشرط اینکه صابی کتابی در تاریخ آل بویه و خصوصاً در پیشرفتهای زمان عضالدوله بنویسد ، و او چون بازهم زبان خود را نگاه نداشته بوده ورد حشم قرار گرفت . مؤلف گوید «عضالدوله پادشاهی مهربان و باگذشت بود ، و صابی هنگام تألیف کتاب التاحی حمله‌هایی بر زبان رانده بود که چون به گوش پادشاه رسید بطوری غضبناک شد که دستور داد او را زیر دست و پای فیلان ببندارند ، ولی خون دوبر از نزدیکانش به خاک افتادند و شفاعت کردند مجدداً از خون او در گذشت (ص ۹۴ و ص ۱۶۲ بنقل از مجمع‌الادباء) ، مثل اینکه آقای فقیهی در سال ۱۳۴۷ شمسی هم هنوز از زخم پای پیلان عضالدوله می‌ترسیده است که مطلب را گنگ و رپر پرده عنوان کرده و عین حمله صابی را نقل نکرده اند ، ولی من برای تکمیل مطلب ، علت خشم مجدد عضد الدوله را نقل می‌کنم . مرحوم بهمنیار کرمانی گوید «عضدالدوله پس از فتح بنداد صابی را امر کرد تا کتابی در تاریخ آل بویه بنویسد و او به نوشتن کتابی درین موضوع موسوم به التاحی مشغول شد . وقتی سخن چینان به عضدالدوله خبر بردند که یکی از دوستان صابی بر او وارد شده و او پرسیده است چه مینویسی ؟ او گفته است دروغی چند به هم می‌بافم ! عضدالدوله ادرین سخن درخشم شد و فرمود تا صابی را در زیر پای پیلان اندازند ، ولی به شفاعت و عجز و لایه جندتن ادرجال از خون او در گذشت لیکن اموال او را مصادره و خود او را سبس کرد و او چند سال در حبس بماند و در اواخر ایام عضدالدوله آزاد شد . ۲ ، بنام حریم تملق را ، این همان عضدالدوله ایست که در برابر مدایح مننبی در شیراز ، متجاوز دو سست هزار درهم به عنوان صلہ باو بخشید . (ص ۱۷۸) . مورد سوم استفاده از قیل ، هنگامی است که عضدالدوله وزیر عرالدوله بختیار را که محمد بن بقیه نام داشت ، پس از تسلط بر او ، به قتل رساند . «دستور عضدالدوله ، ابن بقیه را زیر دست و پای پیلان انداختند ، سپس حلو بیمارستان عضدی به دار آویختند ۳ . به قول حرین :

تا به پای علم دار نیاوردش عشق

سر شوریده منصور به سامان نرسید

۱ - این کتاب امروز وجود ندارد

۲ - صاحب بن عباد ، از انتشارات دانشگاه تهران ص ۱۴۶

۳ - علت این قتل را هم حنا فقیهی توضیح نداده و سده هم نقل نمی‌کند که دلیل کمر نیست ، بی‌هی گوید : «این پسر بقیه‌الورداء حساری بود ارجارم ، مردی قایل و با نعمت و آلت و عدت و حشمت بسیار ، اما منهور ، در مبارعتی که میرفت میان بختیار و عضدالدوله بی ادبها و تمندیها و تهورها کرد ، و اوعواقب ببیدیشید که اچون عضدمردی - ما سستی حادودش - آنها کرد که کردن آن حلاست ...» (تاریخ بهمنی ص ۱۹۵)

در همان حال که این بقیه بر بالای دانه بود ، ابن الانباری قصیده‌ای در مرثیه او بگفت ، چند شعر از قصیده او عیناً با ترجمه فصیح آقای قمیهی مؤلف درینجا نقل میشود :

علو فی الحیاة و فی الممات	لحق افت احدى المعجزات
كان الناس حولك حين قاموا	وفود نداك ايام الصلات
كأنك قائم فيهم حطيبا	و كلهم قيام للصلوة
مددت يدك نحوهم احتفالا	كمد هما اليهم بالهبات
ولما صاق بطن الارض من أن	تضم علاك من بعد الحما
اصار والحو قبرك واستنابوا	عن الاكفان ثوب السافيات
لعنلك في المعوس تبیت ترعى	بحفاظ و حراس ثقا
و تشتعل عندك النيران ليلا	كذلك كنت ايام الحیاة
ركبت مطية من قیل رید	علاها فی السنین الماضیات
و تلك فضيلة فيها ناس	تواعد عنك تعبير العداة
ولم أر قبل خذعك قط خدعا	تمكن من عناق المكرمات

ترجمه : در زندگی و مرگ مقام بلند داری ، درستی که این معجزه ایست* مردم دور حوبه دار تو گرد آمده اند ، گویی آمده اند مثل همیشه از تو صله و حایره بگیرند* مردم همچون بهار گرازان ایستاده اند و همانند حطیب دست خود را بطرف آنان دراز کرده ای بهمانگونه که هنگام بخشش و عطا دراز میکردی* دل حاکم تو است مقام بلند ترا دربرگیرد ، ارین روی قبر ترا در هوا قرار دادند و ارنسیم برایت کف دوختند* این از عظمت تست که پاسامان و محافظان مورد اعتماد در اطراف تو گماردند* شبها تا صبح برای تو حرا ع میافروید ، در دوران زندگی خود نیر حنین بودی* تو همان ستر راهواری را سوار شدی که سالها قبل از تو زید^۲ سوار شده بود ، پیروی تو از زید برای تو افتخاریست که دیگر محالی برای سرزنش دشمنان باقی نمی ماند* تنها این حوبه دار تست که چنین حادثه ای یافته که زمان آرا ده را واداشته تا به سوی آن گردن بکشند* (ص ۱۸۱)

واقعا آدم وقتی این شعر را میخواند ، درست منظره دار و حسد وزیر بینوا در نظرش محسوس میشود و به عقیده من ، حتی بحاطر همینطور اشعار هم باشد ، ارزش دارد که آدمی تحمل ضرب ضریای عربی را بکند و ربان عربی بیاموزد.^۳

۱ - شاید بهتر بود ترجمه میشد ، برآتی که تو یکی از معجزات بشمار میروی.

۲ - مقصود زید بن علی بن الحسین است که در کوفه بدار آویخته شد .

۳ - قسمت عمده این قصیده به مناسبت بردار کردن حسمک وزیر در تاریخ بهیمنی

اما حالتر ازین دبالة داستان است که من باید برایتان بنویسم . اینباری ، این قصیده را بر روی اورا قی چند نوشت و پنهانی بصورت شناسنامه آنرا در کوحه‌های بغداد ابداخت تا بدست مردم رسید . معلوم بود که چنین شعری را بلافاصله مردم می‌قاپند و در زبانها پخش می‌سود . خیلی ادرشعرا و جبرها هست که همی روزها هم پیش از آنکه چاپ و منتشر شود ، در دهان مردمان افتاده و زبانزد خاص و عام شده است .

خبر به عضالدوله بردند و گفتند که شعر از این انباری است . شاعر بینوا از ترس پنهان شد . یکسال هر کجا را حسنند شاعر را نیافتند . شعر از مرزهای بغداد گذشت و در اطراف ایران گشت ، از آنجمله در ری به گوش صاحب ابن عباد وریر دیلمیان رسید . صاحب خود شاعر بود و اهمیت کار را می‌دانست چنان می‌نماید که مردم هم که همیشه طرفدار حاکم مظلوم و منکوبند ، اراقتل عضالدوله بختیار و وزیرش این بقیه خشمگین بودند و قرائت مکرر شعر این انباری را به حساب نیشخند یا ره‌خندی علیه حشم عضدی بکار میبردند . صاحب اربس تحت تأثیر شعر قرار گرفته بود ، با احارة عضالدوله ، فرمان داد تا اعلام کردد که این انباری گوینده شعر «علو فی الحیاء» در امان است هر کجا هست خود را معرفی کند ساعر اراپستو در آمد و به ری رفت و به حضور صاحب رسید

«صاحب پرسید : گوینده این شعر توئی ! گفت : آری . گمت برای من بحوان ، این انباری شروع به خواندن کرد . خون به این شعر «ولم أدرقل . » (این حوبه دار تو بود که گردن زنان زیبا را بحود متمایل کرد) رسید ، صاحب از حای حس و شاعر را در آغوش گرفت و دهانش را بوسید ، پس او را نزد عضالدوله فرستاد . خون به حضور پادشاه رسید ، پادشاه اراو پرسید . چرا برای دشمن من مرثیه گفتی ؟ جواب داد : بگردن من حق نعمت و احسان داشت ، اندوه در دلم غلیان کرد و بصورت شعر مجسم شد . عضالدوله او را عفو فرمود و به صله و انعام سراف ازش کرد» (ص ۱۸۲)

عبرت انگیز تر از این بقیه داستان حسد ابن بقیه است . حسد را همچنان بر بالای دار نگاهداستند و عضالدوله احاره نمیداد آنرا پایین بیاورد و کسی هم حرأت حرف زدن نداشت عضالدوله هر گز به فکر مردن ننود و اصولا از مرگ سخت می‌ترسید و برای همین منظور بود که دستور داد نام شهر «گور» رادر فارس به «فیروز آباد» تبدیل کردند ، چه هر وقت عضالدوله به آنجا مسافرت میکرد «لطیفه گویان شیرازی میگفتد ملک بگور رفت !» (ص ۱۳۹) ، اینرا هم عرض کنم که عضالدوله «ارموت حایف عظیم بود چنانکه نام گور دشتی - کسی

از آفریدگان - پیش‌تحت او توانستی گفت ، و گفته‌اند که حمله مقابر را بفرمود تا دیوارها بلند کنند ، چنانچه چشم او بر هیچ‌گور نیفتادی^۱ ، با همه اینها در آخر کار دیدیم چگونه گور بهرام گرفت^۲ ! بدین معنی که به بیماری صرع گرفتار شد (۵۳۶۹ = ۹۷۹ م) تا اینکه روز دوشنبه هشتم ماه شوال ۳۷۲ هـ. (= مارس ۴۸۳) در ۴۸ سالگی چشم ارجهان فرو بست (ص ۱۸۸) ، در واقع این چهار سال آخر را عضدالدوله در عالم نیم دیوانگی - مثل نادر - بر مردم حکومت میکرد . حسد او را در نجف دفن کردند

برگردیم بدنبال داستان حسد ابن بقیه ، این حسد از ۳۶۷ هـ (= ۹۷۷ م) که قتل عرالدوله صورت گرفت تا ۳۷۲ که مرگ عضد است ، و بعد از آن ، همچنان بر دار بود تا چند سال بعد از وفات عضدالدوله ، مردی خراسانی - که حند شتر میراند - در ساحل غربی دحله ، نگاهش به چوه داری افتاد که هنوز حنّه ابن بقیه^۳ از آن آویران بود ، بر زبان را ند: لاله‌الاله ، اموردنیا چه شگفت است ! عضدالدوله در زیر زمین ، و دشمن او بالای زمین است !^۴ همین سخن باعث شد که حناره ابن بقیه را پائین آوردند و دفن کردند .

آخر همه کدورت گل‌چین و باغبان

گردد بدل به صلح چو فصل خزان رسد



از «پهلوی» که روزگاری زبان رایج این مرز و بوم و زبان کتب و رسائل و داستانها و دیوانهای گوناگون بوده اکنون جز قلیلی کتب مذهبی زرتشتی چیری در دست نداریم و اگر در نظر بیاوریم

که همین کتب نیز چندین قرن پس از مرگ آن زبان ، بمدد حافظه معتقدین زرتشتی نوشته شده میتوانیم بیش از پیش به فقر ادبی خود در این مورد پی ببریم . آنچه مسلم است زبان پهلوی از چهار قرن قبل از میلاد در ایران رایج بوده و تا اواخر دوره ساسانی یعنی قرن پنجم بعد از میلاد - جمعاً قریب به ده قرن یا یک هزار سال - مردم این کشور بدان صحبت میکردند . خلائی که پس از سقوط سلسله هخامنشی در تاریخ مایه می شود مانع از

واژه نامه دینی شرد
A Glossary of Dātistān ī
Mēnōg ī Xrad

تألف دکتر احمد نصیری
انشارات بنیاد فرهنگ ایران
۲۷۶ ص - ۸۰ ص فهارس

فریدون وهمی
دانشگاه کپنهاگ

۱- آسبای همت سنگ ص ۱۱۲ نقل از کتب تاریخی
۲- البته استحوایاتش ، و گرنه گوشت و رگ دهی حتماً فرود تراشیده بود !

آنست که بتوانیم اسناد و مدارکی که شاهد تطور زبان فارسی میانه در این دوره باشد بیابیم و درنمورد بیش از تحقیق درمسائل تاریخی کمیت مبالغه است. زیرا زبان چیزی نیست که باشکست سلسله‌ای و غلبه پادشاهی یک شبه تغییر شکل دهد و جای خود را به لهجه یا زبان دیگری واگذارد. قرن‌ها زمان و وقت لازم است تا زبان و لهجه‌ای به آرامی و تحت نفوذ عوامل گوناگون تغییر حالت داده و دگرگون شود.

خط و نوشتن از زمان هخامنشیان در ایران مرسوم بوده و برای کارهای درباری و مملکتی بکار میرفته است. در قرون اولیه مسیحی نگارش کتب مذهبی و آوردن متون مقدسه از حاشیه بروی کاغذ نیز مرسوم شد و این امر در زمان ساسانیان به اوج خود رسید و فعالیت‌های ادبی فراوان به ظهور پیوست. نگارش ادبیات (معنای عام آن) با آنکه بر اثر نفوذ تمدن‌های شرقی و غربی ایران تسریع شد اما بالاستقلال و بدون مداخله مستقیم نهضت فرهنگی بیگانه‌ای احجام گرفت و هنگامی که اعراب ایران را فتح کردند این تحول کاملاً پیشرفته و گسترده بود.

علاوه بر متون مقدسه مذهبی، اخبار و روایات درجه دوم دینی، حدای نامک‌ها، رسالات مختلف، ترجمه‌های متعدد افسانه‌ها و قصص از ساسکریت به پهلوی (که داستانهای هزار و یکشب و کلیله و دمنه و نمونه برجسته آنهاست)، داستانهای عامیانه پهلوانی، و سرانجام دیوانهای مختلف نظم و نثر برشته تحریر درآمد. خط پیشرفته و کامل اوستائی در همین دوره ساسانیان از روی خط پهلوی اختراع شد و اوستا به‌دان نگاشته آمد. ترجمه‌ای از اوستا به زبان پهلوی تهیه گردید که مناسبانه بواسطه تبعیت و سواس آمیز از ساختمان و جمله بندی زبان اوستا، که کاملاً با پهلوی مفایرست، ترجمه‌ای است مهم و درک آن خالی از اشکال نمی‌باشد.

باری از آنهمه آثار، اگر کتیبه‌ها را استثناء کنیم، حرمقادیری کتب دینی زردشتی که اکثر آنها توسط موبدان آن دیانت در قرن نهم میلادی و قرون بعدی نگاشته شده چیزی باقی نمانده، و باید اذعان کرد که تا بیست سی سال پیش از همین کتب نیز ما ایرانیان اطلاع درستی در دست نداشتیم و آنچه بحث و فحص درین زمینه شده جملگی را موهون علمای فرنگی و پارس‌سایان هند هستیم که از قرن نوزدهم به بعد به گردآوری و مطالعه و طبع و نشر این آثار پرداختند.

اکنون جای مسرت است که می‌بینیم در چند سال اخیر در ایران بدین

۱- برای اطلاع از نظریه نگاشته شدن اوستا در زمان ساسانیان نگاه کنید به مقاله پرومورد

کای بار ترجمه نگاشته در کتاب «دینی زردشتی» انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

رشته از علوم توحه بیشتری مبذول میشود و پهلوی شناسی و مطالعه بر سایر زبانها و لهجه‌های ایرانی کم کم حای خود را در دانشگاهها و مراجع علمی ما باز می نماید در این زمینه خوشبختانه تهیه و اثره نامه کاملی از زبان پهلوی مورد توجه بنیاد فردنگ ایران قرار گرفته و علاقه و توحه‌ی که آقای دکتر خالری مدیر عامل این بنیاد به این کار ضروری نشان می دهند نوید آنرا میدهد که انشاء الله تا چند سال دیگر این امر بدست دانش پژوهان ایرانی صورت عمل بخود گیرد. برای تدوین فرهنگ بزرگ پهلوی طبعاً باید برای کلیه آثار و کتب موجود به این زمان مستقلاً واژه نامه‌ای تهیه نمود و سپس با روشی دقیق و علمی به تلفیق این واژه نامه‌ها پرداخت .

کتاب «واژه نامه مینوی خرد» آخرین کتابی است که در سلسله واژه نامه‌های پهلوی انتشار یافته و مولف دانشمند جوان دکتر احمد تفضلی است. ۱. «مینوی خرد» را میتوان از جهتی در زمره اندرز نامه‌های پهلوی بشمار آورد . این کتاب شامل ۱۱۰۰۰ لغت پهلوی و مشتمل است بر ۶۲ جوابی که «روح خرد» به پاسخهایی در مسائل مربوط به دین زرتشتی داده و در آنها مطالب اخلاقی و دینی و اساطیری حالبی را مطرح می نماید. سبک نگارش کتاب با مقایسه با سایر متون پهلوی ساده و خالی از پیچیدگی‌ها و ابهامات رایج در متون این زبان است و به احتمال فراوان این اثر در زمان خسرو انوشیروان تألیف یافته است .

قدیمی ترین نسخه «مینوی خرد» که در سال ۱۵۶۹ میلادی نگاشته شده اکنون در کتابخانه سلطنتی کپنهاگ نگاهداری میشود. این نسخه را در سال ۱۸۴۳ وستر گورد زبان شناس مشهور دانمارکی از ایران به دانمارک برده است . «مینوی خرد» بارها طبع و به پاریس و سانسکریت نیز ترجمه شده و فهرست مآخذ و مدارکی که مولف ترتیب داده است نشانی همه این طبع‌ها را در بر دارد. در قرون گذشته این کتاب مورد توحه عامه رزشتیان بود و از آن ترجمه‌هایی به فارسی به علم و نشر ترتیب دادند. این ترجمه‌ها آنقدر مشهور و متداول گردید که زمانی اصل کتاب تقریباً فراموش و نسخ آن بکلی کمیاب گردید و آمانکه

۱- در این سلسله تا کنون این واژه نامه‌ها طبع رسیده است : سدهش : تألیف دکتر احمد بهار ؛ درخت آسوریک : تألیف دکتر یحیی ماهیارنوبی، فرهنگ پهلوی : تألیف دکتر بهرام فره وشی ، فرهنگ هروارشیهای پهلوی : تألیف دکتر محمد حواد مشکور .

میخواستند از اصل آن در صورت پهلوی استفاده نمایند ناچار آنرا اربارند به خط و زبان پهلوی برمیگردانند. این نسخه‌ها اغلب مغشوش و مغلوط و خاصه در موارد هزوارشهای آرامی استیاهات آنها فراوانتر بود. چنین نسخه‌ای از مینوی خرد نیز حالیه در کتابخانه سلطنتی دانمارک نگهداری میشود.

نسخه‌ای که برای تهیه این واژه نامه مورد استفاده قرار گرفته همان نسخه معتبر و قدیمی کتابخانه سلطنتی کپنهاگ نامقایسه نامتن چاپی اکتسارپاست که در سال ۱۹۱۳ در بمبئی بطبع رسیده است.

مؤلف در برابر هر واژه پهلوی صورت مکتوب^۱، و سپس صورت ملفوظ^۲ با آوا نویسی لفظ را بامعنی فارسی، و نیز معادل پارسی آن بدست داده و در موارد متعدد به مقالات و مآخذی که دانشمندان دیگر آن لغت را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند اشاره نموده است.

تهیه چنین واژه نامه‌ای مستلزم صرف وقت و حوصله و دقت فراوان است و مطالعه این فرهنگ نشان آنست که تفضلی همه آنها را ساداس و احاطه‌ای فراوان ارکاری که در دست داشته همراه کرده و اثری منقح و پاکیزه و قابل اعتماد بدست داده است.

فهرست کاملی نیز از لغات فارسی، پهلوی، اوستائی، فارسی میانه، تورفان، زبور پهلوی، پازند، و عربی با ذکر شماره صفحه و خط تهیه شده که کار محققین و استفاده کنندگان از کتاب را آسان می‌سازد.

از دکتر احمد تفضلی تاکنون چند مقاله که شامل مباحثی در مورد لغات پهلوی بوده است خواننده‌ام و این طاهراً اول کتاب اوسب. مقاله مستند دیگری از او تحت عنوان پهلویکا^۳ در مورد رجات آخرین شماره آکناورینتالیا^۴ در کپنهاگ زیر چاپ است.

آثارش حملگی حکایت از دقت و احاطه و سنخش صحیح و مطالعه فراوانی که لازمه کار در این رشته است دارد. خدایش موفق تر بدارد و امیدوارم با آنهمه افتادگی که دارد نرنجد اگر او را از امیدهای آینده مطالعات زبان شناسی بخوانم.

1- Transliteration

2- Transcription

3- Pahlavica

4- Acta Orientalia

چهل ساعت محاکمه

ار عبدالله مستوفی چاپ دوم. تهران. ۱۳۴۸

۸۲ ص. بیا ۵۰۰ ریال

گمان می‌کنم همه کسانی که شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی دوره قاجار، اثر عبدالله مستوفی را خوانده‌اند افسوس این را خورده باشند که چرا نویسنده این کتاب زودتر به صرافت نوشتن نیفتاد و چرا

دیرتر نریست. «شرح زندگانی من» یک تصویر «گسترده» (پانورامیک) روشن از یک عصر طی شده است. از تمینات آن عصر امروز هر چند لاله و مردنگی و کوزه قلیان در روی خانه‌های اعیان و اشراف ورشکسته، (یا در «دو تیرین» و یلاهای کارگران نوکیسه) و جز چند عمارت نهم داده در محله‌های قدیم «طهران» و هر چند حناز کهس در حیاط کاح گلستان چیز زیادی باقی نمانده است. از معنویات آن، ارفضا و هوای خانه‌ها و کوچه‌هایش، گذشتگان آنچه در سینه داشتند ماحود بردند.

تنها یادگار، نوشته‌هایی است که حسته گریخته بر حامانده است. «شرح زندگانی من» شاید غنی‌ترین این نوشته‌ها باشد. به نظر من اهمیت آن از عمارت شمس‌العماره به مراتب بیشتر است.

وتاره اهمیت آن به همین جا ختم نمی‌شود. این یکی از آخرین فراورده‌های مهم ذهن و زبان ایرانی است پیش از هجوم فرهنگ مغرب‌زمین. گنجینه لغات و اصطلاحاتش تقریباً بی‌انتهاست. زبانش صنعت یا طرافت خاصی ندارد، اما فارسی است - فارسی وسیع و رسا و گویا. به این ترتیب، نام عبدالله مستوفی روی هر کتابی باشد نمی‌توان از خواندن آن غافل ماند.

«چهل ساعت محاکمه»، که گویا سالها پیش چاپ شده بوده و اکنون چاپ جدیدی از آن درآمده است، متأسفانه با اثر اصلی نویسنده طرف قیاس نمی‌تواند باشد؛ مع هذا قدرت مشاهده و راحتی بیان او در این کتاب کوچک هم به طور محو و مبهمی احساس می‌شود.

محاکمه مربوط به یک قتل است در حدود چهل سال پیش از این. قاتل کلانتر هجرم بوده است و مقتول برادر راده پانزده ساله او. علت قتل این است که کلانتر برادر زاده‌اش را مدعی خود می‌پنداشته و با او دشمنی می‌کرده است. اوضاع و احوال قتل و حشمتناک است و یکی از نمونه‌های این نکته است که عواطف منفی زاینده نظام اجتماعی منحط روح آدمیزاد را تا چه درجه‌ای

می‌تواند در تاریکی فرو برد. نویسنده داستان محاکمه را از زبان قاتل نقل می‌کند.

باید توجه داشت که این يك داستان كاملاً ساده‌دلانه (naive) است. نویسنده بدوی‌ترین شیوه‌ها را در آن به‌کار برده است. گفتگوها به اختصار و غالباً به‌طور غیر مستقیم آمده است. هر جا ممکن بوده «نکات اخلاقی و قضائی» در داستان درج شده است. مع هذا صحنه‌ها كاملاً زنده اسب و نتیجتاً قصه كاملاً خواندنی اسب. به‌جهت آن مقدار فضا و حیاتی که گویی به‌رغم نویسنده در لای‌لای سطور باقی مانده است. خواننده «چهل ساعت محاکمه» را با این حیف و دریغ تمام می‌کند که کاشکی مستوفی با آن حافظه و دقت نظر سگرفی که بعدها در «شرح زندگانی من» نشان داد شرح این محاکمه را عم هر چه مفصل تر و مستوفی‌تر نوشته بود.

*

مرحوم عبدالله مستوفی را من يك بار دیدم. در حدود بیست و دوسه سال پیش يك شب یکی از دوستان مرا با خود به جلسه انجمن دانشوران برد که در خانه عادل خلعتبری در شمیران تشکیل می‌شد. یادم نیست کجای شمیران بود. وسط باغ مقداری صدلی چیده بودند و عده‌ای بنشسته بودند. «شرح زندگانی من» گویا تازه منتشر شده بود و صحبتش سر ربابها بود. آقای خلعتبری گفت که نویسنده این کتاب در میان ماسب و وعده کرده است که برای اعضای انجمن سخنرانی کند. مستوفی مرد سیره میانه بالایی بود با تن سنگس و کله طاس بزرگ. خیلی پیر و خسته می‌نمود. اراو خواهش کردند بنشسته حرف برند، ولی قبول نکرد. موضوع صحبت تاریخ بود. ابتدا پرسید چقدر وقت حرف ردن دارد. گفتند هر چه بخواهد گفت که در حدود يك ساعت حرف بخواهد زد.

مستوفی درهمین حدود حرف زد. ابتدا به نظر می‌رسید که صدایش گرفته است و کلمات را مشکل ادا می‌کند، ولی بعد رفته رفته گرم سندوراه افتاد. خلاصه حرفش تا آنجا که به یادم مانده است این بود که هر چیزی تاریخی دارد و حال و هسنی آن چیز نماینده تاریخ آن چیز است. ملتها میراث تاریخشان را بردوش دارند و نمی‌توانند از زیر آن بار شانه خالی کنند. بی‌جهت نیست که ملت انگلیس با ملت روس فرق دارد، زیرا که تاریخ آنها مختلف بوده است. بنابراین چه خصائص فردی و چه خصائص قومی همه مسبوق به سابقه است. اگر دولت به ملت ظلم می‌کند، این مسبوق به سابقه است. اگر افراد ملت به حق همدیگر تجاوز می‌کنند، این مسبوق به سابقه است. اگر توی خیابان مسردم برای سوار شدن

اتوبوس یا خریدن نان همدیگر را کتک می زنند ، این مسبوق به سابقه است .
همه چیز مسبوق به سابقه است . علم مسبوق به سابقه است ، جهل مسبوق به سابقه
است . عدل مسبوق به سابقه است ، ظلم مسبوق به سابقه است . هر سابقه ای هم مسبوق
به سابقه است .

صاحب مستوفی که تمام شد ، حوان لاغر وریره ای که تهریشی داشت و اذعبا
و عمامه اس پیدا بود طلبه یا آخوند است ، دستش را بلند کرد و گفت « بنده سؤال
دارم . »

مستوفی گفت « بفرمایید . »

حوانك گفت « شما فرمودید همه چیز مسبوق به سابقه است . »

مستوفی گفت « بله . »

حوان گفت « فرمودید ظلم هم مسبوق به سابقه است . »

مستوفی گفت « بله . »

حوان گفت « آیا قتل هابیل به دست قابیل ظلم بود یا نه ؟ »

مستوفی گفت « البته ظلم بود . »

حوان گفت « بفرمایید که این ظلم مسبوق به چه سابقه ای بود ؟ »

دنباله بحث را درست به یاد ندارم .



شرکت سهامی کتب حیبه
مجموعه ای از مقالات دکتر سید
حسین نصر را بصورت پاکیرهای
چاپ و منتشر کرده است . عنوان :
« معارف اسلامی در جهان معاصر »

معارف اسلامی در جهان معاصر

تألیف سید حسین نصر . تهران . کتابهای
حسینی . ۱۳۴۸

رضا داوری
دکتر در فلسفه

تا حدودی می تواند راهبر باین باشد که بدانیم مضامین کتاب چیست یعنی
حتی قبل از اینکه آن را بخوانیم متوجه می شویم که هم مؤلف یا مصروف
بر این بوده است که نشان دهد معارف اسلامی چگونه در جهان امروز تلقی می شود
و تا چه اندازه اعتبار دارد و مورد اعتناست و مهمتر از آن این معارف دردنیای
امروز چه معنایی می تواند داشته باشد . دکتر نصر در حاشیای کتاب خود متذکر
می شود که از رنسانس بیعد اروپائیان چندان عنایتی به علم و فلسفه اسلامی نکردند
و اگر مطالعاتی در این زمینه بعمل آوردند بیشتر در مواردی بود که احیاناً

ربطی فلسفه و علم غربی داشت. لازمه این نحوه تفکر حتی اساس آن فکری بود که امروز بنام تاریخ انگاری خوانده می‌شود و یکی از نتایج این عقیده اینست که هر چه در گذشته گفته شده است، مربوط مگذشته است و کار امروز مردم امروز نمی‌آید و بنابراین تفکرات اهل علم در عالم اسلام هم اگر معنائی داشته‌است در گذشته بوده و امروز معنای محصلی ندارد. اما دقتی بر سر که با این معنی هیچ‌وجه موافق نیست سعی می‌کند نشان دهد که معنای این تفکرات چیست تا آنجا که حتی وقتی در علم اسلامی بحث می‌کند ما را متوجه می‌کند که این علم با علم امروز نباید مشتبه شود. زیرا که عالمان قدیم ما عملاً در کارشان بکشف باطن امور و رعایت داشتند. بر این اساس است که فی‌المثل نشان می‌دهد که کیمیای حایری حیان توحیدی ناشیمی راری فرق دارد و اصولاً علم اسلامی مبتنی بر یک جهان‌شناسی است که با جهان‌شناسی متداول امروز بکلی متفاوت است نتیجه مهمی که از این قول برای ما حاصل می‌شود اینکه علم امروز که در نظر مردم زمانه مطلق است از نظرگاه خاصی اعتبار دارد و اگر متفکری بخواهد جهان را از این نظرگاه ننگرد چگونه می‌تواند این علم را مطلق بداند. پیدا است که ما امروز به آسانی نمی‌توانیم نظرگاه متفکران یونانی و اسلامی را دریابیم. اما اگر بدون تأمل آن نظرگاهها را مردود بدانیم حاصلیم و فقط ادعای علم داریم یعنی در جهل مرکبیم. ممکن است بسیاری از نتایج علمی که متقدمان و از جمله آنها متفکران اسلام گرفته‌اند از لحاظ علم تجربی امروز ناقص و نادرست باشد اما اولاً این بیشتر در مورد علوم صاقد است که با طریقیه عملی حیات بشر است و میدانیم که فقط جزء کوچکی در علم قدیم جنبه پراگماتیک داشته‌است و این قیاس باطل است که بگوئیم چون علم امروز صرفاً جنبه کمی دارد و علم قدیم اینگونه نبوده است پس این علم باطل یا ناقص است. و انکهی وقتی مسأله نظرگاه و جهان‌شناسی مطرح می‌شود آسان نیست که باتوسل بتاریخ انگاری جهان‌شناسی قدیم را مردود بدانیم و جهان‌شناسی امروز را اعتبار بدهیم. مگر چه کس با کدام روش علمی می‌تواند جهان‌شناسی کوتاه نظرانه امروز را با اصطلاح بطریق علمی موحه سازد؟ اگر ما از پیش و از روی عادت این جهان‌شناسی را پذیرفته‌ایم چه ناسی می‌توانیم بر کسانی داشته باشیم که جهان‌شناسی دیگری را که عمق بیشتری هم دارد و قابل اینست که از آن تأمل و تفکر شود مطرح سازند.

اگر بشر امروز بحائی رسیده است که غرق در خود بینی است و بگرد حویث می‌چرخد آیا باید درهمین حال بماند یا باید تدکری پیدا کند که از خانه و وطن و یار و دیار خود دور شده است این تدکر نسبت به گذشته است اما نه گذشته‌ای که ما از آن گذشته باشیم. ما از گذشته نمی‌توانیم بگذریم زیرا این نور گذشته است که اربالای سر ما پیش روی ما می‌تابد و افق فراروی ما را روشن می‌کند. وقتی بانظر امروزی بگذشته نگاه کنیم این گذشته را ناگریز بایمان او گوست کنت تعصمی کنیم که: مردگان بر زندگان حکومت می‌کنند. یعنی تاریخ حیرت‌آور حریان مکانیکی نیست. اما دکتر نصر می‌خواهد بگوید که تفکر اسلامی در دنیای امروز هم می‌تواند معنائی داشته باشد.

کتاب «معارف اسلامی در جهان معاصر» در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول کلیاتی درباره فلسفه اسلامی و تاریخ فلسفه در اسلام و بیشتر درهمین قسمت است که بالصراحه اهمیت فلسفه اسلامی در عصر حاضر گوشه‌ده شده است. بخش دوم مباحث مربوط بتاریخ علم اسلامی است که نه تنها در زبان فارسی تازگی دارد بلکه از نظر گاه کسی نوشته شده است که علاقمند بتفکر و عرفان است و در علم هم بیشتر بتحقیق جنبه‌های باطنی اهمیت می‌دهد. در بخش سوم نفوذ فلسفه اسلامی در عرب و بطور کلی خارج از ایران مورد عنایت نویسنده است.

بخش چهارم متضمن بحثی است درباره علم و تحقیق و میراث فرهنگی ایران و بعضی گفت و شنودها درباره دین و فلسفه و انسان و مقاله‌ای درباره ادیان عالم.

چنانکه گفتیم چیزی که بیشتر ملاحظ نظر نویسنده است اهمیت امروزی مطالعه و تفکر درباره متفکران گذشته ماست. بنظر دکتر نصر «کسب علوم حدید برای تمدنی که خود دارای علوم و معارف ریشه‌دار و عمیق است بدون آگاهی از زمینۀ تاریخی و فکری خود آن تمدن مقدور نیست. . . دیگر نمی‌توان با جهل درباره گذشته به سوی آینده رفت چون گذشته فقط گذشته نیست بلکه ریشه حال و آینده است. . .»

در دوره‌ای که ما متفکران خود را فراموش کرده ایم کاری که آقای دکتر نصر انجام داده است شایسته ستایش است. وقتی موانع پسکولوژیک را که در

ولی چکنیم که دوراه بیشتر پیش پای خود نداریم. یادداشت‌های از تفکر اصرار می‌کنیم و آنوقت فرحام معلوم است یعنی نابود می‌شویم و اگر باید فکر کنیم این تفکر بدون تذکر نسبت بگذشته ممکن نیست. اگر کسانی پیدا شوند که در این راه بروند اقتباس علم غربی هم غیرممکن می‌شود و یامیماییم و حالت اعجاب حاهلانهمان نسبت بعلم و تمدن غربی. تعبیر حالت اعجاب حاهلانها شاید حوشایند بسیاری کسان نباشد اما چه نام و عنوان می‌توانیم بوضع و حالت کسی بدهیم که مغرور از داشته و کرده دیگران است و خود و گذشته خود را فراموش کرده و اکتفا بتقلید صرف می‌کند و راهی جز این نمی‌شناسد و دیگران را هم به این راه می‌خواند و این دعوت را بنام ترقی و پیشرفت می‌کند و در عینا که گوش‌هایش دعوت آشناست و آن را خوب می‌شنود و زود می‌پذیرد و این فلاکت و عسرت‌هاست اما این گوش باید کر شود. ما باید گوش دیگری داشته باشیم که صدای متفکران را بشنویم و بیم نداشته باشیم که این صدا ما را بگذشته برمی‌گرداند. این صدا ما را به سرآغاز دیگری می‌برد و راه آینده را بار می‌نماید.

دکتر نصر می‌خواهد در کتاب خود این توحه را بجاوانده بدهد و به این جهت کار او عزیز و گرامی است.

دستور لهجه تاتی جنوبی

Ehsan Yar - Shater: A Grammar
of Southern Tati Dialects
1969 (Publications in Near and
Middle East Studies, Columbia University)

احمد تقصیلی

در باره لهجه‌های مختلف ایرانی متداول در داخل ایران کنونی کتب و مقالات بسیاری تاکنون بوسیله مستشرقان و همچنین دانشمندان و متذوقان ایرانی بوسه شده است. اما اکثر این لهجه‌ها بر اساس علم‌دانشناسی و روش دقیق علمی مطالعه نشده است. حای‌خوسوقتی است که کتاب «دستور تاتی جنوبی» حرو کتب بادر در لهجه‌شناسی ایرانی است که شرایط یک اثر علمی را کاملاً داراست.

این کتاب علاوه بر پیشگفتار و مقدمه شامل دو بخش اصلی است. واحشناسی (phonology) و صرف (morphology) تاتی. اصطلاح تاتی بدهجه‌های ایرانی که در شمال غربی ایران بدها بسخن گفته میشود (بحر کردی وفارسی) اطلاق می‌سود. این لهجه‌ها ناحیه‌ای ارمزهای جنوبی ارس تا شمال ساوه را دربردارد.

در این بواحی زبان اکثریت ترکی است ولی زبانهای تاتی حای‌حای باقی‌مانده است^۱. بانفود رورافرون فارسی و ترکی این لهجه‌ها در خطر فراموشی است و ثبت و مطالعه آنها خدمتی است بررگ بفرهنگ ایران.

بنابراین مؤلف لهجه‌های تاتی را بده پنج دسته می‌توان تقسیم کرد:

- ۱ - لهجه‌هایی که در بواحی جنوب غربی قزوین و در اشتهارد بدها بسخن گفته می‌شود.
- ۲ - لهجه‌ای که در حوئین دره ۶ کیلومتری جنوب غربی زنجان و دهات دیگر نزدیک حوئین معمول است.
- ۳ - لهجه‌های خلخال و طارم.
- ۴ - لهجه‌های هرزند و دیرمار.
- ۵ - لهجه‌هایی که در شرق و شمال شرقی قزوین (کوهپایه و رودبار و الموت) معمول است.

گروه تاتی یکی از گروه‌های مهم

لهجه‌های شمال غربی ایران را تشکیل می‌دهد و از نظر واژگان (Vocabulary) و صرف و نحو بسیار قابل توجه است جستجوی بیشتر به احتمال قوی لهجه‌های جدیدی را از این گروه کشف خواهد کرد.

از میان لهجه‌های تاتی دکتریارناظر این به لهجه‌ها که تاتی جنوبی نامیده است بررسی کرده است: حالی، تاکستانی، استهاردی، حیراحی، ابراهیم آبادی، سگرآبادی، دانسفانی، اسفرورینی و حرینی. نام هر لهجه از نام دهی که لهجه در آن صحبت می‌شود گرفته شده و در مقدمه کتاب شرح مختصری درباره موقعیت هر ده و مردم آن و کار حرفه‌شان ذکر شده است.

بعضی از مشخصات عمومی این لهجه‌ها که در مقدمه کتاب آمده عبارت است از: تشخیص جنس در مورد اسماء و ضمائر و افعال، داشتن حالت عتم (Oblique) در مورد اسماء و ضمائر، نبودن کسره اضافه، استعمال فروانی پسواژه (Postposition) در مقابل پیشواژه (Preposition) و تفاوت صرف فعلهای لازم و متعدی در زمان ماضی که نتیجه وجود ساختمان مجهول در صرف زمان گذشته است (مقدمه کتاب ص ۲۱ بعد).

در بحث و احسناسی سیستم واحی هر يك از به لهجه ذکر شده اسب و در این قسمت سیستم واحی لهجه‌های حالی و تاکستانی و استهاردی به سبب در دست بودن مواد بیشتری دقیقتر مورد بحث قرار گرفته است. واحیهای مستقل از گوه واحیا (allophone) تا آنجا که میسر بوده مشخص شده و در هر جا سکی بوده مؤلف تردید خویش را صریحاً بیان کرده است.

در بحث صرف و جوار اسماء (مفرد و جمع و جنس آنها)، حروف اضافه (پسواژه و پیشواژه)، صفات و افعال (ورمانهای مختلف و صرف آنها) و پیوندها (Conjunction) بحث کرده و در هر يك از مباحث حسرتی ترین نکات از نظر تیزبین مؤلف پوشیده نمانده است. اگر چه فصل مستقلی به نحو (syntax) اختصاص داده نشده، اما در ضمن مباحث صرفی به نکات نحوی نیز اشاره شده است. در پایان کتاب فهرستی از نام کسانی که مؤلف مواد مورد مطالعه خود را از آنها پرسیده است و نیز فهرستی از کتابهایی که در مورد بعضی از این لهجه‌ها قبلاً نوشته شده و مورد استفاده نویسنده قرار گرفته، آمده است.

دستور زبان تاتی جنوبی به روش همزمانی و توصیفی (descriptive)

نگاشته شده است ، یعنی مؤلف خود را در چهار محسوب وضع کنونی لهجه‌ها نگاه داشته و به مطالعه صورتهای کهنه‌تر لهجه‌ها و تحول تاریخی آنها و ذکر وجوه اشتقاق توحهی نداشته و در تمام کتاب از این روش عدول نکرده است . مراعات این يك نواختی در روش بیر بر ارزش کتاب می‌افزاید . بهر حال مطالعه تاریخی این لهجه‌ها نیز ، که به نظر مؤلف طاهراً دنباله زبان مادی قدیم اند ، مسلماً در مد نظر نویسنده که در ربایهای باستانی ایران استادی بنام است ، می‌باشد . امید است که در آثار بعدی نتیجه مطالعات ایشان در اختیار علاقه‌مندان به بررسی تحول تاریخی لهجه‌های ایرانی قرار گیرد . همچنین تدوین فرهنگی از واژه‌های لهجه‌های تاتی نیز کمک بزرگی به زبان‌شناسی ایرانی خواهد کرد .

یونانیان و بربرها

جلدهای اول و دوم «یونانیان و بربرها» تألیف آقای امیرمهدی بدیع را باشوق و ذوق فراوان ترجمه کردم و با آنکه مدتی است جلد سوم آن را چاپ درآمده، گرفتاریهای زندگی هنوز نگذاشته است که ترجمه جلد سوم را هم به خواستگان فارسی رسانم. در ضمن پاسخ نامه‌ای که برای عذرخواهی ارفصو در ترجمه جلد سوم به آقای بدیع نوشته بودم، مطالبی مرقوم داشته‌اند که سطر بنده آگاهی یافتن خواستگان «راهنمای کتاب» در آنها مفایده بیست: «... در بربر بود اسناد زیادی را که از برای تهیه چهار جلد «یونانیان و بربرها» جمع کرده بودم به فراموشی سپارم و چون به نظر آمد که این فرعیات را اصل مهمتر است تصمیم گرفتم که جلد پنجمی که شامل این اسناد است تهیه کنم و چند ماه است به دست ریاسته این کار هستم. نوعی محکومیت است به اعمال شاقه و چون حاکم و محکوم یکی است راه و راز و گله هم باقی نیست... اگر عجبین هستم از برای آن است که بزرگ به اتمام است!»

و در جای دیگر: «مقاله‌ای در *La Revue de Paris* که در اصل متعصین وجود پندان فرانسه است چاپ شده بود حضورتان می‌فرستم، می‌رساند که رحمت بهبودی بود...»

ترجمه این مقاله را که به قلم ادموند پونیون Edmond Pognon است به خواستگان «راهنمای کتاب» اهدا می‌کنم.

احمد آرام

این بربرهای ته‌ت گشیده

مدهت بیست قرن است که مردم اروپا نتوانسته‌اند تاریخ قدیم را حر از طریق آیین یونان و روم ببینند. شهرت و اعتبار اقوام دیگر، پیوسته از این طرز رؤیت آسیب دیده است. از آغاز تاریخ، یونانیان چنین عادت کرده بودند که مردمانی را که به زبان ایشان سخن نمی‌گفتند، «بربرها» بنامند؛ این کلمه «بربرها» در ابتدا، به معنی کسانی بود که درست نمی‌توانند سخن بگویند، و بعدها، به صورت طبیعی، عنوان مردمانی را پیدا کرد که نسبت به هنر واقعی زندگی حاهلند و در حاشیه تنها تمدن واقعی - یعنی تمدن یونانی - زندگی می‌کنند. بعدها، رومیان، که خود در نظر یونانیان بربرهایی چون بربرهای دیگر بودند، یونان را مسخر کردند و وارد مکتب ایشان شدند. این حواصکان فرمانروا و درعین حال شاگردان درخشان، پس از آنکه زبان یونانی را آموختند و به زبان لاتینی خود شرافت یک زبان بزرگ فرهنگی بخشیدند، به صورت حامیان و سهامداران این تمدن یونانی درآمدند که، پس از آن، حنبه یونانی - رومی پیدا کرد، و بافتوحات رومیان بر دیگر بربرهایی که در باقی جهان قدیم زندگی

می کردند تحمیل شد. در همین تمدن است که ما مردم باحتر زمین از همان زمان زندگی می کنیم؛ و نیز همین تمدن است که، تارو زگار ما، صورتهای خود را به مسیحیت ما بخشیده است. ادبیات مضاعف همین تمدن یونانی - رومی است که ما تا دیروز در کلاسهای مدارس خود به درس می خواندیم. پس چه حای تعجب است که پیروری یونانیان بر ایرانیان در جنگهای «مادی»، تسجیر آسیا تارود گنگ به دست اسکندر مقدونی یونانی شده، سه جنگ همراه با پیروزی رومیان در کارتر، و تسحر شمال آفریقا و اسپانیا و گول و بخشی از حریره انگلستان و آلمان محاور رود راین و اروپای مرکزی به دست فوچهای رومی، در حافظه ها به عنوان پیروزی تمدن بر بربریت تلقی شود؟

بدون اینکه در صدد اثبات حق یا بطلان این طریب باشیم، باید به این مطلب توجه کنیم که مورخان یونانی و لاتینی تنها به آن زبانهای قدیمی حیر نوشته اند که معمولاً در مغرب زمین تعلیم می شده، و بنابراین، اسناد و گواهیهای مردم آسیا مخفی مانده، و از بربرهای اروپا که اصلاً خط نویسی نمی دانسته اند سند و مدرکی بر حای نموده است.

ایک آقای امیر مهدی بدیع، در سومین جلد از تألیف خود، «یونانیان و بربرها»، کار خود را در تحدید سیمین و اعتبار ایرانیان دنبال می کند، و مستندات خود را از هرودوت و کسنوفون و پلونارک بر نمی گریند؛ و بیژان مارکال، در تألیف خود، «سلتها و تمدن سلتی»، با استشهادهای متونی که از تیب لیو و سیسرون و سرار و پولیب انتخاب کرده است، تاریخ قومی را در روستایی قرار می دهد که، به بطوری، نفس اساسی در تاریخ تمدن داده است. طبیعی است که برای یافتن حیرهایی که این مصنفان نمی خواستند بگویند، لازم است که آثار ایشان به دقت خوانده شود، تا کتمانها و ارقلم انداختنها و ریاکاریها و دروغهای ایشان برملا شود.

ایک در مدت قرنهای یک نفر به چنین کاری برخاسته است، نتیجه نقص روش تاریخی بوده است؛ و بی رعل دیگر آن میراثی است که از دوره رونسانس برای ما مانده و فرهنگ و آثار کتبی یونانی - رومی را همچون بت می پرستیم و با وجود عکس العمل متحدان، در مقابل «قدما» در قرن بزرگ [= قرن نوزدهم] و پیدایش نهضت رومانیتسم و دار و دسته آن، هنوز نتوانسته ایم خود را از این بت پرستی خلاص کنیم.

امیر مهدی بدیع اکنون به جلد سوم از گشایی تاریخی قدیم رسیده، و هنوز کارش پایان نیافته است. وی اعلام می کند که قصدش ثابت کردن این مطلب است «که فتوحات اسکندر انتقامی نبوده که یونان، از ایران داریوش و خشیارشا

گرفته که بنا بر روایت در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد به یونان حمله کرده و در نبردهای ماراتون و سالامیس و پلاتئا، بالخاصه ارآتیان سکسب حورده بود. مؤلف همین روایت را می‌خواهد رد کند و، به عبارت دیگر، در این حلد سوم می‌خواهد حقیقت جنگهای «مادی» را آشکارا و ثابت کند که «ساعتشاهی ایران از آن جهت خود را در مذاعات یونان وارد کرد که یونانیان آشکارا و با اصرار او را به این دحالت دعوت کردند».

هدف مؤلف معلوم و محدود است. مؤلف نمی‌تواند ادعا کند، و این را خوب می‌داند، که ایران هخامنشی در نظر مورخان معاصر به عنوان سرزمین بربرها شناخته نمی‌شود. به قول او:

«این را می‌دانم که دیگر هیچ کس امروز، به صورت حدی و غلی، منکر عظمت ذاتی تمدن هخامنشی نیست، و همگان در فرصتهای مناسب راههای عالی را که به فرمان شاهان هخامنشی ساخته شده و منظرگاههای پستی محفوظ و مطمئن را که بر سر آن راهها فراهم آمده بود می‌ستایند، و از سارنای مالیاتی و اداری ایشان به نیکی یاد می‌کنند، و بر کاجهای پادشاهان و هر آن زمان و حکمت «در دست» و «در ستایش» است و، چنانکه می‌دانیم، کتاب مقدس گواه صادقی است بر لطفی که شاهان هخامنشی نسبت به یهودیان در اثنای اسارت ایشان منذول داشته‌اند. ولی به محض آنکه به فصل بحرانی بردای ایران و یونان می‌رسیم، لحن تغییر می‌کند، و همه آن حسنات نادیده گرفته می‌شود و به هخامنشیان چون بربرهایی نظر می‌کنند که سکست آسان منادی پیروزی تمدن باختری شده است».

نظر مؤلف درست است، و این تناقض اساسی کار هرودوت «پدر نامدار تاریخ» است که از جنگهای مادی که موضوع اصلی کتاب او است بسیار به درازا سخن گفته است. وی که تقریباً معاصر با حوادث این جنگها بوده، بر خود روا نمی‌داشته است که در فصلهای پر دامنه‌ای که از ایرانیان و روابط ایشان با یونانیان سخن گفته، در برابر تمدن عالی و بقوی و صدق نیت ایشان، که ضیلتی است که کمتر رنگ یونانی دارد، سکوت اختیار کند... ولی هنگامی که به لشکر کشی ۴۹۰ ق. م. داریوش بر ضد آتن می‌رسد، و پس از آن از حمله به یونان پسرش خشایارشا که به شکست انجامید سخن می‌گوید، حنان حقایق مشهود را با گرافیکو بیبهای از روی بدخواهی و تفسیرهای مغرضانه می‌پوشاند که خواننده بدون سوءظن تصور می‌کند که شاهد پیروزی معجز آسای مثنی یونانیان (تقریباً همه از مردم آتن) است در برابر اردوهای بیشمار از بربرهایی که بر آن مصمم شده بودند که همه آنان را به بندگی خود در آورند و وطنشان را غارت کنند.

روش کار امیرمهدی بدیع آن است که با سوءطن و عدم اعتمادنوشته‌های هرودوت را می‌خواند، و تناقضهای متعدد نوشته‌های او را آشکار می‌سازد و هر جا ممکن باشد، با گواهیهای دیگر نویسندگان روزگار باستانی، گفته‌های او را رد می‌کند. وی به سادگی قطعی از توکودیدس (= توسیدید) که مورخی بی‌غرض بود و وقایع جنگ پلوپوسوس (= پلوپونر) را که اندکی پس از پیروزی یونانیان بر ایرانیان، یونان را پاره پاره کرد، به صورتی عینی وصف کرده است، اهمیت فراوان می‌دهد: «و اما در مورد حوادثی که بر دوره مقدم بر این جنگ اثر گذاشتند، . . . بطرمن آن است که، هم از لحاظ نظامی و هم از لحاظهای دیگر، بسیار کم اهمیت بودند. و من این نظر را از روی نشانه‌هایی که از تحقیق دربارهٔ رمایه‌های دور کرده‌ام به دست آورده‌ام.»

مؤلف ما، از تحقیق خاص خود، به نظر قطعی مشابهی رسیده است. ماراتون، «بردی است که به گراف حنان عابد شده است که آن را پیروزی یونان بر آسیا و بقلهٔ عطف برجسته‌ای در تاریخ جهان و تمدن حقیقی بشناسند، در واقع تسویهٔ حساسی میان دو آتنی دشمنی با یکدیگر بوده است: هیبیاس، پسر پیسیستراتس، حبار سکست حوردهٔ آتن، میلتیادس، پسر کیمون، حبار گرافکار حرسوسوس». لشکر کشی ایران، که همه حیران‌شان دهندهٔ آنست که در نظر داریوس حر جنبه‌ای محلی و اهمیت فرعی نداشته، به اصرار همین هیبیاس صورت گرفت که مدت سیب سال در دربار سوس می‌زیست و پیوسته از شاهنشاه هخامنشی تقاضای کمک می‌کرد تا فراتر از رود اردست رفته پدرش پیسیستراتس را یاری دهد. میلتیادس که می‌بایستی از خرسوسوس نگریزد، اگر به هموطنان مشتت خود نصیحت می‌کرد که مقاومت ورزند، «برای آن بود که از سر خود دفاع کنند». و آنچه برای خواننده مایهٔ تعجب می‌شود این است داتیس، سردار سپاه اعرامی ایران، دریافت که آتنیان حاضر به پذیرفتن هیبیاس نیستند؛ بر آن شد که سپاهیان خود را برای بارگشت به کشتی بنشانند؛ و تنها در این هنگام بود که میلتیادس لشکریان خود را به حمله برانگیخت. این پیروزی قطعی یونانیکری بر بربریکری حیرت‌ناپذیر حقیقی نبود که با دنبالهٔ سپاه کوحک اعرامی ایران صورت گرفت که، بی‌آنکه وارد کارزار شده باشد، از جنگ و حمله منصرف شده بود!

ده سال بعد، حشیارشای پسر داریوش، لشکر کشی دامنه داری را آغاز کرد. شك نیست که مؤلف ما کوشیده است تا ارقام شگفت‌انگیز هرودوت را تعدیل کند و حقایق را چنانکه بود شرح دهد، ولی بیشتر هم وی مصروف آن است که تهمتها و بهانه‌هایی را که پدر تاریخ به شاهنشاه ایران زده است بزدايد

و در مقابل يك کاریکاتور کریه و مایه خشم چهره آن شاه را نمایش دهد. خشیارشا، چنانکه همگان یا تقریباً همگان، بنا بر تأثیر گفته‌های هرودوت باور دارند، شهر آتن را که مردمش واگذاشته بودند ویران و زیر و زبر نکرد. بیان امیر مهدی بدیع، که حتی خلاصه آن را هم نمی‌توان در اینجا نقل کرد، قاطع و قانع‌کننده است. خشیارشا مرد خام بی‌اراده‌ای نبود که تمام اوقاف زندگی‌اش به فسق و فحورمی گذشته باشد، و چنین صورتی برای آن شاه‌شاه همان است که با خطای هرودوت به احلاف رسیده است. اگر امروز هم روحایی به آن باور دارند و نتیجه سوء فهم ناپذیرفتنی و نابخشودنی است که سبب شده است تا ایشان خشیارشا را چون یکی از سلطانهای رنگبار یا مالابار یا مهاراجه‌های اینجا و آنجا تصور کنند که قدرتهای استعماری، هر اندازه حواستند و تا آنجا که توانستند، پستیها و فسق و فحورهای ایشان را ستودند تا هرچه بیشتر آنان را به جانب انحطاط مادی و معنوی سوق دهند، و از این راه، مابنده کردن این امیران، کشورها و ملت‌های ایشان را که قربانیهای واقعی بودند بپیر بنده خود کنند.

باهمین اظهارات غیرقابل انکار است که امیر مهدی بدیع عمق اندیشه خود را بر ما آشکار می‌سازد.

نسخه خطی، تصویر فارسی در موزه بریتانیا

- ۴ -

نوشته
مردیت اونس
ترجمه
سروس مصدقی

یکی دیگر از زیباترین آثار هنری دوره تیموری نسخه کوچک (Add. 25900) متعلق بسال ۱۴۴۲ میلادی می‌باشد. از نوردده مینیاتور این نسخه یکی انتخاب شده است (تصویر ۴) که از نظر قدمت با خود نسخه همزمان است. بر روی یکی دیگر از این مینیاتورها رقمی است که نشان می‌دهد آن در سال ۱۴۹۳ کشیده شده است. اهمیت این نسخه بدین جهت می‌باشد که سه تا از مینیاتورهای آن به وسیله بهرام نقاش معروف رقم شده است. این نسخه حاوی اسرار خمسة نظامی می‌باشد و تصویر ۴ شیرین برادرزاده ربیای مهین بانو ملکه ارمنستان را نشان می‌دهد که در سکارگاه همراه سیصد ندیم خود می‌باشد و در حال نگاه کردن به تصویر خسرو پرویز پادشاه ساسانی است. شاپور دوست هنرمند این پادشاه در اداره شیرین برای وی تعریف میکند. خسرو پرویز قبالا خود ابوسروان عادل را در خواب می‌بیند و او به خسرو پرویز می‌گوید که دختر ربیائی را نام شیرین الاقاب خواهد نمود. از اینرو خسرو پرویز دوست خود شاهپور را برای اذاکرات یک اردوواح سلطنتی به ارمنستان میفرستد. موقعی که شاهپور به ارمنستان می‌رسد در عبادتگاهی اقامت میکند. روزی آگاه می‌شود که شیرین باملتره‌های خود را آجا خواهد گذشت. او نیز تصویر خسرو پرویز را می‌کشد و آنرا در حائیه شیرین آنرا بیند نصب میکند. شیرین بسیار مفتون تصویر می‌شود. ولی ندیمان وی باو می‌گویند که این تصویر بدیمان است و آنرا پاره می‌کنند. شاهپور که در ردیکی پنهان شده بود تصویر دیگری می‌کشد و مجدداً شیرین آنرا می‌بیند و بدیمان تصویر را پاره می‌کنند. با رسوم ندیمان به تصویر دست نمی‌یابند. شاهپور در لباس کشیش مسیحی از پناهگاه خود بیرون می‌آید و برای شیرین حکایت می‌کند که چگونه سهریار عاشق او می‌باشد و حلقه‌ای را که خسرو پرویز برای شیرین بعنوان نشان عشق خود فرستاده بود به وی می‌دهد. شیرین هم عمه و ندیمان خود را ترك می‌گوید و بسوی پایتخت ایران تیسفون رهسپار می‌گردد. خسرو که بسبب منازعه با پدرش و بتحریر درباریان تبعید شده بود در

ترجمه این مقاله مناسبتاً در هزار امسال وفات کرد و دساله این مقالات که به تدبیر چاپ می‌شود آخرش یادگار قلم اوست.



(تصویر ۴) دیدن شیرین تصویر خسرو را

تدوین نموده است. عوفی در ابتدا در دربار فرمانروای سند هندوستان می‌ریست. ولی بعداً بخدمت ایلتمیش یکی از پادشاهان غلامزاده ترک نژاد دهلی درآمد و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت.

بر راه شیرین را حین استحمام در چشمه‌ای مشاهده میکند. در تصویری که این منظره را نشان می‌دهد طرح صورت‌هایی که بر روی صخره‌ها نمایان هستند نوع سبکی است که در میان نقاشان دوره تیموری معمول بوده است. يك نسخه از جوامع الحکایات (Or. 11676) متعلق بسالهای ۴۰-۴۲۹ و دارای مینیاتورهای حالب توحی بسک شهر شیراز درموزه بریتانیا موجود است ولی خارج از موزه بریتانیا ناشناخته است. در اواسط قرن شانزدهم مینیاتورهای دیگری بسک بحارا باین نسخه اضافه شده و بعد از آن بر هنرمندان هندی جاهای حالی این نسخه را با تصاویر تزیینی پر نموده‌اند. جوامع الحکایات و لوامع الروایات مجموعه‌ایست شامل ۲۱۱۳ حکایت که بعضی از آنها دارای ارزش تاریخی بسیارند و سدیدالدین محمد عوفی ادیب ایرانی که بیشتر بخاطر اثر دیگرش لباب اللباب (قدیمی‌ترین شرح حال موجود از شعرای ایرانی معروف می‌باشد آنرا تدوین نموده است. عوفی در ابتدا در دربار فرمانروای سند هندوستان می‌ریست. ولی بعداً بخدمت ایلتمیش یکی از پادشاهان غلامزاده ترک نژاد دهلی درآمد و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت.

تصویر ۹ زمانی را نشان می‌دهد که خلفای عباسی قدرت را از دست سلسله اموی بسال ۵۰ - ۷۴۹ بدر آورده‌اند ، در زمان سلطنت مروان دوم آخرین خلیفه اموی شورشهای بررگی در شهرهای واقع در منتهی‌الیه شرقی امپراطوری عرب بوجود آمد. کلیه آنهائیکه از فرمانروائی خلفای اموی ناراضی بودند بزیر پرچم ابومسلم یک ایرانی آزاد منش که رادگاشی مهم است و منشاء این شورش بود درآمدند. مروان، ابراهیم از خاندان عباسی را که نامزد خلافت بود دستگیر نمود و او را در زندان بکشت. برادران ابراهیم ابوالعباس - ابو جعفر - عیسی و موسی به کوفه فرار کردند و در آنجا در خانه ابوسلمه سرکه فروش پنهان شدند . ابوسلمه بآنها گفت که وی با ایشان همراه است ولی بهتر است در مخفی گاه بمانند تا اینکه زمان مساعد فرارسد . در خلال این مدت قحطبه یکی از سران ابومسلم با کلیه سپاهیان خود با نزدیکترین لشکر اموی به نبرد پرداخت . در این حنک قحطبه در رودخانه فرات غرق شد و دو پسرش به کوفه باز گشتند و در



تصویر ۹ از جوامع الحکایات

(۱) ابوالعباس در مسجد کوفه (۲) مهدی خلیفه در حال مالش



بحسنحوی
ابوسلمه
پرداختند
تا حانش
ابراهیم را
از مخفی گاه
بیرون آورده
و او را بخلاف
رسانند ،
ابوسلمه با
ایسن کار
اعتراض نمود
زیرا که وی
در نهان امید
داست که
خلافست
به شعیان
یعنی اولاد
حضرت علی
رسد تا که
به خاندان
عباسی . ار
اینرو تحولات
اخیر را از
آنها پنهان
نگه داشته

تصویر ۱۰

بازی مهر و ساه کموان از نسخه مهر و عسری

افراد خاندان عباسی از مخفی گاه خود غلامی را برای تحقیق به خارج فرستادند و بدینوسیله از ورود پسر قحطبه آگاه گشتند و از وی خواستند که سیاه خود را بدون اینکه ابوسلمه آگاهی یابد بدایجا آورد تا آنها بتوانند خروج نمود. و خلیفه را با کمک حامیان مسلح خویش دستگیر نمایند .

حمید از شنیدن این خبر بسی حوشحال گشت و آنگاه خانه ابوسلمه را که در آن موقع بسر رفته بود اسعال نمود و وعده ای از افراد خود را جلوی درب

ریر زمینی
 که چهارفرد
 خاندان
 عباسی در
 آنجا پنهان
 شده بودند
 به مکه بانی
 گماشت و سپس
 بدایع اوارد
 شد و با آنها
 سلام نمود،
 حمید ابو-
 العباس را
 بعنوان خلیفه
 خطاب نمود
 ریرا که وی
 دارای همان
 شرائطی بود
 که ابراهیم
 مقبول خواستار
 آن بود و به
 تمامی کسانی
 که در آنجا
 حاضر بودند
 فرمان داد



تصویر ۱۰

یمن از کوه به رستم می نگرَد

تا با بوسه دردن به بوسه مشیر ابو العباس وی بدعت کنند. آنگاه حمید ابو العباس را بمسجد
 برد و خلیفه جدید بر روی منبر رفت و عمویش عبدالله کمی پائین تر از وی قرار گرفت
 ابو العباس خطبه خواند و تمامی حماعت قسم وفاداری حورددند. در شرحی که در
 باره این واقعه توسط سایر نویسندگان داده شده است ابو مسلم اولین شخصی بوده
 که ابو العباس را بعنوان خلیفه تهنیت گفته و در پیشاپیش او و جمعیت براسی
 ابلق بمسجد رفته است.

منشآت و دیگر این نسخه خلیفه عباسی (دوران حکومت سالهای ۸۵-۸۷۵)



میلادی) را نشان
 میدهد که توسط
 غلامانش مشق و
 مال داده میشود و
 روایت است که در
 زمان وی قحطی
 بر رگی اتفاق افتاد
 قسمی که خلیفه و
 یاران را نداشتیدن
 حاره‌ای ناتوان
 رساندند. این
 خلیفه در موقع
 استراحت عادت
 داشت که بر روی
 تختی خوابیده و
 عده‌ای ارغلامان
 مالیدن دست و پایش
 می‌پرداختند. شبی
 خلیفه المهدی
 بی خواب گشته
 بود، غلامی را نزد
 خود خواند و از
 او خواست تا آنچه
 که از فکرش
 میگذرد بیان کند.
 غلام خواب داد
 که زبیده بیست
 خلیفه ارفکروی

تصویر ۵

قصه پیداشدن جسد ملیخا (هفت پسر)

آگاهی یابد. خلیفه اصرار میکند. آنگاه غلام حسن حکایت میکند: هندوستان
 سرزمینی بود حاصلخیز که در آن سیری زدی میگرد. حیواناتی که در دردی
 شیرزندگی میکردند پیش او آمده و ارمانده غذای وی حورده سیر میگشتند.
 روزی روباهی پیش شیر میآید و میگوید توساه حیواناتی و سامی بایسب اررعایای

خود حمایت کند. من بچه کوچکی دارم و از تو تقاضا دارم مدتی که من در اینجا نیستم آنرا از گردن حیوانات مصون داشته و از وی مراقبت نمائی. شیر تقاضای روباه را قبول نمود. ناگهان روزی عقابی از آسمان فرود آمد و بچه روباه را بر بود. - روباه پس از مراجعت پیش شیر رفت و بچه را طلب نمود و او را بعلت غفلت در محافظت نهانش مؤاخذه میکند. شیر در جواب میگوید من مسئول حفاظت فرزند تو در زمی بوده‌ام ولی الترامی در مراقبت وی از پرندگان هوا نداده‌ام. المهدی با شنیدن این حکایت به گیر می‌افتد. اینجا ما با شگرد قدیمی که در بیشتر افسانه‌های شرقی دیده می‌شود یعنی با گفتن حقایق تلخ از زبان حیوانات روبرو می‌شویم - در این تصویر حین‌های پرده‌ها بدقت نقاشی شده و نیز طرح کاشی‌های کف اتاق طلاکوبی گردیده است. صورت غلامان با سبیل و ریشهای بزی نمونه خوبی از بعضی سبکهای شیراز است.

Add. 6619 نسخه‌ای از اشعار عاشقانه بنام مهر و مشتری اثر عصار تبریزی تا هشت مینیاتور متعلق بسال ۱۴۷۲ میلادی می‌باشد. این نسخه زمانی بسیار مورد توجه بوده است طبق پیش گفتار همین نسخه عصار در گفتن مدح و ستایش شاهزادگان توفیقی حاصل نکرد. از این دوست از شعر گفتن کشید ولی دوستی او را ترغیب نمود تا بخت خود را در سرودن مثنوی بیازماید در نتیجه این اشعار عاشقانه بوحود آمد. حکایت این اشعار مربوط به عشقی است بی‌آلایش بی‌مهر پسر شاهپور شاه و پسری حویری بنام مشتری فرزندی وزیر شاهپور که بری از هر گونه ناپاکی و منزه از هر نوع غریزه نفسانی بوده است. مشتری با مهر شاهزاده جوان همدرس بود و به او عشق می‌ورید و معلم حسود شاهزاده با تحریک شاه دو دوست را از هم جدا می‌کند. مهر بدستور پدر غضبناکش در قلعه‌ای زندانی می‌گردد و مشتری از ایران تبعید می‌شود. عاقبت مهر فرار می‌کند و در جستجوی دوست خود بدربار کیوان پادشاه حویرزم میرسد و در آنجا ناهید دختر شاه دل‌درگرو عشق او می‌نهد.

مهر در جنگی باقره خان پادشاه سمرقند پدر ناهید را یاری می‌کند. ولی در ضمن از فکر مشتری غافل نمی‌ماند. مشتری در دست بهرام شیطان صفت گرفتار می‌گردد و همینکه مهر اوضاع بد او آگاه می‌شود پادشاه خوارزم را وادار می‌کند تا مشتری را نجات دهد. عاقبت دو دوست یکدیگر می‌رسند و پادشاه که سال آشتی می‌کند. مهر با درایت سلطنت مینماید و مشتری وزیر او می‌گردد. ولی بزودی مهر در اثر بیماری خطرناکی وفات می‌کند. عجب در این است که مشتری

نیز بهمان مرض دچار و بدرد حیات میگوید و هر دو دوست در يك مقبره بحاك سپرده میشوند .

بزودی ناهیدم از غم و غم بسیار حان میدهد و پسری ارمهر باقی میگذارد که بجای وی به پادشاهی ایران میرسد. در تصویر ۱۰ مهر مشغول باری حوگان با کیوان شاه می باشد و در حقیقت این ششمین دور از هشت دور مسابقه برای آرمایش قدرت و حالا کی مهر بود تا معلوم گردد که آیا تعلیم و تربیت وی تا بجه کیوان شاه در مورد اصالت خانوادگی اش گمان کرده بود برابر است یا خیر .

در این منظومه چنین بیان شده است که کیوان شاه چنان حوگان میرد که گوئی قرص خورشید را از آسمان می ربود و در واقع در اینجا باری ما لغات می باشد و حناسی است از لغات گوی و مهر که بمعنی قرص و خورشید بر می باشند. در این تصویر کوششی که سوارکاران در بازی چوگان از خود نشان میدهند در چهره آنها نمایان است .

اکنون به اولی نسخه اردو کتاب شاهنامه (Add 18188) که نسخه ای بزرگ و زیبا با هفتاد و دومینیا تور می باشد و توسط غیاث الدین بن بایرید صراف استنساخ شده است می پردازیم .

تصویر ۱۱ زمانی را نشان میدهد که بهمن در طی يك مأهورتی از طرف پدرش اسفندیار از بالای کوهی دشمن مشترك خود رستم را می بیند که لباس رزم از تن بدر آورده و مشغول استراحت و کیاب گود حری برای ناهار است واسب رستم برای چریدن در چمن سرسبز کنار رودخانه رها شده است . بهمن فکر میکند که فرصت ذیقیمتی برای وی و پدرش بدست آمده تا از سر رستم خلاص گردند و تصمیم میگیرد او را با غلطاندن سنگ عظیمی ترسرتی بکشد . برادر رستم که همراه وی بود صدای مهیب افتادن سنگ را می شنود و او را از خطر آگاه میکند. رستم با خونسردی با حام شراب در دست در انتظار می ماند تا سنگ به او برسد. آنگاه با لگدی آنرا پسوئی پرتاب میکند . بهمن می بیند که رستم پر قدرتر از آنست که بتوان بر او بازو او را در نیردی حوا نمر دانه اربین برد لذا به حيله و خدعه دست میزند و آنگاه به رستم با ادب فراوان سلام میگوید و پس از تعارفات معمول زمان نزد یکدیگر برای صرف غذا می نشینند. بهمن بهمان مقدار که از قدرت و صلابت شگفت انگیز رستم متحیر گشته بود از حوردد بسیار وی نیز در عجب می ماند .

در این تصویر آتش بصورتی واقعی و درخورد توحه کشیده شده است و گیاهان باریک سبز تیره، سبک مخصوص تر کمنی را نشان میدهد.

نسخه دیگر (Or. 6810) که شامل مینیاتورهایی از بهزاد است يك کتاب حمسه نظامی می باشد. این نسخه بدون تاریخ است ولی در شرحی که در صفحه ۲۱۴ داده میشود تاریخ آن مطابق با سال ۱۴۹۴ میلادی ذکر میشود. نام نقاشان مبارك و عبدالرراق و بهزاد بطور جداگانه یا باهم در نوزده مینیاتور اریست و دو مینیاتور نوشته شده است. ولی بعضی از آنها بعلت نسبتی است که بعدها بآن مینیاتورها داده شده است.

این نسخه طبق مطالبی که در حواشی راجع به مینیاتورها نگاشته شده در ابتدا در سالهای ۵ - ۱۵۶۴ در آگره بوده است و سپس بدست امپراطوران مغول جهانگیر و شاه جهان می افتد .

پنج تا از این مینیاتورها شاید کار معلم بهزاد باشد و پانزده تای دیگر مربوط به خود بهزاد یا شاگردان او است .

نام قاسم علی نبردیده میشود. ولی معلوم است که این اسم بعداً اضافه شده است. زیرا که جهانگیر از آن ذکر نمی کند. مینیاتوری که از این نسخه انتخاب شده است مربوط به هفت پیکر می باشد. تصویر ۵ راجع به حکایتی است که دختر ساه اقلیم چهارم در گنبد سبز تعریف میکند و آن حکایت چنین است : بشری مردی روحانی اهل روم بعشق دختری زیبا گرفتار میشود و افکارش به دنیای مادیات می گردد . بمنظور اینکه آرا جاره نماید برای زیارت به اورشلیم رهسپار میشود در بازگشت با مردی بنام ملیخواه که از دانش خود به گزاف تعریف مینمود و سؤالاتی میکرد که بکفر گوئی و شک و تردید از منزلت الهی بود آشنا میشود. پس از چند روز مسافرت به درختی میرسند و در سایه آن باسراحت می پردازند. در کنار درخت سبوی غلیمی پر از آب در میان زمی برای رفع تشنگی مسافران نهاده شده بود. در بین آنها در این که آن سبوحگونه بدانجا آورده شده است بحث در گرفت. بشر گفت شخصی آنرا برای استفاده مسافران گذارده است و آنرا در میان رمی بدین جهت قرار داده اند تا که از شکستن مصون ماند و ملیخواه مدعی بود که آن سبو بمنظور بدام انداختن حیوانات تشنه آنجا می باشد و برای شستشوی بداخل سبوشد. ولی در حقیقت آن جاهی عمیق بود و ملیخواه در آن غرق گردید. بشر شاخه ای بشکست و او را بیرون کشید و بصورت پسندیده ای

دفن نمود. آنگاه لوازم او را که شامل چند سکه طلا نیز میشد بر داشت تا به کسان وی
 بآورد. سپس بشهری میرسد و پس از حویا شدن به خانه زن زیبایی که در واقع
 همسر ملیخواه بود هدایت میشود و بعدها آن زن به همسری وی درمیآید .
 این حکایت یکی از انواع حکایات عرفانی است که بکران در ادبیات
 فارسی دیده شده است . دوشیره ماهر و که زیبایی اش را روح بکار مشاهده کرده
 است و چون از آن جدا گشته همیشه آرزو مند بازگشت بدان می باشد در حقیقت
 همان معبود صوفیان است . این دوماهر در حاده تصوف قدم در میدارد کوره
 و آب هم نمایش گر رذای آن هستند که در ظاهر ساده و در باطن خون خاهی می انبها
 بوده و برای کسی که کفر گوید و در آن شك کند مهلك و زیان بخش است .
 ترکیبی که در این تصویر با شان دادن جسم می روح در بیابان متروک
 با رنگ پائیزی بر گها نگار رفته دارای گیرندگی محروبی است .

کتابشناسی آثار تازه ایرانشناسی

ایرج افشار

۱- کتابها

45) Alavi , Bozrog

Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur. Berlin 1964. 254 p.

46) Algar , Hamid

Religion and State in Iran 1785-1906. The Role of the Ulama in the Qajar period Berkeley 1969 286 p.

مطالعه وسیع و محققانه‌ای است دربارهٔ فعالیت و تأثیر طبقهٔ علمای دینی در دوران قاجار و مشخص کنندهٔ رابطهٔ میان دین و دولت. موضوعی که همواره از مهمترین مسائل اجتماع و سیاست در ایران بوده است.

48) Arasteh, A. Reza

Rumi the Persian; Rebirth in Creativity and Love, with preface by Erich Fromm. Lahore 1965. 196 p

47) Asmussen , Jes P.

Jewish - Persian Texts. Wiesbaden 1968. 47 p (Iranische Texte)

49) Bad i, Amir Mahdi

Les Grecs et les Barbares. Vol III Lausanne 1968 311 p.

در همین شماره معرفی آن درج شده است.

50) Bailey , H. W.

Saka Documents Texte Volume London 1968. 129 p
(Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, vol V)

51) Baldwin , Georges B.

Planing and development in Iran Baltimore 1967. 212 p.

52) Bennigsen, A. (et) Lemerrier - Quelquejoy, Ch.

La presse et le mouvement nationale chez les musulman de Russe avant 1920. Paris, Mouton, 1964 386 p

53) Bizon - u Manija

La légende de Bizon - u Manija. Version populaire du sud du Kurdistan. Par M. Mokri. Paris 1966. 190 + ۵۰ p.

متن کردی نیرحاپ شده و متضمن تحقیق دقیقی است.

54) Blieske , Dorothea

Shahin-e Shirazis Ardashir. Buch [Tubingen, 1966] 212p.

ترجمه و متن اشعار فارسی شاهین شیرازی است که از دیوانش به خط عمری مورد تحقیق قرار گرفته است.

55) Blunt , Wilfrid

Isfahan , pearl of Persia. Photographs by Wim Swaan . London 1966. 208 p.

56) Bosworth C. E.

The Islamic Dynasties. Edinburgh 1967. 245 p (Islamic Studies, 5)

کتاب روشن و مختصری است در طبقات سلاطین اسلامی. ترجمه آن به قلم فریدون بدره‌ای عن قریب زتر حواعد سد این کتاب برای هر کس که با تاریخ ایران و اسلام کار می‌کند لازم است.

57) Broms , Henri

Two Studies in the Relations of Hanz and the West. Helsinki 1968. 114 p. (Studia Orientalia , 39)

58) Busse, Heribert

Chalif und Grosskonig. Die Buyiden in Iraq (945-1055). Beirut 1969. 610 p. (Beirut Texts und Studien , Band 6) .

کتابی است محققانه درباره پادشاهان سلسله آل بویه که در حاک عراق حکومت کردند.

59) The Cambridge History of Iran

Vol I The land of Iran edited by W. B. Fisher. Vol 5. The Saljuq and Mongol Periods. edited by J. Boyle. Cambridge 1968. 2 vols.

60) Colledge , Malcolm

The Parthians. London 1967. 243 p. (Ancient peoples and places , 59)

91) English , Paul Ward

City and Village in Kirman : Settlement and economy in the Kirman Basin Madison 1966. 204 p.

62) Fahr Mudaraik (Mubarakshah)

Le traite Iranien de l'art militaire «*Adab al - Harb wa - sh shigâr*» du XIII Siecle. Warszawa 1969 414 p

مثنی عکسی کتاب آداب الحرب و الشجاعة است با مقدمه‌ای درباره‌ی کتب جنگ در ربانهای اسلامی .

63) Firdousi

Sah - Namé Oulegere de George Dan Bucarest 1966 280 p

64) Freville , Nicholas

The Bridge of the Maiden [A Doctor in Persia] London 1967. 208 p.

شرح مسافرت دو سنده در کرمانشاه و دیگر شهرهای ایران است .

65) Frye , Richard N.

Bukhara The Medieval Achievement Norman 1965 209 p (The Centers of Civilization Series)

کتابی است براساس مآخذ معتبر در تاریخ بخارا . ترجمه فارسی آن در سال گذشته در تهران نشر شده است .

66) Frye , R. N.

The Parthian and Middle Persian Inscriptions of Dura - Europos . London 1968 (Corpus Inscriptionum Iranicarum , Part III, vol. III)

67) Fouchécour, C. - H. de

La Description de la Nature dans la poésie lyrique persane du XI Siecle Paris 1969. 262 P (Travaux de l' Institut d'Etudes Iraniennes de l' Université de Paris . 4)

کتابی است دقیق درباره‌ی حکونگی وصف طبیعت در اشعار شاعران در قرن پنجم هجری .

68) Gabriel , Alfons

Marco Polo in Persien. Wien 1963. 234 p

69) Golshani, A.

Bildungs - und Erziehungswesen Persiens in 16 . und 17
Jahrhundert Hamburg, 1969. 151 p (Hamburger Philologische
Studien, 7)

70) Hamdani, H.

Die Beiden edelmetalle Gold und Silber . Herausgegeben
und Übersetzt von Ch. Toll Uppsala 1968 391 p (Studia Sem.
itica upsahema, I)

محتوی متن و ترجمه کتاب الجوهرتین العقیقتین المائعتین من الصفراء
والبیضاء تألیف ابی محمد حسین بن احمد همدانی است .

71) Hanna , Barbara

Der Kampf gegen des Analphabetentum in Iran [Hamburg]
1966 148+34 p.

72) Hekmat , A.

Les motifs de la poesie de l'Iran. La vie et l'oeuvre de
Ibn - Yamin Faryoumadi Strassdourg 1968. 96 p. (Extrait de
Iranica V)

73) Ibn al-Nafis

The Theologus autodidactus . Edited and translated by
Max Meyerhof and Joseph Schicht. Oxford 1968 83+۵۳ p
(الرسالة الكاملة فی السيرة النبویة)

74) Iranistisike Mitteilungen Versuche und Vorarbeiten.

Herausgegeben Von H. Kanus - Credé . Bad Willungen, Asien-
Institut, 1969 . (/ . Jahrgag)

نشریه ای است که در سال دوشماره اذ آن نشر می شود و مقالاتش تماماً درباره
ایران است .

75) Iran Souclety Silver Jubilee Souvenir 1944-1969.

Calcutta, Iran Society [1970] 363 p.

مجموعه بیست و پنج مقاله تحقیقی درباره ایران است که به مناسبت بیست و پنجمین سال انجمن ایران (کلکته) تدوین و چاپ شده است . مقالات بقلم ایرانیان و مستشرقان است .

76) Junghanns, Klaus

Medzin in Iran zur Zeit der Achomeniden . Heidelberg
1962. 91 p

77) Kamschad, H.

Modern Persian Prose Literature Cambridge 1966 226 p.
کتاب با اوردی است از زبان یک ایرانی به زبان انگلیسی درباره نشر فارسی معاصر ایران.

78) Lambton , A. K. S.

The Persian Land Reform 1962 - 1966 Oxford 1969 386 p
لمتون صاحب کتاب مالک و رارع در ایران مطلع ترین دانشمند درباره سوانق مالکیت و نحوه آن در ایران است . طبعاً باتسلطی که به روشهای قدیم مالکیت دارد روس ترین محقق خارجی است که می تواند کتابی مبسوط و محققانه درباره اصلاحات ارضی ایران بنویسد کتاب درهفده بخش تنظیم شده است .

79) Levey, Martin

Medinaeval Arabic Book Making and Relation to early
Chemistry and Pharmacology. Philadelphia 1962 79 p. (Trans-
actions of the American Philolosophical Society, New Series -
Vol 52, part 4)

80) Lukonin , Wladimir G.

Persien II. Deutsch Bearbeitung W. Hinz. Munchen 1967.
239 p. (Archacologia Mundi)

81) Machalski , F.

La Littérature de l'Iran contemporain. Warszawa 1965.
67 2 vols (Prace Komisji orientalistycznej , 4-6)

82) MacKenzie , D. N.

The Dialect of Awroman (Hawrāmān - i Luhōn). Kob-

enhaven 1966. 140 p.

83) Membré, Michele

Relazione di Persia (1542) Ms ... pubblicato da G. R. Cardona, appendice. di F. Castro, Presentazine di Gianroberto Searcia, Indici di Angelo M. Piemontese. Roma 1969 120.255 p.
سفرنامه‌ای است که در عهد شاه طهماسب نوشته شده است.

84) Meen, V. B. (and) Tushingham, A. D.

Crown Jewels of Iran, Toronto 1968 159 p.
کتابی است بسیار زیبادربارهٔ حواهرات سلطنتی ایران ماحاپی در بهایت دقت و زیبایی.

85) Mehan, M.

Persian Grammar [Stockholm, Skriptor, 1966] 304 p.
آقای م. مهان از ایرانیان مقیم استکهلم است و در دانشگاه آنجا فارسی تدریس می‌کند.

86) Meyer - Ingwersen, J. Ch.

Untersuchungen zum Satzbu des Pashto. Hamburg 1966
128.127.38. 14 p
رسالهٔ دکتری است دربارهٔ زبان پشتو.

87) Miniatures of Babur - Namah

Samarkand 1969 32 illus.

88) Monchi - Zadeh, Davoud

Das Persische im Codex Cumanicus Uppsala 1969.219 p
(Studia Indoeuropea Upsaliensia , 1)
دکتر داود منشی‌زاده اکنون استادربان‌های ایرانی در دانشگاه اوپسالا است. او لغات فارسی مجموعه‌ای را که به نام Codex Cumanicus شهرت یافته است به دقت نقل و طبع و شرح کرده است.

89) Monchi - Zadeh, D.

Ta'ziya. Das Persische Passionsspiel. Stockholm 1967.
214 p. (Acta Societatis Litterarum Humaniorum Regiae Upsaliensis, 41 : 4)
این کتاب شرح و ترجمهٔ مقداری از ترم بهای فارسی ایرانی است.

90) Monteil , Vincent

Les Tribus du Fars et la sédentarisation des Nomades .

Paris 1966. 156 p.

ترجمه رساله «عرف و عادت عشایر فارس» تألیف بهمن بهمن‌بیگی هم‌ضمیمه کتاب است . قسمت کتابشناسی آن ممتازست .

91) Muller, Hildegard

Studien zum Persischen passionsspiel. Freiburg 1966. 257 +

۴۱ p.

رساله دکتری این متن چند تعریه و شرح آن است .

92) Nollau, Günthnr (and) Wiehe , Hans Jürgen

Russia's South Flank. Soviet Operations in Iran, Turkey and Afghanistan New York 1963. 171 p.

93) Pakdaman , Homa

Djmal - ed - din Assad - Abadi dit Afghani Préface de M. Rodinson. Paris 1969. 385 p.

رساله‌ای است مبتنی بر مآخذ اصیل درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی و تحقیق در افکار و احوال او که بعداً مورد معرفی مفصل قرار می‌گیرد .

94) Peters , F. E.

Aristotle and the Arabs , The Aristotelian tradition in Islam. New York 1968. 303 p

95) Pinder - Wilson. R. (ed)

Paintings from Islamic Lands . Oxford , 1969 204 p
(Oriental Studies , 4)

مجموعه مقالات است و چند مقاله آن درباره نقاشیهای ایرانی: نسخه‌ای از کتابخانه غریبوی بقلم اشترن ، نقاشیهای شاهنامه دموت بقلم گرابار ، نسخه‌ای از کلیله و دمنه فارسی مورخ ۱۴۱۳ میلادی بقلم والتر ، هرات و تبریز و استانبول و سبکهای نقاشی آنها بقلم گروب ، نسخه روضه الصفا با نقاشیهای ترکی بقلم مردیت اونس ، مکتب شرار بقلم ملیکیان شیروانی ، نقاشی عصر قاجاری بقلم رایینسون .

96) Pines, Sholomo

The Iranian Name for Christian and the «God - Fearers»
Jerusalem 1967 10 p (The Israel Academy of Sciences and
Humanities, Proceeding vol II No. 7)

97) Pingree, David

The Thousands of Abu Māshar. London 1968 148 p
(Studies of the Warburg Institute, 30)

98) Pope, A. U.

A Survey of Persian art From prehistoric times to the
present Vol. XIV London 1967, pp. 2879 - 3205

99) Qumi, Qazi Ahmad

Die Frühen Safawiden Nach Qazi Ahmad Qumi. Vorgelegt
von Erika Glaser, Freiburg 1968 246 p

متن و ترجمه فصل مربوط به اولی صفویان به نقل از خلاصه التواریخ
قاسی احمد قمی است این رساله دکتری زیر نظر هاسی روبرت رویمر تهیه
سده است .

100) Rashid - Din

Die Geschichte der Oguzen des Rashid ad - din Karl Jahn.
(ed) Wien 1969. 78 p. (Österreichische Akademie der Wissen-
schaften)

ترجمه قسمت اغوزتاریخ جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله است باضمایم
عکس همان قسمت از نسخه خطی .

101) Reead, Georges

La Perse (Iran). Photos, F. Roter. Zurich 1966. 132 p

102) Robinson, B. W.

Persian Miniatures Painting from Collections in the British
Isles London 1967. 120+52 p. (Victoria and Albert Museum)

103) Röhrborn, Klaus M.

Provinzen und Zentralgewalt Persiens in 16 und 17. Jahr.

hundert. Berlin 1966. 157 p. (Studien zur Sprache , Geschicht) und Kultur des Islmischen Orients, Neue Folge, Band 2)

کتابی است با ارزش و محققانه درباره نظام ولایات ایران در قرنهای دهم و یازدهم هجری یعنی در عصر صفوی ، مبتنی بر مآخذ بسیار. ترجمه آن به فارسی عن قریب انتشار می یابد آن را کاووس جهانداری به ترجمه رسانیده است .

104) Rublisson, Hélène

Lumières de l'Asie, Voyage en Orient Paris 1968. 346p.

صفحات ۳۳ تا ۹۸ شرح سفر در ایران است .

105) Rumi

Mystical Poems of Rumi, first selection Translated by A. J Arberry. Chicago, 1968 202 p. (Persian Heritage Serie, No 3

106) Sassanian Silver

Late Antique and Early Mediaeval Art of Luxury from Iran. Michigan, 1967. 158 p.

107) Shaked, Sh.

Esoteric Trends in Zoroastrianism. Jerusalem 1969 47 p (The Israel Academy of Sciences and Humanities , Proceedings. Vol. III No. 7)

108) Shaki, Mansour

A Study on nominal compounds in Neo - Persian. Praha 1964. 115 p. (Rozpravy Ceskoslovenshe Akademie ved , Rocnik 74 - Sesit 8)

109) Somerville - Large, Peter

Caviar Coast. London 1968. 192 p

شرح مسافرت نویسنده در حبال البرز و شهرهای کنار دریای خزرست .

110) Spuler, B. (ed.)

The Muslim World. A Histoical Survey : Port III : The Last great Muslim Empires. Translation by F. R. C. Bagley. Leiden, Brill 1969. 302 p.

111) Stern, S. M. (ed)

Documents from Islamic Chanceries First Series. Oxford, 1965. 254 p. (Oriental Studies, 3)

مجموعهٔ مقامات و دومقالهٔ آن دربارهٔ ایران. یکی از ژان اوپن دربارهٔ يك سيورغال قره قوينلو مربوط به هرات و مروست و تواناب. دیگری از ب. مارتین دربارهٔ هفت فرمان صفوی مربوط به آذربایجان .

112) Sumer, Faruk

Kara Koyunlular I. Cilt , Ankara 1967 . 169 p. (Turk Tarih Kurumu Yayınlarından VII Serie, No 49)

کتابی است دربارهٔ تاریخ قره قوینلوها براساس تواریخ قدیم و فعلا جلد اول آن نشر شده است .

113) Sumer, Faruk

Oguzlar (Turkmenler) . Ankara 1967. 522 p

کتابی است در تاریخ اوغور یا ترکمانها براساس مراجع و تواریخ اصیل و معتبر و قدیم .

114) Sundermann , Werner

Leb der Geliebten Klassische persische Dichtungen Berlin [1967] 271 p

ترجمهٔ اشعار عاشقانهٔ شعرای ایران از رودکی تا حامی است .

115) Tansar

Tansar's brev til Gushnasp, Konge af Tabaristion Oversat of Hertha Kirketerp - Moller [Copenhagen] 1965, 83 p.
ترجمهٔ نامهٔ تنسر به دانیامارکی است .

116) Tha'alibi

The Book of Curious and Entertaining information . The Lata'if al - Maarif of Tha'alibi. Translated by C. E. Bosworth . Edinburgh 1968. 164 p.

ترجمهٔ لطائف المعارف ثعالبی با حواشی دقیق بقلم بوسورث کمک بزرگی به مورخان اروپائی تاریخ اسلام است . طبع کتاب ظریف و خوش طرح است

117) Togan , Zeki Velidi

Hatıralar. İstanbul 1969. 643 p.

حسب حالی است که زکی ولیدی طوغان ارسر گذشت شرقشناس مشهور
بسیار پرماجرا و حوالمندی خود نوشته است .

118) Vanden Berghe, L.

A la decouverte des civilisation de l' Iran ancien Bruxelles

1968 p (Textes et documents No. 239 - 240

119) Von Palombini , Barbara

Bundniswerben Abendländischer mächte um Persien 1453-
1600 Wiesbaden , Franz Steiner 1968 . 148 p (Freiburger
Islamstudien, Band 1)

اس تألیف رینر نلر هاس روبرت رویمر انجام شده و درسلسله حدیدی
که او در فریبورگ آغار کرده به چاپ رسیده است . تحقیقات مربوط به آق
قوینلو و صفویه همواره مورد نظر این استاد بود و شاگردان خود را بیشتر درین
زمینه به کار واداشته است .

120) Walser, Gerold

Die Völkerschaften auf der Reliefs von Persepolis. Historische
Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe.
Berlin 1966 112 p. 88 Tafels (Teheranr Forschungen, Band 2)

121) Wheeler, Mortimer

Flames over Persepolis. London 1968 180 p

122) Whipple. Allen O.

The Role of the Nestorians and Muslims in the History
of Medicine New York 1967. 113 p

123) Windfuhr, Gernot Ludwig

Verbalmorpheme im Sangsari Ein Beitrag zur neuiranischen
Dialektkunde. Hamburg 1965. 196 p.

124) Wulff , Hans E.

The traditional crafts of Persia. Their development, Tech-

nology, and influence on Eastern and Western Civilizations
Cambridge, Mass., 1966 404 p

کتابی است دربارهٔ حرفه‌های دستی سنتی و صنایع طریقهٔ ایرانی. مؤلف
سالها بر روی مواد این کتاب مشاهده و کار کرده است و حقیقهٔ آر آناری است
که معرف بسیارخوب از آثار هنری دستی ایران است.

125) Wüst, Walther

Altperische Studien, Sprach- und Kulturgeschichtliche Bei-
trage zum Glosse der Achemeniden - Inschriften, Munchen 1966.
325 p (PHMA, Heft 8 - 11)

رسالهٔ دکتری مؤلف است بر مبنای کتیبه‌های دروهٔ هخامنشی.

126) Yama,hitas Kosuke

Cultivated plants and their relatives. Kyoto 1965 361 p
مطالعات و تحقیقات هیأتی ژاپنی است دربارهٔ گندم و جو و حبوزه و
هندوانه و حیار ایران . .

127) Yar - Shater, Ehsan

A Grammar of Southern Tati Dialects The Hague, 1969.
276 p (Publications in Near and Middle East Studies Columbia
University Series B : III)

نخستین کتاب دربارهٔ لهجه‌های تاتی شمالی است و به قلم متخصص ایرانی.

(۱۲۸) الاصفهانی ، حمزة بن حسن

البنتیه علی حدوث التصحیف. حقه محمد اسعد طلس راحمه اسماء الحمصی
وعند المعبین الملوحي . دمشق . ۱۹۶۸ ۳۰۳ ص .

(۱۲۹) افنان ، روحی محسن

دورشته فکر در فلسفه وجودیت . بیروت . [۱۹۶۹] . ۲۰ جلد .
درین دو جلد از رشته الحاد و حان پل سارتر و رشته فکر مسیحی گبریل
مارسل بحث شده است .



(۱۳۰) افنان ، روحی محسن

نفوذ دردشت بر فکر آناگذاگوراس و سقراط و نمایشنگاران یونان .
بیروت [۱۹۶۷] . ۲۰۳ ص .

(۱۳۱) بویسن ، ایگلف

روابط ایران و داممارك از آغاز تا زمان حاضر . [ترجمه فریدون وهمن]
کپنهاگ . ۱۳۴۳ . وزیری . ۱۲۷ ص .

(۱۳۲) جوگک بشت

ترجمه داراشکوه ، بکوشش دکتر تاراچند و دکتر سید امیر حسن عادی .
علیگره ، ۱۹۶۸ . ۳۴۰ + ۳۱ ص .

ترجمه فارسی جوگک بشت برای تحقیق در فلسفه ودین هند بسیار مرجع
مهمی است و حای خوشوقتی است که طبع شایسته‌ای از آن به توسط دودانشمند
هندی که خود بر ادبیات و زبان فارسی تسلط دارد در دسترس قرار گرفت

(۱۳۳) [فردوسی]

شاهنامه . ترجمه کورویا باگی . توکیو . ۱۹۶۹ .
قسمتی از شاهنامه به زبان ژاپنی است .

(۱۳۴) القیسی ، احمد ناجی

عطار نامه او کتاب فریدالدین عطارالنیسابوری و کتابه منطق الطیر . بغداد .
۱۹۶۸ . ۲ جلد (۹۹۲ ص) .

تحقیقی است در احوال و آثار فریدالدین عطار به زبان عربی و با بحث
تفصیلی و ترجمه منطق الطیر او به توسط دانشمند مطلع در زبان فارسی و
ادبیات ایرانی آقای احمد قیسی .

حای خوشوقتی است که محققان عرب شناسانند آثار و ادبیات فارسی را
در زمینه‌های تصوف بر خود فرض دانسته‌اند و بدین طریق افرادی چون عطار که
از ستارگان درخشان تمدن و معارف اسلامی است بیشتر معرفی می‌شود .

۲- مقالات

45) Abbott, Nabia : Jundi Shahpur . A Preliminary Historical Sketch. *Art Orientalis*. 7 (1968) : 71-74.

46) Abdul - Azim : Khan - i Arzu's Observations on the Relationship of Sanskrit and Persian. *Z. D. M. G.*, 119 (1970), 261-269.

47) Adams, R. (and) **Hansen , D. P.** : Archaeological Reconnaissance and Soundings in Jundi Shahpur. *Ars Orientalis*. 7 (1968) : 53 - 70 .

48) Chase, W. T. : The Technical Examination of Two Sassanian Silver Plates. *Ars Orientalis* 7 (1968) , 75-94.

49) Ganjei , T. : Nava's poems in the Persian verse translation of Sā'īl. *Central Asiatic Journal*. 13 (1969), 146.151.

50) Giuzallan , L. T. : The Bronze Qalamdan (Pencase) 542/1148 from the Hermitage Collection (1939 - 1965) *Art Orientalis* 7 (1968) , 95 - 120 .

51) Khromov , A. L. : Idioms in Spoken Yavuhobian . *Acta Orientalia Hungaricae* 23 (1970) , 189-203.

52) Najafbagy , Reza : Employee - Supervisor Attitudes in Banks , a Comparative Study between the Netherlands and Iran . Leiden, Brill, 1970. 15,350 p.

53) Nasr, Seyyed Hossen : Il mondo dell'immaginazione ed il concetto di spazio nella miniatura persiana. *Conozenza Ologologica* 1 No. I : 11-16

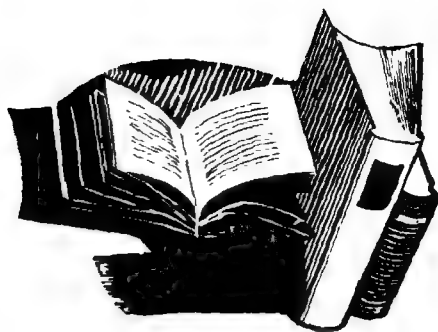
54) Piemontese , A. M. : Porētakēnoi e Paraitakēnē . *Rivista degli Studi Orientali*. 44 (1970) : 109 - 142.

55) Ritter , Wilgand : Beobachtungen zur Entwicklung von Fremdenverkehr und Erholungswesen an der kaspischen Küste des Iran. *Bustan*. 10 (1969) Heft 4 : 42 - 44

56) Windfuhr , Gernot : Wortmuster bei Xosravani . *Z. D. M. G* , 119 (1970) : 229 -240

57) Zieme , P. Ein manichaisch - Türkisches Fragment in Manichaischer Schrift *Acta Orientalia Hungaricae* 23 (1970): 157-165 .

معرفی کتابهای تازه



۱۲۷ - حاج سید جوادی ، علی- اصغر

آریایی اریشیا [مشهد] انتشارات نوس
[۱۳۴۹] رقی . ۲۵۶ ص (ش ۱۴)
مجموعه مباحث اجتماعی- سیاسی
است .

۱۲۸ - روحانی ، سید محمدصادق الحیر والاحبار . [هم ، ۱۳۴۹] رقی ص ۱۰۷ . بحثی است درباره حید و احتیاد در دین عربی

۱۲۹ - ریگ ودا

گزیده سرودهای ریگ ودا و دبیرین
اثر موجود مردم آریایی هند . ترجمه
محمد رضا نائی . نا مقدمه تاراجند
تهران . ۱۳۴۸ . رقی ۴۳۳ + ۲۲ ص

ریگ ودا از کتابهای درحشان فکر بشری
است آقای خلای نائینی سالهاست که
برسر آن و دیگر آثار مهم مردم آریایی
هند رحمت می کشد و توفیق یافته است که
ترجمه خلاصه ریگ ودا را به صورت
برازنده انتشار دهد .
ایشان پیش ازین و سراسر اکبر ، ترجمه

کلیات ، کتابشناسی

۱۲۴ - دیوئی ، ملویل

طیقه بندی اشاری دیوئی . ترجمه علی
اکبر حانا . جلد اول . تهران . دانشگاه
تهران ، ۱۳۴۸ . ویرسی ۳۰۷ ص .
(انتشارات دانشگاه تهران . ۱/۱۲۶۸)

ترجمه طبقه بندی دیوئی در کتابداری
قدم بر رگی است که توسط آقای حانا
فهرست نویس کار آرموده به انجام رسیده
است .

درین نوع کارها ، حسارت برداشتن
قدم اول مهم است و مقائیس به تدریح قابل
اصلاح خواهد بود . در ترجمه بعضی
اصطلاحات که باید تجدید نظر شود بعدها
می توان اظهار نظر کرد .

۱۲۵ - سالنامه کشور ایران

سال ۲۵ (۱۳۴۹) . جسی ۸۴۰ ص (مدیر
محمد ر ا مرورا رمانی)

دین و علوم اجتماعی

۱۲۶ - پریور ، علی

بررسی دین از راه دانش . [تهران]
انتشار [۱۳۴۸] رقی ۲۶۹ ص (ش ۱۱۶)

ادبیات خارجی

۱۳۳- موریه ، جیمز

حاجی نای اصفهانی . ترجمه میرزا
حسب اصفهانی . به تصحیح سید محمدعلی
حمالزاده ، [تهران] امیرکسر [۱۳۴۸]
ویری ، ۳۸۶ صص

مقدمه کتاب بهترین تحقیق است که
تاکنون درباره مترجم حاجی بابا شده و
از آن معلوم می شود که ترجمه اثر نویسنده
قابلی چون میرزا حبیب اصفهانی است که
بامهارت آن را از روی ترجمه فرانسوی
کتاب (نه اصل آن که به انگلیسی است)
به فارسی نقل کرده است .

حون آرزوی حمالزاده در نشر کتاب
بر آورده است به ایشان تبریک می گوئیم
اما چرا یک صفحه از نسخه خط میرزا
را گراور نکرده اند و چرا متن حاضر
باعث چاپ فیلوت فوق دارد. اختلافات
ناشی از تصرف است یا متن در مقدمه
گفته نشده .

ادبیات معاصر ایران

۱۳۴- ابراهیمی ، نادر

صدای صحرا . فیلمنامه براساس قصه های
صحرا . [تهران] ۱۳۴۸ ر. ۱۱۶ ص.

۱۳۵- افراسیابی ، امیرحسین :

حرفهای پائری . [اصفهان] ۱۳۴۸
حشی . ۱۱۰ ص .

مجموعه شعرست .

۱۳۶- براهنی ، رضا

گل برگشته ماه . یک تذکره کوچک

داراشکوه را نشر کرد و حر آن ملل و
نحل شهرستانی و رسالات داراشکوه و
مواهب علیه را به چاپ رسانید و نشان
داد که در مباحث کلامی و ملل و نحل
بسیار علاقه مدست .

درباره آئین و فلسفه هند خوشبختانه
درین سالهای اخیر چند کتاب نشر شده
و یکی از آنها هم اثر آقای حلالی
است .

۱۳۰- علم الهدی ، سید مرتضی

الدریه الی اصول الریبه . قسمت دوم .
تصحیح ابوالقاسم کرخی . تهران . دانشگاه
لر ، ۱۳۴۸ ویری . ۴۷۷-۱۰۳۱
(انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۱۰۰/۲ -
کتابخانه عابد و فقه اسلامی ، ۲۶)

۱۳۱- مکارم ، ناصر

اسرار عبودیت و ادبی شرقی . [تهران]
بعث . [۱۳۴۸] ر. ۲۲۴ ص

مجموعات ادبی

۱۳۲- ترقانی زاده ، احمد

تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا
عصر حاضر [ویری ، سن ۱۳۴۸] ویری .
۳۷۰ ص .

بجستین کتب در تاریخ ادبیات عرب به
زبان فارسی است و در هشت فصل تنظیم
شده است . تعریفها ، دوره جاهلیت ،
عهد راشد و اموی ، عهد عباسی ، تصوف ،
عهد ترکی ، نویسندگان نامدار ایران
عهد ترک ، دوره نهضت .

از امتیازات کتاب آن است که به
نویسندگان قرن سیزدهم نیز پرداخته
شده است .

داستان بلندست .

۱۴۵- قلیچ خانی ، علی

قص نامحدودیم . مجموعه شعر [تهران،
روز ۱۳۴۸] رقی ۱۳۹ [۱۳۹] ص.

۱۴۶- کریمی ، رحمان

دهواراب توف . دهر شعر [تهران
۱۳۴۸] رقی ۱۰۴ ص

۱۴۷- کسری (افشار) ، لالا

مجموعه شعر . [تهران] مروارید [۱۳۴۸]
رقی ۱۴۸ ص
مجموعه شعرست

۱۴۹- مشفق کاشانی ، عباس

(کی منش)

شراب آفتاب . مجموعه شعر . تهران زوار ،
[۱۳۴۸] رقی ۳۳۵ ص.

۱۵۰- موسوی گرمارودی ، علی

عمور مجموعه شعر [تهران ، ۱۳۴۹]
رقی ۱۳۰ ص .

۱۵۱- مرصادقی ، جمال

درارنای شب [تهران] [۱۳۲۹] رقی ،
۳۳۷ ص

نحسین داستان بلند از بویسنده کتاب
است . تاکنون مجموعه های داستانیهای
کوتاه او را دیده بودیم .

تاریخ و جغرافیا

۱۵۲- بهرنگی ، صمد

شس مقاله درباره شاحت و تاریخ .
[تبریز] شس [۱۳۴۸] حبس . ۱۰۵ ص

۱۵۳- تابنده ، سلطانحسن

تاریخ و جغرافیای عماناد [تهران] ۱۳۴۸ .

تفرل مربوط به سال ۴۸ [تهران، ۱۳۴۹]

وریری . ۷۲ ص.

مجموعه شعرست .

۱۳۷- پور صمیمی

رائزناینامه درش مجلس . [تهران .
۱۳۴۸] رقی ۱۲۱ ص .

۱۳۸- ترقی ، گلی

من هم ده گوارا هشتم [تهران] مروارید ،
[۱۳۴۸] رقی ۱۶۰ ص

۱۳۹- حمیدی ، جعفر

وصلت درسدهی تللم . دهر شعر . [تهران
۱۳۴۸] رقی ۸۱ ص

۱۴۰- دست غیب ، منا

ماه درکارپو . دهر شعر [تهران، فرهنگ ،
۱۳۴۸] رقی ۹۸ ص .

۱۴۱- شعر دیگر

کتاب دوم . [تهران ۱۳۴۹] حنی
بدون شماره صفحه .

مجموعه ای از آثار شاعران مختلف
بوپرداز .

۱۴۲- صنعتی ، نورالدین

صنعتی ۳ . [تهران ۱۳۴۷] رقی ۴۸ ص .
مجموعه شعرست .

۱۴۳- شیبانی ، فرهاد

سرحی میناسیای کال . [تهران ، حوا ،
۱۳۴۹] رقی ۱۴۱ ص (انتشار حوا ،
۲۰)

مجموعه شعرست .

۱۴۴- صابری ، غلامرضا

شی در روز . [تهران ، ۱۳۴۹] رقی .
۱۸۱ ص .

وریری ۱۶+۳۴۲ ص

کتابی اسب منقسم بر چهار بحث: گناباد و پیدایش آن ، جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی ، قراء گناباد ، دانشمندان و معاریف گناباد .

تحقیق جناب آقای تسابنده مبتنی است بر استفاده از کتب و مآخذ قدیم و مشاهدات و اطلاعات وسیع شخصی .

قسمت مربوط به لهنجه گناباد و شرح حال هماریف (مخصوصاً عرفا) و بیان اطلاعاتی که در خلال هر قسمت از بررگان سلسله محترم گنابادی به دست داده شده است مفید فایده و زیاد برای محققان است

۱۵۴- توفیق ، فیروز

متلفه فلسفی آذربایجان . [تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی] ۱۳۴۸ . وریری ۱۰۷ ص. (بررسی صنعت فرش در ایران ، گروه چهارم)

۱۵۵- تهران . دانشگاه تهران . مؤسسه جغرافیا

اطلس اقلیمی ایران . [توسط احمد موفقی و محمد حسن منجی و محمد پور-کنال] تهران ، ۱۳۴۴ . رحلی بانی بررس ۱۱۷ ص .

۱۵۶- حکیمان ، ابوالفتح

علویان طبرستان . تحقیق در احوال و آثار و معاید فرقه ریدی ایران . تهران دانشگاه تهران . ۱۳۴۸ وریری ۳۲۳ ص [انشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۲۶۵ - مجموعه تحقیقات ایرانی ، ش ۵۸ - مجموعه پایان ماورهای دکتری دانشکده الهیات و معارف اسلامی - ش ۶] کتابی است محققانه بر مبنای کتب اصیل .

موضوع این کتاب در تاریخ ایران واجد اهمیت بسیار است .

کتاب در چهار فصل است : محیط تاریخی و جغرافیائی طبرستان در سه قرن اول - قیام سادات علوی - عقاید و آراء فرقه زیدیه - محیط فرهنگی طبرستان . تکمله کتاب در باب فضایل گرگانی عصر علویان است

۱۵۷- رئیس نما ، رحیم

دومارر حسن مشروطه [با همکاری عبدالحسن ناهید . تمریر ، ابن سنا . ۱۳۴۸] رفی ۲۲۳ ص .

۱۵۸- سنفا آزاد

پارسان و ایرانی [تهران] ۱۳۴۹ . وریری ۲۴۲ ص

محتوی مطالبی است مختلف ، از جمله شرح حال نویسنده آن

۱۵۹- سبزوئی ، زین العابدین

حدائق الساحة . [نامنه سلطانی] تانده تهران [۱۳۴۸] . رحلی ۱۶+ ۵۸۳ ص .

حاج زین العابدین سبزوایی متخلص به تمکین اعراف مشهور در قرن سیزدهم هجری است ، او سیر و سفر بسیار کرد و آثاری از این گفت و گذارهای گزاشته که امروز از مراجع و کتب مفید برای تحقیق و تتبع است . دو کتاب او درین زمینه به نامهای بستان السباحة و ریاض السباحة پیش ازین چاپ شده بود و سومین کتابش که حدائق السباحة نام دارد تا کنون طبع نشده بود .

(انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۸۰)
مجموعه تحقيقات ایرانی - ش ۵۹

۱۶۴- همایون، غلامعلی

اساد و صورار و بانان ارایان اراویل
فرون و سنی تا او احر قرن هجدهم .
جلد دوم . تهران ، دانشگاه تهران ،
۱۳۴۸ . وزیری ۲۱۱ ص + ۱۳۷
تصویر (انتشارات دانشگاه تهران ، ش
۱۳۲۲۲ - مجموعه تحقيقات ویربری ،
ش ۵۵)

۱۶۵- هوگت ، ج .

هنر معماری در سرزمینهای اسلامی
ترجمه پرویز ورحاوند . تهران
انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸
وزیری . ۹۹ ص + ۱۳۷ تصویر
(انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۶۴ -
مجموعه تاریخ و تهران ، ش ۲۹)

موضوع تحقیق و بحث در کتاب وضع
معماری در ممالک اسلامی آفریقایی شمالی
و اسپانیا و مصر و سرزمینهای امپراطوری
مردم سرقی و عثمانی است .
مترجم حدود در باره هنر معماری و
باستانشناسی اسلامی مطالعات دارد
و بهمین ملاحظه ترجمه این کتاب فی
بصورت مطلوب عرضه شده است .

اینک این کتاب توسط آقای سید
هبة الله حذبی استنساخ شده و به چاپ رسیده
و مرجمی است که احوال عده ای از
متصوفه و عرفای قرن سیزدهم را در بر
دارد .

۱۶۰- عجمی ، اسماعیل

شدانگی . پژوهشی در زمینه حاشیه‌شناسی
روشنائی . شراز ، دانشگاه پهلوی ،
[۱۳۴۸] . وزیری . ۱۶۱ ص (انتشارات
دانشگاه پهلوی ش ۹)

۱۶۱- کوتزبوئه ، موریس دو

مسافرت به ایران به دعوت سفر کسرویه
در ۱۸۱۷ [جانب دوم] امیر کسرو ۱۳۴۸
وزیری . ۲۲۳ ص
سفرنامه کوچک خواندنی است .

۱۶۲- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

انلس تهران . تهران شهری و اوقات
فراغت در تهران . [تهران . مؤسسه
مکالمات و تحقيقات اجتماعی ، ۱۳۴۸]
سلطانی . ۹۳ ص .

۱۶۳- ودیعی ، کاظم

مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران .
تهران . ۱۳۴۹ . وزیری ، ۴۰۰ ص .

نامه‌ای از هند

... سرکار با این خبر حرسند
 میشوند که بنده ارسال گذشته در دانشگاه
 ریاست قسمت فارسی و عربی و مطالعات
 مافوق لیسانس آنرا بعهده دارم و برای
 ترویج و پیشرف ربان و ادبیات فارسی
 حداً سعی میکنم و رحمت میکنم . اما
 کتابهای فارسی در اینجا خیلی کم گیر
 میآید . اراین نظر استفاده ما در مقابل
 ایرانیان خیلی کمتر است . ما همواره
 امیدوار ارنظر دانشمندان ایران ایم .
 خیلی متأسفام که دکتر محمد اسحاق
 چندین ماه پیش فوت شدند و ایحمن بزم
 ایران از سرپرستی و خدمات آن مرد
 برگوار محروم شد .
 نامه را با يك سرسائب تبریزی
 پایان میرسام :

دورستان را باحسان یاد کردن هم است
 ورنه هر محلی بیای خود نمر می افکند
 عطا کریم برفی

اتابك و تاریخ قاجاریه

شماره اخیر مجله راهنمای کتاب
 را دیدار کردم و از مقالات سودمند
 آن خط وافر بردم . ابتدا بنویسم که
 شنیدن خبر ارتحال علامه مدقق و استاد

کرانمایه فروزانفر چنان مرا در گوشه
 غم و بویه هم فرو برد که این چند سطر را
 که تصمیم به تحریر آن داشتم به تعویق
 انداخت . این صایعه بر برگ به همه
 دوستان اران محضر فیض گسترش خصوصاً
 به نویسندگان ارجمند راهنمای کتاب
 تعزیت می گویم .

حقیر مقاله خاطرات تاح السلطنه
 را خواندم و توضیحی که در شماره ۱۱ و
 ۱۲ سال ۱۲ (همین شماره) توسط آقای
 صفائی داده شده قرائت کردم . تردید
 نیست تحقیق در باب سراتابك تاوقتی
 مقاصد در پرده تعصب ناسد راهی بدهی
 نخواهد برد . خصوصاً که باید بنویسم
 تحقیق در باب تاریخ ایران خصوصاً
 تاریخ بعد از اسلام از محك صداقت و صحت
 بیرون نیامده است و باوجود تلاشهای
 فراوان که میشود هنوز تاریخ واقعی بعد
 از اسلام ما متأسفانه بطور جامع تدوین
 نیافته ، اما زحمات بعضی از اساتید را نباید
 درین راه نادیده گرفت .

نگارنده تقریباً کتابهایی که در باب
 اتابك له یا علیه وی نوشته آمده به دقت
 خوانده و با تمام کوششی که درین راه بکار
 برده هنوز نتوانسته نظری صائب و صادق
 بدهد .

تردید نیست اتابك يك واقعیت یا
 شخصیت قابل مطالعه در تاریخ عصر حاضر
 است . نقش و اثر او را نباید در رویدادهای
 عصر ناصرالدین شاه بی اهمیت جلوه داد

ثر بد یا اثر خوب). نگارنده اصفاه حوزه‌هایی که در باب اتابك و بن جستجو می‌کنند تا آنجا که این دریافت‌ها حرحند نفر باقی بدو مرر ملی منقسم اند :

ول آنهایی که ناصرالدین شاه را یزیرك و بانیشه و دانا دانسته و ی وی را با اسنادی که دارند تصایید و اتابك را يك وطن پرست حقیقی دانموده و کارهای آقا صفائی بر این است و آثارش در دفاع از اتابك شد .

اما گروهی دیگر اتابك را حائن بن دانسته مظفرالدین شاه را هردی منه و آزادی خواه حلوه گر ساخته و ت اگر اشتباه نکنم تمام تبیین‌ها و یفاتی که در باب تاریخ قاجاریه خصوصاً باصری و مظفری میشود بر همین قیاس

نگارنده باید با کمال تأسف اطهار تاریخ قاجاریه واقعاً تاریک است و ن زودبها فلق بیطرفی و بی نظری در تاریخ این عصر متحلی نخواهد شد. سوفاً که بقول یکی از احله فصلا در ران ، هیچ کتابی در تاریخ مشروطه شته نمیشود. مگر اینکه ثابت کنند یکی بستگان شان ذی نظر و صاحب مقامات

عالیه درین جریان بوده اند .
بله فعلاً تاریخ عصر قاجاریه مانند بازار شام تعریه خواها گردیده . تردید نیست منابع موافق و مخالف هر چه بیشتر طبع گردد راه و روش کار روشن تر و آسان تر خواهد شد . بویژه که شرایط زمانی و مکانی اتابك و دیگران طوری است که این امر را ایجاب می‌کند و با توجه باینکه بسیاری از منابع خطی و یاد داستها و جنگهاست که هنوز در گوشه کتبا نه‌های خصوصی است ، حنا که نگارنده کتبا نه كو حك خطی در باب تحریم تنباکو در دست دارد که تقریباً سیه یاد داست محمد باقر و یحویه در تحریر کتاب بلوای تمریر است . نگارنده تا آنجا که می‌داند بطریق را در حائى بدیده . نوع نگارس و کاغد و تحریر آن مینماید مربوط به عصر ناصرالدین شاه است و این کتبا ك خطی ازین نظر حالب است که مؤلف صادق خود يك فرد آخوند و از طبقه روحایب اسب و حریانان خصوصی محامع روحایت را در تحریم تنباکو سحج بارگونی کرده و بسیاری از دلجو ربها خصوصاً علمای تهران و نجف را مبرهن ساخته و در باب مرحوم میرزای شیرازی که تحریم تنباکو منسوب به فتوای وی است ۲ اظهار نظر سنگینی نموده است . بله اسناد به اسناد و

- ۱ - حوزه‌های تحقیق باب در تاریخ در ایران رساله‌ای است که نگارنده میدواری ریادی با نام آن دارد . و در آن روش و فداى محققین در موضوعات اریحی از روی آثار چاپ شده ایشان بررسی کرده است .
- ۲ - کیوان قروینی یا منصور علی شاه در کتاب نایاب کیوان نامه به اصل فتوی اظهار تردید و شك می‌کند .

داوری در پیرامون کارهای اتابك و ناصرالدین شاه و عموم آذربایک تمام حال عصر قاجاری تاحدی چشم گیر است. اما غیر از اسناد و مکاتیب و فرامین نباید از جریانات واقع شده در طمقات اجتماعی و نهضت های سیاسی و اقتصادی چشم پوشید و خصوصاً که در عصر ناصرالدین شاه با چندین جریان سیاسی اقتصادی - دینی و حتی ادبی بر میخوریم. در خاتمه می نویسد تا قریب با اتفاق منابع و مأخذ در باب قاجاریه و خصوصاً اتابك و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه طبع نگردد هر نوع قضاوتی درین باب دور از تفکر و تحقیق علمی و خلاف مبانی علمی تاریخ است. خصوصاً که روشن دقیق و علمی تحقیق در تاریخ را خصوصاً در باب تاریخ معاصر نباید فراهوش کرد که شاید درین دورگار در مصدق فراموشی است.

کاتب روحانی (کرمانشاه)

دین آن کهنه محافظ

یادداشتی که از ایرانشناس جوان امریکایی درباره دیوان کهنه حافظ رسیده نخستین انتقادی است که ازین چاپ حافظ می شود. عین یادداشت ایشان برای استفاده دارندگان این نسخه به چاپ می رسد. (۱. ۱)

ص ۱ - دلایل دانستن قدمت نسخه
 «م» بر اثر مقایسه با نسخه «ح» (خالری)
 چیست؟

ص ۱ - مشخصات نسخ مذکور را

را کجا میشود پیدا کرد؟
 ص ۵ - (نکته دوم) به اختلاف «ق»
 (قروینی با «م» در مورد «م» ۳۴۲ اشاره
 نشده است و بطور کلی به مسئله اختلافات
 تعداد و ترتیب ابیات مابین ق و م اشاره
 نشده است.

ص ۷ - (نکته سوم) از چه لحاظ پس و
 پیشی ابیات در م قابل توجه است؟

ص ۸ - (نکته پنجم) پس از کلمه «الحاقی»
 کلمه «و» اشتباهاً جاب شده است.

غزل ۴ - بیت پنجم - اختلاف در
 ق : عمرتان (م «عمرمان» را دارد)

غزل ۷ - بیت پنجم - در ق :
 رازدروں پرده ز رندان مست پرس

کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
 ۴۸ - حاشیه - اشتباه چاپی :

قروینی . و همچنین بهتر نبود که در مورد
 این غزل م را با مقاله کمالیان مقابله
 می کردید ؟

۷۷ - بیت هفتم - اختلاف در ق :
 منزل

۹۴ - بیت پنجم - ق بین را دارد
 ولی بیت ششم را ندارد .

بیت نهم - ق این بیت را ندارد .
 ۹۹ - بیت چهارم - بیت در ق

شبهات با این بیت دارد .
 ۱۱۷ - مطلع - اشتباه چاپی :

انگیزد

۱۲۶ - بیت دوم - اختلاف در ق :
 ارمن (م «زمن» را دارد)

۱۳۰ - حاشیه - آیا بهتر نبود که

- در مورد این غزل «م» را با کمالیان یا باح ندارد
مقابله میکردید ؟
۱۴۰ بیت چهارم - « ق این بیت را ندارد .
۱۵۱ - مطلع - « اشتباه چاپی : خورم
۱۵۳ - بیت دوم - « اختلاف درق : (بحای «دو»)
۱۷۱ - هم در این غزل و هم در ۱۲۱ و ۲۳۸ و ۳۷۵ کاتب «بی» را بکار میبرد در حالی که کاتب ق «باء» را مینویسد . علت ؟
۱۸۲ - مقطع - « ق مقطع دیگری دارد .
۱۸۶ - بیت هفتم - « اختلاف درق : از (بحای «در»)
۱۹۳ - ۱۹۴ ، ۱۹۵ - آیا بهتر نبود که در مورد این غزلها م را با محتویات مقالات خالری مقابله می کردید ؟
۱۹۹ - مقطع - « ق مقطع دیگری دارد .
۲۰۸ - بعد از بیت دوم غزل دیگری ضبت است . ولی شماره گذاری این را نشان نمیدهد .
۲۴۹ - ابیات ششم و هفتم - « پس و بیشی مضارع در م و ق
۲۵۱ - مقطع - « ق بیت را ندارد .
۲۵۲ - بیت هشتم - « ق این بیت را ندارد .
۳۰۶ - مقطع - « ق این بیت را

۳۵۸ - بیت سیزدهم - « اختلاف در ق : دم (بحای «در»)
بیت سی و یکم - « اختلاف در ق : آواز (بحای «آهنگ»)
۳۷۸ - بیت سوم - « ق این بیت را ندارد و بحایش چنین صط است .
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت مایکل هیلمن

توضیحاتی بر ترجمه الا یام

آن رورها [الایام] نوشته دکتر طه حسی (ترجمه حسین حدیوحم - ۳۳۳ صفحه - حسی)
این کتاب در واقع نقاشی است ، نقاشی رورهای طلایی که به بل رورهای تلخ و تارنویسندۀ سرگ مصر ، که با قلم شیوای مترحم محترم - با احاطه ژرفی که به ادب و زبان عرب دارد - به فارسی برگردانیده شده .
می گویند طه حسین به شیوه خاص و اصالت ویژه اش «نکارس» ، بلند آوازه است ، اگر در این باره بتوانیم دقیقاً داوری کنیم ، در اینکه «آن روزها» بسیار استوار و شیوا به زبان فارسی درآمده است شکی نباید داشت .
از جهت ستایش مترحم در کار ترجمه کتاب حاضر و دیگر کارهایش به مقاله مبسوط - دکتر یوسفی - که در شماره مهر و آبان راهنمای کتاب بسنده کنم که بحق وحد وافی ستوده اند .
در مطالعه کلی ترجمه بامتن عربی ،

- مواردی - که مسلماً از ارزش مترجم نمی‌کاهد - بنظر رسیده که یادآوری میشود:
- ۱ - فادا آنسق منهم عبثاً او ابطاء او اصلراً بآ... (۵۳-ج) چنین ترجمه شده : اگر متوجه شود که کسی بیاری یا تنبلی یا فضولی مشغول شده ... (۵۳) طاهرراً باید چنین باشد: اگر متوجه شود که کسی بازیکوسی می‌کند یاد برمی‌آید یاد عوامی می‌کند . (۱)
- ۲ - و لم يستطع ان يحتل انتصار الشيخ عبدالحواد عليه (۶۵-۱) نتوانست از حمایت‌های شیخ عبدالحواد حشم پیوشد (۶۲) نتوانست حاننداری شیخ عبدالحواد را از پسرش در قبال خود تحمیل کند .
- ۳- عاد کارها مقدرأ (۶۵-۱) افسرده و دلشکسته بمکتب بازگشت (۶۲) بدون میل و ناجاره به مکتب بازگشت .
- ۴- و هولاء يشمتون به (۶۶-۱) این برادرانی که به او دشنام می‌دهند (۶۳) این برادرانی که سرزنش می‌کنند. (۲)
- ۵- و من الناس من يعبد الله على حرف... گروهی از مردم خدا را در يك حال می‌پرستند (۷۹) گروهی از مردم خدا را ارکنار (بدون ثبات) می‌پرستند (۴)
- ۶- غاية تيسير الحياة و التقرب الى الله (۱۰۰-۱)... هدف او دو چیز بود، آسان‌سودنی مشکلات زندگی و نزدیکی
- بخدا (۹۰) هدف او دو چیز بود آسان گرفتن (آسان‌شردن) زندگی و نزدیکی بخدا .
- ۷- و تسقيها الواناً من الدواء لا اعرف ماهي (۱۲۲-۱) مادر از داروهای که خود از تأثیر خواص آن بی‌خبر بود گاهگاه در گلوش می‌ریخت (۱۱۰) مادر انواع داروهای که من نمی‌دانم چه بوده - به اومی خورانید .
- ۸- فاحب ملاسته ونعمته (۱۴۳-۱) از نرمی آن سنگ خوشش آمد (۱۲۵) از همواری و صافی آن سنگ خوشش آمد.
- ۹- مشرد النفس (۴-ج) بی‌ارده و بی‌اعتنا (۱۳۷) پریشان‌خاطر .
- ۱۰- يفرعون اليه (۹-۲) به او شکایت بردند (۱۴۳) به او رومی‌آوردند یا با پناه‌نده میشدند (۴)
- ۱۱- اذا وحبب المغرب امهم في صلاتهم (۴۶-۲) چون هنگام نماز مغرب مغرب میشد آنان را به نماز تشویق می‌کرد (۱۸۳) چون هنگام نماز مغرب فرا می‌رسید او عهده‌دار امامت نماز جماعت می‌شد . (۵)
- ۱۲- و كان هولاء الشباب يسمعون من صاحبهم هذه الاحاديث (۵۶-۲) جوانان از دیگر دوستان خود این گونه سخنها را می‌شنیدند (۱۹۴) جوانان از دوست شان این سخنان را می‌شنیدند .

(۱) اضطرب القوم : تهاربوا «المعجده» .

(۲) طاهرراً «يشتمون به» یا «يشتمون له» اشتباه شده .

(۳) الحرف : طرف الشيء وشعبه ووجه رحانه .

(۴) مرع اليه ، اسمائه ، لها اليه .

(۵) ام القوم . كان له اماماً .

۱۳- و يفصل ذلك بفكاهاته النادرة الفاترة وضحكه المتقطع المتصل (۲-۵۷) جملات و کلماتش با خنده‌های عجیب و سست و کوتاه و بلند اریک دیگر خدامیشد (۱۹۵). این گفتارش باشوخی‌های عجیب و سست (بی‌مزه) و خنده‌های کوتاه و بلندش قطع میشد.

۱۴- فرد الفتی عن المدرسة (۸۹- ۲) جوانان را از مدرسه نظام بیرون راند (۲۲۹) حیوانی در مدرسه نظام پذیرفته نشد.

۱۵- فکلم نکل عن الشراء (۸۹- ۲) هیچیک از آنان نتوانستند چیزی بخرند (۲۳۰) همگی از خریدن سر باز زدند.

۱۶- من اکواب الشای التي تداد هناك (۲-۲۳) از آن‌جای که در آن محفل آماده شده بود (۱۶۹) از آن جایهایی که بین حاضران می‌گردانیدند.

۱۷ یا خذ منها بمقدار بین یوم و یوم (۲- ۹۰) هر روز مقداری از آن را برمی‌داشت (۲۳۰) روز درمیان مقداری از آن برمی‌داشت.

۱۸- وکان شدید النشاط کثیر الحركة (۱۳۹- ۲) بسیار با نشاط بود (۲۸۴) سخت پرحنب و خوش بود.

۱۹- فقد نقد الفول (۲- ۱۵۰) قول (حرف) تمام شد (۲۹۵) با قلاتمام شد و از دست رفت (۶)

۲۰- اراک عسی الامع شیمتک المبر می‌بینم که اشک تو سرکشی می‌کند و نمی‌ریزد و تو خود شکبائی پیشه کرده‌ای (۳۰۴) طاهرأ میریزد ناید درست باشد یعنی با اینکه تومی خواهی گریه نکنی و شکبائی خود را حفظ کنی و لی اشک اطاعت نمی‌کند و همچنان می‌ریزد.

۲۱- فی لهجة میناریة (۲-۱۵۰) با لهجه شیرین میانه ۲۹۶ بالهجه نندری. ۲۲- وفی مکتب مدیر الحریة لمر الفتی بشیء طالما تمناه (۲-۱۷۳) حوان در دفتر مدیر این دورنامه اندکی به آرزوهایش رسید (۳۲۱) حوان در دفتر مدیر این دورنامه به چیزی که مدهتا آرویش راداست دست یافت.

۲۳- ما اعظم هذین الاسم (۲-۲۰) این دو اسم چقدر ربیبا و خوش آهنگ است (۱۵۵) این دو نام حقدرد بررگ و باشکوه است.

۲۴- درب الحماسیر (۲- ۱۸۱) کوچه حماسیر (۳۳۰) دروازه حماسیر (معادل دروازه قوجان یا دروازه قروین)

*

گرچه در سراسر کتاب، بیان استوار مترجم آن جنانست که بقول دکتر یوسفی [خواننده حس نمی‌کند «آن رورها» از ربانی دیگر ترجمه شده] ولیکن در چند جا این سیاق اردست مترجم خارج شده

(۶) شاید چایی که در اختیار مترجم است (قول) (قول) چاپ شده بهمین مبطو موصول

۴. توصیفی در پاوردی شده ۴. میان قول و قول حماسی نکار رفته و حال آنکه قول طلاب ایستگاه، مشاخره و مشاخره را سبکیده که دهر شد و با قلاتا اردست رفت و اسلادی گوید که حوانی را باید معاف کم‌گرچه خود او غیر «ایما» حریص است که قبل ارتعاشی با قلاتا خود را به با قلاتا فروشی رساند

گاهی افرونی‌هایی دیده می‌شود که نه در متن عربی هست و نه ضرورتی ایجاب می‌کرده :

۱- فجر والشای منها بشفاهم حرا
طویلا (۲۷-۲) جای را بایک نفس بوسیله
لبهایشان [بفضای دهان منتقل می‌کردند]
و هرت می‌کشیدند (۱۶۴) .

۲- حتی تشند حوارة الشمس علی
رأسه (۴۳-۲) سرانجام خورشید شدن
می‌گرفت [وازشکاف دیوار] بر سر کودک
می‌تابید (۱۸۰) .

۳- حتی اذا وقف القطار دفع ذلك
کله دفعا الى الارض (۱۸۸-۲) بمحض
آنکه قطار توقف کرد همه را با شتاب
[پیدا کردند] و بر زمین ریختند (۳۲۶) .

۴- شهد احديهما بنفسه (۷۶-۲)
یکی را خود با چشم [دل] دیده (۲۱۵) .

۵- يا وقتي كودك بدعت شكنا نه ،

به پدر می‌گوید [شایسته نیست که آدمی
برای حل مشکل به انبیاء و اولیامتوسل
شود، سراوار نیست که میان خدا و انسان
کسی واسطه شود...] مترحم باسعه صدری
که از عقاید خاص ملت و مذهب ، متأثر
شده در پاورقی توضیحی - نه در بایست -
می‌دهد : [این سخن از کودکی سرزده
است که غرورش را حریجه دار نموده و
عصانیش کرده‌اند] (۲۶۵) و حال اینستکه
این اعتقاد کودک (طه حسین) بود که از
استادانی چون شیخ محمد عبده اثر
پذیرفته ، صفحات بعدی هم شاهد این
حقیقت است .

و جمله‌ها رنگ ترجمه بسورت تحت -
لفظی بخود گرفته :

۱- وضحك صامتاً ثم يستأنفه غالباً
ثم يقطعه و يمضی فيه صامتاً ثم يستأنفه و
هكذا (۵۶-۲) لحظه‌ای آهسته می‌خندید
بار دیگر قهقهه از سر می‌گرفت دوباره
قطع می‌کرد و راه آهسته خندیدن را
در پیش می‌گرفت (۱) و سرهمین شیوه
(۱۹۴) .

۲- لا يحس ان يقطع لقمته (۵۱-
۲) لقمه را درست نمی‌سکست (۱۸۹)
لقمه را درست نمی‌برید .

۳- و ينسمله و حه الحط (۵۵-۲)
چهره بخت برویش لب‌چند می‌زد (۱۹۳)
بخت برویش لب‌چند می‌زد .

۴- الساعة الثالثة من الحميس
(۱۳۱ - ۱) ساعت سوم روز پنجشنبه
(۱۱۷) بحای ساعت سه .

در جای بی‌کلمه یا اصطلاحی
مناسب به کار نرفته :

۱- ابتدا آرادانه به انتقاد ارشاع
می‌پرداخت ، سپس بر راوی خرده
می‌گرفت . آنگاه بحساب شارح رسیدگی
می‌کرد (۳۱۰) بحای بحساب شارح
می‌رسید .

۲- هرگاه آسوده خیال و سردماغ
بود (۲۹۴) بحای سرکیف بود .

۳- الموحودین (۱۱۴-۱) ورزیده
معنی شده (۱۰۱) بهمان معنای متداول یعنی
اهل تحوید یا آگاه بعلوم مناسب‌تر
بود .

گهگاه نیز عبارتی یا جمله‌ای ترجمه

نشده :

۱- پس از « آنان را مراقبت کن »
(۵۱) [و تمنعهم من العبث و تقوم مقامی متی
غبت (۱-۴۹)] = نگذار باریگوشی کنند و
در حقیقت هر وقت که من نباشم تو حانشن
من هستی] .

۲- پس از « رفتاری عجیب داشت »
(۵۵) [فی عقلها شیء من الاضطراب =
عقلش اندکی پارسنگ بر میداست]

۳- پس از « سرزنشهای آخوند را
تکرار می کنند (۶۳) [ینیطونه و بیثرون
سحطه (۱-۶۶)] - = اورا غضناک می کنند
و آتش خشمش را برمی انگیزد] .

نیز مترجم آگاه که حا بها
توضیحات بسیار مفید وارزیده در پاورقی

آورده اند درباره شاذلی (۷۸) نیز حق
بود اشاره ای می شد که .

(شادلیه طریقه ایس ارسوفیه، پیرو
امام نورالدین ابوالحسن شاذلی ۱۱۹۶
- ۱۲۵۸ م) اصول عقاید سان در ترس از
خدا و بمسک به سنت پیامبر و حقیر
شمردن زندگی و تسلیم محض بودن در
برابر مشیت خداوند است)

*

باپورس خواهی، چشم دارد که این
اسارتها بر گستاخی حمل نشود و چشم
به راه است که بقلم مترجم گرامی مشام
ادب دوستان را با گلهای تاره ای آشنا
کردد - الهی رنده ناسی ' -

رضا انزایی

تأثیر کتاب و کتابخانه

در گسترش تعلیم و تربیت

سال بس المللی تعلیم و تربیت به نیمه خود نزدیک می شود و فعالیت های مربوط باین سال در قالب برنامه مصوب با همکاری مرسسات و ساره های دولتی و ملی افزایش می گردد . اجرای طرح مربوط به ترویج کتاب و توسعه کتابخانه ها پس از تدارك مقدمات آن ، اکنون آغاز شده است .

کوشش در این راه سطوح مختلف آموزشی : دبستان و دبیرستان ، دانشگاه و همچنین عرصه جامعه را ارسر و روستا در بر خواهد گرفت . ارمعلمان و هربیان ، دانش آموزان ، دانشجویان ، پدران و مادران ، مؤسسات آموزشی و فرهنگی ، نویسندگان ، ناشران ، کتابداران ، سازمانها ، جمعیتها و انجمن های ملی به همکاری در اجرای این مقصود دعوت بعمل آمده است .

تأسیس صندوق ملی کتاب

ار همه مردم و سازمانها دعوت شده است برای میل به هدف ، کتابهای مناسب اهداء کنند . از میان آنها کتب مربوط بکتابخانه های مختلف درسرها و روستاها فرستاده خواهد شد . کتاب برای صندوق ملی کتاب در هفته اول آبان امسال گرد خواهد آمد .

اعانه ملی برای کتابخانه

از همه افراد کشور دعوت شده است که هر يك به قدر امکان مبلغی برای اجرای منظور بپردازند . و حوهی که بدین ترتیب بدست خواهد آمد برای تهیه کتاب و ایجاد کتابخانه های نمونه و توسعه کتابخانه ها بکار خواهد رفت . در جمع آوری اعانه و تأسیس صندوق ملی کتاب از امکانات سازمانهای آموزشی و غیر انتفاعی مدد گرفته خواهد شد .

جوایز بهترین نویسندگان

بر اثر توجهات علیا حضرت شهباقوی ایران و بر حسب تصویب کمیته عالی سال بس المللی تعلیم و تربیت و منظور تشویق نویسندگان و ناشران به تهیه و نشر کتابهای مناسب و سودمند ، تصمیم گرفته شده است جوایزی به نویسندگان کتاب در زمینه های زیر :

- سه حایره به نویسندگان بهترین کتاب برای کودکان
- سه حایره به نویسندگان بهترین کتاب برای نوجوانان
- سه حایره به نویسندگان بهترین کتاب برای نوسودان
- سه حایره به نویسندگان بهترین کتاب در زمینه تحقیقات و علوم در سطح عالی
- سه حایره به نویسندگان بهترین کتاب در رشته تعلیم و تربیت

— سه جایزه به نویسندگان بهترین کتاب در زمینه هنر

— سه جایزه به نویسندگان بهترین کتاب در زمینه ادبیات (داستان)

— سه جایزه به نویسندگان بهترین کتاب برای کارگران

— سه جایزه به نویسندگان بهترین کتاب در سطح روستاها

— سه جایزه به ناشران بهترین کتاب از نظر فن چاپ و انتشار اعطاء گردد .

حایزه اول در هر يك از زمینه های مذکور ۷۰ هزار ریال ، حایزه دوم ۵۰ هزار ریال و حایزه سوم ۳۰ هزار ریال خواهد بود .

در هر زمینه يك هیئت داوری مرکب از کارشناسان و صاحب نظران بهترین کتابها را انتخاب خواهد کرد .

کتابهایی که طی سال ۱۳۴۸ و تا آخر آذر ۱۳۴۹ چاپ و منتشر شده اند بوسیله هیئت های داوری مورد بررسی قرار خواهند گرفت و هیئت های مذکور تا آخر بهمن ۴۹ نظرهای خود را درباره بهترین کتب اعلام خواهند داشت . حوایر در اسفند ۱۳۴۹ اعطاء خواهند شد .

مسابقه برای طرح آگهی مصور (پستر)

کمیته عالی سال بن المللی تعلیم و تربیت برای انجام يك رشته کوششهای توضیح دهنده و جلب افکار و همکاری عمومی انتشار يك «پستر» را لازم شمرده است و بنابراین از نقاشان و علاقه مندان دعوت

کمیته مذکور بدین گونه است .

و کمیته عالی سال جهایی تعلیم و تربیت به منظور برگزاری سال جهایی تعلیم و تربیت در ایران و جلب توجه و همکاری همگان در این رشته از فعالیت بشری طرح آگهی مصور (پستر) را در این زمینه با شرایط زیر به مسابقه میگذارد .

۱ - موضوع پستر کتاب و کتابخانه در خدمت تعلیم و تربیت (طرح باید اهمیت نقش کتاب و کتابخانه را در تعلیم و تربیت با برابری علاقه عمومی در راه پیشبرد این امر محسم کند)
۲ - اندازه پستر ۷۰ × ۱۰۰ سانتیمتر

۳ - مهلت تحویل طرح پانزدهم تیرماه ۱۳۴۹

۴ - تعداد رنگ آزاد

۵ - تعداد طرحهای هر شرکت کننده حداکثر ۳ طرح

به طراح بهترین طرح شرکت کننده در این مسابقه مبلغ پنجاه هزار (۵۰.۰۰) ریال حایزه تعلق خواهد گرفت .

از کلیه نقاشان و علاقه مندان شرکت کننده در این مسابقه درخواست می شود که طرح های خود را به شاسی دفتر مخصوص علیاحضرت سهندوی ایران خیابان ایرانشهر - شماره ۵۹۰ ارسال فرمایند .

ایجاد کتابخانه های نمونه

برای آنکه بتوان در راه اصلاح و

• اشخاص مأموریت خود را با ایراد سخنرانی و نمایش فیلم و تماس با معلمان و کتابداران انجام خواهند داد .

کمیته عالی سال بین‌المللی تعلیم و تربیت

هیئت مربوط به تنظیم و اجرای طرح ترویج کتاب و توسعه کتابخانه‌ها

جلسات کمیته عالی سال بین‌المللی تعلیم و تربیت مرتباً در پیشگاه علیاحضرت شهبای ایران و باحضور وزیران علوم و آموزش عالی ، آموزش و پرورش : فرهنگ و هنر ، اطلاعات ، کار و خدمات اجتماعی ، اصلاحات ارضی ، مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ ، رئیس مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی ، مدیر عامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، مدیر کل سازمان پیشاهنگی ، دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو و اشخاص زیر است :

آقای فریدون اردلان دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو در ایران ، آقای ایرج افشار ، خانم فرنگیس امید ، خانم لیلی امیر ارجمند مدیر عامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، خانم لیلی ایمن ، آقای حمشید بهروش رئیس اداره کل کتابخانه‌ها ، آقای حمشید بهنام دبیر کل شورای عالی فرهنگ و هنر ، آقای علی دانشی معاون مرکز اسناد ، آقای علی اصغر خطابخش مدیر کل اطلاعات ، آقای ناصر مطاهری رئیس کتابخانه ملی ، خانم مهین تفضلی .

توسعه کتابخانه‌های عمومی در شهر و روستا گامی بلند در داشت ، تصمیم گرفته شد کتابخانه‌های نمونه در نواحی معین کشور بوجد آید و سپس نتایج آن به همه کتابخانه‌ها تعمیم داده شود . بدین ترتیب :

۲ کتابخانه عمومی ، ۲ کتابخانه در نواحی روستایی ، ۳ کتابخانه دبستان و ۴ کتابخانه دبستان بطور نمونه تأسیس خواهد شد .

فهرست کتابهای مناسب برای هر یک از انواع کتابخانه‌ها بوسیله کارشناسان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، مرکز آماده سازی کتاب ، وزارت فرهنگ و هنر و دانشگاه تهران تنظیم شده است .

فهرست مذکور بتعداد قابل توجهی توزیع و منتشر خواهد گردید تا همه کتابخانه‌های آموزشگاهها و کتابخانه‌های عمومی از آن استفاده کنند .

قفص‌ها و دیگر وسایل این کتابخانه‌ها تهیه و کارگزارده خواهند شد .

در تابستان امسال کتابداران نواحی و شهری و روستایی معین يك دوره کارآموزی را تحت نظر کارشناسان کتابداری در تهران طی خواهند کرد و تجارب و معلوماتی را که فرا خواهند گرفت در راه ایجاد کتابخانه‌های نمونه در محل خود بکار خواهند بست .

طی مهر امسال برای حلب توجه معلمان و کتابداران و ترویج طرریاحاد کتابخانه و خدمات آن ، اشخاصی به مراکز استانها اعزام خواهند شد . این

اعضاء این هیئت هفته‌یی یک بار در
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
جلسه تشکیل می‌دهند .

مسئولیت هماهنگی و تنظیم امور
برنامه سال بین‌المللی تعلیم و تربیت و
طرح کتاب و کتابخانه بنا بر تصویب
علیاحضرت شهانوی ایران سرعهده
کمیسیون ملی یونسکو است .

کنگره جهانی سعدی و حافظ

به‌اینگار دانشگاه پهلوی (سیراز)
کنگره جهانی سعدی و حافظ مرکب از
ایران‌شناسان خارجی و دانشمندان ایرانی
در اردیبهشت ۱۳۵۰ در شیراز تشکیل
می‌شود .

کنگره ایران‌شناسی دانشگاه تهران

نحستین کنگره دانشگاهی ایران -
سناسی به‌اینگار دانشگاه تهران مرکب از
دانشمندان خارجی و ایرانی رورهای ۱۱
تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ در دانشکده
ادبیات دانشگاه تهران برگزار می‌شود .

وفات هنریش یونگر

هنریش یونگر استاد رمانهای قدیم
ایران در دانشگاه برلین سرقی سوم
آوریل ۱۹۷۰ درگذشت . سنش هشتاد و
یک سال بود .

درگذشت ولادیمیر ایوانوف

این دانشمند اسماعیلی سناس‌درس
۸۶ سالگی در تهران وفات کرد (۲۹
خرداد ۱۳۴۹) . در شماره آینده
سرگذشتش درج می‌شود .

کنگره بیهقی

کنگره علمی مربوط به احوال و
آثار ابوالفضل بیهقی روزهای ۲۱ تا
۲۵ شهریور ۱۳۴۹ در مشهد برگزار
خواهد شد و دانشمندان ایرانی و ایران -

فهرست مقالات فارسی

نکوش ایرج افشار

جلد اول - چاپ دوم

سازمان کتابهای جیبی - ۷۰۰ ریال

فهرست مقالات فارسی

نکوش ایرج افشار

جلد دوم (۱۳۳۹ - ۱۳۴۵)

دانشگاه تهران ۱۵۵ ریال

یادگارهای یزد

تألف ایرج افشار

جلد اول : حاك يرد

انتشارات انجمن آثار ملی - ۴۰۰ ریال

دیوان گهذه حافظ

ارروی سحطی حافظ نرديك بهرمان شاعر

نکوش ایرج افشار

کتابفروشی ابن سينا - ۲۵۰ ریال

یادنامه ایرانی «ینورسکی»

نکوش

محبوبی مینوی ایرج افشار

دانشگاه تهران - ۲۵۰ ریال

گناشناسی فردوسی

تألف ایرج افشار

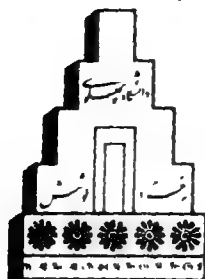
انجمن آثار ملی - ۲۰۰ ریال

«مجله راهنمای کتاب از بدو تأسیس بدین شرح منتشر شده است»

سال اول	۱۳۳۷	۴ شماره	د سال هفتم	۱۳۴۳	۲ شماره
د دوم	۱۳۳۸	۵ د	د هشتم	۱۳۴۴	۱ د
د سوم	۱۳۳۹	۶ د	د نهم	۱۳۴۵	۶ د
د چهارم	۱۳۴۰	۱۲ د	د دهم	۱۳۴۶	۶ د
د پنجم	۱۳۴۱	۱۲ د	د یازدهم	۱۳۴۷	۱۲ د
د ششم	۱۳۴۲	۱۲ د	د دوازدهم	۱۳۴۸	۶ د

علاقه‌مندان میتوانند کسری‌های محلات خودشان را از دفتر مجله راهنمای کتاب خریداری نمایند

نشانی دفتر مجله : حیابان شاهرصا - مقابل هتل تهران پلاس - تلفن ۴۹۸۱۵



خرد و کوشش

فصلنامه دانشگاه پهلوی

ششمین دفتر

با آثاری از :

دکتر رضاشاپوریان (اطلاعاتی درباره «ابن الهیتم» مصری و اثره شهرش
« کتاب المناظر »)

دکتر علی سبزواری (تاریخچه مسافرت‌های کمپانی)

دکتر بیژن سعادت (انسان و معماری)

مسعود فرزاد (جستجویی برای بهترین عزل سعیدی)

بسمان جهان‌بین (دبای پاك آقاي خوش بین .)

مسعود فرزاد (شایدها)

رضا شاپوریان (پیمان)

دکتر عبدالکریم گلشنی (تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه)

دکتر ناصر حدیدی (نظریه تراکم «صف بندی»)

ع . شاپور شهبازی (لشکر کشی دورش جوان)



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن خانده: ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سبره میدان تلفن ۲۴۸۸۵ - ۲۳۷۹۳

دفتر بیمه پرویزی: خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ - ۶۹۳۱۴

آقای سادی تهران: خیابان فردوسی ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگل‌دیوان: خیابان سیهبد زاهدی پلاک ۲۵۹

شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر: خیابان فردوسی شماره ۲۷۴

صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ نگرانی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمه پرویزی شیراز سرای رند

فلکه ۲۴ متری اهوار

خیابان شاه رشب

هائری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

آقای لطف‌الله کمالی تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷

آقای رستم حردی تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷

اقتصاد

(۲ جلد)

تألیف پل ساموئلسن ترجمه دکتر حسن پیرنیا

ساموئلسن از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در آمریکا و استاد یکی از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .

کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی شده است .

با انتشار ترجمه این کتاب امید می رود که گامی بردارنده در راه توسعه علم اقتصاد برداشته شود .



نگاره ترجمه و نشر کتاب

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۲۰
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

سفرنامه ابن بطوطه

(۲ جلد)

ترجمه

دکتر محمد علی موحّد

این سفرنامه داستان مسافرت ابن بطوطه دانشمند بزرگ و جهانگرد
نامی اسلامی است .

درمیان کتب بی‌شماری که از نویسندگان سلف به یادگار مانده کمتر کتابی
است که مانند این کتاب احوال و آداب و رسوم ملل گوناگون زمان خود را از
قلب افریقا تا کرانه‌های چس با این دقت و شیوایی توصیف کند، وضع سرزمینهای
ملل اسلامی را در فاصلهٔ سه هجوم مغول و یورش تیمور نشان دهد و اطلاعات
حاملی از اوضاع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی احراء از هم گسیخته
امپراتوری عظیم اسلامی را در نیمهٔ اول قرن هشتم هجری در دسترس خوانندگان
گذارد

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیمهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷



کتابخانه و اسناد ملی ایران

علم ما به عالم خارج

این کتاب به اقرار موافق و مخالف از مهمترین کتبی است که در قرن بیستم راجع به فلسفه نوشته شده و یکی از سه اثری است که مجموعاً تمام فلسفه برتراند راسل را حاوی می گردد. آن دو کتاب دیگر «مسائل فلسفه» و «تحلیل ذهن» است.

هیچ خواننده هوشمندی نیست که بعد از خواندن این کتاب بهمان نحوی که قبل از خواندن آن درباره عالم وجود فکرمی کرده بیندیشد و مسلماً مطالب آن در تفکر علمی و بینش او تأثیری عمیق به حای خواهد گذارد.

تألف

برتراند راسل

ترجمه

منوچهر بزرگمهر

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷



کتابخانه و اسناد ملی ایران

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله با اطلاع عموم علاقه‌مندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۸ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۹ است و فقط کتابهایی که در سال ۱۳۴۸ برای بار اول طبع و نشر شده است برای شرکت در مسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت در مسابقه همراه با پنج نسخه از کتاب خود با نشانی کامل در ظرف این مدت بقسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیله شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و در ترجمه‌ها باید اصل کتاب هم همراه باشد. کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تا کنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیاد پهلوی فرستاده‌اند در صورتیکه مایل بشرکت در مسابقه باشند باید بر طبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده میشود پس داده نمیشود. ترجمه‌هایی که متن کتاب را همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی
سناور دکتر شمس الملوك مصاحب



راهنمای کتاب

سال سیزدهم

شماره ۵-۷

۱۳۴۹

مرداد - مهر

محیط ادبی و فرهنگی در شهر های ایران

در سال ۱۳۴۴ ارفضای شهرهای ایران درخواست سده شمه ای از محیط و وضع ادبی و فرهنگی شهر خود را تنظیم نمایند تا در محله درج گردد. اما چاپ حوایهایی که رسید تا کنون به تعویق افتاد و لیساً بعضی از حوایها محتاج کامل شدن و تجدید نظر است ، با عنذر حوای از فضلی از حمنند ازین شماره به چاپ پاسخها مبادرت می شود .

سؤالهای محله در زمینه های مذکور در زیر بوده است :

- ۱ - ادبا و شعرای شهر و منطقه
- ۲ - شعرای سنت گرای و شعرای نوپرداز
- ۳ - مجامع و محافل ادبی در چه وضع است ؟
- ۴ - چاپ و نشر کتاب
- ۵ - کتابخانه های عمومی مهم و خصوصی
- ۶ - محله و روزنامه
- ۷ - ادبا و فضایی که مهاجرت کرده اند
- ۸ - مطلعین تاریخ و جغرافیای محل
- ۹ - حوزه های علمی و مداری قدیمه و دانشگاه و مؤسسات تحقیقی .

درباره گذشته اصفهان و آنچه در سوابق ایام به دست فرزندان این شهر بر گنجینه فرهنگ ایران و جهان افروخته شده است، در این مقال سخنی نمی-گویم، چه کتابها و مآخذ فزون و فراوان موجود، مرا از هر گونه توضیح و تشریحی در این زمینه بی نیاز می دارد. اما در باب دوران معاصر می توان گرازی فهرستوار از آنچه در محیط ادبی و فرهنگی اصفهان کهن سال می گذرد به دست داد، باسده که خواننده علاقه مند و جستجوگر را به کار آید و انگیزه آشناییهای زورتر و نزدیکتر او با فرهنگ امروز این شهر شود.

موضوع را ارحدود سه دهه پیش آغاز می کنم که هم از لحاظ اجتماعی نقطه عطفی است در تاریخ ادب و فرهنگ معاصر و هم خود نسبت به رویداد های آن استدراک حضوری و شخصی دارم.

جستنی دهه (سالهای بیست تاسی) مصادف با دوران جنگ دوم جهانی و عوارض و عواقب آن بود.

در این دهه، اصفهان نیز مانند اکثر شهرهای دیگر ایران، روزهای بحرانی و پرمأحرا و اضطرابی را می گذراند و کشمکشها و گیرودار های اجتماعی و سیاسی حه در سطح جهانی و کشوری وجه درمقیاس محلی، محال توجه مشخص و معینی به امور ادبی و فرهنگی نمی داد. اما در عین حال، همین حوادث گوناگون و بازتابهای آنها در ادیان و افهام مردم (بویژه جوانان و نوجوانان) پی ریزی نوعی فعالیت ادبی و فرهنگی بوین و متمایز با گذشته را می کرد که برای آشکار شدن و حلوه کردن نیاز به زمان داشت.

ایجاد و توسعه هر چه بیشتر مدارس جدید در این دوره و اجرای برنامه های به نسبت مترقی آموزش علوم و فنون امروزی و زبان و ادب اروپائی (بویژه فرانسه و انگلیسی) در قبال برنامه های حامد و سنتی مکتب خانه ها و حوزه های علمیه قدیمی، درهای دنیای تارهای را به روی نیروهای جوان و بالنده این شهر گشود و آشنایی با آثار هنری و ادبی شاعران و نویسندگان نوآور و سنت سکن معاصر از راه مطالعه مجلات و روزنامه های فراوان شمار مکرر و همچنین آگاهی اهرنرهای بوینی چون تانر و سینما، ضرورت کوشش بیشتر در زمینه تحول ادبی و هنری و پیوستن به کاروان فرهنگ زنده امروز را موکداً مطرح ساخت.

در این دهه، شعر و ادب اصفهان، پیشرفت چشم گیر و اساسی نشان نداد. انجمنهای ادبی چندی (کمال الدین اسماعیل و غیره...) تشکیل شد که بنیان گذاران و اعضاء آنها ضرورت تحول فرهنگی معاصر را احساس نمی کردند و کارشان به طور عمده در اقتضای قدا و ساختن آثاری به طرز و سبک گویندگان پیشین خلاصه می شد. موضوعات سخن ایشان نیز اگرچه گهگاه تحت تأثیر وقایع معاصر، رنگ اجتماعی و حانداری از محرومان و ستمکشان حامه را به خود می گرفت، از اصالت درک هنری رندگی امروز برخوردار نبود و غالباً زیر نفوذ نوعی تصوف تقلیدی و فضای مذهبی دورانهای گذشته قرار داشت. گاهی به طرحی از دیوانهای شعر که در آن سالها منتشر شده است، چگونگی این فضای بسته فکری را به خوبی روشن خواهد ساخت.

در زمینه داستان نویسی، تقریباً کاری در این دهه صورت نگرفت، اما در کار نمایشنامه نویسی بویژه نمایشنامه های تاریخی کوششهایی به عمل آمد که البته چندان از مایه آفرینش هنری برخوردار نبود و بر پایه این گونه نمایشنامه ها، هنر تأثیر نیر که پیش از آن به صورت اروپائی در این شهر سابقه می نداشت، پایه گذاری شد و چند تماشاخانه شروع به کار کردند و فعالیت آنها تا اواسط دهه بعد نیز بیش و کم ادامه داشت.

انتشار کتابها و نشریات و روزنامه ها نیز اگر چه بی سابقه نبود، در این دهه به نحو بهتری دنبال شد؛ اما محتوی کتابها و نشریات، بیشتر از آثار مذهبی و یا داستانهای عامیانه بود و روزنامه ها جنبه سیاسی و اجتماعی داشت (و البته توأم با آگاهی و بینش ژرف اجتماعی نبود).

دهه دوم که اوایل آن، از لحاظ اجتماعی ادامه بحراها و ماحراهای دهه گذشته و در واقع نقطه اوج آنها بود، از نظر محیط ادبی و فرهنگی نیز کم و بیش با دهه پیشین شباهت داشت؛ بسا این تفاوت که پختگی بیشتری در کوششهای جوانان احساس می شد و می رفت تا زمینه کارهای اساسی تر و عمیق تر فراهم آید.

انجمنهای ادبی در این دهه نیز همچنان به استقبال و بدرقه سخنوران پیش می رفتند. هنوز از میان جوانان، فرد شاخص و راه گشایی سر بر نداشتنه بود، «محمد مجلسی» و «حمید ارباب شیرانی» دو چهره مشخص شعر این دهه.

حوش درخشیدند اما دولت مستعجل بولاند. دیری نپایید که یکی به تهران مهاجرت کرد و دیگری در کنج عزلت نشست. آنها اکنون کاری در زمینه شعرارائه نمی‌دهند. همچنین باید از «توفان» نام برده که با مجموعه «شب» حسب‌حالی از آن دوران نوست.

مطبوعات این دوره نیز در آغاز به نسبت، فراوان شمار و گسترده تر و عمیق‌تر از دهه قبل بود. اما بعدها سیر نزولی کرد و به صورت چند نشریه مشابه و تنگ مایه درآمد و آن عده از اهل قلم که این نشریات را سزاوار آثار خود نمی‌شمردند، با مطبوعات مرکز همکاری می‌کردند.

هنر تأثیر در این دهه به تدریج محدود تر شد و رونق و شکوه بی‌عمق خود را نیز از دست داد و سینما در آغاز با محصولات بیشتری از دنیای غرب و گاه کشورهای هم‌جوار و بعدها با آثار زیاده‌تری ارسینمای ایرانی یا به اصطلاح فیلم فارسی حای تأثیر را گرفت.

توسعه مدارس روزانه و شبانه و تشکیل تدریجی دانشگاه اصفهان در این دهه (هر چند جنبه کیفی آن چندان قوی نبود) باعث آشنایی بارهم بیشتر جوانان با مسائل هنری و ادبی و فرهنگی معاصر شد و زمینه پرورش استعداد های نهفته را فراهم آورد. دلستکی به کار مطالعه آزاد و عمیق و خارج از برنامه رسمی مدارس، رفته رفته در میان جوانان راه یافت و کتاب عنصر مشخصی در زندگی آنان شد. کتابخانه‌های عمومی (فرهنگ و سهرداری) در این دهه با مراحمات دلسوزتر و علاقه‌مندتری مواحه شدند و تأسیس کتابخانه‌های تازه در مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی بوبنیاد، گروه بیشتری را به جستجوی گنجینه‌های هنر و ادب و فرهنگ رهنمون گردید.

دهه سوم (دهه کنونی) از لحاظ ادب و فرهنگ، موقع شامخ‌تری از دهه های پیش دارد. تأثیر بیست سال پیش از این دهه در این دوره به عرصه ظهور آمد و پروردگان آن سالها در این عهد در زمینه‌های مختلف درخشیدند.

سر در چارچوب کار انجمنهای ادبی و پیروی از گذشتگان محدود نماند و جهش نوید بخشی به سوی آینده کرد. جوانان در آغاز با تمرین و تردید به سرودن شعرهایی باریک و بیره خلاقیت ذهن خود پرداختند و سپس با پختگی و بلند نظری بیشتر در این راه طی طریق کردند. شعر سنتی نیز همچنان به حیات خود ادامه داده است. هم اکنون چند انجمن ادبی (صائب و سعدی و حزان) تشکیل می‌شود. داستان نویسی به شیوه امروزی در این دهه در میان جوانان مستعد اصفهان

اج یافت و رفته رفته به پحتگی و عمق بیشتری رسید و آثارشان مورد توجه بوغات مرکز و شهرستانها قرار گرفت .

کار ترجمه و تفسیر و نقد بر آثار ادبی و هنری معاصر ایران و جهان نیز اصفهان علاقه‌مندان و کوشندگان یافت و ترجمه‌ها و نوشته‌های مفیدی پدید آمد . تأثیر در محدوده فعالیت «گروه ارحام صدر» باقی مانده و سینما بی آن که جنبه کیفی تکامل یابد ، از لحاظ کمی تا اندازه‌ای وسعت یافته است .

در زمینه موسیقی با ایجاد و توسعه رادیو اصفهان کوششهای تازه‌ای شده و قبال خوانندگان و نوازندگان سل ارشد و هیاه جون «تاج» و «کسائی» ، مانی مانند «ناهد» ، «بهشتی» ، «پاروکی» و دیگران گام در راه نهاده اند و در می‌رود که در آینده هنرمندان اصفهانی در بخش بیشتری در عرصه عرصه ملی نته باشند .

پس از این مقدمه کلی ، بحاست که گزاری فهرست وار ارجاءال شخصیهای هنکی معاصر اصفهان و فعالیتهایی که در این حوزه انجام می گیرد ، در اینجا ورم .

۱- **ادیبان کنونی:** آقایان دکتر عبدالقایی نواب ، بدرالدین کتانی ، مدمهریار . امیرقلی امینی ، ابوالحسن بحفی ، محمدحقوقی ، دکتر محمد اد سریت و محمدفشارکی را می‌توان ار ادیبان صاحب اصفهان کنونی به ار آورد . البته باید گفت که در این زمینه و زمینه‌های دیگر سیار کسان هستند ممکن است نام آنها فعلا به یادمن بیاید و ارقلم بیفتد و این امر دلیلی بر پروایی نسبت به حق آن کسان نخواهد بود .

۲- **شاعران کنونی:** ار شاعران نسل ارسد و سب گرا می‌توان صغیر و لیب و بصیر و مناس و بسیاری دیگر را نام برد که برخی ار آنان آثار خود را سورت دیوان منتشر کرده اند و برخی دیگر به خواندن اسمار خود در مجامع نهمنه‌ای ادبی اکتفا می کنند . از این میان صغیر به سب قصاید مدهی و ثیه‌هایش در میان مردم و بخصوص محافل دینی شهرت دارد و غالباً عریثه بانان در پای منابر ، قصاید اورا می‌خوانند . گروهی از نسل میانه و جوان در کنار نسل ارشد از روشهای سنتی و سرودن شعر به شیوه قدما پیروی می- ند که می‌توان دکتر سیاسی ، دریا ، طلائی ، قیام ، بینا ، مطاهری و حمشیدی در این زمره نام برد . از این گروه بوژه حمشیدی (آراده اصفهانی) مشخص متاز است ، زیرا بانوعی ذوق فطری فکاهه نویسی و اقبال به زبان گفتگوی مردم

آثاری دلنشین و متمایز از تمام آثار سنت گرایان به وجود آورده و تاکنون دو کتاب به نامهای «برهنه حوشحال» ❁ «لبخند» منتشر کرده است.

از شاعران نوپرداز، پیش از همه باید محمد حقوقی را نام برد که پس از چند سال غزل سرایی و قصیده گوئی، سرانجام وجود خود را بازیافت و روح زمان را درك کرد و سكه اصیل خویش را عرصه بازار ادب نمود. حقوقی از بکه مردانی است که خود را به تمام معنی کلمه وقف آفرینش هنری خویش کرده و هر گامی که برداشته، حرکتی به سوی ادراك و دریافتی تازه بوده است. اشعار او از سالها پیش در مطبوعات ادبی و هنری تهران و شهرستانها به چاپ میرسد و دو کتاب شعر به نامهای «فصلهای زمستانی» و «زویا و مدارات» از او منتشر شده است. حقوقی علاوه بر سرودن شعر به کار تحقیق و تتبع و نقد نویسی بر آثار ادب کهن و نو ایران نیز رغبتی تام دارد و مقالات منتشر شده او در این باره حای ویژه ای را در نقد شعر و ادب فارسی احراز می کند.

یکی دیگر از شاعران جوان و نوآور اصفهان هوشنگ گلشیری است که در شعر، روس و طبری ویره خود اختیار کرده و آثاری بارنگ و رویی ممتاز از کارهای دیگر معاصران عرصه نموده است. شعرهای گلشیری در محلات ادبی و هنری تهران و شهرستانها منتشر شده است. گلشیری علاوه بر شعر در کار داستان نویسی و نقد نگاری نیز دستی توانا دارد و در این زمینه، کارهای درخشانی اراو دیده ایم. از این نویسنده يك داستان بلند به نام «شازده احتجاب» و يك مجموعه داستان کوتاه به نام «مثل همیشه» منتشر شده است.

گلشیری یکی از امیدهای شعر و داستان و نقد معاصر فارسی در اصفهان است.

امیر حسن افراسیابی نیز از دست اندر کاران شعر امروز است و علاوه بر هنرهای معماری و نقاسی به کار شعر نیز می پردازد. نخستین دفتر شعر او هم اکنون در دست انتشار است.

از صیاء موحد نیز باید در شمار شاعران جوان نام برد که جوانی پر مایه و حندین هنره است و پس از سپردن راه آزموده و کوییده غزل سرایی اینک به راهی خود یافته گام نهاده و مصداق واقعی «کم گوی و گزیده گوی» است و شعرهای انگشت شمار منتشر شده اش امیدبخش.

محمد رضا شیروانی دانشجوی دانشگاه و «مجید نفیسی» دانش آموز دبیرستان نیز از شاعران نو جوان اصفهانند که استعداد خود را نشان داده و آثاری در محلات ادبی و هنری پایتخت و شهرستانها منتشر کرده اند.

گذشته ادیبان ، بازهم جوانان و نوجوانان دیگری هستند که گام در راه شعر امروز نهاده‌اند و گهگاه آثار قابل توجهی عرضه می‌دارند و بی شک ادامه‌دهندگان راه شاعران موفق امروز خواهند بود .

در زمینه داستان نویسی ، علاوه بر گلشیری که ذکرش گذشت ، محمد کلباسی نیز کوششهای بسزایی کرده و داستانهایش در مطبوعات ادبی و هنری تهران و شهرستانها منتشر شده است و کتابی نیز درباره «داستان نویسی معاصر» در دست تألیف دارد . علیرضا فرخ فال ، یونس تراکمه و چند تنی دیگر را می‌توان اربویندگان راه داستان نویسی امروز در اصفهان به‌شمار آورد .

در کار ترجمه پیش از همه باید از ابوالحسن نحفی استاد دانشگاه اصفهان یاد کرد که فضل تقدم و تقدم فضلی در همگان دارد و اگر حمل بر اغراق گوئی نشود ، باید بگویم یکی از بهترین مترجمان آثار هنری و ادبی رباب فرانسه به فارسی است . از ترجمه های نحفی علاوه بر آنچه از سالها قبل در محلات و نشریات ادبی و هنری منتشر شده است ، می‌توان «بچه های کوپک» این قرن ، و «گوشه نشینان آلتو» ، «شیطان و خدا» ، «سُنبه و یکشنبه در کنار دریا» و «کالیگولا» را نام برد . به تازگی نیز کتاب «ادبیات چیست» اثر ارزشمند تئودیک مشهور «ژان پل سارتر» را با همکاری مصطفی رحیمی منتشر کرد . نحفی علاوه بر ترجمه ، در کار نقد هنری و زبان شناسی و مباحث اصولی زبان و ادبیات ایران و جهان ، ارکار آموذگان و صاحب نظران برجسته است .

احمد گلشیری یکی دیگر از مترجمان سحت کسوت و دقیق و دلسور کنونی است که داستانها و نمایشنامه ها و نقدهای ارزشمندی را از آثار نویسندگان نامدار جهان به فارسی روان و پخته در آورده و در محلات هنری و ادبی تهران و شهرستانها منتشر کرده است .

از دکتر هراند قو کاکیان استاد دانشگاه اصفهان نیز باید در زمره مترجمان کنونی نام برد که کوشش ادرنده ای در راه برگرداندن آثار ادب ارمنی به فارسی مبذول داشته و ترجمه های او در مطبوعات مختلف تهران و شهرستانها نشر یافته است . کتاب «آفوش» را نیز که مجموعه ای از شعرهای ارمنی است و به مناسبت صدمین سال تولد «تومانیان» شاعر مشهور ارمنی تدوین شده به تازگی منتشر کرده است .

۳ - محافل و مجامع ادبی - در حال حاضر انجمنهای ادبی سنت

گرایان گهگاه تشکیل می‌شود. محفلی به ابتکار آقای نواب‌صفا در محل اداره رادیو ترتیب داده شده که شاعران سنگ گرا در آن جمع می‌شدند و با نظارت آقای دکتر عبدالباقی نواب رئیس دانشکده ادبیات اصفهان، آثار خود را می‌خوانند و برخی از اسرار این گروه از رادیو نیز پخش می‌شود. علاوه بر این، جوانان و نوآوران نیز گهگاه محفلهای کوچک و بی‌سرو صدایی تشکیل می‌دهند و شعرها و داستانها و مقالات خود را می‌خوانند و در باره آنها به بحث و تبادل نظر و انتقاد می‌پردازند و کوشش می‌کنند که هرائری را به محک انتقاد و میار آثار نام‌آور در ادب جهان و ایران بسنجند و به التذاذ آنی اکتفا نکنند و راه تکامل و گام به‌پیش‌نهادن را بگشایند.

۴ - چاپ و نشر کتاب - در اصفهای کنونی سه مؤسسه چاپ و نشر کتاب به نامهای «تأیید»، «ثقی»، و «مشعل» سرگرم فعالیتند و بیشتر کوشش آنها مصروف انتشار کتابهای اصول و قواعد زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و بحث در حل معضلات ادب کهن فارسی (در سطح دانش آموزی و دانشجویی) و برخی کتابهای درسی دانشگاهی می‌شود. انتشار کتابهای متنوع و سنگین در زمینه های شعر و داستان و جز آن چندان معمول نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد. بیشتر ساعران و نویسندگان و مترجمان جوان ناگزیرند آثار خود را یا به هزینه شخصی و یا به‌دستکاری بنگاههای انتشاراتی مکرر منتشر کنند. دانشگاه اصفهان نیز جداگانه انتشاراتی دارد و تاکنون چندین جلد کتاب سودمند منتشر کرده است.

برخی از کتابهای مذهبی و ادعیه و اواد و مرثیه و نلایر آن نیز با چاپهای امرغوب و باراری از طرف بنگاههای دیگر منتشر می‌شوند.

۵ - کتابخانه‌های عمومی و خصوصی - از کتابخانه‌های اصفهان، آقای رکن‌الدین همایون فرح در سلسله مقالات خود در محله «هنر و مردم» به تفصیل یاد کرده است؛ اما در این‌جا به چندتای از آنها اشاره می‌شود. از کتابخانه‌های خصوصی می‌توان «کتابخانه الفت» متعلق به ورثه مرحوم «محمد باقر الفت» را نام برد (که قسمتی از آن به دانشگاه اصفهان اهداء گردیده است) و کتابخانه سید محمدعلی روضاتی (که شامل نسخه‌های خطی ارزنده‌یی است) و کتابخانه دکتر کارومیناسیان و کتابخانه «باغ‌نو» (که قسمتی از آن به کتابخانه «فرهنگ» اهداء گردیده است). بعد از آن باید به کتابخانه‌های داخل مؤسسات فرهنگی اشاره کرد که یکی از قدیم‌ترین آنها کتابخانه «مدرسه صدر اصفهانی» به نام «رضویه» است. از این شمار است کتابخانه‌های سایر

مدارس علوم دینی و برخی از دبیرستانهای قدیمی که چندین ده سال سابقه خدمت دارند. سپس باید از کتابخانه‌های دانشگاه اصفهان نام برد که به ترتیب کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، هشت هزار جلد، کتابخانه دانشکده علوم هفت هزار جلد، کتابخانه دانشکده پزشکی دوازده هزار جلد و کتابخانه مرکزی دانشگاه بیش از بیست و پنج هزار جلد کتاب دارد. در کتابخانه مرکزی علاوه بر کتب و مجلات چاپی تعداد معتابه‌ی کتابهای خطی و نفیس و تعدادی سکه‌های قدیمی نیز نگاهداری می‌شود. کتابخانه کلیسای وانك حلفا نیز از کتابخانه‌های معتبر و ارزشمند اصفهان به شمار می‌آید.

از کتابخانه‌های عمومی شهر یکی کتابخانه شهرداری است و دیگری کتابخانه «فرهنگ» که دومی به تازگی تجدید ساختمان و سازمان سده و محل مراجعه گروه‌های کثیری از فرهنگیان و دست‌اندرکاران کتاب است. ساختمان جدیدی نیز در کنار راینده‌رود از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان احداث گردیده که قرار است کتابخانه کودک در آن تأسیس شود.

۶- روزنامه‌ها و مجلات - در حال حاضر هشت روزنامه در اصفهان منتشر می‌شود که شش تا از آنها به‌طور هفتگی و یکی از آنها دوبار در هفته و یکی به‌صورت روزانه نشر می‌یابد. این روزنامه‌ها عبارتند از اصفهان، راه نجات، اولیاء اصفهان، مجاهد، ستاره اصفهان، مکرّم، خبرهای اصفهان و حیات اصفهان که از آن میان تنها روزنامه اصفهان به همت و پشتکار مردی دانشور و سخت‌کوشش حون «امیرقلی امینی» گهگاه حاوی نوشته‌ها و مقالات اساسی است. همچنین يك بوئنن خبری از طرف اداره کل انتشارات و رادیو اصفهان منتشر می‌شود.

از سال ۱۳۴۴ نیز يك نشریه هنری و ادبی بی‌نام «جنگ اصفهان» با همکاری گروهی از شاعران و نویسندگان و مترجمان و منتقدان اصفهانی و غیر اصفهانی منتشر می‌شود که تاکنون هفت دفتر از آن منتشر شده و دفتر هشتم آن نیز در دست چاپ است.

۷- ادبا و فضایی که مهاجرت کرده‌اند: عده زیادی از بهترین ادبا و فضلا و شاعران و نویسندگان و مترجمانی که دوره کودکی و نوجوانی خود را در اصفهان و در میان خانواده‌های اصفهانی گذرانده و در واقع راده و پرورده محیط اجتماعی این شهر محسوب می‌شوند، بعدها به اقتضای شغل و کار و عوامل دیگر در شهرها و نواحی مختلف ساکن شده‌اند. نام همه اینان در حال حاضر به یاد من نمی‌آید، اما چندتنی را که نامشان را در خاطر دارم اسم می‌برم: سید محمدعلی جمال‌زاده نویسنده مشهور که سالهاست حلای وطن کرده،

جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه تهران که از شخصیت‌های ممتاز علمی و فرهنگی معاصر است، غلامرضا طاهر دانشور و محقق، دکتر مصطفی رحیمی ادیب و نویسنده و مترجم، مهندس رضا شجاع لشکری دانشور و مترجم حمید مصدق شاعر نوآور، احمد میرعلائی مترجم، مصطفی خلیفه سلطانی شاعر سنت‌گرا، دکتر سیدجعفر سجادی ادیب و محقق، عبدالحسین آل‌رسول مترجم، ضیاء موحد دانشور و شاعر و عده‌بی دیگر.

۸- مطلعین تاریخ و جغرافیای محل: آقایان جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه تهران، دکتر لطف‌الله هنرفر و محمد مهریار استادان دانشگاه اصفهان و دکتر عبدالباقی نواب استاد دانشگاه و رئیس دانشکده ادبیات اصفهان شاعر و ادیب و طبیب و عبدالوهاب کلانتری و ابراهیم هورفر را می‌توان در شمار رده مطلعین ارتاریخ و جغرافیای اصفهان نام برد.

۹- حوزه‌های علمی و مدارس قدیمه و دانشگاه و مؤسسات تحقیقی: حوزه‌های علوم دینی که در حکم دانشگاه‌های مذهبی ماست و روزگاری وسعت و گسترش فراوان داشت و موقوفات و نفقات بسیار بدانها اختصاص یافته بود، امروزه نیر (اگرچه به رونق گذشته نیست) وجود دارد و شامل شعبات حندی است که به طور کلی زیر نظر آیت‌الله آقا سید محمد رضا خراسانی اداره می‌شود. مهم‌ترین مراکز تشکیل این حوزه‌ها به شرح زیر است: مدرسه صدر اصفهانی (رضویه) مدرسه چهارباغ (سلطانی)، مدرسه حده بزرگ، مدرسه حده کوچک، مدرسه نیم‌آورد، مدرسه نوریه، مدرسه کاسه‌فروشان، مدرسه حاج سیح محمد علی، مدرسه ملا عبدالله، مدرسه ناصری و مدرسه میرزا مهدی.

بحاست که در ختم این مقال و به عنوان حسن ختام، اریکی از بزرگترین علمای فقه و اصول و مسائل فکری و فلسفی و دینی عالم اسلام حاج آقا رحیم ارباب یاد کنم که اکنون دوران کهولت و عزلت را طی می‌کند و مع التاسف از جندی پیش نعمت بینایی خویش را از دست داده است. ارباب در عالم الهیات از یکه مردانی است که «قران» را هرگز «دام تزویر» نکرده و در پی مسند و مقام نبوده و حتی «عمامه» بر سر نهاده است. بسیاری از محققان و جویندگان علوم اسلامی که آوازه او را شنیده‌اند، از اقطار عالم به دیدار این سره مرد می‌آیند و او با کمال سادگی و فروتنی در گوشه اطاق و یا زیر کرسی خود از آنان استقبال می‌کند و با همه پیری و صنف مزاح، ساعتها با آنها به بحث و گفتگو می‌نشیند.

سید جمال الدین اسدآبادی*

اختلاف نظر دربارهٔ حسب و نسب و منشأ او

عبدالله قنسی زاده
دانشگاه محمّد
کانادا

زندگی طوفانی و پیچیدهٔ سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی موضوع بحث و مشاجرات قلمی بسیاری بوده است. یکی از مهمترین مسائلی که نویسندگان علاقمند باین رسته را سالها بجود مشغول داشته مشکل مربوط به ملیت، عقائد مذهبی و محل تولد او میباشد. چون سید جمال الدین خود در این مورد هیچگاه صراحت نداشته، زیرا یا طفره میرفته و یاصد و نقیص صحبت میکرده، بسیاری از نویسندگان شرق و غرب سعی کرده اند که او را ایرانی و شیعه اثنی عشری و یا تبعیهٔ افغانستان و سنی مذهب قلمداد کنند. این گونه مباحثات از حنبهٔ علمی قدم فراتر نهاده موضوع مشاجرات مختلفی نیز گشته است. بنا بر این هنگامیکه میرزا لطف الله خان اسدآبادی، خواهر رادهٔ سید، کتابی نوشت و در آن با مدار کی زنده ثابت کرد که سید جمال الدین ایرانی و متولد اسدآباد همدان بوده است، ۱ سخت مورد تهمت قرار گرفته مبنی بر اینکه او (لطف الله) حیره خوار امپریالیسم انگلیس بوده و میجوایسته است که سهرت و آبروی سید را برای ارضای خاطر انگلیس ها بعد از مرگ او لکه دار سازد. لذا بسید نسبت میدهد که او نزد ایرانیان خود را ایرانی و شیعه قلم کرده و در میان مردم سنی مذهب ادعای تابعیت دولت افغان و مذهب تسنی را کرده و بدین ترتیب سید جمال الدین را ریاکار، منافق و نیرنگ بار بدیا اعلام داشته است. ۲

هدف ما در این مقاله این است که این مطلب مورد اختلاف را با مطالعهٔ مدارك هر دو طرف مخالف با استفاده از اسناد حدیدی که اخیراً در دسترس عامه قرار گرفته است، تا آنجا که امکان دارد، روشن کنیم. ۳

* لازم تذکر است که آقای عبدالهادی حائری دانشجوی دورهٔ دکتری و معلم زبان فارسی دانشگاه محمّد در کانادا در تهیهٔ این مقاله با اینجانب کمال همکاری را داشته اند

۱ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به «افغانی»،

تهران ۱۳۲۶ شمسی.

۲ - محمد سعید عبدالحمید، نابغة الشرق السید جمال الدین الافغانی، قاهره (بدون تاریخ) ص ۷ - ۱۴ نویسنده شمه همین مطلب را بر اثر کتاب صبیحة جمال الدین الافغانی، قاهره (بدون تاریخ)، بقلم محمود ابوریه نقل میکند

۳ - بیشتر این مدارك در مجموعهٔ اسناد و مدارك چاپ شده دربارهٔ جمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۴۲ شمسی، درج گردیده است.

بطور کلی سار اصلی و عمومی نویسندگان غیر ایرانی که شرح زندگانی سید جمال الدین را نگاشته‌اند این است که او در اسعد آباد کنر از توابع کابل متولد شده، در سن ۸ سالگی همراه با خانواده خود بشهر کابل انتقال یافته، تحصیلات مقدماتی خود را در آنجا پایان رسانیده، سپس بمنظور ادامه تحصیل در سن ۱۸ سالگی به هندوستان عزیمت کرده، در ضمن سفر حج مبادرت حسته و بعد بافغانستان بازگشته در حالیکه ۲۳ سال از عمر او میگذشته است. در دوران حکومت امیر دوست محمد خان مناصبی عالی بهمهده داشت. پس از مرگ این امیر، جنگ داخلی بین پسرانش آغاز شد و سید جمال الدین بطرفداری از محمد اعظم خان، یکی از پسران امیر، برخاست و وقتی محمد اعظم خان بر برادرش پیروز گشت مقام نخست‌وزیری را بهمهده سید واگذار کرد. ولی پس از آنکه امیر مر نور در ضمن جنگی از برادرش شیرعلی خان شکست خورد، سید جمال مجبور به ترك افغانستان شد و زندگی هیجان‌انگیز و پرحادثه خود را که توأم با مسافرت با ایران، هندوستان، مصر، ترکیه، روسیه و اروپا بود آغاز کرد. ۴

این بود بطور کلی نویسندگان خارجی درباره سید جمال الدین اسدآبادی که حر اظهارات خود سید در موارد مختلف راجع به ملیت و مذهب خود، سرچشمه‌ای نمیتواند داشته باشد زیرا موقعیکه سید در ایران و افغانستان بود او معمولاً خود را افغانی معرفی میکرد. قدیم‌ترین مدرک راجع باین موضوع گزارش شیخ محمد عبده، مهمترین شاگرد سید، در مصراست که میگوید که در سال ۱۸۶۹ میلادی او شنید که يك عالم بزرگ افغانی وارد قاهره شده و خود بدیدن او رفت. ۵

در حای دیگر، طبق مدرک موجود در اداره آرشیو عمومی لندن، خود جمال الدین هنگامیکه در سال ۱۸۹۵ در اسلامبول زیر نظر حاسوسان سلطان

۴ - این بطور کلی شرحی است که نویسندگان مختلف عرب از قیل محمد عبده، رشید رضا، شکیب ارسلا، ادیب اسحق، محمد مخزومی و جرجی زیدان، و نویسندگان هندی مانند قاصی محمد عبدالغفار و شریف المجاهد، و مؤلفین افغانی مثل محمد امین جوگانی و محمد سعید عبدالحمید، در آن اتفاق نظر دارند. برای اطلاع بیشتر از آثار نویسندگان مذکور در فوق به کتاب

Sayyid Jamal al-din al-Afghani: An Annotated Bibliography
Leiden, Holland, E.J Brill, 1970

بقلم اینجانب مراجعه شود.

۵ - محمد رشید رضا، تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، قاهره ۱۹۳۱، ج ۱ ص ۲۵ - ۲۶.

بدالحمید تحت فشار قرار داشت ، نامه‌ای بسفارت انگلیس در اسلامبول نوشت در آن اظهار داشت که خون او اهل افغانستان و این کشور تحت الحمايه انگلیس است لذا تقاضا دارد که دولت انگلیس گواهی عبور جهت او صادر کند . ۶

مدرك ديگر در مورد افغامي بودن سيد عبارت از نکته‌ای است که شيخ محمدعبدہ در مقدمه خود بر ترجمه عربي کتاب سيد . **حقيقت مذهب نمجری و بيان حال نيچر بان** بيان داشته اس

او نوشت که سيد در اسدآباد افغانستان تولد يافته و داراي مذهب حنفي است . ۷ خون عبده هم از نرديك ترين دوستان سيد بشمار ميرف و هم حدود بعدها مفتي مصر و در نتيجه شهرت فوق العاده‌ای در جهان اسلام حائز شد لذا گزارش او در مورد سيد در همه جا بدون هيچگونه شك و ترديد مورد استناد نويسندگان و مؤلفين غير ايراني قرار گرفت .

اولين نويسنده‌ای که حقيقت اين عقیده عمومي و «غير قابل رخنه» را مورد ترديد قرار داد ناظم الاسلام کرماني مؤلف کتاب : **تاريخ بیداری ايرانيان** بود که در ضمن گزارش شرح حال شخصيت‌های سر حسته انقلاب مشروطيت ايران ، چند سال پس از مرگ سيد جمال الدين ، تحقيقاتي درباره منشأ سيد نيز بعمل آورد و نتيجه تحقيقات او عبارت بود از اينکه جمال الدين ايراني و متولد اسدآباد همدان است . ۸

از حمله محققين اوليه ديگر که در ضمن تحقيقات حدود بهمين نتيجه رسيده اند عبارتند از ميرزا غلامحسين خان استاد فارسي دانشگاه امريکائي بيروت ، ۹ ، سيد محسن الامين العاملی که در هنگام تحصيل او در نجف در ۱۸۹۱ سيد جمال الدين را از ايران بعراق تبعيد کرده بودند ، ۱۰ ، و سيد حسن تقي زاده ۱۱

6. Public Record Office, London, F O. 60/594, enclosure, Dispatch No. 923 from Currie to Lord Salisbury, dated Constantinople, 12 December 1895 . -

۷ - **الرد على الدهريين** ، بيروت ۱۸۸۶

۸ - **تاريخ بیداری ايرانيان**، چاپ دوم ، تهران (بدون تاريخ)، ص ۶۰.

۹ - ميرزا غلامحسين خان ، **مردان نامی شرق** ، [تهران] ؛ ۱۹۲۹

۱۰ - محسن الامين العاملی ، **اعيان الشيعة** ، دمشق ۱۳۵۳ قمری ، ج ۱۶

ص ۲۵۳ - ۲۵۸ .

۱۱ - « مشاهير مردان مشرق و مغرب » : ۱ - سيد جمال الدين ، کاهه (برلن) .

ج ۲ شماره ۳ (۱۹۲۱) ص ۵ - ۱۱ و شماره ۹ ، ص ۱۰ - ۱۱

شهادت های متعدد دیگری وسیله خویشان سید نیز موجود است که بطور سریع نشان دهنده ایرانی بودن سید میباشد .

این شهادتها وسیله خواهرزاده سید ، میرزا لطف الله ، انتشار یافته وما بنحو اجمال در بالا بدان اشاره کردیم . در سال ۱۹۴۴ هنگامیکه حسد سید جمال الدین از ترکیه بافغانستان انتقال داده شد ، پسر لطف الله کتابی دیگر که حاوی شجره نامه ها ، عکسها ، اسناد و شهادت مختلفی از خویشان و محترمین محلی اسدآباد همدان بود چاپ کرد که همه آنها مبنی بر ایرانی خالص بودن سید جمال و رد بطریقه مربوط بافغانی بودن او میباشد . ۱۲

اکنون با استفاده از اسناد رسمی موجود در اداره آرشیو عمومی لندن و مدارک خصوصی و نامه های سید جمال الدین بحاج محمد حسن خان امین الضرب ، یکی از نزدیک ترین دوستان ایرانی او ، میتوان ثابت کرد که مطالب مورد بحث لطف الله ، خواهرزاده سید ، در مورد ایرانی الاصل بودن سید مطابق با واقع و حقیقت است . طرز مکاتبات سید با خویشان خود در اسدآباد مخصوصا با خواهرزادگان ، میرزا شریف و میرزا لطف الله کاملا نشان دهنده رابطه فامیلی بین آنها میباشد . ۱۳ در هیچیک از دفاتر و یادداشتهای سید دیده نمیشود که او باقامت خود در افغانستان در سالهای قبل از ۱۸۶۶ اشاره کرده باشد در حالیکه از طرف دیگر یادداشتی از خود سید موجود است که حاکی از این است که در افغانستان فردی غریب بوده است . قسمتی از کلمات سید بشرح ذیل میباشد . ۱۴

آه از دل پر خون ، آه از بخت واژگون ، آه از دست مردم دون ،
 به علاج دل توانم نه علاج بخت و ارون
 از تقاصهای دل پشتم شکست

بر سرم جانابیا میمال دست

.... در شهر کابل در بالا حصار ، در شهر رحب ۱۲۸۵

[قمری] نوشته شد . الغریب فی البلدان والطریق عن الاوطان

جمال الدین الحسینی الاستنبولی .

۱۲ - صفات الله جمالی اسدآبادی ، اسناد و مدارک درباره ایرانی الاصل

بودن سید جمال الدین اسدآبادی ، [تهران ۱۳۳۵ شمسی] .

۱۳ - مهدوی و افشار ، مجموعه اسناد ، ص ۲۸ - ۲۹ - و تصویر

۴۴ - ۸۳ .

۱۴ - مهدوی و افشار ، مجموعه اسناد ، ص ۱۰ و تصویر ۱۰ .

نکتهٔ حالب توجه این است که سید در هیچیک از یادداشتهائی که در افغانستان از خود بجای گذاشته اشاره‌ای به نسبت افغانی بودن خود نمیکند بلکه او فقط «حسینی» یا «استنبولی» امضاء میکند. از طرف دیگر موقیقه او در ایران اقامت داشت هرگز به نسبت افغانی و یا اسلام‌مولی بودن اشاره‌ای نکرد. پس از ترك افغانستان در ۱۸۶۹ او هیچ‌بوع رابطه‌ای با افغانستان و مردم آن نداشت چرا اینکه در مقالات مختلف خود از سیاست استعماری انگلیس در آن کشور و سایر کشور های اسلامی که تحت نفوذ انگلیس قرار داشتند سحت انتقاد میکرد. حتی در کتاب مختصر خود بنام : **تممة البیان فی تاریخ الافغان** که حاوی شرح جنگهای داخلی و دسائس سیاسی آن کشور است او بنحوی مطالب را مورد تحریر و تحلیل قرار داده که کاملاً نشان میدهد که مؤلف کتاب غیر افغانی میباشد.

موضوع خارجی در نظر گرفته شدن جمال الدین در افغانستان مورد تصدیق یکی از کارمندان دولت افغانستان که ضمناً حاسوس انگلیس در کابل بود برقرار گرفته، بدین ترتیب که او در گزارشهای خود بحکومت بریتانیائی هندوستان صریحاً اظهار میدارد که سید جمال یک مرد خارجی و لهجهٔ فارسی او بطور حالص ایرانی است (نه افغانی) و نام او را بعنوان «حاجی سید رومی ار استنبول» ذکر میکند. ۱۵

درست است که در بیشتر مکاتبات مقامات رسمی انگلیس دربارهٔ سید در کشورهای مختلف سید جمال را بنام «افغانی» خوانده اند ولی هنگامیکه موضوع ملیت و اصل او یک مسألهٔ مورد توجه و اهمیت قرار گرفت (یعنی بعد از این که دولت ایران او را متهم بشرکت در قتل ناصرالدین شاه کرد و از دولت عثمانی خواست که او را بایران تسلیم کند)، وزارت امور خارجهٔ انگلیس پس از تحقیقات دقیق بسفارت خود در اسلامبول اطلاع داد که سید جمال الدین حقیقهٔ ابرامی است و دولت بریتانیا هیچگونه مسؤولیتی در برابر او بعنوان یک تبعهٔ افغانستان ندارد. ۱۶

15 — Government of India Office, London, Foreign Department, *Narrative of Events in Cabul* (Simla, India, 1866, 1874), pp. 46-48 .

16- F O 60/594, Telegram No. 143 from Constantinople, May 4, 1896, from Currie, and No . 74 from London, May 6, 1896, from Salisbury .

البته دولت ایران همواره سیدجمال‌الدین را ایرانی می‌شناخت و در هیچ يك از مكاتبات رسمی دولتی چیزی جز این حقیقت دیده نمی‌شود. او همیشه ایرانی بحساب آمده بدون توجه باینکه او در کجا زندگی کرده و یا چه نوع دعاوی ابرار داشته است. این نکته با تحریر و تحلیل مختصری از مدارك مربوط بمسافرتها نامرده روشن می‌گردد:

در هريك از این مدارك موحود دیده می‌شود که سیدجمال‌الدین بعنوان يك تبعه ایران و باگذرنامه ایرانی مسافرت کرده است. بطور مثال در سال ۱۸۷۲ او يك حواز عبور از نمایندۀ سیاسی ایران در مصر جهت مسافرت باسلامبول گرفت. ۱۷ دیگر اینکه هنگامیکه او در سال ۱۸۸۷ برای اولین بار وارد مسکو سد سفارت انگلیس در روسیه گزارش داد که سید حامل يك حواز عبور ایرانی است. ۱۸ در مسافرت دوم خود بروسیه او نیز حامل حواز عبوری بود که بوسیله کنسول ایران دروین در تاریخ ۲۷ اوت ۱۸۸۹ صادر شده بود. ۱۹ مدرك دیگر درباره ایرانی بودن او نیز عبارت است از يك احازۀ اقامت که بوسیله مقامات روسی در پترزبورگ در سپتامبر ۱۸۸۹ بنام «تبعه ایران»، آقا جمال‌الدین، ربان روسی صادر گردیده است. ۲۰

این نکته نیز روشن است که سید در يك محیط سیمه مذهب تحصیل کرده بوده است. زیرا نوشته های او و مؤلفین مختلفی که از آنها نقل قول میکنند بخوبی شان میدهد که معلومات او در فلسفه اسلامی عمیق بوده و این قبیل اطلاعات و معلومات فلسفی، بطوریکه پروفیسور آلبرت حورانی نیز اشاره میکند، در مدارس سیمه آسان تر و بیشتر قابل تحصیل است تا در مدارس سنی. ۲۱ آشنائی سیدجمال‌الدین بمتون مختلف فلسفه و تصوف از حمله کتب ابن سینا، رازی، سیوطی، حامی، و حلال‌الدین رومی در خلال حواشی و یادداشتهای او درباره کتب مزبور بخوبی آشکار است و میتوان آنها را در مجموعه کتب باقی مانده از او ملاحظه کرد. ۲۲

۱۷ - مهدوی و افشار، مجموعه اسناد، ص ۷۶ و تصویر ۱۴۹.
18 - F.O. 60594, Dispatch No. 257 from St Petersburg, July 26, 1887, from Morier, enclosing a report by the Vice-Consul in Moscow.

۱۹ - مهدوی و افشار، مجموعه اسناد، ص ۷۶ و تصویر ۱۵۰.
۲۰ - مهدوی و افشار، مجموعه اسناد، تصویر ۱۵۲ - ۱۵۳.
21-Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age 1798* 1939 (London, 1962), p. 108.

۲۲ - مهدوی و افشار، مجموعه اسناد، ص ۱۲ - ۱۹.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر سید جمال الدین بطوریکه ماسمی رده‌ایم که در این مقاله ثابت کنیم، در واقع ایرانی و شیعه بود پس چرا او بایستی خود را بعنوان دیگر و نامود کرده باشد؟ مابین سؤال بطریق مختلف پی سخ داده شده است که اکنون تذکر آنها منحو اختصار می‌پردازیم.

طبق گزارش ناظم الاسلام کرمانی، سید اسدالله خرقانی از خود سید جمال الدین بیده بود که چون افغانستان در حائلی کونسل مداسب او خود را بافغانی سبب دکه از دست کونسل های ایران آسوده باشد و درهر شهر که رود گرفتار بیا باشد. ۲۳

این گزارش قابل اعتماد نمیتواند باشد زیرا، همانطوریکه در بالا شرح دیم، سید همواره با حوار عبور ایرانی بهممجا مسافرت میکرده است.

گزارش دیگر این است که او خود را افغانی حواد تا ارسر استداد صرالدين شاه مصون بماند. ۲۴ ولی اینهم خندان محکم منظر نمیرسد زیرا مدحداقل ۲۵ سال قبل از اینکه مبارزه با ناصرالدین شاه را آغاز کند (یعنی سال ۱۸۶۶ که بافغانستان رفت تا زمان تمعید شدن از ایران در ۱۸۹۱)، ود را «افغانی» مینامیده است.

سومین حوایی که به این سؤال داده شده بیر مردود است. طبق گزارش لامحسین بندر ریگی جمال الدین باو گفته بوده: «افغانی تحلص سعری من ست». ۲۵ در حالیکه سید گاهی نامه های معمولی خود را بنام «افغانی» امضاء بکرده است، این اسم تحلص سعری او نبوده بلکه «مظهر بن اله صاحب» ۲۶ و کھف قسط، ۲۷ یا فقط «السید» ۲۸ نامهای مستعار او شمار میرفته است.

۲۳ - ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایران، ص ۶۱

24 - Ignaz Goldziher, Diamal al - Din al Afghani,

Encyclopaedia of Islam, 2nd edition, Vol I, p. 417.

۲۵ - نقل از مقاله تقی زاده در مجله کاه، شماره ۹ (۱۹۲۱) ص ۱۱.

۲۶ - این اسم را در مصر بکار میبرده است رجوع شود به کتاب منتخبات

نیماسحق، چاپ دوم اسکندریه (بدون تاریخ) ص ۱۱۸

۲۷ - کلمه «قسط» بحساب ابجد ۱۶۹ میباشد که نیز مطابق است با

جمال الدین» و «الحسینی». رجوع شود به صفات الله اسدآبادی، اسناد ومدارک،

۱۵۱ پاورقی شماره ۱. لازم تذکر است که مقاله ایکه سید تحت عنوان

الحجة البالعه در مجله ضیاء الخافقین (لندن)، ج ۱ شماره ۴-۵ (۱۸۹۲) ص

۵ - ۵۲ در صد ناصر الدین شاه نوشت حاوی امضاء «کھف قسط» میباشد

۲۸ - بطور مثال نام «السید» را در زیر مقاله «احوال فارس الحاصره».

بیاء الخافقین، ج ۱ شماره ۱ (۱۸۹۲) ص ۸ بکار برده است

بنظر میرسد که پاسخی که بوسیله شیخ علی نحفی که یکی از طرفداران سید جمال الدین در اسلامبول بوده داده شده پیش از همه بحقیقت نردیکتر میبایست. او میگوید که سید هم در مورد ملیت و هم از حیث عقائد مذهبی تقیه میکرد زیرا:

مخالفین این بردگوار و حساد مقام منزلت ایشان در نزد سلطان عبدالحمید و بزرگان دولت بسیار و بیشمار بودند، لذا اگر معلوم میشد که ایشان ایرانی و شیعه مذهب میبایست ابتدا منویات اصلاحی ایشان پیشرفت نمیکرد. ۲۹

هنگامیکه حوادث زندگی سید را مورد مذاقه قرار میدهم متوجه میشوم که این پاسخ و توضیح توأم با حقیقت و واقع است. زیرا بیشتر فعالیت‌های سید در ایجاد تحول در جامعه مسلمین در کشورهای سنی نشس انجام شده است. با در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی و مذهبی دنیای اسلام در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی این بسیار مشکل خواهد بود که تصور کنیم که اسد آبادی بعنوان شیعه ایرانی، هر چند دانشمند و دارای شخصیت روحی و تقوا بوده باشد میتواند است که مورد استقبال در کشورهای سنی مذهب قرار گیرد. اگر او در تشیع خود صراحت داشت مسلماً در آن کشور یکنفر کاملاً خارجی در نظر گرفته میشد و عقائد و تعلیمات اوسخت مورد سوءظن قرار میگرفت علاوه بر این یکی از مهمترین هدفهای زندگی سید جمال الدین این بود که کلیه مسلمین را بدون توجه باختلافات مذهبی‌شان باتحاد و اتفاق بخواهد تا اینکه جامعه مسلمین تشکیل يك قدرت بزرگ جهانی داده بتواند در برابر تجاوزات اروپائی‌ها مقاومت کند. این برنامه نمیتوانست در کشورهای سنی مذهب بوسیله هیچ فردی حر یکنفر که بلباس سنی آراسته شده باشد آغاز گردد.

در نظر سید ادعای سنی گری در میان عده‌ای و دعوی شیعه گری در برابر جمعی دیگر از جنبه اخلاقی بی‌اشکال بود. زیرا او حتی قلباً هم خود را وابسته بیک فرقه خاص مذهبی نمیدانست. میرزا حسین خان عدالت تبریزی که یکی از

۲۹ - نقل از نامه سیده‌الدین الحسینی شهرستانی مورخ ۱۹ تیر ۱۳۳۵ که در کتاب صفات الله اسدآبادی، اسناد و مدارك، ص ۱۴۶ - ۱۵۱ چاپ گردیده است.

دوستان سید در پلر ربورگ بود نقل کرده است که :

روزی در مجلس درس یکی از علمای تسنی صاحب مجلس از سید مرحوم پرسیده بود که درجه عقیده میبانی . فرموده بود مسلمانم صاحب مجلس دوباره پرسیده بود از کدام طریقت ؟ سید فرموده بود کسی را بزرگتر از خود نمیدانم که طریقت او را قبول نمایم صاحب مجلس بارگفته بود که ادعای بررگی نمودی . رأی شما تا کدام یک از این چهار طریقت مطابقت دارد ؟ سید فرموده بود مختلف است؛ در بعضی با یکی در بعضی با دیگری . ۳۰

او خود را از قیل و قال و تهصنات مدهبی که سبب توسعه اختلافات مدهبی در میان مسلمین شده بود مبری میداشت . او معتقد بود که این تهصنات که فرقه‌ای را مثلاً در تفسیر اسلام محق تر از فرقه دیگر میداند، بر اساس افکاری غلط نباشد . این حالت نه تنها پیشرفت مسلمین را بتأخیر انداخت بلکه امت اسلامی را بطوری ناتوان ساخت که دیگر در وضعی نبود که بتواند از خود برصد تجاوزات خارجی دفاع کند . در ملر سید جمال الدین سقاق و بقاق جدی مسلمین را رنج داده بود که دیگر نمیتوانستند حتی ادعا کنند که دارای وطنی هستند . او همواره میگفت : «من وطن ندارم زیرا امروز مسلمانان بیوطن هستند» . ۳۱ اکنون باین نتیجه میتوان رسید که مدطور سید جمال الدین در معرفی کردن خود بعنوان «افغانی» و یا «استنبولی» این نبود که منکر اصل ایرانی بودن و یا مذهب تشیع خود گردد بلکه او میخواستند است که با این روش مردم غیر شیعه را نیز تحت تأثیر عقائد و افکار خویش قرار دهد . این مسأله فقط تا آنجا برای او اهمیت داشت که بتواند بوسیله‌ای به هدف خود نائل آید . بدین ترتیب برای او آسان بود که در میان ایرانیان خود را «ایرانی» و در محیط افغانها «سنی اسلامبولی» معرفی کند ؛ نزد سنی‌های کشورهای دیگر اسلامی خود را «افغانی» بنامد و بسفیر انگلیس در اسلامبول خود را «اهل کابل»

۳۰ - نقل از مرقومه میرزا سید حسین حان عدالت تبریزی که در کتاب لطف الله اسدآبادی ، شرح حال و آثار سید جمال الدین ، ص ۱۰۵ چاپ گردیده است .

۳۱ - عبدالقادر المعری ، جمال الدین الافغانی - ذکریات و احادیث ،

قاهره ۱۹۴۸ ، ص ۵۰ .

بخواند: بشنوندگان انگلیسی حدود در لندن در ضمن يك سخنرانی صریحاً بگوید که «ایران وطن من است»؛ ۳۳ و در برابر احمد آغا اوعلی که یکی از سیاستمداران وقت عثمانی بود ادعا کند که او در يك فامیل ترك آذربایجانی متولد شده است، ۳۴ و سرانجام بیک آرادیحواه انگلیسی؛ ویلفرد بلنت، اظهار دارد که او از يك فامیل عرب حجازی است، ۳۵

سید جمال‌الدین بدون شك مردی بسیار هوشیار و زیرک و دارای شخصیت توانای روحی بود، تا آنجائی که او موفق شد با سامی مختلف و عناوین متفاوت بمنظور بیل بهدف خود که همان اتحاد اسلام و جنگ با امپریالیسم بود در افکار و عقائد ملت‌های گوناگون عمیقاً نفوذ کند.

۳۲ - این سخنرانی تحت عنوان دلیل چاپ شده است:

«The Reign of Terror in Persia», *The Contemporary Review* (London), Vol. 61 (February 1892), pp 238 - 248.

33 - Osman Keskioglu, «Cemaleddin Efgani», *Ilahyat Fakültesi Dergisi* (Ankara), Vol. 10 (1962), p 91.

34 - Wilfrid S. Blunt, in Edward G Browne, *The Persian Revolution of 1905 - 1909*, new impression (London, 1966), p. 402.

مظفرالدین شاه قاجار

«داشتن مقام برتر از حوت است» شرطی که اسان از عهده اسام و طبعی که لازمه حمله آن مقام است در آید در عین این صورت تصدی حاصل بر آن که به آنها باعث اعتلا شأن می میشود بلکه حتی شأن عادی او را هم تنزل میدهد چو آنکه عیوب و نقایس بشری در صحنه این گونه مقامات حلی بر آن تن جلوه میکند»

لارستوکلد

حوادشع الاسلام
دکتر درعلوم
سیاسی و تاریخ
روابط بین الملل

قسمت اول

هنگامی که صفحات تاریخ ایران را در عرض می سال آخر سلطنت قاجاریان (از خلوس مظفرالدین شاه تا خلع شدن احمد شاه) ورق مریم و وضع خراب و آشفته کشور را در عرض این سالها، مخصوصاً در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، مطالعه می کنیم متحسسی که به ما دست میدهد حقیقتاً ناشی از این نیست که در زمان سلطنت پادشاهی که به می حالتی و بی لیاقتی شهره آفاق بود و انحرافیت در این پادشاه را چا پلوسان و وطن فروشان شایسته شده آن ایام تشدید میدادند کشور ایران در وضع ولایت ناری که شرح مسووط آن در اسناد و تواریخ موثق بین المللی صلا شده است درآمد تعجب حقیقی در این است که ماچس پادشاه وچس درباری، ایران چگونه توانست استقلال خود را میان دو همسایه پررور و خطرناك حفظ کند و پیش از شروع جنگ جهانی اول میان انگلستان و روسیه تقسیم نگردد. به قول حافظ

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی ماند و رنگ سترگی

فقط در قبال حقایق و اتفاقاتی از این گونه است که اسان ناچار میشود نظریه هکل را درباره تاریخ بشریت (النته با تعویلات و سودی) بپذیرد و با او هم عقیده شود که «بیروهای نامرئی تاریخ» به هر شکلی که درور کنند خواه به شکل رقابت های سیاسی و اقتصادی دول هر رنگ، خواه به شکل اندیشه های مذهبی که در جریانات سیاسی اثر می بخشند، خواه به شکل نهضت های ملی، و خواه به اشکال و صور دیگر — به هر حال کاری را که در نظر دارند انجام میدهند و در راستای هدف غائی خود (که غالباً به باریگران و پیسندگان مجهول است) پیش می روند

هنگام بررسی این دوره از تاریخ ایران غالباً با رجال و شخصیت هایی نالایق برخورد می کنیم که سپرده شدن کارهای خطر مملکت بدست آنها، آبهم در زمان هایی که از لحاظ حفظ استقلال و حاکمیت ایران فوق العاده حساس و مهم بوده است، از یک طرف دردناك و حیرت انگیز و از سوی دیگر به راستی حده آواراست

چونکه این يك مبحث «سلاطین و رجال و سیاستمداران» - یا بهتر بگوئیم اسكلت‌های نالایق آن ایام - با اینکه توانسته‌اند چائی در صفحات تاریخ ایران برای خود باز کنند، به هیچ وجه استحقاق و شایستگی این را که «شخصیت تاریخی» حساب شوند و از حقوق و منافع ملت خود دفاع کنند نداشته‌اند. اینان غالباً افرادی ضعیف و ناتوان بوده‌اند که به علت داشتن پایگاه‌های شامع ارثی در لحظه‌ای که طوفان‌ها و رعد و برق‌های تاریخ آغار می‌شده است در صحرای بزرگ حوادث قرار داشته‌اند و بنابراین، شاید حتی بر خلاف میل باطن خود، محبور شده‌اند نقشی را که عامل سرنوشت برای آنها تهیه کرده بوده است با مال اکراه بپذیرند و اجرا کنند.

از افرادی که رؤیای سست و لرزان آنها رویش‌های آشفتۀ تاریخ ایران افتاده و نقش بسته است یکی مظفرالدین شاه قاجار است. مهم‌ترین دلیل شهرت این پادشاه همین است که انقلاب مشروطیت ایران در عهد وی آغاز شد، فرمان مشروطیت از دستگاه وی «شرف‌صدر» یافت، و پای فرمان به دست خود وی امضا گردید. صرف نظر از این حادثۀ مهم تاریخی، دوران سلطنت این مرد، از هر حیث که نگاه کنیم، چیرگی حریصانه و بیچارگی و فقر و سرشکستگی برای ایران بار نهاده است. به قول تقی‌زاده:

«در تاریخ ایران هیچ وقت پریشانی و خرابی اوضاع به درجه‌ای که در عهد این پادشاه رسید نرسیده بود. حتی عهد شاه سلطان حسین را نامقایسه به عهد مظفرالدین شاه نباید یکی از دوره‌های منظم ایران حساب کرد. همه سیاست مظفرالدین شاه را میشد در يك كلمه خلاصه كرد و آن عبارت از سستی بی‌اندازه بود: در قبال كاریهای خوب و بد، در دادن امتیازات به حارحیان، در اعطای مستعمری و القاب و مناصب، در صدور اجازۀ طبع كتب، در رحمت دادن به محصلین ایرانی برای رفتن به فرنگستان *، در دادن فرصت به آراذیخواهان. و خلاصه در عدم مقاومت این پادشاه در مقابل هر نوع اصرار و تقاضا وجود این وضع از يك طرف باعث خرابی فوق‌العاده کشور و از طرف دیگر محرر به آراد شدن نسبی رباها و قلم‌ها گردید.»^۱

پادشاهانی را که عصر سلطنت آنها با اصلاحات بزرگ و نهضت‌های ترقی بخش توأم بوده است علی‌الاصول به دو دسته میتوان تقسیم کرد: دسته اول آنها بی هستند که در اوج شوکت و اقتدار، بی آنکه کسی محورشان کرده باشد، دست به این گونه کارهای بزرگ زده‌اند. دسته دوم پادشاهانی هستند که در نتیجۀ ضعف و ناتوانی خود از مقابل نهضت‌های بیرومند اصلاحی عقب‌نشینی کرده و سپس، به کمک تاریخ نویسان چاپلوس، اعمالی را که به هر حال مجبور به انجام آن بوده‌اند به حساب شخصیت و حسن نیت خود گذاشته‌اند.

۵- در زمان ناصرالدین شاه، مخصوصاً در اواخر سلطنتی، کسب احاطه برای اعرام دانشجو به فرنگستان اشکالات زیاد، و غالباً خطرات حتمی، برای اولیای آنها داشت رجوع نمید به شرح زندگانی من (شرح حال مرحوم عبدالله مستوفی) - جلد اول - ص ۴۹۱.

(۱) سید حسن تقی‌زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (صمیمۀ محله یمن) شماره

اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ - ص ۴.

در تاریخ تمدن بشری به پادشاهانی نظیر فریدریک کبر (از نوابغ نظامی آلمان و قهرمان جنگ های هفت ساله) برخورد میکنم که در اوج قدرت و سطوت و اشتها باطناً آزادبخواه بوده است و در دادن آزادی زبان و قلم به اتباع خود هیچ گونه اجباری نداشته که سهل است خیلی هم خوب و آسان میتوانسته اسب روح نصیبان و آزادبخواهی ملت خود را شکند و عریه استقلال فردی آنها را، لااقل برای مدتی که خود میسرند دمامداری قرار داشته است، محو و لایق سار در تاریخ آلمان این پادشاه را به حق «فریدریک کبیر» نامیده است و این لقب را به تنها به پاس تقدیر از شخصیت نظامی فردی که برای هفت سال تمام، تقریباً تنها و یک تنه، در مقابل اتحادیه توانائی از کشورهای مقتدر اروپای آن روز - اتریش، روسیه، فرانسه، ساکس، سوئد - جنگید و استقلال کشور خود پروس را حفظ کرد، بلکه بزار این لحاظ که این سردار فطین و پرتدب قطع نظر از داشتن نوع نظامی، سیاستمداری واقع بین و روشمکر و آزادبخواه بوده است به وی بخشیده وی روری سواره در رأس نظامیان خود از یکی ارحیانان های براین میگذاشت و ناگیان متوجه اموه جمعیتی شد که پای دیواری جمع شده بودند و سعی میکردند اعلامی را که روی کاغذ بررگی چاپ و دیوار الصاق شده بود بخوانند. از آنها به این اعلان را در نقطه مستأ دودی از دیوار چسبانده بودند خواندن مطالبش برای یتمدگان دشوار بود. به دستور فریدریک اعلان را پائین آوردند و دیدند که روی آن مطالبی بسیار شدید علیه خود شاه نوشته شده است. امپراتور آزادبخواه دستور داد که همان اعلان را در جایگاه پائین تری که همه سراجتی بتوانند بخوانند نصب کنند و سپس درحالی که به جمعیت سلام نظامی میداد در رأس سواران خود از آن محل دور شد تا مردم پایتخت بی دعدعه خاطر مشغول خواندن مطالب اعلان گردند.

اما آزادبخواهی مظفرالدین شاه کاملاً احباری و غیرطمعی بود چنانکه این ناحدار علیل و نالایق اصلا مفهوم مشروطیت و دموکراسی را درک نمیکرد تا طرفدار و حامی آن گردد. آنتهایی که نا خواندن کلمه «عدل مظفر» بر سر رای مجلس شورای ملی ایران گمراه شده اند و خیال میکنند که مظفرالدین شاه پادشاهی مشروطه طلب و آزادبخواه بوده است درست از همان کسانی هستند که گرد و غبار تاریخ به چشمشان فرو رفته است و از درک واقعت حصول این پادشاه ندانسان که بوده است عاجزید مظفرالدین شاه به هیچ وجه باطناً طرفدار مشروطیت نبود که سهل است اگر می توانست (به این معنی که اگر اراده و قساوت و سگدلی پدرش ناصرالدین شاه را داشت) حتماً از ظهور انقلاب مشروطیت ایران در دوره کوتاه سلطتش که یازده سال بیشتر طولانکشید جلوگیری میکرد. او به تنها علاقه ای به مشروطیت نداشت بلکه چنانکه خوانندگان این مقاله خواهند دید حتی برای سلطت ایران همشان و احترامی قابل نبود و آن اقتصاحی که در مسئله احد نشان گارتر (نشان رانوبند) از دولت انگلستان بالا آورد، و تفصیل آن در قسمت دوم این مقاله ذکر خواهد شد، معروف سنج روحیه اوست.

دراولین رورهای انقلاب مشروطیت که جنب و جوش ملت تازه داشت نظر اولیای دولت را جلب میکرد، مطهرالدین شاه ضمن فرمانی که انسان را به ساد فرامین مستبدانه پدرش می اندازد نهضت مشروطیت را تحطئه کرد و به صدر اعظم خود (شاهزاده عبدالعزیز میرزا عین الدوله) دستور داد که نقطه انقلاب را به هر وسیله که صلاح بداند از همان آغار کار خاموش سازد. متن این فرمان که به خط منشی مخصوص مطهرالدین شاه (میرزا احمدخان دسر حضور - قوام السلطنه بعدی) نوشته شده از این قرار است:

قصر گلستان در طهران

حاج ابشری انانك اعظم از قراری که به عرض رسید وضع رفتار مردم در این چند روز که ما حرثی کسالتی داشته ایم خوب نیست و بعضی فصولها میکنند و شما هم در تأدیب و تنبیه آنها مسامحه کرده اید در صورتی که مسئولیت کلمه امور را شما واگذار کرده و شما را لااقل نوکر حیر خواه و آقا پرست خودمان میدادیم چه جهت دارد مردم اینطور مطلق العنان و جسور شوند. بموجب این دستخط صریح شما میگوئیم اشخاصی که محرك فتنه و فساد شده و بعضی فصولها میکنند از هر طبقه و هر قبیل که باشند اعم از وزراء و شاهزادگان و اعالی و ادانی هر کس و داخل هر کار و خدمت هستند تکلیف شماست که وضع آنها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه خودتان را در تنبیه و تبعید و سیاست آنها مسئول و مجتار بدانید ما هم بحمد الله حالمان خیلی خوب است ولی این وضع مردم و مسامحه کاری که در تنبیه آنها شده خیلی بر ما مؤثر است و صحیح است که کلیه اقدامات شما همیشه از روی دستور العمل و فرمایشات ما بوده و میدانیم چون درین مورد شما فرمایش نفرموده بودیم باین جهت شما اقدامی نکرده اید ولی حال تکلیف شما همین است که دستخط شد. باید جداً از این مردمان مفید جلوگیری کرده در هر گونه تنبیه و سیاست و حلقه از کار و گرفتن شمل دیوایی و قطع مرسوم و پس گرفتن امتیازات آنها به هیچ وجه اتفاق ندهید و از شما میخواهیم این فرمایشات ما را در کمال عجله اجرا نموده مردم را بجای خود بنشاند. ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴. صحیح است (محل صحه مطهرالدین شاه) ۱

با این همه ایران مشروطه شد و خود مطهرالدین شاه همان شرایطی را که سابقاً «فصولی ملت» نامیده بود به اجبار پذیرفت و قانون اساسی را يك هفته پیش از مرگش امضا کرد

(۱) از اسناد شخصی آقای حسین اعوانی (وزیر مرحوم دکتر حلیل خان اعلم الدوله) که در شماره تیر - مرداد ۱۳۴۲ معجله راهنمای کتاب نقل گردیده است. گرچه مرحوم قوام السلطنه به ادعای طبیعت منشی گری که داشته عین اوامر شاه را تحریر می کرده است ولی خودش در بابت طرفدار نهضت آزادی بوده و با مشروطه خواهان سر و سر مجرمانه داشته است. رجوع کنید به همین شماره از معجله راهنمای کتاب - ص ۳۶۹.

در این مقاله ما خیال بحث دربارهٔ بهت مشروطیت را نداریم بلکه بیشتر ما کاراکتر و روحیات پادشاهی که در هر طوفان مشروطیت ایران قرار گرفته بود سر و کار داریم. بررسی عمیق تر دربارهٔ وضع روانی این مرد حقیقتاً باید به عهد روانشناسان و روانکاوان واگذار گردد. چونکه ایشان با استفاده از تئوری های پیشرفته علمی برای تحقیق در وضع روانی این گونه بیماران مجنون ترند و عقده های را که در مناطق مستور و ناشناخته خلقت انسان نهفته است و اعمال خارجی وی را هدایت میکند بهتر می تواند شش یا تحلیل کند. بهمن دلیل، حتی در این مقاله هم بیشتر روی نوشته های مرحوم دکتر حلیل جان تقی اعلم ادوله (پرشک مخصوص مظفرالدین شاه) که از روایان موثق این دوره است تکیه شده است و او در خاطرات خود می نویسد:

«مظفرالدین شاه ار همه چیز و ار همه کس می ترسید. از رعد و برق و صداهای ناگهانی می ترسید. از آدم های ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیش او می آمدند می ترسید. از عذاب آخرت و مسؤولت های وحشی می ترسید. و چون سر نوشت پدرش را که به صرب گلوله ای اریا درآمد همیشه در پیش چشم داشت از کسانی که بی مقدمه به وی نزدیک می شدند می ترسید. حتی از تصور و تجسم و قایمی که هنوز صورت نگرفته بود می ترسید. هر آنگاه که رفته و اسباب وحشت برایش فراهم می شد کنترل اعصاب خود را از دست میداد و صبر و قرارش کلی از کف می رفت. در این گونه موارد نوعی تشنج شدید اعصاب عارض میشد که برای تسکین آن محتاج به مراجعه و استعمال دوا بودیم.

شاه از سکه کردن می ترسید. محققاً یکبار به چشم دیده و بعداً مکرر شنیده بود که شخص مبتلا به سکه را فوراً صد کرده و از هلاک حتمی نجات داده اند. از این جهت ممکن نبود که مظفرالدین شاه طبیعی را که به او اعتماد داشت اجطه ای از خود دورسازد زیرا می ترسید که عملاً سکه کند و به علت حاضر نبودن پرشک و عدم اجرای عمل خون گیری (فصد) بمیرد.

نیز شاید در زمان ولیمهدی و حوایش موفقی در شکارگاه که هوا مملو و طوفانی بوده است به چشم خود دیده بوده که بصری، در حقیقت، با الای، در نتیجه اصابت برق سوخته و از بین رفته است یا اینکه احتمالاً تفصیل چنین واقعی را در ایام طوفانیت زیاد شنیده و ناور کرده بوده است. بهر تقدیر، هر چه بود امکان وقوع این قبیل حوادث در ذهن مستعدش جایگزین شده بود و گمان می کرد (یا و انمود می کرد) که این قبیل حوادث را شخصاً به چشم دیده است. این بود که هر وقت هوا طوفانی میشد ترس و وحشت شدید به صورت حملۀ عصبی در او بروز میکرد و چون حداً متعقد بود که سید صحیح النسب را هیچ وقت صاعقه نمی رند لذا در هنگام غرش هوا، یا طهور رعد و برق، فوراً به زیر عیای سادات درباری پناهنده میشد و خود را به دامن آنها می چسباند و کم کم با خوانده شدن حدیث کسا و خوردن مصی داروهای مسکن آرام میگرفت و از زیر عبا بیرون می آمد. در عین حال پادشاهی که این همه ترس و بود عشق

شدیدی به شکار داشت و یکی از ترانداران درجه اول محبوب میشد.^۱
 در همین چند سطر که از خاطرات مرحوم اعلم الدوله نقل شد نکات حالی
 ارکارا کتر و وضع روانی مظفرالدین شاه برای محققان و روان‌شناسان تشریح شده
 است. گذشته از نوشته‌های وی، خاطرات دیگری هم از معاصران و معاشران این
 پادشاه به ما مانده است که من حیث المجموع نشان می‌دهد که مظفرالدین شاه مردی
 بسیار ترسو و خرافاتی بوده است و آن اعتقاد و توکل بیکران که نسبت به پرشکان
 و روحانیان داشته و آنها را حافظ خود در این دنیا، و شفیع خود در دنیای دیگر،
 می‌پنداشته است رویهم رفته از یک حس ناایمنی شدید که بر باطنش مستولی بوده
 است خبر می‌دهد. اما عشق و علاقه وی به شکار و تیراندازی، نوعی سیرت
 اکتسابی بوده است که بیکهان از رسوم و سنن چادر نشینی ایل قاجار سرچشمه
 می‌گرفته است.

گزاره پاولی (مهم‌مدار رسمی دولت فرانسه که هنگام ورود سلاطین و
 رؤسای جمهور به خاک این کشور عالماً مأمور پذیرائی و محافظت از آنها می‌شده است)
 خاطرات بسیار حائلی از خود باقی گذاشته است که تحت عنوان «علی‌محصرات» منتشر
 گردیده.^۲

او در ضمن این خاطرات به حوادث و پیش‌آمدهای عجیبی که در دوران اقامت
 ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در پاریس صورت گرفته اشاره می‌کند و به ذکر
 وقایعی می‌پردازد که گرچه در بعضی موارد حالی از قصد و عرص شخصی نیست ولی
 در اساس مطلب، به هر حال، همان جزئیاتی را که مرحوم اعلم الدوله با کمال صداقت
 در خاطرات خود ذکر کرده است تم و بیش منعکس می‌سازد. در طی این روایات
 ما با نازجاری حیوان، بدگمان، و وحشت زده از لایات، روبرو می‌شویم که با اعمال
 و تظاهرات عجیب و غریب خود در کشورهای اروپائی (که غالباً ناشی از علل عمیق
 روانی و بسیار این احتیاج ناپذیر بوده است) نه تنها باعث هتک احترام خود در انظار
 خارجیان گردیده بلکه ملت بیگانه ایران را بر در چشم همان خارجیان قومی و وحشی،
 منجبت، و غیر قابل احترام جلوه داده است. پاولی می‌نویسد:

«مظفرالدین شاه به آسانی از هر چیزی می‌ترسید و وقتی هم می‌ترسید به وضع
 عریسی رع و وحشت خود را ظاهر می‌ساخت. همیشه یک طپانچه پر در حین شلوار
 داشت ولی هیچ وقت نشده بود که آن را حالی کند، در یکی از سفرهای خود به پاریس
 موقعی که از نثار خارج میشد به یکی از اعیان ملتزم رکاب دستور داد که پیشاپیش

(۱) خاطرات اعلم الدوله - ص ۱۹۶

(۲) Xavier Paoli : Leurs Majestés قسمت‌هایی از این کتاب حال

را مرحوم اقبال آشتیانی به فارسی ترجمه و در محله یادگار (شماره اول - سال اول) منتشر
 کرده است. مطالبی که به نقل قول از پاولی در این مقاله آمده عموماً مأخوذ از همان ترجمه
 مرحوم اقبال است.

با طیانچه لحت حرکت کند و اوله آن را روبه مردم بی آزاری که برای تماشا شاده بودند متوجه سازد. به محض اینکه من این حرکت را دیدم دویدم و با تمام به آن مأمور گفتم که طیانچه را در جیبش بگذارد و بحاطر داشته باشد که قیل حرکت در مملکت ما مرسوم و پسندیده نیست مأمور به حیواست زیر بار د و من ناچار به ابراز خشونت و تهدید شدم تا اطاعت کرد.

حالت وحشت شاه به اشکال و کیفیات مختلف مرور میکرد. مثلاً در مدت مت در پاریس هر چه به او اصرار کردند هیچ گاه ارشادت ترس حاضر نشد به الای ایفل برود مستخدمینی که در داخل این برج حارضان را راهمائی میکنند بار که شاه را می دیدند تا طبقه اول برج بالا آمده اس، امیدوار می شدند که محصورت این ناره طبقات بالاتر صعود خواهند نمود انکی این امید هر بار مبدل اس میگردد چه به محض اینکه شاه به رین آهس بدی طبقه اول میرسید و قدری ی اطراف و آسائسورها را نگاه میکرد نظری پر از ترس به پله ها می انداخت و حله راه پائین را پیش میگرفت هر چه به او میگفتند به پدرش ناصرالدین شاه حرین طبقه برج هم بالا رفته فایده نداشت و مطعرالدین شاه حرئت نمیکرد که ی بالاتر بردارد.

روزی در سفر دوم مطعرالدین شاه به پاریس موقعی که بر او وارد شدم سخت طریش دیدم. اعلیحضرت دست مرا گرفت و نزدیک پجره آورد و گفت پااولی ینی؟ من هر چه به پائین نگاه کردم چیزی فوق العاده ندیدم فقط سه نفر را دیدم به آهستگی نایکدیگر صحبت میکردند. شاه گفت عجب، این سه نفر را ندیدی ینی؟ ب يك ساعت است که اینها در اینجا با هم صحبت میکنند و صدشان این است که نکشند، من که نزدیک بود ارحمه بترکم به رحمت حلو خود را گرفته و برای که حاطر ملوکانه را تسکین داده داشم به دروغی متوسل شدم و گفتم که این اردها را می شناسم و اسمی شان را هم میدادم. سه نفر عملاً اسد و با کسی کاری رند. شاه را از این گفته من مسرتی فوری دست داد و با نگاهی که آثار امتنان ن می تابید گفت: عجب، پس توهمة مردم را می شناسی؟

واقعه ای که شاید بیش از همه موجب تعریج حاطر ما گردید پیش آمدی بود موقع تماشای تجارب مربوط به فلز «رادیوم» رح داد به این معنی که من در حین بت روری از کشف بررگی که به دست مسیو کوری که انجام گرفته بود سخن بان آوردم و گفتم که این اکتشاف بزرگ ممکن است اساس بسیاری از علوم را ورو کند شاه پس از شنیدن حرف های من فوق العاده علاقه مند شد که این فلز قیمتی را آزمایش را از نزدیک سیند. به مسیو کوری خبر دادیم و با اینکه بسیار گرفتار حاضر شد که برای ملاقات شاه و نشان دادن خواص رادیوم روری به هممانخانه بزه پالاس، (اقامتگاه مطعرالدین شاه در پاریس) باید ارجا که برای ظهور لوه خواص مخصوص رادیوم لازم بود که عملیات تجربی در هائی تاریک صورت

گیرد، من با هر ار رحمت شاه را راضی کردم که بهریر زمین تاریک مهمانخانه که احصا صاً برای این کار آماده شده بود بپاید شاه و کلیه ملتزمان را کاب پیش از آغاز عملیات به این اطاق بربرزمینی آمدند و کشف بزرگ به اعلیحضرت معرفی شد مسو کوری در را بست و برق را خاموش کرد و قطعه رادیوم را که همراه داشت روی میری گذاشت تا آنها را فریاد وحشتی شبیه به بعره گاو یا آواز کسی که سر او را برید بلند شد و پشت سر آن فریادهای مکرری که به صبحه و استعانه شباهت داشت فضای اطاق را پر کرد. وحشت و وجود همه ما مستولی شد و دویدیم و چراغها را روشن کردیم و دیدیم که اعلیحضرت مظفرالدین شاه در میان ایرانیانی که همه را و بهریم رده بودند دستها را محکم به گردن صدراعظم انداخته است و در حالی که چشماش از شدت ترس دارد از حدقه خارج میشود ناله میکند و میگوید: رود باشد، مرا از اینجا بیرون برید همین که تاریکی بهروشنائی مبدل شد حالت وحشت شاه هم تحمیف یافت ولی چون احساس کرد که باین حرکت خود مسو کوری را مأیوس و عصیان ساخته است، پیشنهاد کرد که نشانی بهداشتمند مزبور بدهد ولی مسو کوری که نفساً از این گونه تطاهرات بیرار و بی نیار بود ارقول نشان امتناع ورزید.

مسئله ترسیدن از تاریکی از حصایض مشهور و مزمن مظفرالدین شاه بوده که غالباً به حوادثی که هم اسماء و هم حنده آور بود منجر میگردد. مثلاً هنگام عبور از حاك آلمان که شاه و همراهان برای اولین بار از رین تونل تاریکی رد می شدند عین این وحشت به شاه دست داد به طوری که با صدای بلند فریاد کشید و اراطرافیان ملك خواست

غالب سمر و نمایندگان سیاسی خارجه مقیم تهران از تمام این خصیصه ها و کارهای تحیی و غریب شاه حرداشتند و جزئیات آن را (تا حائی که ترا کت دیپلماسی اجازه ممداد) حتی در گزارشهای رسمی خود منعکس می ساختند ولی در مراسلات خصوصی این قبیل اشخاص که حبه قید و ملاحظه در آنها مکللی منتفی بود، اعمال و تطاهرات شاه همیشه مورد تعریح و تمسخر قرار میگرفت. سرسیسل اسپرینگ رایش (کاردار سفارت بریتانیا و وزیر مختار آتی آن کشور در تهران) در یکی از نامه های خصوصی اش به رولند فرگس (نماینده مجلس عوام و دوست صمیمی وزیر مختار) که در تاریخ چهاردهم نوامبر ۱۸۹۹ از تهران ارسال گردیده به برخی از اعمال مظفرالدین شاه که مؤید مطالب مذکور در خاطرات مرحوم ثقفی است اشاره میکند و می نویسد:

«... شاه دائماً گرفتار این وسوسه است که کسانی در گوشه و کنار کمین گرفته اند و میخواهند او را ترور کنند. چندی پیش مردی که میخواست عرضحالی بهوی تقدیم کند پشت سر شاه دوید اعلیحضرت چنان متوحش شد که نزدیک بود حان از تنش پرواز کند مرد عارض را به حرم این جسارتی که مرتکب شده بود به چوب و ملك بستند شاه فعلاً به قصد شکار و تفریح درییلاق اریا بتحت بیرون رفته است. همیشه هفت تیری به کمر یا اسلحه ای در زیر سردارد و یکی از بهترین تیراندازانی است

میشود تصویرش را کرد. به این ترتیب هر آن کس که خیال سوء قصد به جان قلمه را داشته باشد یا حریبی چادک و زبردست رو برو خواهد شد شاه هر ارتشها و حتی شب‌ها نیز همیشه سه چهار نفر از رنغا در اطاعتش هستند. از آن گذشته، از حواجه‌های حرم موطف است که شب‌ها بر بالین شاه بشیند و پیش از آنکه به خواب رود برایش قصه بگوید و در تمام مدتی که او مشغول قصه گفتن است بلام‌بچه درباری پاهای شاه را اتصالاً مشت و مال میدهند چون در این احوال این یقات غیر ممکن است که شاه خوابش برود. مردی که از همه بیشتر در دربار قدرت و ز دارد سیدی است که شاه را هنگام رعد و برق زیر عنای خود پناه می‌دهد و یش دعا می‌خواند. ۱۰۰

این سید درباری، این شه‌فریب معجم، که تقریباً تمام سمرای خارجی مقیم آن نام او را شنیده بودند و از نمود فوق‌العاده‌اش در وجود شاه حبس داشتند علی‌الکبر بحرینی بود که شاه و اعضای دربارش او را به اختصار «سید بحرینی» نام میکردند. مظفرالدین‌شاه ارهمان رمان ولیعهدیش در آذربایجان ایمان و (ص غریبی به این مرد داشت و بعدها که شاه شد او را هم همراه خود به تهران آورد و حقیقتاً عقیده داشت که وجود این سید مستجاب‌الدعوه در کاح سلطنتی دفع ده هر نوع خطر و بلیه و چشم رحم احتمالی است، نه تنها او را در سلك مباشران تارم نزدیک خود در پایتخت قرار داد بلکه حتی در مواقعی هم که به قصد شکار مرغ از تهران خارج میشد سید را از خود دور نمی‌ساخت. در این صغر، چنان رسم و سیرت رجال آن دوره بود، به محض اینکه صدراعظم و دیگران بی‌نمود و شخص در وجود شاه بردند بیدرنگ شروع به سوءاستفاده ارهمان نمود برای ای مقاصد خود کردند.

مظفرالدین‌شاه به علت آن احتیاط و تردید و جس دانی که داشت هنگام احد بیم درباره مسائل مهم مملکتی هیچ کاری را جز با استخاره قلبی انجام نمیداد و استخاره‌ها را معمولاً سید بحرینی برای او انجام میداد.

رسم شاه به این بود که سید بحرینی را دو رانو و بروی خود می‌نشاند و ن نیت و مطالب خود را درباره عزل و زراء، انتصاب حکام، رفتن به سفرهای حجی، به شمشیدن خلعت به رجال، زن گرفتن برای شاهزاده‌های عمو خاندان لنت، و این قبیل مطالب را یک یکی برای سید تقریر میکرد و او اومی خواست راجع به هر کدام از آن مطالب از قرآن استخاره و استشاره کند. صدراعظم هزاره عین‌الدوله که هرگز مایل نبود کاری در ایران بر خلاف نظری وی صورت بد با سید بحرینی بدهد بوده و در موقع استخاره پشت سر شاه می‌ایستاد و به این جب از رهمان محلی که ایستاده بود با سید مواجه بود. پس از آنکه شاه مطلب

(۱) خاطرات و نامه‌های اسپرینگرایی جلد اول، صفحات ۲۰۳-۲۰۲. مظفرالدین

به موقعی که به تخت سلطنت نشست ۴۴-ساله بود و در تارخی که این نامه نوشته شده است نزدیک به ۱۰ سال داشت.

خود را بیان میکرد سید به رسم استجاره کمندگان پیش از آنکه صفحه قرآن را باز کند اول نگاهی به آسمان و سپس نگاهی به عین الدوله (که اعمال و حرکاتش به علت اینکه پشت سر شاه ایستاده بود از چشم ارباب تاجدارش مستور بود) می افکند و عین الدوله با یک اشاره مختصر سر موافقت یا مخالفت خود را با بیت شاه به سید حالی میکرد و او آیه قرآن را به همان نحو که دلخواه عین الدوله بود برای شاه تفسیر میکرد و در نتیجه مظفرالدین شاه مقاصد عین الدوله را به خیال اینکه امر و ارشاد الهی است قبول و اجرا میکرد.

دوران ولیمهدی پیک شاهزاده ارجح‌ترین مراحل زندگانی اوست چونکه در این دوره است که او آئین جهان‌داری و رموز و راه‌های سلطنت را به طور نظری و عملی فرا میگیرد بدینسان ناصرالدین شاه حس تحقیر عجمی نسبت به حانشین آیینده‌اش داشت و او را عملاً از دخالت در سیاست و یاد گرفتن فنون کشور داری ممنوع و محروم کرده بود.

۱. اصل مطلب را باید بی‌پرده و صاف و ساده گفت: مظفرالدین در عرصه آن چهل سالی که ولیمهدی و سپس حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود بدینسانه از ترتیب مملکت‌داری و زندگی هیچ حس نداشت. حساب نمی‌دانست. از جمع و خرج ایران مطلع نبود در مکتب یک مشت نوکر عوام و متملق و حائس که جز جلب نعم و تأمین آتیه، خیالی نداشتند تربیت شده بود ناصرالدین شاه طوری از اخلاق و روش این پسر ناراضی بود که به قدر مقدور نمی‌گذاشت او و اطرافیان‌های او در کارهای آذربایجان مداخله کنند. حاکم واقعی آذربایجان را (که اسماً پیشکار و رسماً همه کاره بود) شخصاً انتخاب و از تهران روانه میکرد. اینان رجال مقتدری مثل عزیزخان سردار مکرری و حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی و غیره بودند. اولین توصیه و سفارش شاه به این پیشکارها این بود که به حرف ولیمهدی و اتباعش گوش ندهند ۱۰

به این ترتیب مشعل عمده ولیمهدی در عرصه دوران حکومتش در آذربایجان، چیزی جز این نبود که به شکار برود، با درباریان متملق و پندله‌گویی باده‌گساری کند، یا اینکه در عمارت اندرون‌نارن‌های سوگلی حرم خوش باشد در سال ۱۳۰۷ قمری

(۱) خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله - ص ۲۶۳ - دولت‌آبادی هم عین همین عقیده را در خاطرات خود ابرار کرده است، او می‌نویسد (حیات یحیی - جلد اول - ص ۱۴۷) :-

«ولیمهدی در مدت طولانی اقامت آذربایجان میکارد و در حقیقت خانه نشین بود چه همه وقت در مقابل خود والی و پیشکار مقتدری مانند فتح‌علی‌خان صاحب دیوان یا حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی و غیره را می‌دید که به تنها رمام کل امور ایالت را در دست داشتند بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و به عبارت دیگر به او الله‌کی و تحکم می‌کردند.

ولیمهدی بواسطه نداشتن احرای قابل وارسائی تدبیر خود در اداره امور زندگانی، همه وقت بی‌پول، مضطرب، و سرگردان و گرفتار دست طلبکارها بود.

مظفرالدین میرزا برای سرکشی ولایت حوی ارتش را خارج شد و با خود مقدسلی به راه افتاد. سفرنامه‌ای که در این مسافرت نوشته خوشحانه د. کتابخانه مروری دانشگاه محفوظ است و مطالبی که از آن نقل می‌گردد روحیات و اشتیاقات و نحوه زندگی مردمی را که می‌بایست روری در سریر سلطنت ایران بشنید و حوی نشان می‌دهد

شنبه سیزدهم ربیع الثانی (سرراه)

خبر آوردند که نصره الدوله صبح رود شکار رفته اوقافم تلخ شد مرستادم او را برگردانند پیدا نشد. خودمان بالای ده شکار ماگ رفتیم. قوش شاه شوقار را یکجک کشیدیم کمکی گرفت، برگشتیم نهار خوردیم. عصری حمام رفتیم. سرحمام نصره الدوله آمد معلوم شد شکارگاه رفته پائین‌ها شکار کرده دو ماگ هم برای آوردن با کمال التعمات قبول کردیم. مراجعت بمنزل نموده موزنگانچیان موزیک زدند. شب نصره الدوله و سایرین بودند

یکشنبه چهاردهم

بهوای شکار آرقای^۱ رفتیم. ما حاصل شکار این شده ما دو دسته رم دادیم یکی حلو مرآخور رفت و دیگری حلو مشی حضور. هر دو تفنگ انداختند هیچک نخورد. چند دست قوش کشیدیم آنها بند کردند چیزی دست بیامد با مال حسنگی که لازم و ملزوم شکارچی گری است خاصه وقتی هم که شکار شده باشد مراجعت کردیم. عصری نصره الدوله و دبیر السلطنه و مشی حضور و میرزا حسین خان و آبدارباشی و حاجی مهدیخان پیشخدمت در حضور بودند. شب آقای بحرینی روضه حوی خواند.

سه‌شنبه شانزدهم

صبح زود سوار شده سر راه یک در ده ۴ ماگ بود چمدان را تفنگ مردم و چند تا با قوش شکار شد که همه را میرشکار مرد و خورد. آمدیم فردیک مرکان به منزل امروزی است. رودخانه داشت مشهور به آخی چای خیلی شبیه به رودخانه آخی تبریز است. تا رسیدیم نه ده. منزل بسیار کشیف و بدی داشتیم. به رقیه‌تی بود آنجا ماندیم. بوزقورمای^۲ حضوری طبیح کردیم خیلی خوب شده بود خواستم بحواله ساعتی نگذشته بود دیدم اطاق دود کرده هیزمها را از بخاری برداشتم بعد معلوم شد که در پشت بام قراول‌ها آتش درست کرده اند و سقف اطاق سوخته. با اعتضاد السلطنه بیرون آمده رفتیم منزل دکتر که نزدیک بود در دکان نقالی از تنگی جا منزل کرده بود.

(۱) آرقای یا آرقالی = مرکوبی.

(۲) زره (به اسم اول) = یک دسته پرده

(۳) بوزقورما (بوقورمه) = خوراکی از گوشت مرکه در پوست خودی تاب شده مانند

دوشنبه بیست و دوم

از مارکان سوار شده آمدیم در پس راه قدری شکار کم کردیم نصره الدواه هم سه تا کمک شکار کرد. قوش میر آخور کم شده بود پیدا کردند دوحر گوش بیرون آمد. نصره الدواه اسمی تاحت تفنگ انداخت ما بحیال اینکه ندورده استهزا کردیم بعد معلوم شد حر گوش را زده، در راه نهار خوردیم قدری راه آمدیم. تمور پاشا حان ما کوئی و برادرانش بهلول پاشا حان و اکبر حان (پسر اسحق پاشا حان) و اسدالله حان باستقبال آمدند از حالت ما کو و سرحد اراو تحقیق کرده تا منزل که حاجیلر است رسیدیم منزل اینجا بالاخانه خوب و خوش منطری است. شب نصره الدواه در حضور بود. قدری تخته بازی کردیم

سه شنبه بیست و سوم

هوا مار کولاک و برف بود و ناسه ساعت معروب مانده در منزل بودیم. عصر شکار کمک رفتیم تمور پاشا حان هم بود. بعد از غروب منزل آمده قدری گلویم درد میکرد آب انار خوردیم مشیر الحکماء نگذاشت امشب گوشت کمک بخوریم. ما هم در عوض آشکه با پیاز و تخم مرغ خوردیم. وقت خوابیدن چند تا حب صرعه (کدا = صرعه) داد گلویم را با تریاک مالید الحمدلله تا صبح بخوبی گذشت.

پنجشنبه بیست و پنجم

سوار شده آمدیم به قراصیاء الدین ده حمیدالله حان ما کوئی عصر از آنجا شکار کمک رفتیم هوا وقت رفتن می بارید بعد خوب شد، چند تا کمک در زمین و هوا بدست خودمان ردیم برگشتیم منزل شب جمعه بود صاحب منزل کتاب روضه داشت قدری خوانده گریه کردم

روز دوشنبه بیست و نهم (درخوی)

از صبح تا نهار مشغول پذیرائی از علمای حوی بودم بعد از نهار هم والی اعیان و اشراف حوی را به حضور آورده معرفی کرد. شب هم آقای بحرینی روضه خواند نصرت الدوله هم نامه‌ی اربو نگرهای مخصوص در حضور بودند.

مظفر الدین شاه مانند پدرش عشق و علاقه شدیدی به مسافرت‌های خارجیه داشت. بدبختانه چون از درآمدهای عمومی مملکت و از مالیات‌هایی که در داخله کشور وصول می‌شد دیناری اضافه باقی نمی‌ماند که صرف هزینه اینگونه سفرها گردد، تنها وسیله‌ای که اولیای امور برای اسكات آتش هوس ملوکانه و تأمین بودجه اسفار بی‌حاصل وی داشته و توسل به انگلستان و فرانسه برای گرفتن وام و کسرو گذاشتن منابع ملی کشور در مقابل اینگونه وام‌ها بود.

ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه هر کدام سه بار به اروپا سفر کردند و بیلاں کلی این اسفار ابداشته شدن فرصت‌های خطرناک و کمرشکن خارجی بود که مسلماً اگر اوضاع جهان در ردیکی‌های جنگ جهانی اول دگرگون نشده بود استقلال وهستی کشور ما را مکیده بر باد فنا می‌داد.

از هر کدام از این دو پادشاه سرنامه‌هایی باقی مانده است که در آنها نحوه ورودشان به کشورهای خارجه، تشریفات پذیرائی، بازدیدها، و سایر اشیاء در ضمن این اقامت داشته‌اند همگی با احوال دقت و به سبک مخصوص سلاطین و پادشاهان و تحریر گردیده است. مستها ایند دقت کرد که هم ناصرالدین شاه و هم پسرش، مطهرالدین مرتکب بعضی اعمال و حرکات ناشایست در ضمن این سفرها گردیده‌اند که قید کردن آنها در سرنامه رسمی اندک صلاح نبوده است چون نمایان سرنامه‌ها برای چاپ و انتشار نوشته می‌شده است و بنا بر این احتمال قطعی می‌رفته است که نسخ آنها به دست سفاک حتی سلاطین خارجه برسد و اسباب ننگ و بدنامی بیشتر برای نویسندگان مستندشان گردد. به افرات احتمال ناصرالدین و مطهرالدین هیچ کدام از مباح احتمالی که در این سفرها مرتکب می‌شدند و از تأکیر سوء آنها در ممالک متمدن خارجی آگاه نبودند و فقط موقعی در حیطه اشتباه خود بی می‌زدند که افکار عمومی اروپائیان (از مجرای مطبوعات آزاد یا به وسیله مراسلاتی که مستقیماً برای این دو پادشاه فرستاده می‌شد) آن اعمال را شدیداً مورد نکوهش قرار میداد. از این جهت شرح این گونه اعمال ناشایست حتی الحقدور از سرنامه‌های رسمی این دو پادشاه حذف گردیده است.

حوشه‌خانه (یا بدبختانه) هر آنچه را که ناصرالدین شاه و پسرش در وقت مراجعت و وقت و حیطه شئونات شخصی از این سرنامه‌ها حذف کرده‌اند دیگر با احوال دقت و شجاکوی یادداشت کرده و در خاطرات خود منتشر ساخته‌اند. سرآرتور هاردینگ (ویرمختار بریتانیا در تهران) در خاطرات حالت خود که در دو جلد منتشر گردیده از اعمال عجیب و غریب مطهرالدین شاه طی اقامتش در لندن (ضمن سفر رم وی به فرانکستان) چیزها نقل کرده است که اگر صاحب آنها از منابع موثق دیگر نتوانید نشده بود حقیقتاً ناور نکردنی به نظر می‌رسد و قسمت‌هایی از آن خاطرات در بخش مالی این مقاله نقل خواهد شد.

نیز از خارجانی که نوشته‌های وی اعتبار و سندی خاصی در این زمینه دارد آقای کراویه پااولی است که قسمت‌هایی از خاطرات حالت وی در سه جلد نقلی نقل شد. مشارالیه مهماندار ناصرالدین شاه هم بوده است و در این باره داستان عجیبی به شرح زیر روایت میکند:

«ناصرالدین شاه هنگام اقامت خود در پاریس، روزی برای گذراندن وقت خواست اجرای مراسم اعدام را در فراسه تماشا کند. اتفاقاً چون فرصتی برای اعدام محکومی فرا رسید شاه را حیر کردید و او را یک روز صبح همیدان روی (Place de la Roquette) آوردند که آنچه را که خواسته بود به چشم ببیند. شاه که در لباس و نشان‌های فاخر عرق بود با ملتزمان رکاب در آنجا حاضر شد اما به محض اینکه چشمش به محکوم که مردی ضعیف و لاغر اندام بود افتاد [قلب عطفونی] در سه ثقیقت آمد و با اخنی آمرانه گفت: «این نه، آن یکی» و با اشاره

(۱) سرنامه ناصرالدین شاه به انگلیسی هم ترجمه شده است و نگارنده به مسیح مدد

آن در کتابخانه مدرسه السه شرقی لندن و کتابخانه موزه بریتانیا دسترسی داشته است.

دست مدعی الموم را به مردی چاق و چله بود و به اقتضای طبیعت قانونی برای نظارت در اجرای تشریفات اعدام در محل حاضر شده بود به‌مأموران دو فرانسه نشان داد^۱

شاه خیال می‌کرد که سرتاسر تشریفات اعدام محض ارضای خاطر او تر داده شده است و بنا بر این گشت، x به‌حای y اشکالی ندارد خیلی هم در این اصرار ورزید و چون دیده مطابق میلش عمل نمی‌شود از اولبای دولت مبرور رنجید و آن را نشانه بی‌احترامی نسبت به‌خود تلقی کرد^۲

چهار سال بعد از مرگ ناصرالدین‌شاه که فرزندش مظفرالدین برای او بار قدم به‌حاک اروپا می‌گذاشت هنگام بازدید از باغ وحش پاریس واقعه اتفاق افتاده که متصل آن نیز بدستگاه در خاطرات پاولی صط شده است می‌نویسد که^۳

«مظفرالدین‌شاه باغ وحش ما چندان اطمینانی نداشت و ناآرامی شخصاً استعناط کردم فقط دوبار از تماشای آن لذت برد. دفعه اول موقعی بود به‌خواهش اعلیحضرت خرگوش رنده‌ای را پیش یک مار کبرا انداختند و خرگوش را رنده بلامد و شاه این منظره معرفت آور را مالدت خاصی تماشا در همین قصه سبب شده که فردای آن روز زنی از خدمتکاران باغ وحش نامه زیر به‌مظفرالدین‌شاه بنویسد^۴

میسو شاه شما باغ وحش را دیدار کردید و باطر بامیده شدن خرگوشی به‌تو مار کبرا شدید و چنانکه اظهار کرده‌اید این منظره بی‌کیف هم نبوده است و دانات^۵ تعجب دارم که چگونه می‌شود شخصی که صاحب عنوان اعلیحضرت است حال دادن یک خرگوش به‌چاره‌کیف برود! من حتی از کسانی که باگاو می‌جنگ معرفت دارم و عقیده‌ام بر آن است که مردم به‌رحم با مردم بی‌غیرت تفاوت ندارند.

آیا شما هم، میسو شاه، از این زهره مردم هستید؟^۶
در سفر نامه مظفرالدین‌شاه (ظاهراً به‌علت تأثیر همین نامه) اشاره‌ای به موضوع نشده است.

خیال و وهم در شعر فارسی

موضوع مورد بحث اسکالی بود که برای نویسنده این مقاله در مقالات اکبر دار شعری پیش آمد و چون تصور می شود که دیگر مشتعلان بهی ادب بیر دچار همی اشکالات شوید از این رهگذر حاصل بحث به میان گذاشته می شود بدو به کلمه خیال بپردازیم.

خیال در لغت بدین معانی آمده : صورت و طلب شخص ، اندیشه باطل و گمان ولی در فلسفه خیال تنها به معنای اول آن نگار برده شده بدین شرح خیال یکی از نیروهای باطنی حواس است که نوع حواس با این قوه می تواند صورت مادی را تحریر کند و بر خود نگاه دارد. این سینا در روانشناسی سفا که مبسوط ترین کتاب او در علم النفس است می گوید :

« به عقیده من ادراک عبارت است از اینکه ادراک کننده صورت ادراک شونده را به نحوی از انحاء بگیرد و اگر ادراک سیئی مادی باشد همینکه ادراک شونده را ادراک کننده تحریر از ماده کرد ادراک حاصل می شود. »
ابن سینا از بیان معنای ادراک مراتب تحریر صورت مادی را شرح می دهد که دومرتبه آن مورد نیاز است :

« حس صورت را از ماده می گیرد ولی بالواقع و وقوع سستی میان لواحق ماده و حواس این است رائل شد ادراک حس باطل می شود و مثل این است که حس صورت را کاملاً از ماده برع کرده. »

« قوه خیال صورت را بیشتر از حس تحریر می کند. بیان مطلب آنکه خیال صورت را از ماده طوری تحریر می کند که صورت برای وجود یافتن به ماده نیازمند نیست زیرا اگرچه ماده از حسی غائب شود و دور گردد و یا باطل شود باز هم صورت در خیال ثابت است. » (نقل از ترجمه فصل دوم روانشناسی سفا)
چون کار خیال تصویر محسوسات است از اینرو و این قوه را منصوره بیر می گویند. بنابراین صورت کلی را که می نگریم تا آن صورت را از ماده نگیریم و انفعالی در چشم پیدا بشود ادراک حس حاصل نمی شود.

و چنانکه هیچیک از محسوسات ادراک نمی‌شود مگر اینکه با حس متحد گردد در اصرار بر چنین است که باید شفاف صورت موجود را به چشم برساند و آنگاه این صورت ادراک شود، (نقل از ترجمه فصل پنجم روانشناسی سفا).
اما همینکه ارساح گل کنار رفتیم و سبت ما و نهال گل رایل شد ادراک حسی باطل می‌گردد و صورت آن گل که برد ما می‌ماند خیال نامیده می‌شود. اما از خیال که حافظ اشباح و صور محسوسات است هر حیوانی برخوردار نیست. کرم، اسفنج، مگس خیال ندارد و همینکه محسوس از پیس آنان رایل شد دیگر صورتی برد آنان نمی‌ماند از اینجاست که پروانه ارسام می‌سورد بارهم چون خاطره‌ای از این سوز برد او مانده خود را به شمع بردیک می‌کند و این کار که برای بی‌سجوری کامل این حشره روی می‌دهد ما حه بیانات پر آب و ماب عشق پروانه به شمع تعبیر شده. آری دقت بسیار لازم است تا آدمی نفهمد که حه اعلاطی را شعرا به ربان شعر باو آموخته‌اند^۱

اما حیوان متکامل همینکه یک مرتبه از حیرت داع و گرم سوخت خون صورت محسوس برد او ماند دیگر بآن بردیک نمی‌سود و مثل فرانسه می‌گوید گر به‌ای که از آب گرم سوخت از آب سرد هم می‌ترسد و سعدی فرموده «ر ریسمان متنفر بود گریده مار»

اکنون که معنای خیال در اصطلاح فلسفه بیان شد گوییم در شعر پارسی هم معنی دره‌واردی بسیار به چشم می‌خورد :

خیال روی نو در کارگاه دیده کشیدم

صورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم
حافظ

خیال روی تو گر بگذرد به گلش چشم

دل از پی نظر آید بسوی زورن چشم
حافظ

آن خیالانی که نقش اولیاست

عکس مهرویان بستان خداست

مولوی می‌فرماید که آن تصاویری که نقش اولیاست عکس مهرویان بستان خدا می‌باشد نه عکس دیگر ماهرویان.

بیدار در رمانه ندیدی کسی مرا

در جواب اگر خیال تو گشتی مصورم

حافظ

خیال را با قوه مصوره که فاعل وه و دآست ساعر بنجوی احسن در شعر آورده .

بعد از حبیب برمن، نگدست بحر خیالش

ور پیلو حقیقم ، نگداس بحر حاللی

سعدی

معنای دوم خیال که وهم و اندیشه باطل است در اشعار دلیل آمده

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی

به خیال ها گذر کرد و گذر یابد جوانی

سعدی

گویند آن کسان که نکردند بحر خیال

حمله خیال بود سخن اسیر دروغ

مولوی

خیال حوصله بحر می پریم هیاه

چهاست در سر این قطره خیال اندیش

حافظ

آنکه انکار حقایق می کند

حلمگی او بر حمالی می تابد

اما قسمت دوم سؤال مذکور در صدر مقاله راجع به وهم، سؤالایی است که آقای دکتر سیاسی را پیش از بنده بوجود مشغول داشته و قسمت هایی از تحقیقات پر ارزش ایشان را که در کتاب مقایسه علم النفس حدید با علم النفس ابن سینا نگاشته اند، نقل می کنیم

فصل نهم قوه وهم یا نفس حیوانی

دلفظ وهم بر خلاف آنچه ممکن است در یادی امر بنظر برسد دارای ابهام است و احتیاج به تحقیق و توضیح دارد . البته در آثار متقدمین و در کتب درسی از این کلمه تعریف صحیحی نشده و از هر محصلی که فلسفه قدیم می خواند سؤال کنند « قوه وهم » چیست بیدرنگ جوابی قریب باین مضمون خواهد گفت : « وهم یکی از قوای باطنه نفس است که معانی حسنی را درک می کند مانند تنفر گوسفند از گرگ و تمایل بره به میش، ولی اندکی تحقیق معلوم می- دارد که موضوع اینقدر ساده نیست و این لفظ و مشتقات آن (واهمه، وهمیه، توهم)

در آثار نویسندگان بمعانی مختلف بکار رفته گاهی از آن تصور و تحیل و رمانی عقیده و رای غیر مسلم و احیاً با عجیب و غریب است و گاهی در زبان فارسی لفظ گمان بمعنای وهم استعمال شده. ولی روشن است که این کلمه فقط حرو و کوچکی از معنای وهم را که وسع عجیب آن در این فصل بیان خواهد شد می رساند.

برای تأیید نظرایشان چند مورد از موارد استعمال وهم در اشعار فارسی نقل می شود.

نه بر اوح داس پردمرع وهم

نه بر ذیل وصفش رسد دسب فهم

سیدی

بار دیگر از ملك پراں سوم

آنچه اندر وهم ناید آن سوم

مولوی

توان وصف تو گفتی که تو در فهم نگنجی

توان شبه تو هستن که تو در وهم نیایی

سنایی

پس از این که دکتر سیاسی از معنای مصطلح و متداول وهم فراغ می یابد بر سر معنای فلسفی آن می رود و عقائد سیخ را مبسوطاً نقل می کند و آنها را با علم امروز می سجد.

ما قسمتی از بیانات ابن سینا را نقل می کنیم :

« دیگر قوه و همیه است و آن قوه ایست که در بهایت تحویف اوسط دماغ می یابد و معانی غیر محسوسه را که در محسوسات حرثیه موجود است درک می کند مانند قوه ای که در گوسفند موجود است که حکم می کند باید از گرگ فرار کرد و باید به بره خود مهربانی کرد. (نقل از ترجمه روانشناسی سفا).

بیانات سیخ درباره قوه وهم دقیقترین قسمت از بحثهای راجع به قوای باطنی حیوان است و همه غرائز و آنچه برای بقای حیوان لازم است در این قوه جمع است و در انسان هم این نیرو کارهای بسیاری انجام می دهد که باید برای دانستن بهتر به سرچشمه آن افکار رجوع کرد.

رویه مرفته باین نتیجه رسیدیم که کلمه خیال که به دو معنی آمده در فلسفه فقط يك معنای آن بکار برده شده و اما کلمه وهم بمعنای فلسفی آن هرگز در ادبیات بکار نرفته، چنانکه این کلمه در آن معانی که در ادب بکار برده می شود در فلسفه پذیرفته نگشته است.

مترادف در زبان فارسی

عیسی شنایی

درسنامهٔ فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۹ راهنمای کتاب بختی سیار حالب زیر عنوان «مترادف در زبان فارسی» آمده که طی آن نویسندهٔ محترم بر یکی از بررگترین نقیصه‌های زبان و ادب فارسی انگشت گذاشته است. سالهاست که من هم به کمبود کتب مرجع در زبان فارسی و متحمل فرهنگ مترادفات می‌انديشم و از چندی پیش در این اندیشه‌ام که سطری چند در این زمینه قلمی سازم. با این مقدمه معلوم است که گفتار فوق را با علاقه‌ای وافر خواندم و پس ساد سدم که این به تنها منم که این نقیصه را بررگ می‌شمارم. دریم آمد که اینك که فتح باب هم سده بار خاموش نشینم و بر آن سدم که در تأیید و تکمیل آنچه که نویسنده‌ی نیرس این مقال آورده مکتبه‌ای چند بنگارم.

وی گوید: «زبان فارسی بیارمند يك فرهنگ مترادف است، فرهنگی دقیق که اختلاف معنی در لغات بطاهر مشابه در آن بوصوح توضیح داده سده باشد» باین گفته باید افزود که فرهنگ مترادفات البته وسد البته لازم هست ولی بهیچ وجه کافی نیست و آنچه که بهمان اداره و بل بیستر اهمیت دارد کتابی است که در آن طرز و موارد استعمال صحیح هر يك از کلمات دقیقاً بیان سده باشد و جمع این دو در يك کتاب چنانکه باید و نباید عملی نیست.

برای روس شدن مطلب ما گیر ساید به سبط کلام پرداخته . چه سبار اتفاق می‌افتد که نویسنده یا مترجمی به هنگام انشاء مطلب کلمه‌ای را که از هر لحاظ حوابگوی اندیشه‌ی مورد نظر اوست نمی‌یابد و گاه ساعتها بل روزها می‌گذرد تا کلمهٔ صحیح به ذهنش خطور کند. مگر نه به گفتهٔ لارویر که در مقالهٔ مورد بحث ما بدان استشهاد سده «در پس تمام اصطلاحات و حملات و کلمات مختلفی که بتوانند يك اندیشه خاص را بیان نمایند، بدون سك فقط يك جمله است که صحیح‌تر و گویاتر از سایر حملات و اصطلاحات است». این جمله یا این کلمه را باید شناخت و یافت^۱... و چنانچه فرهنگ مترادفات در دسترس باشد باینک مراجعه کلمهٔ مورد نظر را توان یافت و چه بسا که نویسندگان و ادیبان نیر همیشه از جنس فرهنگی بی‌نیاز بتوانند بود. برای گفته که در مقالهٔ مذکور در

۱- البته در اینجا مراد بیشتر نویسندگان و مترجمان متوسط است که اثریت هم ناآهامت

۲- و این خود دلیلی بر صحت این مدعاست که اصولاً دو کلمه‌ی تمام معنی مترادف وجود ندارد و با لافل الادر کا المردم است شاید ارجح آن باشد که بجای مترادف قریب‌المعنی سمت

فوق‌الذکر مورد بحث قرار گرفته، باید افزود که در مواردی بسیار متعدد تر يك فرد عادی یا نویسنده‌ای مبتدی با آنکه بر کلمه مورد بطور واقف است در طرز استعمال صحیح آن تردید دارد. برای رفع این اسکال باید کتابی در دسترس باشد که بالاخص به این مسئله پرداخته باشد. نویسنده محترم می‌گوید «بسیاری از ما تاحدی به اختلاف معانی این صفات^۱ آشنائی داریم چون زبان مادری ماست: سالتهاست که می‌خوانیم و می‌نویسیم اما برای يك خارجی که می‌خواهد فارسی را یاد بگیرد و یا برای نویسنده‌ای که لازم است در اختلاف معانی کلمات دقت گردد نقص هماهنگی وجود دارد». در اینجا ایرادی برایشان وارد است و آن این که با آوردن لفظ «بسیاری» در ابتدای این جمله راه مبالغه پیموده‌اند و یا بیشتر از آنچه که رواست رعایت نراکت کرده‌اند از آنکه نه تنها آنگاه که به «اختلاف معانی کلمات» در زیر دره بین توجه شود، بلکه همچنین در موارد عادی و نه تنها خارجیان و نه فقط بسیاری از ما بلکه اکثریت ما از صحیح گفتن و درست نوشتن در می‌ماییم و حرافرادى بسیار معدود (که متأسفانه تعدادشان مدام رو به نقصان است) از راهنمایی صحیح بی‌نیاز می‌توانند بود. چنانکه پیش از این اشاره شد رفع این بقیصه رافرهنگی جداگانه باید که در آن نحوه استفاده از هر يك از واژه‌های مهم منجمله صفت حروف اضافه (که استعمال صحیح آن در هر زبان ارهشالات است) به تفصیل آمده باشد. اینک میکوسم که بایکی دوه‌تال پیش پا افتاده مرصوع را نارهیم روس ترسارم: اکثریت ما میدانیم که ارفصاف متعجر، مرر، ربردست، ماهر، حادق و حیره دست مفاهیم مسابهی اراده میشود ولی هر گز ندیده و سیده‌ایم که کسی کمال‌الملک را نقاسی حادق و فی‌المثل لقمان الدوله را پرسکی حیره دست خوانده باشد و یا کسی در جستجوی وکیلی ماهر و یا تعمیر کاری مرر برآمده باشد. ما وجود این مخصوصاً در دوران ما بسیار بدکسانیکه در استعمال صحیح همین الفاظ سسه ساده استناه می‌کنند و آنگاه که به فعلی چون «خرده گرفتن» که چندان مهجور هم نیست در خوردیم اگر فوراً مصرع معروف «برو ای زاهد و بر دردکشان خرده بگیر» یا عبارتی نظیر آن متبادر به ذهن نگردد چه سادر آن لحظات که غرق در پروراندن اندیشه‌ها و ریختن آن به قالب الفاظ هستیم نه دهنمان بیاید که آیا برکی خرده میگیرند یا ارکی و یا به کی و تنها در دسترس داشتن فرهنگی در این زمینه حلال این گونه مشکلات خواهد بود.

چنانکه رفت خرده‌ای بسیار معدود هیچکس بطور مطلق از چنین فرهنگ

۱- اشاره به صفت فرب‌الع‌های خوب، زیبا، مشکک... است که پیش از آن آمده.

بی‌نیاز نیست و شاید داش‌آخوران و دانشجویان و حتی دبیران فارسی بیش از نویسندگان و مترجمان از آن برخوردار خواهند گشت و مخصوصاً در این دوران که تعلیم و تعلم زبان فارسی تا این پایه سستی گرفته در تحکیم معانی و معلومات و مدودی که هنوز به زبان مادری خود علاقه دارد اثری نداشته خواهد داشت. بحاست که در تأیید این مدعا شاهدی آورم سالها پس بایک دبیر آلمانی مدرسه‌ی آلمانیه در قلهک محشور بودم. روزی از حلد دوم فرهنگ معروف دودن^۱ (که در نحوه‌ی استعمال الفاظ و معانی است) سخن به میان آمد. مدتی به تجسس و تمحید آن پرداخت و در پایان گفت «هنگام تصحیح اسماعای دانش‌آموزان حتماً باید این کتاب را در دسترس داشته باشم و گرنه از عهدۀ این عزم بر نمی‌آیم». سکتی نیست که در بیان اهمیت این کتاب قدری گرافه کرده ولی بهر حال در اصل مطلب تردیدی روا نیست. و اگر بیندیشیم که در عصر ماضی سفاک بسیار کم‌دانش‌آموز در زبان فارسی بدان پایه ارتقا می‌یافتند که واقعاً از حفر کتابی مستعنی باشند، معلوم می‌شود که بدون آن «تجاوز بحق کلمات و بی‌ماری الفاظ» بدانگونه که استاد خانلری بحق گفته، روز بروز فروبی گرفته زبان را مدام به تحاقل می‌کشد (حناکه روزانه شاهد استماعانی در نامه‌های رسمی اداری و در روزنامه‌های معتبر کشور حتی در عناوین درست مقالات آن هستیم. تالیف‌های معارضه‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی که دیگر اصلاً قابل بحث نیست) پس حاد دارد که از بزرگان قوم که در این زمینه صلاحیتی دارند بخواهیم که دور عم گرد آیند و حسن و حسنای بی‌در دارد که «متعلمان را نکار آید و مترسلان را بلاغ افراید».

فرهنگ دیگری که البته اهمیتش به پایۀ این دو نیست ولی بهر حال وجودش مفقون می‌بود فرهنگ اصطلاحات متضاد^۲ است. البته مادام که کتابهای لازم‌تر را نداریم این فرهنگ بیشتر حنیۀ تفنن خواهد داشت. لکن آنچه که بیس از این هر سه حایش در صحنۀ علم و ادب کشور حایس حالی است يك کتاب دستور زبان فارسی است.

Duden - ۱

Annonymes - ۲

گوشه‌هایی از زندگی تقی‌زاده

درمان اوراق مرحوم شی‌زاده هکادی به‌دست آمد که آن مرحوم به‌مناسبت
مدرجات کمانی از انتشارات «اکوآف ایران» نوشته بوده است و چون در
حالی ناکون طبع نشده است به‌چاپ می‌رسد.

یکی از آشیای اوراق هکادی اینجانب ارائه داد که طاهرأ جزویک کتاب «شرح
احوال اشخاصی از ایرانیان معاصر» است که گویا در نظر است بزبان انگلیسی
تحت عنوان Who is Who از طرف مجله The Echo of Iran طبع و نشر
شود. این ورقه راجع شرح حال اینجانب تحریر شده و از ملاحظه آن (که اتفاقاً
به‌دست من رسید و گرنه بدون مراجعه بخود اینجانب و تحقیق صحت و سقم مطالب
ارجود شایسته موضوع بحث نشر میشد) دیدم که دارای اشتباهات زیادی است که
التمه بدون آنکه ناشر قصد درج اطلاعات باصحیح مالایرعی صاحب داشته باشد
در صورت عدم تصحیح بهمان صورت مشتمل بر خطا و اشتباه نشر میشد لذا اینک
لارم دارم تاستم بعضی اشتباهات را تصحیح کرده و این شرح را خدمت عالی عرض
کنم که یقین دارم چون مایل بشر مطالب بطور بی‌فرضانه هستید این تصحیحات
مطلوب عالی خواهد بود.

۱- بموان شعل فعلی نوشته شده رئیس مجلس سنا که صحیح نیست و من
مالها است که از این سمت استعفاء کرده‌ام.

۲- من در ۲ سپتامبر سال مسیحی ۱۸۷۸ متولد شده‌ام ولادت من در ۲۷
آن ماه بوده.

۳- من به‌درطهران و نه در کمبریج تحصیل نکرده‌ام. تحصیلات ایام جوانی
من در تریز بوده (ارسال ۱۸۸۵ تا حدود ۱۹۰۰ مسیحی) - درلندن و کمبریج
در سالهای مسیحی ۱۹۳۶-۱۹۴۱ برای طلاب منتهی تدریس ادبیات و زبان فارسی
میکردم (نه تا سال ۱۹۴۶).

۴- تصدی وزارت مالیه از اواسط سال مسیحی ۱۹۳۰ بود تا ۱۹۳۳.

۵- سمت سفارت من درلندن مرتبه اول از اواسط سال مسیحی ۱۹۲۹ (پس
ارسمت والی حراسان بودن در قسمت‌های اول همان سال) و مرتبه دوم از اواخر
سال مسیحی ۱۹۴۱ تا اواسط سال ۱۹۴۷.

۶- نودنای محمدعلی شاه و تخریب اولین مجلس شورای ملی در سال مسیحی
۱۹۰۸ بود نه در ۱۹۰۷.

۷- من باعث و بانی تجدید قرارداد امتیاز نفت نبوده‌ام، اگرچه آن قرارداد
انعقاد یافت امضای آن بمعهده وزیر مالیه محول شد که من در آن وقت آن سمت را
داشتم و نه متکرر و موحد آن نبوده‌ام.

- ۸- رفتن من از ایران بخارخه برخلاف آنچه درج شده بر اثر عدم رعایت نبود، بلکه بحکم خود شاه به سفارت ایران در پادشاه رفتن و پس از مدتی در آن ست کناره گیری کردم و در اروپا (چندی در برلین و چند سالی برای تدریس در آن و کمبریج) ماندم و ممنوع از عودت بایران بودهام.
- ۹- انتخاب مجدد من بوکالت مجلس شورای در سال مسیحی ۱۹۴۸ بوده که در سال ۱۹۴۷ بود که بهای جهت از سفارت لندن استعفا نموده ایران آمده وارد مجلس شدم.
- ۱۰- من در سه دوره در مجلس سنا عضویت داشتم به دو دوره
- ۱۱- ناصحیح‌ترین قسمت این شرح حال آنست که من اسناد داده شده که قیده محافل سیاسی ایرانی من معروف بطرفداری سیاست انگلیس استم که هر سی گفته فقط بقصد افترا و تهمت و طعن و توهین بوده است. من در تمام عمر صددر صد سائنات طریق وطن دوستی و مدافعه از حقوق ملی بوده‌ام طرفداری از هیچ ملتی و انشی خارجی نداشته‌ام و با هیچ کدام هم خصومت با اخصوص نداشته‌ام مگر در فوات تجاوز آنها بایران.
- ۱۲- من در مملکت عثمانی (ترکیه) و مصر و سوریه زمانی بوده‌ام (در لپای مسیحی ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ و ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲) در آلمان (قریب ۹ سال) در فرانسه کرر و در هولاند و بلژیک و دانمارک و سوئد و انگلستان هم سفر کرده‌ام این مملکت آخری زمان ممتدی بوده‌ام. بهدوستان هم مسافرت کرده در فرانسه انگلستان و روسیه ماموریت داشته‌ام (در روسیه ۱۸ ماه).
- ۱۳- روزنامه کاهه در برلین ارسال مسیحی ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۲۲ شمرشده.
- ۱۴- در تالیفاتی که من مست داده شده «رساله تحقیقات در تاریخ قدیم ایران» ملوم نشد کدام کتاب است. ولی صورنی را از نوشته‌های اینجانب بهارسی و فراسوی آلمانی و انگلیسی که در یکی از شماره‌های مجله «راهمای کتاب» ثبت شده و نیز بحال مجتصر خود را که چندی قبل نوشته شده خدمت میفرستم.
- در خانه می‌خواهم محض خیرخواهی عرض دهم که بهتر آنست در قسمت‌های نانی که انتشار آنرا در نظر دارید هر قسمتی بنظر شخص معیوضه قبل از نشر سانیید که تصدیق و تأیید نماید تا خطا راه نیابد و در واقع سند صحیحی و خود اید آنچه راجع بحودم عرض کردم محض اعتقاد بحسن نیت و بی‌مرضی حاصلی د که شنیدم حقیقت جوی هستید. ورنه هر خطا و اسادات حریف واقع در دست من که اهی در بعضی حراید دیده شده و من شود و جزو نوشته‌های متدل یا معصاه است کذیب یا اصلاحی نمی‌کیم.

ترجمه آثار هندی به فارسی

دکتر
برحسن
بدی
اادهلی

مبنای ادبیاتی يك کشور تنها بر آثار اوریز مال و نبوغ تحلیقی استوار نیست ، بلکه در این خصوص بناچار باید استعداد سارش آن زبان و رسایی آن و استعمال واژه های بیگانه را هم در نظر بگیریم . نبوغ ایرانی در وجود آوردن آناری بر رگ مورد قبول جهانیان قرار گرفته و گویندگان و نویسندگان بیرنوخه جهانیان را بحود جلب کرده اند . ولی تنها در این زمینه آثار اوریز - ینال نیست که ببوغ ایرانی حلوه گر سده ؛ در ترجمه نیز ایرانیان پیشرو بسیاری ارممل بوده اند ، حنانکه میدانیم پاره ای از آثار کلاسیک هند ، از آن سامان بایران برده و نقالب فارسی در آورده سده که بجای خود از آثار ادبی درجه اول بشمار میرود .

در سده ششم میلادی بر رویه نام پرسک ایرانی ، از درباریان خسرو - ابوسیروان ، پادساه ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) بهند مسافرت نمود و به پنج - تنترای وینوسوارمان Panchtantra of Vishnusharman دسترسی پیدا کرد . اول این اثر ساسکریت بوسط خود بر رویه بر بان پهلوی و سپس از آن ربان به ربانهای متعدد از حمله به فارسی بر گردانده سده . از حمله کسانیکه بترجمه فارسی آن دست ردند ، رودکی (م ۳۲۹ هـ) و بصرالله بن عبدالحمید منشی (۵۳۹ هـ) و امیر بهاء الدین احمد قانع (۶۵۵ هـ) و حسن واعظ کاسفی (م ۹۱۰ هـ) و ابوالفضل (۹۵۸ - ۱۰۱۱ هـ) بوده اند . در سالهای اخیر ترجمه دیگر ارهمس اثر هندی توسط دانشمند محترم آقای دکتر ایندوشیکر Dr. Indu Shekhar بعمل آمده که بوسیله دانشگاه تهران بجای هم رسیده است .

یکی دیگر از همس ترجمه های با ارزش که بوسیله نگارنده این سطور کشف گردیده ، عنوان « پنج امکیانا » Panchakhyana دارد که نسخه خطی آن شماره ۶۲ / ۱۰۰۵ در موزه ملی هند National Museum of India مضبوط میباشد . « مفرح القلوب » نام یکی دیگر از ترجمه های پنج تنتر میباشد که اساس آن « هیتوپدیشا » Hitopadesha بوده است .

یکی دیگر از این آثار مهم بلوهر ویوسف یا بلرام و جوزف (یا حوسفات) Bluhar and Yuzasof or Balam and Joseph داستانی بودایی میباشد که در قرون اولیه هجری (سده ششم / هفتم میلادی) از هند بایران رفته ، و

با احتمال قوی اول بر بان پهلوی برگردانده شده و سپس بر بان‌های متعدد از جمله بفارسی بوسیله ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) ترجمه شده است .
 در قرون وسطی زبان فارسی به تنها عنوان زبان رسمی هند را داشته بلکه بان علم و دانش نیز بشمار می‌رفته و ادب هندی را از دو جهت جدید ساینده نموده : یکی از راه آثار اورینتال شعرونتر و دوم از طریق ترجمه آثار بوی بخصوص آثار سانسکریت بفارسی . محمد صدر علاء احمد حسن دبیر متخلص به تاج و معروف به احتشام اثری بنام بساتس الاس در سال ۱۲۲۶ هـ بنظم کشیده . منظومه مربوط به رمایی هندیست که داستان عشق «ساح کشور گیر» و ساعراده حام «ملک آرا» را بارگو میکند . صیاء الدین بخشی داستان‌های طوطی را به عنوان «طوطی نامه» برسته تحریر کشیده که از قدیمی‌ترین و برگزین آثار در زمینه داستان‌سرایی می‌باشد . همچنین عبدالعزیز سمن بهائی نوری دستورسلطان فیروز شاه (م ۷۹۰ هـ) اثری از وراهمیرا Varahmira را تحت عنوان «ترجمه براهی» Barahi بفارسی منتقل نمود . علاوه عبدالله بن صفی که معاصر احمدولی بهمنی (م ۸۳۸ هـ) بوده ، «سالیهورا» Salihotra را که از داس دامپرسکی بحث میکند ، بفارسی برگرداند .

پس از تثبیت سلطنت گورکایان در هند ، اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) هم خود را متوجه نمود تا ادب هندی را در قالب فنا پدید فارسی بربرد و حناچه دستور و تشویق نامبرده آثار متعدد از سانسکریت بفارسی منتقل گردید . فیضی (م ۱۰۰۴ هـ) «لیلاوتی» Lilavati مربوط به دانش جبر و هندسه را بفارسی ترجمه نمود . علاوه او داستان «نالا و دمیانتی» Nala and Damyanti را با اسم «نل و دمن» در یک مثنوی فارسی بنظم کشید که در سال ۱۸۳۱ م دوباره بوسیله عشرتی عظیم آبادی بفارسی منتور برگردانده شد . گویا فیضی اثری دیگر بنام «کنهاسریت ساگر» Katha Sarit Sagar تألیف سوم دیو Soma Dev را نیز بفارسی ترجمه نموده است . نقیب خان (م ۱۰۲۳ هـ) ملا عبدالقادر بدیوایی (م ۱۰۰۴ هـ) و ملا شیرازی (م ۹۸۹ هـ) و محمد سلطان تھانیسری با همکاری یک عده از دانشمندان زبان سانسکریت مانند دیوی برهمن Devi Barahman ، ترجمه‌ای لفظی از حماسه معروف مهابهارتا Mahabharata بفارسی مرتب نمودند و آنرا «رزم نامه» خواندند . گویند ترجمه‌ای دیگر از مهابهارتا در عصر سلطان زین العابدین در کشمیر بعمل آمد . قدر مسلم اینست که ابوصالح سعید و داراسکوه و ابوحسن حیلی در سال ۴۱۷ هـ بترجمه همین حماسه همت گماستند . از مترجمین این حماسه بزرگ در قرون بعدی ، حاجی ربیع انجب (حدود سال ۱۱۵۷ هـ) و

يك دانشمند هندو را نیر سراغ داریم.

ملاعبدالقادر بدایونی ارحمه کسانى است که «رامایانا» Ramayana منظومه معروف والمیکى Valmiki را بفارسی منتور بر گردانند. ادرترحمى دیگرى که این منظومه را بفارسی منتقل کردند مسیحى پانی پتی و گردهر داس Girdhar Das و گوپال Gopal و چندرامن کایست مدھپوری Chandraman Kaesth Madhपुरi و امرسینگ Amar Singh و امانت دای لاپوری و مسررام قابل و منشی حکن کشور فیروز آبادی (۹۹-۱۸۶۶ م) Munshi Jugan Kishore و منشی بانکی لال زار Munshi Bankey Lal و مکهن لال ظفر Firozabadi و رای منشی پر میسوری سهای Rai Munshi Parameswari و Makhan Lal و لاله چندامل چاند Lala Chandamal Chand و منشی هر لال Sahai و دیوی داس کایسته Devi Das Kaesth و هر بلبه سینہ Harlal و Ballabh Seth و رای مهادیوبلی Rai Mahadeobali دریا آبادی و آنتدخان خوش و برحی دیگر سرایندگان نامعلوم هستند. یکی دیگر ادر آثار سانسکریت که بوسیله ملاعبدالقادر مذکور بفارسی منتقل گردید، «سینگها سن بتیسی» Singhasan Battisi میباشد که آرا «خردافروز» خوانده. ادرترحمه های دیگر این داستان «ساهنامه حتر بهج داس کایسته» Chatra Bhuj Das Kaesth و رساله سه پری و گل افشان و سینگها سن بتیسی مختار و مجموعه حکایات و کان خود (تألیف سد اسکه) Sada Sukh و غیره را میتوان نام برد. همچنین بهارا مل کهتری Bahara Mal Khatri و کشن چند با سودیو Kishan Chand Basudev لاهوری و بشادی (یابساب) رای کایسته Bashari (or Basab) و چندین مدھورام Rai Kaesth و Chand b. Madhu Ram و سیدامداد علی و شیو کایسته Shiv Kaesth و تعدادی زیاد سرایندگان نامعلوم کسان هستند که بترجمه کتاب نامبرده همت گماشتند.

درهمین دوره ملاشیری «هری ونشا» Hari Vansha تألیف ویاس Vyas را بفارسی برگرداند. همچنین ملاشاه محمدشاه آبادی «راح ترنگنی» Raj Tirangini ادر سال ۹۹۸ هـ بفارسی منتقل نمود که ملاعبدالقادر بدایونی در سال ۹۹۹ هـ تلخیصی از آن ترجمه مرتب کرد.

داستان معروف «پدماوت» Padmavat که توسط ملک محمد جایی (۹۰۶-۹۹۹ هـ) بزبان هندی نظم شده بود، اول بوسیله ملاعبدالشکور برمی (۱۰۰۱-۱۰۷۳ هـ) در زمان سلطنت جهانگیرشاه در سال ۱۰۲۸ هـ تحت عنوان «رت پدم» Rat - Padam بشعر فارسی درآمد. ادرترحمه های دیگر این

۱- اخیراً نگویندش بکارنده منوی مرپور ادر طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است.

داستان «شمع و پروانه» سروده میرعسکری عاقل حان راری (م ۸-۱۱۰۷) و «پدماوتی» Padma vati اثر داکر و «بوستان سخن» از سروده‌های امام (در سال ۱۱۲۳ ه) و «نغمه عشق» (سال تالیف ۱۱۵۲ ه) اثر منشی آندرام‌جی (م ۱۱۶۴ ه) و «تحفة القلوب» اثر گوبندرای Gobind Rai منشی و «حس و عشق» سروده حسام‌الدین (در سال ۱۰۷۱ ه) و «فرح بحس» از لجهمی رام Lachmi Ram ابراهیم آبادی میباشد. حر آنچه که در بالا بدانها اشاره کردیم پدماوت‌های دیگر هم در دست مییابد که توسط حسن غرنه و نواب صیاء‌الدین احمد خان و حسین عربوی و ساه محمد عشرتی در شتهء ظلم کشیده شده.

مولانا داود و ساد Sudhan داستان‌های Chandier را بر پان‌هندی سروده و حمید کلانوری (م ۱۰۲۸ ه) آرا در سال ۱۰۱۶ ه در دوران سافلیب جهانگیر ساه بفارسی منتقل نمود و «عصمت‌نامه» نامید. ساید درهمس دوره میر محمد کاظم حسینی داستان «کامروپ و کام‌لنا» Kamrup and Kamlata را بفارسی برگرداند. ترجمه‌های دیگر این داستان «دستور حکمت» تالیف محمد مراد لایق در سال ۱۰۹۶ ه و «فلک‌اعظم» نوشته بدیع‌العصر حاجی‌رهی انجبی در سال ۱۱۵۷ ه میباشد.

البته ترجمه‌های دیگر این داستان بدست چند نفر دیگر از جمله منشی علیرضا و همت‌خان و آقامهدی نیز انجام گرفته است.

یکی از شاهکارهای دوره شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۷۸ ه) بهار دانش داستانی هندی میباشد که بدست شیخ عنایت‌الله کمپوه (م ۱۰۸۸ ه) نوشته شده. درهمس عصر داستان «منوهر و مدهومالیتی» Manohar and Madhumalti که توسط شیخ منجهن Manjhan بشمر درآمده بود، بوسیله ساعری نامعلوم شعر فارسی منتقل گردید. ترجمه‌های دیگر این داستان را میرعسکری عاقل حان رازی و نویسنده‌ای نامعلوم بعمل آورده‌اند. بعلاوه عطا‌الله رشیدی بن احمد «ویح گنیت» Vij Ganit را که از خبر بحث میکند، بفارسی منتقل نمود.

از نظر ادب و فرهنگ می‌توانیم دوران سلطنت شاه جهان را «عصر داراسکوه» (۶۹-۱۰۲۴ ه) بخوانیم. داراسکوه شخصاً پنجاه قسمت اراپا نیشادها Upanishads را بفارسی برگردانده، آرا «سراکبر» نامید که اخیراً بدست آقای دکتر تاراچند و آقای حلال نائینی تصحیح و در ایران بحاپ رسیده است بعلاوه «یوگا و ششتا» Yoga - Vashishta که اولین بار در زمان اکبر بدستور شاهزاده سلیم (که بعداً بنام جهانگیر شاه بتحت رسید) توسط نظام‌الدین بابی پی بفارسی منتقل گردیده بود، دو مرتبه براهنمایی و زیر نظر دارا شکوه مر نور

بدست حبیب‌الله بفارسی ترجمه گردید. لازم بیادآوری است که این ترجمه از طرف دانشگاه اسلامی علی‌گرج بجاپ رسیده است «اطوار درحل اسرار» یا «تحفه مجالس» تألیف سوفی سریف خویج‌هانی تلخیص همس یوگا و شناسایی مذکور است. غیر از آنچه که در بالا اشاره کردیم، کتابی دیگر نیز بشوئیک داراسکوه بدست منشی او بنام بنوالمی داس Banwahi Das ترجمه گردید. اسم اصلی کتاب «پرابوده چندرودیا Parabodh Chandrodya» است که تحت عنوان «گلزار حال یا طلوع قمر معرفت» ترجمه و توسط آقای دکتر تاراچند و نویسنده سطور تصحیح و بوسیله دانشگاه اسلامی علی‌گرج چاپ شده است.

ناینگه دوره عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ه) در زمینه ادب و هنر فاقد تشوئیک شخص پادشاه بوده، ولی بارهم چندین ترجمه‌های با ارزش فارسی در این دوره بحشم می‌جورد. منشی بجن‌رای Bakht Rai داستان‌های اربابان هندی بفارسی برگردانده آنرا «سنستان عشرت» یا «عجائب القصص» خواند. در سال ۱۱۳۴ ه عرب‌الله نامی داستان دیگر هندی بنام «گل‌بکاولی» Gole Bakaoli را بفارسی منتقل کرد. درهمس دوره میرزا رومن سمیر کتابی بنام «پری حاتاکا» Pan Jataka که از علم موسیقی بحث می‌کند، بفارسی ترجمه کرد و فقیرالله سیف‌خان «راگادپن» Raga Darpan کتاب دیگر با ادرس دانش موسیقی را بفارسی برگرداند (سال ۱۰۷۶ ه). همچنین کتابی مربوط بقانون و حقوق بنام «میتاک سارا» Mitak Shara در سال ۱۰۶۸ ه بدست لال بیهارای کایست Lal Behari Kaesth بفارسی ترجمه گردید.

غیر از کتابهایی که در بالا اسمی از آنها بردیم، ترجمه‌های بسیاری از ساسکریت بفارسی وجود دارد که در دوره آخر گورکانیان بعمل آمد. پاره‌ای از این ترجمه‌ها بدینقرارند.

«دیوالوک Devaleka درباره علم حادو که بدست احمدخان اهرولویی ترجمه و مفتاح الفتح نامیده شد.

«براهمای وانا پورانا» Brahmai Vana Purana که بوسیله کشن‌سینگ نشاط سیالکوتی تحت عنوان عن الطهور در سال ۱۷۱۷ م ترجمه گردید و از مرایای معنوی بنارس بحث می‌کند.

«شیوا پورانا» Shiva Purana راهم کشن‌سینگ نشاط بفارسی برگرداند.

«سری بهاگوت» Sri Bhagvad ترجمه ایست ملخص.

کرن سینک کهتری پنجابی در سال ۱۲۱۸ ه کاسی ماهاتمایا Kashi Mahatmaya را ترجمه کرد .

«ترجمه دیب» Dīp که دربارهٔ حاکمه‌های مدعی هندوان بوسیلهٔ عذاب بدی می‌باشد، بدست علی ابراهیم حان فارسی منتقل گردید
«ترجمهٔ خلاصهٔ دهرماسترا» Dharmashastra از قوانین دهمی و آداب و رسوم هندوان بحث میکند .

ترجمهٔ «کرماوپاکا» Karma Vinaka (دربارهٔ کفارهٔ گناهان)

ترجمهٔ «ویشنوپوراناپوراناپراکاشا» Vishnu Purana Puranarth prakasha بوسیلهٔ رور آورسینگ .

«پنج کرویسی» Panj Kroshti که قسمتی از کتاب «کاسی ماهاتمایا» Kashi Mahatmaya دربارهٔ فواید عبادات در معابد سیوا در شهر سارس، بوسیلهٔ کشن سینک Kishen Singh بشاطهٔ مذکور بفارسی منتقل گردیده .

«هری و نشاپورانا» Hari Vansha Purana

«ماهاتمایا اکادشی» Mahatmaya Akadeshi مربوط به آیین مدعی در رور یاردهم ماه .

«بحرالنجات» ترجمهٔ فارسی «کاسی کهناد» Kashi Khand ، شرح جغرافیائی شهر بنارس که بدست آنندحان حوس ترجمه شد .

«بحرالحیات» که آنندحان حوش در سال ۱۷۹۱ کتاب «گیاماهاتمایا» Gyan Mahatmaya را تحت این عنوان بفارسی برگرداند .

«خیال الفلاح» که ترجمهٔ چترا ریکها Chitra Rekha می‌باشد، بوسیلهٔ محمد فلاح صالح صورت گرفت .

«کشف الانوار» ترجمهٔ «آتما سامهیتا» Atma Samhita

«آتما ویلاسا» Atma Vilasa تألیف سانکرا آচারیه Shankaracharya بوسیلهٔ چندربهان کایست ساکسینا Chandra Bhan Kaesth Saxena تحت عنوان «نارک خیالات» بفارسی منتقل گردید .

«سودا سحریترا» Sudama Charitra تألیف ناروتمداس را منشی

حگن نات ساهای بفارسی ترجمه کرد .

«ساتسای» Sat Sai نوشتهٔ بیهاری لال را حوئی تحت عنوان «حیاان

عشق، فارسی برگرداند .

گنیشاپورانا Garbhasa Purana بوسیله هلال رسوا بفارسی ترجمه شد .

بهاگون گیتا Bhagvat Gita را هم میتوانیم در فهرست کتابهای فوق اضافه کنیم که چندین نفر بترجمه آن همت گماشتند. پاره ای از این ترجمه های گیتا به ابوالفضل وفیضی و داراسکوه منسوب می باشد و یکی از این ترجمه ها اخیراً بتصحیح مرحوم آقای محمداحمل خان بوسیله نورای روابط فرهنگی هند Indian council for Cultural Relations , New Delhi بچاپ هم رسیده .

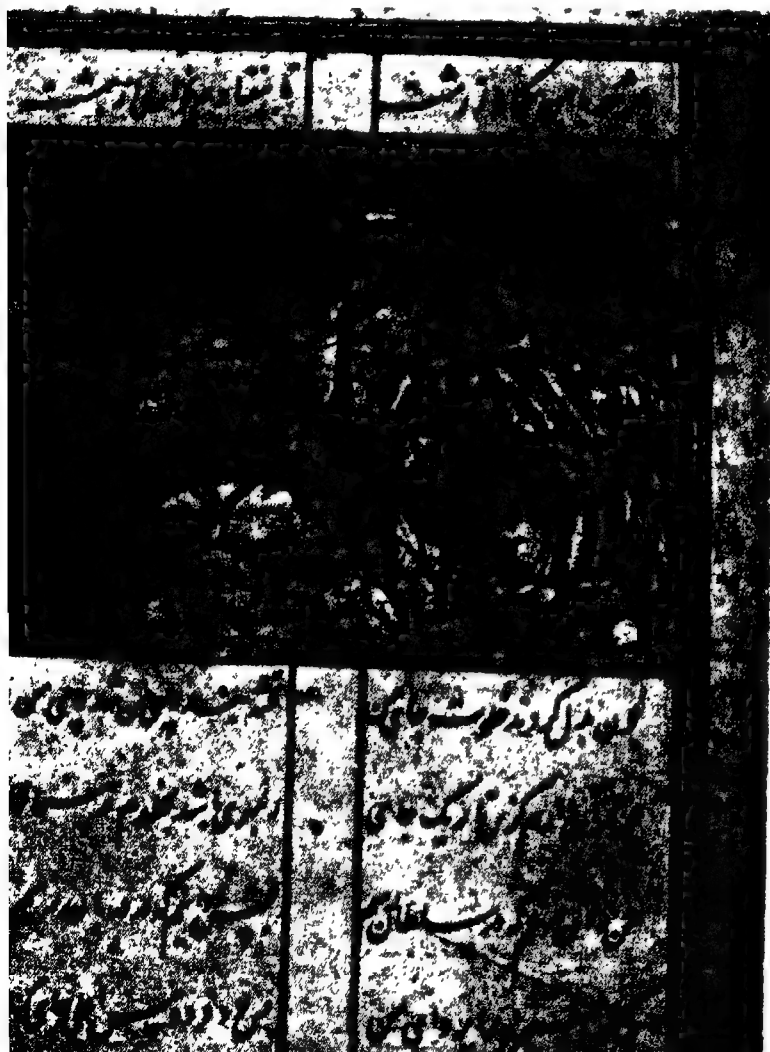
نسخه خطی «صورت فارسی در موزه بریتانیا»

- ۵ -

یوکی از روایات تمثیلی بسیار محبوب زبان فارسی در عرفان منطق الطیر است . این کتاب اثر فریدالدین عطار ساعر پرمایه که دارای تألیفات بسیار بوده و در سال ۱۰۹۰ میلادی وفات نموده است می باشد که در واقع مآمل اثر

فیلسوف شهیر
الفرالی است
(وفات ۱۱۱۱
میلادی) و در
آن شرح داده
میشود که
پرندگان
براهنمایی
مدهد
بحسب تحوی
سیمرغ که
شاهی
انتخابش
کرده بودند
می دارند .

گفتگوی
طاوس با
هدهد
(منطق
الطیر)



مسافرت پرندگان معرف راه تصوف است - پرندگان هنگام حرکت مشکلاتی ایجاد میکنند و عذرهایی میآورند و هدهد نا سرح حکایات بسیار بآنها پاسخ میدهند - تمامی آنها بحر سی پرده در موقع عبور از دره های جستجوی یقین - محبت - دانش - بی بیاری پس از درک پروردگار - توحید -

سگفتی در

عشق تقرب

الهی و فنا که

ساں دهنده

مر احل مختلف

ین راه هستند

علاک میگردند،

ین سی پرده

پس از اینکه

از مسافرت

و حفران

سلامت می برند

به سیمین

پرسند و خود

را در حالت

الوهیت

می یابند .

آنگاه در مقام

مقدس آسمانی

سیمین مغمو

گشته و در آن

جذب میگردند

در تصویر

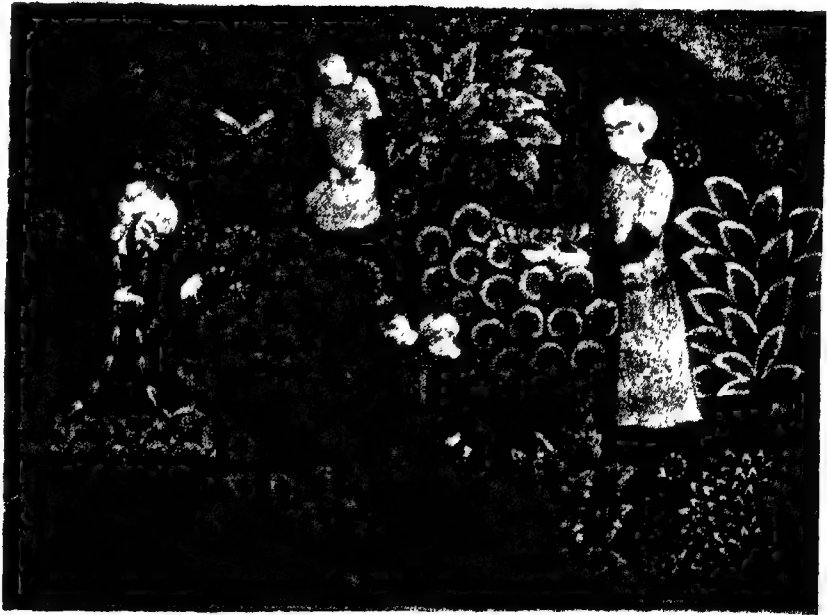
وارد طایوس

خود را به دهد

معرفی میکند و

بر پای خوش

رنگ خود که



تصویر ۱۳ (۳۵۲۹) مفتاح الفضلا



حلوۀ بهاری
دارد باغرور
به خود نمائی
پرداخته و
میگوید گرچه
من پیرمیل
مرعای ولی
دارای

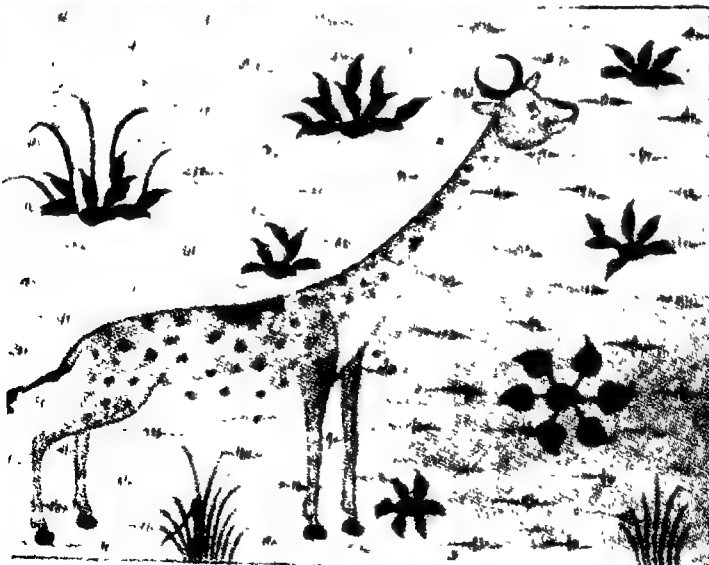
سربو سنی غم
انگیر هستم،
ریز آ که در
نہشت بامار
رشتی طرح

دوستی ریختم
و بدینجهت
بحواری از
آنجا رانده

شدم وار آن
رمان از بحث
بدپایم رست
شدید و نماند

تخته بند پا
درآمد.

عزم دارم که
از این جای
تاریک رهایی
یابم تار هری
مرا به حلد
برین رهنمائی
کند. و نیز



تصویر ۱۴ - عجائب الحلو فات

گوید :

من نه آن مرغم که در سلطان رسم
 بس بود اینم که در دربان رسم
 کی بود سیمرغ را پروای من
 بس بود فردوس اعلیٰ حای من
 بس ندارم در جهان کار دگر
 تا بهشتم رده دهد بار دگر

این نسخه
 (Add7735)
 که صفحه آخر
 آن نیست
 تقریباً متعلق
 بسالهای مابین
 ۱۴۹۰ و
 ۱۵۰۰ بوده و
 دارای ۹
 مینیاتور
 می باشد و در
 سال ۱۷۰۵
 به الله وردیخان
 بیگلربیگی
 شیروان تعلق
 داشته است .
 درموزه
 بریتانیا تعداد
 زیادی فرهنگ
 لغات فارسی
 موجود است
 ولی فقط یکی
 از آنها مصور
 —
 تصویر ۱۵-
 از منوی
 مولانا





می باشد .
این نسخه بنام
مفتاح الفضلا
اثر محمد بن
داود بن
محمود شادی
آبادی است .
مؤلف کتاب
در طی نیمه دوم
قرن پانزدهم
میلادی در
هندوستان
می ریسته است .
این فرهنگ
در سالهای
۱۴۶۸-۹
میلادی تدوین
گردیده و در
آن معانی
سیاری از
لغات بزبان

تصویر ۱۶ - بنهرام گور در حال کشتن اژدها

فارسی داده شده است که به ادرس آن می افراید .

با قضاوت از روی مینیاتورهای این نسخه که سبب به سبک ترکمن دارد محتملاً قدمت آن به اوایل قرن شانزدهم میلادی میرسد و چنانکه از طرح و خصوصیات مختلف شکل لباسهای مینیاتورهای این نسخه برمی آید ، احتمال بسیار میرود هنرمندی که آنها را کشیده ایرانی مقیم هندوستان غربی بوده است .

تصویر سیزدهم (شماره ۲۰۱) لغات دستاس و درفش را بیان میکند .

مینیاتور دیگر این نسخه یعنی تصویر سیزده (شماره ۳) لغت بوسره را معرفی میکند و آن بمعنی طلسمی است که برای حفاظت اطفال از گرند شیطان بکار میرفته است و با زعفران بر روی لوحه ای رد یا قرمر رنگ

نوشته می‌شده است و این تصویر صحنه‌ای از يك مکتب‌خانه را نشان می‌دهد که در آن معلم‌پیری با برگه‌ای در دست بر روی تشکی نشسته است و خدمتکاری ظرف مصلائی را بادرقه‌های رنگ که حنین برمی‌آید در میان آن زعفران باند پیس می‌آورد. حروف عربی بر روی لوحه‌ای که دو شاگرد آنرا نگاهداشته‌اند دیده می‌شود. شاگرد دیگری قدری دورتر در کنار رحلی که بر روی آن قرآنی قرار دارد نشسته است و در متن گفته می‌شود که طلسم بمنوان پاداش بشاگردان بمناسبت امام قرائت تمام قرآن یا یکی از سی‌سوره آن داده می‌شود. از کتاب عجائب‌المخلوقات اثر قزوینی چند نسخه مصور در موزه بریتانیا موجود است.

بهترین آنها که اخیراً بدست آمده (Or. 12220) در هرات توسط شمس‌الدین بس‌غیاث‌الدین الحافظ الشریف الکرمانی در سالهای ۴-۱۵۰۳ استنساخ شده است و این نسخه دارای ۴۴۳ مینیاتور است و اغلب آنها بقطع رقمی می‌باشد.

تصویر ۱۴ اسکندر را نشان می‌دهد که در دریای بیکران به کشتی نشسته است و طبق گفته سمرقندی حکایت حنین است که اسکندر در این دریا یکسال تمام به کشتی رانی می‌برد و ولی بساحل نمی‌رسد و تا آنجا که حشم توانائی دارد آب بنظر می‌رسد.

گرچه بعضی ارمراهان وی مایل بمراحت هستند ولی سایرین می‌گویند بهتر است يك ماه دیگر بر سفر خود ادامه دهیم و آنها نیز جنس می‌کنند تا اینکه به يك کشتی می‌رسند که سر نشینان آن بر بان بیگانه صحبت می‌کردند و آنها یکی از افراد خود را با ربی از ایس جماعت ناشناس معاوضه می‌کنند. آنگاه از همان راهی که آمده بودند باز می‌گردند.

در این تصویر کشتی برنگ سیاه نقاشی شده تا بتوان آنرا در حال تلاطم محسم نمود و دارای دماغه‌ای منحنی می‌باشد. رنگ نقره‌ای دریا طبق معمول بصورت بدی رنگ آهیری شده است.

مینیاتور دیگر این نسخه زرافه‌ای را نشان می‌دهد و قزوینی آنرا جنس توصیف کرده است که این حیوان سری مانند شتر مرغ، دندانها و شاچهائی بمثال گاو و پوستی شبیه پوست پلنگ و پاهائی خون پاهای شتر دارد. اما پاهای جلو از پاهای عقب کوتاه‌ترند و گوید که این زرافه از شتر ماده حبشه‌ای و يك گاو وحشی یا کفتار بری بوجود آمده است.

یکی از دو نسخه مصور مثنوی جلال‌الدین رومی که حالتی است (Add 27263) دارای نود و مینیاتور می‌باشد و در سال ۱۵۳۰ استنساخ و تذهیب گردیده است. اغلب آنها بعدها حک و اصلاح گردیده‌اند. تصویر ۱۵ سرگذشت مسافران و فیل از کتاب سوم را نشان می‌دهد و آن حکایت حنسی است در هندوستان. در فرزانه‌ای با جماعتی از دوستان که در راهی سفر می‌کردند و از بی‌عدایی می‌بهایت در رنج بودند رو برو شدند و به آنها گوسرد کرد که از خوردن حقه فیل که در راه با آن مواجه خواهند شد خودداری کنند زیرا که مادر آن حقه فیل در حالیکه از حرط و مش‌آتش رها می‌گشت با آنها حمله خواهد کرد ولی این جماعت به نصیحت او وقتی ننهادند و حقه فیل را کشته و کباب کردند. هنگام سب بعل افسران در خوردن گوشت بحواب عمیقی فرو رفتند و مادر حیوان با آنها رسید و آنها را با یک بوئید با بداند کدام یک از آنها بوی کباب می‌دهند و همه را بحر یکی که به نصیحت آن مرد دانشمند توجه کرده بود زیر پایهای خود خورد کرد. این سرگذشت مانند سایر حکایات مثنوی بصورت تمثیلی است. حقه فیل معرف عدالت و عصومیت پیغمبران و قدس این جهان است و بونشان دهنده حرص و گناه که پنهان می‌شود. مادر حقه فیل سمل قصاص الهی است که بر بیرحمی و سبکدلی پیروز می‌شود. در روایت دیگر از مؤلف دیگر مادر حقه فیل مرد نیکنام را به چل امنی می‌برد. در این تصویر با روح و رنده، فیل که ساخت به حیوانات قرون وسطی دارد داری حلی برنگ گلی و سر کم رنگ است

یک نسخه از کتاب حمسه نظامی (2265: ۱) وجود دارد که در مجموع نسخ مصور فارسی از همه محلل تراست و این نسخه بی سالهای ۱۵۳۹ و ۱۵۴۳ برای شاه طهماسب توسط خطاط معروف ساه محمود پشاور می‌لقب به زرین قلم نوشته شده است و شامل مینیاتورهایی است که دارای اعضاء بهترین هنرمندان آن زمان مانند میرزا علی - سلطان محمد - میرسید علی - آقا میرک و منظر علی می‌باشد. در سه تا از مینیاتورها نفوذ سبک اروپائی دیده می‌شود که دوتای آنها متعلق بسال ۱۶۷۵ هستند و توسط محمد رحمان هنرمندی که در ایتالیا تحصیل کرده بوده است امضاء شده‌اند و در یکی از این دو مینیاتور (تصویر ۱۶) بهرام گور در حال کشتن ازدها می‌باشد. صورت بهرام محتملا تصویری است از سیمای ساه سلیمان که در زمان کشیدن این تصویر سلطنت می‌کرده است (۹۴-۱۶۶۶ میلادی). تصویر سس مینیاتور منتهی دیگری است مربوط به نوشیروان ساه و حکایت آن حنسی باشد که روزی نوشیروان در سکارگاه از همراهان دور افتاد و تنها وزیرش همراه وی ماند. آنها به دهکده محروپ متروکی می‌رسند. سر سردیواری

دو حقدنشسته بودند و باید یکدیگر گفتگو میکردند. وزیر گفت این دو بر سر جهیره دختر یکی از آنها که باز دواج حقد دیگر در آمده است و بعنوان جهیره دهکده محروم دیگری طلب میکند مشاخره میکنند و آن دیگری میگوید اگر این پادشاه چند زمانی بیشتر سلطنت نماید برای همگی ما حرایه کافی خواهد بود

گر ملک این است و همین روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار

ساز ارا این معنه که دال بر بی لیاقتی و بی عدالتی او میگردد افسرد و پشیمان شد و با حنان سرعت و عجله ای بسوی اردوگاه بتاخت که نعلهای اسبش دوب گشتند آنگاه فوریت اقدام به حبران مطالب و اخادی خود کرد تا بدانگاه او را بسروان عادل نامیدند.

اول کتاب خطی شرح وقایع که درباره آن صحبت خواهد شد شاهنامه ساه اسمعیل اثر میرزا محمد قاسم گنابادی است که اسم مستعار قاسمی مرحود بهاده بوده. این کتاب سرگذشت شاه اسمعیل بنیان گذار سلسله صفوی را که یکی از معروفترین شخصیت های عصر خود بود و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران کرد شرح میدهد. شاه اسمعیل زبان ترکی زبان مادریش شعر میسرود و اعقاب او به یک شخصیت روحانی که در قرن چهاردهم در اردبیل میریسته است میرسد. در سال ۱۵۰۰ شاه اسمعیل در سن چهارده سالگی بفرماندهی هفت هزار مرد جنگی به سروان مکایی که حد او سیخ حنید سربت هلاکت نوسیده بود حمله کرد. فرخ یسار حاکم سروان با سواران ترکمن قزل باتش او به نبرد پرداخت ولی اسیر و سرش بنرد ساه برده شد و کلیه قلاع نظامی سروان یکی پس از دیگری بصمیمه قلعه باکو مسخر گشتند. ساه اسمعیل انتقام خوئی را بدانجا رساند که فرمان داد استخوانهای اجداد فرخ یسار را از خاک بیرون آوردند و بسوزاندند سروانشاه در حقیقت اولی دشمن شاه اسمعیل بود و پس از او وی به الوند میرزا حاکم آذربایجان - سلطان مراد حاکم عراق و فارس و حسین کیائی حلاوی - عطاءالدوله ذوالقدرخان و اربک خان سیبانی که دستور داد از حمجه او حام شراب ساختند پیروز گشت. در سال ۱۵۱۴ میلادی در جالدردان باترکان عثمانی نبرد کرد ولی بعلت قدرت آتشبار توپخانه عثمانی شکست یافت.

(دنباله دارد)

انتقاد کتاب

محمد حفر
محبوب

ادب فارسی فقط دارای دو رشته
سعر و نثر است (به حلاف ادب
سیاری از ملت‌ها مانند هند و
ژاپن و یونان باستان و به تقلید

تاریخ تذکره‌های فارسی

جلد اول - تألیف احمد گلشن معانی - انتشارات
دانشگاه تهران: ۱۳۳۶ - ۵۰۰ ری - ۷۶۵ +
دو جلد چاپخانه دانشگاه تهران - تهران - یکپار
و با قصد سجد - بها ۱۶۰ ریال

در آن ادب ممالك اروپایی که به شعر و نثر و نمایش نامه تقسیم می‌شود. نثر
فارسی نیز به خلاف نثر بعضی ملل بیشتر به صورت وسیله به کار رفته است به هدف.
توصیح آن که بسیاری از ملت‌ها علاوه بر آن که نثر را وسیله‌ای برای بیان مطالب
و مفاهیم گوناگون علمی و فلسفی و ادبی قرار داده‌اند، از آن برای آفرینش
هنری و خلق زیبایی نیز استفاده کرده‌اند، و در میان این اقوام «نثر هنری»
پدید آمده است که منظور از آن بیان مقاصد گوناگون علمی و فلسفی و فنی
میست، بلکه نفس نگاشتن تشریفات و برای گنجینه عواطف و تحریک ذوق و کاوش
در روایای روح بشر و نشان دادن نابسامانی‌های جامعه و نظایر آن هدف نویسنده
است. رمان و داستان کوتاه (و قسمتی از نمایش نامه‌ها که به نثر نوشته شده) در
حقیقت نثر ادبی یا هنری محض است و هدف نویسنده از نگارش آن‌ها درس همان
هدفی است که ساعر در سرودن شعر دارد (اگرچه سرهم گاهی برای بیان مقاصد
ثانوی از قبیل شرح تاریخ و اندرز و حکمت به کار رفته، اما باریان وی جنبه
هنری خویش را ادرست نمی‌دهد، و عرص هنر و حلق ریایی در آن اگر مقصد
اصلی نباشد، از لحاظ اهمیت کمتر از مقصد اصلی نیست).

در ادب این گونه ملت‌ها و اقوام، نثر (Prose) فقط به نثر ادبی و هنری
اطلاق می‌شود و نثر نویس (Prosateur) درست مترادف نویسنده (Ecrivain)
است و مقصود از آن کسی است که به منظور خلق و ابداع و آفرینش هنری قلم
به دست می‌گیرد و از این روی جامعه‌شناس و مورخ و عالم اقتصاد و فیلسوف را -
هر قدر فصیح و بلیغ باشد نثر نویس یا نویسنده نمی‌نامند و نثر را فقط به معنایی
می‌گویند که جنبه هنری داشته باشند و غیر از داستان و داستان کوتاه و نمایش نامه
تأحدی شامل نقد ادبی و هنری نیز می‌شود (گواین که نویسنده به این اعتبار باید
تاریخ و طبیعت و جامعه و روان آدمی را نیک بشناسد).

در ایران، از این گونه نمونه‌های نثر - نثر ادبی و هنری محض در میان
آثار منثور گذشته کمتر یافت می‌شود؛ و اگر تمام کتاب‌های منثورهای تاریخ

وفلسفه و اخلاق و سیاست و سایر علوم و فنون راهم «شعر» به حساب آوریم ، باز میراث گذشتهٔ شری زبان فارسی ، باسر آن طرف نسبت و مقایسه نیست و می توان بامختصر تسامحی ، ادب فارسی را مترادف شعر فارسی به حساب آورد ، زیرا حوتن بختانه گنجینهٔ شعر فارسی از لحاظ غنا و سرساری و تنوع ریبابی جزء گنجینه های بسیار بزرگ و قابل ملاحظهٔ شعر - به مقیاس جهانی آن - به حساب می آید ، و در زبان فارسی بسیارند شاعرانی که می توان آنان را جزء نوابع شعر در جهان به شمار آورد .

بااین حال ، به علت فقرت ها و کشت و کشتارها ، و بلایا و مصائبی که بر سر ساکنان فلان ایران آمده ، و نیز به علت بی مبالاتی و بی بندوباری - خاصه در طی قرن های بعد از حملهٔ مغول - بسیاری از آثار گران بهای استادان شعر فارسی نیز به باد فنا رفته است !

از شعر نام شاعران دورهٔ صفاری پنجاه و هشت بیت ؛ و از شعر عصر سامانی باوجود استادان بزرگی چون رودکی و شهید بلخی و ابوشکور بلخی و ابوالحسن آغاجی و غیرهم - در حدود دوهزار بیت باقی مانده است (و حال آن که تنها شعر رودکی را تا يك مایون و سیصد هزار بیت یعنی به اندازة بیست و شش برابر حجم ساهنامهٔ کنونی فردوسی بیر گفته اند !) و از چهار صد ساعری که نوشته اند در دربار سلطان محمود غزنوی به سر می برده اند فقط سه دیوان نیمه کاره و ناقص (ارفرخی و عنصری و منوچهری) باقی مانده است که اگر از سر فرجی مقدار کمتری صایع شده باشد ، قسمت اعظم شعرهای عنصری و منوچهری از هوان رفته است .

دیوان سایر استادان نیز کم و بیش به همین حال و روز است ؛ منتهی هر چه به عصر حاضر نزدیک تر شویم تعداد دیوان های موجود و میراث اسرار آنها فرو می یابد . با این حال بسیارند شاعرانی که نام و نشان و شعر آنها را باید در تذکره ها یا صفحات تاریخ و کتاب های اخلاق و سیاست یا فرهنگ ها جستجو کرد .

بدین ترتیب ، با وصفی که بیش از یارده قرن شعر فارسی با آن روبرو شده است ؛ مهم ترین منبع مطالعه و تحقیق در شعر ما ، نه دیوان ها و منظومه های

۱ - هاین گمهٔ ساهنامهٔ فردوسی را که دیوان نیست و منظومه است و مستقلا هم مربوط عصر غزنوی نیست ، بلکه در دورهٔ سامانی آغاز شده و در عصر غزنوی به پایان آمده ، به حساب نیآورده ای . زیرا حساب ساهنامه از باقی آثار حداست و میراث چند هزار سالهٔ فرهنگی ایران است .

شاعران ، بلکه مجموعه‌های منتخب از شعر آن‌ها - یعنی تذکره‌ها - است که نام و نشان و شعر بیشتر شاعران - بلکه اکثریت قریب ، به اتفاق آماں - در اس گزیده آثار ثبت و ضبط شده است .

اما تذکره‌های شعر فارسی نیز وضعی پریشان و ناآسان دارند مؤلف محترم تاریخ تذکره‌های فارسی در مقدمه کتاب گران قدر خویش ، اجمال بدین نکته اشارت کرده‌اند :

«... در عالم تذکره نویسی آسفتگی‌ها و بی‌اندواری‌هایی وجود دارد که باعث حیرانی و سرگردانی است . از جمله این که ملازمه محمد صوفی ، ماردردی شاعر معروف در احمد آباد گجرات ، مجموعه بی‌اراسعار متقدم و متوسطی ، اعم آورده که موسوم است به «تجانه»...

«... یکی از کتابان صوفی را عوفی نوشته و تذکره نویسی عوفی را گجراتی ساخته و بالنتیجه در بعضی از تذکره‌ها می‌بینیم که غیر از محمد عوفی ، حارایی صاحب لباب الالباب یک محمد عوفی دیگر هم داشته‌ایم که گجراتی بوده و تذکره الشعرا نوشته است ، ... برخی از تذکره نویسان احوال را در ذیل این نام‌ها ثبت کرده‌اند : صوفی اردستانی ، صوفی اصفهانی ، صوفی ماردردی ، صوفی معاصر میرزا غازی و قاری ، محمد ماردردی ، عوفی گجراتی ،

«... نگارنده ... در نتیجه مراجعه ... دریاف که برخی از تذکره‌ها خلاصه و یا انتحال تذکره‌های دیگر است ، و بسکتی او افزود وقتی که داشت غالباً اصل اصیل از بد حادثه در روایای خانه‌ها یا کتاب خانه‌ها مکتوم و از طرها دور مانده ولی فرع منتحل از حسن اتفاق در شرایط مساعدی واقع شده و به همین جهت یا احتیاج دیگر به غایت شهرت رسیده و سند چاپ خورده است» (ساریج تذکره‌های فارسی ، مقدمه : الف - ب)

اگر از آغاز کار ، تذکره نویسی بر اصولی مبتنی بود ، و تذکره نویسی برای خود صلاحیت و شرایطی قائل می‌شد : و در انتخاب شعر و بعد آثار شاعران بر اساس موازین فنی نقد ادبی دقت و توجه لازم به کار می‌برد ، شاید اهمیت تذکره‌ها اراصل آثار شاعران نیز بیشتر می‌شد . اما تا کمال تأسف باید ندیده یک نکته را یادآوری کند ؛ و آن این است که علاوه بر تعدادی بی‌پایه و سجع بافی و کلی‌گویی‌هایی که کار تذکره نویسان در معرفی آثار شاعران است ، و علاوه بر آن که در انتخاب گویندگان و آثار ایشان هیچ اصلی منظور در تذکره نویسان نبوده است ؛ اصولاً غالب دانشمندان و کسانی که در اداس‌های مختلف پایه و مایه‌ای داشتند تذکره نویسی را دون سأن خود می‌پنداشتند و تدوین تذکره و جمع آوری آثار شاعران کار کسانی بوده است که سواد درستی نداشتند و تحصیل مرتبی

نکرده بودند و پس از ملاحظه احترام و حلالیت قدر عالمان به فکر می افتادند که آنان نیز کتابی تألیف کنند و ناگریز به آسان ترین کارها روی می آوردند: شعری چند از این شاعر و آن گوینده فراهم می آوردند و آنان را - به ترتیب یابی ترتیب - در کتابی ثبت می کردند و برای بیان ترجمه حال و پایه و مایه شاعر و نقد و معرفی شعر او نیز چون بینش و بصیرتی نداشتند ، سبجی دو به هم می کردند ، حتی در بیان این گونه کلیات نیر اصراری نداشتند که گفته شان هر ادان فرسنگ دور از واقع نباشد ! دولتشاه سمرقندی درباره گوینده و پس و راس می گوید که عده ای گفته اند این کتاب ارشیخ نظامی گنجوی است ؛ و گروهی آن را از نظامی عروضی می دانند ؛ و سپس خود نیز افاده مرام می فرماید که گویا از نظامی گنجوی باشد و آن را در خوانی فرموده باشد ! ملاحظه کنید جهان اندازه بسی بصیرتی لازم است که کسی کتاب های ساعر استادی مانند نظامی گنجوی را (که پنج تا بیشتر نیست) نشناسد و درباره کتابی که اصلاً ندیده و فقط چند کلمه ای در باب آن از مردمی عوام مانند خود شنیده است ، در « تألیف » خویش درج کند !

سراسر تذکره دولتشاه از این گونه اشتباهات مشحون است ، بلکه باید در این تذکره گشت و مطالب درست را پیدا کرد متأسفانه تذکره دولتشاه از این لحاظ منحصر به فرد نیست . قدیم ترین کتابی که قسمتی از آن حنبه تذکره ای دارد - یعنی چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی - نیز همین حال را دارد و ده ها بلکه صدها اشتباه تاریخی در آن یافت می شود و بسیاری از مطالب آن اغراق آمیز و افسانه وار و افواهی است و بیشتر صفحات تعلیقات مرحوم قزوینی صرف گرفتن این اشتباهات شده است !

تا آن حاکم بنده در نظر دارد ، مطالب کمتر تذکره ای را دیده و خوانده است که در آن اشتباهات تاریخی و سهل انگاری های فراوان دیده نشود . با این حال برای آن که سند صریح و روشن در باب کم سوادی تذکره نویسان به دست داده شود ، به همان تذکره می خانه که آقای گلچس بانهایت دقت و مهارت آن را تصحیح و تحشیه کرده اند رجوع می کنیم . آقای گلچس یادآوری کرده اند که می خانه از لحاظ صحت مطالب از تذکره های خوب و کم نظیر فارسی است و حق با ایشان است اما از گفته فخر الزمائی در مقدمه و سایر مواردی که از خود سخن گفته جنس بر می آید که وی تا نوزده سالگی بیشتر به سرودن شعر و گفتن قصه مایل بوده و از آن پس نیر آهنگ سفر کرده و به هند افتاده و در آنجا بر اثر یافتن شغل کتاب داری به مطالعه مشغول شده و مواد لازم برای تألیف تذکره ای را فراهم آورده و خلاصه درس و بحث مرتب و استفاده از محضر استاد را کمتر

به خود دیده است و با این حال بر اثر همان مایه مطالعه تذکرة وی جزء تذکرة‌های کم نظیر فارسی شده است.

در تاریخ تذکرة‌های فارسی نیز در شرح تذکرة طوفی چنین آمده است.

«تذکرة عصری است و دکرس در خلاصة الاسعار در صمن ترجمه مؤلف

چنین آمده است :

«مولانا طوفی از جمله شعرای برگزیده تریر اسب و در ساعری طبعی در کمال بلندی و انگیز... ابیات ساعرانه آبدار و اسعار عاشقانه هموار بسیار دارد . و همواره غزلیات رنگی و قصاید متن بر لوح بیان می نگارد . اما با وجود ساعری و اعتقاد به شعر خود، جمع اسعار دیگران نیز کرده و می گویند تذکرة الشعرایی در نهایت خوبی در عقد انشاء انضمام داده . (تاریخ تذکرة‌های فارسی : ۳۱۲)

این حمله‌های صاحب خلاصة الاسعار بسیار قابل ملاحظه است . وی با تعجب می گوید کسی که ساعر خوبی است و به شعر خود اعتقاد دارد ، سر دیگران را نیز جمع و تذکرة تألیف می کند ! بعد نیز تذکرة وی را به سبب «حوی» می ستاید گویی می خواهد به ربان بی ربایی بگوید بیشتر تذکرة‌هایی که جمع آوری می شود خوب نیست - و حق با اوست !
آقای گلچس هم در مقدمه کتاب - پس اردیدن این همه تذکرة و دق کردن در آنها - فقط از یکی دو تذکرة به نیکی یاد کرده اند :

«بعضی از تذکرة نویسان متقدم که تذکرة عمومی کامل و مفصل نوشته اند از قسمل تقی الدین کاشی صاحب خلاصة الاسعار و تقی الدین اوحدی مؤلف عرفات العاقین ، راه را برای تذکرة نویسان متأخر هموار کرده اند و دیگران عموماً عمال ایسانند !

(مقدمه : ب) و در حقیقت حرایب یکی دو تذکرة و معدودی تذکرة‌های دیگر (مانند تذکرة مختصر حرین موسوم به تذکرة المعاصرین) نمی توان برای بسیاری از تذکرة‌ها ارزش زیادی قائل شد و صفحات تاریخ تذکرة‌های فارسی خود گواهی صادق بر این ادعاست .

با این حال گفته حرین که مردی عالم و تحصیل کرده و از هر جهت شایسته احترام است هم بر اثر بلندی مقام علمی و صاحب نظر بودن او در فن شعر ، و هم از آن جهت که اظهار عقیده و خرده گیری او از تذکرة نویسان مربوط به قرن هفدهم و یا در نظر گرفتن معیارهایی مربوط به همان روزگار نوشته شدن این گونه تذکرة‌هاست - می تواند بسیار آموزنده باشد . وی در مقدمه تذکرة خود گوید :

«بعضی تذکرها که این عوام (--- تذکره نویسان بی اطلاع و بی مبالغه) به اغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده اند ، حیرت رازی است عاقل را ، چه قطع نظر از رکاک عبارات و زائحاتی منشآت ، مشحون است به اذیبت و حرافات ؛ و مملو است از استنباطات و لطایلات . کسانی را که شناسند و اصلاً معرفی به آنان نداشته اند ورق ورق احوال نویسنده ، و جمعی که هرگز يك بیت نگفته اند اشعار دیگران را در کار ایشان کنند و در کلام گویندگان بحلیط نموده سخن دیگری به دیگری سبب دهند. آن جا که نماید و نماید صفحه صفحه سنایی و القاب و نعوت نگارند و جایی که بایسته و شایسته است تحقیر نام و تنزیل مقام آرند .. هر نحری و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افشاده ؛ اسد همه را به کار برند و صواب شمارند : خود غلط معنی غلط مضمون غلط انسا غلط ! (تاریخ تذکرهاى فارسى : ۳۵۰)

طاعراً از گهنة حزن جنس برمی آید که این گونه تذکره نویسان علاوه بر بی مایگی و بی سوادى ، عرص سخصی را نیز در کار روا می داسنه ، ساعر می- تراشیده و شعر دیگری را بدو (به کسی که در عمرس يك بیت نگفته) نسبت می- داده ولابد در برابر این کار «دستمرد»ی نیز دریافت می داسنه اند ! نیز تذکره نویسی وسیله ای برای تصفیة حساب های شخصى و بان قرص دادن و با آب حمام دوست گرفتن و حساب را با دسماں و محالفاں تسویه کردن نیز بوده است (و بنده دیده است تذکرهاى را به حط و اشاء یکی از معاصران که به وارستگی و درویشی و انقطاع از حاق بیر معروف بود و عمری به فقر و قناعت گذرا بیده بود ، اما در عین حال در ترجمه يك ساعر ، در يك کتاب ، دو بوع داوری کرده ، ان-حا او را استاد ساعران سمرده و حای دیگر وی را به انتحال و دردی اسعار دیگران متهم ساخته بود - در صورتی که انصاف را این ابهام بدو نمی حسبید - و علت آن بود که ترجمه اول را به بنر آن ساعر که پایه و مایه و مقامی سیاسی و علمی بیرداست و در ساعری هم استاد مسلم بود می رسانید و ترجمه دوم را - که مربوط به ساعری دیگر هم نام او بود و بهم انتحال بدو در آن درج شده بود - از نظر وی پنهان می داس - این کار درویشان و وارستگان عصر ماست ، از دیگران چه توقع می توان داشت ؟ !)

خون بختانه در تاریخ تذکرهاى فارسى بایى طری و بی غرضی تمام نویسنده بدو نيك و غث و سمین کار هر يك از آنان را به تراوی انصاف سنجیده و بخصوص پرده اردوی کار کسانی که حاصل رحمت اسلاف را يك خاخورده و گاه از شدت

ناسپاسی خرده‌نیر برایشان گرفته‌اند برداسته و پرده فراموشی قرون و اعصار را درخسار نازیبای ایشان برداشته و آنان را حنان که بودند نه حنان که می‌نمودند به‌خواستگان معرفی کرده و یک‌بار دیگر درستی دآوری تاریخ و صحت این اصل را که بدویک هر گر پنهان بخواهد ماند به اثبات رسانیده است.

در عین حال ملاحظه کنید که شخصی با صلاحیت مانند حرین لاهیجی با چه دقتی از کار و برپاه خود سخن می‌گوید

این تذکره «چون مقصود به ذکر معاصرین است، مبدأ تاریخ، ولادت این خاک، خواهد بود که در ... هزار و یکصد و سه هجری به دارالسلطنه اصفهان واقع شده ... و چون این راقم آثار حاصل ملاقات و صحبت اکثری روی داده، اگر بر سبیل بدرت در این محفل سامی و نرم گرامی ذکر فلبلی از عزیزان به زبان قلم آید که ادراک صحبت صورت بسته باشد حالی از اسعار و اسارب بخواهد گذاشت ...

«... در زمانه ما با طمان سخن و با سراسر اسعار افروان ار جدد و احسانات اما چون اکثر به سبب عدم بضاعت و فقدان مداست با این صناعات لایق اعینا و الثفات نسیمد و سخنان قابلست ذکر و سماع ندارد آنه، را در سلك حصار این مجلس جای نمی‌دهد...» (تاریخ تذکره های فارسی: ۳۵۰)

والحق حرین ساعری توانا و مردی سخن‌سناس بود. وی همان‌گونه توانایی است که مردی سیاه در دروگر ما چند غزلی را از دیوان وی سرقت کرد و به نام خود در حراید و محلات انتشار داد و بهرودی به اوج شهرت رسید و تمام گویندگان مشتاق ملاقات این ستاره قدر اول آسمان ادب شدند که سر پیری از افق گیلان درخشیدن گرفته بود و به همان سرعت که وی نردبان شهر را پیموده و به پله‌های آخرین رسیده بود، هشیاری محقق و ساعری جوان موجب شد که «سر حشمة فیاض ذوق» شاعر نمای سال حورده بخشکد و نسجه دیوان حرین از زیر دفتر اسعار وی بیرون کشیده شود؛ غرض این است که حرین اگر در دروگر مایه ریست، با وجود تحول عظیمی که در شعر فارسی روی داده است باز هم همگان او را در زمره گویندگان قوی دست و طرار اول می‌شناختند و طبیعی است که تذکره او بادوقی که در تدوین آن به کار برده و نقدی که از شعر ساعران کرده است مقامی دیگر دارد و صرف نام بردن وی از ساعری در تذکره حویس می‌تواند ملاک نا ادرس بودن شعر آن گوینده باشد.

اما افسوس که این گونه منتحیاب در میان تذکره‌های فارسی سحت ندارد

است و آن چند تن که حنی آثاری به یادگار گذاشته اند همان کسانی هستند که می توان دیگر تذکره نویسان را عیال و ریره حوارجوان فضل و ادب ایشان دانست!
(ناتمام)



دفتر نامه نگاری

جمعی کاری ، ترجمه دکنر عباس
بحوالی و عبدالعلی کارنگ ، چاپخانه
شوق تبریز ، ۱۳۴۸ شمسی ، رفعی ، ۲۰۶
ص ، مصور

محمد مشیری

کتاب مورد بحث ما ترجمه يك
قسمت (گویا قسمت دوم) ارسفر
نامه جمعی کاری جهانگرد ایتالیائی
است که در سال ۱۱۰۵ هجری قمری
(رعان سلطنت شاه سلیمان صفوی)

به ایران آمده و در زمینه مشاهدات و مطالعات خود در شهرهای حلفا ، تبریز
قم ، اصفهان ، سیرار ، بندرلنگه و هم حنی شهرهای ایروان و نوحوان که در
آن روز گاربه ایران تعلق داشت و روستاها و دهکده های ضمن راه یادداشت هایی
تهیه کرده که یکی از مدارک حالب و پرارسی است که وضع عمومی کشور را
دراواحد دوران پادشاهان صفویه تشریح می کند .

این جهانگرد ، در مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسن ، شرکت کرده و
آنچه دیده و شنیده به روی قاعد آورده است .

مؤلف کتاب ، شرح مسووط و مفیدی از خصوصیات سفر در راههای ایران
و بوقف در منزلگاهها و کاروانسراهای بس راه ، داده و آنچه ارزندگی مردم آن
روز دیده ، نابیان شیوا و رسا به قلم آورده است .

در این سفر نامه ، ما خصوصیات شهرهای بزرگ ایران و مخصوصاً اصفهان ،
پایتخت شاهان صفوی و شرح و توصیف کاح های سلطنتی ، میدانها و باغات آن را
در می یابیم . هم چنی شرح سوگواری در گذشت شاه سلیمان و مراسم تاجگذاری
شاه سلطان حسن و مراسم باردادن به سفرا و بزرگان و مشاغل و مناصب درباری
ایران آن ایام را در این سفرنامه خواننده و به بسیاری از رسوم اجتماعی ارقبیل
طرر حکومت و مراسم زنانوئی و عروسی ها و سوگواری و ستر قربانی و تعریه داری
تشییع حناره ، طرز پوشاک زنان و مردان و شکار و صید و مروراید و بسیاری از این
قبیل مسائل پی می بریم .

اطلاعات بسیار گرانبها و حامی ارمیسیون های کاتولیک و مأوریت آنان
و اختلاف آنها با ارامنه و کارسکنی مدهبی نسبت بهم دیگر و نیز اطرز سرفیابی
سفیر پاپ و سمرای دیگر و احازة مرخصی آنان که بسیار مطالب حالبی است در

این سفرنامه دیده می‌شود و نیر نام گلها، میوه‌ها، معادن، حیوانات، پول، اسلحه و آب و هوای مناطق ایران در این کتاب آمده که بسیار ارزشمند و واردات است.

مترجم این سفرنامه آقایان دکتر شناس بحوانی و عبدالعلی کارنگ هستند که متأسفانه اولی را نمی‌شناسم و از آثار قلمی و علمی ایشان چیزی منظر نشده بررسیده است. از آقای کارنگ مقالات بسیار در مجلات متعدد خوانده و از آثار قلمی ایشان بهره‌مند بوده‌ام. به خصوصاً کتاب تاری و غریبی و ترجمه تاریخ سرز تالیف پرفسور فقید موسرکی که هر دو اجماع کتاب‌های تحقیقی ارزنده و خوب است و ایشان به نحو سلیسته از عهده انجام و ارائه آنها برآمده‌اند.

ترجمه این سفرنامه به فارسی سیوا و درست و قلمی بسیار روان و سار انجام گرفته است. ولی متأسفانه بعثت عجله بین و آمکاری که از مجموع اوراق این کتاب بنظر می‌رسد و شاید صرب‌الاجل ترجمه و انتشار در وعده مناسب ایام حش‌ها باعث شده، مساهبات محصری در آن راه یافته که تصور می‌رود تذکر و یادآوری آنها حالی از فایده ناسد

۱- کتاب بدون مقدمه و ابتدا به ساکن به نحو زیر شروع می‌شود (فصل بحسب مشاهدات حال - مؤلف در ایران به سال ۱۶۹۳)، خواننده غافلگیر می‌شود که کدام مؤلف، این مؤلف کیست، کجائی است، ارکجا آمده، به کجا می‌رود، انگیزه و قصد او از این سفر چیست، سال که به همیدیم مؤلف کیست؟ قطعاً توقع ما از این که بدانیم نام اصلی کتاب چه بوده، تاریخ تألیف، تاریخ چاپ تألیف اصلی و اینکه کتاب از چه زمانی به فارسی ترجمه شده و حنده، من چاپ بوده، تاریخ چاپ و محل چاپ و این قبیل اطلاعات، بسیاری‌ها و بی‌مورد است.

۲- مطالب کتاب در بسیاری از موارد احتیاج به توضیح و تحسیه دارد که تصور می‌رود بار به علت ایفای تعهد انجام کار در رأس مدب و صرب‌الاجل مایع از توضیحات لایم شده است.

۳- بسیاری از نام‌های اماکن برای خواننده مجهول و ناساس است. مترجمین محترم در شناساندن آنها هیچگونه خواننده و علاقه‌مند را یساری نمرموده‌اند، از این قبیل مثلاً در صفحه چهارم کتاب سطر ۸ می‌نویسند «... به نالی اولس دهکده ایران رسیدیم...» معلوم نمرموده‌اند که این محل کجاست؟ بنده به هر کدام از منابعی که سراغ داشتم و می‌تواستم مراجعه کردم و بالاخره نتوانستم بفهمم این دهکده در کجا واقع شده یا نام صحیح آن چیست؟

۴- در ترجمه و توضیح نام اماکن و معنی آنها اشتباهات بسیار فاحش رخ داده مثلاً در صفحه ۵ سطر ۶ اجمارینه که کلیسای معروفی است و اوچ کلیسا نیز می گویند که به معنی (سه کلیسا) است « یگانه پسر » معنی فرموده اند که بسیار ناصحیح است .

و نیز در صفحه ۱۱ کوه معروف (آراراب) را می نویسند که ارمنی ها این کوه را مَره رو رار و ایرانی ها آغری داع می نامند، در حالیکه آغری داغ اصطلاح ترکها است و ارمنه آن را ماسس می نامند .

۵- با اینکه مترجم محترم آذربایحانی هستند و علاوه بر مراتب علم و فضل خود، زبان محلی را نیک می دانند متأسفانه اشتباهات و خطایائی را در ترجمه مرتکب شده اند که بهیچوجه نمیتوان از آنها گذشت ، مثلاً در صفحه ۱۳ سطر ۷ مرقوم رفته . . . به قصبه ساراتاس رسیدیم . . . در پراثر ترجمه یا تصحیح فرموده اند (سرتراش) . در حالیکه هر کسی ولو به زبان ترکی آسنائی زیاد هم ندانسته باشد می داند که منظور مؤلف (ساری تاش) بوده است .

۶- معلوم نیست کلمه Mathu - Salem در صفحه ۲۸ ، چرا و چگونه به (مدح سالم) تبدیل شده است .

۷- مترجم به اصطلاحات رمان صفویه آسنا نبوده اند، درهمه جای کتاب صدر اعظم و اعتمادالدوله را به شیوه اصطلاح امروز (حسن وریر) ترجمه کرده اند (ص ۹۲ و بسیار جاهای دیگر در سراسر کتاب) .

۸- کلمات و اصطلاحات بسیاری را توضیح فرموده اند من جمله در صفحه ۹۴ کلمه پرتیونکول و صفحه ۱۰۲ کلمات Cene و Credo و Messe و از این اصطلاحات در متن کتاب بسیار است ، که اگر توضیحی داده نشود خواننده از مطلب حیرت دستگیرش بخواهد شد .

۹- در صفحه ۱۰۴ کتاب Parrins را پدر خوانده و مادر خوانده ترجمه کرده اند و صحیح آن پدر و مادر تعمیدی است

۱۰- جای بسیار تاسف است که کلمه (قره پول) بمعنی (پول سیاه) به شکل (کاراپل) درآمده است ، ص ۱۱۱ .

۱۱- در صفحه ۱۱۵ (باغ خوشخانه) را با تردید مرقوم فرموده اند (شاید قوشخانه)، در حالیکه ایداً تردید لازم ندارد و قطعاً همان (قوشخانه) صحیح است .

۱۲- در صفحه ۱۲۰ و سایر صفحات کتاب مقیاسها را توضیح فرموده اند، مثلاً (پالم) معادل مقیاس طول امروز (مقایسه با متر) یا مثلاً درس ۱۲۱ (اولن) معادل چه مقیاس امروزی است .

۱۳- در غالب صفحات کتاب (کشور عثمانی) را ترکیه ترجمه کرده اند که صحیح نیست و کشور ترکیه در آن روزگار عثمانی یا روم اصطلاح می شده است.
 ۱۴- در انتهای صفحه ۱۲۹ مؤلف مطلبی راجع به طرز بهار شرح ریز نوشته است :

« . . . پارچه بر رگی جهت بهار بر روی می گسترند و تکه ای سنگ یا تربت سفید شده روی آن می گذارند و گاه گاه آنرا می بوسند . . . » مترحمین محترم در ذیل صفحه توضیحی داده اند ، این شرح :

« البته این مطلب عقیده يك مبلغ مسیحی خارجی است و در ترجمه رعایت امانت شده است ، نه تصدیق واقعیت آن ، یا للعجب معلوم نیست این عدم تصدیق مترحمین از چه بابت است ، مگر غیر از این است ، پس مهر بهار چیست ؟ »

۱۵- مترحمین محترم معلوم نیست چگونه ابرام های اماکن ایرانی بی اطلاع بوده اند که مثلاً در صفحه ۱۴۰ کتاب نام حاجیلر را آخیلر نوشته اند و در ذیل همان صفحه مرقوم داشته اند که « اسم هائی که در حلقو علامت سؤال دارند شناخته نشدند » باید بدانید اسمی که در حلقو آنها علامت سؤال گذشته شده عبارتند از دوری که در خورستان نزدیک حرم شهر فعلاً هم وجود دارد و نیز آوه که در راه قروین- همدان و معروف است و معرب آن آوج است که در تل در گرستان و معروف است و امثال اینها که عدم آشنائی مترحمین محترم به اینگونه نام های اماکن معروف حای تأسف است .

۱۶- در صفحه ۱۴۴ مرقوم فرموده اند به اولاد محمد ص معمولاً (صاحب) می گویند که گویا منظور مترحمین محترم کلمه (سید) باشد .
 ۱۷- در صفحه ۱۴۵ مرقوم فرموده اند که (صباحه غالب آنها «آدری» است) که معلوم شد چه نوع غذائی است .

۱۸- مؤلف اطهار عقیده می کند (صفحه ۱۶۰) که نام «صقوی» از لقب «اسماعیل صوفی» گرفته شده ولی مترحمین محترم توضیحی در اصلاح این اطهار عقیده نداده اند . گویا آن نظر را صحیح پنداشته اند .

۱۹- در ذیل صفحه ۱۶۴ درباره اسم (مطهر) که نام خواجیه سفید پوستی است که همیشه بر دوش بوده) اطهار بطور فرموده اند: (بعید نیست این کلمه «مهر» باشد) در حالیکه همان «مطهر» صحیح است و بسیاری از اشخاص این نام را داشته اند مضافاً به اینکه ما میدانیم هیچوقت «مهران» نرد ساها «همیشه» نیستند (بلکه هیچوقت نیستند) و در سر خدمت خود در طول راه با حمام و طیفه می کنند.
 ۲۰- در صفحه ۱۶۵ «قورچی» را بمعنی «نگاهداریده» ترجمه فرموده اند

در حالیکه «قور» به معنی اسلحه است و قورچی یعنی اسلحه دار و حیده دار (مراحمه شود به فرهنگ ماظم الاطبا)

۲۱- در صفحه ۱۶۷ کلمه توشکمال باشی غلط و صحیح آن توشمال باشی

اسب .

۲۲- در صفحه ۱۷۱، ده (اسپانکا) غلط و صحیح آن (اسفنگه) و معروف است.

۲۳- در صفحه ۱۷۲ کلمه (ایار) غلط و صحیح آن (مهیاری) نام دهی است ارحومه سهرضا و در سر راه شیراز می باشد .

۲۴- در صفحه ۱۷۳ ده (اودا باد) غلط و صحیح آن (عون آباد) و معروف

اسب

۲۵- در همان صفحه (دیگردو) غلط و صحیح آن (دیده بانکی) اسب .

۲۶- در صفحه ۱۷۴ مرقوم شده (به کاروانسرای «حشک سر» رسیدیم) و

حشک سر را ترجمه کرده اند (یعنی ماهی حشک) معلوم درجه زبانی حشک سر به معنی ماهی حشک است .

۲۷- در صفحه ۱۷۵ (حویم) را به شکل (اوجیوم) مرقوم فرموده اند.

۲۸- ساهکار کتاب در صفحه ۱۷۶ است که سطر دوم (به کاروانسرای

«وموراده» رسیدیم . خواننده عزیز بداند که منظور مترجمین کلمه «امامزاده» است که دهی از بخش اردکان ، شهرستان سیراز کناره و ۱۱۷ کیلومتری خاور قریه اردکان و هم جنس در همان صفحه چند سطر پائین تر مرقوم فرموده اند (.. در کاروانسرای «ابی قرمه» فرود آمدیم) البته منظور مترجمین محترم کاروانسرای «آنکرم» که ده کوچکی اسب از بخش اردکان، شهرستان سیراز، شش کیلومتری شوسه اردکان به سیراز .

۲۹- در صفحه ۱۹۲ کتاب دهکده «ددمبا» مرقوم رفته که منظور آبادی

«دودنبه» است

بیش از این مراحم اوقات خواننده نشده و مطلب را در این جا در می گیرم و با عرض معذرت بمرض می رسانم که اذکر اغلاط چاپی بیشمار کتاب که متأسفانه مورد ابتلای کلیه کتابهای چاپی قرن حاضر ایران، و آفت و بلای عمومی مطبوعات امروز است صرف نظر می کنم .

مطلب قابل ذکر دیگر این است که ، این کتاب نیز مانند سایر انتشارات (فرهنگ و هنر) خریدن و تهیه کردنش برای علاقه مندان و خواستاران مشکل است ، زیرا معلوم نیست بهای آن چیست و در کجا می فروشند .

«پایان»

مثنوی حمشید و حورشید

انرسلان ساوچی، به اهتمام ج. ب. آسموس
[و] فریدون و همس، تیران، نگاه ترجمه و
شرکات، ۱۳۴۸ ویرزی، بست + ۱۸۴ ص
(۱) نشر نگاه ترجمه و شرکات ش ۳۰۴ -
مجموعه موعون فارسی، ۳۹)

در میان آثار حواحه سلمان ساوچی
قصیده سرای مقتدر و عرل پر دار
استاد سده هشتم هجری - که حافظ
وی را و دروی صدی و دقن به
دروی کذب و گمان، سه نشه فصلا،

حمشید -
(۱) اصحاب

پادشاه ملک سجن ۱۴ خوانده است - دو مثنوی وجود دارد، یکی حمشید و
حورشید که سال ۲۷۶۳ سروده شده و دو دیگر فراقنامه که سال ۷۲۰ بنام
آمده است. ۳. اخیراً مثنوی حمشید و حورشید به اهتمام پر و سوره ج. پ آسموس
استاد کرسی ایرانشناسی دانشگاه کپنهاگ و دکتر فریدون و همس دانشگاه کوسای
ایشان بحاب آمده که به بررسی آن در این مقال پرداخته می شود.

این مثنوی در بحر هرح (عرح مدس مقصور - مفاعیلن مفاعیلن - مفاعیلن
و هجذوف : مفاعیلن مفاعیلن فولی) نوزن خسرو و سیرین نظامی و ویس و رامین
و حرالدین اسعد گرگانی سروده شده ولی در طی آن عرلها ۴ و قطعات و رباعیاتی
در بحرهای دیگر نیز درج گردیده که آن را ارجحاً یثواحتی بدر آورده است.
تعداد ابیات حمشید و حورشید را سادروان رسید یا همی در حدود ۲۷۰۰ بیت
تخمین رده است ۵

نسخه ای از این منظومه که در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است
دقیقاً ۱۳۸۸ بیت دارد ۶ و متن این مثنوی در کلیاتی که اخیراً ارسلان بحاب

۱ - سرآمد فصلا زمانه دانی کیست

ر روی صدق و یقین به ر روی کذب و گمان،

سه نشه فصلا پادشاه ملک سجن

جمال ملت و دین حواحه جهان سلمان

(حافظ، چاپ قدسی، ص ۴۷۲)

۲ - ركه : كتاب ص ۱۷۶

۳ - ركه : مقدمه كتاب ص شایر رده آقای ابن یوسف شیرازی بدلائلی
مستند که نظم حمشید و حورشید بعد از فراقنامه بوده است (ركه : فهرست کتابخانه
مجلس ص ۱۷۰).

۴ - از این عرلهاست یکی عزلی که مطلع آن ایست : برونگار خودای
واعط این چه فریادست که در چاپهای معتبر دیوان حافظ به وی نسبت داده
شده است.

۵ - رساله احوال سلمان ساوچی ص ۱۱۷

۶ - ركه : فهرست مجلس از ابن یوسف ص ۱۷۰

آورده اند ۹۶۷ بیت بیشتر ندارد. ۱. متنی که آقایان آسموسن و وهرمن به طبع رسانیده اند ظاهراً کامل ترین نسخه ازین داستان است چه ، دارای ۳۱۰۹ بیت می باشد

منظومه سلمان مقدمه ای در توحید باری عراسمه و بت سید انبیا (ص) و ذکر معراج و دعای سلطان و سبب نظم کتاب دارد . در بخش اخیر مقدمه شاعر نقل می کند «... روزی سلطان اویس او را در خلوت نزد خود خوانده باو می گوید که «حسروانه نقشی از نو» بسازد و داستان عاشقانه حدیدی بپردازد زیرا قصه وامق و عذرا و حسرو و شیرین و ویس و رامین کهنه شده و در سهوار نظامی سیه گشته است . سلمان برای آنکه «حق نعمت پنجاه ساله» را بجا آورده باشد داستان حمشید و حورسید را برای سلطان می سراید که خلاصه آن چنین است :

حمشید شاهزاده چینی سی در حواب مهرویی می بیند و عاشق و سیفنه او می شود. نقاش جهان دیده ای با شنیدن توصیفات محبوب باو می گوید که آن دختر شاهزاده خام رومی دختر قیصر روم است . حمشید پای در رکاب سفر می کند و بعد از گذشتن از مهالك گوناگون و جنگ بادیوان و غرقه سدن در دریای متلاطم به روم می رسد و در حامه بازار گایان به نثار زر و مال می پردازد تا مگر در دل محبوب به راه یابد اما وقتی حورشیدنیر در دام عشق اومی افتد ، شاهزاده دیگری ارسام برای خواستگاری اومی آید و حمشید او را در چوگان و شکار و سراجواری شکست می دهد و سراجام پس از نبرد با او و منهرم ساختن لشکرشام ، با خورشید عروسی می نماید و بسرزمین خویش بازمی گردد. ۲

داستان عشق حمشید و حورشید از داستانهایی است که پیش از روزگار شاعر نیز معروف بوده است و محتمل است که گوینده ساوچی منظومه خویش را بر اساس روایت منثور از این افسانه که در آن روزگاران موجود بوده ، سروده باشد . از کسانی که بدین دودلباخته پیش از سلمان اشارتی دارند یکی سعدالدین وراوینی است که در حدود صد و پنجاه سال پیش از نظم سلمان در مرزبان نامه (داستان خره نامه با بهرام گور) آورده است : «... دهقان دختر را گفت که ترساعتی پیش این مهمان (بهرام گور) می باید شستن .. دختر فرمان را منقاد شد و به نزدیک ساه رفت حنانکه گوئی حورشید در ایوان حمشید آمد. ۴

۱ - چاپ کتاب فروشی زوار به اهتمام مهرداد اوستا

۲ - از مقدمه و پشت جلد کتاب

۳ - تاریخ اصلاح مرزبان نامه به قلم سعدالدین وراوینی ما بین دو سئ ۶۲۲ -

۶۰۷ بوده است (رك : ص یر مرزبان نامه چاپ لیدن)

۴ - ص ۲۲ - ۲۱ مرزبان نامه .

دردیوان منوجهری دامغانی شاعر نیمه اول سده پنجم هجری میر مبتنی آمده که در آن نام «حمشید و خورشید» ذکر شده است. من می‌پندارم که شاعر در این بیت به این عاشق و معشوق اشارت داشته است گرچه حضرت علامه استاد حباب آفای مینوی معتقدند که حمشید در اینجا همان حمشید، پادشاه پیشدادی است. ۱. آن بیت اینست:

بنش حورشیدوار ، می‌حور حمشیدوار

فرح و ایدوار حورن پسر کیفاد ۲

سلمان در این منظومه بی‌سک به صحنه‌هایی ارساهامه و قسمتهایی ارسیرین و حسرو و لیلی و محنون و بخش‌هایی از ویس و رامین نظر داشته، با این همه در سخن وی نه حرالت و استواری سخن فردوسی دیده می‌شود نه دقت و نکته‌پردازی نظامی و نه لطافت و صراحت بیان فخرالدین اسعد ۳ در نقد این مثنوی حامی شاعر و نویسنده ناعدار قرن بهم عبارتی دارد در بهارستان که نقل آن در اینجا بی‌فایده نمی‌نماید ، اومی گوید:

... وی را (سلمان را) دو مثنویست یکی حمشید و حورشید و در آن چندان تکلف کرده که آن را ارحاسنی بیرون برده است، ۴۰۰



در تدوین و تصحیح این مثنوی چهار نسخه از داستان که دسترسی بدان مصححان ممکن بوده است مورد استفاده قرار گرفته است

۱- نسخه کتابخانه ایندیا آفیس (دیوان‌هد) که بسبب تقدم وصحت نسبی آن متن قرار گرفته است.

۲- نسخه کتابخانه بریتیش میوزیوم (موره بریتانیا)

۳- نسخه دیگری از کتابخانه موره بریتانیا

۴- نسخه احتمالاً منحصر بفرد این داستان به خط عربی از کتابخانه سلطنتی کپنهاگ. ۵

کارآفریان آسموسن و وهمن در تدوین این متن تنها يك مقابله خیلی ساده است و دیگر هیچ ، کاری که امروز حتی کتابفروشان بساط انداز بی‌ردان دست

۱ - فردوسی و شعرا ، ص ۱۳۰

۲ - دیوان ، چاپ اول ص ۱۹

۳ - شکست آنکه شاعر توانائی چون سلمان در قوای بعضی از ادبیات این

مثنوی سهوهای عجیبی نیز کرده است

۴ - بهارستان ، چاپ کتابفروشی مرتضی ص ۹۹

۵ - تاریخ کتابت هیچیک از نسخه‌ها بدست داده نشده است

برده و در این راه به رقابت با استادان دانشگاه برخاسته‌اند. آنچه در ذیل این مقال می‌آورم بخشی از یادداشت‌هایی است که در مطالعه متن حمشید و حورشید از غلط‌های فاحش آن فراهم آورده‌ام. مواردی که در اینجا نموده می‌شود، تنها مواردی است که نسخه متن و نسخه بدلها همه نادرست بوده است. اگر می‌خواستیم موارد ترجیح نسخه بدلها را بر متن نیز فرا نماییم این مقاله، رساله‌ای می‌شد ملال‌آورتر از آنچه هست :

ص ۳ ب ۱۳ : درست «کل من علیها فان» است نه «کل من علیه فان» .
(رك آیه ۲۶ سورة الرحمن)

ص ۵ ب ۴ : در مصراع دوم «چه کسری» درست‌تر است از «حو کسری»

ص ۶ ب ۷ : درست ، سبحان‌الدی اسری بعهده است نه بعهده . (رك آیه نخست سورة الاسراء)

ص ۷ ب ۱ : «ممکن» درست‌تر از «ممکن» (۵) به نظر می‌آید .

ص ۸ ب ۴ : در مصراع دوم «قرار» درست است نه «قرار»

ص ۹ ب ۱۳ : در نیم‌بیب اول محتل است بجای «انصاف» باید «انصافش» گذاشت .

ص ۲۰ ب ۷ : در مصراع اول بجای «از» باید «ار» باشد .

ص ۲۰ ب ۱۴ : در نیم‌بیب اول بجای «ممل الحال» باید «مقل الحال» گذاشت .

ص ۲۷ ب ۱۶ : طاهرأ «مجاداب» باید بصورت «مجاداب» اصلاح

شود .

ص ۲۹ ب ۳ : نیم‌بیب دوم نامورون و بی‌معناست ،

ص ۳۷ ب ۲۰ : در مصراع اول «پیرو» از «پیروز» اصح است .

ص ۳۷ ب ۴ : نام‌ملکه حنیان «حورزاد» است نه «حورزاد» (رك : ص

(۵۱ و ۳۷)

۱ - در این باب سعی دارد آقای دکتر زربین کوب در کتاب «شعر بی‌دروع» ..

نه نقل آن سودمند بنظر می‌آید ، می‌فرماید : «... بعضی از ادیبان گویی چنین می‌پندارند که طبع انتقادی عاقلانست از آنکه دوسه نسخه را با هم مقابله کنند و اختلافاتشان را در پاورقی یادداشت نمایند ، دیگر برایشان اهمیت ندارد که این نسخه‌ها مزایائی هم باید داشته باشد یا نه . این نوع طبع‌های بازاری‌متون قدیم که حالا متأسفانه بار بار را پر کرده است از بخت بدگاه به کوشش و اهتمام کسانی انجام می‌شود که می‌توانند این کار را جدی‌تر و دقیق‌تر هم انجام دهند و نمی‌دهند .. ای کاش دقت و وسواس ادیبانه امثال محمد قزوینی ، بدیع الزمان فروزانفر و مجتبی مینوی ، در این کار برای همه سرمشق می‌شد درك : شعر بی‌دروع ص ۳۱۳ و ۲۵۷)

ص ۳۸ ب ۷ : مصراع دوم را هر طور بخوایم وزنش مختل است .
 ص ۴۵ ب ۲ : «حرم» درست است نه «حرم»
 ص ۴۸ ب ۴ : وزن نیم بیت دوم مختل است بجای «حانه» ، «حانه اش»
 درست است .
 ص ۵۴ ب ۱۹ : در مصراع دوم ظاهراً بجای «بیر بارار» ، «بیر بازار»
 باید باشد .

ص ۶۲ ب ۱۴ و ص ۸۷ و ۸۶ و ۱۶۸ بجای «گلر گری» ، «گلر گطری»
 درست است . وطری صفت است ارطراوة و طراء یعنی تار و تر (حاسیه مرهان)
 (برای شواهد آن رک : دیوان ادیب صابر ، ص ۱۱۲ دیوان قوامی ، ص ۸۲
 دیوان انوری ص ۴۷۲ دیوان منوچهری ج ۱ ص ۱۶۹ طهیر ، ص ۲۶۳
 اثیر اخیسکتی ص ۳۱۴ و عصری ص ۲۷۲)

ص ۶۵ ب ۴ : در نیم بیت دوم «در دست» درست است نه «اردست»
 ص ۵۶ ب ۹ : بجای «سمع» ، کلمه قافیه «مصراع اول باید «سمع» باشد
 و کلمه قافیه مصراع دوم «جمع» بجای «سمع» . نیز در اول نیم بیت دوم «در آمد»
 از «در آمد» اصح است .
 ص ۷۲ ب ۴ : در مصراع اول بجای «یا قوت و» «مرح» «یا قوت و»
 بدون واو عطف صحیح تر است .

ص ۷۲ ب ۱۴ : در مصراع نخست «گرای» درست است نه «کرای» .
 ص ۸۲ ب ۱۷ : «قاهر» در مصراع اول درست می باشد نه «تارو»
 ص ۹۷ ب ۱۴ : در نیم بیت دوم «همایی» درست است نه «عمای»
 ص ۹۷ ب ۱۱ : در مصراع نخست «گرد» درست است نه «کرد» .
 ص ۱۰۳ ب ۷ : در مصراع دوم بجای «ارارید» ، «راندید» اصح است .
 ص ۱۰۵ ب ۱۷ : گویا «اثاث البیب» در مصراع دوم بجای «اساس-
 البیب» درست تر باشد .

ص ۱۰۷ ب ۸ : در مصراع اول «بار» مناسب تر از «نار» است .
 ص ۱۱۲ ب ۷ : در نیم بیت دوم بجای «قدس» ، «حدس» درست است .
 ص ۱۱۲ ب ۱۵ :

از یار و از دیار حدامانده ایم هیچ
 بر یار نردماس خبر بر دیار ما (۴)

این بیت ظاهراً بدین صورت باید اصلاح شود:

از یار و از دیار حدامانده ایم و هیچ
 نر یار نرد ماست خبر بر دیار ما

ص ۱۱۳ ب ۴ : در مصراع دوم «چه» درست است نه «چو»
 ص ۱۱۴ ب ۱۶ : در مصراع دوم «زنگ» درست است نه «رنگ»
 ص ۱۱۸ ب ۲ : در مصراع دوم «ساغر» صحیح است نه «ساغری»
 ص ۱۲۴ ب ۱۲ : در نیم بیت اول «تیر آهنگ» درست است نه « نیز آهنگ»

ص ۱۲۸ ب ۴ و ۵ :
 مرای دردی هست نهانی در دل
 سخن هایت همه خوبست و شیرین (؟)
 جوابش داد کای صورتگر چین
 که پیدا کردن آن هست مشکل (؟)
 این دو بیت بدین صورت باید اصلاح شود :
 مرا دردی نهایی هست در دل
 که پیدا کردن آن هست مشکل
 جوابش داد کای صورتگر چین

سخن هایت همه خوبست و شیرین
 ص ۱۳۲ ب ۴ : «ارزر» ، از «ارز» گویا مناسب تر باشد .
 ص ۱۳۴ ب ۷ : در مصراع دوم «سروروان» بی معناست . مناسب «سروران»
 است : شدندش سروران یکسر پذیره
 ص ۱۳۶ ب ۱۱ : در مصراع ثانی «حور» درست است نه «خور»
 ص ۱۳۷ ب ۲ : بروحش ردی صدراه فریاد (؟) این مصرع نامفهوم بدین
 صورت اصلاح شود : بر او هستی ، زدی صدراه فریاد .
 ص ۱۳۸ ب ۴ : «منیفالک» در مصراع دوم طاهرأ باید به «هنیئالک»
 تصحیح شود .

ص ۱۳۸ ب ۱۸ : در مصراع اول بحای «خواست» ، «خاست» درست است .
 ص ۱۳۸ ب ۱۴ : کلمه قافیه مصرع دوم باید «ملالت» باشد نه «ملاست»
 ص ۱۳۹ ب ۱۲ : بحای «ندارم» در مصراع دوم «ندارده» مناسب است گر
 چه بیت قافیه ندارد .
 ص ۱۴۰ ب ۱۶ : کلمه مصرع دوم «امرزه» است که باید «امروز» باشد .
 ظاهراً غلط ، جایی است .

ص ۱۴۰ ب ۱۸ : در مصراع اول «که این» از «کزین» مناسب تر است .
 ص ۱۴۲ ب ۳ : گویا در مصراع اول «بنیروی» از «نیروی» درست تر است .
 ص ۱۴۳ ب ۵ : در مصراع دوم : زیازوباز و شاهن دشت زد موج ، «تاز»

درست است نه «یاز» . معنی «تاز» سگ تازی است . (برهان)
ص ۱۵۱ ب ۱۰ : در مصراع دوم «مطلع» بجای «مطلع» (؟) باید گذاشت.
ظاهراً غلط چاپی است .

ص ۱۵۲ ب ۴ : در نیم بیت دوم «حون عشق» ارد «حوی عشق» مناسب تر است.
ص ۱۵۵ ب ۱۱ : این مصراع : شب وصل توام شب رورمی کرد (؟) بدین
صورت اصلاح می شود : شب وصل تو امشب روریم کرد .

ص ۱۵۶ ب ۵ : «شهباز» در مصرع بحسب به «شهنار» باید اصلاح شود
و شهنار نام مطربی است که پیش ازین چند بار نام وی آمده است .
ص ۱۵۷ ب ۷ : در مصرع اول «عر» به «غر» باید اصلاح گردد و عرب معنی
قبحه است (برهان)

ص ۱۵۸ ب ۱۴ و ص ۱۵۹ : بجای «برکاس» ، «برگاست» درست است ،
و برگاست بمعنی برگردانید باشد (برهان) (برای شواهد استعمال آن رك :
شاعنامه چاپ روس جلد اول ص ۹۷ و ۱۲۳ و ۱۲۵ و ۱۲۵۱)

ص ۱۵۸ ب ۱۴ : در مصرع دوم : بسوی مرر قیصر رفت عنان تاب . عی
عنان ساقط می شود ، که ادیبان آنرا عیب می شمارند .

ص ۱۶۵ ب ۸ : این مصرع : القاه علی وجه ابی یان بصیرا ، قسمتی از
آیه ۹۳ سوره یوسف است با این فرق که در قرآن کریم بجای «القاه» «القوه»
آمده است این مصراع بضبط مصححان با مصرع ماقبل بی ربط است
ص ۱۶۵ ب ۹ : در نیم بیت دوم «که» صحیح تر از «چه» است .

ص ۱۶۷ ب ۱ : «كلك عیسی» شاید كلك مایی باشد .
ص ۱۷۰ ب ۱۳ : مصرع : سما را عرت و رورسباسب . را شاید بتوان
بصورت : شمارا غره روزشباست ، اصلاح کرد .

ص ۱۷۱ ب ۳ : ندیم جنگ و یارحام بودند ، اصح : ندیم جنگ و یار
حام بودند .

ص ۱۷۱ ب ۱۴ : در مصراع اول «آدین» بجای «آرین» درسب نظر
می رسد .

ص ۱۷۱ ب ۱۲ : در نیم بیت دوم «صنع» بجای «منع» باید باشد . ظاهراً
غلط چاپی است .

ص ۱۷۲ ب ۲۰ : محتم (؟) ظاهراً این کلمه مخیم است . یعنی حای برپا
کردن خیمه . (غیاث)

ص ۱۷۴ ب ۱ : در مصراع دوم بجای «شمع» باید «جمع» باشد .

در پایان کتاب سه صفحه به فرهنگ لغات ساز و نادره اختصاص داده شده که در آن حملاً ۵۱ واژه و اصطلاح مهی گردیده است در این فرهنگ شاذه واژه‌هایی چون : ورد ، وثاق ، کنام بیردیده می‌شود ، در صورتیکه حای واژه‌ها و اصطلاحاتی چون : محادات ، جذراصم ، پیشانی ، تبع خطیب ، راغ کمان ، طر قوا ، عنادل ، عناکب ، سهل (مقابل جبل) علاج آحرین ، گاو زر ، کشتی می ، عدزلنگ ، گرد پای حوض گردیدن . یاقوت مفرح ، از این (در تعجب) حراره ، سام خوردن برعدو ، حان دراری و... که بی‌شک شادتر و جهورتر از ورد و خنگ و وثاق هستند خالی است.



توجه سیاست داخلی و

خارجی بمسائل و مواضع خلیج

فارس و حوادث و رویدادهای

جهانی که کمابیش در این منطقه

ار جهان تأثیر می‌گذارد ،

خلیج فارس

و آسنائی با امارات آن

محمدعلی حباب ، جاب شریعت و شرق -

تیران ، ۱۳۴۹ .

احمد اقتداری

سبب آن سده است که ارسالها پیش محققین و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی بکار پژوهش و کتاب نویسی درباره مسائل مختلف حول و حوش این دریای تلخ دسیرند و هر کس بقدر سهم خود در این میدان گوئی رود . کتاب خلیج فارس دکتر حناب یکی از کوسهای بسیار پراوری است که مؤلف مطلع و بصیر و پرکار آن در ۶۶۶ صفحه با عکسها و گراورها تحریر و تنظیم و تدوین کرده و برپور طبع آراسته است .

کتاب خلیج فارس «آسنائی با امارات آن» که گویا جلداول از سلسله کتابهایی است که مؤلف داشمند آن در نظر دارد درباره خلیج فارس منتشر سارد ، شامل هفت فصل و یک نتیجه است و ترتیب فصول آن درباره کویت - الحسا - بحرین - قطر - شیخ شینهای متصالح - مسقط و عمان - مسائل فعلی خلیج فارس - و نتیجه - بحث و گفتگو میکند . ندیبهی است که در فصل کویت توضیحات تفصیلی درباره نفت و اقتصاد کویت قسم چشم گیر و حالب توجه کتاب است ، همچنانکه در فصل بحرین تقسیمات مدنی و صنایع نفت و حرائد و نشریات بحرین و در قطر پالایشگاه نفت و دانستنیها درباره قطر و بهداشت آن و در شیخ شینهای متصالحه بحث تفصیلی از سحره نامه‌های ایلات عرب حاکم بر شیخ نشینها و جنگ و نکی رندگی بدوی و بالاخره تاریخی آنان حلب توجه میکند ، اما آنچه درباره کویت و بحرین

والحساب حق حای آن مباحث در کتاب حالی است و از نظر کتابچیان اهل تحقیق مایه تاسفی عظیم است ، عدم توجه مؤلف محترم بدکربانقه تاریخی تفصیل که بی و بحرین و الحسا و سقط و عمان است .

کتاب بزبان فارسی و برای ایرانیان و فارسی زبانان نوشته شده است .
 بنابراین کدام فارسی زبان کتابخوانی است که بخواهد بداند بر کویست باستان دست کم برور گاریوبانیان و بعد از آن برور گارسلو کیان ایران و سپس بعد از آن چه گذشته است و داستانهای «ایکاروس» و «ایکاریا» و «اعتال آن که او بر آن آرزو همه گفت و شنود بصورت مجسمه های افروید ، رئیس و سه ستونهای مجسمه و گنجریهای ساسانی در حریره «فیلکه» که بی دره دحل «خور کاخمه» و بردان به ساحل شهر کویت از درون تپه های سعد و سعید کشف شده است چه بوده است ؟
 کدام فارسی زبان اهل تحقیق است که کتابی درباره بحرین بخواند .
 مشتاق نباشد بداند بحرینی که برور گاری شهرمان ایران داشته و ساپور ساسانی در آن شهر اقامت کرده و رابط تمدن ایران و ایلام و سومر ، ماد و هخامنشیان و هندو نپال و کشمیر بوده است از سیر تاریخی بر آن چه گذشته و برور گار ایلام حتی تا این اواخر یعنی برور گار اتابک سعدرنگی و برور گار صفوی و قاجار در چه حالی بوده است ، اگر کسی اهل کتاب و کتابخوانی نیست که از اساس اعتنائی بکتاب و یاد دست کم باینگونه کتابها ندارد اما آنکه سهای در دارد که کج کتابخانه خود بکتابخوانی نمی نشیند تا رازی اردل پراسر از کتب کشف نماید و طلب با گفته ئی را باز گوید چگونه میتواند آنهمه گفتگوی سیاسی و تاریخی درباره بحرین را نادیده بگیرد و نخواهد بگذرد ؟ اما در خصوص الحسا با ما مصطلح عام الحسا یا الحسا که خود برور گاری شهرهای پر آواره سرزمین بحرین ساحلی را در دامن داشته و برور گار اسلامی چه کشمکشها که بین امراء «لحساء» و «کیمس» که هر دو دینش شاید گان حکومت مرکزی ایران بوده اند روی داده است ، خطور خواننده میتواند خود را راضی کند که کتاب این محاور سیاح و نویسنده معروف یا درج «مستبصری» با آن عظمت و پری که همه درباره این عبارات و حکومتی این روابط با حکومت اتابکان فارس و دربار سلحوقیان است اصلاً نادیده گرفته شده است و در کتاب دگری از آنهمه حوادث برفته است .

آخر دروری این دیار سرزمینهای ایرانی بوده ، آخر مدعی سحر کوس و پرتوان و مؤمن و کوبنده در این دیار تحت لوای «سینه گری» نیست از هزار سال دلبستگی خود را با سرزمین ایران حفظ کرده و برای منافع ایران جنگیده و در خوب و بد لحساء و بحرین و منامه و خلیج فارس شریک و سهم داشته اند . بداد برتغالیان و ستم آنها بر مردم بحرین و شجاعت و فداکاری اللهوردیجان و امامقلی

خان را مگر میتوان فراموش کرد ؟ ، خوب اگر بگوئیم کتاب بیشتر بحنبه‌های اقتصادی و آماری و روندگی جدید مردم سواحل در امارات خلیج فارس پرداخته است و از تمدن و تاریخ و حوادث چشم پوشیده تا کتاب بتفصیل نگراید و قبول کنیم مؤلف مطلع آن بعد از بارگو کردن این مقولات گذشته و آنرا بدیگران گذاشته است آنوقت اسب که در فصل هفتم در «مسائل فعلی خلیج فارس» که از ذکر حکونگی استقرار و گسترش نفوذ و قدرت بریتانیا تا واژگون شدن رژیمها ، تا تقسیمات سیاست سوروی ، تا کمر بند محافظ ، تا مسائل فدراسیون خلیج فارس تا احلاسیه‌های شیوخ و کنفرانس باررگانان ، تا مسائل سوختگیری روسها و تا نقش روسها در برد دور ، تا عدم کفایت نیروی دریائی سوروی یا کفایت آن و صدها از این گونه مسائل می‌خوانیم بر تعجب هر خواننده‌ئی می‌افزاید که حظور در یک کتاب تحقیقی که از آنهمه منابع تحقیق تاریخی چشم پوشیده شده است باینگونه مسائل محتمل تحقیقی توجه خاصی شده است ، خواننده با خواندن فصول آخر کتاب تصور می‌کند بر سر یک میز بحث و جدل سیاسی نشسته و همواره دکتر محمد علی حناب بر بالای این میر نظم جلسه را اداره می‌کند و فرصتی نیست که به مقولات و نتیجه گیریهای سیاسی دکتر حناب که غالباً متکی به رو رننامه‌های سیاسی و بولتن‌های خبری انگلیسی زبان است حوایی بدهد .

با تعجب در فصل سوم می‌خوانیم سارحه در پراثر «سارقه» از مؤلف دانشمند و بصیر کتاب حای تعجب است که با وجود سفرها و اقامت‌های مکرر و طولانی در امارات خلیج فارس چگونه توجه فرموده اند که ارقیم الایام نام این شیخ نشین «سارگه» در زبان همه مردم عرب و عجم بوده و سکنه آن بهمن تلفظ آشنا و ما نوس هستند و پس از این کلمه معرب آن یعنی «سارحه» هم معمول و در کتب جغرافیائی و مقالات سیاسی بر بان انگلیسی و عربی نوشته شده است و حالا سالی چند بیش نیست که متعصب عرب زبان و صد ایرانی و محالف زبان فارسی نام «سارقه» را بکار می‌برند چرا این ابداع غیر معقول مستهجن را ایشان هم پذیرفته اند و عنوان فصل ساخته اند ؟ همچنانکه در فصل پنجم ام القیوین «ام الکویین» خود توضیح داده اند که : بیشتر اروپائیان این شیخ نشین را Amulga vine که تلفظش برای آنها آسانتر است می‌خوانند نه قربان ، چنی نیست ، ام الکوین یا ام گوین در زبان مردم رایج بوده و هست و ریشه فارسی خالص قدیمی سواحل شمالی خلیج فارس دارد مسئله آسان تر بودن تلفظ نیست !

برای آشنائی با حدود و مررها و خاندان و شجره حکام حاکم بر امارات خلیج فارس و نفت و درآمدهای نفتی و وضع اقتصادی و اداری امارات خلیج فارس

الحق کتابی باین تفصیل ودقت در زبان فارسی نوشته نشده است و انتشار این کتاب که حاصل سالها سفر و گفتگو و کنایه‌خوانی و روزنامه خوانی و مؤلف بصیر و پیکار آن است مغتنم اس و برای آنها که در کار خلیج فارس اعمال آنها که باطلالاب، ده یا با مطالعات روز و رنده سروکار دارند بسیار ارزیده است. اما برای من بنده منته بخشجاس گذار عیب پس و هنرپوس لجوج کتاب «خلیج فارس آشنائی با امارات آن» تألیف دکتر محمدعلی خناب آبخان کتابی که در حور سالها سفر و حربت و مطالعه و صرف وقت در کتابخانه‌ها آبهیم بوسیله بردی که عمه عمر استعداد و بیوغ خود را عملاً در مسائل خلیج فارس سان داده است، کتاب مطلوب و بلسان «صالح فرنگی» ایده آل، نبود زیرا،

بغیر از پشت حلد، چاپ و صحافی و بخصوص حروف چاپی کتاب جهت صورت نگرفته و غلطهای مطبعه‌ای زیاد دارد.

مؤلف بجهت عدم فرصت و یا ستان برای چاپ و انتشار، کلمات فرنگی زیاد بکار برده، در حالیکه معادل سیار قشنگی در زبان فارسی داشته و بعملاً در دست داده است. مأخذ کتاب بیشتر بولتن‌های خبری و روزنامه‌های «نیمه زبان» انگلیسی و نشریات تبلیغاتی کشورهای عربی و امارات بوده که قطعاً قابلیت استناد علمی و تحقیقی ندارد. اما با همه این حرفها برای سارن‌های اداری و بازرگانی و حتی سیاسی کشور ما کتاب خلیج فارس حیات بهتر پس را همما و روس‌ترین گراسهای هدایت کننده است و در حور استفاده.



واژه نامهٔ بیفتنی، خرد

تألف دکتر احمد مصطفی

انتشارات سادرفهنگ ایران، شماره ۶۳

تهران، ۱۳۴۸، شانزده + ۲۷۶ + ۸۰ + ۱۷

کار تحقیق علمی در زبانهای
ایرانی را اروپائیان آغاز کردند
و تحقیقات حدی و آثار ارزیده‌ای
که هم اکنون در این زمینه در دست

علی اشرفی

است از آنان است. ایرانیان بسیار دیر متوجه این گونه تحقیقات شدید و در نتیجه هنوز معنی کار دقیق و علمی در زمینه زبان برای اکثر کسانی که به مطالعه آن علاقه‌مندند و برای بسیاری از ایرانیانی که دربارهٔ زبان فارسی و لهجه‌های ایرانی آناری منتشر کرده‌اند روشن نیست. هنوز تصویری که عده‌ای از ایرانیان - شناسان غربی از استادان زبان شناس و معلمان زبانهای قدیم ایرانی دارند تصور

کسانی است که معتقدند ایران مرکز عالم است و تمام علوم از ایران سرچشمه گرفته و زبان فارسی اگر مادر زبانهای دنیا ناسد لااقل مادر زبانهای عربی و ترکی و ... است، یعنی زبان مللهایی که با ایرانیان در تماس بوده و ناگزیر گاه بگاه بر حوردی میان آنان و اینان روی داده و زمانی بر ایران مسلط شده اند؛ کسانی که میخواهند بایرون ریختن کلمات عربی الاصل از زبان فارسی تاریخ را برگرداند و منکر جمله عرب و ... شود.

حوسجنامه در این سالهای اخیر عده ای از ایرانیان به مطالعه علمی زبانهای ایرانی پرداخته و با لیاقتان رفته رفته بیرون می آید. سلسله واژه نامه های پهلوی را که بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرده است باید از همدس رشته بالیفاف سمرد. باکنون سس جلد در این سلسله منتشر شده اس ولی متأسفانه تمام آنها علمی و قابل استفاده نیست. در این میان واژه نامه مینوی جرد درخشی خاص دارد. این کتاب با دقت و وسواس علمی تهیه شده است. مؤلف دانشمند که سجه های چاپ شده «مینوی جرد» را برای تهیه واژه نامه کافی و دقیق شجیص داده است، رجست بر اساس يك نسخه عكسی و نسخه چاپی انگلساریامتن رججی از کتاب برتیب داده اس (ص هفص مقدمه).

ملاك برتیب کلمات درواره نامه صورت آنها اس نه حروف شکیل دهندۀ آنها، نه این منی که در خط پهلوی اغلب برکیب دویا چند حرف باهم صورتی به وجود می آورد که علاوه بر آنکه با صورت جدا گانه خود این حروف متفاوت است، باثر کیب بعضی حروف دیگر باهم بیرساعت پیدا می کند و قرائت کلمه را سیاره شکل می کند. مثلاً برکیب الف + الف به برکیب ی + د + الف سبیه می گردد. در این واره نامه برای سهولت یافتن کلمات، این صورتها در يك جا آمده اند و خواننده ای که فقط صورت کلمه را می سناسد و نه قرائت آن را به آسانی می تواند کلمۀ مورد نظر خود را بیابد. این ابتکار مؤلف بی شك بسیار مهم است و کسانی که میخواهند پس از این برای لغات پهلوی واژه نامه تهیه کنند باید این روش را بپذیرند.

در نقل لعاب ابتدا صورت آنها به خط پهلوی و سپس حرف نویسی (ترانسلیتراسیون) آنها به خط لاتین و بعد آوا نویسی (تراسکریپسیون) آنها به خط صوتی (فونتیکی) داده شده و ملاک این آوا نویسی کلا تلفظ متون فارسی میانه مانوی ترفان بوده است ولی گاهی تلفظ فارسی دری نیز به حساب آمده است (ص نه مقدمه). همچنین در مورد املاء کلمات صورت مانوی کلمات یا صورتهایی که در کتیبه ها و روبرو پهلوی آمده است داده شده است (ص ده مقدمه). علاوه بر فهرست های متعدد که در پایان کتاب آمده است، فهرست آوا نویسی

شده لغات پهلوی با ترجمه انگلیسی آنها در ۳۴ صفحه نیز آمده است و این مرآیای کتاب را زیادتر می‌کند. فهرستی نیز از معادل فارسی لغات پهلوی کتاب داده شده که برای دانشجویان ادبیات و دیگران مفید است. در شرح لغات تا حد امکان از آخرین تحقیقات استفاده شده است بهمن‌جهت علاوه بر آن‌هایی که در مقدمه کتاب برای آبهاء علامت اختصاری معنی شده است در دیکشنری از لغات بهمان‌گونه‌های تازه به زبانهای انگلیسی، آلمانی و فرانسوی نیز آورده به علاوه مؤلف معنی تعدادی از لغات را که تاکنون روشن نشده، خود حل کرده است (رک. مثلاً صفحات ۱۴، ۵۳ و ۲۵۴).

اینک - مند مکنه که به نظر نگارنده رسیده است

همانطوریکه اشاره شد برای آوا نویسی لغات *هلاک تلفظ متون مانوی* برقرار بوده است و می‌دانیم که خط مانوی در حدود قرن سوم میلادی ایجاد شده است و *هلاک* تلفظ همان فارسی میانه قرن سوم (یا یکی از لهجه‌های فارسی میانه) بوده است و در آن عهد تلفظی بصورت «د» در فارسی میانه وجود نداشته است، اما به دلایل متعدد در اواخر عهد ساسانی کلیه دال‌های بعد از *د* بصورت دال محممه تلفظ می‌شده است و چون احتمالاً تألیف کتاب مینوی حرد در زمان خسرو انوشیروان بوده است (ص پنجم پیشگفتار) بنابراین به‌ورد است که این مسئله در جایهای بعد به‌ورد نظر قرار گیرد. همین‌طور است طاعرا وضع «ب» ها و «گ» های بعد از مصوت که به‌صورت «ځ» / ځ / و «د» / د / و در آمده بوده است بدون اینکه کلیت «د» را داشته باشد (گاهی اوقات «د» و «ځ» بعد از مصوت در بعضی لهجه‌های فارسی به «ی» بدل شده‌اند). در این کتاب فقط در دوسه مورد «گ» بعد از مصوت به صورت «د» به‌سوخته شده است، رجوع کنید به کلمات *ahlamō'īh* ص ۳ و *hambā'w* ص ۴۴ و غیره. کلمه *bag* به سه صورت *bag*، *bay*، *baγ* آمده است.

ص ۱۰ *abārōn* در فارسی بصورت وارون و وارونه به معنی بداختر و سوم ونحس آمده است. رک. برهان قاطع که در آنجا این کلمه بصورت اوارین نیز آمده است.

ص ۳۰ آسانی به معنی آسایش در فارسی نیز به کار رفته است. قس. تن آسانی ص ۹۸ پشیمان. همانطوریکه در همین صفحه آمده این کلمه در صفحه ۴۳ *h* بصورت پشمان هم آمده است. در نسخه‌ای اردینکرده که بصورت عکسی در کینهاگ چاپ شده *fol 28 r* سطر سوم این کلمه به‌صورت پشیمان نیز آمده است (رک).

همس متن در دینکرد چاپ مدن ص ۸۰۲) . پس قول نیرك

(*La légende de Keresaspa, Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry, p. 344*)

که نوشته است در نسخه K۴۳ این کلمه همیشه به صورت پشامان آمده درست نیست، بنابراین اشتقاقی نیز که بیرگ ارکلمه، بر همین مبنا میدهد درست بنظر نمی رسد. این احتمال نبرهست که صورتهای پشمان و پشامان تصحیف باشد. ص ۱۳۸ دبیری در اینجا به معنی خط است.

ص ۲۲۶ ظاهراً nibēg در اینجا بیشتر معنی نوشته و کتاب میدهد تا خط. در فارسی بیشتر به معنی قرآن است: «و قرآن را به پارسی نبی گویند» (تفسیر پاک ص ۲۴) صورت دیگر آن «بوی» است.

ص ۲۳۱ «تا» در مینوی خرد به معنی حتی (up to and inclusive of) هم آمده است رك .

ص ۲۴۱ nigān . در فارسی «نگنده» به معنی دفينه به کار رفته است (رک). برهان قاطع) در محل التواریخ والقصص فعل آن هم استعمال شده، به معنی دفن کردن: «همه (مردکیان) را به باعی به رمین اندر بکشت پایها بر بالا و تا به سینه به زمین در بگنده» (ص ۷۴)، «قرمطی در مکه رفت و بسیاری از مسلمانان بکشت. و ایشان را هم با ننگند» (ص ۳۷۵) و رك . مقدمه محل التواریخ ص ۱۰۰ در فارسی میانه ما بوی بیر فعل آن بصورت ngnd به کار رفته است، رك .

Henning, *The Book of the Giants*, BSOAS, XI, p. 58
ص ۲۵۳ از کلمه تهمورث، تهمورث که از نظر اشتقاق با پ است (تهمورپ)

توحیهی بر اساس خط پهلوی شده است. این توحیه وقتی درست است که ثابت شود در زبان پهلوی «ت» های بعد از مصوب به صورت «ث» تلفظ می شده و بعدها در تلفظ این کلمه «ث» به «س» بدل شده است. اما این احتمال بیشتر است که این کلمه - در صورتیکه تبدیل «پ» به «ب» و «ث» علت فونتیکی نداشته باشد - در خط فارسی تصحیف شده باشد چنانکه ویدیداد و سپنتمان مسلماً در خط فارسی وندیداد و سپنتمان شده است.

در قسمت آوانوشتۀ لغات a و ā از هم جدا نشده و حق بود که می شد. همچنین در این قسمت لغاتی که با U شروع می شوند اشتباها بعد از لغاتی که با V شروع می شوند آمده است.

ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی ۱
فریدون دانشگاه

که این یادنامه به نام ویرر گذاشت
او هفتش سده از ایران ساسان
بلند آواره دغان ما بود که چهار
سال پیش درس ۸۹ سالگی، در

یادنامه ایرانی مینورسکی

به اهتمام محسنی منوی و ارج افشار
انتشارات دانشگاه تهران - گنجینه عظام
ایرانی شماره ۵۷ - ۲۰۴ ص فارسی - ۲۵۵ ص
انگلیسی و فرانسه و آلمانی . تهران ۱۳۴۸

اوج شهر علمی و در حالیکه نیم قرن فعالیت و تحقیق حسنکی با پذیرش دست
دیده اردنیا فرو بست .

سرح احوال مینورسکی بارها در مجلات ادب ایران به طبع رسیده و در اینجا
نیازی به تکرار آن به تفصیل نمی بیند .۲. در این یادنامه به سرح حال جامعی به نقل
از محله مدرسه علوم شرقی لندن به قلم د.م. لانگ ۲، و یک پیام از مرحوم تقی زاده
که با مینورسکی دوستی و الف قدیمی داشته اند ، و نیز مقاله ای از آقای هج می میوی
دوست قدیم و بدیم مینورسکی در سرح احوال و تحلیل ایران به حرم آمده است .

مینورسکی در مسائل ایران ساسی خاصه در زبانها و جغرافیا و تاریخ ایران
از صاحب نظران بنام بوده و شماره تألیفات گراهای او اعم از کتاب و مقاله که
به ۲۰ بالغ گردیده شاهد بارزی بر وسعت اطلاعات و پشتکار وی است .

مینورسکی اصلا روس بود اما پنجاه سال از عمر خود را تا پایان زندگی در
فراسه و انگلستان گذراند . ابتدا در داسکده حقوق مسکو به تحصیل پرداخت و
پس از پایان آن دوره به مدرسه زبانهای شرقی رفت و سه سالی فارسی و ترکی و عربی
آموخت .

از سال ۱۹۰۳ که وارد خدمت وزارت خارجه روسیه شد تا سال ۱۹۱۷ که
انقلاب در آن کشور در گرفت مأموریت های متعدد در ایران داشت و سفرهایی به
آذربایجان و کردستان و سایر نواحی ایران نمود . پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ وی و

1- Vladimir Fedorovich Minorsky

۲- نگاه کنید به : جهانامی امان الله : فیودور ولادیمیر و فیودورویچ مینورسکی ، بهمان
سال ۱۹ ص ۱۶۰ تا ۱۶۶- در سیاقی محمد ، مرگ مینورسکی ، سخن ، سال ۱۶ ص ۳۲۱ تا ۳۲۲
رحیمیا محمود : اسناد و مینورسکی ، نشریه انجمنه ملی تاریخ ، ش ۱ ص ۸۲ تا ۸۴ - ردوی علی
در گذشت مینورسکی ، آریانا ، سال ۲۴ ص ۳۴۱ تا ۳۴۴ تارنگ عبدالملی . ملاقات مینورسکی
نشریه انجمنه ملی تاریخ ش ۱ ص ۹۷ تا ۱۵۰ میر حسین شاه . به یاد اسناد مینورسکی . آریانا
سال ۲۴ ص ۳۳۹ تا ۳۴۹ منوی محسنی . خطابه محسنی میوی درباره فیودور مینورسکی ، بهمان
سال ۱۹ ص ۹۹ تا ۱۰۵ و یاد فیودور مینورسکی ، راهمای کتاب ، سال ۹ ص ۱۵

همسرتش به پاریس رفتند و مینورسکی مدتی ، با نگاشتن مقالاتی در حراید فرانسه در مسائل و مواضع مربوط به مشرق^۱ گذران میکرد . در سال ۱۹۲۳ به استادی مدرسه السنه شرقی پاریس برای تدریس زبان فارسی انتخاب شد و ارسال ۱۹۲۵ به بعد قریب ۱۱۰ مقاله در مسائل مربوط به ملل و اقوام اسلامی برای دایرة المعارف اسلام^۲ نگاشت .

در سال ۱۹۳۰ که نمایشگاه هنر ایران در لندن برگزار شد مینورسکی برای تهیه کابالوگ آن نمایشگاه دعوت گردید و در آنجا با سر دبیس راس^۳ رئیس مدرسه علوم شرقی دانشگاه لندن آشنا شد و بدعوت وی به انگلستان رفته عهده دار تدریس زبان و ادبیات فارسی گردید . مینورسکی در سال ۱۹۴۴ در ۶۷ سالگی با رسته سند و تا پایان عمر یعنی ۲۵ مارس ۱۹۶۶ در خانه کوچکی که در کمبریج داشت زندگی میکرد .

مینورسکی در مسائل مربوط به ادبیات ، زبانها ، و جغرافیا و تاریخ ایران تبجرتام داشت . دامنه تحقیقات جغرافیائی و تاریخی او به تنها ایران بلکه سرزمینهای اربالکان تا حیرا فرا میگرفت و در مورد قفقازیه و آسیای مرکزی به مرحله اجتهاد و تخصص علمی خالص میرسید . یکی از مهمترین آثار او که در سال ۱۹۳۷ در انتشارات اوقاف گیب منتشر شد ترجمه حدود العالم است . طبع این کتاب همراه با یادداشتها و نقشههایی که مینورسکی بدان اضافه کرده بود توجه و تحسین دانشمندان عرب را برانگیخت . مینورسکی بدینال آن در سال ۱۹۴۲ ترجمه کتاب سرق الرمان طاهر مروزی را درباره حیر و ترکستان و هندوستان منتشر ساخت^۴ و با انتشار این دو اثر دانشمندان و محققین غربی را با رندگانی و اعتقادات مردم ترکستان قبل از اسلام آوردن آنان آشنا ساخت . کمتر محققى مانند مینورسکی در دوران کهولت و پارسستگی به انداره او به تحقیق و نگارش پرداخته است . حاصل کارهای علمی او درین دوران بارده جلد کتاب و قریب یکصد مقاله است .

مینورسکی آنجه که یلک محقق میتواند آرد و کند همه را جمع داشت و عجبی نیست که می بینیم در خب عمر او که حوسبختابه کهن شد ، بار دانش گرفت و این حیر فراوان ثمر و میوه آورد . زبانهای حوره جغرافیائی تحقیقات خود ، یعنی

1- Encyclopaedia of Islam

2- Sir Denison Ross

۳- نگاه کنید به : نشریه داشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال ۱۳۲۹ ص ۲۸۷ تا ۴۱۰

مقاله ، کریست و م بهاودی

فارسی، ترکی، عربی، روسی و لهجه‌های این زبانها و نیز فراسه و انگلیسی را بحوبی میدانست و زبانها می‌خواند و مینوشت. به اقتضای سلی که در ایام جوانی در وزارت خارجه روسیه داشت سفرهای متعدد در ایران و ترکستان نموده بود و از نزدیک با مردم آن نواحی و مدن و آداب و رسوم آنان آشنائی داشت. روحی پی‌جو و طبیعتی افتاده و فروتن داشت. ناز و جود جهان و پستی و بلندیهایش می‌ساخت و گله‌ای نمیکرد. با نشاط و جوش مشرب بود و دوستان و موثری در شرق و غرب پیدا کرده بود. وار همه بهترین همسری و وفادار و سمیمی و فداکار داشت که مدت ۵۲ سال بهترین عشوق و مساعد او، در شب و روزهای زندگی سرب و عمگسار بود. خانم مینورسکی آنچه اردستان دیمی آ، برای همسرش میکرد. علاوه بر رسیدگی به امور خانه و کتاب و مقالات او را می‌نوشت، نمونه‌های مطلق آنها را می‌خواند و تصحیح مینمود، در همه آثار رسمی و بی‌تشریک مساعی میکرد، و این وادکاری را در سالهای آخر عمر که مینورسکی تقریباً فوای بینائی خود را از دست داده بود به خدا علق رساند.

حق مینورسکی به گردن فرهنگ کشور ما و ایران است. جای خوشوقتی است که دانشگاه طهران یکبار با چاپ دیسب - مقاله او تحت عنوان «ایرانیکا» در سال ۱۳۴۳ و اینک با انتشار این یادنامه از آن دانشمند فقید تحلیلی می‌نماید. این کتاب از آن جهت «یادنامه ایرانی» نامیده شده تا از یادنامه دیگری که برای مینورسکی در اروپا در دست بهیه است مشخص باشد. کتاب شامل یازده مقاله به زبان فارسی و بیست مقاله به زبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی است. به طایب متنوعی را در تحقیقات ایران‌شناسی شامل می‌نماید.

مقالات فارسی عبارتست از: پیام، سید حسن تقی‌زاده - در رنای مینورسکی محتنی مینوی - رساله‌ای با سناخته از فصل الله بن روزبهان، حمی، ایرج افسار - سوده‌ای جهت بررسی جامع از بیابان و کویرهای فلات ایران، ب. اسپهبر - طابراں طوس، تقی‌بنس - اصل حلیحان افغانی، عبدالحن حمی - نقل رساله هداية التصديق الى حكاية الحريق، محمد تقی‌داس پرو - ملاحضه‌ای حد در باره متن‌سازنامه، محمد نوری عثمانی - نظری به مقاله ری‌مندرج در دائرة المعارف اسلامی، حسن کریمانه - قلعه صحاك در آذربایجان شرقی، محمد تقی مصطفوی - امیر رومن صمیر، غلامحسن یوسفی - ملاقلب سیراری، محتنی مینوی.

مقالات اروپائی و نویسندگان آنها بدینقرار است:

Achena Mohammad: Signification et Portée de l'anecdote dans la Poésie mystique Persane

Benveniste Emile: Un village, près de Persépolis

Bosworth C. L.: An Alleged Embassy from the Emperor of

China to the Amir Nasr B. Ahmad : a Contribution to Samanid Military History.

Boyle, John Andrew: Minorsky's Marginal Commentary on Houdou's Translation of Nasav's Life of Sultan Jalal-ad-din Chwarazm Shah.

Ellwell-Sutton L. P.: The Unfortunate Heroine in Persian Folk literature.

Elatouri A. Djavad: Fakhr al-Din al-Razi's Critical Logic. Frye, Richard N. Continuing Iranian Influences on Armenian Art. Hinz, Walter: The Value of the Toman in the Middle Ages. Jazard, Gilbert: A quelle époque a vécu l'astronome Mohammad al-Ayyub Tabari ?.

Lentz, wolfgang : Plutarch und der Zervanismus.

Mackenzie, D. N. : Malale Jizii and Faot Tayran.

Masse, Henri. Le Chant Funèbre de Moltachime Kachani en mémoire de son frere Khadj Abd-al-Ghani.

de Menase, Jean: Haftvad ou Haftanbixt ?

Mohaghegh, Mehdi: Nasir al-Khusrau and his spiritual Nisbah.

Baqir, Mohammad: The Earliest Profess, Development and influence of Persian in the Pakistan-Hind Sub-Continent.

Roemer, Hans Robert: Some Suggestions for a Comprehensive History of Iran.

Safa, Zabih-ullah: Un Aperçu sur l'évolution de la Pensée à travers la Poésie Persane.

Skalanek, Bogdan: Est ce que le Calife Harun al-Rashid avait écrit à Hamza al-Kharidji de Sistan ?

Smith, W. C. : The Crystalization of Religious Communities in Mughul India.

Yar-Shater, Ehsan: The Use of Postpositions in Southern Latin.

کوشش آقایان مینوی و افشار در تدوین این کتاب سایان کمال قدر دانی

تشکر است .



در مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق

مجموعه سوم مصنفات شیخ اشراق
 سیروردی به تصحیح و تحشید و عقیده دکتر سید
 حسن نصر و مقدمه‌های گریب دانشمند معروف
 فرانسوی برنار فرانسه . تهران ۱۳۴۸. ش

دارد .

این مجموعه شامل چهارده
 رساله است و ادیس آن به تنهایی
 احاطه ایمانه منعکس کننده دوق
 فلسفی و عرفانی ایرانی است
 میباید بلکه از لحاظ سیر ادب
 فلسفی نیز کمال اعمی را

سید جعفر

میدانیم که سیم خود را احیاء کننده فلسفه سرق یا مسرق رومی و یا اشراق
 که اغلب توجه به فلسفه دوقی دارد میداند و این فلسفه را میراث آباء و اجداد
 یعنی ایرانیان باستانی بحساب میاورد در این فلسفه از کجا و نحوه نحوه دست
 شیخ رسیده است و مأخذ و منابع آن حرکت مذهب ایران باستان که بطور قطع
 در دست وی بوده است نیست و آیا رسائل و کتب در این قسم وجود داده است
 که بعدها دست حوادث روزگار آنها را از بین برده است یا نه تاکنون بدرستی معلوم
 نشده است .

آنچه میتوان بطن غالب وقوی گفت سیم نه زبانهای ایران باستان آشنا
 بوده است و بماخذ دست اول دست یافته است و بادوق سرساز و وسوع دان و اطلاع
 کافی که داشته است توانسته است اساس و پایه فلسفه اشراق پارسی را در روح فلسفه
 رسمی یونانی تلفیق نماید و بویژه باروح فلسفه افلاطون و افلاطون جدید که
 به احتمال قوی متأثر از روح سرقی و فلسفه ایرانی سده است وفق دهد.

در فلسفه اشراق از طرفی مثل و ادب انواع افلاطون بطریقی خاص
 توحیه شده است و از طرفی دیگر ثنویب وجودی ارسطو در مورد وجود ، ماهیت و
 ماده و صورت بشکل نور و ظلمت خود نمائی میکند و در مباحث خاص مانند تسال
 ابصار و حواس طاهره و باطنی افکار دقیق علمی و نظریات حالی دارد و این
 خود احاطه کامل سیم را در فلسفه مشاء و اشراق و در عرفانی سرقی میسراند
 سیم در وضع اصطلاحات و بکار بردن بموقع آنها بسیار ماهر و بوعی دانسته است
 در باب قیاسات منطقی و صناعات خمس ابتکارانی حالت او دیده میشود .
 باری شیخ در مجموعه بطور کلی و درست بر حلالی مجموعه دیگر تابع
 روح اشراقی و فلسفه مشرق زمین نیست و چنانکه حواصم دید بعضی از این رسائل
 را بروس فلسفه مشاء نگاشته است .

گفتیم مجموعه مورد بحث شامل ۱۴ رساله است که در آنها مسائل دقیق فلسفی آنچه مربوط به الهیات است و مسائل کلامی و بالآخره بسیاری از مباحث عرفانی مطرح شده است که با عباراتی شیوا و بیانی گیرا که ویژه شیخ اشراق است بررسی شده است و رساله های مربوط عبارتند از:

۱- پرتو نامه - شامل یک دوره خلاصه فلسفه الهی است و در آن اطلاعات فلسفی بسیار دقیق مورد بحث و تعریف قرار گرفته است و کلاماتی مانند رمان - مکان - کون - فساد - نفس - خود - و بعضی مسائل دیگر تعریف و شرح شده است. در این رساله حالتی از همه بحث در کلمه (من) متفکر بوده است آنچه مبدء اندیشه اثبات وجود است از نظر دکارت و فلاسفه غرب. وی در این مورد میگوید استبصار دیگر آنست که خود را میگوید «من» و هر چه در تن تست همه را اسارت توانی کرد به «او» و هر چه او را «او» توانی گفت نه گوینده «من» است از تو که آنچه ترا اوست «من» «تو نباشد».

ملاحظه میشود که در این رساله که ظاهراً اهم رسائل او است از «من» مشارالیه که محور صحبت هاست شروع کرده است تا وجود آنرا حتماً و روحاً ثابت کند و بعد قوای نفس و روح مجرد را مورد بحث قرار دهد و بدین طریق از ادبی باعلی می رود و طریق برهان «ان» و وجود را در این راه بطور حالب و ابتکاری خاص مینماید. ارقوای نفس و بالآخره نفس فراتر می رود و با ثبات ذات مبدء المبادی و صفات و فعال وی می پردازد و گاه بروش مشاء و دیگر گاه بطریق اشراق مسائل مطروحه را مدلل میدارد و سرانجام از اعلی بادی و از مبدء المادی برولی میکند و ترتیب جهان وجود را بطریق مشاء بیان میدارد در اینجا غایت و هدفی که آفرینش و آفریننده را آفرینش خود دارد بروشی که روح اشراق در آن مودار است شرح میدهد.

حوادث و وقایع جهان که معلل بعلم و اسباب لطیف و دقیق اند در مد «ابر» قرار میدهد.

خیر و شر - قضا و قدر - این جهان و خود را بنحوی که رنگ علمی و فلسفی داشته باشد مورد بحث قرار میدهد و بطور دقیق و باریک بررسی میکند. و بالآخره به بحث معاد، بقاء نفوس و بیان سعادت و سقاوت حقیقی میپردازد و به بررسی معجزات و کرامات و مقامات و اثبات نبوات و ولایات رساله را خاتمه می دهد پس ترتیب این رسالت شامل اصول کلی فلسفه الهی و مباحث مهم کلام میباشد که با عباراتی ساده و در عین حال مستند با اصول و قواعد مسلم فلسفی میباشد نه فلسفه خشک و بی روح بلکه آن نوع فلسفه که طبع سلیم مشتاقانه می پذیرد.

۲ - **هیاکل النور** - این رساله شامل ۷ هیكل است البته می‌دانیم که عدد ۷ یا هفتاد از اعداد مقدسی است که سابقه تاریخی دارد که اکنون برای بررسی آن نیست .

و هیكل نیز اطلاعاتی دارد و به معنای بناهای شید و استوار و حیوانات و ...
الجنه ، درختان کهن ، محلی که در صدر کائنات است که بر دآن قرار گیرد ،
اسکال ، تمثال و حر آن آمده است . در اینجا مراد وجودهای وجودی است و
پایه‌های جهان خلق است و ظاهراً داب‌مده المادی است در این رساله .
نفس و جرد و همن ، متفکر و اندیشمند بحث می‌شود و حیات عقلی و معنای آن
مورد بحث و تفسیر قرار می‌گیرد و سرانجام اثبات مبدء و بقا و نفس پس از حیات
بدن و تحرک آن در مراحل وجود و شأب کونی مورد توجه قرار می‌گیرد .

۳ - **الواح عمدی** . در این رساله نیز مسائل اربعه تحت عنوان 'الواح'
مورد بحث و دقت واقع می‌شود . و بحر مبحث تناعی احكام و مسائل و هر نبات و
حوادث عالم آفرینش که مورد توجه این رساله است از قوای نفسان و اعمال و
حرکات و جنبش‌های آن نیز بحث می‌کند . آنچه در این رساله حالتی است
بحث از حواس طاهره است و نحوه ادراک و مدرك و بالآخره باب وجود
ذهنی و ظهور طلی و معرفت بشری است که بر خلاف روشهای مشائی با دوقاسری
خاص این معضلات راحل کرده است .

در لوح سوم بحث مستوفی در طرق اثبات مبدء و روابط علل و معلول
است و انواع علل و احکام و لوازم آنرا شرح داده است .
و قاعده امکان احس و با امکان اسرف را به‌طور حالی بیان کرده است
این قاعده که در فلسفه اشراق ابتدا بنام قاعده امکان اسرف از قواعد مستنبطه
سیح وضع شده است بعدها صدرالدین سیرازی بصورت قاعده امکان احس بیان
کرده است .

اساس آن بر دسیخ اسراق برای این است که عرگاه موجود احسی یافت شود
بالضرورة و الا لزام عقلی بایستی ممکن اسرف قبل از آن موجود شده باشد و
بغایت دیگر وجود ممکن احس کاسف از وجود قلبی ممکن اسرف است زیرا در
نظام وجود هر مرتبه مادونی ظل و سایه و سبجی است از مرتبه مافوق خود و مرتبه
اخص ظل مرتبه اشرف است و بنابراین اگر ممکن احس موجود باشد که حیث
ناسوت است لازم است که ممکن اسرف که بر تریب صعود عالم مثال ، ملکوت و
جبروت است موجود باشد .

صدرا این قاعده را معکوساً چنان بیان کرده است چون موجود اسرفی در مرتبه

وجود است بالا لرام موجود احس هم که سایه وطل اوست باید در جهان موجود باشد و بدین ترتیب در تنزل وجود متوسلانات را ثابت میکند. در لوح چهارم این رسالت از سلاط و خود «قصا» «قدر» «بقا» «نفوس» «سعاد» «شقاوت» و بالاخره لد و روح بحث می‌سود .

وی در پایان از حیر و سر بحث میکند و همچنانکه بسیاری از فلاسفه معتقدند حوی و دی را امری سنی میداند .

۴ - رساله النیر - این رساله موخر است و شامل داستان کوحکی است که بهر بان رهرو اسارت و داستان و افسانه شرح ناکامها و گرفتارهای نوع انسان را میدهد . چنانکه سیح عطار بسیاری از مباحث عرفانی را در بان مرغان بیان کرده است در این رساله در مقام بیان مرتبه‌ای از سلوک روحانی جماعتی صیاد جهت صید سحرا و دست می‌روید و دامهای خود را می‌گسترانند و دانه‌هایی می‌پراکنند و سیح مادر میان جمع مرغان است و در صورت مرغی است بطرف دانه‌ها و دامها می‌رود صفر حوس و آغشک حداد صیادان همه مرغان را غافل و از خود بی‌خود میکنند و لاجرم در دام می‌افتند و در این دام استوار، گرفتار می‌ایند و راه نجاتی برای خود نمی‌دانند و بالاخره ماحرای گرفتاری در دام و غم‌واندوه حاصل از این مصیبت را شرح میدهد و فهم این اسرار و رموز را باهل آن واگذار میکند .

۵ - آواز پر جبریل - در این رساله نیز بهر بان رهرو اشارت سخن می‌گوید و مسائل الهی را با بیانی دیگر شرح بیان فلسفه معمولی شرح میدهد .

داستان این است که سیح ماسیری میکند و در این سیر وارد حلقه‌ای می‌سود که آنرا دود را است یکی از آن دره‌ها به صحرا و دشت و بستان باری می‌سود و در دیگر به شهر و آبادی. اردر شهر وارد میشود و آنرا محکم و استوار میکند و بطرف آن در که به صحرا باری می‌سود می‌رود. در بین راه به ده‌تن پیر خوش‌سیما بر می‌خورد. دچار حیرت می‌سود. هیبت و اهت پیران وی را مرعوب می‌کند و از طرفی می‌خواهد از اسرار و رموز کار آگاه شود ساید ویرا چراغ راهی باشند بدیشان می‌پیوندند و پرسش‌هایی میکند و عجایب و غرایبی مشاهده میکند و بالاخره در این سیر نیز توفیقات ربانی و انفاص قدسی پیران راه او را هدایت میکند و در این مرحله از سلوک پیروز می‌سود .

۶ - عقل سرخ - این رساله نیز بهر بان رمز و کنایت است و از بان مرغان حکایتی کند. سیح مادر این سیر به صورت بازی مصور می‌شود و سفر می‌کند و با سایر بازان معاشرت می‌کند و مدت‌ها با جماعت بازان انیس و حلّیس می‌شود و با آنها به هر طرف پرواز میکند و از عجایب روزگار و حوادث جهان مکار آگاه می‌شود و از معاشران و رفیقان و هم‌سفران خود چیزها می‌آموزد و از اسرار و رموز کوه قاف

مطلع می شود این مرتبت در سیر وسلوک نیز پایان می یابد .

۷ - روری باجماعت صوفیان - در این رساله شیخ باجماعت از صوفیان در حقایق روری را سپری می کند و از هر صوفی سخنی و کلامی گفته می شود و هر کس از زبان شیخ و مرشدش حکایتی می کند تا آنکه بود به شیخ می رسد که آن روز در حرقه درویشاست و جان و دل ناباشان دارد از زبان شیخ و مرشد خود حکایتها می کند و پرسشهایی که از پیش خود کرده است و پاسخها که شنیده است همه را یک به یک باز می گوید از اسرار جهان ملکوت پرسش می کند و جواب می رسد از احرام علوی ، ماه و نورسیده ، اجسم و اجسام سفلی از معادن نبات و حیوان و بالاخره عالم وجود می پرسد و شیخ جواب می دهد این روز نیز به پایان می رسد و شیخ با همچنان در سیر وسلوک است .

۸ - در حال طفولیت - در این رساله دوران کودکی و ایام طفولیت را با ندامی آورد و وقایع گذشته را در خاطره حوال خود رده می کند و حوادث و وقایع آن دوران را بر می شمارد و توضیح به علم و دانش را با گویانگ آن شرح می دهد و واقعه یافتن معلم و استاد خود را بیان می کند ، از انفس قدسی استاد و پیر خود سخن می گوید که چگونه به یک نارگی از درخت انفس شیخ متجلی شد و تجلیات قدسی او در من رسوخ کرد و در غای علم لدنی درویش گسوده شد .

۹ - در حقیقت عشق - در این رساله حقیقت عشق به نحو حالی بیان می شود . و اسرار بدین معنی می رسد که عشق به معنای عام خود ساری و جاری در تمام موجودات و در ذات عالم است و همه موجودات به حکم عشق فطری ساری در حیران و حیرکنانند و اساس جهان آفرینش بر عشق است از خلق آدم حاکی مناصداً تا ملکوتیان محرمه متحرک به عشق اند و عشق حقیقی که عشق اکبر است - به قلهای حق است ، و این است نیروی حادیه جهان و این است مدد این سرور و سرعای عالم و غوغاهای آفرینش آنچه حافظ ممکنات و معالیل است عشق عالی ساری است و اگر عشق نمی بود موجودات کلا و طرأً مصحح می شدند . سپس در بیان دهر و اسرار سیر و سلوک حقیقی را شرح می دهد و مینماید که سالک باید از پنج دروازه بگذرد و آن پنج دروازه عشق است و یا پنج دروازه مسیر عشق است و این همان پنج دری است که زلیحا از آن می گذرد تا به وصال معشوق خود یوسف برسد . (در تفاسیر و حکایات اسلامی و حرآنها درهای مغلقه هفت است)

همه موجودات جهان تا نیل و وصول به معشوق حقیقی خود باید از پنج دروازه بگذرند و تا کامیاب و متحمل شوند تا بدو پیوندند و اسرار عشق ازل را سیراب شوند . غایت و نهایت این عشق که شیخ ما همه سالکان راست تشنه دباد احدیت و مرتبت جمع الجمعی است که به مرتبت (یحیهم و یحیون الله) رسند جمع اساقان

حقیقی داشتند که دیده حفاش را طاعت مشاهده جمال آفتاب نیست هم دینار محبوب را بر جمال او گماستند و خودارمیان به تمام بیرون رفتند.

رائی و مرئی همه داب و یس وین صفات و فعل مر آب و یس
آنکه خود بیند جمال خویش فیص گیرد از وصال خویش

پس عشق حقیقی محبت به خدا و فنا در افعال و صفات و ذات است که چون آینه دل صیقل پذیرد و پذیرای انوار عالم غیبی گردد پرتو انوار صفاتی از وری است. حجب روحانی و قلبی عکس بر آینه دل اندازد و به قدر صفای آن دل در وی جمال نماید و خون دل از رنگار طبع بشریت به تمام زدوده گردد و به کمال صفا رسد و به نور ذکر حلاء یا بد مظهر انوار صفا ربوبی گردد چه آدمی خلاف کبرای الهی است که فرموده (ای جاعل فی الارض خلیفه) و «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» و «ولقد کرمنا بنی آدم».

آنکه کرمناست بالا می رود و حیسن از ربور کمتر کی بود.

۱۰ - لغت موران - در این رساله شیخ ما در صورت و شکل موران به زبان مرو و کنایت سیر و سلوک را به نحوی دیگر بیان کند که فرمود (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض) که این سیر که سیر الی الله و فی الله و من الله است تمام مو خوداب را است چه آنکه کلا و طرا در جنب حبرون الهی خالص اند و وصال و لقای او را طالب .
موران در محور جهت به دست آوردن قوت لایموب به دشت و صحرا روند و تحمل ریان - ها کنند و سواریه ها و سختی ها کشند که فرمود (یا ایها النمل ادخلو مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده) و همس مور گاهی آن حنان متحلی سود که راهنمای سلیمان بنی گردد و ناجی وی سود .

خون سلیمان کرد با خندان کمال پس موران ارسر عجر این سؤال
گفت برگوی ای رمن آغشته تر تا کدامین گل به غم بسرشته تر
داد آن ساعب حواسی مور لنگ گفت حشت واپس در گور تک
واپسین حشمتی که پیوندد بجاك منقطع گردد همه امید پاک
در این رساله حکایاتی دیگر از زبان حیوانات و حشرات و مرغان بمانند لاک پشت و حفاش و هدهد و بومان و آمدن مرغان به نرد سلیمان نبی به حرندلیب، و عقاب سلیمان عندلیب را و پرش از علت غیب او و حکایت حام گیتی نمای کیخسرو که کنایت از دل صافی و علاقات عارفانه است که آینه گیتی ناست و داستان انس گرفتن شخصی با پادشاه حنیا بلور موحر آمده است که هر يك از این حکایات برای نتیجه خاص عرفانی است .

۱۱ - سیمرغ - در این رساله نیز به زبان رمز و ایماء و کنایت مراحل از سیر و سلوک بیان شده است، می دانیم که سیمرغ این مرغ افسانه ای در ادبیات ایران نقشی داشته و دارد و از آن به عنوان شاه مرغان یاد شده است و در سخنان عطار در کتاب منطق -

الطیر مرتبت دات احدیت اراده سده است که در ورای جهان وجود ماده و مادی قرار دارد و آن کوه قاف است و دسترسی بدو کار هر کس نیست .

در منطق الطیر عطار این موضوع به طور حالب و گیرائی مود بحث قرار گرفته است .

بر حسب اسارت همه در مرغ سلیمان با قصد و اشتیاق افسانه ای او که در اینجا سمت ارساد و راهنمایی مرغان را دارد از مرغان می خواهد که به محضر سیمین ع راه یابند و البته در این سیر و سلوک دسواریهائی هست که هر کدام قدم در این راه می بندند و از خطر آب آن آگاه می شوند عددی آورید .

به اضافه همه این مرغان به آرزو دارند پای بندید و غریبی گرفتار عشقی است و پای بند علائق مادی و دل بریدن از این علائق کاری بس دسوار ارطی طریق الهی الله و سیر و سلوک بطرف سیمین و وصول به سلطان حقیقی .

اندای کار سیمین ای عجب جلوه گر نگدست رحمت بیمست
در میان حین و باد ازوی پری لاجرم پر سود و سر سد کشوری
هر کسی نقشی از آن پس بر گزوف هر که دید آن کار نفسی در گزوف
گسر نبود ی نفس بسراو عیان این همه غوغا بودی در جهان
این همه آثار صنع از پر اوس حمله عالم نفسیای پر اوس
هر که اکمون از سما مرد زعید سر برآرید یای اندر نهید
بدین ترتیب هدف از سیر مرغان و وصول به سیمین در کوه قاف وجود است و لکن مرد باید که در این راه گام بردارد و برک خود و خودی و ترك ترك کد و آن مرد کو، احوان تحرید تواند که از همه علائق خود و خودی مجرد شود و تنها آنان را این سیر ممکن است .

بلبل تا گرفتار عشق محاری گل است تواند در این راه قدم بردارد و عذر آورد .

و گوید ..

من حنان در عشق گل مستغرقم کر وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بست را که معشوقم گل رعنا بست
طاق سیمین نارد بلبلی بلبلی را بس بود عشق گلی
طوطی نیز به ربان دگر عددی آورد و گوید ..

من در این زندان آهن مانده بار رآ روی آب حصرم در گداز
خضر مرغانم از آن سیر پوش بو که دانم کرد آب حضر نوش
من ندانم در ره سیمین تاب بس بود از حشمه حصرم يك آب

و همچنین طاوس و سایر مرغان هر يك عذری دگر آوردند و سخت بوصفی که دارند پای بند باشند .

بعد از این طاوس آمد زرنگار
 خون عروسی حلوه کردن سار کرد
 نقش هر پرش چو رنگ نوبهار
 گفت تا نقاش غیم نقش بست
 هر پر او حلوه ای آغاز کرد
 گرچه من خبریل مرغانم ولیک
 چینیان را شد قلم زانگشت پست
 عرم آن دارم کرین تاریک حای
 رفت بر من از قضا کاری نه نیک
 من نه آن مورم که در سلطان رسم
 رهبری باشد بخدم رهنمای
 کی بود سیمرغ را پروای من
 س بود اینم که در دربان رسم
 بس بود فردوس عالی حای من
 در حال سیخ در این رساله بدایات سلوک و مقاصد آن را شرح میدهد و گوید ..

کمال اسباب فناء فی الله است که آخرین مرحله سیر و سلوک است .
 البته میدانیم سیخ شهاب در ۵۴۹ متولد شده است و در ۵۸۷ در حلب مقتول شده است و عطار نیشابوری بنا بر اختلافات روایات در ۵۱۲/۵۱۳ و یا ۵۳۷ بدینا آمده است و البته عمری دراز کرده است و معلوم نیست که یکی از دیگری در ایراد این گونه حکایات متأثر شده باشند و بطن قوی هر دو ادماخذ دیگری که قبل از آن بوده اسب متأثر شده اند این نوع داستاها عموماً و بویژه داستاهایی را که مربوط به سیمرغ است باسکال مختلف در ادبیات ایران باستان خود نمایی کرده است در سخنان عرفا و اهل دوق بسیار دیده میشود اما اینکه محور حقیقی آن از چه تاریخی اسب معلوم نیست .

۱۲ - **بسناد القلوب** در این رساله که سیخ بنا بر خواص جمعی از مردم سپاهان نوشته است ابتداء مباحثی از فن منطق و مسائلی از الهیات بطور اعم مورد بحث قرار میگیرد و مسایل مربوط به کلیات و جزوایات مطرح میشود و بعد چند مسأله اساسی دیگر در باب فلسفه مورد توجه واقع میشود که همه را يك بيك شرح میدهد و پس از این مقدمات به بحث در مسایل اخلاقی و مراتب ریاضیات میپردازد .

۱۳ - **یزدان شناخت** - این رساله شامل سه باب است . باب اول - در اثبات مبدء المبادی و باب دوم - در معرفت نفس است و باب سوم بحث در نبوت، معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء کند ، در این رساله توجه بسیار به مسایل کلامی شده است البته بروش ذوقی اشراقی .

۱۴ - **کلمات ذوقیه یا رساله الابرار** - این رساله شامل دستوراتی است که بعنوان دستور العمل اخوان تحریر شده است که ترجمه ابتداء سخن چنین

است . بدایید برادران تحرید که فایده مجرد شدن سرعت بازگشت بوطن اصلی و اتصال بعالم علوی است و گفتار نمی اکرم حب الوطن عن الایمان اسارت بدین معنی است که ..

هر کسی کودورماد اراصل خویش باز حوید رورگار وبل خویش
و بدین معنی است آیه سریفه «یا اینها النفس المظلمه ارجع الی ربك» اجمیه
مرصیه که مراد بازگشت بوطن حقیقی است که فرمود «ایمانا وانا الیه راجعون»
این وطن مصر و عراق و سام نیست این وطن حایی است کورامام نیست
سپس شرایط رجوع الی الله و بازگشت بوطن عموداصل را بر سریده است
و مراتب تحرید و خلع قشر بشری را شرح دهد و گوید . از دیوخ ده گانه اید
بگذشت تا بوصل معشوق حقیقی رسید این بود قنبره ای از دریای روف . این بحر عم
با همب فیلسوف حوان معاصر آقای دکتر سید حسین نصر طبع و سر سده است
توفیق و سعادت او را از خداوند متعال خواستارم



برگزیده تاریخ بهقی

به کوشش محمد دسرسانی - تهران
سارمان کتابهای حسی، ۱۳۴۸، ۱۹۶۰

سارمان کتابهای حسی ، اخیرا
به سر مجموعه ای با عنوان «حسی
پارسی» پرداخته، که به جای خود

علی رواهی

خدمتی است به دوست داران ادب فارسی ، بویژه خوانان که فرصت و حوصله
خواندن متنهای فارسی را به صورت کامل ندارند .

اگر از جنبه اقتصادی کار ، یعنی گرانی بهای کتاب صرف نظر کنیم نوع
حاپ و اصل این اقدام به جای خود بسیار ارجمند است و امیدواریم مؤسسه
کتابهای حسی بتواند در همین زمینه عده ای از ساعکارهای ادب فارس را - از
نظم و نشر - به گونه بهگریده همراه با توصیحات فنی و لموی بیشتر و دقیق برادر
اختیار خوانندگان زبان فارسی قرار دهد . از این مجموعه تاکنون دو کتاب
« تاریخ بهقی » و « سیاست نامه » انتشار یافته است .

کمتر متنی را - در زبان فارسی - می توانیم سراع کنیم که نثری بهر سائنی
واستواری تاریخ بهقی داشته باشد . ارزش کار بهقی - تاریخ نگار دوره عربی -
بر خوانندگان اهل پوشیده نیست . این کتاب در زمینه لغت گنج گرامرها و بی -
مانندی است از برای فرهنگ فارسی .

متنی که ما آن را به نام « تاریخ بهقی » می شناسیم - که این کتاب گریده ای

از آنست - طاهراً مجلد پنجم تا مجلد دهم و شاید نیمه مجلد دهم از تاریخ برگ
ابوالفضل بیهقی می‌باشد^۱ که به قول علی بن زید بیهقی - ابن فندق ، فراهم
آورنده تاریخ بیهق - همانا سی مجلد منصف ریادت باشد. ۲. هم او می‌گوید
«ارآن - تاریخ بیهقی - مجلدی چند در کتابخانه سرخس دیدم و مجلدی چند
در کتابخانه مهد عراق رحمها الله ، و مجلدی چند در دست هر کس و تمام ندیدم»^۳
از تاریخ بیهقی چند حاب در دست است و آقای دبیرسیاقی فراهم آورنده
این مجموعه در مقدمه کتاب نوشته اند .

«متن قطعات را از حاب انتقادی و دقیق آقای دکتر فیاض استاد فاضل
دانشگاه تهران برداشته ایم ...» (ص سی مقدمه)

صمن مطالعه این بهگربینی، چند نکته به نظر رسید که چون خالی از
مسامحه‌ای نبود بهتر دانسته شد که یادآوری شود اینک آن نکته‌ها :

ص ۳۲ س ۴۰ : «... یافتن افش را بر گوشه صدر بسته و ... بودلف
به سلواری وحشم بسته آجا بنشانده و سیاف منتظر آنکه بگوید : «ده»
و حایی دیگر آمده است: «وحسنگ راسوی داربردند و به حایگاه رسانیدند
و آواز دادند که سنگ دهد» (ص ۵۲)

دروازه بامه کتاب دیل «ده» حنی نوشته اند «ده» : فعل امر از دهیدن: برن:
دهید . رید»

«ده» فعل امر از داد است نه دهند ، در صورتی می‌توانست ده و دهیدار
مصدر دهیدن باشد که «دهید» در معنی ماضی به کار رفته باشد در حالی که اینجا «دهید»
امر از «دادن» است ؛ شواهدی که ابرای این طرز استعمال در دست است این
را تأیید می‌کند .

ابن قتیبه در کتاب عیون الاحبار در داستان کشتار بنی امیه به دست عبدالله
بن علی عباسی می‌گوید : بنی امیه را در مجلس جمع کرد ثم قال (یعنی عبدالله
لاهل خراسان «دهد» فشدخوا بالعمد حتی سالت ادمتتهم ونبرمی گوید : مرد
کلبی در آن میان بود درباره او هم گفت : «دهد»

فشدح الکلبی معهم (عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۰۸ - نقل از حاشیه تاریخ
بیهقی ص ۴۲)

۱- تاریخ بیهقی به تصحیح استاد دکتر فیاض ص ۱۳۸ س ۲۰ - ص ۲۴۴ س ۱۲ ص ۵
س ۸ ص ۳۸۷ - ص ۶۶۴ .

۲- تاریخ بیهق به تصحیح مرحوم بهمن یار چاپ دوم ص ۱۷۵ .

۳- ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۸ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۲۰ ، ۱۳۲۱ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۴۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۵ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۹ ، ۱۳۶۰ ، ۱۳۶۱ ، ۱۳۶۲ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۶۷ ، ۱۳۶۸ ، ۱۳۶۹ ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۴ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۱ ، ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۴ ، ۱۳۸۵ ، ۱۳۸۶ ، ۱۳۸۷ ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۸۹ ، ۱۳۹۰ ، ۱۳۹۱ ، ۱۳۹۲ ، ۱۳۹۳ ، ۱۳۹۴ ، ۱۳۹۵ ، ۱۳۹۶ ، ۱۳۹۷ ، ۱۳۹۸ ، ۱۳۹۹ ، ۱۴۰۰ ، ۱۴۰۱ ، ۱۴۰۲ ، ۱۴۰۳ ، ۱۴۰۴ ، ۱۴۰۵ ، ۱۴۰۶ ، ۱۴۰۷ ، ۱۴۰۸ ، ۱۴۰۹ ، ۱۴۱۰ ، ۱۴۱۱ ، ۱۴۱۲ ، ۱۴۱۳ ، ۱۴۱۴ ، ۱۴۱۵ ، ۱۴۱۶ ، ۱۴۱۷ ، ۱۴۱۸ ، ۱۴۱۹ ، ۱۴۲۰ ، ۱۴۲۱ ، ۱۴۲۲ ، ۱۴۲۳ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۲۵ ، ۱۴۲۶ ، ۱۴۲۷ ، ۱۴۲۸ ، ۱۴۲۹ ، ۱۴۳۰ ، ۱۴۳۱ ، ۱۴۳۲ ، ۱۴۳۳ ، ۱۴۳۴ ، ۱۴۳۵ ، ۱۴۳۶ ، ۱۴۳۷ ، ۱۴۳۸ ، ۱۴۳۹ ، ۱۴۴۰ ، ۱۴۴۱ ، ۱۴۴۲ ، ۱۴۴۳ ، ۱۴۴۴ ، ۱۴۴۵ ، ۱۴۴۶ ، ۱۴۴۷ ، ۱۴۴۸ ، ۱۴۴۹ ، ۱۴۵۰ ، ۱۴۵۱ ، ۱۴۵۲ ، ۱۴۵۳ ، ۱۴۵۴ ، ۱۴۵۵ ، ۱۴۵۶ ، ۱۴۵۷ ، ۱۴۵۸ ، ۱۴۵۹ ، ۱۴۶۰ ، ۱۴۶۱ ، ۱۴۶۲ ، ۱۴۶۳ ، ۱۴۶۴ ، ۱۴۶۵ ، ۱۴۶۶ ، ۱۴۶۷ ، ۱۴۶۸ ، ۱۴۶۹ ، ۱۴۷۰ ، ۱۴۷۱ ، ۱۴۷۲ ، ۱۴۷۳ ، ۱۴۷۴ ، ۱۴۷۵ ، ۱۴۷۶ ، ۱۴۷۷ ، ۱۴۷۸ ، ۱۴۷۹ ، ۱۴۸۰ ، ۱۴۸۱ ، ۱۴۸۲ ، ۱۴۸۳ ، ۱۴۸۴ ، ۱۴۸۵ ، ۱۴۸۶ ، ۱۴۸۷ ، ۱۴۸۸ ، ۱۴۸۹ ، ۱۴۹۰ ، ۱۴۹۱ ، ۱۴۹۲ ، ۱۴۹۳ ، ۱۴۹۴ ، ۱۴۹۵ ، ۱۴۹۶ ، ۱۴۹۷ ، ۱۴۹۸ ، ۱۴۹۹ ، ۱۵۰۰ ، ۱۵۰۱ ، ۱۵۰۲ ، ۱۵۰۳ ، ۱۵۰۴ ، ۱۵۰۵ ، ۱۵۰۶ ، ۱۵۰۷ ، ۱۵۰۸ ، ۱۵۰۹ ، ۱۵۱۰ ، ۱۵۱۱ ، ۱۵۱۲ ، ۱۵۱۳ ، ۱۵۱۴ ، ۱۵۱۵ ، ۱۵۱۶ ، ۱۵۱۷ ، ۱۵۱۸ ، ۱۵۱۹ ، ۱۵۲۰ ، ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۲ ، ۱۵۲۳ ، ۱۵۲۴ ، ۱۵۲۵ ، ۱۵۲۶ ، ۱۵۲۷ ، ۱۵۲۸ ، ۱۵۲۹ ، ۱۵۳۰ ، ۱۵۳۱ ، ۱۵۳۲ ، ۱۵۳۳ ، ۱۵۳۴ ، ۱۵۳۵ ، ۱۵۳۶ ، ۱۵۳۷ ، ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۹ ، ۱۵۴۰ ، ۱۵۴۱ ، ۱۵۴۲ ، ۱۵۴۳ ، ۱۵۴۴ ، ۱۵۴۵ ، ۱۵۴۶ ، ۱۵۴۷ ، ۱۵۴۸ ، ۱۵۴۹ ، ۱۵۵۰ ، ۱۵۵۱ ، ۱۵۵۲ ، ۱۵۵۳ ، ۱۵۵۴ ، ۱۵۵۵ ، ۱۵۵۶ ، ۱۵۵۷ ، ۱۵۵۸ ، ۱۵۵۹ ، ۱۵۶۰ ، ۱۵۶۱ ، ۱۵۶۲ ، ۱۵۶۳ ، ۱۵۶۴ ، ۱۵۶۵ ، ۱۵۶۶ ، ۱۵۶۷ ، ۱۵۶۸ ، ۱۵۶۹ ، ۱۵۷۰ ، ۱۵۷۱ ، ۱۵۷۲ ، ۱۵۷۳ ، ۱۵۷۴ ، ۱۵۷۵ ، ۱۵۷۶ ، ۱۵۷۷ ، ۱۵۷۸ ، ۱۵۷۹ ، ۱۵۸۰ ، ۱۵۸۱ ، ۱۵۸۲ ، ۱۵۸۳ ، ۱۵۸۴ ، ۱۵۸۵ ، ۱۵۸۶ ، ۱۵۸۷ ، ۱۵۸۸ ، ۱۵۸۹ ، ۱۵۹۰ ، ۱۵۹۱ ، ۱۵۹۲ ، ۱۵۹۳ ، ۱۵۹۴ ، ۱۵۹۵ ، ۱۵۹۶ ، ۱۵۹۷ ، ۱۵۹۸ ، ۱۵۹۹ ، ۱۶۰۰ ، ۱۶۰۱ ، ۱۶۰۲ ، ۱۶۰۳ ، ۱۶۰۴ ، ۱۶۰۵ ، ۱۶۰۶ ، ۱۶۰۷ ، ۱۶۰۸ ، ۱۶۰۹ ، ۱۶۱۰ ، ۱۶۱۱ ، ۱۶۱۲ ، ۱۶۱۳ ، ۱۶۱۴ ، ۱۶۱۵ ، ۱۶۱۶ ، ۱۶۱۷ ، ۱۶۱۸ ، ۱۶۱۹ ، ۱۶۲۰ ، ۱۶۲۱ ، ۱۶۲۲ ، ۱۶۲۳ ، ۱۶۲۴ ، ۱۶۲۵ ، ۱۶۲۶ ، ۱۶۲۷ ، ۱۶۲۸ ، ۱۶۲۹ ، ۱۶۳۰ ، ۱۶۳۱ ، ۱۶۳۲ ، ۱۶۳۳ ، ۱۶۳۴ ، ۱۶۳۵ ، ۱۶۳۶ ، ۱۶۳۷ ، ۱۶۳۸ ، ۱۶۳۹ ، ۱۶۴۰ ، ۱۶۴۱ ، ۱۶۴۲ ، ۱۶۴۳ ، ۱۶۴۴ ، ۱۶۴۵ ، ۱۶۴۶ ، ۱۶۴۷ ، ۱۶۴۸ ، ۱۶۴۹ ، ۱۶۵۰ ، ۱۶۵۱ ، ۱۶۵۲ ، ۱۶۵۳ ، ۱۶۵۴ ، ۱۶۵۵ ، ۱۶۵۶ ، ۱۶۵۷ ، ۱۶۵۸ ، ۱۶۵۹ ، ۱۶۶۰ ، ۱۶۶۱ ، ۱۶۶۲ ، ۱۶۶۳ ، ۱۶۶۴ ، ۱۶۶۵ ، ۱۶۶۶ ، ۱۶۶۷ ، ۱۶۶۸ ، ۱۶۶۹ ، ۱۶۷۰ ، ۱۶۷۱ ، ۱۶۷۲ ، ۱۶۷۳ ، ۱۶۷۴ ، ۱۶۷۵ ، ۱۶۷۶ ، ۱۶۷۷ ، ۱۶۷۸ ، ۱۶۷۹ ، ۱۶۸۰ ، ۱۶۸۱ ، ۱۶۸۲ ، ۱۶۸۳ ، ۱۶۸۴ ، ۱۶۸۵ ، ۱۶۸۶ ، ۱۶۸۷ ، ۱۶۸۸ ، ۱۶۸۹ ، ۱۶۹۰ ، ۱۶۹۱ ، ۱۶۹۲ ، ۱۶۹۳ ، ۱۶۹۴ ، ۱۶۹۵ ، ۱۶۹۶ ، ۱۶۹۷ ، ۱۶۹۸ ، ۱۶۹۹ ، ۱۷۰۰ ، ۱۷۰۱ ، ۱۷۰۲ ، ۱۷۰۳ ، ۱۷۰۴ ، ۱۷۰۵ ، ۱۷۰۶ ، ۱۷۰۷ ، ۱۷۰۸ ، ۱۷۰۹ ، ۱۷۱۰ ، ۱۷۱۱ ، ۱۷۱۲ ، ۱۷۱۳ ، ۱۷۱۴ ، ۱۷۱۵ ، ۱۷۱۶ ، ۱۷۱۷ ، ۱۷۱۸ ، ۱۷۱۹ ، ۱۷۲۰ ، ۱۷۲۱ ، ۱۷۲۲ ، ۱۷۲۳ ، ۱۷۲۴ ، ۱۷۲۵ ، ۱۷۲۶ ، ۱۷۲۷ ، ۱۷۲۸ ، ۱۷۲۹ ، ۱۷۳۰ ، ۱۷۳۱ ، ۱۷۳۲ ، ۱۷۳۳ ، ۱۷۳۴ ، ۱۷۳۵ ، ۱۷۳۶ ، ۱۷۳۷ ، ۱۷۳۸ ، ۱۷۳۹ ، ۱۷۴۰ ، ۱۷۴۱ ، ۱۷۴۲ ، ۱۷۴۳ ، ۱۷۴۴ ، ۱۷۴۵ ، ۱۷۴۶ ، ۱۷۴۷ ، ۱۷۴۸ ، ۱۷۴۹ ، ۱۷۵۰ ، ۱۷۵۱ ، ۱۷۵۲ ، ۱۷۵۳ ، ۱۷۵۴ ، ۱۷۵۵ ، ۱۷۵۶ ، ۱۷۵۷ ، ۱۷۵۸ ، ۱۷۵۹ ، ۱۷۶۰ ، ۱۷۶۱ ، ۱۷۶۲ ، ۱۷۶۳ ، ۱۷۶۴ ، ۱۷۶۵ ، ۱۷۶۶ ، ۱۷۶۷ ، ۱۷۶۸ ، ۱۷۶۹ ، ۱۷۷۰ ، ۱۷۷۱ ، ۱۷۷۲ ، ۱۷۷۳ ، ۱۷۷۴ ، ۱۷۷۵ ، ۱۷۷۶ ، ۱۷۷۷ ، ۱۷۷۸ ، ۱۷۷۹ ، ۱۷۸۰ ، ۱۷۸۱ ، ۱۷۸۲ ، ۱۷۸۳ ، ۱۷۸۴ ، ۱۷۸۵ ، ۱۷۸۶ ، ۱۷۸۷ ، ۱۷۸۸ ، ۱۷۸۹ ، ۱۷۹۰ ، ۱۷۹۱ ، ۱۷۹۲ ، ۱۷۹۳ ، ۱۷۹۴ ، ۱۷۹۵ ، ۱۷۹۶ ، ۱۷۹۷ ، ۱۷۹۸ ، ۱۷۹۹ ، ۱۸۰۰ ، ۱۸۰۱ ، ۱۸۰۲ ، ۱۸۰۳ ، ۱۸۰۴ ، ۱۸۰۵ ، ۱۸۰۶ ، ۱۸۰۷ ، ۱۸۰۸ ، ۱۸۰۹ ، ۱۸۱۰ ، ۱۸۱۱ ، ۱۸۱۲ ، ۱۸۱۳ ، ۱۸۱۴ ، ۱۸۱۵ ، ۱۸۱۶ ، ۱۸۱۷ ، ۱۸۱۸ ، ۱۸۱۹ ، ۱۸۲۰ ، ۱۸۲۱ ، ۱۸۲۲ ، ۱۸۲۳ ، ۱۸۲۴ ، ۱۸۲۵ ، ۱۸۲۶ ، ۱۸۲۷ ، ۱۸۲۸ ، ۱۸۲۹ ، ۱۸۳۰ ، ۱۸۳۱ ، ۱۸۳۲ ، ۱۸۳۳ ، ۱۸۳۴ ، ۱۸۳۵ ، ۱۸۳۶ ، ۱۸۳۷ ، ۱۸۳۸ ، ۱۸۳۹ ، ۱۸۴۰ ، ۱۸۴۱ ، ۱۸۴۲ ، ۱۸۴۳ ، ۱۸۴۴ ، ۱۸۴۵ ، ۱۸۴۶ ، ۱۸۴۷ ، ۱۸۴۸ ، ۱۸۴۹ ، ۱۸۵۰ ، ۱۸۵۱ ، ۱۸۵۲ ، ۱۸۵۳ ، ۱۸۵۴ ، ۱۸۵۵ ، ۱۸۵۶ ، ۱۸۵۷ ، ۱۸۵۸ ، ۱۸۵۹ ، ۱۸۶۰ ، ۱۸۶۱ ، ۱۸۶۲ ، ۱۸۶۳ ، ۱۸۶۴ ، ۱۸۶۵ ، ۱۸۶۶ ، ۱۸۶۷ ، ۱۸۶۸ ، ۱۸۶۹ ، ۱۸۷۰ ، ۱۸۷۱ ، ۱۸۷۲ ، ۱۸۷۳ ، ۱۸۷۴ ، ۱۸۷۵ ، ۱۸۷۶ ، ۱۸۷۷ ، ۱۸۷۸ ، ۱۸۷۹ ، ۱۸۸۰ ، ۱۸۸۱ ، ۱۸۸۲ ، ۱۸۸۳ ، ۱۸۸۴ ، ۱۸۸۵ ، ۱۸۸۶ ، ۱۸۸۷ ، ۱۸۸۸ ، ۱۸۸۹ ، ۱۸۹۰ ، ۱۸۹۱ ، ۱۸۹۲ ، ۱۸۹۳ ، ۱۸۹۴ ، ۱۸۹۵ ، ۱۸۹۶ ، ۱۸۹۷ ، ۱۸۹۸ ، ۱۸۹۹ ، ۱۹۰۰ ، ۱۹۰۱ ، ۱۹۰۲ ، ۱۹۰۳ ، ۱۹۰۴ ، ۱۹۰۵ ، ۱۹۰۶ ، ۱۹۰۷ ، ۱۹۰۸ ، ۱۹۰۹ ، ۱۹۱۰ ، ۱۹۱۱ ، ۱۹۱۲ ، ۱۹۱۳ ، ۱۹۱۴ ، ۱۹۱۵ ، ۱۹۱۶ ، ۱۹۱۷ ، ۱۹۱۸ ، ۱۹۱۹ ، ۱۹۲۰ ، ۱۹۲۱ ، ۱۹۲۲ ، ۱۹۲۳ ، ۱۹۲۴ ، ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۶ ، ۱۹۲۷ ، ۱۹۲۸ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۱ ، ۱۹۳۲ ، ۱۹۳۳ ، ۱۹۳۴ ، ۱۹۳۵ ، ۱۹۳۶ ، ۱۹۳۷ ، ۱۹۳۸ ، ۱۹۳۹ ، ۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ ، ۱۹۴۲ ، ۱۹۴۳ ، ۱۹۴۴ ، ۱۹۴۵ ، ۱۹۴۶ ، ۱۹۴۷ ، ۱۹۴۸ ، ۱۹۴۹ ، ۱۹۵۰ ، ۱۹۵۱ ، ۱۹۵۲ ، ۱۹۵۳ ، ۱۹۵۴ ، ۱۹۵۵ ، ۱۹۵۶ ، ۱۹۵۷ ، ۱۹۵۸ ، ۱۹۵۹ ، ۱۹۶۰ ، ۱۹۶۱ ، ۱۹۶۲ ، ۱۹۶۳ ، ۱۹۶۴ ، ۱۹۶۵ ، ۱۹۶۶ ، ۱۹۶۷ ، ۱۹۶۸ ، ۱۹۶۹ ، ۱۹۷۰ ، ۱۹۷۱ ، ۱۹۷۲ ، ۱۹۷۳ ، ۱۹۷۴ ، ۱۹۷۵ ، ۱۹۷۶ ، ۱۹۷۷ ، ۱۹۷۸ ، ۱۹۷۹ ، ۱۹۸۰ ، ۱۹۸۱ ، ۱۹۸۲ ، ۱۹۸۳ ، ۱۹۸۴ ، ۱۹۸۵ ، ۱۹۸۶ ، ۱۹۸۷ ، ۱۹۸۸ ، ۱۹۸۹ ، ۱۹۹۰ ، ۱۹۹۱ ، ۱۹۹۲ ، ۱۹۹۳ ، ۱۹۹۴ ، ۱۹۹۵ ، ۱۹۹۶ ، ۱۹۹۷ ، ۱۹۹۸ ، ۱۹۹۹ ، ۲۰۰۰ ، ۲۰۰۱ ، ۲۰۰۲ ، ۲۰۰۳ ، ۲۰۰۴ ، ۲۰۰۵ ، ۲۰۰۶ ، ۲۰۰۷ ، ۲۰۰۸ ، ۲۰۰۹ ، ۲۰۱۰ ، ۲۰۱۱ ، ۲۰۱۲ ، ۲۰۱۳ ، ۲۰۱۴ ، ۲۰۱۵ ، ۲۰۱۶ ، ۲۰۱۷ ، ۲۰۱۸ ، ۲۰۱۹ ، ۲۰۲۰ ، ۲۰۲۱ ، ۲۰۲۲ ، ۲۰۲۳ ، ۲۰۲۴ ، ۲۰۲۵ ، ۲۰۲۶ ، ۲۰۲۷ ، ۲۰۲۸ ، ۲۰۲۹ ، ۲۰۳۰ ، ۲۰۳۱ ، ۲۰۳۲ ، ۲۰۳۳ ، ۲۰۳۴ ، ۲۰۳۵ ، ۲۰۳۶ ، ۲۰۳۷ ، ۲۰۳۸ ، ۲۰۳۹ ، ۲۰۴۰ ، ۲۰۴۱ ، ۲۰۴۲ ، ۲۰۴۳ ، ۲۰۴۴ ، ۲۰۴۵ ، ۲۰۴۶ ، ۲۰۴۷ ، ۲۰۴۸ ، ۲۰۴۹ ، ۲۰۵۰ ، ۲۰۵۱ ، ۲۰۵۲ ، ۲۰۵۳ ، ۲۰۵۴ ، ۲۰۵۵ ، ۲۰۵۶ ، ۲۰۵۷ ، ۲۰۵۸ ، ۲۰۵۹ ، ۲۰۶۰ ، ۲۰۶۱ ، ۲۰۶۲ ، ۲۰۶۳ ، ۲۰۶۴ ، ۲۰۶۵ ، ۲۰۶۶ ، ۲۰۶۷ ، ۲۰۶۸ ، ۲۰۶۹ ، ۲۰۷۰ ، ۲۰۷۱ ، ۲۰۷۲ ، ۲۰۷۳ ، ۲۰۷۴ ، ۲۰۷۵ ، ۲۰۷۶ ، ۲۰۷۷ ، ۲۰۷۸ ، ۲۰۷۹ ، ۲۰۸۰ ، ۲۰۸۱ ، ۲۰۸۲ ، ۲۰۸۳ ، ۲۰۸۴ ، ۲۰۸۵ ، ۲۰۸۶ ، ۲۰۸۷ ، ۲۰۸۸ ، ۲۰۸۹ ، ۲۰۹۰ ، ۲۰۹۱ ، ۲۰۹۲ ، ۲۰۹۳ ، ۲۰۹۴ ، ۲۰۹۵ ، ۲۰۹۶ ، ۲۰۹۷ ، ۲۰۹۸ ، ۲۰۹۹ ، ۲۱۰۰ ، ۲۱۰۱ ، ۲۱۰۲ ، ۲۱۰۳ ، ۲۱۰۴ ، ۲۱۰۵ ، ۲۱۰۶ ، ۲۱۰۷ ، ۲۱۰۸ ، ۲۱۰۹ ، ۲۱۱۰ ، ۲۱۱۱ ، ۲۱۱۲ ، ۲۱۱۳ ، ۲۱۱۴ ، ۲۱۱۵ ، ۲۱۱۶ ، ۲۱۱۷ ، ۲۱۱۸ ، ۲۱۱۹ ، ۲۱۲۰ ، ۲۱۲۱ ، ۲۱۲۲ ، ۲۱۲۳ ، ۲۱۲۴ ، ۲۱۲۵ ، ۲۱۲۶ ، ۲۱۲۷ ، ۲۱۲۸ ، ۲۱۲۹ ، ۲۱۳۰ ، ۲۱۳۱ ، ۲۱۳۲ ، ۲۱۳۳ ، ۲۱۳۴ ، ۲۱۳۵ ، ۲۱۳۶ ، ۲۱۳۷ ، ۲۱۳۸ ، ۲۱۳۹ ، ۲۱۴۰ ، ۲۱۴۱ ، ۲۱۴۲ ، ۲۱۴۳ ، ۲۱۴۴ ، ۲۱۴۵ ، ۲۱۴۶ ، ۲۱۴۷ ، ۲۱۴۸ ، ۲۱۴۹ ، ۲۱۵۰ ، ۲۱۵۱ ، ۲۱۵۲ ، ۲۱۵۳ ، ۲۱۵۴ ، ۲۱۵۵ ، ۲۱۵۶ ، ۲۱۵۷ ، ۲۱۵۸ ، ۲۱۵۹ ، ۲۱۶۰ ، ۲۱۶۱ ، ۲۱۶۲ ، ۲۱۶۳ ، ۲۱۶۴ ، ۲۱۶۵ ، ۲۱۶۶ ، ۲۱۶۷ ، ۲۱۶۸ ، ۲۱۶۹ ، ۲۱۷۰ ، ۲۱۷۱ ، ۲۱۷۲ ، ۲۱۷۳ ، ۲۱۷۴ ، ۲۱۷۵ ، ۲۱۷۶ ، ۲۱۷۷ ، ۲۱۷۸ ، ۲۱۷۹ ، ۲۱۸۰ ، ۲۱۸۱ ، ۲۱۸۲ ، ۲۱۸۳ ، ۲۱۸۴ ، ۲۱۸۵ ، ۲۱۸۶ ، ۲۱۸۷ ، ۲۱۸۸ ، ۲۱۸۹ ، ۲۱۹۰ ، ۲۱۹۱ ، ۲۱۹۲ ، ۲۱۹۳ ، ۲۱۹۴ ، ۲۱۹۵ ، ۲۱۹۶ ، ۲۱۹۷ ، ۲۱۹۸ ، ۲۱۹۹ ، ۲۲۰۰ ، ۲۲۰۱ ، ۲۲۰۲ ، ۲۲۰۳ ، ۲۲۰۴ ، ۲۲۰۵ ، ۲۲۰۶ ، ۲۲۰۷ ، ۲۲۰۸ ، ۲۲۰۹ ، ۲۲۱۰ ، ۲۲۱۱ ، ۲۲۱۲ ، ۲۲۱۳ ، ۲۲۱۴ ، ۲۲۱۵ ، ۲۲۱۶ ، ۲۲۱۷ ، ۲۲۱۸ ، ۲۲۱۹ ، ۲۲۲۰ ، ۲۲۲۱ ، ۲۲۲۲ ، ۲۲۲۳ ، ۲۲۲۴ ، ۲۲۲۵ ، ۲۲۲۶ ، ۲۲۲۷ ، ۲۲۲۸ ، ۲۲۲۹ ، ۲۲۳۰ ، ۲۲۳۱ ، ۲۲۳۲ ، ۲۲۳۳ ، ۲۲۳۴ ، ۲۲۳۵ ، ۲۲۳۶ ، ۲۲۳۷ ، ۲۲۳۸ ، ۲۲۳۹ ، ۲۲۴۰ ، ۲۲۴۱ ، ۲۲۴۲ ، ۲۲۴۳ ، ۲۲۴۴ ، ۲۲۴۵ ، ۲۲۴۶ ، ۲۲۴۷ ، ۲۲۴۸ ، ۲۲۴۹ ، ۲۲۵۰ ، ۲۲۵۱ ، ۲۲۵۲ ، ۲۲۵۳ ، ۲۲۵۴ ، ۲۲۵۵ ، ۲۲۵۶ ، ۲۲۵۷ ، ۲۲۵۸ ، ۲۲۵۹ ، ۲۲۶۰ ، ۲۲۶۱ ، ۲۲۶۲ ، ۲۲۶۳ ، ۲۲۶۴ ، ۲۲۶۵ ، ۲۲۶۶ ، ۲۲۶۷ ، ۲۲۶۸ ، ۲۲۶۹ ، ۲۲۷۰ ، ۲۲۷۱ ، ۲۲۷۲ ، ۲۲۷۳ ، ۲۲۷۴ ، ۲۲۷۵ ، ۲۲۷۶ ، ۲۲۷۷ ، ۲۲۷۸ ، ۲۲۷۹ ، ۲۲۸۰ ، ۲۲۸۱ ، ۲۲۸۲ ، ۲۲۸۳ ، ۲۲۸۴ ، ۲۲۸۵ ، ۲۲۸۶ ، ۲۲۸۷ ، ۲۲۸۸ ، ۲۲۸۹ ، ۲۲۹۰ ، ۲۲۹۱ ، ۲۲۹۲ ، ۲۲۹۳ ، ۲۲۹۴ ، ۲۲۹۵ ، ۲۲۹۶ ، ۲۲۹۷ ، ۲۲۹۸ ، ۲۲۹۹ ، ۲۳۰۰ ، ۲۳۰۱ ، ۲۳۰۲ ، ۲۳۰۳ ، ۲۳۰۴ ، ۲۳۰۵ ، ۲۳۰۶ ، ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸ ، ۲۳۰۹ ، ۲۳۱۰ ، ۲۳۱۱ ، ۲۳۱۲ ، ۲۳۱۳ ، ۲۳۱۴ ، ۲۳۱۵ ، ۲۳۱۶ ، ۲۳۱۷ ، ۲۳۱۸ ، ۲۳۱۹ ، ۲۳۲۰ ، ۲۳۲۱ ، ۲۳۲۲ ، ۲۳۲۳ ، ۲۳۲۴ ، ۲۳۲۵ ، ۲۳۲۶ ، ۲۳۲۷ ، ۲۳۲۸ ، ۲۳۲۹ ، ۲۳۳۰ ، ۲۳۳۱ ، ۲۳۳۲ ، ۲۳۳۳ ، ۲۳۳۴ ، ۲۳۳۵ ، ۲۳۳۶ ، ۲۳۳۷ ، ۲۳۳۸ ، ۲۳۳۹ ، ۲۳۴۰ ، ۲۳۴۱ ، ۲۳۴۲ ، ۲۳۴۳ ، ۲۳۴۴ ، ۲۳۴۵ ، ۲۳۴۶ ، ۲۳۴۷ ، ۲۳۴۸ ، ۲۳۴۹ ، ۲۳۵۰ ، ۲۳۵۱ ، ۲۳۵۲ ، ۲۳۵۳ ، ۲۳۵۴ ، ۲۳۵۵ ، ۲۳۵۶ ، ۲۳۵۷ ، ۲۳۵۸ ، ۲۳۵۹ ، ۲۳۶۰ ، ۲۳۶۱ ، ۲۳۶۲ ، ۲۳۶۳ ، ۲۳۶۴ ، ۲۳۶۵ ، ۲۳۶۶ ، ۲۳۶۷ ، ۲۳۶۸ ، ۲۳۶۹ ، ۲۳۷۰ ، ۲۳۷۱ ، ۲۳۷۲ ، ۲۳۷۳ ، ۲۳۷۴ ، ۲۳۷۵ ، ۲۳۷۶ ، ۲۳۷۷ ، ۲۳۷۸ ، ۲۳۷۹ ، ۲۳۸۰ ، ۲۳۸۱ ، ۲۳۸۲ ، ۲۳۸۳ ، ۲۳۸۴ ، ۲۳۸۵ ، ۲۳۸۶ ، ۲۳۸۷ ، ۲۳۸۸ ، ۲۳۸۹ ، ۲۳۹۰ ، ۲۳۹۱ ، ۲۳۹۲ ، ۲۳۹۳ ، ۲۳۹۴ ، ۲۳۹۵ ، ۲۳۹۶ ، ۲۳۹۷ ، ۲۳۹۸ ، ۲۳۹۹ ، ۲۴۰۰ ، ۲۴۰۱ ، ۲۴۰۲ ، ۲۴۰۳ ، ۲۴۰۴ ، ۲۴۰۵ ، ۲۴۰۶ ، ۲۴۰۷ ، ۲۴۰۸ ، ۲۴۰۹ ، ۲۴۱۰ ، ۲۴۱۱ ، ۲۴۱۲ ، ۲۴۱۳ ، ۲۴۱۴ ، ۲۴۱۵ ، ۲

در ترجمه تاریخ طبری چنین آمده است . «گفت بدر کردم که علی را و معاویه را بکشم ، یکی وفا کردم ، بروم دیگر وفا کنم حسن گفت دهد این ملعون را» ۱ . یا این مثال : «وسپاه را بانگ برد و گفت : دهد ۱ اسدی در گرشاسب نامه گفته است : پس از چشم فرمود و گفتا دهد

همه دست و خنجر به خون بر بهید» ۲

فرحی در این رباعی دهل دادن را به معنی دهل زدن آورده است
صد ره گفتم که با من از عهد محمد

تا من نه بو نام از جهایی حرسند

این پند ترا بیاید آن روز پسند

هین خبر و دهلده خوشبیدی پند» ۳

مصحح دیوان فرحی - آقای دبیرسیاقی - در واژه نامه دیوان فرحی حنی نوشته اند . «دهل دادن (کذا ؟) شاید دهل دریدن ، رسوا کردن» و جایی دیگر نوشته اند : «دهلده . شاید دهل در» .

به هر روی توضیح ایشان درست نمی نماید همان طور که گفته شد دهل دادن به معنی دهل زدن است چنانکه «دادن» به معنی «زدن» می باشد
ص ۵۵ س ۱۲ : «و سنگانی بیاید داد تا یکسال» دروازه نامه درباره سنگانی حنی نوشته اند . «مواحب و حیره سرباران که هر بیست روز يك بار پرداخته می شد» .

خوارزمی در مفاتیح العلوم گفته است : «وظیفه و حیره در دیوان های خراسان سه نوع است : حساب العشرینیه : سیوه ای است که طبق آن در هر سال چهار نوبت حیره پرداخته می شود» ۴ .

۱- ترجمه تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۳۳ - ۲۳۹ همچنین نگاه کنید به ص ۱۹۱ .

۲- گرشاسب نامه به تصحیح حبیب یعمانی ص ۳۰۲ نیز نگاه کنید به صفحه : ۸۰-۱۰۵-۳۸۸ - ۳۹۷ .

۳- دیوان فرحی به تصحیح محمد دبیرسیاقی ۴۴۵ .

۴- برای توضیح بیشتر و شواهد بیشتر نگاه کنید به : یادداشتهای مرحوم فروزی ح ۴ ص ۲۶۲ ، فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی فراهم آورده محمد علی امامت و شیری ص ۲۶۸-۷۵۵ ، اسکندر نامه به تصحیح ایرج افشار ص ۴۲۱ مناقب اوجده الدین کرمانی به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزان ص ۴ ص ۱۸ دارای نامه به تصحیح دکتر صفاح ۱ ص ۴۷۱-۵۰۱ .

۵- ترجمه مفاتیح العلوم از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ترجمه حمید حدادی ص ۶۶ .

این گفته را با آنچه در سیاست نامه آمده است می توان تطبیق داد و ترتیب پادشاهان قدیم حنان بوده است که اقطاع بدادندی و هر کسی را بر اندازه ایشان در سال چهار بار مواجب ایشان از خزانه بدادندی^۱ یا این مثال :

«وعمال مال جمع کردیدی و به حرائه پادشاه می رسانیدندی و از حرائه بر این گونه ، به غلامان و به لشکر هر سه ماهی همی دادندی و این راستگانی خواندندی^۱ .»

ص ۷۴ س ۷ : «و نامه هارف به اسکدار ، به حمله ولایت که به راه رسول بود» دروازه نامه اسکدار را جنس توضیح داده اند: «پیک بریدی که در هر منزلی اسب عوض کند و به شتاب برود» این توضیح درست نیست آقای دکتر رحائی - استاد دانشگاه مشهد - درباره این واژه جنس نوشته اند: «اسکدار از نظر لغوی باید مرکب باشد از «اسک» به معنی قاصد و پیک حنان که در کتب لف آورده اند (برهان قاطع - برهان جامع) به علاوه «دار» که به معنی خوب است (مانند داربست و داربام) و مجموعاً «اسکدار» به معنی خوب مخصوص پیک می شود و به عبارت تازه تر عریضه خوب^۲»

ص ۷۵ س ۶ : «و وی - بوالمطلع بر عشی - را حرمتی بزرگ داشتند و خون بزرگشت اسب خواحه بزرگ خواستند» درباره «اسب خواسر» جنس نوشته اند: «خون وزیر یا سردار یا بزرگ مردی به نرد شاه یا به انحنمی می رفت ، هنگام بزرگشتن ، صاحب بانگ می زد که اسب وزیر یا سردار یا آن بزرگ مرد را بیاورید و این اسب خواسر به نام ، نوعی ادای احترام بود و به همین معنی نیز اصطلاح سده بود .» توضیح ایشان معنی روشن و مضبوطی ندارد و روشن گر معنی «اسب خواستی» نمی باشد از سوادهدی که برای این ترکیب در دست است جنس برمی آید: «هرگاه پادشاه یا امیر شغل یا مقام یا عنوانی به کسی می داد به هنگام بازگشت و خارج شدن آن شخص از درگاه حاجب و یا به قول استاد طوس «مرد بالای خواه» بانگ می کرده است که - اسب فلان را بیاورید»

فرخی در مدح سلطان محمود جنس گفته است :

بزرگی و شرف و قدر و جاه و بخت حوان

نیابد ایچ کسی جز به مدحت سلطان

بزرگی چه بود بیش ازین قدرخان را

که با تو همجو ندیمان تو نشست به حوان

۱- سیاست نامه (= سیرالماوک) ص ۱۳۴ - ۱۳۵ .

۲- محله دانشکده ادبیات مشهد شماره ۱ و ۲ سال چهارم ۱۳۴۷ .

بر آسمان، سرخان مرشد ای ملک رشرف

چو اسب حان اجل خواست صاحب ارایوان^۱

ارگفته فرجی چنن برمی آید که سلطان محمود به قدرحان - حان ترکستان - لقب «حان اجل» داده بوده است فرجی قصیده را حسن ادا^۲ می دهد بدان کرامت کاکا - بحای او کردی

سرد که سکر تو گوید به صد هرازیان^۱

- بدان کرامت - اشاره به لقبی است که سلطان محمود بدو داده است . اسدی طوسی - آجاکه سخن ارپادساهی سیدسب و جنگ کابل است چنن گفته «چون سید سب ساه را از برادر بزرگ فرزدی آمد او را طورگ نام کرد و چون در دردی کارهای بزرگ می نمود او را سپهدار خویش کرد» یکی تیغ و کوپال و گرر گران

همان پیل سالو و بر گسنوان

بدو داد و کردش سپهدار به

بخواهد گفت اسب سالار سو^۲

این ترکیب در سابع^۳ و تاریخ بیهقی مکرر آمده است .

آقای دکتر سعار مصحح ترجمه تاریخ یمینی در توضیح «عقاد» چنین نوشته اند^۴ «عقاد - جمع عاقد و لایب دهنده و امارت دهنده ، عقدله علی الحیس ای راسه علیه و منه عقداللو به لامراء الحجر علی سفنهم فیقال مثلاً طراد معقود اللواء الامیر آل فلان (المنجد) بنامیر : اسب حراسان خواستند - در متون فارسی^۵»^۱ ص ۸۶ س ۷ : «گفت این مال گشاده نیست خون ارمص و سام حمل در رسد آن گاه این خواهر خریده آید .» دروازه نامه حمل را به معنی اربوستانه و این معنی در اینجا سازگار و مناسب نیست حمل به معنی مالیات و ناح و حراح می باشد چنانکه سواهد زیرهم تأیید می کند . در تاریخ بلعمی آمده است^۶ «و موافقتی می بسب با ایشان که حراح و حمل ، دوی دغند و بهر سهری باز و ساو نهاده»^۵ منوچهری گفته است .

هر رمان حملی فرستد پادشاه قبروان

هر رمان ناحی فرستد سهریار قندهار^۴

۱- دوه ان فرجی به تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۲۵۱

۲- گرشاسب نامه ص ۴۵ .

۳- ترجمه تاریخ یمینی ص ۵۸۹

۴- در این مثال «اسب حراسان خواستند» غلط است و در متون فارسی - به قول ایشان - «یامده است و دیگر ارجاع دادن يك جمله ناقص به - متون فارسی - کاری بی عجب است

۵ - تاریخ بلعمی به تصحیح مرحوم بهار - به نوشت محمد پروین - کابادی - ص ۶۶۷ س ۲

۶ - دیوان منوچهری به تصحیح دبیر سیاقی چاپ دوم ص ۲۹ .

در تاریخ سیستان آمده است : « ... چنان باید که خطبه بنام من کنید و مهر بگردانید و حمل بفرستید »^۱ این مثال از ترجمه تاریخ یمینی است : « و قدری معنی را ملترم شد که هر سال بر طریق حمل به خزانۀ او فرستد »^۲

ص ۹۹ س ۹ : « علی وی را پرسید : - به چه آمده ای ؟ - و بونصر را ، اگر يك روز دیدی محال بودی که این محاطره بکردی . در حاشیه این صفحه نوشته اند : « ساید : دیدتی ، یعنی : اگر می دیدی . اگر « دیدی » را درست بدانیم - که درست هم هست - در معنی « اگر می دیدی » تواند بود چون یکی اردویاء در این فعل برای دوم شخص اسب و دیگر برای استمرار بطبر این استعمال در متون فارسی دیده شده است در تفسیر قرآن پاک آمده : « گفت اگر حناست که تو در من نسبی هر گر بر مرا دیدی »^۳ .

ناصر خسرو گفته است :

گر تو دانی که فضل تو بر هر

چیست ؟ کجا مادی بر بد و شکم حواری

مسعود سعد سلمان گفته است :

هر زر و سیم کافرید حدای تو به روری ندادی آسان

یا این مثال :

گر آمدی حنایتی از من چه کردی

کاین می کنی نیامده از من حنایتی

این رباعی از عبدالدین اصفهانی مستوفی است .

گر تو رگناه من خبر داشتی

چون گرگ عریر مصر پداشتی

۱ - تاریخ سیستان ص ۳۸۱

۲ - ترجمه تاریخ یمینی به اهتمام جعفر شعار - نگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۳ ، برای آگاهی بیشتر نگاه کنید :

ترجمه تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ادیان ص ۳۳۸ س ۲۰ ، دیوان ممری ص ۲۴۸ ، فارس نامه اس بلخی ص ۱۲ ، تاریخ سیستان ص ۱۵۸ ، تاریخ بهمنی ص ۲۴۳-۲۴۰-۵۲۳-۵۴۱ ، لمعة السراج لخصرة الناح : به تصحیح محمد روش ص ۱۶۸ ، راحة الصدور ص ۱۶۴ س ۱۹ ، چهار مقاله به تصحیح اسناد دکتر معین ص ۱۰۵ س ۱۸ ، ترجمه تاریخ یمینی ص ۷۷-۱۹۵-۲۵۰-۲۴۵-۳۵۳

۳ - تفسیر قرآن پاک چاپ سربی به تصحیح علی روافی ص ۱۹ س ۲ .

۴ - دیوان ناصر خسرو به تصحیح حاج نصرالله تقوی ص ۱۶۴ و همچنین نگاه کنید به صفحات :

۲۷۷ - ۴۹۱ .

۵ - دیوان مسعود سعد سلمان ص ۳۷۹ .

۶ - ایضا همان کتاب ص ۵۲۲ .

من گرک عرير مصرم ای صدر بکن

سا گرک عرير مصر سرک آسي

کلمه «سرک آشي» محال سهيه برای احدى می گذارده سایر افعالی که همه قوافی واقع شده اند محتوم به «ئی» هستند نه به «تی».

(نقل از . یادداشتهای مرحوم علامه قزوینی ح ۱)

باید گفت که این صورت : کردتی - بودی - دیدی - حیدتی و درمتون فارسی آمده اسب ۱ ولی چون متن اصلی - درتاریخ بیهقي - دیدی اسب بهتر آن است که دستی در آن برده شود .

متأسفانه چون صابطه وقاعده ای برای این فعل - و بسیار موارد دید .
نداریم این استباه بسیار پیش می آید در داراب مائه آمده اسب
سی حنان بدراری که کسی هر دم

سپهر تاره دراید همی - می دیگر ۲

صدا - گفتی - در متن اصلی : کسی ، بوده است که تصحیح محترم داراب
نامه صورت اول را اختیار کرده اند و این درست خلاف و عکس ضرر آفای دبیر
سیاقي - در حاسیه بیهقي - اسب .

ص ۱۱۱ س ۱ : و اگر (مسعود) فرود بیاودی و اثر مجالمن
رفتی ، همگان من تحت القروط بر رفتندی «

در توضیح «من تحت القروط» در حاسیه همی صفحه جنس گفته اند
«من تحت القروط یعنی از ریر گوسواره یا من گوس اما بطاعراً - من تحت
الفرس - باید باشد یعنی از من دندان و مراد مؤلف درین حال آن می شود که
اگر امیر مسعود می رفت همه لشکریان ریر به متابعت او می رفتند»
توضیح ایشان در این مورد استباه اسب .

از من دندان به معنی ارضمیم دل ، از روی میل ، با کمال رعب اسب ۳ و به

۱- مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۴۸ مقاله نگارنده تحت عنوان «ساحتانی از
فعل ماضی»

۲- داراب نامه نیمه به تصحیح دکتر دبیر الله صفا ح ۱ ص ۱۳۶

۳- شواهد برای این ترکیب بسیار زیاد است نگاه کنید راجعاً لصدور راوندی ص ۳۲
حدیقه الحقیقه سبکی ص ۵۱۷ ترجمه تاریخ زمینی ص ۱۹۵ دیوان انوری ص ۸۹۴ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱
نیمه ص ۲۶۴

همین معنی است ارنی سی و دو ۱ ، ارنی سی و دودندان ۱
و دیگر ارنی گوش (= من تحت القراط) درمتون بتکرار به کار رفته است
فرحی گفته است :

خادم او ز سرشوق، جهان، بی منت

چاکر اور بن گوش، فلک بی اکراه ۲

این مثال در رساله قسیریه است . «گفت لاله الا الله ار درون دل گویم و
محمد رسول الله ارنی گوش گویم» ۳

در تفسیر سوره یوسف آمده است

ار بهر نقادلم بحوس آمد دوس

بی صبر سد و سی بر آورد حروس

با دل گفتم به صبر گوش ار بن گوش

در صبر برا رهز همی گردد گوش ۴

با این توضیح های سکی باقی نمی ماند که «من تحت القراط» (-) ار
بن گوش (درب است . کمال الدین اسماعیل گفته است .

فرید صلب کوه که او را به خون دل

پرورد ریدامن خود آن حنان که خواست

ار تحت فرط حلقه به گوش غلام تست

تو خود مدان که آن همه خود چیست با چراست ۵

۱- شاهد این ترانیه ار دیوان کمال الدین اسماعیل است :

سم ر نیست ارچه فروز نیست ، می شود کردون پیر ار بن سی و دو چاکرم

دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحر العلومی ص ۱۳۶

برای این ترانیه شاهد بسیاری در دست است که در اینجا فقط به ذکر یک شاهد بسنده

می کنیم :

نشد اید به حما دیده و دندان کسی چاکر ار بن سی و دو دندان نشود

دیوان سنایی به تصحیح استاد مدرسی ص ۱۷۶

و نگاه کنید به دیوان ابوری ص ۸۹۱ ، راحة الصدور راوندی ص ۳۲۲ .

۲- دیوان فرحی ص ۲۵۴ .

۳- ترجمه رساله قسیریه ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۴۲۵ س ۱۵ .

۴- تفسیر سوره یوسف به اهتمام محمد روشی ص ۴۶۰

۵- دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحر العلومی ص ۱۹-۱۳۸-۱۵۹

و یا این مثال :

در تازه رو نه طمع پذیرفت داع من

و رتحت فروغ حلقه به گوسب کوهرم^۱

و درحایی دیگر گفت

آسمان کو، هم چو در، حلقه به گوس این درس

بندگیت را رتحت افروغ کردس الترام^۱

با این همه ، رحمتی را که آقای دبیرسیاقی فراهم آورده این کتاب

برده اند می توان اربطر دوردانش کار ایشان ، شکور است موفقیق مؤلف محترم
را درکارهای علمی حواستارست .

همین معنی است اربن سی و دو ۱ ، اربن سی و دودندان ۱
و دیگر اربن عوش (= من تحب القراط) درمتون بتکرار به کار رفته است
فرخی گفته است :

خادم او ر سرشوق، جهان، بی منت

جاگر او ر بن عوش، فلك بی اکراه ۲

این مثال از رساله قشیریه است . و گفت لاله الا الله از درون دل گویم و

محمد رسول الله اربن عوش گویم ۳

در تفسیر سوره یوسف آمده است

از بهر بقادلم بحوس آمد دوس

بی صبر سد و سی بر آورد خروس

با دل گفتم به صبر کوش از بن عوش

در صبر مرا رهر همی گردد عوش ۴

با این توضیح های سبکی باقی نمی ماند که «من تحب القراط» (. - از

بن گوس) درست است . کمال الدین اسماعیل گفته است .

فرید سلب کوه که او را به خون دل

پرورد ریر دامن خود آن حنان که خواست

از بخت ورت حلقه به گوس غلام تست

تو خود مدان که آن همه خود چیست ، اچراست ۵

۱- شاهد این ترانیم از دیوان کمال الدین اسماعیل است :

سم ر بیست ارچه فرون نیست ، می شود گردون پیر از بن سی و دو چا ارم

دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحر العلوم ص ۱۳۶

، رای این ترانیم خواهد بسیاری درست است که در اینجا فقط به ذکر يك شاهد بسنده

می نمیم .

نشد اید به حما دیده و دندان کسی چا ارم از بن سی و دو دندان نشود

دیوان سنایی به تصحیح استاد مدرس ص ۱۷۶

و نگاه کنید به دیوان ابوری ص ۸۹۱ ، راحة الصدور راوندی ص ۳۲۲ .

۲- دیوان فرخی ص ۳۵۴ .

۳- ترجمه رساله قشیریه ، نگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۴۲۵ س ۱۵ .

۴- تفسیر سوره یوسف به اهتمام محمد روش ص ۴۶۰

۵- دیوان کمال الدین اسماعیل به تصحیح حسین بحر العلوم ص ۱۹-۱۳۸-۱۵۹

و یا این مثال .

رر تازه رو نه طبع پدیروف داع من

ور تحت فروط - لطفه نه گوسب گوهرم^۱

و درجایی دیگر گفت .

آسمان کو، هم خودر، حلقه نه گونش این درس

بندگیت را رتحت اهرط کردسب النرام^۱

با این همه ، رحمتی را که آقای دبیرسیاقی فراهم آورده این کتاب

برده اند نمی توان از نظر دورداس کار ایشان شکور است موفقیت مؤلف محترم
را در کارهای علمی حواستارست .

رباعیات خیام

ترجمه رابرت گریوز

تا به اوامر ۱۹۶۷ مردم انگلیس و آمریکا با خواندن ترجمه منظوم ادوارد فیتزجرالد، ساعر قرن نوزدهم انگلیس، خیام را بعنوان فیلسوفی اپیکوری می شناختند و گاهی اوقات هم نام خیام چنان با خوش گذرانی و باده گساری همراه می شد که در کشورهای عربی میخانه ها و اماکن عیس و نوس و تفریح اغلب ملقب به خیام شده بود. اما پس از این تاریخ، رابرت گریوز، شاعر معاصر و مشهور انگلیسی، با همکاری یک افغانی بنام عمرعلیشاه ترجمه جدید خود را از رباعیات خیام ۲ در لندن انتشار داد که سر و صدای زیادی در محافل ادبی آن کشور و پس از چند ماهی در آمریکا ایجاد کرد و بطرعموم مردم را نسبت به خیام دگرگون ساخت. بعقیده گریوز خیام شاعری صوفی بوده که لغت «می» را در رباعیاتش بسباق صوفیان بکار برده است. در مقدمه ترجمه خود گریوز می نویسد: «اکثر علاقه مندان ترجمه انگلیسی ادوارد فیتزجرالد از رباعیات عمر خیام ... از این امر که نسخه فارسی ترجمه وی یکی از قدیمی ترین و اصیل ترین نسخه ها نبوده بی اطلاعند». ۳ با اشاره به نسخه فارسی خود که مدعی است سی سال پس از مرگ خیام تهیه شده است ۴، رابرت گریوز در مقدمه ترجمه اس می نویسد: «در نظر و درخواست شاعر متصوف و محقق ربان وادیات فارسی عمرعلیشاه ترجمه منظومی از این نسخه اصیل و قدیمی که سالها در خانواده ایشان وجود داشته، کرده ام، ۵»

بعقیده رابرت گریوز، خیام صوفی است و ترجمه فیتزجرالد از رباعیات خیام شعری است به سبک اسعار قرن نوزدهم انگلیس که متکی است بر نسخه ای فارسی که فیتزجرالد آنرا به غلط تفسیر کرده است. ۶ در مقدمه ترجمه اش گریوز چنین نوشته است:

1- Robert Graves

2- Robert Graves, *The Rubaiyat of Omar Khayyam* (London Cassell & Company Ltd, 1967).

۳- ایما، ص ۱.

۴- ایما.

۵- ایما.

۶- ایما، ص ۲.

... اشعار عارفانه خیام را چهار نسل پی در پی و به غلط چون سحنان مستی خوش گذران در مغرب زمیں پذیرفته اند : « امروز را دریاب فردا هیچ است. » همچنان بر اینند که خیام منکر این است که درد گایی معنی و مفهومی غایی دارد ، یا آنکه خالق سراوار آن همه رحم ، عقل و کمالی است که به غلط باو نسبت داده اند ؛ و این امر مغایر اسب با گفته های خیام در نسخه اصلی رباعیات او. ۷.

عمرعلیشاه ، همکار افغانی گریوز، مدعی است که در آماده ساختن این ترجمه کوشش کرده است که « کتابی نمونه در رباعیات سیح عمر خیام عرضه کند که محتویات آن صد درصد اصیل باشد. » او همچنان مدعی است که ترجمه جدید « از نسخه ای که در قرن دوازدهم میلادی [قرن پنجم هجری] استنساخ شده که اصیل بودن آن انکار ناپذیر است. » ۹، بهمل آمده است . اما راجع باین نسخه « اصیل » هیچگونه داده نشده است . تنها چیزی که می دانیم اینست که نسخه مذکور در سال ۱۱۵۳ میلادی - یعنی حدود سی سال پس از مرگ خیام - نوشته شده و در خانواده عمرعلیشاه بمدت هشتصد سال نگهداری شده است . سلطان سنجر کسی بوده که این نسخه را به خانواده علیشاه سپرده و « حد عمر علیشاه خان حان فشان خان ، که از شیوخ برگ متصوفه بوده « ۱۰ آرا برای آراء پس استعداد ساگردان مکتب تصوف بکار می برده است .

سالها پیش از چاپ ترجمه گریوز ، میکلا، کنسول فرانسه در دست که ترجمه فرانسه وی از رباعیات حمام در سال ۱۸۶۷ میلادی در پاریس انتشار یافت بمر معتقد بود که خیام صوفی بوده . در اینجا گریوز هم عقیده نیکلای فرانسیوی شده و مدعی است که خیام همانند سایر شعرا عارف ایرانی « سراب را سبک صوفیان بکار می برد و آن کنایه از حال حدبهاست که در اثر عشق الهی ایجاد می گردد. » ۱۱.

اگرچه مستشرقین اقرن نوزده میلادی در جستجوی نسخه اصیل رباعیات حمام کتابخانه های خاورمیانه را کاوش کرده اند ، تاکنون کسی موفق به پیدا کردن آن نشده و بدلائل زیر امکان دارد هیچوقت کسی موفق به کشف آن نشود: بحسب

۷- ایضا ، ص ۲-۳

۸- ایضا ، ص ۲۲

۹- ایضا ، ص ۲۳

۱۰- ایضا ، ص ۲۶

۱۱- ایضا ، ص ۴ .

اینکه معاصران خیام اردوی یادی بعنوان شاعر نکردند . همگان او را فیلسوف ، ستاره‌شناس ، دانشمند ریاضی‌دان بررگی می‌نامستند ، ولی ما هیچ منبع موثق تاریخی که خیام را ساعر شناسد نداریم . دلیل دیگر اینست که بفرض هم خیام شاعر بوده و دفتر شعری ار خود بجا گذاشته بود ، امکان ریادی وجود دارد که مجموعه اشعارس در حمله مغول که پس از مرگ وی اتفاق افتاد نابود گردد . ادوارد براون ، مستشرق نامدار انگلیسی در کتاب تاریخ ادبی ایران که در چهار جلد نوشته است ، در جلد دوم آن می‌نویسد که چگونه مغولان آمدند ، بردند ، کشتند و سوختند و رفتند و چگونه کتابخانه‌ها را آتش زدند و ارنسجه‌های کهن و گرانبها برای سوخت استفاده کردند . ۱۲ علا الدین ملک حوینی ، در تاریخ حیاتنا اشاره‌ای به کشتار مغولان در مرو می‌کند و می‌نویسد که سید عرالدین به کومک سیزده نفر چندین روروسب معمول سماده کشته شدند گان شهر مرو شدند و سرانجام ۱۶۰۰۰۰ ر۱۶۰۰ مرده برسمردند و در وصف حال رباعی ریرا می‌خوانند .

احترای پیاله‌ای که درهم پیوسب بشکستن آن روا می‌دارد هست
چندین سرو پای بارین اربودسب ازمهر که پیوست و یکس که سگسب

رباعیات معمول در ترجمه گریوز

در خلاف ادعای گریوز سحّه فارسی ترجمه‌اس ، که تاکنون آنرا بکسی نشان نداده است ، پراست ارباعیات معمول . البته خون این نسخه باصطلاح «اصیل» را نمی‌شود دید اثبات این امر که نسخه معمول است کارآسانی نیست ناحارایستی ارباههای دیگر حملی بودن متن فارسی ترجمه‌اس را ثابت کرد .

علی دستی در کتاب دمی با حمام در باره نام خیام در رباعیاتش جنس

می‌نویسد :

بر خلاف ... وجود کلمه خیام در رباعی مارا در اصال آن مشکوک
می‌کند بهترین شاهد سدا فجوای کلام است در همان ده دوارده رباعی که
متضمن کلمه خیام می‌باشد . قطع نظر ارباینکه خیام شاعری را پیشه خود
ساخته بود با نام سعری یعنی تحلیص داشته باسد و قطع نظر ارباینکه غالباً
کلمه «خیامی» در مستنداب پشت اسم پدر وی آورده شده است و باز
قطع نظر ارباینکه ساعرای که تحلیص داشته‌اند بدرتاً آنرا در رباعی بکار

برده‌اند ، تمام رباعی‌هائی که نام حیام دارد مشعر است براینکه دیگری آنرا گفته یا جواب یکی از رباعیات خیام است مانند «حیام تنّت به خیمه‌ای ماند راست» که جواب رباعی «دارنده حوتر کیب طنایع آراست» میباشد ، یا تعریض و کنایه‌ایست به حیام مانند «حیام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت - در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت» که واضح است می‌خواهد بگوید حیام با همه لاف حکمت و شك در امور مسلمه بالاخره مرد. ۱۳.

رباعی شماره ۴۸ در ترجمه گری و ترجمه رباعی معمولی است که علی دشتی آنرا پاسخ رباعی اصیل «دارنده حوتر کیب طنایع آراست» خیام می‌داد.

Khayyam, your mortal carcase is a tent;
Your soul, a Sultan, and your camp, all Time
The groom Called Fate maps out tomorrow's match
And strikes the tent when, Sultan like, you move
حیام تنّت به خیمه‌ای ماند راست

حان سلطان است و منزلش دارفناس

فراش احل ز بهر دیگر منزل

این خیمه بیفکند حوسلطان برخاست

و رباعی شماره ۱۰۸ در ترجمه گری و رکه باز رباعی معمولی است که علی دشتی بآن در بالا اساره کرده است :

Khayyam, who stitched the hides for Wisdom's tent
Has tumbled in Grief's clutches He lies burning,
The sheats of Death have closed upon his guys
And Hope the Broker sells him for a song.

خیام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت

در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت

مقراض احل طناب عمرش برید

دلال قضا برای گامش بفروخت

از میان افسانه‌هایی که به خیام نسبت داده‌اند می‌توان داستان نگرانی

ما در خیام پس از مرگ وی و در خواب دیدن خیام را نام برد. بطلان رباعی
ریر را :

ای سوخته سوخته سوختی

وی آتش دوزخ از تو افروختنی

تا کی گویی که بر عمر رحمت کن

حق را تو کجا بر رحمت آموختنی

هم صادق هدایت و هم علی دستانی روشن کرده اند . رباعی ۱۰۹ در ترجمه

گریور برگردانی است از این رباعی محمول :

Fools, with damnation as your destiny,

Sentenced to fuel the eternal fires of Hell,

How long will you still plead for Omar's Pardon,

Nudging his mercy from the Merciful .

محقق روسی روکوفسکی که در سال ۱۸۸۴ ایران آمده بود به محمول

بودن رباعی ریر پی برد :

من بنده عاصم رصای تو کجاست

تاریک دلم نور و صفای تو کجاست

ما را تو بهشت اگر طالع بدهی

این مرد بود لطف و عطای تو کجاست

این خود یکی از رباعیات «سرگردان» بود که قبلاً پروفیسور ژوکوفسکی

آنها در مجموعه اسرار عبدالله انصاری (چاپ سنگی هندوستان) دیده بود .

با مراجعه به ترجمه گریور مشاهده می شود که رباعی ۸۶ در کتاب وی ترجمه

این رباعی محمول است .

If sinfully I drudge, where is Your mercy

If clouds darken my heart where is Your light ?

Heaven rewards my practice of obedience;

Rewards well — earned are good — but what of grace ?

پروفیسور براون در تاریخ ادبی ایران نوشته است که رباعی زیر که در ظاهر

منسوب به خیام است در حقیقت گفته ابن سیناست :

از حر حضيض خاك تا اوج رحل

کردم همه مشکلات گردون را حل

بیرون حستم ز بند هر مکر و حیل

هر بند گشاده شد مکر بند احل

رباعی ۳۴ در مجموعه گریوز ترجمه این رباعی ابن سیناست :

Easth's Perigee to Saturn's Apogee -

I have unveiled all astral myteries;

Breakuig the barriers of decet and fraud.

Leapiug all obstacles but Fate's design

نسخه مجعول :

یکی از نکاتی که خواننده را در مستند بودن ترجمه گریوز مشکوک می کند نسخه فارسی اسب که وی ادعا کرده اسب هشتصدسال از عمر می گذرد و با اصطلاح اصیل ترین نسخه های رباعیات خیام اسب آنچه که مسلم است استنساخ کنندگان عموماً رباعیات را بر حسب حرف آخر مصراع آخر هر رباعی تنظیم می کرده اند و این خود سنتی بود که در نهیه و تنظیم رباعیات در ایران متداول بوده است. تعجب در اینجا است که رباعیات کتاب گریوز که بنا به ادعای خود او بر حسب تقدم و تأخر نسخه فارسی اش ترجمه شده است ۱۴ ، از لحاظ تقدم و تأخر رباعی ها با مجموعه فیتزجرالد اختلافی ندارد. ادوارد فیتزجرالد در ترجمه انگلیسی خود ابدأ رعایت نظم و ترتیب استنساخ کنندگان ایرانی را نکرده بود ؛ بلکه در ترجمه خود رباعیات را آنچنان آورد که يك دور از زندگی خیام را از بامداد تا شامگاه نشان بدهد . اما در ترجمه گریوز رباعیات همان تقدم و تأخر ترجمه فیتزجرالد را دارند و چگونه ممکن است که نسخه ای را که گریوز مدعی است سی سال پس از وفات خیام استنساخ شده همان سلسله مراتب ترجمه فیتزجرالد را که صدسال پیش نوشته شده ، داشته باشد ؟

در سال ۱۸۹۹ ادوارد هرزن ال ۱۵ حانور شناس انگلیسی که صمناً درباره

14 - Robert Graves, *The Rubaiyat of Omar Khayyam* (London: Cassell & Company Ltd , 1967), p 48 .

15 - Edward Heron - Allen .

ادبیات فارسی نیز تحقیقاتی داست در کتابی ۱۶ خواست منابع فارسی رباعیات انگلیسی فیتزجرالد را بدهد. در این کتاب هم رباعیات انگلیسی فیتزجرالد و هم رباعیات فارسی معادل آنها و هم ترجمه انگلیسی خودهرن‌الن آمده است. ترتیب آمدن رباعیات در این کتاب همان است که در ترجمه انگلیسی فیتزجرالد دیده می‌شود و باز تعجب در اینجا است که رباعیات انگلیسی گریوز از لحاظ تقدم و تأخر بارباعیات این کتاب اختلافی ندارد. بنابراین می‌شود نتیجه‌گیری کرد که سحسی پس از سال ۱۸۹۹ رباعیات فارسی این کتاب را با مرکب و کاغذ کهنه دوباره نوشته و نسخه‌ی معمولی بوجود آورده است که بعدها بدست گریوز افتاد و سرانجام این ترجمه معمول و مغلوپ بوجود آمد.

یکی دیگر از مشخصات ترجمه گریوز آنست که اغلاط آن با اغلاط ترجمه هرن‌الن اختلافی ندارد. مثلاً هم گریوز و هم هرن‌الن «برم» را بجای «banquet» ، «Pavilion» ترجمه کرده‌اند

این کهنه رباط را که عالم نامست

آرامگه ابلق صبح و سامست

بر میسب که وامانده صدحشید است

قصریست که تکیه‌گاه صدبهرامست

ترجمه هرن‌الن

This worn Caravanserai which is Called the world
Is the resting - place of the piebald horse of night and day;
It is a Pavilion which has been abandoned by an hundred
Jamshyds :
It is a Palace that is the resting - place of an hundred
Bahrams . ۱۷

16 — Edward Heron Allen *Edward Fitz Gerald's Rubaiyat of Omar Khayyam with their Original Persian Sources* (London , Bernard Quaritch, 1899) .

ترجمه گریوز

This ruined caravanserai, called Earth -
 Stable of Day - with - Night , a piebald steed ,
 Former pavilion of a hundred Jamsheds ;
 A hundred Bahrams' one - time hall of state , ۱۸

همچنین در رباعی شماره سه ترجمه گریوز که لغت «صلاح» ، «prayer»
 ترجمه شده است که مانند لغت «devotions» در ترجمه هرن الی سرگردان
 نادرستی است .

هنگام صبح است و حروش ای ساقی
 ما و می و کوی میفروش ای ساقی
 چه جای صلاحست خموس ای ساقی
 بگذر رحیث و درد بوس ای ساقی

ترجمه هرن الی

It is the hour for the morning draught, and the Cock-
 crow, O Saki ,

Here are we, and the vine, and the street of vinters,
 O Saki,

What time is this for devotions? Be silent, O saki,

Let be the traditions, and drink to the dregs, O Saki! ۱۹

ترجمه گریوز

Loud crows the cock for his dawn drink, my Saki! -

Here stand we in the Vinter's Row, my Saki!

Is this an hour for prayer? Silence, my Saki!

Defy old custom, Saki, drink your fill! ۲۰

یکی دیگر از خصوصیات ترجمه گریوز آنست که رباعیاتی که در آخر
 کتاب هرن الی آمده اند بیر در آخر ترجمه وی آمده اند . رباعیات شماره ۱۰۸

۱۸ - رباعی شماره ۱۷ در ترجمه گریوز .

۱۹ - ایضا در کتاب هرن الی ، ص ۹ .

۲۰ - رباعی شماره ۳ در ترجمه گریوز .

۱۰۹ و ۱۱۰ در ترجمه گری و زهمان رباعیات معمولی هستند که قبلاً باها اشاره شد. مثلاً رباعی شماره ۱۰۹ ترجمه رباعی معروف «ای سوخته سوخته سوختنی» است. این خود جواب دندان شکنی است به گری و زهمان که ادعا دارد نسخه فارسی اش صد در صد اصیل بوده، چون در این نسخه با اصطلاح اصیل ما به ترانه ای بر می خوریم که روح حیات پس از مرگ آنرا سروده است.

خیام‌سناسان ایرانی و خارجی مدتها پس این امر را روشن کردند که ترجمه فیتزجرالد وفادار به متن اصلی نبوده و فیتزجرالد نه تنها از اشعار سرای دیگر ایرانی الهام گرفته بلکه گاهگاهی در اثر الهام از اشعار فارسی رباعیاتی به انگلیسی سروده که اصلاً منبع فارسی ندارند. هر آن که کوشیده بود منابع فارسی ترجمه فیتزجرالد را ذکر کند، در نتیجه نتوانسته بود برای این گونه رباعیات فیتزجرالد منابعی پیدا کند و با مراجعه به ترجمه گری و زهمان مشاهده می شود که چون در کتاب هر ن الی، معادل فارسی برای اینگونه رباعیات وجود ندارد در کتاب گری و زهمان ترجمه ای برای اینگونه رباعیات یافت نمی شود. مثلاً هر ن الی برای رباعی انگلیسی زیر فیتزجرالد نتوانسته بود رباعی معادل فارسی پیدا کند.

Then of the Thee in Me who works beind

The Veil, I lifted up my hands to find

A lamp amid the Darkness, and I heard,

As from without - «The Me within Thee blind» ۲۱

با مراجعه به ترجمه گری و زهمان، معادلی برای این رباعی در کتاب وی یافت نمی شود.

برای رباعی شماره ۱۰۹ در مجموعه فیتزجرالد، هر ن الی نتوانست يك معادل فارسی پیدا کند. با جاردویمه رباعی زیر را بعنوان منابع رباعی انگلیسی فیتزجرالد آورد:

۱- در سایه گل نشین که بس گل که ر باد در خاک فرو رفته و با خاک سده

۲- کافکنند بجاك صد هرازان حم و کی این آمدن تیر مه و رفتن دی

با رجوع به رباعی معادل در ترجمه گری و زهمان مشاهده می شود که رباعی انگلیسی

وی نیز مرکب از دو نیمه رباعی است که تعلقی بهم ندارند و مبنی بر همان دو نیمه

رباعی هستند که در کتاب هرن الن مدکور افتاده است .

Rest in the rose's shade, though winds have burst
A world of blossom, Petals fall to dust
Jamsheds and khusrus by the hundred thousand
Lie tumbled by a similar stroke of time ۲۲

عن همین اختلاط در رباعی شماره ده گریوز دیده می شود که بار متشکل از
دو نیمه رباعی است که در کتاب هرن الن آمده است .

۱- يك حرعة می ز ملك كاوس بهست

ور تحت قناد و ملكت طوس بهست

۲- گردن منه ار خصم بود رستم رال

منه میر ار دوست بود خاتم طي

و رباعی معادل گریور همی برای این دو نیمه رباعی است .

One ample draught outdoes the fame of Kawus,
Kohad the Glorious or Imperial Tus
Friend, never bow your neck even to Rustum
Nor proffer thanks even to Hatim Tai

در مجموعه های رباعیات خیام ، هر قدر تاریخ استنساخ به عصر ما نزدیک تر
می شود بر تعداد رباعیات صوفیانه افزوده می گردد . آرنور کریستنسن ، محقق
دانمارکی ، که نحسب پی یابن امر برد ، حسن رباعیات معمولی را از مجموعه خود
حذف کرد . شاید علت وجود چنین رباعیات صوفیانه در نسخ بعدی ناین علت
باشد که استنساخ کنندگان عمداً برای تبریئة خیام چنین رباعیانی را داخل مجموعه ها
کردند . نسخه گریور نیز باید در زمان نزدیک بما استنساخ شده باشد و سایر هم
کپیها است از رباعیات فارسی که هرن الن در سال ۱۸۹۹ در کتاب خود آورده است
برای اینکه هرن الن کوشید منابع فارسی ترجمه فیتر حرالدرا پیدا کند و چون
فیتر حرالدردو نسخه کسفر و کلکته استفاده کرده بود که هر دو چندین سال پس
از مرگ خیام استنساخ شده بودند ، بنابراین حسن رباعیات معمول صوفیانه نیز
منبع الهام وی قرار گرفته بودند .

حافظ ، ساعر متصوف ایران که در قرن هفتم هجری می زیست رباعیاتی دارد که گاهی در مجموعه رباعیات خیام دیده می شود . از میان چند رباعی حافظ که پروفیسور ژوکوفسکی در رباعیات خیام کشف کرد ، رباعی زیر در نسخه معروف اورلی^{۲۳} آمده که فیتزجرالد از آن در ترجمه اش استفاده کرده بود:

« Well, I murmured one, « Let whoso make or buy
 « My Clay with long Oblivion is gone dry ;
 « But fill me with the old familiar Juice,
 « Methinks I might recover by and by » .^{۲۴}

با مراجعه به ترجمه گریور مشاهده می شود که ترجمه این رباعی حافظ در کتاب وی هم آمده است .

When Destiny, I say, has trod me down
 Cutting my root of hope, sweet friends, assemble
 And from my Clay contrive a single jug
 To thrive again, well soused in glorious drink^{۲۵}

البته عدم سماع بن ترجمه فیتزجرالد و گریور بعلمت ترجمه آزاد فیتزجرالد است . متن فارسی این رباعی چنین است
 در پای اجل حوض سرافکنده شوم

و ریج امید عمر برکنده شوم

در بهار گلم بحر صراحی مکنید

شاید که حویر ناده شوم ریده شوم .

جای تعجب است که در نسخه ای که گریور مدعی است در قرن پنجم هجری استنساخ شده رباعی يك ساعر قرن هفتم هجری دیده می شود البته لرومی ندارد که رباعیات تمام سغری متصوف را که در مجموعه گریور آمده است در اینجا منعکس کنیم. کافی است که بگوییم اگر مترجمانی چون نیکلا و گریور برای رباعیات خیام تفسیرات صوفیانه کرده اند دلیلی واضح وجود دارد. این رباعیات

سرگردان صوفیانه که به مجموعه‌های رباعیات خیام راه یافته بودند آنها را فریب داده‌اند .

گریوز در مقدمه ترجمه خود می‌نویسد : «هرن‌الن ، که تحریر و تحلیل دقیقی از منابع فارسی فیترحرالد کرده است ، باین نتیجه رسیده که فیترحرالد از اشعار عطار ، حافظ ، سعدی و حامی که از شعرای متصوف ایران بودند در ترجمه رباعیات استفاده کرده است.» ۲۶. متأسفانه گریوز نمی‌داند که نسخه فارسی خود او، که بایستی کپی مجموعه هرن‌الن باشد ، مجنوی همان منابع فارسی است که هرن‌الن برای ترجمه فیترحرالد پیدا کرد ، که اغلب آنها اشعار همین شعرای متصوف هستند .

گریوز مدعی است که حاتم صوفی بود

عمر علیشاه ، همکار گریوز در این ترجمه ، عقیده دارد که لقب خیام «لقبی است صوفیانه و در حروف ابجد تبدیل به نامی صوفیانه می‌شود که تارک مال دنیا ، معنی می‌دهد.» ۲۷ ادریس شاه ، برادر عمر علیشاه ، نیز معتقد است که اشعار خیام باید از دیدگاه صوفیانه خوانده شود. در کتاب خود بنام صوفیان ۲۸ فصلی را به خیام اختصاص داده و در آن خیام را صوفی معرفی کرده است . در این فصل ، ادریس شاه ، خیام را «ندای صوفیان» ۲۹ خطاب می‌کند و مدعی است که اشعار خیام «معانی دوگانه» ۳۰ دارد و می‌شود از مفاد آن «برای مقاصد صوفیانه استفاده کرد.» ۳۱

گریوز در مقاله‌ای که در امریکا در دفاع از ترجمه‌اش نوشت ۳۲ مدعی

۲۶ - Robert Graves, *The Rubaiyat of Omar Khayyam* (London : Cassell & Company Ltd , 1967). p 16

۲۷ - ایضا ، ص ۳۴ .

۲۸ - Idries Shah , *The Sufis* (London : W . H . Allen , 1964) .

۲۹ - ایضا ، ص ۱۶۶ .

۳۰ - ایضا ، ص ۱۶۸ .

۳۱ - ایضا ، ص ۱۶۸ .

۳۲ - Robert Graves, «Translating the Rubaiyat,» *Commentary* 46, No. 1 (July, 1968) .

شد که خیام را «پنجاه میلیون صوفی در مشرق‌زمین و به‌ویژه در ایران بعنوان يك رهبر دینی قبول داشتند... لیکن این منشاء هر رگ عشق عارفانه اسلامی در مغرب‌رسم بعنوان يك آدم خوش‌گذران مورد توجه پنجاه میلیون باده‌خواران گشته است.»^{۳۳} در این مقاله ، گریوز شکی بجا نمی‌گذارد که «تصوف خیام همیشه مورد قبول صوفیان بوده - و گرنه چرا خانوادهٔ عمر علیشاه ، که از صوفیان دیرین بوده‌اند ، بمدت هشت قرن این نسخه رباعیات وی را نگهداری کرده بودند»^{۳۴}

عجیب نیست که بعضی از منتقدین تعبیرات صوفیانه برای رباعیات خیام کرده‌اند. وجود -نیز رباعیات «سرگردانی» که قبلاً به آنها اشاره شد ، باعث گمراهی هر کس می‌شد . پس از مطالعهٔ دقیق زندگانی خیام و دوره‌ای که وی در آن می‌زیسته و بررسی آثار وی و بوسته‌های معاصرانش دربارهٔ وی ، هیچ‌گونه سندی تاکنون کشف نشده که دال بر صوفی بودن خیام باشد و همچنان که علی‌دشتی در کتاب دمی‌نا حمام ذکر کرده است ، «نامی از وی [خیام] در سلسله مشایخ صوفیه نیست و صوفیان نامی چون سیخ‌رحم‌الدین دایه و سلطان ولد باشار خوبی روی نمی‌نگرند.»^{۳۵} هم‌چنین در رباعیات خیام که در کتابهای التنبیه ، مرصادالعباد ، موس‌الاحرار ، تاریخ جهانگشا ، تاریخ و صاف ، تاریخ‌گریده ، فردوس التواریخ و نزهة‌المحالی آمده است و خیام‌شناسان ایرانی و خارجی باصالت اکثر این رباعیات معتقدند ، اثری از کنایات صوفیانه دیده نمی‌شود. صوفیایی چون عمر علیشاه و برادر ایشان ادریس‌ساز ، بطریات عارفانه خود را بر رباعیات خیام بحمیل کرده‌اند . قفطی در کتاب تاریخ‌الحکمایر باین نکته پی‌برده بود که صوفیان فریب معانی طاهری رباعیات خیام را خورده و اشارات صوفیانه در آنها می‌بینند در حالیکه در باطن معانی رباعیات خیام برای سرب‌همانند بیس‌مارهای گریخته است .^{۳۶} قفطی همچنان در کتابش نوشته است که علت مسافرت خیام به‌مکه ترس از تکفیر معاصران خود بوده است .

۳۳ - ایما . صفحه ۶۶ .

۳۴ - ایما ، صفحه ۶۹

۳۵ - علی‌دشتی دمی‌نا حمام (تهران : چاپخانهٔ بهمن ، ۱۳۴۴) ، ص ۸۴ .

۳۶ - رجوع‌نود به‌مقالهٔ پروفسور ژوزف‌سکی در مجلة المقاریف ۱۱ ، بوسنیه‌دراس‌انگلیسی

در صفحه ۳۵۴ مجلة الوطن سلطنتی آسیایی انگلستان سال ۱۸۹۸ ترجمه و چاپ شد .

برخلاف غزالی ، فیلسوف معاصر خود ، خیام به سلك صوفیان در نیامد و بالنتیجه مورد علاقه و توجه غزالی نبوده و اختلاف عقاید و آراء ایندو خود دلیلی است بر صوفی نبودن خیام .

ربان ترجمه نمیریور

حون گریوز شاعر معاصر انگلیسی است حواء ماحواه در ترجمه خودار الفاظ ساده انگلیسی استفاده کرده است . در ترجمه معروف فیتزجرالد که در قرن نوزده انحام ضد صناعات بدیع شعری دوره ویکتورین انگلیس بچشم می خورد . با توجه باین نکته که ربان رباعیات اصیل خیام ساده و بی تکلف است ، نایسنی اقرار کرد که در ترجمه گریوز این سادگی و بی پیرایگی مراعات شده است . اما گریوز گاهی پافرا تر بهاده و ارلفات متبدل و غیر شاعرانه انگلیسی در ترجمه خود استفاده کرده است . مثلا در رباعی شماره يك ترجمه خود لغت «straddeing» ، در رباعی شماره صدويك لغت «besmirched» ، در رباعی شماره هشتاد و سه لغت «irresistibility» ، در رباعی شماره هشتاد و دو لغت «incontrovertibly» و در رباعی شماره چهارده لغت «snap» را بکار برده است . لغت «maneuels» که در رباعی شماره یازده وی بکار رفته اصلا در ربان انگلیسی وجود ندارد ولی امکان دارد همان لغت «manchet» باشد که نوعی نان گندم است .

مهرهای ساسانی

نوشته دکتر بموار

CATALOGUE OF THE WESTERN ASIATIC SEALS
IN THE BRITISH MUSEUM

STAMP SEALS, II - THE SASSANIAN DYNASTY

by Dr. A. D. H. Bivar. Published by The Trustees of
the British Museum, London, 1969, VIII+145 ps. + 32 Pls

بزرگترین گنجینه مهرهای ساسانی در موزه بریتانیا است و از این روی
بررسی کاملی از جنس سنگها ، نقوش و شیوه کنده گری و نوشته های آنها ، برای

بررسی تاریخ ایران ساسانی اهمیت اساسی دارد و در حل مسایل تاریخی، هنری و دینی و حتی جغرافیائی آن دوره کمک شایانی میکند. اما اختلاف سلیقه‌ها در طبقه‌بندی مهرها، و زیادی تعداد آنها و دشواری خط پهلوی، کاریک‌چنین بررسی رادشوار می‌سازد. با اینهمه نویسنده دانشمند این کتاب دکتربیوار، که استاد باستان‌شناسی ایران در دانشگاه لندن است، بخوبی از عهده طبقه‌بندی کاملاً پذیرفتنی و سودمندی برای این مهرها، و بررسی کاملی از همه خصوصیات و ارزشهای آنها، برآمده است. وی در مقدمه مفصل خود (صفحه ۱ تا ۳۳) از مسایلی چون:

سابقه مطالعه مهرهای ساسانی، مهرهایی که ناپدید شده‌اند، ترتیب و طبقه‌بندی مهرها، ترتیب تاریخی، کتیبه‌ها و ریخت و مناسبت و موضوع نقوش مهرها سخن می‌راند، و اهم اشارات مورخان کهن شرقی و غربی درباره مهرهای ساسانی را بررسی میکند. آنگاه یادداست‌هایی در مورد سنگ‌هایی که برای ساختن مهرها بکار برده‌اند، می‌افزاید، و در فهرست مآخذی که از ص ۳۷ تا ۴۰ را پر کرده است، همه مآخذ و تحقیقاتی را که در باب موضوع مورد بحث نوشته شده است یاد میکند، و بر آنهایی که دارای ارزش بخصوصی هستند، توضیحاتی می‌افزاید؛ سپس مهرها را بر حسب موضوع نقوش آنها (مثل تصاویر انسان، چهارپایان، پرندگان و حاداران دیگر، آتشدان، غریته‌ها و حانوران مختلط‌الاعضا، نشان و علامت افراد و حادثات) (Devices) و کتیبه‌ها دسته‌بندی میکند، و نام و نشان هر یک از مهرها را بدقت نشان می‌دهد. بعد از مهرهای تقلبی، و مهروارهای گلی^۱، و مهرهای هندو-پارتی Indo - parthian سخن میراند. ۴۳ تصویر، که هر یک ده‌ها مهر ساسانی را می‌نماید، با توجه به همان طبقه‌بندی که در متن اختیار گشته است، با نفاست فراوان چاپ و به کتاب افزوده شده.

آشنائی اروپائیان با مهرهای ساسانی از نیمه دوم سده هفدهم آغاز شد، و با انتشار فهرست مهرهای کهن و نوین، اثر ر. راسپ R.E Raspe در ۱۷۹۱، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. کامیابی سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy به خواندن القبای پهلوی در ۱۷۹۳، مطالعه مهرهای کتیبه‌دار ساسانی را بسیار

(۱) مهرواره گلی را من بجای Bulla بکار می‌برم.

آسان کرد ، و پیشرفت فن تصویرنگاری و چاپ ، و مطالعه‌های پیشینیان ، ادوارد توماس Edward Thomas را در ۱۸۵۲ به انتشار نخستین فهرست علمی موضوعی برای مهرهای ساسانی توانا ساخت . در ۱۸۹۰ پاول هرن Paul Horn معروف فهرست مهرهای کتیبه‌دار ساسانی در موزه بریتانیا را منتشر کرد . دو سال بعد یوستی Juuui در نامنامه ایرانی از مهرهای ساسانی برای تعیین نامهای سرشناسان روزگار ساسانی سود بسیار برد . هنینگ و هرتسفلد هم تحقیقات گرانبهائی در موضوع مورد بحث کرده‌اند ، و فهرست مهرهای ساسانی در موزه ارمیناژ ، که بوسیله نورسیف Borisov بولوکنین Lukonin در ۱۹۶۲ چاپ شد ، مهمترین اثری بود که پیش از کتاب حاضر در مورد مهرهای ساسانی منتشر گردید .

دکتر بیوار انواع مهرها را بر حسب موضوع گروه‌بندی کرده است ، و اسکالات و امتیارات این سیوه را یادآور گشته ، و در مورد تعیین تاریخ ساخته شدن هر يك از مهرها از همه امکانات ، مثل رابطه مهر با اسبای دیگر در محل کاوش و یافته شدن آن ، نوع و ریخت کتیبه‌ها و رابطه پاره‌ای از آنها با اشخاص تاریخی و معروف ، ریخت مهر و سیوه‌کننده گری آن و غیره و غیره ... استفاده کرده است .

کتیبه‌هائی که بر مهرهای ساسانی منقور است ، یا نام و نشان خدا و دهمهر را می‌رساند ، مانند مهر شماره ۱۱۹۹۹۴ که تصویر و نام وه‌دین شاپور انباربد ایران در زمان یرد گرد دوم را حاوی است (تصویر ۱ AD 3) ،

و یا نام شهرهای بزرگ و نامور را ، مانند مهر شماره ۱۱۹۹۷۰ که از گرمیکان (کرکوک) و نوت ارتخشیرکان (هوصل) نام میبرد (تصویر 1 OA 29) ؛ اما گاهی تنها يك کلمه و جمله اخباری و مذهبی را شامل است ، مانند «راست» (درست ، دست نه‌جورده) که نماینده رصایت خداوند مهرانمتن نامه‌ای یا جبری که بر آن مهر می‌زده ، بوده است ، و مانند مهر شماره ۱۲۰۳۳۴ که «پشتیبانی مهر» بر آن حک شده است (تصویر 13 EG3) .

از نظر جنس ، مهرهای ساسانی را از سنگهائی چون عقیق حکری ، سنگ یمانی ، عقیق ، عقیق سلیمانی ، یشم ، لائورد ، فیروزه ، سنگ آهن و لعل می‌ساختند و این ابتکار بزرگ دکتر بیوار است که ثابت می‌کند میان این ریخت و جنس و تاریخ این مهرها رابطه‌ای انکارناپذیر موجود است ، یعنی نوع

بخصوصی از يك سنگ را بریخت . معینی و در زمان محدودی می‌پسندیدند و می‌ساختند ؛ در نتیجه مثلاً میتوان گفت که نگارهایی که سطح صاف و یا کمی برآمده دارند و از عقیق سلیمانی ساخته شده‌اند ، میان سالهای ۴۰۰ - ۲۲۴ میلادی رواج کامل داشته‌اند ، و غیره .

در هر مطلبی از این کتاب ، نکته تحقیقی دلچسب و ارزشمندی گنجانیده شده است و در نتیجه اهمیت این اثر چنان است که هیچ دانشجوی تاریخ و هنر و باستانشناسی ایران ، و حتی آسیای باختری ، از آن بی‌نیاز نمیتواند بود . کامبایی هر چه بیشتر دکتر بیوار را در خدمت به تاریخ و باستانشناسی ایران آرزو مندیم .

ولادیمیر ایوانف



ولادیمیر ایوانف
(متولد ۱۸۶۶) ایرانشناس
مشهور که تخصص او در
شناخت آثار و مطالعه افکار
فرقه اسماعیلی بود و روز ۲۹
خرداد ۱۳۴۸ در تهران
وفات کرد

ایوانف از مردم
روسیه بود و در سالهای
قبل از انقلاب به ایران
آمده بود. او پس از انقلاب
از مراجعت به مملکت
خود سر باز زد و به سوی
ممالک اروپائی و هندوستان
رفت و قسمتی از دوران
حیات را در هند گذراند و
در خدمت انجمن اسماعیلی
و مرحوم آقاخان بررگ

بود و به کارهای فرهنگی و تحفیفی می پرداخت و با سوق و علاقه خاص تحقیقات
خود را در زمینه آثار اسماعیلی دنبال می کرد و چندین متن اسماعیلی را در
مبئی و تهران به چاپ رسانید و کتابی مسوط در باب تاریخ الموت به زبان
انگلیسی نوشت .

ایودیف منالات و آثار دیگر هم در زمینه لهجه های خراسان و ادبیات فارسی
دارد که همه به زبان انگلیسی است و در مجلات انگلیس و هندوستان چاپ شده است
و در فهرست مشهور Index Islamicus آنها را می توان شناخت .
اهم فهرست آثاری که از او در زمینه تاریخ و فرهنگ اسماعیلیان نشر شده
بدین صورت است .

1. "The Alleged Founder of Ismailism."
2. 'Collectanea,' vol. I, 1948. Contents: 'Satpath' (on Indian Ismailism). 242
3. "Studies in Early Persian Ismailism." Cairo. 1948, pp. xii-202.
4. "Tasawwurat (Rawdatu't-taslim)" by Nasiro'd-din Tusi. Pers. text, ed. and transl. by W Ivanow. Bombay, 1950 pp lxxxviii-250
5. "Pandiyat-i Jawanmardi." Pers text, ed. and transl by W. Ivanow. Bombay, 1953. pp x-20-98-102.
6. "Nasir-i Khussaw and Ismailism," Bombay 1948, pp xx-70
7. "Six Chapterr-i Khusraw" (Shish Fasl-i Sayyid Nasir) Pers text, ed and transl. by W. Ivanow. Bombay and Cairo, 1949. pq xli-112-48
8. "Brief Survey of the Evlution of Ismailism." Bombay, 1952. pp. x-88.
9. "True Meaning of Religion" (Risala dar Haqiqat-i Din) by Shihabu'd-din Shah Transl by W. Ivanow. Third ed. Bombay, 1959. pp. xx-52.
10. "Problems in Nasir-i Khusraw's Biography" Amplified second ed. Bombay. 1959, pp xvi-88.
11. "On the Recognition of the Imam" (Fasl dar Bayan-i Shinakht-i Imam), Pers. text. ed. by W. Ivanow. Second ed., 1962
12. Alamut and Lamasar, by W. Ivanow. tehran 1960.

13. "The Truth-Worshippers of Kurdistan." Ahl-i Haqq texts. edited by W Ivanow Bombay 1953. pp. xvi-249-210

14. "Studies in Easly Persian Ismailism." by W Ivanow. Second revised ed. (see above, A-3). Bombay. 1955 pp xii-160.

15 "Ibn al-Qaddah (The Alleged Founder of Ismailism)." by W Ivanow Second revised ed. of A-1 Bombay. 1957. pp. xii-161

16 "Haft Bab" or "Seven Chapters", by Abu Ishaq Quhistani Pers. text. ed. transl. by W. Ivanow Bombay, 1959 pp xii-28-78

17 "On the Recognition of the Imam" (Fāsl dar Bayān-i Shinakht-i Imam). Pers text. ed. by W Ivanow Bombay. 1949. pp xvi-28

18. An English translation of the preceding. by W Ivanow. Bombay, 1947. pp xii-60.

وفات سید محمد هاشمی

سید محمد هاشمی کرمانی متولد ۱۲۷۹ شمسی در ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ درگذشت. آن مرحوم مرد فرهنگی و سیاسی بود. مدتی روزنامه نویسی کرد (در کرمان و در تهران) و چند دوره وکالت کرمان در مجلس شورای ملی به عهده او بود.

مرحوم هاشمی ادیب، شاعر و فاضل بود و مخصوصاً در خصوص تاریخ کرمان از مطلعان بود. کتاب تذکرة الاولیاء محرابی از آثار قرن دهم را او تصحیح و چاپ کرد. نام روزنامه‌ای که او در کرمان می‌نوشت «بیداری» بود و در تهران روزنامه «اتحاد ملی» را بنیاد گذارد.

وفات زکی ولیدی طوغان

طوغان استاد نامدار ترك
كه از مستشرقان مشهور
و در ايرانشناسی نیز
نامور بود در ۲۶ ژوئيه
۱۹۷۰ در گذشت. سن
او قریب ۸۸ سال بود.
طوغان با زندگی
سیاسی مشهور شد و پس از
ناکامی به سوی علم گرائید
و چون مستعد بود و
ربانهای متعددی دانست
از برجستگان شد.



طوغان کتابشناس و
نسخه‌شناس بود. به ادبیات
ترکی بیشتر علاقه داشت تا
فارسی. اما در زمینه هر دو
رحمات و خدمات بسیار
کرد. او کسی است که

عده‌ای نسخ مهم را در کتابخانه‌ها یافته و باعث سهرت آنها شده است. او بود که
رساله ابن فضل را در کتابخانه آستان قدس و ترجمه حواری مقدمه‌الادب
زمحشری را در ترکیه پیدا و معرفی کرد.

ما به دانشمندان کشور ترکیه که یکی از برجستگان ایرانشناس و ترکشناس
دانشگاه استانبول اردست آنها رفته است تسلیم می‌شویم و شرح زندگی و حالات
و تألیفات او را در یکی از شماره‌های آینده خواهیم آورد.

مرحوم طوغان سرگذشتی مفصل از خود در کتابی که ۶۴۳ صفحه و
به زبان ترکی است نوشت و در ۱۹۶۹ منتشر کرد. از او شنیدم که سرگذشتش
به صورت ملخص توسط یکی از ناشران امریکا نیز چاپ خواهد شد. نام کتاب
او Hattıralar (خاطره‌لر) است.

یوسف شاخت J. Schacht از اسلام شناسان بنام و متخصص مشهور فقه و کلام اسلامی متولد سال ۱۹۰۲ در گوشه‌ای از لهستان در اول اوت ۱۹۶۹ در بیوحرزی (امریکا) وفات کرد. او قسمتی از دوران زندگی را در آلمان و قسمتی را در انگلیس و قسمتی دیگر را در امریکا گذراند.

وفات یوسف شاخت



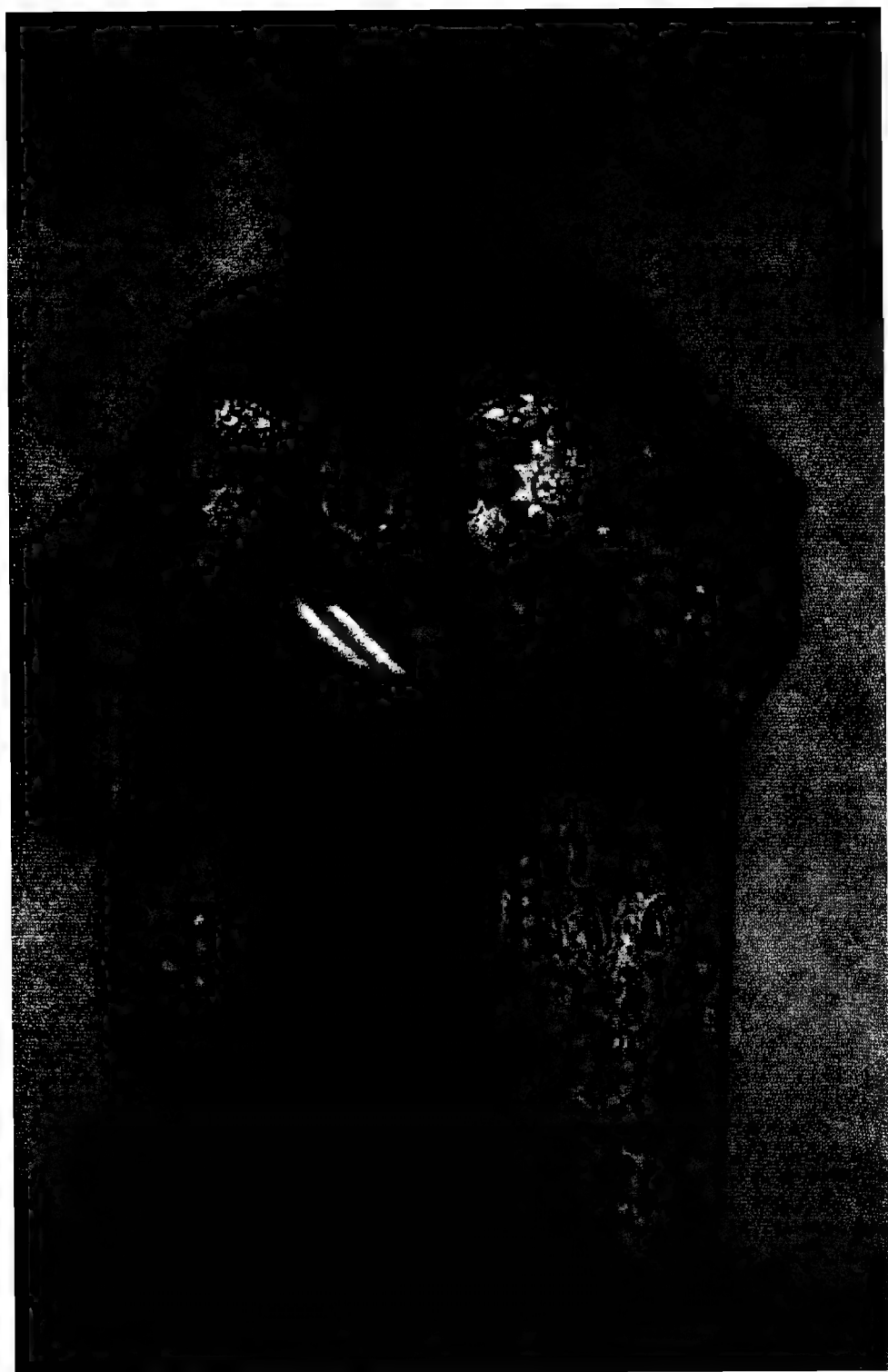
مدتی در قاهره استاد موقت بود. چندی در اکسفورد تدریس کرد و چندی در نیجریه و چندی در لیدن (هلند) و چندی در دانشگاه‌های امریکا.
با وجود آنکه هر چند به چند در یکی از ممالک مقیم می‌شد مقدار کار علمی او حیرت‌انگیز و اکثر آقابل اعتماد است. برنارد لوئیس B. Lewis شرح زندگی و آثار او را به تفصیل در محله B.S.O.A.S. (جلد ۳۳ حروء دوم- ۱۹۷۰) نوشته است.

عکس میرزا غلامرضا خوشنویسی

میرزا غلامرضا خوشنویس از خوشنویسان ستملیق نویس مشهور در عصر
ناصری است . و از آثار مشهور او کتیبه مسجد سپهسالار تهران قابل ذکر است .



میرزا غلامرضا خوشنویس



-۲-

تصویر تهاشی رضا قلی خان هدایت لله باشی

این اثر از ابوالحسن غماری (صنیع الملک) چهره ساز مشهور عصر ناصری است . اندازه این تصویر ۳۴ × ۵ / ۲۴ سانتی مترست و در موزه ایران باستان نگاهداری می شود .

-۳-

فرمان محمدشاه در مورد واگذاری قبیله الاشرافی مملکت فارسی به هده درویش حسن

درین فرمان اطلاعات مفیدی راجع به اصطلاحات و مراسم درویشی در عهد محمدشاه مندرج است . متن

-۴-

گوشده ای از کتبیة بیستون

این عکس توسط هیأت باستان شناسان آلمانی برداشته شده است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون
هم الذين آمنوا
بالله ورسوله

والمؤمنون
هم الذين آمنوا
بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله



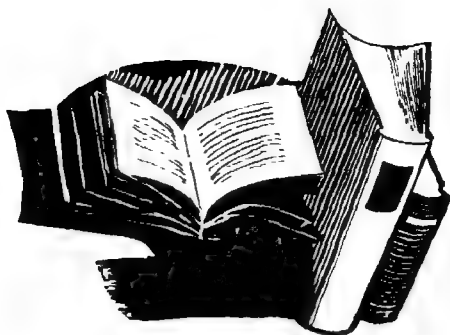


محصلین دارالفنون در آغاز تأسیس
نقاشی اسرار و صغ و هیأت محصلین دارالفنون در سالهای نخستین تأسیس
آن مدرسه .



مدرسه مبارک نظامی ناصر

معرفی کتابهای تازه



وریری ۳۳۰+۳۸ ص
محتوی پانزده مقاله در مسائل و مباحث
کتابداری است .

رجائی ، احمدعلی :

متنی پارسی ارهون چیارم هجری؟ معرفی
فرآن حطی مرحوم شماره ۴. [منبذ] آستان
قدس [۱۳۴۹] وریری . ۲۳۵ ص

بحثی است دقیق در باب مشخصات و
مختصات قرآن حطی با ترجمه فارسی که
آقای رجائی نشر فارسی آن را از قرن
چهارم هجری احتمال می دهد . درین
بحث از خصائص و دستوری متن نیز بحث
و با ترجمه های طبری و کشف الاسرار و
ابوالفتح تطبیق داده شده است .

سفیدی ، محمد :

مهران شمع. [خرار. دانشگاه پیلوی،
۱۳۴۹] وریری . ۴۶۱ ص (انتشارات
دانشگاه پیلوی ، ش ۱۱)

درین کتاب کتب تفسیر قرآن به ترتیب
قرن مورد معرفی قرار گرفته است و برای
کتابشناسی اثر سودمندی است. کاش مؤلف
در هر قرن نظم الفبائی را رعایت و شماره
ردیف تعداد تفاسیر را معلوم فرموده بود.
همچنین فارسی و عربی بودن هر یک، لازم
بود که گفته آید .

کتاب ، فهرست

اسکارپست، رپر :

اعلام کتاب . ترجمه محمد رضا مغیری
و علی کاشانی. [تهران ، کمسیون ملی
یونسکو، ۱۳۴۹] رفی - ۴۰۶ ص (نشریه
کمسیون ملی یونسکو، ش ۳۳)

ایران . مجلس شورای ملی . کتابخانه :

فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، رپر
نظرا یح افشار، محمد تقی دانی پڑوه ،
علیمی مروت . تجریر و چاپ و فهرست
نوسط احمد مروتی . جلد شانزدهم .
تهران . ۱۳۴۸ وزیری. ۴۷۶ ص.

ایران . وزارت فرهنگ و هنر کتابخانه ملی .

کتابشناسی ملی . انتشارات ایران
در سال ۱۳۴۶ مدون محمد رهبری و
مرتضی سادات صوتی. جلد ۵ . تهران.
۱۳۴۸ حشی - ۳۱۷ ص

درین فهرست ۱۳۴۱ کتاب، ۱۴۸ محله،
۱۴ روزنامه معرفی شده است

تهران. دانشگاه تهران. کتابخانه مرکزی :

کتابداری . رپر نظرا یح افشار، دهر
سوم. تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۹.

الطهرانی ، آقا بزرك :

الدریعه الى تصانيف الشیخه . الحراء العشرین
فجده وراة فه احمد المنزوی . تهران .
۱۳۹۰ هـ . وری . ۴۲۷ ص .

کاظمی ، اصغر :

فهرست کتابهای آلمانی در باره ایران
Iran Bibliographie . تهران . دانشگاه
تهران . ۱۳۴۹ . وری . ۱۶۴ ص .
[انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۰۳ -
گنجینه فهرست و کتابشناسی - ش ۱۸]

مجموعه‌ای اسرار نام و نشان کتب و مقالات
به زبان آلمانی درباره ایران . این فهرست
به ترتیب موضوعی منظم شده و دلیل هر
موضوع کتب و مقالات با تقدم نام مؤلف
و به ترتیب تقدم و با حراتاریخ نگارش صبط
گردیده است . تعداد عناوین کتب و
مقالات ۱۳۳۱ است .

ادیان ، فلیمنده ، علوم اجتماعی :**ابن سمنان :**

الفن الساس من کتب الشیخا . ترجمه روان
شناسی شفا . علم اکبر دانا سرشت . جاب
سوم . [تهران] ۱۳۴۸ . وری .
۲۸۰ ص .

دانا سرشت در ۱۳۱۸ ترجمه قسمت روان
شناسی شفا را انتشار داد و اینک پس از سی
سال بصورت منفحتر در دسترس قرار
می گیرد .

استوارت ، مایکل :

کیمبر . ترجمه هوشنگ بهاودی . [شرار]
دانشگاه پهلوی [۱۳۴۹] وری . ۱۵۶ ص
[انتشارات دانشگاه پهلوی ، ش ۱۵]

کیمبر یکی از نواجم و صاحب نظران در علم
اقتصاد جدیدست و آراء و عقایدش در عصر

ملمورد بحث و نظر و استناد . ترجمه
کتاب حاضر کمکی است به معرفی او .
فارسی زبانان و ادرس نوشته‌های نهاوندی
در فارسی روان و سسته و پاک است .

ایران . شورای اقتصاد :

صورت حساب شورای اقتصاد در پشگاه
شاهنشاه آریامهر یا مجموعه‌ای از اسناد
تاریخ معاصر ایران . گردآورنده علامرضا
سلک پی [ارشیر یور ۱۳۴۳] نامرداد ۱۳۴۸ [۱۳۴۸]
تهران . [۱۳۴۸] وری . ۳ جلد

ایران . قوانین :

مجموعه قوانین اسجدامی و معرراب مالی
گردآورنده و ناشر روح‌الله و همی .
[تهران] ۱۳۴۹ . رفی . ۱۵۸۴ ص
مجموعه‌ای است جامع کلیه قوانین و
مقررات و برای افراد و مؤسساتی که دائماً
قوانین مورد احتیاج آنهاست منبع با
ارزنی است .

جباری ، غلامحسین :

مؤسبات سمه [تهران ، مؤسسه عالی
حسادری . ۱۳۴۹] وری . ۲۱۶ ص
[انتشارات مؤسسه عالی حسادری ، ش ۴۶]

حاج سید جوادی ، علی اصغر :

ارریایی اررشها جاب سوم . [مشهد ۱۳۴۹]
رفی . ۲۵۶ ص [انتشارات توس ، ش ۱۴]
مجموعه‌ای است از مقالات و بحثهای
احتمائی حاج سید جوادی که نخستین بار
در جلد نگین چاپ شده بود و چاپ دوم
مستقل آن نیز در مدت کوتاهی تمام شده
بود .

خواجهدالدین ، سید محمدعلی :

سر سیردگان تاریخ و شرح عقائد دینی
اهل حق . [تریز ۱۳۴۹] وری .
یارده + ۱۸۸ ص .

راسل، برتراند :

تحلیل ذهن . ترجمه موجهر برگرهبر
[تهران] حواری [باهمکاری فرانکس
۱۳۴۸] ر.ف. ۳۵۴ ص

رائنگ، دنس :

جمعیت و جامعه . ترجمه اسدالله معری .
[شیراز، ۱۳۴۹] وریری ۱۴۸ ص
(انشارات دانشگاه پهلوی، ش ۱۴)

زاهدی، جعفر :

خودآموز مغلوبه . بحسب سوم . طبع و
روانشناسی و معاد . مشهد . [۱۳۴۹]
وریری ۳۲۰ ص.

معرفی دوم محلد قبل این کتاب درسمارهای
قبل آمدن موجب حوسوقتی است که دانشمند
گرامی به ادامه تألیف و نشر کتاب توفیق
یافته اند .

ژوزف، ادوارد :

طوطیان . بحثی در باره داسان طوطی
و باررمان از دفتر اول مثنوی معنوی .
تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ . وریری
۱۵۸ ص (انشارات دانشگاه تهران، س
۱۲۸۴ - مجله بصمات ایرانی، ش ۶۰)

ادوارد ژوزف با دوق و علاقه مندی عارفانه
خود پیش ازین قصه تحجیران را شرح کرد
و اینک قصه طوطی و باررگان را به همان
اسلوب انتشار داده است . مقدمه کتاب
حاوی یادداشتی است از مرحوم فروزانفر
و در آن نوشته است این شرح به من فایده
بسیار بخشید و اگر قبل از اتمام شرح
مثنوی شریف محلد دوم به دستم رسیده بود
بی گمان از مطالب آن بجای خود استفاده
می کردم .

طباطبائی، محمدحسین :

روابط اجتماعی در اسلام . ترجمه محمد
جواد حجتی کرمانی . [تهران، بعثت

[۱۳۴۸] ر.ف. ۱۱۲ ص (انشارات
بعثت، ۲)

کارفو، ژان :

مردم شناسی . جلد اول : ترجمه نریشاسانی
تهران . ۱۳۴۹ . وریری . ۱۹۴ ص
(انشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات
اجتماعی، ش ۶۹ - ترجمه، ش ۳۸)

کلاهی، رسول :

حکم افکای جهان سوم . سبایای اجتماعی
و منحصات اقتصادی [شیراز] ۱۳۴۹ .
وریری . ۲۳۵ ص (انشارات دانشگاه
پهلوی، ش ۱۲)

لگر، سوزان :

مطلق سبلیت . ترجمه موجهر برگرهبر .
[تهران] حواری [باهمکاری فرانکس
۱۳۴۸] ر.ف. ۳۳۲ ص.

موسوی مجنهد زنجانی، ابوالفضل :

بلائی رنا و نظریه اسلام . [تهران] بعثت
[۱۳۴۸] ح.س. ۵۷۰ ص .

مکارم، ناصر :

اسرار اعقاب ما مدغمی شرق [تهران] بعثت
[۱۳۴۸] ح.س. ۲۲۴ ص . (انشارات
بعثت، ۳)

منهندس، ابوطالب :

مالیه عمومی : [تهران - مؤسسه عالی
حسابداری . ۱۳۴۹] وریری . ۲۹۶ ص
(انشارات مؤسسه عالی حسابداری، ش ۴۴)

GROVL, T. J: The Iranian Tax
System Industrial and Mining Develo-
pment Bank of Iran. 1349 105 p.

تحقیقات ادبی و زبانی

احمدی، احمد :

دایره ارشاد علمی اندیشه و شعر اقبال
لاهوری با مقدمه علامه محسن یوسفی . مشهد
[۱۳۴۹] ر.ف. ۳۳۹ ص
از نوشته های برارنده و دلپذیری است که

ظهور و تطور آن تا قرن هشتم ، اقتباسات
موجوه شیراز از آیات قران و اشارات
به احادیث و تفاسیر ، برخی ارمغانی اشعار
مشکل ، معانی کلمات و لغات باشواهد آن
صرب المثلها و ارسال المثلها .

کتاب گویای دقت مؤلف در متن دیوان
حافظ است .

خانلری ، پرویز ناتل :

تاریخ ربان فارسی . جلد اول . [تهران]
ساز فرهنگ ایران [۱۳۴۸] ویرزی .
۳۳۵ ص (انتشارات ساد فرهنگ ایران
ش ۳۴ - دانشاسی ایرانی ، ش ۱)

جلد اول این کتاب دردوباب است : باب
اول اصول و کلیات ، باب دوم : ربانهای
ایرانی از آعات تاریخ تا اسلام .
این کتاب نخست اثری است که در زبان
فارسی بطور مبسوط و متوالی سوابق زبان
های ایرانی را تألیف شده است .

سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران :

سحرانیهای اسدالله خاوری ، نورانی
وصال ، ابوالحسن دهقان [شرار دانشگاه
پهلوی ۱۳۴۸] ویرزی . ۱۳۳ ص (انتشارات
دانشگاه پهلوی ، ش ۱۰)

درین مجموعه ، سحرانیهای اسدالله خاوری
در باره نفوذ تصوف در ادب فارسی ،
عبدالوهاب نورانی وصال در باره سحنی
چند در باره شعر معاصر و ابوالحسن دهقان
در باره مبانی تاریخی حقوق ایران در
سطح العرب چاپ شده است .

گلچین معانی ، احمد :

مکتب وقوع در شعر فارسی . [تهران] بناد
فرهنگ ایران [۱۳۴۸] ویرزی . ۷۱۲ ص
(انتشارات ساد فرهنگ ایران ، ش ۸۱
ربان و ادب فارسی ، ش ۱۴)

در معرفی اقبال لاهوری به ربان فارسی
و توسط ایرانیان تألیف شده است . دکتر
یوسفی در مقدمه توصیفی روشن از حکونگی
کتاب می کند .

انجوی سیرازی ، ابوالقاسم :

فرهنگ مردم و طرز گردآوری و نوشتن
آن [تهران ، ۱۳۴۷] ، ویرزی . ۸۰ ص

رساله ای است که با دقت و بررسی کافی
تهیه شده و راهنمایی است مفید برای
علاقه مندان به جمع آوری فرهنگ مردم
یعنی فلکلور .

انقروی ، شیخ اسماعیل :

شرح کمرانقروی بر مثنوی مولوی ترجمه
اکبر بیهرور . تریز [حکمت] ۱۳۴۸
ویرزی . جلد اول . ۴۲۸ ص .

انقروی شارح مثنوی به ربان ترکی در
سال ۱۰۴۱ وفات کرده و برای اول بار
دوینست سال پس از او به چاپ رسیده است
ترجمه و نشر این کتاب مشهور به زبان
فارسی خدمتی در حوز تقدیرست

بهروزی ، علی نقی :

واژه ها و مثلثای شراری و کازرونی .
[شرار] اداره کل فرهنگ و هنر فارس
۱۳۴۸ . ویرزی . ۶۵۶ ص .

مجموعه ای است بسیار با ارزش و حاکی
از زحمات بسیار مؤلف آن و یکی از غنی ترین
مجموعه هایی است که تا کنون در خصوص
لغات و مثلثای محلی جمع آوری شده است
توفیق آقای بهروری را حواستاریم .

پر تو علوی ، عبدالعلی :

ناگنک حرس . راهنمای مشکلات دیوان
حافظ . [تهران] حوازمی [۱۳۴۹]
ویرزی ۱۷۷ ص

کتاب در ۵ بخش است : تصوف و نحوه

نیست مگر آنکه روزی نسخه‌ای به‌دست آید و از قضای روزگار ترجمه‌ترکی آن موجودست و آقای عباس زریاب خویی آن را شناخته است. اینک ترجمه آن توسط آقای سید حسینی انتشار می‌یابد و موجب حوشوقتی است که با این کار خوانندگان تسلسل قصه شیرین را از دست نمی‌دهند.

خسر و دهلوی :

برگزیده‌ای از عربی و تراجم‌های امیر خسرو. تهران. ۱۳۴۹، جسی. ۵۰ ص (نشریه شماره ۹۸ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای)

دنبلی (مفتون)، عبدالرزاق بك:

تحریر الاحرار و تله‌الابرار. به تصحیح و تحشیه حسینی طاطائی. تروی. مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. ۱۳۴۹. ویرزی جلد اول (۵۲۳ ص) [انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. ش ۱۴ - سلسله معون فارسی، ش ۱۴]

کتابی است بسیار مفید و ارزنده در تراجم جمعی از علما و فقها و شعرا که مؤلف به‌صحبت بعضی از آنها رسیده. عبدالرزاق دنبلی از نویسندگان و ادبای مشهور نیمه اول قرن سیزدهم هجری است. طبع کتاب منقح و حاوی توضیحات لازم لغوی برین متن مصنوع است.

شمس‌الدین تبریزی، محمد بن ملك داد :

مقالات شمس تبریزی گفتار عارف بر سر نه تصحیح و تحشیه و مقدمه احمد خوشنویس (عماد) تهران. عطائی. ۱۳۴۹. ویرزی ۴۰۰ ص.

چاپ این اثر مهم تصوف خدمتی ارجمندست. مقالات « مجموعه مطالبی است که

مجموعه‌ای است تذکره‌وار در خصوص شاعرانی که در عصر صفوی مکتب وقوع سرائی را در شعر فارسی بنیاد نهادند. گلچین معانی در مقدمه خود کیفیات و خصوصیات این نوع شعر را بیان می‌کند و در دیل هر شاعر نمونه‌هایی از آثار او را می‌آورد.

هنوی خرد :

واژه نامه مسوی خرد. تألف احمد فصلی [تهران]. بناد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] ویرزی ۲۷۶ + ۸۱ ص (انتشارات بناد فرهنگ ایران، ش ۶۳ واژه نامه‌های پهلوی، ش ۶)

در باره این کتاب به‌شماره قبل مراجعه شود که مقاله آقای فریدون وهمن چاپ شده است.

واجد سسرازی، محمدجعفر :

مثنیاب شمس سعدی سسرازی. تهران. محله فیما. ۱۳۴۹. ویرزی. ۲۷ ص.

هتون قدیم زبان فارسی

ارجانی، فرامرین خداداد :

سبك عبار. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. جلد دوم [چاپ دوم]. [تهران] بناد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] ویرزی ۶۱۵ ص

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۷۰ زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۱)

ارجانی، فرامرین خداداد :

سبك عبار. جلد سوم. ترجمه از ترکی [توسط رضا سدحسینی تهران] بناد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] ویرزی ۲۶۹ ص. (انتشارات بناد فرهنگ ایران، ش ۷۹ - زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۲)

متن فارسی این قسمت از سبك عبار در دست

از مجموعه لغات فارسی آن در انتها فهرستی تهیه شده است و مفیدست .

قضای (قاضی):

ترجمه و شرح فارسی شهاب الاحبار. تصحیح محمد تقی دانی پژوه . تهران . دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ . ویرسی ، ۲۴۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۸۲)
مجموعه متون ایرانی ، ش ۶۹

این متن فارسی از لحاظ قدمت واحد اهمیت و محتوی لغات کهنه است و بیش از سال ۵۶۷ که سال تحریر یگانه نسخه موجود آن است به فارسی نقل شده است. فهرستی از لغات آن که در انتهای کتاب آمده حاکی از اهمیت ادبی متن است .

القونوی ، ابوبکر بن زکی المتطبب الملقب بالصدر :

روضة الكتاب وحديقة الالباب . به تصحیح مر و دود سدییونی. تبریز. مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران. ۱۳۴۹ . ویرسی ۴۵۶ ص (انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران ، ش ۱۳ - سلسله متون فارسی ، ش ۲)

مجموعه ای است که از مکاتیب مؤلف متوفی در حدود ۶۸۳ . این متن از لحاظ تاریخ و ادب فارسی مورد توجه است و مصحح دانشمند از روی چهار نسخه قدیمی آن را تصحیح کرده است .

کمره ای، علی نقی:

غرلبات علی نقی کمره ای شاعر قرن یازدهم نکوش سد اواقاسم سری. اصفهان تأیید ، ۱۳۴۹ . ویرسی ۶۰ + ۱۶۵ ص

علی نقی کمره ای از شعرای غزلسرای خوش طبع سوخته دل قرن یازدهم هجری است و افسوس بود که دیوانش تا کنون طبع نشده است خوشبختانه دیوان او توسط آقای سری بر اساس پنج نسخه تدوین و

شمس الدین تبریزی در محالس بیان می کرده و نیز سؤال و جوابهایی که میان او و مولانا یا مریدان رد و بدل می شده است و علاقه مندان آنها را تحریر می کرده اند . چاپ حاضر توسط آقای خوشنویس بر اساس نسخه ای است که در کتابخانه قونیه محفوظ است و کتابت آن را مصحح از عصر حود شمس الدین دانسته است . کاش فهراس اعلام و لغات هم برای این کتاب فراهم شده بود

الظهیری الکاتب السمرقندی ، محمد بن علی :

اعراض الساسة في اعراض الرياسة. متنی از قرن ششم هجری . به تصحیح و اهتمام حمزه شعار [تهران دانشگاه تهران ۱۳۴۹] ویرسی ۴۳۱ ص (انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۲ ، مجموعه متون اسرائی ش ۶۸)

این متن از رمره کتبی است که به وسیله حکایات مربوط به پادشاهان قدیم اصول مملکت داری و سیاست مدن را مؤلف تشریح کرده است . اثر کتاب تا حدی مصنوع و با اشعار عربی آمیخته است . مصحح آن را بر اساس سه نسخه تصحیح کرده است .

قران مجید :

نمونه ای از قرآن مجید به خط ثلث با ترجمه فارسی کهن و فف شده بر روضه رسویه در سال ۹۲۱ هجری قمری. [مشهد] آتان قدس. [۱۳۴۹] ویرسی ۱۰۰ ص

چاپ عکسی است از حزمی از قران با ترجمه فارسی که بنابر گفته آقای احمد علی رجائی نسخه آن در قرن هشتم کتابت و تألیف شده است و شاید هم که کتابت و نشر آن قدیمتر باشد .

جلالی ، محمد مهدی

هبوط . مجموعه شعر . [تهران ، ۱۳۴۹] ر.ف. ۷۹ ص.

مجموعه‌ای از شعرهای سراینده در سبک‌های کهن و نو.

دانشور ، سمنین :

سووشون (داستان) . چاپ دوم [تهران] حواری (۱۳۴۹) . ر.ف. ۳۰۳ ص

داستانی است عمیق از صحنه‌های زندگی فارسی در زمان جنگ جهانی دوم .

ساعدی ، غلامحسین :

لال‌باریها . [تهران] پیام [۱۳۴۹] ر.ف. ۱۰۵ ص

همانطور که اسم کتاب گویاست ، مجموعه‌ای است از لال‌باریها بقلم گوهر مراد یعنی غلامحسین ساعدی نویسنده توانای کنونی

صابری ، غلامرضا :

شی در روز . [تهران ، ۱۳۴۹] ر.ف. ۱۸۱ ص

داستانی است از یک پسر و یک دختر .

صهبا ، ابراهیم :

اسان و شعروماه . چاپ دوم . [تهران] ۱۳۴۹ و ریری . ۲۲۷ ص

ابراهیم صهبا شاعر مشهور ، معاصر در باره ماه و حرکت سفینه‌ها و هبوط آنها بر آن شعرهای متعدد اعم از شوخی و جدی سروده است و آن اشعار را باضمام عکس‌عده‌ای از ماهر و یان‌ناشناس و نیز اشعاری از شعرای قدیم در باره ماه و تشبیه رمان به ماه در مجموعه‌ای مدون ساخته است .

فقیری ، امین :

کوچه باغهای اصناراب (داستانهایی از روستا) [تهران ، مرکز نشر سپهر] ۱۳۴۸ ر.ف. ۱۸۶ ص.

تصحیح شده و اینک در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است .

نظام‌الملک :

سیاستنامه (سیرالملوک) . به کوشش جعفر شعار ، [تهران] . شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین . ۱۳۴۸ [ر.ف. ۴۳۹ ص (سخن‌بارسی، ۲۰)

متن سیاستنامه است به انضمام شرح لغات مشکل و حملات عربی و برای استفاده عموم .

مصحح آن را از روی نسخه فحوصانی که دارک نخستین بار از آن بهره بر گرفت و معرف آن بود تصحیح کرده است .

ادبیات جدید و معاصر ایران

آخوندزاده ، فتحعلی :

تمثیلات . شش نمایشنامه و یک داستان . ترجمه محمدجعفر قراچه‌داغی [با مقدمه علی‌رضا حدادی . تهران] حواری (۱۳۴۹) ر.ف. ۴۵۵ ص.

آخوندزاده نخستین نمایشنامه‌نویس شرقی است . نمایشنامه‌های او به زبان ترکی نوشته شده و میرزا محمدجعفر قراچه‌داغی آنها را یکصد سال پیش به فارسی درآورده است . چاپ قدیم تمثیلات بسیار نایاب بود و کوشش آقای حیدری در تجدید طبع این اثر شایسته قدردانی است .

اوجی ، منصور :

این سوسن است که می‌خواند . [تهران] ۱۳۴۹ ر.ف. ۱۵۱ ص.

مجموعه‌ای است از اشعار منصور اوجی که در سرودن شعرهای حدید دست دارد و در میان این دست شاعران مقامی .

محمد ابراهیم باستانی پاریزی . تهران
دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹ . وزیری
۴۰۷+۳۰ ص (انتشارات دانشگاه تهران
ش ۱۲۷۳- مجله تاریخ و تمدن ، ش ۳۰)

رحمتی درخور تقدیر است که باستانی
پاریزی متحمل شده . کامل ابن اثیر کتابی
است میسوط به زبان عربی در تاریخ ملل
اسلامی واستخراج اخبار قسمت ایران از
آن برای محققان فارسی زبان لازم بود

امام ، سید محمد کاظم :

مشهد طوس يك فصل از تاريخ و جغرافياي
تاريخي خراسان . [تهران] كنگره
ملی ملك ، ۱۳۴۸ . وزیری - ۷۳۹ ص .

موضوع کتاب تاریخ و جغرافیا و شرح
آثار قدیمی و محلی از احوال رجال و
دانشمندان طوس (مشهد) است . تألیف
این نوع کتاب خوشبختانه در سالهای
احیر برای معرفی شهرهای ایران مرسوم
شده است و امید است که مؤلف بتواند فصول
دیگر جغرافیای تاریخ خراسان را نشر
کند .

اینوسترانسنف ، گنستا بن :

مطالعاتی درباره ساسانیان . ترجمه کامل
کاظم راده تهران . نگاه ترجمه و نشر کتاب .
۱۳۴۹ . وزیری - ۲۱۶ ص (انتشارات نگاه
ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۳۳ - مجموعه
ایران شناسی ۴۷)

این اثر مفید و محققانه و مجموعه چهار
مقاله است : سنت ادب فارسی در قرنهای
اول اسلام . فنون جنگی ساسانیان . عید
بهار ساسانی ، عادات ایرانیان ساکن
کرانه دریای خزر در قرن نوزدهم .

پور کمال ، محمد :

بررسیهای کارتوگرافی در جنوب شرقی
ایران [تهران] مؤسسه جغرافیا . ۱۳۴۹

مجموعه ای است از ده داستان کوتاه .
نویسنده در شناسیدن و وصف روستاها و
مردم آن قدرت و برحسگی دارد . قلمش
زیبا و اندیشه اش روسن است .

مسوی گرما رودی ، علی :

عبور مجموعه شعر [مشهد . انتشارات
نوس ۱۳۴۹] رفعی . ۱۲۰ ص (انتشارات
نوس ، ش ۱۵)

مجموعه ای است از اسعار ساعر . شاعر به
سبکهای نو گرایش دارد . شعر اول این
دفتر به یاد آل احمد است کتاب به علامه
محتبی قزوینی اهدا شده است طاهر آمراد
محتبی مینوی است نه محمد قزوینی .
اگر چه حمله اتحادی با « نایاد » شروع
شده است .

منوی ، محتبی :

داستانها و قصهها [تهران] خوارزمی
۱۳۴۹ [وزیری . ۲۷۹ ص (عمر دونه
مجموعه گفتارها و نوشته های محتبی مسوی
جلد اول) .

از مینوی قصهها و نوشتهها و داستانها و
مقاله های ماندگار و متعدد در محلهها و
مخصوصاً محله یعنا نشر شده است که
طالباں آثار سبدانها دسترسی نمی یافتند
خوشبختانه مؤسسه خوارزمی اقدام کرده
است که مجموعه آثار استاد را در يك
سلسله نشر کند و نخستین محلد این مجموعه
عده ای اردستانها و قصهها است که همه نمونه
و سرمشق نویسندگی و درست نویسی و
ضمناً لطیف و نکته آموز است .

تاریخ و جغرافیا و مهر گداز

ابراثر :

احداث ایران از اکمال ابن اثیر . ترجمه

وریری. ۴۷ ص+ ۳۳ قشه (شریه شماره ۲
مؤسسه جغرافیا)

جناب ، محمدعلی :

خلج فارس . آشنائی با امارات آن .
[تهران ، ۱۳۴۹] وریری ، ۶۲۰ ص.
کتاب قابل استفاده و مستند درباره امارات
خلیج فارس است . در همین شماره بحثی
درباره آن درج شده است .

جواهر کلام ، علی :

رنده رود یا جرافای تاریخی اصفهان
و جلفا . چاپ دوم . تهران ، انبیا
۱۳۴۹ . رفعی- ۱۱۱ ص.
نام کتاب موضوع آن را می سناساند

حدیدبی، جواد :

ایران در ادببات فرانسه - جلد اول از
آغاز تا سال ۱۷۸۹ میلادی . جلد دوم
مشید . ۱۳۴۸ . وریری. ۲۲۸ ص
این کتاب در حقیقت تاریخچه ایرانشناسی
در فرانسه است و مؤلف مباحث در يك
موضوع تحت عنوان خاص مورد نظر و
معرفی قرار داده است .

حقیقت ، عبدالرفع :

تاریخ تفصیلی ملی ایران از حمله قاریان
تا ظهور صفاریان . [تهران . ۱۳۴۸]
وزیری. ۶۵۲ ص.

این کتاب درباره نهضت های سیاسی ایرانیان
برضد اعراب است بر مبنای عده ای از
کتاب معتبر قدیم و دسته ای از آثار معاصرین
و ترجمه نوشته های شرق شناسان .
متن این کتاب بدو در محله ارمغان و
به تدریج چاپ شده است و اینک بصورت
مستقل در دسترس قرار می گیرد .

دهقان ، علی :

سرزمین رود دشت - اوصاع طبیعی ، سیاسی

اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی . تاریخی
رضائیه . [تهران ، انبیا ، ۱۳۴۸]
وزیری. ۱۰۱۷ ص

کتابی است مبسوط و قابل استفاده در خصوص
رضائیه (اورمیه) و حوالی آن .
اراستهاات ناگوار کتاب نوشتن با مقیم
شهر به صورت اورمیه است که حتماً باید
اورمیه نوشت .

رائل ، همری تامسن :

رم در عصر اکوست . ترجمه انوناب
صامی . تهران . ۱۳۴۹ . ۳۳۱ ص
انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب . س
۳۲۶ - مجموعه مراکز تمدن و فرهنگ
(۲ ش)

رحیمی، احمد :

تاریخچه رور باعد نگاری در هم فیه . ۱۳۴۸
رفعی- ۱۰۱ ص.

رئیس نما ، رحیم :

دومار رحیم مشروطه [ار] رحیم رئیس نما
[و] عبدالحسن ناهید . تبریز [۱۳۴۸]
انبیا . رفعی. ۲۲۳ ص.

اثری است در شرح احوال ستارخان و
شیخ محمد حیا بانی .

ستوده ، موجهر :

از آسار تا آسار نادر . جلد اول . رحیم
اول شامل آثار و ماهای تاریخی گیلان
به پس [تهران] رحیم آ نامی [۱۳۴۹]
وریری ۶۵+۵۸۹ ص (سلسله اشارات
رحیم آثار ملی. ش. ۷)

درین کتاب که طبق طبقه بندی مؤلف اکنون
یک بخش از پنج بخش آن انتشار یافته
است رسیدگی و معرفی آثار و ابناء تاریخی
ساحل جنوبی دریای حرر از شهر آستارا
تا حاک استارباد (استرآباد) مورد بحث
است و از کتب کم مانند درین زمینه است
مؤلف از خط الراس حبال البربریا کناره

ترجمه متأسفانه گویای اصالت کتاب نیست
انتباه بسیار دارد خصوصاً در نقل اسماء
محلها ، آوردن يك مثال مشت نمونه
حرور را می نماید و آن نوشتن «فرا»
بحای فضای فارس است !

لوئیس ، برنارد :

فدائیان اسماعیلی . ترجمه فریدون بدره ای
[تهران] ساد فرهنگ ایران (۱۳۴۸)
وریری . ۲۵۰ ص (انتشارات نیما
فرهنگ ایران ، ش ۵۹ - منابع تاریخ
و جغرافیای ایران ، ش ۱۹)

این کتاب زبده حاوی دقیق ترین و روشن
ترین تحقیقات در خصوص فدائیان
اسماعیلی است . مؤلف از مورخان
زبردست تاریخ اسلام و مترجم
نیر در کار خود حیره دست است . مترجم
پیش ازین فرقه اسماعیلیه هاحسن را
به فارسی نقل کرده بود و با اصطلاحات
و مسائل مربوط به این فرقه بیک آشناست
و استناد بدین ترجمه و استفاده از آن
اطمینان بخش

مستوفی ، احمد :

گزارشهای جغرافیائی . لوت رتقی احمد
[تهران] مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران
[۱۳۴۹] وریری . ۱۲۱ ص
(نشریه ش ۱ مؤسسه جغرافیا)

مسعود انصاری ، عبدالحسین :

زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر
ایران و حیات جلد اول [تهران ، انسا ،
۱۳۴۹] وریری . ۳۶۴ ص
مؤلف از رجال سیاست و دیپلماسی ایران
در چهل سال اخیر بوده است و چون ارایام

دریای خزر همه حاد در نور دیده و هر سنگ
و درو دیوار و بقعه را که ارزش تاریخی
داشته است با عکس و توضیح و نقشه معرفی
کرده است .

کتاب با کتابشناسی مفصلی درباره ساحل
خنوبی خلیج آغار می شود و در طی سابرده
بخش ابتدا جغرافیای تاریخی هر محل
و بعد شرح آثار تاریخی و سپس عکسهای
مربوط به آن موضع آورده می شود .
توفیق مؤلف را در نشر دنباله کتاب
خواستاریم .

گریمان ، حسین :

ری ناسان . جلد دوم . مدست و تاریخ
و رجال و نواحی ری ناسان با سوانق
نسل طبران و دنیای کهن آن . طهران
انجمن آثار ملی ۱۳۴۹ . وریری ۹۲۲
ص (سلسله انتشارات انجمن آثار
ملی . ش ۶۹)

ابواب مجلد دوم این کتاب با ارزش
تاریخی عبارت است از :

مذهب ری ، تاریخ عمومی ری حاوی شرح
حال رجال و معاریف ، نواحی ری با
خاتمه ای درباره کوه البرز و قاف
کتاب با سیرده فهرست مختلف همراه
است و رحمت مؤلف آن مشکور .

سابریل ، آلفونس :

تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران
ترجمه فتحعلی حواجه نوری تصحیح خومان
حواجه نوری تهران . انسا . ۱۳۴۸
وریری . ۴۹۴ ص .

اثری است بسیار مهم در باب تحقیقات و
مطالعات خارجیان در باره جغرافیای
ایران و باستانشناسی راهم در بردارد و
قسمت عمده معرفی سفر نامه ها است . اما

نایاب شده بود تجدید طبع آن کاری
ضروری بود .

Nayer-Nouri, A. H. Iran's Contribution
to the world civilization. Tehran,
Ministry of Culture and art. 1348.
236 p

ترجمه کتابی است که آقای حمید نیر نوری
به زبان فارسی درباره سهم ایرانیان در
تمدن جهان تألیف کرده اند.

ادبیات خارجی

پیزز ، هارولد :

کلیکسون ترجمه منزه کاماب. [تهران
اسرفی ۱۳۴۹] رفعی. ۷۲ ص (دفتر
نمایش ، س ۱)

نخستین اثری است که از نمایشنامه های
پیتربه فارسی نقل می شود .

کبهارت ، هانزار :

فصله رانرب او بهیایم . ترجمه نجف
دریابندری ، [تهران] حواری [نا
هنکاري فرانکس ، ۱۳۴۹] رفعی
۱۷۸ ص

لیف ، مونرو :

سرگذشت فردیناند ترجمه مهدخت
دولت آبادی . [تهران] حواری [نا
هنکاري فرانکس ، ۱۳۴۸] رفعی - ۶۴ ص

موروا ، آندره :

دریای حمال ترجمه رمای حائری
[کتا] [تهران] انسا [۱۳۴۹]
رفعی ۲۲۹ ص

این کتاب شامل چهار داستان است.

جوانی در ممالک اروپائی زندگی کرده و
مأموریت های سیاسی داشته است اطلاعاتش
وسیع و خواندنی است - مجلد کنونی
حاوی احوال دوران کودکی و شباب اوست
باید انتظار مجلدات بعدی را داشت که
حود در مسائل مملکتی مؤثر بوده است.

موتمن ، علی :

راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایم دار
رضوی (ع) . [مشهد] آستان قدس
[۱۳۴۸] وری ۴۸۶ ص.

این کتاب تاریخ و توصیف و ضمناً راهنمای
تأسیسات و ابنیه و موزه و کتابخانه و سایر
موقوفات آستان قدس رضوی است و مؤلف
دو تدوین آن سعی بسیار به کار برده است.

مولوی ، عبدالحمید :

صلحام ارکات آثار انسانی خراسان
[مشهد ، ۱۳۴۹] وری ۱۰۴ ص

معرفی و شرحی است از حرافای تاریخی
و آثار قدیم موجود در تربت حام و جزئی
است و نمونه ای از کتابی که مؤلف درباره
تمام آثار تاریخی حطه خراسان تألیف
خواهد کرد .

ویلسن ، آرنولد :

خلیج فارس . ترجمه محمد سعدی .
تهران . نگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸
وری ۲۳۳ ص (انتشارات نگاه ترجمه
و نشر کتاب ، ش ۳۲۶ - مجموعه ایران
شناسی . ش ۴۴)

این کتاب از مهمترین تحقیقات در باره
خلیج فارس از لحاظ جغرافیای تاریخی
و تاریخ سیاسی است و چون چاپ قدیم آن

مختصره

رسیده است. ناشر این مجموعه سازمان
اشارات اشرفی است و نام قصه های نشر
شده عبارت است از طوفان بوح، ننه حوا
مرغ سلیمان ، بابا آدم .

داستانهای مصور اسلامی مخصوص
کودکان :

این عنوان نام سلسله ای است از قصه های
اسلامی که به زبان ساده برای کودکان نوشته
شده و تاکنون چهار شماره آن به چاپ
گاموف ، جورج :
سرگذشت فرید ترجمه رضا اقصی .
[تهران] شرکت سینمایی کتابهای حبیبی
[۱۳۴۹] حبیبی . ۴۴۹ ص

تصحیحات واجب

در شماره گذشته ضمن مقاله مربوط به سید حسن نفی راده (ص ۱۵۶) پیتی
از نظامی در رثای حاقابی نقل شده بود و سبب سقط «نظامی در رثای» عبارت
به صورت مضحکی درآمده است. از کسانی که مجله را حفظ می کنند خواهشمندست
حتماً اصلاح کنند

تصحیح اغلاط ریر در مقاله مظفرالدین ساه مندرج در همس شماره نیر
ضروری است .

- ص ۳۶۸ س ۹ : رؤیای غلط و رد پای صحیح است.
- « ۳۶۹ « ۲۳ : چنانکه غلط و چونکه درست است.
- « ۳۷۱ « ۲۷ : واقعی غلط و واقعه ای را درست است.
- « ۳۷۵ « ۱۰ : محم غلط و معم درست است.
- « ۳۷۸ « آخر . مکیده غلط و یکسره درست است.
- « ۳۷۹ « ۱۰ . احتمالی غلط و اعمالی درست است .
- « ۳۷۹ « ۲۱ : رم غلط و دوم درست است .

قطعه‌ای در رثای فروزانفر از دانشمندی از ترکیه

آقای مدیر

بمناسبت درگذشت علامه بی‌همتای
عالم فسانی و پیوستن وی بسزندگان
خاودانی تاریخی که از قلم شکسته رقم
ارادتمند در تاریخ و رثای آن فقید عالی
قدر مرقوم شده تقدیم محضر عالی میکنم
و سرسلامتی بعالم فرهنگ و ادب و خاصه
بمحبان مولوی معنوی خواهانم خداوند
عالم و عالمیان روانش را ساد دارد .

هوالحی الباقی

آن فروزانفر نیکو عمل و نیک نژاد
رفته از عالم فانی بسوی ملک ابد
دارم امید که روحش بمقام اعلی
سده در محضر ملای حلالی سرمد
سوگوایم حسان با الم فرقت وی
حیف گم شد فر فیروز الهی بی حد
علم و عرفان جهان ابدی باقی باد
شده تاریخ وفاتش «غفر الله الاحد»
۱۳۹۰

عبدالباقی گولبناری
(استانبول)

کتاب بد

آقای مدیر

قطعه طنز آمیز مربوط به کتاب را
که اخیراً در اثر خریداری کتابی که

خواندنش باعث ملالت و ندامت توأم
گردید تقدیم میدارم.

قدیم بود که میشد بحسب بدرت یافت
نوشته‌ای که نیاررد بحواشدش باری
به چاپ بود و نه تایپ و نه کاعد و نه کپی
ذمغر سود همان لعش ار قلم حاری
در این زمانه که با پیشرفت صنعت چاپ
کتاب عرصه به کیلوئی است و حرواری
برد منطق هر حمله‌ای ر متن کتاب
سه سطر حاشیه گاهی کم است ننگاری
مگر نوشته‌ای اززد بحواشدش (صحباً)
که با سدت ر مؤلف بدست معیاری

حسن صهیایغمائی

تاریخ شاهنشاهی و ضدالدوله

آقای مدیر

گرچه بنده تاکنون افتخار تشریف
بحضور آقای دکتر دستانانی پاریری
را نداسته است ولی سالهاست که از راه
مطالعه کتابها و نوشته‌های پراورش ایشان
در ردیف علاقمندان آثارشان قرار دارد
و بخود حق میدهد بوسیله این نامه ارادت
خود را تقدیمشان دارد. مقدمستدل و مفصل
حناب دکتر بر کتاب شاهنشاهی
عضدالدوله و حسن سطر و لطفی که در چند
مورد نسبت بآن ابرار داشته اند موجب
سپاسگزاری فراوان نویسنده است .
نقدی سرشار از نکات دقیق و حالب و
طنرهای آموزنده و راهنمایهای سودمند

که تنها قلم سحر آقای باستانی پاریزی است که انتقاد از کتاب را که يك موضوع كاملاً فنی است ، آن طور شیرین و روان و رسا و پر نکته مینویسد که بعنوان يك مقاله خواندنی برای همه ، بلافاصله در محله خواندنیها نقل میشود .

صمناً در خصوص مواردی که مورد ایراد حناب دکنر واقع شده و در باره آنها تذکر می فرموده اند نکاتی بدین شرح باستحضار میرساند :

۱ - تذکر آقای دکنر در مورد استفاده از آثار متاخران ، ار این لحاظ که ممکن است آنان بمدار کی دسترسی داشته اند که امروز در دسترس نمیباشد . کاملاً صحیح است ولی درباره تاریخ آل بویه و عضدالدوله ، نویسنده در خلال کتابهای تاریخ قرون اخیر تا حایی که تتبع و مطالعه کرده است ، مطلب تازه ای علاوه بر آنچه در مدارك اصلی موجود و در دسترس ، آمده نیافته است و اصلاً در آثار متاخران بموضوع عضدالدوله و آل بویه توحه زیادی نشده و خیلی باختصار پرداخته شده است . در مورد کتاب تاریخ دودمان آل بویه و رساله صاحب بن عباد همانطور که حدس زده اند این دو کتاب در دسترس بنده نبوده است ، اما در چند روز اخیر (پس از خواندن نقد آقای دکنر) کتاب صاحب بن عباد تألیف استاد فقید احمد بهمنیار که خود در مدت سه سال افتخار شاگردی ایشان را داشته ام بدست آوردم . حای تأسف است که این اثر نفیس هنگام تألیف تاریخ عضدالدوله

مورد استفاده قرار نگرفته است ، این کتاب هم مانند دیگر آثار استاد فقید ، دقیق و محققانه و بسیار پرارزش است اما زمانی که استاد کتاب مزبور را تألیف فرموده اند ، بسیاری از مدارك اصلی مربوط بتاریخ آل بویه که امروز در دسترس میباشد از قبیل مثالب الوزیرین ابو حیان و رسائل صاحب بن عباد و رسائل ابراهیم صابی و تکملة تاریخ طبری محمد بن عبد الملك همدانی و الهفوات ابو الحسن صابی و چندین کتاب دیگر ، هنوز در دسترس نبوده است همانطور که بعضی از آنها در اختیار شیخ محمد حسن آل یاسین نویسنده کتاب الصاحب بن عباد که چند سال بعد از کتاب استاد نوشته شده نیز قرار نداشته است (کما اینکه هنوز هم پیاده ای از مدارك بسیار مهم تاریخ آل بویه از قبیل التاحی صابی و جلد دوم تکملة تاریخ طبری ، دسترس نیست.) درباره کتاب عقد العلی که فرموده اند از نظر بنده نگذشته است باید عرض کنم که این کتاب حر و مدار کی است که در آخر کتاب (ص ۳۳۳) معرفی شده و مطالبی که در آن مربوط بعضدالدوله وجود دارد ، تا حایی که متناسب باروش کتاب بوده از مدارك اصلی تر نقل شده یا ار همان کتاب استفاده گردیده است .

۲ - در صفحه ۲۷۸ محله سطر ۱۳ مرقوم فرموده اند که : در واقع فصول آخر کتاب با کتاب رسوم دارالحلافه هلال صابی تطابق دارد و بسیار قابل استفاده است . یادآور میشود که کتاب

خانه که طبعاً مهمانخانه بود سهدری میگفتند) راه خوبی است برای اینکه گفته شود، سهدله تعریب سهدره است.

۵ - در سطر ۹ ارفضحه ۲۷۹ محله

متذکر شده اند که قاصدی که خبر شکست علی بن عیسی را از ری بمرورسانده،

ده روزه بمرورسیده است (بنقل ارحیب

السیر) نه سه روزه، آطور که در این

کتاب آمده، (صفحه ۲۴۱) چه با اصول

طبیعی قطعاً موافق نیست. لازم است

بمرض جناب آقای دکتر برسانم که دور

(سده روز) کامل اس اثیر، حاب به حلدی

مصر ح ۵ ص ۱۴۵ سطر ۲۱ میباید که

عین حمله آن این است: فور دال کتاب

مع الريد في ثلاثة ايام. و میدانیم که کامل

ابن اثیر حرو استاد حبیب السیر است.

و اما از نظر موافق نبودن با اصول

طبیعی: با توجه به پیکهای دونده آن

روز که از پیراهه و میان بر میرفتند و در

روز چهل و چند فرسخ میریدند (داستان

فضل و مرعوش از پیکان دونده رمان

مع الدوله در صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸

شاهنشاهی عضالدوله (بنقل از ابن اثیر)

فاصله میان ری و مرو را در سه رورطی

کردن امری غیر طبیعی نیست.

۶ - در صفحه ۲۸۳ فرموده اند:

مثل اینکه آقای فقیهی در سال ۱۳۴۷

شمسی هم هنوز از رحم پای پیلان

عضدالدوله میترسیده است که مطلب را

(صابی و تألیف کتاب التاحی) گنگ و

زیر پرده عنوان کرده و عین حمله صابی

را نقل نکرده اند. همانطور که آقای

رسوم دار الخلافه همانطور که از نامش پیداست: درباره آداب و رسوم و تشریفات مربوط بدر بار خلفا میباید و طبعاً در تاریخ شاهنشاهی عضالدوله، آن قسمتهایی که مربوط بدر بار خلیفه است، بیشتر از این کتاب نقل شده ولی آداب و رسوم و اوصاف اجتماعی و اقتصادی و شئون مختلف زندگی مردم در آن زمان که قسمت مهمی از کتاب را تشکیل میدهد از دهها مورد دیگر استنباط گردیده که در ذیل صفحات به یکی یکی آنها اشاره شده و در کتاب رسوم دار الخلافه اینگونه مطالب را کمتر میتوان یافت.

۳ - در مورد شعر آیت و نمذست

تذکر داده اند که خوب بود بتاریخ

سیستان هم مراجعه میشد. متذکر

میکردم که شعر مر بور همانطور که ملاحظه

میشود از قدیمترین و معتبرترین مأخذ

یعنی البیان والتبیین حاحط و تاریخ

طبری نقل شده و در این صورت تصور

نمیشود که نیازی به مراجعه بمدارك بعدی

بوده باشد بخصوص تاریخ سیستان که

نه مؤلف آن معلوم است نه زمان تألیف،

مشخص.

۴ - درباره کلمه سدلی در دیل

صفحه ۱۶ کتاب رسوم دار الخلافه حاب

بغداد چنین آمده که السدلی معرب اصله

بالفارسیه (سهدله) و معناه قبه فی ثلاث قباب

متداخله قبه ای است در سه قبه تودرتو.

تذکر جناب آقای دکتر که در پاریر

باطاق مهمانخانه سهدری، سهدره

میگویند (و سابقاً در قم هم باطاق بررک

رفته است ، دیگر آنکه مقصود از استعمال آن ، تکرار نشدن فعل گردد ، در جمله بعدی است : (و بصله وانام ، سرافرازش کرد) ،

علی اصغر فقهی (قم)

سخنی چند در باره جشن هنر شیراز

آقای مدیر

ارروز پنجم تا پانزدهم شهریورماه امسال چهارمین جشن هنر شیراز در پیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران افتتاح شد و با شرکت عدهٔ بالنسبه زیادی از مردم هنردوست ایران و تعدادی از هنرمندان و هنردوستان خارجی برگزار شد . اما آنچه باید در نهایت بی‌غرضی و دور از تملق و مدهانه اعتراف کرد این است که بعضی از قسمتهای آن بطور دلخواه جوابگوی انتظار مردم از يك فستیوال هنری نبود .

از اول شروع کنیم: نمایشنامه ویس و رامین که بقول نویسنده برداشتی بود آزاد از منظومهٔ ویس و رامین اثر فخرالدین گرجایی یعنی یکی از سیواترین و دلنشین‌ترین داستانهای ایرانی نه تنها شیوا و دلنشین نبود ، بلکه اصلاً قابل درك هم نبود ، کسی که اصل داستان را خوانده بود و می‌دانست می‌توانست تا حد خیلی کمی نمایشنامه را با اصل داستان تطبیق دهد ، اما حتی آن فارسی‌زبانی هم که منظومهٔ ویس و رامین را نخوانده بود از این نمایشنامه چیزی دستگیرش نمی‌شد ، چه رسد به خارجی‌هایی که برای

دکتر فرموده‌اند ، بنده ترسیده‌ام ولی نه از زخم‌های پیلان عضدالدوله بلکه ترس من از این بوده است که مبادا با نقل عن عبارت‌هایی که صابی از روی ناراحتی و با شرایط خاصی بر زبان رانده (اباطیل اسمها) به‌مهمترین و معتبرترین مأخذ تاریخ آل‌بویه که مورد استناد عموم مورخان بوده است ، در نظر کسانی که باصل مطلب توجهی ندارند ، ترلرلی راه یابد که اقرارالاعلا علی‌انفسهم حجة .

۷ - در پاورقی ۳ از همین صفحه (۲۸۳) توضیح داده‌اند که علت این قتل را (قتل ابن بقیه را) هم جناب فقهی توضیح نداده یادآور میشود که عین‌علتی را که جناب آقای دکتر از تاریخ بیهقی نقل فرموده‌اند ، نویسنده در صفحه ۱۸۰ کتاب عضدالدوله همان صفحه‌ای که داستان بدار کردن ابن بقیه در آن آمده ، ذکر کرده ، بعلاوه علت دیگری که تحریک ابن بقیه اسب عراقی را به جنگ با عضدالدوله .

۸ - در دیل صفحه ۲۸۵ محله حاشیه‌ای بحملهٔ (عضدالدوله او را عضو فرمود) که در صفحه ۱۸۲ کتاب شاهنشاهی عضدالدوله آمده ، رده‌اند که : نگفتم آقای فقهی هنوز هم از اسم پیلان عسری می‌ترسد ؟ (گويا مقصودشان کلمهٔ فرمود میباشد) مسلماً جناب آقای دکتر در اینجا قصد مطایبه داشته‌اند والا معلوم است که فعل فرمود در اینگونه حمله‌ها ، درست بمعنی گرد میباشد و در کتب قدیم و متون فارسی فراوان در این معنی بکار

های خود هنرمندان بسیار برجسته‌ای هستند. ولی بنده می‌پرسم: در تمام ایران چند نفر پیدا می‌شوند که زبان لهستانی یا اسپانیولی بدانند؟ و اگر انسان‌زبان‌تأثیر را نفهمد از آن چه جبری درک می‌کند؟ اگر منظور این بود که نمایشنامه‌ها برپای اصلی نشان داده شود بایست نمایشنامه‌گفت‌ها اثر ژان ژا به بان فرانسه بازی شده باشد که مورد فهم خیلی ارایراییها و اکثریت قریب به اتفاق خارجی‌های شرکت‌کننده در جشن بود. اگر بنا بود ترجمه‌آن بر بانی دیگر بروی صحنه بیاید چرا ترجمه فارسی آن را که چاپ هم شده است بوسیله هنرپیشگان ایرانی نشان بدادند تا لااقل ایرانی‌های شرکت‌کننده آنرا بفهمند؟ این نمایشنامه را غیر از اسپانیولی‌هایی که خودعهده‌دار ایفای نقش‌های آن بودند و تعداد کمی که کتاب آن را قبلاً خوانده بودند چه کسی فهمید؟

در قسمت‌های دیگر مثل موسیقی‌های اصیل و فیلم‌های سینمایی با اینکه بعضی از آنها خوب و قابل استفاده بود متأسفانه تغییر و تبدیل در ساعت و حتی رور نمایشها موجب ناراحتی بود.

ماه منبر مبنوی

در باره روش نوشتن پانویس

آقای مدیر

ضمن کار با کتابشناسی دهساله به چند

شرکت در این جشن آمده بودند و لااقل خلاصه‌ای از داستان راهم بزبانهای فرانسه و انگلیسی در اختیار آنها نگذاشته بودند که به درک آن کمکی شود. از سردی و بی‌لطفی اصل نمایشنامه که بگذریم میرسیم به سردی و بی‌روحی باری بازیکنان. در اجرای این نمایشنامه کاملاً مشهود بود که هیچ‌یک از بازیکنان هنرپیشه یا هنرمند واقعی نیستند. نه ویس یا رامن عاشق شوریده و شیدا بودند و نه شاه موبد شوهری حسود و غیرتمند. همه بازیکنان به عروسک‌های خیمه شب بازی شبیه‌تر بودند تا به انسانی که خون و گوشت و عاطفه و احساس دارد. خلاصه باید گفت: بویسنده، کارگردان و بازیکنان دست به دست هم داده بودند تا یک داستان جذاب و پر شور ایرانی را مسح و منته کنند. تنها نکته حالب و با سکوهِ روشن شدن تدریجی خرابه‌های با عظمت تحت حمشید بود در پایان نمایشنامه که با هم‌ویرانی هنوز هم سکوهِ و حلال آن چشم را خیره می‌کرد. ولی این هنر ایرانیان دوهزار و پانصد سال پیش است که چشم را خیره می‌کند.

در برنامه‌های دیگر جشن هم بعضی عیوب چشم‌گیر و حدود داشت که قابل اغماض نبود. مثلاً بطور قطع آقای گروتوفسکی یا ویکتور گاریس در کشور

کتابنامه‌ها به این ترتیب نوشته میشود :
2rd. , 3rd. 2d., 3d. (رجوع شود
به صفحه ۶ مقاله سطر ۱۵)

۵- بنظر من بهتر است تعداد
صفحات را با حرف «ص» مشخص کنیم
مثل ۱۵۰ (رجوع کنید به صفحه ۸ مقاله
سطر ۱۵)

۶- «گردآورنده» ظاهراً ترجمه
Compiler است نه Editor بهتر است
لااقل ما کتابدارها واژه‌های کتابداری را
بمعنی اصلیشان بکار ببریم تا بعدها مثل
کلمه «فهرست» دچار گرفتاری نشویم .
۷- بهمین ترتیب «حاپ» ترجمه
Reprint , Print است نباید آنرا بجای
edition بکار ببریم .

۸- شخصیت حقوقی بنظر من برای
Corporate Body کلمه درستی نیست
این ترجمه تحت اللفظی Personnalité
Juridique فرانسه است که فرانسه دانهای
معتبر به آن ایراد دارند . در فرانسه هم
به Corporate Body از نظر فهرست
نویسی و کتابداری میگویند Collectivités
auteurs .

۹- اگر نویسنده و ناشر یکی باشد
ناشر ذکر نمیشود بنابراین عبارت « به
وسیله مؤلفان » در مثال صفحه ۹ مقاله
سطر ۱۳ صحیح بنظر نمیرسد .

۱۰- بعد از بحثهای بسیار که خود
شما هم چندین بار در آن بودید قرار شد

اشتباه که صورت آنها را به پیوست تقدیم
میدارم ، بر خورد کردم که ممکن است
در چاپهای بعدی بکارشان بیاید . شاید
بعضی از آنها اشتباه خود من باشد و به
بقیه هم خودتان برخورد کرده باشید در
هر صورت فکر کردم فرستادن آن ضرری
ندارد . ضمناً در مورد مقاله آقای بدره‌ای
« روس نوشتن پانویسی و کتابنامه در
نوشته های تحقیقی » یکی دو مطلب را
میخواستم تذکر بدهم .

۱- اصول نوشتن زیر نویس و کتابنامه
حنانکه مستحضر ید در کشورهای پیشرفته تر
در کلاسهای ابتدائی آموخته میشود
بنابر این برگ کردن آن آنقدر که سخن
به «عالمنامه های فضل فروش» «فریب» دادن
خواننده و « راهنمایی محققان » بکشد
بنظر من ریادی است ، نگذریم از اینکه
این حرفها حایش در محله راهنمای کتاب
نباید باشد .

۲- بهتر بود آقای بدره‌ای مأخذ کار
خود را که احتمالاً کتاب Tourabian یا
چیری بطبر آنست میدادند .

۳- بنظر من مستعار بهتر از خلاصه
آن یعنی «مست» است که آقای بدره‌ای
پیشنهاد کرده اند (رجوع شود به صفحه
۸ مقاله سطر ۲۶)

۴- کلمات Third , Second در

اگر دورقم مجزا داریم آن را در فارسی
از راست بچپ بنویسیم مثلاً ۱۴۰-۱۴۲
و ۴۰۰-۴۰۲ نه ۱۴۲-۱۴۰ یا ۴۰۲-۴۰۰
۴۰۰. لطفاً حالا که اینکار را با نظر خود
شما شروع کردیم در محله خودتان آنرا
نقض نکنید (رجوع شود به صفحه ۱۳
مقاله سطرهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵)
۱۱- بند ۷ صفحه ۱۳ مقاله را در
مورد کتابهای فارسی نمی‌پسندم. بهتر
است بجای اینکه شماره حلد را با حروف
و بصورت ترتیبی ذکر کنیم بنویسیم حلد
۲ یا ج. ۲. و هر گره‌م‌آنطور که در بند
۸ تذکر داده شده است علامت حلد را

حذف نکنیم.

بنابر این مثال صفحه ۱۴ به این
ترتیب درخواست آمد :

ابن خلدون ، مقدمه ، (.....)

ح ۲ ، فصل ۸ ، صفحه ۶ ، ۷.

همه این حرفها برای این بود که
مقاله اثر آقای بدره‌ای است که من به
ایشان ارادت دارم و نیز در محله راهنمای
کتاب درج شده که مربوط به سمایشود
دیگر لرومی نمی‌بینم که در باب مفید و
لازم بودن این مقاله حرفی بر نم‌چون
توضیح واصحات می‌شود .

پوری سلطانی

نخستین کنگره تحقیقات ایرانی (ایران‌شناسی)

به ابتکار دانشگاه تهران و به اهتمام مشترک دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آن دانشگاه، نخستین کنگره ایران‌شناسی که نام دوره‌های بعد آن به کنگره تحقیقات ایرانی تبدیل یافت از ۱۱ تا ۱۶ شهریور تشکیل گردید و ۱۴۴ مقاله در آن خوانده شد.

کنگره با پیام اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه آریامهر به شرح زیر افتتاح گردید.

متن پیام شاهنشاه آریامهر

تشکیل کنگره ایران‌شناسی دانشگاه تهران که بامشارکت عده زیادی از محققان و دانشمندان ایرانی و چند تن از ایرانیان حارحی برگزار میشود مایه خوشوقتی ما است و برای دانشمندان عضو این کنگره کمال توفیق را در کاری که در پیش دارند خواستاریم.

پس از کنگره جهانی بزرگ ایران شناسان که تحت سرپرستی خود در سال ۱۳۴۵ در تهران تشکیل گردید و در آن مسائل ایران شناسی در سطح بین‌المللی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت، طبعا شایسته بود که محافل علمی و دانشگاهی ایران از جنبه‌های مختلف تخصصی این

مطالعات را صورتی دقیق‌تر ادامه دهند، تا از این راه جامعه علمی ایران همواره در صف مقدم پژوهشهای بین‌المللی مربوط به فرهنگ و تمدن ایران قرار داشته باشد، و دانشمندان ایرانی هر بار با توشه علمی غنی‌تری در کنگره‌های آینده جهانی ایران شناسان شرکت ورزند.

تشکیل کنگره ایران شناسی کنونی از طرف دانشگاه تهران، نشان میدهد که دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات علمی ایران و نیز محققان و فضلاء برخاسته کشور بوظیفه خود در این مورد بخوبی توجه دارند و آگاهانه میکوشند تا در زمینه‌های مختلف مطالعات ایران‌شناسی پژوهش‌هایی نوین عرصه کنند و بسیاری از مباحث تحقیقی مربوط به فرهنگ و تمدن کهن ایرانی را خود مورد بررسی قرار دهند و از نتایج این پژوهشها دیگر محافل علمی جهان را نیز بهره‌مند سازند.

تحقیقات و مطالعات ایرانی در سالهای اخیر پیشرفت نمایانی کرده و خوشبختانه سهم و مقام واقعی رشته ایران شناسی در محیط کلی مطالعات خاورشناسی جهان مشخص شده و این رشته بعنوان شعبه‌ای مستقل و اساسی مورد توجه قرار گرفته است، بطوریکه اکنون عده کثیری از دانشمندان و دانش پژوهان در کشور - های مختلف جهان به تحقیق در مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن گذشته و حال ایران اشتغال دارند و هر روز آثار

سناسی و گردآوری زبانها و لهجه‌ها در قلمرو زبانهای ایرانی انجام میشود در خور استفاده علمی و از لوازم نگاهبانی زبان فارسی یعنی یکی از وادیع گرامی و مقدس سرزمین و ملت ماست.

پژوهنی درادیان کهن و سیرافکار درین مرز و بوم و نیرساخت فلسفه و علوم ایرانی روز بروز ما و جهانیان را بیشتر با تاثیر تمدن و نفوذ تمدن و نفوذ فرهنگ ایرانی دردیای قدیم آشنایی سازد و بحوبی ملاحظه میشود که سهم ایرانیان خصوصاً در دوره تاریخ اسلامی در پیشرفت علوم عقلی عظیم بوده است.

بسیاری از تحقیقات حدید ایران شناسی مبتنی است بر نسخ خطی و اوراق و اسناد قدیمی که تا حدی قبل در خانوادهای و گوشه مدارس و بقاع قدیم فراموش شده مانده بود و درین پنجاه سال و مخصوصاً در سالهای اخیر به اهتمام موسسات علمی و دانشگاهها و کتابخانه‌ها از گردنحوادث به در آمده و به اسلوب صحیح در گنجینه‌های کتاب حفظ شده و مورد استفاده محققان قرار گرفته است و تاکید میشود که با دلسوزی و مراقبت بیشتر و توجه دقیق‌تر و عاجل‌تر این نوع مائر فکری و تاریخی ایرانیان جمع آوری و مورد بررسی و سنجش واقع شود.

مطالعات مربوط به تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران مورد علاقه خاص ماست و طبعا تحقیقات و تتبعاتی که در زمینه‌های مختلف ایران شناسی میشود کمک به روشن شدن تاریخ واقعی ایران در ادوار مختلف

کوششها و پژوهشهای آنان بصورت کتابها و مقاله‌ها منتشر میشود و در دسترس تمام محافل علمی جهان قرار میگردد. در این زمینه، بخصوص تذکر این حقیقت را باخوشوقتی لازم میدانیم که امروزه بسیاری از این آثار با ارزش از طرف حدود دانشمندان ایرانی تالیف و منتشر میشود، و از آن گذشته در تعداد زیادی از دانشگاهها و مراکز علمی کشورهای خارجی، مطالعات ایران شناسی توسط دانشمندان و محققان ایرانی اداره میشود. بدیهی است با توجه به توسعه روز

افزون این رشته از مطالعات در مراکز علمی و دانشگاهی جهان، ضرورت ارتباط میان دانشمندان ایران شناس و مراکز ایران شناسی دنیا پیوسته محسوس‌تر میشود، و هر روز این ارام بیشتر احساس میشود که این دانشمندان میباید بطور منظم حاصل مطالعات تخصصی خود را با همکاران پس‌المللی خویش در میان گذارند.

تحقیقات ایرانی در بعضی از زمینه‌ها، مخصوصاً در باستان شناسی و زبان شناسی سرشار از تاریکی‌ها است. کشور ما محرنی بسیار غنی برای محققانی است که در این زمینه‌ها کار میکنند و هر روز با حفریات علمی آثار نو و بدیع که زاده اندیشه و هنر ایرانی است از زیر خاک پهنه تمدن ایرانی ظاهر میشود، نکته‌های حدید در اختیار محققان قرار می‌گیرد و پرده‌های تاریک یکی پس از دیگری از چهره تاریخ درخشان ایران برداشته میشود. تتبعات و مطالعاتی که در رشته زبان

خواهد کرد . امید است کنگره حاضر بتواند با نشر مجموعه سخنرانی‌های خود در این کار اساسی منشاء اثر واقع شود .

مایه حوسوقتی است که محفل علمی کشور ، عمیقاً هدفهای مندرج در منشور انقلاب آمورسی را در مد نظر دارند و بخصوص پژوهندگان جوان با آرزوهای باند و با سوقی که مسلماً همپایه این آرزوها است در این نوع محالس علمی شرکت میجویند .

اکنون که با تشکیل کنگره حاضر ، این نوع اجتماعات داخلی ایران سه سان آغاز شده است ، لازم است ، دانشگاهها و مراکز فرهنگی و تحقیقی کشور در آینده با همکاری و همفکری دائمی ، این اجتماعات را هر چند یکبار ادامه دهند تا بتوانند بطور منظم آخرین نتایج مطالعات و بررسی‌ها و پژوهشهای خود را در رشته‌های مربوط به تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران با اطلاع یکدیگر و با اطلاع سایر مراجع ایران‌شناسی جهان برسانند .

بعد از قرائت پیام مذکور در فوق جناب آقای علینقی عالیچانی رئیس دانشگاه بیاناتی به شرح زیر ایراد کردند:

متن بیانات رئیس دانشگاه

دانشگاه تهران بسیار خوشوقت است که با انعقاد این مجمع علمی موحبات آن فراهم آمده است که دوستان و پنجاه نفر از دانشمندان و فضایی ایران

و خارج و نیز دانشجویان علاقمند بمنظور ایراد خطابه‌های تحقیقی و مباحثات علمی در زمینه ایران شناسی در اینجا گرد آمده‌اند و با شرکت و همکاری خود کنگره‌ای را که قطعاً نتایج مذاکرات آن مورد توجه سایر دانشمندان ایران شناس در سراسر جهان خواهد بود رونق بخشیده‌اند . به همگی شرکت کنندگان خیر مقدم میگویم و موفقیت محققان ارجمند را خواستارم .

وظیفه هر دانشگاهی است که ضمن تدریس و تعلیم راههای تحقیق را بر خواستاران بگشاید و وسائل و لوازم کار آنها را فراهم کند . بهمین لحاظ وقتی که پیشنهاد انعقادنحسین کنگره داخلی ایران شناسی صد پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه آریامهر که همواره مشوق و پشتیبان اینگونه خدمات و کوششها میباشند به تهیه مقدمات آن اقدام شد تا این کار مفید آغاز گردد و بتدریج با همکاری کلیه دانشگاهیان و محققان کشور اساس و قوام گیرد و بمانند کنگره‌های ملی و داخلی که در ممالک دیگر برای رشته‌های مختلف علوم و فنون تشکیل میشود منظمأ برقرار گردد . خوشحتمانه شورای هماهنگی دانشگاهها نیز پیشگامی دانشگاه تهران در این امر را مورد تأیید قرار داد و با ترغیب دانشگاهیان به شرکت در این کنگره موحبات تقویت آن را فراهم ساخت .

یکی از مقاصد و هدفهای عالی انقلاب آموزشی پیشرفت دادن فعالیت‌های تحقیقی

کارهایی که مخصوصاً در این چند سال اخیر بوسیله باستانشناسان حوان کشور عملی شده زیانبرد خویش و بیگانه است .

خوشبختانه در این سالهای اخیر مراکز مختلفی در ایران به تحقیقات ایرانی پرداخته اند و مؤسسات خارجی نیز مورد تشویق و حمایت قرار گرفته اند و همچنین مؤسسات نشر کتب تحقیقی خاص ایران مثل بنیاد فرهنگ ایران و بهگانه ترجمه و نشر کتاب بوجود آمده و نیز اکثر دانشگاههای کشور و وزارت فرهنگ و هنر و انجمن آثار ملی در طبع و نشر کتب ایرانشناسی کوششهای ثمر بخشی کرده اند .

دانشگاه تهران همواره این رشته را مورد توجه خاص قرار داده و کوشیده است که با تشویق ایرانشناسان خارجی و نشر کتب و آثار آنان و ایجاد کنگره ها محامی خاص ابن سینا و خواجeh نصیر طوسی و رشیدالدین فضل الله طیب و رودکی و محمد بن زکریای رازی و غیر شرکت در کنگره های بین المللی خاور شناسی و نشر محله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و محله ایرانشناسی همان دانشکده دامنه ایرانشناسی را وسعت دهد .

در این کنگره با افراد حوان و نامهای جدید آشنا می شویم و محال آن پیدا شده است که چهره های نودانش با نیروی حوان و شوق و شور بسیار در دنبال خدمات در گذشتگان و استادان با ارزش

است و طبیعاً پژوهشهایی که در رشته ایران شناسی توسط دانشمندان و دانشگاهیان عرضه میشود از نمودهای برجسته و امیل در عرصه کارهای تحقیقی کشور و مورد استفاده و سنحش دانشمندان ممالک دیگر نیز واقع خواهد شد . زیرا شناخت ایران و مسائل قدیم و جدید آن از زاویه دید و بررسی ایرانیان در صورتی که مبتنی بر روش علمی صحیح و دور از تعصب و هر نوع پیرایه باشد راههای نوینی به افق تحقیق و بررسی خارجیان می نمایاند .

مواد و موارد تحقیق در زمینه ایران شناسی خوشبختانه بسیار زیاد و وسیع است . هنوز در هر يك از قسمتهای تاریخ و جغرافیا و ادب و دین و جامعه و هنر ایران نکته های پوسیده و نادانسته بسیار است . بنا بر این دانشمندان و محققان ما وظیفه ای سنگین و درخور اهمیت و بالمال راهی دراز و دشوار در پیش دارند .

مایه خوشوقتی کامل است که در هر يك از رشته های ایران شناسی که تا کنون دیگران ما را به گذشته ایران و ایرانی آشنایم کردند ، خودمان پژوهشگرانی دانا و دلسوز می پرورانیم . من باب مثال در خواندن کتیبه های قدیم و تحقیق در زبانهای باستانی ایران و فلسفه و علوم که تا دیروز منحصرأ آثار و تحقیقات اروپائیا مرحع و ماخذ بود هم اکنون عده ای از ایرانیان خود مرجعیت یافته اند و بررسیهای آنها آرام آرام در مراکز علمی اروپا و خنه کرده است . همچنین در حفاریهای علمی باستانشناسی

تعبص باید آنرا در زمرهٔ سرشارترین و وسیع‌ترین ذخائر فرهنگی جهان بشمار آورد .

ایران‌شناسی برای ما ایرانیان فقط بعنوان يك موضوع علمی تلقی نمیشود و نیز تنها بصورت رشته‌ای که بایست بر سایر رشته‌های دانشگاهی و پژوهشی افزوده گردد بشمار نمی‌آید ، بلکه ایران‌شناسی در واقع يك نوع خودشناسی و آگاهی به منابع فرهنگی و ریشه‌های وحدان و هستی هر فرد ایرانی است و در نتیجه در این دوران خطیر تلاقی و تحول و جایگزینی سریع فرهنگ‌های گوناگون آگاهی از فرهنگ ملی ، برای استمرار و بقای سالم و طبیعی موحودیت ایران و ایرانیان امری ضرور است .

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که ایرانیان ازدیدگاه‌های اصیل کلیهٔ خوانندگان فرهنگ خود را بررسی کنند و نه تنها در پیشبرد مطالعاتی که در این شؤون صورت می‌گیرد سهم ناسند بلکه به حوزه‌های علمی ایران در آنچه که مربوط به فرهنگ و تمدن ایران می‌شود مرکزیت جهانی بخشند . و این امر امکان‌پذیر نیست مگر با حفظ اصالت و دیدد فرهنگی خاص ایرانی و در عین حال آشنائی کامل با آنچه دانشمندان و محققان سایر ملل مخصوصاً غربیان در قرن گذشته با دیدی غیر ایرانی لکن سرسار از اطلاعات و تحقیقات حائز اهمیت ، انجام داده‌اند .

هدف کنگرهٔ کنونی که بدنبال يك سلسله مجامع علمی و تحقیقی که پیش از

کنونی تحقیقات و تحسینات خود را در معرض بررسی و سنجش قرار دهند . عده‌ای از دانشجویان دوره‌های فون‌لیسانس و دکتری که با علاقه تمام در زمینه‌های ایران‌شناسی کار می‌کنند نیز در این مجمع شرکت کرده‌اند و این همکاری خود یکی از مقاصد و هدفهای عالی دانشگاهی است که استاد و دانشجو در کنار هم به تحقیق و تتبع علمی بپردازند .

برگرادی امور این کنگره بعهدهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی واگذار شده و امیدوارم متصدیان آن بتوانند رسالت حائز اهمیت شرکت کنندگان گرامی را جلب کنند . برای همهٔ اعضای این کنگره طلب توفیق و بهروری دارم .

سپس دکتر سیدحسین نصر که سمت ریاست کنگره را از طرف رئیس دانشگاه به عهده داشت اطلاعاتی در زمینهٔ نحوهٔ تشکیل کنگره بیان کرد ، بدین صورت:

متن سخنان سید حسن نصر

تشکیل نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسی در دانشگاه تهران از يك سو مدیون توجه خاص ریاست محترم دانشگاه و از سوی دیگر مرهون ارتباط و علاقهٔ سایان گروهی از دانشمندان و استادان و دانشجویان نسبت به امور ایران‌شناسی است . تشکیل این مجمع علمی و مجامع نظیر آن خود روشنگر زنده بودن و اصالت فرهنگ فرهنگ ایرانی است که بدون کمترین

این به بزرگداشت اздانشمندان بزرگ ایران و نیز مطالعه و بررسی در زمینه های کلی ایران شناسی برگذار شده بود اینک گشایش می یابد ، پدید آورده هم آهنگی و رابطه بیشتر علمی بن استادان و محققان و دانشجویان ایرانی است که در دانشگاهها و سایر مراکز علمی کشور به پژوهش و تدریس و تعلیم اشتغال دارند و تاکنون در این مقیاس کمتر فرصت تماس نزدیک و تبادل نظر با یکدیگر داشته اند.

البته گروهی اздانشمندان برجسته خارجی نیز خود به شرکت در این مجمع اظهار علاقه کرده اند و آنجا که دانش را هیچگاه مرزی نیست مقدم آنان در این محفل علمی گرامی شمرده شده است و این کنگره با آنکه جنبه ملی دارد مفتخر است که این دوستان و پژوهشگران فرهنگ ایران را در جمع دانشمندان ایرانی گرد هم آورده است.

حسن توجه دانشمندان و مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی خارج سبب به این مجمع که علاوه بر حضور چند تن از محققان گرانقدر غیر ایرانی در کنگره ، توسط پیام ها و نامه های محبت آمیز ابراز شده است ، نشانه آنست که کوشش های مستمر دانشمندان ایرانی در رشته های مربوط به تمدن و فرهنگ ملی خود اهمیت و حیثیتی جهانی می یابد . این امر مظهر آغاز نهضت پیش قدم گشتن دانشمندان ایرانی در شنا ساندن تمام حواسب و جهات قلمرو وسیع فرهنگی خود در سطحی جهانی است .

از هم اکنون علاوه بر ادبیات ایران که پیش از این نیز طبعاً مهمترین آثار در این زمینه توسط خود ایرانیان تألیف یافته است ، در برخی رشته ها مانند فلسفه و باستان شناسی و زبانهای باستانی ایران محققان ایرانی تحقیقاتی ارزنده انجام داده اند که دارای اعتبار و ارزش جهانی است . امید است که با انعقاد این مجمع و محامی که پس از این تشکیل خواهد شد و توجه خاص دانشکده های ادبیات و علوم انسانی و سایر مراکز فرهنگی کشور نسبت به امور ایران شناسی ، در آینده افرادی تربیت شوند که با دید اصيل ایرانی از روش های دقیق و صحیح علمی بهره جسته و با آگاهی ارا و صاع علمی و فرهنگی جهان در حمیع رشته های ایران شناسی آثاری اصيل و پرحر و جود آورند و همگان را از ادرس های حاویدان معارف و فرهنگ این سرزمین و گذشته افتخار آمیزی که در درون وجود هر ایرانی نهفته شده و یقیناً در ساختن آینده ما سهیم خواهد بود بیشتر آگاه سازند.

شرک در این کنگره و انتخاب مطالب و مباحث کاملاً آزاد بوده و در انتخاب افراد فقط شرط استعمال در رشته های ایران شناسی در نظر گرفته شده است . بنا بر این در طی جلسات ، یقیناً عقاید و نظریات گوناگون و احیاناً متفاو ن ابرار خواهد شد . شاید برخی صرفاً ر تحقیقات غریبان پیروی کنند ، برخی دیگر به احتیاد پردازند ، و گروهی نیز ممکن است راه هایی کاملاً بایموده را دنبال کنند.

به وجود می آید، بسی مفید خواهد بود. اگر تشکیل چنین مجمعی حداقل هر دو سال یک بار در یکی از دانشگاههای کشور تکرار شود تا آنکه به پژوهشهای مستمر در این زمینهها اشتغال دارند بتوانند منطقی نتایج تحقیقات خود را در برابر یک مجمع علمی ارائه داده، از تبادل نظر با دیگر صاحب نظران کشور بطور منظم بهره مند شوند. نیز علاوه بر انتشار سخنرانیهای این کنگره در یک مجموعه پیشنهاد میشود که مجله ایرانشناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که در سطح بین المللی انتشار می یابد و شماره ای از آن به مناسبت همین کنگره انتشار یافته است، بصورت مجله دائمی این کنگره که شاید بتوان آنرا در آینده کنگره تحقیقات ایرانی نامید و بصورت دائمی رسمیت بخشید در آید.

همچنین کنگره می تواند آغازی باشد از برای ایجاد اتحادیه ها، وانجمن های در رشته های خاص از قبیل تاریخ و فلسفه و ادبیات فارسی و باستانشناسی و غیره چنانکه در کشورهای دیگر نیز بدین نحو عمل می گردد. این نوع اتحادیه ها البته مبتنی است بر همبستگی و علاقه افرادی که در این زمینهها به تحقیق اشتغال دارند ولی بدون شک گردهم آمدن این افراد از سراسر کشور فرصتی با ارزش است که میتوان از آن در راه مبادله نظریه ریزی از برای ایجاد جمعیت های دائمی که در پیشرفت رشته های گوناگون ایرانشناسی ایرانشناسی در آینده سهمی مهم خواهد

اختلاف در این زمینهها امری است طبیعی و تا هنگامی که اصول عقلی و علمی رعایت شود این اختلافاتها خود محرك تفکر تحقیق بیشتر بوده و محیطی زنده از لحاظ علمی به وجود خواهد آورد.

روش خاصی برای تحقیق در ماره ایرانشناسی پیشنهاد نشده است. لکن صرف گرد آمدن گروهی قابل توجه از کسانی که دست اندر کار دانش اندوزی و تحقیق در رشته های مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی هستند، در محیط دانشگاه تهران یقیناً خود در جهت بخشیدن به آینده این تحقیقات و کمک در ایجاد روشهایی اصیل برای بررسی فرهنگ و معارف ایران تأثیر فراوان خواهد داشت. امید اداره کنندگان کنگره بر اینست که با دوری از تعصب و در عین حال با آگاهی از این حقیقت که تعمیر هیچ فرهنگی جز با اتکاء به ارزش های فرهنگی دیگر که آن نیز برای ما ایرانیان نمیتواند بحر فرهنگ ایرانی چیری دیگر باشد امکان پذیر نیست. بحث های گوناگون که در جلسات شعبه ها انجام می گیرد به نحوی باشد که علاوه بر بدست دادن اطلاعاتی وسیع از وضع کنونی آگاهی ما نسبت به حواص مختلف ایرانشناسی پایه ای نیز از برای تحقیقات بعدی باشد.

با توجه به اهمیت استمرار و هم آهنگی و هم کاری که طبعاً در چنین کنگره ای بین دانشمندان مرکز و شهرستانها بطور کلی استادان و محققان و دانشجویان دانشگاه ها و مؤسسات عالی آموزشی بالاخص

داشت استناده کرد. امید است اعضای محترم کنگره درباره این امور به بحث و شور پرداخته و مقدمات را برای مراحل بعدی فراهم سازند

این کنگره کوشیده است به حواسب مختلف ایران شناسی توجه کند و بازده شعبه که اسامی آن‌ها در برنامه کنگره ذکر شده است به رشته‌های مهم ایران شناسی و در واقع ادبیات و علوم انسانی ایرانی اختصاص داده شده. با وجود این به ناچار بعضی از حواسب مهم فرهنگ ایران مانند معماری که شناخت سنت آن در ایران برای ساختن شهرها و بناهای اسیل در آینده بی اساسی است و یا موسیقی و هنرهای تریینی از قلمرو بحث مجمع فعلی بدور مانده است و علت آن حر محدود بودن امکانات و در عین حال وسیع بودن زمینه فرهنگ ایران جیری دیگر نیست آرومندیم در آینده این رشته‌ها نیز به مباحث محامع تحقیقات ایرانی افزوده گردد.

شرکت در حلستات کنگره برای همگان آزاد خواهد بود و امید است علاوه بر آنان که رسماً اعضای کنگره هستند دیگر علاقه‌مندان و مخصوصاً دانشجویان از این موقعیت بهره برده در حلستاتی که مورد توجه آنها است شرکت کنند. موضوع و تاریخ سخنرانی‌ها نیز قبلاً تعیین گردیده و در برنامه درج شده است.

با عرض تشکر از ریاست محترم دانشگاه تهران و نیز از اعضای کتابخانه

مرکزی و سازمان مرکزی دانشگاه و دانشکده ادبیات و علوم انسانی و مخصوصاً آقای ایرح افشار دبیر کنگره که وظیفه برگراری این کنگره را بر عهده داشته‌اند به اعضای کنگره حیرمقدم گفته امیدوار است بتوانند با فعالیت‌های خود راه‌های تازه‌ای در شناختن و سنا شدن فرهنگ و تمدن عظیم این سرزمین که ودیعه‌ای الهی و حفظ و حراست آن وظیفه‌های ایرانی است بکشایند.

کنگره در حلسه آخر بیان نامه‌ای به شرح زیر صادر کرد:

بیان نامه کنگره

نخستین کنگره ایران شناسی که به عنایت پروردگار یکتا و با پیام موثر و تشویق امیر شاهنشاه آریامهر در دانشگاه تهران آغاز شد و از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ به ابتکار دانشگاه تهران و اهتمام دانشکده ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آن دانشگاه برگزار گردید و کوششهای اساسی و لازمی بود که در راه پیشرفت تحقیقات ایرانی و ایجاد ارتباط دائم میان دانشمندان و محققان این رسته به حصول پیوست و طبعاً با انعقاد احلاسیه‌هایی که دس سالهای آینده تشکیل خواهد شد موحیات آن فراهم شده است که میان محققان داخلی و خارجی در رسته‌های ایران شناسی تبادل افکار و اطلاعات علمی بیش از پیش ایجاد شود.

در این کنگره که دارای یازده سعبه بود حمماً ۲۲۷ دانشمند و محقق حضور

محتبی مینوی ، سید حسن نصر ، حبیب یغمائی و ایرج افشار (دبیر ثابت) .

اعضای مقیم شهرهای دیگر

اصفهان دکتر عبدالباقی نواب

تبریز منوچهر مرتضوی

سیراز عبدالواهاب نورابی وصال

مشهد حلال متینی

محل دبیرخانه ثابت کنگره در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آن خواهد بود.

۴- اعضای کنگره که همه به میل شخصی و با هزینه خود در بن مجمع شرکت کرده اند ادامه این روش را که مرسوم کنگره های ملی است مناسب میدانند.

۵- توصیه میشود که علاوه بر شعب مختلف کنگره يك یا چند مجلس علمی همراه با هر کنگره و در کنار جلسات آنها تشکیل گردد تا متخصصان خطابه ها ئی در آن موضوع معین تهیه کنند .

۶- توصیه می شود که شعبه ای برای مطالعات اجتماعی مربوط به ایران در کنگره آینده ایجاد شود .

۷- توصیه می شود که انجمنهای خاص در زمینه های تاریخ، تحقیقات ادبی، باستانشناسی ، فلسفه و علوم و نظایر آنها توسط محققان و متخصصان تاسیس شود. ضمناً اعلام می شود که عده ای از زبان شناسان تاسیس انجمن زبان شناسی و لهجه شناسی ایرانی را پایه گذاری کردند.

۸- توصیه می شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و دانشگاهی با همکاری

داشتند و از این عده ۱۷ نفر از کشورهای دیگر شرکت کرده بودند و جمعی در شعبات مذکور ۱۴۴ خطابه قرائت گردید. در هر يك از شعبه ها بجز اعضای رسمی کنگره عده ای از علاقه مندان و مخصوصاً دانشجویان حضور یافتند .

اینك كه كار کنگره پایان پذیرفته است تصمیمات و توصیه های مذکور در زیر به منظور تایید اعضای کنگره و اعلام شدن به اطلاع رسایده می شود :

۱- به پیشنهاد رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و به منظور تمایز عنوان نام کنگره از بن پس تحقیقات ایرانی خواهد بود که اولی احلاسیه آن به نام نخستین کنگره ایران شناسی در تهران برگزار گردید .

۲- به منظور آنکه محققان رسته های ایران شناسی منظمأ از فعالیت های یکدیگر مطلع شوند و تحقیقات حدید عرضه گردد هما بطور که در پیام شاهنشاه آریامهر مقرر شده است ایس کنگره در هر سال تشکیل میگردد .

۳- برای پیش بینی کارهای مربوط به کنگره در آینده و بررسی نحوه تاسیس اتحادیه داخلی ایران شناسان و نیز تحقق بخشیدن به تشکیل انجمنهای مربوط به رسته های مختلف ایران شناسی کمیته ای مرکب از افراد مذکور در ذیل به نام کمیته مرکزی انتخاب می شود .

اعضای مقیم تهران

حمشید بهنام، پروین نائل خانلری، غلامعلی رعدی آذر خشی ، ذبیح الله صفا

یکدیگر و بر اساس برنامه‌های منظم نسبت به تصحیح و چاپ متون مربوط به علوم و فلسفه در ایران اقدام کنند .

۹- توصیه می‌شود که گروه باشناسی دانشگاه تهران هر چه زودتر وسیله ترجمه مجموعه کتیب‌های ایرانی پیش از اسلام را به زبان فارسی فراهم سازد .

۱۰- توصیه می‌شود که با تصویب قانون مربوط به سازمان اسناد ملی هر چه زودتر اوراق و اسنادی که در ورار تحابه‌ها و سازمانهای دولتی موجود است و طبق قانون استفاده از آنها محار خواهد بود در دسترس محققان قرار گیرد و تا وقتی که قانون مذکور به مرحله اجرا در نیامد ترتیبی داده شود که اسناد و مدارك تحقیقاتی که در بایگانیه‌ها و کتابخانه‌های دولتی قرار دارد در دسترس محققان گذارده شود. ضمناً خون تهیه عکس و میکروفیلم از کتب و اوراق و اسناد پراکنده در خارج و داخل ارلوازم حتمی کار تحقیق است پیشنهاد می‌شود که دانشگاه تهران حداکثر کسوش را در تکمیل مجموعه‌های کتابخانه مرکزی خود در زمینه‌های ایران‌شناسی انجام دهد.

۱۱- توصیه می‌شود که در کنگره‌های بعد وسایل بازدید از آثار تاریخی و حفاریهای جدید که در ديك به شهر محل کنگره قرار داده همزمان با تشکیل کنگره فراهم گردد .

۱۲- توصیه می‌شود که در کنگره‌های آینده نمایندگانهای کتب خطی و اسناد و اوراق قدیمی مخصوصاً آنچه در

خانواده‌ها و مجموعه‌های خصوصی در آن ناحیه وجود دارد تشکیل شود.

۱۳- توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و آموزشی کشور به تعلیم زمینه‌های مختلف معارف ایرانی و زبان فارسی بوجه خاصی مبدول دارند.

۱۴- توصیه می‌شود که شورای هماهنگی دانشگاه‌ها و سایللی ایجاد کنند که استادان و متخصصان هر يك ار رشته - های تحقیقات ایرانی که در سطح دانشگاه تدریس می‌شود برای تبادل اطلاعات و افکار و استفاده از تجربیات یکدیگر هر چند يك بار مجامع علمی تشکیل دهند.

۱۵- توصیه می‌شود که مراجع و سازمانهای فرهنگی و کتابخانه‌های کشور در خریداری و حفظ نسخ خطی و معرفی و فهرست نویسی و عکس برداری آنها بیس از پیش اقدام کنند .

۱۶- دعوت دانشگاه مشهد به منظور آنکه دومین کنگره تحقیقات ایرانی در مشهد توسط دانشگاه مشهد ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه تشکیل شود با حسن قبول و تشکر پذیرفته می‌شود و کمیته مرکزی ماموریت دارد که در برگزاری کنگره دوم با دانشگاه مشهد همکاری کند.

مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی

مجلس برگزار داشت ابوالفضل بیهقی

مورخ و دبیر مشهور عصر غزوی ار ۲۱ تا ۲۵ شهریور به ابتکار دانشگاه مشهد به اهتمام دانشگاه ادبیات و علوم انسانی

آن دانشگاه به خوبی و نظم تمام برگزار شد. شجاع‌الدین شفا خواندند آغاز شد ،
کنگره با پیام شاهنشاه که آقای مهدین صورت :

تشکیل مجمع بین‌المللی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی دانشمند و مورخ
و نویسنده نامی ایران که به ابتکار دانشگاه مشهد صورت می‌گیرد مایه خوشوقتی
ماست، زیرا بیهقی یکی از مردان بزرگی است که عالم دانش و فرهنگ ایران
پرورده است. تاریخ معروف بیهقی که سالها است در سراسر جهان از آثار درجه
اول فرهنگ ایرانی و اسلامی بشمار میرود با آنکه نه قرن پیش نوشته شده هنوز
یکی از بهترین آثار فن تاریخ نویسی در جهان است و دقت نظر و حقیقت پژوهی
و روش خاص تدوین مطالب این کتاب حقاً آنرا بصورت یکی از نمونه های بدیع
کتب تاریخ در آورده است. مضافاً به اینکه نثر شیوا و فصیح کتاب آنرا شایسته
این امتیاز نیز قرار داده است که از نمونه های عالی نثر فارسی بشمار آید.

حای خوشوقتی است که پس از تحلیلی که در چند ماه پیش از این از یکی از
فرزندان عالیقدر حطه خراسان یعنی ارسینخ طوسی بعمل آمده اکنون با بزرگداشت
بیهقی یکی دیگر از بزرگان گذشته خراسان مورد تحلیل قرار می‌گیرد . گرد
آمدن دانشمندان ایرانی و خارجی در این مجمع علمی و بحث هایی که درباره
تحقیقات و پژوهشهای هر يك از اعضای این مجمع درباره تاریخ بیهقی و تحلیل
و تجزیه آن بعمل خواهد آمد مسلماً به فقط سهم مهم این مورخ و نویسنده نامی
را در فرهنگ ایرانی و اسلامی بصورت جامعتری روشن خواهد کرد. بلکه
به پیشرفت رشته تنوعات تاریخی و تاریخ نگاری سراسر جهان کمک خواهد
نمود، زیرا همه میدانند که امروزه هیچ علمی از علوم دیگر و هیچ کشوری از
دیگر کشورهای جهان در زمینه امور فرهنگی و تحقیقی جدا نیست و شاید
بر اساس همین واقعیت است که کنگره ها و محامع علمی روز بروز بیشتر جنبه
بین‌المللی پیدا میکنند .

امیدما این است که این روح تفاهم و همکاری علمی که در این محامع نمودار
است در همه زمینه های دیگر توسعه پیدا کند و بصورت اساس استواری برای حل
همه مشکلات دنیای امروز در آید .

از کوشش دانشگاه مشهد برای تشکیل این مجمع و سایر محامعی که بمنظور
پژوهش درباره تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران ترتیب یافته و مییابد تقدیر
میکنیم و توفیق همه دانشمندان ایرانی و خارجی را در کار پرارزش علمی آمان
خواستاریم .

عدهٔ شرکت کننده درین کنگره ۶۴ نفر از دانشمندان هفت کشور بود. کنگره با پیام شاهنشاه آریامهر آغاز شد و پیامهای متعدد دیگر نیز رسیده بود که قسمتی قرائت گردید و قسمتی بعداً چاپ خواهد شد. دکتر عبدالله فریاد رئیس دانشگاه سخنانی ایراد کرد و سپس حلال متینی رئیس دانشکده ادبیات و دبیر کل کنگره سخنرانی بسیار شیرین و لطیف و پرمغری دربارهٔ خراسان و بیهقی خواند. برنامه سخنرانیهای ایراد شده بدین شرح است: محتبی مینوی: ترك و تاريك در عصر بیهقی

را حبر سیوری Abu'l - Fazl Bayhaqi as an Historiographer
ضیاءالدین سجادى: تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی
شیرین بیانی: زن در تاریخ بیهقی
غلامحسین یوسفی: هنر نویسندگی بیهقی
نذیر احمد:

A critical examination of Bayhaqi's narration of the Indian expeditions during the reign of Mas'ud of Ghazna

نورانی وصال: شخصیت آلتون تاش از نظر ابوالفضل بیهقی.
جواد مشکور: آمدن ترکان غر به ایران

خسرو فرشید ورد: ویژگیهای دستوری تاریخ بیهقی
امیر حسین یردگردی: حواصی

و پوستین آن

مهدی محقق: اصطلاحات اداری و دیوانی در تاریخ بیهقی

محمد علی اسلامی ندوشن: جهان-بینی بیهقی

غلامرضا سلیم: توحیه تمثیلهای تاریخ بیهقی

تقی بینش: روش علمی در کتاب بیهقی

علی اکبر فیاض: نسخه های تاریخ بیهقی

حمال رصائی: بوسهل رورنی محمد تقی دانش پروه: بیهقی فیلسوف

ابراهیم باستانی پاریزی: ذکر کرمان در تاریخ بیهقی

ناصرالدین شاه حسینی: کوشانیار در تاریخ بیهقی

عبدالحی حبیبی: تحقیق در حرج از اماکن تاریخ بیهقی

غلامرضا محتهدزاده: رجال قائن در تاریخ بیهقی

ابوالقاسم حبیب اللهی «نوید» ما خدا شعار عربی تاریخ بیهقی

گیتی فلاح رستگار: آداب و رسوم و تشریفات دربار غزنه از حلال تاریخ بیهقی

محمد حواد شریعت: افعال متعدد و طرز استعمال آنها در تاریخ بیهقی

عباس زریاب خوئی: تاریخ نویسی بیهقی

- کنت لوتر : يك نسخه خطی تاریخ بیهقی
 Bayhaqi and the later Seljuq
 Historians : some comparative
 remarks.
 حمیدفرزام : ارزش اخلاقی تاریخ
 بیهقی
 عبدالشکور رساد: چند لفظ مروج
 پشتو در تاریخ بیهقی
 قیام‌الدین راعی : لغات ترکی و
 منولی در تاریخ بیهقی
 مهدی رکنی پردی : دیوان رسالت
 و آیس دبیری ار خلال تاریخ بیهقی
 سیدجعفر سہیدی: مآخذ داستانهای
 تاریخ بیهقی
 خلیل خلیب رهبر : توضیح چند
 مشکل از تاریخ بیهقی
 صادق کیا : گویش قدیم بیهقی -
 در باره تاریخ بیهقی
- محمد پروین گنابادی : خلعت و
 مخاطبه و برخی از خصوصیت‌های نحوی
 تاریخ بیهقی
 حسن سادات ناصری : ترکیبات
 تاریخ بیهقی و معانی اختصاصی بعضی
 واژه‌ها
 کان کاگایا : Religious groups
 in the Ghaznavids
 محمد شفیع : تراژدیهای تاریخ
 بیهقی
 حسین بحر العلومی : آیینہ عبرت
 یا تاریخ بیهقی
 محمود مهدوی دامغانی: جغرافیای
 تاریخ بیهقی
 غلام سرور همایون: چند نکته تازه
 درباره تاریخ بیهقی

قطعهنامهٔ مجمع بن المللی بزرگداشت ابوالفضل بیهقی

مجلس بن المللی بزرگداشت مورخ نامدار ابوالفضل بیهقی از روز ۲۱ تا ۲۵ شهریورماه ۱۳۴۹ با شرکت ۷۲ تن اردانشمندان و محققان هفت کشور در دانشگاه مشهد و با اهتمام دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی این دانشگاه تشکیل گردید اعضا این مجمع پس از شرکت در ۹ جلسه و قرائت چهل مقالهٔ تحقیقی و بحث دربارهٔ آن‌ها قطعهنامه زیر را تصویب و اعلام میکنند:

۱- مراتب سپاسگزاری خود را به پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر که با پیام عنایت‌آمیز اعضا این مجمع را دلگرم و مباهی فرمودند تقدیم میدارند.

۲- بمن تقدیر و تحلیل فراوان از خدمات افرادیکه به تصحیح و طبع تاریخ بیهقی و تحقیق در زمینه‌های مختلف آن پرداخته‌اند و با توجه به چاپ جدیدی که دانشگاه مشهد در تاریخ بیهقی از چندی پیش شروع کرده است و برودی منتشر خواهد کرد و نیز چاپ و انتشار مجموعهٔ مقالات تحقیقی که برای این مجمع تهیه شده است، پیشنهاد می‌شود برای تکمیل تتبعات و عرضه کردن مطالعات دیگر تحقیقات زیر توسط دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد و با همکاری

- افراد علاقه‌مند و بصیر دیگر دانشگاهها عملی گردد.
- الف - ترجمه تاریخ بیهقی براساس چاپ جدید بیکی از زبانهای انگلیسی یا فرانسوی .
- ب - گردآوری نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی یا میکروفیلم آنها و ببر کلیه اسناد و مدارک مربوط باین کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه مشهد .
- ج - تدوین کتاب شناسی کامل و توصیفی مربوط بتاریخ بیهقی شامل معرفی کلیه نسخه‌های خطی موجود و چاپهای مختلف و تحقیقات مربوط
- د - ترجمه آن قسمت از تحقیقات ایران‌شناسان در باب تاریخ بیهقی که مورد نیاز محققان است .
- ه - نشر کتابی شامل زندگی نامه ابوالفضل بیهقی و نقد و تحلیل کتاب او .
- و - تهیه رسالات تحقیقی در خصوص این گونه موضوعات : مختصات دستوری و لغوی تاریخ بیهقی، جغرافیای تاریخی کتاب تاریخ بیهقی... .
- ز - تدوین فرهنگنامه تاریخ بیهقی شامل لغات و ترکیبات و اصطلاحات مهم و اعلام تاریخی و جغرافیائی .
- ۳ - بمنظور بررگذاشت و زنده نگاهداستن نام ابوالفضل بیهقی پیشنهاد می‌شود اقداماتی ارا این قبیل صورت گیرد. ایجاد بنای یادبود ابوالفضل بیهقی در شهر سبزوار که اعضای مجمع امیدوارند باهتمام انجمن شهر و شهرداری سبزوار انجام پذیرد . تهیه و نصب پیکره ابوالفضل بیهقی در محوطه دانشگاه مشهد ، نامگذاری تالارها - خیابان‌ها - میدان‌ها و دبیرستان‌ها به اسم ابوالفضل بیهقی . درخاتمه از پیامهای رسیده و نیز از اظهار علاقه دانشگاهها و سازمانهای علمی ایرانی و دیگر کشورها ابراز امتنان می‌شود. اقدام دانشگاه مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد در ایجاد این مجمع علمی و حسن اداره و پذیرائی صمیمانه که مورد تأیید همگان است موجب قدردانی و تشکر اعضای این مجلس است .

سید حسن تقی زاده

محیط فکری تبریز در عصر جوانی او

نوشته

ناصر ناطق

ضمیمه شماره ۵-۷ سال سیزدهم

مجله راهنمای کتاب

تهران - ۱۳۴۹

مید حنین تقی زاده

تقی زاده در گذشت، یعنی در يك چشم بهمردن گنجینه گرانمای منحصر معدی از دانشها و اندوخته های تاریخی و علمی و سیاسی ار دست روت تا کسی ساعتی در محصر تقی زاده ننشسته و به گفته های او که درهرباب که پیش می آمد همیشه دلکش و سودمند و ناشنیده بود گوش نداده باشد نمی تواند ارزش آن مرد بی نظیر را پیش خود محسوم نماید.

تقی زاده نوعی دائرة المعارف سیار معارف اسلامی و ایرانی بود. درشناسائی تقویم کهن ایران گفتارش در همه مجامع ادبی و علمی (حر برای خودش که در مسائل همیشه شك میکرد و هرگز هیچ مطلبی را به صورت قطعی و مستعنی کنده ار تحقیق نمی پذیرفت) حجت بود. درشناسائی آئین اسلام و شاهه های گوناگون آن و حوادث اصلی تاریخ کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران بی نظیر بود درپاسخ هرپرسی، مانند کتاب لغتی دقیق و جامع، مقداری اطلاعات درست و اساسی در اختیار پرسش کننده می گذاشت.

تقی زاده عربی را بی آنکه خود را مفید به آموختن قصائد عربی بداند و برای اثبات بدیهیات، خواندن اشعاری از شاعران عرب را ضروری فرص کند، بحد کمال می داست ترکی عثمانی را بحوبی میبوست و میخواند. زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و مقداری روسی را در حدودی که از کتابهای تاریخی و ادبی برای کسب اطلاع در باره ایران و اسلام بحوسی بهره گیرد و در مقام گفتگو با لهجه علیط آذربایجانی که هرگز ار دست نداد مطالب حدود را بیان کند، دارا بود.

تقی زاده دانشمند بمعای واقعی آن بود یعنی مطالب را بحوسی درك و فرا می گرفت و با روش انتقادی علمی درست را ار نادرست تشخیص میداد و مطالب درجه دوم و بی فایده را کنار می گذاشت و ار مجموع اطلاعاتی که در دست داشت باصطلاح (ترکیب Synthèse) صحیحی بدست می آورد. نمونه کامل (انرس ترکیبی) تقی زاده مقاله ای است که در باره شاهنامه و رندگانی فردوسی نوشته است که تا امروز با وجود اشتباهات کوچکی که بعدها دانشمندان دیگر تصحیح کردند هنوز هم در ردیف حالتربین نوشته ها در باره تاریخ رندگانی فردوسی است. نمونه های دیگر کارهای علمی او «گاه شماری در ایران قدیم» و «مانی و دین او» و مقالانی که زبانهای خارجی نوشته و آقای احمد آرام بعضی ار آنها را ترجمه کرده اند.

تقی زاده در کارهای علمی وسواسی نزدیک به امراط داشت، یعنی استمطاط اولی خودش را هرگز وحی منزل تلقی نمی کرد و هر دم آماده بود که در صورت دسترسی یافتن به اطلاع دقیق تری در عقیده خودش تجدید نظر کند و بی آنکه باکی (1) در دوره دوم یعنی دوره جدید کاهه با امصای محصل.

ار اقرار بحطای خود داشته باشد عقیده استوارتر و نوتری را بپذیرد ، مثلاً در مورد حظ فارسی روزگاری بود که تقی زلفه معتقد به تعبیر آن بود و این اقدام را مقدمه تعلیم عمومی می دانست ولی بعدها ظاهراً تعبیر عقیده داده بود و حفظ حظ عربی امروزی را لازمه حفظ و حراست فرهنگ ایرانی تشخیص داده بود در مورد «گاه شماری» ایران هم مطالبی که در پایان کتاب گفته شده گاهی با مطالب اوائل کتاب هم آهنگ نیست

کسانی که این قبل تعبیر عقیده ها را نشانه تلون اندیشه آن دانشمند فقید میدانند و راموش می کنند که تقی راده مردی محقق و پژوهشگر و چوینده حقیقت بود و گمته حقیقت را حتی در مواردی که به زبان خودش و برخلاف انتظار دوستان و مریدان و خوانندگان آثارش بود واجب می دانست .

تقی راده کتاب خوان و کتاب دوست بود و تا روزی که نیروی بدنی اش اجازه میداد از مطالعه و کارکردن غافل نبود و دانسته های خود را تا آخرین روز زندگی محتاج بشکمیل و اصلاح میدانست .

تقی راده در اواخر قرن ۱۳ (۱) هجری قمری در تمرین متولد شد، پدرش از پیشتهاران بنام تبریز بود و پادمانی و پارسائی اش در آنجا شهرت داشت تقی راده ظاهراً تا آغار بهست مشروطه خواهی باستثنای سفری که به مصر کرده همیشه در تمرین زندگی کرد و تا حائیکه مسر بود درسهای معمول آن زمان را پیش استادان شایسته شده فراگرفت.

در آن روزگار شهر پرگرد و خاک تمرین از همه زیبائی های شهرهای بزرگ دنیا عاری بود از آب گوارا و شاهراه های عریض پا کیره و باعهای عمومی و بقیه چیزهائی که زندگانی شهرها را با وجود تراکم مطامع هزارها مردم بدخواه و حریص و حیره سر تا حدی قابل تحمل مینماید نوئی نمرده بود این شهر در دام کوه سرحاب مانند طفلی که هرگز سرپرست ندیده ، خزیده و ماسد حوکیان هند بی اعتنا و بی حرکت شاهد تغییرات روزگار بود

کوچه های کج و کوله این شهر که گوئی اراده بشری در ترسیم آن دخیل نبوده آنچنان مطهر ویرانی و بی رونقی و بی عیایتی بود که تغییرات حاصل از سیل و زلزله و عارت بهرشدنی که جلوه گرمیشد تعبیری در سیمای عمومی شهر نمی داد بلکه آنچه به صورت حرق عادت و خلاف عرف تلقی میشد ، این بود که در میان دیوارهای شکسته بسته یکی از کوی های شهرداری نو نصب شود و یا دیواری شکلی خارج از معمول تعمیر شود ...

يك نوع حس خودخواهی معکوس در زندگانی عمومی شهر جلوه گر بود. هر کس نامتوانست خود را از همگان افتاده تر و مظاهر زندگی خود را ساده تر میخواست جلوه بدهد گوئی نسل های متوالی که این شهر را پناه گاهی در مقابل حوادث روزگار قرار داده بودند بیم آن داشتند که اگر کمی بلندپروازی کنند و یا بلندتر از معمول سخن بگویند دیوان خوانیده را بیدار کنند و آسایش موفقی را که به بهای اغراض ارهمه عوارص زنده بودن بدست آورده بودند از دست بدهند.

با اینهمه شهر تبریز در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۳ قمری شهری بود آماده آشوب و بلوا و هوايش مانند هوای پیش از طوفان سنگین و مستعد امطار . مسئله آن که هر روز به بهانه های کمیات و گران بود پیوسته بصورت حاد مطرح میشد. بنحوی که گاهی حاکم بزرگان شهر برای اعتراض به کمی بان دستخوش یغما و تاراج میشکرید سطح فرهنگ عمومی بسیار پایین بود و حسگ میان نوي های مختلف شهر و دسته بندی و برخورد جزو حوادث روزانه بود

روصه خوانی و راه انداختن دسته های عزاداری به صورت مرمی از آغاز تا پایان سال دوام داشت و در روزه های خاص هم با روق و شکوه فراوان برگزار میشد و کمابیش همه شئون زندگانی اقتصادی و بازرگانی را واج میساخت ، نمصب های بی رویه و بی مزه و دلستکی به مظاهر زندگی و ستهای آن میان مردم آنچنان شیوع داشت که عمو از لوجه های تنگ و تاریک و پر پیچ و خم برای رهگذری نه در ریخت و زنی طاهری خود از روش مألوف عمومی منحرف میشد و مثلاً حاکم کوتاه و یا کش پاشه دار می پوشید خطرناک بود .

دستگاه دولت که نامتهای بی لیاقتی باطر اوصاع آشفته بود قدمی برای اصلاح اوصاع بر نمی داشت و دیوانیانی که در درون کاحهای پوشالی خود به داشتن قدرتی موهوم و ررق و برقی کودکانه دلخوش بودند از شنیدن گفته های تملق آمیز ندیمان چاپلوس گدا منشی که همه صفات عالیه بشری را به آنان نسبت میدادند برخوردار میشدند و بگردش در پایتختهای کشور های بیگانه را که وسائل آن گاهی بصورت بسیار وهن آور و ناواسطه تراشی و اصرار نمایندگان سیاسی فراهم میشد مانند لشکر کشی های بزرگان دوران های گذشته ، و پیروزی های تاریخی ، افتخار آمیز میدانستند و برخ مردم عوام از همه جانبی حرم می کشیدند ، آنچنانکه کشتن قوچی تمهارو و سرگردان ، که گاه و بیگاه در میان سنگستان های خشک دامنه های سهند و سبلان بدست می آمد عنوان حادثه مهم ملی پیدا می کرد و در وصف آن چکامه ها ساخته میشد .

با اینهمه وضع جغرافیائی آنروز آذربایجان طوری بود که مردم آذربایجان بیشتر از مردم قسمتهای دیگر کشور از وضع روزگار خیردار بودند آری مردم بدبختی و ناامنی و عادت بشنیدن زور را سر نشوشت روزانه طبعی خود میپنداشتند ولی چون از یکطرف راه قفقاز برای مردم سکلی باز بود و همسایه شمالی مانند امروز « پرده آهنی » غیر قابل نفوذی میان دو کشور بوجود نیآورده بود و آثار خویشاوندی و فرهنگ مشترک و هم مهنی و هم کیشی چندین صدساله مردم قفقاز با مردم آذربایجان هنوز پایدار بود و از طرف دیگر دولت عثمانی برای اقامت و ورود و خروج اتباع ایران سخت گیریهای بی مراه داشت و مردم تبریز باسانی میتوانستند در شهر های مسلمان نشین روسیه به داد و ستد و بازرگانی مشغول شوند و در اسلامبول و از میر برای کار و کسب مستقر بشوند باچار بر اثر این رفت و آمد سروصدای جنب و جوش انقلاب های روسیه و اقدامات شدید نیهلیست های آنجا و اصلاحات و تأسیسات نو کشور عثمانی به گوش مردم تبریز

میرسید و نازدگانار و مسافران که وضع شهرهای قفقاز و آدابهای اسلامول بر ایشان خیره کننده بود اجمالاً درک میکردند که ورای زندگی آبروری مردم ایران زندگانی های دیگر هست و جهان منحصر به جهان مستوفیان و پیشکاران و مرشکاران و فراش حاوتهای دستگاه حاکمه آبروزی نیست .

در تیریز آبروزی اگر بیشتر مردم عوام و بی سواد صرف بودند چون شهر تیریز پایتخت دوم کشور بشمار می آمد قهرآ دیوانیان درس خوانده در آنجا فراوان بودند وجود و تشویق های اشخاصی مانند قائم مقام و امیر نظام گروسی که هر دو ادیب و نویسنده و خوش خط بودند ، تا حدی اشراف و اشراف زادگان تیریز را متمایل به شعر و ادب بار آورده بود و فرزدان طبقه ممتاز و مرفه تیریز برای فراگرفتن ادبیات زبان فارسی و اشعار شاعران عرب و مشق خط و سرودست میشکستند از طرف دیگر در تیریز اوائل قرن چهاردهم هجری ملایان بسیار با سواد فراوان بودند و مخصوصاً بطور به رقابتی که میان ملایان شیخی و بالاسری (که تیریریان متشرع مینامند) وجود داشت هیچ ملائی در صورت بی سواد بودن اجازه فعالیت زیاد به خود نمی توانست دهد زیرا که اگر بالاسری بود هدف ریشخندهای ملاهای شیخی که رویه هرفته روش فکرتر و ناسوادتر و شاید ناقوی تر بودند قرار میگرفت همچنان که ملاهای شیخی کم سواد حتی در جلسات نماز جماعت و یا خطابه و سخنرانی با اصطلاح با « هو » و « سروصدا های طر آمیز جماعت بالاسری روبرو میشدند و جلسات و عطشان مانند جلسات وعظ مرحوم معین الاسلام که ملای شیخی ولی تصادفاً بی سواد بود تبدیل به جلسات خنده و تفریح و شوخی میگردد .

برای روشنتر شدن اختلافات میان شیخی و متشرع یادداشتهای مختصری که مستقیماً مربوط به زندگی شادروان تقی راده بیست در اینجا علاوه می کنم ، ملاهای شیخی تیریز غالباً لقبهایی داشتند که با کلمه اسلام تمام میشد مانند حجه الاسلام و ثقه الاسلام و معین الاسلام در حالیکه میان ملاهای بالاسری داشتن لقب مانند فخر الشریعه و سیم الشریعه و عبدلیب الواعظین و غیره تا حدی علامت بی سواد بودن آنها بود آنچنانکه برای امام جمعه بودن هم در تیریز داشتن سواد ضرورت نداشت علمای شیخی درجه اول مانند حجه الاسلام فیر مرحوم و ثقه الاسلام شهید بسیار دانشمند و نادوق و طریف بودند مثلاً مرحوم حجه الاسلام کتابهای مختلف بشعر در هجو ملاهای بالاسری پرداخته که هر کدام در نوع خود شاهکار است مثلاً کتابی به شعر عربی و با تقلید اراغیه اس مالک ساخته و در آن از همه ملاهای سرشناس تیریز نام برده و نیش به آنان رده است الفیه حجه الاسلام بمناسبت شوخی های زیادی که در بردارد در آن دوره قابل چاپ نبوده و فقط نسخه های خطی از آن موجود است سر آغاز کتاب الفیه اینست :

قال التقی الهاشمی السبا	تقیه الماضین من طباطبایا ..
هذا کتاب فوه الفصیل	العه فی عام سچقان نیل
علفته علی کتاب الباد	لجندی المحقق الاستاذ

(۱) از نسخه خطی که در اختیار نگارنده است

کتاب دیگری دارد که چاپ شده ولی نسخه آن نایاب است نام کتاب در حوشاب است و بیت اول آن :

مشنو از نی در کتاب مثنوی بشنو از تنمور قمصور حوئی
است موضوع کتاب هجو ملائی از شهر حوی است که بحیال خود مثنوی مانند
اخته بود ، مرحوم حجه الاسلام در کتاب خود مدعی میشود که ملای حوئی روری
. حواب بیدار شده و می بیند که اشعارش معنی ندارد و تصور می کند که شددرد
مده و معنای اشعارش را دزدیده است ملای حوئی برای یافتن معانی به همه مقامات
نوسل میشود و پس از آنکه از همه جا سر میجو ردگار را در محضر شرع با مصالحه
ل میکنند ثقه الاسلام شهید هم ملائی بسیار با سواد خوش محضرو کتاب حوان و
تاب دوست بود و شوحی های لطیف فراوان وی هنوز هم در تمریر نقل میشود ،
دداشت های بسیار مفصلی از آن مرحوم در دست مرحوم موسی ثقه الاسلامی نماینده
سوق تبریز دیده ام که فعلاً نمی دانم در دست کیست .

بگارانده مجبور است تصدیق کند که تحصیلات مسک قدیم و کتابهای براز
رح و شرح اندر شرح وحاشیه های بشمار از نظر مواد کمتر مطلب مفید در برداشت
لی سک آموزش طوری بود که طلبه یا دانشجوی آنروری را درس حوان و دقیق
پرکار و زحمت کش و دود چراغ خورده نار می آورد . البته همه کسانی که در مدارس
وناگون قدیم درس میخواندند ملای درجه يك نمی شدند و گروهی از ساکنین
، رسه ها عمری در درون اطافك های حاك گرفته بسر می بردند و به رندگانسی
میار محقر میساختند و سالها از جنگ موهوم میان عمر ورید سخن می گفتند با
خهمه بی سواد رندگی می کردند و بی سواد می مردند ، ملا و مجتهد و واعظ و رف
لی از نظر شماره بسیار محدود بود . زیرا که اجزای مقام اعلاای روحانیت علاوه
سواد ، صفات دیگر مانند خوش برخوردی و سحایای انسانی باب طبع مردم
زم داشت و بندرت شخصی جامع همه شرائط یعنی سواد و نمود کلمه و داهر یا
طن نقود میگردید . اینستکه بعیر از طبقه روحانیان ترار اول که نقش رهبری
ده عوام را با همه عوارص آن برعهده داشتند و عالماً توانگر و قوی ینجه بودند
لایان دیگری بودند که سواد کامل داشتند ولی از تمول و نمود بی بهره بودند و چون
ریدانی نداشتند که شب و روز بعنوان ارادت (بها) و مراقب آنان باشند در نسخه
تواستند اجازه داشتن اندیشه آزاد و تقوای واقعی را وجود دهد ایها
المأ مطسوعات مصر و سوریه و لبنان را کمابیش میخواندند و چون از دستگاه
ولت سودی نمی جستند طبعاً آزاد منش و آرادای دوست و طرفدار توده محروم
ردم بارمی آمدند

تقی زاده نمونه کامل ملای دانشمند از طبقه دوم بود که در سلك اهل علم آنرور
که مصونیت گونه ای در مقابل دولت جابر و زور گوتامین می کرد) بود ، ولی بان
لائی نمی خورد و بسك ملایان آنرور زندگی نمی کرد

حافظه و تیزبیتی و هوش و فراست وی در میان آشنایان و دوستانش
رب المثل بود ، از مطالب گفتنی درباره تقی زاده داستان حمیت «علیهم» هاست

که در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ تشکیل شده بود باین معنی که گروه انگشت- شماری از دوستان و آشنایان روشنفکری مجمعی به نام مجمع «علیهم» هائشکیل داده بودند اعضای آن مجمع عبارت بودند از محمدعلی تربیت که کتابخانه‌ای به نام کتابخانه تربیت دائر کرده بود و کتابهای فرنگی و عربی و ترکی را در آنجا در دسترس مردم می‌گذاشت و حاجی سید محمد ابوالضیاء که گویا بعدها در انتشار روزنامه ایران فوقانی برعهده داشت و حکاکاشی و حواد ناطق و چند تن دیگر جلسات این گروه چند نفری بیشتر در کتابخانه تربیت و گاهی هم در خانه یک تن از این چند تن تشکیل میشد ، موضوع گفتگوهای آن مجمل دوستانه علاوه بر بحثهای ادبی و علمی انتقاد از روش دستگاه دولت و گاهی حربه گیریهای طنز آمیز بر گفته های روضه خوانها و افسانه ساری های آنان بود و نام «علیهم» ها که آن گروه برخورد نهاده بودند اشاره ای به همین گونه مسائل داشت که در اینجا مجال بسط مقال در باره آنرا ندارم .

زندگانی طلسمی و روش آموزش مدارس قدیم که بر پایه استدلال و احتیاج و منطق تراشی برای بحث درباره مسائل مهم و گاهی هم بسیار بی اهمیت بنیان- گذاری شده بود در طرز فکر تقی زاده تأثیر عمیق بجا گذاشته بود یعنی وی همه درسهای ملائی آنروز را در حدودی که در محیط سایه گرفته تبریز میسر بود با دقتی نه مخصوص مدارس قدیم بود و اگر گرفت ۱ ولی چون اندیشه شک کننده و حقیقت جو داشت پاسخ هیچ مسئله ای را بدون استقصا و مراجعه بهمه مراجع موجود حل شده تلقی نمی کرد و باب بحث درباره هیچ مطلبی را تا اندسته نمی دانست ، اینست که به آسانی از عقائد خودش اگر به عقیده صحیح تر و استوارتری بر می خورد عدول میکرد .

کسانی که تظاهر به حمود فکری و علم یقین های مصلحت آمیز و تأییدهای قطعی منعی بر تعصب های سیاسی و غیره را اعلامت بزرگواری می داند برای پاره ای از تعبیر مسیرهای آن مرحوم دلائل نازاری و عوام گولرن می تراشد ، بمردی که یک عمر با منت های صفا و راستی در راه خدمت ب مردم کوشیده بود تهمت های ناروا می ریند در حالیکه با کمی دقت میتوان پیچ و خمهای راه پیمائی های آن مرحوم را کما بیش درك کرد .

۱ - از مواردی که معاندان تقی زاده برای محالمت با وی علم کردند و سروصدا و گفتگو در باره آن راه انداختند مقاله ای بود که تقی زاده در آن به ایرابیان توصیه کرده که روحاً و جسماً فرنگی مآب بشود ..

منظور از این گفته که بنظر نگارنده هنوز هم تازه و صحیح و شایان پیروی است مطلقاً این نبود که مردم ایران پیوسته بگران تازگیهای رود گدر اروپا باشند و خود را مکلف به تقلید از طواهر زندگی آنان بدانند . گانندی پیشوای بزرگواری هندوستان لباس هندی می پوشید و خود را از همه حیث همانند همشهریان هندی خود میساحت و از طواهر زندگی فرنگی نکلی گیران بود ولی از پاره ای از

کارمندان عالیرتبه کشور های حاوررزمین که در فرنگی‌مآبی افراط می‌کنند قیافه هنرپیشگان هولیود را به خود میگیرند و در جزئیات رخت و یا ابزار خود را شبیه آنان میسازند ولی وارث همه خود کامگی‌ها و خود نمائی‌ها و با استواری‌های اخلاقی و ربوبی‌های درونی زمامداران ادوار گذشته هستند فرنگی‌مآب‌تر بود مطلقاً از فرنگی‌مآبی برای تقی‌زاده داشتن سجایای اخلاقی یا برحاً مبین دوستی و حفظ سمن ملی بی‌زیان و فراگرفتد دانشهای کشور های ناحتری و مخصوصاً فداکاری برای آب و خاک و خانه بود.^۱

۲ - ایراد دیگری که به تقی‌زاده گرفته میشود اینست که پس از بمباران مجلس از طرف محمدعلی‌شاه و دشتار گروهی از پادشاهین افراد آرادیحواه کشور تقی‌زاده بسمارت انگلستان پناهنده شد^۲ و بدینوسله ارش کسه شدید و شخصی زمامدار وقت که بهربهایی بود محجاست او را تلف کند بحات یافت

پناهنده شدن تقی‌زاده به سمارت انگلیس در نظر این گروه حاکی از این است که مشروطیت ایران که تقی‌زاده نقش مهمی در آن بازی کرده بود یک نوع «دور و کلک» بود که انگلیسها چیده بودند و نمایشی بود نه برای اعتال مردم ترتیب داده بودند ولی پس از آنکه برائت سحت‌گیری روسهای تزاری ادامه نمایش بادشواری روپروشد انگلیسها نمایش را بهم‌زدند و از عمل خودآنها را که نقش خود را ندازی زده بودند، دا کردند و دیگران را که مانند تقی‌زاده می‌بایست نقشهای دیگری در آینده بازی کنند از معر که بیرون بردند

این نوع تفسرو قایع از محتضات تاریخ‌ساران افسونگر ایران است که با علم‌الدنی از چون و چندی همه رویدادهای جهان آگاهی دارند و تصور می‌کنند که جهان مانند جعبه «پاندر» است که کلیدش در دست روسای دیوان امور خارجی انگلستان است و هر وقت هر چیزی را که بخواهد از آن بیرون می‌برند.

بدیختانه این گروه عاقل از این‌اند که انگلستان اگر در دوران پادشاهی درازمدت ویکتوریا مقامی ارحمند در جهان داشت و نفوذ پیدا و ناپیدای او در کارهای گیتی همه‌جا آشکار بود در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم برائت جمع آمدن عوامل گوناگون با مساعد یعنی پیشرفت و یگانه شدن ملت آلمان از یکسو و داعیه‌طلبی لیجام گسخته امپراطوری روس از سوی دیگر و گسترش امپراطوری (جمهوری «۱») فرانسه و حتی توسعه‌طلبی ایالت‌های رن و انفعال گونه‌ای که از نظر نظامی و اقتصادی و صنعتی در همه جهان غرب پیش آمده بود انگلستان از حال تعرض بیرون آمده به دفاع وادار شده بود

انگلستان شبیه افسونگری بود که رشته‌های ناپیدائی را به سرودست

(۱) شماره یکم دوره حدید کاوه و مقاله دیگری که در محله یعما ناعنوان

احد تمدن فرنگی چاپ شده . (سال سیزدهم محله یعما)

(۲) بانفاق جمعی دیگر

صورتک‌هایی که در کشورهای مختلف ساخته بود بسته و آنان را وادار به پیروی از خواست‌های خود میکرد ولی قدرت طلبی کشورهای پیشرفته اروپا مانند طوفانی بود که رشته‌ها را درهم ریخت نحوی که پاره‌ای از رشته‌ها گسیخته شد و پاره‌ای دیگر جابجا و تازه صورتک‌های بی‌اراده که معمولاً از سر رشته‌دار خود پیروی میکردند همه شخصیت واقعی پیدا کرده بودند و دیگر نه فرمان کسی گوش نمی‌دادند . . .

از نتایج ناتوان شدن انگلستان قراردادی بود که درباره ایران در ۱۹۰۷ با دولت روسیه بسته بود و از سیاست کمابیش پایدار خود که پاسبانی راه‌هند بود در نتیجه ترس از آلمان برای نزدیکی با روسیه دست کشیده بود .

دولت انگلیس که جزیره‌ای مه‌گرفته در اقصای دریاهای شمال بود به تناسب داشتن نیروی دریائی بی‌رقیب دریاهای جهان را از آن خود میدانست و خود را از این راه با کشور ما همسایه فرصت میکرد ولی میدید که دولت روسیه با ایران مرزهای درو دراز حقیقی دارد و دیری است آرزوی وصول به کرانه‌های گرم ایران جنوبی را مقدمه آرزوهای ملی خود قرار داده ، قدرت (نم‌بند) دریائی انگلستان که هر آن میشد با حگک دریائی موفقی صمغتر کرد با نیروی دولت گرسنه چشم و حریص و گسترش طلب روس در سرزمین ایران قابل قیاس نبود .
نحویکه هروقت روسیه با تصمیم فاطم با دولت انگلیس وارد مبارزه در ایران میکرد دید دولت انگلیس عقب‌نشینی میکرد (مانند قرارداد رویتر و شاید تنباکو) . . .

پیشرفت دولت روسیه در ایران ضرر انگلستان بود ، ولی جلوگیری از آن هم برآسان نمی‌نمود . اینست که دولت انگلیس از یکطرف مردم ایران را در مقابل دولت ایران که بنظر انگلیس قیافه دست‌نشانده روسیه را پیدا کرده بود تقویت می‌کرد و از سوی دیگر چون سروری خود را در دریاها بر اثر گسترش نیروی دریائی بوزاد آلمان در خطر میدید راهی برای دفع شر آنی روسها در ایران و احیاناً همکاری با آلمان در راه مبارزه با آلمان می‌جست .

هرگونه بررسی آثار نمود انگلیس در ایران و روش ساختن زیان‌هایی که روش سیاسی آنان برای کشور ما به بار آورده می‌آنکه از آسیب‌های عظیم سیاست روسیه سخن بگوید ، بررسی ناقص و گمراه‌کننده خواهد بود .

منظور این است که اگر انگلیسها به تقی‌زاده پناه دادند تا حدی روش خود را که ظاهراً حمایت از توده مردم ایران در مقابل زورگویی روسها بود ادامه دادند تقی‌زاده مانند هر فرد مبارز دیگر وظیفه داشت خود را از مرگ بی‌فایده رهایی بخشد تا بلکه در رزم‌های بعدی بتواند نقشی برعهده بگیرد . اگر تقی‌زاده پناهگاهی مطمئن نمی‌جست ، درجهان دستگاه استبداد او را هم مانند دیگران حقه میکردند . البته در این صورت نام او در ردیف شهیدان راه آزادی ایران ثبت میشد و ملت ایران هم در مقام قدرشناسی از او برای تثبیت سال و روز درگذشت وی چند قطعه ماده تاریخ میساخت و شاید هم پیکره‌ای بی‌قواره از گنج

برایش میساختند و با شتابزدگی در گوشه میدان خرابی از شهر نصب می کردند و پس از چند روز با شتابزدگی بیشتر پائین می آوردند و بجای آن وسواریه آب نصب نمودند از عجایب امور ایست که همه کسانی که در این ایام بدگوئی از تقی‌زاده راجزو معاصر خود قرار داده اند و آن مرحوم را در هنگام صلح و آسایش سازشکار و در مهالك گریز پامعرفی می کنند معلوم نیست چرا خودشان شهامتی از خود برور نمی دهند و در این جهان پر از مطالب و رورگوئی که ملت ها را در تور میسوزاند و مردم کشور های مملوب رانه تنها اسیر می کنند بلکه از آنان میخواهند که هر صبح و شام در مدح فائحات و اسیر کنندگان خود سرود بخواند و بعره شادی بکشند ، اقدامی ستره جویانه برای اعتراض بعمل نمی آورند و شهامتی از خود طاهر نمی سازند و مانند اکثریت قاطع ملت ایران گواه خاموش و تماشا گر بی طرف همه حوادث اند .

۳ - مورد دیگری که دشمنان تقی‌زاده بهانه حمله به وی قرار دادند ، روش تقی‌زاده پس از پایان جنگ نخستین جهانی بود ، به ایمنی که روزنامه یاره که تقی‌زاده مدیر و نویسنده و روح دهنده آن بود و چندین سال در حمله طرفداران آلمان جنگیده بود پس از شکست آلمان روش خود را عوض کرد و تبدیل به محله ادبی و تاریخی گردید و چون تقی‌زاده پس از آن شهرت دوستی با انگلیسها را پیدا کرده بود تاریخ سازان دوران معاصر همه داستان مهاجرت و مبارزات شجاعانه مردم ایران و کمک معنوی روزنامه کوه را به مبارزات آراد یخواه نمشی از دستگاہی مردور انگلیسها و ردوبند با آنان معرفی مسکردند برای درك روش تقی‌زاده باید به اوضاع اروپا در آروزها توجه کرد

روشنفکران و آراد یخواهان آنروز ایران امپراطوری آلمان آن روز را در مطهر همه بیروهای معارض جهان در مقابل دولتهای رورند و متجاوز گسترش خواه روز میدانستند هر چند که معارضه آلمان برای کمک به ملتهای بیداد دیده و زور شپیده نبود بلکه اوهم خودش را لاشجوری میدانست که از لاشه جهان استعمار شده سهمی باید بچنگ بیاورد . با اینهمه آلمان دشمن دشمنان ایران نبود ، آلمان نه قفقار و ترکستان را از پیکر ایران جدا کرده بود و به هرات پارسی گوی ایرانی نژاد شیعه مذهب را با پیاده کردن بیرو در حاك ایران به دیگری بخشیده بود ، پیروزی های آلمان در زمین و دریا آلمان را در نظر مردم ایران رمن که همه افسانه پرست و بهلوان دوست هستند مانند غولی که بیروهای آسمانی مدد کارش باشد جلوه گر ساخته بود . نتیجه آغار جنگ ۱۹۱۴ این شد که فشار شاهچهای گازیبری که ایران را خفه میکرد کاسته شد و اهریمانی که اگر وضع عوض نمی شد ایران را بیکباره از پادرمی آوردند خود یا از یا در آمدند و یا آسیهای فراوان دیدند بهر حال کشوری که در انتظار افسران روسی برای تحویل کرمنش کشور بود نفسی کشید و گله گر گانی که پیرامون پیکر فرسوده اش گرد آمده بودند روره کشان دور شدند .

طرفداری از آلمان در آن دوران میان کسانی که حیره حوار انگلیس و یا

چاکر روس نبودند عمومیت داشت و تقی‌زاده و یارانش هم مانند بسیاری از مردم آگاه جهان آلمان را در جنگ پیروز میدانستند ، البته مداخله‌ی هنگام آمریکا در جنگی که آمریکائیان به‌علت آسرا جنگ میان نیروهای نیکی یعنی انگلیس و یارانش و نیروهای بدی یعنی آلمان و متحدینش میدانستند ، جنگ را به‌سود فرانسه و انگلیس پایان داد و عهدنامه‌ی ورسای که گروهی ناسیونالیست مفرط و کوتاه‌بین در تدوینش دست داشتند مقدمات جنگ جهانی دوم را فراهم ساخت البته پس از پایان جنگ و تقسیم غنائم و تعمیر خط‌های مرزی مخصوصاً خسوف موقتی روسیه شوروی در آسمان سیاست جهان و تثبیت نیروی بی‌رقبب انگلیس ها در خاور نزدیک دفاع از پهلوان رمس‌خورده نیمه‌جان یعنی آلمان مورد نداشت وضع محله‌کاوه عوض شد و باصطلاح دوره‌حدید نشر محله آغاز شد. در این دوره تقی‌زاده به نام کتاب و ملاحظات مقاله‌هایی در محله‌کاوه نوشت و به انتقاد از وضع اجتماعی و سیاسی ایران پرداخت . يك آن مقالات بود و تا آنروز در مطبوعات ایران سابقه نداشت تقی‌زاده با ربای که میخواست همانند ش «کلاسیك» فارسی باشد مطالبی را مینوشت که در خواننده تأثیر داشت مثلاً در مورد تعلیم عمومی که تقی‌زاده بی‌آن هر نقش سیاسی را در ایران نقش بر آب میدانست. نوشته‌های او در ایجاد توجه و افکار مردم به مدارس بی‌تأثیر نبود و همچنین نهضت فرستادن شاگرد به اروپا که تا حدی بر اثر تلقین‌های کاوه بصورت اصولی آغاز شد و گوناگونی‌هایی در طرز اندیشه و راه و رسم زندگی ایرانیان بوجود آورد

مطلبی که در نوشته‌های تقی‌زاده در دوران دوم دوره کاوه توجه را جلب می‌کرد اینست که تقی‌زاده مطلقاً از گروه هوچی و باصطلاح خودش «ساست‌ماك» که پس از آغاز بهضت مشروطه در ایران پدید آمده بود مطلقاً بی‌زار بود و از طرز نگارش «نیمه زمانیک» آن دوره رنج می‌برد. تقی‌زاده معتقد بود که از نهضت مشروط به نتیجه‌ای که بدست آمده اینست که مردم ایران شعور ملی پیدا کرده‌اند و کمابیش موقع ایران را در فضا و مکان درك نموده‌اند ولی ملت بی‌سواد نادان برور عواطف تنها نمی‌تواند کلمه خود را در جهان امروزی از آب نکشد و جز از راه تعمیم تعلیم در میان نوده مردم نمی‌توان در دیبای پر آشوب کوفی مائیت آزادی و نشوری آباد بوجود آورد برای گسترش سواد میان مردم امنیت در میان ملت و ثبات در دستگاه دولت ضرورت دارد و کشمکش‌های دسته‌هایی که هر کدام می‌خواهند دست‌نشانده‌های خود را به مقامات بالا باصطلاح هل بدهند هر چه هم بسا حسن است توأم باشد نتیجه نخواهد داد

تقی‌زاده می‌گفت آبادی کشور ایجاب می‌کند که سروصدا های بیجا موقوفاً خاموش بشود و آبادی مردم ایجاب می‌کند که مردم سواد خواندن و نوشتن پیدا کنند و معنای آزادی را درك کنند و به ارزش آن پی ببرند

روش تقی‌زاده در سالهای بعد از تعطیل محله‌کاوه حاکی از این بود که از امنیت که بوجود آمده برای گسترش معارف و دیگر اصلاحات ضروری و فوری باید استفاده کرد و از تشنج‌های داخلی و گرفتاریهای خارجی که موجب احتلال آسایش کشور می‌توانست باشد جلوگیری کرد

اهمیت نوشته های تقی زاده در مجله کاوه بنظر نگارنده نقدی بود که حا داشت از مشاغل که در دستگاه دولت پیدا کرد و نقطه ضعف رندگانی او گردید، چشمی پوشید و انتشار مجله را ادامه میداد. زیرا که برای مشاغل که تقی زاده پیدا کرد (وزارت و سفارت و غیره...) آسانی میشد و او طلبانی پیدا کرد که کمابیش همان کارها را انجام میدادند. ولی کسی که بتواند به سبک آن مرحوم مقالاتی بنویسد و مجله کاوه را اداره کند آنروز در ایران وجود نداشت.

در مقام دفاع از تقی زاده باید متوجه بود که وی در حدود بود و پنج سال عمر درده، یعنی در حدود هفتاد سال، روزی بعنوان مدبر، روز دیگر بعنوان سیاستگر و روزی هم بعنوان نویسنده نامش سر برانها بود. در این سه چهارم قرن که تقی زاده در ایران عنوانی داشته نقشه جهان دوبار به شکل اساسی عوض شده، یعنی دو جنگ عظیم که در سرگذشت بشر بطوری بر آن نمی توان یافت پیش آمده، مابین تمدن اروپائی که در آغاز کار چیزی پانزجا و استوار بنظر می آمد، شکلی در هم ریخته در شمال ایران بر روی متجاوز بوی ناوسیله تجاوز بسیار قوی تر از سپاهان تر از بعضی مرام مردم مریت کموبیسیم بوجود آمده. انگلستان که روزی همه دریوهای بهانی جهان را در اختیار داشت و کمابیش در هر گوشه جهان یک نوع حق آب و گل برای خود قائل شده بود در همه حبه های مبارزات جهانی عقب نشینی کرده و جای خود را به نمودهای بوراد و حوان جهان امروز داده و بجای ایستاده تمدن خود را به کشور های آسیا و افریقا و اقیانوسه تحمیل نماید خود در معرض این است که مردمان کشورهای عقب مانده که تدریج سرزمین انگلستان را (او او برده) می کنند، قیافه انگلستان ده سال را در گر گون سارید و سارمان سیاسی و اجتماعی اش را در هم می ریزد در کشور خود ماهم دیگر گویی های زرف در همه شئون ملی پدیدار شده و بهمود نسبی وضع اقتصاد کمی در بهتر شدن شرائط زندگی و در طریقه کن مردم موثر شده تقی زاده و اندیشه ها و عقائدش ناچاراً این دیگر گویی ها را بر بار مانده و از حوادث رنگارنگ جهان رنگ پذیرفته.

با اینهمه باید گفت وجود تقی زاده به تنهایی در قرن ما پدیده ای شکستی انگیز بود. ملائی که با اصطلاح فرانسوی defroque شده به دینی عمامه و عباوردا را کنار گذاشته و به قیافه مرزها و حاشا در آمده بود از همه کسانی که سابقه حانی و مسررائی داشتند و در دستگاه دولت سابقه داشتند و پدر سرپر و نمار اندر تبار مدیر و رئیس و وزیر بودند بهرموز و مدیریت آشنان و مکانسم دوات و ادارات آن را بهتر درک کرده بود.

تقی زاده مردی بود که مرائی نهضت آزادی خواهی ایران و نقشی که در آن بازی کرده بود به صفوف اول مردان سرشناس و محبوب ایران پیوسته بود و پس از پایان دوران انقلاب تعیین حبه داده در ردیف رجال دولت مقام بسار ارحمد دست آورده بود.

ارزیابی نقی تقی زاده در سیاست ایران کاری است که از حدود توانائی و اطلاعات نگارنده این سطور سرون است، ولی اجمالاً میتوان گفت که تقی زاده در همه کارهائی که مرعهده داشته و طیفه خود را حدی مرص کرده و حدی انجام داده و

وجود خودش را آنچنانکه خودش می‌گفت (روحاً و جسماً و طاهرأ و باطنأ) در احتیارتکاری که برعهده داشت گذاشته و طبعاً مربوط به هر سمتی را بی‌مضایقه و فکر انحام داده و هرگز در صدد نموده که خدا و حرماً را یسک آن بخواهد و چون رورکاری انقلابی پرشور و رمایی سحر و یا ورپر و طبعه‌شناس و دلسور و دولتحواه بوده بعضی‌ها قبول چند نقش متضاد را از طرف يك نفر بازیگر به حیانت حمل کرده‌اند در حالیکه اگر منظور از حیانت این باشد که کسی زیان کشور را از بی‌سود خود بجوید تقی‌زاده می‌نایست در پایاں زندگی وضع مرفه و یا نیمه مرفهی میداشت در حالیکه اگر بعضی از دوستان آن مرحوم که در اینجا نام نمی‌برم اقدام برای تأمین حقوق بارنستگی برای او نمی‌کردند معلوم نیست وضع بارمادگان او چه میشد مگر اینک فرصت کمیم که تقی‌زاده بعنوان (آمانور) محصور صای خدا و برایگان و داوطلبانه حیانت مکرده است .

بنظر بنده خدمات سیاسی تقی‌زاده را میتوان شرح زیر خلاصه کرد :

۱ - در آثار کار مشروطیت تقی‌زاده یکی از کسان مادر بود که تا حدی میدانست معنای انقلاب ایران چه باید باشد و از آن جنبش که در تاریخ کشورها نظیری نداشته چه نتایجی باید گرفت

تا حدودی که بنده میدانم مدارجالات تقی‌زاده و گزیده معدود دیگر که در تدوین قانون اساسی و مخصوصاً متمم آن دست داشتند به قانون اساسی ایران و متمم آن در حقیقت همه حقوق اساسی مردم در آن تعریف شده روح داده ، آری مهمترین تأثیر تقی‌زاده در رندگانی سیاسی کشور ایران بی‌شک اقدامات او در سالهای نخستین بهست مشروطه‌خواهی است ، کسانی که در آن سالها به مشروطه گرویده بودند در بهر مرفه نمی‌دانستند دنبال چه رفته‌اند و چه گمشده‌ای را می‌جواهرند . درست است مردم احتمالاً درك کرده بودند که حکومت ایران از مجرای صحیح منحرف شده ، و میدیدند که در ارکانها از همه سوجلل‌ها پدیدار شده و آثار روال و نهایی از درودیوار پیداست ولی نمی‌دانستند کدام اقدام مهم و اساسی فوری است گروهی نامنتهای حس‌ریت تصور می‌کردند که اگر کار بدست‌خاندان شرع سپرده شود دیگر دستگاه دولت عممی نخواهد داشت ، گروه دیگر خیال می‌کردند که اگر حاکم بیرومند شدیدالعملی رشته کار را در شهرها بدست بگیرد آسایش مردم از همه حیث تأمین خواهد شد ، جمعی هم خیال می‌کردند که اگر می‌فروشی در کشور ممنوع نشود و اصلاح سروصورت مردم بشکل فرنگی موقوف گردد ، برکات خدا به سرزمین ایران مارل خواهد شد

دولت هم تصور می‌کرد که این بلوا هم بلوائی است مانند بلواهای دیگر که گاه و بیکاه در کشور پدیدار میشد ، و با ابرار قدرت باید سرکوب شود .

در این میانه تقی‌زاده و یارانش دریافته بودند که از این فرصت که پیش آمده باید بهره‌برد و دم را عنیمت شمرد و يك رژیم ملی پارحاً و استوار رادر کشور بی‌افکند در تدوین قانون اساسی و متمم آن که قانون بسیار کامل و بسیت به آنزماں پیش رفته و جامع بود این دسته نقش موثری باری کردند . تقی‌زاده و

هم‌فکرانش در هنگامی که هر کس مطابق تشخیص خودش مجبوست از قیام مردم نتیجه‌گیری کنند کوشیدند که فرمانروائی رعامداران وقت را تحت قاعده و اصولی بنیادین و حداقل حقوق و مصوبت از تعرض را برای مردم ایران تأمین نمایند. نکارنده تصور می‌کند که مشروطه خواهان صدرمشرطه ایران در این نیت خود موفق شدند و حوادث بعدی و سیر فقه‌رأئی طاهری آزادی در ایران دلیل این نیست که این بهت از رور بحث راهی نادرست پیموده بلکه این قبیل بحران‌ها و تعمیر جهت‌های زودگذر با اصطلاح بحران رشد است و بهر حال مردم ایران دیگر طرز حکومت آن‌رو را ولو روری چند به دلایلی پذیرد و یا ناچار از پذیرفتن باشند شوه صحیح حکومت نمی‌تواند بداند.

۲ - از خدمات بسیار مهم تقی‌زاده که در تهران پوشیده مانده و اسی آذربایجانیان بحوبی از آن خبر دارند یکی هم اینست که در آن دوره اغلب مردم میان ملت و کشی فرق ریادی قائل نبودند و بسیاری از ایرانیان ایرانی بودن را فرعی از مسلمانی تصور می‌کردند. موضوع اتحاد اسلام در آن دوره بسیار سرریانها بود، و آذربایجانیان که در کشور عثمانی درس خوانده و یا در آنجا زندگی می‌کردند در عین دلستگی شدید بایران ناعی هم تحت تأثیر تلقی‌ات عثمانی به کشور های مسلمان را در طاهر کشور واحد اسلامی تلقی می‌کردند و در باطن فقط نظر به دولت عثمانی داشتند واقع میشدند مخصوصاً که دارودست‌ن‌رک ها علاوه بر پیوند های مذهبی، پیوندهای ربانی ترکیه را با آذربایجان متحد می‌شدند و مباحرو کشور گشائی های سرداران یشکیچری و دریانوردیهای حیرالمدین ماروس و غیره را برخ مردم میکشیدند.

سیاست دولت عثمانی در قفقاز با موافقت و تأم بود زیرا که ترنها از آزادی نسبه ریادی که در دوران پیش از انقلاب برای مطبوعات در قفقاز وجود داشت استفاده کرده و بزور تسلیمات به‌مؤ فرهنگ ریشه‌داری برای خود فراهم کرده بودند.

رورنامه‌های قفقاز در آن دوره روررور ترك دوست‌تر میشدند و ران قفقاری را که باریان مردم‌تریز فرق ریادی ندارد به‌تری عثمانی تبدیل می‌شدند مثلاً محله فیوضات که مدیر آن حاج‌زین‌المابدین تقی‌اف بود وار بطر سطح فرهنگ محله ممتازی بود در آغاز کار بسیار متمایل بایران بود و احبار و عکس‌ای انقلاب ایرانیان و حریان جنبش مشروطه‌خواهی را به تفصیل و با تحلیل زیاد چاپ می‌کرد ولی بتدریج ترك دوستان دست روی آن محله که محله مؤثری بود انداختند و آشکار بر ضد ایران و زبان فارسی شروع بمقاله نویسی کردند بهر حال ترک‌های آن‌روزی که درس باسیونالیزم افراطی را تازه از مردم اروپا فراگرفته بودند بحای اینکه به حفظ حدود و ثغور کشور پهناور خود بپردازند گاهی به پان‌اسلامیزم و گاهی به پان‌تورانیزم برای آماده ساختن مقدمات نشور گشائی های نومتمول می‌شدند و حواب تسلط بر سرزمین های دیگران را می‌دیدند.

مردم آذربایجان که همیشه بهترین نگهبان مرز های شمال غرب ایران بودند هرگز به سپاه عثمانی روی خوش نشان نداده بودند ولی دولت ایران در اواخر حکومت قاجار طوری ضعیف شده بود که هر همسایه ای میتوانست در مورد ایران نقشه و داعیه داشته باشد و پراکندگی افکار مردم هم طوری بود که افسوس های خارجی ممکن بود در مزاج مردم تأثیر داشته باشد تقی راده و یارانش (۱) (مثلاً آقای دکتر رضاراده شفق) در آن روزگار در آذربایجان نفوذ معنوی بسیار عمیق داشتند و آذربایجان را از تأثیر گته های عرص آلود همسایگان توسعه طلب عربی بر حذر داشتند و حوشمختانه تأثیر نوشته ها و طعین گته های پر شور آنان هور در داو کوش مردم آذربایجان بر حاست آراد یحواها آنرور برای بار اول بمردم گشرد کردید که زبان آذربایجان در گذشته ترکی نبوده و آذربایجان ترکی گو از پانترین شاحه های نژاد ایران است و آنچنانکه عارف گته زبان ترك از برای از قما نشیدن است صلاح مملکت بریدن است

۳ - مرحوم تقی راده و دوستان ناشرف او در گرفتاری بررگی که در پایان جنگ دوم جهانی برای کشور و آذربایجان پیش آمده بود وظیفه ای را برای دفاع از تمامیت ایران و تحلیه آذربایجان به برعهده داشت و با لعال شرافت و درستی و شهامت انجام دادند بدیهی است پیشوایان کشور در کار دفاع از یگانگی ایران پشتیبان او و یارانی بودند ولی انجام این وظیفه در آن دوران کار آسانی نبود در داخل کشور احزابی که آفریده احزاب کمونیست بودند شمال ایران را نصای حسابی همسایه شمالی میدادستند و در خارج هم معلوم نیست کسانی که نصف جهان متمم را برای جلب رضایت شوروی در اختیار آنان گذاشتند و مثلاً لهستانی را که جنگ بحاطر يك سدیری اهمیت آن آغار شده بود درست با همه منابع انسانی و اقتصادی باصمام همان سدیر تحویل شوروی ها دادند تا چه حد بحاطر يك ایالت دور افتاده ایران آماده ایجاد اختلاف با شوروی بودند

وضع تهران در آن ایام طوری بود که بسیاری از اشراف و مالکین آذربایجان را از دست رفته میدادستند و وریرانی بودند که با اصطلاح خودشان سیاست حرچمکه را به ایران توصیه منمودند یعنی عقیده داشتند که ایران بمصو گبر افاده را باید ماسد حرچمکه با احتیاط قطع کند، یعنی آذربایجان را به شوروی واگذار کند تا کسانی که در تهران و رارت میکنند و نواسد بی دغدغه و ناراحتی زندگی کنند!

یکی از دوستان سسار دانشمند و با ذوق منده مثلاً به نگارنده توصیه میکرد رود به تمرین بروم و با سراسر دمکراتها که بقول او عنناً مانند لردهای انگلیسی!

(۱) هور آهنگ صدای موثر آقای دکتر شفق که در باع تحدد یعنی مرکز قما حیا بانی سحرانی می کرد و از ایرانی بودن آذربایجان دفاع میکرد و فراموش شده ، عنوان سحر رانی که زبان فارسی ایراد شد « آذربایجان ترك است یا ایرانی» بود .

غذا می‌جورند تماس بگیرم و مخصوصاً تأکید می‌کرد که صلاح ایران در اینست که تقی‌زاده‌ها و حکیمی‌ها فروشندگان دوره‌گرد و غیره را همه به تمرین بفرستند و مردم با ذوق و طریف طمع و شاعر منش ایران را از شر این اشخاص راحت بی‌ذوق و اما منش زبان بفهم خلاص کند.

اینکه که پایان این مقال نزدیک است ناید گفت که پایان رندگانی تقی‌زاده با حرمی و مراع نال توام نمود، زیرا که از یک طرف بیچار و رنجور و پیر شده بود و آنچنان که زنیال دو گل‌گویا دربارهٔ پیش‌گفته بود پیری یک‌نوع طوفان ردگی است. در این طوفان زدگی تقی‌زاده ثروتی نداشت تا بتواند پیری مجملی برای خود فراهم کند و فارغ از سروصداهای معاندان در سرائی آراسته آفرین روزهای رندگانی را میان حویشاوندان و دوستان سر کند. پایش از رفتن و گوش از شنیدن درمانده بود.

مجالفاش فراوان بودند و وسائلی در اختیار داشتند. رندگانی او را میکاویدند و از هر کاعده پاره‌ای که حائلی از کمی ضعف و یا بیاری که نتیجهٔ دردی‌ها و گرفتاریهای رندگانی بر ماحرایش بود به‌ریان او بهره برداری میکردند. آری رندگانی تقی‌زاده نموبه‌ای از حسرت و گریز روشمکران طبقهٔ سوم با دستگاه هشت حاکمه ایران بود.

روششمکران ایران اگر از پذیرفتن مسئولیت‌گریزان باشند و در ادارهٔ امور شرکت نکنند و خودشان بی‌فایده و گفته‌هایشان نادعوا خواهد بود و اگر هم در ادارهٔ کشور سهمی برعهده بگیرند در آن صورت به‌نوا روششمکر مسئولیت بر رگتر و زرفتری را برعهده خواهد داشت و در انظار تودهٔ مردم عامل اصلی همه حوادثی که در دوران تصدی‌شان پیش خواهد آمد خواهد بود. کوشش‌دوآنها را حاوررین در شنیدن خواسته‌های مردم بقدری سنگین و دست مردم از دامان مسئولان امور آنچنان دوراست که مردم همیشه ترجیح میدهند که هر کس که بتوان زبان مردم را پیدا کرد و مرائر توجه و یشتیمانی تودهٔ بی‌دست‌وپا به‌صف اول رجال مملکت پیوست و لوهم محکوم به بی‌تأثیری باشد تا هست خود را مال مردم بداند و از صف مردم جدا نشوند و حتی برای انجام دادن پاره‌ای کارهای مفید به‌صف دیوانسان نیبوندند. گناه تقی‌زاده که در پایان عمری درار ما در دست داشتن کارنامهٔ زندگی پر از خدمت و حسن‌نیت و پاک‌ویایی و پارسائی دشنام شد شاید این بود که از حلقهٔ محبوبیت و باصلاح و حاجت‌ملی به مدرسهٔ کارهای دولتی وارد شد و بجای اینکه گلیم خود را از عرق شدن بیرون نکشد و محال گرفته عریق افتاد. درحالی‌که مسلم بود که اگر عریق از مهر که رهائی نمی‌یافت و با همه‌جان نکرانه آورده میشد گناه آن به‌گردن روشمکری که خود را داوطلبانه وارد معرکه کرده بود خواهد افتاد.

بهر حال بنده معتقد نیستم که تقی‌زاده مرشته بود و معمولاً هم کسی مرشته نیست و باز ما به‌نام اعمال خود مرشتگان هم دسترسی نداریم ..

ولی اکنون که تقی زاده پس از عمری درار پیوند از جهاننا گسسته و رخت هستی بر بسته و این کشور مدتی است که از فرزند بزرگ زادن سترون شده ، هم میهنانش باید از نقیصه هایی که در زندگی هر کس فراوان است و در زندگی تقی زاده هم محتملا وجود داشت چشم ببوشند و به صفات اصلی او که میهن دوستی و نظم و ترتیب و دقت در تحقیق و باکی سیرت و عشق زبان فارسی و ادبیات و فرهنگ انسانی بود بیشتر توجه کنند .

منده در این مقاله که دور اول کوتاه خواستم و اکنون به درازا کشیده رویهم رفته از آن شادروان دفاع کرده ام ، ولی معنی دفاع این نیست که هر نوع انتقاد و خرده گیری نیست به روش سیاسی او و هر کس دیگر را غلط بدانم چه بهتر از این که آیندگان بتوانند زندگانی گذشتگان را با دیده نقد و خرده گیری ننگرند و نقاط ضعف آنرا دریابند و بازگو کنند

از عوارض آزادی گفتار یکی هم این است که گاهی با داندیشه ها را برخلاف جهت به وزیدن و امداد و طوفانها را به تله هایی که مصون فرصت شده سوق میدهد لحکای در گوشه های زندگی بزرگان این حسن را دارد که افراد ملك بدانند که دنیا آنچنان که سعدی برگوار گفته ، از سی خلق یادگار است و آینه دار آسمان را رهای پوشیده و پیدا را می بیند و صبط و ثبت و گاهی هم منعکس و فاش مینماید .

آئمون باید دید رار کجاست که باید روزی آفتابی شود ؟

در روش تقی زاده یا در حملاتی که به او میشود !

التنبیه والاشراف

این کتاب یکی از اسناد مهم تاریخی است که در نیمه اول قرن چهارم هجری تألیف یافته است. نویسنده کتاب که چهارم کردی تبریز و مورخ حیره- دست است، حاصل مطالعات و نتیجه مشاهدات خود را در شیوه زندگی و آداب و اخلاق اقوام با تعمقی فراوان به دست تحریر کشیده است و از اینرو یکی از منابع و مأخذ حاورشناسان و از مهمترین منابع تاریخ ایران باستان، خاصه ایران دوره ساسانی و صدر اسلام و قرون اولیه اسلامی بشمار می رود.

تألف

علی بن حسین مسعودی

ترجمه

ابوالقاسم پاینده

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - بر سیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرما مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵



مکانه ترجمه و نشر کتاب

مکتب عشق

گوستاو فلوبر نویسنده توانای قرن نوزدهم فرانسه ، در توصیف اخلاق و آداب مردم زمان خود در محیط پاریس دستی توانا داشت و این کتاب که نام اصلی آن « تربیت عاطفی » است ، یکی از شاهکارهای این نویسنده زبردست است که مباحث عاطفی و تحلیلات داستان پردازی را با وقایع تاریخی زمان و انقلاب ۱۸۴۸ و عزل لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه و سایر مسائل اجتماعی ، استادانه بهم در آمیخته و اثری دلکش و جذاب بوجود آورده است .

تألیف

گوستاو فلوبر

ترجمه

فروغ شهاب



کتابخانه ترجمه و نشر کاظمی

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - برسیده به میدان ولیعهد

ساحتمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهد زاهدی شماره ۱۰۴

خیابان شاهرضا مقابل داشگاه

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

جامعه و حکومت

تألیف ر. م. مک آیور ترجمهٔ ابراهیم علی‌کنی

آیچه متفکران سیاسی گذشته دربارهٔ حکومت گفته‌اند در این کتاب به صورت تازه‌ای مورد تحقیق قرار گرفته است .
نویسنده در توضیح فلسفهٔ حکومت از مشکل دیرین حاکمیت بشری ، یعنی مشکل استقرار نظم و آزادی ، آغار می‌کند و برای حل آن در جستجوی راهی است که هم نیازمندی فرد اجتماع را به استقلال جوامع باشد و هم حوائج اجتماع را تأمین سازد و از این طریق خواسته است پایه‌های قانون و شرایطی را که به اطاعت مردم از قانون کمک می‌کند ، بیابد .



انحصار فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهدی راه‌دی شمارهٔ ۱۰۲
خیابان شاهر صا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

روان‌شناسی فیزیولوژیک

تألف کلیشورد . تی . مورگان ترجمه دکتر محمود بهزاد

عوامل ارثی و ژنتیک در اخلاق و رفتار و خلق و خوی و هوش و استعداد افراد همان قدر مؤثر است که فی‌المثل رنگ مو و بلندی و سایر خصایص جسمانی، از اینرو برای شناختن آدمی باید او را پیش از تولد شناخت .
در آخر کتاب فهرستی از منابع و مآخذ و بویژه لغت‌نامه‌ای نیز آورده شده که در آن اصطلاحات علمی انگلیسی و معادل‌های آنها به فارسی ذکر شده و همس برارزش ترجمه افروده است .

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - فرسیده به‌میدان ولیمهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد راهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۶۱۲۷۳۷۵۷۱۴۸۵



نگاره ترجمه و نشر کتاب

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله با اطلاع عموم علاقمندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۴۸ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۴۹ است و فقط کتابهایی که در سال ۱۳۴۸ برای بار اول طبع و نشر شده است برای شرکت در مسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان حاب در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت در مسابقه همراه با نسخ از کتاب خود با نشانی کامل در ظرف این مدت بقسمت فرهنگی بنیاد بهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیله شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و در ترجمه ها باید اصل کتاب هم همراه باشد. کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تا کنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیاد بهلوی فرستاده اند در صورتیکه مایل بشرکت در مسابقه باشند باید بر طبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده میشود پس داده نمیشود. ترجمه هایی که متن کتاب را همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور و سرپرست امور فرهنگی
سنا تور دکتر شمس الملوك مصاحب

قسمتی از انتشارات کتابخانه طه‌وری

- قاموس کتاب مقدس تألیف و ترجمه جیمز هاکس چاپ دوم ۸۰۰ ریال
- « یشت‌ها جلد ۲-۱ استاد رواساد ابراهیم پورداد ۱۰۰۰
- « حافظ و حافظ چه میگویند تألیف دکتر محمود هومن ۲۵۰
- « اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر فریدون آدمیت ۲۵۰
- « اسناد و نامه‌های تاریخی تألیف سیدعلی مؤید ثانی حراسان ۴۰۰
- « تاریخ‌غازان‌خان تألیف رشیدالدین فصل‌الله همدانی ۲۰۰
- « اسناد وقایع مشروطه ایران مکتوش دکتر چهارمگیر قائم‌مقامی ۱۵۰
- « دستور زبان فارسی تألیف دکتر طلعت نصاری چاپ دوم ۲۵۰
- « خاندان نوبختی تألیف استاد فقید عباس اقبال آشتیانی ۲۵۰
- « تجارب السلف همد و شاه نوحوانی تصحیح عباس اقبال آشتیانی ۲۵۰
- « تراژدی فرنگ مجموعه مقالات استاد فقید دکتر فخرالدین شادمان ۱۲۰
- « خاسه - خوابنامه اعتماد السلطنه مکتوش محمود کتیرائی ۲۰۰
- « سیاست‌گران دوره فاجار جلد ۲ تألیف مرحوم خان ملک ساسانی ۲۵۰
- « یادبودهای سفارت استانبول تألیف مرحوم خان ملک ساسانی ۲۵۰
- « ابواب القلوب سالکین و حقایق المناقب تألیف میرزا ابوالفضل عنقا ۳۵۰
- « بودا آئین - زندگی - انجمن تألیف ع. پاشائی ۴۵۰
- « چننه یا جهان عارف تألیف صادق عنقا ۲۰۰
- « دیوان آصفی هروی - شاعر قرن نهم هجری تصحیح هادی ارفع ۲۵۰
- دستگاهها و آهنگهای موسیقی و نام سازهای ایرانی
- « تألیف دکتر طلعت نصاری ۳۰
- « طلبه عطار و نسیم گلستان تألیف استاد جلال‌الدین همائی ۱۳۰
- « عربی در فارسی چاپ دوم تألیف دکتر حسرو و رشیدورد ۱۰۰

صرف و نحو عربی و روش تجزیه و ترکیب چاپ ششم

- « ۵۰ تألیف دکتر حمزه شمار
- « ۶۰ معرفت الروح تألیف حاج نورعلی - الهی
- « ۶۰ گویش های لری تألیف علی حصوری
- « ۵۰ زبان فارسی در شعر امروز تألیف علی حصوری
- « ۱۵۰ وجه دین از حکم ناصر خسرو قبادیانی جلد دوم
- « ۸۵ بحرین و مسائل خلیج فارس تألیف دکتر چهارمکسر قائم مقامی
- « ۱۵۰ طبقات الشعراء من عربی تألیف محمد بن سلام الحمصی
- « ۲۰۰ مفاہیح العلوم ، ، ، ، احمد بن یوسف حواری
- « ۳۰ دراسة و جمزه حول اشعار هاتف العربیه تصحیح مرز حریریچی
- « ۸۰ زندخت پشاهنگ بهضت آزادی زبان ایران تألیف دکتر داری
- « ۳۰ همالیا تذکره شمرای اردو زمان ترجمه حلیل دوستخواه
- « ۸۵ غزل غزلهای سلمان ترجمه احمد شاملو
- « ۵۵۰ تاریخ فلسفه جلد اول و دوم تألیف دکتر محمود هومن دومجاد
- « ۱۵۰ اندیشه هسی تألیف ژان و آل ترجمه مایر برهام
- « ۲۵۰ جامعه شناسی عموهی تألیف موجهر محسی
- « ۱۲۰ رفتار انسان یا رموز موفقیت تألیف نامسون ترجمه موم محسی
- « ۱۸۰ نسل ازدها تألیف پرل اس باک ترجمه شاهرخ مایر
- « ۱۲۵ افسانه های شکسپر ترجمه سیاوس دانش
- « ۱۰۰ شناخت زبائی تألیف املسین شاله ترجمه علی امیرامداد



کتابخانه طهوری ساهرضا مقابل دانشگاه

تلفن ۴۶۳۳۰

کتابفروشی تهران با تقدیم هدیه‌ای لایق و عزیز ، یادبود
هفتصدمین سال حیات جاوید استاد سخن سعدی شیرازی را
استقبال می کند و گرامی میدارد *

شرح سودی بر گلستان سعدی

اثر ارجمند ادیب بزرگوار ترك «محمد بسنوی مشهور به
سودی» ، ترجمه آقایان حیدر خوش طینت ، زین العابدین
چاوشی و علی اکبر کاظمی، با مقدمه استاد دکتر منوچهر مرتضوی
در ۱۱۱۰ صفحه و زیری ، دارای یازده فهرست راهنما ، با چاپ
و جلد ممتاز انتشار یافت .

کتاب سودبخش و پرفیضی که اغلب محققان و اساتید ادب در طی قرن‌ها از
آن سود حسته و درسراسر ممالك اسلامی و قلمرو زبان فارسی آن را به علمت
ستوده‌اند ، اینک بعد از ۳۸۴ سال از تاریخ تألیف آن و در هفتصد و سی و
چهارمین سال تصنیف گلستان به همه مردم همزمان سعدی سپرده می‌شود .

با صرف نظر از بعض نکات درخور تأمل، شرح سودی کاملترین و مهمترین
شرحی است که از زمان سعدی تا امروز بر گلستان نوشته شده و برای دریافت
بسیاری از لطائف سخن سعدی در گلستان و کشف رموز فصاحت در سایر آثار ادبی
بزرگ رجوع به شرح سودی یگانه و سیله راهنما و روشن کننده است .

کتابفروشی تهران

تسریز ، تلفن ۲۷۳۲ - تهران ، تلفن ۵۷۸۴۹

اقتصاد

(۲ جلد)

ساموئلس از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در آمریکا و استاد یابی
از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .

کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است
که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی
شده است .

با انتشار ترجمه این کتاب امید می رود که گامی بردارنده در راه توسعه
علم اقتصاد برداشته شود .

تألیف پل ساموئلس ترجمه دکتر حسن پیرنیا



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساحتمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۲۰

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تأسیس حامد : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سره میدان تلفن ۲۴۸۸۵ - ۲۳۷۹۳

دفتر بیمه پرویزی: خیابان رورولت تلفن ۶۹۰۸۰ - ۶۹۳۱۴

آقای سادی تهران: خیابان فردوسی ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگل‌دیوان: خیابان سپهبد راهدی پلاک ۲۵۹

شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر: خیابان فردوسی شماره ۲۷۴

صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویزی خرمشهر

دفتر بیمه پرویزی شیراز سرای زید

، ، ، احوار فلکه ۲۴ منری

، ، ، رست خیابان شاه

، هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

آقای لطف‌الله کمالی تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷

آقای رستم خردی تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷



راهنمای کتاب

سال سیزدهم

شماره ۸-۹

۱۳۴۹

آبان - آذر

آینده زبان فارسی

در آبان ماه جلسات بحث مربوط به زبان فارسی از طرف وزارت فرهنگ و هنر برگزار گردید. اینک سخنان نخست وزیر و دکتر شاپور راسخ به علت اهمیت جاب می شود.

... بنظر من زبان فارسی از دو نقطه نظر برای ما ایرانیان ارزش فوق العاده دارد، یکی اینکه زبان مادری ماست و زبان مادری هر قومی خمیرمایه بقای آن قوم و محور اصلی تحركات هنری و زمینه تلاشهای علمی و تحقیقی آن ملت است. ما باین زبان فارسی بیش از ۵۴ هزار تألیف علمی و ادبی داریم که مؤلفین آنها سر در رقاب خاک کشیده اند لیکن نامشان باقی و مورد تعظیم و تکریم است. قوی ترین دلیل برای اثبات زنده بودن يك ملت همانا زنده ماندن زبان مادری آن ملت است، ما هم با تمام گرفتاریهای تاریخی که داشته ایم زنده مانده ایم چرا؟

چون زبان ما زنده و امروز هم در اینجا جمع شده ایم که درباره این زبان رنده و حاوید که زبان مادری رودکی و فردوسی است سخن بگوئیم. زبان فارسی سند استقلال و قبالة بقای ملت ایران است در طول تاریخ و در محکمه روزگار.

عرض دیگرم راجع به خود زبان فارسی است که شیرینی و سوز و سادگی آن در طبع و ادبیات آسمانی اش مایه افتخار بشریت میباشد

ادبیاتی که سرمشق صلح و چراغ دار کاروان انسانیت بوده، گلستان و بوستانش حیران ندیده و حافظش در دلها حفظ شده، اما چون این ربانی کهنسال است ناگزیر گردوغبار زمان بر چهره اش نشسته، باید غبار دوران را از چهره اش زدود و چون درهای تازه ای بروی زندگی امروز ما ساز شده باید راهها و روشهای تازه ای نیز در ادبیات آن بوجود آورد یعنی زبان را گسترش داد و درباره ای موارد تصرفاتی معقول و حساب شده در آن نمود.

اما نباید فراموش کنیم که هم کارغبادرویی از این زبان و هم کار گسترش و باب رور کردن آن کاری بسیار طریف و مشکل است که هر بدست استاد نباید انجام گیرد. اما متأسفانه این روزها می بینیم که دخل و تصرفهای خودسرانه در این زبان میشود مثلاً پوست بعضی کلمات را کنده یا پوست و پشمی به پاره ای از کلمات میافزایند و آنرا نشانه میهن پرستی و بهانه ادعای فضل قرار میدهند .

من در اینجا اعلام میکنم که دست درازی بر این زبان خیانت است . بهتر است با این زبان دل باری کنیم نه اینکه بر آن دست درازی نمائیم . کسانی که در گفته و نوشته های خود کلمات نا، اوس و رنگ آمیری شده ای را آنهم برای جلب توجه دیگران بکار میبرند به حقیقت مردم را متوجه تو خالی بودن فکر خود میکنند .



باید بدانیم زبان فارسی يك بافت ادبی دارد مخصوص خودش این بافت باید ثابت بماند تا تار و پود زبان ارهم جدا نشود اما تغییر رنگ و شکل بهر صورت که ذوق سلیم قبول کند کار اصلی اهل ادب است و باید آثار ادبی امروز بر يك رور درآید آنچنانکه آثار ادبی فردای ما نیز باید فردای ما را سیراب کند . بعضی ها کمی لغت را در این زبان نمودار صغف آن میدانند شاید توجه نفرموده اند که یکی از دلایل ترنمی که زبان فارسی دارد یا آهنگی که در عبارتهای آن هست یاریبائی که در کلام فارسی سراع داریم همس کم بودن کلمات و مشابه بودن آنها باهم است . مثلاً شیر را صبح میخوریم یا سیر در بیابان کسی را میخورد و بنده امیدوارم دشمنان زبان فارسی را بخورد هر دو يك شکل است و دو معنی دارد .

عیب این سباحت چیست؟ چرا اینکه اگر در عبارتی آنهم بدست استاد این دو کلمه مشابه آورده شود عبارت دارای آهنگی خاص و کشش و حاذبه ای مخصوص میشود که در بسیاری از زبانها وجود ندارد .

اگر استباه نکنم سعدی عبارتی دارد که میگوید :

برادر که در بند خویش اسب نه برادر و نه خویش است .

سباحت دو کلمه مایه زیبایی و آهنگ دار شدن جمله است . بعضی ها به الفبای ما ایراد میگیرند . مگر الفبای زبانهای دیگر کامل است ؟ یا الفبای آنها بهترین الفباست ؟

الفباهای دنیا عموماً نواقصی دارد مال ما هم نواقصی دارد . با این تفاوت که الفبای ما برخلاف مشهور الفبای عرب نیست و از لحاظ شکل هم ساده تر است چون با ۱۷ نوع شکل میتوان آنرا آموخت در حالیکه الفبای لاتین را باید با ۱۴۹ شکل یاد گرفت .

مطالب دیگری که بنده از شعر فارسی احساس کرده‌ام این است که شعر فارسی موسیقی را همچون سایه‌ای بدنبال خود میکشد، درست روبروی شعر فرنگی که دنباله موسیقی است.

لذتی که ما از شعر فارسی می‌بریم برای این است که موسیقی مثل شکری که در آب حل شده باشد در شعر فارسی حل شده و آنرا شیرین کرده است.

بنده عرض می‌کنم که بهترین نوع نویسندگی سالم نویسی است و اساس سالم نویسی ساده نویسی است.

بعضی‌ها برای پیدا کردن شهرت یا هر دلیل دیگر بجای سالم نویسی باحوش می‌نویسند و کلمات علیل و قلم را بجای کلمات آهنگ‌دار و رایج نگار می‌برند اینها درس مثل نقاشی هستند که دستش لرزش داشته باشد نتیجه کار بد و ضحك از آب درمی‌آید بعضی‌ها کج نویسند بعضی‌ها کج نویسنده، بعضی‌ها کج و همه ح نویسند چه در خط و چه در انشاء اینها کارشان بجائی نمی‌رسد.

اینها به زبان فارسی به مقام نویسنده، و مقام ساعر صدمه می‌رسانند اینها از محدودیت نویسندگان و شعرا می‌گاهند چون مردم هر مملکتی به خصوص مملکت ما علمارا روی سرها میدهند اما حای اهل ادب را در دل خود میداند نباید با آوردن کلمات غیر صیقلی و اصطلاحات من در آوردی دل جامعه را خراش کرده و به اهل ادب بدین ساخت.

اما جوان‌های ما حق دارند نوشته تازه و شعر تازه و هر هنر تازه دیگری را که قادرند عرصه کنند کسی نگفته و نباید بگویند که هنر در حال بر نبرد و ساکت بماند شرطی که هنرمند گول شهرت زودرسی که به کمک صنعت چاپ یا دستگاه‌های فرستنده امواج مثل رادیو و تلویزیون بدست می‌آورد نخورد زیرا وسائلی که علم امروز در دسترس ما گذارده زود و زیاد مارا مشهور می‌کند اما اگر در کارمان اصیل نباشیم زود هم خاموش و فراموش می‌شویم.

ای بسا تألیف که قبل از مؤلف مرده است چون هنر غیر اصیل زود فراموش می‌شود و می‌میرد.

من طرفدار هنر هستم، نو و کهنه برایم مفهومی ندارد، هنر همینکه اصیل بود میماند و طرفدار خواهد داشت بعضی نوشته‌ها بعضی شعرها، بلافاصله پس از بدنی آمدن می‌میرند و بعضی‌ها سرزا می‌روند بعضی‌ها عمری می‌کنند و پاره‌ای‌ها وید و نمردنی می‌شوند.

عمر شعر با نوشته و عمر شهرت شاعر یا نویسنده دست خودشان نیست. دست مردم هم نیست دست خود نوشته و شعر است. همچنانکه بودادن عطر دست

ما نیست دست خود عطر است تا روزی که مشام ما را معطر میدارد زنده است روزی هم که اثر نداشت مرده و تمام شد .

بنابر این در خلق هنر نوباید عجل باشیم و برعکس باید در خلق هنر بدلی که به دل نمی‌مشیند خجول باشیم آنوقت کار درست می‌شود.

اما هنر بهر صورت که خلق شود مثل هر مخلوق و موجودی قابل احترام است و باید آنرا حفظ کرد، نباید آنرا کشت و دور ریخت ولی حتماً باید پرورش داد. اینست که من معتقدم راه را برای مسابقات بهتری باید باز گذاشت و میدان عرص و خود و ابراز شخصیت هنری را باید هر چه بیشتر وست داد .

مطلب دیگر اینکه من از پاره‌ای گفتگوها و نوشته‌های باصطلاح گستاخانه و تند بعضی اهل ادب متأثرم چرا که دیده‌ام ضمن بیان نظر آنهم در امور ادبی بهم بی‌ادبی میکنند .

بعضی نوشته‌ها یا اسعار را می‌بینم که اثر ارشادی ندارند و با خطوط سالم دهن‌حاشه ما همراه نیست غیر مستقیم روشنی‌ها را تاریک نشان میدهد یا اذهان را بتاریکی وای بسا گمراهی می‌کشد . یا عواطف عمومی را تحذیر و حقایق را تحقیر میکند البته اسباب تأسف است چون هنر باید اثر ارشادی داشته باشد به تحریبی .

امیدوارم این رسته‌ها از دامن درخت ادبیات امروز ما فرویرد و سلامت هنر ادبی ما ارا این بابت محفوظ بماند .

ادیب باید با ادب باسد و من دلم میخواهد که شما اساتید این مسأله را به نویسندگان و شعرای ما توصیه کنید ، آخرین عرص این است که این زبان سیوای فارسی تا امروز در حرر و مد حوادث به تقویت روح ملت ما کمک‌های گویا گون کرده است ولی در دریای امروزه بحکم درهای تازه‌ای که در شئون زندگی ما مفتوح شده باید در زبان فارسی شاخه‌های تازه‌ای بوحود آید ، لغات تازه و اصطلاحات مورد نیاز روز نیز پیدا شود و زبان فارسی روان‌تر و روانه‌تر از گذشته عرص و خود کند تا با کمک همین زبان به آرمان‌ها و آمال ملی خود برسیم و بگذشته زبان و افتحارات آن قناعت نکنیم کاری کنیم که اگر فردوسی یا رودکی در هر ادسال پیش‌توانستند آثاری از خود باقی گذارند که امروز بدون مترجم و مغش معنی آنرا بفهمیم و لذت ببریم ، نویسندگان امروز ما هم راه و راهائی پیدا کنند که دیروز ما را بفردایمان متصل سازد .

آنچه در این مورد بنظر میرسد این است که تعصبی در غبار رویی نسبت به رویه‌های ادبی گذشته نشان ندهیم و لحام گسیختگی در انتخاب راههای تازه و روشهای مورد نیاز روز نکنیم چه در انتخاب کلمه و چه در سیاق نوشته و چه در عرضه شعر .

زبان فارسی در برابر تحول صنعتی

و مظاهر آن از جمله وسائل جدید ارتباط جمعی

صاحب نظران، در این باره اتفاق نظر دارند که زبان امری است اجتماعی و حرثی است از مملوئ فرهنگی هر جامعه و همچنان که عیبه ۸۱:۱۱۶ درستی ماوم داشته است زبان را تعریفی که دورکیم Durrill m از امر اجتماعی: «انجامی کرده است عیناً مطابق دارد زیرا عقیده دورکیم، شخص امر اجتماعی یکی جنبه بیرونی آن نیست بفرده است و دو دیگر حالت حمیری آن یعنی و شایستی است که بروحدان فرد وارد میکند و فرد را از پذیرفتن آر، گزیری نمیباشد زبان هم پدیده‌ای خارج از افراد است ولی افراد در سخن گفتن و احاطه بر عایب اصوات - لغات و اصطلاحات - ترکیبات و قوالب روانی هستند که دره محیط ایسان بدان تکلم میشود. ما زبان را از آن روی که وسیله انتقال اندیشه‌ها و مفاهیم در میان اعضای یک جامعه است امر اجتماعی میدانیم و مسلماً چون اندیشه‌ها و مفاهیم در طی زمان تحول مییابد و احاطه زبان هم که امر اساسی انتقال آنها است تغییر میپذیرد.

هر چند در صفت اجتماعی زبان شبهه نمیتوان کرد اما رابطه میان جامعه و زبان را احبار ساده و یک حاسه نباید پنداشت زیرا زبان را قایل یا قوایی تکامل خاص است و آهنگ تطویر و تحول آن عیناً با تطویر و تحول جامعه تطابق ندارد و در مجموع، میتوان گفت که زبان بطور کلی دیرتر و کندتر از جامعه تغییر میپذیرد و ای بسا که در جامعه‌ای تحولات اساسی و عمیق روی میدهد ولی در زبان، تنها الفاظ و کلماتی چند دگرگون میشود و معانی و مفاهیمی معدود افزوده میگردد اما اصل زبان یعنی شیوه تکلم یا واکها ۱ - صرف و نحو یعنی طرز ساخت کلمات و طرز ارتباط کلمات در جمله‌ها تقریباً ثابت میماند یا دیردیر تغییر میکنند.

از این مقدمه چنین استنتاج باید کرد که سرعت و شدت و وسعت تحول زبان هرگز با تحول جامعه برابر نیست خصوصاً که زبان پایه‌های بدنی (فیزیو-لژیکی) و نفسانی نیز دارد و این مبانی تغییر را پذیر یا دیر تغییر است. ضمناً باید این مطلب را اضافه کرد که زبان ملفوظ و زبان مکتوب یک اداره و یکسان،

۱- اصطلاحی که در کتاب تاریخ زبان فارسی (ج ۱) آقای دکتر پرویز حالری نگارفته است.

تحول نمیابند و بر روی هم زبان مکتوب و خصوصاً زبان ادبی و زبان قضائی و احیاناً زبان اداری و سیاسی بیشتر سنگ گرای و محافظه کار هستند و زبان ملفوظ که خود بمرور زمان در زبان مکتوب موثر میافتد بیشتر پذیرای تغییرات اجتماعی است .

ناگفته نماند که زبان هر چند امری است عام اما در میان قشرها - طبقات و گروه‌های مختلف يك جامعه تفاوت‌هایی از جهات مختلف زبان - ولو بمقدار قليل - مشاعده میشود چنانکه طرز تلفظ کلمات در طبقات گوناگون ناهمسان است و حتی بعضی از گروه‌ها کلمات و اصطلاحاتی خاص خود دارند که در گروه‌های دیگر باب نیست و بدیهی است که از جمله آثار رشد و توسعه دموکراسی و بسط ارتباط میان گروه‌ها و تکرار رفت و سائل ارتباط جمعی چون سینما - تئاتر - مطبوعات - رادیو و تلویزیون ، انتشار کلمات و اصطلاحات خاص هر گروه به گروه‌های دیگر جامعه است که در نتیجه ، زبان را غنی‌تر میکند و از جمله مظاهر این امر روح کلمات عامیانه است در ادبیات رسمی که بجای خود از آن سخن خواهیم آورد . اما بحث ما در اینجا کمتر معطوف به تفاوت‌های عرضی است که در يك جامعه بنظر میرسد و بیشتر به تحولاتی که در طول روزگار و بتأثیر عواملی چون دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی در زبان حاصل میگردد توجه داریم و از این جهت باید اشاره کنیم که در مجموع ، زبان طبقات برتر بیشتر گراییده به قدمت است و پاسدار سنت و مقاوم در برابر تغییر و حال آنکه زبان عامه مردم تغییر و تحولی تدریجی و طبیعی دارد .

شك نیست که زبان پدیده‌ای است زنده و روینده و چون چنین است باید عوامل موثر در حیات و رشد و نمو زبان را بررسی کرد و از آن جمله مادر این گفتار بیشتر به صنعت و یکی از مظاهر عمده آن که وسائل جدید ارتباط جمعی باشد روی خواهیم کرد و تأثیرات آنها را در تحول زبان کهنسال فارسی باز خواهیم نمود . اما چون تابدان‌ها که اطلاع داریم در این زمینه مطالعه و تحقیقی صورت نگرفته است ناچار بحث ما حنیئاً خام و مقدماتی خواهد داشت و طرح آن تنها باین امید خواهد بود که راهی بر پژوهشگران مملکت ما گشوده شود.

تأثیرات گوناگون صنعت در زبان فارسی

ورود صنایع ماشینی در ایران نه فقط در احوال صوری جامعه و فرهنگ مادی تغییرات ژرف پدید آورد بلکه در طرز تفکر و احساس و نحوه گفتار و مظاهر دیگر فرهنگ معنوی نیز دگرگونی‌های عمده ایجاد کرد .

در مورد زبان اهم این تغییرات، بکار آمدن لغات و اصطلاحات تازه و از پیش ناشناخته‌ای بود که بجهان نوظهور صنعتی تعلق داشت. بطور کلی می‌توان حکم کرد که هر گاه صنایع جدید سابقه و ریشه‌ای در مملکت ما داشت و رود آن مایه تغییر و تحول مهمی در فرهنگ لغات و مدلول و معنای کلمات نگردید. مطلبی که در مورد صنعتی خون ساحی که سرزمین ایران از دیر باز با آن سروکار داشته است صادق است، بعکس فنون یا صنایع عدیده دیگر بوده و هست که فرهنگ دیرین بکلی با آن نامانوس بوده است. صنایع الکتریک و کامپیوتر و مانند آن که بناچار بدیال خود سیلی از اصطلاحات بیگانه را بر زبان فارسی راه داد. در پاره‌ای موارد نیز دوق عامه با قریحه حواس کلمات کهنه یا نوی را برای ادای مفاهیم بکلی جدید انتخاب یا وضع کرد که در حای خود بدان اسارت خواهد رفت. مراد از آنچه رفت این بود که تأثیر صنایع مختلف در زبان فارسی متفاوت بود صفاً بسته باین که صنعت از کجا آمد یا کالای مصنوع از کدام سرزمین دبار ما وارد گشت اصطلاحات مربوط بدان هم ار همان منشأ و مصدر اقتباس شد چنانکه در زبان فارسی بسیار کلمات نو را از روسی اخذ کرده اند و تعدادی را از فرانسوی یا انگلیسی و احیاناً از زبانهای دیگر که در هر مورد گواه کلمه آن است که آغاز آشنائی ایرانیان با موضوع هر اصطلاح یعنی ما با ذاء خارجی آن از کی و چگونه روی داده است.^۱

تأثیر صنعت را در زبان از سه جهت مختلف می‌توان بررسی کرد:

الف- تأثیر صنعت باعتبار ایجاد يك محیط جدید فنی

ب- تأثیر صنعت از طریق وسائل ارتباط جمعی

و بالاخره ج- تأثیر تغییرات اجتماعی ناشی از تحول صنعتی در تطور

زبان فارسی

الف- تأثیر صنعت باعتبار ایجاد يك محیط جدید فنی

از حمله نخستین اثرات صنعت مسلماً ترویج اصطلاحات تازه فنی حتی در زبان جاری عامه بوده است.^۱ بعضی از این کلمات عیناً از زبانهای غربی اخذ شده

۱- رجوع شود به کتاب «زبان‌شناسی در زبان فارسی» آقای دکتر پرویز خاوری

فصل زبان و جامعه - خصوصاً صفحات ۱۲۰-۱۲۳

۱- آقای دکتر پرویز خاوری در کتاب اخیرالذکر در گونه اقتباس لغات و اصطلاحات

خارجی یاد میکند:

اقتباس نام محصولات طبیعی - اقتباس نام محصولات صنعتی و بالاخره اقتباس الفاظ

دیگر مربوط به فرهنگ و تمدن (الفاظ و اصطلاحات مربوط به سازمانهای اداری و اجتماعی کلمات مربوط به آداب و رسوم و تشریفات - اصطلاحات مذهبی و دینی - اصطلاحات علمی - و دیگر کلمات مربوط به معارف).

واحیاناً به تلفظی مطبوع طبع ایرانی بکاررفته است (چون رادیو - تلویزیون پست - تلگراف - تلفن و مانند آن). بعضی هم ترجمه تحت‌اللفظ یا معادل اصطلاحات فنی خارجی است چون خودرو (در ترجمه اتومبیل) پرتوکاری (در ترجمه رادیوگرافی) موسک (معادل راکت) - نارنجک - ماهواره و دهها کلمه از این گونه که دکر آنها موجب اطالة کلام میشود .

با گفته نماند که همواره اصواب و طرز تلفظ کلمات سیوه فارسی بگرفته است - هر چند ما غالب الفاظ خارجی را بسیاقتی ملایم طبع فارسی ربانان تلفظ میکنیم (مثال کلاس - لائرا توار - پرگرام و مانند آن) ، اما گاه تبعی از وسائیل ارتباط جمعی خصوصاً رادیو و تلویزیون همان نحوه تلفظ خارجی را نرد همگان متداول می کند (مانند تلفظ نام کوبا به سیوه فرانسوی که بعضی از مردم به تقلید گویند گان رادیو معمول داشتند) .

دکراین نکته مهم است که گشوده شدن درهای جهان صنعت برای اء و حجب آن شد که گاه بابتکار عوام و گاه باختیار خواص ، بسیار اصطلاح فنی ساخته شود و متداول گردد ار آن قبیل است کلماتی چون دورس - روشنی - دو چرخه و سه چرخه - و بطائر آن که بی تردید زبان فارسی را غنی تر از سابق کرده است . اگر اصطلاحات حدید را که همراه دیگر عناصر تمدن غرب و منجمله صنعت بایران راه یافت و یا معادل آنها در ایران وضع شد بیاد آوریم بوسعتی که زبان فارسی ار بر کت این اصطلاحات تازه حاصل کرده اسب بیشتر متوجه میشویم . البته با گفته ببايد گداست که در این میان ، بعضی لغاب و اصطلاحات هم متروك شد و یا درءورد بعضی ار الفاظ ، تغییر معنی و مدلول روی داد .

تاثیر صنعت مسلماً به وضع و ترویج اصطلاحات فنی محدود نمیشود . جهان صنعت دنیای سرعت اسب و این سرعت در سخن - حه گفته وجه نوشته - منعکس میشود . حملات به کوتاهی میگراید . بیان مطلب ساده و بی پیرایه میشود حتی ربابی که ار شدن اختصار گاه « زبان تلگرافی » خوانده شده است در ادبیات روبرق میگيرد .

دنیای صنعت فرحاش « تمدن مصرف » است و از مظاهر تمدن مصرف ، رواج مد و مدپرستی است . این مد پرستی حتی در زبان انعکاس پیدا می کند . کلماتی چون میدی - ماکری و مینی و غیر آن ناگهان بمناسبت هائی باب روز می شود و اندکی بعد کلمات و اصطلاحات دیگری رونق می گیرد و زبانزد خاص و عام می گردد .

تاثیر دیگر جهان صنعت را در ترویج زبان خشن - درك و بی پروا می توان جستجو کرد . هم چنانکه نقادان هنر در بعضی از مکاتب نقاشی معاصر چون کوبیسم

انگاسی اردنیای صنعت را باز یافته اند (حطوط درم و برهم و ما منظم - اسكال خشك هندسی و یاشكل های كج و معوج - و غیر آن) در زبان ادبی معاصر که در آثار نویسندگان رئالیست تحلی دارد و حتی در زبان عامه خلق نموداری از این تاثیر غیر مستقیم را می توان سراغ گرفت .

بر آن چه گفتیم اضافه کنیم که صنعت جدید با توسعه تقسیم کار فنی، تخصص و تمایز گروه های سفلی را بطور بی می برد و در هر گروه اصطلاحاتی که خاص آن سفلی است روح و بداول میدهد که شاید در مواردی اصطلاحات، بهر برای اعضای گروه دیگر غریب و نامانوس باشد. در حای خود جوامعیم گفت که از جمله تاثیرات صنعت از طریق وسائل ارتباط جدید مانند رادیو و تلویزیون و مطبوعات، سوق دادن شیوه های مختلف گفتگو و بطرز سخن و احداث است. اما نا گفته نباید گذشت که در همین اثناء جریان محالعی نیز - باعث شده که - روی داده و میدهد و آن متداول شدن لغات تخصصی در هر گروه خاص صنعتی است. در جهان صنعت سروکار آدمی با اشیاء بیرون از شماره ای است که با حار وحدت ربانی جامعه ساده روستائی را آسفته میکند و همربانی احاد جامعه شهری را دسوار میسارد.

ب - تاثیر صنعت از طریق وسائل ارتباط جمعی

اشاعه وسائل جدید ماشینائی ارتباط جمعی که به ترتیب تاریخی مطبوعات سینما - رادیو و تلویزیون را شامل میشود یقیناً از جمله مهمترین راه های تاثیر و نفوذ صنعت در زبان فارسی بوده است. وسائل مر بور انروای جغرافیائی را بر هم میرسد و در نتیجه لهجه های بومی را متدرجاً بشرا موسی می سپرد و در مقابل «مایه» حریان «توحید زبانی» نفع لهجه غالب میشود و بدین ترتیب طرز و شکل تکلم واحد بصورت زبان ملی در همه اقطار سرزمین پذیرفته می آید.

وسائل ارتباط جمعی عامل تغییر الفاظ و معانی است. بسا اصطلاح تازه و معانی بی سابقه را متداول کرده و می کند. از این جهت وسائل مذکور دو تاثیر کاملاً متضاد دارد که ذکر آن بمورد است. از جهت «فرهنگ رائج» یعنی مجموع لغات مورد استفاده عامه در محاورات یومیه را وسیعتر و غنیتر میکند و از جهت دیگر موجب محدودیت و فقر فرهنگ است زیرا که روح دادن کلمات و جمله های «کلشه» از دقت و تنوع زبان میکاهد .

در همه زبانها میان آنچه می نویسند و آنچه می گویند تفاوتی هست معمولاً زبان کتابت را عامل تنظیم و تصحیح زبان خطابه و محاوره میدانند و بیان دیگر زبان کتابت عامل وحدت کلام در میان قوم است اما نا گفته نباید نهاد که مخابرات مکتوب (۱) تحت تاثیر شدید مخابرات ملفوظ است و چون سینما - رادیو و تلویزیون

غالباً بحای نوشته‌های «کتابی»، طرزیان متداول میان مردم رامیاروملاک خود قرار میدهند طرزسخن عوامانه از این‌پناه رواج و اشاعه مییابد و اصطلاحات و حتی ترکیب‌عبارات عوام بزبان مکتوب رخنه‌ای وسیع میکند و گاه قواعد ربان که میبایست بصورت آماریه و دستوری از زبان مکتوب برآید و جاری شود تحت تاثیر زبان رائج در محاورات مردم، شکسته میشود. زبان فارسی امروز، از جمله زبانی که در آثار ادبی بکار میرود، از این‌گونه تأثیرات نشان آشکاری در خود دارد.

این نکته درخور یادآوری است که هنوز هم دو ثلث جمعیت ار نعمت سواد یعنی آشنائی بازبان مکتوب محروم است و همین جمعیت از وسائل ارتباط جمعی خصوصاً رادیو و سینما که اولی شهر و روستا و دومی تقریباً شهرت‌نهارادر بر میگیرد بیش از کتاب و مطبوعات، تأثیر میشود و بی‌سببه پژوهشی خاص لازم است که اثرات عمیق و سیط وسائل حدید سمعی و بصری را در زبان عمومی (نه فقط در الفاظ و معانی بلکه در نظام صوتی - سیستم مرفولوژیک و طرز ساخت و بکاربرد کلمات) بار نماید.

شاید بتوان عدهٔ اثرات و وسائل ارتباط جمعی را بر زبان بدین‌گونه خلاصه کرد:

- ۱ - یکنواخت کردن ربان درسی طبقات و قشرهای مختلف
- ۲ - کلیشه و اساختن ربان از طریق ترویج بعضی اصطلاحات خاصی که متکرراً در موارد متشابه اما نه کاملاً یکسان بکار میرود.
- ۳ - بیدقتی نسبت به صحت زبان - فراوان شدن اغلاط و اشتباهات چه در بکاربرد لغات و چه در صرف و نحو.
- ۴ - رواج مابه هیجانی مخصوص بعضی از وسائل ارتباط جمعی که بقول ژان فوداستیه در جهت خلاف طرز تفکر علمی میرود و فراوانی اغراق و مبالغه در زبانی که این وسائل بکار می‌برد.
- ۵ - شتابزدگی که خود در کوتاهی عبارات و حتی گاه نارسائی و ابهام یا ابهام آنها منعکس میشود.

ج - تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی ناشی از تطور صنعتی

از جمله اثرات صنعت رواج و توسعهٔ شهر نشینی و گسترش نفوذ شهر در اعماق روستا است. کلمات معمول شهری همراه با مظاهر دیگر تمدن شهر بدهات سرایت میکند و ای بسا کلمات و اصطلاحات کهنه که در روستا بنائیر زبان شهری متروک میشود. شاید در میان شهریان کسانی که امروز با اصطلاحات مربوط به آبیاری

و معمول در محیط روستائی آشنائی داشته باشند نادر باشند . اصطلاحاتی چون شولاتی - کول - زه آب - دست خرخ و مانند آن بر دهن عامه شهر نشینان معهود و مانوس نیست اما در عوض الفاظی که در جهان صنعت شهری پرورده شده بیش از پیش در محامع روستائی گسترده میشود و کلماتی چون موتور پمپ - لوله خندابنج و غیر آن مکرراً در دهاب بگوش میرسد.

از جمله آثار دیگر تطور صنعتی را تحول سازمان جامعه سمرده اند . صنعت طبقات کاری را توسعه میدهد و طبقات متوسط را تقویت میکند و فاصله عظیمی را که در حوامع فتودالی میان طبقات برتر و کهنتر هست متدرجاً پرمیسارد. رند طبقات متوسط ، اشاعه «معمول» های اختصاصی طبقات اجتماعی را بدیگر طبقات آسان و روان میکند . زبان اشرافی ، القاب و الفاظ تشریفاتی و تعارفات متکلف که مخصوص طبقات متمتع و ممتاز بود متدرجاً متروک میشود و زبان ساده تر که ارتباط و محاوره میان همگان را ممکن کند متداول میگردد .

در نقد ادبی بحثی در این باره آمده است که چگونه انقلاب سیاسی و اجتماعی ورشد دموکراسی در صور و انواع ادبی مؤثر بوده است و فی المثل روح رمان و ناول یا داستان کوتاه را از جمله نتایج دگرگونی حوامع و سوق یافتن آنها از نظام اشرافی به شیوه دموکراسی میدانند . در زبان فارسی هم بی شبهه متروک شدن بعضی صور ادبی نظیر قصیده در نظم و مقامه و در شعر و گرایش زبان به سادگی و رهایی از صنعت لفظی و یا تصنع بر همین گونه جریان حکایت میکند . پیش از این گفته شد که صنعت از طریق وسائل ارتباط جمعی زبان واحد ملی را بسط و اشاعه میدهد . اینک باید بگوئیم که در داخل زبان ملی هم طرز سخن گفتن بیش و کم مشترکی میان همه طبقات بتأثیر غیر مستقیم صنعت بوجود میاید.

اثر دیگر صنعت را در تغییر مبنای روابط اجتماعی باید جست . نگفته جامعه شناسان چون «تونیس Tonnies» و دیگران ، اساس روابط در جامعه قبل از صنعت بر عواطف طبیعی است و حال آنکه حوامع صنعتی بر روابط عقلی و حسابگری و سنخش سود و زیان مبنی است . زبان پر شور و هیجان ، زبان پر اشاره و تشبیه ، زبان آراسته و پر تمثیل با عصر پیش از صنعت مناسبت دارد و حال آنکه دوران صنعت مساعد رواج زبانی است که راست و روشن و دور از تعمیرات پیچیده و تمثیلات خیال آمیز و عیسارات لبریز از عاطفه حق مطلب را ادا کند . با این مقدمه نباید حیرت کرد که زبان بنوع بیان ریاضی گرایش کند و هر گونه تعارف و تکلّف هم از زبان مکتوب و هم از محاورات معمول رانده شود . تمایلی که گفتیم یعنی عقلانی و راست و شسته و رفته شدن زبان بیشتر مر بوط به ادبیات و آثار مکتوب است اما دیدیم که زبان رادیو - تلویزیون - سینما و حتی مطبوعات از مایه

هیجان و مبالغه دور نیست و این خود تضاد و تعارضی در زبان معاصر پدید آورده است. چون پاره‌ای از آثار نامیمون تحول صنعتی و مظاهر مختلف آن از جمله وسائل ارتباط جمعی را احتمالاً ارائه کردیم بحسب خواهد بود که جاره این گونه مشکل را هم اندیشه کنیم. در جلسه افتتاح این کنگره سخن از تأسیس فرهنگستان رفت که ه‌آءور پاسداری ربان در عین تطبیق آن با احتیاجات تازه و تحدید و تکمیل آن برای ادای مفاهیم حدید باشد این فکر درست است اما با همه لروءش کافی نیست و بگمان من تدابیر عدیده دیگر باید اتخاذ شود.

نخست تشویق انجمنهای عالمان و آکادمی‌های علوم است که از جمله وظائف خویش را باید آراستن و پیراستن زبان علمی و فنی که خود بکار می‌برد محسوب دارند. دو دیگر ایجاد گروه‌هائی است از ارباب ادب که آشنا با اصطلاحات در رسته‌های مختلف باشند و بر متن برنامه‌های رادبو - تلویزیون و نظائر آن نظارت کنند و در تنقیح و تهذیب زبانی که در وسائل ارتباط جمعی بکار می‌رود همت گمارند. پیشنهاد سوم من جمع‌آوری لغات و اصطلاحات در هر يك از علوم و فنون است با توجه به لغات و اصطلاحات قدیم که بر همان مفاهیم یا مفاهیم بر ديك دلالت داشته است و شنیده‌ایم که این کار در بنیاد فرهنگ ایران و چند موسسه دیگر آغاز شده است و کاری است گرانقدر که براستی در خور ستایش ماست. پیشنهاد چهارم بنده درباره لزوم اهتمام جمعی از علمای ربان و ادب است بر جمع‌آوری لغات عامیانه - کلمات و اصطلاحات روستائی - عشایری و مانند آن که در ربان رایج فارسی یا غیر مستعمل و با ناماً نوس است و ترویج لغات و کلمات مربوط در موارد دقیق که زبان فارسی کنونی بر ادای آن موارد توانا نیست و از این طریق پرمایه کردن و غنا بخشیدن بر زبان فارسی تا که مانند هر موجود زنده دائماً بر وید و خوانه کند و ساخته گسترده.

البته همه نتایج صنعت نامطلوب نیست. دیدیم که صنعت زبان ساده - راسب و روشن و دور از تکلفات و تشریفات می‌خواهد - الفاظ معلق - حملات دراز و تودرتو - کنایه و استعاره و مانند آن پسند جهان صنعتی نیست صمناً صنعت هر ادبها لغات و اصطلاحات تازه بر زبان وارد می‌کند که از نظر توسعه این ربان شایان تقدیر است مشروط بر آنکه حنانکه گفتیم بر توسعه زبان نظارتی خردمندانه اعمال شود و غث و سمین و درست نادرست در این منظومه بهم نیامیزند.

زبان فارسی در راه هنر نوشت

محمد
مطالع

در زمستان سال هزار و سیصد و چهار آقای کلنل علینقی خان وریری موسس مدرسه عالی موسیقی صورت مذاکرات آکادمی ادبیات و صنایع مستظرفه را که با همکاری گروهی از نویسندگان و ادیبان و هنرمندان به سرپرستی خود تشکیل داده بود به من سپرد تا آنها را به دفتر سفیدی نقل کنم . شاید آن مسوده و پاکنویس هنوز در پیش ایشان باقی باشد .

هنوز مدت زیادی از آغاز آشنائی ما نگذشته بود و نه روحیات یکدیگر درست واقف شده بودیم . صورت بعضی از کلمات در حق تحریر مسوده از زیر قلم تصحیح من گذشته بود و چون منشی آکادمی مردی سرشناس بود و این نویسنده محصل مدرسه ای نبود طبیعتاً حین تغییر صورت املائی مورد ایراد صاحب کار قرار میگرفت . وقتی لزوم تغییر املا آن چند کلمه را به ایشان اکیداً حاطر نشان کردم کلنل گفت که این صورت مذاکرات جلسه ها به قلم منشی آکادمی نوشته شده و سند ماست و باید به همین صورت املا باقی بماند . زیرا این آکادمی است که باید تکلیف انشاء و املاء الفاظ را با مقدرات ادب و هنر کشور ایران معین کند و هر چه را او بگوید و بنویسد باید مورد قبول و عمل دیگران قرار گیرد . من آن صورت را با دفتر به آقای وریری رد کردم و حین عذر خواهی که اگر این دفتر را پاکنویس کنم گناه باقی ماندن غلط در صورت تحریر شده به گردن من خواهد ماند . به همین مناسبت بیش از چند جلسه آن مذاکرات را با خودم و بنویشتم .

با فرارسیدن تعطیل تابستانی مدرسه عالی موسیقی و نقل مکان دسته جمعی استادان و شاگردان ارشهر به فشم ، آکادمی وریری هم تعطیل شد و سال بعد که در حارج از مرکز به فرهنگ مملکت خدمت میکردم نبودم که ببینم آیا کاروان ادب و زبان و هنر دوباره در مدرسه موسیقی وریری به راه افتاد و یا آنکه قادر به تشکیل جلسه تازه ای نشد و به راهی رفت که هر موسسه نظیر آن به همان راه رفته و خواهد رفت .

به سال هزار و سیصد و یازده در دفتر کار سر تپ احمد خان نخجوان در ارکان حرب قشون انجمنی با همکاری آقایان نوبخت و بهروز و مرحومان کسروی و صفی نیا و عده‌ای دیگر برای وضع لغات تازه‌ای که مورد نیاز وزارت جنگ بود آغاز کار کرد ولی دو رکن اصلی که آقایان نوبخت و کسروی بودند از آن کناره حستند و کار زیر نظر آقای بهروز ادامه یافت و دست به کار تربیت افراد تازه شدند .

اعلام بر حی الفاظ نو ظهور و نو ساخته در مدارك واحكامی که بدون مراعات مبانی و اصول مقرر زبان فارسی و در نتیجه غفلت از توجه به اصل و مبنائی بر زبان و قلم میرفت مشوق افراد حام و بی تجربه‌ای گردید که زبان را مانند کفش و کلاه و حامه ابراری بیجان و قابل تغییر و تبدیل می‌پنداستند و هر دسته‌ای مستقلاً به حمل الفاظ و وضع لغت مشغول شدند و بدینسان در تلو انجمن حان نخجوان، جوابهای دیگری هم در گوسه و کنار تهران گسترده شد که خوراك فکری و روانه آنها زبان بی‌مهر و کارسان ربان سازی و ربان باری بود از حمله در کار پردازي مجلس شوری نیز حلوه‌ای به چشم می‌خورد و به اصرار کارپرداز اول مجلس در به کار بردن یا به کار افکندن «کنگاستان» به حای «مجلس شوری» و نقل این جنس کلمه‌ای در اوراق و اسناد مربوط بمجلس ، مرحوم هایل تویسرکانی مدیر شفق سرح را برانگیخت تا مرا تشویق کند که به بهانه مادرستی «کنگاستان» موضوع حمل لغت را مورد تحقیق و تفسیر قرار دهم و سلسله مقالاتی زیر عنوان «کنگاستان فارسی نیست» در سال ۱۳۱۱ روزنامه شفق انتشار یافت . این بحث لفظی اندك اندك دول وقت را متوجه به لزوم دخالت در کار لغت کرد و سرانجام کار به تاسیس فرهنگستان انجامید .

فرهنگستان ایران با وجودی که غایت وجود خود را طی اساسنامه‌ای از آغاز امر معرفی کرده بود اما از حیث تشکیل عناصر گویی پراکنده نظری خود را همان طور که بعداً در ضمن عمل اثبات کرد ، گوشزد نکته سنجان و خرده بنیان نمود . شرکت افرادی که تنها موقعیت دیوانی آنها مجوز انتخاب یا انتصاب آنها در چنین عمل مهمی شده بود و عقل و اراده افرادی از آن میان در دست کسانی از خارج افتاده بود که از طریق این افراد می‌توانستند نظریات خود را به فرهنگستان در آورند و به کار افکنند ، از آغاز کار پایان نامبارك آن را نشان میداد و همین

ناسازگاری جوهری به کفیل وزارت معارف وقت، حال آنرا بخشید که فرهنگستان را بیند و فرهنگستان متمرکزتر دیگری بوجود آورد. متأسفانه خطای اول به صورت دیگری تکرار شد و در میان مردم و فرهنگستان و فرهنگستان و سخن شناسان اعتماد و الفت و سارشی پیدا نشد. آثار توقف بلکه تنزل مقام ادبی و فنی فرهنگستان در صحن تصویب، روحی واژه‌ها و تسلیم به العاط نادرس و رجحان و گوسخرانی که با طبیعت زبان فارسی تجانسی نداسد روبرو طاعن تر میشد. و احیاناً این نارضایتی و خود شکنی و بدفرحی در جلسات هفتگی آن دیدان به همکنان مینمود.

به یاد دارم در پائیز سال ۱۳۱۸ روری سادروان اسماعیل مرآت و در فرهنگ وقت مرا که مدیر محله آموزش و پرورش بودم ستابده خواست و پس از دیدار، بی مقدمه پرسید «هر اول» و «حنداول» فارسی است یا نه؟ جواب دادم ترکی مغولی است. گفت شاید، دیگری هم امروز در فرهنگستان همینطور میگفت ولی من نپذیرفتم. آقایان مقتدر و بحجوان بیجا و سنجیده پیشنهاد لفظی را نمیکند. میخواهم شما نتیجه تحقیق خود را درباره این دو کلمه برای من بنویسید و بفرستید. برگشتم و با مراجمه به کتاب لغت و تاریخ همان جواب سررمانی خود را تأیید کردم. قضا را بعد از دیگری شنیدم که طرف خطاب وریر، مرحوم فروغی بوده است.

معلوم بود فرهنگستانی که چهار داخلی آن قادر به تحریر و ترکیب و تشخیص لفظ ترکی مغولی از فارسی نیست، با همه عزت و حرمتی که همه برای اعضاء منتخب آن قائل بودند قابل دوام و بقا و درخور اعتبار و اعمال حق مقرر خود نبود.

اصولاً این فرهنگستان نیست که در برابر مفاهیم تازه الفاظ تازه‌ای بر مردم عرضه و تحمیل میکند، بلکه این مردمند که الفاظ تازه ساز را از نظر پژوهش و سنخ فرهنگستان میگذرانند و وقتی مهر روائی بر آن خود پروانه ورود در لغتنامه رسمی و متداول کشور را بدست می‌آورد و تکلیف آنها را ارجحیت کیفیت و استعمال و اشتقاق و املاء در حین تصویب معنی میکند.

در آن روزی که ریشلیو عده‌ای از فضلا سرشناس و آشنا با خود را، نخستین فرهنگستان یا آکادمی فرانسه دعوت کرد ممکن بود عدم تجانسی ارجحیت قابلیت

و کفایت در میان اعضای منتخب وجود داشته باشد و زمینه برای نقد و عیب و سرزنش آماده باشد. ولی امروز وقتی کسی به عضویت آکادمی فرانسه یا آ علوم و یا آکادمی هنر آن کشور برگزیده میشود همه نکات ضروری برای همکاری با اعضای دیگر در وجود این نو برگزیده رعایت میشود تا نراعی در فرهنگستان رح ندهد .

تصور نمیکنم در این سه قـرنـی که از عمر آکادمی فرانسه میگذرد کسی را بدان خواننده باشند که در تحریر و تقریر عادی او عیب و نقص بلکه و بارسائی وجود داشته باشد . ممکن است ارمیان رحال دین و سیاست و نظام و علم و صنعت فرانسه افرادی برای عضویت آکادمی (آقای حسین ثقفی مقاله ای در این باب ترجمه کرده اند و در پیمای شش سال قبل چاپ خواندنی است) یا فرهنگستان زبان انتخاب شده باشند ولی در این انتخاب به موقعیت اجتماعی و دیوانی آنها ار حیث نفوذ و سلطه نظری نبوده بلکه ادبی آنان در زبان فرانسه این مزیت را شامل حال ایشان کرده اسـب .

احیایاً اگر ژنرال دوگل مانند مارشال فوش به عضویت آکادمی برگزیده میشد برای همه کسانی که بارسائی و شیوائی و درست نویسی و درسته او در زبان فرانسه آشنائی داشتند این انتخاب امری تحمیلی یا تحلیلی نمـیـشد بلکه اعطای حق به صاحب حقی بود .

کسانی که امروز در زبان لاتینی و یونانی و لهجه شناسی اقوام گل و استاد مسلم هستند هر گرا انتظار ندارند و نداشته اند که برای به کار انداختن د لغوی یا ماس الکترونی لف سازی ر بان فرانسه به آکادمی فرانسه راه د ریرا آنچه محور قبول آنها میتواند یاسد همانا زبان دانی و لهجه شناسی بلکه به تعبیر خواجه حافظ معیار کار سخن دانی و سخن شناسی آنها در ر بان ف ادبی است که نظیر فارسی دری ربانی مستقل و واحد مرایسای خاص و حوره استعمال گسترده و دیرین میباشد .

هر گرا آکادمی فراسه وجود میلیونها فرانسه ربانی را که در بلژ سویس و کانادا به سرمیبرند در موقع تعیین مقدرات لفظی یا حمله ای زبان ف ار یاد نمیبرد و نمیخواهد در میان کسانی که در حیا بان شانره لیزه پاریس

عشوه‌های دادائیس و سوردائیس نوپردازان هستند یا آن‌ها که در نرماندی و یا دامنه‌های پیرنه به لهجه‌های محلی خود تعلق خاطر دارند یا کسانی که در کانادا مقابل نفوذ زبان انگلیسی هنوز مقاومت می‌ورزند، تفرقه‌ای بیندارید و گریبان نسل حاضر مملکت را از دست میراث‌های ادبی قرون گذشته که بارسنگینی بردوش فکر آنان نهاده است نجات بخشد

عین این قضیه در مورد دستگاهی هم صدق میکند که بخواهد بر مقدرات زبان فارسی حکومت کند و در ضمن تسهیل و تکمیل وسایل تقدم آن در سواحی علمی و هنری و صنعتی و زدگانی اجتماعی آن را از گریب نادانی و کج سلیقه‌ی و بیذوقی و غرضرانی و عقده‌گشائی عناصر زبان بخش حفظ کند .

بی آنکه دستگاهی منظم و مکلف برای حفظ این زبان تاکنون به کار افتاده باشد همت و معرفت و دقت و حسن دوق صاحبان قلم تاکنون در رگترین مانع بلکه رادع سوء تصرفات عناصری بوده است که به سببی ارسبها خواسته‌اند یا میخواهند سیر تقدم طبیعی و سنتی خود خارج و آن را به صورتی در آورند که با صورت ادبی موروث ناسازگار باشد .

باید این نکته را داشت و به خاطر سپرد که سربوست و سرگذشت فارسی دری که امروز صفت فارسی مطلق را به خود انحصار داده از سرنوشت زبان غری و قبیچاقی و سنگالی و سواحلی و بلعاری و چکی و حتی سریانی و عبری و ساسکریت و ارمنی و گرجی هم جدا افتاده است ، زیرا فارسی هرار و دویت سال سابقه استعمال تحریر ادبی و تقریر عادی را به موازات هم و باهم به میراث برده است . برخلاف زبانهای دیگر همواره در این میان حنبه ادبی و تحریری فارسی بوده که بر لهجه‌های بربدیک به دری در فلات ایران غلبه کرده و به زبان تکلم و اشاه کیفیت واحد بخشیده است . حکومت بر مقدرات جنبه ربانی مستلزم معرفت کامل نسبت به سرگذشت هرار و دویت ساله و کلیه تحولات حرئی و کلی است که متدرجاً از راه توسعه میدان سخن و کیفیت بیان و تصرف در الفاظ متداول پیدا کرده است .

نکته دیگر که توجه بدان کمال اهمیت را دارد این است که زبان فارسی دری زبانی قدیمی و مستقل و دارای نفوذ و قدرت حیاتی تعلیمی است که زبانهای دیگر این کشور همه سر بر قدمش نهاده و بدان تسلیم شده‌اند .

پس به عاریت گرفتن لفظی سغدی یا خوارزمی و یا پهلوی و اوستائی و پشتو و افزودن آن بر ثروت لفظی فارسی عیناً مانند این است که وصله ترمه را بر حبه شال سیروانی و یا برك بحستانی و یا برعکس بر بند .

چه بسا که الفاظ مشابهی از يك خمیرمایه دیرینه لغوی به صورت خاصی در هر يك از زبانهای متداول این سرزمین استعمال شده است ، پس نباید صورت سغدی یا پهلوی آن را در نظر گرفت و در ردیف صورت دری نهاد و از زمانه آن بشمار آورد . مانند رشتار اوستائی که در پهلوی ارتشتار و در دری لشکر شده و به صورت عسکروالعسکر به عربی راه یافته است .

حال بدون توجه یکی از این صورتهارا بدون توجه به ریشه سانسکریت آن که رتبه و استار باشد به دوحراء نامتساوی و نامتناسب تقسیم و از آن واژه ای سازیم و اراده مفهوم دیگری کنیم عملی دور از صلاحیت و مصلحت محسوب می گردد بحث درباره اصول الفاظ متداول برای تفکیک اصیل و دخیل و ترحیح افضل برای افرادی که معرفت آنها به یکی از لهجه های متداول و یا ربانهای خارج از عرصه تکلم ، مانند طبری و آذری و کردی و شیرازی و اوستائی و پارسی ناستانی « یا کتبیهای » و پهلوی تا حدودی مقدور ولی در معرفت به زبان فارسی دری از مرحله کمال فاصله زیاد دارند کاری نامعقول و نتیجه آن غیر قابل قبول است . وقتی سبت و سبت و سبت و سبت است و شش را و قبر و گور را در ربانهای همسایه یکدیگر از دواصل سامی و آریائی مینگریم متوجه به امکان وجود اصل مشترك ثالثی یا قدمت داد و ستد لفظی میشویم و در نتیجه مته را از روی خشحات ریشه شناسی و رمیداریم و ربان فارسی متداول در نوشتن و گفتن را با همه عناصر پذیرفته اس در صورت با شکوه و فرآن اساس بحث و مطالعه و قبول و اشتقاق قرار میدهیم .

شاید این نکته که به ذکر آن می خواهم بپردازم بیش از همه نکات دیگر باید نصب العین دستگاهی قرار گیرد که به تمام معنی صلاحیت بحث و مطالعه و صدور حکم درباره الفاظ فارسی دری را پیدا میکند یعنی هر گونه معامله ای که درباره لفظ یا جمله فارسی میشود نباید رابطه طولی و عرضی زبان را با حاضر و گذشته آن قطع کند .

ربان فارسی دری که نمونه های کوچک و ساده ای از آن در متون عربی

راجع به دوره ساسانی در اختیار داریم و دنباله آن تا امروز حوشختانه هر گز قطع نشده بلکه از محیط بدوی خود هم تجاوز کرده و در عرصه بسیار پهناوری گسترده شده است ، چنانکه هم اکنون در کشور افغانستان و ایران و تاجیکستان زبان رسمی و ادبی و علمی هر سه کشور شناخته میشود و در خارج از این سه مرکز سیاسی و ادبی ، میان میلیونها فارسی زبان در پاکستان و ترکمنستان و قزاقستان و داغستان و آذربایجان شوروی و پاکستان و هندوستان و ترکیه و عراق و امارات ساحلی خلیج فارس مفهوم و متداول است .

در این صورت هر گونه عملی از راه تغییر لفظی و یا وسیع لفظی تازه و یا تصرف در قواعد دستوری خط و زبان و موازین ادبی که رشته ارتباط زبان این زمان را با گذشته آن ببرد ، بلکه سست بکند در حکم حنایتی محسوب میشود . که نسبت به تاریخ و زبان ملک و مملکت ایران صورت گیرد .

بنابراین حفظ ارتباط ادبی موجود بین پنجاه میلیون فارسی زبان کنونی ایران و افغانستان و تاجیکستان در درجه اول و نگهداری رشته ارتباط با پارسیدانان دیگر کشورها باید از اهم و طایف هر دستگاہی قرار گیرد که به حرد حق در حالت درس نوشت زبان فارسی دری را میدهد . در قدم اول باید زبان دلخواه فردی را از آنکه خدا خواسته و بر اساس آن ربابی فصیح و بلیغ بر جای چند زبان مستقل و قدیمی و دهها لهجه و شعبه مهم در سرزمینی وسیع و میان اقوامی متعدد بر پا حاسته است خدا کرد و درباره زبانی سخن گفت که از فردوسی تا ادیب الممالک و از پیرهری تا قائم مقام و از سلمان فارسی معروف تا میرزا سلیمان مجهول بدان گفته اند و نوشته اند و اثرهای فراوان گذاشته اند .

انصاف بدهید چگونه ممکن است کسی که در موقع تقریر و تحریر عادی خود نمیتواند جمله و عبارتی درست بگوید و ننویسد یا در ترجمه متن معلوم از زبان دیگری آن را به زبان نامفهومی برگرداند که در خور استفاده نباشد خواهد توانست درباره زبانی اظهار نظر کند که همین امروز صد ها استاد و دبیر و آموزگار بر بدست زبان فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکستان به خدمت آن کمر بسته اند و آنگاه انتظار داشته باشد که مورد نقد و طنز و افسوس همگان قرار نگیرد .

کسی که هنوز ترجمه های قدیمی قرآن کریم را ندیده و نخوانده باشد

و خدمتی را که از هزار سال پیش بدینطرف این کتاب آسمانی در حفظ الفاظ پراکنده و حمله‌بندی و پیشرفت ادبی زبان فارسی دری انجام داده ندانسته و نفهمیده و درحقیقت از آموختن درس اول زبان فارسی دری‌شانه تهی کرده است کجا میتواند لطف نثر خواجہ عبدلله انصاری و شیخ سعدی یا شعر فردوسی و حافظ و یا صحت استعمال الفاظ نوشته‌های بلغمی و انصاری و ابوالفتح رازی را درک کند تا براساس آنها درباره تکمیل زبان رسمی و ادبی ایران و افغانستان و تاجیکستان حق سخن گفتن را پیدا کند .

منبعش شاهکارهای ادب فارسی بر مبنای درک خارجیان!

شمس الملوک
مصاحب

در مجله راهنمای کتاب، شماره‌های ۲ و ۱، سال سیزدهم، ماههای فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۹ مقاله مفصلی دیدم تحت عنوان «گفتار در ترجمه پذیری». خلاصه این گفتار اثبات دعوای بود: «یکی اینکه اهمیت جهانی بودن شاهنامه در ترجمه پذیری آنست» و دیگر اینکه اشعار سعدی و حافظ و سایر اساتید بزرگ زبان فارسی چون بعلت وسعت دایره معانی و مفهوم و زبان فنی و وسیع و مفاهیم بلند و دقیق ترجمه پذیر نیستند محلی و در نتیجه بی اهمیت یا کم اهمیتند. اگر بفرض محال این گفتار را ادیبی محقق که واقعا رسته و کار و موضوع تحصیل و تحقیقش ادبیات بود و نقد عمر بر سر این گنجینه گران بها نهاده بود قلم آورده بود یا اگر دامان کبرای این خداوندان سخن فارسی در سطحی قرار داشت که اندیشه آن میرفت که اذاین رهگذر غباری بران بنشیند این گفتار بیش از این مایه تعجب و تأثر و تأسف میشد ولی ظاهراً رشته تحصیل و تتبع و تحقیق نویسنده محترم حیر دیگر است و در ادبیات تفننی میکنند.

برای اینکه وارد اصل موضوع شویم عرض میکنم که مسائلی را که ایشان عنوان کرده اند نه تنها از نظر کلی و اصولی با میزانش و معیارهای ادبی درست نیست بلکه با دلایل و براینی که خود اقامه کرده اند نیز تناقض دارد.

اول لحاظ اینکه مطالب مخلوط نشود دو قسمت اصلی این گفتار را جداگانه بررسی میکنیم:

اینکه نوشته اند «شاهنامه را میتوان با ساسی بر زبان احساسات و مفاهیم ترجمه کرد»، باید عرض کنم نه تنها شاهنامه، هیچ شاهکار ادبی در دنیا با ساسی ترجمه پذیر نیست. چون مثالی از شکسپیر و حیات زده اند باید عرض کنم آنکه ترجمه شکسپیر یا حیات را خواننده است تصور میکند واقعا شکسپیر یا حیات را خوانده است؟ و باز آنکه ترجمه شاهنامه را خواننده آیا واقعا شاهنامه را خوانده است؟ بالاخص که باستناد نوشته ایشان «غالب پر و فسورها و شرق شناسان ایران دوست که این ترجمه ها اثر همت ایشان است ممکن است دقت علمی و روش تحقیقی داشته باشند ولی شاعر و نویسنده بنام در زبان خودشان نیستند».

ممکن است بتقریبی تاحدی معانی و مفهوم سطحی و ساده و ظاهری را نقل و تلفظ دیگر کرد ولی آن جان مطلب، آن دقت بیان، آن زیبایی و تناسب الفاظ، آن کیفیت بردگی و سرافرازی و شرافت ملی و اصالت نژادی که چون روحی

در کالبد الفاظ و معانی شاهنامه دمیده و آنرا زنده حاوید و بقول ابن اثیر «قران القوم» ساخته است کجا به آسانی در قالب ترجمه می گنجد؟
بقول خداوند سخن نگدی :

خود گرفتم که مصور بکشد صورت تو

آنهمه ناز تواند بچه تدبیر کشید

البته دانشمندان و مستشرقینی که تحقیق و تتبع در شاهنامه را وجهه همت خود قرار داده و کم و بیش نقد عمر گرانیها را صرف کاوش و جستجو در این گنجینه گرانیها نموده اند بنسبت موفقیت‌هایی یافته اند و زحمات آنان در دنیای ادب و فرهنگ جهانی مأحور است ولی آنان خود میدانند که بخلاف نظر نویسنده محترم «بآسانی» در این کار دشوار و خطیر توفیق نیافته اند.
نویسنده محترم در ترجمه ناپذیری اشعار سعدی غزلی را که باین مطلع

است :

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم

تا برفتی ر برم صورت بیحان بودم

مثال آورده و نگاشته اند که «اگر بخواهیم این غزل را به زبانهای غربی ترجمه کنیم بحسب باید مکتبی بوجود بیاوریم که خواننده مفاهیمی بطیر آتش حلّیل - تراش قلم - زبان قلم - خارمیلان را درک کند... الخ»^۱

اینک به بعضی ارایات فردوسی که نویسنده محترم آنها را «بآسانی ترجمه - پذیر» خوانده اند نظر افکنیم، آنجا که در توصیف رودابه میگوید :

ببالای ساحست و همرنگ عاج	یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
دو نرگس دژم و دو ابرو بجم	ستون دو ابرو جو سیمین قلم
دهاش بنگی دل مستمند	سر زلف چون حلقه پای بند
دو حادثش پر حواب و پر آب روی	پراز لاله رخسار و چون مشک روی
نفس را مگر بر لبش راه نیست	چنو در جهان نیز يك ماه نیست

و باز جای دیگر در توصیف همو:

ر سر تا بپایش گل است و سمن	سرو سهی بر سهیل یمن
همی می جکد گویی از روی او	عبیر است گویی همه موی او
از آن گنبد سیم سر بر رمی	فرو هشته بر گل کمند کمن
بمشک و بعبیر سرش بافته	بیاقوت و گوهر برش تافته

۱- المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر از سیاء الدین ابی العتج نصر الله بن محمد معروف

۲- ابن اثیر و برادر ابن اثیر مورخ معروف ، چاپ مصر ، ص ۵۰۳ .

۳- حای دیگر راجع باین موضوع مجدداً بحث خواهیم کرد .

سر زلف و جعدش حومشکی زره فکندست گویی گره بر گره
بت آرای چون او بیننی بچین برو ماه و پروین کنند آفرین
این دو مورد که تنها اوصافی است ارزیابی روی و موی و چشم و ابرو و
رلف و دهان و هیكل و اندام و ظاهرا خیلی ساده است آیا باسانی و کاملاً ترجمه پذیر است؟

اینک برویم بسر بعضی قسمتهای دیگر:

آنحاکه اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان با گلنار کنیرک اردوان ار برد
اردوان میگیرند و اردوان پس از آگاهی با سواران به تعقیب آنان میرود
بره بریکی نامور دید حای بسی اندرو مردم و حارپای
پرسید از ایشان که شبگیر هور شنید ایچ کس نانک معل ستور
دوتن برگذشتند پویان برآه یکی باره خنک و دیگر سیاه
یکی گمت کاید بره برگذشت

دوتن بردو اسب اندر آمد بدست

بدم سواران یکی عرم پاک

حو اسبی همی بر پراکند خاک

بدستور گفت آن رمان اردوان

که این غرم باری جرا شد روان

چنین داد پاسخ که آن فراوست

شاهی و بیک احتری پر اوست

گر این عرم دریابد او را بتاز

همه کار گردد نما بسر درار

یا آنحاکه داراب، پسرهای شهریار ایران، که توسط گارد وزش پرورده شده و نسبش ناشناس مانده بود حرو سپاهیان رشنواد ارسپهبدان همای بخدمت گرفته شد. سپاه بسر کردگی رشنواد بقصد رزم رومیان روان بود که رعد و برق مهبی در گرفت و سپاهیان هر یک بسمتی تاختند و داراب زیر طاق ویرانه ای پناه برد و آوای سروش طاق پوسیده را بر حذر داشت که زنهار! هشیار باس و باشاه ایران نیرنگ مباد:

ز ویران خروشی بگوش آمدش^۱

کران سهم ازحان خروش آمدش

که ای طاق آزرده هوشیار باش

برین شاه ایران مکه دار باش

ببودش یکی خیمه و یار و حفت

بیامد بزیر تو اندر بخفت

اینجا صحبت لفظ نیست^۴، حتی صحبت معنی هم نیست ، صحبت مکتب خاص الفاظ و معانی نیست ، صحبت ایمان و عقیده و فرهنگ و احساسات يك ملت است . سنن و آداب و معتقدات اوست که فرالهی و تأیید آسمانی را همراه و حافظ شاهان ایران میداند . پس برای ترحمه این اشعار صحبت بوحود آوردن مکتبی که در آن فلان معانی درك شود و از فلان لفظ برای تعبیر فلان معنی استفاده ننود نیست . صحبت بوحود آوردن ملتی است با همه فرهنگها و معتقدات و دلبستگیها و مفاخر و آداب و رسوم و سنن تا عمق این معانی درك شود والا اگر عمق معنی درك نشود لغت بجای لغت آوردن و الفاظ را آراستن و پیراستن و کنار یکدیگر نهادن هر گر وافی بمقصود نیست .

نویسنده محترم نوشته‌اند : «شاهنامه افکار و روابط انسانی ، شادبها و رنجها و عشقها را منعکس میکند» . این توصیف توصیف ناقص و نارسائی از شاهنامه است . شاهنامه تنها افکار و روابط انسانی و شادبها و رنجها و عشقها را منعکس نمیکند . شاهنامه زبان گویای افسانه‌ها و اساطیر پهلوانی و اصالت نژادی و ملی و معتقدات و سنن و قسمتی از تاریخ و هم‌چنین زبان گویای فرهنگ و تمدن و آداب و صفات اعصار و قرون ملتی است که سروربها و اقتدارات‌ها نگیر داشته ، در بونه شکستها و آزمایشات حوادث جهانی گداخته شده و سرافراز و پیروز بیرون آمده و البته روابط انسانی و شادبها و رنجها و عشقهایش نیز در آن منعکس است و اینهمه را فردوسی بازبانی که از آن رساتر ، فصیح‌تر ، و متناسب‌تر بیست بیان کرده است .

زبان فردوسی با کمال هنرمندی و سادگی و در اوج فصاحت ، در بیان کشاکش و گیرودار جنگ با صلابت و ابهت و متناسب با عرصه پهلوانی و تهمتنی و گنداوری و دلاوری است و در بیان احساسات عاشقانه و توصیف محال‌س بزم و سرور چون نسیم سحرگاه بهاران لطیف و دلنواز و معطر و جان‌پرور و در موقع پند و اندرز و نصیحت چون آینه صافی و چون پولاد محکم و در بیان شرافت و تفاخر و غرور ملی پرشکوه و پرطنطنه و در جهان‌داری و جهان‌گشایی مغفم و محلل است و با اینهمه در کمال سادگی و دلاویزی است زیرا در هر مضمون زبان مناسب با آن مضمون را بکار برده و این احاطه استاد بزبان و رعایت تناسب و مقتضای حال و نظم بلند و معانی ارجمند است که شاهنامه را پایه یکی از بزرگترین آثار منظوم حماسی جهان رسانیده است .

با این اوصاف ربان فردوسی نه «بآسانی» ترجمه پذیراست و نه ترجمه پذیر می تواند برای آن حسنی باشد. بالاخص که نویسنده محترم در چند جای مقاله نوشته اند: «زبانی که میدان لغت وسیع دارد» یا «ربانی که از نظر هنری وسیع شد» قابل ترجمه نیست. پس آیا ربان فردوسی که آرا «بآسانی» ترجمه پذیر «دانشه اند فاقد این مرایاست و میدان لغت محدود است و حال آنکه میدانیم شاهنامه دریایی است که فصیح ترین، در دست ترین، بحاترین و محکمترین لغات فارسی چون هر واریدهای گرابها بوفور در اعماق آن حفته اند. با این مقدمات نتیجه گیری که در تعریف و توصیف شاهنامه سده و آنرا به «ترجمه پذیری» مدح کرده اسد خود دمی برای شاهنامه میشود مگر اینکه مقصود از «میدان لغت وسیع داشتن» یا «از نظر هنری وسیع بودن» را این معنی بگیریم که کلمات و لغات در سیاق سخن حنا شسته باشند که بتوان از هر يك معانی متعدد درك یا اراده کرد و در نتیجه تأویل و تفسیر گوناگون روا باشد که البته در این صورت میباید بحث را بصورت دیگری عنوان میکردند.

اصولا این منطق صحیح نیست که قضاوت و داوری ما از شاهکارهای ادبی خودمان بر این اصل مبتنی باشد که آیا بآسانی و راحتی در قالب لغات و الفاظ و تعابیر ربانهای دیگر میکنند و ترجمه پذیر هستند؟ و لولاینکه آن ربان دوم نارسا و یا مترحم ناقابل باشد!

اما در مورد سعدی و حافظ و دیگر اساتید ادب فارسی که اساره سده اسد چون زبان آسان «میدان لغت وسیع دارد» قابل ترجمه نیست ولذا ربان محلی است و همچنین مرقوم شده است: «وقتی زبانی پیچیده و غنی و از نظر هنری وسیع سند شك و تردید و يك بجندي حای قاطعیت و يك نه یکی را میگیرد. الح، و باز نتیجه گرفته شده که چنی ربانی قابل ترجمه نیست ولذا جهانی نیست و برای حداعلی درخشش زبان، زبانهای ریاضی و علمی را مثال آورده اند باید عرص کنیم که نخستین اشتباه نویسنده محترم از آنجا روی داده است که تفاوت بین «زبان علمی» و «زبان ادبی» و لزوم این «تفاوت» را نادیده گرفته اند و غافل مانده اند که ادب هم زبان مخصوص بخود دارد و زبان ادبی را نیز در حای خود درخشش و شکوه و حلال خاص است. حافظ در این معنی خوش گفته است:

مدعی گو برو و نکته بحافظ مغروش

كلك ما نیر ربانی و بیانی دارد

زبان علمی زبان قطعیت و دقت و صراحت است و زبان ادبی ربان هنر، ربان روح و حیات و سیلان و جریان زندگی و زبان ابهام و تفسیر و تأویل است.

زبان ادبی زبان سوزها و سازها، زبان عشقها و وصلها و حرمانها، زبان دردها و شکستگیها، زبان نازها و نیازها، زبان افتخارات و غرورها، زبان بیربانیها، زبان پیچش موها و اشارات ابروهاست .

زبان ادبی زبان دل شاعر «خמוש» است که خود مهر بر لب زده ولی دل او در «فغان و دروغاست». زبان «نخواهم گفتن حانان» است که معنی «خواستن بهزارحان» را میدهد .

زبان ادبی زبان نپی است که از فراق «نیستان» حنان شکایت میکند که «ارغیرش مرد و زن مینالند». زبان آن «ملک» است که در فردوس برین و در قرب وصال میریسته و بنا کام در این «دار خراب آباد» افتاده است. زبان آن بلبلی است که در «وصل گل» از «حلوۃ معشوق» ناله و فریاد میکند .

این چنین زبانی زبان رمز و ایما و اشاره و تعبیر و تأویل و تفسیر است و هنر و کمال او در این است . اگر این خصایص از زبان ادبی گرفته شود قالبی خشک و بیروح برحای میماند و اصلاً ادبیاتی برحای نمی ماند .

درک قضیه و حکم علمی حای تأویل و تفسیر نیست و هر کس از هر ملت و نژاد با هر سابقه ذهنی و حالت نفسانی که باشد از یک موضوع علمی یک مفهوم و واقعیت مشترک را درک میکند . اما زبان ادبی که زبان اندیشهها، تخیلات، تصورات، بلند پرواریهای روح بشر و نامتناهی بودن امال و آرزوهای اوست محدود به قطعیت نیست، محدود باین نیست که باراء یک لفظ یک معنی مشخص و محدود آمده باشد .

در زبان ادبی شاعر با دید مخصوص خود اسرار طبیعت را درک میکند ، زبان زمره حویبار و وز نسیم و دست افشانی و پای کوبی درختان و تسبیح مرغان سحر را میفهمد و آنها را با احساسات و ادراکات و افکار خود میامیزد و با هنر و استادی خود رنگ میرند و میاراید و بازبان خود بیان میکند .

این درک و فهم زبان طبیعت و آمیختنش با روح و فکر ساعر و بیان کردنش بر زبان آراسته و پیراسته ، هنر خاص شاعر است و کمال او در این است .

این زبان «حملة ذرات عالم» است که در نهان بامولوی سخن میگویند .

این زبان تسبیح «کوه و صحرا و درختان» است که با سعدی راز و نیاز میکنند .

این زبان «سبز» است که بر کنار حویبار رسته، یا زبان «کوزه کار گاه کوزه گر» است که با خیام در سخن شده است .

چنین زبانی البته زبانی دقیق، باریک، لطیف، پرابهام و دستخوش تأویل و تفسیر است.

بهمین جهات هم هست که حتی مبنای فارسی دانان و نکته سنجان هم در درک مفاهیم و معانی اشعار و قطعات ادبی اختلاف نظر حاصل میشود و این امر تنها اختصاص بزبان ادبی فارسی ندارد.

گذشته از اینها گذشته اروقوف و معلومات و اطلاعات فارسی زبان از زبان فارسی، طرز تفکر و اندیشه و حالات روحی و نفسانیات، زمینه فکری، معتقدات شخصی و مجموعه صفات و مشخصات طبقه ای که شخص بآن طبقه متعلق است در درک او از مفاهیم و معانی ادبی مؤثر است و سبب میشود که چند نفر از يك قطعه مشخص ادبی هر يك معنی جدا گانه ای درک کنند و حالت متفاوتی بآنها دست دهد هم چنانکه خواجہ لسان الغیب فرموده:

يك قصه بیش نیست غم عشق وای عجب

کز هر زبان که میشنوم نامکرر است

و حای دیگر فرموده:

ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند

نقدر دانش خود هر کسی کند ادراک

گذشته از این مراتب زبان ادبی بر حسب حالات و تواردات نفسانی شاعر تغییر میکند و تحول میپذیرد و این تغییر و تحول برای خود ساعر نیز یکسان نیست و متفاوت است بخصوص در مقامات عرفانی. این تغییرات و تحولات مستلزم درک و ابهام و تأویل و تفسیر در کلام است.

نبی اکرم (ص) را با پروردگار خود «اوقاتی» بود که در آن اوقات حوصله و محال فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل نبود و ولی زمانی دیگر عایشه را با خطاب «کلمینی یا حمیرا» مباحث میفرمود.^۲

سایر انبیاء و رسل را نیز چنین حالاتی بوده است:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند

که ای روشی روان پر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در حای کنعاش ندیدی

۱ - لی مع الله وقت لایسمی فیه ملک مقرب ولانی مرسل

کلمینی یا حمیرا میردی

۲ - آنکه عالم محو گشت آمدی

مشوی معوی تصحیح و مقابلة محمد مصانی سال ۱۳۱۵ - ۱۳۱۹ دفن اول، ص ۴۹

بگفت «احوال» ما برق چهارست
 دمی پیدا و دیگر دم نهانست
 گهی بر طارم اعلیٰ نشینیم
 گهی بر پشت پای خود نبینیم^۱
 شاعر در عالم ادب و هنر رسالتی جاودانه و مقامی در پس پشت انبیا دارد
 و بتعبیری هردو از يك چشمه قیاض آسمانی فیض و بهره میبرند :
 پرده راری که سخن پروریست
 سایه ای از پرده پیغمبر است
 پیش و پس بست صف کبریا
 پس شعرا آمدند و پیش انبیا
 این دو نظر محرم یکدوستند
 این دو چومفر آنهمه خون پوستند^۲
 وربان او زبان ادب و زبان معنی و زبان ابهام و تأویل و تفسیر و زبان
 «حال» است .

برای درك این زبان باید با آن «حال» تردیکی یا لااقل آشنایی داشت.
 اگر با این زبان آشنایی نباشد درك شعر وربان ادبی میسر نیست . بیگانه نا آشنا
 باین «حال» نمیداند به حافظ در حین نماز از بیاد آوردن «خم بروی» دلدار چه
 «حالی» دست میدهد که «محراب را بفریاد در میآورد». بیگانه نامحرم نمیداند
 چه «حالی» بان شاعر مست در می دهد که در پای حریف «سرودستار نداند که کدام
 اندازد» .

در این حالت حدبه و شوق و شور و بیخودی که شاعر برای نثار قدم معشوق
 فرق سرودستار نمی نهد چه پروای آنرا دارد که کلماتی بیابد که فقط يك معنی
 داشته باشد و شعر او را تا مرحله يك فرمول خشك علمی پایش بیاورد!
 در این عالم بیخودی و محو، شور و شوق و جذب وصال حنان بر اوساری و
 طاریند که او حزن معنی و حقیقت وجود معشوق ازلی را نمی بیند و جز بان
 نمی آید و دست حر در دامن او نمیرند و برای بیان راز و نیاز با او ازمیاریها و
 قراردادهای صوری که حد درك و فهم حانهای نامحرم و شعورهای قشری است در
 میگذرد و با آن دمی که خبرییل نیز محرم آن نیست دم میزند:

۱ - گلستان سعدی : از روی نسخه تصحیح شده مرحوم محمد علی فروغی ، ص ۶۸

۲ - معرر الاسرار حکیم نظامی گنجوی، بتمحیح وحید دستگردی ، چاپ ۱۳۱۳ شمسی

قافیه اندیشم و دلدار من
 گویدم مندیش حر دیدار من
 خوش نشین ای قافیه اندیش من
 قافیه دولت تویی در پیش من
 حرف و صوت و گفت را برهم زخم
 تا که بی این هر سه ما تو دم ریم
 آن دمی که آدمش کردم نهان
 با تو گویم ای تو اسرار جهان
 آن دمی را که نگفتم با خلیل
 وان دمی را که نداند حبرئیل
 آن دمی که وی مسیحادم نرد
 حق را غیرت نیر بی ما هم نزد

دومین اشتباه نویسنده محترم در این است که ارزش و سنجش زبان ادبی ارسنی را که زبانی بس وسیع و غنی و پرشکوه و حلال است بامیران قابلیت فهم و درک خارجیان از این زبان سنجیده اند و آن زبان را مهم سمیده اند که باسانی بلغت یگر ترجمه پذیر باشد با آنکه اذعان کرده اند که : « غالب پرسورها و سرق ناسان ایران دوست که این ترجمه ها اثر همت ایشان است ممکن است دقت علمی روش تحقیق داشته باشند ولی شاعر و نویسنده بنام در زبان خودسان بیستند و روحی دیگر در مورد عدم امکان ترجمه یکی از ابیات حافظ نوشته اند. « این چنین مفاهیم در زبان انگلیسی وجود ندارد. کلمات انگلیسی در جنس رشته ای نسجام نیافته و اگر هم وجود دارند قطره وار است به بحر آسا . اساساً برای ستاد مغرب زمین که خودش این ریست ها را ندارد... الخ»

باین ترتیب زبان ادبی فارسی چون نمیتواند در حیطه علم و اطلاع محدود برق شناسان بگنجد و برای کسانی که با فرهنگ ملی و ادبی ایران با آشنا هستند ابل فهم و ترجمه نیست محکوم است و هنرمندی و کمال ادبی اساتید بر رگه دب ایران نقص کار آنان است زیرا « زبان آنان پیچیده و از نظر هنری وسیع است، از این رو بهتر ترجمه در می آید یا بهتر بگوییم ترجمه اش کار همه کس نیست و لذا زبان این ساتید زبان محلی است و جهانی نیست!!

در رد این عقیده میگوییم: همانطور که در مقدمه عرض شد شاهکارهای ادبی

نه بطور کامل ترجمه پذیر هستند و نه بآسانی و اینک این بیانرا چنین کامل میکنیم^۱ :

برای ترجمه يك اثر ادبی حداقل شرایط زیر لازم است:
مترجم در دوزبان استاد باشد .

اثری را که میخواهد ترجمه کند بدرستی و بخوبی بفهمد و بشناسد .
صاحب اثر را بشناسد .

و میدانیم که شناسایی صاحب اثر وقتی میسر خواهد بود که شخص محیط زندگی، حوادث زندگی، سبک و روش ادبی، شخصیت ادبی، و آنچه را که شخصیت ادبی صاحب اثر بآن وابسته است و در نشوونما و پدیدآوردن طرز تفکر و تخیل او مؤثر بوده بدرستی شناخته باشد .

(اتمام)

۱ - مدیعی است که مقصود از این گفتار یعنی ترجمه ادبی نیست وای بسا آثار ادبی درك فارسی که برآمدهای خارجی ترجمه شده و دري از دانش و حکمت و ادب شرق و ایران بروی مغرب زمین گشوده است وای بسا آثار ادبی عربیان که فارسی ترجمه شده و کثرت فواید آنها بقدری واضح است که بحث در آن رایج نظر میرسد.

مظفرالدین شاه

-۲-

حوادث
شیخ الاسلام
دکتر در
سناسی و
رواغبین

مسافرت‌های رسمی آن ایام ، حتی مسافرت‌های خارجی ، خیلی بیشتر از اسفار رسمی زمان ما وقت می‌گرفت به طوری که سفر اول مظفرالدین شاه ، فرنگستان (در سال ۱۹۰۰ میلادی) از روزی که وی و همراهان از راه دربارس وارد خاک روسیه گردیدند تا روزی که مجدداً از همان راه به ایران بازگشتند متجاوز از شش ماه طول کشید . در این سفر قریب سی نفر از رجال و درباریان ملنزم رکاب شاه بودند که در جزء آنها صدراعظم (اتابک امین السلطان) ، وزیر دربار حکیم الملک * ، امیر بهادر جنگ ، وزیر همایون ، وکیل الدوله ، صبیح السلطنه ، مشیرالملک (پسر مشیرالدوله وزیر خارجه) ، دکتر ادکاک ، دکتر خلیل خان ، و آقاسید حسین (پسر سید علی‌اکبر بحرینی) را می‌توان نام برد . شاه آقاسید حسین را فقط به این منظور حراً همراهان خود به اروپای برد که هم در طول سفر ششماهه برایش روضه بجاورد و هم در مواقع طوفان و زرد و برق شاه را (به نیابت از جانب پدر) در زیر عبایش حادهد . سید حسین در این سفر کت و سلوار پوشیده بود .

یادداشت‌هایی که در پائین نقل می‌شود از قسمت‌های مختلف سفرنامه مظفرالدین شاه استخراج و تلخیص شده است و در انتخاب آنها نظم و ترتیب خاصی رعایت نگردیده است چرا اینکه سعی شده است که از رفتار و روش شاه در تمام شهرهایی که مورد بازدیدش بوده‌اند نمونه‌هایی ذکر شود .

پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۱۸ (قمری) - در ایروان

... در دیک شهر جمعیتی زیاد از مسلمانان و ارمنه و فرنگی‌ها با پای پیاده به استقبال آمده و ایستاده بودند . هر چه ارمنی و روسی و فرنگی بود هورا می‌کشیدند و مسلمان‌ها تمام صلوات می‌فرستادند و صدا به «یا علی» بلند می‌کردند . به این ترتیب آمدیم تا وارد شهر ایروان شدیم . در حلقو عمارت دارالحکومه تمام صاحب‌منصبان نظامی و قلمی (= لشگری و کشوری) ایستاده بودند و مراسم سلام و احترام به جا آوردند . آنجا پیاده سده ارضایه‌نصبان وقشون احوالپرسی شد و آمیرال (در پاسالار مهماندار) تفقد و احوالپرسی ما

را به آواز بلند به آنها ابلاغ نمود و همه آنها اظهار شکر گذاری کردند بعد مراجعت به اطاق خودمان نمود. راحت شدیم . قدری که استراحت کردیم شکر و حمد الهی را برای صحت مزاج خودمان بجا آورده به اطاقی رفتیم که شاه شهید در زمان ولایتعهدی برای دیدن نیکولای اول امپراطور روسیه به آنجا آمده بودند. بعد به اطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفتیم و آقاسیدحسن بحرینی را بمناسبت ماه محرم فرمودیم آمد آنجا روضه خواند و ذکر مصیبتی کرد .»

پنجشنبه دوم صفر (در راه ماوراء قفقاز)

«... امروز از تفلیس حرکت کردیم. همه‌جا از کنار رودخانه‌های مختلف و كوچك و بزرگ می‌گذشتیم. در بین راه در قصبه «دوشیت» نهار خوردیم و يك حلقه انگشتری الماس به روجه رئیس قصبه مرحمت کردیم. یکساعت از شب گذشته وارد «ملیت» شدیم که منزل امشب ماست. خیلی استاسیون باصفائی است. شب خیلی خسته بودیم. در تفلیس مقداری هدیه و پیشکش به ماداده‌اند که صورت آنها را دادیم وزیر دربار در کتابچه مخصوص ثبت نمود و سپس خود اشیاء را تحویل موثق الملك صندوقدار فرمودیم. به ناصر خاقان امر فرمودیم که وقایع این چندروز را طبق تقریر مامسوده کرده به وزیر هماهون بدهد که او بعداً در کتابچه بنویسد. آقای سیدحسین امشب روضه خیلی خوبی خواند. بعد شام خورده خوابیدیم.»

دوشنبه ششم صفر (در ترن ماوراء قفقاز)

«... امروز صبح که بیدار شدیم از موثق الدوله پرسیدیم چقدر از دیشب تا بحال راه رفته‌ایم عرض کرد باید چهل پنجاه فرسنگ راه رفته باشیم. بعد بر خاسته نماز خوانده دوباره قدری در رختحواب استراحت کردیم. معلوم شد دیشب از خیلی جاها و استاسیون‌ها گذشته‌ایم... حالا که در حال حرکتیم ترن از کنار رودخانه عبور می‌کند. حناب اشرف صدراعظم در حضور ایستاده ماهم ایستاده به تماشای صحرا و صحبت و فرمایش با ایشان مشغول هستیم و می‌فرمودیم که اگر اسب باشد گویا نمی‌توان ار این آب گذشت. ایشان عرض کردند مشکل است. فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم. راه آهن حالا در زمس بلندی از کنار دریای آرف می‌گذرد. ما به تماشای دریا و سفاین و گاهی به صحبت مشغول بودیم تا رسیدیم به شهر «تغان روق». جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه حاضر بودند. رسیدیم به استاسیونی که شب باید در آنجا استراحت کنیم. ترن ایستاد. حاکم خار کف تا اینجا



King Edward VII in Garter robes, 1907, by Sir Arthur
Cope, R.A.

به استقبال آمده است و آمیرال ایشان را به حضور آورد و معرفی کرد. میرزا حعفر خان برادر حاج سیاح هم که در مسکو می باشد اینجا به حضور رسید. شب در توی ترن شام خوردیم و بعد خواستیم بجواییم تا مدتی سون و صدای ترن ها مانع خواب بود تا اینکه نزدیک های صبح خوابمان برد.

چهارشنبه هشتم صفر (در ترن خار کف - ورشو)

... بعد از بهار که ترن راه افتاد قدری خوابیدیم. یعنی خواب و بیدار بودیم که به استاسیون اول رسیدیم. به واسطه صدای جمعیت که متصل هورامی کشیدند درست خوابمان نبرد. دو روز است در این واگون گرد و خاک و دود قدری ادیت می کند. سر راه بعضی جنگل ها سوخته و بعضی سرو خوب است. زمین ها اغلب سبز و بعضی جاها باتلاق است. در عالم تفکر سیر و تماشای قدرت خدای کردیم و لذت می بردیم. بعد رسیدیم به استاسیونی که باید در آنجا صرف شام نموده و سب را بمانیم. سه ربع ساعت به غروب مانده بود که ترن را نگاه داشتند. چون چند روز بود که ار ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده در امتداد خط ترن قدری راه رفتیم. وزیر دربار یک نفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال دارد و می خواهد به ما بفروشد. او را به حضور آورد.

قیمت پرسیدیم گفت صد و پنجاه منات در صورتی که پنجاه منات بیشتر نمی ارزید. ما دویست منات به او دادیم. وقتی دویست منات را دید نزدیک بود از شدت فرح و خوشحالی دیوانه شود. با حضور آمیرال و حاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد و به خاک افتاد و رمی را بوسید معلوم می شود جنس یهودی در تمام دنیا یکی است...

روز سه شنبه چهاردهم صفر (هنگام عبور ترن از خاک آلمان)

... امروز صبح که از خواب برخاستم الحمدلله تعالی حالت خوب بود. جای خورده دعای هر روز را خواندم. ترن هم راه افتاده بود و می رفت خیلی راحت می رفتیم.

... جناب اسراف صدر اعظم و سایر نوکرها به حضور آمدند بعضی صاحب ها و فرمایان شدند... سپس نهار خوردیم و خوابیدیم. بعد از خواب بیدار شده آقا سید حسن و ناصر همایون و ناصر حاقان به حضور آمدند. ناصر حاقان مشغول خواندن ساهنامه بود که یک دفعه دیدیم رور روشن میدل به شب تاریک ظلمانی شد و ما نمی دانستیم که داخل توبل شده ایم. از این تاریکی و ظلمت نا بهنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشتی دست داد. اسمعیل خان را آوار کردیم که کبریت روشن کن و می فریاد می کشیدیم که کبریت بیاورند و چراغ ها را روشن کنند. گویا کسی صدای

ما را نمی شنید. در این بین حنا اشرف صدر اعظم حوین مبرلشان نزدیک تر بما بود صدای ما را شنیده کبریت خود را فرستاد و ولی تا کبریت رسید از توبل بیرون آمدیم و اطاق دوباره روشن شد و از وحشت خلاص شدیم.

شنبه هجدهم صفر (در کمتر کسویل)

«صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر دربار و دکتر ادکاک آمده عرص کردید امروز باید شروع به خوردن آب معدنی بکنید. وقتی این عرص را بردید به ما مشکل و سخت می نمود که امروز باید شروع کرد. ولی به هر حال در حاشیه های نخورده آمدیم سر حشمه نیم استکان آب خورده بنا کردیم به راه رفتن و راه زیادی رفتیم. امیر بهادر جنگ و بعضی بوکرها هم آمده و با ما راه رفتند. بعدیم - استکان دیگر آب خورده بار راه زیاد رفتیم. در این بین اکثری ها (دبای نارنگر که دیشب در تئاتر دیده بودیم وارد در بنظر خیلی خوب می آمدند و باید حوا آید. حالا که از نزدیک آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند و - کلیت همان است که گفته اند :

«شب گریه سمور می نماید.»

دوشنبه بیستم صفر (در کمتر کسویل)

«.... امروز در بعضی است. اول صبح از حوین مراجعیم. عوارا ابر اعیط و تیره فرو گرفته بود و هوا طوری تاریک بود که چراغها را روشن کردند. دکترها که برای مشاوره درباره وضع مراجع ما جمع شده بودند از ما سؤالات و تحقیقات نمودند. ما هم حالت خودمان را با التمام برای آنها تقریر و بیان فرمودیم. وزیر دربار و دکتر ادکاک تقریرات ما را برای آنها ترجمه نمودند. بعد ما را برهنه کرده با اسبانی که دارند همه های بدن ما را گوس دادند. به قلب و اطراف من دست می گذاشتند و هر کدام مکرر گوشت می دادند و وقتی که بدن و تحقیقات آنها تمام شد به اطاق دیگر رفته و در آنجا ما حضور وزیر دربار مشاوره و مذاکره کامل درباره حالت و وضع مزاج ما نمودند. هنوز صورت دستور العمل و حاصل آراء و اقوال آنها را نیاورده اند که به بینیم چه گفته و چه دستور العمل داده اند ولی همینقدر احتمالا شنیدیم که تمام آنها تصدیق بر سلاطین مراجع ما کرده و گفته اند. چندان علتی نیست. خیلی اسباب خوشحالی ما و همراهان شد. امروز بار یکم تبه دیگر به دکان آن دختر انگشتر فروش رفتیم. انگشتر زمردی داشت که قیمت آن را دوهزار و هفتصد فرانک می گفت. علاء الملک خریده و پیشکش کرد. یک اسبانی در اینجا هست که وزن اسبانش را می سنجد. امروز وی آن رفته ایستادیم معلوم شد وزن ما هشتاد کیلو گرم است»

روزیکشبه سوم ربيع الاول (در کمتر کسویل)

«... امروز صبح از خواب بیدار شده به وقت هر روزه رفتیم توی پارک آب خورده موافق معمول گردش کردیم. وزیر دربار حاضر نبود اورا احضار فرمودیم. بعد از ساعتی به حضور آمد. مشغول صحبت و راه رفتن بودیم... امروز سه فئحان آب (معدنی) خوردیم... بعد از بهار قدری استراحت کرده از خواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیراندازی کردیم... حالا که هنگام عصر است بسیاری از زن ها جلوعمارت ما جمع شده اند. عکس آنها را فرمودیم ادا کنند. شب را به تئاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود و ناری کم دی بود. بسیار خوب بازی می کردند. بعد از اتمام به مرل مراجعت کرده صرف شام شد. ما سه نفر پیش خدمت مخصوص داریم که باید خدمت ما را بکنند. آنکه ناصر همایون است باخوش شده، آنکه ناصر الملك است سرش درد می کند و آنکه ناصر حاقان است به پاریس رفته.

امشب هیچکدام از آنها حاضر نبودند. امیر بهادر خنگ و سقا باشی و آقا سید حسین حاضر شدند قدری به صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم.»

جمعه هشتم ربيع الاول (در اپنیال)

(منظر الدین ساه را برای تماشای استحکامات نظامی و مشاهده مانور دعوت کرده اند و ساه خاطرات خود را بدین سان ذکر می کند) :

«امروز برای ملاحظه و تماشای ما ترتیب خنگ نظامی داده اند که قشوی به طرف این تپه حمله آورده اینجارا فتح نماید و از قلعه سر بارها با توپ و تفنگ دفاع می کند. خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سرپوش آهنی صندلی گذاشته بودند. زغال فرمانده مانور با سرهنگان و سایر صاحب منصبان خود و حاکم شهر «نانسی» در حضور بودند. از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم، وزیر دربار، امیر بهادر خنگ و وزیر همایون و عن السلطنه و سایر ملتزمین حضور داشتند. ما دورن تماشا می کردیم و الحق خیلی هم تماشا داشت. بسیار خوب طرحی بود اول سر بارها در اطراف تیراندازی کردند بعد سوارهای زیادی آمده از این طرف سر بارها به وضع حویی سلیک نمودند. آخر فتح نصیب طرف مقابل شد. خیلی تمجید و تحسین فرمودیم. بعد آمدیم روی تپه دیگر توپی به ما شان دادند که هسب سانیتری بود. از روی قواعد نظامی که می دانیم بعضی اطلاعات اظهار فرمودیم که صاحب منصبان فرانسه تمجید و تحسین نمودند.»

پنجشنبه بیست و یکم ربيع الاول (در پتر زبورغ)

«... من امپراطور روسیه سی و یک سال است متوسط القامه و نازک اندام

هستند و ریش زرد کمی دارند . خیلی خوشرو با اخلاق حمیه و عادات حسنه . اگر انسان قدری با ایشان محشور باشد ابداً دیگر میل به مفارقت نمی کند . سرعیر بهار ما و علیا حضرت امپراطور پهلوی عمه دیگر بودیم . اعلیحضرت امپراطور رو بر و نشسته بودند . نواب ولیعهد روسیه و همسیره اشان و دو عموی امپراطور و ملکه یونان هم در سرمیر ما بودند ، و سایر ورا و صاحبمنصبان روسیه و برای ما که ملتزم رکاب هستند در سرمیر دیگر که ریر دست این جاد را ست به ر حور دید بعد از نهار علیا حضرت امپراطور پریس روس و علیا حضرت ملکه یونان با ما دست داده و باتفاق بالا رفتند . ما و امپراطور هم سوار کالسکه شده آمدیم به راه آهن امپراطور پریس هم آجا بودند . با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها به طرف « پترهوف » و ما به طرف شهر رفتیم و در ساعت هفت بعد از ظهر رسیدیم امروز از آفتاب زیاد و گرما حسته بودیم رود حواییدیم . آقا سید حسین آشت روصه خوبی حواید ...

پنجشنبه بیست هشتم ربیع الاول (در شهر کلن - آلمان)

« امروز در باغ وحش گردش مفصلی کرده و وحوش و حیور زیادی دیدیم . درین گردش و تماسا یک دفعه ملتفت شدیم که وزیر دربار متوحش است و اطراف مارا با وزیر همایون و دکتر حلیل خان (اعلم الدوله) مواظبت دارند و یک مرد کوتاه قد و کثیف و بدترکیب در اطراف ما به اطب اسب که خود را به ما نزدیک کند و یک دستش هم متصل در حیب شلوارس پنهان اسب مثل اینکه می خواهد حربه بیرون آورد . خیلی مرد بدقیافه و منحوسی بنظر ما آمد . به حناب اسراف صدراعظم گفتیم پلیس و غیره را ملتفت کردید و از اطراف ما حراست و مواظبت نمودند و ما زیاده توقف ننموده روبه در حرو حی باغ روانه شدیم . و ریر دربار و وزیر همایون متصل اطراف مارا گرفته بودند و این مرد که از ریر دست آنها می خواست خودت را به ما نزدیک نماید . این بود که فصل خدا شامل حال ما شده زودتر از باغ بیرون رفتیم و خود ما را به کالسکه رسانده عازم شهر شدیم . »

پنجشنبه پنجم ربیع الثانی (در پاریس)

« امروز که روز ششم توقف ما در پاریس است واقعه عجیبی روی داد که فضل خداوند تعالی شامل حال ما شده به خوشی بر گذار نمودیم ... »

این واقعه عجیب که مظفرالدین شاه حرئیات آن را به تفصیل در سفرنامه خود ذکر کرده عبارت از سوء قصدی بود که هنگام عزیمت شاه برای تماشای قصر و رسای نسبت بهوی صورت گرفت . سه روز قبل از این واقعه انارشیستی به نام مونزا (Monza) هومبرت پادشاه ایتالیا را ترور کرده بود . حرئیات واقعه احیر

راهم مظفرالدین شاه با آب و تاب کامل در سفرنامه خود ذکر کرده است. اما پیش از آنکه اثرات ترس ناشی از کشته شدن پادشاه ایتالیا از وجود پادشاه ایران زایل گردد خودوی در معرض سوءقصدهی مشابه قرار گرفت که اگر وزیر دربار و ژنرال باران (رئیس هیئت مهمانداران فرانسوی) به موقع نجنبیده بودند شاید کار از کار گذشته بود. مظفرالدین شاه در سفرنامه خود می نویسد:

«... هنوز زیاده از صد قدم از منزل خود دور نشده بودیم که دیدیم يك طرف خیابان اتومبیلها را نگاهداشته اند. چشم به طرف آنها انداخته و تماشا می کردیم که یکدفعه دیدیم صدای وریر دربار بلند شده و باشخصی گلاویز گردیده است. نگاه به این طرف نموده دیدیم شخص سقی و حبیبی پهلوی کالسکه ما ایستاده يك دستش را به در کالسکه که سرش باز بود گرفته و در دست دیگر طپانچه ای دارد و سرطپانچه را روی سینه ما گذارده می خواهد آتش برند. وزیر دربار در کمال حلاوت و قوب بند دست او را گرفته فشار سحت داده دست این خبیث را از روی سینه ما برد کرده سرطپانچه را به هوا نگاهداشت تا اینکه پلیس ها رسیدند و او را از عقب گرفتند... تمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود و همه را به سکر و حمد باری تعالی گذرانیدیم شب آقا سید حسین روضه خوبی خواند. بعد نماز خوانده شام حورده استراحت کردیم.»

مأمور تأمینات فرانسوی که برای حفاظت شاه تعیین شده بود در خاطرات می نویسد که مظفرالدین شاه فوق العاده بر سیده و رنگ و روی خود را باخته بود ولی خود ساه با يك لحن حماسی باور نکردنی عکس العمل خود را در قبال این حادثه چنین بیان می کند:

«... با کمال قوت که به فضل خدا داشتیم ابدایم و وحشت نکردیم. به حای اینکه سبب حال یا پریشانی خیال بهمرسانیده یا تصور مراجعت به منزل ما نمیم به کالسکه حی امر فرمودیم بدون معطلی روبه ورسای برود.»

بعد از این قضیه حسن و وحشت فطری شاه به نحو عجیبی فرونی یافت به طوری که در بقیه ایام اقامت خود در پاریس از درودیوار حتی از سایه خود هم می ترسید.

یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی (بندر اوستان- بلژیک)

صبح با حالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا وصفای دریا کیفیت غریبی داشت و آب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود. شهر اوستند رن های صاحب حسن و جمال بسیار دارد. در گردش امروز عمارات و جاهای خیلی خوب و با صفا و جنگل های باخضارت و طراوت و دریاچه های متعدد دیدیم. نزدیک غروب مراجعت به

منزل کردیم. سالن بررگی در این هتل که ما اقامت کرده ایم هست که تالار بال است. این تالار صد درع طول و ده درع عرض دارد. لدی الورد رفتیم به تالار مر بور حای خوردیم. چراغ های این تالار را در آن واحد روشن کردند. ناصر عمایون قدری در آنجا پیانورد. بعد آمدیم به اطاق های خود در بالا. رومه خوانی شد. بعد شام خورده استراحت کردیم.»

یکشنبه بیست دوم ربیع الثانی (در بلژیک)

«وزیر همایون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس وار رفتن مردم شهر به بیابان عرص می کرد و می گفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است. دیگری شرح حادثه شکستی پل اکسپریسیون (نمایشگاه) را در سب عید که جناب رئیس جمهور به آنجا رفته بودند و قریب یک صد نفر رنجی شده بودند و سایر حوادث و واقعات پاریس را عرص کرد. آخر شب رعد و برق شد و باران شدیدی آمد آقا سید حسین رومه خواند بعد استراحت کردیم.»

پنجشنبه بیست و نهم ربیع الثانی (در بروکسل)

«... سه ساعت که از بهار گدست خبر آوردند که اعلیحضرت پادشاه بلجیک (کذا) می آیند. ما نشان و حمایل دول بلجیک را که از رمان ولیعهدی داشتیم ابداختیم و تا حلو پله به استقبال ایشان رفتیم. همینکه رسیدید دست دادیم و مراسم کمال و داد و انجاد به عمل آمد بعد به اتفاق وارد اطاق شده نشستیم و به صحبت مشغول شدیم. اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت ماریس سفید و آثار کمال بحالت و بررگی و حسن اخلاق و محبت ارسیمای ایشان پیداست و چندین رمان خارجه را در کمال خوبی حرف می زنند. به قدر ساعتی توقف نمودند و وقتی که برخواستند برویدما جناب اسراف صدر اعظم و سایر وررا و حدام خودمان را که حاضر بود قدمثل وزیر دربار موثق الدوله، امیر بهادر جنگ، وزیر عمایون، ناصر الملك، ناصر السلطنه و امین حضرت به ایشان معرفی کردیم و تا پله ایشان را مشایعت نمودیم به منزل رفتند.»*

پنجشنبه سوم جمادی الاولی (در خاک هلند)

«... الان از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه (هلند) رفتیم می گذریم و صحرا را و فور و کثرت سبزه مثل یک پارچه رمرد است و گله های گوسفند و خوک در جرا هستند. ساعت شش از طهر گدسته به سرحد آلمان وارد شدیم.

۵ - بر خلاف کلیه اصول و معانی، در آن روز، پیر المللی، ملترمان را در اول مجلس معرفی می کند مظفر الدین شاه همه آنها را در آخر مجلس معرفی کرده است!

میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه ترن حاضر کرده بود. از ترن هلند به ترن آلمان سوار شدیم. جنرال ومهمانداران هلندی مرخص شدند... شب بجمعا الله به خیلی خوش گذشت. تا نصف شب بیدار بودیم. از پاره شهرها که عبور می فرمودیم مثل این بود که چراغان کرده باشند. آقای سید حسین هم چون شب جمعه به روضه خیلی خوبی (در ترن) خواند و پس از استماع روضه حالت روحانیه مخصوصی برای ما دست داد. بعد خوابیدیم. گرچه بواسطه حرکت ترن شکسته شکسته خوابیدیم.»

پنجشنبه دهم جمادی الاولی (در منطقه آب معدنی مارین باد)

«... يك ساعت ارسب گذشته شام خوردیم. دوساعت و نیم ارسب رفته در حلو مثل آنشمارای حاضر کرده بودند که اربالکن خوب پیدا بود. آنشمارای خیلی خوبی بود. بعد از تماشا به اطاق خودمان آمدیم. آقا سید حسین روضه خواند بعد استراحت کردیم.»

یکشنبه بیست و نهم جمادی الاولی (در وین)

«... امشب باند به قصر شونبرون برویم و شام را با اعلیحضرت امپراطور اطریش در آنجا صرف کنیم. شش ساعت و نیم بعد از ظهر با حنا ابشر صدر اعظم و جنرال مهماندار و وریدربار در يك کالسه نشستیم و سایر همراهان اربعه ما در کالسه های دیگر سوار شده رفتیم به طرف شونبرون. در حلو قصر شونبرون اعلیحضرت امپراطور تا حلو پله عمارت ما را استقبال نمودند. پیاده شده دست دادیم و رفتیم به اطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم. حنا ابشر صدر اعظم هم بودند. وقت شام که رسید خبر دادند رفتیم به سرشام تمام آرسیدوس ها و آرسیدوک ها بودند. هر قدر از صفای شونبرون بنویسم کم است. بعد از شام آتشبازی ممتاری نمودند که بهتر از آن به تصور نمی آید. قدری سردمان شد. پالتو خواسته پوشیدیم و تا آخر آتشباری متوقف و تماشا کردیم. بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نموده با نهایت امتنان از مهربانی های ایشان به طرف منزل روانه شدیم. اعلیحضرت امپراطور تا پای پله عمارت ما را مشابعت کرده مراجعت نمودند. به منزل آمده آخرب آقا سید حسین را فرمودیم روضه خوبی خوانند. آنوقت استراحت کردیم.»

روز جمعه سوم جمادی الآخر (در خاک بلغارستان)

«... طبیعت و کوه و زمین و هوای این مملکت خیلی با فرانکستان فرق دارد و شبیه به خاک ایران و صفحات مشرق زمين است. رعایا با لباس های شبیه به گیلک و مازندرانی، بعضی اسب سوار، چوپان های اینجا همه با پاهای کثیف

مشغول جرائیدن خوك و كوسفند هستند . سخص كه آن عمارات عاليه و آثار عظيمه و اعمال بر درگ اروپا را ملاحظه می كند وقتی به اینجاها می رسد و این وضع ها را می بیند تفاوت درجات ترقی و تنزل و اختلاف مراتب تمدن را سیر کرده ار كنه امور آگاه می شود و مایه تعجب است كه این اسان همان نوع اسان است كه در آن نقاط رمین به آن مقامات عاليه و درجات ترقی و علم و صنعت رسیده و در این نقاط به اقرب حواریان و در درجه طغولیب باقی مانده و تازه می خواهد جانی بگیرد»

يكشنبه دوم ماه رجب ۱۳۱۸ (در خاك ایران)

« امروز باید به طرف «گلن قیه» برویم . صبح زود حركت كردیم و ت وقت نهار به منزل رسیدیم . جناب آقای بحرینی را هم امشب دیدیم و از خدمات پسرشان آقا سید حسن در این سفر كه همه وقت مراقب ما بوده است اظهار تشكر كردیم و اردیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم»*

جنبه های مضحك این سفر نامه كه اكثرأ بی اطلاعی مطلق ساه را ادر سوم و مقررات بی المللی منعكس می سازد لا اقل متضمن این يك فایده است كه اطلاعات بیشتری درباره اندیشه های حرافی و عقده های روانی وی در اختیار مورخان و رواشناسان می گذارد . خوانندگان كه صبر و حوصله به حرج داده و این مقاله را تا اینجا خوانده باشند شاید در نگاه اول جنبه فكر كنند كه آن روجه خوابی های مكرر آحر شب در پایتخت ها و شهر های معتبر اروپائی ، حتی در ترن ها ، ناسی از اعتقاد مذهبی مظفر الدین ساه بوده است كه هر گز نمی خواسته است رسوم و شعائر دینی در بار وی (حتی در خارجه) متروك گردد .

يك نگاه دقیق به نحوه استغالات و رفتار خصوصی وی در فرنگستان كه حرایات آن حوشنجان در خاطر اب دیگران منعكس است خلاف این نظر را ثابت می كند و نشان می دهد كه اغلب آن اعمال و تظاهرات مذهبی به واقع وسیله ای بوده است برای تسكین وجدان ناراحت شاه در قبال فسق ها و عیاشی ها و كارهای خلاف شرع كه وی در ضمن این اسفار مرتكب می گردیده است .

استنتاج نگارنده در این مورد بی جهت نیست و مستند به سابقه است . پدر مظفر الدین (ناصر الدین شاه) هم غالبأ در سفر های خارجی خود مرتكب فسق و فجور می شد ولی بلافاصله سعی می كرد كه ناراحتی وجدان خود را با تظاهرات مذهبی و توسل به ذكر و نیاز از بین برد و احترام سلطنت اسلامی را لا اقل

با این گونه اعمال اعاده دهد . مرحوم اعتمادالسلطنه که در سفر سوم ناصر الدین شاه به فرنگستان جزء ملتزمان رکاب وی بوده است در خاطرات خود (ذیل وقایع سه شنبه ۲۰ رمضان ۱۳۰۶ قمری مصادف با شب احیاء که شاه در مسکو بوده است) چنین می نویسد :

«شب درخانه حاکم مسکو مهمان بودیم. شاه و همراهان هیچکدام رعایت سب قتل را نکردند و از شراب های مفت حاکم مسکو نوشیدند .»

روز بعد (۲۱ رمضان)

«وقت ماهارخدمت شاه حاضرشدم. تماشای عجیبی بود . بندگان همایون به حبران اعمال دیشب که شب قتل بود سجاده گسترده و مدتی قرآن به سر گرفته بودند . اما بمحض اینکه عبادت تمام شد و موقع ناهار رسید بار به بهانه اینکه طعم آب مسکو بد است مشروب صرف فرمودند .»

اعتمادالسلطنه درحای دیگر (ذیل وقایع روز سه شنبه ۲۷ رمضان که شاه در ورنو پایتخت لهستان بوده است) می نویسد :

«... شنیدم شاه دیشب به وسیله محمودخان دوفر زن به محل اقامت خود آورده بودند اما نتوانسته بودند کاری انجام دهند و حاکشی وزیر مختار به هدر رفته بود ...»

مظفرالدین شاه هم که روحیه خرافی او بی نیاز از توصیف است ضمن سفرهای خود به اروپا کم و بیش همین رویه پدر را دنبال می کرد و لکه گناہانی را که به خیال خود در عرض روز مرتکب شده بود آخر سب با اشک روضه خوانی می شست . مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی در قسمتی از خاطرات خود که مربوط به دوران ولیعهدی مظفرالدین شاه است می نویسد که :

«ولیعهد با اینکه درخاوت از ارتکاب هیچ گونه معصیتی ابا نداشت در ظاهر نماز گذار و دعاخوان و روضه شنو و سید پرست و نذر و نیاز ده بود چونکه شنیده بود که با این گونه کارها و توسل ها می تواند گناہان خود را آمرزیده شده بداند .»

در خاطرات گراویه پااولی خواهد بسیار متبری برای تأیید این نظر وجود دارد که یکی از آنها اختصاصاً قابل نقل است. او می نویسد :

۱- یادداشت ها و خاطرات اعتمادالسلطنه . ص ۷۳۴

۲- همین خاطرات . ص ۷۳۷

۳- حیات یحیی - جلد اول - ص ۱۴۹.

«در یکی از شب‌های پذیرائی موقعی که اعلیحضرت شاه ایران (مظفرالدین شاه) در غرفه مخصوص ریاست همور دراپرا نشسته بود، به جای اینکه دهنش متوجه نمایش باشد و رقص دلاویر کوپلیا را * که در آن عده‌ای از رقاصه‌های مشهور ما شرکت داشتند مورد اعتنا قرار دهد، باسماحت خاصی دورس خود را متوجه آخرین صف تماشاگران کرده و زیبایی را در طبقه چهارم هدف نگاه کنجکاو خود قرار داده بود و در حال توجه به آن سمت حرکاتی اضطراب‌آمیز از خود ظاهر می‌ساخت. موقعی که متوجه این وضع شدم یقین کردم که اعلیحضرت بار در عالم خیال به کسی ظنین شده است و از ترس اینکه مبادا مورد سوء قصد وی قرار گیرد به این حال اضطراب افتاده است.

در این موقع وزیر دربار ایران که شاه به گوس اوحیزی گفته بود، پیش من آمد و با صدائی مترلرل به من گفت که گلوی اعلیحضرت سحت پیش آن خانمی که آن بالا نشسته اسب گیر کرده، خوب دقت کن، مطلقاً آن خانمی که در صندلی چهارم طرف دست راست نشسته است. البته اعلیحضرت از شما ممنون خواهند شد اگر اسباب آشنائی آن خانم را با ایشان فراهم کنید. من دیدم باز همان آتش است و همان کاسه. با اینکه در جزء مشاغل من مأموریت‌هایی از این قبیل که برای اعلیحضرت شاه ایران زن پیدا کنم قید نشده بود، مع الوصف چون فهمیدم که از سر این مرد مضحک شرقی به هیچ وجه نمی‌توانم خلاص سوم به فکر افتادم که به جای خود یکی از مفتشان تأمینات فرانسه را که لباس تمام رسمی پوشیده بود و از ساء ایران حفاظت می‌کرد، به طبقه چهارم نفرستم تا پیغام عاشقانه شاه را به خانم مریور برساند. مأمور سوح و سنگول من هم قبول کرد و رفت ولی چون در بر گشتنش تاخیری روی داد وی تائی اعلیحضرت هم لحظه به لحظه شدت می‌یافت ناچار شخصاً به سراع این مأمور رفتم که به بینم نتیجه مأموریتش چه شده است. هنگام نمایش پرده آخر اورادیدم که ناسیب‌های آویخته پیش می‌آید. پرسیدم چه شد و حام در جواب چه گفت؟ مأمور گفت هیچ فقط سیلی آبداری به صورت من نواخت. صدراعظم ایران این حرملالت آور را به شاه رسانید. اعلیحضرت ابروهای پر پشت خود را درهم کشید و گفت کالسکه مرا حاضر کنید، خسته‌ام و می‌خواهم بروم.

* Coppèlia نام دوپرده رقص مشهور است که به وسیله بوی‌تر (Nuitter) ویسندۀ نتاشتر فرانسوی ترتیب داده شده و سار آن از دلب (Delibes) سارندۀ مشهور است.

یکی از اولین کارهای مظفرالدین‌شاه - یا بهتر بگوئیم یکی از اولین هوس‌های بیچکانه وی - پس از ورود به ایران، ایجاد باغ وحشی به سبک باغ وحش‌های اروپائی بود. در این مورد حکایت بسیار خوشمزه‌ای از حریان بازدید شاه از باغ وحش تهران در محله بغما نقل شده است که راوی (به نقل قول از کسی دیگر) حنا آقای حاج حسن آقا نخجوانی است. آقای نخجوانی می‌نویسد:

و یکی از دوستان موثق روایت می‌کرد که در زمان مظفرالدین‌شاه قاحار باغ وحشی در تهران درست کرده بودند که بسیار محلل بود، لیکن حیوانات باغ وحش از حیث خورد و خوراک در نهایت پریشانی و رحمت و مشقت بودند به جهت اینکه بودجه خورد و خوراک آنها را مأموران باغ می‌حورددند و به حیوانات زبان بسته خوراک و غذائی فاجیز می‌رسید و اغلبشان از گرسنگی تلف می‌شدند. روزی مظفرالدین شاه تصمیم گرفت که به تماشای باغ وحش برود. به رئیس باغ خبر دادند که شاه فلان ساعت تشریف فرما می‌شوند. در باغ شیری بود که از مازندران برای شاه هدیه آورده بودند. شاه به شیر بامبرده علاقه زیاد داشت و همیشه از رئیس باغ حال سیر را می‌پرسید و امر می‌فرمود که در غذا و خوراک آن شیر مواظبت کامل نمایند. از قضا آن شیر چند روز قبل از تشریف فرمائی شاه به باغ وحش مرده بود. رئیس باغ موقعی که شنید شاه برای بازدید از باغ وحش می‌آید مضطرب شد که اگر شاه بباید و شیر را نبیند حتماً مورد عتاب و حطاب و حشم و غضب شاه خواهد شد. از این جهت فوراً دستور داد که يك نفر از عمله‌های باغ داخل پوست شیر شده در لانه شیر در گوشه‌ای بنشیند و وقتی که شاه به طرف او آمد قدری سرس را حرکت بدهد که او تصور کند شیر رنده است.

شاه در ساعت معین تشریف فرما شده و شیر محبوب خود را هم دید و بعد بدون اینکه ملنفت قضیه بشود گردش کرد و از باغ خارج شد. از قضا یکی از پلنگان ارلانه خود خارج شده بود و یکسره به سمت شیر می‌آمد. عمله‌ای که توی پوست شیر رفته بود موقعی که دید پلنگ به طرف او می‌آید خیلی هراسان شد و بسیار ترسید که مبادا پلنگ به روی او بپرد. می‌خواست فریاد بزند و فرار کند ولی چون به زنجیرش بسته بودند چاره‌ای جز قرار گرفتن در سر جاییش نداشت. در این ضمن پلنگ به او نزدیک شده یواشکی گفت: آهای کربلائی محمد تویی؟ چند گرفتی داخل پوست شیر شدی؟ کربلائی محمد هم موقعی که دید توی پوست پلنگ کسی جز رفیق خودش نیست راحت و آرام گردید و معلوم شد که از اغلب حیوانات باغ وحش فقط پوست آنها باقی مانده است که موقع تشریف فرمائی

اعلیحضرت قدردرت مظفرالدین شاه چند نفر از عمله‌ها داخل آن پوسه‌ها می‌شوند و دل حیوانات وحشی را باری می‌مایند. ۱۰.
اگر این داستان صحیح باشد باید گفت که برای چنین پادشاهی چنین باغ وحشی هم از هر حیث لازم و سراوار بوده است.

* * *

(سفر دوم مظفرالدین شاه به ورنگسمان و ماجرای نشان زانو بند از دولت انگلستان موضوع قسمت سوم این مقاله است).

حکیم شلیمر فلمنکی

محمود
آبادی

کتاب مشهور Terminologie Medico-Pharmaceutique et Anthropologique française — Persane تألیف دکتر

یوهان شلیمر هلندی (فلمنکی) از اطمینانی که در عصر ناصرالدین شاه در ایران بود و در دارالعلوم تدریس می کرد یکی از اهم آثار علمی است که در آن دوره تألیف شد و اخیراً چاپ جدیدی از آن در سلسله انتشارات دانشگاه تهران از روی طبعی که به تدریج از شانزده سال قبل در محله دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شده بود منتشر شد.

چون در آن موقع نویسنده اس سطور امور انتشارات دانشگاه رام. صدی بود یادداشتی درباره تدریج تألیف و تجدید طبع کتاب نوشت. اما چون سعادتی که از چاپ محله دانشکده پزشکی در اختیار داشت فاقد مقدمه ای بود که دکتر سید محمد بهشتی (مسئول نشر محله در شانزده سال قبل) و به متم کتاب مد دور بر آن نوشته بودند مناسبانه ذکر نام و بارگذاشتن سهم ارزنده ایشان در احیای این کتاب ناگفته ماند و پس از انتشار نسخه ای از آن یکی از مطالب مرا متوجه برین موضوع ارد. گفت: «فلاں حق مردی که مادها وقت خود را صرف از نویسی و تصحیح نامی بدان دشواری کرده است صایح کردی! و من برآستی از این پشامد نادل آگاه شرمیده بودم.

از سوئی قرار برین بوده که دکتر محمود نجم آبادی که در باب تساریج پزشکی ایران مطلع است شرح احوالی از حکیم شلیمر به استناد مدارک اطلاعاتی نه آشوت آرا کلیان نواده دختری آن حکیم بود تدوین نماید تا در اندای کتاب درج شود. ولی گرفتاریهای ایشان این کار را به عهده تویق انداخت، و وقتی مقدمه و عکس را آقای آرا کلیان لطف کردند که کتاب به مناسبت تشکیل گمرک ایران شاسی (شهریور ۱۳۴۷) انتشار یافت.

اینگ مقاله دکتر نجم آبادی چاپ می شود و از اینکه نام دکتر سید محمد بهشتی با کلمه مانده است اظهار عذرخواهی می نماید.

۱.۱

مولد و منشاء و تحصیلات

مولد شلیمر در شهر رتردام سال ۱۸۱۸ میلادی مطابق ۱۲۳۴ هجری قمری میباشد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و فلسفه و طبیعی و ریاضیات و طب را در دانشکده لندن به پایان رسانید و از این دانشکده فارغ التحصیل شد (هفدهم

بطور قطع بر من معلوم نیست که وی چند سال پس از فراغت از تحصیل در مسقط الرأس یا کشور هلند بود و آیا در آنجا به طبابت پرداخته است یا نه ، پدر شایمر سرمایه دار سرشناسی در شهر رتردام (هلند) بود و عیراز شایمر پسردیگری نیز داشت بنام شارل اوئی شایمر که از زان اوئی شایمر کوچکتر بود چنانکه آمد معلوم نیست شلیمر چند سال در سردرمن هلند پس از فراغت از تحصیل طب خواند ، و آیا طبابت هم نمیدانست یا نه ؟ اما آنچه از حلال صحائف مولفانش مستفاد میگردد آنست که وی مسافرتی به حاورمدهانه و حاور بردیک نمود و در کشور عثمانی سابق در شام (حلب) به مطالعه سالک پرداخته و مدت دو سال در آن شهر و سردرمن ، روزگار می گذرانده است .

پس از آن از راه شام به بغداد آمده و از این شهر به گیلان آمده . در رشت اقامت می نماید در این شهر ویرا برای درمان بیماری هبواجی نوعی بی طالش می بینند (۱۸۵۱ میلادی) وی پس از مراجعت به ملت برو و پولاک و بووان شدید راه را تم نموده و در جنگل سرگردان گردیده از دور نور چراغی می بیند و بناچار پناه می برد در این کلبه حاواده ای دور از مردم حدامی زندگی میکردند شلیمر تا آن زمان بیمار حدامی ندیده بود ، لذا یکی از افراد حاواده مرور را با مهارت فوق العاده بمساست آنکه حدامی ها را در کشور راه ده دادند به رشت آورده و درمان وی می پردازد .

شلیمر شخص مرور را که طاهرأ احمد نام داشته مدتی در رشت مرد خود نگاه داشته و ویرا درمان می نماید (؟) احمد مدت دو سال (تا سال ۱۸۵۳ میلادی مطابق ۱۲۷۰ هجری قمری) بخدمت شایمر پرداخته و در حقیقت مرخون وی هم است شلیمر مرائن این درمان و ضمن ممالجه در رشت شهرتی بسرا یافته به نتیجه مشار با لسان و مورد توجه خاص و عام شده وی چند سال در رشت به طبابت می پردازد و حاصل آنکه همین شهرت سبب آمدن وی به تهران میشود ، پس ارد کتر ادواردژاک پولاک^۲ به تدریس در دارالعلوم ایران اشتغال مورده هم اکنون بسیاری از پزشکان حسن گیلان مخصوصاً رشت شلیمر را اسماً بخوبی می شناسند .

1 - Charles Louis Schlummer

۱ - ورود شلیمر به ایران در مارس ۱۸۵۱ میلادی مطابق سال ۱۲۶۸

هجری قمری که سال بنای دارالعلوم ایران بدست امیر نیر بوده میباشد

1 - Dr Edward yacob Polak .

بهود بیمار طاشی باعث شهرت شلیم در سرزمین گیلان می شود . وی بسیار طبعی بر اثر خدمت به مردم بدون آنکه قیلاً دعوتی از وی بعمل آمده باشد در ایران به طبابت آزاد پرداخته است . باید دانست قبل از شلیم عده ای از اطباء فرنگی بر حسب درخواست و پیشنهاد کشور ما باین سرزمین آمده اند بهمانند دکتر کلوکه ۱ طبع اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دکتر ادوارد ژاکی ۲ پولاک سابق الدکر به نامسون سررگ در ابتدای تاسیس دارالعلوم ایران آمده اند ، در صورتیکه وضع شلیم چنین نبوده است .

بهر حال و بهر جهت شلیم حانشین دکتر پولاک اطریشی (اولین معلم جراحی و تشریح دانشکده پزشکی یا دلاس طب دارالعلوم ایران) میشود .

زناشوئی شلیم

شلیم برای اقامتش در تهران با دوشمیره ای بنام « باعدا گل خانم » دوشمیره ای تحصیل کرده و آشنا بر مان فراسوی رود وصلت می نماید . آشنائی شلیم با باعدا گل در مجلسی بعمل می آید که شلیم بشوخی از جمع دوشمیرگان سوال می نماید که یادتان است که بچه نحو تولد یافته اید ؟ همه در جواب عاجز و مأجود بجا میگردند چرا باعدا گل که فی الماده میگوید ، اگر یادتان باشد من هم یادم است .

شلیم را این سخن خوش می آید و تصمیم دارد دواج با باعدا گل میکند که ثمره این وصلت دو فرزند گردیده که یک پسر بنام آدلف و دیگری دختر بنام ماریانا - آداف در دارالعلوم تحصیل می کرده و قرار بود که بجرع دولت برای ادامه تحصیل به اروپا برود متأسفانه بر اثر ابتلاء به منتئیت ۳ جوانمرگ می گردد و شلیم را باعدا گل می کند .

اما ماریانا نیز و حیث مارکار آرا للمان می آید و متحده آن سه سرزند نامهای ۱- وارطابوش ۲- عیال آقای هایک طاطاوسیان داروساز صاحب داروخانه طاطاوسیان واقع در چهار راه عربستان ، ۳- آنژلیک ۴- عیال دکتر واقارشاک یقیان شده که در رشت داروخانه ایران را داشت ، ۵- آقای دکتر آشوت آرا للمان استاد دانشکده ادبیات ۶- علوم انسانی میباشد که بسیاری از اطلاعات پدر بزرگ خود مرحوم شلیم را در اختیار نگارنده گذارده اند و بدین وسیله از ایشان تشکر می نمایم اما مارکار آرا للمان شوهر ماریانا پس از تولد آشوت فرزند آخری فوت می نماید و ماریانا تمام فرزندان خود را تربیت نموده و بزرگ می کند .

از مرحوم شلیم مستمراً به باعدا گل عیال آن مرحوم و آنگاه به ماریانا میرسد که تا آخر عمر از آن استفاده می کرده اند . روزی رئیس شهر بانی وقت نزد ماریانا آمده که اعلیحضرت رضاشاه پس فلان روز ترا (ماریانا) احضار کرده اند وی (ماریانا) برد اعلیحضرت باری می یابد . از طرف رضاشاه کثیر سوالاتی از وی

۱ - Cloquet .

۲ - Meningite . = سرسام

میشود و پس از احازۀ نخستن میفرماید ، که بعلت قطع مستمریها که بعمل آمد احباراً مستمری شما (ماریانا) طبعاً قطع خواهد شد اما چون شلیمر خدمت بسیار مهمی به کشور مانموده است ، اکنون نار خرید مستمری یا بجوی که مایابی کارت انجام شود . ماریانا عرص می کند هرطور امر شاه ایران است .

آنگاه توسط سفارت ایتالیا به کارهای سفارت هلند را سرعهده داشت ترتیب کار مستمری در حق ماریانا داده میشود ولی پس از چندی مستمری توسط متصدی (یا متصدیان وقت) قطع میشود . مطلب به عرص رضا شاه میرسد از متصدی (یا متصدیان) نارخواست می نماید و نار مستمری در اداره ما بایا برقرار میگردد که تا آخر عمر این مستمری بوی داده شده است (بنا بر اظهارات آقای دکتر آشوت آرا لیلیان نقل ار گفته ماریانا) .

در دارالعلوم و طبابت و تحقیقات طبیی

آنچه از حلال صحائف مؤلفات حکیم شلیمر مستفاد میگردد وی قریب سی سال در ایران به طبابت و تدریس و تالیف اشت و تهنه مکنت طبیی اشتغال داشته است . تدریس وی در دارالعلوم پانچ سده سال مساعد و پس از ورود دکتیر میرزا رضا تهرانی بسال ۱۲۸۳ هجری قمری مطابق با ۱۸۶۶ میلادی شلیمر دست ار تدریس طب فرنگی شده و آنرا به دکتیر رضا تهرانی واگذار می نماید . تدریس وی در دارالعلوم ایران یکی از ادوار بسیار درخشان مدرسه طب ایران بود عموم طلاب علم طب پروانه وار دور این پرشت خدمتگزار جمع می شدند و تقریرات او را یادداشت می نمودند ، چنانکه مدتی این تقریرات بصورت حروات در دست اشخاص دست بدست می گشته است . نگارنده شخصاً چند کتاب خطی بخط مرحوم میرزا بصرت قوچانی حفظ الاماک والداشادروان دکتیر سرهنگ عزیزاله بصرت در کتابخانه ایشان دیده ام . میرزا بصرت قوچانی شاگرد دلافضل شلیمر بود .

پس از آنکه شلیمر از تدریس در دارالعلوم فراغت یافت بیشتر به طبابت و تحقیق پرداخت و از سال ۱۲۹۰ هجری قمری مطابق ۱۸۷۴ میلادی دیگر معلوم نیست شغل و مقام دانشگاهش چه بوده است ؛ اما آملور به در پشت کتاب شمائیه و فرهنگش مندرج است استاد سابق طب دارالعلوم ایران و علم طب نظام و دربار و سرهنگ افتخاری ارتش ایران و طبیب صحی تهران و صاحب نشان شیر و خورشید از دولت ایران و دارای نشان استانیسلاس روسیه بوده است ۲

شلیمر پس از برکناری از تدریس دارالعلوم که علت آن معلوم نیست در موقع ورود دکتیر میرزا علی کمرجان ناظم الاطباء نفیسی به دارالعلوم سه سال ۱۲۸۳ هجری قمری (مطابق ۱۸۶۶ میلادی بهرمان ناصرالدین شاه دکتیر میرزا

1 - Stanislas .

۲ - باید دانست که مرحوم شلیمر بمناسبت کاردانی و تسلطش بچند زبان و آشنائی به کشور ، نمایندگی افتخاری چند کشور را داشت .

رضا تهرانی به معلمی و تدریس طب فرنگی منصوب میشود .
 از آن بعد شلیم در تهران بوده و مشاغل طبی در دستگاه‌های دولتی
 را داشته ، اما تدریس نمی‌نموده است ، چنانکه در پشت جلد کتاب که سال ۱۸۷۴
 میلادی مطابق ۱۲۹۰ هجری قمری است بدین موضوع اشاره نمود و چنانکه آمد
 خود را استاد سابق طب دارالفنون معرفی کرده است .

بهر حال وی پس از ترک تدریس در دارالفنون به طبابت و تحقیق پرداخته
 است . ابتدا در تهران مشغول امور بالا بود و سپس به اغلب نقاط ایران مانند
 قم و اصفهان و یزد و کرمان و بلوچستان و بندرعباس مسافرت نمود و در جمع
 این نقاط درباره بیماری‌های ساریه و بومی و تحقیقات درباره شناسائی گیاهان
 محلی (مخصوصاً گاهان طبی) کشور ما به تحقیقات و تجمعات پرداخته است .

از بایگانی آقای دکتر آرا کلیان نوه دختری آن مرحوم که مقدار زیادی از
 این اطلاعات را بهمت ایشان تنظیم نموده‌ام چنین مستفاد میگردد که نا آنکه استاد
 دارالفنون نبوده ولی مورد لطف شاه بوده است . بدلیل آنکه ضمن اوراق و
 اسنادی که در دست آقای دکتر آرا کلیان می‌باشد ، احکام و فرامینی دیده میشود
 که شاه به جمع ولایه و حکام و دیوانیان دستور مساعدت و کمک داده است و این
 میرساند که اولاً شلیم مقام حقیقی و خدمتگراری خود را داشته و ثانیاً اصولاً
 روح تحقیق در وی بعد قابل ملاحظه وجود داشته است .

طبی مسافرت‌هایی که به نقاط مختلف کشور نمود درباره بیماری‌های دوك ۱
 و جدام ۲ و سالك ۳ و برص ۴ و انواع تب‌ها بمانند تب راجعه ۵ و اسهال‌های وبا ۶
 و وبا شیرخواران ۷ و داء الفیل ۸ و بچلی ۹ و امثال آنها تحقیقات بسیار ارزنده
 نموده است . موضوعات بالا از کتاب لغت نامه وی و در حلال صحائف آن مشاهده
 میشود .

شلیم در جمیع مسافرت‌هایش با توفیق کامل روبرو گردیده ، بدلیل آنکه
 مردی بسیار حلیق بوده و از طرفی بمردم خدمت و طمأنینه می‌نموده ، بدین
 لحاظ مورد احترام همگان قرار میگرفته است . علاوه در میان اطباء ایرانی

1 - Draconculose = Filaire de Medine =

عرق‌المدینی = عرق‌المدنی = رشته

2 - Lèpre .

3 - Bouton d'Orient = Bouton d'Alep = کوفت ارمنی

4 - Vitilligo .

5 - Fièvre recurrente .

6 - Diarrhées cholérique

7 - Cholera des enfants.

8 - Elephantiasis .

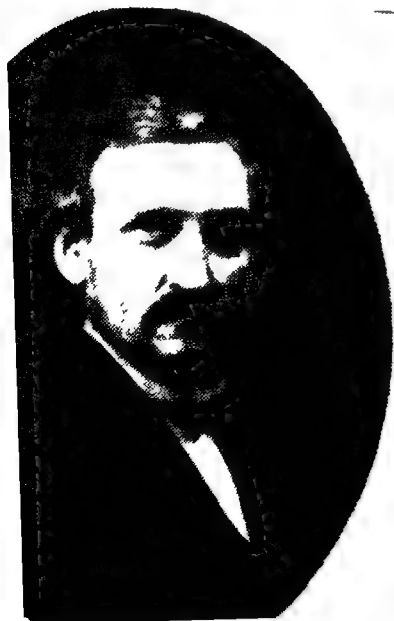
9 - Teigne .

نیز محترم بود ، بدلیل آنکه به آداب و سن کشور ما احترام فوق العاده می گذارده است .

شلیمر تا آخر عمر در ایران بود و در این سرزمین بحاکم سپرده شده است آقای دکتر حقیقی در کتاب « راهمای دانشکده پزشکی ، داروسازی ، دندان پزشکی و بیمارستانها و آموزشگاههای وابسته » چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۳۲ شمسی در صفحه ۴۸ متذکر گردیده است : « بطوریکه این عسارین نشان میدهد در ۱۲۹۰ هـ . ق. معلمی دارالمیون شل سابق و نقیه مشاعل فعلی اوست ، از این تاریخ بعد دیگر خبری از شلیمر در دست نیست . اینک متذکر داده شده دیگر خبری از شلیمر در دست نیست صحیح نمی باشد ، چرا که او در تهران بوده و در تهران در گورستان پرستشها بحاکم سپرده شده است (۱) میرآباد عرب تهران) .

آثار و مولفات

الف - سرالحکمه - در ۱۶۰ صفحه رقمی چاپ سنگی بخط استعالمق و چند شکل که يك دوره کالبد شناسی و وظائف الاعضاء و در چهار ارباب به سال ۱۲۷۸ هجری قمری در چاپخانه آقامیرزا علی ابن تهرانی در تهران چاپ رسیده است ، (مطابق با سال ۱۲۴۱ هـ . ق. شمسی و ۱۸۶۲ میلادی) .
ب - ریخته الانداز (در بیماریهای پوستی) در ۲۰۵ صفحه رقمی چاپ سنگی بخط نستعلیق در دومقاله سال ۱۲۷۹ هجری قمری (مطابق با سال ۱۲۴۲ شمسی و ۱۸۶۳ میلادی) در تهران بچاپ رسیده است
ج - حلاله المیون (در بیماریهای چشم) در ۲۶۸ صفحه قطعی کوچک چاپ سنگی بخط نستعلیق در دو جزء بخط عبدالعزیز همدانی .



- د - قواعد الامراض (با کلیات طب فرنگی در ۱۱۵ صفحه چاپ سنگی بخط نستعلیق در سه باب سال ۱۲۹۲ هجری قمری مطابق با سال ۱۸۷۵ میلادی در تهران بچاپ رسیده است .
- ه - شفاءیه در ۵۹۳ صفحه + ۵۵ شکل بخط نستعلیق چاپ سنگی که يك دوره درمانهای طب فرنگی است . ترجمه میرزا عبدالکریم بن حاج محمد اسمعیل یزدی تهرانی و بخط علامعلی شاملو صدرالاطباء - تهران ۱۲۸۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۶۹ میلادی) .
- و - مفتاح الحواس (در آثار ادویه مستعمله در طب مرسیل عموم)
- ز - اسباب التدویه (در طرز

ساختن ادویهٔ معرده و مرکه و استعمال و قدر شربات آنها در امراض)
ج - فرهنگ شلمر یا شاهکار مرحوم دکتر شلمر. این فرهنگ که نام

Terminologie Medico-Pharmaceutique et Anthropologique
Française-Persane

میشود همان است که در ابتدا دکتر آن آمد
چاپ اول کتاب در ۵۷۰ صفحه با ۳۷ صفحه و ۵ صفحه مقدمه با افسارات
مقطع فرهنگ فارسی حلی برگ چاپ سگی سال ۱۸۷۴ میلادی مطابق با
۱۲۹۱ هجری قمری و ۱۲۵۲ شمسی بترتیب حروف تهجی در چاپخانه علی‌قلی‌خان
بطبع رسیده است .

متن لاتین کتاب فرانسوی و بخط کتابت درست که ترجمه لغات به خط نسخ
میشود و معادل‌های آنها به هفت زبان نیز صیغه است و بسیاری از واژه‌ها را
به لاتینی نگاشته که ترجمهٔ فرانسوی و انگلیسی و آلمانی بر آنها آمده است .
فرهنگ فارسی آن بخط نسخ است که در برابر آنها شماره صفحات متن
کتاب می‌باشد .

این کتاب جمعاً يك دائرة المعارف طبی و داروسازی و درمان شناسی است
که مخصوصاً آنچه که مربوط به بواهی و آب و هوا و رسوم و عادات کشورها می‌باشد
در آن مشروحاً ذکر گردیده است .

ثبات فرانسوی آن را مرحوم مرین الدوله کفایت نموده است .
بطوریکه از خلال صحائف کتاب (در بحث حدام) مستفاد میگردد این
نسخه چاپ دوم کتاب است و چاپ اول آن بطور میرسد نادر و کمیاب می‌باشد ،
چرا که طالع زیاد داشته و بمحرد چاپ و انتشار آن تمام شده است ،

مقدمه پاریسی از قرن

چهارم هجری؟

معرفی قرآن حلی مرحم شماره ۴

از

دکتر احمد علی رحانی بحارائی

از انتشارات سازمان امور فرهنگی

و کتابخانه‌ها (آستان قدس) رضوی

علی

با اینکه امامت داری در
ترجمه ، از دیربار در ایران
سابقه داشته ، و بیش و کم ترجمه
های دقیقی از متون مختلف در
دست داریم ، در میان ترجمه‌های
موجود ، در ردان دری ، ترجمه
های قرآن ، همواره دقیق‌ترین

نوع ترجمه‌ها بوده است ، زیرا وحدان مدعی مترجمان و مفسران همواره
سبب شده است که تا مرز احتیاط و وسواس کار ترجمه را بدقت مورد استقرار
دهند ، از این روی یافتن برابریهای دقیق واژه‌های فارسی - آیه‌ها که در ترجمه
قرآن کریم آمده - کاری است بسیار اطمینان بخش ، و در کار فراهم آوردن یک
فرهنگ فارسی مستند این گونه ترجمه‌ها از بهترین اسناد شمار است .

متن حاضر یکی از این ترجمه‌های قرآن است که بسیاری از واژه‌های
کهن فارسی را در بر دارد .

در مقدمه جامعی که مصحح کتاب بر متن چاپی نوشته‌اند مشخصات نسخه
را بیان کرده‌اند ۱ و همچنین نوشته‌اند که ... تاکنون ... بیس از چهار صد
نسخه یافته و برگزیده شده است که اگر عمری و توفیق خدمتی باشد ، باید نسخه
های مهم آن‌ها را که کمتر از صد بیست دقیقاً معرفی کرد و به عالم ادب و محامع
علمی زبان‌شناسی جهان شناساند و در عرض حال به مدد همکارانی فاضل و همدل ،
سخن‌نیوش و سخت‌کوش ... همه لغات این چهار صد نسخه تا آنجا که برابریهای
فارسی در معنی لغات تازی به کار رفته است ... استخراج و فیش شود ... ۲

مصحح برای نمایاندن ترجمه کتاب حاضر ، نمونه‌هایی از آن را در برابر
ترجمه‌های دیگر قرآن مانند ترجمه تفسیر طبری ، کشف الاسرار ، تفسیر قرآن

پاك و تفسیر بصائر یمینی قراردادده ، همچنین درمقدمه نموداری از واژه‌های این ترجمه را بدست داده‌اند . ۴

ضمن مطالعه کتاب به چند نکته برخوردیم که از نظر می گذرد . باید گفته شود که این یادداشت بهیچ وجه از ارزش کار مصحح محترم نمی‌کاهد ، رنجی که ایشان در فراز آوردن این کتاب برده‌اند مشکور است ، اینک آن یادداشت‌ها :

ص ۳۷ س ۳

یفقهو^۱ : برافتند

و در حاشیه درباره این واژه نوشته‌اند : «یعنی دریابند و هنوز این لغت - برافتادن - در خراسان به کار می‌رود» .

در گفتار مردم خراسان «برافتادن» به معنی فهمیدن و دریافتن نیست بلکه «برسجری افتادن» یا «ورسجری افتدن» به معنی فهمیدن و درک کردن است . و «برافتادن» به معنی از بس رفته و ریشه کن شدن است و میگویند «با آل علی هر که در افتاد و ر افتاد» .

گمان می‌رود این شکل - برافتند - تصحیف و تحریف - پی‌افتند - از ترکیب - پی‌افتادن - باشد که به معنی درک کردن در چند متن دیده آمده است ، و در گویش مردم هراوه افغانستان و همچنین بعضی از شهرهای خراسان امروز به کار می‌رود . این صورت - پی‌افتادن - در فرهنگهای موجود فارسی دیده نشد فقط نمونه‌هایی از آن در چند متن فارسی آمده است در تفسیر قرآن پاك آمده است : «اکنون به آشکارا دشنام می‌دهیم و می‌گوییم راعنا ، او خود پی نیفتد»^۱

ص ۴۶ س ۱۳

« و از مردمان کس است که پیکار کند در هستی خدای بوی دامن و پس روی می‌کند هر دیوی ستنبه‌ای » .

حاشیه بوی دانش را با «کذا ...» نموده‌اند و نوشته ظاهراً بی‌دانش . بوی دانش درست است و در ترجمه «... بغیر علم ...» آمده است «به بی دانش» ،

ص ۵۵ س ۱۵

۱ - تفسیر قرآن پاك به تصحیح نگارنده این یادداشت از انتشارات بیاد فرهنگ ص ۶۵ .
 برای شواهد و توضیح بیشتر نگاه کنید به تعلیقات همین کتاب ص ۱۴۳ .

«گفت این عصای من است تا ورجم بران و...»

ورجم درست نمی‌نماید طاهراً «ورجم» است به معنی تکیه کردن یا تکیه داد و درمتون فارسی به این معنی به کار رفته است درمحمل التواریخ والقصص آمده است :

«و مسجد بیت المقدس همی فرمود کردن [سلیمان] قدری مانده بود ، بر عصا فراز چمند»^۱.

ص ۵۶ س ۱۹

... و نفراید کافران را کفر ایشان بر دیک خدای ایشان مگردشما دمی ، درمتن دشمنادگی بوده است و درحاشیه نوشته اند ط : دشمنادگی. دشمنادگی هم درست است و صورت دیگری است اردشمنادگی، که به صورت دشمنایگی [ابدال د=ف به ی] درمتون فارسی مکرر دیده آمده است :

نظیر : پادیر - پاییز ، آدا - آبا ، واذیح = وادیح^۲

ص ۹۰ س ۱۰

«ونه گفتار کندایت اندکی آید آنچه پند می‌پذیرید»

واژه «کنداء» را درحاشیه با کذا... مشخص کرده اند این صورت که در ترجمه کلمه «کاهن» آمده است درمتون دیگر هم دیده شد که برای روشن شدن به ذکر یکی دوشاهد بسنده می‌کند :

درتاریخ سیستان آمده :

«... چون از خواب بیدار شدم کند آن^۳ قریش را پیرسیدم»^۴

۱- محمل التواریخ والقصص به تصحیح مرحوم ملک الشراء بهار ص ۲۱۱ و همچنین نگاه

کدید به ص ۲۳-۲۶۷

۲- محله سخن دوره هجدهم شماره ۷ بحث کتابهای تازه «نقدی برالانبیه عن حقایق الادویه»

۳- کندان صورت رسم الخطی دیگری است از کندا آن یا کندا یان درمتون فارسی مکرر

دیده شده است نگاه کدید به : تفسیر قرآن پاک بنیاد فرهنگ ایران چاپ سری ص ۸۳ ترجمه

تاریخ طبری عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۴ س ۲۰ - فارس نامه ابن بلخی چاپ مطبعه

دارالمعین کمبریج ۱۰۳۱ ص ۵ س ۶. مقامات زنده پیل حاشیه ۹۸

۴- تاریخ سیستان ص ۵۰

«... و بسیاری ارکنداو و فال‌گویان و زحروکسانی که در خانه گوسفند

نگرند»^۱

ص ۱۰۴ س ۱۵

«و چون موسی گفت مرحوان خویش را یعنی یوشع ، وان کردم به گرد آمدی گاه از دو دریا ، یا می‌روم سالهای بسیار»

در حاشیه نوشته‌اند : «کذا ، صحیح «به گرد آمدن گاه» است .

«به گرد آمدی گاه» درست است .

در ترجمه تفسیر طبری باز هم نظیر آن آمده است :

«حون برسیدند بگرد آمدی گاه از دو دریا ماهی‌سان را ، که برسیدیم

از سفر کردن»^۲...

و حایی دیگر آمده است :

«آتش دورخ که وعده کرده است خدای آنکس‌ها را که کافر شدند و بد

واگشتی گاهی است»^۳

ص ۱۰۰ س ۸

«حیر آمد به توخیر پوشیده»^۴

و در ص ۱۲۰ همین کتاب آمده است : «گفت حیر خواهید تا راهنمایی

کنم تا بر خاندان کس‌هایی که بپذیرند و را»^۵

واژه «حیر» در این دو مورد در ترجمه «هل» و به معنی آیا آمده است .

صبط دیگری از این واژه - حیر - در ترجمه تفسیر طبری - حیر - می‌باشد که

چندین بار در کتاب مذکور به کار شده است :

«بگو حیر برابر باشد با بینا و بینا، نه اندیشه کنید»^۶

یا این مثال : «حیر یافتید آنچه وعده کرد خداوند شما ...»^۷

«حیر پاداشی دادند تا گروندگان را آنچه همی کردند»^۸

۱- محمل التواریخ والقصص ص ۱۰۳

۲- ترجمه تفسیر طبری ج ۴ ص ۹۳۱

۳- ایضا همان کتاب ج ۴ ص ۱۰۶۳

۴- ترجمه تفسیر طبری ص ۴۴۳

۵- ایضا همان کتاب ص ۵۰۳

۶- ایضا ص ۱۹۹۹ و برای شواهد بیشتر نگاه کنید به ص ۸۰۹-۱۴۶۰-۱۹۸۱

بهر روی ضبط دقیق و صحیح این واژه باشاود یاد شده روتش شد .
 یکی از چند واژه نادر و در حور تأمل در این کتاب «همانا» است که در
 ترجمه «سراب» آمده است .
 زمخشری در کتاب مقدمه الادب «همانا» را در ترجمه خیال آورده است^۱
 و مؤلف لسان التریل «الرعم» را به «گفتن بر همانا» برگردانده است.^۲ با
 توجه به معنی اصلی «سراب» که - تصویر غیر واقعی از چیزی است - و همچنین
 خیال ، روشن می شود که «همانا» واژه بسیار زیبایی است در ترجمه «سراب» .
 می نویسد : «تحمیس : بر آورد کردن قیمت سمری هاست ، این کلمه از «حمانا»
 مشتق شده و در فارسی در مورد سُک و گمان به کار می رود»^۳ .
 واژه «حمانا» که خوارزمی تحمیس را از آن دانسته صورت دیگری است
 از «همانا» و همانا به این معنی هم در متون فارسی به کار رفته است . در کتاب سرح
 قصیده ابوالهیثم آمده : «ومرغ به عادت گوید به همانا به بتحقیق»^۴
 شاهد دیگر : «وآن قول است به تحمیس و همانا نه بتحقیق»^۵
 و در فارس ناعه ابن بلخی آمده است : « وارتفاع این دکه مقدار سی گر
 همانا باشد»^۶ .
 این واژه - همانا - دوبار در ترجمه تفسیر طبری - در ترجمه سراب -
 آمده است : «کارهای ایشان چون همانایی باشد به بیابایی سوره رعی»^۷
 یا این شاهد : «و برانند کوهها و باشد چون همانایی»^۸
 واژه دیگری از این متن «دوسرکان» یا «دوسرگان» است که در ترجمه
 «منافقون» آمده است .
 «و چون همی گفتند دوسرکان و آن کسها که در دل های ایشان بیماری است»^۹ .

۱- مقدمه الادب ص ۱۷۰

۲- لسان التریل (= زبان قرآن) به تصحیح مهدی محقق ص ۵۹

۳- ترجمه معانی الموم از حسین جدیوحم ص ۶۳

۴- شرح قصیده فارسی ابوالهیثم به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسیوی هری کرین، محمد

معین ص ۶۲ ص ۱۵

۵- ایضاً ص ۶۹ ص ۸

۶- فارسی نامه ابن بلخی ص ۱۲۶

۷- ترجمه تفسیر طبری ص ۱۱۱۸

۸- ایضاً همان کتاب ص ۱۹۷۷

۹- کتاب مثنی پاریسی از قرن چهارم ص ۱۷۴

و یا این شاهد: «چون گفتند دوسرگان یادروگان ۱ و آن کسها که دردلهای شان بیماری بود یعنی شك و نفاق» ۲.

این واژه در ترجمه تفسیر طبری بتکرار بکار رفته است:

«تا پاداش کند خدای راست گویان را به راستی ایشان و عذاب کند دوسرگان را» ۳.

«آن روز که گویند منافقان و زنان دوسرگان از مردان و زنان» ۴.
 واژه‌های دیگری در این کتاب آمده است که در متون دیگر کمتر به کار رفته است و از آن جمله است:

ص ۵۵ «برجسندن» که به صورت صرفی «برجسم» در ترجمه «اتوگو» آمده است.

ص ۹۱ «کنانه» که مقابل «عق» آمده است .

ص ۹۵ «مستان» که برگردانده «اردئون» است.

ص ۹۷ و ص ۱۳۳ «بوچی» در ترجمه «لارب» آمده است واژه «نوچ» که هنوز هم متداول است به معنی جسبناک در خراسان «جسو» و «الص» هم می گویند.
 ص ۱۰۵ «اندخسندن» که صورت صرفی «بندخسبدم» مقابل «اویا» به کار رفته است و به صورت اندخسیدن هم در متون به کار رفته است.

ص ۱۷۱ «مرعی» که برابر واژه «موت» آمده است.

ص ۲۱۱ «بوشاسب» که در این متن به معنی خواب و خواب دیدن به کار رفته است در معنی بلوغ و بالغ شدن است .

سپاس گراری از مصحح دانشمند کتاب - که در تصحیح و تدوین این متن رنج فراوان برده اند - فریضه ای است که از یاد نمی رود.

۱- دروگان شاید صورتی از دوروگان (= دورویان) باشد و شاید دروگان به معنی دروغ ران .

۲- ایضا همان کتاب ص ۱۷۷.

۳- ترجمه تفسیر طبری ص ۱۴۲۵.

۴- ایضا ص ۱۸۰۶ و نیز نگاه کنید به ص ۱۴۲۳-۱۴۲۹-۱۸۷۳.

۵- این واژه در هدایة المتعلمین فی الطب مکرراً آمده است نگاه کنید به ص ۱۳۲-۱۶۷ و ... و در ترجمه تفسیری طبری نیز دیده شد نگاه کنید به ص ۱۴۹۹ حاشیه صفحه

۶- در متون بتکرار به کار رفته است برای شواهد این واژه نگاه کنید به تعلیقات تفسیر قرآن طاک ص ۱۳۶

امید است همانطور که در مقدمه این متن نوید داده اند کار فراز آوردن فرهنگ قرآن سامان گیرد. موفقیت ایشان را در انجام دادن خدمات علمی خواستارست.



«هنگامی که از ایران

می خواستم بیرون بروم ، حس
سپاسگراری شدیدی نسبت به
اینهمه کسانی که ترکشان
می کردم به من دست داد. علاوه

مسافرت در ارمنستان و ایران

مؤلف : پ آمده ژوبر

مترجم . علیقلی اعتماد مقدم

ناشر : ساد فرهنگ ایران. ۱۳۴۷

براینکه از حداشدن [از] آنان افسوس می خوردم، فکر آینده و باراحتی که باید درحین عبور از ترکیه (مقصود عثمانی آن روزگار) متحمل سوم برنگراییم می افزود. درواقع درستی و رکی و مهمان نوازی ترکها هرچه می خواهد باشد يك اروپائی ، ادب ، مهربانی و سکینائی دینی ایرانیان را ترجیح می دهد، (ص ۲۷۴ کتاب مورد بحث)

اغلب اروپائیی که به منظور سیاحت یا سیاست، از راه عثمانی به ایران مسافرت کرده اند کمابیش چنین نظریه ای ابرار داشته اند ، بهترین نمونه آن را می توان در سفرنامه خانم دیولافوا که همراه سوهرش به ایران آمده بود مشاهده کرد و عبارات بالا که از سفرنامه آمده ژوبر نقل گردید مؤید این مطلب است .

این شخص ، در تاریخ روابط سیاسی ایران و فرانسه در زمان فتحعلیشاه قاجار، شخصیت مهمی به شمار می آید و معاهده معروف «فن کن اشتاین Finken Stein» به توسط او بین ایران و فرانسه منعقد گردیده است و بر اثر همین عهدنامه بود که میسیون معروف نظامی ژنرال گاردان برای تحقیر ارتش ایران - جهت مقابله با روسها - به تهران آمد و سپس در خدمت عباس میرزا ولیعهد قرار گرفت. ناپلئون، امپراطور معروف فرانسه، وقتی توجش به ایران حلب شد که خیال تصرف هندوستان را در سر می پخت و می خواست با این کار یکی از منابع اصلی قدرت انگلستان را از چنگ آن کشور خارج کند و بدین طریق بتواند در سرزمین اروپا بهتر با انگلستان مقابله کند، و اگر در جنب موقعی ایران، با فرانسه متحد می شد این مقصود بهتر بدست می آمد. بهمین سبب بود که ناپلئون آمده ژوبر را بنوان سفیر فوق العاده با تحف و هدایای فراوان و نامه ای بسیار خصوصی - بلکه خودمانی - برای فتحعلیشاه قاجار به تهران فرستاد و این شخص پس از

تحمل مشقات و صدمات فراوان ، که خواهد آمد، در ژوئن سال ۱۸۰۶ به تهران رسید .

در نامه به فتحعلیشاه، ناپلئون، ژوبر را چنین معرفی کرده است:

«من يك تن از خدمتگزاران خویش را نزد تومی فرستم که در بر من مقامی مهم و اعتباری کامل دارد».

ژوبر حسب دستور ناپلئون از راه عثمانی به ایران آمد ولی امپراطور ارتس آنکه مبادا اعمال انگلستان او را شناخته و توسط مقامات عثمانی از رسیدنش به تهران جلوگیری کنند، یکماه ونیم بعد از عزیمت او، شخص دیگری بنام «ژنرال رومیو» را نیز به ایران گسیل داشت و این دومی قبل از ژوبر - که در عثمانی گرفتاریهای شدیدی یافته و مدتی نیز پاشای بایزید او را در سیاهچال زندانی کرده بوده است، به تهران وارد شد و نامه ناپلئون را به فتحعلیشاه داد (اکتبر سال ۱۸۰۵). این رومیو، مدتی بعد از ورود به تهران در همان سال ناگهان فوت کرد و بطوریکه در کتاب ماموریت ژنرال گاردان آمده است: «مرك او را مردم در تهران - به دروغ یاراس - به تحریکات و حنایات سیاسی منتسب نمودند» دربار ایران از این پشیمان آمد بی نهایت غمگین گردید و نفس او را با احترامات حرکت داده در قبر کوچکی نزدیک حصار تهران در دویت قدمی دروازه حضرت عبدالعظیم و جنوب شهر به خاک سپردند» (۱)

بهر حال ژوبر در ژوئن سال ۱۸۰۶ به تهران وارد شد و بطوریکه مفصلاً در سفرنامه خود آورده است در این شهر بیمار شد و مدتی بستری گردید و چون فتحعلیشاه پرسك معالج او را تهدید کرده بود که در صورت مرك ژوبر، او نیز بدست دژخیم سپرده خواهد شد، هم معلوم می شود که ناخوشی سختی داشته و هم اینکه شاه می ترسیده که بعد از مرك «رومیو» اگر این یکی هم در ایران بمیرد، روابط او با ناپلئون - که در این هنگام دولت ایران احساس احتیاج فوق العاده ای به آن می کرد - در نظفه از میان برود .

حسب حجتانه ژوبر شفا یافت و هنگامی که از ایران می رفت - بقول خودش - خوشحالی طیبش - میرزا شفیع - وصف نشدنی بود: «میرزا شفیع نمی توانست ... به من شرح دهد که چه اندازه خوشحال است [در متن ترجمه : خوشحال بود] که از من جدا می شود و حانش را که پیوسته به سلامتی من بسته بود نجات می دهد».

همانطور که گفته شد، ژوبرمداکرات مفصلی در تهران با اولیای دولت و شخص فتحعلیشاه انجام داد که سرانجام منجر به عقد عهدنامه اتحادی شد که در تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ (برابر ۲۵ صفر ۱۲۲۲) در محل دفن کن اشنای، به امضای ناپلئون نیر رسید و به همین نام مشهور شد. متن کامل این عهدنامه در ۱۶ ماده در کتاب محمود محمود آمده است.

بدنبال این عهدنامه، ناپلئون فرمانی برای اعرام ژمرال گاردان به ایران صادر کرد و دستورالعملهای مفصلی نیز شخصاً به ژمرال مربور داد.

ایران را این اتحاد بافراسه مقصود عمده ای که داس پس گرفتن گرجستان بود از روسها، چه در این هنگام روس و فراسه در جنگ بودند. (اما متأسفانه گاردان و همراهانش هنوز به نیمه راه برسیده بودند که معاهده معروف تیلسیت Tilsit، بین ناپلئون و الکساندر ترادر روس به آرزوهای ایران پایان داد، و یکبار دیگر بر فتحعلیشاه معلوم شد که فراسه و انگلیس فرقی بایکدیگر ندارند و هیچ بیگانه ای حربه خاطر منافع شخصی خود دست دوستی و اتحاد بجانب کسی دراز نمی کند.

میسون گاردان در مدت یکسالی که در ایران بود، خدماتی انجام داد ولی البته نه آن خدماتی که دولای ایران - برای راندن روسها از گرجستان - متوقع بود و انتظار داشت. چه افسران فراسوی حتی در دستگاه قفقاز خود را بکناری کشیدند و کاری انجام ندادند.

باری، همین خدمت کوخک فرانسویان نیز از نتایج سفارت ژوبر بود که کتاب حاضر یادداشتهای مربوط به این سفارت و مسافرت است که گاهگاه با تذکره و موشکافی بسیار بشرح آنچه دیده و بر او گذشته است می پردازد

گفتنی است که این سفرنامه نیز، مانند سفرنامه های اروپائیان دیگر از اغراق و مبالغه و غلو خالی نیست. در این تردیدی نیست که در آن هنگام که اروپائیان نسبت به مردم مشرق زمین اطلاعات اندکی داشتند، و بلکه شرق را مکرر عجایب جهان می دانستند، جهانگردان نیز از این موضوع استفاده می کردند و هر چه مبالغه آمیزتر درباره دیده ها و شنیده های خود داد سخن می دادند تا کار خود را بر رگتر جلوه دهند. مثلاً در این کتاب داستان گرفتاری ژوبر در بایرید و به سیاهچال افتادن او به این صورت وحشتناکی که وصف کرده ارمطالبی است که می سود در آن تردید کرد. چطور می توان قبول کرد که يك ماه و سیاهچالی که فقط روزنه کوچکی آنرا بجهان خارج - آنهم داخل يك دژ - مربوط می کند

محبوس باشد و با آن معجزات و با و طاعون و غیره از مرگ بگریزد ولی بعد از آزادی حتی يك تکه كوچك از حواصیات و هدایای با ارزشی که برای فتحعلیشاه می آورده، کم و کسر نشده باشد؛ اگر پاشای بایزید او را خودسرانه به زندان و سیاهچال افکنده بود و حتی قصد قتل او را داشت - و بتصریح خود ژوبر، کار همیشگی این حاکم و دیگران راهزنی بود - چه شد که حواصیات او به غارت نرفت. و اساساً ما موران انگلیسی در این میان چه نقشی زده و چه تسلطی بر حاکم داشته اند؟ توصیفی که از عباس میرزای نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلیشاه - که تحقیقاً از مردان برجسته و دودمان قاجار به شمار می آید می کند حالب است، علی الخصوص اینکه عباس میرزا در این وقت فقط نوزده سال داشته است. اما گفتگوی عباس میرزا با او به صورتی که در کتاب آمده بکلی ساختگی به نظر میرسد. چنین مینماید که مؤلف استنباطهای خود را از سخنان عباس میرزا - بعدها که می خواسته یاد - داشتهای خود را مرتب کند، بصورت خطابه مانند تنظیم کرده باشد. در هر حال اگر «ماده اولیه» ایر سخنان از عباس میرزا باشد - که دلیلی هم بر رد این مطلب در دست نیست - در واقع باید گفت که این حواصی نوزده ساله بارقه ای از نبوغ در وجود خود داشته (عباس میرزا در سال ۱۲۰۲ ق برابر با ۱۷۸۸ میلادی بدنیآ آمده) و افسوس باید خورد که در آن شرایط تعیین کننده جهان، اگر این حواصی از يك تربیت صحیح و يك دستگاه حاکمه بینا و کاردان نیز برخوردار می بود بدون شك سر نوشت ایران حر آن بود که دیده ایم

حتی ژوبر هم سنگفتنی خود را از برخورد با عباس میرزا نمی تواند پنهان کند. او شاید هرگز تصور نمی کرد که در مشرق زمین با حواصی چون ولیعهد فتحعلیشاه برخورد کند که به او بگوید: «آن چه توانائی است که شما را تا این اندازه از ما برتر ساخته است؟ دلایل پیشرفت شما وضعف ما کدام است؟ شما هنر حکومت نمودن، هنر فیزی و زی یافتن، هنر به کار انداختن همه وسایل انسانی را می دانید» (ص ۱۳۷). بدینجهت است که می نویسد، «این پرسشها... مرا سخت به شگفتی می انداخت. در ترکیه (مقصود عثمانی است، و متأسفانه مترجم همه جا بجای عثمانی ترکیه نوشته است) هر چه آدم دیدم همه در نادانی و حشتناکی غوطه ور بودند و اطلاعاتشان سطحی و بیهوده بود... برای من خیلی تازگی داشت که شاهزاده حواصی، سلمانی...»

۱۳۷-۸ ص

البته با تمام این احوال بنظر ژوبر - نظیر بسیاری از جهانگردان اروپائی - شرقیان نیمه وحشی هستند توجه بفرمائید که وصف او و قضاوتش نسبت به مهمان نوازی ایرانیها چگونه است:

«اگر غریبی به کسی که مهم است وارد شود و او را تا آن زمان ندیده و نشناخته باشد از اوجان دعوتی می کنند که شایسته مردمانی است که بی شک کمتر وحشی هستند.» (۱)

بهر حال، این کتاب منبع معتبر و دقیق و حالبی است برای دقت در این قسمت از تاریخ اخیر ایران که تحقیقا از نظر تاریکی دقت و حساسیت موقع و هیچ دوره ای قابل مقایسه با آن نیست و افسوس که فتحعلشاه مرد این روزگار بود و افسوس که مردان این روزگار نظر قائم مقام و میرزاتقی حاکم کبیر توسط حاکماده قاجار از میان رفتند و ایران واقعا بی پشوپناه شد

در مورد ترجمه کتاب، باید متأسفانه «ژور» را آدم بد ساسی دانست بطور «سانسون» (۱) چه این دومین سفرنامه ایست از فراسویان که می بینیم دست مترجمان ایرانی مثله شده و از ریخت افتاده است. در مورد سفرنامه های ساد فرنگان نیز گفتنی ها هست ولی این دو - فی الواقع - حیر دیگری هستند.

معایب و بواقص این ترجمه - مانند ترجمه سفرنامه ساسون - از حد احصاء بیرون است و برای شاد دادن آنها باید حقا همه کتاب را نقل کنیم ولی ما اختصار کلام را - از هر گونه تفسیری خودداری می کنیم و عینا حملات و عباراتی را که از متن کتاب - آنها با توروک - برگزیده ایم می آوریم و پیش از آن بک-ورد را بعنوان تذکر سرح می دهیم.

در بعضی از عبارات، مترجم محترم، ترجمه تحاللفظی اصطلاحات رایج میان فارسی زبانان را آورده که بکلی مفهوم خود را اردست داده است که صد البته بسیار بجا بود که همان اصطلاح را عینا نقل می کرد. مثلا این درست است که «بسم الله» محفف «بسم الله الرحمن الرحیم» است و یعنی «نام خداوند به خشنده مهربان» اما در جمله ای بطور «بسم الله» شام میل فرمائید» دیگر نمی شود آورد. «نام خداوند بخشنده مهربان» شام میل فرمائید» (ص ۲۳۷) و یا اصطلاح قدیمی «دماغ شما چاق است» در فارسی مترادف است با «حال شما خوب است» یکی از مترجمان قدیمی در کتابی از «گوینو» (سه سال در ایران) این اصطلاح را به این صورت برگردانده بود. «آیا بینی شما فر به است؟» «در سایه توحها ناریتعالی بینی من فر به است. بینی شما چطور است؟» و حالا آقای اعتماد مقدم همین اصطلاح را اینگونه

۱- البته چنانکه ملاحظه میفرمائید ترجمه فارسی منشورات و منبک بالا، اصل است.

نکارنده است از این ترجمه شایدم اصل مطلب طور دیگری بود.

۲- نگاه کنید به مقاله نکارنده در انتقاد سفرنامه ساسون- راهمای کتاب

ترحمه کرده اند . « آنها وقتی بهم می رسند از احوال مغز دیگری می پرسند »
ص ۲۳۶ .

حواشی کتاب نیز منشوش است . معلوم نیست کدام را « ژوبر » نوشته و کدام را مترجم که البته برای روشن شدن مطلب کافی بود زیر حواشی مترجم حرف « م » - مثلاً - افروده می شد . تذکری بود برای چاپ دوم کتاب انشاء الله و اینک فهرستی از حملات کتاب :
از مقدمه کتاب :

« همیشه حرو و تفریحات ژوبر این بود که درباره صفات آن سردار ... در موقع مناسب سخن بگوید » ص ید
« چند هفته پس از نبرد ابوقیر بود که ژوبر باید حتماً نابود می شد و آن زمانی بود که بر اسب می تاح و گلوله توپ دو گوش اسبش را کند و برد »
(در سیاهچال بایرید که يك سوراخ كوچك به خارج دارد . زن زندانبان به او نصیحت می كند كه نامه ای به دربار ایران بنویسد و بعد ...)
« این زن غمخوار برایم كاغذ ، باروت توپ و يك قلم فراهم آورد » ص ۵۰
(حالا توپ بچه درد نوشتن می خورد بماند ، حطور از آن سوراخ به سیاهچال رسید)

- « ... بهمان نقطه ای که ما را آجا حدود خود را آغاز کردیم » ص ۶۳

- « صدای بنش آیزدی » ص ۷۲

- « زندگی افغانها و عربها محدود به کردهای قندهار و صحراهای خود گردیده است » ۱۲۷

- [درباره شخصی بنام بطرعلی بیگ] « يكروز هنگامیکه از گرمابه بیرون آمد چشمش به دختر ارمنی زیبایی افتاد و فریفته او شد . به یاری چند تن از بندگانش او را بلند کرد و به جادش برد » ص ۱۳۴

- [از زبان عباس میرزا درباره پاشای عکا که شیعیان را آزار می کرده]

این رافضی وحشی لعنتی که اغلب روار ایرانی را چپاول می کند ... ص ۱۳۹

- « در پاسخ شاهزاده گفتم که ارباب ... » ص ۱۳۹

- « اگر من يك آری بگویم یعنی آری و اگر يك نه یعنی نه » ص ۱۴۲

- « خانواده ام خیلی بی چیر بودند که نه تنها يك دیگ نداشتند ، بلکه ناچار بودند که برای رفع نیاز آرا ارهمسایه به امانت بگیرند » ص ۱۴۳

- « شاهزاده سوار بر اسب جموشی بود که آنرا بازور و چابکی اداره اش

می کرد » ص ۱۴۷

«در این سرزمین اگر رودی مانند بیل روان بود این دره مانند من خود را می‌نماید حال که چنی نیست بی‌شاهت به بحر بلاماء (دریای بی‌آب) می‌باشد» ۱۵۵
[از توصیح مترجم در بین دو کمان معلوم میشود که «بحر بلاماء» در من فرانسه بوده است؟!]

«قدمت خیلی کهن» (۱) ۱۵۵

«باباخان به من پشیماناد کرد که یک شاعر زبردستی است. برای ما آهنگ یا بهتر بگویم ناآوار بخواند» ۱۶۱ (درحاسبه - سین آمده است :)

«به ترکی و فارسی ، همی کلمه (کدام کلمه!) به معنای خواندن آواز خواندن خوب و بلند ادا کردن می‌باشد .»
«قصیده‌ای (نوعی اسعار رومی) خواند و جنگ رسنم و قهرمان (۱) را سرود» (۱) ۱۶۱
(قهرمان نام یکی از پهلوانان نورانی است که رسنم او را شکست داد؟!)

«Adams یکی از خوراک سیاسی و خوش خوراکیهای نامی رومی است که.. خود را با ره‌گشت حو از دارائی هنگفتی که داشت چندان چیزی برای حوسکدرایی خود بجانماند» ۱۶۰ ح
«هر دو وزیر ادای تکالیف مذهبی خود را انجام دادند» ۱۸۲
«هر کس محاراست به حساب خودش هر چه بخواهد بخرد یا بفروشد چون هیچگونه بحابت اسرافیه به معنای درستس در این کشور نیست» ۲۱۷
(اگر نجات اسرافیه بود که محار نبود!)

«هنگامی که هر دو خانواده برای این خواستگاری عمراء بودند، قرار می‌گذازند که مراسم نامردی...» ۲۳۰
(یعنی هنگامی که هر دو خانواده با این وصلت موافقت کردند..)
«بجای دریافت حمیزیه، شوهر آینده به پدرزن خود یک اسب، اسلحه و پول شیر بها می‌داد» ۲۳۱- ح
(مگر قبلا حمیزیه می‌داد؟!)

«[زنها] اگر پیشامد خوبی روی بدهد «لیل» می‌کشند» [درحاسبه از قول مولف این فریادها را زغار می‌گویند!] ۲۳۳

«فروتنی به چشمانشان زیباترین نشانه معرفت است و این سنجش از کله يك شاعر هوسبار ايراني تراوش کرده است». ۲۳۴

«(درباره دریاچه‌های رضائیه و وان) این دو دریاچه را تقریباً تا همین روزها (!!) باهم عوضی می گرفتند» ۲۷۳

«در جنوب و مغربش ... از کوه‌های خیلی بلند محصور گردید. ۲۷۴»

«... روز چهارم داخل در تنگ و پیچ در پیچ قطور شدیم که ته آنرا سیلاب سیار نموده و بی نهایت سنگستانش کرده است.» ۲۷۵



کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران» نگاه کنج‌کاوانه‌ای است با وصال شعر در ایران امروز. در این تلاش نویسنده کوشش کرده

صور و اسباب در شعر امروز ایران

اراسماعیل بوری علاء. انتشارات نامداد
۱۳۴-۵۸۱ - ص ۲۵۰ ریال

م باشا
(نو)

است که مجموعه‌ای مفید و گویا از آنچه امروز در شعر میگذرد فراهم آورد تا چراغی در راه خویندگان این هنر افروخته باشد. نویسنده برای فهم بهتر کتاب، توده شاعران را بر حسب مشخصاتی که در کارشان پیدا کرده است بگروه‌های مختلف تقسیم کرده است و برای هر کدام عنوانی قائل شده است. اگرچه این مشخصات بطور رده بندی شده و روشن، بیان نشده است ولی باز کمکی با گاهی خواننده در کار شاعران میکند.

کتاب در مجموع به سه دفتر تقسیم شده است. در دفتر یا بخش اول سخن از واکنش‌های روانی است که در کار ساعرمهم واقع میشود؛ و موضوع این مقدمه تنها نظری بر دفتر اول است. در این دفتر، فوری علاء کوشش میکند تصویری از چگونگی مجموع واکنش‌هایی که بعنوان يك شعر شکل میگیرد نشان دهد. در این کار تلاش نویسنده قابل تحسین است، ولی متأسفانه او نتوانسته است در این چند صفحه مجموعه‌ای مفید بعنوان رهنما در کتاب حاضر فراهم آورد. علت این حدائی بس تلاش و خواسته نویسنده را میتوان در دو عامل زیر خلاصه کرد:

- ۱- عدم دسترسی بکتابهای جامعه‌شناسی و روانشناسی.
 - ۲- عدم اطلاع نویسنده از علوم جامعه‌شناسی و روانشناسی.
- نویسنده سعی میکند در طول این گفتار دو عامل فوق‌را نشان بدهد. شکی

نیست که مقصود از این گفتار تنها راهنمایی نویسنده کتاب است، تا شاید در چاپهای بعدی کتاب، ترتیب دفتر اول را بیک متخصص در علوم نامبرده واگذار نماید یا از آن صرف نظر کند.

اوراق موجود چنین گواهی میدهد که انجام این مهم از عهده نویسنده کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران» خارج است. قضیه درست از این قرار است، که کسی چند سببی کتابی از فیریک را ورق برند و در حاتم شروع کند بنویستن یک کتاب فیریک حدید یا کاری مثل کار اسماعیل نوری علاء. یا اینکه کسی مقداری زبان خارجی بداند و بپردازد بترجمه کتاب علوم مختلف بدون اطلاع از آن علوم، و بدبختانه این نمونه‌ها در مملکت ما زیاد است.

اولین موضوع مورد بحث در دفتر اول، پدیده «سناح» است. سناحت یک پدیدهٔ روایی است. یک پدیدهٔ روایی، برداست مراحل بحساب می‌آید که اهمیت آن مراحل برای توده پدیده‌های روایی مهم سناخته شده است. این اصل در تمام علوم معتبر است. بدین معنی که چند مرحله ابتدایی با خصوصیات معین کلیت داده میشود، و سپس برداستهای خارجی انجام میگیرد. در حقیقت از رابطه این مراحل اولیه که متغیرات اصلی (Basic Variables) در آن منظور میشود پیکره یک تئوری شکل میگیرد، و معنی وسیع کلمه تئوری وجه کنترلی است برای فهم اتفاقات خارجی. البته باید یادداشت شود که برداست از کلمه تئوری در علم نیوتونی (فیریک علت و معلولی) با تئوری در انقلاب احیر علمی (فیزیک حدید) یکسان نیست. این اختلاف را در جای دیگر بتفصیل توضیح خواهیم داد.

تئوری در علم جبری حاویدان و ابدی نیست، و در طول زمان با سایر پدیده‌های اجتماعی تغییر میکند. این تغییرات گاهی تنها متوجه یک ناحیه از تئوری اصلی میشود، و گاهی در جهت پاره‌ای از مکانیزم تئوری اصلی، نمودار میشود در حالیکه رابطه‌های اساسی موجود در تئوری اصلی هنوز در تئوری حدید موجود است. در نتیجه، مطالعه نشان میدهد که اساس تئوری حدید همان پایه گذاری تئوری گذشته است، مانند اختلاف و رابطه‌ای که بین تئوریهای مختلف در روانشناسی، جامعه‌شناسی و سایر علوم در یک مکتب معین موجود است. ولی گاهی پیدایش یک تئوری حدید، بنیان افکار گذشته را برهم میریزد، مانند انقلاب علمی گالیله که افکار قرون وسطی را از دایره علم خارج کرد و کوشش نیوتون اساس علمی حدیدی را پایه گذاری نمود؛ ماکس پلانک (Max Planck)

تئوری ماکس ول (Maxwell) را دگرگون کرد ، انیشتین با احداث تئوری نسبی دنیائی را بما معرفی میکند که با برداشتهای نیوتون یکسان نیست . حال اگر من مقاله‌ای مینویسم در زمینه انرژی و حرکت آن با مراجعه با فکار پلنک ، حداقل باید آنقدر دانائی داشته باشم که این حرکت چگونه است و برای تصور آن بجیری بعنوان «اثر» (Ether) در حد وسیله انتقالی احتیاج نیست و حساب احتمالات باید در حه ناحیه‌ای از تئوری مورد توجه قرار بگیرد ، یا اینکه وقتی در دنیای Axiomatic تئوری هستم باید بدانم که ، دیگر محلی نیست تا از نیروی حاذبه زمین بعنوان Force صحبت بکنم . اگر در کارم چنین اتفاقاتی بیفتد هر گر بنتیجه نخواهم رسید و هر نتیجه‌ای که بگیرم از سر نا آگاهی من بوده است ، که مناسفانه در کار اسماعیل نوری علاء چنین اتفاقاتی افتاده است .

نوری علاء در صفحه ۱۹ مینویسد: «کوشش حیوان برای شناخت ، همیشه دارای هدفی بیرون از خود شناخت است و عمدی و خود سرانه نیست ، حال آنکه انسان ، با حذف هر هدف از کوشش او ، با خود سرانه میکوسد تا طبیعت و خویش را در میانه آن بشناسد...» . بعد از این گفتار نویسنده نقل قولی از F H George میآورد و در این نقل قول «شناخت» بعنوان «بحوه ادراک و یاد گیری» معرفی میشود. آنچه مسلم است رابطه‌ای بین گفته F H George و رده بندی تشکیلات رفتار حیوان و انسان به دو رده مختلف از قلم نویسنده کتاب یکدیگر را کامل میکند ، زیرا هر دو گفتار از حمایت يك نوع تئوری (گشتال) برخوردار است . ولی این گفتار پایان نگرفته است که نقل چند خطی از کتاب «زمینه حاضریه سنانسی» انجام میگردد و زبان بیوتونی آریان پور اساس اندیشه گذشته را درهم میربرد بی آنکه نویسنده کتاب «صور و اسباب در شعر امروز ایران» از آن اطلاع داشته باشد . بطوریکه در بند ۳ صفحه ۲۰ مینویسد:

«آنچه را که موجب شناخت میشود و ادراک مینامیم ، با قبول این تعریف تا اینجا با دو تعریف برای يك پدیده (شناخت) روبرو هستیم: ۱- شناخت مساویست با نحوه ادراک ... (Processes = نحوه) ، ۲- شناخت مساویست با معلول (effect) وقتی که ادراک بعنوان علت (cause) گرفته شده است . پاراگراف چنین ادامه داده میشود ، که در نتیجه برخورد اورگانیزم با محیط «احساس است که وسیله حواس ما بجز منتقل میشود و در آنجا درک میشود . البته فراموش نکنیم که حرکات داخل اورگانیزم نیز میتوانند بر ادوات حواس ما اثر گذاشته

و موجب ادراك شوند» .

این تعریف از کتاب «زمینهٔ جامعه‌شناسی» بطور کلی در تضاد با تعریف گذشته است. اساس کار برای آریان‌پور از گانیسم و طبیعت است که بقیهٔ ماحول در طول برخورد این دو عامل اتفاق می‌افتد. نوری علاوه بر کتاب «زمینهٔ جامعه‌شناسی» نقل قول مستقیم می‌کند: «بطور کلی از گانیسم (بدن و وجود رده) در جریان کار و تجربه ما محیط برخورد می‌کند. پس، انگیزه‌های محیط (اشیاء) دارای گانیسم تأثیر می‌گذارند و فعالیت‌های خود وجودی غریبی را بر می‌آورد. اگر این تحریک‌ها حنا باسند که باعث تغییر یا توقف و یا قطع فعالیت‌های غریبی شود، از گانیسم ناگزیر فعالیت‌های جدیدی که ناگهانی با شناخت می‌آحاد من می‌دهد» . (ص ۲۰)

از نظر روانشناسی آزمایشی (Experimental Psychology) نوشتهٔ آریان‌پور قابل اعتبار است، ولی با مراجعه به دیاکرام آخر کتاب و مشاهدهٔ کلمهٔ «غریزه» متوجه می‌شویم که نوری علاوه بر آریان‌پور متوجه شده است. در کتب «خود وجود غریبی» که در نوشتهٔ آریان‌پور استفاده شده است هیچ‌جای «غریزه» مربوط نمی‌شود، بلکه آریان‌پور آن را مساوی unconditional response در انگلیسی، نگارده است که مراحل شناخت در طول آن انجام نمی‌گیرد. در این حالت از گانیسم بنابر حسب طبیعت خود به پدیده‌های خارجی پاسخ می‌دهد مثل اینکه کسی از محلی تاریک وارد محلی پر نور شود، در نتیجه حواس دیافراگم چشم «خود بخود» اسقاط حاصل می‌کند، عضلات چشم در این مرحله حالت طبیعی خود را برای مدت کوتاهی از دست می‌دهد، و چشم در حالت طبیعی خود خارج می‌شود. این خارج شدن چشم از حالت طبیعی خود، فعالیت «خود وجود غریبی» یا unconditional response نامیده شده است. از طرف دیگر شخص در این حالت دستش را جلوی چشم می‌گیرد و یا عینک می‌زند. حال این دست جلوی چشم گرفتن و یا عینک زدن چیزی است که ما یاد گرفته‌ایم و مربوط به طبیعت از گانیسم نیست که آریان‌پور آن را شناخت نامیده است و شناخت در طول فعالیت‌های جدیدی، حدا از فعالیت‌های سابق که بر اساس طبیعت از گانیسم قرار گرفته بود فراهم می‌شود. این مرحله آخری را می‌گوئیم conditional response، یعنی حالتی که پاسخ شخص بر اساس انگیزهٔ خارجی ریشه گرفته است. در این گفتار متوجه شدیم که آریان‌پور از حیرت به عنوان «غریزه» برای معرفی رفتار استفاده نکرده است که نوری علاوه بر غریزه را در دیاکرام آخر کتاب قرار داده است. اگر آریان‌پور معتقد به غریزه باشد، باید شناخت را در طول مکانیزم غریزه بشناسد (Ethological approach) (۴). در حقیقت نوری علاوه بر زبان آریان‌پور

حرفی را زده است که اصلاً دردنیای فکری آریان پوروحد ندارد . این مراجعه مکرر به استاد آریان پور بخاطر آن است که دیاگرام روانی کتاب میخواسته براساس «زمینهٔ جامعهٔ سناسی» شکل بگیرد . تصور واحدی مانند غریزه از نظریهٔ دیگری که در کتاب استفاده شده است بطور کلی عقیده رده‌ای است . روانشناسی آزمایشی (S-R) بطور کلی و ساده به مکتبی در روانشناسی گفته میشود که ادراک آنها از هر واکنش عبارت از يك رابطهٔ مستقیم بین شخص و يك واحد خارجی است . باین معنی که واحد خارجی نیروی از خود به تشکیلات رفتار وارد می‌آورد ، و تشکیلات رفتار در رابطه با نیروی وارده يك واکنش مخصوص صادر میکند ، اگرچه هنوز اختلافاتی در تئوریهای مختلف این گروه از روانشناسان موجود است.^۳

در پیش مشخص شدن تعریف اول از شناخت انطباق پیدا میکند با روانشناسی گشتال . قراردادهای علمی در روانشناسی گشتال تقریباً مخالف است با روانشناسی آزمایشی . بطور خلاصه از روانشناسی گشتال میتوان بعنوان يك سیستم - تئوری یاد کرد . گابون مطالعه در گشتال ، Perception است . واحد خارجی انگیزه (stimulus) بحساب نمی‌آید ، بلکه تنها در رابطه با کردار شخص است (object) . با این توصیف عقیدهٔ نیروی وارده از واحد خارجی به تشکیلات رفتار ، رد میشود . در نتیجه هر قطعه از رفتار ، تحت تاثیر perception شکل میگیرد نه در تحت اثر واحد خارجی . derception در افراد مختلف دارای شکل مختلف است که در نتیجه برداشت از واحدهای خارجی در افراد مختلف فرق میکند . ساده آنکه ، اختلاف ترکیب در perception سبب دیدیا شناخت مختلف میشود . با مقایسه این دو مکتب ، خواننده میتواند حکونگی بحث را دریافت کند ۵

در صفحه ۲۱ بند ۴ ، نوری علاء باز بموضوع شناخت برگشت میکند و این بار ادراک را مرکز شناخت می‌شناسد . مینویسد از آنجا که مرکز شناخت را ادراک خواندیم ، نکتهٔ مورد توجه آنکه ، این اولین بار است که نویسنده ادراک را بعنوان مرکز شناخت معرفی میکند . در صفحه ۲۰ بند ۳ نوری علاء معتقد باین بود که ادراک ، علت شناخت است . شك نیست که فاصله بین « علت » و « مرکز » بیشتر از آن است که ما بتوانیم منکرش بشویم . رابطهٔ علت و معلولی ، يك رابطهٔ لازم و یکطرفه است . بدین معنی که همیشه يك واحد مثل (A) بعنوان علت باید ازلیت داشته باشد بواحد دیگری مثل (B) ، تا (B) بعنوان معلول موجودیت پیدا کند . زیرا اگر واحد (A)

وجود خارجی نداشته باشد چیزی بعنوان (B) ی فرض سده هیچگاه بوجود نخواهد آمد. این رابطه همیشه یکطرفه است و A در ساختمان B مهم بحساب میآید. باین معنی که احداث هر تغییری در (A) موجب تغییر (B) میشود، از طرف دیگر اگر (A) بعنوان مرکز (B) [و B ی فرض سده] باشد در این حالت، (B) بدون وجود (A) همیشه میتواند وجود باشد، ولی اگر (A) میخواهد مرکز (B) باشد باید بوجود بیاید یا وجود داشته باشد و (B) آنرا برحسب ساختمان خود بعنوان مرکز انتخاب بکند، و گرنه (B) نه (O)، (D) یا (.....) که بدینترین رابطه را با آن دارد مراجعه خواهد کرد. در این صورت موجودیت (A) در ساختمان (B) هیچ تغییری بوجود نمیآورد. از این گذشته اگر (A) بعنوان مرکز تصور شود باید محل وجوهیکی آن معلوم شود، که متأسفانه نویسنده در این قسمت کوتاهی کرده است.

در فصل سوم، چهارمین تعریف ارشناح داده شده است. بوری علاء، مینویسد «... شناخت نتیجه روبرو شدن ادراک با عاطفه اس» (ص ۳۲). این تعریف با هر سه تعریف گذشته فرق دارد و درحقیقت تاکنون از یک پدیده به چهار طریق سخن گفته شده است، که فهرست وار میشود آنها را چنین خلاصه کرد:

۱- شناخت بعنوان نحوه ادراک. در این صورت ادراک عبارت است از حالت توسعه یافته شناخت، و در جمع ادراک و شناخت یک پدیده منظور میشود.

۲- ادراک، علت، و شناخت، معلول است. باین تعریف ادراک و شناخت دو پدیده مختلف هستند که وجود اولی برای احداث دومی لازم است. در نتیجه شناخت انجام نمیگیرد تا ادراک صورت نگرفته باشد، در صورتیکه در تعریف اول ادراک بعد از شناخت انجام میگرفت.

۳- ادراک مرکز است برای شناخت. در این صورت رابطه ادراک و شناخت یک رابطه مجرد است؛ و با مراجعه بتعریفی که از اینگونه رابطه پیشتر در این مقاله اتفاق افتاد، رابطه ای که در تعریف دوم بی شناخت و ادراک برقرار شده است خود بخود منتفی میشود ۴.

۴- شناخت، نتیجه روبرو شدن ادراک با عاطفه است. در این تعریف ابتدا یک واحد اضافی دیده میشود بعنوان «عاطفه» که در سه تعریف پیش دیده نمیشود. در این تعریف درحقیقت ما سه واحد داریم بجای دو واحد که آنها عبارتند از ادراک، عاطفه، و شناخت، که شناخت، حاصل روبرو شدن عاطفه با ادراک است. با قبول تعریف آخر، هر سه تعریف گذشته در یک رابطه منطقی رد میشود،

و در این طول متوجه خواهیم شد که چگونه هر تعریف موجودیت تعریف دیگر را خنثی میکند . خلاصه ، میتوان نوشت که نویسنده کتاب ، آگاهی از ساختمان و مکانیزم این پدیده بدست نیاورده است و در نتیجه ، پدیده شناخت در طول کتاب ناشناخته باقی مانده است .

نقص دیگری که باید نشان داده شود ، در مطلبی است که درباره «حافظه» و «بایگانی حافظه» نوشته شده است . اولی سئوالی که در این قسمت مطرح میشود در باره تعریف حافظه است که تعریف نشده باقی مانده است . دوم آنکه این بایگانی کجاست و چه هست؟ نکته در این است که اگر در این چند سطر نویسنده هنوز بر اساس روانشناسی آزمایشی صحبت میکند ، باید نوشت که در اینگونه تئوریها برای حافظه ، بایگانی قائل نشده اند . تردایک (Thorndike) مینویسد ، با دیدن يك واقعه وقتی ما واقعه دیگری را یاد میآوریم که مقداری ارکار آکترو واقعه پیشی در واقعه کنونی موجود باشد ، و این استراک کار آکتر سبب میشود که عمل یادآوری انجام بگیرد^۳.

در تعریف عاطفه نویسنده کتاب ، عاطفه را يك واکنش ساختمان زیستی (Biological Organism) معرفی میکند و چنین مینویسد «ادراك يك تصوير ذهنی و یا يك احساس (که هر دو جزء موحیات ادراکند) همیشه عکس العملی از جانب ارگانیسم ماهیطلبند. این عکس العمل «عاطفه نام دارد» (ص ۲۱). با قبول چنین تعریفی از عاطفه ، موجودیت عاطفه بعنوان يك پدیده روانی کاهش داده میشود. يك پدیده زیستی (Biological) که آن غیر ممکن است. زیرا در این ابهام نمیتواند باشد که واحدی بعنوان عاطفه ، يك واحد روانی و اجتماعی است. و هر نوع واکنش زیستی در زمان اتفاق چنین پدیده ای، تنها همراه با اتفاق این پدیده ظاهر شده است، و الگوی داخلی (Internal pattern) آن محسوب میشود. در این صورت عاطفه نمیتواند يك واکنش زیستی بحساب آورده شود. بطور کلی عاطفه باید تعریف بشود با مراجعه به (Emotion) ادامه این مطلب با بحامیرسد که آنچه نتیجه گیری شده از برخورد عاطفه و ادراك، حرتصورى بی اساس چیر دیگری بیست و چنین اتفاقاتی هرگز نیفتاده و نخواهد افتاد. نقل قول نوری علاء درباره «تخیل» هم اسافه مبهمی است بر مبهمات دیگر و ادامه همان مطالب ذکر شده. در واقع «تخیل» باید در رابطه با سیستم رفتار (Behavior system) و از نقطه نظر Complexity - simplicity يك واکنش تعریف بشود. درباره تخیل، نوری علام چنین مینویسد «... تخیل نتیجه مقایسه ادراك آمیخته به عاطفه است یا تصویری ذهنی که بصورتی دگرگون از حافظه بیرون آمده است» (ص ۲۲)

بعد از تحلیل مراحل روانی، نوری علاء در صفحه ۲۴ بند ۳ چنین مینویسد: «بعضی شرایط (که معلوم نیست چه هست) را باید با ایجاد مقدماتی فراهم آورد. نحوه ایجاد این مقدمات را سل‌های گذشته انسان کشف کرده‌اند و برای کشف آن آزمایش‌های گوناگون دست رده‌اند و سپس یافته‌های خود را از طریق میراث اجتماعی به نسل‌ها منتقل نموده‌اند. هر سل تکیه بر ابوه تحریرات سل‌های گذشته میرسد و لازم نیست که خود آنها را از طریق آزمایش و خطا تجربه کند تا به نتایج مطلوب برسد...» (ص ۲۲)

توجه در کلیت این گفتار، ما را معنی کالچر (culture) بر دیک می‌کند که یک واحد مطالعه در جامعه‌شناسی است. تعریف فوق تعریفی از کالچر نزدیک است که متعلق به جامعه‌شناسی کلاسیک است که برداشتهای وکری آن محلولی از فیریک بیوتون و افکار علمی پیش از گالیله است. تعریفی که جامعه‌شناسی کلاسیک امروز از کالچر در دست دارد ناگه تغییر در فرم برابر با تعریفی است که ۹۹ سال پیش توسط Edward Tylor انسان‌شناس (Anthropologist) انگلیسی داده شده است. Tylor کالچر را چنین تعریف می‌کند:

«کالچر کلیتی است که شامل دانائی‌ها (علوم)، معتقادات، هنر، اخلاقیات، قوانین، مراسم، و هر نوع توانائی و عادت دیگری که لازم است برای یک انسان تا بتواند یک عضو جامعه ساخته شود... و چنین کلیتی از سلی و سبک دیگر قابل انتقال است.» ۸

آنچه در صفحه ۲۴ بند ۳ نوشته شد، قابل استماع با تعریف بالا است، ولی نوری علاء در صفحه ۷۳ با نقل قولی از آلیوب عقیده‌ارثی بودن کالچر را رد می‌کند و چنین مینویسد که «... سنت‌داری اهمیت وسیع‌تری است. نمیتوان آنرا به ارث برد...» این کار آکثر کالچر مربوط میشود به تعریفی که Axiom اتیسیس‌ها از کالچر میدهند. این گروه از جامعه‌شناسان حاصل ۸-۹ سال اخیر هستند و اساس کارشان بر بنیاد فیریک حدید است. Axiomatic تئوریست کالچر را کلیتی از رابطه رفتار سمبولیک میداند. ۷. با مراجعه باین کار آکثر، کالچر بعنوان کلیتی که Tylor آنرا تعریف کرده است رد میشود، زیرا توجه Tylor به رابطه بین سلسله‌الگوها (Pattern relation) بوده است، در صورتیکه در Axiomatic تئوری تاکید روی مفرداتی قرار می‌گیرد که در زیر ساخت ساختمان الگوها شرکت می‌کند، به خود الگو. این رابطه سیستمیک تا توجه به بعد زمانی (time dimension) تصور ارثی بودن کالچر را رد می‌کند. با مقایسه این دو تعریف از کالچر توسط دو مکتب جامعه‌شناسی، متوجه میشویم که چه

اختلافی در این بین موجود است. نکته قابل تذکر آن است که کدامیک از این تعریف‌ها مورد توجه نویسنده کتاب است. زیرا بطور مسلم جمع این دو عقیده که متضاد یکدیگر است چیزی جز گمراهی خواننده و کم کردن ارزش کتاب حاضر فراهم نخواهد آورد.

در بحث «تخریب و زبان» در قسمت تفکر و فکر کردن، نوری علاء در توسل به گوردن چایلد مینویسد «تفکر یعنی عمل بکمک علائمی در مغز... بی آنکه کوچکترین عضله‌ای را تکان داده باشیم» (ص ۲۹). نوری علاء که معتقد است گوردن چایلد این نکته را در کتاب خود بخوبی روشن کرده است، لاف می‌خواست یکی دو نمونه از این علائم را نام میبرد و از مکانیسم آن صحبت میکرد تا خواننده را در فهم موضوع راهنمایی کرده باشد. کلمه «علائمی» معنی نشده و مهم است و هیچ چیز را نمیرساند و برای رد آن کافی است که من یادگیری تنها بایک، نه ویا «حنین نیست» حکم بی اساسی عقیده مربوط را رد کنیم، و خیلی هم منطقی است. زیرا کلمه «نه» و «حنین نیست» بهمان مقدار مبهم و ناگویا است که کلمه «علائمی» مبهم است. از طرف دیگر فکر نمیکنم که افکار استاد آریان پور و سیاسی که قسمت عمده بحث روانی کتاب مربوط را تشکیل داده است، با گوردن چایلد در این باره هماهنگ باشد، زیرا روانشناسی آزمایشی همچنان Axiomatic تئوریست‌ها در حامه‌شناسی، معتقد هستند که فکر کردن یعنی حرف زدن با خویشتن، نوری علاء در زیر نویس شماره ۴ صفحه ۳۴ مینویسد «مشاهده نشان داده است که تارهای صوتی انسان هنگام تفکر تکان می‌خورد و عبارت دیگر انسان نوعی حرف زدن بی‌صدرا با تفکر همراه میکند...». اگر تکان خوردن تارهای صوتی در هنگام تفکر دیده شده است، بدین معنی که یک نوع حرف زدن بی‌صدا انجام میگیرد، چه آزمایشی نشان داده است که این حرف زدن تفکر نیست، و «چیز است همراه با تفکر» و حتی «مددی (هم) به تفکر نمیکنند». این علائمی که گوردن چایلد از آن نام میبرد چه هست؟ و در مقابل، این سئوالات پیش می‌آید، دینامیک مغز چه هست؟ دینامیک سیستم رفتار چه مکانیسمی دارد؟ رابطه بین این دینامیک‌ها چگونه فراهم میشود؟ و غیره. حالا اگر این سئوالات جواب داده بشود گوردن چایلد خواهد پذیرفت که فکر کردن یعنی حرف زدن با خویشتن و لغزش همان تارهای صوتی، نه علائمی در مغز.

نویسنده کتاب با گوردن چایلد هم چندان باقی نمی‌ماند و در صفحه ۵۹ از «ذهن با خود آگاه» دفاع میکند که باید نمونه‌های آنرا در آثار فروید و طرفدارانش پیدا کرد. در حقیقت اگر کسی کوچکترین اطلاعی از این مقوله داشته باشد، با خبر میشود که نوری علاء در چند صفحه اول کتاب چه حنکلی

وجود آورده است. روانشناسی آرمایشی کجا، افکار فروید (مکتب روانکاوی) کجا؟ و درمقایسه با این دو مکتب، Cognitive تئوریست بعنوان group therapist کجا، که احکام هریکی مخالف با دیگر است.

در صفحه ۳۵ بند ۵ بعد از پیش گفتاری کوتاه، نویسنده از قول سرفردریک بارتلت سه نوع تفکر را نام میبرد که نوع سوم آن «تفکر هنرمندانه» است. تفکر هنرمندانه چنین تعریف میشود «تفکر در جستجوی الگوها و بیان آنها. (و) در اینجا قانون و قرارداد بیرون از تفکر قرار دارد. او (هنرمند) میتواند قانون را تغییر دهد و میران قلیل میتواند قراردادها بفراید. الگو در درون هنرمند و در قریب با سایر افراد ماقی میماند. . .»

کلمه «الگو» در اینجا باید با مراجعه به برداشت هنرمند از محیط خود در نظر گرفته شود. با این تصور، هنرمند چیزی را از محیط دریافت میکند و در نتیجه قرابت و عدم حق تغییر در قانون طبیعت ناید برگردانی همگانی و برابر با برداشت، از خود بیرون بدهد. مثلاً یک جنگل را تماسا کند و صحنه‌ای آنچنان که هست طرح ببرد و بداهم که X و Y آنرا ببینند، بحاطر قرابت جنگل بشناسد. چنین گفتاری اگر در قرن ۱۹ نوشته میشد بدون اساس نبود. نویسنده این انتقاد با دوری علاء هم عقیده است که «هنر در هر مرحله از تاریخ دارای خصوصیات و روشهای ویژه است». در اینصورت با در دست داشتن مدارک موجود هنری، میتوان نوشت که یکی از خصوصیات اصلی هنر امروز، نفی قرابت و عدم وفاداری بقانون طبیعت است بطوریکه و خود این واحدها، دیگر واحدهای اساسی در هنر شناخته نمیشود و کلیت خود را در زمینه هنری از دست داده است در غیر اینصورت، هنر آستره که امروز حقایقتش از هنر کلاسیک بیشتر در چشم جا گرفته است ناید عمر - هنر شناخته شود و بدببال آن ناید روی «مقدار ریادی ار شعر هم خط کشید بحاطر عمر - هنر بودن».

جامعه شناسها معتقدند، هنر آستره یک بیان تنهایی هنرمند در اجتماع و اظهار حدائی بین طبیعت موجود و طبیعتی است که هنرمند فکر میکند بهتر است و باید حایگرین قراردادهای فرم گرفته در دست بشود. فرمی که هنرمند از یک واحد با شکست فرم خارجی آن میدهد، در دیبای هنرمند فرم مطلوب آن واحد است. این رابطه بین دو فرم مختلف یک واحد خارجی را، میشود بعنوان فاصله موجود بین هنرمند با سایر افراد در نظر گرفت، نه قرابت او با سایر افراد. این فاصله همان چیر است که نویسنده در صفحه ۵۸ کتاب آسرا «.... حدائی بین تصویر شعر و واقعیت» داشته و از «خصوصیات سوررئالیستی

شعر میداند که جزء «ذات شعر است». اشتباه نوری علاء در این است که از ذات شعر صحبت میکند نه ارا انقلاب شاعر. اگرچه درحای دیگر مینویسد «... شاعر واقعیت را تشریح نمیکند، بلکه درمقابل آن بر بان ویژه خویش واکنش نشان میدهد». (ص ۹۷) و در صفحه ۵۱ ارقول گوری مینویسد «کلمات در شعر بیشتر از معانی خود، که در فرهنگهای لغت یافت میشوند یا در انتقادهای قراردادی و رورانه از زبان بکار میروند، قدرت بیان دارند». در این سطور نشان داده شد نوری علاء چگونه در چند سطر دو مطلب متضاد را بیان میکند بدون آنکه متوجه این تضاد عمیق بشود.

در رابطه بین محتوی و شکل با تمام کوششی که نویسنده کتاب انجام داده است، تعریف درستی از این مقوله فراهم نیاورده است. او معتقد است که «شکل لباسی است تعبیر شده برای ابداع محتوی، و عبارات است «از مجموعه... روشها، فنون و جایگاههای زمانی و مکانی» که برای پرورش يك «مضمون بکار برده میشود»، و نتیجه میگیرد «پس شکل، تابعی از محتوی است و باعتبار آن وجود میآید».

گفته بالا را می شود چنین بیان کرد: فرم يك شعر تشکیل شده است از واحدهای جدا از محتوی که محتوی در آن را لحاظ زمانی و مکانی واقع شده است با صافه روشها که سبب بهم وصل کردن واحدهای محتوی شده است و در حین حالتی فرم «تابعی» از محتوی است. البته فرم مثل خیلی چیزهای دیگر میتواند تابعی از محتوی باشد، از جمله تأثیری که يك شعر روی طرف مخاطب میگذارد میتواند يك تابع در رابطه با محتوی منظور بشود زیرا مقدار این تأثیر فرق میکند با عوامل مختلفی که یکی از آنها محتوی شعراست بطور کلی رابطه موجود بین $Y = F(X)$ تنها میگوید سروق X تغییر کند Y هم تغییر میکند. در این صورت اگر ما از اشعار کلاسیک که فرمها (اگر فرم را وسیعتر از وزن تصور کنیم) در آن معین شده است بگذریم، تصور آنکه فرم تابعی از محتوی است قابل قبول است و در حقیقت چیزی جز آن هم نمیتواند باشد.

ولی برای تعریف حیرت انگیز فرم يك شعر یا هر فرم دیگری، ابتدا باید زیر ساخت (Structure) محتوی را مورد مطالعه قرارداد، و سپس تحت کاراکتر زیر ساخت ساختمان فرم را مطالعه کرد.

تعریفی که نوری علاء از فرم داده است بیشتر بکار کتابهای طبیعی میآید تا در معرفی ساختمان پوست بدن استفاده شود، همچنانکه پوست بدن هم برای مثل آورده شده است. پوست بدن عبارت است از مجموع سلولهای مرده که از Granul

Osum (طبقه سوم از طبقات پنجگانه پوست) تا Skin (طبقه پنجم) يك فاصله رمایی را طی میکند و پوست بدن را تشکیل میدهد. در رابطه با تعریف، مردن سلولها، روض پوست شدن سلولها میشود. و این مردن همانطور که گفته شد در زمان خاص (در طول طبقه سوم یا پنجم) انجام نمیکرد و در يك مکان معین که skin (پوست بدن) باشد، شکل کامل خود را عرصه میدارد. ولی پوست بدن من، فرم بدن من نیست. در حقیقت فرم بدن من باید با خصوصیات دیگری تعریف شده که شاید اصلاً عنوان پوست من در آن تعریف هیچ حائلی نداشته باشد. تعریف فرم شعر باید با مراجعه به رابطه بین افراد يك کل و سیستم رفتار تصنیف کننده انجام بگیرد. این تعریف در موافقت کامل با تعریفی است که در صفحه ۶۴ نویسنده از قول گوری نقل کرده است، ولی آنرا بی اعتبار زمین نهاده است. آنچه ترونسکی در باره فرم گفته است باید رد بشود.

بنظر نویسنده این مقاله، اگر نوری علاء در قسمت «شکل سر» تنها با نقل قول بلندی که از گوری کرده است اکتفا میکرد، قسمت بی نقصی را در کتاب ایجاد کرده بود. گوری کاملترین تعریف را از فرم داده، تا وجه دوطرفه ای که نیست به فرم کرده است. این نقل قول گوری را وایس هد که «هر تکه از تجربه دارای طرح خاص خویش است» بهایا اندیشه گوری را میرساند. با قبول این نقل قول ادوایت عد، آنچه تا کنون نویسنده کتاب «سور و اسباب در شعر امروز ایران» از کتابهای روانشناسی و جامعه شناسی نقل کرده است، خود بخود رد میشود، و تنها يك جمله باقی میماند که سنت اثری نیست بوری علاء متأسفانه بعد از نقل قول گوری، سکوت را شکسته و بار صحبت از «دریچه های با خود آگاه حافله» و بار و بسته شدن آنها میکند، و این تعریف گوری است که تنها در ادرس خود باقی میماند.

آنچه در این انتقاد مورد بحث قرار گرفته است تنها صد و نقیص های موجود در کتاب، و گاهی نظری کلی بر گفتارهای در نقل است، نه در صحت علمی يك تئوری و چگونگی آن زیرا کتاب حاضر يك کتاب جامعه شناسی یا روانشناسی نیست، و آنچه از این مجموع، چند صفحه اول کتاب را تشکیل داده است تنها بهره برداری از کار دیگران است. در این صورت نویسنده کتاب «صور و اسباب شعر امروز ایران» مسئول این تئوری ها نیست و تنها مسئولیت او متوجه رابطه ای میشود که خواسته اند من آنها برقرار کند، ولی چنانکه در خطوط گذشته این مقاله نمایش داده شد متأسفانه موفقیت حاصل نکرده است. در حقیقت آنچه روی صد صفحه اول این کتاب باید نوشته شود بیشتر از آن است که در این مقاله گذشت، چون نویسنده کتاب بکاری دست زده که از آن اطلاعی نداشته است.

بطوریکه برداشت او از بعضی نقل و قول‌ها بطور کلی غلط است. موزائیکی که بوخود آورده است ناهماهنگ و گله پاره‌ها یکدیگر را نمی‌کنند. و خود این عوامل در کتاب شرایطی را بوخود آورده است که از کل بحث نتیجه‌ای گرفته نشده است و هر گرامکان آن موجود نیست. گواه بر این نوشته دیاگرام اول در آخر کتاب است که تنها در آن زمینه‌های فکری آریان پور نمایش داده شده است، اگرچه آنهم تا اندازه‌ای مسخ شده است.

در خاتمه باید نوشت، کتاب حاضر از نظر معرفی شاعران قابل استفاده است و نویسندگان بحق زحمتی کشیده و رنجی تحمل کرده تا کتابی باین تفصیل را فراهم آورده روت نویسنده در قائل شدن زیر نویس‌ها برای هر تکه نقل شده اضافه بر آنکه حس بیت او را نشان میدهد، کتاب را از حالت ابتدائی بیرون آورده و رنگ و بوی يك كار تحقیقی بآن داده است. اضافه بر زیر نویس‌ها، وجود دیاگرام‌ها، لیست مآخذ، فهرست نام‌ها و فهرست مطالب بر ارزش کتاب افزوده است. امیدوارم که نویسنده در چاپ‌های بعدی بنحوی از انحاء دفتر اول را در گون کند، تا حاصل رنج بسیار خود را ارتقایی حتمی بر حذر دارد.

یادداشت‌ها

۱- اختلاف مابرده بحونی در تئوری‌های مختلف جامعه‌شناسی دیده میشود. خواننده میتواند با مراجعه بکتابهای زیر از حکونگی آن اطلاع حاصل کند :

Martindale Don. *The Nature And The Type of Sociological Theory*, Boston : Houghton Mifflin Co , 1960.

Timasheff Nicholas S., *Sociological Theory: Its Nature And Growth*, New York : Random House, 1970 .

۲- نحوه دراصل لغوی مساوی است با طریقه و روش . روش مساوی است با استایل یا استیل (Style). استیل یا سبك در تعریف يك یا تعدادی مرحله (process) مربوط بیکدیگر گفته میشود که در ایفای هدف مخصوصی یکدیگر را دنبال میکنند (ر - ك ملك الشعراء بهار ، سبك شناسی ، ج ۱) . بر این اساس ما نحوه را مساوی با processes گرفته‌ایم ، که در اینصورت ادراك در طول شناخت دست میدهد . این نظریه برابر است با عقیده گشتال در روانشناسی .

۳- برای مطالعه در انواع تئوری‌های مختلف در روانشناسی آزمایشی

رجوع کنید به :

Hilgard Ernest R. and Bower Gordon H. , *Theories of Learning*, New York : Appleton - Century - Croft, 1966 .

۴- تصور واحد غریزه در طول مکایم رفتار ، برابر باقی یا محدودیت دینامیک رفتار است. زیرا هر دریافت و پاسخ یا تعدادی از آن باید منتهی بشود، در رابطه یا تحت کنترل شرایطی که بطور ازنی در ساختمان زیستی در ما بوجود آمده است و قابل تغییر یا رشد نیست . در نتیجه شخص نمیتواند خود را بطور که میخواهد پرورش بدهد ، بلکه باید عمل کند بطور که معین شده است . چنین تصویری غیر علمی بودنش مسلم میگردد در رابطه با مبهم بودن تصور واحد غریزه و عدم امکان در تعیین حکومگی آن ، چه از لحاظ ساختمان وجه از لحاظ کار در ارتباط با ساختمان رفتار در یک فرم Explanatory غریزه بطور کلی در امریکا تصویری رد شده است ، ولی جدیداً در اروپا عده‌ای دوباره متوجه آن شده‌اند . برای مطالعه در بنیادهای اروپائیان مراجعه کنید به

Lorenz Konrad, *Studies In Animal And Human Behavior*, Vol. 1, Massachusetts Harvard University Press, 1970.

ضعف استحکام غریزه در مراحل روانی مورد بحث قرار گرفته است در

Beach F A., « The Descent of Instinct » , *Psychological Review* (62: 401-410), 1955

در این مقاله Beach در نمایش این عقیده است که حتی تفهیم تصویری مانند غریزه در ساختمان رفتار حیوان هم قابل رد است و در حقیقت تصور غریزه را بنیاداً اشتباه بیشتر نبوده است .

۵- Perception تعریف میشود در طول ۴ قانون organization (تشکیلات)

که عبارتند از :

1) Similarity, 2) Proximity 3) Closure, and 4) Good continuation

مراجعه کنید به :

Demher William N. *The Psychology of Perception*, San Francisco : Holt, Rinehart and Winston, 1960 .

برای اطلاع از عقیده روانشناسی آزمایشی درباره واحد perception

وسایر واحدهای روانشناسی گشتال رجوع کنید به :

Watson John B , *Behaviorism* , Chicago : University of Chicago Press, 1930 .

۶- این نوع رابطه وسایر قراردادهای معتبر علمی مورد بحث قرار گرفته

است در :

Zetterberg Hans, *On Theory and Verification In Sociology*,
The Bedminster Press, 1965 .

۷- گفتار در ساختمان و رابطه بین مفردات Emotion ، سیستم رفتار
(Behavior system) و رابطه بین Emotion و سیستم رفتار برای فرصتهای
بعدی است .

Tylor Edward, *Primitive Culture* Vol. 1, London : — A
John Murray, 1903



کتابی است که پشت جلد آن

با تصویر زیبای پیکره میرزا صالح
نموده را «خودمکشاند» و نیز نام
کسی که با «مطالعه و همکاری و مقدمه»
او این کتاب ربور طبع پذیرفته،
«نخودنگری حال نظر آدم است».

میرزا صالح شیرازی

با مطالعه و همکاری اسماعیل رائس .
صحیح و دوباره نویسی از : محمد شیرسانی
تهران اشارات رورن . ۱۳۴۷ .

محمد اسدیان

باولع و اشتناق و سودای کاری که در (سفرنامهها) دارم بحریدن این کتاب مادرت
کردم . کاری باین ندارم که فروشنده در نیایی قریب الوقوع این کتاب ، به قیاس
آثار دیگر مقدمه نویس محترم آن ، چهها گفت امام که هدی حر بدست آوردن
این سفرنامه نفس نداشتیم چنان ندیدار پشت جلد این کتاب و عکس با ابهت میرزا
صالح بوحد و شوق آمدم که آن را نمونه ای کوچک از بهاست چاپ محتوای آن
پداشتم و نیز ارتصیحات عالمانه ای که در آن کرده اند ، و فهرس گوناگونی که
بر آن افزوده اند ، و تعلیقات و اضافاتی که برای مرید اطلاع خواننده آورده اند ،
به سرعت برق اندیشه ها یحتم و گفتم گنجینه مطلوب اینک بی حوصله دل یافتیم این
منم که يك اثر عزیز و تاریخی و ارحمد را بروانی آب مطالعه خواهم کرد و
شرمی نسیم سحری مشام جان را نوازش خواهم داد .

اما در همان لحظه نجست ، همبیکه بهای گزاف این کتاب را ، با نوع کاغذ
بیمقدار آن قیاس کردم امیدم به یکبار به ناد شد . و باز بروی خود نیاوردم ولی
هنگامیکه مروری سطحی بورق اول کتاب که فاقد عنوان است و قبل از پیشگفتار
آن آمده است (که لابد باید به آن پیش پیش گفتار ، یا ما قبل پیش گفتار ، و یا
بالاخره چیزی در ردیف این نام نهاد) افکندم و در اواخر صفحه دوم آن چنین

دیدم ... شاید این سفرنامه گرانها که یکصد و شصت سال قبل نوشته شده ... و چون میدانستم میرزا صالح در سال ۱۸۱۵ به این سفر رفته و در ۱۸۱۹ مراجعت کرده است ، تعجب کردم که نویسنده همه کار مقدمه چرا در عمر این سفرنامه یاد کرده افزوده ، و تاریخ تحریر آن را به حدود سال ۱۸۰۸ عقب برده است . گفتم شاید اشتباه در چاپ است بالاخره در جستجوی عاظمایه کتاب در اول و آخر و ابلا ، اوراق کتاب برآمدم ، ولی در آن شب گذار بجای عاظمایه (که هرگز وجود نداشت) چیزهایی دیدم که هر کدام نوعی دیگر مرا از این کتاب مأیوس کرد و عمار اندوه بر چهره ام نشانید در حیرت آمده از بجای این کتاب مطالب را در ریاضم ریزا فهرستی نمود که راهنمایم باشد ، دوباره به قسمت پیش از « پیشگفتار » پناه بردم . یکدفعه متوجه شدم که این میرزا صالح « مهندس میرزا صالح » بوده است که تاکنون باین عنوان شناخته نمود . ص الف و ب « قابل توجه هیأت محترم دولت و تصویب نامه احسن منسی بر حذف عناوین « تری و مهندسی » و نیز با مظاربه توضیحی که نویسنده ای ناشناس در باره « نویسی این سفرنامه داده ، دریافتیم که این « توصیح » خلاف قول قهرمانی که این کتاب به « احکام و مقدمه » ایشان بشر شده است بجای اینکه به من حواصده آاهی بشتر دهد . همراه تشرش کرده است (ص پ)

به خود پیشگفتار مراجعه میکنم و با ولی هم سه این تیتیر بر میجویم « میرزا صالح هست » ص ۱۵ و « اینجا مریم عده ای از مورخان او را « شیرازی » معرفی کرده اند و حال آنکه او پسر حاج قافر « کاررونی » می باشد ما بر این نتیجه میگیریم که از لحاظ نویسنده ، میرزا صالح حق نداشته است شیرازی ، معرفی شود زیرا پدر او « کاررونی » بوده است که کرد در بلخ صفحات بعد را مرور میکنم می بینم نوشته اند که میرزا صالح مشی و مترجم سرگرد « لیدری » افسر انگلیسی (مقیم آذربایجان) بود ص ۱۵ ولی ما حد این حد را در نکرده اند اما ضمن مطالعه مدتی متن کتاب (که تفصیل آن خواهد آمد) دیدم ، میرزا صالح قبل از غریب به اروپا ، اصولاً از انگلیسی نمیدانسته و یا اگر هم مختصر آشنائی باین زبان داشته ، آنقدر ندیده است که مترجم و « دست نگار » آن افسر انگلیسی باشد ص ۱۶ نمیدانم چگونه در این کتاب کوچکترین اشارتی باین موضوع نشده است در حالیکه خود میرزا صالح ، هنگامیکه موضوع اعزام محصل به انگلیس مطرح شد ، و از طرف عباس میرزا و ایامهد احضار گردید ، می نویسد ... « امروز طهران بدان بواب والا ، رده را احضار فرموده بعد از غتبه نویسی فرمودند روی تو رفت ، به همراه قولونال جان میروی ، عرض کردم بنده محض خاطر معزی اله نمروم از برای تحصیل علم مرسوم ، بلفظ مبارک فرمودند مانعی دانیم حال چه صنعت را خواهی آموخت عرض کردم بنده قابل صنعت نیستم . اما محمد کاظم حكاك و استاد محمد علی چچماق سار جهت صنعت خواهند رفت . باز فرمودند ممکن نیست که چیزی آموری عرض کردم

رمان فرانسه و انگریزی ولاتین و حکمت طبیعی لیکن صنعت نمی توانم بیاورم... (ص ۱۲ و ۴۷).

معلوم میشود که هنوز حواهان آموختن رمان انگلیسی بوده و لابد مطلقاً و یاسه چیر، بهیدانسته است و یا ... «و همچنین بنده رمان انگریزی» آموخته ام از اهالی لندن بوده و لهجه اهالی لندن با عوام دواشیر (شهری در انگلیس تفاوت تامی دارد ... ص ۱۹۱ و یا .. دوش قبل در آبره (آپرا) که یکی از تماشاخانه های بررک آن شهر (لندن) بود رفته بودیم. اگرچه رمان باز یکمان آن را نمیدانم، لیکن مستهای خوبی ولدت در سار و بوای معینان بود . ص ۱۷۳ و یا درحای دیگر می نویسد ... «استاد حمامی (در لندن) به کراب داخل حمام گردیده و پای خود را بر زمین رده و باله و رازی کرده و سرون رفته . به او رمان بدو را میفهمید و به بنده رمان او را ... ص ۱۶۵ و یا .. و چون در خواندن رمان انگریزی اندک ربطی بهم رسیده بود، یعنی میتوانستم الفاظ را از یکدیگر تشخیص دادم تا اینکه از دولت علیه ایران سهار شامچه بدوات انگریز رسید، من تحصیل ربانی آورده ام، که داخل به مدارس پادشاهی به مشوم زمانی دانسته باشم . ص ۱۷۵

بنابر این صدور حکم قاطع بر اینکه میرزا صالح فعلاً مترجم انگلیسی بوده است استوار نمی نماید

ناری در حال رار این کتاب به اینگونه نامستطاب عرصه شده است روت فراوان آوردم و نمیدانم با ادعان اینکه چاپ و انتشار اینگونه کتابها که خود جواهری بمات و کرامت های خدمتی است و منتهی ، چه اصراری در چاپ این اثر قیمتی باین صورت رنده واسف آور در میان بوده است

بهر حال اینک تا حائیکه ارعده من بر آمده است بمعايب چشم گیر این کتاب و مساهماتی که با اصطلاح در تصحیح و چاپ آن رفته و این روزها حتی اهل کوحه و بارار هم بآن به دیده اغماض نمی نگرند دیلا ساره حواهم کرد .

۱- این کتاب طاهراً چهار فصل دارد که فصل اول آن مدکور نیفتاده و گویا به نام حفظ امامت با همان :

بسم الله الرحمن الرحيم ، مفتتح سفرنامه اکتفا فرموده اند .

۲- فصل های دوم و سوم و چهارم در حد خود نهایت مفصل و خود قابل اترا ع به قسمت های مستقل و مشخص دیگری هستند که ابدأ بآن توجه نشده است زیرا مطالب کتاب بتمامی (سفرنامه) نیست و نزدیک به نصف آنرا تاریخچه شهر پلورز- بورغ و حمله ناپلئون بروسیه و طررحکومت در انگلیس و سرح دولتهای عثمانی تشکیل داده که هیچیک از آنها در راه خدا با عنوانی مشخص نشده است و کسیکه مشتاقانه خاطره سفر میرزا صالح را میخواند بی اختیار به صحنه های پیچیده تاریخی کشیده میشود و ای بسا که سر رشته کلام از دست او رها شده است.

۳- روزشماری و تقویم در این سفرنامه همواره گنگ است و هنگام اشاره به ماه‌های قمری و سیاهی، مصحح بر حوصله ما هرگز در حدود کشف سال مربوط بر نیامده‌اند و این آردو تا پایان کتاب همچنان در دل خواننده محبت کشیده باقی می‌ماند.

۴- بعضی کلمات ابتدائی را رحمت کشیده و در زیر نویس تصحیح کرده‌اند از قبیل:

ماها نه ما (۱۶۴) - هما حادها به - همان حادها (۱۱۰) - نا آنها به آنها (۲۱۴) - حانه به حانه‌ای (۱۶۸) - سیر نه‌ها به سیرینی‌ها (۳۱۸) به داد به بداد (۴۰۵) - سمب دیگری به سمب دیگر (۲۹۶) - درمدم نه در آمددم (۷۷) - برگهای نه به رنگهایی (۲۵۳) - نه نموده به نموده (۲۰۹) و بنایر متعدد آن.

ولی کلماتی مامد

حرح و مرج (۴۲۵) - عالی (نمونی فرس) (۴۴۰) - وحله (۴۲۷) سبب (۴۵۰) حاجی تر حوا (۴۰۸) - سلأ ارحام (۴۱۰) - بفرق (هـ ر ع) (۴۰۷) منخن (مشخص) (۱۰۳) - به تهلیل رفته (۴۰۹) - والی (والا) (۲۳۶) و بنایر فراوان آن دسب بخورده مامده است

۵- معانی بسیاری از کلمات که فقط حمد نموده‌اند در زیر یاد میشود از لحاظ مصحح محترم آقادر واضح و آسان بوده که بیاری بی‌هیچگونه توضیح نداشته و سکوب محض برقرار کرده‌اند

مهاکس دسکر و قهوه و پننه و قمر فرنگی و جوب مهاکس بسیاری از ولایت و حرایر متعلقه به انگلند به همه فرنگستان می‌رود ... «
ص ۲۶۸ (مهاکس-۹)

بسکماج و بان سعیدی که میداد بدل به بسکماج هر از سال مامده کرده ص ۳۹۱- (بسکماج نوعی نان گندم است)

هز از بینه ... و سه عدد هر از بیشه گرفته بودم هر که دمام دویاها قلوونیم قیمت آنها بود ص ۳۸۷ (هر از بیشه سند و قچئه کوچک دو طبقه که برای لوازم سفر از قبیل استکان - قوری - وسایل حای و بنایر آن نکاد می‌رود - فرهنگ معین).

کجن بحارب بسیاری از عس و پوسب حر و کجن و ماروکه از جنگل قریبه اینجا بعمل می‌آید در اینجا میشود ص ۴۵۵ - (طاهر آکجین مصحح است و آن حامه‌ای است که درون آن بنای پنهان بر شمش می‌آکنند و در جنگ بکار می‌بردند - فرهنگ معین)

ینکی چری - که به کرات ینکی چری (بتقدیم) آمده سپاه ینکی چری را دومقابل زیاد کرده ص ۴۱۲ (ینکی چری یا ینی چری ترکی است یعنی حریرك جدید. فرهنگ معین)

قدك واز سمت ایران نیز قدك وشال کرمانی وترمه ابریشم باسلامبول میرود ص ۴۴۲ (قدك حامه کرباس رنگس را گویند)

پاره : هر کس رود آدهی چند پاره گرفته آهارا به اسلامبول میبرند ص ۴۰۵ ویا ... سواره دیگر حرحینی مملواریاره درپیش گرفته ازچپ وراست سلطانانی پول تارسلطان نموده ... ص ۴۰۶ (پاره یعنی پول ومسكوك خردترین پول هس یا بیکی یا سیمس عثمانیان - فرهنگ معین)

محتقرا . . لیکن باثراء اشتغال به فلك گردون میرسید محتقرا الی بیست ویکم سینتمبر آتسمر بور فرونشسته ... ص ۹۸ (بحای محتقرا مختصرا مناسب تر می نماید ، وبهر حال توصیحی درباره مفهوم این کلمه داده شده است).

مینن . در اینجا میتن حند از دولت عثمانی نشسته اند ... ص ۴۰۳ (میتن - ۹)

قلا تہ - اسکودار - طوفانه و بیرایه . در اسلامبول هشتاد و هشت هر اروپا کصد و هشتاد و پنج خانه است سوای قلا تہ و اسکودار و طوفانه و بیرایه .. ص ۴۳۹ (۹)

و همینطور است کلمات احراس - پاسانان و محافظان ص ۱۰۵ که بظط احداس پوسته شده است. افتتاح = بازسدن و گشودگی خاطر ص ۱۸۵ طواحس = آسیاها (۴۴۹) و موارد سیاردیگری که برآستی قابل احصا نیست و همچنین نام آبادی ها و شهرها و اسماء اعلام کلا بدون بحث و تحقیق مانده و نتیجه اینکه سراسر کتاب را روپوشی ناریک ارا نهام فرا گرفته است .

۶- ینکی از موارد با مرة این کتاب وجود علامت استفهام (؟) است که گاه و بیگاه بحای شرح و توصیح کلمات مقابل آنها گذارده شده و غالباً هم موردی نداشته است مانند ... و بحدی (؟) بی اوصاع بودند که .. ص ۱۱۳ کلمه بحدی اینجا کاملاً وافی بمقصود است و استفهامی ندارد ... تا بحال مقصود کرنل داری و سعی او در کارما کمونی (؟) داشت بالفعل بهمه مردم ظاهر شده است که مطلب او رسیدن مواحب است و بس ... ص ۱۸۶ - کمون بمعنی پنهانی احتیاجی به علامت ندارد .

راجع به کالاهائی که از اسلامبول به اروپا صادر میشود یکی هم ... چوب شمشاد و سایر چوبها ... ص ۴۴۲ ذکر شده است معلوم نیست برای مصحح محترم

صدور چوب شمشاد چه استفهامی موجود آورده که در زیر نویس خوب شمشاد، علامت (۴) گذارده اند ... بالفعل می کنای نویسته که آبی سریع و همانکمی کلا در آن مندرج است ... ص ۱۳۶ و باید دانست که کلمه سیاره هم آبی در زیر نویس با علامت (۴) رپور یافته است .

گاهی هم سلیقه مصحح این کتاب در گذاردن علامت (۴) در عبارت تغییر می یابد مثلاً در عبارت ... خارج از حندق رودخانه عظیمی است مسمی به بیوته می . . (ص ۴۴۶)

بیوک می با علامت (۴) نموده شده ولی دوسطر بعد . از رودی گذشته که اورا کوخک می گویند . . (کوخک می بدون توضیح و علامت) - معلوم نیست چرا رود کوخک می به قرینه بیوک می ، ایجاد استفهام نکرده ، شاید لفظ فارسی و آسنای (کوخک) معمای مصحح عزیز ما را گشوده بوده است .
و یا ... از آنجا روانه میکل الیکه شدیم (در زیر نویس برای توضیح فقط ؟ گذارده اند) و بلافاصله دوسطر بعد . از آنجا روانه یقربو کک شدیم .
ص ۷۵ ولی کلمه یقربو کک از نظر مصحح تیر بین ما طوری آشکار و مفهوم بوده که نیازی به هیچگونه توضیح و علامت ندانسته است

۷- کسی که ضمن عظالمه این سفرنامه صفحه ۵۰ میرسد و میخواست
و ... حوال آب رود طعمیانی داشت پارچه (کمی) سبسته که بحسب حمل و نقل مترددین مهیاست آب برده مدتی معطل شده ، به هرارلیت ولعل اسباب را در بالای (کمی) گذارده با همه رفقا و قولوبل حان در (کمی) شسته از آن گذستیم . .
ممکن است مانند این حقیر در تشخیص کلمه (کمی) مورد عاید و یا اینکه تقریبه متوجه شود که باید وسیله ای برای عبور از آب باشد ولی لاجرا این است که تلفظ این کلمه کدام است و اساساً موضوع لغوی آن چیست ؟ ناگفته ماند بسیاری از موارد مشابه باید بگذارد و بگذرد ولی همینکه ده صحت و پنج صفحه بعد رسید ناگهان حشمتی بدیدار محدود این کلمه روشن میشود . . حکم میدهد که در نهرها در کمی های کوچک شسته بدیدن یکدیگر گرفته (ص ۱۱۵) و در زیر نویس آن میخواند :

« کمی » نوعی وسیله عبور از آب است مانند بلم که قبلا هم در این کتاب

از آن نام برده شده است

با خود میگوید ! سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا ؟ تازه معلوم نکرده ای که منشأ این کلمه و تلفظ آن کدام است ؟
و یا در جای دیگر می بیند چهل هزار رویه در ماهی مواجب با او

قرار داد کرده (ص ۲۷۶) و توجه میکند که پهلوی (با او) نمره ۲ گذارده اند یعنی ذیلا بوصیحی خواهند داد ستایان توصیح نمره ۲ را میخواند ولی می بیند بعینه همان (با او) را بی کم و کاست نوشته اند و بطیر این صحنه را در صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ۹۲ و ۱۲۱ و ۱۷۹ در مورد کلمات :

مدگی - بحسار - عذر آوردن - بالاخره - گج و تعیین و لابد بسیاری دیگر از کلماتی که باید بچشم این بنده نخورده است مشاهده میکند و بی اختیار میگوید . حدایا رین معما پرده بردار

۸- پاره ای تصرفات ناروا

میرزا صالح سیرازی در این سفرنامه بهنگام مراجعت از انگلیس هوقعی که از طریق جبل الطارق وارد مدیترانه میشود شرحی می نویسد که اینگونه حاب کرده اند : . . . تا اینکه بحوالی جبل اگر رسیدیم و باد خوب داشتیم و امری روی نداد . یعنی طوفان و طعیان واقع شد . . . ص ۳۹۱ . جبل اگر را مصحح چیره دست کتاب در زیر نویس به (الر) تصحیح نموده اند ، ولی حیرت خواننده خوسختانه چند لحظه ای بیشتر طول نمیکشد که خود میرزا صالح به کمک اومی شتاد و در دوسطر بعد می نویسد . . . داخل ماستریت و یا تنگ جبل (التر) سدیم . تنگ مر بور فاصله میان یوروپ و افریقا و یا مغرب رمی است . . . و چون خواننده (مخصوصاً اگر آشنا با اصطلاحات جغرافیا باشد) بسادگی درمی یابد ، که (جبل التر) همان (جبل الطارق) است نفسی راحت میکشد . - (میرزا صالح کاس می آمد و از دور تماشا میکرد)

وینشیان که ناحیه ای در ایتالیا و طاهراً همان ونسیا (ویر) است و میرزا صالح خود فریاد میکشد که . . . سهر وینشیان که از محال ایتالیا است مسخر کرده . . . ص ۴۱۴ ولی در زیر نویس فقط توضیح داده اند : پشته های - و لا اقل معلوم نکرده اند پشته های هیزم است و یا پشته های کشتگان است ، و یا جیر دیگر است .

در صفحه ۱۸۴ مصحح محترم را بخاطر میرسد که از نظر قواعد دستوری خودی نشان دهد ، بنا بر این کلمه (میان) را در جمله . . . و چون مستر پارسی نام رابطه میان ما و کرمل داری است . . . غلط تشخیص میدهد و آن را در زیر نویس بصورت رابطه (میان) تصحیح میکند در حالیکه خود کلمه «رابطه» را که اصلاح آن اساسی تر بوده است بامان خدا رها مینماید . در صفحه ۱۱۹ « اخراجات طلبه » را « مخارج محصل » معنی میکند یعنی طلبه فقط بیک نفر محصل اطلاق می شود .

در صفحه ۹۹ ذیل کلمه رخوت (بضم ح) یعنی رجبها و حمامها) اینگونه قلم میبرد
 «باتوجه به مراد فاب مقصود نگارنده (یعنی میرزا صالح) حمامها است نه رخوت
 «معنی سستی» بنابراین از نظر ایشان رخوت با تلفظ واحد (بضم ح) دو معنی دارد
 ۱- حمامها ۲- سستی و شاید واقعاً هم بدانند آنچه «معنی سستی است کلمه
 دیگری است بنام رخوت نه سکون حاء که هیچ نوع جوی یا رودی را رخوت و حمامهای
 آقانادر دارد.

در صفحه ۷۳ ... سه ساعت از طهر گذشته اند آنجا سوار و روانه حابه
 بوللوك روس سده... کلمه بوللوك نامی املاء آورد قبول مصحح است زیرا
 در صفحه بعد هنگامی که بصورت صحیح جوده نتهایک الف را اند (بوللوك) نوشته
 میشود در زیر نویس توضیح میدهند که طاهرأ همان بوللوك سابق الکر است.
 ص ۷۴ وابتدا در دهن ایشان حطور میبند که بولکنیک یکی از مناصب نظامی
 روسیه بطبر کاپیتان و افسر است همانکه قائم مقام فراهای میگوید
 که نظر بنا بولکنیک و ما کپیتان و افسر

گاه ماسر هنگ و ناسرتیب و ناسردار دارد
 و بنابراین صورت صحیح آن باید با احتمال بسیار قوی بولکونیک باشد
 علی الخصوص که این کلمه در صفحه ۷۴ سفرنامه با مسامحه حرئی یادآوری شده
 است. حال اینک به نفس کلمه در هیچیک اردو مورد عافند صدها موارد دیگر
 این کتاب کمترین اعتنائی نشده و سیاست سکوت کماکان حکم فرما است. و اگر
 گاهی محص حالی نبودن عریضه حمله ای مفشوش و با مفهوم ماید... شخصی مکاری
 و بنای این را گذارده که روانه شود ... (ص ۴۵۴) مدبتر ارباب «اهتمام» و
 «تصحیح» کتاب آید لطف فرموده (مکاری) را به (چاروادار) معنی کرده اند ولی
 حوصله بررسی بقص دستوری این حمله نیافته اند که بگویند طاهرأ (واو) بعد
 از مکاری زائد است و باید (با) به اول حمله افروود تا مفهوم گردد. با شخصی مکاری
 بنای این را گذارده که روانه شود.

بد نیست هم بدانیم که در صفحه ۱۱۴ دیل کلمه آدوقه اینگونه داد توضیح
 داده اند «کلمه آدوقه در اینجا با (ر) نوشته شده بود باینصورت (آدوقه)». یعنی
 چشمه ها را خوب باز کنید تا بهتر به بینید که آدوقه اگر با (ر) نوشته شود بصورت
 (آزوقه) در خواهد آمد - ای دست مریراد.

۹- از جاهائی که در این کتاب قابل نقد و بحث بود و منحوی دور از انصاف پس
 گوشت مانده است بحزمسأله زبان دانی میرزا صالح قبل از عریمت به انگلیس و
 تاریخ تحریر نسخه اصلی سفرنامه که در مقدمه این مقاله اشاره شده است یکی هم

کشف هویت سرپرست پنج نفر محصل اعرامی است که میرزا صالح یکی از آنها بوده است .

در پیشگفتار این شخص کاثل داری (که ایرانیها به او قولونل خان میگفتند معرفی شده است ص ۱۱ ولی میرزا صالح هنگام اقامت در انگلیس مکرر شخصی بنام کرل داری اشاره میکنند که در مورد وضع زندگی و حصول ایرانی تصمیم میگیرد و معلوم نیست آیا این شخص همان قولونل خان است که باقتضای محیط و به تلفظ انگلیسی کرل داری نامیده میشود یا اینکه پدر قولونل خان و یا کسی دیگری است ؟ خصوصاً اینکه میرزا صالح هم هیچگونه تصریحی در این باره نکرده و حتی یکجا باین ابهام دامن میزند . . . و ما بجان کرل داری پدر قولونل خان رفتیم و پدر او را دیده بعد از ساعتی مادر و خواهر او را دیده منتهای محبت و مهمان نواری از او سست به ما بعمل آمد ... (ص ۱۶۳)

دیگر راجع به مجسمه نیم تنه میرزا صالح فقط باین اشاره کرده اند که : کار E. W. Sievier پیکر تراش انگلیسی که در سال ۱۸۲۳ در لندن از سنگ مرمر تراشیده شده است (برگ اول کتاب) . اما در صدد بر نیامده اند در مورد سرگذشت این مجسمه ربا تحقیقی کنند و نتیجه را در پیشگفتار مشروح کتاب لااقل در ردیف صور حساب مؤسسه كوك كه حتی هرینه دغال سنگ هیرم و دغال معمولی دو جوان ایرانی را نشان میدهد ص ۵ بار گومایند .

آنطور که این بنده شنیده ام این مجسمه که بیس از یک قرن به خانواده ای در لندن تعلق داشت بعد از جنگ دوم جهانی به معرض حراج گذارده شد و یکی از اعیان ایرانی (که ظاهراً ارساها را دگان قاجار است) آن را خریده و بادلسوری و مراقبت هر چه تمامتر با کشتی بایران میآورد. گفته میشود که وزن آن حدود ۵ تن است و تا دوسه سال اخیر بی سروصدا در تهران در تملک آن شاهزاده قرار داشت تا اینکه یکی از واحدهای آموزشی عالی به تناسب رسته تخصصی خود و ارتباط آن با مطبوعات همینکه ارواحود این مجسمه با خبر شد در صدد اکتیاف آن برآمد و چندین ماه برای انجام معامله ای که فروشنده چندان راضی بفروتن نمود تلاش کرده و ظاهراً اصرار شدید مؤسسه و استدلال اینکه حیث است چنین مجسمه ای در گوشه خانه و یا موزه شخصی خاك بخورد ولی عامه از دیدار آن بی- نصیب بمانند کار خود را کرده و معامله در سرف انجام است و شاید تا این تاریخ قطعی شده باشد. برنامه این است که مجسمه در حیاط مؤسسه بعنوان «آرم» و به یاد کسی که پدر مطبوعات و چاپ ایران بشمار تواند رفت نصب گردد.

دیگر از موارد شایسته تحقیق این سفرنامه اشارات متعدد تاریخی میرزا

صالح است و طاهراً او اولین ایرانی است که راجع به اروپا به عنوان يك موردخ بزبان فارسی چیر نوشته است. مآخذ نوشته‌های اوقاقل بررسی است و مخصوصاً از لحاظ قرب زمان با بابلئون و اشاراتی که دربارهٔ این سردار نامدار که هنوز در قید حیات بوده است دارد برای مصحح کتاب نهایت مغتنم بوده که در این باره بحثی پیش کشیده و سعی کند تا شاید حدای نکرده خواننده را بکار آید.

دیگر راجع است به نام شهرها و اعلام جغرافیائی و نام رجال و بزرگان اوایل قرن نوزده که تحقیق و توضیح دربارهٔ آن بیرحالی از ارزش سوده ولی بنا به روش معمول کلیهٔ این موارد به حاموسی طالمانه‌ای برگرا شده است. با توصیفی که از این کتاب کرده ایم فهرست اعلام و اماکن پیشکس آقایان است ولی اینکه از تهیه فهرست مندرجات هم دریغ کرده اند خواننده را نهایت مغبون ساخته اند.

ما اینکه هنوز گفتنی‌ها مانده است چون سخن بدرار کشیده باین مقال پایان میدهم و همینقدر عرض میکنم که اگر مباسران چاپ و شراین کتاب ادعا میکردند که این اثر نفیس فقط دوباره نویسی و چاپ شده است و لاغیر البته توقعات ما بیجا بود ولی با آن ادعا، از این بلائی که بر سر کتاب آورده اند چگونه دفاع خواهند کرد؟ شاید بطراین بود که فقط حیری از «دهن عبور» کند همچنانکه در صفحهٔ اول کتاب آنهم در بالای صفحه نوشته اند «عبور دهی» و با توجیه به عدد ۳ در آن معلوم است که سفرنامهٔ میرزا صالح سوهین تحفه ایست که به «دهن» مردم بینوا «عبور» داده اند. خدا کند که آن دوی دیگر از این قماش نبوده باشد.



به طور کلی تذکرة‌ها را به دو قسمت

بررگ می‌توان تقسیم کرد .

تذکرة‌های عمومی و تذکرة‌های

خصوصی .

مراد از تذکرة‌های عمومی آنهاست

تاریخ تذکرة‌های فارسی

جلد اول - تألیف احمد کلجی معانی - انتشارات

دانشگاه تهران: ۱۳۳۶ - ویرسی - ۱۷۶۵

دستچایخانه دانشگاه تهران - تراژ: یکپاره

و با نصد نسخه - بها ۱۶۰ ریال.

که نویسنده در آن قصد معرفی همهٔ شاعران را - قطع نظر از محل زندگی یا عصرایشان - داشته است. بدیهی است که تذکرة نویس، این کار را می‌تواند تا روزگار خود ادامه دهد و پس از او باید دیگران دنبالهٔ کارتر را بگیرند و این کار چندان ادامه یابد تا به دوران معاصر برسد. بنابراین هر قدر هم موضوع تذکرة

نام باشد ، از نقص خالی نیست ، خاصه آن که دررور کاران گذشته به علت بدی وضع ارتباط و کمی اطلاع ممکن بوده است با وجود کمال کوشش و تتبع ، نام و نشان و شعر بسیاری از گویندگان ارتذکره ای فوت شود ؛ و اگر بوستن تذکره ها بر مبنای علمی صورت می گرفت و مؤلفان آن ها صلاحیت کافی علمی و ادبی برای کاری که تعهد کرده بودند می داشتند باز لازم بود که آیندگان نقائص کارهای گذشته گان را رفع کنند و علاوه بر امتداد دادن کارایشان تا عصر خود ، آنچه را که گذشتگان بدان دسترسی نیافته بودند جبران کنند و استبهاه تاریخی و ادبی ایشان را به اصلاح آورند تا همواره کتاب لاحق ادراثر سابق درست تر و قابل اعتمادتر باشد .

اما تذکره خصوصی - جنان که از نامش پیداست تذکره ای است که جنبه عمومی نداشته باشد و نویسنده فقط آوردن ترجمه گروهی خاص از شاعران را در برنامه کار خود داشته باشد . منتهی وقتی تذکره از جنبه عمومی خارج شد ، می تواند صورت های گوناگون به خود بگیرد :

مثلا یکی از انواع تذکره های خصوصی ، تذکره هایی است که در باب ترجمه احوال شاعران يك شهر یا يك ناحیه و يك ولایت خاص - از قدیم ترین ادوار تا عصر نویسنده - تدوین می شده اند . این گونه تذکره ها را تذکره - حلی نامند و یکی از انواع بسیار رایج تذکره های خصوصی است مانند تذکره شعرای اصفهان ، تذکره شاعران خوانسار و مانند آن ها .

نوع دیگر از تذکره های خصوصی محدود به زمانی معین است : تذکره نویسی می گویند تا ترجمه و شعر گویندگان معاصر خویش را - مثلا - جمع آوری کند ، یا به گردآوری تذکره شاعرانی که در دوران فرمانروایی يك سلسله یا يك پادشاه می زیسته اند بپردازد ، تذکره های خصوصی زمانی معمولا به یکی از این دو صورت است : یا نویسنده ترجمه معاصران خویش را گردآوری می کند ، که معمولا این گونه تذکره ها دورانی در حدود يك قرن یا کمی بیشتر را شامل می شوند (اگر چه کمتر ممکن است عمر تذکره نویسی به يك قرن یا بیش از آن برسد ، اما نویسنده معمولا از شاعرانی که در دوران کودکی و جوانی وی پیر بوده اند یاد می کند و کار خود را تا روزگار پیری ادامه می دهد و در دوران پیری وی نیز شاعرانی که در آغاز جوانی به سر می برند نامشان در تذکره ثبت می شود و بدین ترتیب در این گونه تذکره ها تقریباً نام شاعرانی که در يك قرن یا کمی بیشتر یا کمتر می ریسته اند ثبت می شود و البته گاهی تذکره نویس مانند حنین لاهیجی - کار خود را به دقت محدود و مثلا منحصر به کسانی می کند که اولاً آنان را دیده باشد و ثانیاً شعرشان را قابل نقل و در خود توجه تشخیص دهد) .

از میان تذکرة‌های خصوصی این دو نوع (تذکرة خصوصی به اعتبار مکان یا زمان) از همه مهم تر و معروف تر و بیشتر است . با این حال نویسنده می تواند به اعتبارهای گوناگون تذکرة خصوصی تألیف کند . مثلاً در زبان عربی تذکرة‌ای هست به نام « المحمدون من الشعراء » و این کتاب تذکرة شاعرانی است که نام آن‌ها « محمد » بوده است .

همچنین ممکن است تذکرة نویسنده تذکرة‌ای به اعتبار جنس ساعر (تذکرة زنان سخنور) تألیف کند ، یا صفتی دیگر از ساختمان را مورد نظر قرار دهد . مثلاً تذکرة ساعران نابینا را بنویسد .

یکی دیگر از انواع رایج تذکرة‌های خصوصی تذکرة‌هایی است که در ترجمه احوال شاعرانی که یکی در حال و بررگان را مدح کرده اند نوشته می شود . مثلاً تذکرة مآثر الباقریه ساحل ترجمه حال شاعرانی است که سیده محمد باقر موسوی شفتی رشتی بیدآبادی معروف به حجة الاسلام شفتی روحانی بسیار معروف و متنفذ معاصر فتحعلی شاه و محمد شاه را ستوده اند . یا تذکرة گنج سایگان تألیف میرزا طاهر شعری محتوی ترجمه ساعرانی است که میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله دومین صدر اعظم ناصرالدین شاه را ستوده اند . از این گونه تذکرة‌ها بیرسیار می توان یافت و نام و نشان عده ای از آن‌ها در همین جلد اول تاریخ تذکرة‌های فارسی آمده است .

همچنین ممکن است جهات دیگری برای تدوین تذکرة به نظر مؤلف آن برسد . مثلاً عبدالنبی فخرالرمانی تذکرة‌ای در جمع آوری ترجمه شاعرانی که ساقی نامه سروده اند ، و جمع آوری ساقی نامه ایشان ، پرداخت و آن را می خانه نامید .

نیز ممکن است تذکرة‌هایی در باره ساعران مرثیه سرا و سوگواری‌های ادبی ، تدوین شود (حنان که سده است و مرحوم کوهی کرمانی کتابی شامل مرثیه‌های معروف فارسی و نام و نشان ساعران آن تألیف کرد و انتشار داد) و به طور خلاصه راه‌ها و جهات فراوان برای تدوین تذکرة‌های خصوصی وجود داشته و بعدها بیر ممکن است جهات دیگری برای تدوین تذکرة خصوصی در نظر گرفته شود که تاکنون سابقه نداشته است و مثلاً ببینیم در آینده تذکرة‌ای شامل ترجمه احوال شاعرانی که درباره آپولو و سفر به ماه شعر سروده اند نوشته شود !

در حقیقت تذکرة‌های خصوصی از وسائل عمده تدوین تذکرة‌های عمومی است و مؤلفان تذکرة‌های بزرگ و عام به تنها از مراجعه بدین تذکرة‌ها بی نیاز نیستند بلکه برای ایشان اهمیت این گونه مراجع کم تر از اصل دیوان ساعران نیست .



نکته دیگری که در باب تذکره‌هاشایان توجه است ، طرز جمع آوری و تنظیم آن‌هاست: در تذکره ترجمه و شعر عده‌ای از شاعران گردآوری می‌شود . این ترجمه‌ها را باید طوری تنظیم کرد که مراجعه بدان آسان باشد. دین‌جهت بیشتر تذکره‌نویسان نام شاعران را به ترتیب الفبا تنظیم کرده‌اند. این طرز تنظیم اگرچه خوب و مراجعه بدان آسان است، لیکن اگر کسی اسم ساعرا نداند و فقط نام کتاب، یا محل تولد وی را بداند ، یا اگر کسی بخواهد شاعران يك ناحیه را بشناسد، در مراجعه به جنس کتابی دوحار اشکال می‌شود. همچنین اگر کسی بخواهد احوال شاعران زمانی معین را جمع کند مراجعه به تذکره الفبایی برای او مشکلاتی در بر خواهد داشت .

برای رفع این مشکل در تذکره‌های عمومی کوشیده‌اند طبقات شاعران را به چند دوره : از قبیل مقتدمان و متوسطان و متأخران و معاصران تقسیم کنند ، آن‌گاه نام و نشان شاعران هر دوره را به ترتیب الفبایی منظم کنند. اینکار اگر چه مشکل تاریخی را از میان برمی‌دارد اما مشکل جغرافیایی و مکانی به قوت خود باقی است از روی این تذکره‌ها به دشواری می‌توان شاعران يك ناحیه یا شهر را بار شناخت و انجام یافتن این کار حر با مطالعه تمام تذکره مقدور نیست .

این است که بعضی تذکره نویسان تذکره عمومی خود را به اعتبار مکان تقسیم کرده‌اند (مانند آتشکده وهف اقلیم وغیره)۔ این تقسیم‌بندی مشکل مکان را از میان برمی‌دارد، لیکن مشکل زمان و نام‌ساعر را که به مراتب بدتر از مشکل مکان است پدید می‌آورد. شما از روی آتشکده آذر فقط موقعی می‌توانید نام شاعری را بیابید که بداید وی اهل کجاست! و تازه هستند شاعرانی که در باب منشاء و مولد آنان تردید وجود دارد ! در ضمن از فهرست‌های متعددی که امروز بر نسخه‌های چاپی می‌افزایند و وسایلی که برای سهولت مراجعه فراهم می‌آورند (مانند نوشتن نام ساعر در بالای هر صفحه) بگذرید و در نظر بگیرید که در عصر تألیف این تذکره‌ها مراجعه بدانها چه قدر دشوار بوده است!

به طور خلاصه امتیاز تذکره‌های الفبایی و زمانی عیب تذکره مکانی است و امتیاز تذکره‌های مکانی عیب تذکره‌های الفبایی و زمانی — و رفع این عیب‌ها امکان ندارد مگر آن که برای هر تذکره ، بهر اعتباری که تنظیم شده ، فهرست‌هایی به سایر اعتبارات تنظیم و بدان افزوده شود. مثلاً برای تذکره‌های مکانی فهرست‌های زمانی و الفبایی تنظیم شود و برای تذکره‌های زمانی فهرست مکانی و الفبایی و قس علی هذا...

درمیان آثاری که برای شناسایی تذکره‌ها، و تسهیل مراجعه به این مراجع اساسی تدوین شده، دو کتاب اهمیت فراوان دارد: یکی فرهنگ سجنوران تألیف استاد دانشمند دکتر حیات‌پور استاد دانشگاه تبریز است. وی در آن کتاب نشان داده که نام و نشان و ترجمه هر ساعر در چند تذکره آمده، و کوسیده است که نام و نشان آنها را تا حد مقدور هر چه دقیق‌تر روسازیارد، و اگر تذکره مرجع چاپ شده است شماره صفحه و سایر نشانی‌های آن را نیز به دست دهد.

لیکن امروزه سال‌ها از تاریخ انتشار فرهنگ سجنوران می‌گذرد و با آن که مؤلف دانشمند آن در آن روزگار تمام مراجعی را که در دسترس داشته دیده و از آن‌ها استفاده کرده است، در حال حاضر با انتشار یافتن تذکره‌ها و مراجع فراوانی که قسمتی از آن‌ها به عمت شخص وی انتشار یافته است این فرهنگ برای تکمیل محتاج تجدید نظر است و قطعاً خود آقای دکتر حیات‌پور این نکته را در نظر دارند و در چاپ بعدی به تکمیل آن خواهند کوشید.

اما حق این بود که «تاریخ تذکره‌های فارسی» پیش از چاپ فرهنگ سجنوران انتشار یابد، چه در این صورت کار مؤلف آن فرهنگ بسیار سهل‌تر می‌شد.

دومین مرجع مهم و اساسی، که هیچ پژوهنده احوال و آثار شاعران از آن بی‌نیاز نیست، همی تاریخ تذکره‌های فارسی است، چاه آن که مؤلف در این کتاب به صرف معرفی تذکره و مؤلف آن قناعت نکرده، بلکه ارزش ادبی و تاریخی کتاب را نیز به دقت تمییز کرده و هر تذکره عصری و دست اولی را که به دست آورده فهرست محتویات آن را با دقت و ملاحظات انتقادی در کتاب آورده و علاوه بر آن نکته‌ای مهم در آن کتاب یافت می‌سده آن را نیز در معرفی خویش عنوان کرده است تا فایده آن عام‌تر شود. مثلاً با آن که «تذکره بی‌ظیر» چاپ شده است، و مؤلف، فهرست تذکره‌های چاپ شده را (به علت در دسترس بودن آن‌ها) کم‌تر یاد می‌کند و ترجمه‌هایی را که در این تذکره‌ها آمده نقل نمی‌کند «ولی در تذکره بی‌ظیر یک ترجمه بی‌ظیر و پرفایده وجود دارد که نمی‌توان از آن گذشت و حاکی از آشنایی کامل مؤلف با صاحب ترجمه است.» (تاریخ تذکره‌های فارسی: ۲۰۱).

آنگاه ترجمه میرزا محمد علی عارف تهرانی را از روی آن تذکره نقل و یادآوری می‌کند که مؤلف شاهنامه مادری بن تذکره نویسان مختلف فیه است و گروهی آن را از آقا صادق تفرشی می‌داستند و عاقبت به استناد قول علیشیر قانع

تنوی صاحب مقالات الشعرا به نام میرزا محمد علی طوسی مشهور به فردوسی ثانی شناخته شد و حال آن که از عارفان تهرانی است و صاحب تذکره بی بطیرک تا آخرین لحظه حیات از حال این شاعر باخبر بوده آن را به او نسبت می دهد و حرثیاتی را در ترجمه وی ذکر می کند که نمی توان در این امتساب تردید کرد و این فایده موجب شده است که عن ترجمه عارف تهرانی از روی تذکره بی نظیر در کتاب نقل شود .

یا در سرخ تذکره حارر الاسعار این نکته را یادآوری می کند که این تذکره عصری محتوی ترجمه ساعرائی است که غزلی از ناصرالدین شاه به مطلع :

گر خرابات مغان پهلوی می خانه نبود

این دل غم زده را مسکن و کاشانه نبود

را استقبال کرده اند (این هم یک جهت تازه برای تدوین تذکره خصوصی). خون تعداد ساعران استقبال کننده زیاد شد «میرزا فرح الله حان سیراری الاصل محلاتی مسکن... که ارسران نویسنده آن عصر... است برمی گمارند تاهر کسی در آن وادی گوی ارمیدان برد و لطمه خوگان نخورد به طرری خوش و طراری دلکس رساله ای در سمایلیش بر نگارد و پس از آن صورت اسعارس را اشعار نماید. (تاریخ تذکره های فارسی: ۲۱۵) ،

آن گاه ترجمه «امین حراسانی» را هم به عنوان نمونه از آن نقل می کند و نشان می دهد که چگونه تذکره نویس شکل و شمایل و عبا و ردای ساعر را بر علاوه بر میران اطلاعات و معلوماتش وصف کرده است

«... سیدی حلیل الشان است و عافلی نکته دان... بسیار در تحصیل علو باشوق است و بی شمار مادیق، عمائم سبری بر سر دارد و عبای با صفایی در بر گشاده پیشانی و رد ابروست و کبود چشم و خوش رو... محاسن حنایی و محرابی است و عمارت بدنش خالی از حرابی...» الح (همان مأخذ: ۲۱۶)

از «تاریخ تذکره های فارسی» بیش از بیستمی انتشار نیافته است و امیدواری هر چه زودتر نیم دیگرش نیز انتشار یابد و این خدمت ادبی آقای گلچس کاملاً شود . با دیدن نام «تاریخ تذکره های فارسی» بی اختیار خواننده گمان می بر که باید سیر تذکره نویسی و تحول آن به ترتیب تاریخی در کتاب مطرح شد باشد در صورتی که چن نیست و این کتاب به ترتیب الفبایی تنظیم شده و حق نیز با آقای گلچس است که آن را به صورت الفبایی تنظیم کرده اند ! زیرا هیچ ترتیب

دیگری برای تنظیم کتاب مفیدتر از همه روش الفبایی است و مخصوصاً تنظیم آن‌ها به ترتیب تاریخ - اگر چه در ابتدای امر به نظر می‌آید که ممکن است بعضی فایده‌ها ارقبیل سناخته شدن اثر اصیل از غیر اصیل داشته باشد - از همه مشکلات تراسب ریزا نارنج تألیف بسیاری از این تذکره‌ها معلوم نیست و موجب مشکلات و اشکالات فراوان و بی‌فایده می‌شود. اما اگر نمی‌توان به ترتیب تنظیم کتاب حربه گرفت، باری می‌توان آردو کرد که ای کاش مؤلف محترم نامی دیگر برای کتاب انتخاب می‌کرد که فقط «تاریخ» در آن باشد؛ گویا که بی‌سک مؤلف دانشور با دقت فطری که در کار خود نشان داده، فهرست‌های موضوعی و محلی و تاریخی و تقسیم تذکره‌ها بر حسب طریقت‌دوین و مانند آن - تاحدی که مقدور باشد - به کتاب خواهند افزود تا سراج‌ه بدان هر چه ممکن است آسان شود.

یکی از امتیازهای مهم این کتاب نیز که نمی‌توان ارد کردن گذشت دقت زار مؤلف و استقصای او در گردآوری هر چه کامل‌تر مراجع است. با آن که نمی‌توان گفت هیچ کتابی از وی خوب رسیده و ممکن است فردا تذکره یا تذکره‌هایی کشف شود که به نظر مؤلف برسیده باشد؛ لیکن آشنایی ممتاز وی با گنجینه‌های کتب خطی کتابخانه‌های عمومی و حتی کتابخانه‌های شخصی فضلا و دوستداران کتابهای خطی، و وقت فراوانی که برای تدوین این کتاب صرف کرده (و نند اطلاع دارد که سالیان دراز از عمر گرانی او صرف این کار شده است) به ارثر آن می‌افزاید.

مؤلف در دیل سرح حدایق الحبان از عبدالرزاق بیگ دلیلی منحلص به همتون ارفضای قرن دوازدهم هجری نوشته است: ترجمه مؤلف و آثار دیگران در ذیل تجربه الاحرار کتاب دیکروی «مسطور است (۴۳۵) اما در کنار سرحی در باب تجربه الاحرار دیده می‌شود تادیلی داشته باشد طاهرأ سرح ا توصیح این اثر ارقلم افتاده است و اشاءاته در مستدرکات حبران خواهد شد

آقای گلچین با همه دقت نظر خویش خوب دوری از مرکز را حورده و چون خود میاسر غلط‌گیری کتاب نبوده است (با وجود دقتهای فراوان استا، فاصل آقای دکتر مصطفی مقرنی) با گیر غلط نام‌های مفصل در چهار صحنه و دو ستونی در پایان کتاب آورده و بار غلط‌های چاپی دیگری در کتاب وجود دارد که در غلط‌نامه نیامده است. نمی‌دانم آیا ممکن است سراج‌ام روری فرا رسد و این آرزوی مؤلفان به حصول پیوند که دست‌نویس کتاب را به ناشر بدهند و نسخ چاپی را بی‌غلط - یا کم غلط - از او دریافت دارند و در حقیقت کاری که در دور؛

محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار در چاپخانه‌های صدوسی‌چهل سال پیش، با آن وسائل ناقص به‌حویلی انجام می‌گرفته و کتاب بی‌غلط از چاپ درمی‌آمده در چاپخانه‌های جدید و سریع و مجهز امروزی نیز مثل يك قرن و نیم پیش ار این، به‌انجام رسد !

با آن‌که مؤلف در ارتکاب این غلط‌ها هیچ‌تقصیری نداشته سهل است ، با دیدن آنها قسمت اعظم خستگی این کار توان فرسا نیز برتن وی مانده و بر اثر ملاحظه هر يك از غلط‌های چاپی موی برآیدام وی راست ایستاده و دود از سرش برخاسته ؛ باز بالاخره این غلط‌ها به‌خواننده کتاب - که او نیز هیچ‌گناهی ندارد تحمیل شده است ! و از همه بدتر آن‌که بیشتر خوانندگان فرصت و حوصله تصحیح غلط‌ها را - اهمه تا کیدی که در غلط نامه‌ها در باب تصحیح خطاها می‌شود - ندارند و این اشتباهات در بسیاری از نسخه‌های چاپی به‌حال خود خواهد ماند و در اولین نگاه چشم مطالعه‌کننده را خواعدآزرد و توی دوق او خواعدرد !

امیدواریم چاپخانه‌هایی که بیشتر با چاپ کتاب سروکار دارند (چون کتاب سالیان دارار مانند بی‌است) روزی متوجه شوند که این سلجنگی و بی‌بند و باری در چاپ و انباشته بودن کتاب از غلط‌های گوناگون پسندیده نیست و به سهرت و کاروامتیارهای معنوی و حتی نفع مادی ایشان لطمه می‌رند و از این روی برای رفع آن گامی مؤثر بردارند و اقدامی ثمربخش بکنند.

متأسفم که بحث در باب کتاب‌آقای گلچس باکله و شکایت ارحاپ و غلط چاپی - بلایی که گریبان گیر تمام مؤلفان است پایان یافت. توفیق روزافزون آن عزیز را در ادامه خدمت‌های با ارزش فرهنگی وی ارمیم قلب آرومندم .



این دو جلد کتاب که مجموعاً مشتمل بر ۴۸۶ صفحه بزرگ است حناکه عنوانش حکایت میکند مجموعه سخنرانیهائی است که از تاریخ دهم بهمن ۱۳۳۸ شمسی تا ۱۵ بهمن

مجموعه سخنرانیهای

«کانون فرهنگی ایران سخنران»

جلد اول ، تهران ، ۱۳۴۷ شمسی ، چاپ رامس
جلد دوم ، تهران ، ۱۳۴۸ شمسی ، چاپ تانان

دعای
اده

۱۳۴۷ شمسی در کانون فرهنگی ایران حوان ارطری اعضای آن مؤسسه ایراد شده است. جلد اول متضمن ۲۱ فقره سخنرانی است و جلد دوم متضمن ۱۶ سخنرانی و رویهم‌رفته موضوع این ۳۷ سخنرانی درباره مسائل ذیل است:

فلسفی يك سخنرا نی - فولكلور دوسخترانی - اخلاقی يك سخنرا نی -
 نماعی دوسخترانی - پزشکی و بهداشت پانزده سخنرا نی - روانشناسی شش
 نرانی - حقوقی چهار سخنرا نی - جغرافیایی يك سخنرا نی - اقتصادی يك
 نرانی - سیاسی و مدنی يك سخنرا نی - زندگی سنانسی (بیولوژی) دو
 نرانی .

چنانکه در مقدمه جلد دوم دیده میشود کانون امیدوار است بتواند فاصله
 تاهای سومین مجموعه سخنرا نیهای خود را بیرہ منتشر سازد

چنانکه ازین سورت مستفاد میگردد پزشکان و روانشناسان و حقوقدانان
 ست اعظم سخنرا نیهارا ایراد فرموده اند و ازین لحاظ حفظ تعادل رعایت نشده
 ت در صورتی که شاید نتوان معتقد بود که در محیط ما و در کشور ما مسائل
 نماعی و اخلاقی نیز دارای اهمیت بسرایی هستند

آنچه بیشتر از هر نکته دیگری در این دو کتاب (دو جلداریك کتاب) جلب
 حه را مینماید تاریخ تأسیس «ایران جوان» و سول عمر این سازمان است .
 بیس آن در روز اول دی ۱۲۹۹ شمسی است و از اینقرار اکنون درست ۵۰ سال
 م قرن) از عمر آن میگذرد و انتشار همین کتاب ثابت میدارد که هنوز واقعا
 ان و فعال و رنده و برارنده است و تمام آثار موجود نشان میدهد که آینده دور
 راز ثمر بخش و پاینده و تاننده ای خواهد داشت و سکی بیست در مملکتی مانند
 ان که تاخندی پیش ارجحات بسیار بمویه عدم ثبات بود و متلا عمر دولتهائی
 میتوان گفت موسمی بودید و در هر فصل تعبیر می یافت گاهی بقدری کوتاه بود
 هنوز مردم با اسامی و ررا و متصدیان امور عمومی آسانسده دست دیگری بر سر
 میآمدند و خلاصه آنکه موسسات ملی و عمومی هم مانند خانه های اکثریت
 دم ایران که از خشت و گاه گل و گاهی آجر و بیم آجر ساخته میشد پایه محکم
 دوامی پیدا نمی کرد و خود يك سازمانی که پایه اقتصادی و مالی آن هم بیروی
 خصوصی ندارد و تنها بر اساس فرهنگ پروری و خدمتگراری و روس ساختن
 هان جوانان و دانش پژوهان مستقر و بر پا گردیده است و امروز می بینیم پنجاه
 ل بدون آنکه در وجود و فعالیتش وقفه ای حاصل شده باشد رنده و پایدار مانده
 ت براستی که خالی از تعجب نیست و سراوار هر گونه تمجید و تکریم و بوی
 نده هر گونه امیدواری اطمینان بخش است .

در مقدمه بسیار رباننداری که بقلم جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس
 حترم «ایران جوان» بر جلد اول آمده است جنس میخوانیم
 در تاریخ «ایران جوان» و تحولات این جمعیت در قریب بیم قریبی که از

عمر آن میگذرد^۱ و فراز و نشیب‌هایی که دیده‌است محتاج بتدوین کتاب یا لااقل رساله‌ای جداگانه است. اگر چنین رساله‌ای تدوین یابد و منتشر گردد نمونه بسیار سودمندی خواهد بود از اوضاع و احوالی که حاکم بر ایجاد و نشو و نما و موانع و مشکلات ادامه مؤسسات و سازمانهای ملی غیردولتی در مملکت ما تا همین اواخر بود و کار ترقی و پیشرفت را که ضامن رفاه و آبادی و استقلال سیاسی و اقتصادی و تحولات اجتماعی و اخلاقی ما بود مشکل و بلکه غیرمقدور میساخت. ازین لحاظ باید امیدوار بود که جنس رساله یا کتابی هم با کمک اعضای «ایران جوان» که شخصاً شاهد و ناظر آن وقایع و احوال بوده‌اند و احتمال می‌رود که اسناد و مدارک قابل توحهی هم در دست داشته باشند انتشار یابد.

«مرام ایران جوان» در برج حمل (فروردین ۱۳۰۰ شمسی باجلدی سبز رنگ که علامت امید سرشار بآینده درخشان کشور بود طبع و نشر گردید. این مرام در آن تاریخ که اوضاع و احوالش بر خوانندگان این سطور پوشیده نیست یعنی مدرسه بسیار کم داشتیم و زنانمان مستور و از شرکت در زندگانی و فعالیتهای ملی و عمومی محروم بودند و «کاپی‌تولاسیون» اساس روابط قضائی و حقوقی ما ایرانیان بود با ممالک بزرگ دیگر که بر ما حکمفرما شده بودند بسیار تند و انقلابی بنظر میآمد و الحق هم که جنب بود و دلیل ساطعی است برایمان محکم و اراده شجاعت‌آمیز مؤسسان «ایران جوان».

از حمله مواد مرامنامه «ایران جوان» مواد ذیل است که مستقیماً با زندگانی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران سروکار دارد و ثابت میدارد که هر چند «ایران جوان» جنبه فرهنگی مخصوصی داشت ولی مرام نهائی و غائی آن هم‌ما را رستگاری و استقلال تام و تمام و ترقی مملکت ما بوده‌است از راههای معقول علمی و فنی که کاملاً جنبه انقلابی میداشته است و بدلالیت خرد استوار و مملکت دوستی خردمندانه تشخیص داده شده است و اتفاقاً در بالای دیباچه بر جلد اول (بقلم جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی) این بیت را قرار داده‌اند:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد
از حمله مواد مرام «ایران جوان» که شاید مهمترین مواد باشد مواد ذیل

است:

استقرار حکومت عرفی .

الفای محاکم شرعی .

توجه مخصوص بمعارف بوسیله احرای تعلیمات ابتدائی مجانی و اجباری

ومدارس متوسطه پسرانه و دخترانه ومدارس عالیة مردانه وزمانه .
رفع موانع ترقی و آزادی نسوان .
الغای کاپی تولاسیون .

و آیا نباید شکر پروردگار را بعمل آوریم که می بینیم امروز بعضی ارین مواد کاملاً از قوه بفعل آمده است و در راه اجرای تام و تمام مواد دیگری هم قدمهای بسیار مؤثر و بزرگ برداشته سده است

احداث خطوط راه آهن و تجدید نظر در قراردادهای تجارتی و گمرکی و تجدید نظر در وضع مالیاتهای جدید و محدود نمودن کشت تریاك و جلوگیری از استعمال قیون و اعرام عده زیادی محصلی و محصولات بممالك خارج و تاسیس کلاسهای اکابر مردانه و زمانه و تاسیس موره ها و کتابخانه ها و قرائت خانه ها و تأثیرها هم از مواد مرامنامه «ایران حوان» بوده که خدا را سکر بطور دلخواه و گاهی بیشتر از آنچه منظور «ایران حوان» بوده حاتم عمل پوشیده است و ما امروز باید بکسانی که عامل این اصلاحات اساسی و مروج و طرفدار و علمدار آن بوده اند سپاسگزار باشیم .

در دیباجه بر حلد اول وقتی حوانده این حمله را میخواند .

«ما ار همان آغاز تاسیس جمعیت باشور و سعفی فراوان و ایمانی محکم که بطیرش را در پیروان متعصب مذاهب و ادیان بوطهور میتوان سراغ کرد به ترویج افکار خود پرداختیم .

بلاشک متأثر میگردد و همچنین که حتی امروز برای اشخاص حیر حوان و نوع پرورد و خداپرستی که در راههای دور و دراز کشور ایران کاروانسراها و آب انبارها و حاده و قنات ساخته اند طلب آمرزش میکند و نام آن مسلمانان واقعی را با احترام میبرد باصفای باطن بر مؤسسان و کارکنان حوشیت و فداکار «ایران حوان» هم از دعای حیر مضایقه بخواهد داست .

در ضمن همان دیباجه از «روزنامه ایران حوان» بیرسحن رفته است .
نمیدانم آیا این روزنامه که بقول صاحب محترم دیباجه «خوانندگان بسیار پیدا کرد و خانواده های متحد خواه آنرا مشترک میشدند و افراد تحصیل کرده آنرا دست بدست میگردانند» هنوز هم انتشار مییابد یا نه و در هر صورت از خداوند در خواست میکنم که انتشار بیابد و فروغ و رونق روزافزون داشته باشد .

سخنرانیهای «ایران حوان» همه ساله در فصول مناسب، گاه هفته ای یک بار و گاه دو هفته یک بار تشکیل میگردد .

در حلد اول اسامی اعضای قانون فرهنگی ایران حوان (مشمول بر ۵۵۰

نفر که اکنون سی تن از آنان بر حمت ایردی پیوسته اند آمده است و در مجلد دوم فهرست اسامی نوزده تن اعضای جدید (شش تن از آنها وفات نموده اند) دیده میشود و در این قرار تعداد کنونی اعضا بالغ بر ۵۳۳ است و امید است که هر سال و هر ماه افزون گردد و سکی نیست که با کاردانی و دلسوزی و خدمتگزاری عاقلانه و سهامت آمیز ولی معتدلی که در رئیس محترم «ایران جوان» سراغ داریم این مؤسسه محترم و شریف آینده درخشانی خواهد داشت .

نمیدانم «ایران جوان» کتابخانه دارد یا نه و اگر داشته باشد راقم این سطور حاضر است مقداری از کتابهای خود را در همین حال حیات بانهایت افتخار بیازان کتابخانه نماید و ای کاش هموطنان دیگری هم همین کار را بکنند . البته اولین شرط این کار اطمینان داشتن بانضباط کتابخانه است که کتابها گم و گور نشود و بداسته ننند ریخ و بمرور زمان ارمیان نرود .



نوشتن کتابی با جنس عنوانی
با توجه بمطالب گونه گون
مذرح در آن بارعایت صفحات
اندک کتاب کار بسیار مشکلی است
و می توان گفت فقط از عهده
کسانی بر می آید که دارای سچاعت
ادبی باشند زیرا وارد شدن و
بحث در اینگونه مسائل و باین

تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا حقیقیه

تألیف آقای دکتر عدنان مراغی چاپ اول
شهر یورماه ۱۳۴۸ طبع و ریزی - تهران
دارای ۳۵۵ صفحه ، بها ۱۶۰ ریال

علامه تصاسلم

در حه عظم و اهمیت را با عنایت به فقدان منابع اصیل و قاطع مربوط به ادوار قدیم تمدنهای اولیه و همچنین مآخذ یکطرفی تاریخ پیش از ظهور اسلام و نیز با توجه به کثرت و درهم ریختگی و پیچیدگی منابع مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام حداقل از عهده متخصصان فن تاریخ بر نمی آید ، بخصوص در این زمان که کارهای علمی دسته جمعی رواج یافته ساختن و پرداختن به این مسائل راهنمایی نویسنده ای بتهائی آغاز کرده است دلیل اهمیت و ارزندگی کار و فراوانی حوصله او باید دانست . بدیگر سخن بیان تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران در حدود حداقل ۲۵۰۰ سال و تجربه و تحلیل مسائل اقتصادی و نهادهای اجتماعی و جلوه های اخلاقی و تطورات مذهبی و مقاومتها و مبارزات سیاسی و عکس العملهای مردم در طبقات مختلف و بسیاری مسائلی از این قبیل نه تنها در یک کتاب چند صد صفحه ای متعذر می نماید ، بلکه چنان نظر می رسد که هیچکدام از موضوعات

یاد شده را در این دوران طولانی نمی‌توان روشنی و وضوح تشریح و تبیین کرد؛ تنها حلوه‌های بسیار کلی و باجیری از اینهمه تغییرات و دگرگوئیها و اینهمه تبدلات را بصورت بسیار سطحی و برای مطالعات کسانی که اعمق تحولات تاریخی کشور را بیخبراند می‌توان برشته بحریر درآورد و بدین ترتیب جای تأسف است که نویسنده محترم و بردست بجای پرداختن به توضیح و تبیین و کشف و تشریح يك یا چند قسمت از مسائل مطروحه و دريك دوره کوتاه وارد بحثی شده‌اند که نه تنها حلوه‌ای از حلوه‌های تاریک تاریخ ما را آشکارا ساخته بلکه اتهام و تردید بسیار نیز بوجود آورده و در نتیجه در بسیاری از موارد خواننده علاقه‌مند و تیرین را به تشکیك در اسباب کار و ادراک ساخته‌اند.

اما متن کتاب شامل ده بخش است که از تمدهای اولیه و عهد باستان شروع می‌شود و به مشخصات اقتصادی و اجتماعی ایران بعد از اسلام تا عصر معاصره حاتمه می‌پردازد.

گرچه برای خواننده اطلاعات عمومی و آوازی در کتاب یاب می‌شود و در بسیاری از موارد نقطه نظرهای خاص و دیدگاه محصولی از خود مؤلف به چشم می‌خورد که نتیجه مطالعات اجتماعی و اقتصادی ایشان است و از این جهت بسیار ارزنده و قابل استفاده است ولی عیب کار را می‌توان در دو مورد قابل توجه داشت.

۱- آنکه مؤلف محترم پیش از آنکه روح و مفق عمیق تاریخی باشند علی‌الاصول يك عالم حقوقدان است و مطالعات و وقته نظرهای خاص خود قی و اقتصادی ایشان موجب شده که توجه به برینای مسائل اجتماعی و سیاسی آن را تحت الشعاع دیگر مسائل قرار دهد.

۲- آنکه مؤلف محترم بمنابع دست‌اول اعم از کتبیها و نوشته‌های حقیقان غربی و باستان‌شناسان در مورد تاریخ ایران پس از اسلام و منابع عربی و در حان اسلامی کمتر توجه داشته و به مأخذی رجوع داشته‌اند که از نظر تحقیقات تاریخی چندان اصیل و قطعی بنظر نمی‌رسد، فی‌المثل تاریخ اجتماعی ایران که در سه جلد تألیف شده یا تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس و یا کتاب ارعرب تا دیالمه در کلیه موارد متقن نیست و لذا استناد بدانها ممکن است مورد تشکیك قرار گیرد و آنگهی اگر بخواهیم از مسائل اجتماعی یاد کنیم تفصیل بیشتر آن را در کتب فوق‌الاشعار می‌بینیم.

این اسکالات و پیچیدگیهای دیگر باعث شده است که بعضی از مسائل ایران نه تنها بخوبی تفسیر و تبیین نشده بلکه ابهامات و اسکالات تازه‌ای را هم بوجود آورده است که برای نمونه به چند قسمت از آنها اشاره می‌شود.

۱- در صفحه ۱۰ کتاب تحت عنوان روش تحقیق نوشته اند: «بطور خلاصه ما تاریخ را نتیجه فعالیت و تأثیر مشترک فرد در جامعه می بینداریم، فعالیت و تأثیر مشترک کی که البته سهم جامعه در سارندگی آن نمرات بیش از افراد می باشد...» ولی معلوم نیست این نظر بر چه نوع مبانی و بجهت دلیل اتحاد گردیده و جنس تعریفی از کجا برای ایشان استنباط شده است.

۲- در صفحه ۱۹ در مورد سرزمین آریاها نوشته اند، «ابتدا در ناحیه واقع در جنوب روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و ترکستان زندگی میکردند...» شاید این نظراً خود از کتاب ایران باستان مرحوم مشیرالدوله باشد و یا از کتاب ایران از آثار تا اسلام کپرسه بدست آمده ولی آنچه محقق است در حال حاضر محققان این نظر را رد کرده اند و بنظر مسقط الرأس آریاها در فلات پامیر نیز مردود شناخته شده است، محققان روسی اظهار نظر کرده اند که قبیله های ایرانی نائکای مندرجات اوستا از سمت خاور، بواحی آسیای میانه آمده اند ولی سرزمین اصلی آنان را مشخص ندانسته (ص ۷ تاریخ ایران تألیف محققان روسی).

۳- در مورد نقل اسامی اعلام و بخصوص ضبط صحیح پارسی آنها به حوجه دقت کافی شده و غلطیهای فاحشی بوجود آورده است، چنانکه نام سکایاکس S. Iax سیلاکس آمده و اسم دریا نورد مه و ف ایرانی سداسب که از دو کلمه سد و اسب منقول اسب ستاسب Staspe ذکر شده، (ص ۳۷ کتاب) و تأسفانه از این قبیل اغلاط در کتاب بسیار دیده می شود که اگر غلطیهای ظنی را که بسیار زیاد و در هر صفحه چند مورد بحشم می خورد بدان اضافه کنیم استنباط مطلب برای خوانندگان عادی بدشواری صورت میگیرد، برای مثال تعدادی از اغلاط حاوی آورده می شود در صفحه ۹۳ در مورد حکومت ساسانیان نوشته شده است در آغاز قرن سوم قبل از میلاد ساسانیان... که البته منظور قرن سوم میلادی بوده است، و نیز در صفحه ۲۰۰ کتاب آمده است... باید توجه داشت که مذاهب همیشه و در همه حال ارتجاعی و آلت نگهداری ملت ها در استثمار فکری و اقتصادی بوده اند. بعضی از آنها مانند بسیاری از پدیده های سیاسی و اقتصادی در شرائط انقلابی و برای آزادی ملل عنوان گردیده اند، و در واقع فصلی از حماسه ها و ایدان انسانی بودند، اما در طول زمان همس مذاهب انسانی در شرائط دیگری تبدیل به آلت ارتجاع و استثمار ملت ها شده اند، اصولاً در شرائط اقتصادی و اجتماعی عهد باستان و زمانهای دور رویه مذهبی با اعتقادات خاص خود یکی از آسانترین وسائل برای گرد آوردن خلق و تمرکز آنها در جهت مبارزات اجتماعی بوده است...» صرف نظر از اینکه دو قسمت مطلب مذکور در فوق با هم متناقض است و اصولاً حکم کلی بمنوان عامل ارتجاعی بودن مذاهب در شأن یک محقق تاریخ نیست

ویک روزنامه نگار و یایک فیلسوف ضد مذاهب می تواند اینطور و بطور کلی وقایع حکم کند مفهوم و بطر اصلی مؤلف بیر باتوجه به اغلاط چاپی روشن نیست .

و اراین نوع اغلاط چاپی در کتاب دحد فراوان دیده می شود بطوریکه گاهی

در یک صفحه دحد غلط چاپی چشم می خورد، حدیثیکه در صفحه ۱۹۲ غلطهای

منتصب بحای متعصب، مذهبیه بحای مدعی، فریروائی بحای فرما بروائی آمده

است مضافاً باینکه غلطهای غیر چاپی هم مانند ایرایی ترکیه معنومی ندارد بیر

درهمین صفحه و در صفحات دیگر فراوان است.

با اینحال اظهار نظرهای روش و مسندل وقایع کننده و جهت گیریهای

تاره اقتصادی در کتاب کم نیست از جمله توجیه مسائل اقتصادی دوران هخامنشی

از قبیل اتکاء حکومت بحاج و حراح و توجه به اقتصاد دریائی و پس از ماکام شدن

در دریاها بازگشت به اقتصاد قاره ای با وجود قلب منابع بسیار حالت بطر می رسد،

بحصوص در بیان علل جنگهای مدیک (جنگهای ایران و یونان) نقش رقابت

فینیقیه وعدم موفقیت در مورد لشکر کشیهای داریوس و در سرزمین سکاها وجودی

توجیه و تعلیل شده است .

اراین تذکرات چند که بگذریم رویهم رفته کتاب آموزنده و در حورمطالعه

کسانی است که خواسته باشند مسائل مربوط به تاریخ ایران را از دیدگاه اقتصادی

و اجتماعی بنگرند، امید فراوان دارد که مؤلف محترم در باب اینگونه مؤلفات

دقت بیشتری را بکار برند تا نتایج فراوانتری عاید گردد

نسخه‌های خطی مصور فارسی در موزه بریتانیا

-۶-

نسخه تاریخی شاه اسماعیل در موزه بریتانیا متعلق سال ۱۵۴۱ است و دارای سیرده مینیاتوره‌ی باشد و با روحیه دلاوری و سلطنتی زمان ناستان تطبیق می‌کند. ولی در خیلی موارد این مینیاتورها صورت واقعیت دارند. تصویر هفده شاه اسماعیل را با رده در نگار در سراسیمه کوهی در حال یورس و تعقیب شیر و پادشاه که حیرت به اسباب او نموده است نشان می‌دهد. جنگجویی محترمی به سپهر و پیر است و یک سپاهی در حال نواختن سیور بسیار بلندی است. در حالیکه دیگری مشغول ردن طبلی است که بر پشت ستر قرار دارد.

و ب
نه
مصدقی

آسمان رنگ طلانی و در آن مثنی‌اثر با حاسیه قرمز پر رنگ دیده می‌شود. تصویر دیگر این نسخه (شماره ۱۸) شاه اسماعیل را در حال سکار حیوانات مختلف مانند گورخر حرس و بر کوهی نشان می‌دهد و در ضمن اینکه ملترمین او نظاره می‌کنند او سیری را با نیر او را در می‌آورد.

هاللی که اسرار او در نسخه دیگری مشاهده می‌شود از براد نرک بود او سراننده یک متنوی بنام شاه و گدا می‌باشد. اثر دیگر اوصاف العاسقی و مقداری غزل است. وی از بخت بد در سال ۱۵۴۸ بدست عیدالله خان ازک متعصب گرفتار و کشته شد.

این نسخه (Or. 4124) که کتابی کوچک و زیبای باشد که اسلام و محفوظ مانده است و نمونه خوبی از دوره خود می‌باشد. دارای سرفجه‌های زیبا با تزیینات طلایی در حواسی است این نسخه در سال ۱۵۵۰ توسط سلطان معروف سلطان محمد نور نسخه برداری شده و حلد آن رنگ طلایی و سیاه حلد داده شده است.

بر روی لبه کتاب تصویر حیوانات و فرستگان پرداری کشیده شده و علاوه بر متنوی شاه و گدا شامل صفات العاسقی که اثری در تصوف و دارای حکایات مناسب در این باره است می‌باشد.

تصویر بوده مربوط به سرگذشت رلیحا و وحدانیت پروردگار است که در باب بیستم کتاب حنن آمده: زلیحا که احساس می‌کند پیر گشته و ریبائی از اذیت رفته است بتی را در خانه پنهان می‌کند و محفیانه به پرستش آن مشغول می‌شود و همیشه درباره عشق خود به یوسف می‌اندیشد.

درون حانه کارش با پرستی
شد این بت سنگ راه آرزویم
برون از عشق یوسف شور و مستی
درم صلح راه جنگ برداست



شکست او را بچالاکی وجستی وزان افتاد در کارتس درستی
 بآن سنگی که بت را خورد بشکست تو گفتی رخنه ایمان خود بست
 درنسخه‌ای دیگر (Or. 4535) حکایت یوسف وزلیخا اثر معروف عشقی



حامی متعلق بسالهای ۶۰-۱۵۵۰ میلادی نگاشته شده است. رایجا رنان مشهور مصر را به ضیافتی دعوت میکند. آنها زلیخارا بعلت عشق یکجانبه‌اش به یوسف - آن غلام عبری- ملامت میکردند و رایجا میخواست با نشان دادن یوسف رنان



مصر را بسبب قضاوت نابجایشان شرمنده کند . این ضیافت با تمام حلال و شکوه زمان خود بر پا گردید . بانوان مصری اظهار داشتند که تا یوسف را نبینند نارنج‌های خود را پاره نخواهند کرد . آنگاه یوسف با حامه فاحر وارد میشود .

ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد جو گلزار شکفته
زنان مصرکان گلزار دیدند ز گلزارش گل دیدار چیدند

آنها بطوری مبهوت زیبایی او میشوند که هنگام بریدن نارنج دستهای خود را بسختی مجروح میکنند ، و محبوب میشوند اعتراف نمایند که عشق زلیخا به یوسف کاملاً بجا بوده است . آنگاه زنان مصر فریاد بر می‌آوردند که یوسف فانی نیست و او هم نظیر حضرت آدم کالبدش از آب و گل سرشته نشده بلکه وجودی است آسمانی که از جانب پروردگار آمده است .

زلیخا بطاهر برای اعاده حیثیت خود از سوه‌رش می‌خواهد که یوسف بزدان فرستاده شود ولی بخود بویید میدهد که با این تدبیر نتواند یوسف را محبوب بقبول عشق خود کند و بزدانان دستور میدهد که با یوسف خوش رفتاری شود و بدانجا میرود تا حمال یوسف را پنهانی تماشا کنند . همانطور که در انجیل آمده است یوسف خواب دوتن از زندانیان را تعبیر میکند .

تصویر هفت ، یوسف را با هاله‌ای به‌دور سر در طرف راست هنگام ورود بمجلس میهمانی نشان میدهد . زلیخا انگشتی الماس در دست وسط ایستاده است در طرف دیگر که قدری خراب شده است پیشخدمتها در حال آوردن حمامهای سربت در سینی طلائی هستند و در آشپزخانه طبقه زیر آشپزی با ملاقه مشغول هم‌زدن دیگ است .

اشکال جالب توجه در این تصویر تاحهای عمودی زنان و حکاکی‌های طلائی رنگ و ظروف چینی برنک آبی و سفید میباشد .

در نسخه (Or. 1359) تصاویری بسبك دیگر مشاهده میشود . این کتاب سفرنامه شرف‌الدین علی‌یردی وقایع نگار و ادیب است که بر اساس تاریخچه سلطنت تیمور نوشته شده و نگارش آن بسال ۱۴۲۴ با تمام رسید .

نسخه مزبور دارای جلد طلاکوب زیبایی است بخط مرشدالمطار و حسن الشریف الکاتب می‌باشد و شامل نوزده مینیاتور است . تصویر هشت اسارت سلطان ایلدرم بایزید اول را که بحضور تیمور آورده شده است نشان میدهد .

بن دو شخصیت مقتدر شرق و غرب دنیای اسلام رقابت شدیدی بوجود آمده بود و این رقابت با حمایت کردن یکی از آندو اردسمنان آن دیگری بیشتر میشد .
 جمعی از شاهزادگان آمانتولی که توسط سلطان بایرید که میخواست فرمانروای مطلق آسیای صغیر باشد سلب قدرت از آنها شده بود ، تمورلنگ پناهنده شدند . بایرید نیز متقابلاً به سلطان احمد خلایر حکمران بغداد و قره یوسف رئیس طایفه ترکمن‌ها که رنده یا مرده هردو آنها را تیمور طلب میکرد پناه داده بود ،

در سال ۱۴۰۲ قبایل تاتار تحت فرماندهی تیمور از پایتختن سمرقند بسوی آسیای صغیر حرکت کردند . فرستاده سلطان بایرید که برای مذاکره صلح نتوانست کاری از پیش ببرد ترکان عثمانی خود را آماده سرد کردند و بایرید مجبور شد ، که از فتح قسطنطنیه که در محاصره بود چشم پوشد و با خطری که از سرحدات شرقی تهدیدش میکرد مقابله نماید .

لشکریان تیمور تا آنقره پیشروی کردند و آشهر را بسرعت محاصره نمودند اندکی پیش از منکوب شدن مدافعان شهر خبر رسید که سپاهیان عثمانی از سیواس برای درهم شکستن حط محاصره با سرعت نزدیک میشوند .
 حوس سپاهیان عثمانی با عجله حرکت کرده بودند و جاههای آب را بر تانارها در اختیار داشتند بدین سبب قادر بودند با سپاه بیرومندی که فرماندهی آرا سردار برگ عصر معاهده داشت مقابله کنند ، دولشکر متحاصم در دره ای نزدیک آنقره باهم برخورد نمودند . با وجود سخاوت سپاهیان ینی چری ترك و سوار نظام قشون طبرستان که فرماندهی برادر زن سلطان بایرید لاراروویچ بود لشکر عثمانی شکست خورد و این شکست باعث فرار قوای کمکی متحدین ترك که بهواخواهی تیمور برخاستند روی داد و بایرید اسیر گردید و بحضور تیمور آورده شد . تیمور با وی با احترام بسیار رفتار نمود تا اینکه قصد فرار کرد و پس از آن سبها او را برنجیر می بستند و تا زمان مرگش که سال ۱۴۰۳ میلادی اتفاق افتاد هنگام سفر در قفسی با میله های آهنی و در میان دو اسب حمل میگردد .
 ترکان عثمانی بعلت ستیره و جدال بن پسران بایرید تا مدت مدیدی نتوانستند از این مصیبت قد راست کنند . اسکال حالب توجه این تصویر کلاههای عمودی که ناگهان در وقت افتاد ، و در وقت حاد بارگاه است که شامل فرش با خطوط

حاشیه برنك قرمر روشن و آبی كمربك و طرحی با زمینه سیاه است و دارای دودریچه در بالای جادر برای دخول نور و هوا می باشد . بایریدکه لباس رزم ازچرم سیم پیچ با پولك های فلزی برنك قهوه ای دربردارد با دست های بسته از پشت بوسیله دوتا تار بحصور آورده میشود . یکی از آن دو کلاه خود مخصوص تاتارها را برسر دارد. تعدادی تصاویر مشابه در نسخه Add 7935 متعلق بسال ۱۵۲۳ درموزه بریتانیا وجود دارد و سحه مذکور بخاطر داشتن تصاویری از توپ و منحنیق ابتدائی در صحنه نبرد در خور تعمق و دقت است . نسخه ظفر نامه موجود در پرینستون شامل چند مینیاتور در این باره است که به بهراد نسبت داده میشود .

بهم نگویند و سرزنش نکنند، و بر این نفلت نامه نوشتند. و آخر مجلس ربیع ایشان افتاد که به سرکانه این صحلا نه عمشو در خانه آغا حسن علی پسر ها جمعیت کنند و سجلی از آنجا بیاغ هر احریب یک هفته به صدقه دادن در این موس فلس گل سحر به عرسش باشند. و چون من احتمولی سده بودم و میخواستم سر ما بر تاسم ه نا گفتند : تو باس و سرتا بر تاش و براب نوریر یک سرفه‌چی که از دفتر بحاله کرده اند فصول کن و صدخلخ و پنجاه معروسی بفرا له و ده من روغند و دومن حقله و ده تایموبده. بعد از سه ساعت من عصا سوار شدم رفتم غندهای مستحرا ن ارترس حلال وطن نموده میخواستند بر گورید من برایشان حوسیدم و ارغور سیع نمودم و صمی که هوده هرار باسد فصول سد، و باقی بم بصل ماند . چون انکام بداس . یه عباسی عضافه تر به فصول رسد ناعلاح گشته واشتم . الحال باید که سما مدیلهای برقه باف تریزی والطسهای سخر گر حانی و قرمینی بهجری که سمعه باسد بر فوشید و پیرامن کهنه بلطایها لمجوی مگردید. و حید قیتوا فلافه و یاک خودار بفز بر فستید و چند حمحو و سرفه در مرفس بسته بار عصنوعولق کرده ناتر به واوسار بر فستید و گوشت قبله و ماسد ار برای آس مصطفی و عدویه و کریب و اربق و حیرم و خیال [۱] رسال دارید و افتداء نسیم به سرح تمان بیاید و ظلفهای آحوح و ما حوج با خود بیارید. عور است و حوام حنلم و سوم صحمست عوعور حوائیست که تاسودم صحمست. اگر منکم ممکن باسد ظلفها را ار محت آراد کرده نامحرم شان مگذارید اگر نامرد بودی بسته سد به لوط خود عف نمایند سما میدا بید که انلا و امننائی بداریم و لوط قلم بحوا بده ایم .

بقعه صادقیه

در ضلع شمال غربی فلکة نهری بقعه و آرامگاه است موسوم به بقعه صادقیه که مقبره خلدآشیان آقاسیدصادق مجتهد طباطبائی والد مرحوم آقاسید محمد مجتهد طباطبائی از بانیان مشروطیت است علت ایجاد این محل و مقبره چیری است شنیدنی و حالب از نقطه نظر خداشناسی و حقگذاری که اینک در ذیل بشرح آن مبادرت میشود:

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه دو پسر عمو در خدمت دولت بودند یکی بنام یوسف مستوفی الممالک که منصب صدارت و صدراعظمی داشت دیگری هدایت وزیر دفتر و امور مالی مملکت تحت نظر او اداره میشد که وزارت مالیه باشد. و مورد عنایت و توجّه خاص ساه بودند. ملکی بنام کهک بود در راه قم که این دو شخص ملک مذکور را از آن خود میداشتند و هر وقت فرصت و موقعیت مناسبی بود از مقام سلطنت تقاضا و استدعای صدور فرمان ملک را بنام خود مینمودند ولی ساه چون هر دو نفر عنایت داشت و نمیخواست دیگری را مأیوس نماید مایل بود در عالم بستگی و خابوادیگی موضوع را بس خودشان حل نمایند الحال مریوم بموضوع جگونگی حل قضیه و صدور فرمان سلطنتی.

مرحوم آقای سید صادق مجتهد که در عصر سلطنت ناصرالدین شاه میریسته ارحمله علمائی بود که در رهد و تقوا معروف و مشهور بوده و در جامعه آنرور بطیری بداسته و ناصرالدین شاه نیز باین موضوع واقف و هر حکمی در محضر آن مرحوم دایر به حقانیت آن محافل صادر میشده قابل احرا بوده است. منزل مسکونی آن مرحوم در گلوبندک جنب خانه مرحوم رحمت الله خان ساری اصلان فرمانده گارد محافظ ساهی متصل بیباغچه معروف بچال حصار و بیش از پانصد قدم بالاتر از منزل آقای مستوفی الممالک بوده و همس قرب حوار باعث بود که بین آقا و شخص صدراعظم دوستی کامل برقرار گردد.

بطوری که قبلاً تذکر داده شد برای صدور فرمان ملک با اصراری که طرفین داشتند و شخص شاه نیز از نقطه نظر اینکه آنها را از خود برنحاند مدتها تذکر میداد که باید بمحضر حجة الاسلام آقاسید صادق مراجعه کنید هر قسم از ناحیه آقا حکم صادر و تصدیق شد امر بصورت فرمان میدهم اینک باید بحریان بمدی قضیه و حکم نگردد. صدور فرمان توجّه داشت.

اینجناب عبدالحسن ساری اصلانی از اقربای سببی حامدان طباطبائی
 رمانی درباردار حقه قوام الدوله کوجه انحصار را در آن ساکن بودم و آب و سرو
 آن در قنات وقف سنگلج بود و ملحاط رسیدگی باءور قنات ارجیث لایروبی
 و تنقیه قنات و حقوق مباشرین و میرا بها و سرب اهالی محل یک عده بنام امانه قیام
 انتخاب و ماهی یکی دو حلسه در منزل هر یک اراغه نام تشکیل میگرددید

سی در منزل معاون دفتر یکی اراغه نام که پیر مرد سالخورده و در زمان
 حیات مستوفی الممالک صدراعظم منشی مخصوص او بوده حلسه داشتیم و میدانم
 که موجب شد که راجع به مقبره مرحوم آقای سید صادق بن حصار که تخریب
 معاون دفتر اظهار داشت راجع باین موضوع در ایجاد این مقبره که من را بدو
 پایه گذار آن بوده ام حریابی داشته و محتاجی فراهم گشته که بدل آن برای آقاجان
 امانه و استحضار از حکومتی قضیه لازمست و بعد شروع کرد به بیان مطلب شرح
 زیر :

و گفتم منزل من در پشت باغ حال حصار و صدقه های منزل من در تمام مستوفی
 الممالک صدراعظم بود رستمان سحتمی است برف مفصلی ناریده که تمام کوجه ها
 و معابر پوشیده از برف است سب قریب به نصف سب است پس از صرف سام ریز کرسی
 نشسته و بقص از نوشتن جان را که بایستی با مضاع صدراعظم برسام به ترتیب در تمام
 آن مشغول صدای دق الباب منزل شنیده شد پس از باز نمودن درب حیاط معلوم
 شد یکی از فرزند های منزل آقای صدراعظم آمده و میگوید فلاں را اما احصار
 کرده اند و چنانچه خواب ناسند بیدار سان کنید که امر ضروری و فوری دارید
 بمجرد شنیدن این خبر خون آقا دوسه روری بود که سرمای سحتمی خورده بودند
 و بدر بار نرفته بودند من خیلی مضطرب شدم که میباید حال صدراعظم خوب بیست
 که اینوقت شب بسراغ من آمده عمداً گفتم شخص فراس را بدرین منزل بیاورید
 پس از آمدن آن شخص قسمی دادم که بگو حال آقا خطور است چه اتفاقی افتاده است
 گفت شب کشیک من است در حیاط بیرونی بودم کلفتی از اندرون آمد و من گفت
 خدمتتان برسم و بگویم شما را آقا خواسته است حراین اطلاعی بدارم من هم
 فوراً بر حاسم لباس پوشیده و با پوستین که بدو رساندا حتم در معیت فرانس و فابوس
 بزرگی که يك شمع در میان داس وار روشنائی آن استفاده میشد حرکت نمودیم
 بمحض رسیدن بدرین حیاط اندرون معلوم شد مستخدمه مذکور بانتظار ایستاده
 است پرده را بالا زد و داخل حیاط اندرون شدم پس از طی نمودن طول حیاط به
 درب اطاقی که صدراعظم حلوس نموده بودند داخل و عرص ادب و ادای احترام

ممودم فرمودند فلانی حواشیه بودی عرض کردم نحواییده بودم متصل مراسلات و مریض بود که مشغول تنظیم و نوشتن آن بودم که بعداً بنظر مبارک برسانم احارۀ نشستی فرمودید کیفی مشککی و تر رگ در کنار سان بود و یک مردکی بلور کارفراسه که در میان آن لاله یاسمع کچی میسوحث در مقابلشان بود درب کیف را باز نمودند پاکتی سرسته که معلوم بود قبلاً نوشته و آماده کرده اند خارج نمودند و بعد مستخدمه ای را که در پشت درب ایستاده بود صدا زدند و فرمودند درب گنجه را باز کن و کیسه ابریشمی قرمزی که در آنجا است بیاور مستخدمه ادا طاق خارج گشت و رفت سپس بنم فرمودید اطلاع دارم که آقای حجه الاسلام آسیه صدیق سبها دیر وقت میخواستند در کتابخانه ای که دارند به نهایی بعض کتب و احادیث مرور میفرمایند گماشته ام دارند مشهدی رحیم نام که در حیاط بیرونی اطاقی دارد و سبها آنجا میخواستند الساعه میروی منزل آقا درب حیاط را خیلی آهسته میرنی تا اشخاصی که خواهند ناراحت بشوند پس از آمدن مشهدی رحیم حودت را معرفی کن که چون نورا میسازد درب را باز میکند بگو از طرف فلانی پیغامی لازم برای آقا دارم که باید حضوراً عرض کنم و این کیسه را هم با حودت سر و خدمتشان تقدیم کن و نتیجه هر چه شد مرا بانتظار نشسته ام و منی جوابم در مراجعت بمن بگو کیسه را تا کاغد برداشتم کیسه خیلی سنگین بود و معلوم بود مسكوك طلائی زیادی در آنست بمجرد برخاستن فرمود بنم چه میگویم از جگه کی و حیران کار امشب دادون بیستی به هیچ کس خبری بگوئی حتی بحاواده حودت در معیت وراث به درب منزل آقا رفتم پس از بیکی دو مرتبه درب زدن بطور آهسته مشهدی رحیم پشت در آمد پس از معرفی درب را باز نمود باو گفتم از طرف صدر اعلام آمده ام و باید حضور آقا برسم پس از چند دقیقه رحیم آمد و مرا داخل حیاط اندرونی نمود در صلع شمال شرقی حیاط اطاق کوچکی بود که محتس کتابخانه آقا بود پس از دخول اطاق و ادای احترام و عرض سلام فرمودند نشن و چون آقا هم از کسالت چند روز آقا صدر اعظم مطلع بودند قبل از اینکه خبری به گویم حویای حال صدر اعظم گسته عرض کردم بحمد الله کسالتشان رفع شده است از این حیث مکران ناسد فرمودند چه امر وری و ضروری اتفاق افتاده است که در این شدت سرما و بیمه سب شما را مرد من فرستاده است حیران امر را همان قسمی که تا حال اتفاق افتاده است بنم عرض آقا رسا بیدم پس روی آقا لاله پایدار که با سمع کچی میسوخ خود نمائی داشت نامه را دودستی تقدیم نمودم و کیسه را در زیر عبا نگاه داشته و خارج نمودم آقای حجه الاسلام عینک خودسان را به چشم گذاردند و سر پاکت را باز نمودند و مشغول مرور و مطالعه آن گردیدند و منهم چون از موضوع

نامه وارسال این وجه بی سابقه و اطلاع بودم کاملاً مراقب حال آقا بودم تقریباً قرائت نامه نزدیک با تمام بود که دیدم رنگ آقا برافروخته شد و اسك از دو حشمه شان جاری گشت و بروی محاسنشان می ریخت حتی قسمتی از اشکشان بروی نامه ریخت نامه را بر من گذاردند و رو کردند بمن و گفتند ولایی میدانی این رفیق دیرین عزیز من که ادعای مسلمانی و حداسناسی دارد من چه بویسته اسب آن کیسه که نزد تو میبایست بده بمنیم کیسه را از زیر عما حارح و خدمتشان بهادم کیسه را برداشتند و بیک طرف گذاردند اطهار داشتند برای من پنجه را اسرفی فرستاده اسب که فتوا بدهم ملك كهك متعلق با سیاست و ورید دفتر دی حق نیست و برود فرمان سلطانی صادر کند. بعد کاسه لاله را برداشتند در حالی که میگی بستند دست بر من محاسن خود گذاردند و شمع را نزدیک آن قرار دادند و رفیق دیرین من بگو تو راضی میشوی در اثر این فتوای من دون حق روز قیامت در آتش بهیم بسوزم عجب اینکه تا کنون پس از عمری مراوده و امتحان تاکنون مرا شناخته سر حدم قسم است اگر با احترام و پاس دوستی و نمك حواری نهی جریان امر را بشخص شاه و کسان دیگری به مقتضی میدارم می گفتم و حیثیت و مقام محترمی را که مقصدی و منسوب هستید متزلزل میساختم چه کنم که وظیفه دوستی چندین ساله خود میدارم که قضیه را مسکوت و باقتضای حقیقتی عمل نمایم بدیهی است چنانچه بخدای یگانه و احکام دین میبایست اسلام معتقد باشید از این عمل من دل رنگ ورنجیده خاطر بخواهید گشت وجه انتقالی وارسالی را مسترد و فردا اول وقت فتوای واگذاری ملك كهك را که متعلق با آقای عدایب و رب دفتر و پسر عموی گرامی شماست میدهم بخدمت شاه رسایده و فرمان شما بوی صادر گردد بایستی پیش و حدان خودمان بیاور این که ملك دیگری را تصاحب نموده اید بهایب و سرور و حورسند بایست و اطمینان داشته باشید قاریه هشتم موضوعی که اتفاق افتاده با حدی ابرار نمی دارم و بانه صدر اعظم را در پیش چشم خودم پاره و سوراخ کردند و بعد مرا که در بهایب سرمندگی و حجت بودم مرخص فرمودند در مراجعت مراتب را که ماه و نفعه بعرض آقای مستوفی الممالک رسانیدم و تقدیری از این عمل خود نادم و پشیمان گشتند و تعزیر حال بایسان دست داد که مافوقی بر آن متصور نیست پس از حندی آقای آسید صادق حجة الاسلام بر حمت ایردی پیوست بمحرد و وصول خبر فوت آن مرحوم صدر اعظم مرا احضار و فرمودند الساعه بیروی منزل آقا از طرف من ببارماندگان سلیب میگوئی و حاضر بشان ساز که تمام مخارح ختم ربا نه و مردانه که در مسجد شاه حواهم گذاشت بعهده من است و برای مقبره و محل دفن آن مرحوم نیز در حصرت عبدالعظیم محل مناسبی را که سایسته

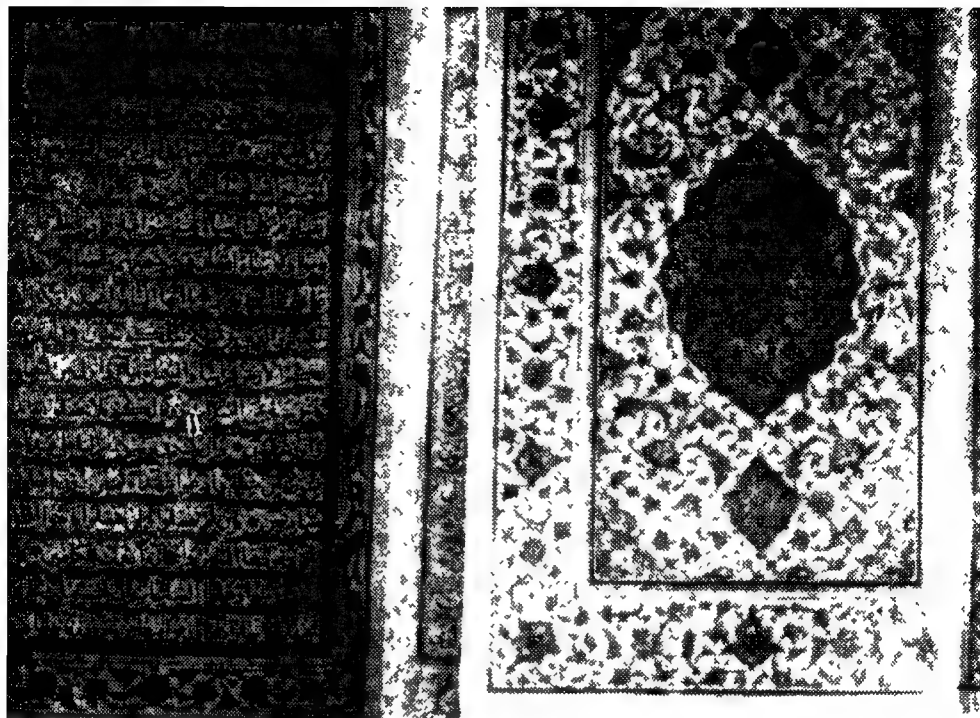
آن بر رگوار باشد در نظر میگیرم و مبلغی هم وجه کافی برای مخارج متفرقه تحت اختیار کسان آن مرحوم گذاردند من هم بهمن نحو که فرموده بودند عمل کردم. بعد همان شب مرا احضار و همان کیسه اشرفی کدائی را که برای آن مرحوم توسط من ارسال و آن مرحوم از قبول آن استنکاف نموده بودند از گنجۀ من دور خارج و گفتند با حادای خودم بحبران عمل ناسایسته که نموده بودم در صورتیکه من قبل از آقا بمیرم وصیب خود بنویسم که این مبلغ متعلق بآقا میباشد بهر مصرفی که مایل باشند برسانند درحالی که متأسفانه آقا قبل از من فوت نموده و موجب تأثر و تأسف من گشت وظیفۀ تو اینست که فوراً میروی بحضرت عبدالعظیم محل مناسبی را خریداری مینمایی و بنای آبرومندی که مطابق شئون خانوادگی و شخصیت این سید حلیل القدر باشد میساری و هرگاه وجه موجود کافی برای بنا نشد هر قدر کسر آمد صورت بده تا بپردازم حسب الامر بسرعت هر چه تمامتر بحضرت عبدالعظیم رفتم و محلی را که فعلاً موجود است و در قسمتی ارمیدان فلک واقع است خریداری و بنا نمودم و حنارۀ آن مرحوم هم با تحلیل فراوان که شایستۀ آن بزرگوار خداشناس بود در آنجا دفن گردید رحمه الله علیه.

در حاتمۀ از کسانی که بشهرری و حضرت عبدالعظیم مشرف میشوند تقاضا میکنم برای قرائت فاتحه و حوشنودی روح آن مرحوم بمرار این سید شریف و حلیل القدر و دوستدار دنیا سری بآنجا برنید و سنگ مرمری که با خط یکی از مشاهیر وقت نوشته و حجاری شده است ملاحظه نمایند شاید امروزه این سنگ قبر با این وضعیت بیسار پنج سش هرا ر بومان اردس داسته باشد و بدانند پاداش حق پرستی و خدمتگذاری نصیب کسانی میشود که از طریق صدق و راستی منحرف نگشته و احکام الهی را در تمام موارد اطاعت و نصب العین خود قرار داده اند.

دوست مکرم آقای سرتیپ علی طباطبائی قرآنی بسیار نفیس در احتیاج دارد که در ورقی از آن سحرۀ نسب خاندان طباطبائی درج است و مرحوم سید صادق طباطبائی آن را به والدۀ میرزا ابوالقاسم هه کرده و مرحوم سید ابوالقاسم نیز در پشت آن یادداشت گذارده است.

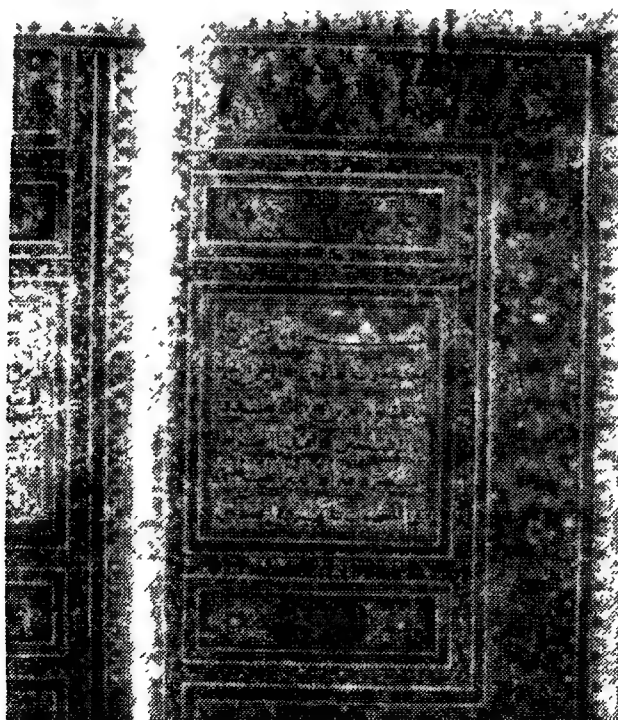
یکی از مرایای هنری این قرآن مجید دو تصویر از حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) است که در داخل جلد برنگ و روغن ساخته شده است و از نقایس هنری عصر قاجار است.

قرآن از حیث تذهیب و خط نیز در درجۀ اول زیبایی و اهمیت است و ما از تیمسار طباطبائی متشکریم که احازۀ چاپ نمونۀ هایی از آن را به ما لطف کردند.



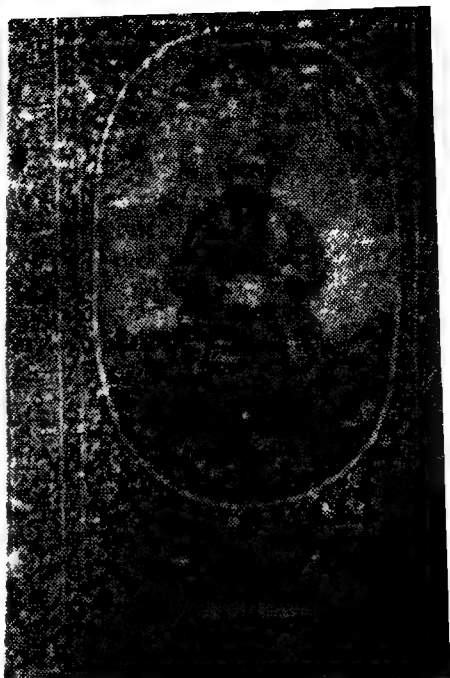
مؤلفه يك صفحه از قرآن

ترنج و تذهيب اول قرآن

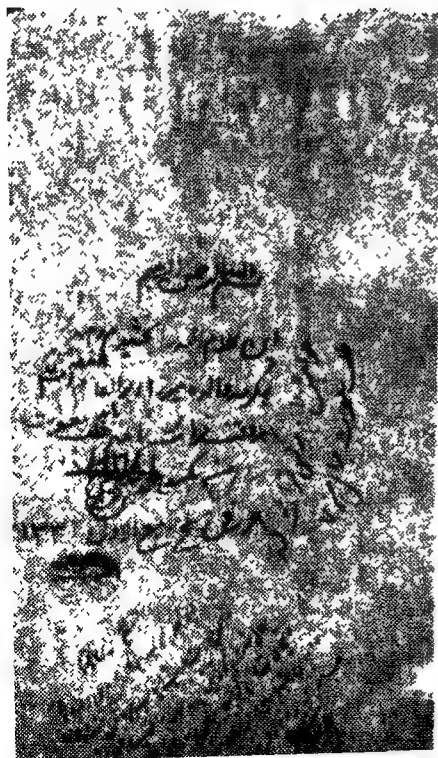




حضرت علی (ع)



حضرت محمد (ص)



فرمان نجات روز دوش

در شماره گذشته عکس و عین محمد شاه در مورد نجات اشراف در دوش حسن چاپ شد و متارفا درج میں فراموشی نہ آید کہ در اینجا به چاپ می رسد .

که چون از آن روز که دست مرشد عالم قدس و ملکوت تاج سلطنت و جهانداری بر فرق فرق دامن سای عمایون عالم نهاده ... خلافت و سپهرناری بر میان قامت معدل اقامت استوار ساخت دهم عمت قصا بهمت سلطانی که همهض فیوضات بلا نهایت حضرت سیجایی است لازم و منجتم فرموده ام که عریک از این عتاب ادراک و درایت که در سلوک صراط المستقیم صدائق به قدم ساخته آمد و رسته ارادت و بیگویندگی سرکار جهانمدار به میان حنا بسته در عرض تقسیم نعمات ناممذود و توزیع فیوضات نامحدود او را بی بهره نگذاریم و از دیر وادریه احتیاج یافتگان عاکفان حضرت آسمانی رفعت شماریم . از آن حاکم عالی جناب صدائق و ارادت آداب سعادت و فضائل انشای فصاحت و بلاغت اکسایا حاکمی الاحبار و الحکایا رنده الاصحاب الکلام والروایا بحیر الاحاج حاجی درویش - سرار داعیان دولت اند آیت وار مداحان و ثاکستران اعلی - حضرت یادساعی و درسیوه سخن سرائی بی عدیل و در عراقت دانشوری بی بدیل است راوی احبار احمار است و حاکمی ملک و اسرار اختیار و احراز حرر حداث او پسندیده صدیر عمیر گشت و طور دانشی علی قدر مرتبه مرضی خاطر مدات سجد ساینده کی و لیاقت او باعث ظهور مرحمت و اعطای منصب مناسب گردیده در حده السنه سیجمن ثیل فرخنده دلیل و مامدها پر توی ارادوار آفتاب عنایت حسروایی پر توافک ساحت آمل و امانی مشارالیه آمده او را به نقاب اسراف مملکت فارس سراف از و نه ظهور این التفات مشارالیه رابین الاعمال و الاسماء قرین مداح و اعزاز فرمودیم که از روی کمال صدائق و دیانت به لوازم متعلقات عمل ربور بردارد و دقیقتهای از دقائق حسن سلوک و رفتار راست به در او پس و احاج سلوک با عری بندارد . مقرر آنکه نورحسم از منند نامدار و برادر بیک احیر نامدار فرحان ممر را نایب الایاله مملکت فارس به موجب مقرره مول داشته منصب نقابت اسراف مملکت مربوط را به عالی جناب مشارالیه تفویض و لوازم این عمل را به او بپردازد .

و مربوط داد المقرر آنکه عامه اهالی مملکت فارس از مشایخ و اوتاد و فقها و زهاد و سادات و قضات و ثقات و طوایف در اویش و اصحاب کشکول از خاکسار و جلالی و کلداغ و غیرهم از هیجده دوره و هفتگه سلسله و چاووش و طایفه پایی و سلمایی و اصناف و حرف عالی حناب مشارالیه را بنقیب الاشراف مملکت فارس داسنه درلوارم شغل مر بور ارسجن و صلاح او بیرون نروند... عزت و جلالت دستگاهان مقرب الی الحاقان مستوفیان عظام دیوان همایون اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند تحریر آفی ۱۱ شهر محرم الحرام سنة ۱۲۵۷.

صلاح الدین سلجوقی

صلاح الدین سلجوقی دانشمند افغانی در مابقیهای اخیر در کابل وفات یافت . شرح زیر از محله عرفان حاکم کابل نقل می شود

من آن روزها ساگرد صنف چهارم مدرسه بودم که حیرت تشریفه استاد بهرام رادگاه و درسگاه آن شخصیت برانیده همه مردم آن منطقه و مخصوصاً اقوام و منسوبی استاد را دلشاد ساخت . استاد بحيث رئیس مستقل و مملووعات افغانستان با محترمه حمیرا سلجوقی بهرام شریف آورد و دلای همه دوستان را بخدمت خویش آرامش بخشیدند . این سفر در سال ۱۳۲۶ اتفاق افتاده است

چهره بشاش، حسن بار، حشمان پر نفوذ و افق وسیع نظر، استاد را محبوب و ممکن ساخته بود ، از آن روزگار آن همیشه من بخدمت استاد می رسیدم و از فیض صحبت این مرد بزرگ برخوردار می شدم .

استاد در مورد علوم همیشه توجه به سیر معانی داشتند و میگفتند : اگر ما خود را موازی پیشرفت علوم و تکنالوژی پیش نبریم در حقیقت از اواخر خدائی باحراف کرده ایم زیرا در حسب بصوص قرآنی به تهیه سلاح و هم با استفاده از آهن موطف شده ایم و در در ساحه علوم و تکنالوژی این عوفیت میسر نیست . استاد بمن صحبت ها میفرمودند : قبل از طلوع خورشید در حشمان اسلام دین عبارت از یک سلسله عبادات و سبک بود ولی اسلام راه را در هر دو بصلوی زندگی یعنی امور مادی و امور معنوی روشن ساخت . بنده مؤمن همانطوریکه به ترکیه روح خود و موطف است به تنظیم حیات خود بمر موطف میباشد . استاد عاده را در خدمت معنی و جسم را در خدمت روح می گماستند .

یکی از برانیدگی های صحبت استاد این بود که سجن مطابق به مقتضای حال و مطابق بدوق اهل محفل میگفتند . ازین دو مطالب دقیق علمی با مثالهای براننده ای که حناب ایشان افاده میکردند مانند آب زلال که بحلق تشنه کامی فرورود در عمق روحیه حاضرین بحيث برانیده ترین خاطرات حای می گرفت و باقی می ماند .

استاد در عین حالیکه دکائی فوق العاده داشتند و این موهبت بزرگ ایشان را در صنف علمای طرا و اول شرق و جهان اسلام قرار داده است حافظه ای بی بطیر نیر داشتند از دوران خورد سالی خود قصه های حیرت آوری میکردند و حتی از زمان شیر خوارگی خود یاد میدادند استاد بسیار میشد یک یا چند صفحه از آن کنی را که در دوران صباوت خوانده بودند از حفظ میخواندند .

استاد در فلسفه روش خاصی داشتند و مبدا و کائینات را با معاد آن به دات واحدی متمرکز میدانستند که در حضور او گذشته و حال و آینده بصورت يك واحد موجود است .

استاد میفرمودید : اگر بیننده فیلمی را می بیند در ظاهر حال پیش نظر او چنین معلوم میشود که يك قسمت از دیدنی هارا دیده و گذشته و يك قسمت دیگر هنوز نیامده و يك قسمت محدود را که پیش روی دارد موجود است در حالیکه لوله فیلم گذشته و حال و آینده آن مجموعاً موجود است .

دنیای ما که در آن زندگی میکنیم بهمان لوله فیلم می ماند که پیش چشم کوتاه بن ما گذشته آینده و حالی دارد ولی نرد خالق و صانع همه قسمت های دنیا بوده و هست و خواهد بود .

علامه میفرمودند : دنیا ساعتی بیست که كوك شده و خود کار است بلکه تلویزیونی است که هر چه از مقام امر و خلق و تکوین بمنصه نشر گذاشته میشود در يك خاکدان مورد توجه و نظرها قرار میگیرد لذا طوریکه دنیای مادر حریان است موجود این همان در هر لحظه از لحظات در مقام امر و خلق و تکوین میباشد و این نوری که همه جواب و اطراف ما را گرفته است از آن منبع فیاض در هر لمحہ بما ارزانی میشود .

حناب ایشان میفرمودید :

کسانی که وجود خدا را میخواهند بفورمول ریاضی ثابت کنند و یا در لابراتوار وجود بیچون او را تحریه و تحلیل نمایند. خود را برای همیشه دروادی گمراهی سرگردان ساخته اند .

تحلی خدا در دره و حورشید این جهان بزرگ درخشن دارد اگر چشم بینا و دل آگاهی باشد ماه بدور زمین ما در گردش است و زمین ما با چندین سیاره دیگر بدور خورشید دور می خورد و این همه نظام های شمسی در کهکشانی عظیم با میلیاردها کهکشان دیگر بیک سمت نامعلومی بصورت مداوم و لاینقطع در حر کنند.

چه بدبختی بزرگی است اگر ما تنظیم کننده این همه دقیقه کاری ها و پیدا کننده این همه نیروهای عظیم را نشناسیم . حدایا :

ازل بیاد که باشد ابد دل که خراشد

که بود و هست گر آغاز و انتها تو نباشی

آری این توهستی که انسان را به شناسائی خود افتخار بخشیدی و تاج کرامت اراده را بر تارک او نهادی.

صحبت دانشمند محترم همه نصیحت و همه دعوت به رستگاری بود و گاهی به آن قسم رموزی از حیات انسان طی مثالهای براننده تماس می گرفتند که حیات

میکردی در لحظات حساس حیات تو با نبوده‌اند وای این از حدس قوی و بطور دقیق ایشان سرخشمه میگرفت. در تریف المعنی گفته‌اند که آنقدر حدس قوی دارد که اگر درباره تو گمان می‌کند گویا شنیده و یا دیده است تراستی حناب علامه سلجوقی المعنی بودید دقت بطراستاد درهمه علوم بسیار قابل تحیر بود. گاهی در طب معالجوی آنطور نظرانی ابرار میکردند که بطرسان با بطر دقیق پیر و پیسورهای برارنده طب مماثلک پیشرفته و وافق می‌افتاد درجهان سیاست پیرانای دقایق دقت و وسعت نظر بودید و در جنگ - هیائی دهم سیاست بی‌طرفی و عمل افغانستان را در ساحه مطبوعات بسیار به قدرت عراقیت کردید

استاد در ادب امروز و شعر به همواره دارایان داشتید و عیفرمودید اگر ما بطواهر و قالبها در ادبیات تجدید یاوریم کاری بکرده‌ایم ما مناسب طالع است. را در شعر بگنجاییم و نه آن صبه‌ای از عاطفه و احساس بدیم خواه سیر به نخل دیروزی باشد و خواه نخل امروز

علامه سلجوقی در امور انسانی همیشه کسانی را ترجیح میدادند که مطابق به روحانای قرآن محمد و و باح قوت و ایمان را باو باه‌جانی باشد کسانی که امامت دارند و قوت ندارند و هم کسانی که قوت دارند و عجز و اعتماد نیستند در راه ورمجوله برد حصرت استاد: قدرتی بداندند و همیشه این توصیه را به سئو لیس امور میر می نمودید.

استاد به مقدسات دین عشق داشتند. یکی از همسرهای استاد در سفر حج چنین قصه میکنند در عرفات ایسان را جستجو کردند. دیدم در گوشه دور از چشم مردم نشسته يك مقدار حاك ارمنی میخیزد و آنقدر بر آن اسك می‌ریزد که گل میشود باریك مقدار خاک را دیگر را به اسك دیده گل پساورد و بر آن میگذارد

استاد محترم به راستی از آن علمائیکه طواهر فریفته بودند و از فقایق خود را دور نگه میداشتند و یا دور بودند بغرت داشتند اما به دانشمندان واقعی علاقه کامل ابرار عیفرمودید

ایشان میفرمودید: دین اسلام روری بحیث بر رگترین و جامع ترین قانون حیاتی برای حوامع بشری عرص وجود می‌کند. سرحر اینکه در پهلوی پیشرفت علوم و صنایع به امور معنوی و روحی میر حقی قائل بود تا ارسراین بیداد گری‌ها، وحشت گریها و آدم کشی‌ها بحات یابد دیگر حارث ندارد، و این روس در دین قدس اسلام کمال تحقق یافته است. اما این پیرایه‌های را که بعضی از مردم طاهرین به دین بسته‌اند بایست از اصل شریعت جدا شناخته شود

ایشان میفرمودند: جهاد هم یکی از ارکان دهم اسلام است و ایست در پهلوی دیگر ارکان درین مورد بربو جهاب کامل و عمیق صورت می‌گرفت. تأمل به درین باره به اندازه تيمم و مسح برآمده که بسبب به ارکان اساسی اسلام افرورع

شمار می‌رود ، هم از طرف مسلمانان اهتمام و غمخواری شده است .

حضرت استاد به دانش‌آوران علوم دین که به سؤالات می‌پسند و به حقایق خود را آگاه می‌سازند بدیدهٔ ناز صابیتی میدیدند و میفرمودند ایشان از حقایق رسالت بزرگ يك عالم دینی دور می‌مانند .

حضرت استاد همیشه از بزرگ با آغوش باز استقبال میکردند و این فریاد علامه اقبال را درین مورد در زبان می‌آوردند .

بشان مرد مومن با تو گویم حرم بزرگ آید تبسم بر لب اوست
آری ایشان بزرگ را وسیلهٔ رسیدن یکدوس و دوس و وسیلهٔ رهایی یافتن
روح از تنگنای فسی بدن می‌دانستند . ایشان میفرمودند ، در بزرگ سروکار انسان
با کریم است و نه خویش را هی است که سر غفل نیکوئی دارد .

استاد در لسان عربی خوب وارد بودند حنا محسه از طرف مجمع لغوی
جمهوریت عربی متحد بحیث عضو پذیرفته شده و در بن مجمع اولین سخن‌گیر
عربی بودند .

ایشان در اولین مکتوب خویش عنوانی این مجمع بوسه بودند . زبان
عربی تنها به حلقهٔ عربی زبان مربوط نبوده و ما هم در آن سر يك هستیم ، بدو دلیل
اول اینکه این زبان زبان قرآن و زبان دینی ماست . دوم آنکه به این زبان بیشتر
از اهل زبان خدمت کرده‌ایم خدمات ده‌حشری تفتنارایی ، این صاحب سبویه و
حامی و غیره در افق ادبیات و گرامر عربی برای همیشه در خسان مانده است .
من احساس میکنم که لهجه‌های عامیانه و لغات احسنی عنقریب این زبان
روان و وسیع را ارواح افتخار آن سقوط خواهد داد و بایست هر چه رود ترارین
دو خطر بزرگ این زبان مشترك ما و خود را بحاجت دهید ، که راضی میشود که
عوض حملهٔ پاکیزه و روس ، اعدای الصراط المستقیم . (از بنی طری دوغری)
گفته شود .

حضرت علامهٔ فقید ، در زبان انگلیسی نیز خیلی وارد بودند ..
بالاخره این معر متفکر - این قلب عظیمین - این دیدهٔ بینا و این دانشمند
توانا این مرد افتخار بحسن و این قهرمان حده‌نگار معارف و مطبوعات کشور که
در حوالات زمان و شنش صلیحی مکان حسن و بابعای بحواهم دید بساعت دو نیم سنبه
۱۶ حورا ۱۳۴۹ رندگی را بدرود گفت . (انالله وانا الیه راجعون)
وی با رفتن خود حلالی عطیمی را بوحود آورد که مشکل است این حالیکه
به این زودیها پر شود .

سنا تورحمیرا سلجوقی یگانه رارداررندگی افتخار آمیز حضرت علامه که
درین نه سال اخیر به پرستاری وی شب و روز مصروف بود و درین راه صحت خود را
از دست داد اتفاقاً در این اواخر برای معالجه به آلمان رفته بود و در طی به سال اخیر
فقط همین هفته را که طومار حیات استاد درهم ریخته ارسف مصاحب و پرستاری
وی محروم گردیده است .

بلی در جنس حالتی استاد حشم ارجهان پوشید و در حالیکه به کلمه توحید
ترربان بود بر فبق اعلی پیوست .

اللهم اغفره وارحمه و تجاوز عنه . اعی یا رب العالمین

سازمان اسناد ملی ایران

آقای مدیر

چون میدانم که هم خودتان و هم خوانندگان راهنمای کتاب و بخصوص علاقه‌مندان محض «اسناد و مدارك» مجله مایل هستند از كم و كيف قانون تأسيس آرسيو ملي ايران با حشر باشند. اين يادداشت را خدمتتان مي‌فرستم تا بهتر ترتيب كه نياسته بدانند مورد استفاده قرار گيرد.

سيروس پرهام

تصويب و ابلاع قانون تأسيس سازمان اسناد ملي ايران ثمره مجاهدي است كه بريدك به بيست سال پيس آغاز گرديد. نخستين بار در او احر سال ۱۳۳۲ دولت به بررسي مقدماتي مشكلات تراكم رور افرون اوراق و پرونده‌ها در دستگاههاي دولت پرداخت و نتيجه بررسي، كه متضمن ضرورت امحاء اوراق زائد و بي فايده بود، در سال ۱۳۳۳ رسماً در مجلس سنا مطرح گرديد. يكسال بعد همزمان با دعوب يكي از كارشناسان آرشيو ملي آمريكا به ايران و به ابتكار مؤسسه علوم اداري (سابق) مطالعاتي در جهت تهيه و پيشنهاد لوايح سه گانه و تأسيس آرشيو ملي، «امحاء اوراق رائد دول، و «بايكاني دولتي، بعمل آمد كه هيچيك از طرح‌هاي سه گانه به مرحله اقدام دولت وقوه مقننه نرسيد.

فهرستين لايحه

نخستين لايحه دولت بمنظور كسر مجوز قانوني امحاء اوراق بي ارزش در بيست و يكم بهمن ماه ۱۳۳۵ به مجلس سنا تقديم شد. اين لايحه كه تحت عنوان «قانون راجع به ازبين بردن نوشته‌ها و اشياء و اوراق غير قابل استفاده موجود در بايكاني‌هاي وزارتخانه‌ها و ادارات مستقل و بنگاههاي دولتي، توسط وزارت دادگستري تهيه و تقديم شده بود سوء طر و مخالفت شديد بسياري از سناتورها برانگيخت. مخالفت سنا، كه سر امحاء موجب عدم تصويب لايحه دولت گرديد، علل گوناگون داشت كه مهمترين آنها محدود بودن هدف لايحه به امر امحاء و همچنين تشريفات بسيار طولاني و در عيس حال نامطمئني بود كه در زمينه از بين بردن اسناد را كه پيش بيني شده بود

نظريات مخالفان

صمن انتقاد اره حدوديت لايحه به امر امحاء، چندان در سناتورها ياد آور شدند كه معدوم ساختن اوراق بلا استفاده و نگهداري اسناد با ارزش لازم و ملرود يكديگرند و گفته شد كه لازم است دولت براي نگهداري اين اسناد و اوراق و تشكيل يك آرشيو واحد اقدار، كند تا مثل همه حاي ديا اين اوراق و اسناد مهم يك مركزيتي پيدا كند و در موق

رونوشت اوراق مورد نظر خود را در حدود مقررات اخذ نمایند.

بدیهی است که بوامسدا، کان امحاء اسناد واحد ادرس قاموبی با محدودیت مهلت چهار ماهه نمی‌تواند اعتماد مورد نیاز را جلب کند، خاصه آنکه همیشه امکان آن هست که سندیت اوراق پس از انقضای مهلت چهار ماهه بر اساس خاص دینفع معلوم گردد. این میر بدیهی است که بمسید مهلت خود بخود موجب تداعی امحاء قاموبی امحاء اوراق می‌گردد. اداینها گذشته بصورایسکه طی این فرصت کوتاه درسراسر کشور اسخاص دینفع (ملاوه کلیه کسانی که بنحوی از انحاء توهم دینفع بودن خود را داشتند) بهسار، انهای دولتی مراجعه کنند ورونوشت اوراقی را بمطالبه نمایند که طی سالیان، در زیر رهنهای متروک و درهرادران گونی رو بهیم اساسنه سده و بهیحوجه قابل دسترسی و مراجعه بود، بخودی خود برای غیر عملی داشتی اجرای لایحه دولت سنده بود.

متر گت، رزم

اولین حرکت دولت در جهت معدوم کردن اوراق بی ارزش حنای دستخوش سکست گردید که تا قریب دهسال پس از آن هیچگونه کوششی در زمینه حل و گیری ارتراکم اوراق راند بعمل نیامد. پس از آنکه «شورای عالی اداری کشور» در سال ۱۳۴۱ تشکیل شد مشکلات تراکم پرونده‌های راکد - که با گسترش روز افزون فعالیت دستگاه دولت هر روز

احتیاج از آنها استفاده شود،» همچنین این نگرانی ابراز گردید که با تسویب و اجرای این قانون ممکن است «صررها و حسارت‌هایی از لحاظ فرهنگی، ادبی، تاریخی، شرح حال و بیوگرافی اشخاص وارد شود.... در اوراق دولت چیرهای جالبی پیدا می‌شود که مورد استفاده نویسندگان و مورخین واقع می‌شود.»

علت دیگر عدم موافقت سنا، روسهای کهنه و غیر قابل اعتمادی بوده برای از بین بردن اوراق راند پیش‌بینی شده بود. مثلاً «ماده» پنجم لایحه مقرر می‌داشت که در هر وزارتخانه یا سازمان دولتی کمیسوینی به بررسی سوابق و پرونده‌ها بپردازد و سیاهه اوراق قابل امحاء را تهیه کند و برای تصویب بهائی به کمسیون دیگری که در نخست‌وربری تشکیل میشد ارسال دارد. این روش که طاهر امستلرم بررسی يك يك اوراق کلیه پرونده‌های موجود بود این توهم را برانگیخت که «برای بررسی پنج میلیون برگ یکصد و پنجاه سال» وقت صرف خواهد شد.

اما آنچه موجب نگرانی و سوء طین اکثریت سناتورها گردید مفاد ماده هشتم لایحه بود که امکان از بین رفتن مدارك قابل استناد و اسناد مورد نیاز مردم را تلویحاً «و بلکه تصریحاً» پیش‌بینی می‌کرد. طبق ماده مزبور «کسانی که از محتویات پرونده‌های مختومه راح بخود بخواهند استفاده نمایند می‌توانند ظرف چهار ماه (از تاریخ تصویب این قانون) بمراجع مربوط مراجعه و

استفاده می‌گردد . از این رو پیشنهاد گردید که قبل از کسب مجوز قانونی برای امحاء اوراق رائد و تأسیس آرشیو ملی ایران (برای نگهداری اسناد واحد ارزش‌دائمی) همچنانکه در سایر کشورها معمول است برای نگهداری پرونده‌هائی که راكد تشخیص گردیده و مورد مراجعه مستمر نیست مقدماً مرکز مجهری در تهران و بتدریج در شهرستانها ایجاد شود .

در نتیجه طرح «مرکز بایگانی راكد» در اواسط سال ۱۳۴۳ تهیه شد که پس از تأیید هیئت رئیسه شورای عالی اداری کشور در اول دی‌ماه همان سال به تصویب هیئت وزیران رسید. وزارت آبادانی و مسکن نیز در جهت اجرای تصویب نامه قطعه زمینی به مساحت ۲۲۰۰۰ متر مربع (درکوی کن) به مرکز بایگانی راكد اختصاص داد و نقشه‌های مرحله اول و دوم ساختمان مورد نیاز با پیش‌بینی چهار انبار سه هرامتری که تا پنجاه سال بعد گنجایش پرونده‌های راكد سازمانهای دولتی را داشت آماده گردید . طرح مربوط علاوه بر عامل صرفه‌جویی در هزینه نگهداری پرونده‌های راكد و آزاد شدن فضای مورد نیاز ادارات، امر تفکیک و طبقه‌بندی و تنظیم پرونده‌های راكد و تشخیص اوراق زائد را امکان‌پذیر می‌ساخت و مهمتر آنکه اسناد با ارزش تاریخی را که در اطاقها و انبارهای موجود هر آن در معرض خطر آتش‌سوزی بود و بتدریج از گرد و خاک و رطوبت و

حجم آنها افزوده می‌شد باردیگر مورد توجه کارشناسان امور اداری قهرار گرفت .

بررسی‌مقدماتی مشکلات بایگانی‌های راكد با توریع پرسشنامه‌هائی میان سازمانهای دولتی (در سال ۱۳۴۲) آغاز شد. از آنجا که اطلاعات جمع‌آوری‌شده از این طریق مورد تردید بود بازدید از بایگانی‌های راكد وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی در تهران و بررسی احمالی پرونده‌های راكد بعنوان اقدام مکمل در همان سال آغاز شد و در نیمه اول سال آغاز شد و در نیمه اول سال ۱۳۴۳ این اطلاعات کلی (با صریح اطمینان ۹۵٪) بدست آمد :

- در ۳۶ وزارتخانه و مؤسسه دولتی که مورد بررسی قرار گرفت قریب به ۱۰۰۰۰۰ پرونده راكد وجود دارد که در ۲۷۰ اطاق و انبار انباشته شده و فضائی متجاوز از ۱۲۰۰۰ متر مربع اشغال کرده و هزینه نگهداری آنها سالیانه بالغ بر ۳۸۰۰۰۰۰ ریال می‌گردد .

طرح مرکز بایگانی راكد

این بررسی‌ها نشان داد که مقدار معنابهی از پرونده‌های شصت سال اخیر و اسناد ملی و تاریخی صد ساله و صد و پنجاه ساله در زیر زمین‌ها و انبارهای مرطوب و نامناسب به بدترین وضعی رویم انباشته شده که نه تنها قابل دسترسی و مراجعه نیست بلکه بتدریج صایع و غیر قابل

موش و مورپانه می‌پوسید و صایع می‌شد محفوظ و مصون می‌داشت .

بررسی «زیگانه‌های»

پس از آنکه مقدمات ساختمان مرکر بایگانی راكد تدارك دیده‌شد و گزارش بوجهی طرح بمنظور تأمین اعتبار به‌سازمان برپامه‌ارسال گردید، ضروری داشته‌شد که قبل از انتقال پرونده‌های راكد به‌مرکر مروری و کیف‌محتویات بایگانی‌های راكد بطور دقیق‌تری مشخص شود . درجهت حصول این‌هدف هیئت‌هایی از کارشناسان شورای عالی اداری به‌تعدادی از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های وابسته که بایگانی‌های راكد حجیم‌تر و متشعب‌تری داشتند - اعرام گردیدند . نتیجه این بررسی مجموعه «گزارش بررسی بایگانی‌های راكد» در باره وزارتخانه و سازمان‌های وابسته بود که در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ تقدیرج تکمیل گردید. (این گزارش‌ها مشتمل بر مشخصات اساسی سری‌های پرونده‌های راكد هر يك از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها تفكیک ادارات است .)

رابطین اسناد راكد

بررسی مجدد بایگانی‌های راكد این حقیقت را باردیگر مسلم ساخت که تشخیص و امحاء اوراق رائد و همچنین تنظیم پرونده‌های راكد و صیانت اسناد ملی و تاریخی مستلزم آنست که قبل از

هرچیز پرونده‌های راكد تفكیک شود اوراق زائد از پرونده‌های قابل نگهداری جدا گردد . بهمن منظور در اجرای بحشنامه شماره ۲۳۶۵۰ مورخ ۲۵/۶/۴۵ جناب آقای بحسب وریر کلیه وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی يك بی‌از صاحب‌امتمان با سابقه و دیصلا حیت خود را بحسب «رابط امور اسناد راكد» منصوب و به‌سازمان امور اداری و استجدائی کشور معرفی نمودند . رابطین مروری ، که تعدادشان بحال بحر می‌رسید ، پس از سرک در يك دوره آموزش بوجهی به‌راغبتمانی «قسمت امور اسناد دولتی» اداره کل تشکیلات و روسها برده‌شد «تفكیک و ارزیابی و تنظیم» پرونده‌های راكد را در سازمان‌های متنوع خود آغاز کرد

متأسفانه بیشتر وزارتخانه‌ها بحال نداشتن جای کافی (برای تفكیک و تنظیم) سوابق راكد که غالباً در گونی‌ها بسته شده بود) و همچنین کمبود پرسنل و وسایل مورد نیاز در اجرای این برنامه موفقیتی نداشتند . عدم تأمین اعتبار ساختمان مرکر بایگانی راكد نیز بر سرعت سد و فعالیت رابطین امور اسناد راكد از اواخر سال ۱۳۴۵ تقدیرج نقصان یافت و در اوائل سال ۱۳۴۶ متوقف گردید .

لایحه تأسیس سازمان

اسناد ملی

عدم اجرای طرح مرکر بایگانی

مطالعه نقد مزبور موجب شد که کتاب عربی در فارسی را بدست آورد و مورد استفاده قرار دهد. حقا که مؤلف محترم در تهیه این کتاب درنجا برده اند و کوشش فراوان متحمل شده اند تا مطالبی این-حنین حالب و تازه ارائه کرده اند. در ضمن مطالعه آن نقد و این کتاب، نکاتی بنظر رسید که تقدیم حضورتان میشود تا در صورتی که مقتضی میدانید دستور چاپ آن را بفرمایید:

۱- آقای دکتر شعار در اوایل مقاله خود (صفحه ۸۵ محله) فرموده اند که شرط اساسی پژوهش در این زمینه (عربی در فارسی) احاطه بهر دو زبان عربی (کذا، ظ، عربی و فارسی) و اطلاع از تنبغات دانشمندان صرف و نحو عربی است که حنی در جزئیات مسائل زبان و ادب عربی بحثهای عمیق کرده و هیچ نکته ای را فرو نگذاشته اند. کافی است که بگوییم تنها در باره حروف و اقسام و معانی آنها کتاب بزرگ و گرافقدر مغنی اللبیب تألیف ابن هشام را در دست داریم که نظرش نادر است ...

یادآور میشود که کتاب مغنی اللبیب ابن هشام هشت باب است در دو جلد و هیچیک از بابهای هشتگانه آن در باره حروف نیست. تنها باب اول آن که مفصلترین بابهای کتاب میباشد در باره مفردات است (مفرد در مقابل مرکب) که در ضمن این

راکد و برنامه رابطن اسناد راکد ضرورت تمرکز امور مربوط به تفکیک و امحاء اوراق زائد، تنظیم و نگهداری پرونده های راکد و جمع آوری و طبقه بندی اسناد ملی و تاریخی را در سازمان واحد مسلم ساخت. از این رو مساعی سازمان امور اداری و استخدامی کشور در جهت کسب محور قانونی بمظور تأسیس «سازمان اسناد ملی ایران» افزایش یافت. لایحه مورد نیاز که از اواسط سال ۱۳۴۴ در دست بررسی و تهیه قرار گرفته بود مورد تجدید نظر قرار گرفت (و پس از گذشتن از مراحل در مجلسین) سرانجام در جلسه مورخ ۱۷/۲/۴۹ مجلس شورای ملی «قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران» بتصویب بهائی رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ گردید.

بدینسان بود که سرانجام پس از بیست سال محاهدت در راه ایجاد نخستین آرشیو ملی ایران مقدمات قانونی تأسیس آرشیو ملی- که در بیشتر کشورهای جهان یکی از مظاهر اساسی ملیت و استقلال و پاسدار تاریخ ملت ها بشمار میرود- فراهم آمد.

عربی در فارسی

در شماره اخیر مجله راهنمای کتاب شماره ۱ و ۲، نقدی از آقای دکتر شعار بر کتاب عربی در فارسی تألیف آقای خسرو فرسیدور در چاپ شده است که این جانب مطالعه کرد و از نکات و دقایق که متذکر شده بودید بهره برد.

جمع جمع با جمع الجمع هیچ تفاوتی ندارد چرا اینک جمع الجمع يك تركيب عربی و جمع جمع ترکیبی فارسی و ترجمه جمع الجمع است. جمع الجمع یا منتهی الجمع گویا از محتصات زبان عربی باشد و اینکه نویسندگان قدیم ایرانی و پاره‌ای از ساعران بزرگ گاهی جمعهای عربی را بفارسی جمع بسته‌اند، طاهر آید و علت بوده است. یکی اینکه ارایگوه جمعها اراده مفرد میشده‌اس، همانطور که امروز هم پاره‌ای از جمعهای عربی در فارسی بعنوان مفرد استعمال میشود مانند ارباب، سادات، خدمه، فعله، عمله. معلوم‌اس که بلعمی و دیهقی با منوچهری و نویسندگان و ساعرانی از این قبیل از حواهرها حواهر و اراعاینها عجایب و ارمنازلها، منازل اراده کرده‌اند، در حالی که مقصود از جمع الجمع این است که کلمه‌ای که از لحاظ بنا و علامت و مفهوم جمع است، دوباره جمع بسته‌سود. علت دیگر عنایتی اس که نویسندگان و ساعران بزرگ داشته‌اند باینکه الفاظ و ترکیبات عربی تا ممکن است رنگ فارسی پیدا کند. ملاحظه می‌سود که در متون معروف فارسی ترکیبهای عربی را بصورت ترکیبهای فارسی در آورده‌اند و گاهی در آخر افعال التفضیل عربی، اذات تفضیل فارسی افروده‌اند و بترتیبی در املاي عده‌ای از کلمات عربی و احیانا در معنی و تلفظ آنها داده‌اند که نگارنده در کتاب دستور های املا و انشا شرح داده‌است.

باب از بسیاری از حروف نیز بحث شده است.

۲- در سطر آخر همین صفحه نوشته‌اند که: کتاب بردو بخش قابل تقسیم است بخش نخست شامل بکدوره کامل قواعد صرف عربی که بزبان فارسی در ۱۲۲ صفحه شرح داده شده است، و در چند سطر بعد تکرار کرده‌اند که در بخش اول همه قواعد صرف مشروحاً بیان شده . .

بهتر بود چنین مینوشتند: بخش نخست شامل خلاصه‌ای از قسمتی از مباحث صرف عربی، زیرا با مراجعه بکتاب عربی در فارسی ملاحظه میشود که مؤلف محترم مباحثی از صرف عربی را، آن هم باختصار و گاهی فهرست وار ذکر کرده‌اند و خود در صفحه ۵ گفته‌اند که در این رساله اندکی از مباحث فعل و قسمتی از قواعد اسم و حرف مناسب مقصود اس (ط که مناسب مقصود است) بررسی میشود و در همین صفحه تنها معاصی و مضارع را تعریف کرده‌اند و متذکر شده‌اند که بقیه افعال در این رساله مورد نیار ماسود و در صفحه ۷ بابهای مجرد و مریدیه را که از طولانی‌ترین بحثهای صرف عربی است در ده دوازده سطر خلاصه کرده‌اند و بهمین قیاس

۳- در صفحه ۸۹ گفته‌اند: بهتر است جمع جمع را به جمعهای از قبیل حوران منازلها (جمع عربی با افزودن علامت فارسی) اختصاص دهیم ...

مورد خطاب ، در عربی آن را معادل فعل ادعو گرفته‌اند اگر پایه‌تنبهایی صوت ندا و در حکم صفت است. پس حرا از مجموع حرف ندا و منادی مفهوم صفت اتحاد شده است؟ دیگر آنکه حرف بدای یارامعادل ادعو دانسته‌اند طبق آنچه علمای عربیت گفته‌اند فعل ادعو در تقدیر است و بقولی حرف ندا بجای فعل آبادی یا ادعو است نه معادل آن .

۲ - در صفحه ۱۲۹ در ضمن بحث از **بشهایی** که حروف عربی در فارسی بازی میکنند جنس گفته‌اند:

د - اسم - (مقصود مؤلف محترم حروفی است که بجای اسم می‌شیند) یاد معنای اسم بکار میرود) **حروف جواب عربی در فارسی** بشنر جانشین جمله‌ای میشوند که کار اسم را میکنند و این دو بیت را بمعنوان مثال آورده‌اند :

با آنکه می‌بینم خفا - امید دیدارم
وفا - حشمانب میگویند لا - ایرون
میگویند (ط میگوید) نعم. بانگ طاوس
میکنی (ص - بانگ طاوسان کنی)
گفتا که لا - پس نه‌ای طاوس خواحه
بوالعلا - در اینکه دو حرف جواب لا و نعم
در این دو بیت جانشین جمله است حرفی
نیست، سخن در این است که جمله‌هایی
که این حروف بجای آنها قرار گرفته
چگونه کار اسم را میکنند؟ و آیا در فارسی
جمله‌ای یافته میشود که کار اسم را بکنند؟

۳ - در صفحه ۱۳۱ در ضمن بحث از فعلهای عربی در فارسی چنین گفته‌اند:
بعضی از افعال عربی در جمله‌های فارسی

۴ - ناقد محترم سبب به بحث دوم کتاب عربی در فارسی که منظور اصلی و قابل توجّه کتاب همین قسمت است زیاد توجّه نکرده‌اند با آنکه نکات قابل یادآوری در این قسمت فراوان یافته میشود .

از این گذشته موضوع سخن بسیار دقیق و پرازش است که تنوع و کنجکاوی در متون فارسی و عربی، زیاد لازم دارد و همانطور که مؤلف محترم خود در مقدمه کتاب خواسته‌اند (در صفحه چهارم) هر کس بطری سبب بمندرجات کتاب دارد ابرار دارد و از این رهگذر در این مهم، با ایشان اشتراك مساعی کند، تا چاپهای دیگر کتاب، کاملتر از کار درآید

بوسنده این سطور که اخیراً موفق بمطالعه و استفاده از کتاب عربی در فارسی شده‌است. نکاتی بنظرش رسیده که اینک قسمتی از آنها را که مربوط به بخش دوم است در اینجا مینگارد باشد که سودمند افتد .

۱ - در صفحه ۱۲۷ سطر آخر :
یا که از حروف ندای عربی است در فارسی بعنوان صوت ندا بکار میرود مانند :
یارب ، یا علی ، یا خدا ، در اینجا نگفته‌اند مقصودشان از صوت ندا چیست ؟ و چه فرق است میان یارب در يك عبارت عربی و در يك عبارت فارسی؟ (مسأله قابل دقت تعریف درست صوت است) در حاشیه مربوط باین مطلب نوشته‌اند که صوت ندا بنظر نگارنده در حکم صفت است مثلاً یارب یعنی خدای

کار اسم را میکنند مانند احسنت در این بیت فخرالدین اسعد گرغانی ،
و گرچه شاعری باشد به دانا

بسی احسن و ره گوید به عمدا
همچنین در صفحه ۱۲۹ گفته اند که
گاهی حروف عربی مانند حروف فارسی
بمعنی لفظ آن حرف می آید و کار اسم
را میکنند. در این دوهورد و بطایر آن که
تا حدی پیچیده بنظر میرسد بهتر است
باین قاعده کلی توجه شود که چه در عربی
و چه در فارسی ، هر يك از انواع کلمه
(غیر از اسم) که در جمله لفظ آن مقصود
باشد به معنی و مفهوم ، در حکم اسم اسبو
همه حالات اسم را میگیرد ، مثلا در این
حمله : احسنت درواری جزو صوتها
است . چون لفظ احسنت مقصود است ، دارای
حالت مسند الیهی است و در جمله با
از حروف اضافه است . باینر حال هستند
الیهی دارد .

۴ - در صفحه ۱۴۹ . ه - علامت
جمع و نسبت در يك جا جمع شده اند
مانند اصولی - صادراتی - وارداتی .
ذکر کلمه اصولی در ضمن مثالهای دیگر
ظاهر مناسب باشد زیرا در اصطلاح
صرفی ، علامت جمع تنها بعلامتهای جمع
سالم اطلاق میشود و جمع مکسر علامتی
ندارد ، فقط بنای مفرد باید تغییر کند .

۵ - صفحه ۱۴۹ . بسداری از صفات
نسبی بوسیله فارسی زبانان از ویژگی
ترجمه شده است :

طلائی - اداری - قانونی -
مصنوعی - اعتدالی - اقتصادی - نظامی -

معمولی - پاره ای از این نسبتها (و شاید
همه آنها - تتبع لازم است) از قدیم در
میان فارسی زبانان و عرب زبانان معمدل
بوده است از جمله کلمه قابونی از قرنها
قبل از نفوذ زبانهای فرنگی در فارسی .
عربی استعمال میشده است ، در تعریف
منطق گفته شده است .

المطلق آلة قانونیه ... و یکی از
پادشاهان معروف عثمانی سلطان سلیمان
قابونی است .

۶ - صفحه ۱۵۱ : جمع صحیح حنی
حنی است
حنی درست به حسن باواحدی از
حنی است .

۷ - در همان صفحه . بعضی از کلمات
فارسی و عربی را جمع مکسر سمند ،
اینگونه جمعها گاه در عبارات عربی هم
آمده است . از آن جمله اند : در اویش ،
فرا امس ، ساس ، عمادین ، خوانس ،
خوانس ، نادر ، نابل ، لئوس ، رنود ...

جمعهایی از قبیل دراویش ،
فرا امس ، بساتین ، هادین را معلوم نیست
فارسی زبانان بسته باشند . این جمعها
در متون عربی بخصوص اقرن معتم بعد
ریاد دیده میشود . بهر حال این مورد و
نظایر آن محتاج به تتبع بیشتری است

۸ - صفحه ۱۵۲ در ضمن شرح لغات
ساختگی از ریشه های عربی گفته اند

ج صغه های مبالغه مانند بقال (اصلا
بمعنی تره فروش) اخاذ ، خراج ،
سیاس ، ثبات ، دراك ، صراف ، نطق
خر از ، قطور

کلماتی از قبیل بقال (سری فروش)

افت شبهه بایی .

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که خود عربها بسیاری الفاظ را بر خلاف قیاس استعمال کرده و میکنند و ارا اینجهت نویسندگان از قدیم در زمینه اینگونه الفاظ کتابهایی نوشته اند از قبیل **درة الفواص** **حریری** و **ما تفلط فیه العامه** و چند کتاب دیگر .

۱۰- صفحه ۱۵۳- بار در صمن ذکر لغات ساختگی از ریشه های عربی حنی گفته اند : ه اسم های مفعول (مقصود اسم مفعولهایی است که فارسی زبانان از ریشه عربی بقیاس اسم مفعولهای عربی ساخته اند) : **مبغوض** ، **موسوء** ، **مظنون** ، **مقروض** ، **موعود** ، **مفلوک** ، **مکروم** ، **مولود** ، **مخبط** ، **مدمغ** ، **مزلف** ، **مدام** .
از الفاظ مربوط ، **مقروض** بمعنی وامدار صحیح است و ساختگی نیست و خود نویسنده محترم در پراثر توصیح داده اند که اصلاً بمعنی بریده . بعضی احتمال داده اند که قرض بمعنی وام همان قرض بمعنی بریدن است که القرض مقراض المحبة . کلمه **موعود** از قدیم در عربی استعمال شده و در قرآن در آیه دوم از سوره بروج آمده است و اگر فارسی زبانی ، از روی اشتباه **موعود** را بجای **مدعو** بکار برد ، این را نمیتوان تصرفی از طرف فارسی زبانان در یکی از ریشه های عربی بحساب آورد . لفظ **مکروم** را نگفته اند در کجا استعمال شده است و در هر حال اگر مسح نویسی برای رعایت سجع لفظ غلطی را از خود ساخت و عموم

خرار (مهره فروش) صفات شغلی هستند نه صیغه مبالغه همانطور که در فارسی پساوند **گر** گاه دلالت بر مبالغه میکند مانند **دادگر** ، گاه بر شغل مانند **آهنگر** . ورن فعال هم در عربی گاهی مبالغه است گاهی صفت شغلی یا نسبت شغلی (شرح شافیه نظام مراجعه فرماید) . از نسبت های شغلی عربی که وارد فارسی شده پاره ای در اثر مرور زمان تغییر معنی داده یا در مفهوم وسیعتری بکار رفته است مانند عطار که در اصل بمعنی دارو فروش و بقال که بمعنی سری فروش بوده است و امروز در مفهومهای وسیعتری استعمال میشود .
۹- در همان صفحه ، درباره صفتهای مشبیه که ایرایان از ریشه عربی ساخته اند ، سخن ادامه یافته است و این مثالها را ذکر کرده اند : **جبون** ، **خجول** ، **فکور** ، **حجیم** ، **خلق** ، **شبهه** ، **فجبع** ، **اصل** ، **رشید** ، **سلس** .

از الفاظ مربوط ، **اصل** در همین معنی که در فارسی بکار میرود ، در عربی استعمال شده است (بفرهنگهای عربی رجوع فرمایید) **خلق** هم در عربی استعمال شده ولی بمعنی تام الحلقه و فارسی زبانان آن را در معنای دیگری بکار نمیبرند . کلمه **رشید** از قدیم در عربی آمده است از جمله در چند آیه از قرآن که یکی از آنها آیه ۸۰ از سوره هود است . لقب یکی از خلفای معروف عباسی نیز میباشد و در فارسی معنای دیگری بآن داده اند . کلمه **شبهه** هم در سخنی منسوب بفاطمه زهرا (ع) در خطاب بفرزندش حسن ، آمده است :

شده اعرابی .

این بحث تتبع و استقراء بیشتری لازم دارد. بسیاری از تعییرات و اصطلاحات مذکور و اصطلاحات دیگر معلوم نیست از عربی وارد فارسی شده یا برعکس. عده‌ای از آنها در متون عربی قبل از قرن چهارم هجری از قبیل آثار حاحط و ابن قتیبه و یعقوبی دیده نمی‌شود ولی در آثار فارسی قرنهای چهارم و پنجم نگارفته سپس در آثار عربی از قرن پنجم بعد بحشم، بجورد، ساگیر ناید گفت عربی بسویسا از کتابهای فارسی گرفته‌اند. پاره‌ای تعییرات اسب که در يك رمان یا دو رمان خیلی نزدیک بهم، در آثار عربی و فارسی هر دو استعمال شده و معلوم نیست کدام از دیگری گرفته است **اسب خواستن** در تاریخ بیهقی مکرر آمده و در **کتاب الوزراء** هلال صابی بصورت **ازکب علی الرسم** و در تاریخ عتبی به تعبیر دیگری دیده میشود. یا اصطلاح **بستگاهی** در تاریخ بیهقی و **عشرینان** در تاریخ عتبی که ناسابی نمیتوان گفت کدامیک از دیگری گرفته است و تحقیق این امر با بررسی و کنجکاوی فراوان و تطبیق متون مختلف فارسی و عربی ما یکدیگر تا حدی امکان پذیر است گمان میرود پس اردقت کافی جنس نتیجه گرفته شود که بیشترین تعییرات و اصطلاحات از فارسی عربی ترجمه شده اسب خصوصاً اصطلاحات اداری و تشریعاتی که عربها خود فاقد آن بوده اند و اینها به اصطلاحات را یا عیناً از فارسی گرفته‌اند یا بران خود ترجمه کرده‌اند .

اهل زبان هم از وجود چنین لفظی آگاه نشدند، این را نمیتوان تصرفی از طرف سخنگویان بر بانی در ریشه زبانی دیگر دانست .

کلمه مولود بمعنی تولد یافته همانطور که در باور قی متذکر شده‌اند ، در عربی استعمال شده در قرآن و حدیث هم آمده است و اگر بندرت در زمان تولد نگار رفته باشد مسلماً تحریف کلمه مولد میباشد .

لفظ **مزلف** ریشه عربی ندارد بلکه اسم مفعول ساختگی از زلف فارسی است. و **مدام** بمعنی همیشه محفف **مادام** اسب که یکی از افعال ناقصه عربی و بهمین معنی میباشد .

۱۱- صفحه ۱۵۳ در ضمن شرح لغات ساختگی از ریشه فارسی اینطور گفته‌اند : **ب صیغه مبالغه مانند: براد، نماز، فداال.....**

فیال صیغه مبالغه بسبب بلکه بسبب سغلی است و آن را عربی نویسان قدیم ساخته‌اند و در کتاب **نشوار المخاصرة** تنوخی و دیگر آثار قرن ۵ و ۴ آمده است. میدانیم که کلمه **فیل** عربی سده پیل اسب و عربها آن را از قدیم استعمال کرده‌اند در قرآن نام سوره‌ای است و در رمان جاهلیت یکی از مدعی‌های تاریخ عام الفیل بوده است. از لفظ **فیل** **فیال** بنا کرده‌اند که مرادف **پیلان** فارسی و نیز بمعنی دارندۀ فیل است .

۱۲- از صفحه ۱۶۲ تا صفحه ۱۶۵ مربوط است بلغات و اصطلاحات ترجمه

اینگونه تلفظ کند . عموم فارسی ربانان مداوات و مدارات را مداوا و مدارا تلفظ میکنند ولی کسی ملاقات و مکافات را ملافا و مکافا (ص ۱۷۶) تلفظ نمیکند و اگر ساعری برای ضرورت شعر ملافات را ملافا گفته ، این تصرف فارسی ربانان در الفاظ عربی بیست واصل اگر ساعری از روی ضرورت کلمه ای را برخلاف قیاس استعمال کرد این را نمیتوان عنوان یا استعمال کلی بحساب آورد .

۱۴- صفحه ۱۷۶- (مربوط تصرف فارسی ربانان در الفاظ عربی) جنس گفته اند حذف ال مانند واسطه العقد و واسطه القلاده بنی العباس ، ابن المفعع ، ذی الحجة ، میشود و واسطه العقد و واسطه القلاده بنی عباس ، ابن مفعع ، ذی حجه .

اینکه در فارسی واسطه العقد و واسطه العقد و ابن المفعع را ابن مفعع یا ذی الحجة را ذی حجه و بنی العباس را بنی عباس میگویند ، تصرف در زبان عربی نیست . اینها ترجمه فارسی الفاظ مذکور است . يك ترکیب عربی به يك ترکیب فارسی ترجمه شده است

۱۵- در همین صفحه :

بسم الله الرحمن الرحيم در فارسی بسمل شده است . در پاورقی مربوط باین مطلب توضیح داده اند که بسمل یعنی ذبح هیچ فارسی ربانی بجای بسم الله بسمل نمیکوید .

بسمل تنها بعنوان کنایه از ذبح استعمال میشود از این جهت که ذبح کننده هنگام ذبح بسم الله میگوید و عربها از بسم الله مصدر

مطلب دیگری متناسب با این بحث که این هم محتاج به تنوع و رسیدگی بسیار میباشد ، اصطلاحات فلسفی ، ریاضی ، هیئت و نجوم و پزشکی است که فارسی آنها در کتب علمی قرن چهارم و پنجم از قبیل عداية المتعلمين ابو بکر احوینی و کتابهای فارسی ابن سینا ، خصوصاً دانشنامه علایی و کتاب التفهیم فارسی ابوریحان (در اینجا بار سخن در این است که التفهیم عربی ترجمه التفهیم فارسی است یا بعکس) و آثار دیگر آمده و معادل آنها در کتابهای علمی عربی هم آمده است . باید دید که کدامیک از دیگری اقتباس کرده است ؟ در هر حال داور قلمی درباره این موضوع با سانی میسر نیست .

۱۳- از صفحه ۱۶۷ بعد مربوط است به تغییرات واژه های عربی در فارسی . مقصود از این بحث علی القاعده ذکر الفاظ عربی است که در فارسی نوعی تغییر در آنها راه یافته و عموم فارسی ربانان هم آن لفظ تغییر کرده را استعمال میکنند مانند الفاظ ارقبیل تماشا ، مدارا ، حیوان ، مالمات ودهها لفظ دیگر که تقریباً همه فارسی زبانان بهمین نحو که معمول است بلفظ میکنند اما اگر کلمه ای را یک نفر یا چند نفر غلط تلفظ کردند مثلاً کسی در اثر عجله منواضع و متکلم را (صفحه ۱۶۸) با سکون تا تلفظ کرد نام اینگونه امور را نمیتوان تغییر و تصرف اهل زبانی در ربانی دیگر گذاشت . از این گذشته در ضمن این بحث پاره ای از الفاظ با نوعی تغییر ذکر شده که گمان نمیرود هیچ فارسی ربانی

دادگاه علیه یاله او رای داد ، قطعاً

۱۶- در صفحه ۱۷۷ (باز هم مربوط
به تصرف فارسی زبانان در الفاط عربی)
گفته اند : افزایش پیش از یک حرف مانند
احمدلا، محمدلا، ابوالعباسان، حسان
جعفران . (مقصود این است که افزوده
شدن این حروف بدنبال اسمهای خاص عربی
بوعی تصرف فارسی زبانان در الفاط عربی
است) اینطور که معلوم است، مردم ایران
در نواحی مختلف ، از قدیم برای آسانی
تلفظ یا برای مشخص ساختن اسم خاصی
از میان اسمهای خاص دیگر .

خاص، خواه فارسی، خواه عربی یا یاربابی دیگر، در هر ناحیه مناسب با لهجه خود، حرفی یا حرفی میفروده اند. مقدسی در کتاب نفیس احسن التقاسیم (تالیف در حدود هر اربع سال قبل) در وصف اقلیم حمال (عراق عجم) گوید: مردم ری، علی، حسن، احمد را علکا، حسکا، حمکا، اهل همدان، احمدلا، محمدلا، علیلا و در ساوه ابوالعاسان حسان، جعفران میگویند. این نوع تعبیر در اسامی خاص در آثار گوناگون فارسی و عربی دیده میشود. اکنون هم معمول است. امروز در پرد در آخر اسمهای خاص کاف ماقبل مضموم میاورند مثلاً علی و حسن را علیون و حسنون میگویند و در قم هاء غیر ملفوظ میاورند، علیه، حسنه و در اصفهان چی میاورند: علیچی، حسنچی

۱۷۔ درہمیں صفحہ: بر علیہ و بر لہ
کہ صحیح آنها علیہ ولہ است۔

عالمی ادارہ صحت، جنیوا، افریقا

۲۔ صفحہ ۱۸۱ . فارسی زبان

بدستور زبان طاهرآ مناسب نباشد مگر اینکه در معنی اصلی خود که رنگ آمیزی و نگاشتن و تصویر و اینگونه امورات استعمال شود .

علی اصغر فقیهی

کتابشناسی فردوسی

آقای حشمت مؤید استاد زبان فارسی در دانشگاه شیکاگو (امریکا) اصطلاحات و توضیحات مذکور در دیل را ضمن نامه ای درباره کتاب کتابشناسی فردوسی ارسال داشته اند با اظهار امتنان درج می شود .

— در فصل کتب و مقالات مربوط به شاهنامه اضافه شود

1- A. Coomaraswamy, Miniatures from on early Persian Shāhnāmah در Bulletin of the Museum of Fine Arts, Boston 1930/V 28/pp. 27

مقاله است و دومجلس مینیاتور

2 — M. A. Potter : Sohrab and Rustem ; epic theme of Combat between father and son; study of its genesis and use in literature. 1902 New Buckram

— ص ۵۱ در کتاب تاریخ ادبیات

فارسی تألیف بوزانی بخش مربوط به فردوسی از ص ۵۸۵ تا ۶۱۸ است

— ص ۷۵ شماره ۱۷۲ ترجمه شاهنامه

است نه کتاب یا مقاله در باب شاهنامه و بحای خود در ص ۹۲ درست نقل شده است . ضمناً ناگفته نماند که نام این شخص

ابراهیم را بر اهام تلفظ کرده اند.

همه فارسی زبانان ابراهیم را ابراهیم تلفظ کرده و میکنند. در متون فارسی و اشعار هم به همین صورت آمده است و اگر فردوسی در داستان لمبک آبکش و بر اهام (که ظاهراً نظر بویسنده محترم همی داستان بوده است) باین صورت آورده یا برای ضرورت شعر سوده است یا از مأخذی نقل کرده که در آنجا باین شکل وجود داشته است و درست و چه دوم است زیرا میتوانست برای ضرورت شعر ابراهیم را بر اهام بگوید .

۲۱- گرچه منظور اساسی در این یادداشتها ، تنها یادآوری در خصوص مطالب کتاب است ولی مناسب دید که در پایان ، دومورد را که از لحاظ اشایی تذکر آن لازم بنظر میرسد ، یادآور شود :

در بسیاری از صفحات کتاب این جمله تکرار شده است : فلان کلمه کار فلان کلمه را میکنند که تا حدی بارها و بامأنوس بنظر می آید. چه اشکالی داشت که بجای آن مینوشتند مثلاً اسم در فلان مورد بجای صفت قرار میگیرد یا در معنای صفت بکار میرود .

دیگر استعمال کلمه نقش است در موارد گوناگون مثلاً: حروف عربی در فارسی این نقشهای دستوری را بازی میکنند. میدانیم که نقش امروز یک اصطلاح نمایشی و سینمایی است (که آن هم معلوم نیست صحیح باشد) و بکار بردن آن در موارد دیگر بویژه در یک کتاب مربوط

- غالباً بحای شاک Schack ساخ Schach
چاپ شده است)
- ص ۱۰۰ شماره ۵۹ عنوان این
کتاب چنین است
Persian and Japanese Literature
در جلد اول آن ترجمه مختصر
شاهنامه آمده است از ص ۳۳۵ و هجو
نامه معروف هم در پایان آن گنجانده
شده است .
- ص ۱۰۶ شماره ۸۳ این کتاب در
۱۹۵۴ در ۲۵۰ نسخه تجدید چاپ شده
است. مؤلف آن حامد پوری (B. Puri)
دکتر یک دستور برگ پارسى است که
در ۱۹۵۲ باغاری سابردهمیس ساهراده
وینچستر انگلستان اردواج کرده و چاپ
احیر کتاب را به سوهرس ویر بحاطره
پدر و مادرش اهداء نموده است .
- ص ۱۱۷ چنانکه عکس دو صفحه
از کتاب شناسی ایران روسی در او آخر
کتاب ص ۷-۲۲۶ نشان میدهد این قسمت
یعنی فصل مربوط به ترجمه‌های شاهنامه
در روسی ناقص است دوسه مطلب که ذیلا
یاد می‌گردد مأخوذاست از اصل کتابهای
روسی که بنده خود دیده‌ام و حملگی در
همان دو صفحه مندرج در کتاب حنابعالی
هم بخط روسی هست .
اولا در ۱۹۴۹ دو تن مترجم بنام
Derjavina و Selvinski شروع بترجمه
شاهنامه کردند. منتحباتی از این ترجمه
چاپ نشده باضافه ترجمه‌هایی از دیگران
در مجموعه‌ای سال ۱۹۵۱ نشر یافت ،
ص ۱۰۷ تا ۲۳۵
- در ۱۹۳۴ ترجمه بیست داستان
ارسانامه بقلم Lozinski در ۱۵۴ صفحه
نشر یافت .
- در ۱۹۵۷ ترجمه دیگری منتشر
گردید بقلم Braginskii و Shaisovskii
در ۹۷۴ صفحه . اسمی از لاهوتی و بانو
(Banu) در آن ندیدم و میدانم آیا با
شماره ۱۳۱ (۱۱۷) حنابعالی یکی است
یا جلد دوم آن است یا خود ترجمه دیگری
است که حضرت تعالی دیده‌اید. این ترجمه
کامل است و هجوه نامه سلطان محمود را
هم در پایان نقل نموده است . ضمناً جلد
اول ترجمه Banu گویادر ۱۹۴۳ منتشر
گردیده باشد .
- ترجمه کمال دیگری بقلم
S. Lipkin در ۵۲۲ صفحه در ۱۹۵۹
چاپ شده است .
- ص ۱۲۴ تا ۱۵۴- در باب ترجمه
گجراتی بقلم Kuntar جهانگیر تاوادیا
انتقادی نوشته‌است در OLZ 1925/V
28/pp 92
ضمناً بقول تاوادیا این ترجمه‌اش
فارسی را هم شامل است بخط گجراتی و
ده مجلد است .
- ص ۲۱۶ شماره ۱۱ راجع باین
چاپ اوسکارمان انتقادی نوشته‌است در
OLZ / 1909 / V 12 / pp
60-63
- درباره چاپ معروف احیر. و سیه
دیر ستر برتلس آقای کانوس (Kanus
Credé) انتقادی چاپ کرده الان تاریخ

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفته
صیت داد و معدلت ار ماه تا ماهی گرفته
۴- مظفرالدین شاه :

دمید کو کب فتح و طفر به عون الله
گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شا
۵- محمد علی شاه :

به توقیع برزد به عون الهی
محمد علی حاتم پادشاه
۶- احمد شاه :

حون که ایردخواست رونق باریاند ملک
دیر
نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگه
محمد اسدیار

نامه ای از پارسی

دراواخر شهر یورماه امسال درسف
کوتاهی که در راه فرانسه به آلمان کرد
توفیق یافتم که درسف ماربورگ با پروفیسر
لنز (Leniz) ایرانشناس بنام آلمان
که ایام بارنشستگی خود را در این شهر
می گذراند ملاقات کنم. خبرحالی که
ایشان شنیدم تشکیل انستیتوی مطالعات
هندواروپائی وابسته به دانشگاه ماربورگ
است که بخش مطالعات ایرانی قبل ازاسه
را در بردارد. (البته بخش ادبیات فارس
در قسمت مطالعات اسلامی دانشگاه است)
قراراست که پروفیسور شرلات (Sherath)
ازفرانکفورت به ماربورگ منتقل شو
و در این انستیتو به تحقیق و تدریس
پردازد.
چندی پیش دانشگاه ماربورگ کتابخا

دقیق و حتی بطور یقین نام محله را هم
نمیدانم ولی ۶-۷ سال پیش بود و در
Oriens یا Der Islam درج گردیده
است حتماً .

صیغ مهر پادشاهان قاجار

ار سلاطین گذشته آنها که ذوقی و
حالی داشتند هر يك مهر سلطنتی خویش را
به سعی می آراستند . شاه عباس کبیر
« بنده شاه ولایت عباس » و کریمخان زند
« یا من هو بمن رخا کریم » راسح مهر
خود قرار داده بودند .

ار پادشاهان قاجار بحزمؤسس این
سلسله آغا محمدخان که طاهراً تکلفات
سلطنت را « خود سبت و حتی عنوان «شاه»
برخویش ننهاد، هر يك تك یبئی به این
مناسبت در دست است که مضمون آنها
تقریباً یکی است و بنظر میرسد فتحعلیشاه
با توجه به استعداد شعری که داشته این
بدعت را نهاده باشد زیرا اخلاف او بر
هر کدام به اقتدای حاقان مغفور ، دريك
بیت شعر ، عطیة سلطنت را با دریافت
« خاتم شاهی » تعبیر و عنوان کرده اند و
اینك آن ابیات بنظر خوانندگان محترم
میرسد :

۱- فتحعلی شاه :

قرار در کف شاه زماه فتحعلی
گرفت خاتم شاهی رقدرت ارلی
۲- محمدشاه :

شکوه ملک وملت رونق آئین و دین آمد
محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین امد
۳- ناصرالدین شاه :

شخصی پروفیسور لنترا خریداری کرد. بحر کتابهایی که ایشان به صورت هدیه دریافت کرده بود که کتابهای اخیر به دانشگاه عیناً هدیه شد. کتابخانه لنترا همراه با کتابخانه شخصی گلدنر (Geldner) که قبلاً این دانشگاه آنرا خریداری کرده بود يك جا به انستیتوی جدید منتقل خواهد شد.

در اینجا بنویست همچنان بیمار است. چند روز پیش به دیدنش رفتم. البته بهوش است و دوستان قدیم خود را می‌شناسد و به سخنان ملاقات کنندگانش گوش می‌دهد.

و به نظر می‌رسد که همه نکات را متوجه می‌شود ولی البته نمی‌تواند صحبت کند و پرسکان از مداوای او عاجز اند و معتقدند که اصولاً حیرت‌زایی را متوجه نمی‌شود. بازی روزگار عجیب است. مردی که دقیق‌ترین معانی و اختلاف معانی لغات زبانهای مختلف برایش روشن بود، امروز از بیان کوچک‌ترین کلمه‌ای عاجز است. روزگار بدتر از این نمی‌توانست با این مرد ناپته رفتار کند. دوستان را سلام برسانید.

احمد تفضلی

کتابخانه حبیب یغمائی

خور - بیابانک

آقای حبیب یغمائی مدیر مجله یغما در موطن پدری خود (خور) به ایجاد کتابخانه عمومی اهتمام فرموده است. متن مقررات تاسیس و استفاده از آن که اعلام گردیده است جهت اطلاع علاقه مندان درج میشود و امید است که در صورت امکان از کتب و نشریات خود به آن کتابخانه ارسال دارند.

۱ - «کتابخانه حبیب یغمائی» در خور بیابانک در ماه مهر یک هزار و سیصد و چهل و نه شمسی هجری مطابق شعبان یک هزار و سیصد و نود و قمری هجری تاسیس و افتتاح می شود.

۲ - این کتابخانه را که شخص حبیب یغمائی بنا نهاده و کتابهای خود را بدان اهدا کرده کتابخانه حبیب یغمائی نامیده میشود و به هیچ عنوان نام آن تغییر نمی یابد.

۳ - کتابخانه را سه نفر امین مقیم در خور به اتفاق اداره و نگاهبانی و سرپرستی می کنند به عنوان امضاء سه گانه.

۴ - امضاء سه گانه را در حیات خود حبیب یغمائی تعیین میکند و بعد از او با کثرت آراء مردم با سواد «خور» و با تصویب وزارت فرهنگ و هنر تعیین میشوند.

۵ - کتابخانه شخصیت حقوقی دارد و امضاء سه گانه در هر موقع و در هر موضوع به اتفاق اقدام خواهند فرمود.

۶ - هر يك از امضاء که استعفا دهد، و یا بمیرد، و یا ارد «خور» به محل دیگر رود طبق ماده چهارم دیگری بجای او تعیین خواهد شد.

۷ - امضاء سه گانه سالی یکبار کتاب های موجود در کتاب خانه را به دفتر فهرست تطبیق و دفتر فهرست امضاء می کنند.

۸ - امضاء سه گانه کتابداری مستعد و امین را به اتفاق انتخاب میکنند.

۹ - امضاء سه گانه ساعات باز بود کتاب خانه را در هر فصل تعیین میکنند.

۱۰ - امضاء سه گانه در آمد و هزینه کتابخانه را همواره زیر نظر خواهند داشت و اوراق و اسناد و چك بانك را به اتفاق امضاء میکنند.

۱۱ - امضاء کتاب خانه از صاحب نظران و خیران ایشان بخشنده، و ارموسه فرهنگی و آموزشی و اوقافی کشو درخواست مساعدت های مالی خواهد فرمود و نهایت اهتمام و کوشش را در پایداری این موسسه مفید بکار خواهد برد.

۱۲ - خیران ایشان و نیکوکاران که برای بقاء کتابخانه املاکی وقف کنند یا مبلغی بیابانک بپردازند که در آه سالیانه آن صرف امور کتاب خانه شو

نامشان در لوحه سنگی مرمری نقش و به دیوار تالار کتاب خانه نصب خواهد شد .

۱۳ - هیچ کتابی به هیچ عنوان بیرون از کتابخانه نخواهد شد .

۱۴ - مطالعه کنندگان باید نهایت اهتمام را در حفظ کتاب رعایت فرمایند که پاره و آلوده نشود .

۱۵ - خاموشی و آهستگی در تالار مطالعه واجب است .

۱۶ - عکس برداری از کتابهای خطی برای محققان ایرانی و غیر ایرانی آزاد است .

۱۷ - ورود به کتاب خانه برای مطالعه کنندگان آزاد و رایگان است ولی برای مشاهده اسباب مورد حق ورود دریافت می شود . (به تعیین و تصویب انشاء)

۱۸ - خیر اندیشانی که به هزینه کتابخانه مدد رسانند ، (و گرچه ده تومان) نامشان در روزنامه ها درج خواهد شد (شماره حساب کتابخانه در بانک ملی

ایران شعبه خور ۵ است) .

۱۹ - هر کس از هر محل کتابی به کتابخانه اهدا کند ، نامش در دفتر کتابخانه و بر در محله ینمائیت خواهد شد .

۲۰ - هر يك از مواد این آئین نامه به اقتضای موقع به تصویب انشاء تغییر یافتنی است ، مگر ماده دوم .

والسلام علی من اتبع الهدی .

فرهنگستان زبان

در ماه آبان اعضای فرهنگستان زبان ارحمله بنیاد فرهنگستانهای شاهنشاهی ایران به شرح زیر به پیشگاه ملوکانه معرفی شدند .

دکتر عیسی صدیق ، صادق رساراده

شفق ، حسین گل گلاب ، دکتر محمود حسینی ،

ذبیح بهرور ، دکتر محمد مقدم ، دکتر

یحیی ماهیار بوابی ، مصطفی مقربی ،

سپهبد علی کریملو ، دکتر جمال رسائی ،

دکتر صادق کیا .

معرفی کتابهای تازه

موضوعها

کتابشناسی ، فهرست
ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی
تحقیقات ادبی و زبانی
متون قدیم زبان فارسی
ادبیات معاصر ایران
تاریخ و جغرافیا و سرگذشت
ادبیات خارجی

کتابشناسی، فهرست

رعنا حسینی، کرامت :

فهرست کتابهای چاپی فارسی. دیل فهرست
مشار. تهران. انجمن کتاب، ۱۳۴۹-رفعی
۶۷ ص (مجموعه کتابشناسیهای فارسی و
ایرانی، ش ۴)

این کتابشناسی ذیل کوچکی است بر فهرست
مشار (فهرست کتابهای چاپی فارسی) و
در آن ۷۴۸ کتاب ذکر شده است که در
کتاب مشار نام و مشخصات آنها بیست.

انیان، فلسفه و ادبیات اجتماعی

ارسطو :

در باره نفس ترجمه علمبراد داودی
تهران. دانشگاه تهران ۱۳۴۹. وری
۲۹۶+ ص. (۱ مشاراب دانشگاه تهران،
۱۳۰۱-مجموعه مباحث فلسفی و روانشناسی،
ش ۳۲)

نحسنین ترجمه کتاب نفس ارسطوست در
رمان حاضر و مترجم طی مقدمه خود کیفیت
ترجمه و روش تطبیق آن را با ترجمه‌های
معروف خارجی بیان کرده است. ترجمه
روان و زیبا و زبان آن استوار است.

ارسطو :

سیاست. ترجمه دکتر محمدعنایت جاب
دوم. [تهران، شرکت سهامی کتابهای
حسی. ۱۳۴۹] رفعی. ۳۸۱ ص

چاپ دوم با تجدید نظر کلی و بسیار
فاضلانهای که مترجم در آن روا داشته
کتاب را اثری برجسته ساخته است.

عنایت از مترجمان با فضیلتی است که کارش
را با سبستگی انجام می‌دهد.

تهران دانشگاه تهران. مؤسسه جغرافیا :

گزارشهای جغرافیایی. نبوده‌هایی از
حاکمهای لوب ربکی احمد نگارش پرویز
کردوانی [و] شبکه آبهای روان دشت لوت
نگارش [فرح‌الله محمودی]. تهران ۱۳۴۹
ورری. ۸۱ ص (نشریه ۳)

ادکارهای سودمند جدید دانشگاه سلسله
تحقیقاتی است که در لوب شروع کرده‌اند
و تاکنون ۳ گزارش از آن انتشار یافته
است.

خواجه‌الدین، سید محمدعلی :

سرسپردستان نارنج و شوح. تئاند دیب‌اهل
حق، تهران. ۱۳۴۹. وری. ۱۸۸ ص

این کتاب در شرح عقاید و آداب و رسوم
فرقه اهل حقا است و برای تحقیق درین
زمینه بسیار ارزشمند است.

دوورژنه، موریس :

اصول علم سیاست. ترجمه ابوالفضل ناسی
[تهران شرکت سهامی کتابهای حسی
۱۳۴۹] حسی. ۲۹۵ ص.

سلماسی، خان پرویز :

رساله سؤال و جواب. ترجمه سید محمد
پرویز. تهران. ۱۳۴۹. رفعی. ۶۳ ص
بجای است در مباحث و مسائل تصوف.

سلماسی، علی اکبر :

روانشناسی شخصیت. [تهران] انجمن
۱۳۴۹ [رفعی. ۲۱۱ ص]

دکتر سلماسی با تألیف کتاب روانشناسی
که سالها قبل منتشر کرد قدم اول را درین
رشته برداشت و پس از آن دو کتاب روانشناسی

ملك آيور ، ر. م. :

جامعه و حکومت. ترجمه ابراهیم علی کنی
چاپ دوم - تهران . بنگاه ترجمه و نشر
کتاب. ۱۳۴۹ و ربري. ۵۴۹ ص (۱ انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش. ۳۳۰ - مجموعه
معارف عمومی - ش ۳۱)

مورگان ، کلیفورد. تی. :

روانشناسی فریولوژیک . ترجمه محمود
بیراد نا مقدمه محمود حساسی . تهران
بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۸. و ربري.
۸۱۰ ص (۱ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر
کتاب، ش. ۱۳۴۰ - مجموعه معارف عمومی -
ش ۴۹)

بدون تردید بهترین کتابی است که تا
کنون در زمینه روانشناسی فریولوژیک
در زبان فارسی نشر شده است.

فصفت ، هر تفضی :

اصول و روشهای آمار. جلد اول [تهران.
سارمان کتابهای حبی] ۱۳۴۹. رقی .
۵۴۴ ص (مؤسسه روانشناسی دانشگاه
تهران ، ش ۳)

این کتاب از کتابهای استوار و با ارزش
در رشته آمار است که در زبان فارسی انتشار
می یابد. کتاب تألیف است و مبتنی بر مآخذ
متعدد . درین جلد مقدمه موضوعی و
تاریخی ، اندازه گیری ، نمونه برداری ،
شاخصهای توصیفی ، استنباط آماری مطرح
است .

اهمیت دیگر کتاب در چاپ بسیار عالی
و حقیقه ممتاز آن است که آن را مانند یک
کتاب علمی فرنگی عرضه می دارد .

وهمن ، فریدون (مترجم) :

دیانت ررشتی . مجموعه سه مقاله ،
کای نار ، آسموسن ، مری نویسن . [تهران
بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸] و ربري

پرورشی و روانشناسی حنائی را که از
زمینه های خاص روانشناسی است انتشار
داد و اکنون کتاب جدیدی با عنوان
روانشناسی شخصیت منتشر ساخته است که
تاکنون در زبان فارسی موضوع تحقیق
قرار نگرفته بود .

در انتهای کتاب فهرستی از اصطلاحات
خارجی و مادل فارسی آنها آمده است که
حکایت از تحسین و رحمت مؤلف دریافتن
آنها دارد و کلاس در همه کتابهای علمی که
چاپ می شود این نوع لغتنامه دیده می شد
و از این راه است که می توان زبان فارسی را
غنی کرد .

طاهر یا ، محمد علی :

مجالست با توفه مجالست با مذهب تشیع
است [تهران] ۱۳۴۹. حبی. ۵۴ ص
از عنوان رساله موضوع آن معلوم می شود.

فرمانفرندان ، ستاره :

پرامون روسپنگری در شیر تهران. چاپ
دوم . [تهران] آموزشگاه عالی خدمات
اجتماعی [۱۳۴۹] رقی. ۳۰۷ ص
تحقیقی است مبتنی بر آمار و ارقام و
سؤالنامه به روش جدید و ارمنابع قابل
استفاده درین موضوع اجتماعی .

فرهنگ ، منوچهر :

زندگی اقتصادی ایران [تهران ، مؤسسه
عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹].
و ربري. ۲۲۶ ص.

کیائی ، سید حسن :

بهای ارکجا و چگونه پیدا شده ؟ [تهران.
۱۳۴۹] رقی. ۱۸۴ ص

۲۲۰ ص (انشارات ساه فرهنگستان ایران).

ش ۶۸) - منابع تاریخ و جغرافیا، ایران،

ش ۲۳)

اثری است بسیار سودمند و محققانه. نویسندگان این سه مقاله اراستادان نام تمدن ایران پیش اراسلامند و آثارسان از کمال تحقیق برخوردارست.

مقاله اول ارکای اراستاد فقید دانمارکی است که بسیار کم خیر می نوشت و وسواس کم بطیش موجب شد که جامعه علمی از آثار او کم بهره برد. این مقاله درباره دیانت زردستی اسب و اثری اسب کلی و موحز ولی جامع و محققانه.

مقاله دوم اصول عقاید و اعتقادات دیانت زرتشتی نام دارد و اراستاموسن دانمارکی شاگرد میرزکای اراست که امانک حاشینی آن استاد را برعهده دارد.

مقاله سوم از میر نویسن درباره سیر دیانت زردستی در دوره های متأخر و عصر کنونی است.

دکتر فریدون و همی داسیار تحقیقات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ با تعمق و تحسین این سه مقاله را که اتصال و پیوند به هم دارند با تسلط کامل ترجمه کرده و خدمتی بسیار ارزنده انجام داده است.

تحقیقات ادبی و زبانی

آدمیت، فریدون:

اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده.

تهران. حوازمی. ۱۳۴۹. وزیری.

۲۸۹ ص.

آدمیت پس از کتابی که در باره میرزا آقاجان کرمانی و مقاله هایی که در باره طالب ای نشر کرده اینک میرزا فتحعلی آخوندزاده را معرفی می کند و کارش براساس آثاری است که اراست نویسنده نشر شده یا بصورت خطی موجودست.

آخوندزاده آن تأثیر مهم را که میرزا آقاجان و طالب ای در ایران داشتند بدانشته است و شاید همین ناگاه می موجب شده است که آقای آدمیت بسبب به او - «تذکره» نگری گرفته اند و او را «طلووم» یافته اند.

اسماعیلی، محمد:

شناخت ادبیات امروز. تهران ۱۳۴۹

وزیری ۱۸۷ ص. (انشارات مؤسسه

عالی علوم ارباب احسانی)

کتابی است با ادرس در ساحت ادبیات معاصر و سوانح تحول ادبی ایران از زمان نوادیشی و پیشاهد سروطیت.

درین کتاب انواع ادبی یعنی داستان نویسی، شعر، نمایشنامه، پروسه شناخته شده اسب.

اسدی پور، بمژن:

ظهور آوران امروز ایران. ناهمکاری عمران

صالحی [تهران] شماره ۱۳۴۹ [رفعی.

۱۴۸ ص.

بحث گو به ای است در باره طنز نویسان

امروین با ارائه نمونه ای از آثار آنان.

اشعار محلی خوزستان اثر طبع

شعرای خوزستان به زبان محلی:

چاپ سوم. احوار. کنه روشنی صافی.

۱۳۴۹. رفعی. ۲۴۹ ص.

مجموعه ای است از پنج شاعر که به لهجه های

محلی خورستان یعنی نوشتری و در فولی
شعر سروده اند .

بدره‌ای، فریدون :

روش نوشتن پانویس و کتابنامه - ۴ در
نوشته‌های تحقیقی . [تهران ، امیرکبیر ،
۱۳۴۹] رفعی - ۴۳ ص

این نوشته ابتدا در راهنمای کتاب بشر
شد و چون مورد استفاده عده زیادی از
دانشجویان قرار می‌گیرد بصورت مستقل
تجدید چاپ شده است .

حافظ سبزی :

حافظ . صحت کلمات و اصالت عربی
(الف ناپایان ر) تحقیق امجد فراد .
[شرار دانشگاه پیلوی، ۱۳۴۹] وریری .
۶۶۷ ص (انتشار دانشگاه پیلوی ،
ش ۱۳)

فرزاد با انتشار جلد اول دوره و در جستجوی
حافظ سجیح ، در دو سال قبل که به نام
« جامع سجع حافظ » بشرشد علاقه‌مندان
را به دنبال کار خود مشتاق ساخت و اینک
جلد اول تحقیقات او که صحت کلمات
و اصالت غزلها را تا حرف ر مورد بررسی
قرار داده است در دسترس قرار گرفته است
و قضاوت در باب آن آسان شده .

در تحقیق فرزاد هم نکته‌های تازه و
دقیق دیده می‌شود و هم گاه مطالبی عنوان
شده است که اصحاب تحقیق و معتقدان
به نسخه‌های اصیل نمی‌توانند آنها را
درست بدانند . آنچه محقق است اینکه کار
فرزاد از مواد تحقیق و رسیدگی به دیوان
حافظ خواهد بود و زحمات زیاد او با
ارزش و در حور استفاده است و باید از
۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰ ۱۳۰۰

رحمان سی‌ساله یا بیشتر فرزاد را در
دسترس علاقه‌مندان قرار داده است .

روانیپور، نرگس :

بررسی شاهکارها در زبان فارسی . دوازده
معماری درسی از نرگس روانیپور و محمد
اسماعیلی . [تهران] مؤسسه عالی علوم
ارتباطات اجتماعی . ۱۳۴۹ وریری
۱۸۷ ص .

معرفی و نقد ادبی و تحلیل مطالب شاهنامه ،
دیوان فرخی ، تاریخ بیهقی ، قابوسنامه ،
رباعیات خیام ، تذکرة الاولیاء ، دیوان
مسعود سعد ، گلستان ، مثنوی ، غزلیات
سعدی ، دیوان حافظ ، داستانهای حماسی .
تدریس ادبیات فارسی به روش مؤلفان برای
حواریان طبعاً مطلوب است .

زرین کوب ، عبدالحسن :

ارکوپور ندان . درباره زندگی و اندیشه
حافظ . [تهران . شرکت سپاه کما بهای
حسی] ۱۳۴۹ [رفعی ۲۳۹ ص .

اثری است از زنده در سرگذشت و اندیشه
حافظ . با دیدی تازه و توجهی کافی به عصر
شاعر . زبان و بیان نویسنده استوار و
دلپذیر است . شناخت حافظ از دید او هم
برای خواننده اهل تحقیق ارزش دارد و هم
برای خواننده‌ای که منحصرأ حواستار
غزل خوانی دیوان حافظ است بحث
انتقادی ازین کتاب در راهنمای کتاب
فراموش نخواهد شد .

سهیلی ، مهدی :

صرب‌المنتهای معروف ایران . تهران .
اشراقی ۱۳۴۹ . رفعی ۱۹۶ ص .

شمیم ، مظفر حسن :

شعر فارسی در هند و پاکستان . [تهران]

مجموعه‌ای است از اشعار لطیف شاعران فارسی‌گوی شبه قاره هند از قدیمتین ایام الی حال. گردآورنده که خود از ادبای عصر اخیر پاکستان بود خدمتی ارزشمند به ادب فارسی کرده است.

عماد افشار، حسن:

آیین درست نویسی دفتر بحث شود خط و املاى فارسی. [تهران] مؤسسه عالی علوم ارتباط اجتماعی. ۱۳۴۹. وریری ۱۲۰ ص.

هنر و قدیم زبان فارسی

ارشد، هروی

مصحح اشعار میرزا ارشد هروی. تدکوشس
سلامت ۱ مایل هروی [تهران ۱۳۴۹]
وریری. (انتشارات نگاه تهران، س ۱۲۸۶-
۱۵۸ ص)

بردسمری کرمانی، سمس الدین محمد:

مصحح الاذواح تدکوشس ندیع الزمان
فروراهر [تهران ۱۳۴۹] وریری ۱۲۴
ص (انتشارات نگاه تهران، س ۱۲۸۶-
نسخه مکتوب ایرانی، س ۷۰)
این مجموعه از آثاری است که سالها به
اوحدالدین کرمانی عارف بسب داده
می شد و مرحوم فروراهر کشف کرد که
از کرمانی دیگری است. مجموعه ارتون
عرفانی معروف است و مرحوم فروراهر
در بطرداس که آن را مورد تجدید نظر و
تجدید چاپ قرار دهد و به هر حال انتشار
متن پس از وفات فروراهر برای محققان
لارم بود.

روزیان بقلی:

کتاب عبرت عاشقین تدسعی حواد نورحس.
تهران. ۱۳۴۹. وریری ۱۹۸ ص
(انتشارات حاشاه بعداللیلی، ش ۴۰-
نسخه های ترو تلم عرفانی، ش ۲۵)

کتاب درسه گفتار است: کلیاتی درباره خط،
رسم الخط فارسی، املاى کلمات عربی در
فارسی.

این کتاب هم کوششی است در راه تعیین رسم
خط فارسی و نظریات مواف قابل توجه.

عمادی، جواد:

کلمه املاى فارسی حاوی دوهزار لغت
مبهم و مشکل در پناه ورن محلیف [تهران،
۱۳۴۸] جسی. ۱۳۷ ص.

نام کتاب و توضیح آن گویای مطالب آن
است و برای استفاده و مراجعه دانشجویان
و دانش آموزان تهیه شده است.

فشارکی، محمد:

درسایه زر شرح فصاید حداد شعری
مقدم ایران. اصفهان. ۱۳۴۹
رفعی ۴۴۴ ص.

فقیهیه، علی اصغر:

دستور زبان فارسی جاب دوم. قم
اسماعیلیان. ۱۳۴۹. رفعی. ۱۹۹ ص.

وزین پور، نادر:

فی نویسنده. تهران، ۱۳۴۹. وریری .
۳۱۵ ص (انتشارات مؤسسه عالی علوم
ارتباطات اجتماعی)

وزین پور، نادر:

فی نویسنده. تهران، ۱۳۴۹. وریری .
۳۱۵ ص (انتشارات مؤسسه عالی علوم
ارتباطات اجتماعی)

محمد بن ملك داد :

مقالات شمس تبریزی . به تصحیح احمد
حوشنویس (عماد) . تهران . ۱۳۴۹
وربری . ۳۹۸ ص.

مقالات شمس تبریزی یکی از آثار بسیار
گرافیکهای ادب و اندیشه و مخصوصاً عرفان
اسلامی است که متأسفانه تاکنون طبع
نشده بود و طبع کنونی هم چنانکه باید
کار محققان را آسان نمی کند ولی به هر
تقدیر انتشار آن توسط آقای حوشنویس قدم
نخستین است و در همین حد قابل تقدیر
که آن را برای استفاده دیگران منتشر
کرده اند .

کتاب پرست ارمطالب تاریخی و افکاری
که مولانا از آن حشمه سیراب شد و از
حیث لغات و اصطلاحات و آداب و رسوم
رمان هم منبعی است کم همانند و گنجی است
بی مانند .

کتاب محتاج فهرست لغات و فهراس
اعلام تاریخی و جغرافیائی بود که این
چاپ فاقد آن است .

ادبیات معاصر ایران**ابراهیمی ، نادر :**

مصان و رؤیای سحرآب . چاپ دوم .
[تهران . امرکسر . ۱۳۴۹ .] . رقی .
۳۰۷ ص.

ارونقی کرمانی :

گلن . [تهران ، امرکسر . ۱۳۴۹] . رقی .
۴۴۹ ص.

اوجی ، منصور :

نیهای زمی و حوای و درخت [تهران .
امرکسر ، ۱۳۴۹] . وزیری . ۱۶۳ ص.

متنی است بسیار دلپذیر در باب عشق و
عوامل و دقایق آن که بحسب توسط هانری
کربن و محمد معین چاپ شد و چون
نسخه های دیگری از آن در اختیار دکتر
حواد نوربخش قرار گرفت توانست طبع
حدید منقحی از آن با آوردن معانی لغات
و دادن نسخه بدلهای به چاپ برساند و
طالبان این اثر را مستفیدتر کند .
تأسیس سلسله انتشارات عرفانی که توسط
خاقان بعمه الهی چاپ می سود اقدامی
در حور تقدیر و تحسین بسیارست و امید است
که آقای دکتر نوربخش توفیق یابند که
عده ای ازین نوع آثار اصیل ایرانی را
انتشار دهند .

شرف الدین ابراهیم بن روزبهان :

نعمه اهل العرفان . ده سعی دکتر حواد
نوربخش - تهران . ۱۳۴۹ . وزیری . ص
(۱) اشارات حاشیه نعمه اللی ، ۳۸ - نسخه
های نشر و علم عرفانی ، ش ۲۴)

این متن با ارزش در مقامات روزبهان
بقی نخستین بار توسط آقای دانش پزوه
در کتاب روزبهان نامه انتشار یافت و چون
نسخه خطی قدیمی از آن در اختیار آقای
دکتر نوربخش قرار می گیرد تجدید طبع
آن را لازم می دانند و چاپ جدیدی از
آن عرضه کرده اند که اختلاف نسخه بدل
با چاپ آقای دانش پزوه دارد . خدمت
قابل ارزش آقای نوربخش تقدیر شدنی
است .

این متن اطلاعات محلی زیاد از فارسی
در قرن ششم و هفتم به دست می دهد .

شمس تبریزی (شمس الدین)

براهنی، رضا:

مصستی زیر آفتاب. [تهران، امیرکبیر
۱۳۴۹] حقی. ۱۵۰ ص

بهمنی قاجار، اصغر:

ره آورد سفر اروپا. [تهران] ۱۳۴۹
رفعی. ۱۳۶ ص

رادی، اکبر:

حاده. مجموعه هفت قصه. [تهران
۱۳۴۹] رفعی. ۱۲۹ ص (مجموعه هدایت ۳۰)
رادی از نویسندگان بی است که در مایشنامه
نویسی استهای در حور یافته است و طاعراً
این نخستین مجموعه قصه های او است

رادی، اکبر:

مرگ در پائیز. سه تک پرده ای پیوسه
تهران [زر. ۱۳۴۹] رفعی. ۱۴۵ ص. (فلسفه و
نمایش، ش ۱)

رحیمی، مصطفی:

یاس فلسفی. مجموعه مقاله. چاپ دوم
[تهران، فرمند، ۱۳۴۹] رفعی ۱۸۴ ص
مقالات نویسنده است که اکثراً اول بار
در راهنمای کتاب به چاپ رسیده است.

رهنما، علی:

من، تنهایی و عمره شایم. [تهران
امیرکبیر. ۱۳۴۹] وریری. ۸۹ ص

سازگار، ژیل:

پس از مرگ ماهیا. دست داستان.
[تهران، امیرکبیر. ۱۳۴۹] رفعی. ۲۱۲ ص

سرف خا، اسانی، سرف الدین:

واژه ها. [تهران، فرمند، ۱۳۴۹]
رفعی. ۱۳۸ ص

دومین مجموعه شعر از سرف خراسانی
شاعر توانای معاصر است در اسلوبهای نو
و با مضامین زیبا و عمیق.

شهری (شهری پاشا)، جمشید:

انسه جانوم. [تهران، زر. ۱۳۴۹]
رفعی. ۲۴۰ ص

مجموعه ای از چند قصه و تعدادی از اشعار
نویسنده کتاب در شرح خود می نویسد
با کتاب سراب تلخ و ششصد و در حال
قصه های این کتاب نیز نویسنده حقیقتاً
قدیمی ایران را در نظر داشته است و این
حیث آثارش دارای تربیت و فایده است
است.

عرفان، حمید:

آمار [تهران] ۱۳۴۹ رفعی ۱۰۰ ص

عظمی، محمد:

تزل معاصر ایران [تهران، زر. ۱۳۴۹]
رفعی. ۲۲۹ ص (فلسفه و شعر، ۳)

دفتری از عرفانهای شاعر می است که بیشتر
به نوسازی سپهر اند

مدرس نراقی، علی:

دهکده و آزادی [تهران، زر. ۱۳۴۹]
وریری. ۱۲۷ ص

مصدق، حمید:

در رختگردان و آبی احاطه دوم (حاکم سرب،
سواء. دوسر بلند آزاد (حاج حنارم)
[تهران، فرمند. ۱۳۴۹] رفعی.
۱۴۲ ص.

حمید مصدق از سمرانی است که آثارش
حواستار دارد و در عاصی او تار گیتار سخته
است.

نعلمدیان، عباس:

صدلی کار پنجره نگاریم و نسیم و
به شب دراز ناریک خاموس سرد ناران
نگاه کنیم، نیا نیا به در یک پرده [تهران-
تلویزیون علی ایران. ۱۳۴۹] حقی
۶۸ ص.

مرزا مصطفی افشار بهاءالملک و تاریخ
زندگی عباس مرزا نایب السلطنه به قلم
مرزا مسعود مستوفی انصاری. به کوشش
محمدگلش. تهران، مستوفی، [۱۳۴۹]
وریری. ۴۰۶ ص.

مجموعه‌ای است از دو کتاب در تاریخ دوره
قاجاریه و کتاب اول خواندنی و محتوی
بریکات تاریخی زیاد. و آقای گلبن همتی
مبذول داشته است که شرح حال نایب السلطنه
نقلم و مؤتمن الملک انصاری وزیر خارجه
را که با سناخته بود همراه کتاب اول منتشر
ساخته است.

مقدمه گلبن در معرفی کتب و نشر اسادی
خند بسیار پرفایده و حاکی از جستجو
گریهای ایشان است

بارتولد، واسیلی :

تاریخ تمدن اسلامی. ترجمه سید محمد
طاهری شهاب تهران، محله و جلد. ۱۳۴۹.
وریری. ۴۶ ص.

رائین، اسمعیل :

ایرانیان ارمنی. [تهران، ۱۳۴۹] وریری.
۲۰۶ ص.

بالیف حدید آقای اسمعیل رائین در شرح
حال یکدسته از مردمی است که به زبان
ارمنی صحبت می کنند و دین عیسوی دارند
و به ارمنی مشهورند و با ایرانیان مسلمان و
زردستی در تاریخ و زندگی کشور استرا
کات دارند اما تاکنون تحقیق مستقلی
در باره آنها نشر نشده بود و انتشار چنین
مجموعه‌ای درباره آنها با ارزش است.

درین کتاب تاریخ زندگی آنها در ایران،
آداب و رسوم، کلیساها و فرامین پادشاهان
ایران درباره آنان، ارتباط سیاسی آنها.

مایشنامه‌ای است از نویسنده و پژوهشی
ژرف و سترگ ...

نوری علاء، اسماعیل :

با مردم شب. مجموعه شهر. تهران.
ناعداد [۱۳۴۹] رفعی. ۱۶۶ ص.

نمایوشیج :

قلم‌اندار ششس دفتر از مجموعه آثار
نمایوشیج. [تهران. دبا. ۱۳۴۹] رفعی.
۱۳۳ ص.

دفتر دیگری از شعرهای نمایوشیج پدر
سعر امروزین فارسی است.

نیمایوشیج :

مرفد آقا تهران مرچان [۱۳۴۹] رفعی
۹۰ ص

قصه‌ای از نیمایوشیج شاعر بزرگ معاصر
است که در ۱۳۰۹ هجری نوشته شده است و
پیشتر در حرویه‌های افسانه به چاپ رسیده
بوده.

تاریخ و جغرافیای و سرگذشت

آمیه، پیر :

تاریخ عیلام. ترجمه شریں مانی. تهران.
دانشگاه تهران ۱۳۴۹. وریری بررنگ.
ص (انشارات دانشگاه تهران، ش ۱۲۸۱،
گنجینه تاریخ و تمدن، ش ۳۱)

آمیه از متخصصان تاریخ عیلام است و
کتاب حاضر را با مستند ساختن آن
بوسیله عکس حفاریها و آثار قدیم بسیار
دلپذیر پرداخته است.

افشار، مصطفی (بهاءالملک) :

سفرنامه خرومرزا به پترزبورگ قلم

درای محققان فارسی زبان

همدانی، ن :

پدرم سارحان نازکوئی سلیمان ساری
چاپ دوم [تهران ، اشرفی . ۱۳۴۹]
رقعی ۱۱۲ ص

ادبیات خارجی

سازتر، ژان پل :

ادبیته ها و انسان . ترجمه فوج الله ناصری
[تهران ، فرمند ، ۱۳۴۸] رقی . ۴۵ ص

لویس، کلودیآ :

روری که ماه روم ترجمه علی امامی
تهران . نایک صادرات ایران نا همگاری
فرانکس ۱۳۴۹ ورنری ۱۶ ورق

فلویر، گوستاو :

مکتب عشق (نرست عاطفی) ، ترجمه
فروع شهاب تهران . نگاه ترجمه و نشر
کتاب . ۱۳۴۹ رقی ۴۰۲ ص (انتشارات
نگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۴۹ ، مجموعه
ادبیات خارجی ، ش ۶۳)

ار فلویر داستانهای « مادام بوواری » و

« سالامو » به فارسی ترجمه سده بود
این داستان بپیر آثار شهو را این نویسنده
بر درگ است

هتفر نه

Schllimmer, Joh.L.: Terminologie Medico-Pharmaceutique et Anthropologique Française

باجمعیتهای پنهانی مانند فراماسونری و
دخالت آنها در صنعت چاپ ایران مورد
بحث قرار گرفته است .

طاهری ، ابوالقاسم :

تاریخ ساسی و اجتماعی ایران از مرگ
بیمورنا مرگ شاه عباس . [تهران ، شرکت
سهامی کتابهای حبسی ۱۳۴۹] ورنری .
۴۰۶ ص

تحقیقی است در تاریخ ایران با ربابی رسا
و شیوه ای مطلوب . امیدست که آقای
طاهری مجلدات دیگری در تاریخ قبل
و بعد بفرارهم آورند .

قائم مقامی ، جهانگیر :

نیم قرن فرهنگ و تمدن ایران (۱۲۹۹ تا
۱۳۴۹ خورشیدی) . تهران ، ستاد بررگ
ارتشتاران . ۱۳۴۹ ، ورنری ۱۱۸۰ ص
(نشریه شماره ۶)

مجموعه ای است مبتنی بر متون تواریخ
و گراسها در دارة پیشرفتهای فرهنگی
ایران . با آمارها و ارقام .

مجتهدزاده ، پدروژ :

شیخ نشیهای حلب فارس . تهران عطائی
[۱۳۴۹] ورنری . ۲۲۰ ص .

مسعودی ، ابوالحسن علی :

التبیه و الاشراف . ترجمه ابوالقاسم پاینده
تهران ، نگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۹ .
ورنری . ۴۵۲ ص (انتشارات نگاه ترجمه
و نشر کتاب ، ۳۳۸ - مجموعه ایران شناسی ، ۴۸)

ار کتب تاریخی معتبر در زبان عربی است
و بسیار مشهور و ترجمه آن مورد احتیاج

مجموعه کتائبهای فارسی وایرانی

ریر بطر ایرج افشار

- ۴ -

فهرست کتابهای چاپی فارسی

ذیل فهرست مشار

کردآورده

کرامت رعنا حسنی



انجمن کتاب

تهران ، ۱۳۴۹



فهرست ده ساله

راهنمای کتاب

۱۳۳۷ - ۱۳۴۹

تألیف یوسف موسی رادۀ فصیح
در ۳۹۰ صفحه در بهمن ماه نشر می شود

بها ۲۰۰ ریال

برای مشترکین دائمی محله ۱۵۰ ریال

اقتصاد

(۲ جلد)

ساموئلس از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در امریکا و استاد یکی از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .
کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی شده است .
با انتشار ترجمه این کتاب امید می رود که گامی بزرگ در راه توسعه علم اقتصاد برداشته شود

تألیف پل ساموئلس ترجمه دکتر حسن پیرنا



نگاه ترجمه و نشر کتاب

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - برسیده به میدان ولیعهد

ساحتمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۲۰

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف

ر. گنر شمن

ترجمه

دکتر محمد معین

این کتاب متضمن شرح زندگی و تمدن مردمی است که از روزگار بسیار کهن تا آغاز اسلام در سرزمین ایران ریسته‌اند. این مردم که از اقوام گوناگون بودند، تمدن‌های درخشانی به وجود آوردند: تمدن عیلامی، مادی، هخامنشی، پارتی و ساسانی، همه در این دوره رونق گرفتند و آثاری از ظرائف هنر به وجود آوردند که قدمت آنها به شش هزار سال می‌رسد.

پرفسور گیرمن که سالها به کاوشهای باستان‌شناسی در ایران و افغانستان اشتغال داشته و آثار گرانقدر بسیاری در تاریخ و تمدن ایران نگاشته، این کتاب را نیز که مستند به آخرین کاوشهای باستان‌شناسی است با همان شیوه پسنديده به رشته تحریر کشیده است.

مراکز فروش:

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساحتمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد اهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرصا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵



نگاره ترجمه و نشر کتاب

اقتصاد

(۲ جلد)

ساموئلس از معروفترین دانشمندان علم اقتصاد در امریکا و استاد یکی از معتبرترین دانشگاههای آن کشور است .

کتاب اقتصاد این دانشمند از مهمترین کتب اقتصادی جهان است که به اکثر زبانها ترجمه و در بسیاری از دانشگاههای جهان کتاب درسی شده است .

با انتشار ترجمه این کتاب امید می رود که گامی بردگ در راه توسعه علم اقتصاد برداشته شود .

تألیف پل ساموئلس ترجمه دکتر حسن پیرنیا



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - فرسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۲۰

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷

ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف

ر. گبرشمن

ترجمه

دکتر محمد معین

این کتاب متضمن شرح زندگی و تمدن مردمی است که از رورگار بسیار کهن تا آغاز اسلام در سرزمین ایران زیسته‌اند. این مردم که از اقوام گوناگون بودند، تمدن‌های درخشانی به وجود آوردند: تمدن عیلامی، مادی، هخامنشی، پارتی و ساسانی، همه در این دوره رونق گرفتند و آثاری از طرائف هنر به وجود آوردند که قدمت آنها به شش هزار سال می‌رسد.

پرفسور گبرشمن که سالها به کاوشهای باستان‌شناسی در ایران و افغانستان اشتغال داشته و آثار گرانقدر بسیاری در تاریخ و تمدن ایران نگاشته، این کتاب را نیز که مستند به آخرین کاوشهای باستان‌شناسی است با همان شیوهٔ پسندیده به رشتهٔ تحریر کشیده است.

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - برسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵



نگاره ترجمه و نشر کتاب

ادیسه

اثر
هومر

ترجمه
سعید نقیسی

منظومه ادیسه دومین شاهکار هومر شاعر بزرگ یونان باستان و از معروفترین آثار ادبی جهان است.

این منظومه شامل داستان پرمأخرا و دلکشی است از اولیس، پهلوان نامدار جنگ تروا که زن وفادارش، پنلوپ، و پسر پاکرادتس، تلماک، چشم‌براه او هستند ولی گروهی از مردم هرزه‌درآی که اولیس را نابود می‌پدارند، می‌خواهند زن زیبای وی را به همسری برگزینند. اولیس به‌زادگاه خود باز میگردد و از خواستگاران بی‌سرم همسر خویش انتقام می‌گیرد. در ترجمه ادیسه نیز، مانند ایلیاد، کوشش شده است که سیوه و روتش اصلی حفظ شود

مراکز فروش:

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی

خیابان سپهبدزاهدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرما مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵



نگاره ترجمه و نشر کتاب

نظام ایالات در دوره صفویه

تألیف

رهبر نرن

ترجمه

کسکا ووس جهان‌داری

در باره تاریخ صفویه، مورخان ایرانی و بیگانه تحقیق و تتبع فراوان نموده و آثار بسیاری تألیف کرده‌اند، ولی کتاب «نظام ایالات در دوره صفویه» این امتیاز را دارد که مؤلف در این اثر به شرح موضوعاتی پرداخته که مورخان گذشته متعرض آن مطالب نشده‌اند.

در این کتاب وضع ایالات ایران و حدود اختیارات حکام و رؤسای قریات و همچنین عظمت و انحطاط دولت صفوی با روس علمی بیان شده است.

صمناً فهرستی از ساغل دیوایی آن دوران نیز در کتاب آمده و بر ارزش آن افزوده است

مراکز فروش:

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ماحتماں نیاد پهلوی

خیابان سپهبد راعدی شماره ۱۰۲

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران

تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷



نگاره ترجمه و نشر کتاب

روضات الجنان و جنات الجنان

تألیف

حسین کر بلائی تبریزی

تصحیح و تعلق

جعفر سلطان‌القرائی

این کتاب متضمن مکاتیب بعضی از علما و مشایخ و نقل احادیات و فرق آنها و بیان فصلی از سنن و رسوم و وصف قسمتی از عمارات و ابنیه و حوامع تبریز و شرح محملی از تادریخ خلفا و نیز ترجمه حال جمع کثیری از بزرگان و مشایخ و رها و علما و قرا و شعرا و وزراء و خوشنویسان و ادبای هنر است . ضمناً نقل حکایات دلنشین و قصه‌های شیرین بر حسن و ارزش این کتاب افزوده است .



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

انحصار فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد راهدی شماره ۱۰۲
خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه تهران
تلفن ۶۱۲۷۳۷ و ۷۱۴۸۵

احسن التواریخ

تألیف

به تصحیح

حسن بك روملو

دکتر عبدالحسن نوائی

احسن التواریخ کتابی است مشتمل بر حوادث تاریخی ایران ارسال وفات امیر تیمور گورکانی تا اوایل طلوع دولت صفوی. قسمت نخستین این دوره مقارن با سلطنت شاهرخ است که آرامشی نسبی همراه داشت و در سایه همین آرامش، مکتب هنری ایران به نام «مکتب هرات» پایه گذاری گردید. قسمت دیگر مصادف با ظهور وقایع بزرگ تاریخ ارحمله فتح قسطنطنیه و آغاز دوره رساس است. شرح مفیدی نیز در باب ترکمانان و سلاطین آل عثمان در کتاب آمده و بر ارزش آن افزوده است.



کتابخانه و اسناد ملی ایران

مراکز فروش :

خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد
ساختمان بنیاد پهلوی
خیابان سپهبد راعدی شماره ۱۰۲
خیابان شاهرخ مقابل دانشگاه
تلفن ۷۱۴۸۵ و ۶۱۲۷۳۷



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن خانه ۰ ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ و ۶۴۶۰۹ و ۶۴۶۳۳ و ۶۴۶۶۱

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۶۶

قسمت باربری ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی: سبزه میدان تلفن ۲۴۸۸۵ - ۲۳۷۹۳

دفتر بیمه پرویزی: خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ - ۶۹۳۱۴

آقای شادی تهران: خیابان فردوسی ساختمان امینی

تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران شاهگل‌دیوان: خیابان سپهبد زاهدی پلاک ۲۵۹

شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر: خیابان فردوسی شماره ۲۷۴

سندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی پرویری خرمشهر

دفتر بیمه پرویزی شیراز سرای زند

« « « اهواز فلکه ۲۴ متری

« « « رشت خیابان شاه

« هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

آقای لطف‌الله کمالی تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷

آقای رستم خردی تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷

یادداشت

فهرست سال سیزدهم راهنمای کتاب
با اولین شماره سال چهاردهم منتشر
خواهد شد لذا از کسانی که دوره مجله
را جلد می کنند خواهشمند است تا
انتشار شماره بعد از تجلید مجله
خودداری فرمایند.



راهنمای کتاب

سال سمردهم

شماره ۱۰-۱۲

۱۳۴۹

دی - اسفند

یاد یار در گذشته*

گویند ذکر حیرش در کوی عشق باران

هر جا که نام حافظ در انجمن بر آید

نمی دانم اعضای محترم انجمن آثار ملی که بنده را دعوت فرموده اند در باره مرحوم سید حسن تقی راده در اینجا چبری بعرض حصار محترم برسانم خوب واقف بودید که تأثیر مرحوم تقی راده در تربیت بنده و در زندگانی بنده چقدر بزرگ بوده است ، و خود را بنده تا چه حد مدیون هدایت و تربیت اومی دانم ، یا واقف نبودید . بهر حال بنده امروز این را اینجا عرض می کنم که هیچ کس باندازه مرحوم تقی راده در ذهن و در خاطر من تأثیر نداشت ، و بنده خود را فرزند روحانی و تربیت شده آن مرحوم می دانم . برای بنده تقی زاده در نگدشته است و هرگز نمی میرد ، بلکه همواره در خاطر من حی و حاضر است .

چهل و دو سال قبل که چاپ دیوان ناصر خسرو بپایان رسید بنده بر مقدمه ای که آن مرحوم بر دیوان مذکور نوشته بود ذیلی نوشتم و آنجا به این شعر حافظ تمثیل کرده بودم :

* در جلسه سالروز وفات مرحوم تقی راده در محل انجمن آثار ملی خلاصه این گفتار ایراد شد . از جناب سپهبد فرج الله آقاوولی متشکرم که این محال را بمن دادند که ذکر خیری از مراد و مرشد خود در حضور آن انجمن بکنم ، و این گفتار را به ایشان اهداء می کنم .

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند
 پیر ما هرچه کند عین عنایت باشد
 این را از روی ظاهر سازی و تملق ننوشته بودم و در آن قصد انشاء
 داشتم .

توضیح اینکه چگونه مرا از جهل رهانید ، و از چه جهلی رهانید
 وقت زیاد می برد و اینجا جای بازگو کردن آن نیست ، اما بطور اجمال
 این را عرض میکنم که : غالب بلکه عموم مردم گمان می کنند آنچه
 به عقل خودشان می رسد حقیقت محص است و آنچه عقل ایشان آن را
 در نمی یابد حقیقت ندارد . بنده هم از این قاعده کلی مستثنی نبودم و در
 حق خود همین گمان را داشتم . امروز این گمان را چیزی جز جهل
 نمی توانم نامید ، و این آن جهلی است که می گویم مرحوم تقی زاده مرا
 از آن رهانید : بمن و همایند که در تعقل خود ، و در آنچه بعقل می رسد ،
 شك داشته باشم و ملاك همه امور عقل خود را قرار بدهم ؛ تساهل داشته
 باشم و این را قابل قبول بدانم که شاید آنچه بعقل دیگری رسیده است
 نیز حقیقت داشته باشد ، و بهر حال دیگران را محق بدانم که آنچه را
 بعقل خودشان رسیده و می رسد حق و حقیقت بدانند .

ابتدای آشنائی من با نام تقی زاده اوقاتی بود که در مدرسه درس
 می خواندم . در دوره شاگردی من در مدرسه اسم تقی زاده برای من قرین
 افسانه بود . در باب اشخاصی از قبیل میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا
 ملکم خان و تقی زاده ما از معلمین خود افسانه ها می شنیدیم . مقداری
 افسانه و قصه من درباره تقی زاده شنیده بودم و مقداری هم حقیقت شنیده
 بودم . در کلاس اول دارالفنون و چند کلاس دارالمعلمین معلم ما مرحوم
 عباس اقبال آشتیانی مرا از عالم افسانه بکلی بدر آورد . اقبال که هم
 درس فارسی می داد و هم درس تاریخ و جغرافیا ، اکتفا به کتابهایی که

برای درس کلاس معین شده بود نمی کرد کتابهای مختلف و مجلات از خانه اش برای ما می آورد و از آنها برای ما دیکته میگفت یا آنها را با امانت می داد که بخوانیم ، از جمله اینها مجله کوه بود . بعضی از شماره های مختلف آن مجله را گاه نگاه بسته امانت داده بود و من با مبلغی از مندرجات آن آشنا شده بودم . سلسله یادداشت های مربوط بمقایسه شیوه تحقیق شرقی و غربی ، مثلا اینکه صحاح وقاموس و سایر کتب لغت عربی می گوید «منجنيق آلتی بود که آن را يك نفر یونانی ساخت ، وبعد این آلت به خودش نگاه کرد و بزبان فارسی گفت : من چه نيك ! مردم این کلمه را شنیدند و اسم آن آلت را گذاشتند محقيق»؛ و چیزهایی از این قبیل از کتابهای شرقی نقل می کرد ، و درستون مقابل هم مطالبی از تحقیقات متقن مستشرقین اروپائی در همین موضوعهای آورد ، و این مقایسه ها را ملاحظه شب و روز می نامید . سده از وقتی که با این سلسله مقایسه ها آشنا شدم دست از لغت ساری و اشتقاق ساری عامیانه که بلای حان ما ایرانیهاست کشیدم . سلسله مقالات راجع به شعرای ایران مثل دقیقی و ابوشکور بلخی و ابوالمؤید بلخی و فردوسی طوسی ، مقاله هایی از مرحوم محمد قزوینی و آقای جمال زاده و همان معلم ما عباس اقبال ، اینها چیزهایی بود که من در شماره های مجله کوه که آشتیانی به من امانت می داد خوانده و دیده بودم و بتوسط آنها بانقی زاده حقیقی آشنا شده بودم : دانسته بودم که يك نقی زاده دیگر غیر از آن نقی زاده افسانه ها وجود دارد . افسانه ها متعلق بود بآن دوره ای که نقی زاده در مجلس وکیل بود ، یا تکفیر شده بود ، یا تبعید شده بود ، بسفارت انگلستان رفته بود ، بهرنگستان رفته بود ، در پاریس و لندن مدتی مانده بود ؛ و وقتی که آن قصه ها را برای ما نقل میکردند ما نمی دانستیم الآن آن شخصی که موضوع افسانه ها است در کجاست . بعدها خیلی بعد -

دانستم که در آن زمانها تقی زاده در يك چاپخانه مشغول به حرفه‌چینی بوده است و از آن راه کسب معاش می کرده است .

در همان ایام، انتخابات برای دوره چهارم تقنینیه در طهران پیش آمد و بود . من شاگرد مدرسه بودم ، كوچك بودم ، چندان چیزی از انتخابات نمی فهمیدم ، و بعدها شنیدم که بعضی می گفتند دوره چهارم مجلس بسیار بد بود ، یکی گفت : این مجلس چارم بخدا ننگ بشر بود . ولی يك چیز مسلم است ، آن دوره چهارم بهترین دوره های مجلس بود از حیث آرازی مردم در رأی دادن لافل در پایتخت ایران . آن ده دوا رده نمری که بعنوان وکلای درجه اول طهران انتخاب شده بودند ، مستوفی الممالك ، مشیرالدوله ، مؤتمن الملک ، مصدق السلطنه ، سید حسن مدرس ، تقی زاده ، میرزا حسین خان علاء ، سلیمان میرزا ، و غیرهم وکلای واقعی مردم بودند ، بر حسب رأی مردم انتخاب شده بودند ، مردم طهران و حومه طهران که به اینها رأی داده بودند عالماً عامداً و از روی فهم و شعور اینها را انتخاب کرده بودند ، می فهمیدند که انتخابات یعنی چه و اینها را برای چه انتخاب می کنند .

علاء و تقی زاده در آن زمان در طهران بودند که برای انتخاب شدن دست و پا کنند : تقی زاده اصلاً سربسته نبود و معلوم نبود که حاست بدون اطلاع او مردم طهران او را به وکالت خود انتخاب کرده بودند . گویا مردم تبریز هم او را انتخاب کرده بودند و او حق داشت یکی از دو حار را قبول کند و از محل دومی کسی که در آخر لیست حائزین اکثریت بود بجای او انتخاب شود . اینها را من بعدها فهمیدم به در آن موقعی که انتخابات در طهران در جریان بود .

وقتی که اقبال آشتیانی آن شماره های کاور را بمن امانت می داد می خواندم از او پرسیدم آیا محله کاوه حالا دیگر منتشر نمی شود ، و او

فرمود که آقای تقی راده و دوستان ایشان می خواهند (یا می خواهند) کار را ادامه بدهند و مجله را منتشر کنند ولی شرطش این بود که لااقل دو هزار نفر مشترك پیدا شود که پول بدهند (به تعهد حشك و حالی ، پول نقد) تا روز نامه بچرخد . و چون این عده مشترك پیدا شد و صاحبان ثروت هم حاضر نشدند سرمایه ای نگذارند که کار شروع شود و بچرخد فعلاً آن نقشه سرنگرفته است و آقای تقی راده هم بواسطه بطهران بیاید و در مجلس شورای ملی حاضر شود .

مرحوم تقی زاده بطهران آمد و من به دوسه وسیله با او آشنا شدم: اولاً عباس اقبال آشتیانی بعضی روزها پیش او می رفت، قرار گذاشت يك بار هم بنده را برد و با آن مرحوم معرفی کند، و بمجردی که همدیگر را دیدیم مثل این بود که سالهاست همدیگر را می شناسیم . با هم بسیار مأنوس شدیم و صمیمیت حاصل شد . ثانیاً مرحوم تقی راده با كمك سيد عبدالرحيم حلحالی که من از سر کتابفروشی کاوه واقع در خیابان ناصریه او را می شناختم و شیخ احمد سیگاری و حسین ربویر کتابخانه ای در اول خیابان لاله زار باز کردند با اسم کتابخانه طهران و برودی پاتوق کتاب پرستان و سخن دوستان گردید و بنده هم آنجا می رفتم و در آنجا با جمعی از اهل فضل و دانش که عموماً هم طبقه یکدیگر و نحای پدر من بودند آشنا شدم : حاج سید نصرالله تقوی ، شیخ ابراهیم ربجانی ، علی اکبر دهخدا ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، تقی راده و حماعتی دیگر غالباً در این کتابخانه پیدا می شدند و بنده با آنها آشنا می شدم و گاه گاهی ایستاد را می دیدم . ثالثاً اولین بطفی که تقی راده در مجلس چهارم کرد ، پیشنهادی بود که گویا بماسیت بودجه مملکتی کرد ، پیشنهادی بود مبنی بر اینکه گمرک اتومبیل و کامیون و این قبیل وسایط نقلیه ملغی شود و اینها را مردم آزاد باشند که بی گمرک وارد کنند ؛ زیرا که وارد کردن اینها باعث می شود که بتدریج در مملکت راهها

ساخته شود و تمام شهرها و دهها و آبادی‌ها بوسیله جاده و اتومبیل
بیکدیگر مربوط شود و این از برای آبادی مملکت بسیار مفید است و در
حکم جهاد اکبر است .

محلی که تقی زاده در تالار مجلس شوری می نشست صف آخر
و کلا بود و ارما تندنویس های مجلس بسیار دور بود و قدری هم با
حجب و حیا صحبت می کرد و صدای او بلند نبود و ما به لهجه او آشنا
بودیم و حرف او را خوب و کامل ضبط نکرده بودیم . آنچه را نوشته
بودیم رئیس اداره تندنویسی ، زین العابدین خان نیک آئین ، بمن داد و
گفت با تقی زاده آشنا هستی ، این صورت بطاقش را باو نشان بده و بگو
ما بیش ازین نتوانسته ایم بشویم و ضبط کنیم ، هر طور می خواهد آن را
اصلاح کند ، و منده این کار را کردم .

آن پیشنهاد بکمیسیون بودجه رفت و در راپرتی که برای شور
دوم به مجلس داده بودند آن پیشنهاد را پذیرفته بودند . در هنگام شور
دوم تقی زاده بار دیگر همان پیشنهاد را کرد و برخاست و در باره آن
توضیح مفصل داد . مخبر کمیسیون و نماینده دولت هر دو جواب دادند
که این پیشنهاد را نمی توانند بپذیرند چون که عایدات گمرکی دولت
از این ممر کم می شود و کسر بودجه خواهیم داشت . رئیس مجلس
امر را موکول به رأی و کلا کرد و با آنکه در دفعه اول باوجود توضیحات
مختصر تقی زاده تقریباً کلیه و کلا بموافقت با آن برخاسته بودند این بار
بواسطه مخالفت مخبر کمیسیون و نماینده دولت عده بسیار کمتری به آن
رأی موافق دادند و پیشنهاد رد شد . این نطق دوم تقی زاده را هم مثل
همان نطق اولش بنده پیش او بردم اصلاح کرد و برای اداره تندنویسی
آوردم .

در این ضمن کتابخانه طهران دست به چاپ کردن دیوان ناصر خسرو

زد، که متن آن را مرحوم حاج سید نصرالله تقوی تدوین و حاضر کرده بود. بنده اندک تجربه‌ای در تصحیح نمونه‌های مطبوعه‌ای حاصل کرده بودم و دقتی داشتم، و کتابخانه طهران از خدمتگزاری من استفاده کرد و خواندن نمونه‌ها و تصحیح آنها را از حدود صفحه شصت بعد به بنده واگذار کرد که سه سال و دوماه وقت من صرف آن شد، و هر کس آن دیوان را درست دیده باشد و با آن آشنا باشد می‌داند که کار بنده منحصر به همان تصحیح نمونه‌های مطبوعه‌ای بود.

خانم همسر آقای تقی‌زاده هم از آلمان آمدند، و بنده که بعضی شب‌ها برای دیدن تقی‌زاده می‌رفتم، بنا شد بدایشان درس فارسی بدهم و ایشان بمن درس آلمانی بدهند. این مبادله زبان چندین ماه طول کشید، و لااقل هفته‌ای دو شب بنده از برای این منظور بمنزل تقی‌زاده می‌رفتم و غالباً شام را باهم می‌خوردیم و گاهی هم رور خدمت ایشان می‌رفتم. مجالس پدیرائی صبح جمعه هم در منزل آن مرحوم بود که همه نوع مردم با آنجا می‌آمدند، و کلا و ووراء و رؤسای ادارات و ارباب رجوع. بنده در آنجا با عدّه بسیاری از مردان مس یا جوان، مشهور یا گمنام، ملاقات کردم و آشنا شدم. بعضی از آنها درگذشته‌اند، مثل حکیم‌الملک و حسین قلی خان نواب و حاج میرزا آقافرشی و حاج محمد آقا نوح‌جوانی و حاج اسمعیل آقا امیرحیزی، محمد علی فرّین، حاج شیخ اسدالله ممقانی، میرزا محمد علی خسان تربیت، احمد فرامرزی، وحیدالملک شیبانی، پیلوسیان عضو وزارت دارائی و امثال آنان؛ بعضی از آن بزرگان الحمدلله هنوز در حیات هستند مثل جناب آقای مختارالملک صبا، جناب سید باقرخان کاطمی، جناب آقای نجم، جناب آقای محمود عرفان، جناب آقای محمود افشار، جناب آقای علی وکیلی، جناب آقای عبدالله انتظام، جناب آقای عبدالرحمن فرامرزی و غیرهم. اینها همه می‌آمدند. و دور تا دور می‌نشستند و به سخنان

یکدیگر و سخنان یکدیگر و سخنان مرحوم تقی زاده گوش می دادند .
 بادبزد پیر معجگان ، جوانابی هم بدانش اندوزی می نشستند
 مثل حساب آقای دکتر علام حسن صدیقی (که آن وقت شاگرد مدرسه
 بودند) ، آقای دکتر علی اصغر حریری (که حالا درباریس است) ،
 مرحوم سید فخرالدین شادمان و مرحوم عبدالحسین هژیر هم می آمدند ،
 و کسان دیگری که حالا درست یادم نمی آید ، و منده که هم تندنویس
 مجلس و هم شاگرد مدرسه دارالمعلمین بودم . يك نفر آدم خوبی هم
 بود از بیکان روزگار با اسم استاد جعفر حان معمار که يك روز آمده بود
 و کاری آنجا کرد که من هرگز فراموش نمی شود . ابتدا ساکت نشسته
 بود و در گفتگوها شرکت نمی کرد ، ولی خوب ، البته با بعضی از اهل
 مجلس آشنا بود و با بزرگان خود گاهی آهسته گفتگو می کرد . صحبت
 از شعر پیش آمد مرحوم تقی زاده می گفت : شعرای بزرگ مثل فردوسی
 و سعدی و حافظ و ناصر خسرو و مولوی ، خوب ، ایها که دیگر هیچ
 نظیرشان نیامد ، حتی نظیر شعرای لغاظ و شعرای درجه دوم دوره های
 اخیر هم مثل قاضی که می گفت :

بجای طالع شقی نشسته عادل تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها ،

یا ادیب الممالک که می گفت : بر حیز شتر باا بر بند کجاوه . . .
 از این قبیل شعر هم دیگر نیامده است . ناگهان گوئی قفل از دهان این استاد
 جعفر حان معمار برداشتند . گفت : شعر به دوره ناصرالدین شاه ختم
 شد ، شاعر حاجب بود ، صاحب آن قصیده مقببت علی که نظیرش در فارسی
 نیامده است ، می گوید : . . . آنگاه شروع کرد به خواندن آن قصیده
 که بنده نه آن را هرگز شنیده و دیده بودم ، نه نام گوینده آن را ، و بعد از
 آن هم هرگز نه دیدم و نه شنیدم ، نمی دانم چند بیت بود ، دو بیت ،
 سیصد ، چهارصد بیت ، این مرد بزرگوار همین طور خواند . بسیار

جمهوری الصوت بود و بسیار بلند آن شیوهای که می گویند شیوه تر کستانی ، آن قصیده را خواند . هیچ کس جرأت نمی کرد يك کلمه حرف برند ، همه مسحور شده بودند . همین که قصیده تمام شد سکوت محض همه جا را فراگرفت . بعد از چند ثانیه مرحوم بواب جرأت کرد يك کلمه بگوید ، گفت : آقای تقی راده . اگر این دو پسرچه را بساز بگذارید تا يك سال دیگر از این اطاق قصیده بیرون خواهند رفت ! یکی دو نفر تبسمی کردند و مرحوم تقی راده برای آنکه مادا استاد جعفر حان بر بجد شروع کرد به بحث کردن در باره مصامین آن مقتبت ، چونکه گوینده بسیار علو کرده بود ، و تقی راده سؤال کرد که آیا این همه علو در ستایش علی و او را هم رتبه خدا بلکه ارحم الراحمین در آن رمان در طهران محار بود ، چونکه در تریز (تقی راده گفت) اگر شاعری این اندازه علو و مبالغه در مدح علی می کرد علما او را تکفیر می کردند .

مادام که تقی زاده در طهران بود این مجالس صبح جمعه برقرار بود ، جز در آن یکماهه اواخر مجلس چهارم و قبل از تعطیل مجلس که تقی زاده و چهار نفر دیگر بواسطه نطقی که کرده بودند و تعرضاً از مجلس خارج شده بودند تقی زاده خانه نشین شده بود و جز سه نفر در آن ایام کسی بخانه او نمی آمد نه روز و نه شب ، آن سه نفر عبارت بودند از سر تپ حبیب الله خان شیبانی و محمد علی فرزین و حکیم الملک . بنده خود را جزء اعیان حساب نمی کنم . در آن ایام غالب اوقات از برای شام و ناهار در خانه چیزی نداشتند و تلفی می کردند شاگرد کتابخانه طهران بدستور حسین پرویز يك بشقاب چلو کباب با نان که دو سه ریال قیمتش می شد با سرپوش در دستمالی بسته و پیچیده می آورد می داد و می رفت .

گمان می‌کنم مرگ مساوات (سید محمد رضای مساوات) کمی پیش از این ایام بود ، و بطق تقی‌زاده را در مسجدی نزدیک قبرستان عمومی که مرحوم مساوات را آنجا دفن کرده بودند فراموش نمی‌کنم. سوابق خدمات او را و بزرگیهای اخلاقی و گوشه نشینی او در ایام اخیر عمر همه را بطوری از روی خلوص و با تأثر نقل و بیان کرد که من با آن که مساوات را هرگز ندیده بودم از توصیف تقی‌زاده می‌توانم گهت که او را خوب شناختم .

در همان ایام حادثه‌سببینی او که کار زیادی نداشت من هر هفته دوسه بار خدمتش می‌رسیدم و بخواهش من سا کرد حوادث زندگانی و شرح حال خود را املا کردن . حرثیاتی ارزندگی خویش را ارا ابتدا تا انتها، بهمان زبان محاوره و مکالمه معمولی برای من می‌گفت و من تمد تمد یادداشت می‌کردم و هر شب همین که خانه می‌رفتم یادداشت‌ها را با آنچه ار گفته‌های او در حافظه‌ام مانده بود تلفیق و تحریر می‌کردم و در جلسه بعد این نوشته‌ها را سطر او می‌رساندم و بخط خود در حواشی یا بین سطور اصلاح و تصحیح و حذف و اضافه می‌کرد و هر چه لازم بود می‌نوشت . اگر این نوشته‌ها مانده بود منع خوب و متقن و صحیحی می‌بود ار برای دانستن شرح احوال تقی‌زاده، ولی افسوس که در زمانهائی که من در اروپا بودم و مبالغ عظیمی ار کتابهای مرا دزدیدند . انبوهی از این یادداشت‌ها و مقاله‌ها و کاغدهای متفرق که در خانه پدری گذاشته بودم ارمیان رفت ، یعنی کلفت و خدمتگار آنها را برای گیرادن آتش بکار برده بود . وقتی که پس از پانزده سال باز گشتم چیز بسیار کمی از آنها بجا مانده بود .

در همین سالها بود که دیوان ناصر خسرو را چاپ می‌کردیم و در

۱۳۰۷ سفری از برای تقی‌زاده پیش آمد که جناب آقای انتظام به آن

اشاره کردند ، و ار کالیفرنیا تقی زاده به برلن برگشته بود و دو سه ماهی آنجا مانده بود که مقدمه دیوان ناصر خسرو و شرح احوال او را تهیه کرد و از آنجا فرستاد و بنده در طهران آن را چاپ کردم.

آشنائی بنده با مرحوم پورداوود و مرحوم محمد قزوینی هم توسط تقی زاده شد، پورداوود به طهران آمده بود و بازن آلمانی و بچه اش گاهی بخانه تقی زاده می آمد و آنجا یکدیگر را دیدیم . ار همان ابتدا تعصب خارق العاده پورداوود مرا از او کمی دور می کرد ، تعصب برای عقاید زردشتی و تعصب ضد عربی ، که در شرح حال محمد قزوینی بقلم خود او هم اشاره ای بهمین تعصب ها هست . با مرحوم قزوینی من به سفارش تقی زاده مستقیماً مکاتبه کردم و در مشکلاتی که پیش می آمد از وی استمداد می کردم و اوراق دیوان ناصر خسرو را پیش او می فرستادم که در باب آنها اظهار نظر کند.

اقامت این بارتقی زاده در آلمان از برای معالجه بود ، چون از وقتی که بنده او را شاحتم تا آخر عمر مبتلی به نوعی مرض پا بود ، از قبیل عرق النساء یا بقرس، که گویا از زمان جوانی (آن روزها که در امریکا بسر می برد) عارض او شده بود و مادام که در شهری مدتی سکونت می کرد با متخصصین این مرض در باب بیماری خود مشورت می کرد. در آلمان و فرانسه و انگلستان و ایران همواره مشغول معالجه بود و مرض ریشه کن نشد و زندگانی را بر او تلخ و تیره کرده بود .

در درس های پهلوی و فرس قدیم که در محضر مرحوم هر تزدل آلمانی می خواندیم هم مرحوم تقی زاده با ما شرکت کرد، یعنی چند جلسه ای حاضر شد . در این درس ها هفت هشت نفر بودیم (گاهی بیشتر و گاهی کمتر) که حاضر می شدیم : مرحوم بهار و رشید یاسمی و سید احمد

کسروی و رحیم زاده صفوی تقریباً همیشه با بنده آمجا بودند. گاه گاهی علی اصغر حکمت و نصرالله فلسفی و علی اکبر خداپسده هم حاضر می شدند. تقی زاده بقول خودش «ار برای کسب برکت از تدریس هر ترفلد» می آمد، و این هر ترفلد بود که طرح تشکیل این انجمن آثار ملی را به مؤسسين این انجمن پیشنهاد کرد و بعضی رساله ها که او در آن ایام نوشت و بنده و دیگران ترجمه کردیم بحسب انتشارات انجمن آثار ملی بود. بهار و کسروی بعد از آن محاسن درس (که طاهرأ از چهل مجلس بیشتر بود) به کار مستقل و اقتناس از کارهای زردشتیان همد هم پرداختند و بعضی کتب منتشر ساختند و مقالات نوشتند و در سر این کار و موضوعهای دیگر با هم معارضه و مبارزه علمی کردند و سببش تا آنجا که من می توانم حکومت کم بی دوقی و بدطینتی مرحوم کسروی بود که بسیار حسود هم بود و بهمه بد می گفت و هیچ کس را غیر از خودش قبول نداشت و حتی در مورد معلمی هم که باو درس داده بود، یعنی هر ترفلد، عاقبة الامر بمصموم نمک حوردی نمکدان را شکستی عمل کرد و در مجله ار معان بد او دشنام داد و تهمت زد :

باده با محتسب شهر ننوشی ربهار

بحورد بادهات و سبگ بحام اندارد

تقی زاده از دو نفر از استادان سابق خویش بسیار یاد می کرد . یکی مرحوم دکتر محمدحاج کهری بود از اهل کرمانشاه و مقیم تبریز که تقی زاده پیش او درس طب و زبان فرانسه خوانده بود و می گفت این مرد ترجمه زفرانسه را بسیار روان می کرد چنانکه کتاب فرانسه را بدست می گرفت و از روی آن چنان روان بفارسی می خواند که انسان گمان می کرد کتاب فارسی در دست دارد و می خواند . نیز در باب رساله دکتری او و مرض قلبی خاصی که کشف کرده بود و در کتب طبیی به نام او مذکور است شرحی می گفت (در این خصوص بمقاله ای که تقی زاده در مجله ینما

بوش (رجوع شود) . و تقی زاده بسیار متعجب شد وقتی که باو خبر دادم که ترجمه ژبل بلاس که بمام دکتر محمد خاں کرمانشاهی چاپ شده است در واقع از او نیست و از بام اسم الله نائعاتمت آن دزدی است و مترجم حقیقی آن مرحوم میرزا حمید اصفهانی بوده است . یکی دیگر از استادان او مرحوم سیف الاطبا بود از اهل تبریز که در حدود سالهای هزار و سیصد تا هزار و سیصد و ده در طهران در درخونگاه منزل داشت ، و بنده او را می شناسم و مرحوم تقی زاده توسط من برای او سلام فرستاد ، و قصیدهای را که شاعری در باره اصلاح تقویم در عهد ملکشاه سلجوقی گفته بوده است و در جمگی خطی در تصرف سیف الاطبا پیدا شد بنده به تقی زاده دادم و او همراه مقاله ای چاپ کرد (۵ ۱۳ یا ۱۳۰۴) .

در اواخر سال ۱۳۰۷ برای بنده سفری به اروپا پیش آمد ، و تقی زاده در آن موقع سمت والی وایب التولیه در حراسان بود . بنده در پاریس کارمند اداره سرپرستی بودم و زیر دست اسمعیل مرآت کار می کردم . حشکی مرحوم علاء سفیر کبیر ما در پاریس و کم عقلی و نوکربابی و اداری مسلکی مرآت معروفست و کسانی که با آنها کار کرده اند می دانند که اگر بنده بگویم از دست علاء و مرآت بنده عذاب و مرارت می کشیدم راست می گویم . سحتی حال من بحدی بود که نزدیک بود خود را در رود سن انداخته غرق کنم تا در دست آنها خلاص شوم . تنها دلخوشی من این بود که گاهی در کتابخانه ملی با نسخ خطی کار کنم و هفته ای دو بار هم خدمت مرحوم قزوینی برسم ، و مرآت می خواست همین قدر دلخوشی را هم از من بگیرد و مرا مجبور کند تمام هفت روز هفته را از ساعت ۸ صبح تا ده بعد از ظهر در سفارت

کبری متحدالمآل‌های او را بشاگردان بنویسم و ثبت و ضبط کنم و شماره دفتر اندیکاتور روز بروز بالا برود که ایشان دائم تقاضای اضافه حقوق از برای خودشان بکنند و بنده همان ماهی صد تومان را بگیرم که روز بروز بواسطه تنزل پول ایران در مبادله با لیره و فرانک فرانسه کمتر می‌شد و بجائی رسیده بود که باندازه نصف حقوقی هم که بشاگردان دولتی می‌دادند نمی‌شد و من از حیث معاش در نهایت سختی و تنگی بودم. به اشخاص مختلف که در طهران می‌شناختم نامه می‌نوشتم و تقاضا می‌کردم به وزارت معارف متوسل شوند که مرا از اداره سرپرستی نجات بدهد مؤثر نمی‌افتاد، عاقبت کاعذی بمرحوم تقی‌زاده نوشتم که در آن موقع والی خراسان بود و از قضا در همان وقتها دولت مصمم شده بود ایشان را بسمت وزیر مختار ایران به لندن بفرستد. از او جوابی رسید که عن قریب روز سختی سر خواهد آمد، و واقعاً هم در ماه ژوئیه همان سال ۱۹۲۹ تقی‌زاده به پاریس وارد شد و در ایستگاه راه آهن با او و خانمش ملاقات کردم و با هم به هتل او (جرج پنجم) رفتیم و آن چند روز که در پاریس بودند با ایشان و در حضور قزوینی بمن بسیار خوش گذشت و مژده تغییر مأموریت مرا دادند. وزارت معارف ابلاغی بنام بنده صادر کرده بود و توسط ایشان برایم فرستاده بود که محل مأموریت بنده اریس پس سفارت ایران در لندن برای رسیدگی به کارهای محصلین دولتی خواهد بود.

کسان دیگری که درباره مرحوم تقی‌زاده چیزی نوشته یا گفته‌اند همه با جنبه عمومی و ملی رندگانی او کار دارند و داشته‌اند. بنده در عین اینکه آن جنبه را بکلی فراموش نمی‌کنم جنبه خصوصی و خصایص اخلاقی و مرد زندگی معمولی و مرد عملی بودن او را بیشتر

در نظر می‌گیرم و بدین جهت است که ناچار باید چیزهائی را بگویم که خود ار او دیده یا شنیده‌ام. بعضی از این حکایت‌ها بسیار كوچك و جزئی است ولی معرف جنهٔ عملی زندگانی اوست. مثلاً در پاریس يك روز خانم تقی‌زاده ار بنده پرسید «زنهای پاریسی خوشگل‌ترند یا ربه‌ای ایرانی» و بنده جواب دادم «اینها هم خوشگلند ولی نوع حمالشان کمی با جمال دختران ایرانی فرق دارد، جمال فرنگی است به جمال ایرانی» و مرحوم تقی‌زاده فرمود «ای آقا، مگر جمال هم ایرانی و فرنگی دارد؟ زن تا حواست خوشگل است، وقتی که پیر شد دیگر خوشگل نیست». يك روز می‌خواستند با هم بخانهٔ مرحوم قزوینی برویم پیشنهاد کردم که با مترو (راه آهن زیرزمینی) برویم که راه را من بلد بودم، جواب داد «مترو وسیلهٔ کسبی است و باید یکی دو حا عوص کرد و آدم دیر می‌رسد، در وقتی که آدم فقط دو سه روز در شهری می‌ماند و وقت کم دارد بهتر است که بوسیلهٔ تا کسی برود ولو اینکه قدری گران بشود» و با تا کسی بخانهٔ قزوینی رفتیم. در آن ایام پروسور مینورسکی هم همور در پاریس بود و با هم يك روز بدیدن او رفتیم. بعدها تقی‌زاده بمن گفت «ما در سالهای بعد از جنگ اول همگی ار مینورسکی دوری می‌کردیم چونکه می‌داستیم این مرد در موقع انقلاب مشروطیت ایران از طرف دولت خودش در مملکت ما سمت سیاسی داشت و حتی وقتی که میلر قونسول روس در تبریز اسباب قتل و بدار ردن عده‌ای از آرادی خواهان ایران را فراهم آورد این آدم در همان روزها یا دو سه ماهی قبل از آن در تبریز بوده است و بعید نیست که در تهیهٔ لیست کسانی که بایست بدار زده شوند دخالتی داشته بوده است. اما حالا دیگر تمام وقت خود را به تحقیق و تتبع و مقاله نویسی در باب تاریخ و جغرافیای ایران می‌گذراند و جنبهٔ سیاسی ندارد و روس

سفید هم هست و با دولت شوروی ارتباطی ندارد، بنابراین مقدمات دیگر از او دوری نمی‌کنیم. آقای قزوینی هم با او آمد و رفت دارد و نسبت به او همه‌گونه مساعدت می‌کند».

در ماه سپتامبر آن سال بنده به لندن رفتم و تا وقتی که تقی‌زاده در لندن بود در سفارت با آن مرحوم کار کردم. بسیاری از ایام تعطیل را با آن مرحوم و با ایرانیانی که به آنجا آمد و رفت می‌کردند گذرانیدیم و خیلی شب‌ها با هم شام خوردیم و وقت به‌گفتگوی علمی و ادبی و کمی هم سیاسی می‌گذشت. حکایات بسیاری از رندگانی ایرانیانی که در ایام جنگ اول با تقی‌زاده در برلین کار می‌کردند، هدایت و حسینقلی نواب و قزوینی و جمال‌زاده و عمی‌زاده و میرزا فضلعلی آقا و امثال ایشان برای من می‌گفت و همان ایام شروع به جمع‌آوری یادداشت و مسوده از برای تاریخ ایران در دوره اسلام کرده بود، و این مسودها بود که بعدها بصورت رساله «ار پرویز تا چمگیر» منتشر گردید؛ بنابراین تاریخ دبالة تاریخ ایران باستان مرحوم پیرنیا باشد و ار چمگیر تا زمان ما را هم مرحوم عباس اقبال بنویسد، ولی چنانکه می‌دانید هر دو ناتمام ماند.

مرحوم تقی‌زاده بسیار مبادی آداب بود. مثلاً برسم قدما معتقد بود که جوان در برابر مردم مس، کوچکتر در حضور بزرگتر، نباید سیگار و غلیون و چاقی بکشد مگر اینکه بزرگتر بدست خود به جوان تعارف بکند و با اصطلاح باو اجازه بدهد. بنابراین بنده در حضور آن مرحوم سیگار نکشیدم مگر وقتی که شخصاً به بنده تعارف می‌کرد. معتقد بود که مرد در خیابان و کوچه بی‌کلاه نباید راه برود. در سفر اولی که بنده به لندن رفته بودم يك بار تصادفاً در هاید پارک (نزدیک عمارت

سفارت ایران) قدم می‌زدم و کلاه بر سرم نبود. آن روزهم بپا بود باهاش را در سفارت خدمت ایشان بحورم. تصادفاً آقا وخام در همان قسمت بارک‌گردش می‌کردند و بنده ناگهان با ایشان مصادف شدم ار من پرسید کلاه ندارید، گفتم چرا، ولی در خانه گذاشته‌ام. گفتم: اگر آسان بخواند کلاهش را سرش بگذارد هم خوبست آن را همراه داشته باشد ولی بدستش بگیرد. بنده بعد از آن این قاعده را رعایت کردم. سالها از این مقدمه گذشت در تهران باز همدیگر را دیدیم و باز تقی‌زاده به لندن رفت و در مدرسه‌السنه شرقیه لندن استاد زبان فارسی و تاریخ ایران شد، و بنده هم بار دیگر به لندن رفتم. يك روز در مدرسه‌السنه شرقیه به ایشان برخوردم و باز کلاه نداشتم. فرمود حالا وضع انگلستان نسبت سابق خیلی عوض شده است و استادان دانشگاه مثل فلاں و فلاں حالا بی کلاه راه می‌روند و حتی پروفیسور بیلی از کیمبرج به لندن را با دو چرخه می‌آید، درست مثل اینست که مثلاً حاج سید نصرالله دو چرخه سوار شود. دیدم این گفتار بیاد همان وقعه چند سال قبل است، نظیر حکایت معروف که پرسیدند بهترین عداها چیست، گفت تخم مرغ، و يك سال بعد پرسیدند با چی، گفت با نمک. بحافظه او آفرین گفتم، و به تساهل و گذشت او.

حافظه مرحوم تقی‌زاده بسیار قوی بود، بخصوص در بعضی امور، مثلاً تاریخها و سنوات، حتی روز و ماه بعضی وقایع، و عبارت بعضی اسامی و تلگرافها را که عیناً حفظ کرده بود به آسانی می‌گفت. مقدار زیادی شعر از فردوسی و باصر خسرو و آقائی و ادیب الممالک حفظ داشت. مردی ثقه بود و در آنچه نقل می‌کرد می‌شد بقول او اعتماد و استناد کرد. اما از خود او شنیدم که حافظه چشمی او قوی نبود و کسی را که دیده بود و می‌شاحت ممکن بود ببید و شاسد یا با اسم او تطبیق

نکند، و من این فرق بین حافظه‌ها را نمی‌دانستم تا آن مرحوم برایم بیان کرد . مناسبتش این شد که يك روز از مجلس شوری بیرون آمده بودیم و با هم از خیابان ظل السلطان و خیابان پستخانه بطرف لاله‌زار و کتابخانه طهران می‌رفتیم . نزدیک شرکت تلفن مردی سید معمم از طرف مقابل خیابان سمت ما آمد و تقی‌زاده را متوقف ساخت و مدتی با لهجه گیلانی بسیار تمدتد سخمانی تعارف آمیز گفت و اظهار ارادت کرد . بعد از آنکه سید رفته بود و ما به‌راه افتاده بودیم تقی‌زاده از من پرسید این آقا که بود ، مثل ایست که مرا می‌شناخت و من هم شاید او را دیده باشم ولی اسمش بیادم نیامد . گفتم آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی بود که چند کتاب از اردو و عربی ترجمه کرده است . گفت : ها، بله، راستست و من در کتابخانه طهران او را دیده‌ام ، ولی ای کاش مردم عادت داشتند وقتی که همدیگر را می‌بیند و همدیگر می‌رسد اسم خودشان را بگویند و اعتماد باین نکند که طرف لابد ایشان را می‌شناسد. و گفتم : من این نقص را دارم که حافظه چشمی من خوب نیست و کسی را که دیده‌ام ممکنست با اسمی که از او در ذهن دارم تطبیق نکنم . فلان آقا عادت دارد هر وقت که بمن می‌رسد اسم خود را بگوید . با آنکه من او را خوب می‌شناسم این تکرار اسم بسیار بجا و مفید است ، زیرا که بعضی اوقات ممکنست ذهول و غفلتی بانسان دست بدهد و چند ثانیه در بیاد آوردن اسم طرف تأخیر روی دهد ، و آدم دچار خجلت شود ؛ و من به آقای فلان همیشه دعامی کنم که این عادت مستحسن را دارد و این قدر گذشت دارد که اسم خود را هر بار بمن بگوید . در تلفن دیگر از این هم بدتر است . بعضی اوقات کسی مدتی با آدم حرف می‌زند و احوال‌پرسی

و خوش و بش می‌کند و هیچ نمی‌گوید من کی هستم، خیال می‌کند که حتماً باید صدای او معرف او باشد و همه بتوانند فوراً تشخیص بدهند چه کسی است حرف می‌زند، و بایشان بومی خورد اگر برسید «آقا حساب عالی کی هستید».

مرحوم تقی‌زاده ارلیدن بسمت وزیر راه انتخاب شد و بطهران حواسته شد. مدتی که بعد از رفتن او گاه‌نگاه شده بروم صورت حساب او را با بانک نگاه می‌کنم پرداختی‌ها و موجودی را صورت بردارم و برایش می‌نویسم. یادم هست اول دفعه‌ای که رفتم دیدم بعد از مدتی وزیر مختاری او در لندن موجودی حساب او ۳۱۲ لیره و کسری بود. بعد از آنکه در ۱۳۰۹ آن مرحوم برگشته بود مدتی سال دیگر در آمدن ماندم و درس خواندم. پس از مراجعت به ایران بار سه خدمت تقی‌زاده رسیدم. وزیر دارائی شده بود. یک‌روز مرحوم حسین‌قلی‌خان نواب را که جزء وکلای مجلس بود در منزل او دیدم. نواب بمن گفت: بله، آقا مجتبی، من حالا وکیل مجلس هستم ارشیراز. شیراز بیش از پنج‌هزار نفر سکنه ندارد، و من با پنج‌هزار و چهار هزار رأی وکیل شیراز شدم. حتی بچه‌های شیرخواره هم از گهواره بیرون آمدند و بمن رأی دادند.

چو کودک لب از شیر مادر بشست

نگه‌واره نواب گوید بحسب

در موقعی که وزیر دارائی بود از بعضی از اعضای وزارت خانه (آنوقت وزارت مالیه گفته می‌شد) که با ایشان آشنا بودم یکوقت شنیدم که کارمندان زیر دست تقی‌زاده به او اعتراضاتی دارند. کاشف بعمل آمد که از سخت‌گیری او در حضور و غیاب و زیاد کردن ساعات کار و کم کردن اوقات بیکاری و تنبلی و اصرار به اینکه کار مردم را زود راه بیندازند و توقع

تعارف و شیرینی نداشته باشند ، و خلاصه از کوشش آن مرحوم در حفظ انضباط اداری شکایت داشتند . بعدها بطیر همین شکایت را در لندن بعد از ۱۳۲۰ ، از کسانی که زیردست او در سفارت کمرای ایران کار می کردند شنیدم . در آنجا کسی بود که رتبه کمتر از دبیر داشت و خود را در معازدهای بررنگ بعنوان وزیرمختار معرفی کرده و حساب باز کرده بود و بنسبه از آنها جس می خرید و پول صاحب مغازه را نمی داد و نامه مطالبه بعنوان وزیرمختار ایران به سفارت رسید . سفير کبير آن نامه را بار کرد و خواند . آن شخص دو ایراد گرفت ، یکی اینکه چرا خود را وزیرمختار معرفی کرده ای ، دیگر اینکه چرا پول صاحب مغازه را نمی دهی . آن شخص شکایت می کرد که چرا سفير کبير بايد نامه ای را که خطاب ديگری بوده است باز کند . جواب سفير کبير اين بود که کاغذ بام وزیرمختار ایران بود و این آبروریزی سفارت ایران است که شخصی که چنین سمتی بخود بسته است پول معاردها را ندهد تا منجر بمطالبه شود . شخص دیگری که خود را وارث مؤسسين فکر آزادی و مشروطيت می دانست نمی توانست بدون حسادت ريردست کسی کار کند که واقعاً و حقیقه از مؤسسين مشروطيت ایران بوده و مورد احترام همه کس است . این قبیل اشخاص بهانه هائی برای اعتراض به سفير کبير پیدا می کردند .

یکی از اسرار پیشرفت تقی زاده چه در کارهای اداری و چه در کارهای شخصی و علمی اصرار او بود به یادداشت کردن همه مطالب و اعتماد نکردن بحافظه . هر روز صبح که از خواب بر می خاست باید ورقه یا اوراق یادداشت های روزانه و جاری را از مد نظر بگذراند ، هر چه را تمام شده می یابد خط بزند ، و هر چه اضافه بر آنها بیاد می آورد علاوه کند و اگر لازم باشد اوراق را پاکویس کند و بعضی را جلو و عقب کند .

در طول مدت رویدادها آنها مراجعه میکرد و بهر کس باید یادآوری کند یا از هر کس لازم بود مطالبه کند یادآوری و مطالبه میکرد. متلاً جناب آقای محمود فروغی در آن ایام کنسول ژنرال بود. به او سفارش کردند است که فلان کار را انجام دهد یا فلان پیش نویس را حاضر کند. صبح ساعت ۹ به او تلفن می کرد که آقای فروغی، آن کار انجام شد! اگر نشده بود باز ساعت یازده تلفن می کرد، باز ساعت ۱۲ و نیم تلفن می کرد، باز ساعت ۳ تلفن می کرد. آن قدر آن کار را دنبال می کرد تا معلوم شود انجام شده است. همیشه آنرا برودش می بود با اظهار کمال تشکر و تعجب می گفت: ای ماشاءالله، باین رودی تمام شد! آن وقت آن مطلب را در ورقه یادداشت خود خط می زد.

یکی دیگر از خصوصیات برگ او تساهلی بود که در مورد همه کس داشت، همان حسنی که آنرا بدیگران هم تهریه می کرد. حتی نسبت به کسانی که به شخص او اعتراض کرده بودند، و حتی تودین کرده، یا تهمت زده و افترا بسته و دشنام داده بودند کمال تساهل را داشت. و من هرگز نشنیدم در حق هیچ یک از ایشان دشنام و لعن بدیگار برود. خدا کترش این بود که می گفت اشتباه کرده است. مرحوم دهخدا نسبت به تقی زاده نظربند داشت و گمان می کرد که در سر اشتعاب و کلای دوره دوم تقیبنیه به اعتدالی و دموکرات، تقی زاده را او کله ممد شده و سست باو کیسه و دشمنی می ورزد و بهر کس که مسوب به او سست بندی می کند. پس اگر تقی زاده وزیر مالیه از برادر دهخدا که چندی در قوسولگری تقلیس کار می کرده و مبلغی تهر در تحویل او بوده است صورت حساب آن تهرها را می خواست دهخدا اینرا کیسه ورزی نسبت به شخص خود حساب می کرد. شهادت آنرا بداشت که علماً برود با خود او در آن باب

صحبت کند ، می‌نشست پیش بنده یا هژیر یا خلخال بدگوئی و گله می‌کرد و فحش می‌داد ، و اگر یگی از ما از تقی‌زاده راجع بآن موضوع تحقیق می‌کرد او جواب می‌داد که آقای دهخدا بسیار سوءظن دارد.

از چیزهایی که مرحوم کسروی تبریزی در تاریخ هجده ساله مشروطیت و در تاریخ انقلاب آذربایجان نوشته است آقایان کمابیش اطلاع دارند. وقتی که در باب آن مطالب از تقی‌زاده سؤال می‌شدمی فرمود آقای کسروی اشتباه کرده است. فقط مرحوم امیرخیزی و مرحوم کریم‌طاهر راده بهر ادب جواب تهمت‌های کسروی را داده‌اند. مرحوم عبدالله مستوفی در کتابی که در شرح زندگانی خود و تاریخ قاجاریه نوشته است در يك جا به تقی‌زاده حمله صریح کرده است و سخت بدگفته. بنده يك صفحه بخط مرحوم تقی‌زاده در جواب آن انتقاد دارم که با کمال ادب مطالب را در آن توضیح داده و بیش از این قدر که مستوفی اشتباه کرده است از آن استنطاق نمی‌شود.

حدود سده يك بار در لندن موقعی که آن مرحوم سفیر کبیر بود ، مقارن اوقاتی که هموز متعین در ایران بودند ، در موضوعی که همه می‌دانند و در آن باب ایرادهائی هم باو گرفته شده است ، سؤال از او کردم. آن روز حرفهای سده را تمام شنید و جوابی جز این نداد که این بحث بسیار طولانیست و وقت موسع‌تری لازم دارد. چند روز بعد از آن يك روز تعطیل که سده در منزل بودم ساعت چهار و نیم بعد از ظهر با تو مبیل سفارت کبری بخانه من آمد ، و نگداشت بنده لباس خانه‌ام را تغییر بدهم ، همین قدر اجازه داد کتری را سر بار بگذارم و جای دم‌کم و باهم چای بخوریم ، نشست و تا ساعت هشت یا هشت و نیم در همان موضوع از برای من توضیحات داد و حکایتها گفت و وقایع سیاسی را شرح داد .

همان موضوعهائی که بعدها يك بار در مجلس شورای ملی هم به احوال در نطق خود از آن بحث کرد و حمله‌ای گفت که آن جمله در افواه افتاد و بسیار مشهور شد ، منتهی نه سده بسیار مسووط تر گفت ، و شاید بده روزی بتوانم آنها را به قلم بیاورم ، فعلاً از تکرار آنها معدوم .

دیگر از خصایص بارز مرحوم تقی زاده این بود که در هر کس استعداد و لیاقتی سراغ می کرد در تشویق و ترغیب او می کوشید و باو کمک می کرد تا از آن استعداد و قابلیت فایده‌ای عاید شود . کلیه کسانی که او را شایسته‌اند با من یقیناً در این عقیده متفقند ، زیرا که بدون شک در رد گانی يكایک ایشان هم از این حیث تأثیری داشته است ، بخصوص آنها که در راه نوشتن و تحقیق کار می کردند و اهل سواد و اطلاع بودند . همیشه آن مرحوم می گفت : دلم می خواست آن قدر ثروت داشته باشم ، با محلی در بودجه مملکت به اختیار من گذاشته شود تا از آن مسر بتواسم مخارج این کار را متکفل شوم ، که خایه بزرگی با تمام وسایل معیشت و رفاه بگیرم و کلیه ارباب فضل و اهل قلم و نویسندگی و ترجمه و تحقیق را آنجا جمع بیاورم و حاضرایشان را از تمام بگراینها و زحمتهای زندگانی فارغ بدارم تا بتواند کتاب ترجمه کند و بنویسد ، و کتابهای قدیم را تصحیح و تحشیه کند و بچاپ برساند و تاریخ و جغرافیا و علوم و ادبیات این مملکت خدمت کند و فرهنگ ما را بالا ببرند . کاری که در راه انجام دادن این نیت از وی بمرحله عمل رسید متأسفانه ریاد نبود ، ولی آنچه نقل می کنم بمویه ناقصی است از آنچه می خواست انجام دهد :

دو کتاب از رابینو مستشرق معروف یکی در باب روابط سفیری و قونسولی بین ایران و انگلیس و دیگری در باب مسکوکات و مهرهای

ایران ، هردو به انگلیسی « در موقعی که تقی زاده سفارت کبرای ایران را از ۱۳۲۰ بیعد متکمل بود به او عرضه شد ، بادولت مکاتبه کرد و برای اولی با وزارت امور خارجه و برای دومی با بانک ملی ایران یا وزارت دارائی قرارداد چاپ منعقد کرد و حق الزحمه ای به رابینو برای تألیف آن و حق الزحمه ای به مرحوم مینورسکی برای خواندن و تصحیح آن پرداخت و مخارج چاپ هردو را در لندن پرداخت و کتاب ها را منتشر کرد. کنتراتی با مرحوم پروسور هینگ به امضاء رسانید که مشارالیه کتابی در علم اشتقاق لغت های فارسی و بیان اصل و منشأ آنها تهیه کند ، و پولی هم از دولت برای چاپ آن گرفته بود که در اختیار سفارت ایران در لندن دربانگی برای این کار امانت گذاشته بود (ظاهرأ شش هزار لیره انگلیسی) . در مدتی که روابط سیاسی بین ایران و انگلیس مقطع بود و کارهای سفارت ایران در لندن در دست سفارت سوئد بود آن وجه بمصارف دیگر رسید و آن کتاب هم تهیه و تألیفش به تأخیر افتاد و پروسور هینگ هم ارقصای بد در امریکا وفات یافت و این کتاب نابوشته ماند . البته یادداشت های مرحوم هینگ در این موضوع حائلی هست .

مدتی جمعی از زبان دانهای فاضل ایران را وادار کرد مقالاتی از دائره المعارف اسلامی چاپ لندن را بفارسی درآوردند . مرحوم اقبال آشتیانی و آقای دکتر ریاب خوئی و آقای دکتر حابری و دکتر معین و غیر اینها جزء این جماعت بودند و این ترجمه ها در مجلس سما جمع شده بود و ظاهرأ همورهم همانجا هست . سهمی که مرحوم تقی زاده در تأسیس کمیسیون معارف و احسن آثار ملی و نگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسه انتشارات فرانکلین و چاپخانه اوست و این قبل دستگاها داشت نیز همگی نتیجه همان عشقی بود که به انتشار کتب و توسعه فرهنگ ایران داشت .

واما فعالیت ادبی و علمی شخص تقی راده ، امریست که سده بنحو جامع و کامل نمی توانم در این گفتار در باب آن بحث کنم ، زیرا که مقدار عظیمی تحقیقات و یادداشت ها در موضوع های مختلف در میان کاغدهای باقی مانده از آن مرحوم باید باشد که هیچ کس ندیده بود و نمی دانم بعد از این کسی آنها را خواهد دید یا نه . آنچه بشر شده است با آنکه بسیار زیاد است شاید سمت بآنچه منتشر شده است مقدار اندکی باشد .

قدیم ترین کار تقی راده در این رمیه گنجینه موز بود که بهمراهی چندتن از اقوام و دوستان خود در رمان حوایی ، قبل از طلوع مشروطیت ایران ، منتشر می کرد . مجله ای بود بحظ مستعلیق و چاپ سنگی منتشر می شد . حکایتی راجع به این دوره و بدگانی خود در تبریز برای بنده نقل کرده بود که باین مناسبت حالا بیادم آمد و چون بی فایده نیست عرص می کنم : می گفت بامیررایحی خان تربیت و میرزا محمدعلی خان ویرا رصاحان برادران او ، یکی دوبر دیگر از دوستان ، همکاری علمی و ادبی داشتیم و محاسن ملاقات و مذاکره منعقد می کردیم و گاهی پیش حاج سیدحسین رزار که مرد با سواد بود و علاوه بر برنج فروشی کتاب هم می فروخت جمع می شدیم و با او صحبت می کردیم . دو احابه ای هم بود که از جمله پاطوق های ما بود و یکی از تربیت ها مدبر آن بود . یک روز در این دو احانه بودیم طلبه ای با عمامه و عبا وارد شد و مدیر را بکماری کشید و آهسته با او زمانی صحبت کرد . بعد از آنکه او رفته بود مدیر آمد و از برای ما حکایت کرد که این آقا راده گویا درس وراسته خوانده و کمی فرانسه یاد گرفته است . حالا تازه مرید و مقلد محتهد تازه ای شده است . می گوید این محتهد معتقد است که حتی داستان

فرنگی هم گناه است و من حالا می‌خواهم بهرطوری هست آنچه را که از این ربان لعنتی یادگرفته‌ام فراموش کنم، ولی هرچه بیشتر به فراموش کردن آن همت می‌گذارم لعنت‌ها و عباراتی که یادگرفته‌ام بیشتر بخاطر من هجوم می‌آورند. می‌خواهم شما بمن کمک بکنید دوائی بمن بدهید بخورم که این فرانسهای را که یادگرفته‌ام فراموش کنم .

در حدود بیست و هفت هشت سالگی خود سفری به استانبول و قاهره کرده بود ، و در ۱۳۲۳ قمری مقاله یا رساله‌ای تحت عنوان تاریخ احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی منتشر ساخت که بعدها کنامروشی طهران آنرا در يك مجموعه مقالات دوباره چاپ کرد ، در دوره روزنامه صور اسرافیل که در طهران منتشر می‌شد با میرزا جهانگیر حسان و میرزا قاسم حان و میرزا علی اکبر حان دهخدا همکاری می‌کرد و گویا دو مقاله هم در صور اسرافیل در دواع از سید جمال الدین اصفهانی و اعظم بقلم شخص اوست . از برای بده حکایتی از اینکه چگونه میرزا علی اکبر حان را از دستگاه راهسازی سیمان بطهران که مال مرحوم امین الصرب بود بدستگاه صور اسرافیل منتقل کردند و او را بپویشندگی گماشتند و ناچه لطایف الحیل او را وادار بکار می‌کردند و چقدر نارش را می‌کشیدند تا چیزی می‌نوشت نقل کرده است که حالا موقع نقل آن نیست .

بین آن دوره و دوره‌ای که مجله کاوه را در برلین شروع به نشر کرد تقی‌زاده در بعضی از بلاد امریکا مشغول بکار و کسب معاش از راههای مختلف (و از آن جمله از راه حرفچینی مطبوعه) و یاد گرفتن زبان انگلیسی و آلمانی بود . کاوه ابتدا روزنامه‌ای بود سیاسی و تبلیغی که دولت آلمان دائر کرده بود و خرج آن را می‌داد از برای مبارزه با روس و انگلیس . برای آن يك چاپخانه و يك کتابخانه و دفتری برای کارهای اداری آن

واعضای نویسندۀ آن در برلن تهیه کرده بود. مختصری در آن باب در ضمن شرح احوال مرحوم محمدقزوینی بقلم خود او که در بیست مقاله چاپ بمبئی منتشر شده است مندرج است. بعد از حتم جنگ مدت دو سال کاوه منتشر گردید ولی بصورت مجله‌ای علمی و فرهنگی و ادبی درآمده بود که گاه‌گاه کمی بحثهای سیاسی و اجتماعی هم در آن می‌شد. مدیر و صاحب امتیاز مجله مرحوم تقی‌زاده بود و در این موقع مستقلاً مجله را شرمی کرد، یعنی دیگر ربطی بدولت آلمان نداشت و شاید کمکی هم از آن حاکم‌بان نمی‌شد. آن مجله زبان و ادبیات فارسی و تشریح شیوۀ تتبع و تحقیق اروپائی در میان ایرانیان بسیار خدمت کرد. حکایت مفرحی در باب تفاوت شیوۀ ملل مختلف در امر تحقیق و تتبع از آن مرحوم بیاد دارم که بد بیست اینجا بگمجام. می‌گفت:

بچند نفر از ملیتهای مختلف پیشنهاد کردند کتابی در سارۀ ویل نویسد، هر يك كتابی جدا. فراسوی هر روز به باغ وحش می‌رفت و در آن گوشه که فیلان را جا داده بودند روزی نیم ساعت يك ساعت گردش می‌کرد و در ضمن فیلها را تماشا می‌کرد و می‌رفت. بعد از دو سه ماه کتابی بیرون داد بسیار ظریف و كوچك و قشنگ بام L'Amour et l'Elephant مرد انگلیسی پاتاوه خود را بست و کوله‌پشتی بدوشش گرفت و به آفریقا سفر کرد و سه چهار ماه در ناحیه‌ای که فیلان در آن زندگی می‌کرد در روزی چهار پنج ساعت به مذاقه گذرانید و برگشته کتابی نوشت تحت عنوان Trade and Elephant. آمریکائی چه کرد، روسی چه کرد، ایتالیائی چه کرد، و اما مرد آلمانی هر روز صبح به کتابخانه می‌رفت و شب بیرون می‌آمد، مدت پنج سال هر روزی هشت نه ساعت آنجا تحقیق و تتبع کرد،

همه کتابهای بچندین زبان مختلف را که در باب فیل نوشته بودند یا راجع بفیل در آنها مقاله‌ای یافت می‌شد حواری و یادداشت برداشت و عاقبت کتابی در چهار مجلد نوشت هر جلدی ششصد هفتصد صفحه و نام آن را گذاشت «مقدمه‌ای برای تحقیق درباره فیل». بین مقالاتی که در محله کاوه منتشر می‌شد بر حسب اینکه نویسنده‌شان چه کسی بود تفاوت‌هایی از همین قبیل دیده می‌شد. سلسله مقالاتی که خود مرحوم تقی‌زاده به امضای «محصل» در باب شعرای بزرگ ایران می‌نوشت و سابقاً ناها اشاره شده است، از آن نوع بود که آن مرد آلمانی نوشت، یعنی هیچ چیز درباره هیچ يك از آنها در هیچ کتابی نبود که آنها را تقی‌زاده نخواستده و نقل نکرده باشد.

در دوره چهارم سئوال اول بهمراهی حریده کاوه چند کتاب سیاسی و بیمه سیاسی هم منتشر گردید مثل کشف تلیس و تاریخ مجلس ایران، و کتاب آقاسی حمال زاده در باب اوضاع اقتصادی ایران بنام گنج شایگان. کتبی که همراه دوره علمی و ادبی کاوه منتشر گردید بیشتر جنبه ادبی و تحقیقی و علمی داشت، مثل تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی و یکی بود و یکی نبود حمال زاده. . . . بعد هم مطبعة کاویانی از اداره روزنامه کاوه منتشر گردید، یعنی مطبعة را عبدالشکور نامی که متصدی اداره آن بود صاحب شد و بعضی کتابها مستقلاً منتشر کرد مثل سفرنامه ناصر خسرو با روشنائی نامه و سعادت نامه مسلوب به او، و حه‌دین ناصر خسرو، رادالمسافرین ناصر خسرو، گلستان سعدی، نصاب ابن‌نصر واهی، تذکره شادطهماسب صفوی، منتخب اطایف عمیدراکانی، رباعیات حمام چاپ رری، هوش و کرمه عمیدراکانی و غیره. . . . شده شک ندارم که در ریختن طرح اساسی برای انتشار این کتب مرحوم

تقی زاده دست داشته است و بعضی از کسانی که مباشرت طبع آن کتب را کردند، مثل جواد تقی زاده و محمود عینی زاده، از همکاران تقی زاده در انتشار روزنامه کاوه بودند. آن مرحوم چنانکه پیش از بن کتم پیشنهادی به ابرایمان فرستاده بود که اگر دو هزار نفر در محله کاوه مشترك بشوند و پول اشتراك خود را بپردازند محله را ادامه دهد، ولی اولاً این عده مشترك دست بقد پیدا شد، ثانیاً مطبعه از دست تقی زاده خارج شد، نتیجه اینکه مجله سرنگرفت.

بده به حخته سیاسی دوره جدید کاوه کاری ندارم و بیشتر از لحاظ فرهنگی و ادبی بآن می نگرم - اگر چه از لحاظ سیاسی هم بعضی مقالات مهم و مفید در آن هست، مثل تاریخ نهضت مزدکی در ایران، و دوره مقالات راجع به روابط بین ایران و روس (این هر دو را آقای جمال زاده نوشته است) و بحث در باره معاهده ۱۹۱۹ بین ایران و انگلستان که در کاوه آمده است، و اینها از لحاظ تاریخی هم بسیار مفید است - مثلاً در دوره مجله کاوه ادبی مقاله های راجع به فارسی فصیح و مقایسه آن با فارسی حان والده، یا مطلق الطیر مسخ شده عهد مشروطیت، و این قبیل عناوین؛ مقاله های راجع بمقایسه شعر فصیح با شعر کربلائی یا شعر خان والده (نظیر آنچه حالا در باب شعر نومی گویند)، اگر بدقت خوانده شود روشن می گردد که مرحوم تقی زاده با سیل لغاتی که از راه استانبول و ممالک تحت نفوذ عثمانی وارد جراید و مشآت ایرانیان می شد بسیار مخالف بود. از قراری که من می فهمم در این باب بین آن مرحوم و میرزا محمد حان قزوینی اختلاف سلیقه بوده است و بعضی از آن کلمات جدید را قزوینی در محاوره و انشای خود بکار می برده و در سر این امر بین آن دو نفر مناظره و محاجه در

می گرفته است . انشای تقی زاده در تمام ادوار یکدست و صحیح بود و من در میان معاصرین کمتر کسی دیده‌ام که باندازه او بر لغات زبان فارسی مسلط باشد و آنها را درست در معنی خود بکار برد و در هر جا برای هر مفهومی کوشش کند که درست آن لفظ صحیح را که حاق مطلب را برساند در جمله بشاند . تنها عیبی که بعضی ممکنست بر انشاء تقی زاده بگیرند اینکه حمله‌های طولانی (شیوه آلمانی یا بشیوه ترکی عثمانی) در آنها فراوان است ، و گاهی جمله دارد که يك صفحه و نیم دراری آنست . ولی انشای قزوینی بتدریج در تحت تأثیر جرایدی که می‌خواهد تغییر کرده و بمرتب‌ای رسیده بود که (در مقدمه دیوان حافظ مثلاً) بسیار بد شده بود . آثار این تعبیر تدریجی در همان وقت که با جمال زاده و عی زاده و کاظم زاده و رضا تربیت و عزه الله هدایت و حسینقلی خان بواب و امثال ایشان در برلن محشور و معاشر بوده است مشهود می‌شده و مرحوم تقی زاده به او ابراد می‌گرفته است ، و از قرار معلوم گاهی قزوینی جواب می‌داده است که : در استعمال لغات غلطی که در افواه رایج شده است عیبی نمی‌بینم ؛ و يك بار هم گفته بوده است : چرا به شاعران و نویسندگان مثل سعدی و حافظ اجازه می‌دهید الفاظی را که مطابق مقیاس عربی غلط است ، مثل تماشا و خصایل ، در نوشته خود بکار برند ولی ما اجازه نداریم چنین کاری بکنیم . تقی زاده مرحوم می‌گفت من جواب دادم که « آخر آنها ژنی بوده‌اند » و گویا این عبارت من به قزوینی سوء اثر کرد و ناگهان يك کلمه گفت « چه عرض کنم » و بعد ساکت شد و دیگر به بحث ادامه نداد .

مرحوم تقی زاده برای بنده گفت که قزوینی عادت داشت که در کتابچه دستی و ورقه های کاغذ و تقویم رورانه خود، در باب همه اشخاصی که با ایشان محشور بود یادداشت هایی می کرد. گاهی از این قبیل بود که از آن شخص مطلب تازه ای یاد می گرفت، مثلاً از مرحوم میرزا فصلعلی آقای تبریزی که برای معالجه به برلن آمده بود و مدتی آنجا بود عالماً مطالب بقول خودش «ممتع» می شنید و یادداشت می کرد، ولی بیشتر لغات عجیب و استعمالات غریب و اقوال ادر و تمیزاتی که باعث حیرت او می شد و برایش تازگی داشت اگر می شنید می نوشت و همه هم این را می دانستند و طبعاً هر کسی می خواست بداند قزوینی از قول او و در باب او چه یادداشت کرده است. مثلاً عبدلله خان هدایت وقتی که از برلن به سهر می روت قزوینی گفت: حساب آقای قزوینی، خواهش می کنم به من بفمائید در باب من چه یادداشتی کرده اید، و در این باب بقدری اصرار ورزید که عاقبت قزوینی ناچار شد با جواب بدهد. گفت: شما دولت علیه را سرهم - دولت علیه - می نویسید، این کار را نکمید و آن را دو کلمه جدا بنویسید. تقی زاده می گفت: روری که قزوینی در چهارم ژانویه ۱۹۲۰ از برلن بسمت پاریس برگشت مسا همه در محوطه ایستگاه راه آهن پای قطار ایستاده بودیم. من از او حلال بائی طلبیدم و خواهش کردم اگر ترك اولائی از من سرورده است و چیزی گفته ام که بر قزوینی گران و ناگوار آمده یا کار ناپسندی کرده ام بخودم بگویند تا عذرخواهی کنم و گله ای در میان نباشد، و قزوینی اباً و امتناع می کرد و به انکار هر چه تمامتر می گفت: حیر، هیچ چیزی در میان نبوده است که موجب شکایت و گله شده باشد و من ار شما بی بهایت

متشکر و ممنونم . ولی من باز اصرار کردم ، و التماس کرده گفتم در آن دفتر یادداشت لابد چیزی هم بنام من نوشته‌اید، و او بالاخره در ماند و گفت : بله ، فقط يك چیز بود ، و آن اینکه به آدم جلو روی خودش می‌گویند تو زنی نیستی !

من این قصه‌ها را برای ابن می‌گویم که حضار محترم تقی‌زاده واقعی را بشناسند و بدانند نه آن قدر ارعالم ملایک بود که ما دوستانش می‌گوئیم ، نه آن قدر عادی و معمولی و پیش پا افتاده بود که دشمنانش جلوه داده‌اند ؛ درستش را بخواهید انسانی بود معتدل که همه نوع زندگی کرده بود و همه پست و بلند و خوب و زشت زندگی را دیده بود و بسیار رفیق و خوش محضر و گرم و عالی همت و ملت دوست و وطن پرست بود . بنده می‌خواهم اینجا بایستم و مرثیه‌ای پر از مدیحه ایراد کنم ، می‌خواهم یادی از دوست خود بکنم و او را چنانکه بوده است بیاد بیاورم .

تقی‌زاده همان قدر که اصرار بحفظ فارسی از نفوذ مخرب السنه اروپائی و فارسی عثمانی و کربلائی داشت از اصراری هم که بعضی به حال ص کردن فارسی از کلمات جاری عربی الاصل و نوشتن فارسی سره بکار می‌برند متفر بود و با آن مبارزه می‌کرد و در مقالات مختلف او که در مجلات و جراید ایران منتشر گردیده است آثار این تنفر او دیده می‌شود ، بخصوص در مقاله‌ای که در ۱۳۱۴ در مجله تعلیم و تربیت منتشر شد و از آنجا در یکی از جراید یومیه نقل کردند و سپس آن شماره را توقیف کردند و در همان جریده یومیه شروع به انتقاد از تقی‌زاده و دشنام دادن به او کردند ، و آن شماره مجله را هم جمع کردند ، و تمام

این کارها بجهت این بود که اصرار فرهنگستان را به خالص کردن فارسی از راه منسوخ کردن لغات متداول عربی الاصل و ترویج کردن کلمات معمولی که آنها را فارسی گمان می کنند بباد انتقاد گرفته بود. چند کلمه هم از تألیفات مرحوم تقی زاده که بصورت کتاب یا رساله نشر شده است عرض کنم :

مقدمه تعلیم عمومی رساله ایست در اثبات اینکه باید عموم مردم ایران باسواد شوند، و برای باسواد شدن ایشان باید خط فارسی آسان باشد، و آسان کردن خط فارسی ممکن نیست مگر به ایمنی که عوض شود و خط لاتین را به نحوی که بدرد نوشتن فارسی بخورد حانشین آن کرد. این را آن مرحوم نوشت و البته موافقینی هم داشت. ولی چند سال بعد ملتفت عیوب و زیانهای شد که از این راه ممکنست غایب ایران بشود، و از این عقیده برگشت و علاوه بر اینکه در دوسه حاصریحاً استغفار کتبی از ابراز این عقیده خود کرده است بده از علم و اطلاع خود شهادت می دهد که لاف در بیست و چند ساله اخیر عمر خویش با تغییر خط فارسی بکلی مخالف بود.

از پرویز تا چنگیز رساله کوچکی است در تاریخ ایران از ختم ساسانیان که ناتمام مانده و فقط تا دوره بنی امیه است و آن را با یادداشت هایی که در طول سنین متمادی جمع شده بود به آقای احمد افشار شیرازی سپرده بود که تجدید چاپ شود و بنده نمی دانم که فعلاً بچه حال است و در کجاست.

گاه شماری حاوی مقداری از تحقیقات آن مرحوم است در باب تقویم و تاریخ گذاری و علم نجوم در ایران از دوره های قدیم تا زمان ما، و هر کس بران نظری بیندازد ملتفت نهایت دقت و وسواس آن مرحوم در صحت بودن مندرجات کتاب خود و گمراه نکردن خواننده می شود که

چند بار با تتمه و تکمله و ذیل و فائیت ذیل و غلطنامه مندرجات کتاب را تصحیح کرده است و عاقبت در بعضی نسخه‌ها هم (من جمله نسخه‌ای که به بنده مرحمت کرده بود) بخط خود چندین اصلاح و تصحیح هم در حواشی کتاب اضافه کرده بود.

مانی و دین او، اساساً تحریر چند کنفرانسی بود که در این موضوع ایراد کرده بود، بعد به آقای افشار شیرازی داده و از ایشان خواهش کرده بود مقداری ارمتون عربی و فارسی مربوط به مانی را از چند کتاب قدیم و معتبر برداشته ضمیمه آن کند، ولی کتابی که منتشر شده است از آنچه خود آن مرحوم در نظر داشت بسیار دور شده است.

بیست مقاله مجموعه مقالاتیست که بعضی را خود آن مرحوم بفارسی نوشته بوده و برخی را به السنه دیگران شا کرده بوده و در مجلات خارجی منتشر شده بوده است، و بعضی از دوستان اینها را هم بفارسی ترجمه کرده اند و بنگاه ترجمه و نشر کتاب آن را منتشر ساخته است. مقاله‌هایی که به السنه فرانسه و آلمانی و انگلیسی در مدت اقامت در اروپا نوشته حاوی اکتشافات تازه آن مرحوم است چه درباره گاه شماری ایران و چه در باب عصر و تاریخ مانی و مانویان - و حاصل آن اکتشافات در این مقاله‌های ترجمه شده آمده است.

سلسله مقالات آن مرحوم در باره فردوسی که به امضای محصل در دوره جدید کاوه در چندین شماره منتشر شده بود بار دیگر در هزاره فردوسی با اغلاط بیشمار منتشر گردید، و بار سوم آقای حبیب یغمائی مباشرت طبع آن را از جاب انجمن آثار ملی بعهدہ گرفته و در کتاب فردوسی و شاهنامه او منتشر کرده است. مطالبی پس از تحریر اصلی این مقالات معلوم شد که بعضی از مندرجات آن مقالات را ضعیف کرده است،

من جمله اینکه فردرسی نسخه‌ای از شاهنامه را برای صاحب خان لنجان در ۳۸۹ تحریر کرده است، یا اینکه یوسف رلیخائی بیجر متقارب ساخته . و بنده مقاله‌ای را که در ابطال این دو نسبت نوشته بودم و در لندن در مجله روز گارنو منتشر گردید قبل از نشر بنظر خود آن مرحوم رسانیده بودم و با آن مقاله موافقت کرد و فرمود که بنویسم که دیگر به این دو مطلب معتقد نیست . اگر حال او در اواخر عمر مناسب این می‌بود که این مقاله‌ها را حاک و اصلاح کند، یا اگر نشر و تحریر آنها را به بنده واگذار کرده بود بنده مسلماً نمی‌گذاشتم غلطها و اشتباهات آن مقالات تجدید طبع و تخلید شود . حالا چاره‌ای جز این نیست که رساله‌ای در رد و ابطال آنها بنویسیم و منتشر کنیم.

مقاله معتبر و جامع آن مرحوم در شرح احوال ناصر خسرو که در مقدمه دیوان او چاپ شده است هنوز بهترین شرح احوال است که از برای آن شاعر بزرگ نوشته شده است و می‌ارزد که با شرح و توضیح و آوردن تمام شعرهای استشهد شده بصورت کتابی چاپ شود و برای تدریس شیوه تحقیق و تتبع در دانشگاه تدریس شود.

سلسله خطابه‌های نه گانه او در تاریخ عرب قبل از اسلام و مقارن ظهور اسلام که در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) ایراد کرده بود بصورت رساله‌های جداگانه منتشر شده بود و حالا آنها را شرکت سهامی چاپ افست باهتمام آقای ایرج افشار در مجموعه مقالات تاریخی تقی‌زاد تجدید چاپ کرده است .

سلسله خطابه‌های دیگری که بعنوان درس در همان دانشکده راجع بتاریخ علم در اسلام ایراد کرد جزوه جزوه چاپ می‌شد و تا حدود صد و سی صفحه آنرا بنده دیدم و نمی‌دانم آیا باقی آن هم چاپ شد یا خیر ،

و یادداشت‌های آن مرحوم در آن موضوع چه شده است . ظاهراً کار ناتمام مانده است .

مجموعه‌ای حاوی چند مقاله تقی‌زاده و يك مقاله جمال‌زاده هم کتابخانه طهران منتشر کرد ، و خطابه‌هایی را هم که در باشگاه مهرگان در باب تاریخ مشروطیت ایران خوانده بود آن باشگاه در مجلدکی جداگانه نشر داده است .

همچنین مجلدی حاوی دو خطابه تقی‌زاده در موضوع «اخذ تمدن خارجی» و «آزادی ، وطن ، ملت ، تساهل» که اینها هم در همان باشگاه ایراد شده بود چاپ شده است .

تحفة الملوك از کتابهای فارسی اوایل قرن هفتم هجری که کتابخانه طهران منتشر کرد به اهتمام آن مرحوم استنساخ و چاپ شده است ، و در شماره اول مجله روزگار نهم مقاله‌ای هست که آن مرحوم ترجمه بفارسی کرده است .

جماعتی از علمای مستشرق اروپا کتابی حاوی مقالات متفرق بیرون آوردند که آنرا بمناسبت ۷۵ سالگی مرحوم تقی‌زاده تقدیم او کردند و آنرا يك ران ملخ A Locust's Leg نامیدند . مباشرت چاپ و انتشار این کتاب را پروفیسور هنینگ داشت .

بسیار از خانمها و آقایان محترم عذر می‌خواهم که این خطابه من خیلی مفصلتر از آن شد که قصد آنرا داشتم ولی در گفتگوی راجع بمرحوم تقی‌زاده اختیار از دست من خارج می‌شود ، بمضمون آن شعر معروف که :

حرامم آید از دیگران سخن گفتن

و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

بَشَخْشُم یا بِخَخْشُم

چنان برمی آید که این لغت نه این تلفظ به معنای قد و بحس و بلید و بلشت و «کنف» بکار می رفته است و بعد از قرن ششم و هفتم هجری کم کم متروک و مهجور شده است و بصورت های مصحف در فرهنگ ها وارد شده است و مؤلفین کتاب های لغت حتی معنی آن را هم درست ادراک نکرده و چیزهای عجیب نوشته اند. در دو مأخذ از ماخذی که شاهد استعمال این لغت در آنها آمده است معنی روشن است و در دو شاهد تلفظ هجای آخر لمد، و از مجموع آنها شکل تقریبی اصل لغت استنباط می شود. همه مستخرجات از کتب لغت و شواهد استعمال لفظ را در این مقاله از مد نظر خوانندگان می گذارم و سپس بار نه بحث درباره آن بر می گردم.

در کمیای سعادت عراقی (چاپ آقای احمد آرام)^۱ عبارتی در وصف قرا آن حاهل آمده است که «تکبری در سر ایشان پدید آمد که منت بر مردمان نهاد که ما خود چنین می کنیم و تعبیه دارند که حوشتن از کسی فراهم گیرند تا وی را بر بجانند و باکی حوشت عرصه کنند و فخر خویش پدید آرند و دیگران را. نام کنند» بجای این سه نقطه که من در این عبارت گذاشته ام آقای آرام لفظ بحس گذاشته اند.

۱ - ح ۱ ص ۱۳۳ چاپ اول، خود آقای آرام بودند که توحه این جانب را به این لغت جلب کردند. دقت ایشان در ضبط صورت مکتوب نسخ به حل معما بسیار کمک کرد.

و در حاشیه این یادداشت را نوشته‌اند که : در شش نسخه خطی کهند
که ضمن چاپ این کتاب مورد نظر بوده است کلماتی به این اشکال نوشته بود.

حس، محسن، مجسن، سنس، بجسن

ما را جمع کتاب احساء العلوم که در این مورد «لقوه بالقدر» آورده است
کلمه بحس را مناسب دانستم و درج کردم. بنده به نسخه عکسی کیمیای
سعادت که در اختیار دارم (از نسخه کتابخانه چستریتی) مراجعه کردم،
آنجا بجسن دارد. در ترجمه رساله قشمر^۱ که مرحوم فروغی چاپ
کرده است بر عمارتی هست^۱ که در آن می گوید: «و شبر که در پیش او
دهاده بود از آن سبزه می شد من با حوشتن گفتم چه بشنم اند اولیاء
تو، خداوند، میان ایشان یکی با کیزه هست». و در حاشیه‌ای که
آن مرحوم بر این عمارت مرقوم داشته است می گوید که: متن عربی
«ما قدرا وایاتک یارب» پس اینجاهم آن لفظ در قبال قدر، کار رفت‌است
در باب شعر سنائی در حدیقه الحقیقه^۲ و در باب شعر خاقانی در
تحفه العراقین^۳ و در شعر دیگری از خاقانی در دیوان^۴ همین لفظ
بصورتهای مختلف آمده است. سنائی گوید:

آن خوش از نفس شهوت و شره است ورنه جای دشمن نه است
و خاقانی در تحفه گوید:

بیش در شان سپهر و احکم این بوده فرخچ و آن تحجیم

(با نسخه بدل تخطم) که از آن معلوم می شود این لفظ معنایی از

۱- ص ۶۸۱- این را نیز جناب آقای آرام به بنده نشانی دادند.

۲- چاپ جناب آقای مدرس رسوی ص ۳۶۱ س ۳؛ در چاپ بمبئی و

سخ خطی و عکسی که بنده بدست داشتم این بیت نبود.

۳- چاپ قریب ص ۱۲۲.

۴- چاپ سحادی ص ۸۴۳.

عالم و ریح یعنی زشت و نازیبا و پاشت و رشت و زبون و بدداشته^۱. آقای
قریب در حواشی تحفه (ص ۲۶۴) به فرهنگ رشیدی و برهان قاطع
حواله داده است. باز خاقانی درد روان قطعه‌ای مقلول دارد که بنای روی
در آن بر حرف مصموم قبل از مسم است و همچنانکه در دست تحفه او،
بصورت مصحف آمده است.

نام همای دوات و شهریار حضرت است
بدلر لیس فی رخجم، و نه زاغ تحجم است
و بر حسب سجده‌ای دیگر در حاشیه «لی کر گس فی رخجم و حدراع
تخجم است». و این صورت اخیر بسیار نزدیک صورتیست که بداعتقاد
بده شکل اصلی گامده بوده یعنی سَحَحْشُم

کلمه را صاحب فرهنگ چهارگویی در شعر سائی در حدیقه
بصورت شخشم دیده و آن را صیغهٔ مضارع از شخشیدن بمعنی اهریدن
که آن برده و گفته است: شَحَحْشُم با اول مسطور و ثانی مفتوح بمعنی
اهریدن^۲ آمده. حاحم سائی در مدقت دیبا آلود
آن خوش از نسی و شهوت و شره است

ورند حای شخشم و نه است
سایر افع نویسان (رشیدی و صاحب برهان قاطع و شعوری و
اندرراج و ناطم الاطبا و نویسندگان لغت نامهٔ دهخدا) همی را نقل کرده
و شخشم و شخش و شخشم، همه را، بمعنی لغزش و سقوط آورده‌اند او
و دیگران هیچ فکر نکرده‌اند که صیغهٔ مضارع مشتق از شخش و شخشیدن
۱- در سرح ابجدی بر تحفه العراقین (ص ۱۲۸) مصرع دوم چنین

آمده: این تودهٔ میخ و آن تحجم، و تحجم را شتر کوزپشت معنی کرده سپس
گوید: در بعضی نسخ بحای تحجم، تخیم آمده و آن بمعنی خیمه ردن است.
۲- نگفته است بلفرم و گفته لغزیدن، و دیگران هم ارا و متابعت کرده‌اند!

در این بیت سنائی چگونگی می‌گنجد. نیز هیچ يك این شششم و پنجشم را با آن لفظ دیگر که در دو شعر خاقانی آمده است مربوط نکرده اند. آن را هم بر حسب اینکه بیت‌ها را مطابق صسط کدام نسخه بخوانند، دو صورت تلفظ کرده اند یکی **تَخْجُم** (به اول مفتوح ثانی زده و حسم مضموم، بر وزن **اِحْجُم**) و دیگری **تَخْجُم** (بفتح اول و ثانی و تشدید حرف سوم مضموم، بر وزن **تَعْلَل**). در فرهنگ چهارگویی فقط صورت نخستین آمده است زیرا که مصراع را در نسخه خود چنین داشته: **نی کر گس فر حجه** و بی راع **تَخْجُم** است، و لفظ را بر حسب ظاهر عبارت خاقانی بمعنی حرف و حداد و بدشروع معنی کرده است. صاحب فرهنگ رشیدی که بیت دیگر خاقانی را دیده بوده و این است **راهم در نسخه خود بصورت «نه کر گس فر حجه»** و ند **زاع تَخْجُم است** داشته تلفظ کلمه را بصورت دوم تصحیح کرده است ولی همان معنی را برای آن قبول کرده. حسن بن حلف در برهان قاطع از چهارگویی پیروی کرده و بر حسب معمول خود شاهدها را هم حذف کرده است. به اعتقاد این بنده لفظ در همه این شواهد شرو و نظم یکی بوده، و آن **بَحْجُم و تَخْجُم** (بر حسب نقطه حالهای مختلف) بوده است. اینکه حرف اول **ب** یا **پ** بوده است معلوم نیست، و اینکه حرف دوم **ج** ممکنست باشد. بدحسم از استنباط میشود که در بعضی لهجه‌ها شن حای آن را گرفته است. معنی آن چیزی شمه بد یلند و بحس و کثیف (معنی امرور و بر حسب استعمال ما در زبان مجاوره) بوده است. کسانی که کلمه را در شعر سنائی و شعر خاقانی دیده اند معنایی از ظاهر عبارت استنباط کرده و وزنی و صبطی مطابق نسخهای که دیده اند با دو صورت مختلف **بشخشم** و **تخجم** و دو معنای حدسی جدا از یکدیگر بآن داده اند!

۱- حق اینست که از آقای علی رواقی جوان فاضل محقق که در یافتن بعضی از مآخذ با بنده یاری و همراهی کردند تشکر کنم.

سببش شاهکارهای ادب فارسی بر مبنای درک خاریان

-۲-

استادی در هر دو زبان برای مترجم اولین شرط است ولی در کنار این شرط ، مترجم يك اثر ادبی بزرگ باید از دوق ادبی سرساز باشد زیرا در اثرهای ادبی ، زیبایی و تناسب الفاظ که قالب معانی اند فوق العاده مهم و مؤثرند و تنها کوشش بر اینکه مفهوم و معنی اثر بتقریب در ترجمه نگهدارند نیست و در این حالت تأثیر و خاصیت و روح اصل از بین میرود .

نبی اکرم (ص) فرموده ان من الی بیان ل سحر . در ادبیات فارسی واردی که سحر کلام اثرات شگرفی پدید آورده است کم نیست .

از جمله اینکه نصر بن احمد سهریاد بزرگ سامانی در هرات توقف طولانی کرد و بزرگان و سران لشکر استیاق مراجعت نداد الملك بخارا و دیدار در و فرزندان داشتند ولی پادشاه را « ساکن دیدند و هوای هری در سر و عشق هری در دل او » ، ناچار دست ندانان رودکی سدید و از او حاره خواستند و رودکی قبول کرد « که بصل امیر نگرفته بود و مزاج او شناخته دانست که بنتر ما او در نگیرد روی بنظم آورد و قصیده ای بگفت »

خلاصه رودکی قصیده ایراکه به مطلع زیر است بساحت و در مجلس امیر شروع بحواندن کرد :

بوی حوی مولیان آید همی بوی یار مهر بان آید همی
تا بدانجا رسید که .

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
« چون رودکی بدین بیت رسید امیر خزان منفعل گشت که از تحت فرود آمد و بی موده پای در رکاب خنک بوبی آورد و روی به بخارا نهاد حساب که رابین و موزه تا دوفر سنگ در پی امیر بردند به بروته و آنجا در پای کرد و عنان تابخارا هیچ حای باز نگرفت »^۱

این اعجاز کلام در چیست ؟ بدون شك فقط در معنی نیست بلکه زیبایی و تناسب و تلفیق کلام و تأثیر الفاظ در آن سهم بسزایی دارد و در ادبیات فارسی از این نوع کم نیست .

۱ - چهار مقاله ، تألیف احمد ابن عمر بن علی الطاطی الدرومی السمرقندی ، سنی

امام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، چاپ برلین ، سنه ۱۳۴۵ هجری قمری ص ۳۵-۳۸

اگر مترجم فقط قادر باشد که معانی را کم و بیش بتقریب بر بان دیگر درآورد کار سایانی از پیس نرده است .

سعدی در گلستان میفرماید: « پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان همساده من گواهی داده است گفتا بصلاحی خجل کن »
حفا القلم والله در قائل^۱

نویسنده محترم یکی از غرلهای سعدی را بمطلع:

آمدی و که چه مشتاق و پریشان بودم

با برقتی ز برم صورت بیحاش بودم

در ترجمه ناپذیری مثال آورده و نوشته اند: « اگر نخواهیم این غرل را بر بانهای غربی ترجمه کنیم باید نحست مکتبی بو خود بیآوریم که خواننده مفاهیمی نظیر آتش حلیل، تراش قلم، زبان قلم، خار مغیلا را درک کند » .

نویسنده محترم باید بداند این مکتب و مکتبهای وسیعتر با درحاش بالابر را اساتید و حداوند گاران سخن فارسی قریهاست پدید آورده اند اما باید داش آمو را و طلبههایی بیابیم که با پای ارادت و سوق طلب به این مکتبها روی آورند و با فروتنی و بی ادعایی سالهای دراز در آن حاش تلمذ کنند که تا ارادتی نیاورند سعادت نمی نهند » .

بعد افروده اند « این کار - یعنی پدید آوردن آن مکتب - دسوار و دامنه دار است » .

آیا انتظار داشتند که هر خارجی بمحرد فرا گرفتن المعانی فارسی و خواندن دوسه کتاب بتواند غرلیاب سعدی را بر بان خود ترجمه کند؟ این حداوند گار سخن که خواجه لسان العیب با آن مقام استادی او را « استاد سخن » خوانده است ، این سلطان خود کامه ملك ادب فارسی که الفاظ و کلمات و تعبیرات با سر بخدمتش میدوند تا در غرلیاب او برای خود حایبی بیابند که تا شوک و قدرب ربان فارسی برحاست بانان بعنوان نمونه زیبایی و تناسب ودلاویری مثل زبند و کلامی که از ترکیب و تلفیق آنان با طبع پراعجاز سعدی حاصل میشود تا شکوه و جلالت ربان فارسی برحاست صفت سهل و مهتمتع موصوف شود!

پس اگر فلان مستشرق یا مترجم خارجی بدلیل « تفاوت حامعههای عربی با شرقی » ، بعلت « تاره کار بودن » ، بعلت « انس عمیق ندانستن » با مضامین و مفاهیم يك اثر ادبی و بالاخره بعلت اینکه « ساعریا نویسنده بنام در زبان خود نیستند »^۱ نتوانستند يك شاهکار ادب فارسی را بر بان غربی ترجمه کنند این

۱- کلمات و تعبیرات داخل گیومه از صفاتی است که نویسنده محترم مستشرقان و مترجمان خارجی را جای بحای در گفتار خود با آنها توصیف کرده اند .

ناتوانی دلیل ضعف کار و عدم علم و اطلاع و بحر آبان است یا نقص کاراستادان ادب فارسی؟ چه حوض مصداق پیدا میکند این بیت حواحه لسان الغیب در اینمورد:

هر چه هست از قامت ناساز بی اسدام ماس

ورنه تشریف بو بر بالای کس کوتاه نیست^۱

اگر مترحم بر بان دوم مسلط باشد ولی شخصیت و سبك و سیوه و محتضات و معتقدات و مكتب خاص ساعر را بالتمام شناخته باشد باز در کار ترجمه موفق نمیشود.

برای مثال بچند بیت از این غزل مولوی توجه فرمایید.

بروید ای حریفان بکشید یار ما را

بمن آورید آخر صم گیسو را

به بهانه‌های سپری و ترانه‌های مورور

بکشید حوی حاشه مه حوب حوس لقا را

اگر او بوعده گوید که دم دگر بیایم

عنه وعده مکر باشد بفرید او سما را

آیا طاهراً این اشعار ساده نیست و آیا بر حسب طاهر عریك از این کلمات بیس از يك معنی دارد؟ از نظر سطحی ترجمه این ابیات کار ساده و بی دردسری است. اما کجاست آن دریای ژرف معانی و آن حالات خارج از حد توصیف و بیان عرفانی که این الفاظ و این نظم خون آب روان فقط موجهای کوچک و ساده بر سطح آنند و طوفانها در دور دستها و مرواریدها در اعماق آن خفته اند. آن استیاق و طلب و تمنای وصال حانی پاك در آرزوی جان پاکی دیگر، - آن معشوق و مرادی که ملهم عاشق و مرید خود شد تا اثری جاودانه نام کلیات سمس تبریری در اقلیم سخن بیافریند.

اما در مورد حفاظ که بویسنده محترم بطور خاص از او سخن میا آورده اند و ربان او را به « محلی بودن » وصف کرده اند باید عرض کنم ایشان تجاوز قلم را بساحتی برده اند که طایر اندیشه را یارای پرواز تا بحال نیست و آن استان نرسیده پرمیرد.

قبلاً بطور خلاصه راجع به حداقل شرایط لازم برای ترجمه آثار ادبی بررسی سخن گفتیم و تکرار نمی کنیم.

درك آثار معمولی که تعلق يك دوره و زمان معین دارد آسانتر است و شاید اگر مترحم بر بان خود و بر بان صاحب اثر تسلط داشته باشد و از روح و مقتضیات زمان صاحب اثر واقف باشد بتواند اثر را خوب شناسد و در ترجمه کار سائسته ای

از پیش ببرد ولی آثار جهانی مانند غرلیات حافظ، آثاری که نتیجه و حاصل حد کمال پختگی عرفان شرقی و مثال اعلیٰ زبان ادب فارسی است، آثاری که در زمان خود ساعر چون «قند پارسی به بنگاله» رفته و «طوطیان هند» را «شکر شکن ساخته»، آثاری که در زمان خود شاعر «سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقند پرا» ارجود ببخود کرده و آنانرا بوجد و حالت درآورده، آثاری که در زمان خود شاعر «عراق و فارس» را تسخیر کرده و روی به «تبریز و بغداد» نهاده است، آثاری که «یکشبه ده صد ساله» رفته است، آثاری که در بلاد اروپایی چون گوته سیفگان و ستایشگرایی داسته که آرزو میکرده اند از شراب آسمانی او جرعه ای بیاسامند، درك و فهمش کار همه کس نیست تا چه رسد دست بترجمه یاریدش. برای درك مفاهیم و معانی غرلیات حافظ گذشته اراحاطه کامل بر بان باید حافظ را شناخت و برای شناسایی حافظ در قدم اول باید تصوف و عرفان شرق را شناخت، باید با حذب سوق و سوریسیدایی، با وارستگی و استغنائی فقر، با قلمرو سلطنت بی بیاری و قناعت، با انعم معنوی و استغنائی واقعی و خود کامگی ریدی و قلندری حویشی و بردیکی داست تا «حالات» خاص حافظ را شناخت.

باید حواری عبور در دنیای حافظ، در این دنیای پراز سگفتیها و «حالات»، کوناگون داست. باید داست که نازك طبیعی او بدان پایه است که «از نفس فرستگان ملول میشود». باید داست کبریای تحررد و وارستگی او بدان حد است که «ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت» با این رند قلندر پشیمینه پوشت «باده مستانه» میرند. باید در آن مجلس میگساری که حافظ «باده از حام تحلی صفات» مینوشد ملازمت داست. باید بدان درجه از محرمیت رسید که همراه حافظ پروانه ورود به میخانه ای که ملايك «گل آدم را سرسته و به پیمانها میبردند» وارد سد و اگر باری این مقامات دست نمیدهد و توفیق گلچیدن اراشاخسار این حدیقه معانی حاصل نمی سود لاقلا این سعادت را داست که «به پای گلبن ایشان گیاه» بود.

گفتار حافظ در این حالات، این چنین چشمه های فیاض آسمانی تراوس یافته که آنها را بالاتر از حد توانایی بشری داسته و به «لسان الغیب» موصوفش کرده اند.

مسلم است که ترجمه آثار چنین کسی با سانی میسر نیست ولی آیا عجز مدعیان را باید دلیل نقص بکمال اودانست؟ حاشا و کلا!

باید از باده سبگیر حافظ مست بود تا معنی شراب و مستی و شوریدگی را در غرلیات او دریافت. باید وادی صعب سیروسلوک را قدم بقدم با پای ریاضت بل با سرارادت پیمود تا بان مرحله از کمال رسید که معشوقی ازلی بی پرده و

بی حجاب تحلی کند . اشارتم باین غزل حافظ است که میفرماید
 زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 پیرهن حاك و غزلجوان و سراجی در دس
 بر گش عربده حوی و لبش افسوس کنان
 نیم شب عسب بهالین من آمد نشست
 سر فرا گوس من آورد و باوار حریب
 گفت کای عاشق شوریده من حواست هست ؟
 عاشقی را که چنن باده سبگیر دهند
 کافر عشق بود گر شود ناده پرست
 این غزل بتهنایی ادرس آنرا دارد که يك عمر بر سر آن رود و همواره سالی
 که اهل درد و حال و شور ناسد نقد عمر را در سر این سوروسیدایی قلبی کم عیار
 می شمارد و ای خوسا که رسیدن باین مقام و درك این حالات و این اشعار نصیب خان
 نامحرمان نیست چو آن ساعر آسمانی بی خود بخود «سرمنزل عنقا» راه نیافته و
 قطع این مرحله با « مرغ سلیمان » کرده است .
 گفتار حافظ را در حای چنن توصیف کرده اند که « روشنی بحس اهل دل
 و حواس است و در آسمان معانی فیض بحس عام نمیتواند ناسد » .
 بدون تردید عامه خوانندگان از گفتار حافظ نمیتوانند معانی و مفاهیمی
 را که حواس و اهل دل درك میکنند دریابند (چنانکه بی حواس و اهل دل بی
 معانی و مفاهیم گفتار حافظ با صورتهای مختلف تحلی میکند و یکسان نیست)
 ولی این مطلب مانع از این نیست که همی گفتار ما همی معانی دقیق و باریک که
 گاه تاب و توان رسیدن بدرك آن از قدرت اهل دل و حواس هم خارج است قبول
 عامه داشته باشد و دارد و در زمان خود حافظ با همه تنگ نظریها و اغراض و
 عداوتهای قشریان و کوته نظران سخن او حنا بلند آواره بوده که بدیار دور
 دست میرفته است و « قبول خاطر و لطف سخن او » مورد حسد و کینه حاسدان قرار
 میگرفته چنانکه در این معانی خود فرموده است
 شکر شکن سود همه طوطیان هند
 دین قند پاری که نه بنگاله میرود
 طی مکان ببین و رمان در سلوك سحر
 کاین طفل یکشه ده صد ساله میرود
 و حای دیگر فرموده :
 شعر حافظ شیراز میرقصند و می نازند
 سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

وحای دیگر فرموده .

عراق و پارس گرفتگی شعر حوصل حافظ

بیا که بوبت بغداد و وقت تبریر است

و بالاخره خطاب بحاسدان که از نظم عالم گیر و لطف سخن او در رنج

وحسدند میفرماید

حسد چه میبری ای سبب بلم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن جدا داد است .

و ار اینها همه گذشته این مقبولیت عامه بحدی است که می بینیم نا باهرور

ار دیوان حواحه تفأل میرند و هر کسی نقش خواسته ها و امیال و آرزوهای

بهانی خود را در حلال کلمات حافظ که گویی مدد از فیض روح القدس دارد

میجوید .

سوهین استباه نویسنده محترم آنست که در پیشگاه اساتید و خداوند گارانی

که ملک ادرا یکسره ریر نگس دارند و آنکه در مکتب «الفقر فخری» کار آموخته

و در مهد عرفان و تصوف بشو و نما یافته اند «بموجودی بانکی» استاد مغرب

زمین و «کارت American Express» ناریده اند و قدر دانس و فرهنگ و

ادبرا به پشیری رسانیده و این یوسف مصر را به ثمن بحس و دراهم معدوده

فروخته اند و ای دریفا که از این سودای حام غافل مانده اند !

اینک چند حمله از گفتار ایشانرا بعنوان مثال ذکر میکنیم که در مورد

بر حمة این بیت شاهانه حافظ نوشته اند :

بر در میکده ریدان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر ساهنشاهی

ایشان حنین نوشته اند :

«مثلاً» وقتی بجواییم برای استاد امریکایی خاورشناس شعر حافظ را

ترجمه کنیم :

بر در میکده ریدان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر ساهنشاهی

بکمک داشجویان ایرانی و دیکسیویرهای تازه چاپ شاید بتوانیم کم

و بیس ترجمه کلمات میکده و رید و قلندر و افسر را بیابیم ولی معلوم است که

این چنین مفاهیم در زبان انگلیسی وجود ندارند . کلمات انگلیسی در حنین

رشته ای انسجام بیافته اند و اگر هم وجود دارند قطره وار است نه بحر آسا .

اساساً برای استاد مغرب زمین که خودش این زیستهارا ندارد اعتبار و موجودی

حساب بانکی در آغاز هر ماه معلوم و کارت American express درید اختیار

اوست مشکل است تصور کند که از روی استغنا بر در سرای میکده . . .

الخ .

همچنانکه گفتیم برای آنانکه از مفاهیم عرفانی نویی سرده اند و بقلم و
ملك استغنا و بی نیاری راه نیافته اند درك این مسایل دقیق و ناریك و منوی
دشوار است. آنان کجا میتوانند بهیمنند سده استغنا و بی نیاری تا جحد است
که شاعر فرموده :

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر بآب چشمه خورید دایم تر کم
آنان کجا ره بقلم و سلطان درویشان برده اند تا به مفهوم این بار و کشی
و رعنائی را دریابند :

گدای میکده ام ليك وقت مستی بین
که مار در فلك و حاکم بر ستاره کم
آنانکه هرگز از «حشمه عشق» و صو ساخته اند کجا تاب آن بردارایی
و سهسواری دارند که «چهار تکبیر» رند یکسره بر خرجه که هست .
برای آنانکه بخوانند بآنگ «دیکسیونرهای تازه چاپ» در همه تحت
اللفظی کلمات میگذرد و رند و قلندر و افسر را بیابند مسلم است که اسرار و معنی
و بیوادی اتمال او بر ایشان معنی و مفهوم ندارد

برای آنانکه دس و دنیا در گرو «کارت American Express» دارند
و غایب منظر و سان و آیات مقدسشان موجودی و حساب بانکی است نه سبای
بحث این مسایل است و آنانکه بخوانند ما ورئه کارت American Express
و معیار موجودی بانکی اسعار حافظ را که آیات بینات دوق و ادب فارسی و
عرفان شرفی است بسنجند باد بدست خواهند داشت .
نارمفروش دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بر داسره فروخته بود .

در پایان این مقال درینم آمد که چند کلمه ای راجع به میراث فرهنگی
و علمی و ادبی خود سخن نگوییم .

در دنیای امروز که دنیای مادیات و غلبه حکم ماسین و صنعت بر احکام
احلاقی و معنوی است بر صاحبان و ارباب رای و بصیرت است که با آنجا
که میسر باشد در تقویت معانی احلاقی و معنویات و رنده نگاهداشتن و تحلیل
و تکریم فرهنگ و دانش و ادب و مواریث ملی بکوسند .
حوشبختانه ما وارث یکی از وسیعترین ، درخشانترین و پردامنه ترین
فرهنگهای باستانی هستیم که رمایی بفرهنگهای کشورهای دیگر میر بهره ها
و فایده ها رسایده است .

بررگترین امتیاز فرهنگ و مواریث علمی و ادبی ما این حنبهٔ انسانی بودن و معنویت آنست. در فرهنگ ما از دورترین زمانی، آنجا که پادشاهان ملل دیگر بقتل عام و انواع رحرها و شکنجه‌ها سبب بمثل مغلوب اشارت کرده و بان فخر کرده‌اند، از مساوات و انصاف و احترام با آزادی فردی و رعایت حقوق حقهٔ انسانی اشارت رفته است.

ادیات ما دریای پهناوری است که در سراسر آن مرواریدهای گرانبهای پند و اندرز و اخلاقیات و معنویات و حقایق زندگی خفته‌اند و آسمان درخشانی است که این معانی همچون کواکب قدر اول در آن نورافشایی میکنند.

حفظ و حراست فرهنگ ملی و بررگداشت آن برای بقا و حیات جامعهٔ ما و برای تربیت نوباوگان و جوانان ما لازم و واجب است و نکته‌ای که خیلی مهم است این است که اطفال و جوانان خود را بدین فرهنگ و میراث درخشان ملی که حاصل قرن‌ها سروری و اقتدار و اسابیت و بشردوستی و علم و عمل و اخلاق و معنویات است با حد ممکن آشنا کنیم، آن‌ها را با این افکار خو دهیم، این بیگانگی و جدایی با فرهنگ ملی را که در درجهٔ اول نتیجهٔ نقص تعلیم و تربیت ما و سپس انحطاط اجتماعی قرن ماسین و صنعت است ارس بریم.

اشتباه نشود. معنی آسانایی و پیوستگی با فرهنگ ملی و حفظ و حراست آن نه کهنه پرستی است نه حمود نه متوقف ماندن و با پیشرفت زمان حلونرفتن. پذیرفتن مقتضیات زندگی و تمدن صنعتی و ماسینی تا حدی قهری است و باید با زمان و مقتضیات آن حلونرفت ولی هوشیار و سعادتمند ملتی که با حفظ معاصر و متأثر خود و سن و فرهنگ ملی خود و حفظ معنویات و سعائراخلاق از برقیات تمدن صنعتی و ماسینی نبر بهره و رسود نه اینکه تحت عنوان ترقیات سریع تمدن صنعتی پشت پا بهمه جبر برند و در نتیجه در دریای تنه کاریها، سیه‌روریه‌ها، سناپات و وحایعی که ناموس اسابیت و بشریت از آن سرم رده و سرافکنده است عوطه رند و راه نحایی نداشته باشد. پدر بفرزند و فرزند پیدر و رس بشوهر و شوهر بهمسر و خویش بخویش ترجم نکند تا چه رسد بغیر و حتی روح پاك اطفال كوچك كه مرستگان معصوم این‌ها سب ناگزیر و درائر سرایت امراض موزی حرس و آز و شقاوت و سایر مفاسد که نتیجهٔ دوری از اخلاقیات و معنویات است نبره سود و دستهای ظریف و كوچك آنان با حون و حنایت آغشته و آلوده شود.

برای پیشرفت و ترقی و صلاحیت زندگی در دنیای کنونی اول باید جامعه‌ای و نقطه‌های عطف و اتکایی و مبانی و اصولی باشد تا افراد را برای جامعه پبروراند و برای سعادت و نجاح این جامعه در درجهٔ اول به افراد متدین، با تقوی، پرهیزکار و با اصول عقاید و افکار صحیح بیار داریم و این افراد را باید در مکتب فضایل

اخلاقی و معنویات ما را آوریم و ادبیات ما گذشته از وسعت یکجهان دوق و جمال و کمال و هنر از لحاظ اخلاقیات و معنویات بهترین و مؤثرترین آموزگار و راجعاً برای اطفال و نوجوانان است.

برای تحکیم علاقه میهن پرستی و دلبستگی بآب و خاک و سرزمین اجداد و بیاکان با افتخار چه بیانی مؤثر و شیوا تر است از آنچه فردوسی فرموده

گر ایران باشد تن من مباد

بدین نوم و بر دیده یکتا مباد

همه سر سر تن بکشتن دهم

از آن نه که کشور دشمن دهم

یا آنچه فرحی فرموده :

هیچ شه را در جهان آن دهره نیست

کو سحر را بد ایران درین

سر رمی ما بشر آراسته است

بد توان کوسید با سیر زیان

برای دلبستگی به مفاخر گذشته چه بیانی معنوی تر از آنچه حافظ فرموده

بلبل ر شاح سرو گلپانگ پهلوی

میخواند دوس درس مقامات معنوی

هنوز آن شاعر آزاده و بربر گوار در قرن هشتم هجری درس مقامات معنوی

را از زبان بلبل به گلپانگ پهلوی، و به لفت و زبان ایام سروری و اقتدار ایران

میشنود پس عجیب نیست اگر فردوسی بر بلبل «سحر گفتن پهلوی» شنود

و بگوید :

نگه کن سحرگاه تا بشنوی ر بلبل سحر گفتن پهلوی

آیا این طنزهای ببردستی و تکامل روح بشری در همدردی و تعاون با

دیگران هرگز در بر این گنبد دوار خاموش میشود، آنحاکه سعدی میفرماید :

نی آدم اعضای یک پیکرید که در آفرینش یک گوهرید

حو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کر محنت دیگران بیغمی شاید که نامت بهند آدمی

یا

بمردی که ملک سراسر ز منی ببرد که حوی حکم بر منی

یا آنحاکه فردوسی میفرماید :

میازار موری که دانه کش است

که حان دارد و حان شیرین خوش است

و آیا در بیان صلح و صفای روح در پر تو عشق و قلم کشیدن بروی کینه و رزیه‌ها
و کدورتها ارا این بیان خواحه لسان الغیب بیان شیواتری هم هست ؟
ر یمن عشق بکونس صلح کل کردم
تو خصم باش و ز ما دوستی تماشا کن

ما

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروب با دشمنان مدارا
بگذاریم این سرودهای عالی اخلاقی و معنوی و بشر دوستی از گهواره در
گوس بوباوگان عزیز این آب و خاک مهربم باشد . فکر و روح و اندیشه آنان
با این قبیل افکار بیامیزد و رسد کنند و حلا یابد تا حوادانی با فرهنگ و برومند،
بیرومند ، میهن پرست ، صالح و با جسم و روح قوی و ورزیده بار آیند و تقوی
و پرهیزکاری و اخلاق و معنویات انسان همچون حرزی در مقابل گمراهیها و
اجرا فاب ردگی قرن بیستم باشد .

ادبیات ما مجموعه یکی از زیباترین ، درخشانترین ، و والا ترین افکار
بشری و نماینده زیباترین کمال و درخشش هنری و ادبی جهان است . باطفال
و جوانان خود فرصت دهیم و وسیله فراهم کنیم تا با آشنایی و درک و فهم این
ادبیات ارا این زیباییها و جمال کمال یافته و کمالی که بر بیابراین صورتی تحلی
کرده بهره گیرند و ارا بتذال و سحاف و انحطاط فکری بر کنار و دارای حجاب
و اصلت و سراف فکری شوند و عشق را با مناعت و فضیلت و عفت ، غرور را با تواضع
و فروتنی ، قدرت و بیرو را با رعایت جانب عدل و انصاف و تحمل شداید را با سربلندی
و بردباری بیامورند .

فرهنگ ملی و باستانی ما از گرانبهارترین موارد ملی ما و مایه غرور و
افتخار و رکن اساسی حیات و دوام ما در طول تاریخ و ادبیات ما مهمترین شاخه
اصلی فرهنگ ماست .

ما نباید در مقابل پیشرفت های صنعتی دیگران چنان خود را بیاریم که در
برابر آنچه نداریم سرمایه های گرانبها و قیمتی اصیلی هم که داریم ناجیر شماریم
و تحطئه کنیم که این سرمایه میراث هر ارا ن سال رنج و رحمت و کوشش و کشش
و علم و داس و فرهنگ احداث و نیاکان با افتخار ماست . کاری نکنیم که مصداق
این بیت شویم و بما دریغ گویند :

دل بسی خون بکف آورد که از دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود !

پروین اعتصامی

برورگار رضا شاه مامدار کبیر
که دوره ، دوره پی‌ریزی متحد بود
کتابخانه مجلس که از دحایر ماس
سپرده بود به مردی ادیب و دانشمند
که نام نامی او بود اعتصام‌الملک
پدر زآستیان بودی و خود ارتبیر
مادی ادب اینجا فراگرفت و سپس
به مصر رفت و پاریس و حوسه‌ها برچید
به خرمی رفقاءل به وطن آمد نار
پس ارمشاغل حندی مقیم تهران سد
تسحرش به فنون ادب زباند بود
فراسه و عربی‌دان کم نظیری بود
به حادوئی قلمی داست سحر سیرینکار
متن و ساده یکی شر با سکوه پوست
در آن زمان به نویسندگی بطیر نداشت
هم او مقدمه دستی و حجازی سد
بکار ترجمه هم قدرت عجیبی داست
به (میرا بل هوگو) رنگ (بیره بختان) داد
مدیر مکتبه هم بود و خود کتاب‌سناس
همیشه غرق کتاب و مطالعاتش بود
محلله‌ئی که بنام (بهار) از او مانده است
از آن نهائس شر زبان پارسی است
دودوره اسب و خود از آن نوادر ادب است
مقاله‌ها هم اکثر بهامه خود اوسب
بررگمرد در اطراف خود محیطی ساخت
بسطح علم و ادب قرن ششم هجری
بقرن پنجم و ششم قرینه در واقع
وز آن محیط ، درخشنده گوهری برخاس
همان نظیر صدف‌زادگان قرن ششم

از آن قماش اساتید و شاعران حکیم
 نظیر ناصر خسرو قصائدش محکم
 بسان شیخ اجل قلمعه‌ها لطیف و رقیق
 چه شیردخت که پروین اعتصامی شد
 براستی که یکی از نواع ادب است
 میان شاعره‌ها تاکنون نظیرش نیست
 به خود زن و زن آبروز سحت اعجوبه است
 بیادم اسب که او شاعر شهیری بود
 قصائدش به مجلات منتشر میشد
 ولی کسی به گمان داس کو رنی باشد
 بقایت خود پروین بضم شعرش گفت
 که این حکامه سراینده مرد نیست، زن است
 تولدش بهمن شهر و از مفاخر ماست
 به هفت سالگی او را پدر بتهران برد
 دگر حیات و وفاتش همه بتهران بود
 عجب سبک حراسانی و عراقی او
 بنام مکتب پروین حصائی دارد
 که خاص اوست به شخصیت و به استقلال
 هنوز پیرو او کس بدان متاب نیست
 سبک او نتوانسته کس بدو پیوست
 چه مشکل است طرافت قرین استحکام
 چه نابغه اسب که این هر دو جوش داده بهم
 چه زرگری که دوئل میکند به آهنگر
 چه گوشواره که حکش دراو نه کارگر است
 هنوز گوهر اصلین در دل صدف است
 نبوغ اصلی پروین در آن مناظره‌هاست
 مناظرات که منسوح بود و چون معدوم
 حریف نابغه آرا دوباره احیا کرد
 سعی او ادب پارسی غنی‌تر شد
 کتاب قوم کهنسال ما به قطر فرود
 در این مناظره‌ها حامدات حان دارند

برای گفتن راز درون زبان دارند
 نگوس هم نخ و سوزن چه راز میگویند
 میان پیردن و دوک سب شیبیهاست
 اثاث و طلیخ او ارکما حدان تا دیگر
 همه رموز و فتون سخنوری داسد
 دیانه نخود و او بیا مکابر هاست
 چه طعنه های ربانی که میرند بهم
 حدای من که نه آن (کوره شکسته) او
 کدام جام طلا در بها بود همسنگ
 وز این معازله های کرفس و سیر و پیار
 چه نکته های حدیما نهی که میچیند
 نتیجه همه پند است و حکمت و اخلاق
 فشرده میشود آجا عناصر کلمات
 عصاره ها همه آب حیات و شهد سفاست
 بهر عقلالعه در این قصائد و قطعات
 پهای درس ارسطو شسته ای ، گوئی
 و یا ساحل دریائی ایستادستی
 کر آن تهاجم قهار دارد مقهور
 کراست رهرة غواصی حنین دریا
 درستی که نه دریای لؤلؤ لالاس
 لطائف نه به حدی که در شمار آید
 مگر شماره توان کرد گوهر دریا
 چه شاهکار لطیفی اسب (گوهر اسکش)
 چه گفتگوی بدیعی است (مسب و هشیارش)
 چه (دوک و پیر رنی) ساخته ، گمان دارم
 که هیچ قطعه معالم باین لطافت نیست
 چه (لطف حق) که به ژرفای بحر عمان است
 در او مصب چه سر چشمه های عرفانی است
 چه رودهای روانش ، کلامی و حکمی
 بهر خطس ره حضری که رهنمون بقاست
 شعر او رد یائی هم از براد و بیاست
 به دیو و اهرمنش کن آریائیهاست

چه ساعری که شعار سهنشهان دارد
 چه دختری حلف‌الصدق داریش کبیر
 بهر کتیمه سیاهی کشیده جاویدان
 سپاهنی که بحق جاودان ، صحائف اوست
 که جاودانه بود جنگ او به اهریمن
 به اهرمن صف ار او بشکند نه اسکندر
 به سر خود همه جا حامی صعیفان است
 بکودکان همه جا مادری بود دلسور
 چه جلوه گر همه جا رقب ربانه اوس
 چه دختر است که دائم به کار گلدور است
 به دختران جهان درس عفت آورد
 به بانوان همه جا خانه داریش پند اس
 به شوهران همه تا کید او وفادار است
 همیشه داغ یتیمان به لاله دل اوس
 دلس به حال دل تنگ غنچه میسورد
 بحال سمع سبستان چه اشک میبارد
 چه آسنا است به درد برگ و کوحک خلق
 مخالف اس بهر اختلافی از طبقات
 به آدمی همه درس محبت آورد
 روانشناس دقیقی است در مناظره ها
 زبان حال حماد و سنا میداند
 بیادم اس که عصر دوسنبه ها گاهی
 در آن اطاق خصوصی اعتصام‌الملک
 محالس ادبی نیر پس میآمد
 بیادم است که استاد نامدار، بهار
 مرا بهمره خود بار اول آنجا برد
 ار آن سپس من و او آشنای هم بودیم
 خیال میکنم او بیست سال کمتر داشت
 سنین بنده هم از آن حدود بیس بود
 تولد من و او هر دو در یکی سال است
 به چند جلسه من و او حکامه هم خواندیم
 در آن رمان من و او کفو یکدگر بودیم

به کفه‌ئی غزل عاشقانه بود از من
 به کفه دگر از وی قصائد حکمی
 که هردو مایهٔ اعجاب اوستادان بود
 متاع او همه عقل و متاع من همه عشق
 اگرچه عشق حقیقی هم آن بود کوداست
 هر اروس و صدودو یا سه ، او محصل بود
 هنوز کالچ و دارالعلمین میدید
 کتاب زیر بغل داشت در ورود از در
 بریر حادر هشگی و پیچه ماهی بود
 چو میرسید و سلامی و پیچه بر میداشت
 قیافه بود عقیف و موقر و سنگین
 ادا و عشوهٔ رنهای سوح طبع بدانت
 ولی قیافه متین بود و دوست داستنی
 بقول مردم آن رور و آن رمان (گل داس)
 هم از درستی اندام بود هرداه
 سخن که گفت بروح طرف مسلط بود
 بیوغنی از و حناب و نگاه پیدا بود
 ولی دریغ که شرط نبوع ، ناکامی است
 علی‌الاصول نوابع همیشه ناکامند
 ولی بهیچ بیوغی هم این ستم نرسید
 حیات او نه سی و پنج سال پایان یافت
 دو ماه و نیم سده دورهٔ رناسوئی
 نه حصبه مرد که آن رورها علاج بداست
 نه (سولفامید) بکار و نه این (مایسن)ها
 ولی بسال دگر اینهمه مهیا بود
 چو او زد سب بشد اینهمه بدسب آمد
 درست قصهٔ سهراب و موسدارو سد
 چه درد و داغ کر اومانده در دل یاران
 هنوز من بدل از داغ او غم دارم
 هر از حیف که من رشد عقلیم کم بود
 در آن سنین و دلم نیربند جای دگر
 و گر نه عقد می و او نعرش میستند

چه چاره بود که دیگر نوشته بود قضا
 برای هر دوی ما سر نوشت ناکلی
 در این حیات سی و پنج ساله یی ، پروین
 که پاپای بود ساله ها اثر دارد
 چه کارهای طریف و ترانه های لطیف
 بعمری اینهمه کوتاه که نصف بیشش هم
 اوان کودکی و روزگار تحصیل است
 کجاست اینهمه شعری که هم بدین نغری است
 حقیقتاً که به اعجاز ماند این آثار
 چه باوئی است که تشریف انبیا دارد
 فغان که اول سال هرار و سیصد و بیست
 که بود بحس ترین سال دوره های اخیر
 بحس باغ گل طعمه حران او بود
 یگانه گلن ما سد حران به فروردین
 که تاب دیدن سهریورس نبود آن سال
 چه سال بحس کر او تحت و بحت شد و ارون
 به جواب دیدم آن سال مرگ رستم را
 چه سال سوم که تا چند سال دیگر هم
 از آن بیعد بچندید روی ما ملت
 از آن بعد به کشف هنر چه آفتهاست
 هنروران همه دیال یکدگر رفتند
 کنون ریک دوسه گل ما بهار میخواستیم
 روان عرشی پروین گمان برم کامشب
 تو چه یس باین برم بی دیا باسد
 روا بود که خطا بش کنیم کای پروین
 بو ای فرسته لطف و عفاف و ذوق و هنر
 سری ر عرفه - منات خود برون آور
 یکی به محفل تحلیل خود تماشا کن
 ببین که سیر فیان خواهر هنری
 به پیشگاه حلال تو سر فرو دارند
 ببین که (گوهر اسکت) به دیده بنشانند
 غمین مباتی که کم زیستی در این عالم

برای خون توئی این آب و خاک رندان است
 چه به که دوره زندان عمر کم باشد
 در این جهان فنا کس تن نمی ماند
 مگر به نام و اثر قرنهای بماند شخص
 بنابراین نو به آثار حاودانه خود
 یگانه زنده حاوید قرن ما هستی

تبریز ۱۵/۸/۱۳۴۹

گوشه‌هایی جدید در شناخت دیوان صمصام حافظ

نیل هلمس

پس از انتشار «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شرازی» باهتمام مرحومان محمد قزوینی و قاسم غنی^۱ و «نسخه بدلهای دیوان حافظ» تألیف آقای مهدی کمالیان^۲ و «غزلهای خواجه حافظ سیرازی» بکوشش دکتر پرویز نائل خانلری^۳ و «چند غزل اصیل حافظ» ارهمس مؤلف^۴، در ایران برای مدت هفت هشت سال سکوتی موق در معرفی منابع قدیمی و معتبر برای تصحیح دیوان حافظ برقرار بود و اغلب حافظ‌شناسان در این مدت به تصحیح دیوان شناخته‌حافظ مخصوصاً چاپ قزوینی میپرداختند.

اما در سال اخیر دو تألیف بسیار قابل‌توجه در زمینه معرفی منابعی برای تصحیح دیوان حافظ منتشر گشته است یعنی «جامع نسخ حافظ» تألیف آقای مسعود فرزاد و «دیوان کهنه حافظ» زیر نظر آقای ایرج افشار که هر دو را در این مقاله مورد معرفی و انتقاد قرار میدهم.

اثر اول مورد انتقاد در این مقاله اثری است از ادیب و حافظ‌شناس مشهور آقای مسعود فرزاد بنام «جامع نسخ حافظ»^۵ بقول مؤلف این کتاب قتلور و گرانه‌ها

«متن منسوب به حافظ را به شکلی جامع و منتظم و نشانه گذاری سده در اختیار محققان و سایر حافظ‌دوستان قرار

۱ - محمد قزوینی و قاسم غنی، دیوان‌خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (تهران: روار، ۱۳۲۰). در ضمن مقاله به «چاپ قزوینی» اشاره میشود.

۲ - مهدی کمالیان، «نسخه بدلهای دیوان حافظ» فرهنگ ایران‌زمین، جلد ۶ (۱۳۳۷) ص ۲۰۴ - ۲۷۲. در ضمن مقاله به «نسخه کمالیان» اشاره میشود.

۳ - پرویز نائل خانلری، غزلهای خواجه حافظ شیرازی (تهران: سخن، ۱۳۳۸). در ضمن مقاله به «چاپ خانلری» اشاره میشود.

۴ - پرویز نائل خانلری، «چند غزل اصیل حافظ» سخن، دوره ۱۲ (۱۳۴۰) ص ۸-۱۲، ۱۴۱ - ۱۴۵، ۲۵۳ - ۲۵۷، ۳۵۹ - ۳۶۵، ۵۰۴ - ۵۱۰. در ضمن مقاله به «مقالات خانلری» اشاره میشود.

۵ - مسعود فرزاد، جامع نسخ حافظ (شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۷: ۸۴۷ ص)

میدهد، و راه را برای طی مراحل بعدی تحقیق در ساره حافظ میگذشاید. عبارت دیگر، این کتاب فقط طرح مسئله میکند و نه حویله نشان میدهد که آنچه در مورد متن حافظ باید بعداً در مراحل متعدد و مستقل تصحیح بگذرد کدام است.^۱

و برای آقای فرراد «متن مسوب به حافظ» با جمع آوری پانزده سائره نسخه خطی و چاپی اردیوان حافظ حاصل میگردد. در حقیقت غرلی در نسخه های چاپ شده دیوان حافظ که قبلاً از آنها ذکر شده است یعنی چاپ قزوینی و چاپ جالبری و نسخه کمالیان و مقالات جالبری و چاپ افشار و خود ندارد که نئی از آن در «جامع نسخ حافظ» ضبط نشده باشد.

آنچه را مؤلف اساس تدوین «جامع نسخ حافظ» قرار میدهد نسخه ای خطی است متعلق به خود دارای تاریخ ۱۰۹۳ هـ (تقریباً صد و دو سال بعد از وفات حافظ) و سائل در حدود ۵۰۴ عزل . مؤلف از وصف اشخاص نسخه اساسی کار خود خودداری میکند ولی در متن کتاب عکسهایی از سر لوح و قسمتی از يك صفحه و صفحه آخر نسخه چاپ شده است.^۲ و اگر چه بقول مؤلف «فرقی نمیکند که کدام نسخه را اساس قرار بدهم... اما در ضمن دلیل میآوردم که این نسخه را «برای اساس یا شروع جمع آوری انتخاب کردم زیرا این قدیمترین و کاملترین نسخه چاپ شده ای بود که در دست داشتم... و «قطب يك ورق از آن افتاده است، و به نظر من ارجحیت صحت از نسخ درجه اول جهان است».^۳

۱ - چاپ فرراد ص ۱۴

۲ - چاپ فرراد ص (ترتیب) ۳۹، ۴۱، ۴۲.

۳ - چاپ فرراد ص ۳۱ و ۲۶. قضاوت مؤلف در این باره و با احتیاج به توضیحاتی دارد. مثلاً آیا این نسخه با نسخ مورد معرفی در مقالات جالبری مقایسه و تطبیق شده است؟ یا اینکه آیا این نسخه با تمام نسخ مورد تحقیق آقایان محتسبی میبوی و جالبری (رجوع شود به چاپ افشار ص ۱۸ حاشیه) مقایسه و تطبیق شده است؟ یا اینکه آیا میتوان گفت که این نسخه بر نسخه ای صوفیا شماره ۳۹۴۵ (رجوع نمود به مقاله «منابع جدید برای متن حافظ» بقلم رابرت ریدر Rehder) در محله ایران (IRAN)، سال ۳ (۱۹۶۵) ص ۱۰۹) برتری دارد؟ جواب به این سؤالات مبهمی است بعلت اینکه مؤلف همانطور که متن بیست و چهار صفحه چاپ اول و با تمام «جامع

سپس با استفاده از چهارده پانزده منبع دیگر به تعداد ۵۰۴ غزل در نسخهٔ اساسی تقریباً ۲۱۴ غزل اضافه می‌شود. بالنتیجه «جامع نسخ حافظ» مشتمل بر ۷۱۹ غزل منسوب به حافظ است.^۱ از منابع مربوط به هفت نسخهٔ خطی در مقدمه معرفی میشوند ولی مشخصات کامل و علمی هیچ کدام از این هفت نسخهٔ خطی ذکر نشده است. علاوه بر متن «جامع نسخ حافظ» در حدود ۲۳ غزل درج شده است^۲ که اصلاً منابع آنها معرفی نشده است (شماره‌های ۶۴، ۱۳۴، ۵۸۳، ۵۸۱، ۵۳۶، ۵۳۵، ۴۸۲، ۴۷۵، ۳۳۵، ۳۳۳، ۱۷۶، ۱۳۸، ۱۳۵، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۴۴، ۶۵۵) و در بالای هر کدام از این غزلها فقط عباراتی امثال دلیل نوشته است: «يك نسخهٔ بی‌تاریخ» یا «يك نسخهٔ خطی مورخ به ۱۲۳۳» یا «استانبول»^۳ و بس. سه تا از نسخه‌های هفتگانهٔ معرفی شده دارای تاریخ‌های ۸۹۳ (م - نسخهٔ اساسی)، ۸۴۹ (ص)، که بقول مؤلف «در حدود يك ربع از آن افتاده» و ۹۹۷ (ن) می‌باشد. چهار تا از این نسخه‌های هفتگانهٔ معرفی شده (یعنی «ط»، «ی»، «ب» و «د») بی‌تاریخ هستند، و اگر چه بقول آقای فرهاد قرائن علمی برای شناخت قدمت و اصالت نسخ بی‌تاریخ قابل اعتماد نیست^۴ اما در معرفی این چهار نسخهٔ بی‌تاریخ مؤلف حتی بدون ذکر قرائن خود تاریخ‌هایی نسبتاً دقیق به هر یکی از اینها منسوب مینماید. در هر حال خوانندهٔ «جامع نسخ حافظ» در این مورد باچار است به هر یکی از این نسخ خطی رجوع کند تا اینکه متوجه مشخصات آنها شود و بتواند در بارهٔ قدمت و اصالت آنها قضاوت نماید.

نسخ حافظ (پی از ص ۸۰۲) نشان میدهد که بیش از سال ۱۳۱۷ شمسی مصمم شده بود. نسخهٔ مورخ ۸۹۳ اساس کار خود را قرار ندهد. در «جامع نسخ حافظ» تنها منبع مورد استفاده ۸۰۱ مربوط است به تحقیقات حافظ‌شناسی بعد از ۱۳۱۷ شمسی چاپ خانلری است. بطور کلی مؤلف «جامع نسخ حافظ» به آنچه در عالم حافظ‌شناسی در سی سال اخیر روی داده است توجه نمی‌کند، ولی در هر حال نظر میرسد که تا نسخهٔ ایا صوفیا شمارهٔ ۳۹۴۵ و نسخ مورد تحقیق آقایان میبوی و خانلری چاپ نشود تفاوت علمی در بارهٔ اعتبارات نسخهٔ اساسی «جامع نسخ حافظ» ممکن نیست. البته میتوان حدس زد که برتری نسخه‌ای که تقریباً صد سال بعد از وفات حافظ کتات شده است بر آن پانزده شایسته نسخهٔ موجود چاپ نشده که تاریخ کتات همهٔ آنها از سی سال بعد از وفات حافظ، بشمار آورده است محتمل نیست.

۱ - چاپ فرزاد - در قسمت «صنائع و فهرستها» ۲۳ غزل دیگر هم ضبط شده است. یعنی جمعا ۷۴۲ غزل در «جامع نسخ حافظ» درج شده است.

۲ - صرف نظر از آنچه در «صنائع و فهرستها» درج شده است.

۳ - شاید منظور از «استانبول» نسخهٔ چایی استانبول مکتوب ۱۳۲۰ قمری دارای ۵۶۳

غزل می‌باشد. در هر حال توجه شود که این منابع معرفی شده فقط در يك مورد استفاده شده است و آن این بود که در هیچ منبع دیگر فلان غزل ضبط نشده بود.

۴ - چاپ فرزاد، ص ۲۳ - ۲۴.

قسمت عمده‌ای از جمع‌آوری آقای فرزاد - چاپ محدود محتویات دیوانهای پنجگانه حاج‌آلی (۱۳۰۶ شمسی) و لکنه‌ور (۱۳۲۲ ه. ق) و پرمات (۱۳۱۸ شمسی) و قدسی (۱۲۹۳ شمسی) و چاپ حاملری است که فقط چاپ حاملری ارزش علمی دارد و دره‌بنی يك نسخه قدیمی و اصل بدون هیچگونه دسبردن به محتویات آن نسخه بهیبه شده است. چاپهای لکنه‌ور و قدسی و پرمات بقول آقای فرزاد دارای غرلهای «مردود» هستند^۱ که بنظر میرسد دلیل کافی بود برای احتیاط از استفاده از آنها در «جامع نسخ حافظ» ولی بعکس مؤلف عقیده دارد که بعلمت داشتن غرلهای مشکوک و مردود این سه نسخه چاپی «برای تکمیل جامع‌النسخ مفید واقع شد». یکی از نتایج استفاده از این سه چاپ این است که مثلاً در حدود ۲۴ غزل در «جامع نسخ حافظ» درج شده است که تنها به جمع همه آنها چاپ لکنه‌ور می‌باشد (یعنی شماره‌های ۳، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۷، ۲۷، ۵۴، ۶۷، ۸۰، ۸۱، ۲۳۴، ۲۵۲، ۱۵۳، ۲۵۷، ۲۶۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۷۲، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۸۵، ۶۷۸) و بنظر میرسد با اینکه هر کدام از اینها در نسخه یا نسخی قدیمی و اصل پیدا شود هیچ دلیل وجود ندارد که اینها را حتی «منسوب به حافظ» بدانیم بدین منطقی که حناچه هیچ ملاک و معیاری در جمع‌آوری جامع‌النسخ حافظ مطرح نباشد جمع‌آور «جمود» است هر شعری که حتی مثلاً «دیروز برای اولین بار به حافظ منسوب شد» بپذیرد و آن را وارد متن جامع‌النسخ بنماید. عبارت دیگر آیا منطقی است که غزلی که برای اولین بار در قرن سیزدهم شمسی در شهر بمبئی یا استانبول به حافظ منسوب گشت وارد متن جامع‌النسخ حافظ بنماییم؟ یا مثلاً فرص کنیم که حافظ اسعار خود را جمع‌آوری کرده و به اسم دیوان اسعار خود کتابت کرده بود ولی یکی دو قرن بعد در هندوستان چهار پنج غزل با تحلیص حافظ پیدا میشود که در دیوان مکتوب خود شاعر ضبط نیست - آیا در این مورد فرصی حاصر بودیم آن پنج غزل الحاقی را «منسوب به حافظ» بدانیم؟ بنابراین دسب کم حدود و منطقی انتساب غزل به حافظ وجود دارد (توجه شود که موضوع صحت انتساب نیست) و از آنچه آقای فرزاد پیشنهاد میکند محدودتر است^۲.

۱ - چاپ فرزاد، ص ۲۸ - ۲۹.

۲ - چاپ فرزاد، ص ۲۸ و ۲۹.

۳ - آقای فرزاد در مقدمه خود امرار عدم اعتماد به قرائن چهارگانه علمی - رای شناخت قدمت و اصالت نسخه‌ها - می‌فرماید که این قرائن (۱) کاعد، (۲) مرکب، (۳) شیوه خط، (۴) سبک‌املا و کلمات (ص ۱۳) «هیچکدام... (محتماً)» سواى کاعد و مرکب با وسایل و موارد علمی دقیق قابل سنجش و اندازه‌گیری نیستند (ص ۲۴) «یمنی اگر درست متوجه شده باشم - توجه شود، به گفته در پارامتر آقای فرزاد - در حقیقت دوتا از این قرائن - کاعد و مرکب - قابل

از نظر دیگر بارهم بقول مؤلف استفاده چاپ پرمان در «جامع النسخ» اسکالی دارد بدین معنی که «چاپ پزمان و چاپ توأم قزوینی و غنی براساس چاپ خلخالی تهیه شده‌اند و ارجحیت متن اساسی با آن تفاوت چندانی ندارد»^۱ عبارت دیگر باوجودی که مؤلف عقیده دارد که «برای تدوین جامع النسخ باید هیچیک از این نسخ صورت مکرر هیچیک دیگر از همین نسخ نباشد»^۲ تصمیم میگیرد از چاپ پزمان که «صورت مکرر» چاپ خلخالی است استفاده نماید و آن را یکی از منابع دوازده گانه معرفی شده خود قرار بدهد. هر چند استفاده چاپ پزمان ناخوار نظر میآید، اما احتیاط مؤلف از چاپ قزوینی تمجیب آورتر است.

چاپ قزوینی همانطور که همه میدانند کوششی بوده است در اصلاح و تصحیح نسخه خلخالی که در سال ۱۳۰۶ شمسی خود مرحوم خلخالی آن را برای اولین دفعه بحاپ رسانده بود. ولی چاپ این نسخه دفعه اول بقول خود مرحوم خلخالی^۳ با موفقیت تمام نشده بود و بدین علت مرحومان قزوینی و غنی مجدداً با دقت بیشتر نسخه خلخالی را مورد چاپ قرار داده‌اند با این نتیجه که (بقول دکتر حائری)

«در میان نسخه های فراوانی که تاکنون از دیوان حافظ به طبع رسیده است تنها نسخه چاپ قزوینی است که شیوه تنقیح آن بر اساس درست علمی استوار است و به این سبب میتوان اعتماد کرد»^۴.

سخن «اداره گیری» هستند. علاوه قرائن بسیار مهم دیگری وجود دارند مثلاً محل و شرایط ایستادن و شخص کاتب و غیره، در مورد نسخه چاپ حائری و نسخه ابا صویا شماره ۱۳۹۵ اهمیت این قرائن خوب نمایان است. یکی این دو نسخه در استان فارس کتات شده اند بقول آقای ریدر (مقاله مربوط ص ۱۰۹) میتوان استنباط کرد که در آن ناحیه احتمال استفاده کاتبان از روشهای اصیل و صحیح بیشتر بوده است و حتی چابچه عزلهای از دیوان حافظ برای مدت مدیدی از دهه به دهه محفوظ میشده است احتمال آنچه کاتب در استان فارس از مردم میشنیده و بعداً صحت ارد بیشتر بوده است تا آنچه در نواحی دیگر ایران بدین طریق کتات شده است.

۱ - چاپ فرراد، ص ۲۷

۲ - چاپ فرراد، ص ۱۴

۳ - عبدالرحیم خلخالی، حافظ نامه (تهران: مجلس، ۱۳۲۲) ص ۳ در چاپ قزوینی ص «مر - سو» نمونه هایی از انواع مختلف اشتباهاتی که در چاپ خلخالی روی داده است ضبط شده اند.

۴ - مقالات حائری ص ۸. آقای کمالیان در نسخه کمالیان ص ۲۰۴ چاپ قزوینی را «دقیقترین چاپ انتقادی دیوان» حافظ میدانند. و بقول آقای ایدح افشار در «نکته هائی در تصحیح حافظ» مجله یمن، سال ۶ (۱۳۳۲) ص ۷۳ چاپ قزوینی «بی گمان بهترین حافظ تصحیح شده است»

بطور خلاصه از منابع پنجگانه چاپ سده مؤلف «جامع نسخ حافظ» فقط یکی یعنی چاپ خانلری، ارزش دارد. چاپ‌های لکنه‌ور و قدسی دیگر رول و اهمیتی در حافظ شناسی ندارند و چاپ‌های پزماں و حلجالی هر دو در راه معرفی نسخه حلجالی گام برداشته‌اند ولی برتری چاپ قزوینی از آن دو در این مورد غیر قابل انکار است.

با این همه مشکلات در موضوع نسخ منتخب آقای فررادی «جامع نسخ حافظ» هنوز تألیف سیاره‌نید و پراورسی میبود اگر در زمینه مقابله نسخه مورد استفاده غفلت بر رگی رخ نداده بود. مؤلف در دو جای مقدمه به اهمیت توجه به ترتیب صحیح ابیات عرلهای حافظ اشاره میکند - میگوید که یکی از اعلاط هفتگانه در متن هر نسخه از دیوان حافظ این است که «تقریباً در همه عرلهای اصیل ترتیب ابیات را به نحوی معشوس ضبط کرده است»^۱ و بر میگوید که یکی از مراحل پنجگانه تصحیح دیوان حافظ «تشخیص توالی اصیل ابیات» است.^۲ ولی در متن «جامع نسخ حافظ» مؤلف کوحترین اساره‌ای به تفاوت میان نسخه‌های مختلف از لحاظ ترتیب ابیات یا پس‌و پیشی ابیات در هر عرل نمینماید. بالنتیجه با استفاده از «جامع نسخ حافظ» کار تصحیح کردن دیوان حافظ از این لحاظ غیر قابل احراز است و محقق با حار است برای مقابله علمی نسخ مورد استفاده به هر یکی از نسخه‌ها رجوع کند تا اطلاع در این زمینه بسیار اساسی و پراهمیت^۳ کسب نماید. خلاصه کلام این است که بدلائل فوق تنها فایده علمی «جامع نسخ حافظ» در این است که نسخه خطی مکتوب مورخ ۸۹۳ ه. ق که خون اساس «جامع نسخ حافظ» قرار گرفته است ترتیب ابیات عرلهای در آن دکر شده است به حافظ دوستان دنیا معرفی شده است و شاید در آینده این نسخه خطی رلی در چاپ انتقادی دیوان حافظ داشته باشد.

بیشتر مشکلات در «جامع نسخ حافظ» از ارکان دوگانه روش مؤلف سرشمه میگیرد. رکن اول روس عدم اطمینان به صحب و اصالب و کامل بودن اقدام نسخ دیوان حافظ است و بالنتیجه آقای فررادی بیشتر تکیه بر نسخه‌های

۱ - چاپ فررادی ص ۶۱ .

۲ - چاپ فررادی ص ۲۲ .

۳ - پرویر نازل خانلری «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» مجله یعما ، سال اول (۱۳۲۲) ص ۲۶۶ : «توقع اهل فن از مصحح دیوان حافظ» در حداقل سه نکته است . ۱ - دوم آنکه بیت‌های هر قطعه را همان ترتیب که در اصل بوده و خود شاعر سروده است مرتب کند این نکته جای خود بسیار مهم است زیرا با پس‌و پیش بیت‌ها بنا که معنی مقصود معبر یا تکلی وارونه میشود و بدینجانه در همه نسخه‌های قدیم و جدید این ترتیب مختلف است .

مکتوب بین سال ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ ه. ق میکند.^۱

رکن دوم این است که بنظر مؤلف در تهیه دیوان صحیح حافظ و اتکای بهائی باید بر قضاوت انتقادی باشد^۲ یعنی «موارد صحت متن را فقط قضاوت انتقادی معین میکند نه اتکای بی‌تعقل و بنده‌وار بر قدمت نسبی تاریخ کتاب». ^۳ بعقیده نگارنده این مقاله رکن دوم کاملاً صحیح است بشرط آنکه منظور این باشد که وقتی زمینه انتقادی بر اثر روس علمی نسخه‌سناسی در مورد دیوان حافظ ایجاد شد بعداً بوسیله استدلال و منطق و قیاس در صحت متن دیوان باید بحث و قضاوت کرد. ولی هنوز که هنوز است زمینه متناسب برای تصحیح دیوان حافظ درست شده است یعنی تا بحال فقط يك نسخه نسبتاً کامل از دیوان حافظ در ایران به چاپ رسیده است که هم در قدمت و اصالت آن حرفی نیست و هم نسخه تقریباً بدون دست‌زدن به محتویات چاپ گردید و آن چاپ قزوینی است. علاوه حافظ‌سناسان بعد از انتشار چاپ قزوینی مسلماً بر قدمت نسخه اساسی چاپ «بی‌تعقل و بنده‌وار» تکیه نکردند بلکه تا حد امکان کوشیده‌اند تا محاسن و نکات ضعیف و مبهمات نسخه حلجالی را روشن کنند. بطور مثال میتوان به نوشته‌های دلیل اشاره کرد که در هر کدام نکات قابل تأمل و ایرادهای مقبول درباره نسخه حلجالی نگاشته شده‌اند: مقاله «نکته‌هایی در تصحیح حافظ» تألیف آقای ایرج افشار^۴، ملاحظات مرحوم علی اکبر دهخدا در «یادداشت‌هایی درباره اشعار حافظ»^۵، نسخه‌کمالیان، ملاحظات بسیار حالب آقا محمود هومن در قسمت آخر کتاب «حافظ»^۶، مقالات مفید دکتر خانلری به اسم «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ»^۷، و دهها مقاله و یادداشت و دیگر نوشته‌ها درباره مفهوم و صحت تلك بیت‌های دیوان حافظ هم وجود دارد.^۸ با این همه شواهد میتوان اظهار

۱ - چاپ فراد ص ۲۱ - ۲۲.

۲ - چاپ فراد ص ۲۶.

۳ - چاپ فراد ص ۱۶.

۴ - ایرج افشار مقاله فوق‌الذکر ص ۷۲ - ۷۵.

۵ - علی اکبر دهخدا «یادداشت‌هایی درباره اشعار حافظ» مجله دانش، سال ۲ (۱۳۳۰).

ص ۳۹۷ - ۴۰۴.

۶ - محمود هومن نکوشش اسماعیل حوئی، حافظ (تهران: طهوری، ۱۳۴۷) ص

۳۸۲ - ۴۲۷.

۷ - پرویز فائق خانلری «چند نکته در تصحیح دیوان حافظ» مجله یمن، سال اول

(۱۳۲۷) ص ۲۶۶ - ۲۷۰، ۳۲۵ - ۳۲۷، ۳۶۱ - ۳۶۴، سال دوم (۱۳۲۸) ص ۲۲ - ۲۷،

۳۰۲ - ۳۰۷، ۴۱۹، ۴۲۳.

۸ - رجوع شود به ایرج افشار، فهرست مقالات فارسی (تهران، مهرماه ۱۳۴۰)

جلد ۱ (۱۳۲۸ ق - ۱۳۲۸)، جلد ۲ (تهران، ۱۳۴۸) (۱۳۴۵ - ۱۳۲۹)

داشت که هیچ کدام از حافظ شناسان ایرانی «اتکای بی‌تعقل و بنده‌وار مرقدیم نسبی تاریخ کتابت» نسخه خلجالی بکار نبرده‌اند بلکه سدیداً چاپ قزوینی را مورد ایراد قرار داده‌اند. و حالا البته بر اثر کشف نسخ متعددی از دیوان حافظ که تاریخ کتابت همه آنها از تاریخ نسخه خلجالی قدیمتر است، بقول دکتر خالمری

«اکنون دیگر نمی‌توان تنها به نسخه خلجالی اتکاء کرد و غرلهای منسوب به حواجه حافظ را که در آن نسخه بیست الحاقی دانست. بلکه بر حسب همان روشی که مرحوم قزوینی پیش گرفته در آن مصاب بوده است عرگاه غرلهائی حراجه در نسخه چاپی او آمده است در نسخه های دیوان حافظ که تاریخ کتابت آنها پس از سال ۸۲۷ بوده باشد یافت سود باید آنها را به قطع و یقین از آثار حواجه سیراز سمرقند، مگر آنکه دلیل صریح و قطعی برای رد این انتساب یا برای سبب دادن آنها به شاعری دیگر در دست باشد.»^۱

بقول آقای ریدر کشف این نسخه‌های قدیمی: «به مایک اساس جدید برای متن حافظ معرفی میکند» و مثلاً بعلت تکمیل بودن و تاریخ کتابت نسخه ایاب. صوفیا شماره ۳۹۴۵ (تاریخ کتابت ۸۱۳ - ۸۱۴ ه ق) آن نسخه «حای نسخه خلجالی را بعنوان نسخه اساسی هر چاپ انتقادی دیوان حافظ در آینده بگیرد»^۲ ولی باید اینجا تذکر داد که قضاوت آقای ریدر فقط تا اینجا اعتبار دارد که نسخه یا نسخی حتی قدیمتر و تکمیلتر از نسخه ایاب صوفیا شماره ۳۹۴۵ پیدا شود و پس از آن موقع باید بر روی عرکشف معتبرتری بیشتر بکیه کرد تا اینکه روزی دیگر تغییرات محسوس در دیوان حافظ در اغلب نسخه های بسیار قدیمی دیده شود. و هنوز توصیف مرحوم قزوینی در مقدمه چاپ قزوینی منطق این تلاش برای حافظ صحیح را بطور کامل نشان میدهد «باید در صورت امکان نسخه یا نسخی معاصر خود مؤلف و الاحتمال المقدور چند نسخه که از همه نسخ دیگر مردیکتر بعضی مؤلف باشد دست آورد و پس از روی نسخ منحصرأ و بدون هیچ التفاتی نسخ متأخره اعصار بعد طبعی مکمل و صحیح با نهایت دقت بعمل آورد و از عموم نسخ حدیده چشم پوشیده از آنها حر برای تأیید و ترجیح حاسی بر حاسی در مورد اختلاف بین نسخ قدیمه استفاده نمود.»

و چاپ خانلری و نسخه کمالیان و چاپ افشار که همه آنها در ثلث اول دوره اول متن حافظ قرار گرفته است یعنی تاریخ کتابت همه آنها مابین سالهای ۸۱۳ و ۸۲۷ ه. ق است حقیقت امر این طور معلوم میشود که در نسخ قدیمی همزمان از لحاظ غرلها و ابیات و کلمات منسوب به حافظ تعداد اختلافات و تغییرات محسوس چشم گیر است. بنابراین تدوین جامع النسخ حافظ که واقعاً جامع باشد گویا باید تمام نسخ قدیمی و در دسترس جمع آوری و تطبیق شود نه فقط تعداد امگشت شمار و متأخره. مؤلف نیز ادامه میدهد که:

کار واقعی ما این است که سرتاسر منابع ممکن جستجو کنیم و هر حا کلمه یا بیت یا غزل اصیل از حافظ پیدا شد آن را بر مجموعه متن صحیح حافظ بیفزائیم. برای ماحه فرقی میکند که این قسمتهای اصیل در کدام نسخه و در چه تاریخی ضبط شده است؟^۱

در اینجا بالاخره به مسئله اصلی روش آقای فرزاد بر میخوریم که برای روش کردن این مسئله فقط يك سؤال ساده با توجه به حملات فوق لارم است و آن اینست که اگر کجامیدانیم که فلان کلمه یا بیت یا غزل در فلان نسخه در فلان تاریخ و اصل است؟ مگر حاره ای داریم بحر اتکاء به نسخه های همزمان و یا نزدیک به زمان حیات حافظ که البته بیشتر از احتمال قوی در مورد صحت و اصالت محتویات خود حاصل میکنند ولی لا اقل آن احتمال علمی است و نه محدود به صاحب سلیقه است که هر چه اظهار نظر میکند اما آیا سلیقه و قضاوت دوقی خود را به دیگری میتوان تحویل داد؟^۲

آقای فرزاد بر طبق اصول مذکور چنین نتیجه میگیرد که متون دوره دوم (یعنی از ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ ه. ق) در موارد بسیاری اصیل تر و بیشتر قابل اعتماد است تا اقدام متون دوره اول. ولی باز هم در این حا سؤال ساده و منطقی حقیقت امر را معلوم میکند: مناسب این متون دوره دوم اگر متون دوره اول نبوده باشد چه بوده است؟ یعنی نسخ حدیده از آسمان به زمین نیامده است بلکه مسلماً از روی منابع (یا کتبی یا شفاهی) قدیمی تر کتابت شده بودند. بنابراین تا تمام اقدام نسخ موجود و در دسترس چاپ نگردد نخواهیم دانست که تنها متن برای فلان غزل منسوب به حافظ در نسخه ای از دوره دوم محفوظ

۱ — چاپ فرزاد، ص ۱۸.

۲ — مقالات خانلری، ص ۸۸ «در صحت انتساب آنها (غرلهایی که فقط در بعضی جا، به خط منسوب شده است) به حافظ شیرازی تردیدی هست و غالباً بحث در این باب، به سلیقه شخص، استدلال های دوقی راجع میشود و نتیجه قطعی از آن به دست نمی آید.»

مانده است و خود آقای فرراد در این زمینه تحقیقات کافی ننموده است. بطور مثال در مقدمه مینویسد که نسخهٔ «لحالی غزل» مشهور «مرده ای دل که مسیحا نفسی میآید» را ندارد و بالتبیه اصفه میکند که

«به عقیدهٔ من باید گفت عدم ضبط این غزل اصیل در این نسخه در حد خود مؤید قدهٔ متن خلجالی است، یعنی میرساند که متن خلجالی بقدر قدیم است که در آن تاریخ دیوان حافظ هنوز بطور کامل جمع آوری نشده بود و منجمله همین غزل در دسترس کاتب متن خلجالی قرار نداده است. عین این مطلب در مورد لااقل ده غزل دیگر حافظ صدق میکند»^۱.

حقیقت امر اینست که غزل مذکور حداقل در سه نسخهٔ چاپ شدهٔ قدیمتر از نسخهٔ خلجالی ضبط شده است یعنی غزل شمارهٔ ۸۵ چاپ خلدی (تاریخ کتابت نسخه ۸۱۳ و ۸۱۴ هـ ق) و غزل شمارهٔ ۱۱۰ (ص ۲۶۱) نسخهٔ کمالیان (تاریخ کتابت ۸۱۸ هـ ق) و غزل شمارهٔ ۱۳۰ چاپ افشار (تاریخ کتابت نسخه به احتمال قوی مربوط به بیست سال اول قرن نهم هـ ق) و میتوان حدس زد که در مورد آن ده غزل دیگر که آقای فرراد به آنها (بدون معرفی) اشاره میکند موضوع همین باشد.

«جامع نسخ حافظ» فقط کتاب اول از پنج کتاب سلسله‌ای نام «در جستجوی حافظ صحیح» است. و اگر چه در این صفحات به آنچه نظر نگارندهٔ این مقاله در آن کتاب نقص بود بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود، اما از روی درجهٔ معلومات و تألیفات دیگر آقای مسعود فرراد میتوان استنتاج کرد که ایشان در ادامهٔ جستجوی خود ما را بسیار نزدیک به حافظ صحیح خواهند برد.

«دیوان کهنهٔ حافظ»^۲ کار جدید محقق و کتابشناس پرکار آقای ایرح افشار مشتمل است بر چاپ نسخه‌ای قدیمی و معتبر از دیوان حافظ. این نسخه بی تاریخ است ولی «سیوهٔ خط آن به قلم آهنی، کهنگی کاغذ، اسلوب جدول بندی و بالجمله ترئینات دیگر همه حکایت از آن داشت که کتابت نسخه اراوایل قرن نهم و به احتمال قوی مربوط به بیست سال اول آن قرن است»^۳.

۱ — چاپ فرراد، ص ۲۱.

۲ — ایرح افشار، دیوان کهنهٔ حافظ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ۴۹۸ ص) در ضمن مقاله به «چاپ افشار» اشاره میشود.

۳ — چاپ افشار، ص «ب». پس از ص «ج» دو ورق از نسخه عکس برداری شده است و حتی روی جلد کتاب بطور سیار خراب و ربما عکس همین دو صفحه چاپ گردید.

و محتویات این نسخه دلیلی به دست نمیدهد که حقیقت قضاوت مؤلف در این مورد کاسته شود . بنا بر این نمیتوان گفت که آقای افشار نسخه‌ای در اختیار حافظ شناسان گذاشته است که میتواند در مورد هر متن انتقادی از دیوان حافظ که در آینده تألیف گردد رل مهمی داشته باشد .

البته بهتر میبود که این نسخه دارای تاریخ کتابت بود . و عیب دوم نسخه که از عیب نداشتن تاریخ کتابت اصلیتز و مهمتر است وجود افتاد گیهای عطیمی در نسخه میباشد بدین قرار : در ترتیب قوافی غرلها در حروف ت ، د ، ر ، ل م ، ن ، ه . (بترتیب در متن کتاب ص ۱۹، ۲۴، ۱۷۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۵۲) غرلهایی افتاده است که بالنتیجه بیشتر ارسد و پنجاه غرل که در چاپ قزوینی (دارای ۴۹۵ غرل) موجود است در این نسخه ضبط نشده است . بنا بر این رلی که این نسخه در آینده در تهیه متن انتقادی اردیوان حافظ دارد محدود به آن است که بر نسخه یا نسخ اساسی متن انتقادی کمک کند و نسخه‌ای معس یا درجه دو خون چاپ خانلری (تاریخ کتابت ۸۱۳ و ۸۱۴ ه ق دارای ۱۵۲ غرل) و نسخه کمالیان (تاریخ کتابت ۸۱۸ ه ق دارای ۳۵۸ غرل) تشکیل شود .

تا آنجا که آقای افشار بقول خود « متن نسخه را عیناً » نقل کرده است ۱ نتیجه زحمات ایشان کاملاً با موفقیت است . ارحیث صحت روش چاپ نسخه چاپ افشار قابل مقایسه با چاپ خانلری است و از لحاظ مندرجات نسخه مورد نقل چاپ افشار از چاپ خانلری بیشتر اهمیت دارد زیرا که نسخه افشار تعداد دو برابر غرل دارد تا نسخه خانلری و همچنین کاتب نسخه افشار طاهر اقصا کتابت تمام غرلهای حافظ را داشته است و به فقط بعضی غرلهای منتخب و یا بعضی ابیات منتخب از هر غرل که احتمالاً قصد کاتب نسخه خانلری بوده است ۲ .

مریب دیگر چاپ افشار اینست که برای کمک به محققین در زمینه تشخیص اندازه صحت محتویات نسخه مورد چاپ مؤلف نسخه را از لحاظ اختلافات لفظی یعنی نسخه بدلها با چاپ قزوینی مقابله نموده است و نسخه بدلها را در حاشیه مقابل متن هر غزل قرار داده است . و اگر چه این کار کمک بررگی به خوانندگان کتاب میرساند ، اما باید گفت طررمقابلة نسخه با چاپ قزوینی اردو لحاظ ناقص است . اولاً اشاره‌ای به ابیاتی که در چاپ قزوینی ضبط شده است ولی در نسخه افشار نیست نشده است و خواننده تا اطلاع در این باره کسب نماید ناچار است به چاپ قزوینی رجوع کند . ثانیاً اگر چه در مقدمه مؤلف میگوید که

۱ - چاپ افشار ، ص «ه» .

۲ - چاپ خانلری ، ص «یا» .

«پس و پیشی ابیات در این نسخه بسیار قابل توجه است»^۱ اما در متن کتاب به این موضوع نپرداخته است یعنی نسخه خود را با چاپ قزوینی از لحاظ ترتیب ابیات مقابله ننموده است.^۲ و باز هم خواننده ناچار میشود به چاپ قزوینی رجوع کند تا متوجه شود که در حدود هفتاد و دو غزل در این دو نسخه از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات یکسان است.^۳ البته هیچ کدام از این دو نقص در روس مقابله نسخه با چاپ قزوینی از موفقیت کار ضبط محتویات نسخه مورد چاپ نمی گاهد و در چاپهای آینده کتاب چنانچه مؤلف مایل باشد هر دو را به آسانی میتوان رفع کرد و همچنین امثال لغزهای حرثی ذیل که در خود مقابله روی داده است - چاپ افشار، غزل شماره ۴، بیت ۵- در چاپ قزوینی (بحای «عمرمان») «عمرتان» و (بحای «این») «ای» ضبط است؛ شماره ۷ بیت ۵- در ق حنی نوشته است: «را بدرون پرده» و «رندان مست پرس» کاین حال نیست زاهد عالی مقام را؛ شماره ۷۷، بیت ۷- در ق (بحای «مجلس») «منزل» - ضبط است؛ شماره ۸۶ بیت ۴- بیت در ق با نقل ۸۶ شباهت دارد، شماره ۹۰ بیت ۳- بیت در ق با ۹۰ شباهت دارد؛ شماره ۹۴ بیت ۵- ق این بیت را دارد ولی بیت ۶ را ندارد و همچنین ق بیت ۹ را ندارد؛ شماره ۹۹ بیت ۴- بیت در ق با ۹۹ شباهت دارد؛ ۱۲۶ بیت ۲- ق (بحای «زمن») «ازمن» را دارد؛ شماره ۱۴۰ بیت ۴- ق این بیت را ندارد؛ شماره ۱۵۳ بیت ۲- ق (بحای «دو») «در» را دارد؛ شماره ۱۸۲ مقطع- ق مقطع دیگری دارد؛ شماره ۱۸۶ بیت ۷- ق (بحای «در») «از»، را دارد؛ شماره ۱۹۹ مقطع- ق مقطع دیگری دارد؛ شماره ۲۰۸ - پس از بیت ۲

۱ - چاپ افشار، ص «د».

۲ - چاپ افشار، ص «و» مؤلف فعلاً به خواننده میرساند که «به پس و پیشی ابیات مطلقاً اشاره نشده است».

۳ - چاپ افشار شماره ۹ (چاپ قزوینی شماره ۲)، ۱۲ (ق ۱۴)، ۱۸ (ق ۱۸)، ۲۲ (ق ۱۸۲)، ۲۴ (ق ۱۴۰)، ۳۳ (ق ۱۳۸)، ۴۹ (ق ۱۸۵)، ۵۱ (ق ۱۲۹)، ۵۴ (ق ۱۵۵)، ۶۰ (ق ۱۱۸)، ۶۵ (ق ۱۱۰)، ۶۶ (ق ۲۳۲)، ۷۰ (ق ۲۰۵)، ۷۱ (ق ۱۰۶)، ۷۳ (ق ۱۰۴)، ۸۲ (ق ۱۵۲)، ۸۹ (ق ۲۱۰)، ۹۱ (ق ۱۸۷)، ۹۳ (ق ۱۰۲)، ۱۱۷ (ق ۱۶۱)، ۱۲۲ (ق ۱۱۶)، ۱۲۵ (ق ۱۱۵)، ۱۲۶ (ق ۱۷۳)، ۱۴۳ (ق ۱۲۳)، ۱۴۷ (ق ۱۶۴)، ۱۵۲ (ق ۲۴۸)، ۱۶۶ (ق ۲۶۱)، ۱۶۸ (ق ۲۶۷)، ۱۷۱ (ق ۲۷۰)، ۱۷۳ (ق ۲۶۸)، ۱۷۴ (ق ۲۸۷)، ۱۷۷ (ق ۲۷۴)، ۱۸۹ (ق ۲۷۷)، ۱۹۲ (ق ۲۸۱)، ۱۹۷ (ق ۲۹۳)، ۲۰۰ (ق ۲۹۵)، ۲۰۱ (ق ۲۹۶)، ۲۰۴ (ق ۲۹۹)، ۲۰۶ (ق ۳۰۱)، ۲۱۳ (ق ۳۷۴)، ۲۱۴ (ق ۳۵۴)، ۲۱۶ (ق ۳۴۵)، ۲۱۹ (ق ۳۱۵)، ۲۲۰ (ق ۳۸۰)، ۲۲۱ (ق ۳۳۰)، ۲۲۶ (ق ۳۴۲)، ۲۴۲ (ق ۳۶۷)، ۲۴۳ (ق ۳۱۷)، ۲۴۷ (ق ۳۴۱)، ۲۴۹ (ق ۳۶۴)، ۲۵۵ (ق ۲۷۷)، ۲۵۶ (ق ۳۷۰)، ۲۶۲ (ق ۳۱۹)، ۲۶۷ (ق ۳۵۷)، ۲۷۰ (ق ۳۲۸)، ۲۷۶ (ق ۳۵۳)، ۲۸۰ (ق ۳۲۳)، ۲۹۰ (ق ۴۲۰)، ۳۰۰ (ق ۴۶۶)، ۳۰۷ (ق ۴۸۰)، ۳۰۹ (ق ۴۸۷)، ۳۱۴ (ق ۴۴۷)، ۳۱۸ (ق ۴۶۴)، ۳۲۰ (ق ۴۷۲)، ۳۲۲ (ق ۴۳۹)، ۳۲۸ (ق ۴۶۷)، ۳۴۲ (ق ۴۶۱)، ۳۴۷ (ق ۴۷۶)، ۳۵۲ (ق ۴۴۴)، ۳۵۶ (ق ۴۴۳)، ۳۷۰ (ق ۴۲۹)، ۳۷۴ (ق ۴۶۵).

غزلی دیگر ضبط است ولی شماره گذاری این امر را نشان نمیدهد ؛ شماره ۲۴۹ بیت ۷۰۶ - پس و پیشی مصاربع دوق و ۲۴۹ وجود دارد ؛ شماره ۲۵۱ مقطع - ق بیت را ندارد ؛ شماره ۲۵۲ بیت ۸ - ق بیت را ندارد ؛ ۳۰۶ مقطع - ق این بیت را ندارد ؛ شماره ۳۵۸ بیت ۱۳ - ق (بجای «در») «دم» را دارد و همجنس در بیت ۳۱ - ق (بجای «آهنگر») «آواز» را دارد ، ۳۶۸ بیت ۳ - ق این بیت را ندارد و بجایش جنس ضبط است .

و آنکه میلس سوی حق بینی و حق گوئی بود

سال نارنج وفاتش طلب از میل بهشت .

مقایسه و تطبیق چاپ افشار با چاپ قزوینی نشان میدهد که این دو نسخه طاهرأ از منبعی مشترك كُتات شده اند و در يك سلسله نسخه نویسی دیوان حافظ بیستند .

بعبار دیگر وجود ابیات زیادی در هر کدام که در دیگری نیست و همچنین اختلاف محسوس در ترتیب ابیات عده زیادی از غزل های مشترك ثابت میکند که هیچ کدام سبب به دیگری رابطه ای ندارد . غزل شماره ۳۳۲ در چاپ افشار مقابل شماره ۴۳۸ در چاپ قزوینی این امر را آشکارا نشان میدهد و همانطور وجود غزل های دیل در نسخه افشار که در چاپ قزوینی ضبط نشده اند ؛ شماره ۴۸ ، ۳۱۲ ، ۲۹۴ ، ۲۰۹ ، ۱۹۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۶۹ ، ۱۴۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۰ ، ۸۷ ، ۳۵۷ ، ۳۵۳ و (قطعه) شماره ۳۵۷ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ و (قصیده) شماره ۱۴۲ . در عین حال میان آن هفتاد و دو غزل که در هر دو چاپ از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات یکسان است غزل شماره ۸۹ در چاپ افشار مقابل شماره ۲۱۰ در چاپ قزوینی هست که کوچکترین اختلاف در متن این غزل در هر دو چاپ وجود ندارد . و حال بهتر این است که غزل بیست و پنج بیتی شماره ۳۲۹ در چاپ قزوینی عینأ از لحاظ ترتیب ابیات در چاپ افشار ضبط شده است با اضافه يك بیت که در چاپ قزوینی نیست . علت این دو سباحت غیر قابل انتظار برای نگارنده این مقاله روس بیست .

خلاصه کلام اینست که «دیوان کهنه حافظ» کتابی است که همه حافظ دوستان و حافظ شناسان باید از آن نسخه ای داشته باشند . کتابی است که طرز کار مؤلف در نقل محتویات نسخه ای برای همه نشان میدهد که روس صحیح برای معرفی تمام نسخه های موجود چاپ نشده حافظ کدام است .

شرح همه بیت بزبان شیرازی از شیخ روزبهان

در کتابهای سیره و مؤلفات شیخ روزبهان بیستی زبان سیراری ندیده بودم
اتفاقاً روری نسخه خطی کهنساله از کتاب (عمر العاسق) بدستم آمد و در
حواسی آن دوسه بیت درست و با تشکیل زبان سیراری یافتیم که اکنون معرفی
و شرح می‌سود .

شیخ در اوائل فصل اول گوید

«بمدارح ومعارف بوحد و تمزید و تحرید سوی عالم ارلر رفتیم . بی‌رباس
(نسخه چاپی : و لباس) قدم بیاقتیم (نسخه چاپی : یافتیم) خطاب عظمیو کربا
و ابسطا و حسن قرب (چاپی کلمه قرب ندارد) شنیدیم ، فنا و وحدید ، عرب خود
بمن نمود و مرا درعن قدم از رسم حدوئیت فانی کرد و بهما باقی کرد . حق مرا
در کنف خود برد آنکه حله عمودید از من بر کشید و لباس عرب درمن پیوسید
و گفت یا روزبهان (نسخه چاپی حمله یا روزبهان ندارد) صرب عاسقا و امقا هجما
سائقا حرا سلطانا عارفا علیجا و وحدا صادقا فاصنع بصنی واطر بطری و اسمع
بسمعی و انطق بنطقی و احکم بحکمی و احب بحبی انک : ان اولیائی حقاً ابی کنف
عصمتی آمنام قهری من عن (چاپی و من عن) لدلی لکن امتحنک بملیاب العشق
و احتر فیک الحق من یحک انجیه من الیم عدائی و هو عن حواس المریدین (در
حاشیه المؤیدین) من احبائی .»

برابر پایان این عبارت بخط نویسنده متن در حاشیه نوشته شده
«مع ظهور عرائب متضیات العشق المحیره لعقول العقلاء المدعیه لالاب
الالباس اهل الشریعه و ادبای الطریقه من افعالک و اقوالک و بدلك بسمی سلطانا
و من حمله تلك المعایب ان الشیخ رضى الله عنه كان فى وقت من اوقات الصلوة اما
ه'لجم غفیر فملب علیه الوحده فترك القرائه و اشاء يقول .

یکش واکوک و بار حوس یکش و ارهد و بواز حوس
مسکی دل روزبهان کس وایک رار حوس

فانقص (فانقص صحیح است یعنی پراکنده شدند) کثیر من الماء و عین
تارکین جماعته و بقى منهم سبعة نفر علتهم من للصلوة خلفه فبلغ کل من هؤلاء السبعة
در حقه عالیه من الولاية و الکمال رضى الله عنه و عنهم .
شرح دوبیت بالا

یکش: مرکب اسب از يك، اسم عدد وسین زائده که در سیوه محلی بسیار می آید بمعنی (یکی) چنانکه داعی گوید :

چه منرلیهن انه کش یکن فناوبقا

|| انکه میرستن آدمی ولی کم کم

یعنی یکی است

وا : بجای با درمعنی مصاحبه چنانکه شاه داعی گفته :

واهمند و ازهمندن دوریارمه ورقیب

که یکی عبد فراتن و یکی ملح احاج

كوك : با فتح اول و واوساکن و كاف فارسی در آخر بجای كبك آمده و اکنون هم كبك را مردم كوك می گویند .

حوشن : باء مفتوح و واو معدوله غیر ملفوظ وسین مكسور و ون ساکن رابط اسنادی بجای خوش است آمده مانند :

حوشن تواضع داعی پش توورلفت

که سالها بمناسایه طلیل شما

بواز : بابون مضموم بجای موار آمده ، چنانکه داعی گوید :

عیلم درسی شه پش گرف از چه و جو

عیید و نوارورهد مشغول بیو

گفتم بمرم پش ری یارحه مه

کم نیست و غیراری نه عالم ره ورو

مسکی : محفف مسکین است چنانکه در بیت شاه داعی :

نه فنادل بشه مزدست و او اهام نه عدم

از بقای خد دل داعی مسکی دریاب

کش: مرکبست از كاف ربط و سین زائده .

وايك : بویسنده ریر كاف علامت کسره گذاشته تا بریائی که مخفی است و روشن بر زبان نمی آید دلالت کند . این معنی را در صورت یکش هم منظور داشته بنابراین وايك بجای بایکی آمده و با بجای ب حرف اضافه بمفهوم از یکی حوا در این سیوه بجای یاء تأکید زائده بر فعل می آید نه بجای باء حرف اضافه و پیوستن حرف یا بلفظ يك برای تأکید معنی وحدت است .

یعنی : یکی با كبك و بازخوش است ، یکی بارهد و نماز خوش است ، بیچاره دل روزبهان که از يك راز خوش است .

بیت دیگر

در اثناء فصل خامس گفته است :

«حنین نشان داد سید اهل نشان که حسن و جمال و نیل کمال و حلق سحاقربین
باوفا (در اصل و سخاو‌قرین و : نسخه چاپی لفظ قرین ندارد) هر کس یاف در
این جهان از آن جهان آثار است و از معدن قدس اهل اس را انوار است .
چون این دولت یافت نور جمالش را (نسخه چاپی را) ندارد) باز سوزد و کلاه
دولتش در کونین حرق‌نوردد و بر آکه ارجهان در صرر است و از عالم بی‌خطر
صفات مجدد دارد و سرمایه وحد . محدث سالک را منهای و وحدش عا سقار را
معراج ، قفس این مرغ کس نشکند و بیج این گل زحمت (چاپی رحمه) قهریاب
در نکند .»

برابر پایان این عبارت با همان خطمتی در حاسیه دوسه سده .

و باد قهر تو شاح امید ما شکست

ارو که تان نه بیج وجود ما رسته‌هن

شرح

و ه : بجای ب حرف اضافه است و او حرف اضافه را در نسخه‌های ابیاب
محلی بصورت واو مفتوحی نوشته‌اند ولی نویسنده این نسخه هاء ساکنی بر آن
افزوده تا نمایندۀ فتحه‌ما قبل باشد

نشکت : بانون مفتوح و سین ساکن و کاف مکسور و تاء ساکن بجای شکست
فعل ماضی منفی از مصدر شکستن آمده و سین بعد از کاف برای تحمیف افتاده
فتحۀ ماقبل آخر هم بشیوۀ زبان محلی بدل بکسره سده مانند درست بجای رسد و
نویس بجای نویسد و میدرت بجای میدارد و کلمات دیگر که در ابیاب ساه داعی
آمده و احتمال دارد در اصل بشکنت بوده بانون ساکن بجای بشکند فعل
مستقبل التزامی بجای مستقبل استمراری مانند میرند بجای میرند در بیت
ساه داعی .

هر که جو شمع‌هن از سوز و گدازش دعوی

عشق میرند ا ای به شوهر تو صلا

و نبرد بجای سرد در بیت دیگر :

غلط مکان نه ره عشق و واخه هم‌ره بس

نبرد زلف‌نگاری به جین و روت اروم

ارو : بجای اینرو بمعنی از اینرو آمده حهای مخفف این می‌آید که

ضمیر اشاره است مانند :

داعی هر ارسال مناقب که او حن

هستن نه صمن‌ای که رسولس بگفت اما

و در ترکیب یا راهم انداخته تنها همرة مکسوری از آن می ماند ،

مانند

ردایان طریقت چه حیهن آن مقصود

اره حئی پروارحان داعی آن واپرس

تب . مرکبست ارتا مضموم بحای تو صمیر منفصل مخاطب و تاساکن
که فعل مابعد بوسیلة آن معنی فعل مخاطب میدهد ، چنانکه در این بیت شاه
داعی

تت کرد اساره ترك دعوی آحو نگیم مه ترك تونار

تت کرد معنی تو کردی میدهد .

انه : حرف اضافه ، مختصر اندروها پیوسته بآن برای بیان حرکت
است مانند .

نه که خاص و تویجر کرم و رحمت حق

قطرة بی که نه غرقن اسه فیض فیاض

و در این معنی باحدف همرة هم گفته می شود ، مانند .

آیت عشق نه آفاق و نه نفس ثبتی

و آن سواده پس وی دیده جهن عین بیاض

رسه محفف ریشه است مانند رتن بحای ریس دریب شاه داعی :

به تروه رتن پهن و دم دستار درار

تخه ارمرد بکش ارتحه مردم بشناس

هن : مرکبست ازها مکسور بحای هست و بون رائده مانند :

و نوهن زنیه دو عالم که توهه جان همه

کش بیوتن نفسی وی تومیسر هر گر

یعنی : شاح امید ما بیاد قهرتون شکست یا نشکند (شکسته نشود) از اینرو

که تودریخ و بن و خودما ریشه هستی و مضمون بیت افصح المتکلمین سعدی نردیک

نایب معنی است :

سعدیاسیل فناگر نکند حانه عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

سپاس حدایرا که ببارنویسی یادداشت این شرح موفق شدم .

تقی‌زاده

امروز یکسال از درگذشت فرزند برگوار ایران سید حسن تقی‌زاده می‌گذرد، مردی که ارجحیت اخلاقی و اجتماعی و ادبی و عامی در عصر ما کم‌بگیر بود و سرابط و اسباب بسیار باید بهم آیند تا همچون او مردی جامع کمالات انسانی و عقلایی بوجود آید، وجودی که منشأ آثار داس و بزرگ و فصیلت ناسد. نادرآزادگان کم‌آرد فرزند^۱

تقی‌زاده از لحاظ اخلاقی مردی مؤدب و معطم و خایق و - بانداس وقانع و معتدل و سجاع و آراده و در ستکار و اصولی - ثابت قدم و با انصاف و حق‌گوی بمصداق «قولوا الحق ولو علی انفسکم» بود.

و از لحاظ نفسانی بیرعوس و حوس حافظه و کنجکاو و نا اراده و ارجحیت اجتماعی مردم‌دوست و امین در آشوب و مخالف بظاهر و ریا و بملق و حامی درستکاران و پشتیبان مظلومان و طالب حق و روستن فکر و طرفدار تمدن و ترقی بود. او از بارگاه علمی مردی حوینده و پرکار و بسیار دان و عمیق و مطلق و صاحب نظر و خلاق و حق‌سنو و حق‌جوی بود

تقی‌زاده در دورهٔ زندگانی سجو مستمر راه رقی و کمال‌عی پیمود لکن بسیاری از صفات و فضایل او هم از آغا در اندیشه و کردار و گفتار و سوسنه هایش تجلی داشت.

تقی‌زاده از اولی کسانی است که بآروس صحیح استه‌ارنه بررسی و پژوهش اجتماعیات و امور علمی پرداخته‌اند - مقالات او در زمینهٔ سرورب بکار بردن روش مملی از نخستین آثار فارسی در این ناست.

از جهت روح علمی او طاعرا اولی کسی است که در ایران این اصطلاح را بکار برده و هنر بزرگ و حقیقی او در قلمرو دانش آسب که قولاً و عملاً در جامعهٔ عصر خود این فضیلت را تأیید و ترویج کرد. خود با انتشار تحقیقات علمی پرداخت و این نوع پژوهشها را برد مستعدان و جوانان تشویق نمود با اطلاعات وسیع و صحیح و منقح از معارف قدیم و جدید و بیاری فکر روس و زبان‌قوی افق فکر و بینش علمی را وسعت بخشید امیدواری او به آیندهٔ علم و ترقی بشر و تأثیرش از این جهات محسوس و ثابت است.

۱ - متن خطاه‌ای است که سبهد فرخ‌الله آقا‌اولی عضو هیأت مؤسس و رئیس هیأت مدیرهٔ انجمن آثار ملی در مجلس سالور مرجوم تقی‌زاده (هفتم بهمن) در انجمن مذکور قرائت فرمود

روح علمی او در کیفیت تلقی انتقادات و کوشش در نشان دادن راه تحقیق درست و مقایسه شیوه پژوهش شرقی و غربی و انتشار نمونه‌های این نوع آثار و درج مقالات و نوشته‌های محققان برای بار نمودن طریق کار صحیح و تحسین و ترویج آثار ایرانیانی که بر پایه استوار علمی قرار داشت بخوبی معلوم و آشکار میشود. تتبع و تبصر او در تاریخ علوم خاصه در علم نجوم و تحولات آن از عهد قدیم تا زمان معاصر و مطالعات گرانقدر او در گاه شماری که حدود واضع اصطلاح آنست روشنگر شیوه کار او و سرمشق شایسته کار تحقیق همراه باروش و روح علمی است .

تقی‌زاده با هر نوع افراط مخالفت می نمود و عقیده داشت که یکی از بدترین غلط کاریها محلول کردن حب و بغض و ملامت و منافرات طبع خود در کار علمی است او هر نوع تعصب را مذموم و مطرود می‌سمرد .

انتقادات علمی و اجتماعی تقی‌زاده با تألیفات گوناگون و مقالات و مذاکرات او علاوه بر نشان دادن راه نقد درست سنجیده متضمن فواید بسیار در قلمرو دانش و فرهنگ است روش تحقیقی و بینش علمی تقی‌زاده سرمشق کار دیگران شد بسیاری از مباحث و مطالب علمی را که او آغاز نمود دیگران دنبال کردند و او بحقیقت راهنمای آنان و طراح موضوعها شد بعنوان مثال می‌توان تحقیقات او را در روزنامه حلیل‌القدر کاوه که مقامی ارجمند در مطبوعات عصر جدید ایران دارد در موارد ذیل نام برد .

قدیمترین آثار نشر فارسی - اولی ساعران فارسی - جمع‌آوری اشعار ابوالمؤید و ابوشکور و دقیقی شرح بهضتهای اجتماعی و مذهبی ایرانی - شرح حال ابن‌المقفع و آل‌نوبخت و از همه مهمتر تحقیق در حماسه ملی ایران و احوال فردوسی و خصوصیات شاهنامه حاوید او . - تقی‌زاده همه حائز تحقیق خود را با فروتنی راستی که نصب‌العین محققان واقعی است ختم می‌کند .

این دانشمند گرامی‌ای که از بسیاری جهات می‌توان او را با سرآمد محققان ایرانی استاد ابوریحان بیرونی سنجید در تحقیق علل ترقی و انحطاط ایران بر موازین دقیق علمی و تاریخی کوشیده و آراء در خور ملاحظه اظهار داشته است .

دل‌بستگی او به این امر که نمودار دوستی دانا گونه و سنجیده او سیت بوطن خویش است ، از نخستین رساله‌ای که بعنوان تاریخ احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری منتشر ساخته روی می‌نماید . تقی‌زاده بر اثر تفکر عمیق و رسا در اوضاع و احوال گوناگون برنامه

اصلاحاتی جامع مشتمل بر پیشنهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی عرصه داشته که از جهات مختلف شایسته توجّه و امان نظر است .

تقی‌زاده همه وقت بر بان فارسی صحیح و فصیح که آنرا پایه نیرومند ملیت دانسته و به کوشش در ترقی و توسعه و تعمیم آن با توجّه به تحول علوم و آداب و پرهیز از افراط و تفریط و انحراف اظهار علاقه کرده و خود از اولین کسانی است که بنحو سلیسته بر بان ادبی و علمی و اجتماعی معاصر ایران خدمت نموده و آنرا چه در تعبیر مطالب دقیق و چه در وضع اصطلاحات جدید و چه در مطرح ساختن مباحث سودمند بیروبحشیده است او تأثیر ترجمه‌های یک سلسله از کتابهای مهم اروپا بر بان فارسی سهل و آسان اعتقاد داشت و آنرا ضروری می‌شمرد .

تقی‌زاده راجع بایران قدیم و کیفیت علوم و آداب آن و رنده مایند احساسات ملی و ادبی و فرهنگی ایرانیان پس از فتح عرب و بگفته او «درستحیر روح ملی ایران» اظهار نظرهای معتدل جامع‌الاطراف کرده که از هر حیث شایسته مطالعه و غوررسی است .

در همان حال ابناء وطن را از غرور مفاخر گذشته و تفاخرات بی‌معنی و ساختن مطالب موهوم و حمیت جاهلیت که از تعصب و وطن دوستی کاذب ناشی میشود و تولید جهل راسخ می‌کند و باعث غفلت و ضلالت می‌گردد بر حذر داشته است . او پادآوری نقایص علمی و ادبی و اجتماعی و اخلاقی را با نشان دادن راه رفع آن از وظایف متفکران قوم و صاحب نظران جامعه می‌شمرد و سکوت در این باب را نوعی گریز از اجرای تکلیف ارشادی میداشت و در این زمینه ترویج علوم و فنون و تمدن اروپائی و اسباب آن را در ایران ما علم باینکه این رای مخالفانی پیدا خواهد کرد در رفع ضعفها و نقصها مؤثر و مفید میدانست و در این زمینه باید گفت که او تنها باخذ تمدن جدید توجّه نکرده بلکه نسبت بتمدن قدیم یونان نیز بحق نظر مساعد و اصولی داشته است .

تقی‌زاده همواره به تعلیم عمومی توجّه خاص نشان میداد و طبق او درباره طرح اعزام محصل باروپا در مجلس دوم و بحث در اهمیت علوم تربیتی، و اینکه اولین حیر واجب برای مملکت ما تحصیل علوم است، در روزنامه کاه و عقیده باینکه تحصیلات در فرنگ یکی از اولین لوازم ترقی مملکت ما در اوصاع و احوال آن زمان است، و قبول سمت ریاست ایرانی انجمن مواطنت محصلین ایرانی در آلمان همه نمودار این معنی و رأی قویم و سائب اوست .

تقی‌زاده به آزادی زبان و اصلاح حال آنان در جامعه و دادن حقوق

انسانی بایشان اعتقاد راسخ داشت و در موارد متعدد این رای را با شجاعت اظهار کرده است .

احترام و حق شناسی تقی زاده نسبت به جمیع کسانی ، از داخلی و خارجی که بنحوی از انحاء بایران دلبستگی و محبت داشتند بر استی در حور پیروی و تقلید است . او این امر را در مجالس درسهای عمیق پرسود دلپذیر خود که احبباً استادان در کنار دانشجویان می نشستند سفارش می نمود .

بامرگ تقی زاده ایران یکی از شایسته ترین و عاقل ترین و داناترین فرزندان خود را از دست داد مردی بزرگ که سرف و احترام را نخرید بلکه آنرا با گذشت از لذات و تمتعات رود گذر بی ارزش و تسوچه راستی بمقام و مکانت انسانی و تحلی بی ریا به فضایل و تحری حقیقت و توابع خاص علمای واقعی حاصل کرد .

یکسال پیش مرگ یکی از اعضاء پایه گذار ورکن رکیس انجمن آثار ملی تقی زاده را که هیچگاه خاطره مساعی حمیل او فراموش نخواهد شد از میان ما برد . اما مرگ را با تمام صلابت و هیبت و حشون خود هر گز نارای از بین بردن آثار و خودی حاویدان جنس مردانی نیست .

تلك آثارنا تدل علینا فاطر و ابعدا الی الاثار



سید حسن تقی زاده

مینورسکی رتقی زاده

میان ولادیمیر مینورسکی وسید حسن تقی زاده دوستی دیرین برقرار بود و تقی زاده به مینورسکی اعتقاد علمی راسخ داشت و مینورسکی نیز بدو. مرسوم مینورسکی آن بود که از کتب و حروات محرای مقاله های خود همیشه يك نسخه برای تقی زاده می فرستاد و بر پشت هریك یادداشتی اهدایی می نوشت و از یادگارهای دیرین دوستی با تقی زاده یاد می کرد.

پس از وفات تقی زاده فرصتی شد که قسمت باقیمانده کتابخانه آن مرحوم را مورد نظر قرار دهم و چون نوشته های مینورسکی حالب نظر واقع شده همه را یادداشت کردم و اینك در اینجا به چاپ می رسانم که بسیار خواندنی می نماید. خوشبختانه این مجموعه بعیس به دستور جناب آقای مهندس سریف امامی برای کتابخانه مجلس سنا تهیه شده است و اگر بد حوادث طبعاً مصون خواهد ماند.

ایرج افشار

- ران ملخ پیس سلیمان و.م. ۲۱/۱/۱۹۴۳.
- باغ تو پر رنگ و بو تازه به تازه بونه نو! کمبریخ ۱۱ اوت ۱۹۴۲
- با تریکات صمیمانه ما به جناب وزیر مالیه و سرکار خانم علیه عالیّه
- با حیلی تشکر از مساعدتهای سرکار ۴۱/۴/۱۹۴۱
- با صد عدد اردر رنگ و.م. اول ژوئیه ۱۹۴۶
- خدمت دوست فاضل محترم جناب آقای سید حسن تقی زاده. شهر دزفول

کم ۱۸/۵/۱۹۴۸

- یادگار دوستی ۱۹/۸/۱۹۴۸
- یادگار سفر دوم و.م. ۱۸/۷/۱۹۳۷
- با تبریک سال نو خدمت حضرت عالی و سرکار خانم این برگ سبز را تقدیم می کنند. مسود و میص ۲۱/۱۲/۱۹۴۴
- نو یاد سال بو و.م. ۱/۱/۱۹۵۲
- خدمت دوست معظم مکرم دانشمند جناب آقای سید حسن تقی زاده دام

احاله ۱۷/۸/۱۹۵۵

۱- در ۱۹۴۲ تقی زاده و در مالیه ندوده و به اعتبار آنکه پیش از آن در یر مالیه بوده و به تناسب سرکار خانم علیه عالیّه علی الطاهر چنین آورده

- خدمت دوست دانشمند مکرم جناب آقای سید حسن تقی زاده . ارمغان
سفرم. و. م. ۱/۷/۱۹۵۶
- یکی دیگر از برگهای سبر پریشان . و. م. ۲۱/۱۲/۱۹۵۶
- برگ زردی است تحفه درویش ۱۸/۹/۵۲
- تقدیم مورچه به سلیمان ۱۲/۱۲/۵۳
- یکی دیگر برگ سبر ۱/۱/۱۹۵۵
- خدمت دوست فاضل قدیمی جناب آقای سید حسن تقی زاده دام احلاله.
خوش آمد لندن ۱۸/۸/۱۹۵۴
- یادگار دوستی دیرینه . و. م. ۱۲/۱۲/۱۹۵۳
- خدمت دوست دانشمند معلم مکرم با صد ترس و ادب ۱۴/۱۲/۱۹۵۶
- بازهم یکی برگ سبر ۲۸/۴/۱۹۵۵
- مع سلام المؤلف ۱۴/۵/۱۹۵۱
- با کمال حیرت از قوه حافظه حضرت عالی اقل العباد المؤلف ۱۴/۱۲/۵۱
- یادگار چهل و هفت سال ارادت ۱۹۵۱-۱۹۰۴ . و. م. ۲۸/۶/۱۹۵۱
- خدمت جناب دوست فاضل معتمد آقای آقا سید حسن تقی زاده . برگ
سبری دم در. ۱۹۵۲ . و. م.
- خدمت دوست فاضل معلم آقای سید حسن تقی زاده . تقدیم ارادتمند
دیرینه ۲۳/۶/۱۹۵۲
- پیشکش کله زحمتکش مورچهائی که پیشوارمولامی شناوند ۴/۸/۱۹۶۲
- خدمت قدیمترین دوستان بنده دوست فاضل معلم مکرم آقای آقا سید
حسن تقی زاده به یادگار روزهای جوانی که در تبریر و ایام پیری که در کمبریج
باهم گذرانیدیم .
- ارادتمند حقیقی و . مینورسکی. ۲۹/۸/۵۴
- کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق
تا دمی خند که مانده است غنیمت شمرند
- Le dernier Exemplaire. . au plus ancien de mes amis. V. M.
(بر پشت کتاب یادداشتهای فرقه اهل حق)

زندگی و آثار احمد آتش

(۱۹۶۶-۱۹۱۱)

در گذشت ناگهانی و پیش‌رس پروفیسور احمد آتش، نخستین وارزنده‌ترین شخصیت مطالعات حاورشناسی ده ساله اخیر ترکیه، در دنیای دانشمندان با بهتی آمیخته با تأثری ملال‌انگیر و بر و گردیده است.

احمد آتش که در سال ۱۹۱۱ در آحکاکوی Agcakoy در ناحیه بیرسیک Birecik متولد گردید^(۱) پسر مصطفی بیک مقاطعه‌کار درجه دوم راه آهن و مادرش عرفان‌هنیم بود. او تحصیلات ابتدائی خود را در مرش Maraş و متوسطه را در دبیرستان قوبیه پایان رسانده و در سال ۱۹۳۵ وارد مدرسه عالی استانبول گشت. در همان اوقاتی که وی دانشجوی این مدرسه بود تحصیلات خود را نیز در دانشکده ادبیات همین شهر در گروه آموزشی رباب وادیات ترکی دنبال می‌نمود. و بخصوص در آنجا دروس فقه‌اللغة عربی و فارسی را که مکمل دروس قبلی‌اش می‌گردید تعقیب نموده و بهمان اندازه نیز به فقه‌اللغة فرانسه توجه داشت.

دکتر ه. ریتز استاد فقه‌اللغة عربی و فارسی، او را که هنوز دوران دانشجویی خود را می‌گذراند بعنوان کمک در دروسی که وی در آن ممتاز شناخته شده بود انتخاب کرد. او در سال ۱۹۳۹ پس از اخذ شهادت‌نامه‌های خود آستان رسمی وی گردید. موضوع شهادت‌نامه پایان تحصیلاتش در زمینه فقه‌اللغة عربی و فارسی و سندیاد نامه‌های مختلف بود. این اثر که بعدها او میبایستی آنرا از نو دنبال نموده و بچاپ رساند از همان موقع خود مبین تمایل دوحانبه وی بسوی فقه‌اللغة عربی و فارسی بودند بشیوه ریتز، وی آنها را بیک اندازه قابل اهمیت میدانست.

پس‌از آن برای موضوع رساله اصلی خود زندگی و آثار النابغة الذبیانی را انتخاب کرد که مشکل آن بدرستی در گرازنهای ه. ریتز متذکر گردیده است و با تنظیم آن بشیوه متفاوت با آنچه‌را که ه. درن بورگ H. Derenbourg انجام داده بود رساله بسیار قابل توجهی تهیه نمود. پس‌از اتمام این اثر که جزء جزء بچاپ میرسید و دفاع رساله خود در اوایل سال ۱۹۴۳ بمقام (دانشیاری)

(۱) خود وی اظهار میداشت که تاریخ تولد وی در شناسنامه اشتباهی بوده و وی واقعا

در سال ۱۹۱۷ بدنیا آمده است

رسید و سپس در بین سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ خدمت نظام خود را با درجه افسر
دخیره در گروهان ارباب جنگی انجام داد .

از سال ۱۹۳۹ که بعنوان آسپستان دانشکده انتخاب گردید تا سال
۱۹۴۹ که سال مراحمته . ریتر به آلمان بود با همکاری استاذش برای استقلال
کرسی فقه‌اللمه عربی و فارسی و گسترش مؤسسه شرق‌شناسی که بطور غیر رسمی در
سال ۱۹۳۸ تأسیس شده بود کوششهای فراوانی بکار برد پس از آن ارسال
۱۹۴۹ تا سال وفاتش مسئولیت آموزشی و تحقیقی این دو مؤسسه را عهده‌دار
بود وی در سال ۱۹۵۳ بسمت استادی رسید و با انتشار مجله *Şarkiyat Mecmuası*
(مجموعه‌های شرقی) که اولین شماره آن در ۱۹۵۶ منتشر شد طرح خود را
حائمه عمل پوشاند و مؤسسه شرق‌شناسی دارای نشریه خاص خود گردید .

احمد آتنی که تمام تحصیلات خود را در ترکیه دنبال کرده بود، اقامتهای
کوتاهی در خارج از این کشور بمناسبت کنکرها و مجامع مختلف داشت .
طولانی‌تر دوری وی از ترکیه مسافرت سس ماهه‌ای بود که در سال ۱۹۶۳
باروفا نمود . استغالات گوناگون آموزشی، تحقیقی و درگیریهای اداری وی
بدان درجه بود که تصور این مطلب که وی هرگز فرصتی داشته تا بخوابیدن
بپردازد مشکل است او همیشه حوصله‌جوی بود و هرگز سکایتی نداشت. اما
بدنبال خستگی‌هایی که آنرا همیشه حتی در روزهای آخر زندگی در لوای
چهره‌ای خندان پنهان میداشت در پائیز سال ۱۹۶۵ به بیماری قلبی که نارسایی
سریان کرونر تشخیص داده شد مبتلا گردید . و در منزل بسبب معالجه پرداخت و
به‌همین دلیل نتوانست بدعوت مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه ناپل دائر بر ایراد
يك سلسله کنفرانسها بمدت يكماه جواب مثبت دهد . معهدا پس از يك دوره
استراحت کوتاه دو باره باهمان حرارت اولیه مشغول بکار گشت . آخرین
مسافرت وی، موقعیت نهائی که او برای برخورد با همکاران کشورهای خارجی
مختلف داشت در سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران پس‌آمد که وی در مذاکره مربوط
به تدوین تاریخ مشروح ایران شرکت جست . در روز پنجمین ۲۵ اکتبر
۱۹۶۶ طبق عادت همیشگی خود بطور مداوم درباره دایرة المعارف اسلامی
L'islam Ansiklopedisi و مؤسسه شرق‌شناسی به‌معالجه پرداخت. عصر همان روز
فرمهای آخرین اثر ترا بررسی و تصحیح نمود و در همین شب در ساعت ۲۳ و ۳۵
در گذشت . حسد او پس از انتقال از مسجد بایزید به ساختمان اصلی دانشگاه،
که در آنجا بحاطروی مراسمی برگزار گردید ، در گورستان Merkezefendi
بخاک سپرده شد .

کسی که برای من استادی عزیز و مورد ستایش بود از اولی روری که من او را در سال ۱۹۴۴ ملاقات کردم حتی بنظر من آمد که پیوسته تا آخرین لحظه زندگیش در هاله‌ای از آرامش و برار محبت و دورانی درلحندس قرار داشت. او در واقع همواره دوسب داستنی، متواضع و بررگوار بود. زندگی حیوادگی آرامی داشت. وی در سال ۱۹۴۰، یکی ار همکلاسانش بنام فکرن که هنوز دبیر ادبیات دبیرستان وفامی ناسد اردواج نمود. ناردیکان خود حور دوستان ترك و حارحی اس روابلی بسیار بیکو داشت و محبوب و مطلوب همه بود. نجسم رنده فروتنی کامل بود و هرگز اهمیت اغراق آمیری برای آثار شخصی خود قائل نمود و در آن ناره میل نحوود ستائی نداشت. خدمت بمردم برای وی - یون وطیبه بسمار میآمد. خاصه بحوانان میپرداحت و هرگز آنچه را که بعنوان وطیقه مقدسی میداست از یاد نمی برد. کسالتی حتی سدیدهرگز مانع ار ادامه درس وی نگردید. اوحنان برنامه وسع و منظمی برای فعالیت های خود ترتیب داده بود که ترك آن برای ملال انگیز بود و پرسکان معالحنس محصور بودند بی احتیاطی عایس را نادیده نگیرند. تعنی مورد علاقه وی حارح ار کارس عکس برداری بود و دوسب ناسد در کارگاه کوچکی که در استیتوی سرق سباسی ترتیب داده بود برای خود و دوستانش میکرو فیلم و فتو کپی نسخه های حلی بهیه نماید.

گروه کتیری افتحار ساگردی این استاد عالیقدر را داستند. تنها در داسکده ادبیات دانشگاه استانبول يك پروفیسور، يك دانشیار و دو استادیار تعلیم یافته وی بودند. ار بی دانشجویان قدیمی اس بی دانشیارهای متعدد و استادیارهایی و خود دارند که در دانشگاههای دیگر ترکیه بامورس اشتغال دارند. بکنه مهم اینجاست که او نه تنها در پرورس دانشگاه بلکه بهدف خود یعنی گردآوری دوست نائل آمد.

احمد آتش عهده دار مسئولیت اداری و علمی مؤسسات گوناگونی بوده اولیس مسئولیت وی ریاست مؤسسه سرق سباسی بود و پس از آن ار طرف هیئت تحریریة دائرة المعارف اسلامی İslam Ansiklopedisi بعنوان مدیر منتخب آن درگزیده شد، سمتی که پس ار آموزش در درجه دوم اهمیت قرار داشت و همچنین عضو کمیته اداری انجمن بین المللی تحقیقات سرق سباسی که خود او

۱ - مادر احمد آتش هور درقید حیات است. یکی ار برادرانش بنام محمود آتش مؤدس بوده و دیگری مصطفی آتش دبیر ادبیات می باشد. حواهر دوچکنش دکتر نادرکار آتش استادیار دانشگاه ارمنیر. برای ادامه کارهای تحقیقاتی خود بکنور فراسه عربیت نموده است.

یکی از بنیان‌گزاران آن بشمار می‌آید و عضو مؤسسه تحقیقات فرهنگی ترکی
 Turk Kulturuynu Araştırma İnstitutusu و مجمع زبانشناسی ترکی
 (Turk Dil Kurumu) و دیگر حوامع بود .

استاد من احمد آتش در گسترش مطالعات فقه اللغة عربی و فارسی آغاز
 مرحله جدیدی را نشان داد و دانست چگونه از روس قدیم بشیوه جدید بهره‌دارد .
 درحالی‌که مدارس قدیمی را که سابقاً در آن بشیوه‌ای متفاوت با روس‌امروزی
 تدریس میشد بسته بودند و آموزر همگانی عربی و فارسی در مدارس متوسطه و
 عالی حذف گردیده بود . وی موفق گردید از این دوزبان مواد تحقیقاتی و تخصصی
 در دانشگاه دائر نماید .

وی بدین ترتیب بهنگام از بین رفتن نگهبانان سنت قدیمی شخصیتی سد
 معروف سلی مترقی که در شرایطی کاملاً مغایر دهرمان گذشته پرورس یافته بود
 هنگامیکه وی تحصیلات خود را در دانشکده ادبیات آغاز نموده و فراگرفتن
 دروس ترکی شناسی پرداخت ، درسهای عربی و فارسی فقط حزئی از مواد
 تکمیلی بشمار می‌آمد . پس از محول نمودن آن به استاد ه . ریتر که در سال
 ۱۹۳۶ به ترکیه دعوت شده بود این دروس خود واحدهای مستقلی را تشکیل
 دادند . در این هنگام اساتید زبان و ادبیات ترکی : آقایان فؤاد کوپ و لو
 Fuad Koprulu ، راغب خلوصی اوردن Ragıp Hulûsi Özden ، رحمت
 آرأت R Rahmet Arat ، علی بهاد تارلان Ali Nihad Tarlan ، و احمد
 حعفر اوغلو Ahmed Caferoglu که مر بیان احمد آتش بود بدعمگی از دانشمندان
 بودند که مسائل زبان و ادبیات ترک را با روشهای جدید پیش می‌کشیدند .

اما کسی که بیس‌ار همه در زمینه مورد علاقه وی بروی نفوذ داسپ پروفیسور
 ه . ریتر بود . با وجود این باید یادآور شد که احمد آتش از محضر چند تن
 از استادان سنت گذشته بیر بهره برد و از بی آنها با احترام از سرف‌الدین
 یالتکایا Şerefeddin Yaltkaya یاد می‌کرد و با یادآوری سناسائی عمیق این
 استاد درباره متون قدیمی عرب و اهمیت احترام آمیزی که برای تعلیم وی فائل
 بود هیجان خود را مخفی نمیداشت . بدین ترتیب چنین میتوان گفت که دربر خورد
 این دو حریان علمی بر رنگ ترکیه ، وابستگی فکری احمد آتش ویرا در رمره
 سرق‌شناسانی خون سرف‌الدین یالتکایا و سرق‌شناسان برجسته خارجی خون ه .
 ریتر قرار میدهد .

احمد آتش محقق دقبق و دانشمندی پرکار بود . شخصیت وی کلیه حصائل
 لازمه يك عالم سرشار از معلومات وسیع را دربرداشت . این شخصیت مرهون

کنجکاوی زیاد وی، وسعت مطالعاتش دربارهٔ موضوعات مختلف، کار مداومش دربارهٔ بسیاری از سطح حلقی قدیمی کتابخانه‌ها و بالاخره فعالیت وی برای دائرة المعارف اسلامی بود. وی در کار خود بردار و باحوصله بود. کثرت انتشارات وی ثمرهٔ ستاب بی‌نهایت او نبود، بلکه نتیجهٔ فعالیتش مطلق و مداوم بود. هم‌چنین از فراستی بر خوردار بود که ویرا دریافتی موضوعات جدید و وسیع یاری می‌ممود. ویرا وی حواء با تکمیل مطلبی ناسناخته، حواء ساکوسس در تصحیح عقیده نادرست حاصه روسن ساختن نکاتی که تاکنون ناریک مانده بود می‌پردازد. او پموسه به اصول معتقدات خود وفادار بود، بدون آنکه منظور کسب افتخاری داشته باشد.

احمد آتش در بسیاری از کنگره‌ها که در ترکیه و به در خارج از آن کشور شرکت نمود و در این کنگره‌ها با خطابه‌های جدید و تازه‌اش مورد توجه قرار گرفت. مهم‌ترین این خطابه‌ها بسرح زیر می‌باشد.

مطالعه دربارهٔ روحان‌الملاغه و سسکی که شعر فارسی تا بامروز حفظ نموده است، که در بیست و یکمین کنفرانس بین‌المللی سرق‌سناسان (پاریس، ۱۹۴۸) ایراد گردید و سپس در مجلهٔ *Türk Dili ve Edebiyatı Dergisi* III, 1949 P. 255-265 چاپ رسید.

«آیا رسالهٔ الکسیر ابراهیم سینا است؟» خطابه‌ای که در هراته ابن سینا در سال ۱۹۵۲ در بناداد ایراد گردید و سپس بعنوان ابن سینا، رسالهٔ الکسیر در *Turkiyat Mecmuası*, x, 1953, 28 p. طبع رسید.

«آیا رسالهٔ حکمت الموت تألیف ابن سینا می‌باشد؟» خطابه‌ای که در جشن هراته ابن سینا در سال ۱۹۵۴ در تهران ایراد گردید و پس از آن در *Tarih Dergisi*, No. 9, 1954, P. 447-452 منتشر گردید (رجوع شود به ترجمهٔ فارسی آن در جشن نامهٔ ابن سینا، تهران ۱۳۳۴ ر ۱۹۵۶، ۲، ص ۲۰ - ۲۸).

تاریخ آخرین انشاء شاهنامهٔ فردوسی طوسی خطابه‌ای است که در بیست و سومین کنگرهٔ بین‌المللی سرق‌سناسان در کمبریج، (۱۹۵۴) ایراد گردید که بزبان فرانسه در بولتن *Belleten*, XVIII No 70, 1951 و در مان ترکی، *P. 159 - 168* طبع رسید.

«دربارهٔ مجموعه‌ای از نامه‌های حاقانی» خطابه‌ای است که در بیست و پنجمین کنگرهٔ بین‌المللی سرق‌سناسان در (مسکو، ۱۹۶۰) ایراد گردید.

و در بولتن Belleten, xv, No. 98, 1961, P. 239-247 منتشر گردید .
 «در باره دم الکلام حواله عبداللہ انصاری» خطابه‌ای است که بمناسبت یادبود
 بیستمین سال وفات انصاری در (کابل - هرات ، ۱۹۶۲) ایراد گردید و در
 Sarkiyat Mecmuası V, P. 45-9 چاپ گردید .

باوجود رندگی کوتاه احمد آتس، مقالات وی چه از نظر کمی و چه از
 نظر کیفی اثری بی‌نظیر را باوجود می‌آورد . قسمت اعظم آثارش دربارهٔ فقه اللغة
 عربی و فارسی، چون آثار وی مربوط به زبان و ادبیات ترکی بسجنی قابل
 تقسیم بندی در موضوعات مشخصی می‌باشد . معدک میکوسیم آثار مهم وی را
 در اینجا طبقه بندی نمائیم ^۱ .

بعقیده من بدون شك در آغار باید مقاله Metin tenkidi hakkında ویرا
 راجع به متن نقیدی که در محله 1922 VII--VIII Turkiyat Mecmuası
 267-253 P و منتشر گردیده مورد توجه قرار داد که شروع استفاده از
 روسهای نو را در تحقیقات فقه اللغة در ترکیه نشان میدهد . در این مقاله
 احمد آتس که می‌خواست ادهان را بسوی کارهایی که استاد وی ه . ریتز
 در این زمینه انجام داده بود جلب نماید راهی را که در انتشار نقد متون می‌باید
 دنبال نمود نشان داد و اصولی را که خود میبایست در آینده در انتشارات
 خود بپذیرد و تدوین آنرا در سایهٔ تحریبات شخصی اس اصلاح نماید طرح
 ریزی نمود . پس از آن بسیاری از مقالات دیگر وی که در مجلات
 Oriens و Turk Dili Ve Ede Edebiyat Degris و همچنین Turkiyat Mecmuası
 و بیر در دائرة المعارف اسلامی منتشر گشت ذکر می‌گردد .

احمد آتس در سال ۱۹۴۳ کار خود را در بارهٔ النابغه و اثر النابغه
 الدیابی که هرگز فرصت انتشار متنی عربی آنرا نیافت بیایان رسانید . تنها
 اولین قسمت اثر او بعدها بصورت سه مقاله تحت عنوان « تحقیق در
 بارهٔ رندگی و آثار النابغه الدیابی » در محلهٔ مجموعه های شرقی .

۱ آتاشاسی مشروح احمد آتس در جلد ۷ محلهٔ Sarkiyat Mecmuası که بنیاد وودی
 احصا صحواد داشت منتشر حواد شد .

Sarkiyat Mecmuasi, I, 1956, P. 11-40-III, 1956, P. 91-124

طابع رسید.

نخستین تصحیح وی «سندبادنامه» یکی از قدیمترین متون نثر فارسی است که برای ما باقی مانده است. این کتاب در حدود قرن ۱۲/۶ بوسیله محمدبن علی طهیری سمرقندی منشی قراخان نوشته شده و انتشار آن در سال ۱۹۴۸ در استانبول پایان رسید. این اثر متنی نادر است که تارمان با بدست فراهوسی افتاده و در اصل ترجمه‌ای قدیمی از بهلولی بود و بهمن دلیل باید مبدأ کلیه ترجمه‌های بعدی تاریخ محسوب گردد. احمد آتش در مقدمه خود (ص ۱۵۴) درباره مراحل نشر داستانهای سندباد نامه در جهان، ترجمه‌های شرقی آنها، متنی که خود وی انتشار داده و زندگی و آثار نویسنده شرح مسوطی داده است و آن قسمت که به خود متنی اختصاص داشت، حاوی چاپ انتقادی ترجمه فارسی آن (ص ۱-۳۴۵) و ترجمه سده قدیمی عربی عامیانه که تا آن زمان انتشار نیافته بود (ص ۳۴۷-۳۸۸) و چهارس گوناگون بود (ص ۳۹۰-۴۰۴). مقاله‌ای بر بنام «سندباد نامه» که دربارهٔ همین موضوع بود نکوس نویسنده برای دائرةالمعارف اسلامی Islam Ansiklopedisi, X, P 678-680 تهیه شد.

دومین تصحیح وی کتابی است دربارهٔ صناعات ادبی ادبیات فارسی در دورهٔ اسلامی بنام کتاب ترجمان البلاغه از محمدبن عمر الرادویانی، که نکوس او در سال ۱۹۴۹ در استانبول منتشر گردید.

این کتاب بدو بخش تقسیم می‌گردد. بخش اول شامل چاپ انتقادی متن عربی (ص ۱-۱۳۸)، همراه با نسخه بدل از نسخهٔ اصلی (ص ۱۴۹-۲۶۳) و فهرست‌های مختلف می‌باشد (ص ۱۳۹-۱۴۳)، بخش دوم آن تحقیقی است دربارهٔ خود کتاب و مؤلف، نسخه‌ای که مورد استفاده قرار گرفته و وجه تمایز آن با قدیمترین نسخ خطی فارسی (ص ۱۲-۸۶) ویرسرح و تفسیرها دربارهٔ خود متن (ص ۸۷-۱۶۰). کتاب ترجمان البلاغه به غلط به فرخی ساعر مشهور نسبت داده شده بود و تا روری که احمد آتش موفق به کشف نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ فاتح (no 543) نگردید کسی از آن حرامی نمی‌شناخت پس احمد آتش بود که دربارهٔ شخصیت رادویانی مؤلف حقیقی کتاب و سنن منسوب بوی بررسی نمود. او تاریخ اشیاء ترجمان البلاغه را بین سالهای ۴۵۱ و ۵۰۷ دانسته و بتحریر و تحلیل خود متن پرداخته و با این اثر

را با آثار مشابه بیان نموده است و بدان سرح و تفسیرهایی که مبتنی بر کتابشناسی وسیعی بود اضافه نمود و بالاخره مشکلات مشکل نسخه‌ای ناقص را روشن گردانید .
 ملك الشعراء بهاربا انتشاره مقاله انتقادی درمحلۀ یغما (سال ۲، ش ۷، ص ۲۹۲-۳۰۰، ص ۸۰، ص ۳۵۵-۳۵۹ و ص ۹، ص ۴۰۱-۴۰۴) این اثر را خلاصه نموده و در حدود پانزده قسمت آنرا تصحیح نمود . احمد آتش نیز درمحلۀ دانش ش ۱۰، ص ۵۸۲-۵۸۵، این انتقاد با موفقیت پاسخ داد . همچنین باید گزارش بحسن‌آمیر ا.ح. آربری را درباره احمد آتش که درمحلۀ Oriens, III P. 124 مندرج گردیده خاطر نشان صاحب و اضافه کرد که احمد آتش بعدها دومقاله دیگر نیز به ترجمان البلاغه اختصاص داد که یکی از آنها خطابۀ وی در بیست و یکمین کنگرۀ سرق‌ساها بود ، و دیگری مقاله‌ای که در محلۀ Oriens, I, 1948, p. 15 مندرج می‌باشد (مراجعه شود به ترجمۀ قسمتی از آن درمحلۀ آموزش و پرورش، ۲۳۰، حرورۀ ۲، ص ۳۷-۴۰ و حرورۀ ۳، ص ۲۹-۳۳) .
 از بی آثار احمد آتش، چاپ انتقادی آثار نویسندگان مختلف نیز قابل توجه -ی باشد .

وسيلة الحساء سليمان حليبي (آنکارا ۱۹۵۴)، (Kurumu Yayinlari, Turk Dili ser 11, No33) که قسمت اول آن به نویسنده و اثر او اختصاص داده شده است ، وی اولی کسی بود که بنحوی علمی سیوهای ادبی را بررسی نمود و طی قرنها در ادبیات ترك شهرت بی نظیری داشت (ص ۹۰-۱۴۷) و اثری انتقادی از این کتاب انتشار داد که بدان مجموعه‌ای از تفاسیر و یادداستهای مشروح مربوط به متن (ص ۱۴۹-۱۶۸) و نیز نسخه بدل یکی از قدیمترین نسخ خطی را اضافه نمود .

- چاپ انتقادی جامع التواریخ رسیدالدين فضل الله، ح ۲، قسمت ۴: مربوط به غر نوین
 چاپ آنکارا، ۱۹۵۷ در (Turk Tarih Kurumuyayinlari, ser. III, No4)
 و ج ۲، قسمت ۵: مربوط به سلجوقیان آنکارا، ۱۹۶۰ در (T.T. K. Yayinlari, ser III no 6) .
 بعدها برای وی موقعیتی پیش آمد تا از عقیدۀ خود در مقاله‌ای دفاع نماید و خود میتواند یکی از بهترین مقالاتش بشمار آید :

- Bellten, xv Cami' al Tavarikh tenkidı munase- betiule در بولتن

No.97, 1961, p.29-61 (مراجعه شود به ترجمۀ فارسی آن درمحلۀ دانشکده

ادبیات، ۸، ۱۲۴۰/۱۹۶۱، ص ۱-۳۶)

سپس نوبت به رساله فی ماهیه العشق ابن سینا (استانبول ، ۱۹۵۹)
حاجب انتقادی همراه با ترجمه ترکی آن میرسد.
دو خطابه که قبلاً ذکر گردید یکی بمناسبت هراره ابن سینا در بغداد ۱۹۵۲
و سپس در تهران در سال ۱۹۵۴ و همچنین ابن سینا والکیمیا (ابن سینا و سیمی) در
Turk Halk hikâyelerinin İlahiyat Fakültesi Dergisi, IV, p 47-70
de Ibn Sina (ابن سینا در داستانهای غامیزه ترکی) در مجموعه های ترکی
XI, 1954, P 33-40, XII, 1955, P 265-245
از بین آثاری که احمد آتش از عربی ترجمه نموده کتب زیر نام برده
میشود .

ترجمه ترکی احصاء العلوم فارابی ، استانبول ، ۱۹۵۵ ،
Dunya edebiyatının tercümleri, Sark Islam Klasikleri, No 34
(ترجمه ترکی راجحه الصدور راوندی) ج ۱ و ۲ ، آنکارا ، ۱۹۵۷-۱۹۶۷
(Turk Tarih Kurumu Yayınları, ser-II, No 14, 15)
آخرین اثر احمد آتش فهرستی از منطومه های فارسی بود که در کتابخانه های
دانشگاه استانبول ، ایاصوفیه ، بورعثمانیه ، فاتح و اسعد افندی نگهداری میشود .
این کتاب شامل ۵۵۰ صفحه است

حال به مقالات احمد آس میپردازیم . از میان آنها نتایج تحقیقات وی
در کتابخانه های استانبول خاصه در کتابخانه های آبا بوا که تاسنابها آنرا
بمؤرلاین قلم و مداوم باردید میموده است ، نسخ خطی منحصربعدی که تا آن
موقع با شناسا شده بود و یا نسخ خطی دارای اهمیت استثنائی را بدیای دانشمندان
معرفی نمود ، زیرا در این باردیدها وی پیوسته به اکتشافات مهم بائل میآمد
بدین ترتیب مقاله درباره منطومه ورقه و گلشاه که در مرحله Dil ve Edebiyatı
Dergisi, V, 1954, P 35-50 et 14 pl چاپ گردیده اثر عبوقی را که
در رمان غرنویان یعنی دوره تجدید حیات ادبیات فارسی نوشته شده است
شناساید . اگرما و امق و عذرای عنصری را که از آن جر ترجمه های ترکی وجود
ندارد در نظر بگیریم ، ورقه و گلشاه یکی از دو متنوی است که امروز از عهد
فردوسی بوسیله اسعار فردوسی بما رسیده و علاوه بها سجهای است که موضوع
آن عشق می باشد . بطور که احمد آتش در همین مقاله خاطر سان میسازد
نسخه خطی مورد بحث (Torkar Sarayı, Hazme, No. 841) که در قرن
هفتم / سیردهم نوشته شده با در برداشتن مینیاتورها از نظر تاریخ هنر نیز دارای
اهمیت می باشد (مراجعه شود به ترجمه فارسی آن در مرحله دانشکده ادبیات

۱۳۳۷، ۶ (۱۳۵۹، ص ۱-۱۳). درباره همین موضوع احمد آتش منظومه قدیمی فارسی دیگری را بنام: داستان ورغ و گلشاه در مجله Art Orientalis, IV, 1961, P. 143-152 et 44 p. h. t منتشر ساخت.

پس از آن در مقاله مطولی بنام سیف الدین محمد فرغانی ، در بولتن (Belleten, XXVI, n°91, 1959, P. 415-452) کوشش نمود تا نوری بر چهره شاعری که در تاریکی مانده بود بیندازد، هر چند که او سراوارایی بود که در ردیف برگزین ساعران زبان فارسی قرار گیرد. تحقیقی که وی درباره دیوان این شخصیتی که در اوایل قرن چهاردهم از ایران به آناتولی رحل اقامت افکنده بود نمود مبتنی بر سه نسخه خطی بود که در ترکیه نگهداری میشود. مقاله دیگری بنام نسخه های خطی مهم عربی کتابخانه های حروم و یورقات در مجله İslam Entitüsü Dergisi, 1959, P. 47-132، نسخه ای مورد بحث از کتاب غریب الحدیث ابو عید القاسم بن سلام الهروی (تاریخ وفات در حدود سال ۸۳۱/۲۱۶) و نیز مجموعه ای از دیوان ده تن از شعرای قدیمی عرب را که در قرن هشتم (چهاردهم) نوشته شده معرفی نمود^۱.

احمد آتش سلسله مقالات دیل را بنحو کاملاً وسیعی به اکتشافات خود درباره نسخ خطی کهن کتابخانه ها اختصاص داد.

نسخ خطی فارسی آناتولی از قرن ششم تا قرن هشتم هجری در Turkiyat

Mecmuası, VII-VIII, 1954, P. 91-135

نسخ خطی مهم عربی و فارسی کتابخانه های بوردور و آناتلیا و نواحی آنها، در مجله Turk Dili ve Edebiyatı Dergisi II, 1947, P 171-191 (ترجمه فارسی آن در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۳، ص ۴۱-۴۸)

درباره نسخ خطی مهم کتابخانه های قوبیه در بولتن Belleten, XVI n° 61, 1952, P 49-130

درباره نسخ خطی مهم عربی و فارسی کتابخانه عمومی قسطنطنیه ، در مجله Oriens, V, 1952, P 28-46 (مراجعه شود به ترجمه فارسی آن در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۷۰، ص ۱۹۱-۱۹۸ و ۸ ص ۲۷۴-۲۸۷ و نیز ترجمه اردو در مجله علوم اسلامیة ، ۱، ۱۹۶۰، ص ۱۴۷-۱۶۲).

نسخ خطی پراهمیب کتابخانه‌های آباتولی و آماسیه
Tarih Vesikalari, I (nouv ser) , n° 1 (16) , 1955, P. 141 - 174
elyazmatari
در باره نسخ خطی ترکی کتابخانه‌های آباتولی در مجله Turk -
Dili Ve Edebiyatı Dergisi, VIII, 1958, P. 90-108

نویسندای قدیمی در نان ترکی سرقی در یادنامه
Jean Dery Armagani
1958, et 4 pt h t

نسخ خطی عربی کتابخانه‌های آباتولی، در مجله
Magallu ma'had al - arabiya IV, 1958, P. 1-42
نسخ خطی آثار رسیدالدین وطواط، در مجله
Tarih Dergisi, X, n° 11, 1959, P. 11-24

احمد آتش در دائرة المعارف اسلامیه در حدود چهل مقاله نرست که
بین آنها بویژه میتوان مقالات زیر را نام برد : میرزا عبدالقادر ، ابوالعلاء
معری ، انوری (اوحدالدین) ، حاقابی (افضل‌الدین) ، حسن ، حسین (بن علی
بن ابی طالب) ، ابن المقفع ، قطران (حکیم تبریزی) ، قشیری ، لیلی و محنون ،
مسعود بن سعد سلمان ، منوچهری ، محی‌الدین ابن العربی ، بطامی .
بنظر من در این سلسله از عناوین باید به نمودار سریمی از مهمترین آثار
احمد آتش اکتفا گردد و چنانکه قبلاً گفته شد او دانشمندی بی‌نهایت پرکار
بود اما پیوسته در آثار خود سطح عالی علمی را حفظ نمود که ساینده است چون
نام وی جاودان باشد . *

Nihat Çetin
ترجمه عصمت حکیمی

الفبای الفبا و اقسام الفبا

مت
فصلی

این رساله که قطع آن وریری کوچک (۱۳×۲۰) است دارای صدونه ورق می باشد که بر هر صفحه آن بحد دیوایی یازده تا سیزده سطر مسطور است، و نه تنها حوّل هر کهنه کنایی اول و آخر آن افتاده است، بلکه از میان هم اوراقی مفقود شده، همچنین بر گهایس در صحافی مشوس گردید کاغذ آن سمرقندی شکری رنگ که نیمه بالای آن آب کشیده و اطراف متن بحر برگ آخر - بطالاحدول کشی شده، برای نمایر اسامی فصول و حداول و دوایر را اسرحی بوسته، سیوه حط وحنس کاغذ و نوع مرکب گویای آنس که در قرن هشتم کتاب شده، بخصوص رسم الحط آن بار گوی این قدس است. حوّل ریر حروف «د، ر، س، ص، ط» یک نقطه گذاشته، «ب، ح» را یک نقطه بوسته، طه کاف و گاف را بصورت همزه بوسته، بحای آنکه، آنچه سنانچه، چنانکه آنک، آنج، حناج، حناک بوسته، لام یا دال بعدار «آ» را مانند تعاقب بویسان نه «آ» متصل کرده، «که» و «در» را بصورت شکسته بویسان بوسته، آغار اولین برگ اینس

«که این سایه بر خلق گسترده ای

دعاگوی این حصرم نموده وار

خدایا تو این سایه پاینده دار

بدان نفاذ یافت که این دعاگوی محلی، وهوادار متحصص، که حلقه خلاص این حضرت در گوس وغاسیه احتصاص این صاحب بردوس جان دارد، در علم موسیقی رساله ای که کالترحمه للشرفیه والادوار ناسد، و جامع قسم علمی و عملی آن علم ناسد، در قلم آرد...، پش بر گ آخر را تایمه بوسته، ومطالب این نیم صفحه حنی است: «محب آن، بعده بر فرس آن، بعده بر خنصر بم، فی الجملة حوّل موقع عارف بمواضع نعمات و عالم بتفاوت ادوار ونقرا بایس بروی استجراح اهتال این متعذربل متعسر نشود. فاما استجراح طریقه ای که در لواست بضرب رل وطریقه قدیمه که معروف بمحب رل است و طریقه قدیم بضرب نقل او ایراد کرده است، آن حمله بجمیع انواعها بعد از معرفه صابطه مذکور در غایت ظهورست».

که این کتاب به بخان کسرده و ... و ...
خدا با توانماید بایند دار بدان نفع دانی که بهیچ کار
غلب و هوادار متعصب که حلقه اخلاص این حضرت
در کونست و غایت اخلاص این صاحب بر دوش جان
دلیر در علم می بینی رساله که کالزجه لیسرت و را بدو^{ند}
و جامع شمس علی و علمی ان علم باشد در علم آرد و نشاء بحاج
از ایشان ابحار مخدرات این صنعت بقدر قوت^{ند}
بردارد لاجرم کلمه یک مبادرت با امتثال فرما از^{ند}
از لوازم بود و مسابعت بوجایم این صاحب بدین
از مواجب نمود شتر این ابداف بر سبیل از حال و اعلا
اتفاق افلا و با وجود قلت بصاعت و قیود باع و عدم
اجاط بر ضوابط این صنعت و سایر ابواب اخلاص
و محبات کلال و ملال از محنت غریب و سبک جریب

وفصول آن بدین شرح است :

- ۱- مقدمه
- ۲- فصل اول: در تحقیق معنی نعمه
- ۳- فصل دوم : در تحقیق قسمت دستاها
- ۴- فصل سوم: ۱....
- ۵- فصل چهارم : در تحقیق اسباب تناور
- ۶- فصل پنجم : در تحقیق تألیف ملایم
- ۷- فصل ششم: در تحقیق دورهای مشهور و غیر مشهور و بیان سستها میان ایشان .

- ۸- فصل هفتم : در تحقیق احکام دوو تر
- ۹- فصل هشتم : در راست ساختن اوتار
- ۱۰- فصل نهم : در تحقیق نامهای دورهای مشهور
- ۱۱- فصل دهم : در تحقیق مشارک نعمها در میان دورها
- ۱۲- فصل یازدهم : در تحقیق طبقات هر دوری از ادوار مشهور
- ۱۳- فصل دوازدهم : در تحقیق راس ساختن عود برخلاف معهود
- ۱۴- فصل سیردهم : در تحقیق نقرات ودورهای ایقاع
- ۱۵- فصل چهاردهم : ۲)....
- ۱۶- فصل پانزدهم : ۲)....

دریما که نام کتاب و مؤلف و ممدوح در آن صفحاتی بوده که مفقود شده، فقط مطالب برگ چهاردهم - که بواقع برگ اولسد واول- که باید برگ دوم محسوب شود - است که ماسارا در سناسائی کتاب یاری می کند ، و مطالب آن چنین است .

و ... لاجرم برحاطر فاطر این فقیر حقیر، این معنی حطور کردی و دایماً این دعوی عبور و مرور می نمودی؛ که در این باب رساله ای با وجود اختصار که متضمن مقاصد ادوار باشد و مشتمل بر لطایف اسرار دیگر نوشته آید،^۲ لیکن با وجود این می دانست که طهور این معنی بی باغی قوی، و بی محرکی منوی صورت نخواهد بست؛ که ناگاه عنایت ربانی، و سعادت یزدانی ، حجاب انتظار از پیش چهره^[۱۴ر] مراد این محرر بی سواد^۴ برداشت ، و بشارت اشارت عالیه حضرت با

۱ - برگه ای که این فصل در آن شروع می شده افتاده . ۲ - موضوع این در اصل

را نوشته است . ۳ - اصل : نوشته اند . ۴ - بی سواد را در حاشیه نوشته .

رفعت، امارت مآب، ورارب انتساب، امیرزاده اعظم، وزیرزاده معظم
 وصفش نیاید در یان سرحدی نگنجد در قلم
 امرامراءالزمان، المحصوص بعون عیایة الرحمن، باسط بساط العدل
 والانصاف، السابق علی حملة الحکام بلطایف الفصل وسرایف الاوصاف
 سریف الانساب والاعراق، عذیم النظیر فی الآفاق بحسن الاحلاق بالاتفاق
 والاطماق. سلطان الورداء فی العالم، مستخدم ارباب السیف واسحاب القلم
 ملحاً الافاسل فی العالمین، ملاذا الصفاء والفقراء والعرباء والمساکین
 آنکه ناسد خو او در عمه آفاق کس

وانکه ندارد بطیر در همه روی نمین
 حلال الدینا والدین، عیث الاسلام والمسلمین، امیرزاده امت نعمت
 معدنثه، و خلدت دولته الی یوم الدین

حدایا بر حمت سطر کرده ای [۱۴پ]

که این سایه بر خلق گسترده ای
 دعاگوی این حضرت منده وار

حدایا تو این سایه پاینده دار
 بدان معاد یافت که این دعاگوی مجلس، وعوادار متحصص، که حلقه
 اخلاص این حضرت در گوش، و غاسیه احتصاص این صاحب بدوس
 حان دارد، در علم موسیقی رساله ای که کالتر حمله للشرفیه والادوار
 باشد، و جامع قسم علمی و عملی آن علم ناسد در قلم آرد، و نقاب حجاب
 اربیس جهرة ابکار محدودات این صناعات بقدر قوت و طاق بردارد،
 لاحرم بحکم آنکه مدادرب نامتناه فرمان این حضرت از لوازم بود،
 و مسارعت بموجب امر این صاحب دولت از مواجب می نمود، شرابین
 اوراق بر سیل ارتحال و اتفاق اتفاق افتاد، و با وجود قلت مضاعف
 وقصور رباع وعدم احاطت بر موایط این صناعات، وسایر اسباب اختلال
 حال، وموحدات کلال وملال، از محنت عرب، و سدت کربت [ار]
 ومفارق اخوان، و مهاجرت اوطان، و تراکم غموم، و تراحم هموم
 در تحریر این شروع کرده سد

امید واثق است و رجا مستحکم، که خون بشری منالیه این رنده
 امت، و برگزیده ملت؛ که عالمیان مدح و ثنای او چنین گویند، و
 جهانیان فاتحه ثنای او چنین حواسد.

کایزدش یار و بخت رهبر باد	قدرش از حد عقل برتر باد
با قضا حکم او مواضع باد	با ابد عمر او برابر باد
کره توسن فلک دایم	رأی عالیس را مسح باد
تا بیجشد بکام دل یکدم	همه آفاق زر و گوهر باد
کار عالم ارو بسلام گرفت	ملك عالم بر او مقرر باد
عرصة مملکت ر دولت او	همچنین تا ابد منور باد

«شرف گردد، ستوده خدمت، و پسندیده حضرتش آید» و طبع نقاد، و دهن وقاد او نویسنده را در مواقع خلل ، و مواضع زلل بمقتضای ... « را این مطالب درمی یابیم که

۱- نام کتاب «ظاهر لطایف الاسرار لمقاصد الادوار» بوده ، چون در این جمله « که در این باب رساله ای با وجود اختصار متضمن مقاصد ادوار باشد و مشتمل بر لطایف اسرار دیگر نوشته آید» کنایه است بنام کتاب.

۲- این رساله بامر و برپری نوشته شده که ملقب به «حلال الدین و الدین» بوده، و برپری که به این القاب می سناسیم «خواج» حلال الدین تورانشاه (۱) است که وزیر عالم پرور و هنرمند نواز بوده، و «خواج» سیراز هم نزدیک به همین القاب در این بیت او را مدح گفته

وفا داری و حق گوئی به کار هر کسی باشد

غلام آصف ثانی حلال الحق والدینم (۲)

و بدستور همس و برپری ریحی جمال صوفی (۳) حفاط بسیار معروف این عصر قرآبی نوشته که او آن را وقف بر مسجد جامع سیراز کرده ، و نزدیک به همین القاب و توصیفات او را در وقف نامه یاد کرده ، متن وقف نامه چنین است :

والاجر والتابی والعشرون، وقف المولی، الصاحب قران الاعظم، مفجر اعظم

(۱) - عیات الدین بن همام الدین محمد خوند میر، دستورالوردا ، با اهتمام سعید بهمن ، تهران : ۱۳۱۷ ش، ص ۲۴۹ . و همچنین دکتر قاسم عی ، تاریخ عصر حافظ ، تهران : ۱۳۲۱ ش، ۲۶۴ .

(۲) - برای مواردی که حافظ مدح او پرداخته نگاه کنید به فهرست اسامی رجال دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم عی، تهران : ۱۳۲۰، ذیل تورانشاه . و همچنین باید در نظر داشت : «عزلهایی که نام «آصف عهد» «آصف دوران» «خواج» «آصف ثانی» «آصف ملک سلیمان» و القابی امثال آن که مخصوص و ردا است در آنها وارد شده راجع ناوست (نقل از دکتر قاسم عی، تاریخ عصر حافظ، تهران : ۱۳۲۱ ش، ص ۲۱۸)

۳- آثاری از او در شیراز موجود است نگاه کنید به - علی سامی، شیراز ، دیار سمدی و حافظ یا شیراز ۱۳۲۷ ش

الوزراء فی العالم؛ ناظم امور السلطنة والحلوفه. باسط بساط العدل والرافعه؛
حلال الدين والدوله، والملک والعله، مطلق اکابر السلاطین تورانشاه - جلدات
طلال عاطفته، واند حلال عنايته مع كافة دريته...» (۱)

پس آن اساره ناایں شوهد گمان ما را که کتاب باسم حواحه - لال الدین
تورانشاه نوشته سده تأیید می‌سود.

۳- او گفت که بعرب افتاده، و مترجم رساله سرفیه و ادوار می‌باشد. پس
همانا او یحیی بن احمد کاسی (۲) است که دشمنان را مهاجرت کرده، و ترجمه رساله
ادوار او که نام شاه سیح ابواسحق است در دست می‌باشد (۳) و اینجاست که
مقایسه این دو متن صدق دعوی ما تموم می‌رسد چون همان اسلوب کلام و
تجانس افکار و ایراد اسعار در هر دو یکسان است که هیچ سبکی باقی نماند
که مؤلف هر دو یکی است. پس برای معایسه مقدمه این ترجمه را هم
می‌آوریم:

«جنی گوید: مدته صغیر، اصغر عباد الله، یحیی بن احمد الکاسی - احب
الله علی لسانه حقیقه الصدق والهमे حلیه الحق که چون الطاف ربانی،
و سماد عواطف بردانی، او را به تقبیل بساط میمون، و اکتحال
درور تراب حباب عما یون، حدایک آن عالم، مالک رقاب الامم، سهریار
عدل پرور، پادشاه دین گستر؛ مهتد قواعد العدل والانصاف، فاع
بر اسم العالم والاعتساف

قطعه

آن خسروی که رتبت جاه و حلال اوست
افروں ز فیم و و هم و برون ار ره قیاس
خورسید جرح پرتو عالم فرور خویش
ار عکس ماه رایب او کرده اقتباس
گردون بحاکموس درس حواس تا رسد
بر چهره اس بهاد قصا داع لاماس

۱ - دامن قاسم عی، حاشیه ص ۲۶۹

۲ - آقای محمد تقی دانش پژوه فهرست آثار او وسیع موجودات آنها را در فهرست - جمعی
خطی کتابخانه دانشکده ادبیات «مجموعه امام جمعه تهران» ص ۶۱ آورده و باید تأمل داشت که
او اضافه کرد یکی ترجمه رساله شرفیه را در اینجا یاد آور می‌شود دیگری رساله ای در ص ۶۱
آخر ابصار المقاصد آردی تألیف آنرا کرد.

۳ - سمید بهیسی، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۲۲ - ص ۲

این دولت مجلد و حکم مؤبدش

از غایت عنایت و افضال حق شناس

آن جهاننانی که معدلت او چمن ملک را بازهار امن و ریاحین امان آراسته است، و عنایت او سحر علم را با انواع تربیت و اصناف عاطف پیراسته ؛ عالمیان در سایه دولت او پای در دامن فراغت کشیده ، و مستعدان را در پناه مرحمت او دست بادراك امایی رسیده ، آن سایه لطف یزدان (۱) ، آن مهر سپهر کن فکان ؛ صاحب قران ملک و دین ، طلاله فی الارض ؛ جمال الحق والدنیا ، شرف الاسلام و غیاث المسلمین بالاستحقاق ، سیح ابواسحق عظم الله شأنه ، و حلد سلطانہ مشرف گردانید . امر مطاع و فرمان بی امتناع او حنا رفت که این بی مایه رساله ای را که مولانا امام اعظم (۲) ، مادره الدوران ، اوحدالرمان ، صفی الدین عبدالمؤمن - طاب ثراه - در علم موسیقی تصنیف کرده است از ربان عربی بلعت فارسی نقل کند ، خون امثال او عن فرص بل فرص عن بود ، این ننده کمینه با قلت بضاع ، و قصور صناعت ؛ و طبع حامد ، و فهم خامد ؛ بیمن دولت روزافزون ، و حکم اسارت همایوس ، در ترجمه آن شروع نمود ، و مقاصد آن رساله را بهمدارتنی هر چه واضح تر در سلك کتبات کشید . و خون مصنف آن از منتهیان این صناعت بوده ، سحر را در آن رساله بروحی رسانده بود که مبتدیان را سهولت طریق معرفت آن دسب نمی داد ، این بی مایه در توسیح مطالب و تبیین احکام سعی نمود ، و بریاداتی که احتیاج بآن بود اسارت کرد ، و اگر در ایراد کلام تقدیم تأخیری را مناسب می دید از آن عدول بحسب ، چه عرض ایضاح معانی کتاب بود نه مطابقه الفاظ آن ، و چون بسمت اتمام موسوم سد آنرا بمجل عرض رسانید ، بامید آنک پسندیده نظر مبارک او گردد - انشاء الله ...

و بحق [و] من است که اگر ترجمه را در بازار اهل فضل روقی پیدا گردد ، و بزرگان را از مطالعة آن ابتهاجی حاصل شود ؛ آن همه بیمن دولت و حسن عنایب پادشاهانه - حلد الله ملکه - بوده باشد ، و اگر برخلاف این صورت بنسبت ، از قصور فهم و قلت علم این بی مایه بود ... (۳)

۱ - اصل . بردانی .

۲ - اصل : اعظم

۳ - نقل از صفحه ۱ و ۲ ترجمه ادوار نسخه خطی شماره ۲۲۰۷ مجلس شورای ملی

حتى اين تشابه فكرى وكلامى ارمقدمة كتاب عربى اوعنى ايضاح المقاصد
لفرائد الفوائد (١) مشهود است، وراى وسوح ابن دعوى آن مقدمه را در زیر
مى آوريم :

«... فانه لما وفق للعبد يحيى بن احمد الكلى - الذى يرحم من كرم ربه -
ان يكون منحرفا فى سلك طلبة الحقائق، وهنونا الى من له قدم صدق
فى استخراج الدقائق ؛ بالحكم المنافع عن حصة من اوجبات الله تعالى
على كافة الخلائق لآله قبولاً ، و على طاعة اقبالاً ، والرم على اسنان
المرابا فى حضرته عسولاً ، ولاسارته امتثالاً ان بالزم سدته السنيه فى
البقة المباركة الشريفه، ويواطى على اواخر مراسم (٢) عبه دياته ،
ويداوم على شرح محامد صفاته ؛ و يذكر مع ارباب العلى السليمه ، و
اصحاب الطباع المستقيمة، دقايق العلوم العقلية والنقلية، وحقايق المعارف
الالهية والكمالات اليقينية. واما العدوار، لم يكن احلاً لتلك الدرجه السنيه
والمرتبه العليه؛ لكنه حين جرى على لفظه العالى اسمه وسرفه بهذه المربه
وسمه، اسرق الارض نور ربه، وفاضت سايب سجدتها، فاستل جوامع
همته ويسر له، بفصلاته عامسروكان من حمله ما يباحث فيه مع ارباب
الالباب الرسالة الموسوعة، بالقوايد المتهائيه عن مصاييف الامام العلامة
عماد الدين الجوام العدادى - طبيب الله مقواه ، وحمل الحنة مأواه -
وكاتب مستملة على قواعده دقيقه ولطائف عميقه، ومباحث عليه ودقايق ابيه.
لكنها سبت من الدعوى فى سبل لا ترى فيه اعتدى الى اقامة الدليل،
وكان مجرد التقليد لاولى التحقيق عين مفيد ، والوقوف فى ذلك المقام
غير مرضى عند دوى الافهام ، فتاقت نفوس الاصحاب الى كسب القناع
عن وحوه تلك المحجوبات ، ورفع الحجاب عما من تلك المحجوبات
حتى يشاهد حسن طلعها عيانا ، ويراد النفوس بها اقتنائاً ، وكان من
سروحها الثنى وقعت الى العبد الكتاب المسمى باساس القواعد من تأليف
الامام العالم المحقق كمال الدين حسن الاسفهاى - ردا لله مضجعه - وانه
وانه كتاب لا يدع عليه فى هذا المادها والى طريق السداد ، يؤدالى النظر
بالمراد ، مبين بمصايل الرساله وحملها بدلائل حسابه، وراعى يقينيه
دال على ان مولفه دقيق النظر ، صحيح العذر ؛ ربيع الشان، ساطع البيان،
مستخرج الحقائق؛ ويستنبط الدقايق ، لكنه لا يمازى كان فى عباراته، و

١ - تشابه در دلى كه من نام اين كتاب و نامى كه راى رساله استخراج كرديم مؤيدى

مؤيد مؤيد بود راى صحت نظرما

٢ - اصل على اواخر اسم

کتاب مزبور در حیث مجموع بهترین کنای است که تاکنون بدست دوستداران خیام رسیده این کتاب به آنها تشنگان باده باطریق حقیقت را سیراب کرد بلکه حیران بی‌خبری خندقرن گذشته را هم نموده‌است و شاید بتوان گفت که تادرن خندقرن آینده نیز چنین کتابی تحریر بخواهد شد. تمام کتاب در حیث مطالب منقسم به ۲۳ فصل میباشد (اگرچه این فصول شماره گذاری نشده) و هر فصل خود به تنهایی تاکی از کوسس حسنگی بپذیرد و لطف در جمع آوری و سنجش و تحقیق در مطالب است. در آخر این کتاب بزرگ تمام رباعیات خیام که بعد از مقایسه چهارده نسخه که در ایران و خارج بدست مؤلف آمده ثبت گردیده است. مطالعه این رباعیات حزان بنظر میرساند که بعد از قربها اکون سراب صاف عرفان که در هر نوع آلایس و ته حام مصفا شده بهار رسیده ولی متأسفانه باوجود نقای قابل تقدیر مؤلف کتاب مذکور در ردود الحاقات را شعرا خیام بنظر میرسد که موفقیت غایی نصیب او نگشته و هنوز می‌توان بعضی اصاف را در آن کتاب یافت که از آن خیام ننوده بلکه منسوب به او و پیاسد مثلاً در صفحه ۳۳۷ چنین آمده است:

من بنده عاصیم رصای تو کجاست

تاریک دلم نور و صفای تو کجاست

ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی

این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

و همین رباعی در «مناحات نامه و نصایح خواجه عبدالله انصاری»^(۱) دیده

شود.

من بنده عاصیم رصای تو کجاست

تاریک دلم نور صفای تو کجاست

ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی

آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

باید دانست خواجه عبدالله انصاری در سال ۳۹۸ متولد شد و در ۴۸۱ وفات

یافت و اگر ما هم مانند سایر محققین سال وفات خیام را ۵۱۷ فرض کنیم میتوان

گفت که ۳۷ سال بعد از وفات خواجه انصاری خیام ریسته بنابرین می‌توان گفت

در سالهای کهولت پیرهرات خیام دوره شباب رامی گذرانیده است. شکی نیست

۱ - مناحات نامه و نصایح خواجه عبدالله انصاری - چاپ دوم انتشارات کاوه - تهران

[در روی نسخه چاپ برلن] صفحه ۱۱ .

که حواحه انصاری میان معاصرانش به رهد و ورع و پارسائی و پرهیزگاری معروف و بخاطر همین خصوصیتش مورد احترام مردم بیروده است .

سایده حیا از روی بررگواریش یا مورد پسندیدگی خود انیاس رادر حجت خود حاداده که بعداً باسم او منسوب گردید علاوه بر این حواحه انصاری ساء عم بوده و انصاری تخلص میکرده است .

با احل سطر بح ناری میکنی انصاریا

عاقبت بینی نومباب و او دعای ناحنه

و در مناجات خود انداوی اظهار عجز و نیاز بدرگاه خداوندی به نرساده نموده و بعداً همان افکار راه شعر در گردانیده چنانکه قبل از نوشتن رباعی فوق الذکر وی مقدمه ای در سر حیده و میگوید :

الهی چون بیکان را استغفار اند کرد نابیکان را نکار باید کرد .
الهی گفتی مکن و نگذاستی و گفتی مکن و دران داستی .
البس آدم را بد آوردی کرد گندم آدم را که روری کرد .

الهی چون انصاری چه جویم و چون ناطری چه گویم
می بینی و میدانی و بر آوردن میتوانی الهی من عمه آن کمی که خود
خواهی پس از این بنده عقلس چه میخواهی الهی عمه میخواهند که در
بویگرند و عبدالله میخواهد که در وی نگیری الهی علم که افراس
نگو سار مکن و چون در آخر عفو خواهی کرد در اول سر سار مکن
الهی آمریدن مطیعان چه کار است گری که عمه را برسد چه مقدار
است الهی چون دریای عنایت تو و وح رند حیات که پیدا آید و چه
محشم رحمت بگری گناه که نماید الهی آفریدی رایگان و روری دادی
رایگان بیا - رز رایگان که تو جدائی نه بار دگان ...

و بلافاصله این دوبیتی را می آورد من بنده عاصم ...
بدین ترتیب دیده میشود که ابیاب فوق بیستر میتواند بر روی انصاری
باشد تا حیا و هم چنین یک رباعی دیگر حیا

گر از پی سهون و هوا خواهی روم

از من حیرت که بنوا خواهی روم

بنگر چه کسی و از کجا آمده

میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

و این رباعی هم در مناجات نامه حواحه عبدالله انصاری چنین آمده .

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت

از من خیرت که مینوا خواهی رفت^۱

منگر چه کسی و از کجا آمده‌ای

میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

اینک یک رباعی دیگر از خواجہ انصاری را بایک رباعی از خیام مقایسه

می‌نمائیم :

انصاری گوید :

ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب

وز ساح برهنه سایه داری مطلب^۲

عرب رقاع اس و حواری مطلب

باعرت خود ساز و حواری مطلب

خیام گوید

ای دل ر رماهه رسم احسان مطلب

ورگردس دوران سرو سامان مطلب^۳

درمان طلبی درد تو افروں گردد

با درد ساز و هیچ درمان مطلب

این نوع مقایسات حنان بنظر میرساند که خیام کتب ادبی متقدم و

معاصرینش را خوانده و بعضی اسعار مورد علاقه را یادداشت نموده است و از آنجائیکه
 بیاری به ثبت نام سرایندگان مربوط نمی‌دیده این امر در ذهن آیندگان جنس
 توهمی را بوجود آورده که این اسعار نیز از خود او می‌باشد و باید گفت اصولاً در آن
 عصر نوشتن نام یا تخلص شاعر بعد از کلامش مرسوم نموده است چنانکه نظام‌الملک
 طوسی در سیاست‌نامه هیچ کجا اسم شاعر را بعد از نقل ابیاتش نیاورده است. مرحوم
 محمد قزوینی در همین کتاب (سیاست‌نامه)^۴ به بعضی اسعار برخورد کرده است که نام
 سراینده آن معلوم نیست .

صرفنظر از مقایسه ابیات خیام و خواجہ انصاری در گفته خیام و رشحات

نظامی گنجوی هم یک رباعی مشترک آمده

(۱) مباحثات‌نامه صفحه ۴۳ (۲) ایضاً صفحه ۵۲ (۳) رباعیات حکیم عمر

خیام مصحح محمد رمضانی — کتالوگ حاور تهران خرداد ۱۳۱۵ صفحه ۲ (۴) سیاست‌نامه

مصحح محمد قزوینی، چاپخانه حیدری ۱۳۳۴ صفحه ۱۳۶

از هر چه خورد دند شراب اولی‌تر
 با سیره حطان ناده ناب اولی‌تر^۱
 عالم همه سرسرحرابست و بی‌آب (کدا)
 در جای حراب هم حراب اولی‌تر
 و همین رباعی در دیوان قصائد و غزلیات طاعی گنجوی جنس آمده
 از هر چه خورد مرد شراب اولی‌تر^۲
 در بتکده‌ها ناده ناب اولی‌تر
 عالم حرابست و درو حائی نیست
 در جای حراب هم حراب اولی‌تر
 و این نمونه‌ای بود ازین استباهات که امیداس آیندگان در رع آن هر
 چه بیشتر بکوشند .

۲- مصحح مرحوم استاد سمید نفیسی -

۱- نادره ایام حکیم عمر خیام صفحه ۳۶۲
 چاپ انتشاراتی فروغی تهران ۱۳۳۸ ه ش صفحه ۳۵۲

نسخه‌های خطی مصور فارسی در موزه بریتانیا

- ۷ -

مردیت اونس
ترجمه
سروس تصدقی

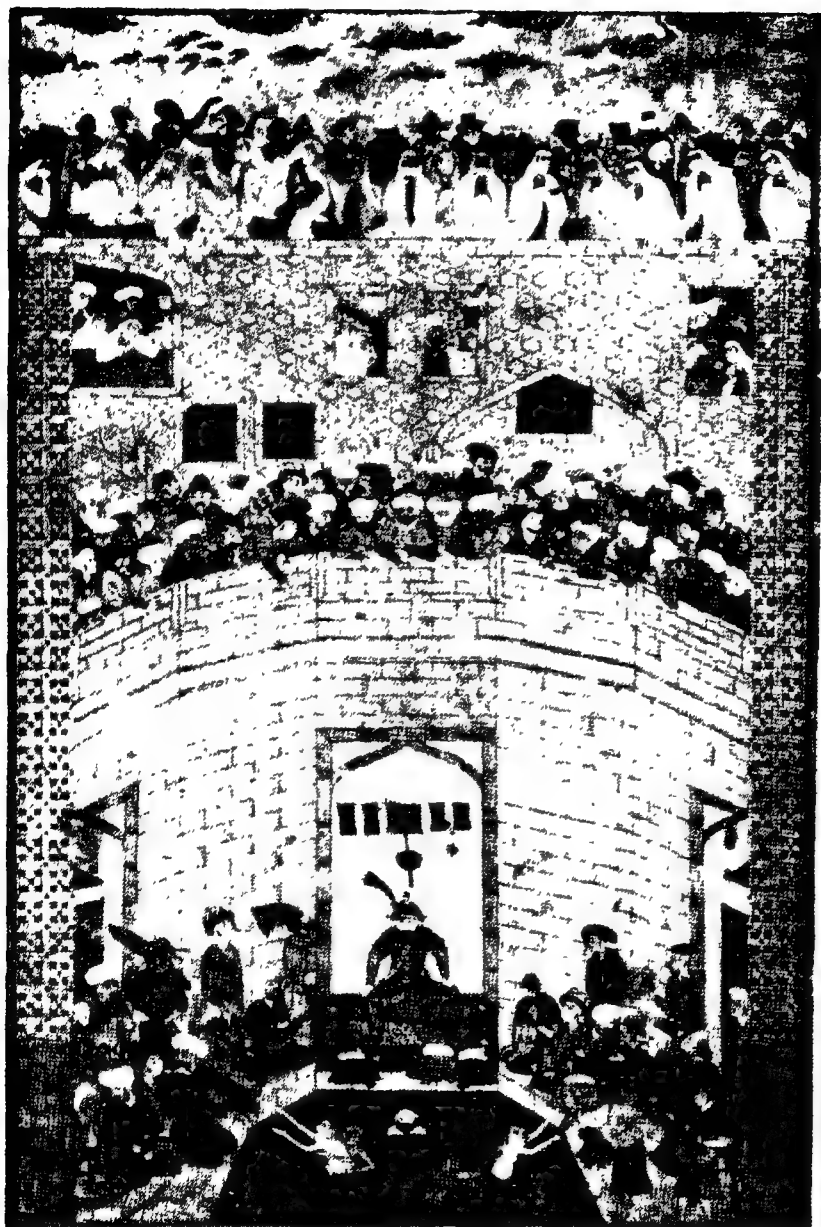
در باره کثرت نسخ مصور از آثار سعدی قبلاً بحث شد. ساید ریبارین نسخه موجود از این آثار در موزه بریتانیا نسخه Addl. ۲۴۹۴۴ باشد که در سال ۱۵۶۶ میلادی استنساخ شده است. ولی رنگ آمیزی و کسیدن تصاویر آن دو سال بعد پایان یافته. این نسخه که دارای قلع بزرگی است فقط دارای دو دینیاتور تمام صفحه میباشد. سایر مینیاتورهای آن دستا کوحک هستند. یکی از آنها (تصویر ۲۰) درباره حکایتی از باب دوم گلستان سعدی در اطلاق درویشان است.

سعدی در سفر حجاز برای زیارت مکه با «طایفه‌ای حوایان» همدم و هم قدم بود. آنها گاه‌به‌گاه برسم در اونس سعری رسیده بیتی می‌سرودند. عابدی که در جمع مسافریں بود از سیرت درویشان خبر بدست و منکر حال آنان بود با که به حیل ننی هلال رسیدید («کودکی از حی عرب بدرآمد و آوازی در آورد که مرغ ارهاو در آورد») ستر مرد عابد از شنیدن آن «رقص اندر آمد و عابد را بینداح و راه بیابان گرفت». آنگاه سعدی گوید «ای سیخ در حیوان اثر کرد و تورا همچنان تفاوت نمیکند».

تصویر دیگری این نسخه (تصویر بیست و یک) صحنه بار و خورنده است که يك حرم میباید و مردم را در حال سنا کردن در حوض مقبره سعدی در سیرار که محل مورد علاقه مردم است نشان میدهد. بسیاری از نسخ آثار سعدی که متعلق باین دوره هستند شامل این دو صحنه می‌باشند. بزرگ مقبره حوضی در ریر رهن وجود دارد که رهانی بخاطر سباحش بودنش مشهور بوده است و اهالی سیراز در آنجا استحمام میکردند، بخصوص شب چهارشنبه آخر سال قبل از عید نوروز. این حوض هنوز دارای ماهی است که در گذشته بعلت همجواری آنها با آرامگاه ابدی ساعر از نظر مردم مقدس و نظر کرده بود. در بعضی نسخ در این صحنه ماهی‌ها نیز نشان داده شده‌اند. معلوم نیست که کدام يك از سلاطین این صحنه را تماشاء میکنند. ولی ساه در همه نسخ حمامه‌ای بسك تیموریان در بر دارد و دارای قیافه‌ای سیه ترکان است.

در بعضی از تصاویر دو ساعراده در کنار سلطان قرار دارند. شاید در گذشته





نمونه ای از قبل که اکنون در بن رفته است وجود داشته و هنرمندان سب به سب از روی آن میکشیدند. در این تصویر سلطان حقه ای بر کلاه دارد و سلواری بر یک سز کم رنگ و آبی پوشیده است. در سمت راست دسته ای دایره ای و بی زن قرار دارند. در سه شش سر سلطان تعدادی حوله آویخته شده تا حرکت شود. بقاس طاعراً مهارت زیادی در نشان دادن جمعیت داشته است و بیشتر صورتها حالت کاریکاتور دارد.

نسخه ۷۷۶۱ Add از منظومه قران السعیدین و اثر امیر خسرو و یک منظومه تاریخی است. علاوه مقدار زیادی موضوعات دیگر می باشد. چون توصیف مفصلی درباره ادویه و عالجس و جوارگی و حیرت های دیگر. این اطلاعات زندگی اجتماعی هندوستان را در اواخر قرن سیزدهم میلادی روشن می سازد. پس از مرگ سلطان سلطان غلامراده برادر بزرگ حاکمینی او مشاخره در گرفت ناصرالدین بمر اخان میخواست پس از مرگ پسر ارشد سلطان بنام محمد بجای پدر نشیند، اما او قتل امر گس پسر ناصرالدین ناصرالدین کیقباد را حاکمینی خود برگزید. پسر محمد حاکم بجای شد و ناصرالدین بمر اخان به بنگال حکومت میبرد ولی تصمیم گرفت ناح ساهی را از پسر بگیرد از اینرو به او ده حمله کرد و ناصرالدین کیقباد برای دفع وی حرکت نمود. موضوع اسماعل حنک و صلح ناصرالدین بمر اخان با پسر در اتفاقاتی که در سال ۱۲۷۹ در ستر رودخانه سرخو Sarju کنار سهراده روی داد و اتفاقاتی که باعث آن شد می باشد. این نسخه در سال ۱۵۱۵ استنساخ شده است و تصویر نیست و دو میبایست در سال ۱۶۰۰ کشیده شده باشد.

در این صحنه مسلمانان را در مسجد جامع دهلی در حالات مختلف نماز نشان میدهد. یکی از آنها چون حضرت علی در تصویر سه تسبیح در دست دارد. مردی که محتملاً درویش است در قسمت جلوتر آورده است. چراغهای مسجد در مینباتور بر یک طلائی هستند و رنجیری دور تا دور گمد آویزان می باشد و ساعر میگوید سکوه و عظمت آن بطیر رنجیری است که در کعبه همس بطور آویخته شده است و در آغاز کتاب بطور طولانی و مبالغه آمیزی بتوصیف سهر دهلی مسجد جامع و سایر انبیه مهم آن میپردازد.

تصاویر نسخه ۲۷۲۵۷ Add متعلق به همان دوره نسخه ۷۷۵۳ Add است. این نسخه از ساهنامه فردوسی است و شامل پنجاه و پنج می باشد و تمام صفحه ها اسکال و هیاکل بر یک و سبک مخصوص اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن هجدهم





است . این نوع مینیاتورها که از روی سادگی کشیده شده دارای لطف و زیبایی خاصی است . واقعهای که در تصویر بیست و سه نشان داده شده بقرار زیر است :

اسکندر بسوی دریای مغرب سفر میکند تا مردمی میرسد که بر بان بیکانه تکلم میکردند . آنگاه می بیند کوهی برنگ ردد که خون حورسید می در حشد ار آب بدر آمد . اسکندر میخواهد به آن نزدیک شود ولی همراهان خردمند و دامپس او را ااینکار باز میدارند . عده ای ارمیتر می اسکندر برای تماسای دقیق این حریره با قایق بدان نزدیک میشوند . ولی قایق در آب فرو میرود و آنها غرق میگرددند . اسکندر همچنان در دریا سفر میکند تا به ساحلی با تلافی میرسد که در آن نی به بلندی درخت روئیده بود ، بطوریکه میشد ار آن حابه ساخت آنها همچنان سفر کردند تا سر رمی زیبایی که بوی مشک ار آنها بمشام میرسید رسیدند و در آنجا شب را بسر می بردند . ناگاه اسوهی از مارا و عقربها و همچنین گراهای با دندانهای حون الماس و سیری به دررگی گاوبر طاهر میشوند . پس اراینکه ارمه لکه حان بسالمت میبرند بسوی سررهی حشه حرکت میکنند . ساکنس آنجا بسیاهی کلاغ و با حشمامی درخشان حون حراع بودند . دراین تصویر کستی آنها سباهت به بلمهای عربی بطیر آنها تیکه در حلیح فارس و بحر عمان در حرکباند دارد .

آخرین تصویر از نسخ مصور فارسی مینیاتوری اسب ار کتاب محبوب القلوب که مجموعه بزرگی ار حکایات وادئله اخلاقی می باشد و مؤلف آن بر حوردار بن محمود ترکان فراهی ملقب به ممتاز شربویس و ساعر بود و در زمان ساه سلطان حسنی میریسته و در سال ۱۷۲۲ میلادی وفات یافته است . این مجموعه بنام شمشه و قهقهه بیر که یکی ار حکایات آن است معروف می باشد . در ابتدا اسم کتاب و حفل آرا بوده ولی نسخه اصلی در سنورس ایلات و قبایل منهدم سده است .

حکایتی که تصویر بیست چهار بدان مربوط است ، بعلت قصدی که نویسنده در زیبا نویسی داس بطور بیر حماه ای طولانی و دارای عبارات ادبی پس با افتاده است .

سلطان کشور گشا اراده میکند پس غلام چر کسی اش فیروز بخت و ناصر وزیر و خدمتکار وفادارش که فیروز بخت ار او نفرت داسر روز آزمائی بعمل آید .

در روز مقرر فیروز بخت هنگام کشتی دستها را بدور کمر ناصر می افکند و بقدری فشار میدهد که خون از نوک انگشتانش بیرون می آید و با وجود اینکه



در حدود دویست فن کشتی بکار میبرد نمیتواند او را با اندازه يك تارموی سر از خاتکان دهد. آخر الامر ناصر چون حرقه ای که بر خرمن افتد محسوس فیروز بخت را می گیرد و او را از رمی بلند میکند و خون طفلی بر زمی میگوید. فیروز بخت بهشدار ناصر یکی از ستونهای تالار را گرفته خود را با تمام قوت بدان میآویزد. ناصر آنچنان بیروئی بکار می بندد که ستون از جای درمی آید. آنگاه ناصر فیروز بخت و ستون را با چنان فشاری بر روی زمین میکوبد که نه ستون مغر فیروز بخت را متلاشی میکند و او را میکشد. سقف تالار فرو میریزد و دویست نفر تماشاچی را میکشد و سلطان و تمامی ملایمین با وحشت فرار میکنند و مجلس جشن و سرور به ماتم و عزا مبدل میشود. حمامه کشتی گیران سلوار آب رنگ با طرح سمید اسب که هنوز در دمی زورخانه ای ایران پوشیده میشود. نسخه ۱۳۶۱ (۲) باطلدی که باطراف پیرداخت سده اسب متعلق بسال ۱۸۰۰ میلادی است.

پایان

شرح حال رجال ایران

جلد های ۲ و ۳ و ۴

تألیف مهدی بامداد. کتابفروشی زوار

بحث گذشته راجع بکتاب

و شرح حال رجال ایران، جلد اول

محدود و حوسه حتماً باعث شده که

مؤلف محترم را سبب ناپسندیده

لطیفی پیدا شود و در نتیجه از

ارساد و هدایای این بنده در پیج نور بدو هر گاه استماعی از این جانب نمیند بر رگوار به تذکر دهند. باتکاء لطف ایشان و اسارتی که بکنار فرموده اند اینک به مختصر تذکراتی که در مطالعه مجلدات سه گانه بعدی نظر رسیده است میادرب میورزد و در عین حال ارفعام سامخ ایسان طاب عفو مینماید. موارد این تذکرات غالباً بسامحات حریفه است که عراران از آن هر روزه بر قلم و زبان افسراد جاری میشود ولی با احاطه ای که آقای بامداد در سناسائی رجال معاصر و گذشته دارند اگر یادآوری شود گمان میکنم به حسارت حمل نشود چه هر کس میداند که این بطور در مقابل آن کتابها حکم قطره را در مقابل دریا دارد.

از آبهاس عنوان ستساری حاج میرزا حسین خان گرامایه در هیات سفارت فرخ خان امین الملک کاسابی ص ۲۳ ح ۲ که محققاً جنس نموده و او نهشی ساده ای بوده است و چون بشیوه خاصی مینوسته است به صدر اعظم و به فرح خان، عیج کدام به آسانی نمیتوانسته اند خط او را بخواند و در این مورد بین آن دو مکاتباتی عمده است (محرر الوقایع چاپ دانشگاه تصویر ۲۵ و ۳۵)

در مورد تحصیلات نظامی پسر میرزا رضا خان هم تعیین مأخذ نفرموده اند آن انداره که بنده اطلاع دارم و در گزارش های محصلی اعرامی زمان ناصرالدین شاه آمده است میرزا رضا خان تحصیل علوم دیپلماسی اسعالم داشته و در فرانسه زبان انگلیسی هم میخوانده است ولی هیچگاه ذکر نشده است که او وارد تحصیلات شده باشد و چون در آن زمان عرسوم بود که به رجال دولت القاب و درجات نظامی میدادند میدانم این امر باعث شده است که او را بطامی سناسند یا واقعاً در فرانسه و یا حائنی دیگر تحصیلات نظامی خوانده بوده است.

بنده هم سنیده ام که خودس در مقام خود ستائی حائی می گفته است که به بسمارك گفته که من بطامی عستم و باید به مقصودم برسد (با بطیر این تعبیر و در مورد موضوعی که مطرح نموده است) ولی جز در نوشته آقای بامداد بهیچ وجه به تذکر دیگری برنجوردم که او دوره بطامی دیده باشد.

در صفحه ۳۵ همان جلد عکس امیر گوبه خان بحای پسر رضاقلی خان

رعفر ایلو معرفی شده است و این با آنچه از خانواده آنها در کتاب «سه سفر نامه» چاپ شده است تفاوت دارد (کتاب سه سفر نامه را دانشگاه چاپ کرده است و آقای قدرت الله روشنی رعفر ایلو یکی از اعیان رضاخان چاپ آن را عهده دار بوده اند). ذیل صفحه ۵۲ مرقوم شده است که سماخی را روسها Nuklii مینامند در حالی که ذیل صفحات ۲۲۹ و ۳۳۹ آمده است که اکنون روسها نسکی را بخانه میگویند در صورتیکه گویا سماخی و نسکی دو محل باشند معلوم نیست که هر دورا بیک نام مینامند یا در این دو نام خلطی روی داده است.

در صفحه ۵۶ که ساسان میر را پسر بهمین میر را بهاء الدوله را مردی ثروتمند معرفی کرده اند، بیجانیت عرص شود که این گفته برخلاف گفته مرحوم مستوفی است که او را با دار معرفی کرده و بوسته اسب حاجی بهاء الدوله پسر بهمین میرزا و نوه فتحعلی شاه ... دارای خندانی ندانست ... تکیه بر رنگ، حاد و مفصل و همه جور وسایل تعریه موجود [داس] ولی قدری مندرس بود و بوی ملوکی میداد (ص ۳۱۱ ح ۱ ج ۲ رنگانی من).

مگر آنکه قضیه مربوط به دوزمان باشد که مثلاً آقای بامداد بنابر مدارکی مربوط به دوره دارائی او مرقوم داشته باشند و مرحوم مستوفی دوره ناداری را در نظر داشته باشند که رائر تحولاتی پیش آمده بوده است.

در مورد کشته شدن خسروخان در خی بدست افغانهای علجایی ص ۸۲ بمیدانم آیا مندرجات کتاب مجمع التواریخ بطورایشان رسیده است یا نه در این کتاب اشاره ای است که خسروخان اربعیت میرویس استفاده کرده قلعه قندهار را گرفت ولی چون مقدار زیادی اعتبار این مأموریت داشت باغواهی همراهان خود برای اینکه بعنوان جنگ حرح تراسی کنند در حفظ قلعه اهتمامی نکرد و آن را رها کرد و این از مهمترین بکات راجع به روابط قشون ایران با یغان غلجایی است (ص ۹ و ۱۰) و میسراند که این فاجعه بیشتر بر اثر نادرستی مأمورین پادشاه بوده است تا بی سیاستی آنها و یا شجاع نوردیشان. حقیقت این است که وقتی کشوری ضعیف است یعنی حکومتی ضعیف و بی فکر و نزدیک بین به دور بین آن را اداره نموده نتیجه بهتر از این نمیشود.

در صفحه ۴۴۵ همین جلد که صحافیاسی را از مسافریز قدیم ایران به ژاپون معرفی فرموده اند باید عرص شود که این صحافیاسی آن کسی نیست که در ۱۲۷۵ به همراه چهل و یک تن دیگر به اروپا فرستاده شد و در بار گشت بعزت فرنگی مآبی بدستور

اعتماد السلطنه خوب خورد. این صحاف باشی اخیر بنا نوشته مرحوم مجد الاسلام کرمانی در تاریخ انقلاب مشروطیت صفحه ۱۲۰ محمد تقی نام داشت و آن اولی میرزا ابراهیم اسب و سفر باه او هم در دست است و نسخه ای از آن هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه هست (۱) این می. را ابراهیم گویا برادری هم بنام میرزا اسمعیل داشته که هر دو در دارالفنون انگلیسی خوانده بودند و میرزا اسماعیل کتابخانهی در این زبان ترجمه کرده است من جمله کتاب حنک حین همی ساویج لندور انگلیسی که چاپ هم شده است. تردید نده در سبب آن دو با هم اسب و اسب سبب این دو با آقا محمد تقی هم مطلع میستم که پدر و پسر بوده اند یا برادر و با دارای سستی دیگر.

کتاب «مقام» حاج فرهاد میرزا را هم که در صفحه ۹۲ ح ۳ در شرح حال ائمه معرفی فرموده اند قطعاً بنا بر مسأله است هر چند که در کتاب اسارایی رنگارنگ امام اول و دوم علیهما السلام هست اما کتاب اختصاصاً در رقایع غامیرا و قیام حسین و فضایل و مناقب آن حضرت و یاران او و در پایان هم حران قیام مجتاز است و در مقابل معتر فارسی شماره می رود و تا کنون روحانی شده است با آنجا که منده اطلاع دارم.

پایان رنگارنگی محمد خان قرائی را نیز بتبعیت از مرحوم اقبال در تبریز مرقوم فرموده اند ص ۲۳۹ ح ۳ در صورتیکه در تاریخ نو (که آن را هم مرحوم اقبال چاپ کرده است) ص ۱۷۸ با در میرزا صریحاً نوشته است که محمد خان بحاک عثمانی فرار کرد و او را در بورسه حادادید و بعثت پیری در آنجا در گذشت و گمان می رود که بعد از فرار دوباره به تبریز آمده باشد.

در ص ۴۴۹ ح ۳ فوب پرنس علاء السلطنه پدر مرحوم حسین علاء و دکنر محمد علاء و میرزا مهدی مشیر الملک علاء السلطنه ثانی را ۱۳۱۵ خورشیدی نوشته اند در صورتیکه مرحوم علاء السلطنه در سبب دوستی ۱۴ رمضان ۱۳۳۶ بسن ۸۲ و در مرص داب الریه در گذشت (مجله فلاح و تجارت سال اول شماره ۱۵۸ سرطان ۱۲۹۷). تاریخ ۱۳۱۵ گمان می کنم مربوط به فوب پسر میرزا مهدی خان مشیر الملک و علاء السلطنه ثانی باشد.

در ص ۱۵ ح ۴ راجع به محمد بنی خان سفیر دوم فتح علی شاه در هند نوشته باید عرص شود که بطور قطع برادر زن حاجی حلیل خان کور و علی ملک التجار بوده است و این مطلب صریحاً از طرف نواده او در کتاب «تاریخ سفارت حاجی حلیل خان» آمده : باین شرح «رن دیگر حاجی حلیل خان حنیف حام یا فاطمه حام بوده

۱ - فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۱۱۸ نام سرانجام ابراهیم صحاف باشی تهرانی از روس و اروپا به نیویورک و زایون

که پیش از اردواح باحاحی رن حاحی یوسف پاشا قبطان پاشای عثمانی بوده و بعدا حاحی خلیل حارر بن محمد سی خان برادر شهر بانو باو خانم زن دیگر حاحی خان ص ۴۴ تاریخ سفارت

در دیل صفحه ۳۳ ح ۴۱۴ که حسینقلی خان صدر السلطنه را پسر چهار میرزا آقاخان نوری السلطنه یادآوری مینماید که خود او در پشت کتابی خود را پسر هفتم مرحوم پدرش دانسته اند نوشته است . (مجله یادگار ص ۶ س ۱ ص ۵۱) در صفحه ۵۴ ح ۴ هم که مرقوم فرموده اند امیر کبیر اتابک ناصرالدین شاه بوده است گمان میکنم قول صحیح همان باشد که امیر کبیر اتابک پسر ناصرالدین شاه بوده است زیرا ناصرالدین شاه وقتی سلطنت رسید حدود هیجده سال داشت و مکلف بود و از کودکی گذشته بود و اتابک را معمولا برای کودکی انتخاب میکردند و در دوره کودکی ناصرالدین شاه هم که در ششم سفر ۱۲۴۷ متولد شده بود امیر کبیر خندان شهرتی بدست و همور بررگابی بطبر میرزا محمدخان امیر نظام زبگنه رسیده و باین سمب اولسی بودند و در زمان سلطنت محمدشاه هم که حاج میرزا آقاسی خندان توحهیی به امیر و دست پروردگان خاندان قائم مقام بدست که از این راه وسیله تقرب میرزای خان را به دربار فراهم نماید، اینکه او را هم بسفارت ادرنه الروم فرستاد باعلب احتمالات بنا بر بطری بود بطبر تصمیم فرستادن فرهاد میرزا بحکمرانی فارس که انتظار داشت از عهده کار بر بیاید و رسوا شود و اتفاقاً در هر دو مورد کار بعکس شد و هر دو در کار خود استیای لیاقت و کمایب را نشان دادند .

اینکه در ص ۱۳۹ ح ۴ مترجم فرموده اند که ملکم اولین خط تلگراف را در ایران دایر کرد طاهرأء و موضوع باین صورت نبوده است، ملکم در پاریس مقداری از مبادی علوم حدید و طرر کار با وسایل علمی که در مشرق زمین نبود فرا گرفته بود که با عمل به آنها حس اعجاب و تحسین هم وطنانش را برانگیزد و اتفاقاً این فکر موثر واقع شد و یکی دوتن دیگر هم حواسند از او تقلید کنند ولی به نتیجه او نرسیدند . یکی از این وسایل مورد استفاده ملکم تلگراف بود که يك دستگاه از آن را با خود به ایران آورده بود و برای جلب نظر ناصرالدین شاه که خیلی جوان بود آن را در حضور شاه بکار انداخت (مجموعه آثار میرزا ملکم خان ص ب) . اتفاقاً هم موثر واقع شد و هم صاحب نفوذان حواسندکاری بطبر آن را بحدود بست دهند چنانکه اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا حتی این مطلب را در مورد خود نوشته است به این بیان که و پیش از آنکه اجرای تلگراف به ایران آید به مطالعه کتب اروپا و مشاوره دانشمندان فن طبیعی دانستم که سبب وجود تلگراف چیست . اسبابی ساخته از لاله زار

بعمارب نقاس خانه مبارکه سوال و جواب مینمودم و این مایه حیرت اروپائیان شد چنانچه در روزنامه‌های خود . کر کرده اند ولی این گفته طاعراً صحیح نیست زیرا اولاً معلوم نیست که ساهراده زبان مشهور نیست مگر آنکه حروقه‌هایی ادرس‌های و کتی کتابی در فیریک از آن زبان مشهور نیست مگر آنکه حروقه‌هایی ادرس‌های و کتی در دارالفنون فراهم شده باشد ثالثاً تلگراف بنابر خط خاصی قابل تفسیر بوده است (الفبای مودس) که در ایران کسی نمیدانسته است رابعاً همین ساهراده محصلین را برای فرا گرفتن فن تلگراف به تفریس فرستاد. اگر خود اختراع کرده بود نامحوظی هم حکم میکرد که آنها را در مدرسه محصلین نیامورد و از این طریق هم نامی از خود بیادگار نگذارد .

ولی حقیقت این است که تأسیس تلگراف در ایران بوسیله کرسس صاحب منصب چک که در دارالفنون معلم بود صورت گرفت و نه آسانی هم از او قبول نداشتند دوسه بار میرزا آقاخان موری بدارالفنون رفت و از نزدیک کار تلگراف را دید و عملاً فهمید که امکان ارتباط و مجاوره با تلگراف هست آنوقت دستور ادامه تلگراف را داد و این اختراع مفید در ایران مورد استفاده قرار گرفت. ولی شاید ملکم اولین ناقل دستگاه تلگراف بایران باشد . تاریخ وفات حاجی بابای دکنر هم بنا بر آنچه در مطرح‌الانظار آمده است (ص ۲۴۷) ۱۲۵۸ است .

پدرزن میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (ص ۳۵۴ ج ۴) هم همان است که در دلیل صفحه مرقوم فرموده اند و اوحد مادری مرحومه حسن پیریا و حسین پیر بیاض و اگر مشیرالدوله زن دیگری نگرفته باشد علی پسر دیگرش و دخترش زن مخم‌الدوله از این زن بودند . این سرخ را پیر از بوسه‌های تیمسار سرتیب حسن سهیلی استفاده کرده‌ام که هنوز چاپ شده است و پدر ایشان مرحوم میرزا محمدحان ناظم دفتر تبری چاپ‌کننده « مجموعه مدنیّت » ارساگردان ملکم ، آراستایان مرحوم مشیرالدوله بوده است .

مسئله رفتن میرزا یوسف مستوفی به آشتیان (ص ۴۷۹ ج ۴) هم بصرافت

- ۱- محله آموزش و پرورش س ۲۴ با این توضیح که در این دستگاه اولین بار عصر سه‌شنبه ۲۵ شوال ۱۲۷۴ بکار افتاده است .
- ۲- وقایع اتفاقیه نمره ۳۷۲ پنجمین دوم شعبان ۱۲۷۴ و نیز نمره ۳۷۵ و احتمالاً چون علی‌قلی میرزا در این کار شرکت داشته است آن‌را بجود نسبت داده است و از کوشش‌های دیگران نامی نبرده است .
- ۳- مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان تکمله صفحه (لح) .
- ۴- ص ۱۱۰ سپهسالار اعظم .

طبع خود او نبوده است بلکه میرزا آقاخان نوری او را بصورت زنده‌ای تبعید کرد بطوریکه در تهران او را بر یابوی پالانی سوار کردند و از میان باران گذراندند و این عمل و تبعید عریض خان مکرری سردار کل که هر دو قریب بهم اتفاق افتاد از اعمال زشت صدراعظم نوری بود که محرک آن رقابت‌های اداری بود و عجب این است که میرزا آقاخان نابین دو کار خود افتخار هم میکرد . موضوع عریض خان را که حتی برای فرخ‌خان امین‌الملک به پاریس هم نوشت و در اسناد و مدارک مأثوریه فرح‌خان چاپ شده است . موضوع میرزا یوسف را هم -اح- میرزا حسین خان سیهسالار در یکی از عرایض خود بنابر الدین ساه نوشته و آن عریضه در کتاب سیهسالار اعظم گراور شده است . پس اینکه میرزا آقاخان نوشته است میدادم عداوت سرکار آقای مستوفی‌الممالک بعد از هفت سال تا چه اندازه است . . . تحامل نموده و کافر ماحرائی کرده است اتفاقاً مستوفی نسبت باو خیلی ملایم‌تر رفتار کرده است .

اینکه مرقوم فرموده اند معروف است که کتاب يك كلمه را آنقدر بر سر میرزا یوسف خان مستشارالدوله کوفتند که مراثی عوارص آن حشماش آب آورد (ص ۴۹۳ ح ۴) گمان میکنم کتاب بنظر ایشان برسیده است زیرا کتابی که بنده دیده‌ام قابل این کاریست و مجموعاً هفت هشت صفحه بیشتر نمیشود .

از عبارات قابل ایراد کتاب که میدادم غلط طبیعی دارد یا بجهت اشتغال پدر ، از قلم مؤلف محترم جاری شده در ص ۲ ح ۲ است که مرقوم فرموده اند : « در مدب این چهار سال و نیم دو یاسه بار مرخصی سدم ولی روی هم رفته در این دوره بیش از -هـ- روز آزاد نبودم سده بودم . . » این فعل سده بودم معلوم نیست در اینجا بجه مناسب آمده است و مر بوط به چیست ؟ به عبارت قبلی مر بوط میشود و نه بعبارت بعدی و نیز در ص ۵۸ ح ۲ . . . پس از در گذشت میرزا محمد تقی کاسانی سپهر لسان‌الملک در اعیاد و سایر ایام ببر يك اشاء قصاید در مجلس درس‌های عام در حضور ناصرالدین ساه (البته در مدح ساه) قصیده میخواند .

همچنین است عبارت مر بوط به معرفی سوابق پدر و عموهای میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (ص ۳۰۲ ح ۲) در این عبارت قسم : « میرزا عبدالوهاب خان پسر محمد جعفر خان کوچکترین پسران بدرخان . . . » باین صورت که هست زاید بنظر میرسد و با يك كلمه « بود » عبارت درست میشود و بار در ص ۱۶۶ ح ۲ . . . هنگامی که شیخ محسن خان مشیرالدوله داعی صادق مستشارالدوله که از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ هـ ق سفیر کمیرایران در اسلامبول بود تحت نظری در مکتب سلاطینی اسلامبول تحصیل نمود . . . »

و نیز درص ۲۱۹ ح عبارت «این نظر و عقیده، کلی غلط و در سب نیست»
آسکارا با حذف فعل «است» ناقص شده است.

و همچنین درص ۳۰۵ ج ۲ عبارت «... و از آن حمله ناصرالدین شاه در سال
۱۲۸۶ ق امیر اصلاخان محمدالدوله دائمی خود را بواسطه بی‌میلانی و سوء سلوک
مأمورین او با اهالی و پیرمانند اکثره مأمورین دولت طمع وری در اموال مردم
نموده بود ...»

و نیز ص ۴۴۸ ح ۴ عبارت بایحیی خان مشیرالدوله «هر نحو بود بالاخره
موفق شد که در سال ۱۳۰۳ قمری پس از اینکه محمودخان ناصرالملک به حکومت
خراسان منصوب و فرستاده شد مشیرالدوله با علائق مفرطی که سالیان دراز وزارت
خارج داشت سرانجام در سلحجمادی الاولی ۱۳۰۳ ق. ویرانه‌ور خارج شد ...»
و بار از مواردی که حذف فعل بحمله لطمه رده و معنی آن راه و سوس ساخته
است این جمله است «میرزا یوسف مستوفی‌الممالک» با اینکه مرد سربزه‌اگدست
حیرخواه - سخن و مایل به و است که وطن خویش حیات نماید ... ص ۴۸۳
ح ۴ که بعد از کلمه سحی فعل بوده لازم بنظر پیوسته و بجای «مردی» منظور
مؤلف محترم حاصل شود

از این موارد اشائی معدود که نگذیریم کلماتی چند از نوع عسکرین
بجای عسکریین (ص ۶۳۶ ح ۲) عبره لالناطریین بجای عبره للناطریین (ص ۷۴۴
ح ۴ odman) بیرون دشمن بجای Cadman بیرون بهمن) (رئیس سرکت نفت
ایران و انگلیس سابق) ص ۲۴۲ ح ۲ و امثال اینها سلیسته بود که در غلطنامه قید شود.
از این مساهجات حریفه که نگذیریم نکته‌ها و تذکرات با در سر معتبر بقدری
در این کتاب وجود دارد که حقا می‌تواند بموارد حل مسائل تاریخی باعث رشد فکری
خوانندگان کم‌بهره و دوران مسائل اجتماعی باشد. از آن جمله است: مطالب ص ۳۷۰
ح ۴ درباره آن ویر ص ۳۹۱ ار همان جلد با این توضیح، مختصر که علاوه بر ضعف و
مغلوبیت يك علت دیگر درویش‌باری قاجاریان تقلید از صفویه بوده است منتهی
فتحعلی‌شاه و محمدشاه متوجه نموده‌اند که صفویه اول درویش شدند و بعد پادشاه
به اینکه اول پادشاه بشوند و بعد درویش و انگیزی آنها تا اینجا درویش بودند که
مردم آنها را مرشد کل و تقریباً مقترض الطاعه شماسند و منحصرایم که کسی قدم از
این دایره بیرون می‌بهد او را منکوب میساختند ولی درویش‌باری قاجاریه صرف
ارادت بود آنها به حاج میرزا آقاسی و امثال او. اینکه در اداره سید بودن آقامحمدخان هم
سایعاتی انتشار یافت و یکی دو حاهم نوشته شده است مبتنی در همین فکر بوده است
که اگر راه رور تسلط بر مردم میسر نشد حاشینی صفویان را پیسی کشند و بمقصود
برسند و نیز ص ۴۵۸ ح ۴ که بار بفته الممدوری است بحق و بها و بار در خند مورد

دیگرمثلاً دنبالهٔ صندوق عدالت (ص ۴۴۰ ج ۲) و موافقت و مخالفت اسخاص (ص ۱۵۹ ج ۳) که خوانندگان خود باید کتاب را سراسر بخوانند و بدانند. و عجب است که با آنهمه توجه بمسائل خاص مشرق زمیں در مورد سکهٔ کشورستان فتحعلی شاه (ص ۶۹ ج ۳) اظهار شکفتی کرده اند در صورتیکه از سنن حاریهٔ مشرق است که هر چه واقعیت در مسئله ای کمتر باشد ادعا و لاف و گراف زیادتر است و این رویه بمذاق متملق و بادمحان دورقاب چین ها هم خوش ترمی آید چه سرمایهٔ استفادهٔ آنهاست و از اینرو ناسکال ممکن است که برافند حنانکه همین کشورستانی مدتها عنوان صفحات تاریخ ایران بوده است .

صمیمانه آرزو مندم که مؤلف محترم در این کار سترکی که پیش گرفته اند موفق و مؤید باشند و درودی سایر مجلدات کتاب را نیز در دسترس علاقه مندان قرار دهند و ان شاء الله کتابهای دیگر خود را نیز منتشر سازند تا همگان از فیض آثار ایشان بهره مند و مستفیض گردند .



نقشی از حافظ

(جواب بجم)

ارغلی دشتی ، امیرکسر

۳۳۴ ص رقی ، ۲۰۰ ریال

من حدیو جم

از گروچهٔ زندان

ار دکتر عبدالجسی زری کوب .

فرا نکس

۲۳۹ ص رقی ، ۱۸۰ ریال

با فرارسیدن سال ۱۳۹۱ هجری قمری از هنگام درگذشت خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی که در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ ه . ق . راه دیار حاموسان را در پیش گرفته است ، ششصد سال می گذرد .

خوشبختانه مؤده ای به گوس رسید که دانشگاه پهلوی و مردم ادب دوست و دل بیدار شیراز از هم اکنون سرگرم تهیهٔ مقدمات جشنواره ای به یاد این رند خراباتی هستند تا با فراهم آوردن زمینهٔ مساعد ، گروهی از حافظ سنان اهل و نا اهل در این زیارتگهٔ رندان جهان گرد آیند و از آتش حاودانه ای که او در دل دارد خویشتن را گرم سازند و بر سر تربت پاکش همت بخواهند . . .

حافظ در طول سالیان دراز شمع محفل انس مردم فارسی زبان و فارسی خوان بوده و سخن دلنشین و جانسوزش حتی در دوران حیاتش از مرزهای ایران گذشته و در هر شهر و دیار مرید و دوستدار فراوان پیدا کرده است .

همین گیرایی سخن حافظ - که خودش آن را از نعمت های خداداد سمرده

است. سبب سده که پیش از رواج صنعت چاپ، نسخه‌های نفیس و مذهب و مصور بسیار از دیوان او تهیه شود و در دسترس خاص و عام قرار گیرد، پس از گرم شدن بازار چاپ در سمارقند و تیراژترین کتابهای فارسی در آید و اکثر مردم شهر و روستای ایران از داشتن يك يا چند نسخه آن بهره‌ور شوند.

متأسفانه در هیچ يك از این نسخه‌ها حهره واقعی ساعر حلوه گر نیست، زیرا حواحه سیراز در هر دو مرحله مظلوم واقع شده. دوستان نادان در سخنان و آنچنان دحل و تصرفهای ناروا کرده‌اند که اگر به قول خود حساب و کتاب و قیامتی در کار باشد وای نه حالشان خواهد بود!

علاوه بر این گروه حفا پیشه، روزگار هم با حواحه سیراز ناسازگار سده است، زیرا شیب و فرار زندگی به این گوهر تراس دلسوخته محال نداده که در دوران حیات، سروده‌های خود را به دلخواه و پسند خویش بدوین و نظم کند، و آنچه به نام «دیوان حافظ» در اختیار ماسب پس از مرگ ساعر به عمت ارادتمنداس گردآوری شده تا از گردن نابودی مدین بماند.

با تدوین این دیوان ستم‌کاتبان و نسخه‌برداران در حق حواحه سیراز آغار می‌سود، و این حفا پیشگی چند قرن ادامه می‌یابد تا آنکه صنعت چاپ عالم گیر می‌سود، و دکان کاتبان اندك اندك تحته می‌گردد، ولی مظلومیت حواحه پایان نمی‌پذیرد، زیرا ستمگران دیگری به نام محقق و مصحح و شارح به سراغ دیوان او می‌روند که باید گفت: هزار رحمت به آن کاتبان و ناسخان گذشته...

در سی سال اخیر گروهی دیگر صالح و با صالح - از سر اخلاص دامن همت بر کمر زدند تا داد این مظلوم را ارستمگران پیشین بازستانند و حهره واقعی حافظ را به ارادتمنداس بنمایند، اما این آرزو هم نه تنها برآورده نشده، بلکه بر اثر ندانم‌کاری برخی، پرده حرمت پوشای دندان حراباتی دریده گشت و از زیر نقاب «لسان الغیب» حهره ساگردبانوایی هرزه گرد یا راهدی کوتاه بین و خودپسند بیرون کشیده شد، در میان این دوستان نادان به تنی حد ار حافظ ساسان بذله گو برمی‌خوریم که دم گرم حواحه سیراز در آهن سردسان اثر نکرده تا اقلاً به هنگام تحقیق از آشفته‌گویی دست بدارند و از سراسراف حق را از باطل بازستانند، بنابراین اگر برخی از آنان در راه کج اندیشی تابدان حد به پیش روند که سیمای تابناك حافظ ملکوتی در سراب پندارشان نه صورت مردی «دورویه نازی‌کن» ماخلق خدا، یا آوازه‌خوان حرفه‌ای و نه اریده دوره گرد نمودار شود چندان حای سگفتی نخواهد بود، بلکه شکفت رفتار کسانی است که چون برای بیان اندیشه و احساس خود لنت کافی و مناسب در

اختیار ندارند، به هنگام درماندگی بر خوان گستردهٔ پیش کسوتان سبب چون می‌روند و برای پرده‌بوسی بر کارنا درست خود گاهی آشکارا و زمانی با کنایه صاحب‌خوان یغما شده را به نادشنام می‌گیرند به هر حال بارها دیده‌ایم که بر اثر ندانم کاری این گروه کوس رسوایی این مصاحب برم خلوت «ساکنان حرم سرعاف ملکوت» آنچنان بی‌رحمانه در صفحات حرایدرده شد که نشئه سرمستان سخن سکرآمیز او به حماری بدل گشته است ...

کسانی که هر يك به نوعی در سی سال اخیر احوال حواحهٔ سیراز را پرسیده‌اند آنچنان در زمینه‌های علمی و اخلاقی و عقیدتی باهم تضاد دارند که از دسته‌بندی آنها گزیری نیست .

۱ - محققانی که به هیچ عنوان قدمی ار حادهٔ تحقیق بیرون ننهاده‌اند .

۲ - اهل دوقی که هدفی حر بارگو کردن احساس خود نداشته‌اند .

۳ - گروهی که تحقیق و دوق را باهم در آمیخته‌اند تا به نتیجهٔ دلخواه

رسند .

۴ - مردمی که انگیزهٔ عقیدتی آنان سبب شده تا حافظ آراد اندیش ورها ارنداسارت را - که ره‌رننگ تعلق‌پذیرد آزاداست - به حورهٔ عقاید موروثی خویش بکشایند و او را بر اساس پندار خود ار عذاب دورح برکناردارند .

۵ - حوامان گمنامی که ار برکت شهرت حافظ حواسته‌اند به نام و نان برسند ، یا پیران بیکاری که کوسیده‌اند تا براسیدن سراین قلندر آراد اندیش عاقبت بحیر سوید^{۱۰}

کسانی که با کثاب و فهرست سروکار دارند بیک می‌دانند که تعداد حافظ سناسان ما در سالهای اخیر آنچنان روبه افزایش نهاده که شمارس مردمی که تا هم اکنون هر يك به نوعی ارطن خود یار این رید ملامت کشیده شده‌اند، به محال و حوصلهٔ بسیار یار دارد و رسیدگی به آثار حاب سدهٔ این گروه سالیان دراروق می‌خواهد و حاصلی حر دسمن تراسی حواهد داش.

مثلاً اگر حواهی به یکی ار آنان که مدعی است برای نشان دادن جهرهٔ واقعی حافظ بسیار ریح برده است، بگویی: برادر حرا از حقوق مردمی که پیش ار تو در این راه گام برداشته‌اند به نیکی یاد کرده‌ای، یادنام بگویی به چند مرده و رنده گری ار کارتو نمی‌کشاید، بلکه حوانندهٔ دانا در مورد صداقت آسفته گو دچار تردید می‌شود، باید دست از حان بشویی.

یا اگر به آن مؤلف دیگر که ناآنکه کار خود را دیر شروع کرده ولی بارهم

آنقدر در مرحله پرت است که نتوانسته حای من و پاورقی را از یکدیگر تفکیک کند، گفته شود :

شما که سعی دارید حافظ وارسته و بی رنگ را با پیرایه های زهد و تقوی و عقیده رینت کنید ، و این ادعا را ضمن مقایسه اسعار او با آیه وحی و احبار به انبیا رسانید ، چرا اجازه نمی دهید که آن دیگری هم در نوشته خود رنگ شیمی بودن را بر سر پای خواهد بریزد و حافظ دلخواه خود را از حمزه رنگ رزی افکارش بیرون آورد؟! بدون تردید باید آماده شنیدن هر گونه تهمت بوده باشی ..

بنابر این دوره باقی می ماند: یکی آنکه به سیوه مردم مال اندیش لب فرو بست و میدان را حالی گداس تاهر کس عرضه می خواهد به روز این طایر گلشن قدس بیاورد، و اگر ناگدست زمان اهر منی زست و بر سناک از گریبان این فرسنة انس سر بر آورد او را -ه ناگذاست-

دیگر آنکه مانند اهل ریا با گفتن -سین و آفرین اهرنرندان تحلیل کرد و بی هنر او را بی داد، و وظیفه نقد واقعی را اریاد بدیده اینهم گناهی است با محشود بی...

مقدمه در آمد و نا گفته سیار است، بر گردیم به اصل مطلب و از آقای علی دستی و نقشی از حافظ و دکتر زرین کوب از کوحه زندان سخن بگوئیم تا به بیم کار به کجا می کشد!

آقای دستی به روزگار جوانی که دوق جوشی دارد و احساس سدید است، کتابهای فتنه و حاد و هندو و ایام محس : اموست، و خون در نیمه راه عمر حس کرد که ممکن است کهنسالی از گیرایی نوشته های دوقی او بکاهد ، پیش از آنکه دیگران بگویند « ارمیکه بیرون سو » خود پای از راه جوانی پس کسید و نا بگارش « قلمر و سعدی » و « نقشی از حافظ » و « سیری در دیوان سمنی » و « ساعری دیر آسنا » و « دمی با خیام » طرحی نو در انداخت ، یعنی آنچه از این پیشوایان سخن پازسی مورد پسندس قرار گرفت بر گردید و نا قلم شیرین خود درهم آمیخت تا ارمغانی به اهل کتاب تقدیم کند ، او از این رهگذر به سیوه ای تازه در کار تحقیق دست رده که از خشکی محققان فضل فروش دور است ، و برای خواننده معمولی هم قابل درک و هضم ..

دکتر زرین کوب محقق و مورخ مکتبه یاب و امانت دار را نیز اهل دیان نیک می شناسند ، می دانند که او در آغاز جوانی لباس اهل تحقیق به تن کرد و نا نگارش کتابهای دوقرن سکوت و بغدادی و تاریخ ایران و ایامه و سوس را نشان

داد به طوری که بیشتر کارهای تحقیقی او مورد پسند محققان داخلی و برخی از خاورشناسان قرار گرفته است، وی از آن پس که دوران جوانی را پشت سر گذاشت، و هم اکنون که در نیمه راه زندگی کام برمی دارد، با نگارش «باکاروان حله» و «ارزش میراث صوفیه» و اخیراً «ارکوحه رندان» تکاور حویش را از راه سنت گرایان بیرون کشید و راهی دیگر در پیش گرفت که تاحدی نمایشگر نوپسندی اوست و در صحن از ابتکار هم بی بهره نیست.

اینک که چاپ اول از کوچه رندان تقریباً همرمان با چاپ پنجم نقشی از حافظ منتشر شده است، من ابتدا کتاب از کوچه رندان را از سرفرصت خواندم و مواردی از آن را یادداشت کردم، آنگاه یکبار دیگر چاپ اخیر نقشی از حافظ را که سیزده سال از چاپ اول آن می گذرد و در این چاپش تصرفات تازه و بجاشده است، بررسی کردم، نه نظر آمد که بد نباشد میان این دو کار ارزشمند مقایسه گویای بشود تا ببینیم يك محقق چگونه به هنگام عبور از کوچه رندان چه دیده است و يك نویسنده را بپاسند با چه نگرشی برای حافظ نقشی تصویر کرده است، فهرست مطالب «نقشی از حافظ»:

چرا حافظ را دوست دارم ؟

آغاز : مردی در ۷۹۱ هـ وجود آمد .

حافظ در عالم لفظ : ۱ - حافظ بعد از قرآن، ۲ - ربان فاجر، ۳ - سیوه

سجن حافظ، ۴ - مسخ اشعار حافظ، ۵ - حافظ در اوج بلاغت.

حافظ در جهان اندیشه : ۱ - حافظ در قیافه مسیح ۲ - بیرون از حصار

تعمد ۳ - حافظ رنج میبرد ۴ - عشق و زیبایی .

هنر حافظ : ۱ - تحلی سه گوینده بزرگ در حافظ ۲ - ربان سعدی

۳ - فکر خیام ۴ - روح مولانا .

انجام : حافظ در حد اعتدال .

فهرست مطالب «ارکوحه رندان» :

۱ - مقدمه، ۲ - شهر رندان، ۳ - فیروزه بواسحق ۴ - میان مسجد و

میخانه، ۵ - رند و محتسب، ۶ - سرود زهره ۷ - سخن اهل دل ۸ - دو رند .

۹ - رند در بن بست، ۱۰ - در دیرمغان، ۱۱ - از میکده بیرون ..

دشتی انگیره خود را برای نگارش چنین بیان می کند. «يك قطعه موسیقی

سما را به وحد می آورد، بدون اینکه لازم باشد ارقن موسیقی آگاه باشید، یا بتوانید

علت تأثیر و کیفیت آن را بیان کنید

حشم انداز زیبایی سوری یا اساطی در شما پدیدار می‌کند ، بدون اینکه بتوانید سر آن را و ارتباطی که آن منبسطه با تحلیلات مهم درونی شما دارد تحلیل و تفسیر کنید .

حربی و زیبایی به هر صورت و شکلی که حلوله کند جان را از وحدت و ستایس امریر می‌سازد و مثل این است که صورت احتنا پایدیری ما را به گفتن آنچه در درون داریم می‌کشد .

من اگر راجع به حافظ چیزی می‌نگارم از این صورت روحی سرچشمه می‌گیرد...» (ص ۱۲)

رزی کوب در مورد امگیره - خود همین حدایت می‌کند . « ارکوحه رندان چه می‌گویم ، راه تازه‌ای به ساخت حافظ . حایی که در مسجد و حلقه ، رؤیایی اروی باقی نموده باشد شانس را ارکوحه رندان ساید بتوان یافت اما کسی که می‌گوید « حافظ در مجلسی دردی کشم » ، آن انداز درمی دارد که در کوحه رندان هم خود را ارشمهای کنجکاوی الفضول پنهان دارد... اگر خویندگان دیگر در مسجد و حلقه رد او را گم کرده اند آیا نمی‌توان در جستجوی او به کوحه رندان بیر بوعیدانه سرکشید ؟ البته که می‌توان ...» (ص نه)

حافظ دمی : « من حندان علاقه‌ای به این ندارم که حافظ پسر کی بوده ، چگونه زندگی می‌کرده ، چه نوع لباس می‌پوشیده ، اولاد داشته است یا نه ، در زمان چه امرائی روزگار می‌گذرانده و ارتباط وی با هر یک از آنها چگونه بوده است . خلاصه از هر چه حافظ را از آسمان تصور اب می‌فرود آورد و در صف شهرهای معمولی در آرد احتنا دارم .» (ص ۱۴)

حافظ رزی کوب . « اما آنچه خود از این کوحه رندان هسته ام آسنایی با حافظ بوده است ، آسنایی با ساعرو محیط او . اگر حرف تازه و دید تازه‌ای در این کتاب بتوان یافت حاصل کوسسی است که برای جستجوی وی کرده‌ام ، از دیوان شعر او (از این کوحه رندان) ... این صدای اوست که سر او را فاتح می‌کند و نمی‌گذارد حتی بعد از قرنهای دراز در حلول بی‌نام کوحه رندان هم شاعر شیراز از نگاه کنجکاوی ستایشگر دیر رسیده در امان نماید .» (ص دوازده)

نعرش دشی : « حافظ را باید در اسعار او جستجو کرد ، در آنجا ریاست ، در آنجا درخشان است ، در آنجا صورت الهه عشق است . ما را چه می‌رسد که حافظ پسر کی بوده است ؟ ! او پسر فکر خود و راده قریحه سوران خویش است . از این کاوس چه سود که آیا در خوابی ساگرد حمیر گیر بوده است یا نه او ساگرد سنائی است ، ساگرد حاقایی است ، ساگرد عطار است ، ساگرد

حیام است، شاگرد ابوالعلائی معری است، حتی در مدرسه فردوسی و رودکی و مسعود سعد و فرحی و منوچهری درس خوانده تا استاد بی بدل گردیده است. (ص ۵۸)

نقاش زرین کوب : « در واقع وی بیشتر فرزند نبوغ خویش بود یا فرزند روزگار خویش و شاید فرزند این هردو در هر حال این نبوغ پرمایه و تأثیر روزگار از همان دوران مکتب باید وی را در خط فکر ابداعه باشد و در خط شعر . این کودک مکتبی که زیباییها و زستیهای شهر رندان را درهوائی کم نور يك مکتب قرون وسطی فراموش می کرد ، در آن غوغای خاوموس مکتب همه حیردنیای خارج را در حوا بهام آلود اسرار آمیز يك تقوی و فضیلت ناملموس عرق می یافت . اما چشم او که چشم يك شاعر بود خیلی بیش از کودکان دیگر می نواست نقابهایی را که کتاب بر چهره دنیا افکنده بود کنار برد . هر چه در عرس می گذشت دنیا برای او بی نقاب تر بود و فضیلت و تقوی بی معنی تر . » (ص ۲۲)

سمحه عمری دشمنی : « آراء و نظریات فلسفی حافظ مستقیماً عکس العمل اوضاع اجتماع است .

به عبارت روستر ، فکرهای حافظ نتیجه است به سبب . مطالب اجتماعی و دستورهای اخلاقی هر مصلح و اندیشه گری واکنش اوضاع اجتماع است . اگر رودشت « کردار يك ، اندیشه يك ، گفتار يك » تعلیم می دهد از آن روست که مردم به این سه اصل عمل نمی کرده اند . نهی از آلوده کردن آب روان و انداختن درخت دلیلی است بر اینکه این روس ناهنجار رایج بوده است . خون کشتن دختر میان اعراب متداول بود حضرت رسول اکرم این عمل رشت و خلاف انسابیت را نهی می فرماید .

حافظ مانند تمام شعرای حقیقی آینه عصر خویش است . فکر قناعت و درویشی و این لهجه تسکین دهنده که می خواهد ، هم خود را آرام کند و هم سایرین را تسلی دهد ، واکنش تاریخ و اخلاق معاصر اوست ، جان پناهی است که سیوع تمدنی و تحاور ، رواج حرص و طمع ، حنون حاه طلبی و کسب قدرت آن را به وجود آورده است . » (ص ۱۴۲)

سمحه عمری زرین کوب : « يك شاعر حوان که حداکثر ، سالهای بین سی و چهل را می گذرانید و با درباری بندوبار يك پادشاه عشرت حوی باده پرسب ارتباط داشته است ، آیا اگر به شیوه بررگان عصر خویش با حوانان دلکش و پیران می فروش سروسری داشته باشد حای شکفتی است؟ بی شك کار مضحکی است هر گاه کسی بخواهد از روی غرلهای وی سر گذشتی از عشقههای هوس آلود

وعیشهای نهایی وی بهم بیاورد. اما داستان احوال نفسانی او را از این غزلها - تا آنجا که بتوان آنها را به ترتیب تاریخ در آورد - می توان تا حدی درست کرد. » (ص ۶۰)

دشی وسك حافظ : « پیشوای يك سبك » از این لحاظ که حافظ مطالب خود را در لفافه استعارات و تشبیهات بیان می کند ، می توان او را پیشوای سبکی بشمار آورد که در عهد صفویه رونقی گرفت و قهرمانانی چون صائب ، کلیم ، عرفی ، طائب آملی در آن سرسنازند و به سبك هندی معروف است ، اما با این تفاوت روس که شاعران سبك هندی به حد اعراق آمیزی سیوه سخن حافظ را بهار بستند و ارجحالب و اسحاجام سخن حواحه میر بهره مند نیستند » (ص ۸۷) ررین کوب وسك حافظ : « گمان دارم او اولین شاعر نام آوری است که در ایران پایه سبك هندی را نهاد و بعد از قربها شعر را از - لقه ادبا و ه جمع علما به مجلس داراریان و محفل رندان گساید و همه را از آن دوق ولد بخشید . . . عبت بیست که بعد از قربها ، ردان شعر حافظ هنر همان ردان سرماسب .

سنتهای عزل - که هنوز در شعر امروز ما هست - قسمت عمده اس به حافظ مدیون است .

حتی قسمتی از شعر نو امروز ما نیز آنچه در ترکیبات و استعارات خویش به شعر و زبان حافظ مدیون است از آنچه به احساس و ادیشه اروپائی ، به بودلر ، ورنلن ، مالارمه و امثال آنها مدیون است کمتر نیست » (ص ۱۱۳) دشی و فکر حافظ : « تفکرات خیام در باره مرگ ، زندگی ، حقارت وجود بشر ، حیرت در برابر راد آفرینس ، همچنین حساسیت شدید وی در مقابل زیبایی طبیعت ، خوسیهای زندگی ، اعتنا فرصت و بهره مندی از عمر ، احساس ناپایداری تمام خوسیهها و خوسیهها ، ظهور سبج مرگ در برابر دهن بیدار او ، آزادی از او هام و بی اعتنائی به مقررات . . . همه در دیوان حافظ منعکس است . ولی طبع معتدل و روح فلاس حافظ همه حا ارتلجی و تنندی این افکار می کاهد و یکنوع لانا لیگری و سهل انگاری راحت بحس بر آن می پاشد .

حافظ بیس از خیام رنج کشیده ، بیس از ارتلجی های رند گابی را حشیده ، محرومیت و فشار آرزو بدوس او بیشتر سنگینی کرده است . با وجود همه اینها بار بدینی او به پایه خیام نمی رسد. » (ص ۲۴۹ و ۲۵۰) . ررین کوب و فکر حافظ : « رند سیر از هم هتل پیر شاپور می اندیشد و

مکرر می گوید که باید عمر را غنیمت شمرد « که دگر باره ملاقات به پیدا باشد ». مثل خیام می گوید و با بیان مکرر حرف او را تکرار می کند که اگر « عشرت امروز به فردا افتد از « دیوان قضا خط امانی » که دارد و « مایه نقد بقا را که سمان خواهد شد » بار مثل خیام با حیرت و شك رندانه می گوید که اسان از آنچه در درون پرده هست خبر ندارد و روزی که این پرده برافتد که می داند حال چه خواهد بود ؟ این اندیشه های خیامی مثل يك فکرات ، حافظ را آزار می دهد و عث نیست که مخصوصاً آنها را مکرر بیان می کند و با بیانه های گوناگون . (ص ۹۸ و ۹۹) .

دستی و مهر حافظ : « وجه تشخص سیوه سخن حافظ حمله بندی و شاددن کلمات در کنار هم است . در این هنر او را می توان سر آمد تمام گوندگان هنرمند شناخت . کیفیت هم آهنگی کلمات حافظ بوارنده چیره دستی را به خاطر می آورد که در آن واحد به دو سیم متفاوت و دور از هم انگشت می رند و ارتکیب آنها بوی وحدان گیری بیرون می کشد . او غالباً از نشاندن کلمات پهلوی هم فهمی پوشیده و گریبان در دهن برمی انگیزد ، به طوری که هموارات معنی سریع حمله ، ابهائی می آفریند و مفهوم دیگری در دهن می آید . » (ص ۸۴) .

ریر کوب و هنر حافظ : « صنعت عمده او ایهام است . نوعی تردستی ریر گانه که ساعر در آن با يك تیر دوشان می زند و يك لفظ را چنان بکار میبرد که خواننده معنی نزدیک آن را به خاطر می آورد ، در حالی که مراد ساعر يك معنی دور تر است یا عکس و یا هر دو . از حمله وقتی در بیان ادویه و نامرادی عاشقانه خویش می گوید : رگریه مردم چشم نشسته در خون است ، خواننده خوب درک می کند که از لفظ مردم مراد ساعر مرده يك چشم است نه مردم چشم اما وقتی در مصرع بعد می خواند که شاعر بالحنی آکنده از عتاب و سکا می گوید : بس که در طلب حال مردمان خون است ، يك لحظه در تردید می افتد که مقصود کدام مردمان است . » (ص ۱۰۲) .

نتیجه

در مورد نقشی از حافظ شاید با کنون به حد کافی بحث شده باشد ، ریر را نویسنده اس در مقدمه چاپ چهارم ریر عنوان « چرا حافظ را دوست دارم » می گوید . « در میان بیش از صد مقاله و نامه و شعر و اطهار سفاهی خوانندگان نسبت به « نقشی از حافظ » که در حه محبوبیت حواحه را نشان می داد نامه اعتراض آمیریکی از خوانندگان اراک خون امری غیر مترقب ، سحت متعجب و متأثر و متأسف ساخت . »

آنگاه جناب دشتی به نامه این خواننده پاسخی مشروح داده است که نقل آن از حوصله این مقال خارج است. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب نقشی از حافظ رجوع کنند.

اما از کوه رندان: چون چاپ اول است و اظهار نظرهای خوانندگان هنوز در حایبی منتشر نشده که از حاصل آنها ملاکی بدست آید ما برای بهتر دانسته شد که مقداری از عبارتهای تاحدی متشابه این دوائر ریر هم قرار گیرد.



تاریخ زبان فارسی

به قلم دکتر پروین نائل خانلری
جلد اول
اشاراب اساد فرهنگ ایران
شماره ۳۵۵، ۲۴ صفحه

یکی از کارهای اساسی که باید در زبان فارسی انجام گیرد تدوین تاریخ تحول آن است. این بررسی حنا که باید و شاید تا کنون انجام نگرفته است. کتابهای متعددی

به زبانهای اروپائی درباره جنبه‌های مختلف زبان فارسی و زبانهای ایرانی نوشته شده که برای تحقیق در این باره قابل استفاده است. از آن جمله است کتاب دارمستتر تحت عنوان «تبعات ایرانی» به زبان فرانسه، و کتابهای «تحقیقات ایرانی» از هو شمان و «اساس استفاق» بان فارسی، از پاول هرن و قسمتهایی از کتاب «اساس فقه اللغة ایرانی» به زبان آلمانی، و کتابها و نوشته‌های متعدد دیگری که بعد از آنها نوشته شده است. کلیه این آثار بر اساس زبان سناسی قدیم با فیلولوژی نوشته شده است و آنچه از این پس نوشته می‌شود بدون تردید باید بر مبنای زبان سناسی نوین به رشته تحریر درآید. شک نیست که انجام این امر منوط به تحرر کافی در زبان سناسی عمومی و زبانهای ایرانی است. «تاریخ زبان فارسی» که جلد اول آن اکنون مورد بحث است اولی کتابی است که به زبان فارسی در این باره نوشته شده است.

این کتاب دارای دو باب است. باب اول شامل اصول و کلیات و باب دوم درباره زبانهای ایرانی از آغاز تا اسلام است. در باب اول مباحث زیر دیده می‌شود: ۱- زبان حبیب ۲- گفتار ۳- واحد صوتهای ملفوظ ۴- دستگاه گفتار ۵- مصوب ۶- صاع ۷- ترکیب واکها ۸- تحول زبان ۹- تحول واکها

۱۰- تحول صرفی، تحول نحوی ۱۱- تحول الفاط و معانی ۱۲- انواع ربانها
 ۱۳- خانواده ربانهای هند و اروپائی ۱۴- ربانهای غیر ایرانی در سرزمین ایران
 باستان و باب دوم شامل بحث ربراست : ۱- ربانهای ایرانی باستان ۲- ساختمان
 پارسی باستان ۳- ربانهای ایرانی میانه ۴- خط و ساختمان ربان پهلوی
 بیشتر این بحث که قبلاً تعدادی از آنها در مجله سخن به چاپ رسیده و
 اکنون عیناً در اینجا چاپ شده است برای اول بار است که در زبان فارسی در آمده
 و الحق که در ترجمه و نقل و نگارش آنها استادی و ذوق به کار رفته است
 همانطوریکه دیده می شود عمده بحث باب اول (شماره های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹)
 مربوط به صوت شناسی (فونتیک) است و چند تای دیگر آنها مربوط به مسائل کلی
 ربان است .

در بحث اول باب اول از ربان به معنی اعم صحبت می شود و در ضمن آن
 مطالب مختصری راجع به شاه ، انواع دلالت ، ادعای ربان (سیدنی ، اساری ،
 دیدنی) ، وضعی بودن ربان و غیره مورد بحث قرار گرفته است .

در بحث دوم از گفتار که نسبت به زبان امری حرئی و انضمامی است صحبت
 میشود . این بحث ناظر به نمایی است که فردینان دوسو سور دران سناس سر یسی
 بین زبان و گفتار قائل شده است . در بدالۀ این بحث ارشادۀ (Signe) - باربی-
 اساس نظریۀ دوسو سور و دودن آن که يك روی آن دال (Significant) است و
 روی دیگرش مدلول (Signifié) به اختصار صحبت شده است . مطلبی که در اینجا
 آمده و محتاج بحث بیشتری است تعریف کلمه است که به این صورت آمده است
 « کلمه عبارت است از مجموع این دو تصور » (معنی تصور لفظ و معنی) میداییم که

تعریف کلمه از نظر زبان شناسی عمومی مشکل است (A. Martinet, Le mot, Problèmes du langage, Paris, 1966 pp 39 - 53)
 و اگر بخواهیم در فارسی تعریفی نسبتاً پذیرفتنی از آن بدهیم باید بگوئیم عبارت است از يك یا
 چند تکوازه (یا واژگ) یعنی کوچکترین واحد معنی دار) و بعد وارد کردن
 مفهوم « تصور » در مورد لفظ صحیح نیست . لفظ فقط بر اساس اصوات ممیز خود
 تعریف می شود و لا غیر . اما تعریفی که از صوت شده بر اساس صوت شناسی است و
 حال آنکه میداییم صوت شناسی امروز حرو زبان شناسی نیست بلکه در کنار آن
 قرار دارد و واج شناسی (فونولوژی) است که مستقیماً به زبان مربوط می شود . در

ابتدای همین مبحث می‌خوانیم که «قوة بطق یا سخن گفتن فطری بشری است» که جای بحث است زیرا امروز بیشتر «بان‌شناسان معتقدند که بطق امری است که پیش آن را خود وضع کرده و فطری او نبوده است». در این باره A. Martinet -

Elements de linguistique générale, §1-3

مبحث بعد راجع به واحدهای ملفوظ است که «واک» نامیده شده واک ترجمه کلمه phonème است که بعضی از بان‌شناسان ایرانی آن را به صورت واح به کار می‌برند. واک چنین تعریف شده «حرء بسیط و مشخص و مفارق را در اصوات ملفوظ واک می‌خوانیم». مراد از قید بسیط در این تعریف آن است که بتوان آن را به اجزائی کوچکتر تقسیم کرد که بعضی از آنها با اجزاء دیگر قابل ترکیب باشند. مسلماً بسیط بودن بصورتی که در تعریف بالا آمده، نمیتواند به تعریف واک باشد زیرا مثلاً «چ» از دو حرء [ا] و [چ] ترکیب شده و واک اداسی و حرء خود در فارسی واح جداگانه‌اند. آنچه در تعریف واح مهم است این است که اگر مرکب است اجزاء آن را واح‌های دیگر قابل تعویض بپسند، یعنی «جانشین‌ساری» (commutation) در مورد آنها صادق بکند، به عبارت دیگر اجزاء آن یک‌بار با انتخاب شوند همانطوریکه هر واح بسیط دیگر یک‌بار با انتخاب می‌شود. در دنباله این بحث مطالبی درباره اصطلاح صامت و مصوب و حرف و غیر ذلک و سابقه استعمال آنها در کتب عربی آمده که بسیار مفید است. علت تسمیه مصوت‌های کوتاه به حرکت ظاهراً این بوده است که در عربی (مثل بیستر زبانهای سامی) این مصوت‌ها هیچگاه ثابت نیستند بر عکس سامت‌ها و بیستر مصوت‌های بلند، بلکه در مستقامت مختلف یک‌ریشه نمی‌پذیرند. سپس مطالبی راجع به رده بندی واکها بدست می‌آید. نکته‌ای که محتاج توضیح است این است که معمولاً در واج‌شناسی واح‌ها را بین دو خط مایل / و در مصوب‌شناسی اصوات را میان دو قلاب [] می‌گذارند اما در اینجا این کار شده و آنچه واک نامیده شده گاهی میان ممیزین « و گاهی میان دوار و () بهاده شده است.

مبحث بعد «دستگاه گفتار» نام دارد و در آن‌های گلو، گلو، تارآوازا، زبان، کام، پرده کام، سختکام، خیشوم و حفره دماغ با دقت و وضوح مورد بحث قرار گرفته است. در همین قسمت انواع تلفظ بر حسب اینکه در کدام نقطه از دستگاه گفتار صورت گیرد و نحوه تلفظ شرح داده شده است.

فصل بعد راجع به مصوت است و در آن اندامهایی از دستگاه گفتار که در بدید آوردن مصوت‌ها در کارند مورد بررسی واقع شده است. بر حسب در کار بودن

این اندامها مصوتها به پسین و پیشین تقسیم میشوند که شرح آن آمده است .
 وضع لبها نیز در خصوصیت مصوتها موثر است که شرح داده شده است، اما مصوتهایی
 که تلفظشان بالهای مدور یا پس کشیده همراه است نام گذاری شده اند. مصوتهای
 نوع اول را مصوب مدور (arrondie, rounded) و مصوتهای نوع دوم را مصوت
 غیر مدور یا پس کشیده یا گسترده (rétractée, retracted) مینامند. در نموداری
 که در ص ۵۶ کتاب آمده ، a مصوب پسین و a مصوت پیشین دایسته سده که
 بعکس اسب (خصوصیتی که در ص ۵۷ برای a, e, i ذکر شده درست دلیل بر
 پیشین بودن a است) . u و û در فارسی امروز باید باین صورت نوشته شوند نه
 بصورت ā, ā̄ (۱) در ص ۵۶ دو بار به همین صورت یاد داده شده اما در ص ۵۷
 باین صورت ā̄ . ā̄ نیز در ص ۵۷ و ۵۸ به همین شکل نوشته شده) زیرا خط
 افقی بالای حرف علامت امتداد است و امتداد در فارسی امروز فقط در شعر
 مهیر است آریهم دلایل تاریخی. در فارسی فصیح امتداد مصوتها مهیر نیست بلکه
 از نظر سبکی رستار است . مطالبی نیز راجع بامتداد یا کمیت در این فصل
 آمده که بسیار مفید است . آنچه دربارهٔ فرق مصوب مرکب و گروه مصوت گفته
 شده قانع کننده نیست . در گروه مصوتهایی چون ā̄ یا u در کلماتی چون
 p.ii «پائی» و u.ii «روئی» هیچ فاصله‌ای بین دو مصوت نیست و با این حال
 دو مصوب اند. ملاک مهم در اینجا یکی بودن انتخاب (choix, choice) و ساینده
 (فرکاس) است .

صامت که موضوع فصل بعد است بادقت و وضوح شرح داده شده است. در ضمن
 همین، مبحث به اصطلاحات انواع صامتها در کتب قدیم عربی نیز اشاره می‌شود
 که بسیار سودمند است. در پایان همین مبحث توضیحاتی راجع به همزه و قاف
 و غن آمده است . در خصوص همزه لازم است گفته شود که تلفظ آن از
 تنگ شدن عضلات گلو و با فشار گدستن هوا از میان آن حادث نمی‌شود بلکه
 از باز شدن یا بسته شدن ناگهانی تارآواها حادث میشود . اما قاف و غن
 همانطوریکه در ص ۷۵ گفته شده در فارسی امروز یکی است و آن يك انسدادی
 آوایی است منتهی بین دو مصوت تلفظ آن فرق میکند و به صورت سایشی درمی‌آید .
 مثلاً در کلمات «آقا»، «شغال» و غیره. در همین قسمت در ص ۷۴ س ۱۰ طاهر آ
 قاف غلط و غین درست است .

ترکیب واکها درمبحث بعد بررسی میشود . در اینجا هجا تعریف شده و اسکالات تعریف آن از نظر روان‌سناسی مطرح شده است . در ضمن به سابقه این مفهوم و اصطلاحات آن برد دانشمندان اسلامی اشاره شده که بسیار مفید و ارزنده است . این فصل روی هم رفته یکی از فصول بسیار مفید کتاب است . در فصل بعد که از تکیه کلمات صحبت می‌شود نیز مطالب مفید و تازه فراوان است ، منجمله مشخص کردن تکیه طبقات دستوری زبان فارسی که در کتاب « وزن شعر فارسی » نیز مورد بحث قرار گرفته است . در ص ۸۹ در مقابل ton « آهنگ » به کار رفته است . آهنگ برای intonation که نوای گفتار را تشکیل میدهد مناسب‌تر است و برای ton در بعضی زبانها که همان آهنگ است منتهی بصورت پرده (موسیقی) بالا و پائین میرود و نفس آن درسب نظیر نفس واحها است باید اصطلاح دیگری برگزید ، شاید کلمه « و احج » که بعضی پیشنهاد کرده‌اند بد نباشد

فصل بعد راجع به تحول زبان است که بار برای خواننده فارسی زبان که شاید برای نخستین بار با نوشته‌های زبان‌سناسی به زبان فارسی روبرو می‌شود بسیار آموزنده است . آنچه دربارهٔ علت تحول واکها در ص ۱۰۴ گفته شده یعنی اینکه « ادای بعضی از واکها مستلزم نیروی عضلانی بیشتری است ، تمایل به کم‌کوسیدن ایجاب میکند که آنها را در گفتگو به واکهایی که ادای آنها نیروی کمتری میخواهد بدل کنیم » به این صورت که بیان شده درست نیست مسلم است که در گفتار واحهایی که در کنار هم قرار میگیرند درهم تأثیر می‌کنند یا به عبارت دیگر مشمول قاعده تحاس (assimilation) میشوند (مثالهایی که در همین صفحه و صفحه بعد داده شده مربوط به همین نوع تحول است) . اما اینکه در يك زبان ادای بعضی از واکها دسوار باشد واقعیت ندارد ، چه مسلم است که ادای واکهایی که در يك زبان وجود دارد برای متکلمین به آن زبان اشکالی ایجاد نمیکند و اگر بعضی واکها بمرور زمان به واکهای دیگری تبدیل می‌شوند علل دیگری دارد . توحیهی که در ص ۱۰۵ از تبدیل h به g در گروه صامت sk شده یعنی منوط دانستن علت تبدیل به مصوب بعد از گروه صامت درست نیست چه این تبدیل در کلمات اسک ، رشک و غیره نیز دیده

میشود. علت تبدیل، وجود صامت بی‌آوای تفضی است که باعث از بین رفتن «دمس» (k aspiration) که صامت بی‌آوا است می‌شود و آن را به g یا تلفظی نزدیک به آن تبدیل می‌کند. این تحول بعد از S نیز پیش می‌آید همان‌که «اسب» بصورت «اسب»، «ستن» بصورت «سدن» و غیره تلفظ می‌شود (بعد از S) نیز گاهی به k یا تلفظی نزدیک به آن بدل می‌شود: دشت - دشد و غیره).

آنچه در ص ۱۰۶ گفته شده که «بسیاری از ساختها (صیغه‌های صرفی اسم و فعل) که در گفتار همیشه مورد لزوم نیست از میان می‌رود و بعضی ساختهای نو بر حسب ضرورت به وجود می‌آید» به این صورت قابل اثبات نیست.

مطالب بحسب بعد (تحول واکها) علمی و روس است و در واقع نتیجه علمی تحقیقات زبان‌شناسی در این مورد به اختصار و با زبانی ساده به فارسی بیان شده است. فصل بعد «تحول صرفی و تحول نحوی» عنوان دارد که از تمییز ساخت کلمات و تغییر «حالات نحوی» صحبت می‌کند و در آن مطالب مفیدی بطور تحولات قیاسی و تغییر کلمات قاموسی (واژگانی) به کلمات دستوری (دو اصطلاح کلمات قاموسی و کلمات دستوری در خود کتاب بیست و هفتمین آنها با کلمات دیگری بیان شده است) مورد بحث قرار گرفته است. همچنین طرق نشان دادن نقش نحوی کلمات و تحول آن از فارسی باستان تا فارسی دری با ذکر مثال به خوبی نشان داده شده است. اما آنچه در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ به عنوان مثال آورده شده، بیشتر نمودار تغییرات صوتی (فونتیکی) است به صرفی زیرا احراء سارمده فعل مضارع یا جمع به جای خود باقی مانده و فقط از نظر صوتی دچار تغییراتی شده است. در همین فصل (ص ۱۲۲) مرفم (morphème) به «احراء صرفی» ترجمه شده که درست نیست؛ مرفم کوچکترین واژه (یا نکواژه یا واژک) دستوری است.

فصل بعد (صفحات ۱۴۲-۱۳۱) از «تحول الفاظ و معانی» بحث می‌کند. این فصل یکی از بهترین فصول کتاب است که مطالب مفید در آن فراوان است. از بین رفتن بعضی کلمات و بوجود آمدن کلمات تازه از راه تشبیه و ترکیب و استقاف و اقتباس الفاظ بیگانه در بحسب اول و تحول معانی کلمات و علل آن (علل ذهنی و لفظی) در بحسب دوم آن باختصار باز نموده شده است.

فصل بعد (صفحات ۱۵۶-۱۴۵) راجع به «انواع زبانها» است و در آن بر اساس معیارهای قدیم یعنی ملاکهای که سلاشر (Schleicher) بدست داده است، زبانها طبقه بندی شده اند. طبقه بندی سلاشر همان طبقه بندی سه گانهٔ باک هجائی-پیوندی-تصرفی است که در کتابهای کهنهٔ زبان شناسی دیده می شود و امروز دیگر هیچ کس آن را قبول ندارد و مؤلف در ص ۱۵۰ به این مطلب اشاره می کند. سپس مطالبی در خصوص زبان شناسی تاریخی و تطبیقی و ساریجهٔ آن و بعد کلیاتی دربارهٔ ساحه های زبانهای هند و اروپائی و غیره آمده است. البته این نکته را باید گفت که امروز برای طبقه بندی زبانها ملاکها و روشهای دیگری وجود دارد که در این فصل به آنها اشاره شده است. A. Martinet

A Function of View of Language, pp 66-102

E. Benveniste *La Classification des Langues*, CHL. t. XI, 1952-53.

فصل دیگر خانواده زبانهای هند و اروپائی نام دارد و صفحات ۱۵۹ تا ۱۷۶ کتاب را اشغال کرده است. مطالب آن همان تقسیم بندی سنتی زبانها و لهجه های هند و اروپائی است ارفاقی که برای تعداد متکلمین این زبانها داده شده کهنه و مربوط به حدود سال پیش است. جای آن بود که آنها از روی آخرین چاپ یکی از دایرة المعارف های فرنگی نقل می شد. در ص ۱۶۶ س ۲۰ میلادی علط و قبل از میلاد درس است.

فصل بعد (صفحات ۱۹۳-۱۷۹) «زبانهای غیر ایرانی در سرزمین ایران باستان» نامیده شده و در آن از زبانهای سومری، عیلامی، اکدی، آرامی و سریانی صحبت شده است البته وجود این فصل شاید در این کتاب که يك کتاب مقدماتی در باب تاریخ زبان فارسی است لازم نبود، هر چند در مقدمهٔ کتاب (ص ۷) این امر حنین توحیه شده که زبانهای غیر ایرانی رایج در ایران در تحول زبانهای ایرانی تأثیر داشته اند. اما کیفیت تأثیر این زبانها در تحول زبانهای ایرانی به هیچ وجه روشن نیست و اگر حنین حیری وجود داشته حنهٔ کاملاً عرصی و کماری داشته است، و اگر قرار بود از زبانهایی که مستقیماً به فارسی مربوط نمی شوند بحث شود می بایست در وهلهٔ اول از زبان پارتی صحبت شود که تأثیر آن در تحول زبان فارسی قطعی و آشکار است. در اینجا باب اول کتاب پایان می پذیرد و باب دوم که در خصوص «زبانهای ایرانی از آغاز

تاریخ تا اسلام، است آغاز میگردد. باب اول چنانکه خود مؤلف در مقدمه ص ۷ به آن اشاره کرده است در حکم مقدمه‌ای است برای مباحث بعد و البته چون مطالب این باب با تاریخ زبان فارسی ارتباطی ندارد و کلیاتی است راجع به زبان‌شناسی، جای آن داست که در کتابی جداگانه چاپ میشد و تاریخ زبان فارسی مستقیماً از باب دوم شروع میشد.

بختین فصل باب دوم (صفحات ۲۲۱-۱۹۹) راجع به «زبانهای ایرانی باستان (مادی - سکائی - پارسی - اوستایی)» است و در آن به اختصار ادراک زبانها صاحب سده و جدول حروف این زبانها نیز داده شده است. در ضمن فهرستی از نوشته‌های موجود فارسی باستان آورده شده است. معنایی که در ص ۲۲۰ از «واک» فهمیده میشود با توصیفی که در ص ۳۱ از واک (فونم) سده منطبق است. واک در اینجا (و در ص ۲۲۵) معنی صوت (son) میدهد اعم از اینکه ممیز باشد یا نه. زیرا میدانیم که ۴۸ حرف اوستایی نمودار ۴۸ واح (یا واک) ممیز است بلکه در زبان اوستایی بیش از ۶ مصوب و ۲۱ صامت بعنوان واح وجود دارد، رک. F. Benveniste, Le système phonologique de l'iranien ancien, BSL. T. LXIII 1. pp 53-64.

فصل بعد (صفحات ۲۴۲-۲۲۵) «ساختمان پارسی باستان» نامیده شده و در آن از واکها، ساخت نام (اسم، صفت، ضمیر)، ساختمان فعل و ساختمان جمله و تفاوت‌های پارسی باستان با اوستایی به اختصار بحث شده است. در قسمت ساخت نام ریشه و ماده که گاهی مایه نامیده شده و اجزاء ماده سار و صرف نام (حالات فام) مورد بحث قرار گرفته است. برای حالات هشتگانه نام، اسم‌های فارسی زیر پیشنهاد شده است: کنائی (فاعلی)، آئی (حالات ندا، چون در فارسی در بسیاری از موارد اسمی که منادی واقع میشود به -ا ختم میشود)، واستگی (حالات اصفه) رائی (مفعول صریح، چون در فارسی دری مفعول صریح اکثرأ ناوارد همراه است)، بائی (مفعول معه)، برائی (مفعول غیر صریح)، ازی (مفعول عنه)، اندری (مفعول فیه). ظاهرأ مؤلف در این نامگذاریها از نام این حالات در زبان پهلوی که مثلاً برای مفعول عنه hačiših (ablatif) (از آن بودن) برای مفعول معه patiših (instrumental) (به وسیله)، با آن بودن) برای مفعول غیر صریح abiših (datif) (به آن بودن) به کار رفته است (رک. سخن

۲۰/۱ ص ۳۵) الهام گرفته است. در بحث ساختمان فعل از وجوه مختلف فعل، رمان فعل، باب (Voice, Voix) های فعل (باب گذرا، باب مجهول، باب ناگذر)، نمود (aspect)، صرف فعل، مصدر، صفت فاعلی و سبب مفعولی و پیشوندهای فعل صحبت شده است.

فصل بعد (صفحات ۲۸۳-۲۴۵) راجع به «ربانیهای ایرانی میانه» است و در آن از زبانهای پارتی و فارسی میانه که مؤلف آنها را پهلوانیک و پارسیک (پارسی میانه نیز به کار رفته ص ۳۰۲) می نامد صحبت می شود و در مقدمه فصل، معانی کلمه پهلوی در نوشته های ایرانی و اسلامی مورد بحث قرار میگیرد و علت انتخاب پارسیک و پهلوانیک نیز ذکر میشود.

در این فصل از خط و متون این زبانها نمونه هایی با ترجمه بدست داده شده. عکس چند سکه اسکانی و ساسانی که دارای نوشته است نیز آورده شده و سپس اشاراتی به متون پهلوی سده ویک صفحه از دینکرد برای نمونه بصورت عکسی چاپ و به خط فارسی حرف نویسی و بعد ترجمه شده است. در دنباله این قسمت از ربانیهای سغدی و خوارزمی و حتی و تجاری به اختصار بحث شده و گاهی نمونه هایی از متون این زبانها به خط اصلی و با ترجمه آورده شده که روی هم رفته برای خواننده ایرانی مفید است. در هفتم فصل درص ۲۶۲ جدول اسامی شاهان ساسانی داده شده که چندان لازم نمی نموده است.

فصل آخر (۳۱۶-۲۸۷) راجع به «خط و ساختمان زبان پهلوی» است پهلوی در اینجا نیز به معنای عامی که مؤلف در فصل قبل به آن داده و آن را شامل پهلوانیک و پارسیک دانسته به کار رفته است ولی در پاره ای موارد فقط در معنای پارسیک استعمال شده است. در بحث اول این فصل خط پهلوی به اختصار بررسی شده است و از گفته مورخینی چون ابن ندیم و حمزه اصفهانی قسمتهایی راجع به خط نقل شده است. به خط مانوی و خط سغدی و خط برهمایی نیز مختصراً اشاره شده و الفبای بعضی از این خطوط نیز آورده شده است. بحث دوم فصل مربوط به ساختمان زبان پهلوی یعنی زبانهای پارتی و فارسی میانه است که در آن به اختصار اختلافات این دو زبان با زبانهای باستانی نموده شده، سپس از واکهای فارسی میانه بحث به میان آمده است. آنگاه از ساختمان نام، صرف نام، ساختمان فعل، صرف فعل و ساختمان حمله با اختصار بحث شده است و کلیه این مطالب مربوط به پارسیک است نه پهلوانیک. اینکه در ص ۳۰۲ هم فصل گفته شده «هیچ شك نیست که تفاوت میان مصوتهای کوتاه و بلند در پارسی میانه تنها در امتداد بوده و چنانکه در فارسی امروز دیده می شود

اختلاف رنگ نیز میان این مصوتها وجود داشته است» قابل تأمل است و هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند در فارسی میانه اختلاف رنگ میان مصوتهای کوتاه و بلند وجود داشته است.^{۳۰۳} در ضمن صامتهای انقباضی فارسی میانه به «ث» و «ذ» میریم. مسلم است که در اواسط و اواخر دوره فارسی میانه تلفظ «ث» نه به صورت واح و نه بصورت واحگونه وجود داشته است. در مورد تلفظ «د» که در فارسی دری تا قرنهای هفتم و هشتم و حتی شاید نهم گونه‌ای از «د» بوده است نیز نمی‌توان با قطعیت گفت که در چه تاریخی در فارسی میانه پیدا شده است. با احتمال زیاد پیدایش آن از اواخر عهد ساسانی پیشتر نمی‌رود. البته در این فصل بهیچ وجه مشخص نشده که منظور از فارسی میانه زبان چه عهدی است و ملاک مشخص کردن واکها تلفظ چه دوره و چه متونی (متون زردشتی یا مابوی) است. در همین صفحه س ۱۸ بعد از غلط و قبل از صحیح است.

در ص ۳۰۴ گفته شده «واک «ب» میان دو مصوب شاید ابتدا به «ذ» و سپس در اواخر عهد ساسانی به «د» بدل شده و به این طریق کلمه‌ای که در خط پهلوی همیشه بصورت «پیت» و «پیتَر» ثبت شده در تلفظ مراحل سه گانه «پتر» و «پذر» و «پدر» را پیموده باشد. این مطلب درست نیست. مسلم است که «ب» بعد از مصوب و بعضی واحهای دیگر یا پس از دو مصوب ابتدا به «د» بدل شده و بعد کلیه دالهای بعد از مصوت به «د» تغییر یافته و بعدها این «د» در فارسی دری دوباره به دال تبدیل شده است.

در صفحات ۳۰۸-۳۰۷ برای فارسی میانه چهار حالت کنائی، رائی، وابستگی و برائی ذکر شده که درست نیست و این درست نظیر قائل شدن حالت برای فارسی دری است که اکثر دستور نویسندگان کرده‌اند. زیرا اگر حالت را آنچه در بابهای تصریفی وجود دارد بدانیم در زبان فارسی میانه و فارسی دری وجود ندارد، در ص ۳۰۹ گفته شده که پیشوندهای فعل خود معنی و مورد استعمال جداگانه ندارند. حقیقت نیست؛ بیشتر آنها بصورت «قید» و «حرف اضافه» هم به کار می‌روند. در ص ۳۱۱ فعل ماضی در فارسی میانه بصورت ناقص شرح داده شده و مبهم است.

در پایان کتاب فهرست لغات و اصطلاحات به ترتیب الفبای فارسی و با معادل فرانسه آنها در ۱۱ صفحه آمده است و سپس فهرست منابع و مراجع درج شده که بهتر بود به ترتیب الفبایی می‌آمد. این کتاب روی هم رفته از

کتابهای مفیدی است که مطالعه آن معلومات زیادی به خواننده میدهد، خصوصا قسمت اول آن که در آن مطالب بنیادی زبان‌شناسی با توجه به زبان فارسی نوشته شده و در انتخاب اصطلاحات فنی و شواهد و امثله حسن سلیقه و دقت به کار رفته است. آنچه حای آن در این جلد حالی است بختی است کلی راجع به زبان فارسی و زبان یا زبانهایی که فارسی از آنها مشتق شده است تا خواننده از همان ابتدا متوجه علت وجودی بعضی از عناصر کتاب شود و بداند چرا از اوستا صحبت میشود و از ساختمان فارسی باستان صحبت میشود و چرا از پارسیک بحث میشود و از پهلوانیک بحث میشود.



عنوان رساله‌ای است در ۱۷۳

صفحه متن و ۴ صفحه مقدمه‌ای

کوتاه فراهم آورده آقای پرتو

علوی، انتشار یافته در خرداد

بانگ حرس

راهنمای مشکلات دیوان حافظ

نویسنده پرتو علوی ۱۷۷ ص

۱۳۴۹ در چاپخانه موسوی از طرف سرک سهامی انتشارات خوارزمی به قطع

و زیری کوک . دارای فصلها و عناوینهای زیر

۱- تصوف و نحوه ظهور و تطور آن تا قرن هشتم

۲- اقتباسات حواشی شیراز از آیات قرآن مجید و اشارات به احادیث

و تفاسیر

۳- برخی ارمغانی مشکل حواشی سمن الدین - محمد - افط سیراری

۴- معانی کلمات و لغات با سواهد آن .

۵- سرب المتلها و ارسال المتلها.

و سرانجام : فهرست آیات مورد استناد و فهرست آیات قرآنی و

احادیث .

در نخستین بحث مؤلف کوشیده است تا از گفته‌های عقیقی استاد جامع الارض

و برخی منابع‌های دیگر همچون : رساله قشیری و فحاج الانسجامی و مصباح

الهدایة و حرا اینها حکوینگی پیدایی تصوف اسلامی و تطور و تحول آن را به زبان

ایران بار گوید و در این منظور تا حدی که ارماحدها به دست آورده و به دست

پیش خواننده گذاشته و سرانجام سخن را به حافظ کشاده و به سبب آراء و دیدهای

او با آوردن بیتهایی از ساعرا ساره کرده است

نویسنده در برابر «تصوف عابدانه» به «تصوف عاشقانه» قائل شده و مکتب بررگانی مانند: سنایی و عطار و مولانا بلخی و حافظ را مکتب «تصوف عاشقانه» نام نهاده است. به راستی هم مکتب این بررگان ایران با آنچه صوفیان در آثار گفته اند تفاوت بسیار دارد و چنانکه ابن خلدون در مبحث دانشهای اسلامی تصوف را دانشی اردانشهای اسلام سمرده است، دیگر مؤلفان نیز تصوف را علم خاصی می دانستند. سهروردی^۱ نخستین باب تألیف خویش را «در منشاء علوم صوفیان» آورده و در باب سوم درباره «فضیلت علم صوفیان و اختلاف طریق ایشان در آن»^۲ بحث کرده و این علم را «فریضه» سمرده است و می نویسد: علمی «فریضه» است که با کتاب (قرآن) و سنت سازگار باشد و آنگاه به نقل گفتارهای بررگان تصوف درباره این علوم و اختلاف طرایشان می پردازد و از دانشهای مربور بدینسان نام می برد:

علم احلاس و معرفت آفتهای نفوس و هر آنچه مایه تباهی کردارها است. سناسایی خاطره ها و تفصیل آنها. علم وقت، علم حال، علم باطن. علم بیع و شراء و نکاح و طلاق، علم توحید، طریقه بطرواستدلال و طریقه نقل و علم فرایض پنجگانه و علم امروبهی و استقامت به معنی نیازمندی به خدا در صحت عزم، که این را ارپایه های تصوف سمرده اند و سرانجام ار علم نفس و سناسایی آن (خود) سخن می گوید و آن را عزیزترین دانش ددرند صوفیان می داند، آری همی دانش یا طریقه تصوف راهدانه بود که سرانجام تحولها یافت و اساس مکتب عرفان را بنیان نهاد و خود سناسایی را که از دیر باز برخی ارفیل سوفان یونان بدان ارجح می نهادند و سپس در اسلام بدان حد اهمیت داشت که شناسایی پروردگار را مشروط به سناسایی «خود» می دانستند، اساس معرفت دیگر حقیقتها شمرد، خود را از اینرو شناسیم تا دیگران را بتوانیم شناسیم، رغبتها و میل های نیک و بد خود را بشناسیم به وسوسه های سهوانی خود پی ببریم، به خطر بزرگ وحشتناک ترین غریزه نفس یا خودخواهی و خودپرستی آشنا شویم و این رذیلت را که سر حشمة همه حویهای پلید و مانع تمام فضیلتهاست از خود برانیم، جنس غریزه ای را که از یک سو مایه نقای سل و از سوی دیگر قهارترین و نیرومندترین غریزه ها است، این خودخواهی یا حب ذات را چگونه تعدیل کنیم و آن را از کج روی و خرابکاری به حسان بارگردانیم و به راه راست رهبری کنیم؟ بسا چنین مانع بزرگی چگونه می توان به هدف عالی عرفان که انسان دوستی است نایل آمد؟

در اینجا است که مکتب عرفان برای سرکوب این غریزه و به راه راست آوردن آن به وسیله‌ای عالی دست یافت و آن را بارها برای حصاره‌جویی این بیماری روانی یا خودپرستی درنوبت آزمایش آورده، و به درمان آن پیروزی یافت و سرانجام آن را اساس تربیت و تهذیب انسان قرارداد و راه رسیدن به سوی کمال انسانی یا انسان کامل شدن را آن وسیله دانست، راهی هموار و تابناک به سوی دربرگرفتن بحر خود، یا عجب دیگران، مهربی که رفته رفته به بشر دوستی مطلق باصرف نظر از رنگ و دین و ملیت و براد متهی می‌شود، حنن راهی بحر عشق چه می‌تواند باشد، آری تنها عشق است که درخشندگی و تابندگی آتش‌سوزان آن آدمی خودخواه و خودپرست را بحر خود به وجودی دیگر یا معشوق، متوجه می‌سازد، و تحم محبت محبوب دلارام را در دل وی می‌کارد، محبتی برتر و والاتر از همه مادر و پدر و برادر و خواهر که مبتنی بر عادت و اس است به بیروی حادثه دو دل داده، محبتی که عرصه بیشتر عاشق را به درد دوری و دور دور و فراق دچار سازد، سعله‌های حاسور آن فرورنده‌تر می‌گردد و تا بدانجا کشیده می‌شود که عاشق ارحان و دل‌آزاده حابباری و فداکاری در راه دلدار می‌شود، محبتی که به گذشت زمان و اندک اندک به سنگان و همراهان دلدار نیز انتقال می‌پذیرد، دمدم امواج آن، گسترش می‌یابد، از حانه دلدار به کوچه او و از کوچه او به کوی او و از کوی او به شهر او از شهر او به کشور وی می‌رسد و سرانجام سرتاسر این جهان را به خاطر دلدار دوست می‌دارد و هدف عالی عرفان که بشر دوستی مطلق است تحقق می‌پذیرد.

در اینجا است که مرشد یا رهبر آگاه می‌تواند این عشق مجازی را به عشق حقیقی که یگانه وسیله رسیدن به هدف عالی است بدل سازد عشق به خدا، عشق به حقیقت، عشق به دانش و هنر، عشق به همه، عشق به بشریت و انسان دوستی که «منزل» عالی «رهرو» عرفان است. چنین است مکتب شریف عرفان ایران که هدف بلند و آخرین «منزل» آن انسان دوستی و وسیله بیل بدان هدف، عشق است خواه عشق مجازی و خواه حقیقی، به همین سبب می‌بینیم که عارفان بزرگ ایران بیش از هر موضوعی به عشق دربرگرفته و اینهمه آنرا ستوده‌اند، حافظ عارف بلند پایه در این بیت وسیله و هدف را نام بدینسان آورده است

در عشق حانقاه و حرا باب شرط نیست

هر جا که هست پرتو روی حبیب هست

او برای عشق رمان خاصی قائل نیست و می‌گوید

آن دم که دل به عشق دهی حوس دمی بود

در کار حیر صاحب هیچ استعاره نیست.

محرم اسرار عشق را حان علوی عارفان می‌داند:

هر دلی را اطلاعی نیست بهر اسرار عشق

محرم این سر معنی‌دار علوی حان ماست

مگر عارفان نمی‌گفتند که آدمی از «حان» یا پرتوی از روح خدا (و

بمخت فیه من روحی)^۱ و کالد حاکی ترکیب شده است؟

کالدی که همه آلودگیها همچون خود پرستی یا سرچشمه حسد و رشک، دشمنی و کینه‌بوری، دروغ و نادرستی و دو رویی و جنگ و آدم‌کشی و همه خوی‌های پلید آنان بر حاسته اسب و «حان» همواره ارهمدمی با این کالد در ریح و عذاب است؟

«سکایت ناله بی ارحدایبها» همس فراق حان از روح و عالم الهی اسب مولانا «سینه‌ای سرچه سرچه از فراق می‌خواهد» تا به شرح استیاق حان بپردازد او عشق را سیفتگی «حان» در آمیخته با کالد، به روح الهی می‌شناسد، چنین آدمی را ارپلیدیهای کالد که سرچشمه آنها خود خواهی اسب و می‌رهاند، آری این «عشق طیب» حمله علت‌های ماسب» علتها یا بیماریهای روانی:

خودخواهی، رشک، کینه‌توری و ... این عشق ما را به روح الهی که خیر محض اسب می‌رساند بشریت را که «خلیفه خدا» (انی - اعل فی الارض - خلیفه)^۲ است در دیده او عریز و گرامی می‌کند، و خلاصه این وسیله یعنی عشق انسان را به مرحله کمال آدمیت یعنی بشردوستی مایل می‌سازد. این مفاهیم عالی در سراسر آثار عارفان بزرگ ایران به اهمش تعبیری که مولانا فرموده است به چشم می‌خورد در مکتب عرفان حافظ هم به همس نکتته برمی - خوریم با ریشه کاریها و ظرافت حوییهایی حاسی که در لطف سخن معجزه آسای وی به کار رفته است.

و اما درباره استفاصاب حافظ ارقر آن مجید و احادیث چنین کاری بسیار ستوده و سودمند است و به عقیده این ناخیر هر چه درباره بزرگانی خون - حافظ نوشته شود که خواننده را به گوشه‌ای از پایگاه سچندانی یا دانستیها یا معتقادات و روشها و سرانجام شخصیت آنان رهبری کند، خدمتی به ادب فارسی و عرفان تابناک ایران به شمار خواهد رفت و نسل جوان را رهنمودی در شناسایی میراث‌های گرانقدر ملی ما خواهد بود.

اما در این قسمت هم چنانکه یاد کردم هر چند کاری سودمند اسب، بهتر است

این نکته‌ها را در چاپهای بعد مراعات فرمایند:

۱ - - - - - سورة ۱۵ آیه ۳۰ و سورة ۳۸ آیه ۷۳

۲ - - - - - سورة ۲۴ آیه ۳۰

- ۱- اغلاط حای فر اوان تصحیح سود .
- ۲- مأجدهای احادیث و سایر مطلبهای مقول مانند بوسته عرحه م
سادمان و گفته اد الفضل بیهقی (درس ۵۷) و حر اینها داده سود.
- ۳- نه جای برخی از آیات واحادیث که خندان با بیت متناسب نه نظر
می آید و معلوم نیست که بیت اساره نه واقع اسب یا داستان (ص ۵۷) و (ص
۶۲) که اساره نه قسمتی از آیه اسب یا (ص ۶۴) که اساره نه قسمتی از داستان
یوسف اسب نه آیه . و دیگره وردها ، چه بهتر بود که داستانهای «اسرائیلیات»
را که درفسیرها آمده و بیشتر ساعران ایران درآیات خود به آنها اساره کرده
و هم اکنون فهم آنها برخوانان دسوار است نه عین نقل می فرمودند ، ارقمیل
داستان سلیمان و طوفان نوح و حر اینها
- ۴- از نه کار بردن کلمهها و ترکیههایی مانند . بالاعاب (ص ۶۱) و -
الماوی (ص ۸۱) و فوق الدکر (ص ۴۴) و اصناف متفرقه - سح قدیمه - انکله
متبر که و تراوساب (ص ۴۴) و مانند اینها و نه ویره کلمه (پیشک) در عواری
که هنوز مورد شک اسب خود داری فرمایند.
- قسمت سوم نیز حالی از فایده نیست ع - حمد برخی از آیات مثل
همچنان با مفهوم به نظر می رسد و درباره هیچیک از آیات با تصرفهایی که
باسحان و دیگر اهل ادب گذشته در آنها به کار برده و با به دست بیامدن نسخه
یا نسخه های صد در صد مطمئنی نمی توان به صرس قاطع حکم کرد اما حسن
بجتهایی را هم گرد آوردن کاری سودمند اسب.
- در بحث معانی لغات با اینکه مؤلف سعی کرده اند از سیوه معمولی که
خندی است آبرا برخی از استادان برگزیده اند بهره گیرند ، با رعم در برخی
ارجاعا سیوه مر بور به حشم می خورد و آن خنان اسب که استاد یا لغاب را نه
تلاهد می دهند که آنها را از فرهنگها ، جوید و در ریسر کلمه دسوار بگذارند
و یا نه علت گرفتاریهای سیار [تدریس - تألیف - سخنرانی - مقاله نویسی
و . .] خودسان معنی لغب را از فرهنگ می نویسند خواه با معنی کلمه در آن
ساعد سارگار ماسد و خواه ماسد و گاه هم از لحاظ عمل نه احتیاط ، خندی
معنی متضاد را بالای کامه می نویسند و استنباط معنی واقعی کلمه را نه خواننده
و اگذار می فرمایند دراین تألیف یکی دومورد از این قبیل نقل می سود
توفیر در لغب به معنی افزوده شدن است (المنجد)
گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل و دین را همه در بارم و توفیر کنم (ص ۱۱۸)
راه نه دخی بردن (ص ۱۲۹) را در این بیت حافظ ساهد آورده

زهد رندان بو آموخته راهی بدهی است

❖ من که بد نام جهانم چه صلاح بدیشم ؟

و معنی آن راهم از حاشیه حافظ قزوینی نقل کرده (بی ذکر صفحه)

ویتی هم از کمال اسماعیل بدین سان شاهد آورده اند:

مقصود نده ره به دهی می برد هنوز

گر باشد ز نور صمیرت هدایتی

(نقل از دیوان بی ذکر صفحه)

آقای دکتر فیاض در حاشیه بیهقی ص ۴۰۶ شعر کمال اسماعیل را نیز

شاهد آورده و ساهی هم از ابوری بدینسان نقل کرده اند:

آحر این هر یکی رهی بدهی اسب

کفر محص این نحبیک طوسی است

در بیهقی این کنایه حسی آمده است «وسخن وی بشنوم اگر راه به دیه

برد وی را بحوانیم و بواخته آید» (ص ۵۵۹)

«و حواحه احمد حسن سخن او بشنود و راه به دیه برد و در ایستاد تارفت

اورا به حیلک به امیر محمود .. رسایدند.» (ص ۴۰۶) در صفحه ۴۹۰ بیهقی نیز

بدینسان آمده است: «و اگر رقی نیست و راه به دیه می برد، آنچه گفته اند

در قواعد تاباوی رسولان فرستد.» (ص ۴۹۰) آقای دکتر فیاض در حاشیه نوشته اند:

راه به دیه بردن چنانکه سابقاً هم در حاشیه گفتیم به معنی حقیقت داشتن و

درست بودن است. سابقاً در حاشیه ص ۴۰۶ نوشته اند: راه به دیه بردن گویا

به معنی موفق شدن و به مقصد رسیدن اسب و سپس بیب کمال اسماعیل را شاهد

آورده اند و آنگاه می نویسند: راه به دیه بردن در این کتاب و در سخن دیگر

استادان بیرهست و گویا به معنی صورت معقول داشتن و حق به جانب بودن است

و سپس بیت انوری را شاهد آورده و آنگاه نوشته اند: برای مرید تحقیق رجوع

کنید به دیوان حافظ جاپ آقاییان قزوینی و دکتر غنی ص ۲۳۴ آقای پرتو

علوی هم همین معنی اخیر را بدینسان آورده اند: کنایه از صورت صحیح و

معقول سخنی یا کاری است.

مرحوم دهجدانیر در امثال و حکم سه شاهد بیهقی را بی ذکر صفحه آورده

و سپس بیب انوری و کمال اسماعیل را نقل کرده و آنگاه این سواهد را نیز

آورده اند

زیرا که حدیث تو به ده راه نماید

گفتار حر از تو نبرد راه سوی ده .

منوچهری

نه غریب است مرا این نعمت از آن بار جدای

این سخن راه نمودست و نه ده دارد راه .

فرحی

(دیوان ص ۳۶۱)^۱

عشق پیری سر سررستی و رسوایی بود

ره به ده بردی اگر باری دلم بر ناستی

سأه کبود حامه

آخر کار خو این ره به دهی می ترود

ترك این راه کنید و ره دیگر گیرید .

ابن یمین

ار مرگ کس بحست به چاره مگوی

بیهوده که آن نبرد ره بده .

ناصر خسرو

دردیوان حاقانی بیر این بیت آمده است

کم رن کوی معان برده به می ره به ده

رسته دل ارشهرمند حان به در انداخته

دیوان چاپ دکتر سجادی

ص ۵۱۹

آقای دکتر سجادی در تعلیقات ص ۱۰۴۶ این معنی را از (رهان) بدینسان

آورده اند : «کنایه از صورت معقولیت داشتن حرف کسی . (رهان) یا کاری یا

امری» و سپس بیت کمال اسماعیل و شاهد بیهقی را می ذکر صفحه آورده و به این

منابع اشاره کرده اند (حافظ چاپ قزوینی ص ۲۳۴ ح ۲ و برهان ح ۲ ص ۱۳۴

متن وح ۲۵، سبک شناسی ح ۲ ص ۸۴ امثال و حکم و همین بیت متن) چنانکه

ملاحظه می شود این کنایه در بیهقی به صورت : (راه به دیه بردن) و (راه به دیهی

بردن) و در بیت منوچهری به صورت : (راه به ده نمودن) و (راه سوی ده بردن)

۱ - آقای دکتر دبیر سیاقی در فهرست لمات صفحه ۱۸۴ نوشته اند اما در آن صفحه

چنین لمتی نبود

ودر بیت قرخی به صورت: (راه به ده داشتن) ودر بیت: شاه کبود حمامه وناصر خسرو و خاقانی (ره به ده بردن) ودر بیت کمال اسماعیل: (ره به دهی بردن) ودر بیت ابن یمن: (رهی به دهی رفتن) ودر بیت انوری و حافظ: (راهی به دهی بودن) است ودر هر يك ارسواهد مذکوره یکی از معانیی است که در برهان و حاشیه حافظ قزوینی و حاشیه بیهقی آمده است چنانکه در بیت حافظ به معنی: کار معقول و صحیح است به سخن و صورت معقول که در معنی ذیل آن نقل شده ودر بیت خاقانی به معنی به مقصد رسیدن و موفق شدن است که آقای دکتر فیاض در حاشیه بیهقی نوشته اند به معنایی که در تعلیقات ابرهان نقل شده است.

در صفحه ۱۱۶ شماره ۱۶ به نقل از سمس اللغات نوشته اند: «پنج» از اتباع است: خون - مان - برای - جان و همان برای فلان. (سمس اللغات) فارسی ربانان، آنچه نگارنده تاکنون شنیده و در نوشته ها دیده ام: فلان و بهمان به کار می برد نه: فلان و همان مگر اینکه جنس استعمالی درهند متداول بوده که صاحب سمس اللغات چنین آورده است یا در حاکم و بوستقن تصرفی شده است. گذشته از این آوردن «مان» را به عنوان اتباع (جان) هم درست نیست زیرا سرما اتباع بودن کلمه دوم برای کلمه اول در زبان فارسی این است که کلمه دوم مهمل و بی معنی باشد مانند: پنیر و منیر. حرف و مرف و مانند اینها پیدا است که کلمه (مان) با (ماندن) هم ریشه است. صاحب برهان می نویسد: (مان) بروزن (خان) به معنی خانه باشد که عربان بیت خوانند و اسباب و ضروریات خانه را بیر گویند سپس آقای دکتر سمس در حاشیه پهلوی کلمه را (MAN) نیز به معنی (خانه و مسکن) و همچنین صورت پارسی باستان واوستایی کلمه را نیز آورده و می نویسند مانند فارسی «دری» از همین ریشه است

و در ترکیب: (خان و مان) شاید به معنی دومی باشد که برهان آورده است یعنی: اسباب و ضروریات خانه. و بنا بر این نمی توان (مان) را اتباع (خان) دانست و آن را از قبیل «منیر» در ترکیب: پنیر و منیر شمرد. گذشته از این کلمه مزبور از لحاظ رسم خط در متنهای قدیم نسبت به امور و تحولات گوناگون یافته و نخست به صورت «جان و مان» آنگاه به صورت: «خان مان» و سپس به صورت «خانمان» در آمده و از ترکیب عطفی به ترکیب مزجی بدل شده است. باری بحث در این گونه لغتها به درازا می کشد و آنچه نوشتیم به هیچرو رحمان مؤلف را بی اجر نمی کند.

و اما درباره ضرب المثله و ارسال المثله که کار بسیار پراچی است حق

بود میان مصراعها و بیتهایی که به علت سیوایی لفظ و جامعیت معنی رباعی در همگان سده اند ما بیتهایی که شاعر مثلی را به عنوان ارسال مثل آورده ، تفاوت قائل می شدند و آنها را هم متمایز می ساختند و دلیل عنوان خاص می آوردند. و به طور کلی در این قسم ارادت پارسی یعنی مثل باید طرحی بود افکنند و در تألیفی مستقل برای هر یک از گونه های مثل که هم اکنون همه را در بر یک عنوان می آورند تعریف خاص و نام مستقل و جداگانه ای قائل شد و آنها را هم تفکیک کرد چنانکه باید بیتها یا مصراعهایی را ساعران را که به سبب ریایی لفظ و جامعیت معنی رباعی شده اند به نام خاصی ذکر کرد ارقبیل : رباعی سحر ، یا رباعی گفتار و ماسد اینها . و باز مثلهایی را که دارای مورد و مضرب خاصی هستند و ریشه یا حکایتی داشته اند جداگانه ذیل عنوان . مثل آورد و ارسال مثلهای ساعران را که خود صنعتی است مستقل یاد کرد و کنایاتی را که اغلب در کتابهای امثال آورده اند نیز از مثل جدا کرد و در ذیل کنایات نوشت . هم اکنون کتابهای مثل فارسی در آینه ای از چهار نوع سحر است که یاد کردم و بیگمان باید در این راه به تحقیق دقیق پرداخت و پررنگترین میراث ادبی را به صورتی علمی و جامع تر تدوین کرد . اینک به صرب المثلهای حافظ می پردازیم :

در تألیف آقای پرتو علوی تنها ۹ صفحه مخصوص به این قسم است و آنها را چنانکه یاد کردم در آمیخته است و در مثل این مصراعها که ارسال مثل است :

که گفته اند بکوبی کی و در آب انداز (ص ۱۵۳)

من حرب المحرب حلب به الندامة^۱ (ص ۱۵۶)

بیس از گلیم خویش مگر پاکشیده ای ؟ (۱۵۶)

آخر الدواء الکی^۲ (۱۵۶)

کی نور چشم من بحر ارکشته بدروی (ص ۱۵۷)

ما بیتهای زیر آمده است :

مردع سبر فلک دیدم و داس مه بو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو . (ص ۱۵۶)

اوقات خوس آن بود که بادوست به سرسد

باقی همه بی حاصلی و بیجبری بود

که بیت اخیر چندان رباعی همگان هم نیست . و آن وقت بیتهایی را این

قبیل را نیاورده اند :

۱- که مثل عربی یا مصراع است که رباعی شده است

۲- مثل عربی

ما را حور و رگارفرا موش کرده ای؟
 بدان مثل که سب آستن است دور ارتو
 ستاره می شمرم تا که شب چه زاید باز .
 بار آئی که باز آید عمر شده حافظ
 هر چند که ناید باز تیری که بشد اردست .
 عدو که منطلق حافظ طمع کند در شمر
 همان حدیث هما و طریق خطاف است .
 دلس به ناله میار و ختم کن حافظ
 که دستکاری حاوید در کم آرای است .
 یا - عقل طول را بود هیچ اعتبار
 یا - که گناه دگران بر تو نخواهند بوس
 یا - ای من فدای آنکه دلش با زبان یکی است
 یا - گره به باد مرن گرچه بر مراد رود
 که این سخن به مثل مور با سلیمان گفت .

وده ها بیت و مصراع دیگر که همه ربایرد خاص و برجی هم عام است .
 داری کار آقای پرتو علوی رو به مرفته می تواند به منزله مدخلهایی برای
 هر يك از موضوعهایی باشد که ایشان درباره آنها به تحقیق پرداخته اند و چنانکه
 یاد کردم هر چه درباره حافظ و برگزینی در سطح وی تحقیق شود خدمت به ادب
 و عرفان ایرانی خواهد بود . فهرستهایی هم که برای رساله تنظیم شده بسیار بجا
 و نیکو است .



بطور کلی مطالب این کتاب
 به چهار دسته تقسیم میشود که
 نظرات خود را در باره هر يك
 در زیر باختصار ذکر میکنم:
 ۱- بعضی فرمولها که برای
 آنها اثبات ریاضی داده شده است

نکاتی چند درباره کتاب

اصول و روشهای آماری

نالف مرتضی نصرت

شرکت سهامی کتابهای جیبی - ۱۳۴۹

آماريك رشته از ریاضیات تطبیقی است و کلیه احکام و فرمولهای آن بوسیله استدلال -
 های ریاضی ثابت شده است و میشود و اگر بخواهیم آنرا بروش استدلالی تعلیم

دهیم باید اثبات ریاضی کلیه احکام و فرمولهای آمار دهیم - در این کتاب فقط در چند مورد بسیار ساده که معلوماتی در حدود ریاضیات دوره اول دبیرستان لازم دارد به اثبات پرداخته شده است (صفحات ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۵۱) ولی در سایر جاها، این رویه بعقیم شده است.

با در نظر گرفتن اینکه توصیحات نظری که در باره سایر مطالب این کتاب داده شده نشان میدهد که نویسندگان آن ریاضیات را بیست و پنج سال پیش از آنکه فقط چند اثبات بسیار ساده مقدماتی و غیر لازم فوق الذکر تنها منظور فضل فروسی بوده است.

۲- در سایر موارد که مؤلف مدوخته است اثبات ریاضی قضایا را بدو (یعنی تقریباً در کلیه موارد)، فقط به توضیح نظری و منطقی اصول آن پرداخته است.

متأسفانه این توصیحات بواقص بسیار دارد که اهم آنها در زیر شرح داده میشود :

الف - توضیحاتی که در باره نظریه حدود اعتماد (که در کتاب حدود احتمالات نامیده شده است) داده شده بکلی غلط است.

ب - اصول آزمون فرض و استنباط آماری ناقص و بد نوشته شده است و اغلاط بسیار دارد.

ج - مؤلف مفاهیم یکی بودن واریانس (Homocedasticity) و درجه آزادی را دریافته است. دلیل آن واضح است زیرا با کسی آمار دراصل را نداند نمیتواند این مفاهیم را بفهمد.

د - توضیحاتی که درباره قانون اعداد بزرگ داده شده ناقص است.

ه - استفاده از سطح زیرمجموعه مرآل استاندارد شده برای توزیعهای استاندارد شده را ناقص شرح داده است

و - مفهوم جامعه محدود و نامحدود را بکلی غلط توضیح داده و با درستی بکار برده است.

ز - توضیحات نظری درباره نمونه برداری داده بسیار ناقص است.

ح - مفهوم روش حداکثر درست نمائی (Maximum likelihood) را نفهمیده است و بصورت بسیار ناقصی بکار برده است.

ط - مفاهیم توصیف و تحلیل را غلط بکار برده است.

ی - معلوم است که در تألیف این کتاب لااقل از دو کتاب استفاده شده که در آنها مطالب صد و بیضی وجود دارد و مؤلف به آن توجه نکرده است.

۳- در عین اینکه طبق شرح فوق در اغلب جاها توضیحات نظری (بدون اثبات ریاضی) که داده ناقص و یا غلط است در بعضی جاها حتی همین توضیحات ناقص و غلط، داده نشده و فقط بدکرمثال اکتفا شده است.

۴- مثالها- تنها قسمتهای این کتاب است که از نظر کمی (و نه کیفی) حالب بوجه اسب ریرا در سایر کتابهای آماری که به زبان فارسی نوشته شده موجود نیست. کاربرد روشهای آماری در مثالهای مربوط به روانشناسی اسب که اگر مؤلف بحای نوشتن مطالب نظری غلط که در فوق مورد بحث قرار گرفت فقط به ذکر همین مثالها در یک کتاب کوچک که صمناً برای قرار گرفتن بین کتابهای حیوی مناسب تر می بود اکتفا میکرد به او این ایراد وارد نمیشد، معذک در نتیجه گیری از این مثالها نیز اغلاطی مشاهده می شود و به همین جهت حتی چنین کتابی را نیز باید با همکاری یک آمار سنانس تألیف میکرد.

نا گفته نباید که در مورد لغات تکنیکی فارسی ، بی سلیقهگی بسیار بکار برده اسب و اغلب لغاتی که وضع کرده یا بکار برده است نارسا و بد است و به خصوص با در نظر گرفتن اینکه سالها سب که کتابها و مقالات آماری بزبان فارسی نوشته و تدریس شده است و کلیه مفاهیمی که ایشان در کتاب خود بکار برده اند در این کتابها و مقالات بالغانی که قبلاً وضع شده توضیح داده شده است معلوم اسب که آقای مؤلف سعی کرده اسب با بکار بردن لغات و علامات ریاضی حدید و عبر ما بوس شکل بوطهوری به کتاب خود بدهد و حال آنکه لغات و علامات نامبرده بوسیله اسب خاص که علم و ریاضیات آمار را میدانند و فقط به ترجمه اکتفا نمیکند وضع یا مورد قبول واقع شده است و فقط این اسب خاص ممکن است -ق- داشته باشند در آن لغات و علامات تحدید نظر کنند .

[]

توسط اوپنهایم ریسمب اتمی ساخته می شود، ولی اواز همکاری در ساختن بمب ایدروژنی تعارض می و رزود در مصاحبه تلویزیونی می گوید :

« تاریخ قدیم از امحای

تقریرات اوپنهایم

نوشته های بارکسپار . ترجمه

نصف دریا بندری . قطع رفعی در ۱۷۸ صفحه .
انشاراب حو از رمی با همکاری مؤسسه انشاراب
فرا نکلن . بیا ۷۵ ریال بیران خرداد ۱۳۴۹ .
جاب اول .

بهرور مشیری

قبایل و نرادها و ملل حکایت می کنند . حالا تمامی بشریت ممکن است به دست بشر محو شود » (صفحه ۱۱۵ کتاب)

و او این مجوسدن بشریت راهنگامی احساس کرد که نخستین آزمایش بمب اتمی در صحرای «آلاموگوردو» انجام شد. در این باره جنس توصیح می دهد :

«وقتی که من آن کره آتشین را دیدم دوبندار «بهگوت گیتا» به خاطر م آمد یکی این بود :

درخشش هرا حور نشید
که ماگاه افلاک را برافرورد.

همه دریك آن ،

این اسب ،

سکوه پروردگار.

وبند دوم این بود :

و من مرگم، که همه حبر را فرا می گیرم،

و جهانها را ریزو زرمی کنم ... » (صفحه ۱۱۹-۱۲۰ کتاب)

تعارض اودر ساحتن بمب ایدروزی وی با به تعویق انداختن آن منحصر شد به اینکه .

« در سال ۱۹۵۴ دکتر جی رابرت اوپنهاইمر پدر بمب اتمی و رئیس کمیته مشورتی عمومی کمیسیون بیروی اتمی ایالات متحده آمریکا ، ارکار خود بیکار سود واو را به پای «میراستنطاق بکشاند و در باره عقایدس و کارهایس و مناساتس و حتی امور خصوصی رند گابی اش از او بازجوئی کنند . » (ار مقدمه مترجم)

«قضیه رابرت اوپنهاইمر بمایشنامه ای است، نوشته سده برای تأثر. ماحد اصلی نویسنده ، پرونده ایست کهه برای، دکتر اوپنهاইمر ساخته شد و حجم آن به سه هراصفحه ماسینی می رسد. متن این پرونده در ماه مه ۱۹۵۴ ارطرف کمیسیون بیروی اتمی ایالات متحده منتشر شد .

قصد نویسنده این بوده است که خلاصه ای اربارحوئیهای دکتر اوپنهاইمر را بیان کند به نحوی که هم برای نمایش مناسب باسد و هم حقایق را دیگرگون نماید پس کوسیده است تا اندر زهگل را به کار نمد . یعنی مفر و معنی يك امر تاریخی را آشکار کند و آن را از حشو و زواید نامربوط پیراید و آن جهاتی را که اهمیتشان ثانوی است حذف کند و به حای آنها مطالبی بگذارد که حوهر قضیه را به وضوح تمام نشان می دهند. » (ار مقدمه نویسنده کتاب)

در این کتاب با انسانهای مختلف آسنا می سویم ، اسابهایی چون دیگر انسانها ، با تمام خصوصیات و ضعفهای انسانی، قدرت طلبیها ، دروع ، تزویر گذشت ، عرت نفس ، دبائت و مسایل دیگر.

آنگاه که دانشمندی برای ارضای خواسته‌های خود جان هراران فرد بی‌گناه را به خطر می‌اندازد و در همین موقع است که ندای وحدان به سراغ او می‌آید، باید کارهای کاشفین درخور و درراه رفاه جامعه باشد نه مخرب و خانه برانداز. شاید در اینجا اساره‌ای به گفته برتولت برشت بی‌مناسبت نباشد :

درست در کتاب رندگی گاليله می‌نویسد :

« مردم عزیز به پایان کار بیندیشید

علم از مردم می‌گریزد

ما که تشنه‌ی دانستنیم

ما ، یعنی من و او، در این سوی مرز می‌ماییم

سما چراغ داس را فروزان نگهدارید

نگارن بگیرد و بد نگارش بگیرد

تا مبادا فروافتد همه‌ی ما را بسوزاند

آری همه‌ی ما را »

اوپنهايمر در آخر دادرسی‌اش تقریباً همین مطلب را تأیید می‌کند :

« وقتی که من فکر می‌کنم نتیجه‌ی تفرات کوپریکوس با کشفیات بیون در شرایط امروزی چه می‌توانست باشد ، از خود می‌پرسم : ما که نتایج تحقیقات حودمان را بدون توجه به نتایج کار در اختیار بنامیان گذاشته‌ایم ، آیا به روح علم حیات مکرده‌ام ؟ ما امروز در دنیای زندگی می‌کنیم که مردم به کشفیات دانشمندان با وحشت نگاه می‌کنند ، و ارا کشفیات جدید می‌هراسند . در عین حال چندان آهیدی هم نیست که مردم به این زودیها یاد بگیرند که روی این سیاره‌ای که روز به روز کوچکتر می‌شود با هم زندگی کنند . ما فیزیکدانها می‌بینیم که هرگز تا به حال این اداره اهمیت نداشته‌ایم ، و هرگز این طوری جار و مطلق نبوده‌ایم . من از خود می‌پرسم که آیا ما فیزیکدانها بیس ارانداره و بیس از آنچه باید و نه رعم حکم عقلمان به دولت ، فاداری نشان نداده‌ایم ؟ و در مورد من یکی ، مسئله به قضیه‌ی بمب ایدروژنی هم منحصر نمی‌شود .

ما سالهای درازی از عمرمان را برای ساختن سلاحهای محارب حوسگل صرف کرده‌ایم . ما همان کار نظامیها را کرده‌ایم ، و من تا مگر استخوان احساس می‌کنم که این کار خطا بوده است . ما عمل سیطان را انجام داده‌ایم ، و حالا باید

به سرکارهای حقیقی خودمان برگردیم . نباید دوباره با تمام قوا به کار تحقیق
پردازیم . بهترین کاری که اردستان برمی آید اینست ، که این دیوارا در آن
چند جایی که هنوز میسراست بارنگه داریم . (صفحه ۱۷۷-۱۷۸ کتب)
از نمونه هایی که آورده شد می توان به نثر زیبای مترجم محترم و
دانشمند پی برد . آقای نجف دریابندری یکی از بهترین مترجمین زبان فارسی
است که هم شیوا می نویسد و هم همین است در کار خود .



پیرامون روسپی گری در

شهر تهران

ناهمام ساره فرمانروایان
از انتشارات آه و سنا عالی حدیاب
احتمالی - ۳۰۶ صفحه - تهران ۱۳۴۹

مطالعه پیرامون روسپیگری در
شهر تهران «سایده نخستین پژوهش
حاجعی باشد که در زمینه کج رفتاری
های شهری در کشور با انجام
گرفته است. البته باید یاد داشت

که در سالهای گذشته و بیشتر از طرف محققان مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
مسائلی چون جرائم زنان و کودکان در شهرها، خودکشی، وضع اجتماع زنان
ساکن شهر نو و مانند آن مورد مطالعه قرار گرفته اند.

اما پژوهش اخیر دو خصوصیت دارد: نخست آنکه از امکانات قابل توجهی از
لحاظ مالی و کادر تحقیقاتی برخوردار بوده است و دیگر آنکه باقتضای طبیعت
کاره ددکاران اجتماعی هدف، جستجوی راه حل های عملی برای حاره دردها و
یا بقول نویسندگان گزارش «بوتوایی روسپیان» بوده است

این گزارش ارسه قسمت اصلی تشکیل شده است: شرح تحقیق آماری درباره
روسپیان شهر تهران ، بررسی قوانین ماطر بر روسپیگری و گزارش فعالیت
مددکاری در شهر نو .

فصل اول تحت عنوان «مکان ها و نظام روسپیگری در شهر تهران» مطالعه است
درباره اکولوژی مناطق زندگی و کار روسپیان با نقشه ای از این مناطق و طبقه بندی
روسپیان واسخاص و بسته بانان (سردسته ها، دست گیرها ، واسطه ها و...) بر
در همین فصل آمده است و شاید اگر مطالعه مکانی از مطالعه گروهها تفکیک میشد
سودمندی این فصل بیشتر بود .

پس طرح تحقیق آورده شده و هدف آن یافتن جواب برای سؤالاتی است که از طرف وزارت کشور و یا آگلوزشگاه خدمات اجتماعی عنوان شده اند . این مسائل عبارتند از: اشکالات کارپلیس و ژاندارمری در جلوگیری از روسپیگری، نگرانی خانواده‌ها از تماس روسپیان با فرزندان آنان، بیم از بیماریهای آمیزشی، ناسامایی وضع روسپیان که مطرود جامعه هستند و مسائل مربوط بکودکان آنها و...

مراحل مطالعه عبارت بوده است از مطالعه مقدماتی از طریق مصاحبه با تعدادی از روسپیان و تهیه مقدمات پرسشنامه نهائی که دارای ۹۵ سؤال است. جامعه آماری مورد مطالعه در تحقیق نهائی عبارتست از . همه روسپیان، واسطه‌ها و سردستانان قلعہ در دوران مشاهده (۴۷۵۱۲ تا ۴۷۵۱۵)، همه روسپیان ساکن گودهای جنوب شهر، همه روسپیان بازداشت شده که در دوران مطالعه در زندان زبان بسر میبردند و بالاخره همه زنان ولگرد خیابانی که در دوران مطالعه بازداشت شده بودند .

بدینسان چهار جامعه فرعی در این گزارش توصیف شده اند که عبارتند از جامعه روسپیان ساکن قاعه ، روسپیان حیابانی، روسپیان گودهای جنوب شهر و روسپیان زندانی. نویسندگان گزارش تعریف زیر را درباره روسپی ملاک کار خود قرار داده اند: «روسی زنی است که از راه خود فروشی امرار معاش میکند و حراین پیشه‌ای نداشته باشد و تحت نظامات خاص این پیشه بکار خود ادامه دهد» .

اطلاعات پرسشنامه‌ها پس از تکمیل بوسیله ماشینهای کامپیوتر استخراج و جدول بندی شده اند و رویهمرفته ۱۵۴۸ پرسشنامه هشت صفحه‌ای بوسیله آمارگران تهیه شده است. نتیجه این پرسشنامه‌ها در ۹۳ جدول خلاصه گردیده است و هر یک از این جداول گویای حقایق بسیار است و فصل پنج گزارش نبره تجزیه و تحلیل این حقایق اختصاص یافته است.

بطور کلی میتوان گفت که :

- ۶۶٫۴ درصد از روسپیان در شهرها متولد شده اند
- ۵۶ درصد از روسپیان زیر سرپرستی پدر و مادر بزرگ شده اند
- ۲۹ درصد از پدران روسپیان باسواد بوده اند

۸۴ درصد از روسپیان از خانواده های متوسط و بی حیر برخوردارند.
۵۷ درصد از روسپیان فقط يك بار ازدواج کرده اند و ۲۰ درصد دوبار و
باقی سه بار و یا بیشتر.

علت حدائی روسپیان از شوهرانشان بیشتر دحالت اطرافیان در ردگی
رباشوئی (۱۲ درصد)، داشتنی هوو (۱۲ درصد)، قوت همسر (۱۱ درصد) و... دکر
شده است.

پیش از ۶ درصد از روسپیان بین ۱۶ تا ۲۵ سالگی وارد کار روسپیگری
شده اند.

پیش از ۵۰ درصد از روسپیان میان ۶ تا ۱۵ سال است که بکار روسپیگری
استعمال دارند. حدود ۳۷ درصد از روسپیان به علت فریب و ۲۷ درصد به علت فروخته
سدن و ۲۰ درصد به علت نداشتن سرپرست به روسپیگری روی آورده اند.
در حدود ۵۳ درصد بچه های روسپیان از پدران قانونی و ۴۶ درصد باس
ارآ میرسهای غیرقانونی هستند.

بطور کلی تعداد متوسط مشتریان روسپیان مورد مطالعه ۱۶۰۰۰ نفر در
شبهانه روز بوده است.

فرديك به ۵۵ درصد از روسپیان نرخ پذیرائی از هر مشتری را کمتر از
۵۰ ریال دکر کرده اند
درآمد ۵۵ درصد از روسپیان میان ۱۰۰ تا ۶۰۰ ریال در روز اظهار
شده است.

۸۴ درصد از روسپیان پس اندازی ندارند.
بطور کلی ۶۲ درصد از جامعه ی روسپیان وام دارند. موجبات بروز وام
به ترتیب اهمیت عبارتند از: هزینه بیماری، خرید لوازم منزل و...
در تمام موارد مربوط بانجام فرایض مدهنی گرایس کاملی از جانب روسپیان
بانجام این فرایض دیده میشود.

اطلاعات بالا، که از میان صدها اطلاع دیگر این گراس انتخاب شده
نموداری است از وضع نابسامان روسپیان و بی نیاز از هر گونه تفسیر بکته دیگر
تفاوتهای فاحشی است که از لحاظ شرائط زندگی و درآمد، بایان کردهای مختلف
روспیان وجود دارد و این گراس با دقت بسیار آنها را از گویند.

بدیهی است که کاملترین اطلاعات در این گزارش از قلعه نشینان بدست آمده و گروههای دیگر فقط به اساس نمونه‌هایی مطالعه شده‌اند. در انگیزه‌های مربوط به ورود به حرفه روسپیگری بیرحستجویی نشده و دلایلی مانند: فریب خوردن، فروخته شدن و... ارقول روسپیان نقل شده و این شاید نقصی باشد اما بگمان من توجه به سناحت واقعیت‌هایی که بتواند در بهبود وضع روسپیان مؤثر افتد اولویت دارد و هدف محققان نیز طاهرأ همین بوده است. در تحقیقات مربوط به روسپیگری که تاکنون در کشور های مختلف انجام گرفته است معمولاً محققان حنا سیفته اثبات چند دلیل کلی برای روسپیگری بوده‌اند (مانند فقر و یا ارهم گسیختگی خانواده و...) که از جستجوی عوامل بسیار مهم دیگر که راه درمان را نشان دهد باریاده‌اند.

امام‌محققان «وضع روسپیگری در بهران» قبول دارند که روسپیگری امری است قدیمی و اگر قدمت تاریخ بشر نباشد لااقل از آغار شهر شینی تا روزگار ما از کج رفتارهای متداول حوامع گوناگون بوده است بنابراین شاید سودمند ترین روس سنی در سناحت وضع واقعی آنان و کوشش در حلوگیری از گسترش روسپیگری باشد. مناسمانه باید ادعا کرد که بحربه‌های گوناگونی که در ممالک غربی در اعلام غیرقانونی این پدیده و حلوگیری از آن انجام گرفته موفقیت آمیز بوده است و جامعه سنااسان باین نتیجه رسیده‌اند که دلایل فحشاء بقدری متعدد و -مان مربوط به ساحت‌های اقتصادی و اجتماعی است که در زمان کوتاه نمیتوان آنرا حاره کرد و بنابراین راه درمان نفی روسپیگری و عدم توجه به روسپیان نیست در هر مکان و هر زمان عوامل مختلفی در کار هستند و در زمان ما شاید بتوان ریشه های درد را در حکومتی روابط زن و مرد، تمرکز زیاد جمعیت و افزایش نیازمندیهای کادب حاهمه مصرفی که زبان را بکسب در آمد های آسان تشویق میکند جستجو کرد.

بویسندگان این گزارش از هر گونه تصمیم در نتیجه گیری خودداری کرده‌اند و آنچه در پایان گزارش بصورت توصیه آمده است باروسن بینی کامل تشیه شده . مراقبت در سلامت جسمانی و روانی روسپیان، ایجاد امکانات برای روسپیان که مایل به ترك حرفه خود هستند، بطارت بر تعلیم و تربیت و نگهداری فرزندان روسپیان و عباره با روسپیگری غیر ثبات و پراکنده در شهر .

خوشبختانه این گزارش از طرف مؤسسه‌ای منتشر شده است که سالها است باتر بیب مددکاران اجتماعی و انجام خدمات مددکاری عملاً کارپز ثمری را آغاز کرده است و بیگمان نقایح این تحقیق مددکاران و دستگاههای مسئولی را که این تحقیق بخواست ایشان انجام گرفته کمک خواهد کرد تا باروش بینی بیشتری باین امر توجه کنند .

برای اطلاع مشترکین محترم راهنمای کتاب

نظر به اینکه در سال آینده تعداد چاپ مجله محدود خواهد بود لذا مجله منحصر ابرای مشترکینی فرستاده خواهد شد که حق اشتراك سال ۴۹ خود را قبل از دریافت اولین شماره سال چهاردهم یعنی تا پایان فروردین ماه ۵۰ پرداخته باشند . از مشترکان ارجمند خواهشمند است در صورتیکه مایل به ادامه اشتراك باشند و تا کنون حق اشتراك سال گذشته را پرداخت نفرموده اند نسبت به پرداخت آن تا تاریخ مذکور در فوق اقدام فرمایند .

دفتر مجله راهنمای کتاب

مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی

Reuben Levy, An Introduction to Persian Literature
Columbia University Press, New York and London 1969
194 pages, price 6.00.

برجکا
حمه
ظاهری

کتاب مورد نقد، اثری از یک محقق برجسته است که زندگی او متأسفانه به سال ۱۹۶۶ به پایان آمد. اولین چاپ این اثر با امتیاز محفوظ در سری یوسکو تحت عنوان «مقدمه‌ای بر ادبیات آسیایی» به زبان انگلیسی منتشر شد، و هم زمان با آن به عنوان یک اثر مقدماتی در سری میراث ادبیات فارسی با همکاری یوسکو و انجمن سلطنتی برحه و نشر کتاب تهران به چاپ رسید.

این کتاب برای کسانی که به ادبیات کلاسیک و جدید ایران علاقه‌مندند، حالب توجه است، و با آنکه دارای جنبه‌ای مردم پسند می‌باشد، برای صاحب نظرانی که به ادبیات فارسی عشق می‌ورزد و بدان احترام عمیق می‌نهد، حنان جامعیتی دارد که می‌تواند ارزش کامل داشته باشد.

نویسنده نه تنها به بررسی همه حائیه ادبیات (فارسی) می‌پردازد، بلکه تمامی فرهنگ ایران را از آغاز معرفی می‌کند. مؤلف بیشتر به شعر کلاسیک فارسی می‌پردازد، و به نثر توحه اندک مبذول می‌دارد. فصل خاصی به طنز اختصاص داده شده است.

کتاب با «دوره جدید» که در آن مؤلف صرف نظر از قافانی، صادق هدایت، ملک الشعرای بهار و جمال زاده، عبدالرحمن حامی و سلسله صفویه را نیز در آن می‌گنجانند، به پایان می‌رسد.

مؤلف در نخستین فصل کتاب صحن گفتگو از فرهنگ قدیم ایران نشان می‌دهد که صرف نظر از موقعیت اقلیمی ایران امروز، تمام آذربایجان، خله کنونی آسیای مرکزی و قسیمی از افغانستان نیز به این حوزه فرهنگی تعلق دارد. به علاوه تمام مناطقی که در آن «زبان ایرانی به نحوی از انجا تسلط یا تفوق کامل دارد» (ص ۲) تا حد قابل ملاحظه‌ای به رشد هنر و ادبیات آن کمک کرده است.

اعتبار و ارزش کلی کتاب بیشتر وقف انواع شعری نظم فارسی شده است.

شعراى کلاسیکى که «زبان مادریشان فارسى بوده و رندگى آنان در وطنشان ایران سپرى شده، مانند فردوسى، نظامى، عطارد، مولوى، سعدى، حافظ، ناصر خسرو، ابوری و عمید زاکامى. فصل دیگر از نشر کلاسیک ایرانى عنبر. المعالى کیکاوس، نظام الملک، حوینى، رسیدالدین، سعدى و تاریخ جدید بحث مى کند. در اینجا مؤلف فصل کوحکى را به صادق هدایت اختصاص مى دهد. حداقل به عقیده من درباره درون گرایی «کافکاوار صادق با تنهایی، بدبختی و مرگ» این حقیقت که بیشتر آثارش در «شرایط فشار روحى سدیدى بوسته سده» تکیه زیادی شده است. خواننده این اثر ممکن است به این نتیجه برسد که صادق نویسنده‌ای کاملاً منقطع بوده. در حالیکه حقیقت واقعی این است که داستان بررگس به نام «حاجی آقا» و آثار دیگرش سرسار ارمیده رستی، احساسات اجتماعی و دیگر احساساتی است که دلیل قانع کننده‌ای برای وابستگیهای هدایت به دست مى دهد.

نویسنده مکرر در کتابش نمونه‌های برگزیده ریایی از آثار نویسندگان مى آورد، و مورد بررسی قرار مى دهد. در نتیجه ما مى توانیم نمونه‌های ترجمه شده موفق از آثار جمال راده را درین کتاب بیابیم.

در بخش آخر این کتاب روبن لوی مار دیگر تأکید مى‌وردد که ادبیات فارسى بحس حغرافیایی وسیعی را شامل مى‌سود. وی این شرایط را بر یاد آور مى‌سود که باوجودی که لغات به‌حامه الفبای روسی درآمده است، رمان ادبی تاحیکستان سوری، فارسى کلاسیک است. (ص ۱۷۲)

وی همچنین از ساعران بررگ «محمد اقبال» که یکی از بانیان کشور پاکستان است یاد مى کند.

صمایم شامل اطلاعات مختصری در باره اوران سرفارسى و در بخش دیگر، شرح حال اساسی رندگى بردگترین نویسندگان فارسى است. سپس برداشت ناقصی از ترجمه‌های فارسى به انگلیسى و همچنین قسمتی به فرانسه در یک صدسال گذشته آمده است. سرانجام فهرستی از اسامی نویسندگان، آثار، سلسله‌ها و غیره مى‌دهد.

اگر آثار دیگر سری یونسکو، مانند کتاب مورد بحث براساس علمى متکى و حالب باشد، مى‌توان آن را موفقیتی به حساب آورد.

استاد و مدارك

نامه شاه طهماسب به سلطان عثمانی

مهدی اعتمادمقدم

آقای مهدی اعتمادمقدم که سالها قبل در مملکت عثمانی در سفارت ایران عضو بودند کتابی در تاریخ عثمانی به نام «تاریخ پجوی که در اوائل ورود صنعت چاپ به آن کشور چاپ شده است» به دست آورده اند که رونوشت نامه ای از شاه طهماسب به سلطان عثمانی که در سال ۹۶۲ ارسال شده بوده در آن کتاب درج گردیده است و آن در جهت چاپ و استفاده محققان به محله لطف کردند. چون متن این نامه علی الظاهر در منابع فارسی درج نشده است با اظهار تشکر به چاپ می رسد.

بسم الله الرحمن الرحيم وله الكبرياء في السموات والارض و هو العزيز الحكيم .

نظم

وله الحمد قبل كل كلام	صفات الحلال والاكرام
حمد او تاج تارك سخن است	صدر هر نامه نو و کهنست
حامه خون تاج نامه آراند	دره التاج نام آن شایند

حمد مصفا از شایبه انقطاع و انتها سایسته پادشاه فلک بارگاهست که طلای رحمت و سایه بلند پایه عطوفت و مرحمت بر سر سریر فلک تمکین و فرق خواقین معدلت آیین گسترانیده و ایشان را بمصدق حدیث «السلطان العادل طلاله فی الارض» برگزیده جهت اصلاح حال و انحاح آمال عموم خلایق مأمور امر مطاع «فاستمعوا له و اطعوا» و محکوم لازم الاتباع «فاتقوا الله و اصلحوا دات بینکم» گردانیده .

نظم

ایما الله اله واحد	فهو المنعم و هو الحامد
مینهد سکر نعمت بدهان	میکند شکر گذاری بر بان
شکر فضلش چو عطای دگرست	باعث حمد و ثنای دگرست
کی سود در بطر حرد سنان	منتهی سلسله شکر و سپاس
هر که حانی بودش در بدنی	گر شود هر سر مویش دهنی
باشد از هر دهنی کشته زبان	هر سر دوی بصد نطق و بیان

ابد الدهر سخن سازکنند پرده ارکهنه و بوسارکنند
توانند که آرند بحای شکر مویی ز کمره های حدای

«سبحانک لا احدى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك» و صلوات فراوان ار
ادراك عقول اولی النهی ریبنده نازگاه حضرت رسالت پناه نیست که رایت کرامت
آیت «انی رسول من رب العالمین» در میدان فصح «کت دنیا و آدم بنی الماء
والطین» افراخت و منشور عرب و قبول «وما محمد الا رسول» بطمرای عرای
«لولاک لولاک لما خلقت الافلاک» موسح و مرین ساحت سیدابیا و سنداصفیا «فاوحی
الی عبده ما اوحی» بلند پروار «سبحان الدی اسری» رسولی که کافه امم ار عرب
و عجم طوبی للصالحین اولئک هم المقربون یوم القیمة بنابر داده ار کمال حلم
و سیرت کریم «انک لعلی خلق عظیم» بطریق صلاح و سداد مهتدی گرداید و رتبه
قدر و منزلت ایشان را بمؤدای اصلاح دات الممن سعه من سبع النبوة ناوح علیین
رسانید .

نظم

سهنشاه سریر لی مع الله رده بالا رنه حیمه و حرگاه
رلولاک و لمعرك تخت و تاحش کشیده جرح بر گردون کلاهش
رهی ملک شفاعت در نگینش خطاب رحمة للعالمینش
حدا بر انبایش سروری داد بدستش حاتم پیغمبری داد
و علی آل و اولاد هدایت مال او خصوصاً آن مطهر رحم رحمانی معد
فیض و کرامت سبحانی المخصوص بآیه انما المنصوص بسورة هلاتی معلی رتت
لو کشف النطا صاحب لوای انا مدینه العلم و علی بابها

نظم

علی ان سرور سلطان امجد که بردوس رسول الله قدم رد
جو پایش کرد بردوس نبی حای بتان کعبه را افکند اروپای
نباشد آن قدر رفعت حد کس تعالی الله سرافراری همس بس
و باقی ائمه اطهار و اعراء اخیار که ستارگان روح امارت و اهتدا و سیارگان
آسمان کرامت و اقتدا .

نظم

امس و مقتدای سرع و دینند امام هادی راه یقی اند
ر اوج عرس برتر پایه دارند زمین و آسمان در سایه دارند

فلک کان سر بسر بر موح آبیست ز بحر رفعتش ایشان حبابیست
 زمین از خاک پایش آب رو یافت چه آب رو زلال آرزو یافت
 بعد هذا مکشوف قدسی مآثر و مشهود ضمائر مهر سرایر اعنی فلک رفعت
 گردون بسطت آفتاب حشمت حمشید رتبت سلیمان مرتبت اسکندر منزلت .

نظم

سهنشاه سریر کامرانی فریدون رمان حمشید ثانی
 جهاندار وحید و کوه تمکس سپهر معدلت شاه حم آیس
 پناه ملک شاهنشاه کامل سلیمان رمان سلطان عادل
 سلطان عالم سلطان اعظم السلاطین والقیاصرة الکبار برهان افاحم الخواقر
 والاکسرة بمعالی الرتبة والمقدار ناصب اعلام الملك والدين حافظ ثنور الاسلام
 والمسلمین .

نظم

سهی کاسماش کمس پایه است دریر لوایش زمیں سایه اسب
 نگهبان هر قصر او قیصری هر آینه دار او اسکندری
 فلک تابع و آسمان پیروش نگین حم و بخت کیخسروش
 رخورشید رحشان حهاگیر تو رپیر فلک راست تدبیر تو
 ر دریای حامس حبابی سپهر رخورسید قدش کمیں دره مهر
 رمان و زمیں بوس درگاه او خدا رهبر و بخت همراه او
 نانی مبانی اللطف علی اعلی مراتب الکمال سالب رؤس الکفرة الفجرة
 بمیامن العز والاقبال رافع رایات العدل والاحسان ماحی آیات الحور والعدوان
 حامی حورة الدین عن مکاید الکفار والمنافقین دافع آثار الاشرار عن وحوه الارضین
 حارس ناموس الشریعة البیضاء کاسر ناقوس الکفرة العناة والاسقیاء باسط بساط
 الامن والامان ماسر صحایف اللطف والامتنان .

نظم

جهان در سایه او آرمیده حو مردم در سواد شهر دیده
 ازو شمشیر در خواب سلامت حو فتنه بر نخیرد تا قیامت
 کمان ازایمنی در دوراوساد زحیلہ چون کمان رستم آزاد
 رمن زمین سانه شد در راه او خاک سزدگر بگذراند سر ز افلاک
 زحل فخری اگر دارد ز آنست که شب بر آستانش پاسبانست

بدورانش پلنگ ورننگ همراز
شکار چشم آهو شیریشه
غزالی را اگر در حلوئه ناز
رمزگان سوزن آرد شیر چون حواری
جنس کر عدل آن ساه جهانگیر
دل ویران مشتاقان رنجور
سلطان عالم گردون وقار حاقان حم حاء
اسلم سپاه سپهرمدار مورد تأییدات الهی مطرح انوار فیوضات بامناهی

نظم

الا ای آفتاب اوح ساهی
تویی اسکندر ارساحب قرایی
بحز رأی تو دوران هیچ حایی
رحم آیین واز اسکندر آثار
خاقان البحرین الحادم بوقور الاخلاص فی الحرمین الشریفین مؤید ارکان
السلطنة الکبری مهید بنیان الخلافة العظمی

نظم

ساه والا گهر دریا کف
رای اورایت حمشید افراحت
هست میدان سخن تنگ بسی
حرف راکی بود آن گنج حایی
بحر معنی جو شود طرف سگال
المؤید بالتأییدات الحلیة من عند الله الملك المریر المنان والموفق بتوفیق الله
الکریم المستعان سلیمان سریر السلطنة والشوكة والاقبال و معر العظمة والابهة
والنصفه والمر والاحلال «سلطان سلیمان ساه» حان لارال میامن سلطنة الراهرة
مقرونة بالدوام ومأثر علمته وحلالته ممدودة لتقوية دین الاسلام آنکه کواکب
نواقب عرو علاو شواهب حلیة المراتب سپهر اعتلا یعنی کتاب واحب التعمیم و حطاب
مستطاب لازم التکریم مصدوقه کریمه «افی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان واه
بسم الله الرحمن الرحیم» از مشارق سراقق شکوه سلیمانی ومطالع مسعود السواطع
عظمت و کامرانی طالع و لامع شده بود از ایراد عمدة الاعاطم والاعیان شاه قولی
بلک قورچی عاقا حاردراعر اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت وباشارت بشارت

غیبیه که از مورد فیوض لاریبیه فائض شده بود فائز گشت چون از مضمون خیر مشحون آن نور صلاح و فلاح همکنان و آثار فوز و نجاح عامه عجزه و مسلمانان لامع و لایح بود مؤدای «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» نسبت با کافه برایا بظهور پیوست لهذا وعد کریمش را بشرائط اعزاز و اکرام و لوازم تنظیم و احترام مقابل داشته در مقابل آن اصناف تسلیمات مسکیه النفعات که شمایم طبیب آن بروفق «سلام علیکم طبتم» نسایم ریاض رضوان بهشام حان عالمیان رساند و الوف دعوات و ردیه النسیمات و فوایح روایح اذهار آن بر حسب «و اداحیم نتیجه فحیو باحسن منها» عرصه آفاق را چون ساحة حدایق حنات معمور و معطر گرداند تحفه مجلس اعلا و محفل والا گردانیده حقا و بعزه الله تعالی از بدأ حال تا غایت همواره جهت اشاعت اموار عدل و احسان و افاست آثار راقت و امتنان ست بعموم عالمیان مضمون حقایق مقرون «عسی الله ان يجعل بینکم و بین الذین عادیتهم منهم موده» ملحوظ خاطر داشته ایم و همگی همت خیر نهمت بر انتظام اسباب صلح و صلاح حائنین و استحکام قواعد محبت و مصافات مایین که بلا شک متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معموره ولایات و بلاد کاشفه بود این و لاکه بمقتضای «ارباب الدول مله مون» از طرفش بامضای نیت ارحمندی که فی الواقع موجب سعادت دین و دنیا و محضار صا و خشنودی حضرت حق حل و علا و حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله و حضرت ائمه معصومین علیهم السلام توفیق یافته آن پادشاه عالیشان آن مظهر لطف و احسان هم در طی نامه نامی و صحیفه گرامی توجه و اقبال تام با تمام این مرام که بی تکلف ارعلائی مأثر الهامات ربانی و توفیقات سبحانست فرموده اند غایت امیدواری و بروثوق اعتماد و رسوخ و ثبات آن قاعده حاصل گشت و امارت مأب حکومت نصاب کمال الدین فرخ زاده ملک ایشاک اعاسی را که ارمعتمدان و نزدیکان این درگاهست جهت تبلیع رسالت و تشیید مبای موافقت و تأکید قواعد دوستی و صداقت روانه درگاه معلا گردانیدیم و تفصیل احوال را بقریر او رجوع فرمودیم که معروض رساند خون از مهب لطف الهی و مکن فضل و نعم نامتناهی بنسایم قبول اقبال بر ریاض نیت حیر آمال و ربه استدعا و التماس آنست که بنای این امر مهم را بنوعی مؤکد و مستحکم فرمایند که بعد الیوم عموم اهل اسلام از سپاهی و رعایا در مهاده امن و امان آسوده و خوش حال و مرفه و قارغ البال بوده از روی اطمینان خواطر بدعاه دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و بواسطه انتشار آثار لطف و ترحم حاصل مضمون «لو کانت لی دعوة مستجابة لصرفتها الی السلطان العادل» از ربان کل واحد از سعفا و کمار بندگان خدای عز و حل بمسامع عرو و عا لرسد و چون بر حسب رسوم و

عادات بنیان مصادقات و مصافات با بلاغ رسل و رسائل مؤکد و مستحکم است
 مأمول و متوقع آنکه همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند تا حقیقت
 صلاح حائنین و اصلاح ذاتالبین بر جمیع عجز و مسلمانان طاهر و هویدا
 گشته از سرفراغت خاطر و امنیت بمراسم درویشی و اکتساب مصالح و معاش و معاد
 قیام و اقدام توانند نمود و از روی حقیقت و فراع نال سعادت طواف ریاری
 بیت الله الحرام و مدینه مشرفه و مکرمه و سائر مشاهد مقدسه و سایر گشته دران
 امکان متبر که که محل احابت دعاست بدعاء دوام دولت ابد مقرون اشغال توانند
 کرد و هر آینه آثار و مال آن مقارن بخت بیدار و معاون دولت پایدار گرد
 و ان ارید الا اصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه ائب، همواره
 سریر عرتن نظیر سلیمانی و اورنگ سلطنت جهان بانی مقرر عرت و حاه و مستقر حشم
 و تکیه گاه پادشاه حم حاه سلیمان مکان و حاقان اسکندر نشان داد .

نظم

الهی تا نشان از بخت و تاحست

ر تاج و تاج عالم را روا حس

بر برپای تحت ساهیش داد

تبارك تاج طلالههیش داد

شعری از رضا

استاد فضل‌الله رضا نماینده دولت شاهنشاهی نردیونسکو چند روزی به تهران آمد و در محفل ادبی دوستانه‌ای با او تجدید دیدار شد .
 رضا، استیاق وافر و به سیر ادب فارسی در زمان معاصر دارد . پرسشهایش در محفل دوستانه بیشتر درین زمینه بود . ضمناً معلوم شد که خود در مدت مأموریت یوسکو در پاریس به نگارش کتابی در خصوص هنر فردوسی پرداخته است ، برای آنکه معاصران زیباییهای شاهنامه را بهتر دریابند . کسانی که کتاب «راز آفرینش» او را خوانده اند و نثر ریبا و خوش آهنگ و بلندی اندیشه او را می‌سناسند امیدوارند که اثر حدید او را هم بخوانند . این کتاب را انجمن آثار ملی نشر خواهد کرد .

رضا ، گاهی شعری گوید و چون از او خواستم که اگر شعر حدیدی سروده است لطف کند ، قطعه‌ای را که در سال ۱۳۲۰ یعنی سی سال قبل سروده بود داد آن قطعه این است .

بد شکنج اندرم ر نادانی	تیره گون اخترم ر نادانی
سحر دوار گزیدن افرارد	بر زبخت سرم ز نادانی
شره ساری وراید آخر کار	دل رامشگرم ز نادانی
آخر اندیشه جهالت و کمر	سوخت بال و پریم ز نادانی
پیش خود بردم این گمان که به رای	ز کسان برترم ر نادانی
رای دانشوران چو گشت پدید	بر شکست افسرم ز نادانی
ای فروزنده جهان سخن	تبره شد گوهرم ر نادانی
ای خداوند حاه و عزت و نام	سره ورما زرم ز نادانی
وی گشاینده بندهای سپهر	حان به در کی برم ز نادانی

پرفسور رضا ، ضمن آنکه به انجام دادن مأموریت خود اشتغال دارد با کسب اجازه از شاهنشاه آریامهر در دانشگاه پاریس در رشته علمی عالی خود (ریاضی) تدریس می‌کند

ایران‌شناسی از ژاپن

ت. کورویاناگی T Kuroyanagi استاد زبان فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به تهران آمده. او برای مدت سه ماه مدیر مؤسسه فرهنگی ژاپن در ایران خواهد بود. ژاپنیها این مؤسسه فرهنگی را در تهران تأسیس کرده‌اند تا محققان آنها در شهرها وسایل لازم در اختیار داشته باشند.

کورویاناگی دوازده سال قبل در تهران بود و تحصیل می‌کرد. اکنون استادست و زبان فارسی تدریس می‌کند. حریف به تحقیق و تحسین در ادبیات فارسی بسیار علاقه‌مندست و توانسته‌است که قسمتی از شاهنامه فردوسی و رباعیات خیام را به ژاپنی ترجمه و نشر کند. همچنین دو کتاب قابوسنامه و چهارمقاله را ترجمه کرده و هر دو را در یک مجلد منتشر ساخته‌است. اکنون حنا که خود می‌گفت به ترجمه هفت پیکر و دیوان حافظ مشغول است. او پس از پنجاه مقاله به زبان ژاپنی و انگلیسی درباره ادبیات فارسی نشر کرده‌است.

طبعاً ترجمه آثار ادبی ایرانی از خدمات ارزنده به معرفی زبان فارسی در اقصای مشرق است.

همانطور که مامشتاقیم که ادبیات غنی ژاپنی را به فارسی نقل کنیم طبعاً ژاپنیها هم می‌خواهند که ادبیات زیبای مشهور زبان فارسی را بشناسند و این خدمتی است که از امثال کورویاناگی برمی‌آید.

مجمعی در لاهور

در لاهور مجمعی برای برگذاشت غالب شاعر فارسی گوی شبه قاره تشکیل شده بود. من هم بدعوت مجمع مذکور در آنجا شرکت کردم. اعضای این مجمع از کشورهای چند بودند. بقول خود پاکستانیها «سمپوریوم بین الاقوامی» بود. دوره تشریفاتی و علمی این مجمع سه روز مدت گرفت و چندین خطابه خوانده شد که اکثراً بر زبان اردو بود و چندتائی بر زبان فارسی و یکی بر زبان انگلیسی.

این مجمع علمی به ابتکار و اهتمام دانشگاه پنجاب سرانجام گرفته بود و دانشکده خاورشناسی آنجا گرداننده آن بود.

شرکت کنندگان خارج از پاکستان عبارت بودند از دو استاد زبان اردو

از دانشگاه‌های اکسفورد و لندن، آقای محدودی افغانستان و عبدالقادر قره‌خان از برکيه و من از ايران. از استادان و دانشمندان فارسی دان پاکستان عده‌ای قریب ده نفر شرکت داشتند. البته دیگر اعضاء از دانشمندان اردو شناس تشکیل شده. ما گفته نماد که دوايراني ديگر نير درين مجمع سر کب داشتند و خطابه خوانديد ، يکي آقای دکتر پناهی که مدت دو سال است که در دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب به تدریس زبان فارسی اشتغال دارد و استاد مدعو آن دانشگاه است. ديگر خام بهنام که سمت نمايندگی فرهنگی ايران را در لاهور برعهده دارد. جناب آقای دکتر محمدحسین مشايخ فريديني سفير آداب‌دان و ادب‌شناس ما هم در يك جلسه شرکت کردند و رياست جلسه‌ای را برعهده داشتند که اتفاقاً بوقت سخن ما من بود.

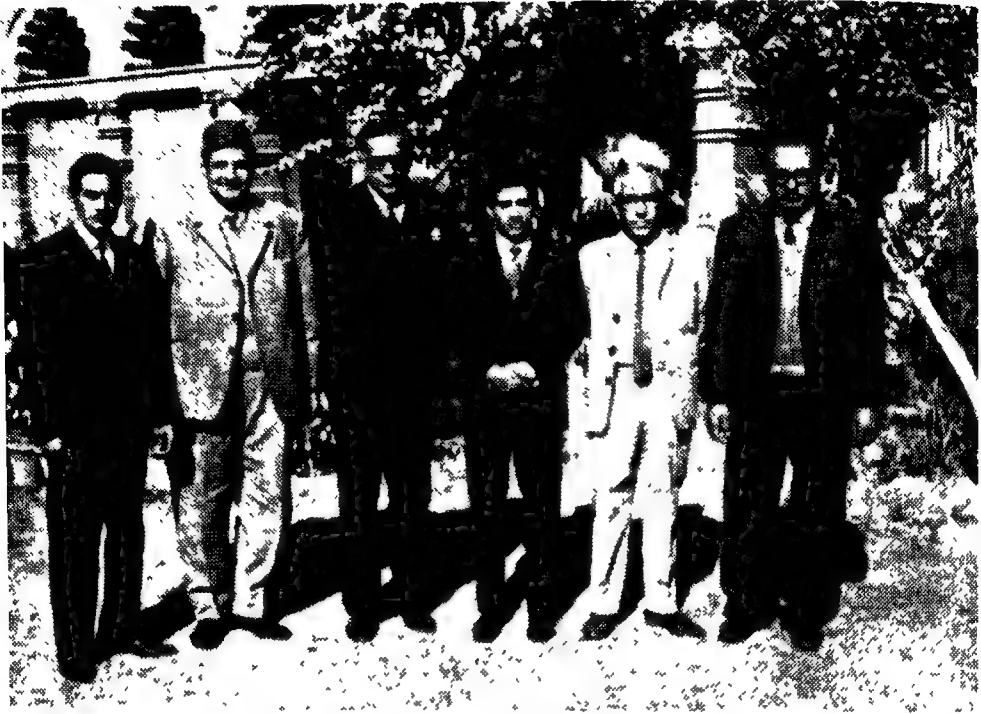
ما کسايکه خطابه خوانديد عبارت است از سيخ محمد اکرام ، عبدالقادر قره‌خان ، احمد علی پناهی ، علام رسول مهر ، احمد علی ، شوکت سبزواری ، محمد شمس الدین صدیقی ، رضی الدین صدیقی ، محمد حسین محدودی ، ابواللیث صدیقی ، سيد عبدالله ، محمد باقر ، محمد طاهر فاروقی ، کي.ب. نسيم. وزير الحسن عابدي ، عبدالشکور احسن ، کلیم سهرامی ، انعام الحق کوثر ، سيد محمد اکرم ساه ، مريم بهنام ، مسائن دگبی ، عبادت بریلوی ، وحید قریشی ، معين الرحمن .

عالم در پاکستان شاعری است که احترامش کمتر از اقبال نیست. اقبال چون دارای فکر سیاسی بود و در عصری بود که شبه قاره به بیداری می‌گرایید اسعارش دلچسبی دیگر دارد و برای ملت پاکستان زنده ترسب. غالب شاعری است از يك قرن قبل و اشعارش و آثارش در زمينه‌های ادبی است.

بهر حال مجمعی که تشکیل شده بود مفید بود. خطابه‌های خوب خوانده شد و اطلاعات زیادی درباره غالب میان شرکت کنندگان رد و بدل شد. حزين دانشگاه پنجاب مجموعه‌ای از آثار غالب و کتب مربوط به او در هفده مجلد نشر کرده است که ما آنها را در شماره ديگر برای علاقه‌مندان خواهام نوشت.

دانشکده خاورشناسی صد سال است که بر پاس. سالها رؤسای آن مستشرقان انگلیسی بوده اند و از زمان مولانا محمد شفيع متصديان آن اردو شناسان پاکستانی در شعبه فارسی آن عده‌ای اردوستان پاکستانی را دیدم و تحديد دیدار شد.

دکتر محمد باقر ، دکتر وزیر الحسن عابدي ، دکتر عبدالشکور احسن ، دکتر قریشی ، دکتر نسيم ، انعام الحق ، محمد بشير حسين ، محمد اکرم شاه. همه را سرگرم تحقيق و مطالعه در زبان فارسی دیدم. وزير الحسن اريست سال قبل تاکنون خیلی کار کرده



استادان زبان فارسی

است و اذکارهای با ارزشش طبع دیوان فارسی غالب است. محمد باقر به چاپ مدارالافاضل مشغول است و تذکره محروم الفرائب را انتشار داده. دکتر نسیم کتّاب تاریخی بیان واقع عبدالکریم کشمیری همسفر نادر ساه اردهلی تاقروین را چاپ کرده است. محمد بشیر حسین فهرست مجموعه خطی مهم محمود شیرانی را در دو جلد به چاپ رسانیده است و جلد سوم آن نیز تاچندی دیگر بشرح خواهد شد. گفتم که باجناب محمدحسین مشایخ فریدنی سفیر محترم خودمان دیداری دست داد. سالی چند بود که از دیدارش محروم مانده بودم. خوشبختانه باسابقه‌ای که از قدیم در آن مملکت دارد بسیار محترم است و همه او را دوست دارند. ربراهم ادیب است و سخن‌شناس و هم‌مدبر و کاردان. علی‌اکبر حقیری را هم دیدم. او مدتی است که از طرف وزارت فرهنگ و هنر در اسلام‌آباد است. می‌خواهد مؤسسه تحقیقات فارسی را در آنجا ایجاد کند. کاری است بسیار لارم و با ارج و امید است که توفیق حاصل کند.

دکتر پناهی راسه سال بود که ندیده بودم. معلوم شد که ازین مدت را در لاهور بوده است و استاد مدعو دانشکده خاورشناسی است برای تدریس زبان فارسی.

دیدار دوستان ایران‌شناس پاکستانی در دانشکدهٔ خاورشناسی پنجاب بسیار لذت بخش بود. وقتی بآنجا وارد شدم یاد محمد شفیع در ضمیرم میگذشت. برای من، نام لاهور با دو نام هم‌ریشه دارد: یکی مسعود سعدسلمان و دیگری محمد شفیع. البته شاعران زیاد از لاهور برخاسته‌اند و هر یک در ادب فارسی مقامی دارند (مانند واقف لاهوری). مسعود سعد که چندی از عمر را در آن شهر گذراند و قطعه‌ای بسیار باحال در باب آنجا سرود نام لاهور را در ادب اصیل فارسی جاودان کرد.

محمد شفیع برای ایرانیان و دوستداران ادب فارسی از لاهوریانی است که مقامش در خور بردگداشت و تحلیل است. خدمات او در تحقیقات ایرانی، مخصوصاً نشر متون مهمی چون مطلع سعدین و تذکرهٔ میخانه و قسمتی از واقع و عذرای عنصری که خود به دست آوردهٔ او را آن بود همیشه نام او را جاودان نگاه خواهد داشت.

استاد محمد باقر سالی است که بارشسته شده است به‌حای او وزیر الحسن عابدی ادارهٔ امور گروه زبان فارسی دانشکده را به عهده دارد. وزیر الحسن در زبان فارسی صاحب مهارت است. عده‌ای از متون زبان فارسی را چاپ کرده است. فارسی را در نهایت روانی تکلم می‌کند. ادیب است و محقق و از علاقه‌مندان حقیقی به زبان فارسی. او را از وقتی می‌شناسم که در دانشگاه تهران به تحصیل در دورهٔ دکتری مشغول بود و برای مطالعه به کتابخانهٔ دانشکده حقوق می‌آمد.

دانشمند دیگری که در این سببه کار می‌کند عبدالشکور احسن است. احسن هم فارسی را سرین و روان و بی‌تکلف صحبت می‌کند. تحقیقات و مطالعات زیاد در زبان فارسی دارد.

دوستان دیگری که در گروه فارسی دیدم عبارتند از محمد بشیر حسین که خوانندگان راهنمای کتاب سالها قبل مقالات محققانهٔ او را در مجله دیده‌اند، دیگر اکرم شاه که شعر فارسی می‌سراید و فارسی درس می‌دهد و منتحباتی شیرین از اشعار فارسی شاعران شبه‌قارهٔ چند سال قبل طبع کرد.

دکتر قریشی از استادان زبانهای اردو و فارسی است و تألیفاتی چند در بارهٔ ادب فارسی دارد و محقق گرامی و ارجمند است.

از فارسی دانان و استادان دیگر که دیدم دکتر نسیم را باید نام ببرم که استاد زبان فارسی و مدیر گروه این زبان در دانشگاه پشاور است و اخیراً بچاپ کتاب «بیان واقع» عبدالکریم کشمیری همسفر نادر از دهلی تا قروین دست برده و آنرا به اتمام رسانیده است و عنقریب نشر می‌شود. بیان واقع شرح مسافرت

عبدالکریم و حاوی اطلاعات زیاد در باب دوره نادر است اما حای چوں و چرا هم دارد .

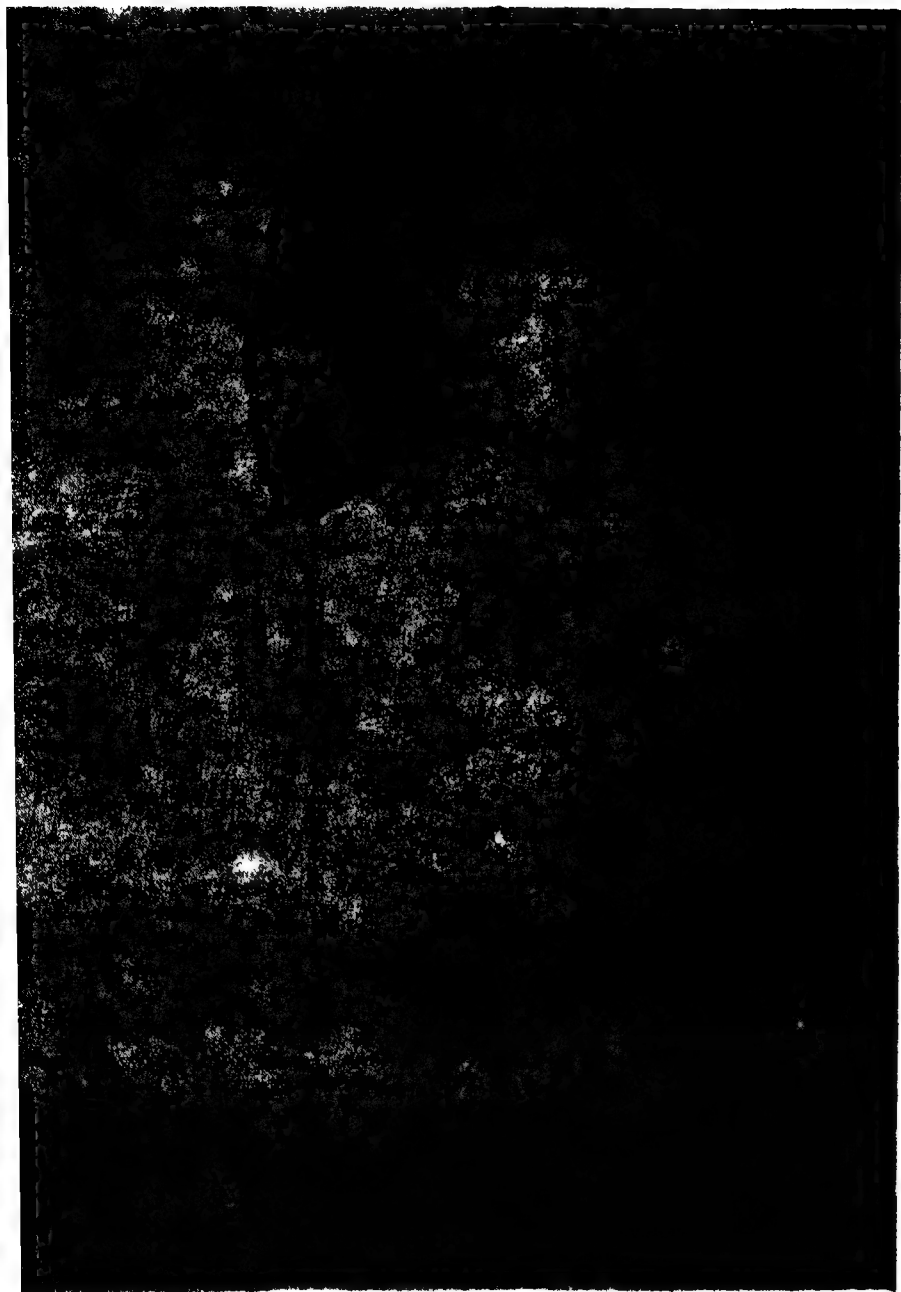
محققان و دوستان زبان فارسی در پاکستان زیادند. آنها را که نمیتوان فراموش کرد انعام الحق کوثر و طاعت یزدان و غلام سرور و عابد علی عابد و صدیق شبلی و علی رضا نقوی می باشند .

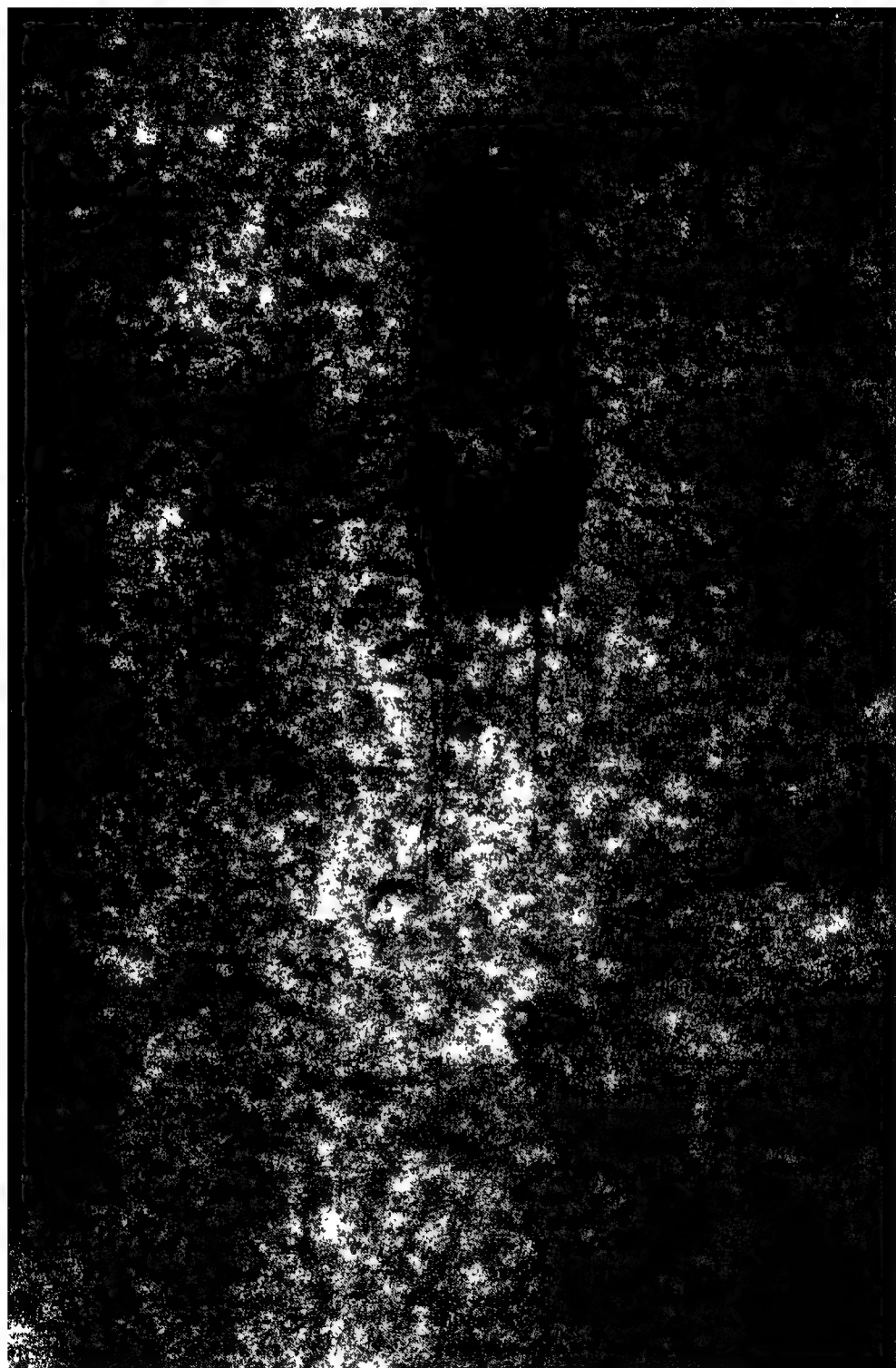
ایرانی در سرزمینهای اردو زبان با اصطلاحات زیادی از زبان فارسی برمیخورد . یا از زبان مردم می سنود ، یا در حراید می بیند یا در نام دکاها می یابد .

آنها عینک را چشمه میگویند. عابدی مرا متوجه کرد که عینک هم آینه (آینه + ک) بوده است و مردم آن را به علت شباهت تلفظ به عینک بدل کرده اند کلمات دیگر حالب توجه امراض پوشیده، آراسته پلو، تیر گام، ترساوله، الش کردن است که ما بحای همه آنها کلمات عربی نه کار می بریم و می گوئیم امراض مقاربتی ، مرصع پلو ، سریع السیر ، مرکبات ، دعوا کردن ! روزی که لاهور را ترک می کردم دفتر یادگار داشکده را آوردند که چیری در آن بنویسم. دو مصراع از قطعه مسعود سعد سلمان به یاد آمد و آن را نوشتم: ای لاهور و یحک بی من چگونه ای ...
... ما من چگونه بودی و بی من چه گونه ای!

پیر حسنک

در کراچی باعلی اکبر جمفری به منزل پیر حسام الدین راسدی رفتم. در کتابخانه اش ما را پذیرفت. پیردائما به کار علمی مشغول است. خوشبختانه فراغت دارد و کتابخانه ای مجهز و شوقی وافر و همتی بلند . منتظماً کتب مفید مربوط به تاریخ و ادب فارسی انتشار می دهد. او عاشق شعر فارسی و یادگارهای آن در سند زادگاه پدری خود است . تاکنون بیش از سی کتاب در اردو و فارسی نشر کرده است. یکی از کارهای اخیرش دوره پنج جلدی تذکره شعری کشمیر است که هنوز دنباله دارد و ذیلی بر آن ترتیب داده است که به نشر آن خواهد پرداخت





اصفهان فرهنگی

آقای مدیر

درموقع نگارش مقاله هنوز افتتاح نشده بود، مدتهاست که گشایش یافته و مشغول بکار است.

۴ - آقای ابوالحسن نحفی ادیب و مترجم توانا، مدتی است کار در دانشگاه اصفهان را رها کرده و در رمره مهاجران به تهران درآمده‌اند همچنین آقای محمد حقوقی شاعر نیز از آغاز سال آموزشی کنونی به تهران منتقل شده‌اند.

درس ۳۴۹ پس از سطردهم، چند سطری که راجع به «ژاله» و «اعلامی دو ساعره» اصفهانی نوشته شده بود افتاده، حال آن که به گمان مر لازم بود، از این دو در بررسی و ضمیه فرهنگی دهه ۲۰ تا ۳۰ ذکر می‌آید.

در ص ۳۵۰ سطر دوم، عبارت «گرچه هم اکنون هردو از روشنفکران با فرهنگ و پژوهشگر معاصرند اما کاره در زمینه شعر ارائه نمی‌دهند.» به صورت «آنها اکنون کاری در زمینه شعر ارائه نمی‌دهند» تلخیص شده است.

ج. دوستخواه

وهم و خیال

خوب پیدا است که شأن نزول مفا ممتع و متین تحقیقات فلسفی است

یکی دو هفته قبل شماره جدید مجله راهنمای کتاب به اصفهان رسید که این کمترین را هم با درج مقاله‌ای که راجع به اصفهان معاصر نوشته بودم، شرمنده فرموده بودید. کلی سپاسگزار و ممنون که بهر تقدیر یادی از شهرما و بویژه محیط فرهنگی آن به میان آمد. همان طور که خود شما در دیباچه مطلب تذکر داده‌اید، تاریخ نگارش مقاله مدتها پیش بوده و روی همین اصل دیگر گونیهایی در موضوعات مورد اساره پیش آمده که اگر پیش از انتشار خبری به من میدادید، من آنها را اصلاح می‌کردم و حالا هم اگر صلاح میدانید، درجایی، مثلاً در نامه‌های رسیده و یا در صفحات آخر مجله، به آنچه در زیر به خدمتتان مینویسم اشاره مختصری بفرمایید:

۱- از شاعران محمد حسین صغیر و از مطلعین تاریخ و جغرافیای محل عبدالوهاب کلاشتری در فاصله نگارش و انتشار مقاله فوت شده‌اند.

۲ - کتاب حرفهای پائیری مجموعه شعر امیر حسین افراسیابی و دفتر هشتم «حنک» که در موقع نگارش مقاله هنوز انتشار نیافته بود، مدتهاست که منتشر شده است.

۳ - کتابخانه مرکزی کودک که

دانا سرشت، مندرج در ۳۸۱ سال ۱۳
شماره ۵ و ۷ دربارهٔ وهم و خیال همانا
مسئلهٔ عشق پروانه به سُمع است، که از
رمان رودکی تا حال چنین مبحث و
اشکالی پیش نیامده بود و می توان اقتراحش
نامید. بدیهی است همانطور که فرموده اند،
در صحت عشق ایس پسرندۀ زیبا مردم
مشکوک و اغلب منکرند. پس آیا واقعاً
در ده قرن متوالی همهٔ شاعران و عارفان
یک مسئلهٔ غلطی را با این همهٔ ررق و
برق و طمطراق و شکوه در هزاران غزل
و مثنوی و مسمط و رباعی به ما آموخته اند؟
یا «برای تحدیر از راست فتنه انگیز
دروغ مصلحت آمیزی گفته اند؟ یا برای
هنرنمایی اغراقی را که یکی از صنایع
ادبی است در لباس حقیقت نشان داده اند
مانند کمال اسمعیل در مدح ساه خود.
مختار و حبار عصر خود؟
مها بت تو اگر بانگ بر زمانه رد
قطار هفته ایام بگسلند مهار؟
یا فردوسی در مدح اسب ساه؟

حراشید و پاشید سُدبیز شاه
رسم روی ماهی ر دم روی ماه؟
حیر خیر معاد الله. هر گرمولوی،
عطّار، سعدی، حافظ، فردوسی، خیام،
بطامی درس دروغ و خطا و خلافی نداده اند
و بحاست که از طرف کوچکترین شاگرد
مکتب عرفان و ادب معاصر (که در ایام
معدود جوانی و نادانی به عشق مجاری
(که بلهوسی اس باید نامید) دچار شده
و آنچه می گوید بجشم خود دیده است)
جواب مقننی به این اسکال و اقتراح داده
نمود. چه که دم فروستن به وقت گفتن را
حداود سخن حائر شمرده است.
اینک جواب:

۱- «چه حجت بهتر از تصدیق استاد،
مقترح در ضمن اشکال و انتقاد خود
صریحاً تصدیق فرموده اند بی شعوری
پروانه را. بسیار خوب پرواضح است تا
بسی فاقد شعور شود لایق و قادر عاسق
سدن نیست «دیو حو بیرون رود فرشته
در آید، در این جا با احارهٔ حناب مدیر
مجله ما گیریم در تعریف عشق شواهدی
بیاورم.

من همان دم که وصو ساحتم از حشمةٔ عشق
حار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
ای عاسق گدا حو لب روح بخش یار
میدانند و طیفه تقاصا چه حاجت است
عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده
به حر از عشق تو باقی همه فابی دانست

حافظ

قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
 سست عهدی که تحمل نکند بار حفا را.
 اگر عاشقی خواهی آموختن
 به کشتن فرج یابی از سوختن.

سعدی

عشق شیرینی است قوی پنجه و می گوید فاش
 هر که از حان گذرد بگذرد از بیشه ما
 ظهیر الدوله صفیلشاهی
 با اژدر عشق ای دل عمری است گلاویزم
 نه پای که بگریزم نه پنجه که بستیزم.
 در معرفت عشق الفبای رسا کو
 گفتند بسی گر سحنی هست بجا کو.

از نگارنده فقیر گنابادی

۲- «عیب پروانه بگفتی هنرش بیر
 بگو» من در ایام شیطنت قبل از بلوغ
 یکی از صیادان این پرنده خوش خط و
 خال بودم که کلکسیون در این کار دارم.
 متکامل یا متناقض بودن پروانه را نایستی
 با معدادان در صحن گلشن درک کرد. که
 از سایه صیاد فرار می کند. برای صیدش
 باید به تور پروانه گیری متوسل شد،
 پس دارای شعور و قوه خیال است.
 انواع نباتات حتی خار موقع تولید
 مثل گل می کنند و تخم در وسط گل تولید
 می شود، پروانه هرگز دیده نشده است
 که به گل پیاز یا سیر یا تره به نشیند
 بر دیک شود. گلهای خوشبو و نافع را
 بصیرت تام می شناسد - پس دارای قوه
 حافظه هم هست حیوانات غالباً از پش
 سر خود قادر به دیدن نیستند، اما
 پروانه از پشت سر سریع تر از جلوم
 بیند - آری فقط و فقط عشق به شمع است
 که وی را کر و کور و بی شعور و دیوا
 می کند در حقیقت عشق واقعی و حقین
 را در بین حیوانات پروانه نشان میدهد
 و بس و این درسی است مدلل و کامل
 تحسم عشق و عاشقی^۱.

۱ - آتش آن بیست که از شعله آن چند شمع

آتش آن است که بر حرمش پروانه رود

از حافظ شیراز

چنانچه ملاحظه می فرمائید، حافظ سست به مناظره شمع و پروانه سعدی (در بوسه)
 نظر داشته و انعقاد کرده است نگارنده مطومه ای مستدل و منطقی به نفع پروانه که منجر به آتش
 و وسال آنان می شود گفته است - اگر مدیر محله اجازه فرمایند ضمن مقاله سعدی برای تکمیل
 مقاله متن تقدیم خواهد شد

باور کرد چون تقی‌زاده مردی با آن احاطه و اطلاعی که از تاریخ اسلام داشته و حتی خود در بنادیت عمر در سلک روحانیان بیرمنسلک بوده است چنین داستان جعلی را که بی‌سباهت به «حس و حس و غریزه دختران معاویه‌اند» بیسب تعویه کرده باشد.

داستانی را که آقای جمال‌زاده نقل کرده‌اند هر چند خارج از حوصله و شأن حلم و حداحویبی علی بیسب ولی در بعضی بعبار متنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بنظر برسیده است. مولانا در او آخر جلد اول متنوی داستان را حسن شروع میکند:

«ار علی آمور اخلاص عمل
سیر حق را دان منزه اردعل»
«در عرا بر پهلوانی دسب یافت
رود شمیری بر آورد و ستاب»
«او حدو ادا حب بر روی علی
افتخار هر سی و هر ولی»
«او حدو ادا حب بر روی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه»
«در زمان ادا حب شمیر آن علی
کرد او اندر عرایش کاهلی»
و از اینجا مولانا که محالی یافته است حسنه و گریخته سحایای الهی علی را با دلکش‌ترین انیابی بیان میکند.
«در سحاعت شیر ربا بیستی
در عروب خود که داد کیستی»

امیدوارم استاد معلم آقای دانا سرست از مختصر جواب حقیر فقیر که ناگفتنش دلب لایقفر شمرده می‌سد نرنجند و مرا دولت حواه و ارادمند خود بدانند والسلام.

پیمان یغمایی

هر حجب فقه مخیبر

در مقاله «تقی‌زاده بقلم جمال‌زاده» مندرج در شماره ۳ و ۴ سال سیردهم مجله راهنمای کتاب نویسنده محترم نقل قولی کرده بود از مرحوم تقی‌زاده مابین شرح «خیر» هم مثل حضرت امیر پهلوان و زورمند بود و ضرب با شمیر و تیر و بیر از عهده او بر بیاعد و نناشد در مقابل دو سپاه با هم کشتنی بگیرد پس از مدتی کوسس و زور آزمائی ضرب امیر غالب آمد و او را بر عین ادا حخته بر سینه اش شسب و خنجر را از کمر در آورد تا او را بقتل برساند، ولی در عمان حسن خیر آب دهان بر صورت حصر امیر ادا حت الخ»

برعم راقم این سلور در این نقل قول تواردی حاصل سده است برای استاد در بیان ماحرا یا قائل آن. یا گمان فرموده‌اند چنین داستانی را از مرحوم تقی‌زاده شنیده‌اند. یا آنچه آمرحوم بیان کرده بود به گونه‌ای دیگر بوده است و گرنه اگر استاد «حواس بود و فریگی مآب» و ناآشنا تاریخ اسلام محال است

و حوان که این مایه توحید و
 خداجویی را می بیند :
 « گفت من تحم حفا میکاشتم
 من ترا نوعی دگر پنداستم »
 « نو ترا روی احد خو بوده ای
 بل زبانه هر ترا رو بوده ای »
 « من علام موج آن دریای نور
 که حنن گوهر در آرد در طهور »
 « عرصه کن بر من سهاد را که من
 مر ترا دیدم سرافراز من »
 « قرب پنجه کس رحویس و قوم او
 عارفانه سوی دین کردند رو »
 برای علی با اختلاف فتیحه یکبار
 دیگر این پس آمد یکبار سده است و
 آن سال پنجم هجری در غر و خندق
 یا احزاب بود . این غروه را خندق
 خوانده اند ، سبب آنکه مسلمانان به
 ابتکار سلمان پارسی و دستور پیامبر خدقی
 دور مدینه النبی سهری که در آن اقلاب
 داشتند کسیده بودند و احزاب گفته اند
 باعتبار آنکه قریش برای جنگ ماه محمد
 کلیه قایل و احزاب عرب را بسیج کرده
 بود^۱ . در این غروه عمر بن عبدود که یکی
 از سخمان و فرسان عرب بود با بنه
 دلاوران و در عجویان قریش در کنار خندق
 صف رده و مبارز می طلبید از سپاه اسلام
 که وصف شجاع او را شنیده بودند کس
 را یارای مصاف با وی نبود . پیامبر چون

در مروب اثر موسائی نه تیه^۱
 گامد ادوی حوان و بان بی شبیه
 « تیغ حلمت حان » را چاک کرد
 آب علمت حاکما را پاک کرد
 « بار گودام که این اسرار هوست
 را که بی سمشیر کشتن کاراوست »
 « بار گو ای بار عرس حوس سگار
 تا چه ددی اینرمان ار کرد گار »
 « حشم تو ادراک عیب آه و خفته
 حشههای حاصران بردوخته »
 و در یغ و گرمای مستی این تندیس
 می هراس و واهمه ای از طعن بدگویان
 مریت او را بر مدعی خلاف سمع
 جهانبان غیر ساد
 « رار نگشا ای علی مرصی
 ای یس ارسوء القضا حسن القضا »
 حوان که در کار علی سبب در سگمت
 مانده است
 « گفت بر من تیغ میر افراستی
 از چه افکندی مرا نگداستی »
 « در محل قه این رحمت رحیست
 از دها را دسب دادن کار کیست »
 و از علی میسود .
 « گفت من بیع از پی حق میرم
 ننده حقم به مأمور تفم »
 « حون خدو انداختی بر روی من
 نفس حنمید و تنه سد حوی من »
 « نیم بهر حق سد و نیمی هوا
 سرکت اندر کار حق بود روا »

۱- قبه یمنی وادی بی آب و علف و اشاره است به بیست و ششمین آیه از سوره مائده

۲- منتهی الامال - شیخ عباس قمی

نید عمرو و مبارز می‌طلبید فرمود «دوستی
اشد که سر این دشمن نگرداند» علی
بر قرضی حوا را داد و دیگران حاموش ماندند
بنا بر سکوت فرمود عمرو دیگر ناره
از حری بیستر مبارز طلبید پیامبر
شوال را تکرار فرمود باز هم حر علی
کس جوابی نداد. رسول خدا فرمود ای
لمی بردیک من بیا و او بردیک آن حضرت
بد. پیامبر سمشیر خود را بوی داد و
رهود برو بسوی آنچه خواهی و سپس
رهود را رخدا یا کمکس کن^۱ علی میدان
مد و عمرو را دعوت فرمود یا اسلام آورد
یا پیاده بجنکد. عمرو گفت مرا به دین
بیاری نیستی اما برای چه پسر برادرم
یاده بجنگم؟ بخدا من دوست ندارم
و را بکنم، علی فرمود اما من دوست
ارم مرا برای خدا بکنم.

عمرو که شدت عصبانی شده بود از
سب فرود آمد^۲ دو مرد بهم گلاویز
شدند. عمرو فرصتی کرد و سمشیر خود
را بر علی فرود آورد که سپر علی را
بندو نیم کسرد و حراحتی بر سران
رساند. علی نیز ضربهای بر ران عمرو
زد و آنرا قطع کرد^۳ عمرو افتاد و علی
بر سینه‌اش پرید دلاور قریش که از جنگ

سکسب سبب بحسم آمده بود بر چهره
علی تف انداخت و علی که سبب چشمت
سده بود بکناری رفت ایحاطاتی بود که
چشمش فرو نشست تا از جندی آرام. گشت
و ناگاه پاهای سواره را حبس نمود و بر دیک
سد پایش را بر سینه او گذاشت و او که
از این حرکت حیرت مانده بود پرسید
این چه بود؟ علی گفت از دین و چشمک
سدم نمیخواستم از چشم من درآید
میر کردم که آرام نگردد و تا همیشه
درای خدا داشته باشم^۴

اما داستان علی و. حب دیگر گونه
بوده است. حیدر بعد از نام در و قامة
بطامی است و در این مورد خاص به در
بود در سرزمین آباد و پیر آبی نام وادی
القری در سر فرسنگی سال هجده
مرحوب قهرمان دلاور و مشهور حیدر
ساحب آن و سبب غمش بنسب و رحب
حیدری نام مردارده این مرحوب بطنوایی
بود که هیچیک از دلاوران مسلمان را
رعره و یارای جنگ نداشتند در آن
حیدر پیامبر دو روز پیوسته مسلمانان را
برای جنگ با مرحوب دست بر گردید و
سپاه داد و آنان بی رویا روی سدن
وی روز را به سب آوردند و سومین روز

۱- از نادر معید

۲- سیره ابن هشام

۳- بیابیع الموده شیخ سلیمان البخاری جمعی

۴- اسلام شناسی د. در علی شریعتی

یامبر حدیثی را بیان فرمود که باجماع ریق رسیده است «امرو را یث مسلمانان ۱. بدست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش ۱. دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را و سب دارند» ۱ و پر حم را بدست علی ۱. اد علی در کشاکش با مرحب بشمشیر کلاه خود و فرق او را بدویم کرد و ر حیر را بروی مسلمانان گشود.

مسوچهر دهقان

ترخنیچی درباره خلاصه

آقای مدیر

کتاب حلّسه که در سال ۱۳۴۸ چاپ پخش گردید دارای یکی دو اشتباه سب که از حدود من سر زده است؛ و چندین غلط چاپی که از ریر چشم گریخته سب

لارم داستم که آنها را با چند آددا سب - که ممکن است مکمل بخشی رنوصیحاتی باشد که درباره متن کتاب اده سده اسب - برای چاپ به حضورتان قدیم کنم^۲.

۱ - تجدید نظر

- حاسیه شماره ۲ صفحه دوازده یباحه کتاب بایستی حذف شود؛ و هم تبین نیمه دوم سطر آخر حاسیه صفحه

۲۰۶ بایستی حذف شود.

- صفحه ۲۰۹، سطر ۸، ۹، اشتباه من است و بایستی حذف شود.

۲ - اصاب

به سواهدی که در صفحه ۱۸۹ برای اصطلاح «قلق» (= قوللق) آورده شده است، افزوده شود.

- میرزا آقاخان کرمانی در رساله

«سه مکتوب» (سجّه خطی متعلق به

استاد محتبی مینوی)، «قلق فراش» (ص

۲۲۹)، «قلق شاگرد - گرمره و نایب

داروغه» (ص ۲۳۷) و «قوللق از رعیت

گرفتن» (ص ۲۸۱) را بکار برده است

(در سیاحتنامه ابراهیم بیگ که به کوشش

آقای محمد باقر مؤمنی چاپ شده است)

که نقل عین آن بایسته می نماید :

«... دیدم آن دونفر فراش پیش

دویدند که پول حلو مارا بدهید! گفتم،

«چه، چه؟ - گفت: قوللق. گفتم: پدر

سوخته چه قوللق بهما کردید» گفت :

پس ما نوکر پدر تو بودیم» (ص ۱۳۳)

در کتاب «رستم الثوارین» (چاپ تهران

ص ۲۵۴)، «قلقانه» در این عبارت بکار

رفته است :

«غلامی را در پی تحصیل صد تومان

۱ - صحیح مسلم

۲ - از چاپ غلطهای چاپی احتراز شد. خوانندگان خود توجه خواهند نمود -

(راهنمای کتاب)

- مالیات دیوانی به قریه‌ای فرستاد و در
رقمش نوشتند که قلخانه دوتومان به او
بدهند»
- صفحه ۱۷۰ — در کتابهایی که
در آن صفحه یاد کرده‌ام، کتاب «تاریخ
پرنس ارفع» را هم باید افزود. البته
این کتاب چنانکه نوشته‌اند (راهنمای
کتاب، سال دهم، شماره پنجم، دیماه
۱۳۴۶، صفحه ۵۵۲) «تألیف محمد
حواد هوسمند مدیر روزنامه سعادت
شر» است به خود ارفع الدوله.
- در حاشیه صفحه ۲۱۸، بایستی
افزود.
- میرزا فتح کرودی نیز در رساله
«سب‌نامه» می‌نویسد «اهل انگلیس در
ترویج و تلمیس ثنایی اثنی‌المیسانده
(سفرنامه میرزا فتح سب‌نامه، چاپ
فتاحی، صفحه ۹۶۳ — رساله سب‌نامه
بنوخته آقای فتاحی در ۱۲۵۵ نوشته
سده اسب)
- به آخرین سطر آخرین صفحه کتاب
که زیر عنوان «خند ابلاخ و یادداشت»
چاپ شده اسب بایستی افزود
- راهنمای کتاب (سال ۱۲، ص ۴۳،
خرداد — ۱۳۴۸) مقاله در سبایی هم
«خاطرات اعتماد السلطنه».
- محمود کسرائی

یادداشت

- این بنده محتبی مینوی می‌گوید:
در باب ششم و بیستم به آنچه در صفحه ۶۹۱ گفته شده اسب این
نکته هم افزوده شود
- دوست من آقای علی رواقی مرا متوجه ساختند که در دیوان حاق این
لفظ باریگر هم آمده اسب در این باب:
- کرده به دیوان دل حرح و رمین را لقب
پیر بیستم نهاد رست سناکه لقا
بیستم در سحه مح بوده و آقای دکتر سجادی آن را در حاشیه
گذاشته‌اند (ص ۳۶) و متن را مطابق «تشم نهاد» چاپ کرده‌اند.

کنگره (پشت هر هشتم خاورشناسی)

ساز کنگره بین المللی دست و هفتم شرق شناسی که در دانشگاه مشهد (آن آر نور - امریکا) تشکیل گردید و استرالیا پدیدرمت که بیست و هشتمین کنگره در شهر کانبرا پای تحت آن کشور و توسط دانشگاه آن شهر منعقد شود و امسال در روزهای ۷ تا ۱۲ از اوبه ۱۹۷۱، با مشارکت یکم اردو و یک شرکت کننده که از اقطار عالم و بلاد قسای آن، البته نسبت به شهر کانبرا، آمده بودند تشکیل گردید و سخنرانهای متعدد در شعب ایراد شد و عده ای که چهار سال پیش یکدیگر را دیده بودند تجدید دیدار کردند و عده ای هم تازه با هم آشنا شدند. جای عده ای که به علت دوری راه شرکت نکرده بودند خالی بود و عده ای که در خلال این مدت از جهات حاکی دور شده بودند حسرت آورد و ملال انگیز.

از ایران مسعود فرهاد بود (به عنوان رئیس هیأت) و بحیثیته ها بارنه ای (دانشگاه تهران) و خلال متمین (دانشگاه مشهد) و عبدالامیر سلیم (دانشگاه تبریز) و علی اکبر حمیری و فتح الله مجتسانی (هر دو از وزارت فرهنگ و میراث) و ریچارد برای رئیس مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز (از کتابخانه پهلوی).

سید حسین نصر هم از طرف کنگره دعوت شده بود که به علت گرفتاریهای دانشگاهی خود نتوانست شرکت کند و مادر مرفی او و دخای او مهدی محقق و احوالده شده بود و مشارکت داشت و مراحمه سمیت اقامت داران شرقی و استه

به کنگره که همزمان با انعقاد محاسن کنگره مجمعی خاص برای بحث و مذاکره در امور مربوط به کتابداری شرقی تشکیل دادند دعوت کرده بودند و سعادت نفیس شده با موافقت و مساعدت دانشگاه تهران در کنگره و مجمع مذکور شرکت کردم کنگره تقسیم شده بود به ششمه های آسیای غربی، و آسیای جنوبی، آسیای جنوب شرقی، چس و لره، ژاپون، آسیای مرکزی و آسیای شمالی و هر یک از ششمه ها در هر روز چندین جلسه مستعلا داشت خطابه های مربوط به یک موضوع یا یک دین یا یک تمدن یا یک منطقه در آن خوانده می شد.

همزمان با انعقاد جلسات شش چند برنامه خاص مجامع علمی دسته جمعی (سمینار) اجرا شد که عبارت بود از - فرهنگ و تمدن آسیای (خاص مصر، اسرائیل، عراق، پاکستان و چین) - تجارت دریایی در آسیا در قرون ۱۷ تا ۱۹ میلادی.

- دین و اقتصاد در معالک آسیائی
- نظام سنتی و روشهای تازه در رهبری سیاسی

- شهرهای باستان و صنعت جدید
- آثار صحت جدید در کشاورزی
- اهمیت قانون در جامعه آسیائی
- ادبیات جدید و هنرهای خلاق
- کتابداری شرقی
- تدریس مباحث مربوط به آسیا در مدارس استرالیا

اصولا قسمت ایرانیشناسی در کنگره امسال به کسرتد کی کنگره های سابق نبود دوری راه و طبعاً گرایشی سمری در ازمانع

۲ - شعبه آسای جنوبی

در جلسه مردمشناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی نام سخنرانان و موضوع سخن آنها عبارت بود از: تروسدال (W. Troysdale) در موضوع ادامد فرهنگ ایرانی در هیمالیا، ا. باوسانی (A. Bousani) در باب عناصر هندی در شعر هندی فارسی و روش عنایت انجاهی، تیدوس سمحان در باب مطالعات فارسی در انگل، ا. فاروقی در باب اداری و گمرک در عهد هولاو، ا. علی در باب شاه عبدالرین و آثار تجدید ارشاد او در افکار مسلمین هند.

۳ - شعبه آسای مرکزی

در این شعبه که ریاست آن به عهده ا. امشاهی مشهور به هاروان بیلی (H. Bark) بود یک جلسه برای طرح مقالات مربوط به مطالعات مردمی اجتماعی داشت و مقالات علی‌المرحوم علی در خصوص عیتهائی و ترجمه تجدید دلی شده متن، د. دالا (H. Dhalla) در باب متنی سلوی، م. کانگا (M. Kanga) در باب فصل اول موجیر ۶ - ۷ و مطالعات انتقادی آن و مقالاتی در میان در خصوص ویت و ورناد خوانده شد. بلی نمود در باب وضع عمومی مطالعات مربوط به ایده‌های ایرانی شملی خطابه خواند.

نمکرة سیمونیم شرقشناسی ادبی دعوت احمد آسانی فراسهوتار دانشگاه نمکرة کومبی در ژوئیه سال ۱۹۷۳ در گذار خوانده شد.

در استرالیا، رشته شرقشناسی در

آن شده بود که عده بیشتری شرکت کنند تا افراد علاقه‌مند به موضوعهای ایران نیز بیشتر باشند. شعبه‌هایی که با ایران‌شناسی مرتبط بود و در آن شعب مقالاتی درباره ایران خوانده شد عبارت بود از:

۱ - شعبه آسای غربی (به مدیریت

جان بومن (J. Bowman))

در جلسه ایران‌شناسی این شعبه مقالات یحیی ماهیار بوانی درباره ریشه‌شناسی المنة (Cone) (قرن)، مسعود فریداد در باب عروض اشعار حافظ، جلال‌متنی در باب تاریخ تفهیمات فارسی در دوره اسلامی، متج‌اند محتجائی در باب ادبیات فارسی هندی، ب. اسپونر (B. Spooner) در باب عناصر مردمشناسی در تاریخ ولایت ایران، ایرج افشار در موضوع جنوبی ایران‌شناسی در ایران خوانده شد. در جلسه مربوط به ادبیات ایران ارتباط داشت عبارت بود از فهرست ویسی نسخه‌های عربی یا یک مسأله تحقیقاتی ادبی توسط رلهایم (R. Selheim) استاد دانشگاه فرانکفورت، منابع هلا و بجل شهرستانی توسط المشار استاد دانشگاه اسکندریه، بعضی نظریات اسلامی درباره مردم توسط واکر (D. P. Walker).

در جلسه اسلام‌شناسی مقاله اخلاق اسکوری و محمدی در تریای راری از گودمن (L. F. Goodman)، ارتباط میان علاءالدوله سمانی و بودائیها از اارصوی (A. A. Razvi) استاد اسلام‌شناسی و فارسی دانشگاه کانبرا، علم الهی محمدی در تریای راری از مهدی‌محقق، ده سال تحقیق در فلسفه اسلامی و نتایج کارهای میان ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ میلادی از قنواوی (G. Ganavati) خوانده شد.

رشته های هندشناسی و چمن شناسی توسعه زیاد یافته و رشته های اسلام شناسی و عرب شناسی مورد توجه است و ایرانشناسی نیز در سالهای اخیر آمار شده است. دو مجله توسط دانشمندان شرق شناس آن کشور در باب مسائل مربوط به اسلام و ایران و معالک حاوره مبادیه انتشار می یابد، یکی به نام «المله والمله» که بیشتر به مباحث مربوط به ادیان می پردارد و دیگر (Abr-Nahrain) نام دارد که خاص مباحث ادبی و تاریخی و هر نوع تحقیقی است که مربوط به منالقی میان پاکستان تا اسرائیل باشد

ایرج افشار

ایرانشناسی

« ایرانشناسی » مجله تحقیقات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به یادگار نخستین کنگره ایرانشناسی دانشگاه تهران منتشر گردید. هدف مجله، ارائه تازه ترین تحقیقات در زمینه های تاریخی، باستان شناسی، زبان شناسی، ادبی، فلسفی، عربی، دینی علمی، هنری و مردم شناسی مربوط به ایران است در سطحی جهانی. و ازین رودر اداره مجله « هیأت مشاوران » که ریاست آن با آقای دکتر سیدحسین نصر رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و مدیریت آن با آقای ایرج افشار و سردبیری با آقای فریدون بدره ای است، سهمی دارند. اعضا هیأت مشاوران از میان دانشمندان ایرانی: مهدی حائری یزدی، عباس زریاب حوئی، منوچهر ستوده، سید

جعفر شهیدی، حافظ فرمانفرمایان (موسس)، مهدی محقق، یحیی ماهیار نوایی، محتبی مینوی، عزت الله نگهبان و دانشمندان خارجی: عدنان ارزی (دانشگاه انقره)، ح. اسکارحیا (دانشگاه رم)، ژ. آسموس (دانشگاه کپنهاک)، ژ. اوین (دانشگاه پاریس)، ح. ا. بویل (دانشگاه منچستر)، حسام الدین راسدی (پاکستان)، ه. ر. رویمر (آلمان)، م. سیوری (دانشگاه تورنتو)، ر. ب. فرای (دانشگاه هاروارد و دانشگاه پهلوی)، ژ. لارار (دانشگاه پاریس)، ف. مایر (دانشگاه بال)، عبدالعنی میررایف (فرهنگستان دوشنبه)، میرحسین ساه (دانشگاه کابل)، نذیر احمد (دانشگاه اسلامی علیگره)، ک. یان (دانشگاه لیدن) برگزیده شده اند.

این شماره در دو بحس فارسی و لاتین تدوین شده است. مندرجات بحس فارسی آن چنین است:

- ۱ - پیشگفتار از سید حسین نصر
- ۲ - مقام رسیدالدین فضل الله در تاریخ فلسفه و علوم اسلامی از سید حسین نصر
- ۳ - رسیدالدین فضل الله و بردار ایرج افشار ۴ - نسخه قدیمی مهم اردیوان حافظ، نذیر احمد ۵ - معرفی کتابها و مقالات جدید از فریدون بدره ای ۶ - اخبار ایرانشناسی از فریدون بدره ای

و بحس لاتین شامل مقالاتی از ح. ا. بویل درباره اهمیت جامع التواریخ از حقه منع بودن برای تاریخ معول

علم و ادب و سیاست ایران، مجلسی برپا داشت.

مجلس با تلاوت آیاتی از قرآن - کریم آغاز شد. سپس آقای مهندس - سربیف امامی رئیس مجلس سنا، از فصایل اخلاق و نبات و پاداش و مجرم تقی راده در دوستی سخن راود و وعده کرد که در راه چاپ آثار از حمیدی که از تقی راده عایده است از مساعدت درج بوررد.

آنگاه آقای عبدالنور داماد از حمایس روحی تقی راده، تقید او به وقف سیاسی و نظم و اجتماعی که در انجام امور تا آخرین مراحل انجام آن داشت گفتگه کرد.

پس از ایشان، استاد محبتی عینوی با تأثری عمیق آغاز سخن کرد و خاطراتی سیدنی از مرحوم تقی راده بیان داشت که عن گفتار ایشان در این شماره طمع رسیده است. سپس استاد حلال شمایی ماده تاریخی را که در باب تقی راده سروده بود، قرائت کرد و به اختصار از مراتب فصل آن مرحوم یاد کرد.

حناب سیمند آقای اولی، با قرائت خطابه ای مؤثر که متن آن نیز در این شماره به چاپ رسیده است سخن را به پایان برد و اعلام داشت که مجلس به قرائت ابیاتی از مثنوی به پایان میرسد. «یادبود نامه تقی راده» که به عمت انجمن آثار ملی چاپ شده بود در میان حاضران توزیع گردید.

وك. بان در شماره «اطلاع رشیدالدین اراروپا» و باریل یکی تین سفر کو توف و بر تولد اسبولر: «رشیدالدین، رکن دواب وعصرش»، و «تاره های جهان» است. مجلد اول «ایران شناسی» که سائل «فهرست ساه کتاشناسی های ایران» تألیف ایرح افشار بود در دهم ۱۳۴۲ منتشر شده بود.

وفات دکتر معین اهری

دکتر حسن اهری استاد دانشگاه تهران و مدبر مر علمی کودکان به اراغی حادث در رشته پزشکی اطفال و در دانش او مردی شمار فعال و دلسور به وجود بود و ایجاد مر علمی کودکان حقایق تحقیقی و روشی جای است.

دکتری اهری از کسانی است که در نشر نوشته های پزشکی اهتمام بسیار به کار برد.

بناباست آنکه مترجم جدید اثر پزشکی مشهور در ناره طب اطفال بوده و مخصوصاً کتاب مهم بیماری های کودکان را در دو مجلد در یک نا هم کاری استاد محمد قریب انتشار داده و مراقبت در ترجمه و انتشار کتاب را همای پزشکی کودکان (چاپ دانشگاه) داشته است نامش در تاریخ پزشکی حدید ایران پایدار می ماند. درین دوسال اخیر توفیق یافت که مجله ای عامی در ناره پزشکی کودکان از طسرف مر علمی منتشر کند و با بطارت دائمی آن را رنده نگاه دارد.

یادبود تقی راده

به روز چهارشنبه ۷ بهمن، انجمن آثار ملی بمناسبت سالروز درگذشت سادروان سید حسن تقی راده مرد بزرگ

معرفی کتابهای تازه

در خصوصها

کتابشناسی ، فهرست
ادیان ، فلسفه ، علوم اجتماعی
تحقیقات ادبی و ربانی
متون قدیم زبان فارسی
ادبیات معاصر ایران
تاریخ و جغرافیا و سرگذشت
ادبیات خارجی
متفرقه ، کودکان

کتابشناسی، فهرست

۳۲۱- اصفهان، کتابخانه عمومی

اصفهان

فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی اصفهان، جلد اول، تهیه و تنظیم حواد محمود همدانی، تهران، اداره کل کتابخانه ها، ۱۳۴۹، وریری ۲۹۵ ص.
درین مجلد ۷۰۶ نسخه خطی عربی و فارسی مورد معرفی قرار گرفته است. مؤلف فهرست را با توجه به کتابشناسی و نسخه شناسی تنظیم کرده است.

در مجموعه کتابخانه عمومی اصفهان کتابهای با ارزشی که متعلق به طایفه سلطانی بود قرار دارد. این کتابخانه به کمال آفاری است که در کتابخانه های سلطنتی و مایه دوره قاجاری هست و طبعاً برای محققان و همگ عصر قاجاری بسیار با ارزش می باشد.

امیدواریم که آقای مقصود با احاطه و بصیرتی که در کار نسخ خطی دارد بدو دفتر مجلدات دیگر این فهرست با ارزش را نشر دهند.

۳۲۲- ایران، کتابخانه سلطنتی؛

فهرست با تمام تعدادی از کتب کتابخانه سلطنتی (نامقدّمه ندوی آقائی، تهران، به اهتمام مهدی سابی، ۱۳۴۹) وریری ۶۷۶ ص.

درین فهرست ۴۶۰ نسخه خطی که همه دیوان و کتب و مجموعه های شمیرست دقیقاً از لحاظ نسخه شناسی مورد توصیف قرار گرفته است. کار مرحوم دبائی درین زمینه، بخصوص برای کتب نفیس و ریختی موزنه است.

۳۲۳- تهران، دانشگاه تهران
مؤسسه مطالعات و تحقیقات
اجتماعی

فهرست کتباتسای تحقیقی و اسراراب حانی از ۱۳۳۷ تا دی ماه ۱۳۴۹، تهران، ۱۳۴۹، وریری ۶۸ ص.

۳۲۴- راهبهای کتاب، تهران.

فهرست ده ساله راهبهای کتاب ۱۳۳۷-۱۳۴۶، ندونی موسی، توسعه داده و تصحیح تهران، اجتماع کتاب، ۱۳۴۹، رفعی ۳۹ ص. (مجموعه کتابخانه های فارسی ایران، ۵)

تهیه این فهرست برای تدوین راجعهای کتاب را در اختیار دارنده کتاب است.

۳۲۵- عزوی، احمد

فهرست نسخه های خطی فارسی جلد دوم [در دو قسمت، تهران، ۱۳۴۹] وریری ۲۳۱-۲۲۱ ص. (شریه شماره ۲۲ و ۲۳ مؤسسه فرهنگی مطبوعه)

پیش ازین در باره جلد اول این کتاب معرفی گوده ای انتشار یافت. اینک سر باید تحدید مطلب شد که آقای احمد عزوی با یکجا ساختن ثلثه فهرستیای نسخه های خطی فارسی موجود در ایران و بعضی از کتابخانه های خارج کار تحقیق در کتب خطی را بسیار آسان ساخت و محقق را از مراجعه به هیاتر متعذر نه گاهی ده آسانی عم پیدا می شود. بی سار تردید

جلد اخیر که در دو قسمت انتشار یافته حاوی شرح مربوط به نسخه های موجود، مطلق و عرفان و اخلاق و ...

قسمت عربی آن است. فصل برایت و شان آن است. تاجیه ...

از مجموعه مطالعات و تحقیقات با
ارزشی است که در رمیه پوشاک ایران
انجام شده است .

۳۳۲- فارابی ، ابو نصر محمد بن

محمد

ترجمه احصاء العلوم . ترجمه حسن
حدیوچم [بیران . ۱۳۴۸] رفعی ۱۳۳
ص (انتشارات ساد فرهنگ ایران ، س
۹۴ - علم در ایران ، س ۱۱)
یکی از کتبهای با ارزش ساد فرهنگ
ترجمه کتب علمی ایرانیان است که متون
آنها را به زبان عربی نوشته اند .
آقای حدیوچم در ترجمه کتب فوق
یافته و مقدمه مسوط او برای احوال
فارابی در زبان فارسی کم مالدست .

۳۳۳- فرمانفرمائیان ، عبدالعلی

تحقیق و سروی اساسی . [تیران
هفته تحقیقات اجتماعی ۱۳۴۹] رفعی .
۲۲۹ ص .

۳۳۴- فروید ، زیگموند

نویسنده و مترجم محمدعلی حنجی . تیران
۱۳۴۹ [رفعی ۲۲۱ ص .

این اثر از نوشته های معروف فروید است
که تاکنون به فارسی نقل شده بود و
محمدعلی حنجی با مهارت تمام آن را به
فارسی روان و ساده و قابل فهم نقل کرده و
خدمتی از محمد انجام داده است . در شماره
بعد نقدی از آن نشر می شود .

۳۳۵- مودودی ، ابوالاعلی

اسلام در دنیای دیروز و جدید ، نشر
تکمیل ارسدهای حشوشاهی . [تیران ،
انتشارات بعثت . ۱۳۴۹] رفعی ۱۰۱ ص

۳۳۶- هدائی ، ضاء

فصلی صایع کوچک در توسعه اقتصادی
ایران . تیران . ۱۳۴۹ . وریری . ۲۷۹
ص .

مباحث کتاب در هفت بخش منظم شده است

ایران ، فلسفه ، علم و اجتماع

۳۲۶- بی آزار شیرازی

نگاشته و آیدد حیان . [بیران ، انتشارات
بعثت . ۱۳۴۹] حسنی ۲۳۵ (س ۱۱) .

۳۲۷- توکویل ، آلکسی دو

تحلیل دموکراسی در امریکا . ترجمه
رحمت الله مقدم [بیران] روار [ناشر
فرانکلین ، ۱۳۴۹] . وریری ۸۱۵ ص
اثراتهای با ارزشی که در باره
امریکا به زبان فارسی نقل شده است

۳۲۸- حمدی ، برهان الدین

(مترجم)

فلسفه و حدیث اساسی مسیح در سده الفیل
این سده ، فلسفه تشریع بنابرانی سده
میراث فلسفه و علم است . ترجمه برهان الدین
حمدی . [سری] اداره آغورس و پرورس
آذربایجان شرقی [۱۳۴۹] رفعی ۲۱۸ ص

۳۲۹- رضازاده قشقای ، حبیب الله

فرهنگ اصطلاحات حسابداری . تألیف
حسابداری رضازاده قشقای و احمدربنی
و براساس حشوش . [تیران] ساد فرهنگ
ایران [۱۳۴۹] وریری ۱۵۲ + ۱۷ ص
(انتشارات ساد فرهنگ ایران ، ش
فرهنگهای علمی و فنی ، ش ۲)

۳۳۰- سهیلی ، مهدی

سرب المثلای معروف ایران . تیران .
اشراقی . ۱۳۴۹ . رفعی ۱۹۶ ص .

مجموعه ای است از سرب المثلای
که اکنون در زبان فارسی مورد استعمال
دارد .

۳۳۱- ضاء یور ، جلیل

پوشاک ایران از چهارده فرس با
آثار دوره شاهنشاهی بیلوی . [تیران]
ورابر فرهنگ و هنر ، [۱۳۴۹] وریری .
۴۳۵ ص .

۳۴۰- افشار، ایرج

راهمهای بحثهای ایرانی. تهران، مرکز
تورسی و معرفی فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
ویرزی، ۴۰۲ ص (نشریه ستاره، مرکز
تورسی و معرفی فرهنگ ایران).
دربین کتاب منابع مهم شرقشناسی،
از جمله ایرانشناسی در زبانهای مختلف،
مؤسسات تحقیقی و دانشگاهی، نام ایرانشناسان
داخلی و خارجی، مجامع و نشریه‌ها و
مجموعه کتابخانه‌ها و کتابخانه‌های مربوط
به ایران و دیگرها و مجامع بین‌المللی
مورد معرفی قرار گرفته است.

۳۴۱- پهلوی، متن

نسخه‌های ایرانی چاپ عکسی از روی
نسخه شماره ۱ تیمورس‌دیشاه، [نام‌نویس]
یحیی‌نامه‌های ایرانی (تهران) ساد فرهنگ
ایران [۱۳۴۹] ویرزی بزرگ ۲۰۷ ص
(انتشارات ساد فرهنگ ایران، س ۸۸-
رساناسی ایرانی، ش ۴)

۳۴۲- پهلوی، متن

نسخه‌های پهلوی بحثهایی از نسخه‌های
زنده‌های پهلوی، دیگرها، چاپ عکسی از
روی مجموعه دستور هوشنگ [نام‌نویس]
یحیی‌نامه‌های ایرانی، تهران [ساد فرهنگ
ایران [۱۳۴۹] ویرزی بزرگ ۲۷۴ ص
(انتشارات ساد فرهنگ ایران، ش ۸۹-
رساناسی ایرانی، س ۳)

چاپ کردن عکسی متون پهلوی از
کتابهای با ارزش ساد فرهنگ ایران است
آمدست که بعدها ترجمه و شرح این
متون نیز انتشار یابد.

۳۴۳- چند گفتار

از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر
استان فارس، شیراز، ۱۳۴۹. ویرزی
۲۶۶ ص.

دربین مجموعه چهارده مقاله ادبی و
تاریخی از آثار نویسندگان وادای شیراز

تحقیقات ادبی و زبانی

۳۳۷- ابوالقاسمی، محسن

در باره زبان آسی [تهران] ساد فرهنگ
ایران [۱۳۴۸] ویرزی ۲۴۱ + ۲۹ ص
(انتشارات ساد فرهنگ ایران، ش ۶۹-
رساناسی ایرانی، ش ۲)

این کتاب نخستین اثر در باره زبان
آسی یعنی یکی از زبانهای ایرانی ناحیه
قفقاز است که در ایران و تهران فارسی
انتشار می‌یابد. زبان آسی با حوازمی
وسعی ویمانی نزدیکی دارد و مطابقت
آن را محققان زبان فارسی واد بسیار
در حوازم داشت. جای خوشحالی است
که ایرادان خود بدین رشته‌ها دقیق
علمی توجه یافته‌اند و چنین آثار پدید
و عالمانه‌ای را نشر می‌کنند.

۳۳۸- اسلامی ندوشن، محمدعلی

حام حیات، درمینه تعدادی واد
تلفیقی چاپ سوم [تهران] انسا
۱۳۴۹ ویرزی ۴۴۷ ص

مجموعه‌ای است از مقالات ادبی
نویسنده که ابتدا در مجلات و سپس بصورت
کتاب نشر شد. اما چاپ عمومی مفصل‌تر
از چاپ دوم است. چه تعدادی از مقالات
جدید بدان الحاق گردیده است.

۳۳۹- اعتمادمقدم، علیقلی

شاه و سپاه، ساد شاهنامه فردوسی [تهران]
و ادب فرهنگ و هنر [۱۳۴۹] ویرزی
بزرگ ۲۴۶ ص.

تحقیقی است در باره دو عامل مهم
تاریخ ایران یکی شاه و یکی سپاه بر اساس
اطلاعاتی که درین زمینه در شاهنامه فردوسی
آمده است.

سیدیوسف حسن ، رساله جلدسازی
(متن فارسی) به کوشش ایرج افشار
ابوالفضل حسینی، موصول (متن فارسی)
به نوشتن محمد تقی دانش پژوه .
صغاء السلطمة ، تحفة المقرء (سر نامه)
به اهتمام ر.ن الدین همایون پورج
ابن سعد ترمذی : مفاطیرة السوردو
بست الکرم (متن فارسی) به اهتمام حسن
عاطفی ،
قصه ای از اسکندر (متن فارسی) به
نوشتن ایرج افشار .
در امت رعنا حسینی : ترجمه سوره الحج
و قصه از تفسیر طبری .
دانش پژوه ، محمد تقی آثار و سخنان
شرح جام
سند حسانی ، حقه . اصطلاحات
الدعویة به نوشتن ایرج افشار
تحفة العشاق (متن فارسی و ترکی با)
مقدمه ایرج افشار
ابوالحسن محمد فارسی . حل التقریم
(متن فارسی) به نوشتن تقی پیش
سند حسن : قدیمترین مقدمه فارسی
بر سفرنامه ناصر خسرو .
محمد حسن ملک الحکماء سر گذشت ،
به اهتمام ایرج افشار .
رشد الدین فصل الله همدانی اوفای
رشیدی درپرد : به اهتمام ایرج افشار
۳۴۷ - کنگره شعر در ایران .
تهران . ۱۳۴۷
سخنرانیهای تخصصی کنگره شعر در ایران .
دفتر بحث . [تهران] وزارت فرهنگ
و هنر . [۱۳۴۹] . وریری . ۲۲۲ ص .
۳۴۸ - کما ، صادق
فرهنگ . [تهران] وزارت فرهنگ و هنر
[۱۳۴۹] وریری . ۱۸۹ ص
بحثی است لغوی در باره معادری و
معانی و موارد استعمال کلمه فرهنگ در
زبان و ادب فارسی .

میدرج است بدین شرح . آثار داستانی
ایرانی در اوور از علی سامی ، تاج محل از
دکتر دهقان ، فولکلور در ادبیات کهن
ایران از صادق همایونی ، مکاناتی از
شاعره امه اردکتر مرزده ، معنی در شعر فارسی
از دکتر شمععی ، نقش ادبیات از بطر
رهبری اجتماع از دکتر وصال ، اسامی
و تصوف از دکتر خاوری ، بنشیمه تاریخی
و فرهنگی شهر کارون از علی تقی مهروری ،
موسیقی عربهای موآوی از مسعود فراد
مقایسه رستم و سهراب فردوسی با اثر
آریو اداری شمععی ، بحث درباره موسیقی
ایرانی از عرب شعمانی ، تفسیر موسیقی
معموبی آتھوون از دسری ، نوشته هایی از
فرهنگ عامه موسیقی از ابوالقاسم فقری
حمیدشهایو در نقاشی قرن سیردهم از
علامه حسن صابر

۳۴۴ - خانداری ، پرویز ناقل

تاریخ زبان فارسی . بحثی از جلد دوم
ساحسان فعل [تهران] ساد فرهنگ
ایران [۱۳۴۹] وریری . ۱۲۰ ص [اسرار]
ساد فرهنگ ایران ، ش ۹ - زبان شناسی
ایرانی ، ۵)

درین کتاب مؤلف انواع پنج گانه
ساحتمان فعل را مورد بررسی قرار داده
است . یعنی فعل ساده پیشوندی ، فعل
مرکب ، (فعل مرکب سحرئی ، فعل مرکب
با اسم ذات) و عبارت فعلی و فعل ای ناگذر
و مطالب دیگر این کتاب عبارت است از رابطه
بحوی اجزای فعل مرکب ، تقاضی همکردها
اجزاء مجستین فعل مرکب

۳۴۵ - دسنی ، علی

نقشی از حافظ چاپ پنجم . [تهران .
امرکسر ، ۱۳۴۹] رفعی . ۳۳۴ ص

۳۴۶ - فرهنگ ایران زمین

جلد ۱۶ و ۱۷ آن در یک مجلد نشر شده
است . مطالب میدرج در آن عبارت است از

۳۴۹ - یادنامه فردوسی

مشمول بر یازده مقاله و نشت و هفت چکیده به‌مناسبت تجدید ساختمان آراءکادحکیم ابوالقاسم فردوسی. تهران ۱۳۴۹ وری
۲۲۲ ص (سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۷۲)

در قسمت مقالات این مجموعه آثار ادبی اربین نورسندگان درج شده است احمد علی رحانی، ایرج افشار، سرهارد ولد، ملی، محمود دشمنی، مرذیب اویس، علیرضا جمالی، علامه حسن یوسنی، مجتبی مموی، ابوالاعلیٰ بوید، حبیب‌اللهی.

۳۵۰ - یغمائی، حبیب (گردآورنده)

فردوسی و شاهنامه او. تهران انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ وری. ص (انتشارات انجمن آثار ملی، ش ۷۲)

در این کتاب آثار گردآورنده در ۱۰ بند درج است ۱ - شرح حال فردوسی. ۲ - محدث شاهنامه که استنتاجات و تمیعات آقای یغمائی است ۳ - شرح حال فردوسی اثر معروف محدث حسن تقی‌زاده که عملاً تجدید طبع شده است ۴ - مقدمه قدیم شاهنامه که مرحوم محمد فرویمی تصحیح و مقدمه محققانهای بشر کرده بود

دستور قدیم زبان فارسی

۳۵۱ - ابن سینا

بخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف در روایت از ابن‌رساله نامعالیه و تصحیح و ترجمه از پرویز نائل جالبی [تهران] ساد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وری ۱۰۷ ص (انتشارات ساد فرهنگ ایران، ش ۶۶ - زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰)

۳۵۲ - تفسیر قرآن مجید

نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج به تصحیح حلال میسی. تهران ۱۳۴۹ وری دوجلد (۱۲۰ + ۶۹۵)

۷۷۰ ص (انتشارات ساد فرهنگ ایران، ش ۷۶ و ۸۷ - زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۶ و ۱۷)

عسری است انتشارات ایران در رابطه با احتوا و اسامی قدیم فارسی و تواند دستوری آن زبان. همچنین از ادوارد براون آن، اشعار و ادب و این متن آن، بیورن منقح و مقدمه و مقدمه خود کتابی معر دست و عیار فارسی و زبان و حقوق در دسترس قرار گرفته است

۱۱۱۰ - از این نوع سرحد ۱۶ ص (انتشارات زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۶ و ۱۷) این اثر آقای محمد حسن تقی‌زاده قدیم دستی قوی دارد خواهش که در خارج دیگر از این دست را در منشور

۳۵۳ - حالات و سخنان سراج‌انو

سعد ابوالخیر

دکتر سراج‌انبار [احاط سوم] تهران [فروتنی] ۱۳۴۹، رده ۱۵۴ ص

۳۵۴ - حاتمی کرمانی

دیوان سعدی حواد سراج‌انبار حاتمی کرمانی، ۱۳۴۹ وری ۶۶ ص (انتشارات حاتمی کرمانی، ش ۴۲ - مطبوعات خاتمی عرفانی، ش ۱۲)

حاتمی از زبان شاعر و عارف و ایراد خود رونق شاهنامه و به عقده از دواج نور علی‌شاه در آمده بود دیوان حاجر از روی نسخه که یکی چاپ شده تصحیح و نشر شده است

۳۵۵ - خاقانی سر وانی، افضل‌الدین

بد بل

مساب حاتمی تصحیح و نسخه ساد روس [تهران] دانشگاه تهران ۱۳۴۹ وری ۷۸۴ ص

مساب حاتمی محمد عه نعمت امده حاقانی است که بر اساس چهار نسخه خطی و نامدهایی که در مجله زبان و ادبیات فارسی

متون قدیم بصیرت دارنده انجام رسیده و اینک متن ما فهارس لغات نادر انتشار یافته است .

بوده است فراهم آمده و با توضیحات و سجع بدلیها و تعلیقات و فهارس مفصل همراه است .

۳۵۹- کر بلائی تبریزی ، حافظ

حسنی

روصا الاحسان و حیات الاحسان . حره عثانی
نصیح و تعلیق حصر سلطان الهمرائی .
تهران . ۱۳۴۹ . وریری . ۷۷۴ ص
(انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش
۲۴۲ - موعون فارسی ، ش ۴۲)

این کتاب هم تاریخی است هم عرفان ،
یعنی جغرافیای تاریخی است از شهر
تبریز و مزارات آن و اطلاعاتی است
دستار خواندنی و ممد در باب صوفیه و
احوال و آداب آنان .

آقای سلطان الهمرائی کتاب را با نهایت
دقت و دلائل ای که در علوم قدیمی دارند
تصحیح کرده اند و حوشمختانه توفیق یافتند
که جزء دوم یعنی مجلد حاضر را نیز منتشر
سارند و فایده این کتاب با ارزش را عام
گردانند .

۳۶۰- مظفر علی شاه کرمانی

دیوان مشتاقه به اهتمام دیوان مظفری و
نایبهای از او ناشر شد . به کوشش
محمدحواد نورحس . [تهران] حانقاه
نعمه اللیلی . [۱۳۴۷] وریری . ۴۶۹ ص

مظفر علی شاه از معارف عرفای قرن
سیزدهم هجری است که به مشتاقعلی شاه
ارادت می ورید و بهمن ملاحظه در اشعار
خود مشتاق تخلص می کرد . طبع دیوان
توسط محمدحواد نورحس از خدمات مفید به
گسترش معارف عرفانی و انتشار منظومه
های متصوفه قرن اخیر است .

۳۶۱- نورعلی شاه اصفهانی

دیوان . به سعی محمدحواد نورحس تهران
حانقاه نعمه اللیلی . ۱۳۴۹ . وریری . ۲۴۴

۳۵۶- رازی ، محمد بن زکریا

کتاب الاسرار یا رازهای صنعت کیمیا .
ترجمه و تحقیق حسعلی شهابی . تهران
دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ . وریری . ۶۲۹
ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۰۰ -
گنجینه موعون ایرانی ، ش ۷۱)

۳۵۷- طبری ، محمد بن ایوب

مفتاح الایمان . مری ریاضی ارفردیجم
بر اساس نسخه محصوره فرد مورخ ۶۳۲ .
به کوشش محمدامیر راجی . [تهران]
بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وریری .
۴۳ + ۲۸۷ ص

چاپ کسبه این کتاب پس از چند سال
اقامت در ترکیه و تحسین در کتبخانه های
آن کشور به آوردی با ارزش با خود آورد
و آن متن کتابی است در ریاضی و مقیاسات
از قرن پنجم هجری که از لحاظ احتوائی
لغات قدیم و فوائد زبانی قابل توجه است
مصحح آن را به اسلوبی پسندیده طبع کرده و
مقدمه ای فاضلانه بر آن نوشته است

۳۵۸- قرآن

تفسیر قرآن پاک . فتاوی از تفسیری بی نام
به فارسی که ظاهراً در اواخر قرن چهارم
یا اوائل قرن پنجم نوشته شده است
به اهتمام علی روافی [تهران] بنیاد
فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وریری ۱۶۸ ص
(انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش ۵۷ -
ربان و ادب فارسی ، ش ۷)

سابقاً متن این تفسیر بصورت عکسی
از روی نسخه محمدحسین آن در سلسله انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافت اما لازم
بود که برای سهولت مطالعه متن به صورت
حروفی نادقت انتشار یابد و حوشمختانه
این کار توسط آقای علی روافی که در تحقیق

مجموعه‌ای است از اشعار و مقالات
در دایرهٔ پروین اعتصامی

۳۶۶ - جزه‌های (وحدی)

شعرهای طبر، ناصر، یحیی، عطایی
[۱۳۴۹] رفعی، ۱۶۸ ص
مجموعه‌ای است حاوی مجموعه‌ی ریخته‌آب این
اثر طبر و طبرستان معاصر ایران

۳۶۷ - چکمی، احمدرضا

نفس‌برنجی [۱۳۴۹] ۱۳۴۹
حسی ۹۰ ص
مجموعه‌ای است از شعرهای ریخته‌آب
ده اسلوب نو

۳۶۸ - حکیم رابط، حسری

آب‌حاک که باغبانها سنگ می‌سوزانند و باغبانها
در سده‌ی نهمهٔ سرنو [اداره فرهنگ و هنر]
۱۳۴۹ - رفعی ۶۸ ص

۳۶۹ - خاکی، ناصر

در میان مردم، مجموعه پنج قصه [تهران]
خانار [۱۳۴۹] رفعی ۶۹ ص

۳۷۰ - خوئی، استاعمل

ترباءه‌خوانان [تهران، انتشارات
۱۳۴۹] رفعی، ۱۰۱ ص (مطبعهٔ شعر، ۴)
دفتری است از شعرهای اسماعیل

خوئی

۳۷۱ - دستغیب، عماد

ماه در کاریر مجموعهٔ شعر [تهران]
انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۸] رفعی ۹۸ ص
مجموعهٔ شعرست از میاد دستغیب در
اسلوبهای نو

۳۷۲ - زمری، داود

تلفردد، [تهران، انتشارات اشرفی
۱۳۴۹] وریری ۱۵۷ ص
مجموعهٔ شعرست از داود زمری

۳۷۳ - سه‌نمایشنامه

[سرا] اداره فرهنگ و هنر استان
فارس، ۱۳۴۹ وریری ۱۵۱ ص

ص (انتشارات خواجه نصیرالدین، ۴۹ ص)
مطلوبه‌های عرفانی - ص ۱۲

بور علی‌شاه اصفهانی از مجموعهٔ عرفانی
مشهورست که در ۱۳۱۲ هجری در گذشت
دیوانش به صورت مرعوب از روی ده
نسخه تنظیم و تصحیح شده است

۳۶۲ - نوعی خموشانی

سور و کردار، به تصحیح امیر حسن عابدی
[تهران] ساد فرهنگ ایران [۱۳۴۸] وریری
۶۵ ص (انتشارات ساد فرهنگ ایران،
۸۲ - زبان و ادبیات فارسی، ۹۵)
این مثنوی عاشقانه از غرض خود تا
دو قرن بعد ساد معروف بود و خواننده بسیار
داشت و در غالب حکایات و قصه‌ها نقل
می‌شد
دکتر عابدی آن را از وی دو نسخه
تصحیح کرده است

یک دست ریمای آن به عنوان «نوعی»
نقل می‌شود

لش با شاه در محبت و شوق بود
ولی هر ذره‌اش آتش درو بود

ادبیات معاصر ایران

۳۶۳ - آیدوس

از انتشارات انجمن شعر و ادبیات
دانشجویان پهلوی، دفتر سوم، یائز
۱۳۴۹ شرار ۱۳۴۹، وریری ۱۹۱ ص

مجله‌ای است ادبی و هنری و نمایندهٔ
اندیشه و هنر شرار امروز

۳۶۴ - اوجی، منصور

این سوس است که بی‌حوادث، به‌جای
از شعرهای سالی ۳۹ تا ۴۹ [تهران]
انتشارات دریچه، ۱۳۴۹] رفعی ۱۵۱ ص
مجموعهٔ شعرست از منصور اوجی

۳۶۵ - تبریز، جشن فرهنگ و هنر

شب پروین، تبریز، انجمن ادبی شیراز
۱۳۴۹، وریری ۵۰ ص

امامدر مباحث و استنادات کتاب جای سخن و تردید مسارست . اعتمادالسلطنه در بسیاری از موارد براساس حب و بعض شخصی خود قلم را رها کرده است ، از جمله در مورد امام حسن . به هر تقدیر کتاب مورد استفاده مورخان و محققان واقع خواهد شد

۳۸۰ - امام ، سید محمد علی

«مجمع جامع درقول و تاریخ» آن .
[درقول ، ۱۳۴۸] وریزی ، ۶۳۰ ص .
رساله ای است در تاریخ مسجد درقول که از مساجد قدیم است و شرح معماری و توصیف وضع کنونی آن

۳۸۱ - انجمن تاریخ

دومین سریه . آسان ۱۳۴۹ . رفعی . ۵۹ ص .

دومین نشریه انجمن تاریخ دهه دیربست آثای ابراعیم صفائی محتوی است برعکس و متن هجده سند تاریخی مربوط به عصر فاجعه تا عصر حاضر . ادامه انتشار این مجموعه مورد علاقه تمام کسانی است که تاریخ ایران موضوع تحقیق آنهاست .

۳۸۲ - بوسورت ، کلیفور و آدموند

سلسله های ایرانی . ترجمه فریدون بدره ای . [تهران] بناد فرهنگ ایران [۱۳۴۹] وریزی . ۳۵۸ (انتشارات بناد فرهنگ ایران ، ۸۰ - منابع تاریخ و جغرافیای ایران ، ۲۷)

بعداد کتاب اس بول به نام طمقات سلاطین اسلام و کتاب معروف رامپور در باره جدول شجره حکما و پادشاهان اسلام کتاب بوسورت در دسترس محققان قرار گرفته است و لازم بود که ترجمه فارسی آن هم در اختیار محققان ایرانی قرار گیرد . خوشبختانه این کار را آقای فریدون بدره ای که شایستگی خود را در ترجمه این نوع کتب نحوی نشان داده به انجام رسانیده است

حاجری و ایشامه های شیراز و فتحعلی رومی ، نوع از خوشبخت کمالی و آهای باصری و امین فقری

۳۷۴ - صنیعا ، هوسنگ

انسان سه ای . [تهران ، انتشارات زر ، ۱۳۴۹] حسی ۲۰۵ ص
مجموعه ای اسرار شعرهای بوهوشنگ صنیعا با نقد و چاپ عالی

۳۷۵ - فریدونی ، علاءالله

آوارهای حبلی ناد . [تهران ، انتشارات دریاچه ۱۳۴۹] رفعی ۱۳۱ ص
مجموعه شعریست در اسلوبهای نو .

۳۷۶ - موسوی پور ، حمزه

رحم الهاس مجموعه شعر (۱۳۴۱-۱۳۴۸) [تهران ، انتشارات ارغوان ۱۳۴۸] رفعی ۱۵۹ ص .

مجموعه شعریست در اسلوبهای نو

۳۷۷ - مهاجرانی ، عطا

سب و پرواز . دفتر شعر . سید انتشارات توس ۱۳۴۷ حسی - ۷۸ ص (انتشارات توس ، ۱۲)
مجموعه شعریست

۳۷۸ - میرزا زاده ، نعمت (م. آزر)

سجوری ، مجموعه شعر (۱۳۴۴-۱۳۴۹) . [تهران ، انتشارات زر ، ۱۳۴۹] رفعی - ۱۷۳ ص (دفتر شعر ، ۵) .
مجموعه شعریست در اسلوبهای نو

تاریخ و پیش ازینا و هم گذشت

۳۷۹ - اعتمادالسلطنه ، محمد حسن

مصدر التواریخ . تصحیح محمد مسیری . تهران . انتشارات وحید ۱۳۴۹ . وریزی . ۲۳۵ ص .

از کتابهای قابل استفاده در مورد صدور سرفاخرای و تاریخ آن دوره است و طبع آن مورد کمال ابروم بود .

۳۸۳ - بهروزی، علمتی

سایه‌های تاریخی و آثار هنری حلقه شیراز
از دوره هخامنشیان تا عصر پهلوی
شیراز - فرهنگ و هنر استان فارس
۱۳۴۹. ویرزی ۳۰۱ ص.

مؤلف با اطلاع جلی که درین زمینه
دارد توانسته است به اثری قابل استفاده
برای مسافران آن شهر فراهم سازد

۳۸۴ - بهروزی، علمتی

تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی
مسجد جامع عتیق شیراز. شیراز، فرهنگ
و هنر استان فارس ۱۳۴۹. ویرزی
۶۸ ص.

۳۸۵ - تقی زاده، سید حسن

از پرویز تاجیک - [چاپ دوم، تهران
فروغی ۱۳۴۹]. ویرزی ۳۱۴ ص

۳۸۶ - تقی زاده، سید حسن

یادنامه تقی زاده بنیادینست سالور درگذشت
آن شادروان. به اهتمام حبیب یغمائی،
تهران. انتشارات آمارملی، ۱۳۴۹. ویرزی
۳۰۶ ص (انتشارات آمارملی، ش
۷۵).

مجموعه‌ای است از مقالات و اشعار
چاپ شده و حدید که درباره تقی زاده نشر
شده است و جمع‌آوری آنها در یک مجلد
کار بسیار همدی بود

اهتمام آقای یغمائی در جمع‌آوری آن
و چاپ کتاب از طرف انجمن آمارملی که
تقی زاده از پایه‌گذاران آن بود درخور
قدردانی است.

۳۸۷ - حافظ ابرو، شهاب‌الدین

عبدالله

حجراتی حافظ ابرو. فستق حراسان،
هراب. به کوشش مایل هروی [تهران،
۱۳۴۹] ویرزی ۱۶۲ ص (انتشارات
بنیاد فرهنگ، ش ۹۱ - منابع تاریخ و
حجراتی ایران، ش ۲۸)

انتشار این قسمت از حجراتی حافظ
اگرچه معدودت و باید انتظار داشت که مواد
فرهنگ اینان تمام کتاب را تکمیل طبع
و نشر کند تا فایده این متن حجراتی و
تاریخی عام گردد. خدمت آقای مایل هروی
در نشر قسمت هر و ط بهرگاه خود قابل
تقدیر است

۳۸۸ - رامهرمزی، ناخدا بزرگ

شیرازی

تحایب همد. ترجمه محمد ملک زاده
[تهران] بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۸)
ویرزی ۱۶۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ
ایران، ۷۷ - منابع تاریخ و حجراتی
ایران، ۲۶)

اصلاً اثر بهرمان فارسی بوده و مواف
آن در نیمه اول قرن چهارم هجری
می‌زیسته و اثرش بعدها به زبان عربی
درآمده و متن عربی از تصرف روزگار
در امان مانده و به چاپ رسیده و اینک
فرصتی پس آمده است که ترجمه فارسی
آن در دسترس محققان قرار گیرد

ازین نوع کتاب که شرح سفرهای
دریائی را در بردارد متون متعددیست و
عده‌ای از آنها رها شده‌است که اتفاقاً
ایرانها هم در نوشتن آن سهم بزرگ
داشته‌اند.

۳۸۹ - زاهدی، حمید

نمونه‌هایی از فرسایش آبای روان در
آذربایجان تبریز. دانشگاه تبریز ۱۳۴۹
ویرزی ۱۲۷ ص (انتشارات مؤسسه تحقیقات
اجتماعی و علوم انسانی، ش ۹ - سلسله
حجراتی طلعی، ش ۱)

۳۹۰ - سربقی، احمد

عنایرشکاک و شرح زندگی آنها بهر هروی
استاعیل آغاسکو میاد. سدیدان،
[۱۳۴۸] حبسی ۷۲ ص.

۳۹۱ - صفائی ، ابراهیم

اسناد نویافته. [تهران ۱۳۴۹] وریری
۲۵۶ ص .

مجموعه‌ای است گرانقدر از پنجاه
سند تاریخی مربوط به دوره ناصرالدین
شاه قاجار که آقای صفائی عس وروویس
آنها را طبع کرده‌اند اما نار از توضیح
یک مطلب اساسی که این اسناد متعلق به
کدام خانواده و شعبه بوده و اکنون در
کجاست امتناع کرده‌اند و به خواش مکرر
نوحه‌ی فرموده‌اند

بهر تقدیر چون می‌دانیم نه ایشان به
سرچشمه‌ای ازین اسناد دست یافته‌اند نه
ریاد و مهم است امیدواریم نه به‌همین
روش طبع آنها را ادامه دهند

۳۹۲ - قومی ، عبدالفتاح

تاریخ خیلان در فوایع سالهای ۹۲۳ -
۱۰۳۸ هجری قمری . به تصحیح و تحفه
منوچهر مسوده . [تهران ۱۳۴۹] وریری .
۲۲ + ۳۸۶ ص (انشارات ساد فرهنگ
ایران ، ش ۹۲ - منابع تاریخ و جغرافیای
ایران ، ش ۳۱) .

ازین متن تاریخی مهم چاپ منقح
در دست بود و چاپ قدیم روسه تکلی نایاب
بود و حای خوشوفتی است که آقای ستوده
در دنبال تواریخ دیگر گیلان و ماریدران
که طبع کرده‌اند آنرا هم به‌صورتی پسندیده
به چاپ رسانیده‌اند .

۳۹۳ - کامبخش فرد ، سیف‌الله

کاوشهای نشاوری و سفالتگری ایران در
سده پنجم و ششم هجری . با همکاری
احمد امرم‌هاگانی . [تهران] و رار
فرهنگ و هنر [۱۳۴۹] وریری ۷۴۰ +
۳۷ ص .

اثری است مبتنی بر کاوشهای جدید و
مطالعات قدیم خارجیان و باعکسهای خوب

همراه . خلاصه مطالب به زبان انگلیسی
من صمیمه است .

۳۹۴ - محقق ، مهدی

فلسوفی محمد بن زکریای رازی . تهران
انجمن آثار ملی . ۱۳۴۹ . وریری . ص
(سلسله انشارات انجمن آثار ملی ، ش
۷۳)

تحقیقی است با ارزش در احوال و
آثار محمد بن زکریای رازی (المتوفی به
اختصار) و بحث و مطالعه در باب آثار
فلسفی او به تفصیل بیشتر (از فصل هفتم
بعد) . امیدست آقای دکتر محقق جلد
دوم کتاب را که وارد مباحث دیگر فلسفی
خواهند شد نیز هرچه رودتر بشناسند

۳۹۵ - ورجاوند ، پرویز

سرزمین فروین . سلسله تاریخی و آثار
ناسانی و بناهای تاریخی سرزمین فروین
تهران ۱۳۴۹ . وریری . ۵۲۹ ص .
(سلسله انشارات انجمن آثار ملی ، ش
۷۴) .

این کتاب در چهار بخش است و فصل
دوم آن موضوع اصلی کتاب یعنی شرح
آثار تاریخی است که به هفده فصل تقسیم شده
و هر فصل به یک دهستان اختصاص دارد مؤلف
رنجی بسیار در تنظیم کتاب بخصوص از
لحاظ تهیه عکس و نقشه متحمل شده است .
قسمتی از آنچه در کتاب گنجانیده

شده یعنی قسمت نازم در کتاب منوچهر
ستوده هم مورد تحقیق قرار گرفته است .

امیدست که آقای ورجاوند هرچه
رودتر به طبع جلد دوم که اختصاص به شهر
فروین دارد موفق شوند و آن چهار شهر
تاریخی را بر ما بنمایانند .

۳۹۶ - پیراندلو، لوئجی

نمدا نیم چطور . ترجمه ماهمیر عسوی
[تهران - رورن . ۱۳۴۹] . رقی ۱۲۹ ص

ترجمه نمایشنامه‌ای از دیوینده
شهر ایتالیائی

۳۹۷ - نوری زاده، علیرضا (منترجم)

حماسه فلسطی . ترجمه اشعار شاعران
عرب و ایران در باره فلسطی . [تهران]
انتشارات بعثت . [۱۳۴۹] ج۱ . ۱۸۳ ص

متفرقه، گودگان

۳۹۸ - آزاد، م .

سیمرغ و سی مرغ . نقاشی بهمن دادخواه
[تهران] فررین [۱۳۴۹] . حش۱

قصه سیمرغ است که برای کودکان به

شعر آسان نقل شده است

۳۹۹ - آزاد، م .

لی لی لی لی حوصات [تهران، فررین .
۱۳۴۹] حش۱

قصه‌ای است برای کودکان به شعر

آراد

۴۰۰ - لوئیس، سی . اس .

شیر و حاد و شیر . ترجمه اسماعیل سعادت
[تهران، امیرکبیر ناشران] فرانکلین
[۱۳۴۹] رقی ۱۹۳ ص .

از قصه‌های حال توحه است و با
ربابی بسیار خوب برای کودکان تهیه
شده است

۴۰۱ - لدف، مونرو

بچه‌ها خطر ترجمه م آزاد [تهران
فررین [۱۳۴۹] حش۱

۴۰۲ - مهربان، کورش

حداقل ناید شپوررد و یک قصه از
لگسون سور . نقاشی از بهمن دادخواه .

[تهران] فررین [۱۳۴۹] حش۱

از مجموعه ایرانشناسی

ایران و قضیه ایران

تألیف

ترجمه

لرد کرزن

غ. ع. وحید مازندرانی

کتاب حاضر یکی از منابع دقیق اطلاعات مربوط به اوضاع داخلی و موقع جغرافیائی ایران مخصوصاً رقابت های شدید سیاسی دودولت نیرومند شمالی و جنوبی این کشور در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین شاه قاجار است. بقول نویسنده آن، لرد کرزن، که خود در حال برگ سیاسی انگلستان در آن عهد بوده است: «این کتاب نتیجه سه سال کار تقریباً بی انقطاع و مسافرتی هم بمد سئماه در سرزمین ایران و سفری قبلی به نواحی همجوار آن و از آن پس نیز ادامه مکانیاب با مقامات صاحب نظر معین آن کشور است.» سفرنامه کردن در دوحلد تألیف یافته و در دیر بار در ایران از شهرت کافی برخوردار بوده و قسمتهائی نیز از آن حسته گریخته و یا بطور تلخیص به فارسی ترجمه شده است، ولی کتاب حاضر نخستین بار است که به نحو کامل و با رعایت امانت به فارسی درآمده است.

مراکز فروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران:

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۰۲

۶۶۲۷۳۷

طبقه پنجم تلفن:

۶۶۱۷۷

فروشگاهها:

۱ - خیابان پهلوی بر سر سیده به میدان ولیعهد

ساختمان بنیاد پهلوی.

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شماره ۱۰۲.

۳ - خیابان شاهرصا - مقابل دانشگاه تهران.



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

روان شناسی فیزیولوژیک

تألیف کلمورد . تی . مورگان ترجمه دکتر محمود بیراد

عوامل ارثی و ژنتیک در اخلاق و رفتار و خلق و خوی و عوس و استعداد افراد همان قدر مؤثر است که فی المثل رنگ مو و دندانی و سایر خصایص جسمانی، از اینرو برای شناختن آدمی باید او را پس از تولد سنجید در آخر کتاب فهرستی از منابع و مآخذ و بویژه ابعادهای پیر آورده شده که در آن اصطلاحات علمی انگلیسی و معادل های آنها به فارسی ذکر شده و همی برادرش ترجمه افروده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران

خیابان سپهدر اعدی شماره ۱۰۲

۶۶۲۲۳۷

طبقه پنجم تلفن : ۶۶۱۷۷

فروشگاهها .

۱ - خیابان پهلوی - برسیه به میدان ولیعهد -

ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهدر زاهدی - شماره ۱۰۲

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

رساله در باره آزادی

از

ترجمه

جان استوارت میل

دکتر جواد سببخ الاسلامی

این رساله یکی از آثار برجسته و عمیق جان استوارت میل فیلسوف نامدار انگلیسی است و در آن مفاهیم فلسفی آزادی و رابطه آزادی فردی را با قدرت و سلطه اجتماع، مورد بحث قرار داده است. بعقیده این فیلسوف در جامعه‌ای که افراد آن از آزادی بی بهره‌اند شخصیت و ابتکار ارمیان می‌رود و در نتیجه جامعه از پیشرفت نارهیمد.

در عصر ما که مسئله آزادی بیس از پیش فکر مردم جهان را بحود مشغول داشته است، این کتاب برای علاقمندان به مسائل اجتماعی و فلسفی و دوستان آزادی راهنمای آه‌زننده و سودمندی است.

مراکز فروش:

سازمان فروش نگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران:

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۰۲

۶۶۲۷۳۷

طبقه پنجم تلفن: ۶۶۱۷۷

فروشگاهها:

۱- خیابان پهلوی - برسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیاد پهلوی.

۲- خیابان سپهبد زاهدی - شماره ۱۰۲.

۳- خیابان شاهرضا - مقابل داشگاه تهران



نگارخانه و کتابخانه

از مجموعه ایران‌شناسی

تاریخ مختصر ایران

از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی

تألف

پاول هرن

ترجمه

دکتر رضا راده‌سفیق

این کتاب چنانکه از عنوان آن استفاده میشود تاریخ مختصر کشور ما را از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی دربردارد. نویسنده احوال را حنان با مهارت و استادی رعایت کرده که اهم مطالب و وقایع تاریخی ایران در این دوره طولانی، همه بارگوشده است. ترجمه کتاب به نثر روان و سیرین انجام یافته و مترجم دانشمند توصیحات و حواشی سودمند و نیر فهرست منابع و مآخذی که در ترجمه از آنها استفاده شده و همچنین فهرست اعلام اسخاص و مکاتبها و سلاطین و دولتهای دوره قاجاریه را براین تألیف افزوده‌اند و این نیز موجب غرید ارتش کتاب شده است.

مراکز فروش :

سازمان فروش و نگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران .

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۰۲

۶۶۲۷۳۷
طبقه پنجم تلفن : ۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ - خیابان پهلوی - فرسیده به میدان ولیعهد -

ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شماره ۱۰۲ .

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران



نگاره ترجمه و نشر کتاب

نجوم بزبان ساده

اثر کامل فلاماریون ترجمه م. ا. تهرانی

این کتاب اصول علم نجوم را بهر بانی بسیار ساده و درعین حال دلنشین و ساعرانه بیان می کند و با آنکه بشر در زمان ما به پروازهای کیهانی پرداخته و به کره ماه فرود آمده و در آستانه تسخیر سایر کرات است ، باز همین کتاب که بقلم شیوای نویسند و دانشمند سهیر فرانسوای ، کامل فلاماریون ، بهرسته نگارش درآمده ، هنوز سیرینی و حادثه خود را از دست نداده و هم چنان آموزنده و دلنشین است .

سراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهد راهدی شماره ۱۰۲

طبقه پنجم تلفن : ۶۶۱۷۳۷

۶۶۲۷۷

فروشگاهها :

۱ - خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد

ساحتمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهد زاهدی - شماره ۱۰۲ .

۳ - خیابان شاهرما - مقابل دانشگاه تهران .



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

عالم آرای شاه اسماعیل

باهتمام اصغر مستنظر صاحب

عالم آرای شاه اسماعیل که مؤلف آن داسناخته مانده است، سال ۱۰۸۶ هجری تألیف شده و شامل شرح حال موحر نیاکان شاه اسماعیل اول و شرح مبسوط دوران حروخ و کشور گشائی مؤسس سلطنت صفوی است که قسمتی از احوال خانان ترکستان، ماوراءالنهر، سلاطین تیموری و عثمانی را عم که در او ان طهور سلطنت صفویه می ریسته اند، در بر دارد. این کتاب به سبکی بسیار ساده نگاشته شده است و از نظر زبان سناسی و جامعه سناسی ایران گذشته اهمیتی بسرا دارد و منع غنی و تازه ایست برای اهل تحقیق و پژوهشگران رشته های فرهنگی و تاریخی.

مراکز فروش :

سارمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفتر مرکزی تهران -

خیابان سپهبد زاهدی شماره ۱۰۲

۶۶۲۷۳۷

طبقه پنجم تلفن: ۶۶۱۷۷

فروشگاهها :

۱ - خیابان پهلوی - برسیده به میدان ولیعهد -

ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شماره ۱۰۲

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .



بنگاه ترجمه و نشر کتاب



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن خانه : ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۲ - ۶۴۶۰۹ - ۶۴۶۳۳ - ۶۴۶۶۱

مدیر عامل : ۶۶۲۶۳۲

مدیر فنی : ۶۰۱۶۶

قسمت باربری : ۶۰۱۹۸

نشانی نمایندگان

آقای حسن کعباسی : سزه میدان تلفن ۲۴۸۸۰ - ۲۳۷۹۳
دفتر بیمه پرویزی : خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰ - ۶۹۳۱۴
آقای شادی تهران : خیابان فردوسی ساختمان امینی
تلفن ۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹

آقای مهران ساهنگلدیان : خیابان سپهبد راهدی پلاک ۲۵۹
شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴ و ۶۲۹۶۸۳

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر : خیابان فردوسی شماره ۲۷۴
صندوق پستی ۱۶۳ تلفن ۴۲۲۳ تلگرافی : پرویزی خرمشهر .

دفتر بیمه پرویزی	شیراز	سرای زند .
، ، ،	اهوار	فلکه ۲۴ متری .
، ، ،	رشت	خیابان شاه .

، هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

آقای لطف الله کمالی تهران تلفن ۷۵۸۴۰۷

آقای رستم خردی تهران تلفن ۶۰۲۹۹ - ۶۲۲۵۰۷



فهرست سالانه

راهنمای کتاب

جلد سیزدهم

۱۳۴۹

WITH THE COMMENTS OF
THE ...

اسامی نویسندگان و نام مقالات

آ

آرام ، احمد ، این بربرهای تهمت کشیده ، ۲۹۹ - ۳۰۳ .

آقاولی ، فرح الله ، تقی زاده ، ۷۳۱ - ۷۳۴ .

الف

اسدیان ، محمد ، سفرنامه میرزا صالح شیرازی ، ۶۰۸ - ۶۱۷ .

اسدیان ، محمد ، سجع مهرپادشاهان قاجار ، ۶۷۲ .

اعتمادمقدم ، مهدی ، نامه شاه طهماسب به سلطان عثمانی ، ۸۱۸ .

افشار ، ایرج ، کتابشناسی آثار تازه ایرانشناسی ، ۹۷ - ۱۰۴ .

افشار ، ایرج ، کنگره بیست و هشتم حاورشناسی ، ۸۴۰ .

افشار ، ایرج ، وفات بدیع الزمان فروزانفر ، ۱۲۱ .

افشار ، ایرج ، وفات شیخ آقا بزرگ تهرانی ، ۱۳۰ - ۱۳۳ .

افشار ، ایرج ، وفات محمد جواد تربتی ، ۱۳۳ .

افشار ، ایرج ، درگذشت سلیمان حثیم ، ۱۳۴ .

افشار ، ایرج ، درگذشت زایانچکوفسکی ، ۱۳۴ .

افشار ، ایرج ، دیدارها ، ۸۲۴ - ۸۲۹ .

افشار ، ایرج ، مرگ تقی زاده نه کاری است خرد ، ۱۵۴ - ۱۶۶ مکرر .

افشار ، ایرج ، درگذشت فروزانفر ، ۱۶۷ مکرر - ۱۷۰ مکرر .

افشار ، ایرج ، کتابشناسی آثار تازه ایرانشناسی ، ۳۱۴ - ۳۲۸ .

افشار ، ایرج ، مینورسکی و تقی زاده ، ۷۳۵ - ۷۳۶ .

افشار ، ایرج ، نامه ای از طالباف به امین الضرب ، ۱۱۹ - ۱۲۰ .

افتداری ، احمد ، نگاهی به هنرمعماری ، ۷۳ - ۷۶ .

افتداری ، احمد ، خلیج فارس ، ۴۲۴ - ۴۲۷ .

انزایی ، رضا ، توضیحاتی بر ترجمه الایام ، ۳۳۷ - ۳۴۱ .

اونس ، مردیت ، نسخ خطی مصور فارسی در موزه بریتانیا ، ۶۸ - ۷۲ - ۳۰۲ .

۳۱۳ ، ۳۹۷ - ۴۰۴ ، ۶۳۲ - ۶۳۸ .

ب

- باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم ، شاهنشاهی عضدالدوله ، ۲۷۴ - ۲۸۶ .
 بچکا، یوری، مقدمه‌ای بر ادبیات فارسی ، ۸۱۶ ،
 بدره‌ای ، فریدون ، روش‌نوشتن پانویس و کتابنامه در نوشته‌های تحقیقی ، ۱ -
 ۲۰ (ضمیمه) .

- بصیر ، محمدتقی ، نظرآقا ، ۱۳۵ - ۱۳۶
 بهنام ، جمشید ، پیرامون روسپیگری در شهر تهران ، ۸۱۱ .
 بیانی ، شیرین ، تاریخ سری مغولان یا یوان چاوتی شه ، ۳۴ - ۴۲ .
 بیلی ، سرهارولد ، در حق تقی‌زاده ، ۲۴۰ - ۲۴۲ .

پ

- پاشا ، ابراهیم ، صورواسباب در شعر امروز ایران ، ۵۹۴ - ۶۰۸ .
 پروین‌گنابادی ، محمد ، بانگ‌چرس ، ۷۹۷ .
 پرهام ، سیروس ، سازمان اسناد ملی تاریخ ، ۶۵۸ - ۶۶۲ .
 پورهادی ، ابراهیم ، «ایرن‌بمنت‌اسمیت ، ۲۶۸ - ۲۷۳ .
 پیمان ینمائی ، وهم وخیال ۸۳۲ .

ت

- تمضلی ، احمد ، دستور لهجه‌تاتی جنوبی ، ۲۹۶ - ۲۹۸ .
 تمضلی ، احمد ، نامه‌ای از پاریس ، ۶۷۲ - ۶۷۳ .
 تقی‌زاده ، سیدحسن ، آخرین دفاع تقی‌زاده ، ۲۲۱ - ۲۳۹ .
 تقی‌زاده ، سیدحسن ، سرگذشت سیدحسن تقی‌زاده ، ۲۴۳ - ۲۶۱ .
 تقی‌زاده ، سیدحسن ، گوشه‌هایی از زندگی تقی‌زاده ، ۳۸۸ - ۳۸۹ .

ج

- جتین ، نهات ، زندگی و آثار احمدآتش ، ۷۳۷ .
 جعفری ، یونس ، رباعیات خیام ، ۷۵۷ - ۷۶۰ ،
 جمال‌زاده ، سیدمحمدعلی ، تقی‌زاده ، ۱۶۵ ، ۱۸۸ .
 جمال‌زاده ، سیدمحمدعلی ، مجموعهٔ سخنرانیهای «کانون فرهنگی ایران جوان» ،
 ۶۲۴ - ۶۲۸ .

خ

- خدیبوجم ، حسین ، نقشی از حافظ - از کوچهٔ زندان ، ۷۷۸ .
 خواجه‌نوری ، عباس‌قلی ، اصول و روشهای آماری ، ۸۰۶ .

د

- داناسرشت ، اکبر ، خیال و وهم در شعر فارسی ، ۳۸۱ - ۳۸۴
 دانش‌پژوه ، محمد تقی ، نامه‌آفته‌ها نه‌آفته‌ها ، ۶۴۲ - ۶۴۳
 داوری ، رضا ، معارف اسلامی در جهان معاصر ، ۲۹۲ - ۲۹۵ .
 دریابندری ، نجف ، چهل ساعت محاکمه ، ۲۹۰ - ۲۹۲ .
 دوستخواه ، جلیل ، محیط ادبی و فرهنگی در شهرهای ایران ، ۳۴۷ - ۳۵۶
 و ۸۳۲ .
 دهقان ، منوچهر ، مرحب نه‌خیر ، ۸۳۵

ر

- راسخ ، شاپور ، زبان فارسی در برابر تحول صنعتی و مظاهر آن از جمله وسایل
 جدید ارتباط جمعی ، ۵۳۳ - ۵۴۰
 رجائی ، احمدعلی ، در رئای فروزان ، ۲۶۶ - ۲۶۷
 رجب‌نیا ، مسعود ، تمدنهای پیش از تاریخ ، ۸۲ - ۸۵
 رضا ، فضل‌الله ، گفتار در ترجمه‌پذیری ، ۱ - ۱۱
 رضازاده شفق ، دکتر صادق ، تقی‌زاده ، ۱۹۹ - ۲۰۳
 رضایی ، دکتر جمال ، در رئای فرزانه ، ۱۲۹ - ۱۳۰ .
 رضوانی ، محمد اسمعیل ، وفات سید محمد فرزانه ، ۱۲۲ - ۱۲۹ .
 رعناحسینی ، کرامت : لطایف الاسرار ، ۷۴۸ - ۷۶۱ .
 رفعتی افشار ، حسین : نامه خواندنی و عمرت انگیز عباس اقبال آشتیانی ، ۱۱۸ -
 ۱۱۹ .

- رواقی ، علی ، برگزیده تاریخ بهقی ، ۴۴۳ - ۴۵۱ .
 رواقی ، علی ، مثنوی فارسی از قرن چهارم هجری ، ۵۸۱ - ۵۸۷ .
 روحانی ، کامل ، اتابک و تاریخ قاجاریه ، ۳۳۴ - ۳۳۶ .

س

- ساری اصلانی ، عبدالحسین ، بقعة صادقیه ، ۶۴۴ - ۶۴۸ .
 سجادی ، سیدجعفر ، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ، ۴۳۵ - ۴۴۳ .
 سروشیار ، جمشید ، مثنوی جمشید و خورشید ، ۴۱۷ - ۴۲۴ ،
 سلجوقی ، راشد ، صلاح‌الدین سلجوقی ، ۲۵۳ - ۲۵۷ .
 سلطانی ، پوری ، در باره روش نوشتن پانویس ، ۴۹۵ - ۴۹۷

سلیم ، غلامرضا ، تاریخ اقتصادی و اجتماعی و ایرانیان از آغاز تا صفویه ،

۶۲۸ - ۶۳۱ .

سیاسی ، علی اکبر ، هانری ماسه ، ۱۲ - ۱۶ .

ش

شاملو ، محسن ، دستور الوزاره ، ۲۵ - ۳۳ .

شمار ، جعفر ، عربی در فارسی ، ۸۵ - ۹۱ .

شمله‌ور ، مسعود ، مرز شعرونثر ، ۱۳۷ - ۱۳۸ .

شهابی ، عیسی : مترادف در زبان فارسی ، ۳۸۵ - ۳۸۷ .

شهبازی ، ع . شاپور ، مهرهای ساسانی نوشته دکتر بیوار : ۴۶۵ - ۴۶۸ .

شهریار ، محمدحسین ، پروین اعتصامی (شعر) ، ۷۰۵ .

شیخ الاسلامی ، جواد ، مظفرالدین شاه ، ۵۵۹ - ۵۷۳ .

شیخ الاسلامی ، جواد ، تقی زاده ای که من می شناختم ، ۱۸۹ - ۱۹۸ .

شیخ الاسلامی ، جواد ، مظفرالدین شاه ، ۳۶۷ - ۳۸۰ .

ص

صادقی ، علی اشرف ، واژه نامه مینوی خرد ، ۴۲۷ - ۴۳۰ .

صادقی ، علی اشرف ، تاریخ زبان فارسی ، ۷۸۷ .

صالحی ، پرویز ، شازده احتجاج : ۷۶ - ۸۱ .

صداقت ، ابوذری : مترادف در زبان فارسی : ۶۴ - ۶۷ .

صدیقی ، غلامحسین : ده رساله تبلیغاتی دیگر از صدر مشروطیت : ۱۷ - ۲۳ .

صفایی ، ابراهیم ، اصلاح : ۱۳۶ .

صهبا ، ابراهیم ، در رثای فرزندان ، ۱۳۰ .

صهبا یعمایی ، حسن ، کتاب بد (شعر) ، ۴۹۱ .

ع

عابدی ، دکتر سید امیر حسن ، ۳۹۰ - ۳۹۶ .

عرفان ، محمود ، تقی زاده ، عرفان ، ۲۰۳ - ۲۰۷ .

غ

غفاری ، فرخ ، جمال الدین اسدآبادی ، ۶۳۹ - ۶۴۱ .

ف

فروزانفر ، بدیع الزمان ، بدیع الزمان فروزانفر ، ۲۶۲ - ۲۶۵ .

فقیهی ، علی اصغر ، تاریخ شاهنشاهی عضدالدوله ، ۳۹۱ - ۳۹۴ .

فقیهی ، علی اصغر ، مربی در فارسی ، ۶۶۲ - ۶۷۰ .

ق

قدسی زاده ، عبدالله ، سید جمال الدین اسدآبادی ، اختلاف نظر دربارهٔ حس و نسب و منشاء او ، ۳۵۷ - ۳۶۶ .

ک

کنیرایی ، محمود ، توضیحی دربارهٔ فلسفه ، ۸۳۸ .
کریم برق ، عطا ، نامه‌ای از هند ، ۳۳۴ .

گ

گولنپارلی ، عبدالباقی ، قطعه‌ای در رثای فروزانفر ، ۴۹۱ .

م

مجتهدی ، مهدی ، تقی زاده ، ۲۰۷ - ۲۲۰ .
محبوبی اردکانی ، حسین ، شرح حال رجال ایران ، ۷۷۱ - ۷۷۷ .
محبوب ، محمدجعفر ، تاریخ تذکره‌های فارسی ، ۴۰۵ - ۴۱۲ و ۶۱۷ - ۶۲۴ .
محیط طباطبایی ، محمد ، زبان فارسی در راه سرنوشت ، ۵۴۱ - ۵۴۸ .
مشیری ، بهروز ، قضیهٔ رابرت اوپنهایم ، ۸۰۸ .
مشیری ، محمد ، سفرنامهٔ کارری ، ۴۱۲ - ۴۱۶ .
مصابح ، شمس الملوك ، ۵۴۹ - ۵۵۸ و ۶۹۵ - ۷۰۴ .
مردیت اونس ، نسخ خطی مصور فارسی در موزهٔ بریتانیا ، ۶۸ - ۷۲ ، ۳۰۴ - ۳۱۳ ، ۳۹۷ - ۴۰۴ ، ۶۳۲ ، ۶۳۸ .
مقدادی ، بهرام ، رباعیات خیام ترجمه رابرت گریور ، ۴۵۲ - ۴۶۵ .
موید ، حشمت ، کتابشناسی وردوسی ، ۶۷۰ - ۶۷۲ .
مینوی ، ماه‌منیر ، سحنی چند دربارهٔ جشن هنر شیراز ، ۴۹۴ - ۴۹۵ .
مینوی ، مجتبی ، بشخشم ، ۶۹۱ - ۶۹۴ .
مینوی ، مجتبی ، یاد یار در گذشته ، ۶۸۷ - ۶۹۰ مکرر .

ن

ناطق ، ناصح ، سید حسن تقی زاده ، ۵۱۲ - ۵۲۸ .
ناطق ، هما ، نامه‌های نظرآقا ، ۵۳ - ۶۳ .
نجم آبادی ، دکتر محمود ، وقایع دکتر سهریل الکود ، ۱۳۳ .
نجم آبادی ، دکتر محمود ، حکیم شلیمر فلمینگی ، ۵۷۴ - ۵۸۰ .

و

- واجد شیرازی ، محمدجعفر ، شرح سه بیت به زبان شیرازی از روزبهان ، ۷۲۷ .
 وامق ، ایرج ، مسافرت در ارمنستان و ایران ، ۵۸۷ - ۵۹۴ .
 وهمن ، فریدون ، واژه نامه مینوی حرد ، ۲۸۶ - ۲۸۹ .
 وهمن ، فریدون ، یادنامه ایرانی مینورسکی ، ۴۳۱ - ۴۳۴ .

ه

- هویدا ، امیرعباس ، آینده زبان فارسی ، ۵۲۹ - ۵۳۲ .
 هیلمن ، مایکل ، نقد ادبی و دیوان حافظ ، ۴۳ - ۵۲ .
 هیلمن ، مایکل ، دیوان کهنه حافظ ، ۳۳۶ - ۳۳۷ .
 هیلمن ، مایکل ، کوششهای جدید در شناخت دیوان صحیح حافظ ، ۷۱۲ .

ی

- یارشاطر ، احسان ، درگذشت تقی زاده ، ۱۵۳ .
 یارشاطر ، احسان ، وفات دکتر سیریل الکود ، ۱۳۳ - ۱۳۴ .

فهرست نامه‌ها و اخبار و مطالب متفرقه

الف

- انابك و تاريخ قاجاريه ، كاظم روحاني ، ۲۳۴ - ۳۳۶ .
از شعر تا قصه ، ۱۴۷ .
اصلاح ، ابراهيم صمايي ، ۱۳۶ .
اعانه ملي براي كتابخانه ، ۳۴۲ .
اهداي كتابخانه وزيري ، ۱۴۷ .
ايجاد كتابخانه هاي نمونه ، ۳۴۳ - ۳۴۴ .

ب

- ميان نامه كنكره ، ۵۰۵ - ۵۰۷ .

ت

- تأثير كتاب و كتابخانه در گسترش تعليم و تربيت ، ۳۴۲ .
تاريخ شاهنشاهي عضدالدوله ، علي اصغر فقيهي ، ۴۹۱ - ۴۹۴ .
تاسيس صندوق ملي كتاب ، ۳۴۲ .
تصاديري از يك قرآن ، ۶۴۹ - ۶۵۰ .
توضيحاتي بر ترجمه الايام (نوشته دكتر طه حسين) ، ۳۳۷ - ۳۴۱ .

ج

- جوايز بهترين نويسندگان ، ۳۴۲ - ۳۴۳ .
جوايز سلطنتي سال ۱۳۴۷ براي بهترين كتابها ، ۱۴۶ .

د

- در باره روش نوشتن پانويس ، ۴۹۵ - ۴۹۷ .
درگذشت ولاديمير ايوانف ، ۳۴۵ .
دومين كنكره جهاني ايرانشناسان ، ۱۴۰ - ۱۴۴ .
ديوان كهنة حافظ ، مايكل هيلمن ، ۳۳۶ - ۳۳۷ .

س

- سازمان اسناد ملي تاريخ ، ۶۵۸ - ۶۶۲ .
سجع مهربادشاهان قاجار ، محمد اسديان ، ۶۷۲ .

سحنی چند درباره جشن هنر شیراز ، ۴۹۴ - ۴۹۵ .

ط

طور ایمن طوس (شعر) ، محمدعلی ریاضی : ۱۴۷ - ۱۴۹ .

ع

عربی در فارسی ، علی اصغر فقیهی : ۶۶۲ - ۶۷۰ .

ف

فرمان نقابت درویش حسن ، ۶۵۱ - ۶۵۲ .

فرهنگستان زبان : ۶۷۵ .

ق

قطبنامه مجمع بین المللی بزرگداشت ابوالفضل بهقی ، ۵۱۰ - ۵۱۱ .
قطعه‌ای در رثای فروزانفر از دانشمندی از ترکیه ، عبدالباقی گولپنارلی ، ۴۹۱ .

ک

کتابخانه حمیب یغمایی ، خود - دیانانک : ۶۷۴ - ۶۷۵ .

کتاب بد ، حسن صهما یغمایی : ۴۹۱ .

کتاب سپهر ، ۱۴۶ .

کتابشناسی فردوسی ، حشمت موید ، ۶۷۰ - ۶۷۲ .

کمیته عالی سال بین المللی تعلیم و تربیت ، ۳۴۴ - ۳۴۵ .

کنگره ایرانشناسی دانشگاه تهران ، ۳۴۵ .

کنگره بیست و هشت شرقشناسی ، ۱۴۴۰ .

کنگره بهیقی ، ۳۴۵ .

کنگره جهانی سعدی و حافظ ، ۳۴۵ .

کنگره هزاره شیخ طوسی ، ۱۴۴ - ۱۴۶ .

م

متن بیانات رئیس دانشگاه ، ۵۰۰ - ۵۰۲ .

متن پیام شاهنشاه آریامهر ، ۴۹۸ - ۵۰۰ .

متن سخنان سیدحسین نصر ، ۵۰۲ - ۵۰۵ .

مجلس بزرگداشت ابوالفضل بهیقی ، ۵۰۷ - ۵۱۰ .

مرزشر و نثر ، مسعود شعله‌ور ، ۱۳۷ - ۱۳۸ .

مسابقه برای طرح آگهی مصور (پستر) : ۳۴۳ .

ن

- نامه‌ا، از پاریس ، احمد تفصلى ، ۶۷۲ - ۶۷۳ .
 نامه‌ای از هند ، عطا کریم برق ، ۳۳۴ .
 نخستین کنفره تحقیقات ایرانی (ایران‌شناسی) ، ۴۹۸ .
 نظر آقا ، محمد تقى بصير ، ۱۳۵ - ۱۳۶
 نمایشگاه سیر تحول و تکامل مطبوعات در ایران ، ۱۴۶
 نمایشگاه کتابهای کودکان و نوجوانان ، ۱۴۶ .

و

- وفات هنریش یونکر ، ۳۴۵ .
 وقفنامه رشیدالدین فضل‌الله ، ۱۴۹ .
 وقفنامه رشیدالدین فضل‌الله (عکس) ، ۱۵۰ .

ی

- یادگارنمای مطبوعات قدیم ایرانی ، ۱۳۹ - ۱۴۰ .
 یادنامه رشیدالدین فضل‌الله ، ۱۴۹ .

فهرست کتابهای انتقاد شده و معرفی شده

آ

- آئین برگزاری جشنهای باستان ، اردشیر آذرگشسب ، ۱۱۳ .
 آئین درست نویسی دفتر نجست ، شیوه خط و املاى فارسى ، حسین عمادافشار ،
 ۶۸۱ .
 آبنوس ، انجمن شعر و ادبیات دانشجویان بهاوی ، ۸۵۱ .
 آزاده ، رهی معیری ، ۱۱۳ .
 آشیانه عقاب ، زین العابدین مؤتمن ، ۱۱۲ .
 آغاز عصرخرد ، ویل دورانت ، ترجمه اسماعیل دولتشاهی ، ۱۱۵ .
 آنالیز ریاضی ، جلد اول تئوری اعداد حقیقی ، غلامحسین مصاحب ، ۱۱۷ .
 آنباز ، حمید عرفان ، ۶۸۳ .
 آنجا که ماهیها سنگ می شوند ، خسرو حکیم رابط ، ۸۵۱ .
 آوازه های جنگلی باد ، عطاءاله فریدونی ، ۸۵۲ .

الف

- اخبار ایران از الکامل ابن اثیر ، ترجمه محمد ابراهیم باستانی یاریزی ، ۴۸۶ .
 اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی ، صححه حسن المصطفوی ، ۱۱۵ .
 ادبیات باستانی ایران ، محمد قائمی ، ۱۰۷ .
 ادوات شعر و مقدمات شاعری ، یکوش جمشید مظاهری و محمد فشارکی ، ۱۱۰
 ارزش میراث صوفیه ، عبدالحسین زرینکوب ، ۷۸۲ .
 ارزیابی ارزشها ، علی اصغر حاج سید جوادی ، ۳۲۹ ، ۴۸۰ .
 از آستارا تا استارباد ، جلد اول ، بخش اول ، شامل آثار و بناهای تاریخی گیلان
 به بهس ، منوچهر ستوده ، ۴۸۷ .
 از پرویز تاجنگیز ، حسن تقی زاده ، ۸۵۳ .
 از کوچه رندان ، در باره زندگی و اندیشه حافظ ، عبدالحسین زرین کوب ، ۶۸۰ ،
 ۷۷۸ .
 اساس اشتقاق زبان فارسی ، یاولهرن ، ۷۸۷ .
 اساس فقه اللغة ایرانی ، ۷۸۷ .

- اسرار عقب ماندگی شرق ، ناصر مکارم ، ۳۸۱ .
- اسلام در دنیای دیروز ، هادی خسروشاهی ، ۸۴۶ .
- اسناد نویافته ، ابراهیم صفائی ، ۸۵۴ .
- اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هیجدهم ، ج ۲ ، غلامعلی همایون ، ۳۳۳ .
- اشعار محلی خوزستان ، اثر طبع شعرای خوزستان بزبان محلی ، ۶۷۹
- اصول علم سیاست ، موریس دوورژه ، ترجمه ابوالفضل قاضی ، ۶۷۷ .
- اصول و روشهای آمار ، ح اول ، مرتضی نصعت ، ۶۷۸ ، ۸۰۶ .
- اطلس اقلیمی ایران ، تهران . دانشگاه تهران ، مؤسسه جغرافیا ، ۳۳۲ .
- اطلس تهران . تجهیزات شهری و اوقات فراغت در تهران . مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ۳۳۳ .
- اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه ، محمد حسن علی الطهیری الکانب السمرقندی ، بکوشش جعفر شعار .
- افسانه سیمرع ، زهرا خانلری ، ۱۱۷ .
- افسانه های هفت گنبد ، نظامی گنجوی نکارش فرکیس پرویزی ، ۱۱۷ .
- افسانه هستی ، علی صارمی ، ۱۱۳ .
- اقبال وغول ، بنیامن الکسین ترجمه م . دولت آبادی ، ۱۱۷ .
- انجمن تاریخ (نشریه) بمدیریت ابراهیم صفائی ، ۸۵۲ .
- اندیشه ها و انسان ، ژان پل سارتر ، ترجمه فرح الله ناصری ، ۶۸۵ .
- اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، وریدون آدویت ، ۶۷۹ .
- انسان شیشه ای ، هوشنگ صهبا ، ۸۵۲ .
- انقلاب کتاب ، ربر ، اسکارپنیت ، ترجمه محمدرضا مظهری و علی کیاهاشمی ، ۴۷۹ .
- انسان و شعروماه ، ابراهیم صهبا ، ۴۸۵
- انسیه خانوم ، جعفر شهری (شهری باب) ، ۶۸۳ .
- اورارتو ، ب . ب . پیوتروفسکی ، ترجمه عنایت الله رضا ، ۱۱۴ .
- ایپسن آشوب گرای ، امیر حسین آریا پور ، ۱۰۵ :
- ایران در ادبیات فرانسه ، ح ۱ ، از آغاز تا سال ۱۷۸۹ میلادی ، ۴۸۷ .
- ایران شناسی ، هیأت مشاوران ، ۸۴۲ .
- ایرانیان ارمنی ، اسمعیل رائین ، ۶۸۴ .

این سوسن است که می‌خواند ، منصور اوجی ، ۴۸۵ ، ۸۵۱ .
این وقت شب ، داریوش نراقی ، ۱۱۳ .

ب

با کاروان حله ، عبدالحسین زرینکوب ، ۷۸۲ .
بامردم شب ، مجموعه شعر ، اسماعیل نوری علاء ، ۶۸۴ .
بانگ جرس ، راهنمای مشکلات دیوان حافظ ، ۴۸۲ ، ۷۹۸ .
بچه‌ها خطر ، مونرولیف ، ترجمه م . آزاد ، ۸۵۵
برنام‌گردباد ، اسمعیل خوئی ، ۸۵۱ .
بررسی دین از راه دانش ، علی‌پریور ، ۳۲۹ .
بررسی شاهکارها در زبان فارسی . دوازده گفتار درسی ، ار نرگس روانپور و
محمد استعلامی ، ۶۸۰ .
بررسیهای کارتوگرافی در جنوب شرقی ایران ، محمدپورکمال ، ۴۸۶
برگزیده‌ای از غزلها و ترانه‌های امیرحسرو ، خسرودهلوی ، ۴۸۳
برگزیده تاریخ بیهقی ، بکوشش محمد دبیرسیاقی ، ۴۴۳ - ۴۵۱ (انتقاد) .
برگزیده شعر معاصر ایران ، قاسم صنعوی ، ۱۱۶ .
برگ عیش ، نصرالله فتحی (آتشپاک) ، ۱۰۸ .
سناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز از دوره هخامنشی تا عصر پهلوی ،
علینقی بهروزی ، ۸۵۳ .
بنای ربا و نظریه اسلام ، ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی ، ۴۸۱ .
بندهش ایرانی ، ماهیار نوایی ، ۸۴۷
بهارزایی آهو ، برگزیده شعرهای م . آزاد ، به انتخاب کورش مهربان ، ۱۱۲ .
بهارى در رملستان ، شکوه اسلامی ، ۱۱۲
به موازات توقف ، رحمان کریمی ، ۳۳۱ .
بهایى از کجا و چگونه پیدا شده ؟ سیدحسن کیایی ، ۶۷۸ .

پ

پارسیان و ایرانی ، سیف‌آزاد ، ۳۳۲ .
پدرم ستارخان ، بازگویی سلطان ستاری ، ن ، همدانی ، ۶۸۵ .
پرچم و پیکره شیرخورشید ، نصرالله بدتورتاش ، ۱۱۴ .
پرچمها و قاطرها ، احمد بهشتی ، ۱۱۳ .

پس از مرگ ماهیها ، بیست داستان ، ژیل سارکار ، ۶۸۳ .
پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا آغاز دوره شاهنشاهی بهلولی ، حلیل ضیاءپور
۸۴۶ .

پیرامون روسپیکری در شهر تهران ، ستاره فرمانفرمائیان ، ۶۷۸ .

ت

تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر ، احمد ترخانی زاده ، ۳۳۰ .
تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آثار تا صغویه ، عدنان مزادعی ،
۱۱۵ ، ۶۲۸ ، ۶۳۱ (انتقاد) .

تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز ، یادداشت‌های حاجی محمد باقرو بیجویه
به کوشش علی کاتبی ، ۱۱۶ .

تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ ، رابرت گراست وائسن ، ترجمه
وحید مازندرانی ، ۱۱۶ .

تاریخ بناکتی ، روضه‌اولی الالباب فی معرفه التواریخ والاساب ، فخرالدین داود
نناکتی به کوشش جمعی شعاع .

تاریخ تذکره‌های فارسی ، گلچین معانی ، ۴۰۵ - ۴۱۲ ، ۶۱۷ ، ۶۲۴ (انتقاد)

تاریخ تمدن اسلامی ، واسیلی بارتولد ترجمه سیدمحمد طاهری شهاب ، ۶۸۴ .

تاریخچه روربامه نگاری درقم ، احمد رحیمی ، ۴۸۷ .

تاریخ زبان فارسی ، جلد اول ، پرویز نائل حاکمیری ، ۴۸۲ ، ۷۸۷ ، ۸۴۸ .

تاریخ سفارت حاجی حلیل خان ، ۷۷۳ .

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ، اسوالقاسم
طاهری ، ۶۸۵ .

تاریخ عیلام ، پیر آمیه ، ترجمه شیرین بیانی ، ۶۸۴

تاریخ گیلان در وقایع سالهای ۹۲۲ - ۱۰۳۸ هجری قمری ، عبدالفتاح بومنی ،
۸۵۴ .

تاریخ نهضت‌های ملی ایران از حمله تاربان تا ظهور صفاریان ، عبدالرفیع حقیقت ،

۴۸۷ .

تاریخ و جغرافیای طالقان و سازمان اداری و اجتماعی حکومت‌های محلی شمال
ایران ، سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی ، ۱۱۵ .

- تاریخ و جغرافیای گناباد، سلطاحسین تابنده، ۳۳۱.
- تثببات ایرانی (بزان فرانسه)، هارمستتر، ۷۸۷.
- تجربة الاحرار و تسمیه الاررار، عبدالرزاق بیک دنلی (معتون) به تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی، ۴۸۳.
- تحفة اهل المرفان، شرف الدین ابراهیم بن روزبهان، به سعی دکتر جواد نوربخش، ۶۸۲.
- تحقیقات ایرانی: هوشمان، ۷۸۷.
- تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، آلفونس گابریل، ترجمه فتحعلی خواجه نوری تصحیح هومان خواجه نوری، ۴۸۸.
- تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی، ح ۳، عسکر حقوقی، ۱۰۸.
- تحلیل دموکراسی در آمریکا، الکسی دو توکویل، ترجمه رحمت اله مقدم، ۸۴۶.
- تحلیل ذهن، برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر، ۴۸۱.
- تخصص و نیروی انسانی، عبدالعلی فرمانفرمائیان، ۸۳۶.
- تذکره خوان نعمت، ح ۱، نعمت الله ذکابی بیضایی، ۱۰۸.
- ترانه های روستایی گیلک، علی اکبر مرادیان گروسی، ۱۰۷.
- تربیت نیروی انسانی برای بازرگانی و صنعت، ویلیام مک کی، ترجمه کیانپور، ۱۰۶.
- ترجمه احصاء العلوم، ابونصر محمد فارابی، ترجمه حسین خدیوچم، ۸۴۶.
- ترجمه و شرح فارسی شهاب الاخبار، قاضی قضاعی بتصحیح محمدتقی دانش پزوه، ۴۸۴.
- تشیع و تاریخ آن، همامشیری، ۱۰۶.
- تصویر جهان در فیزیک جدید، ماکس پلانک، ترجمه مرتضی صابر پرداخته احمد سمیعی، ۱۱۶.
- التفاصيل، فریدون توللی، ۱۱۱.
- تفسیر قرآن پاک، باهتمام علی رواقی، ۸۵۰.
- تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، تصحیح جلال متینی، ۸۴۹.
- تمدنهای پیش از تاریخ، حسن خوب نظر، ۸۲ - ۸۵ (انتقاد).
- التنبيه والاشراف، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۶۸۵.
- تنهایی زمین و خواب و درخت، منصور اوجی، ۶۸۲.

تمثولات، شش‌نمایشنامه‌ویک داستان، فتح‌علی آخوندزاده، ترجمه جعفر قراچه‌داغی
با مقدمه علی‌رضا حیدری، ۴۸۵

توتم و تابو، زیگموند فروید، ترجمه محمد علی خنجی، ۸۴۶.
توصیف ساختمان دستور زبان فارسی، محمد رضا باطنی، ۱۰۶

ج

جاده، مجموعه هفت قصه، اکبر مرادی، ۶۸۳
جام جهان‌بین، محمد علی اسلامی ندوشن، ۸۴۷.
جامعه و حکومت، ر. م. مک‌آیور، ترجمه ابراهیم علی‌کی، ۶۷۸.
الجبر والاختیار، سید محمد صادق روحانی، ۳۲۹.
جراحی پوست، آرمائیس مارتروسیان، ۱۱۷.
جغرافیای تاریخی ورامین، علاءالدین آذری دمی‌رجی، ۱۱۳۰.
جغرافیای جهان سوم، رسول کلاهی، ۴۸۱.
جغرافیای حافظ‌ابرو، بکوشش مایل‌هروی، ۸۵۳.
جمعیت و جامعه، دنیس رانگ، ترجمه اسدالله معزی، ۴۸۱.
جمهوری اول ترکیه، ریچارد رابینسون، ترجمه ایرج امینی، ۱۱۵.
جنات‌الوصال، ار آثار نورعلیشاه، رونق‌علیشاه، نظام‌علیشاه، نورعلیشاه، به
سمی جواد نوربخش، ۱۱۱.

چ

چشم‌الفی‌ها، لاری کرمانشاهی، ۱۱۲.
چکیده احساس، رضا سبحان، ۱۱۳.
چگونگی طرح واحداث لوله کشی، ا. ح. مانیاس (پسر)، ترجمه سالم پرهامی.
۱۱۷.
چندگفتار، اداره کل فرهنگ استان فارس، ۸۴۷.
چهل ساعت محاکمه، عبدالله مستوفی، ۲۹۰۰ - ۲۹۲ (انتقاد)
چهل‌وهشت تن از شعرای معاصر، انجمن ادبی تهران، ۱۰۸.
چه وقت باید شیپور زد و يك قصه از لکستون هیوز، کورش قهرمان، ۸۵۵

ح

حاجی‌بابای اصفهانی، جیمز موریه، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی به تسحیح سید
محمد علی جمال‌زاده، ۳۳۰.

- حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلها، تحقیق از مسعود فرزاد، ۶۸۰.
- حالات و سخنان، شیخ ابوسعید ابوالخیر، بکوشش ایرج افشار، ۸۴۹.
- حج آنطور که من رستم، علی اصغر فقیهی، ۱۱۵.
- حذائق السیاحه، زین العابدین شیروانی، با مقدمه سلطانحسین تاپنده، ۳۳۲.
- حرفهای پائیزی، امیرحسین افراسیابی، ۳۳۰.
- حریقباد، نصرت رحمانی، ۱۱۳.
- حسابداری دواتی ایران، قسمت سوم، علی اصغر طباطبایی، ۱۰۶.
- حساسترین فراز تاریخ یا داستان غدیر، ترجمه و نگارش جمعی از دبیران، ۱۱۴.
- حکمت یونان، شارلورنر، ترجمه بزرگ نادرزاد، ۱۰۶.
- حماسه فلسطین، علیرضا نوری راده، ۸۵۵.

خ

- حسرو و شیرین، خانای قبادی، ویراسته مراد اورنگ با همکاری صفی راده، ۱۰۶.
- خلیج فارس، آشنائی با امارات آن، محمدعلی جناب، ۴۸۷، ۴۲۴ - ۴۲۷، (انتقاد).
- خلیج فارس، آرنولد ویلس، ترجمه محمد سعیدی، ۴۸۹.
- خودآموز منظومه، جعفر راهدی، ۴۸۱.
- خودآموز منظومه، هادی سزواری، ۱۰۵.

د

- دارالخلافت تهران، ناصر نجمی، ۱۱۶.
- داستانها و قصهها (عمر دوباره)، مجتبی مینوی، ۴۸۶.
- داستانهای مصور اسلامی مخصوص کودکان، ۴۹۰.
- دانای راز، شامل زندگی اندیشه و شعر اقبال لاهوری، با مقدمه غلامحسین یوسعی، احمد احمدی، ۴۸۱.
- درازنای شب، جمال میرصادقی، ۳۳۱.
- درباره زبان آسی، محسن ابوالقاسمی، ۸۴۷.
- در باره نفس، ارسطو ترجمه علیمراد داودی، ۶۷۷.
- در پوست ببر، مهید نفیسی، ۱۱۳.

- در رهگذر ناد و آبی ، حمید مصدق : ۶۸۳ .
 در سایه رز ، محمد فشارکی ، ۶۸۱ .
 در میان مردم ، ناصر خاکی ، ۸۵۱ .
 دریای خیال ، آندره موروا ، ترجمه زهرا حابری (کیا) ، ۴۸۹ .
 دستور زبان فارسی ، علی اصغر فقیهی ، ۱۰۷ ، ۶۸۱ .
 دستور الماوك ، میرزا رفیعا ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه ، ۱۰۹ .
 دوپیکره ، رضا بصیری ، ۱۱۲ .
 دوزخ نشینان ، محمد شکری ، ۱۱۲ .
 دومادر ، نصرت الله نویدی ، ۱۱۲ .
 دومبارز جنبش مشروطه ، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید ، ۳۳۲ ، ۴۸۷ .
 دهکده و آزادی ، علی مدرس نراقی ، ۶۸۳ .
 دیانت زرتشتی ، مجموعه سه مقاله از گای بار ، آسموس ، مری نویس ، ترجمه
 فرویدن و همس ، ۶۷۸ .
 دین مهری ، ناصرالدین شاه حسینی ، ۱۰۵ .
 دیوار بلورین ، افسر نیکروی ، ۱۱۳ .
 دیوان حیاتی کرمانی ، به سمی جواد نوربخش ، ۸۴۹ .
 دیوان سحابی استرآبادی ، بکوشش ح . ی . حواری ، ۱۰۹ .
 دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی به انضمام رساله القدس به اهتمام حسین
 بحر العلومی ، ۱۱۰ .
 دیوان کهنه حافظ ، حافظ شیرازی به کوشش ایرج افشار ، ۱۰۹ .
 دیوان گلزار اصفهانی به انضمام دیوان رجای اصفهانی ، ۱۱۳ .
 دیوان مشتاقیه باضماف دیوان مطهریه بکوشش محمد جواد نوربخش ، ۸۵۰ .
 دیوان نورعلیشاه ، بکوشش محمد جواد نوربخش ، ۸۵۰ .

ذ

- الذریعه الى اصول الشریعه ، قسمت دوم ، سیدمرتضی علم الهدی ، تصحیح ابوالقاسم
 گرجی ، ۳۳۰ .
 الذریعه الى تصانیف الشیعه ، الجزء العشرین نقحه وراذیه احمد التزوی ، آقا بزرگ
 الطهرانی ، ۴۸۰ .

ر

- راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایت‌مدار رضوی، علی‌موتمن، ۴۸۹.
- راهنمای تحقیقات ایرانی، ایرج افشار، ۸۴۷.
- راهنمای روزنامه‌های ایران، پروین ابوالضیا، ۱۰۵.
- رساله سؤال و جواب، با مقدمه شمس‌الدین پرویزی، خان پروین سلماسی، ۶۷۷.
- رستم‌التواریخ، محمد هاشم رستم‌الحکماء تصحیح از محمد مشیری، ۱۰۹.
- رم در عصر اوگوست، هنری تامسن، رائل ترجمه ابوطالب صارمی، ۴۸۷.
- روابط اجتماعی در اسلام، محمدحسین طباطبایی، ترجمه محمد جواد خجستی کرمانی، ۴۸۱.
- روانشناسی شخصیت، علی‌اکبر سیاسی، ۶۷۷.
- روانشناسی فیزیولوژیک، کلیفورد، تی. مورگان، ترجمه محمود بهزاد با مقدمه محمود صناعی، ۶۷۸.
- روزی که ماه بروم، کلودیالویس، ترجمه کلی‌امامی، ۶۸۵.
- روش نوشتن یا ویس و کتنامه در نوشته‌های تحقیقی، فرویدن بدره‌ای، ۶۸۰.
- روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح و تعلیق جعفر السلطان‌القرائی، ۸۵۰.
- روحه‌الکتاب و حقیقه‌الانبات، ابوبکر بن زکی المتطبیب المقلب بالصدرالقنوی، به تصحیح میر و دود سیدیونسی، ۴۸۴.
- ره‌آورد سفر اروپا، اصغر بهمنی قاجار، ۶۸۳.
- ری‌باستان، ح ۲، مدنیت و تاریخ و رجال و فواحی ری‌باستان با سوابق بهنه طهران و دیهیه‌های کهن آن، حسین کریمان، ۴۸۸.
- ریحانه‌الادب فی تراجم المعروف بالکنیه‌واللقاب یا کنی‌واللقاب، ج ۶، محمدعلی مدرس تبریزی.

ز

- رائر، نمایشنامه در شش مجلس، پورصمیمی، ۳۳۱.
- زخم الماس، حمزه موسوی‌پور، ۸۵۲.
- زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان، ج اول، عبدالحسین مسعود انصاری، ۴۸۸.
- زمینه بحث در باره آیین نگارش، محمد جواد شریعت، ۱۰۷.

زندگی اقتصادی ایران ، منوچهر فرهنگ ، ۶۷۸ .

زنده رود یا جغرافیای تاریخی اصفهان و جلما : علی حواهرآلام ، ۴۸۷ .

ژ

ژرژ کنبکاو ، ترجمه همزاهدی ، ۱۱۷ .

س

ساده در باد ، صفورا نیری ، ۱۱۳ .

سالامو ، گوتها و فلوپر ، ترجمه احمد سمعی ، ۱۱۶ .

سالنامه کشور ایران ، محمد رضازمانی ، ۳۲۹ .

سامی ، اسماعیل جمشیدی ، ۱۱۱ .

سحوری ، نعمت میرزا زاده (م . آرم) ، ۸۵۲ .

سخنرانیهای نخستین کنگره شعر در ایران ، کنگره شعر در ایران ، ۸۴۸ .

سرخ گیلای کال ، فرهاد شیانی ، ۳۳۱ .

سرزمین زردشت ، اوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی ، تاریخی

رضائی ، علی دهقان ، ۴۸۷ .

سرزمین قزوین ، پرویز ورجاوند ، ۸۵۴ .

سرسپردگان تاریخ و شرح عقاید دینی اهل حق ، سید محمد علی خواجه الدین ،

۴۸۰ ، ۶۷۷ .

سرگذشت سیدحسن تقی زاده ، سیدحسن تقی زاده ، ۱۱۴ .

سرگذشت فردیناند ، مونرولیف ، ترجمه مهدحت دولت آبادی ، ۴۸۹ .

سرگذشت فیزیک ، جورج کاموف ، ترجمه رضا اقصی ، ۳۹۰ .

سرگشته ، مشتمل بر مثنویها ، غزلها ، قصیده های کوتاه ، احمد کمال ، ۱۱۳ .

سفر ، محمود دولت آبادی ، ۱۱۲ .

سفرنامه پیترودلاواله ترجمه شماع الدین شفا ، ۱۱۴ .

سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورگ ، مصطفی (بهاءالملک) افشار ، و تاریخ زندگی

عباس میرزا نایب السلطنه به قلم میرزا مسعود انصاری به کوشش محمد

گلبن ، ۶۸۴ .

سفرنامه کاری ، ترجمه عبدالعلی کارنگ : ۴۱۲ - ۴۱۶ (انتقاد) .

سفرنامه میرزا صالح شیرازی ، به کوشش محمد شهرستانی با همکاری اسماعیل رائین :

۶۰۸ - ۶۱۷ (انتقاد) .

- سلسله‌های ایرانی : کلیفور و آدموند : ترجمه فریدون بدره‌ای ، ۸۵۲ .
- سملک‌عیار : ورامرزین خداداد ارجانی ، نامقدمه و تصحیح پرویز نائل خانلری ، ج ۲ ، ۴۸۳ .
- سملک‌عیار : ورامرزین خداداد ارجانی ، ج ۳ ، ترجمه از ترکی توسط رضا سیدحسینی ، ۴۸۳ .
- سنگر و قمقمه‌های حالی : بهرام صادقی ، ۱۱۲ .
- سوز و گداز : نوعی حبوشانی : تصحیح امیرحس عابدی ، ۸۵۱ .
- سوشون : سیمین دانشور ، ۴۸۵ .
- سه‌سرنامه : قدرت‌الله روشنی زعفرانلو ، ۷۷۲ .
- سه‌گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران : سخنرانیهای اسداله‌خاوری ، نورانی وصال ، ابوالحسن دهقان ، ۴۸۲ .
- سه‌مای‌شنامه : اداره فرهنگ و هنر استان فارس ، ۸۵۱ .
- سیاست : ارسطو ، ترجمه حمید عنایت ، ۶۷۷ .
- سیاست‌نامه (سیرالملوک) : نظام‌الملک ، نکوشش جعفر شعار ، ۴۸۵ .
- سیدجمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی ، صدرواقفی ، ۱۱۶ .
- سیری در زبان‌شناسی ، حانی و اترمن ، ترجمه فریدون بدره‌ای ، ۱۰۷ .
- سی‌سالی که فیزیک را تکان داد ، جورج گاموف ، ترجمه رضا اقصی ، ۱۱۷ .
- سمرخ و سی‌مرع ، م ، آزاد ، ۸۵۵ .

ش

- شازده احتجاب : هوشنگ گلشیری ، ۷۶ - ۸۱ (انتقاد) .
- شاعر شهرشما : حیدر رقابی (هاله) ، ۱۱۳ .
- شاهنشاهی عضدالدوله : علی‌اصغر فقیهی ، ۲۷۶ - ۲۸۶ (انتقاد) .
- شاه و سپاه بر بنیاد شاهنامه فردوسی ، علیقلی اعتماد مقدم ، ۸۴۷ .
- شب پروین : جشن فرهنگ و هنر تبریز ، ۸۵۱ .
- شب فردوسی ، ذبیح بهروز ، ۱۱۱ .
- شب و پرواز : عطامهاجرانی ، ۸۵۲ .
- شبی در روز ، غلامرضا صابری ، ۳۳۱ ، ۴۸۵ .
- شراب آفتاب : عباس مشفق‌کاشانی (کی‌منش) ، ۳۳۱ .
- شرح حال رجال ایران ، مهدی بامداد ، ۷۷۱ .

- شرح کبیرانقروی بر مثنوی مواوی ، ترجمه اکبر بهرور ، ۳۸۲
 شرح مثنوی شریف ، جزو سوم از دفتر اول ، بدیع الزمان فروزانفر ، ۱۰۸
 شش دانگی ، پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی روستایی ، اسمعیل عجمی ، ۳۳۳
 شش مقاله درباره شاحت و تاریخ ، صمد بهرنگی ، ۳۳۱
 شعر دیگر ، مجموعه‌ای از آثار شاعران محتلف بوپرداز ، ۳۳۱
 شعر فارسی در هند و پاکستان ، مطهر حسین شمیم ، ۶۸۰
 شعر معاصر ایران ، هرمرحی ، ۱۰۸
 شغال ، نمایشنامه در سه پرده ، علی نصیریان ، ۱۱۲
 شکوفه‌های صدا همراه با دو یادداشت از شرف‌الدین حراسانی ، ۱۱۳
 شکفتیهای آسمان شب ، فلیکس ریگل ترجمه محمد حیدری ملایری ، ۱۱۷
 شناخت ادبیات امروز ، محمد استعلامی ، ۶۷۹
 شور رندگی ، ایروینگ استون ، ترجمه محمدعلی اسلامی ، ۱۱۶
 شهر خدا ، اعتمادزاده (ا.م.ا) به آذین ، ۱۱۱
 شیخ بشینهای خلیج فارس ، پیروز مجتهدزاده ، ۶۸۵
 شیرو جادوگر ، اس ، لوئیس ، ۸۵۵

ص

- صدای صحرا ، نادر ابراهیمی ، ۳۳۰
 صدرا تاریخ ، محمد حسن اعتماد السلطنه ، ۸۵۲
 سندلی کناره پنجره بگذاریم و بشینیم و به شب دراز تاریک خاموش سرد بنابان
 نگاه کنیم ، نمایشنامه در یک پرده ، ۶۸۳
 صنعتی ۳ ، نورالدین شهمی ، ۳۳۱
 صورت جلسات شورای اقتصاد در پیشگاه شاهنشاه آریامهر ، مجموعه‌ای از اسناد
 معاصر ایران ، گردآورنده علامرضا نیک پی : ۴۸۰
 صور و اسباب در شعر امرو ایران ، اسماعیل نوری علا ، ۵۹۴ - ۶۰۸
 (انتقاد)

ض

- ضرب المثلهای معروف ایران ، مهدی سهیلی ، ۶۸۰ ، ۸۴۶
 ظهر درد ، داود رمزی ، ۸۵۱

ط

- طبقه‌بندی اعشاری دیوئی ، ملویل دیوئی ، ترجمه علی اکبر حانا ، ۳۲۹

- آوران امروز ایران ، بیژن اسدی پور - عمران صلاحی ، ۶۷۹ .
لی ، زکریا هاشمی ، ۱۱۲ .
لمیان ، بحثی درباره داستان طوطی و سازرگان از دفتر اول مثنوی معنوی ،
ادوارد ژرف ، ۳۸۱ .

ع

- ر ، مجموعه شعر ، علی موسوی گرمارودی ، ۳۳۱ ، ۳۸۶ .
ایب هند ، ناخدا بزرگ رامهرمزی ، ۸۵۴ .
ی در فارسی ، خسرو فرشیدورد ، ۸۵ - ۹۱ (انتقاد) .
یر شکاک و شرح زندگی آنها ، احمد شریفی ، ۸۵۳ .
ب ، مهدی سهیلی ، ۱۱۳ .
، ودرمان بیماریهای روحی از نظر فلاسفه ، عرفا ، ادیان ، پزشکان و روانشناسان ،
۱۰۶ .
یان طبرستان ، تحقیق در احوال و آثار و عقاید فرقه زیدیه ایران ، ابوالفتح
حکیمیان ، ۳۳۲ .
یغلام ، عبدالحسین وجدانی ، ۱۱۲ .
، اردشیر ، پژوهنده عربی احسان عباس ، برگرداننده فارسی محمد علی امام
شوشتری ، ۱۱۵ .

غ

- م معاصر ایران ، محمد عظیمی ، ۶۸۳ .
لیات علی نقی کمره ای ، به کوشش سید ابوالقاسم سری ، ۳۸۴ .

ف

- فیان اسماعیلی ، برنارد لوئیس ، ترجمه فریدون بدره ای ، ۳۸۸ .
فوسی و شاهنامه او ، حبیب یغمائی ، ۸۴۹ .
فنگک ، صادق کیا ، ۸۴۶ .
فنگک اصطلاحات حسابداری ، حبیب اله رضا زاده قشقائی ، ۸۴۶ .
فنگک ایران زمین ، ۸۴۸ .
فنگک کردی ، مراد اورنگک با همکاری صفی زاده ، ۱۰۶ .
فنگک مردم و طرز گردآوری و نوشتن آن ، ابوالقاسم انجوی شیرازی ، ۳۸۲ .
ل جام از کتاب آثار باستانی خراسان ، عبدالحمید مولوی ، ۳۸۹ .
سفه و خداشناسی ، برهان الدین صمدی ، ۸۴۶ .

- الفن السادس من كتب المشا ، ابن سينا ، ترجمه روانشناسی شعا ، ۴۸۰ .
 فن نویسندگی ، نادر وزین پور ، ۶۸۱ .
 فهرست دهساله راهنمای کتاب ۱۳۳۷ - ۱۳۴۶ تدوین موسی یوسفزاده فصیح ،
 ۸۴۵ .
 فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ، زیر نظر ایرج افشار ، محمد تقی دانش پژوه
 و علینقی منزوی ، ۴۷۹ .
 فهرست کتابهای آلمانی درباره ایران ، اصغر کاظمی ، ۴۸۰ .
 فهرست کتابهای چاپی فارسی ، ذیل فهرست مشار ، کرامت رعنا حسینی ، ۶۷۷ .
 فهرست گزارشهای تحقیقی و انتشارات چاپی از سال ۱۳۳۷ تا دیماه سال ۱۳۴۹ ،
 تهران . دانشگاه تهران مؤسسه تحقیقات اجتماعی ، ۸۴۵ .
 فهرست مقالات فارسی ، ایرج افشار ، ۱۰۵ .
 فهرست ناتمام تمدادی از کتب کتابخانه سلطانی ، باهتمام مهدی بیانی ، ۸۴۵ .
 فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، ۸۴۵ .
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه های عمومی اصفهان ، باهتمام حواد مقصود همدانی ،
 ۸۴۵ .
 فیلسوفی محمدس زکریای رازی ، مهدی محقق ، ۸۵۴ .

ق

- قرآن مجید ، نمونه ای از قرآن مجید ، به خط ثلث با ترجمه پارسی کهن وقف شده
 بروضة رضویه در سال ۹۲۱ هجری قمری ، ۴۸۴ .
 قضا با شاهد و عیبی از نظر مذاهب خمس ، محمود روح الامینی ، ۱۰۵ .
 قضیه رابرت اوپنهایم ، هاینارکیهارت ، ترجمه نجف دریابندری ، ۴۸۹ .
 قفس نامحدود من ، علی قلیچ خانی ، ۳۳۱ .
 قلم انداز ، دفتر ششم از مجموعه آثار نیما یوشیج ، ۶۸۴ .
 مقام ، حاج فرهاد میرزا ، ۷۷۳ .
 قند پارسی ، نمونه های شعر دردی ، مظاهر مصفا ، ۱۰۸ .
 قیام بانک ، هوشنگ باختری ، نمایشنامه ، ۱۱۱ .

ک

- کاوشهای نیشابور و سفالگری ایران در سده پنجم و ششم هجری ، سیف الله کامبخش فرد ،
 ۸۵۴ .

کتابداری ، تهران . دانشگاه تهران . کتابخانه مرکزی . زیر نظر ایرج افشار ، ۴۷۹ .

کتابشناسی ملی ، ایران . وزارت فرهنگ و هنر . کتابخانه ملی ، تدوین محمد زهری و مرتضی سادات صوتی ، ۴۷۹ .
کتاب الاسرار یا راز صنعت کیمیا ، محمد بن زکریا رازی ، ترجمه و تحقیق حسنعلی شیبایی ، ۸۵۰ .

کتاب عهد العاشقین ، روزبهان بقلی ، به سمی حواد نوربخش ، ۶۸۱ .
کتاب الوزرا والکتاب ، ابو عبدالله محمد جهشیاری ، ترجمه ابو الفضل طباطبایی ، ۱۱۴ .

کلکسیون ، هارولد پیتر ، ترجمه منیره کامیاب ، ۴۸۹ .
کلید املاى فارسى ، حاوی دوهزار لغت مهم و مشکل در پنجاه وزن مختلف ، حواد عمادی ، ۶۸۱ .
کوچه باغهای اضطراب ، امین فقیری ، ۴۸۵ .
کمین ، مایکل استوارت ، ترجمه هوشنگ نهاوندی ، ۴۸۰ .

گ

گاوزرد طلایی ، ابوالحسن آقاربیع ، ۱۱۷ .
گذشته و آینده جهان ، بی آزار شرازی ، ۸۴۶ .
گزارشهای جغرافیایی ، تهران . دانشگاه تهران ، مؤسسه جغرافیا ، ۶۷۷ .
گزارشهای جغرافیایی لوت زنگی احمد ، احمد مستوفی ، ۴۸۸ .
گزیده تاریخ بیهقی به کوشش محمد دبیرسیاقی ، ۱۰۹ .
گزیده سرودهای ریگودا ، قدیمترین اثر موجود مردم آریایی هند . ترجمه محمد رضا نائینی ، ۳۲۹ .

گزینه نثر فارسی ، خلیل خطیب رهبر ، ۱۰۸ .
گفتارهای دستوری ، حمزه شعار و اسماعیل حاتمی ، ۱۰۷ .
گل برگستره ماه ، رضا براهنی ، ۳۳۰ .
گلستان ، سعدی ، به کوشش خلیل خطیب رهبر ، ۱۰۹ .
گلستان ، سعدی ، به کوشش نورالله ایرانپورست ، ۱۱۰ .
گلیس ، ارونقی کرمانی ، ۶۸۲ .

ل

لال بازيها ، غلامحسین ساعدی ، ۴۸۵ .

- لاله های قافلانکوه ، سیچ خلجالی ، ۱۱۲ .
 لعمد السراح لحضرة الناح (بختيارنامه) ، ده کوش محمد روش ، ۱۱۰ .
 لی لی لی حوصک ، م ، آراد ، ۸۵۵ .

م

- ماشین اندیشه نگار ، آندره موروا ، ۱۱۶ .
 مالیه عمومی ، ابوطالب مهندسی ، ۴۸۱
 ماموریت برای وطن ، محمدرضا پهلوی (شاهنشاه ایران) ، ۱۱۵ .
 ماه درکاریز ، مینادست غیب ، ۳۳۱ ، ۸۵۱
 مباحثی از تاریخ حقوق ، دورنمایی از روزگاران پیشین تا امروز ، علی پاشا صالح ،
 ۱۰۵ .

- مترهای پهلوی ، با مقدمه ماهیار نوایی ، ۸۴۷ .
 متنی پاریسی از قرن چهارم هجری ، احمد علی رجایی ، ۴۷۹ ، ۵۸۱ - ۵۸۷ ،
 (انتقاد)

- مثلثات شیخ سعدی شیرازی ، محمد حمزه واحد شیرازی ، ۴۸۳ .
 مثلثها ، هنری . م . نیلی ، ترجمه ابوالقاسم قربانی ، ۱۱۷ .
 مثنوی جمشید و خورشید ، سلمان ساوجی ، به کوشش آسمون و فریدون وهمن ،

۴۱۷ - ۴۲۴ (انتقاد)

- مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ، مجموعه سوم مصنوعات سهروردی ، تصحیح و تحشیه
 و مقدمه سید حسین نصر ، ۱۱۰ ، ۴۳۵ - ۴۴۳ (انتقاد) .

- مجموعه سخنرانیهای «کانون فرهنگی ایران حوا» ، سید محمد علی جمالزاده ،
 ۶۲۴ - ۶۲۸ (انتقاد)

- مجموعه شعر ، لیلی کسری (افشار) ، ۳۳۱
 مجموعه قوانین استجدامی و مقررات مالی ، ایران ، قوانین گردآورنده و ناشر ،
 روح الله وهمن ، ۴۸۰ .

- مجموعه مدنیت ، ۷۷۵ .
 محضر الشهود فی رد البهود ، حاج بابا قزوینی یزدی ، ۱۰۶ .
 مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف ، مقابله و تصحیح و ترجمه پرویز نائل

خانلری ، ۸۴۹ .

- مخالفت با صوفیه محالست با مذهب تشیع است ، محمد علی طاهریا ، ۶۷۸ .

- مردم‌شناسی ، ح‌اول : ژان کلارنو ، ترجمه ثریا شیبانی ، ۴۸۱ .
- مرقد آقا ، نیمایوشیج ، ۶۸۴ .
- مرگ در یاقین ، اکبررادی ، سه‌تک‌پرده‌ای ، ۶۸۳ .
- مسافرت به ایران به‌معیت سفیر کبیر روسیه ، موریس دو کونزبوته ، ۳۳۳ .
- مسافرت در ارمنستان و ایران ، پ . آمده‌ژورس ، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم ، ۵۸۷ - ۵۹۴ (انتقاد) .
- مسجد جامع دزفول ، سید محمد علی امام ، ۸۵۲ .
- مشهدطوس يك فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان ، سیدمحمد کاظم امام ، ۴۸۶ .
- مصا‌با و رویای گاجرات ، نادر ابراهیمی ، ۶۸۲ .
- مصباح الارواح ، شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی ، به‌کوشش بدیع‌الرحمان فروزانفر ، ۶۸۱ .
- مصیبتی زیر آفتاب ، رضا برهانی ، ۶۸۳ .
- مطالعاتی درباره‌ی ساسانیان ، کنستانتین انیوسترآتسف ، ترجمه کاظم کاظم‌زاده ، ۴۸۶ .
- معارف اسلامی درجهان معاصر ، سید حسین نصر ، ۱۰۶ ، ۲۹۲ - ۲۹۵ (انتقاد) .
- مفتاح‌المعاملات ، نکوش محمدامین ریاحی : ۸۵۰ .
- مفسران‌شیمه ، محمد شفیع ، ۴۷۹ .
- مقالات شمس تبریزی ، محمد بن‌ملک‌داد ، به‌تصحیح احمد خوشنویس : ۴۸۳ ، ۶۸۲ .
- مقدمه‌ئی بر ادبیات فارسی ، یری‌چکا ، ترجمه شیرزاد طاهری ، ۸۱۶ .
- مقدمه بر جغرافیای انسانی ، کاظم ودیمی ، ۳۳۳ .
- مکتب عشق (تربیت عاطفی) ، گوستاو فلوبر ، ترجمه فروغ شهاب ، ۶۸۵ .
- مکتب وقوع در شعر فارسی ، احمد گلچین معانی ، ۴۸۲ .
- ملایر و مردم آن . ح . اول ، جواد جعفری ، ۱۱۴ .
- منتخب اشعار میرزا ارشد هروی ، به‌کوشش غلامرضا هروی ، ۶۸۱ .
- من ، تنهائیم و زمزمه‌هایم ، علی‌رهنما ، ۶۸۳ .
- منشآت خلقانی ، تصحیح محمد روشن ، ۸۴۹ .
- منطق سمبلیک : سوزان لنگر ، ترجمه منوچهر بزرگمهر ، ۴۸۱ .
- منطق‌الطیر ، فریدالدین عطار نیشابوری به‌کوشش سیدصادق گوهرین ، ۱۱۰ .
- منطق‌الطیر ، آقا ، سوزان لنگر ، ترجمه منوچهر بزرگمهر ، ۴۸۱ .

منظومه کردی شور محمد مرزینگان، ضبط و ترجمه و توضیح از قادر فتاحی قاضی،
۱۰۷.

من هم چه گوارا هستم، کلی ترقی، ۳۳۱.

مؤسسات بیمه، علام حسین جابری، ۴۸۰.

مهربانان و سه نمايشنامه ديگر، ابراهيم رهبر، ۱۱۲.

مقالات و بررسىها، نشریه گروه تحقیقاتی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی:
۶۸۶.

ن

نامه شاه طهماسب به سلطان عثمانی، بکوشش مهدی اعتماد مقدم، ۸۱۸.

نظری به روابط ایران و هند پیش از اسلام، محمد فشارکی، ۱۱۵.

نفس زیر لحتگی، احمد رضا چگنی، ۸۵۱.

نقش صنایع کوچک در توسعه اقتصادی، ضیاء همدانی، ۸۴۶.

نقشی از حافظ، علی دشتی، ۷۷۸، ۸۴۸.

نگاهی به هنر معماری ایران، نوشته سید محمد تقی مصطفوی، ۷۳ - ۷۶ (انتقاد)

نمونه‌هایی از وسایط آب‌های روان در آذربایجان: حمید زاهدی، ۸۵۳.

نمونه‌های طنز معاصر، حواری (وحدی)، ۸۵۱.

نمیدانم چطور، لوئیجی پیراندلو، ترجمه ماه‌میر مینوی، ۸۵۵.

نیم قرن فرهنگ و تمدن ایران، جهانگیر قائم مقامی، ۶۸۵.

و

واژه‌نامه مینوی-نرد، احمد تفضلی، ۴۸۳، ۲۸۶ - ۲۸۹ (انتقاد)، ۴۲۷ -
۴۳۰ (انتقاد)

واژه‌ها، شرف الدین شرف حراسانی، ۶۸۳.

واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کاررونی، علی نقی بهروری، ۴۸۲.

وصلت در سده تپلم، حمیدی، ۳۳۱.

ه

هبوط، مجموعه شعر، مهدی جلالی، ۴۸۵.

هنر پشه کیست، نظر خلاف عرف درباره هنر پیشگان: دیدرو، ۱۱۶.

هنر معماری در سرزمین‌های اسلامی، ح، هوگ، ترجمه پرویز ورجاوند، ۳۳۳.

ی

- یادداشتها و ... پنجمین دفتر از مجموعه آثار نیما یوشیج ، ۱۱۲ .
- یادداشتهای شهر شلوع و اندیشه‌ها ، فریدون تنگبانی ، ۱۱۱ .
- یادگارهای یزد ، معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی : ج اول ، خاکی‌یزد ، ایرج افشار ، ۱۱۴ .
- یادنامه ایرانی مینورسکی ، فریدون وهمن : ۴۳۱ - ۴۳۴ (انتقاد) .
- یادنامه تقی‌زاده بمناسبت سالروز درگذشت او ، حمید یغمائی ، ۸۵۳ .
- یادنامه فردوسی ، ۸۴۹ .
- یادها ، محمد فتحی ، ۱۱۲ .
- یاس فلسفی ، مجموعه مقاله ، مصطفی رحیمی : ۶۸۳ .
- یونانیان و بربرها ، امیر مهدی بدیع ، ترجمه احمد آرام ، ۲۹۹ - ۳۰۳ .
- Schlimmer, Joh. L, Terminologie Medico-Pharmaceutique et Anthropologie Française - Persan Tehran, 1970. (Université de Tehran. Publication No . 330. 2 ème edition) .

فهرست فصول

- آراء و عقاید : ۵۴۹ - ۵۵۸ .
- احبار : ۱۳۹ - ۱۵۱ ، ۳۴۲ - ۳۴۵ ، ۴۹۸ - ۵۱۱ ، ۶۷۴ - ۶۷۵ .
- اسناد و مدارك : ۹۲ - ۹۶ ، ۶۴۲ - ۶۴۳ .
- انتقادات كتاب : ۷۳ - ۹۱ ، ۲۷۴ - ۲۹۵ ، ۴۰۵ - ۴۵۱ ، ۵۸۱ - ۶۳۱ .
- ایران شناسان : ۱۲ - ۱۶ ، ۲۶۲ - ۲۷۳ .
- تحقیقات ادبی : ۴۳ - ۵۲ ، ۶۴ - ۶۷ ، ۳۸۵ - ۳۸۷ .
- تحقیقات تاریخی : ۵۳ - ۶۳ ، ۳۵۷ - ۳۸۰ ، ۳۸۸ - ۳۸۹ ، ۵۵۹ - ۵۸۰ .
- تحقیقات فلسفی : ۳۸۱ - ۳۸۴ .
- عکسها و یادگارهای قدیم : ۱۱۸ - ۱۲۰ ، ۴۷۴ - ۴۷۸ ، ۶۴۹ - ۶۵۰ .
- کتابشناسی : ۱۷ - ۴۲ ، ۳۹۰ - ۳۹۶ .
- کتابهای خارجی : ۹۷ - ۱۰۴ ، ۲۹۶ - ۳۰۳ ، ۴۵۲ - ۴۶۸ ، ۶۳۹ - ۶۴۱ .
- معرفی کتابهای تازه : ۱۰۵ - ۱۱۷ ، ۳۲۹ - ۳۳۳ ، ۴۷۹ - ۴۹۰ ، ۶۷۶ - ۶۸۶ .
- نامه‌ها : ۱۳۵ - ۱۳۸ ، ۳۳۴ - ۳۴۱ ، ۴۹۱ - ۴۹۷ ، ۶۵۸ - ۶۷۳ .
- نسخه‌های خطی : ۶۸ - ۷۲ ، ۳۰۴ - ۳۱۳ ، ۳۹۷ - ۴۰۴ ، ۶۳۲ - ۶۳۸ .
- یادبود : ۱۲۱ - ۱۳۴ ، ۶۵۳ - ۶۵۷ .

